

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

الاحتجاج

نویسنده: شیخ طبرسی

ترجمه: مازندرانی

جلد (۱-۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الاحتجاج (ترجمه مازندرانی)

نویسنده:

احمد بن علی طبرسی

ناشر چاپی:

مرتضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	الاحتجاج (ترجمه مازندرانی)
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	جلد اول
۱۸	[مقدمه مؤلف]
۲۱	[آیاتی که به احتجاج دستور می دهند]
۲۱	[اخباری که به احتجاج دستور می دهند]
۲۱	اشاره
۲۱	[دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم]
۲۲	[دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین]
۲۳	[دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (ع)]
۲۳	[دستور به احتجاج از حضرت باقر (ع)]
۲۴	[دستور به احتجاج از حضرت صادق (ع)]
۲۵	[دستور به احتجاج از حضرت کاظم (ع)]
۲۵	[دستور به احتجاج از حضرت رضا (ع)]
۲۶	[دستور به احتجاج از حضرت هادی (ع)]
۲۷	[دستور به احتجاج از حضرت عسکری (ع)]
۲۸	[دستور به احتجاج از حضرت زهرا (س)]
۲۹	[علم آموختن امام حسن مجتبی (ع) مردی را]
۳۰	[فضیلت علما و دانشمندان]
۳۰	[فضیلت کمک دوستان اهل بیت (ع)]
۳۱	فصل ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الوهاج بر اصحاب ابرام و لجاج از یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین عرب و الزام همه آنها باحتجاج
۳۱	[بیان گفتار حضرت صادق (ع) در باره لزوم احتجاج]

- ۳۲ [معنی جدال به احسن]
- ۳۳ [دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج]
- ۳۴ [گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (ص)]
- ۳۵ [احتجاج پیغمبر با یهودان]
- ۳۷ [احتجاج پیغمبر با نصاری]
- ۴۰ [احتجاج پیغمبر با دهریه]
- ۴۷ [احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب]
- ۴۷ اشاره
- ۵۰ در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ [سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (ص)]
- ۵۳ [تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأكل الطعام»]
- ۵۵ [پاسخ حضرت پیغمبر به گفته‌های عبد الله مخزومی]
- ۵۵ اشاره
- ۵۷ [پیغمبر باید از جنس بشر باشد]
- ۵۸ [فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان]
- ۵۸ [نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف]
- ۶۰ [داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست]
- ۶۷ [پاره‌ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (ص)]
- ۶۷ اشاره
- ۷۰ [دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین]
- ۷۳ [توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (ص)]
- ۷۵ [معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر]
- ۷۵ [بیان ذکر احتجاج نبی صاحب اللواء و المعراج (در جواب از نسخ شرایع و ادیان و غیر از آن)]

۷۵	[گفتار یهود به حضرت پیغمبر (ص)]
۷۷	[احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله]
۷۸	[گفتار امام حسن عسکری (ع) در باره قبله]
۷۹	[و هم در باب احتجاج حضرت پیغمبر (علیه سلام الملک الاکبر)]
۷۹	[سخنان عبد الله بن صوريا يهودی]
۸۰	[پاسخ پیغمبر به گفته‌های ابن صوريا]
۸۰	اشاره
۸۰	[سبب نزول آیه «قل من كان عدوا لجبرئيل»]
۸۳	[گفتار سلمان فارسی با ابن صوريا]
۸۳	اشاره
۸۳	[تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال]
۸۵	[الزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام]
۸۶	[در ذکر و بیان احتجاج حضرت نبی صاحب المعراج (با طایفه یهود در باب ابرام لجاج)]
۸۶	[آیه‌ای در باره یهود]
۸۸	[استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود]
۸۹	[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)]
۹۱	[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)]
۹۱	[فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران]
۹۲	[و نیز در ذکر و بیان احتجاج نبی صلی الله علیه و آله (و اثبات دلیل بر یهودان لجاج)]
۹۲	[احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود]
۹۲	اشاره
۹۳	[تفسیر آیه اسری]
۹۴	[داستان معراج پیغمبر]
۹۵	[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح]

- ۹۶ [فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم] [فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم]
- ۹۶ [فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم]
- ۹۶ [فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان]
- ۹۷ در بیان آنکه از امم انبیای ایزد عالم چند فرقه داخل جنت گردند
- ۹۷ (در ذکر احتجاج حضرت نبی صلی الله علیه و آله) (با یهود کثیر اللجاج)
- (ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلۃ العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانج گشت
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ [داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین]
- ۱۰۲ [سجود ملائکه بجهت آدم (ع)]
- ۱۰۴ [داستان آدم (ع) با ابلیس لعین]
- ۱۰۴ [داستان لیلۃ العقبه و منافقین]
- ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی يوم الدين در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلاه
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۹ ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری
- ۱۱۰ [تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (ع)]
- ۱۱۱ [اطلاع پیغمبر اکرم (ص) بر حالات بعضی از منافقین]
- ۱۱۳ (ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملك المنان)
- ۱۱۷ ذکر بیان معنی قاسطین و مارقین و ناکثین
- ۱۲۶ [بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (ع)]
- ۱۲۷ ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و یقین
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (ع) بترتیب در آن مکتوب و عیان است
- ۱۳۱ [فضائل حضرت امیر المؤمنین (ع)]
- ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود و در باب آنکه مستحق نبود و اشاره بانکار تأخیر

۱۳۳	 اشاره
۱۳۵	 [داستان سقیفه بنی ساعده]
۱۳۵	 اشاره
۱۳۶	 بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر
۱۴۰	 [کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (ع)]
۱۴۰	 اشاره
۱۴۲	 [احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار]
۱۴۵	 بیان شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین
۱۴۶	 بیان شهادت سلمان فارسی رضی الله عنه بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام
۱۴۷	 بیان شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت امیر المؤمنین علی ولی ایزد باری علیه السلام
۱۴۸	 بیان شهادت مقداد اسود الکندی بر امر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام
۱۴۹	 بیان شهادت بريدة الاسلمی بر ولایت امیر المؤمنین علی (ع)
۱۵۰	 بیان شهادت عمار یاسر در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام
۱۵۱	 شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (ع)
۱۵۱	 شهادت خزیمه بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه السلام الباری
۱۵۲	 شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان
۱۵۲	 بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (ع)
۱۵۳	 بیان شهادت عثمان بن حنیف برای امیر المؤمنین علی امیر المؤمنین علی ولی دین حنیف
۱۵۳	 بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
۱۵۴	 [گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت]
۱۵۴	 [گفتار خالد بن العاص]
۱۵۶	 [داستان درب خانه فاطمه (س)]
۱۶۳	 [احتجاج علی (ع) در باره خلافت]

در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السلام هرگز بابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزرده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگ

- ۱۷۴ ----- ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود
- ۱۷۵ ----- ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه
- ۱۷۵ ----- ذکر بیان اقرار ابو بکر بر افضلیت علی (ع)
- ۱۷۹ ----- جلد دوم
- ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابی بکر و عمر در هنگامی که منع فدک از حضرت فاطمه بنت خیر البشر بر وفق آیه کتاب خدای ا
- فصل ذکر بیان کتابت امیر المؤمنین حیدر بابتی بکر بعد از منع فدک از بنت خیر البشر و رسیدن سخنان منکر از مشار الیه بآن سرور ----- ۱۸۳
- فصل ذکر بیان احتجاج حضرت فاطمه بنت رسول ایزد تعالی و تبارک بر قوم در وقت منع ضیاع فدک و نقل مکان مقال آن طایفه در هنگام وفات ح
- فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر قوم در خطبه که بعد از حضرت (ص) بر ایشان خواند در هنگامی که ترک اطاعت امیر المؤمن
- فصل ذکر بیان احتجاج ابی بن کعب در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بمثل آنچه سلمان احتجاج بایشان نمود --- ۲۰۳
- فصل ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در هنگامی که ابی بکر بواسطه بیعت با مردم باو بجهت خلافت بخدمت آن حضرت آمد
- فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بعمر بن الخطاب بجواب کتابتی که عمر بایشان قلمی نمود، و در هنگامی که از قبل او والی مدای
- فصل ذکر احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بعد وفات عمر بن الخطاب در هنگامی که امر خلافت بموجب وصیت بشش نفر بشوری مقر
- فصل ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با جمعی بسیار از مهاجر و انصار در هنگامی که ایشان مذاکره فضل و آثار خود میکرد
- ذکر بیان احتجاج امام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام در هنگام اراده خروج آنها بر حضرت و آنکه هر دو با نقض
- ذکر بیان احتجاج ام سلمه زوجه حضرت سید البریه (ص) بر عایشه در هنگام که او اراده خروج بر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نموده بود، و منکر
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند بر اصحاب که میگفتند: آن حضرت قسمت غنائم بسویت عدل در میا
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در تحریر قوم بر مسافرت به جانب شام بواسطه قتال معویه علیه ما يستحق من الملك العلام بعد از اخذ بیعت
- ذکر بیان کلام در تظلم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که جاری مجری احتجاج بر قوم و مشتمل بر توبیخ و تهدید و متضمن بر لوم، و وعید اصحاب
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بر معویه در جواب کتابت که بآن حضرت نوشت در غیر حرب و قتال، ----- ۲۵۵
- ذکر بیان احتجاج کتابت که حضرت امیر المؤمنین حیدر در مرتبه دیگر بسوی معویه مکتوب گردانید. ----- ۲۵۷
- ذکر بیان کتابت که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب کتابت، و نوشته معاویه ارقام نمود: ----- ۲۵۸
- ذکر بیان آنچه حضرت امیر المؤمنین (ع) در اثنای کتابت که معویه قلمی می نمود، بعمر و عاص مکتوب فرمود: ----- ۲۵۹
- ذکر بیان کتابت که محمد بن ابی بکر از روی احتجاج به معویه لجاج مکتوب گردانید ----- ۲۶۰
- ذکر بیان کتابت معویه لجاج که از روی احتجاج در جواب محمد ابن ابی بکر مکتوب و مرسول نمود، ----- ۲۶۱

- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر خوارج در وقتی که آن حضرت را بر تعیین حکم ملجأ گردانیدند ۲۶۱
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در اعتذار آنکه با جماعت سابقین که دعوی امارت و خلافت کردند مقاتله و مجادله ننمود و با متأخرین از طوایف روایتست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از فتح بصره و انقضای ایام چند روزی در اثنای خطبه که برای مردم بیان و عیان می نمود از لسان ما
- ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در خطب که مؤدی فرمود از آنچه متعلق بتوحید خدای مجید و تنزیه او است، از آنکه لایق او نیست:
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر بعضی از احبار یهود، ۲۸۶
- بیان احتجاج حضرت ولی ایزد معبود امیر المؤمنین علی علیه السلام الملک الودود بر بعضی یهود بر علوم چند باستعانت حضرت واجب الوجود ۳۱۰
- ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر آن کسی که قایل است بآن که امراض بمعالجه اطبا صحت یابد نه به شفای حضرت ایزد
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر زندیق که بخدمت آن حضرت آمده با بعض آیات متشابهات قرآنی که محتاج بتأویل بود -- ۳۲۰
- (در ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر کسی که قائل برأی و اختلاف در فتوی بود و در میان مردمان متعرض حکم بغیر استحقاق و
- جلد سوم ۳۵۴
- جواب حضرت مجتبی فرزندی مرتضی علیهما السلام از مسائل خضر علیه السلام که در حضور پدر بزرگوارش سؤال نمود ۳۵۴
- جواب حسن بن علی علیه السلام از مسائلی که اهل شام و روم فرستاده بودند که جاری مجرای احتجاج بود در محضر مقدس امیر المؤمنین علیه الت
- احتجاج امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر جماعتی از معاندین و منکرین فضلش و فضل پدر بزرگوارش در حضور معاویه علیه الل
- ذکر بیان مفاخرت حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بر معاویه و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و مغیره ابن شعبه و بر ولید بن عقبه» ۲
- اشاره ۳۷۲
- [خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت] ۳۷۴
- [خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع] ۳۷۶
- [خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت] ۳۷۶
- ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه لجاج در باب اینکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه مستحق امامت بود و آنکه ن
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسن علیه السلام بر جمیع آنان که بعد از مصالحه او با معاویه بموجب رأی آنان و نسبت تقصیر بآن حضرت در باب ،
- ذکر بیان احتجاج امام الشّهِید الامین ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام بر عمر بن الخطّاب در باب امت و خلافت امت ۳۸۶
- ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسین بن علی علیه السلام بذکر مناقب حضرت امیر المؤمنین (ع) و اولاد کرام فخام او بر معاویه ۳۸۸
- اشاره ۳۸۸
- [علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد] ۳۹۰

- ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السلام بر معاویه و توبیخ او بر قتل شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سران:
- ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسین علیه السلام به امامت خود بر معاویه و غیر او و بیان طرف از مفاخرات و مشاجرات که میان او و معاویه روی ن
- ذکر در بیان احتجاج امام الشّهِید اَبی عبد اللّٰه الحسین علیه الصّلوٰه و الثّناء از وصول بکربلاء با اهل کوفه بعد از آنکه آن سرور بوسیله مکتوبات و استد
- «ذکر در بیان احتجاج فاطمه الصّغری بر اهل کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و أصحاب آن حضرت در کربلا بوسیله غدر و دغای کوفیان
- «ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علی بن اَبی طالب (ع) بر کوفیان بطریق خطبه در محضر رجال و نسوان ایشان»----- ۴۰۲
- «ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام بکوفه در هنگامی که از خیمه بیرون آمده بود بر اهل کوفه توبیخ و سرزنش ایشان بر غد
- ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از وصول آن حضرت با اهل بیت التّبوه بنزد یزید به شام بر بعض سکنه و اهالی لا ابال
- ذکر در بیان احتجاج زینب بنت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر یزید در هنگام که آن باغی ایزد تعالی چوب بر دندانهای سید الشّهداء علیه سلام ال
- ذکر در بیان احتجاج علی بن الحسین (ع) بر یزید در آن هنگام که داخل دار الملام شام شد ----- ۴۰۹
- ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین (ع) بمحضر انام در علوم بسیار و بیان طرف از مواعظ بلیغه آن امام الأبرار ----- ۴۱۰
- اشاره ----- ۴۱۰
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر عموم بر حسن بصری در منی]----- ۴۱۲
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر مرد قرشی]----- ۴۱۲
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر شخصی در باره سکوت و تکلم]----- ۴۱۴
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر محمد بن الحنفیه در مورد امامت خویش]----- ۴۱۴
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر عده‌ای و طلب باران او و باریدن ابر]----- ۴۱۵
- [بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت]----- ۴۱۶
- [بیان امام سجاد ع در مورد هدایت و ایمان و قصاص]----- ۴۱۷
- [احتجاج علی بن الحسین ع بر شهاب زهری]----- ۴۱۸
- ذکر در بیان احتجاج اَبی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام بر جمعی از خوارج و غیره ----- ۴۲۰
- اشاره ----- ۴۲۰
- [احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا]----- ۴۲۱
- [احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب]----- ۴۲۱
- [بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او]----- ۴۲۲

- ۴۲۲ [احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قیامت]
- ۴۲۳ [احتجاج امام باقر ع بر گروهی از خوارج]
- ۴۲۳ [احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص]
- ۴۲۴ [احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند]
- ۴۲۶ [احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی]
- ۴۲۶ [احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه]
- ۴۲۷ [احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری]
- ۴۲۸ [احتجاج امام باقر ع بر سالم در امر امیر المؤمنین ع]
- ۴۲۹ [احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه]
- ۴۳۰ [احتجاج امام باقر (ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع]
- ذکر در بیان احتجاج امام الخلائق أبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در انواع علوم دینیّه بر اصناف بسیار از اهل ملل و دیانات از هر د:
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۳ [احتجاج امام صادق ع بر ابو شاکر دیصانی]
- ۴۳۴ [احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله]
- ۴۳۴ [احتجاج امام صادق ع بر عبد الملک زندیق]
- ۴۳۶ [احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]
- ۴۳۷ [احتجاج امام صادق ع بر زندیق]
- ۴۵۷ [احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی]
- ۴۵۸ [احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی]
- ۴۵۹ [احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]
- ۴۵۹ [احتجاج امام صادق ع بر قوم در معنی آیات قرآن]
- ۴۶۰ [احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت]
- ۴۶۰ [بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را]
- ۴۶۳ [احتجاج امام صادق ع بر ابی حنیفه]

- ۴۶۶ [احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت]
- ۴۶۸ [احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او]
- ۴۷۱ [بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع]
- ۴۷۲ [احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود]
- ۴۷۴ [احتجاج امام صادق ع بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توریه کرد]
- ۴۷۶ [احتجاج امام صادق ع بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء]
- ۴۷۷ [بیان امام صادق ع در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه]
- ۴۷۷ [احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت]
- ۴۸۱ ذکر در بیان احتجاج و الزام اُبی حذره از اُبی جعفر مؤمن الطّاقی و شهرت الزام او در اُکناف و آفاق
- ۴۸۵ ذکر در بیان مقامات که میان اُبی جعفر مؤمن الطّاق و میان اُبو حنیفه در آفاق که بمطابقه دگّه بتفّاق اتّفاق افتاد
- ۴۸۵ اشاره
- ۴۸۵ [احتجاج فضال بن حسن فضال بر اُبی حنیفه]
- ۴۸۶ [احتجاج مرد شیعی بر اُبی الهذیل العلاف در امامت]
- ۴۸۹ جلد چهارم
- ذکر در بیان احتجاج اُبی ابراهیم موسی بن جعفر کاظم صلوات الله علیه و علی آبائه و سلّم بر مخالفان دین نبی المختار بر اشیاء بسیار و غلبگی آن
- ۴۸۹ اشاره
- ۴۹۲ [احتجاج امام موسی کاظم علیه السلام بر ابو حنیفه]
- ۴۹۳ [احکایت حفر چاه در زمان مهدی و بیان امام کاظم ع قصه عاد و احقاف را]
- ۴۹۴ [احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در مسائلی]
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۷ [بیان نمودن مامون علت تشیع خود را]
- ۴۹۸ [احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در روضه نبی اکرم ص]
- ۴۹۹ [احتجاج امام موسی کاظم ع بر محمد بن الحسن و بر اُبی یوسف]
- ۴۹۹ [احتجاج امام موسی کاظم ع بر مرد مؤمن در ظن به برادری که تقیه نمود]

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام البرایا أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التّحیة و التّناء در توحید و عدل و غیر این مطالب بر مخالف و مؤالف و

اشاره ۵۰۰

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مردی در حدوث عالم] ۵۰۱

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر زندیق در وجود خداوند و صفات او] ۵۰۱

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر بنی هاشم در فضیلت خود در حضور مأمون] ۵۰۳

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر سلیمان مروزی در مسائلی چند] ۵۰۶

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر أبی قره صاحب شبرمه در توحید و کلام خدا] ۵۱۰

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر عبد السلام هروی در رؤیت خداوند] ۵۱۴

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر حسین بن خالد مروی در صورت خلق آدم و علم و سمع و بصر خدا] ۵۱۵

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع بر سؤالات متعدد در امور مختلف] ۵۱۶

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات مأمون] ۵۱۷

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات ابراهیم بن ابی محمود] ۵۱۹

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات یزید بن معاویه شامی در لا جبر و لا تفویض] ۵۱۹

ذکر بیان احتجاج أبی الحسن الرضا علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء بر أهل کتاب ایزد تعالی از اصناف یهود و مجوس و نصاری و أهل زبور و صابی و

اشاره ۵۲۱

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مأمون خلیفه عباسی] ۵۳۴

ذکر بیان احتجاج حضرت امام الاتقیاء أبی الحسن الرضا سلام الله تعالی بر جمیع برایا در بیان آنچه متعلّق است به امامت ۵۴۲

ذکر بیان احتجاج أبی جعفر محمّد بن علی الثّانی علیهما السلام در نوع بسیار از علوم دینیّه حضرت نبی المختار علیه صلوات الملك الجبار ۵۵۴

اشاره ۵۵۴

[احتجاج امام محمد تقی الجواد ع بر أبی هاشم جعفری در تفسیر آیاتی از قرآن] ۵۵۴

[احتجاج امام جواد ع بر یحیی بن اکثم در حضور مأمون و عباسیان] ۵۵۶

ذکر بیان احتجاج أبی الحسن علی بن محمّد النقی علیه السلام در چیز از توحید و غیر آن از علوم دینیّه و دنیویّه بر اصناف امم مخالف و بعضی از مؤا

اشاره ۵۶۲

[نامه امام هادی ع بر اهل اهواز در جواب جبر و تفویض] ۵۶۳

- ۵۶۷ [احتجاج امام هادی ع بر فقهاء در مقدار مال كثير از آیه]
- ۵۶۸ [احتجاج امام هادی ع بر یحیی اکثم و سایر فقها در قتل نصرانی]
- ۵۶۹ [احتجاج امام هادی ع بر علویین و هاشمیین در تکریم مرد شیعی]
- ۵۷۰ ذکر بیان احتجاج اُبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه الصّلوٰت و السّلام در انواع متفرّقه از علوم دینیّه بر بعض اُنام
- ۵۷۰ اشاره
- ۵۷۴ [ذكر بیان احتجاج اُبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع بر مردی در امر هاروت و ماروت]
- ۵۷۶ [بیان احتجاج اُبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع در قبول ملائکه ولایت امیر المؤمنین را]
- ۵۷۶ [بیان احتجاج اُبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری در امر تقیه در دین]
- ۵۷۷ [بیان احتجاج اُبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع در تواضع و نقل قصه مهمان امیر المؤمنین]
- ذکر بیان احتجاج قایم منتظر صاحب اللّواء و التّاج محمّد ابن الحسن المهدی المستضیّ منه الشّمس و السّراج صلوات اللّٰه علیّه و علی آبائه الطّاهرین
- ۵۷۸ اشاره
- ۵۸۵ [جواب امام مهدی ع از نامه شیعیان بحضرتش در امر خلف عسکری ع]
- ۵۸۶ [جواب امام مهدی ع از نامه احمد بن اسحاق و جعفر کذاب]
- ۵۸۷ [توقيع شریف بمحمد بن عثمان از جواب اسحاق بن یعقوب]
- ۵۸۸ [توقيع شریف از جواب نامه شیعیان در تفویض]
- ۵۸۹ [جواب حسین بن روح از سؤال مردی در ابتلاء ائمه ع]
- ۵۹۰ [توقيع شریف به محمد بن علی کرخی در رد غلات]
- ۵۹۱ [توقيع شریف به حسین بن روح در امر عدهای از غلات]
- ۵۹۲ [اسامی نواب خاص آن حضرت که معروف به نواب اربعه بودند]
- ۵۹۲ [توقيع شریف به محمد السمری در وقوع غیبت کبری و انقضای نیابت خاصه]
- ذکر بیان طرف از آنچه آن نیز از حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّٰه علیّه بیرون آمد از مسائل فقهیّه و غیرها در توقیعات آن سرور بر دست نواب اُربعا
- ۵۹۳ اشاره
- ۵۹۳ [توقيع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در جواب مسائل محمد بن جعفر اسدی]
- ۵۹۵ [توقيع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در تعزیه والد او]

- ۵۹۵-----[توقیع شریف از جواب نامه و مسائل حمیری ره]
- ۵۹۸-----[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]
- ۶۰۱-----[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]
- ۶۰۵-----[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه مسائل حمیری ره]
- ۶۰۶-----[توقیع شریف به محمد بن عثمان بن نعمان المفید]
- ۶۰۷-----[ایضا توقیع دیگر بمحمد بن نعمان المفید]
- ذکر بیان احتجاج شیخ السدید أبی عبد الله المفید محمّد ابن محمّد بن التّعمان رضی الله عنه بر آن کسی که در خواب دیده میان ایشان گفت و شنید
- ذکر بیان احتجاج سید الأجلّ علم الهدی المرتضی أبی القاسم علی رضی الله عنه بر أبی العلاء المعزّی در جواب آنچه معزّی از آن سید عالم سؤال نمود
- ۶۱۳-----[ذکر بیان احتجاج السّید المرتضی قدّس الله روحه در تعظیم و تقدیس أئمّه ما علیهم صلوات الله تعالی بر سایر برابرا،]
- ۶۱۶-----[درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان]

الاحتجاج (ترجمه مازندرانی)

مشخصات کتاب

نام کتاب: الاحتجاج نویسنده: شیخ طبرسی - ترجمه مازندرانی موضوع: اعتقادی روایی تاریخ وفات مؤلف: ۵۴۸ ق زبان: فارسی
تعداد جلد: ۴ ناشر: نشر مرتضوی مکان چاپ: تهران نوبت چاپ: اول

جلد اول

[مقدمه مؤلف]

[مقدمه مؤلف] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شکر و سپاس مر خداوندی را سزااست که ذات کامله‌اش از صفات مخلوقین متعالی، و حمد و ستایش بی‌احصایش در خور واجب الوجودیست که وجودش ابدی و باقی است. بلکه ذات عظیم المثالش منزّه و مبرا از وصف و بیان صفات ثبوتیه است که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ و صفت کامله‌اش مصفی و معراست از آنچه لایق ذات پسندیده او نیست از عوارض سلبیه که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»، بسبب ازلیتش مرتقی است بدوام و بقا، و بوسیله سرمدیتش مرتفع است از زوال و فنا. و اهبی که بوجوب الوهیتش جمیع خلا-یق بتواتر نعم غیر متناهی‌اش رطب اللسان، و رحیمی که به ترادف و تتابع رحمت واسع‌اش از ابتدای ترحم و احسان باصناف انسان همگی و تمامی ایشان بحمدش عذب البیانند، لیکن از کثرت ایادی و عواطف و از بسیاری مواهب و عوارف بأنواع مخلوقات بسبب عدم احاطه عقول انسانی بآن یعنی اشتغال حواس ظاهری و باطنی بکثرت آن بی‌شبهه و گمان تمامی بنی نوع انسان را احصای شکر و حمدی اندک آن بیرون از حیز قدرت و امکان است (بیت) سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا بر خاک عجز می‌فکند عقل انبیاء لهذا السنه کلامی ناطقین از بیان حمد ذات واجبش الکن، و بیان عرفانی و اصفین از اوصاف نعوت رب العالمین الحن است (بیت) الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴ آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تست «اللّه» نیست و ازینجاست حضرت نبی ایزد تعالی و تبارک قائل بعجز و فهم و درک خود در باب معرفت خالق الجن و المملک گشته که فرمود «ما عرفناک حق معرفتک»؛ اکتفا بر شهادت وحدانیتش نماید که «اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له»، شهادتی که وسیله ثقل میزان حسنات ارباب معرفت و حال و سبب سفیدروئی اصحاب فضیلت و کمال در روز «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» گردد. «و اشهد أن محمدا عبده و رسوله» یعنی بر حقیقت رسالت رسول مجتبی خاتم رسل و انبیا سید و سرور اصفیا شفیع امتان در روز جزا محمد المصطفی علیه صلوات الله تعالی گواهی دهد. و همچنین اقامه شهادت نماید بر آنکه وصی سید الانبیاء خیر الأوصیاء و الأولیاء امیر المؤمنین علی علیه التحیه و الثنا بهترین اوصیا و نیکوترین اولیا وصی و جانشین رسول آخر الزمان بنص قرآن و بحکم حضرت نبی ایزد سبحان است. و عترت طاهره او ائمه هادین و امنای حضرت رب العالمین و حجج ارحم الراحمین بر تمامی مخلوقین و راهنمایان بطریق صدق و یقین ائمه معصومین بر سکنه زمین‌اند، و آن اعیان، بی‌شبهه و گمان افضل از همه انبیا و مرسلین سابقین‌اند، و اتمام نعمت و اهب منان بجمیع خلقان بواسطه تعین ذوات مقدسه ایشان بامامت و ولایت انس و جان بجهت ارتقای کلمه شهادت و ایمان از حضرت ایزد سبحان بطفیل آن اعیان است، و اختیار و اجتنای آن اوصیای ابرار تعظفا منه سبحانه بجهت سایر برایا محض از برای اظهار لطف و حکمت و ایضاح و اعلان عدل و رحمت او است. فلهذا استنکار و استکبار او منع اما بوسیله ارسال انبیا و تعیین اولیا نوح و دفع نمود، و افساد خلل و زلل متمرّدان بوسیله عصمت و پاکی ذوات کامله آن اعیان قمع و رفع فرمود. و چون آن ائمه انام حفظه احکام و شرایع دین اسلام و باعث سیاست و هیبت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵ اهل معصیت و آثامند، حضرت مهیم سبحان آن هدایت اهل ایمان را از جمیع ذنوب و عصیان و تمامی عیوب و نقصان پیوسته بحفظ و امان خود

نگاهداشته. زیرا که هر یک ایشان را جز ارباب تجارب و تکالب و رادع اصحاب تظالم و تواب اند چه وجود ذوات ذی الجود ایشان دافع ضرر درندگان و گزندگان از طوایف انس و جان و سبب تأدیب اهل تمرّد و طغیان اند، بلکه مانع همگی خلقت از دواعی خواهش شیطان و از اطاعت آن غاوی انسان است، زیرا که ایزد منان در هیچ زمان جمیع بندگان خود را بی ارشاد دلالت و برهان حجت نگذاشت، بلکه همیشه در میان مردمان مرشد هادی معصوم بودی که بواسطت ارشاد خلایق از کثرت ناصر و معین پیوسته ظاهر و مشهود می بود؛ و هر فردی از افراد ایشان از او بفیض احکام شرایع و دین و بتعلیم آداب اسلام و ایمان و ملت سید المرسلین میرسیدند، یا بوسیله قلت نصیر و ظهیر غائب و مکتوم میگردید، تا آنکه خلایق را بر حضرت رب العزت حجت و برهان در آخرت بعد از ارشاد در این جهان خلقت را در باب عدم آن نباشد؛ و هیچ چیز از ضروریات دین مبین بر جمیع مخلوقین مشتبه و ملتبس از میامن الطاف ایزد مقدس نشود. و اینکه حضرت ایزد تعالی تعیین انبیا و تشخیص اولیا بواسطه ارشاد و اهتدای خلق الله تعالی نمود، و آن طایفه را در باب تعیین رئیس و حاکم برای ایشان مجوز و مرخص نمود باعث آنست که علم الهی محیط و محتوی و مشتمل و مبتنی است با آنکه انسان را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر حقایق اسرار ایزد خالق نیست، زیرا که اعیان ایشان از پیغمبران و رسولان بمضمون صدق مشحون «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» بقلت علم و حال متصف اند فکیف سایر برایا دعوی فهم و ذکا توانند نمود. دلیل دیگر آنکه چون حضرت عز و جل متعالی است از ارتکاب فعلی که بذات ستوده صفات او جایز نباشد مثل تکلیف بندگان بامری که ایشان بیشتر بآن عالم مبتدی نشده باشند محال است، زیرا که هر گاه حضرت اله بندگان خود را مختار گرداند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶ در باب کسی بواسطه ریاست و امامت کافه انام است و حال آنکه آن بنده را علم کما هو حقّه فی الواقع بر تکالیف شرعیه که مراد خالق البریه باشد نباشد، پس احتمال آنست که آنچه خلاف مراد رب العباد باشد بندگان را ارشاد بآن نماید و بآن امر فرماید. و این پسندیده نیست، زیرا که آن کس تکلیف انام بحق از روی تحقیق و تعیین نکرده بواسطه آنکه سابقاً مهتدی بآن نشده درین صورت دو امر لازم آید: یکی شرکت بندگان ایزد سبحان تعالی با خلقتان در باب تعیین نبی و ولی بواسطه ایشان، دوم تکلیف بما لا یطاق. و این هر دو باطل است، زیرا که حضرت واجب الوجود تنزیه ذات و تقدیس خود از صفات مخلوقین نمود، چنان که در قرآن میفرماید که «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» یعنی یا محمد پروردگار تو در خلق و فعل آنچه اراده کند مختار است علی الخصوص در باب تعیین نبی و ولی و اصلاً بندگان را کار رخصت و اختیار نیست، زیرا که اگر بندگان را در آن شغل اختیار باشد لازم آید که ایزد مختار را مانند و شریک و سهیم در اختیار باشد و حال آنکه ایزد منان منزّه است از شرکت خلقتان بایشان چنانچه بوضوح رسیده. و نیز تقدیس ذات مقدس از امر بتکلیف ما لا یطاق بذریعه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» نمود. و هو حسبی و نعم الموجود. بدان امانک الله تعالی که علامه العلماء و افضل الفضلا و قدوة المجتهدین و اکمل المتقدمین و المتأخرین و اتقی فضلاء الشریعه و افحل علماء الشیعه (ابو علی الطبرسی) سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه در تألیف کتاب احتجاج باین دلیل مستدل و محتاج شده گوید: سببی که مرا بر تألیف و تصنیف این کتاب مستطاب داشت عدول و انحراف اصحاب انکار و اعتساف و ارباب لجاج و جدال غیر انصافست، چه ایشان طریق بحث و احتجاج از برای نفی دعوی اهل جدال و لجاج را بذریعه کریمه «وَلَا تُجَادِلُوا» الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷ منکرند و قول منکرین در این باب آنست که حضرت نبی المستطاب و آل و اصحاب در هیچ محل و مآب متوجه جدال و لجاج و بحث و احتجاج نشدند، و علمای شیعه نیز تجویز بحث و جدال و استعمال آن عمل نکردند، بلکه بوثیقه آیه مذکور عمل آن را از معایب شنیعه شمرده فاعل و ساعی آن را از علمای اتقیا نشمردند؛ لیکن من چون کتابی که محتوی بر جواز آن عمل و مشتمل بر ذکر مجمل و مفصل آن فعل بود ملاحظه و مطالعه کردم که زیرکان معانی و بیان در محاورات علم و ادب و دقیقه شناسان عجم و عرب در اثبات مقدمات فروع و اصول علم دین با جمعی از اهل خلاف و ذوی الفضول از روی صدق و یقین مکالمه و مجادله فرمودند تا آنکه در آن کلام از روی حجت و الزام اثبات مطلب و مرام خود نمودند و جواب موجه که در وجه نهی جدال در چند مقام و محالی که از حضرت

واحد متعال واقعست از روی برهان و استدلال بیان نمودند که مراد و مفاد از نهی ایزد لا یزال در باب لجاج و جدال - و الله اعلم بحقیقه الحال - آنست که جمعی ضعفاء عقول که در علم و القول و مساکین اهل معرفت و حضور قاصر الدرک و الشعور که از اثبات مطالب بر خصم غالب عاجز باشند و قدرت اتمام دلیل از روی الزام و احتجاج بر خصم صاحب ابرام و لجاج نداشته باشند باید که سالک مسالک طریق مجادله و ناهج مناهج شیوه مخاصمه نشوند، زیرا که در علم راجل و از طریق بحث غافلند، اما جمعی از مبارزان مضمار فصاحت و بلاغت و فارسان میدان بیان و استطاعت که بممارست الزام و احتجاج غالب و قادر بر خصمای لجاج باشند آن طایفه محمود العاقبه بنا بر وثقیه «وَلَا تُجَادِلُوا ... إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» از قبل حضرت رب العالمین و سید المرسلین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بمقاومت خصوم و مداومت کلوم مأمور و منسوبند، و این معنی بر همگان اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هر گاه مؤمن عالمی بر اصناف کفره لثام یا از توابع نواصب و اهل الحاد مدعین اسلام در باب اثبات دلایل امر دین و اظهار طرق شرایع سید المرسلین و اثبات منهاج ائمه المعصومین از روی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸ صدق و یقین مجادله نمایند و بر آن منکرین از روی حجج و براهین تفوق و غالب آمده بر خصمای اضلای مبغضین دلیل عدم حقیقت و رجحان طریق اختیار و ارشاد ایشان را بر آن اذلاء ظاهر و عیان نماید، بیشبیه آن عالم در روز حساب و شمار از عنایت و احسان ایزد غفار داخل «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» گشته برفعت مکان و محل بر ابنای زمان خود مفتخر و مکمل گردد، بلکه بارتقاء جاه و مقام بوسیله مرحمت مهیمن علام از سایر انام اعزاز و احترام یافته بمزید رتبه فضل و حال و مرتبه معرفت و کمال در اقطار و اکناف زمین مشهور و منتشر گردد، و چنین سعادت بغیر عنایت صمدیت هر کسی را میسر نگردد (بیت) این عطیه بهر کسی ندهند حب ایشان عطای لم یزلیست بناء علیه این بنده ذلیل نیلا للثواب الجزیل در صدر این کتاب مستطاب ابتدا نماید بذکر و بیان فصل چندی که منظوی و مستعمل و محتوی و مشتمل باشد بر ذکر آیات با برکات قرآن عزیز سبحان که امر بعضی انبیا و پیغمبران بر اتمام حجت و اثبات برهان بر ارباب تمرّد و طغیان نمود و آن اعیان را در آن باب تأکید فراوان فرمود. و چون قرآن لازم الاذعان مبتنی و مشتمل است بر بسیاری از بیان اخبار احوال و فضیلت حال انبیای عالیشان و رسولان معجز نشان که هر یک آن اعیان در ایام نبوت و ارشاد خلقتان مانع ادله منکران و دافع أسئله منافقان بر دین قویم و صراط المستقیم بحجج قاهره ظاهره و براهین واضحه باهره نمودند و بیان احوال انبیا و رسولان باحسن وجوه عیان فرمودند خصوصاً حال پسندیده خصال رسول واهب متعال علیه و علی آله صلوات الله الملك الفعال که به اوضح التبیان بیان نمود، فلهذا این احقر شروع در ذکر مجادله آن سید و سرور و باقی ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الرب الالاکبر نمود، و در بعضی محل و مقام در هنگام بیان کلام معجز نظام برگزیدگان مهیمن علام ذکر کلام جماعت شیعیان آن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹ ائمه الانام علیهم السلام که حال مستدعی و مقتضی آن باشد نماید و لیکن در اکثر محال ذکر اسانید رجال و بیان اصحاب اقوال ننماید؛ مبنی بر سه وجه: «وجه اول» اجماع و اتفاق همه اصحاب است در آن باب. «وجه دوم» موافقت ادله نقلیه با دلایل عقلیه است و عدم مخالفت هر یک از آنست با دیگری. «وجه سوم» کثرت شهرت و تواتر آنست چنانچه در اکثر کتب و سیر مذکور و در السنه و افواه مشهور است و مؤالف و مخالف را در آن خلاف نیست. بناء علیه احتیاج به بیان اسناد رجال و ذکر اصحاب اقوال نیست اما در اخبار محتجه مرویه از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام و التحیه چون در حد شهرت موافقت باجماع و اخبار باقی ائمه الابرار علیهم السلام الملك الغفار ندارد با آن که اکثر محال امثله که در احتجاج اقوال و افعال حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مذکور میگردد سابقا در بیان امثله و احتجاج سایر ائمه الانام علیهم السلام مذکور و مسطور گشته، لیکن به وسیله عدم اشتها تمام ظهور لا کلام محتاج بیان اسناد رجال منقول و مرویه از حضرت امام علیه السلام در باب لجاج و احتجاجست. فلهذا فقیر جمیع آنچه از آن حضرت علیه السلام نقل و بیان مینماید چون سند آن همه یکیست بواسطه اتحاد آن در اول جزو آن اخبار محتجه مرویه از تفسیر و غیره سند خود را تا بآن حضرت یک بار بیان نمود و مکرر بیان ننمود. و استعانت ما در بیان مطلب و مقصود از حضرت مهیمن معبود است، و هو حسبی و نعم الوکیل الودود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰

[آیاتی که به احتجاج دستور می‌دهند]

[آیاتی که به احتجاج دستور می‌دهند] ذکر بیان آنچه حضرت ایزد سبحان در قرآن لازم الاذعان امر اهل اسلام باحتجاج و الزام منکرین لجاج نمود بشرطی که جدال و لجاج باحسن وجه الزام و احتجاج باشد و سبب دفع و رفع شبهات اهل انکار و نواصب و منکرین بالجاج شود حضرت ملک تعالی جل شانہ در کلام لازم الاحترام خطاب مستطاب بحضرت نبوت مآب محمد علیه صلوات الملک الوهاب نمود که «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) یعنی ای محمد باید که مجادله تو با کفار اشرار و اهل انکار بر وجه احسن واقع گردد. یعنی مجادله و مباحثه و مکالمه و مخاصمه با منکران دین و خصمای ضالین بنوعی متمشی و مبتنی گردد که حقایق جمیع ضروریات شرع متین بر طوایف منکرین واضح و مبین گشته موجب رفع و دفع شبهات آن ملاعین گردد. و نیز عز من قال میفرماید که «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) تفسیر کلام ایزد علام و الله اعلم بحقیقه المرام آنست که مجادله شما ای حضرت نبی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱ الوری با اهل کتاب از نصاری اهل دغا و یهود عاقبت نامحمود و مجوس پرفسوس باید بطریق حیل و مکر و افسوس نبود بلکه بحث و جدال و مباحثه قیل و قال با اهل عتو و لجاج محض بواسطه اثبات حق و احتجاج بود. و نیز حضرت رب العزیز در کلام لازم الاحترام در باب احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام بر ارباب لجاج و لئام بحضرت نبی المستطاب نماید که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» (۱) و حقایق این بیان در تفسیر قرآن واضح و عیانست، هر کرا اراده اطلاع بر کما هی احوال حمیده خصال آن نبی ایزد متعال باشد باید رجوع بآن محال نماید. و نیز مهیمن عزیز حکایت از بیان حال ابراهیم علیه السلام مینماید که در هنگامی که حجت خود را بر عبده نجوم مشهور و معروف بشمس و زهره و قمر بثبوت و لزوم رسانید و بوسیله زوال و افول و انتقال و خمول بر حدوث هر یک آن و اثبات محدث بواسطه هر یک آن بیان کرده فاطر و موجد آن را عیان نموده، چنانچه میفرماید که «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» الی قوله «وَتَلَكَّ حُجَّتُنَا» (۲). خلاصه کلام آنکه این آیات و امثال دلیل بین و حجت روشن است بر جواز احتجاج بلکه نص امر است در بعضی مقام بوجوب اثبات حق از روی بحث و احتجاج بر اصحاب جدال و لجاج، و شرح معانی و تفسیر آیات بر منهاج ائمه البریات بزودی مذکور گردد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲ و از سید البشر علیه صلوات الرب الاکبر مروی و مشتهر است که آن نبی عدنان از لسان معجز نشان بیان نمودند که ما بزبان هفتاد نفر از اعیان پیغمبران بر اثبات حقیقت دین ایزد سبحان بر منکران ملل و ادیان بحث و جدال و مباحثه از روی فضل و کمال کردیم تا حقیقت ادیان بر اهل انکار و طغیان از روی حجت و برهان ظاهر و عیان نمودیم.

[اخباری که به احتجاج دستور می‌دهند]

اشاره

[اخباری که به احتجاج دستور می‌دهند] اما اخبار در فضل و ثواب علمای مجادلین بر منکرین دین زیاده از حد حصر و شمار و بیرون از حساب و تذکار است؛ لیکن ما نبذی از آن بواسطه تحریض و ترغیب عالمان بر آن مذکور و بیان گردانیم:

[دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم]

[دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم] از جمله آن اخبار صحت آثار، حکایت کرد و نقل روایت نمود سید الزاهد و العالم العابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی المرعشی رضی الله عنه که آن سید صاحب النسب العالی و الحسب المتعالی مبین گردانید که حکایت نمود بمن شیخ الصدوق ابو عبد الله جعفر بن محمد الدورستی رحمه الله علیه؛ و آن دانا نقل نمود که حدیث کرد بمن

پدرم محمد بن احمد رحمه الله، و آن کامل نقل حکایت و سند روایت از شیخ السعید ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رضی الله عنهم نماید، و آن عالم روایت کند از ابو الحسن بن محمد القاسم المفسر الأسترآبادی، و آن فاضل نقل حکایت و سند روایت از دو بزرگ زیرک ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن محمد بن علی السیاری نماید، و این دو دانا از صلحای شیعه امامیه و از اتقیای این طایفه رفیع‌اند، و ایشان هر دو بلا واسطه روایت کنند از حضرت ولی ایزد باری ابو محمد حسن العسکری علیه السلام که آن امام زمان فرمود که پدر بزرگوارم حدیث نمود از آبای عظام و اجداد گرام ما و آن اعیان از جدم سید النبین الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳ و سید المرسلین اشرف سایر اولاد لوی بن غالب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب روایت کردند که آن حضرت به هنگام خطاب با اعزه اصحاب از لسان معجز نشان بیان نمودند که یتیمترین کسی که از آبای صلیبی و امهات رحمی خود منقطع گشته یتیم و بی‌کس و بی‌یار و همنفس ماند و حال او در غایت قلق و اضطراب و نهایت عسرت و انقلاب باشد، و اصلاً کسی که مراعات حال و مراقبت احوال او نماید از اقربا و اقوام و از اصدقا و سایر انام موجود نباشد؛ مع هذا بانواع شداید ایام و اصناف مشقت آلام ممتحن گردد حال او بصلاح و سداد و بانجام و استعداد ادنی و اقربست از حال یتیم منقطع از ایتم اهل ایمان که از امام زمان خود محروم و منقطع گردد و بوساطت سوانح امور زمان و علایق و عوایق دوران یا به اغوای شیطان من کل الوجوه از فیض سعادت خدمت و ادراک شرف صحبت کثیر المنفعت آن هادی زمان مأیوس گشته از استفاده و استفاضه علوم شریعت رسوم دینی و تعلیم معارف یقینیه محروم ماند، و بر حال خود در امور ممتحنه مأمور به از شرایع دین سید النبین و طریقت ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مطلع نباشد که حکم آن بچه کیفیت و عنوانست. در این حال اگر کسی از شیعیان ما که عالم و دانا و عارف و شناسا بود بعلوم ما و بآداب شریعت و سلوک طریقت هدایت و ارشاد آن جاهل یتیم که منقطع از مشاهده جمال ما و مأیوس از ادراک لقای باقی اولیای ملک تعالی گشته در حجر او یتیم ماند و حقایق اوامر و نواهی شرعیه را کما هی نداند بیشک و خفا در روز ثواب و جزا در منازل رفیع الاعلی از هم سالکان ماست (بیت) زهی هدایت و احسان حق زهی توفیق که یافت جنت و گردید با ائمه رفیق

[دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین]

[دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین] و نیز باسائید مذکوره از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی و منقولست که جد بزرگوارم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی با خواص اصحاب سعادت انتساب خطاب مستطاب کرده از زبان معجز نشان بیان فرمودند که اگر عالم الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴ و عارف از شیعیان ما که دانا بمراتب شریعت و شناسا بمطالب طریقت ما باشد بعضی از جهلای احبه و ضعفای غیر مبغضه ما را که باقصی درج عالی علم و کمال و اسنی مدارج معرفت و حال نرسیده باشند بلکه در تیه جهل و نادانی در کمال حیرت و سرگردانی مانند و اصلاً مفر و محیص از آن ظلمتکده جهالت ندانند باعث هدایت و ارشاد و سبب ارائت طریق صواب و سداد گشته آنها را از حسیض مذلت جهل با شرف اوج محل معرفت و عقل رساند و از فیض معرفت و عرفان و باستحصال علمی که از ما بایشان از روی مرحمت و احسان رسیده بانوار علوم حقیقت رسوم مستنیر و مستضیء گرداند؛ نتیجه آن در روز حساب و میزان دخول اعلی منازل فرادیس جنان و استقرار در ارفع اماکن آنست و او را ملبس گردانند باحسن البسه نفیسه و انفس اقمشه غیر رخیصه و در سر با زیب و فراو تاجی مرصع بجواهر بیشمار و لآلی آبدار باشد که خراج آن بمراتب زیاده از مال و باج تمامی این دنیا و ما یحتاج باشد که از اشعه نور آن اهل آن موطن منور و مزین گردند، و حله‌ای که در بدن آن بنده خاص الخاص ایزد مهیم بود بیشک جمع ذخایر و دفاین دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشته از رشته‌های آن مساوی نبود؛ و در هنگامی که عرصات را از ورود قدوم اضاءت لزوم خود مستضیء و مستنیر گرداند؛ در آن حال بامر ایزد متعال منادی ندا کند که ای بنده‌های حضرت اله وای محتاجان رحمت و مشتاقان این درگاه بر جمیع افراد رجال شما واضح و هویدا باشد که این

همه عزت و احترام و مرحمت و اهتمام که نسبت باین بنده ایزد علام بوضوح و انجام رسید بجهت آنست که این دانا یکی از دانایان تلامذه بعضی اهل معرفت و عرفان و شاگردان اصحاب اسلام و ایمان از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که وسیله هدایت و ارشاد و سبب اهتداء و استرشاد بندگان حضرت خلاق العباد گشته و این طایفه محمودۀ العاقبه را از خارستان تیه جهل و نادانی بگلستان فضل و دانائی رسانید، لهذا این شرف و اکرام و عزت و احترام یافت. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵ پس هر احدی که مستدعی و مترقب این مرتبه کمال و مترصد این رتبه حال باشد باید که دست در دامن اطاعت و متابعت شخصی زند که او از تیه جهل و خذلان بیرون آمده بوسیله سعادت ادراک علم و عرفان تحصیل جمیع مراتب اسلام و ایمان نماید، و بنور هدایت و ارشاد آن مهتدی گشته از طریق تمرّد و عصیان برگشته اقتداء به و اقتفاء لاثره مستتبع همه اقوال و مستتم جمیع افعال او گردد تا از حیرت ظلمتکده جهل بر گردد و او را در عرصات حساب و میزان تا بوصول نزهت الجنان چیزی مانع ایشان نگردد، چه ظاهر و بین و واضح و روشن است که هر گاه شخصی در ایام حیات مستعار دنیوی متوجه تحصیل امور ضروریه اخروی گردد و در تتمیم و استکمال جمیع مراتب خیر و احسان سعی و اهتمام فراوان نموده مستنفر از شرور منکران باشد حضرت مفتاح الابواب قفل جهل از ابواب عقل او بردارد و شبهات دل او بهدایت حضرت عز و جل مرتفع و زایل گردد و همگی مطالب حال و مقاصد و مآرب کمال او را حاصل شود و بنیل امانی و آمال سرافراز گشته از تحصیل مراتب رضای الهی غافل نشود.

دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (ع)

[دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (ع)] و نیز بهمین اسناد صحیح از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام منقول و مرویست که جد بزرگوارم سید الشهداء ابا عبد الله الحسین علیه التحیه و الدعا در محضر جمعی از شیعیان ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الواحد الا-کبر باین کلام در نظام صدق التیام متکلم گشته فرمودند که هر یتیم از ایتام محبین اهل بیت طیین و طاهرین که از شرف صحبت لازم البهجت کثیر المنفعت امام زمان بواسطه غیبت و اختفای ایشان از خوف التهاب و اشتعال نوایر ارباب جور و عدوان منقطع و محروم ماند یا بوسیله محنت و مشقت مادر باب خونخواهی مجبان ما از اعدای ما نتواند که از رشحات سحاب لجه علوم شریعت حقیقت رسوم و از قطرات امطار بحار افضال طریقت لزوم آن امام معصوم متمتع و منتفع گشته رشحه‌ای که وسیله خضارت کشت زار عبودیت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶ و امیدواری و قطره‌ای که موجب نصارت و شادابی طاعت حضرت باری گردد تحصیل نماید، در این حال اگر کسی متکفل احوال کثیر الاختلال او شود و از علوم ما آنچه بآن بنده ملک تعالی رسیده باو مواسات و احسان نماید تا آنکه آن بنده مطیع به تعلیم آداب شریعت دین مبین و تفهیم احکام طریقت ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مستطیع و مهتدی شود در آن محل حضرت عز و جل بآن بنده متفضل از روی تفضل و استحباب باین خطاب مستطاب سرفراز و ممتاز گرداند که ای بنده مواسی کریم و ای لایق و سزاوار عطیه مهیم قدیم من اولی بکرم و احری باعطای جزا و نعمم، زیرا که اکرم الا-کرمین و ارحم الراحمین از صفات کامله و نعوت شامله منست. در آن حال بواسطه ایصال عطیه مال واهب بی‌امتنان بملایکه جنان خطاب بدینسان نماید که ای مسبحین ملاء اعلا و ای مطیعین امر ایزد تعالی باید که در منازل خیر محافل بهشت برین بعدد هر یک حرف از حروف تعلیم علم دین هزار هزار قصر دلنشین بجهت سکنی آن مؤمن پاک دین ترتیب و تعیین نمایند و جمیع لوازم آن مکان و مشتهیات لایقه آن از سایر مستلذات و نعیم از البسه استبرق و سندس و رضوان و حور عین و غلمان و تسنیم معین فرمایند. حسب الامر ایزد منان ملایکه جنان جمیع آن را سرانجام و سامان نموده در روز جزا و ثواب خلقت آن بنده بر گزیده حضرت رحیم الرحمن را با عطای آن و بسکنای «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» مبتهج و شادمان گردانند.

دستور به احتجاج از حضرت باقر (ع)

[دستور به احتجاج از حضرت باقر (ع)] و بهمین اسناد صحیحه از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما السّلام روزی با خواص تابعین اصحاب خطاب مستطاب فرمود که ای مؤمنین مطیعین اهل بیت سید المرسلین بدانید که عالمی که در مراتب فضل و کمال دانا و بآداب شریعت سید المرسلین شناسا باشد و از پرتو علم ظاهرش روشن و باطنش منور و مزین بود؛ حال او بعینه در مشابّهت و مماثلت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷ مثل کسیست که در شب دیجور ظلمتکده دنیا شمع افروخته در غایت اضائت و انارت با او بوده باشد که باعث هدایت و سبب استضاءت طریق مقصود او و سایر الناس گردد، یعنی هر که نظر بدان شمع روشن کند پی بمقصد و مأمن برد بدان وسیله دعای خیر بجهت آن مؤمن نماید؛ حال عالم بدان منوالست گاهی که با او شمع نورانی از پرتو اشعه علم و دانائی بوده باشد که ازاله ظلمت جهل و رافع تیرگی حماقت و ضجرت بود، چه هر که از شعاع انوار علوم حقیقت مرسوم او مستضیء و مستنیر گردد از وحشت آباد ظلمت جهالت خلاص گشته از نکبت آباد اذیات کودنی و حیرت نجات یابد، بیقین در یوم الدین آن مؤمن پاک دین از عتقا و طلقای آن عالم متین از نار سجین است، و حضرت واهب بی منت و غرض آن بنده مؤمن متعوض را باضعاف مضاعفه احسان و عوض دهد نوعی که هر موی که در بدن مؤمن معتق بود بمعق ثوابی عطا کند که بمراتب زیاده بلکه افضل و ازید باشد از صدقه صد هزار قنطار ذهب خالص پاک که در طریق رضای حضرت خالق الافلاک بر وجه مأمور به عز و جل مشتمل و مؤدی گردد. و صاحب صحاح اللغه میفرماید که «قنطار» بنا بر روایت معاذ بن جبل و باقی اصحاب علم و عمل عبارت از یک هزار و دویست اوقیه است که آن یک صد و بیست رطل مکه است یا مدینه علی اختلاف القولین، و گاه گفته می شود که قنطار پوست گاو نر است که مملو از ذهب احمر بود که جمیع آن را در راه حضرت اله تصدق کند. و باعتقاد بعضی از ارباب فضل و حال صدقه آن مال بجهت آن بنده حضرت ایزد لا یزال و بال در مالست؛ زیرا که نظر بآنچه حضرت عز و جل برای آن بنده عالم کامل احسان بی امتنان نماید بمراتب اکمل و افضل و انفع و اشمست از ثواب صدقه هزار هزار رکعت نماز که در بیت الله الحرام بآن قیام و اقدام نماید. و بنا بر حدیث حضرت ختمی پناه علیه من الصلوات اذکاکها و التحیات انماها یک رکعت نماز تام الشرائط و افعال که بموافق رضای ایزد متعال مؤدی گردد ثواب آن در مآل در هنگام عرض اعمال بنزد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸ واهب بيمثال بهتر از بیست حج تامه المناسک و الافعالست؛ و یک حج بدلائل و حجج بهتر است از خانه مملو از ذهب احمر که همه آن در راه خالق اکبر بمساکین و فقرائی که مضطر باشند عطا و احسان نمایند. بناء علیه ثواب نماز و بندگی ایزد مختار بمراتب بسیار زیاده از ثوبات تصدق مال قنطار باشد، پس ثواب علمای راشد در یوم الدین که هدایت و ارشاد جهله مؤمنین نمایند از عنایت ارحم الراحمین از حد تعداد و تعین افزون و از حساب و شمار بیرون است. «اللهم وفقنا و اياهم بالهدایة و الاهتداء الی یوم الدین انک خیر موفق و معین».

[دستور به احتجاج از حضرت صادق (ع)]

[دستور به احتجاج از حضرت صادق (ع)] و نیز بهمین اسناد از امام الهمام ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام مشهور و منقولست که آن حضرت فرمود که حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در هنگام مکالمه با اصحاب اعیان چنین بیان فرمودند که علمای شیعیان ما مرابطین و مرتبطین باشند و در ثغر و جایی که آن جا بیم بوده باشد از مجاورت و همسایگی ابلیس نابکار و عفاریت اعوان آن مردود ایزد جبار، و هر گاه که آن جماعت باغیه فجار اراده خروج بر ضعفای جهلای شیعیان ائمه الابرار و تسلط آن ملاعین اشرار بر آن طایفه اخیار و اغواء و اضلال مؤمنین ابرار نمایند یا از نواصب معابدین اهل البیت طیبین کسی که وسیله جدال و لجاج یا باراده اثبات و احتجاج خواهد که جهله طایفه شیعه ما را الزام فرماید در آن هنگام و محال از علمای مرابطین بافضل و کمال که پیوسته همت خود بر الزام و احتجاج طوایف کفره لثام و اهل لجاج یا از بواقی انام و مدعین اهل

اسلام شخص کامل فاضل با آن طایفه وخیم العاقبه از روی تفرس معرفت و حال بمباحثه و مجادله قیل و قال درآید و رفع شبهات فاسده و أسئله کاسده باطله آن جماعت از روی دلیل و حجت نماید، ثواب آن عالم متقی بی شبهه و یقین در نزد حضرت رب العالمین بمراتب بسیار افضل و اکثر از ثواب مجاهدین اخیار است که همیشه آن طایفه با کفار ترک و روم الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹ و خزر که عرب آن گروه را «جبل» گویند یقین بوسیله آن فعل مثاب و مأجور باشد، بلکه هزار هزار مرتبه ثواب آن عالم مرابط انفع و ازید از ثواب مجاهدین یوم الدین در شرع و آئین باشد، زیرا که عالم مرابط مجاهد رفع شبهات از دین محبین و دفع اذیات و بلیات نواصب از مؤمنین بحجت و آئین نماید، و این معنی ظاهر و عیان است که رفع شبهات از دین ازید ثواب است در عقبی از دفع بلیات در دنیا. و الله اعلم بالآخره و الاولى.

دستور به احتجاج از حضرت کاظم (ع)

[دستور به احتجاج از حضرت کاظم (ع)] و نیز بهمین اسناد مقدم از حضرت امام الاکرم ابن جعفر الصادق موسی الکاظم علیه السلام مروی و منقولست که فقیه که از شرف خدمت کثیر المنفعه ما منقطع و محروم ماند مثل یتیم از ایتم مؤمنان است که محروم و منقطع از مشاهدت ما و از تعلیم شرایع و ارکان دین رسول آخر الزمان مایوس گردد، و کسی نبود که او را بتعلیم ما هو المنقول فی الفروع و الاصول معزز و ممتاز و مفخر و سرفراز گرداند و بدان وسیله او را از شر شیاطین ضالین و تبعه مضلین آن رئیس گمراهان برهاند بنوعی بسبب وسوس تلبیس ابلیس و اضلال اعوان آن خسیس ضال و هاوی و کاذب و خاوی نگردد، و دست تسلط آن طایفه غاویه و جماعت باغیه از ذیل و گریبان عصمتش کشیده و کوتاه گردد، البته آن ضال گمراه از طریق هدایت حضرت اله با تبعه و انصار در کمال قلق و اضطراب گشته در اوقات گاه و بیگاه عمرش بافسوس و بناله و آه مصروف و تباہ گذرد و نامه اعمالش تیره و سیاه گردد، و این مقدمه بر آن منحوس اصعب و اشد است از مقدمه اضلال هزار عابد زاهد که آن ملعون ابدی و مطرود سرمدی با تبعه ضال در پی اغوا و اضلال آنها باشند زیرا که هم و غم و اندوه و الم عابد همگی و تمامی مصروف و معطوف است از برای رهائی نفس خود بتنهائی و اصلا غم و الم سایر امم از اولاد بنی آدم ندارد بخلاف فقیه عالم که با هم و غم رهائی نفس خود برای سایر بنی آدم محزون و متالم است بجهت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰ استخلاص سایر الناس از امم سید ولد آدم یعنی امت نبی العرب و العجم از عبید و اماء بلکه در فکر و ارشاد تمامی خلق الله تعالی است که بچه نوع تمامی بنی نوع انسان را از وسوسه مکر شیطان و از حيله و فسوس مکر آن رئیس اهل طغیان آزاد و مطلق العنان و مستخلص از نوایب التهاب آتش نیران ساخته داخل فرادیس جنان و مصاحب حور و غلمان گردانند، و بواسطه همین اراده و قصد آن فقیه کامل بسیار بهتر از هزار عابد بلکه از هزار هزار عابدست «اللهم ارزقنا رتبة الکمال بمحمد النبی و الال علیهم صلوات الملک المتعال».

دستور به احتجاج از حضرت رضا (ع)

[دستور به احتجاج از حضرت رضا (ع)] و همچنین از حضرت الامام الهمام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی و منقول است که روزی امام البرایا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از لسان معجز نشان بیان نمود که در روز قیامت حسب الامر رب العزت بآن فقیه که پیوسته در دار المشقه دنیا بعبادت و بندگی ایزد تبارک و تعالی در تمامی ساعات لیالی و ایام و همگی اوقات صبح و شام جمیع اجسام و اندام و سایر جوارح خود را بالتمام بطاعت حضرت ملک العلام اشتغال دارد ملایک گرام بحکم لازم الاحترام بآن فقیه نیکو سرانجام ندا و اعلام نمایند که: چون تو مرد نیک نام و بعبادت ما پیوسته مشغول بودی الحال خاطر از فضایح آثام و سوانح یوم القیام جمع نمودی و کفایت ثنوت خود از روی فراست بردی و جد بسیار و جهد بیشمار بجای آوردی بحکم حضرت واهب بی منت باید داخل جنت گردی. اینست حال عابد زاهد که مطلب او همین رهائی نفس او بود و بس، اما فقیه

صاحب علم و عرفان که پیوسته افاضه خیر و احسان او بجمیع افراد انسان بود و همت او مصروف بود بآن که همگی و تمامی انسان را بقدر وسع و امکان از چنگ شیاطین و تبعه مرده آن ظالم بی‌دین رهانیده بوسیله تعلیم و تفهیم سایر آداب شرایع حضرت نبی الاکرم سبب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱ هدایت و ارشاد جهله شیعیان و دخول جنان ایشان و تحصیل رضای ایزد منان بواسطه مؤمنان گردد حسب الحکم قادر سبحان آن فقیه عالم را در انشاء اخروی و در منازل آن جهانی منادی ندا نماید که: ای فقیه عالم چون تو کفیل حال و وسیله حصول امانی و آمال ایام محبین محمد و آل علیهم السّلام که منقطع از شرف صحبت کثیر المسرت و المنفعه آن بهترین طوایف انام علیهم سلام الملک العلام شدید چون شما باعث هدایت و ارشاد این عباد یعنی ضعفای محبان و موالیان ائمه المعصومین علیهم سلام الله المنان گشتید باید که در موقف عرصات که محل و مکان شفاعت خطیئات و عرض عذر تقصیرات عصات امت سید البریات و جهله شیعیان ائمه اطهار است توقف نمائید تا آنکه جماعتی که از شما تعلیم آداب دین مبین و احکام شرع سید المرسلین گرفته باشند یا از کسی که آن کس همه طرق شریعت و آداب ملت را بواسطه یا بوسائط از شما استعلام و استفهام نموده باشند شفاعت آنان را پیش نهاد همت خود گردان که التماس تقصیرات همگی ایشان از تو مبذول و مقبول است. حسب الامر خالق اکبر آن فقیه مؤمن در آن مأمن فیض گستر توقف نموده شفاعت جمع بسیار بسیار کند تا آنکه بوسیله شفاعت آن فقیه نیکو کار جماعت بسیار و جماعت بسیار داخل جَنّاتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ گردند. و لفظ «جماعت بسیار» از آن امام ابرار ده بار تکرار یافته؛ و مراد از جماعت مذکور تلامذه بواسطه و وسایط آن عالمست که جمیع ارکان دین مبین و آداب شرع سید النبیین و منهاج ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را بجهله محبین اهل بیت طاهرین که علوم آداب دین از آن فقیه فرا گرفته باشند یا از کسی تعلیم گرفته باشند که آن کس از فقیه فرا گرفته یا از کسی که بدو سه واسطه از آن فقیه تعلیم گرفته باشند نموده و نمایند تا روز قیامت. بناء علیه هر که دیده بصیرت و نظر خبرت گشاید و از روی عقل و معرفت و تفرس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲ و حذاقت ملاحظه و مشاهده نماید ادراک رفعت محل عابد و عالم و عزت و منزلت آن دو سالم کند که بچه کیفیت و عنوانست، زیرا که بعد از اطماع نظر و ابراح فکر مرتبه فضل و حال و مراتب معرفت و کمال هر یک بکمال وضوح و عیان رسد و ظاهر و بین گردد که رتبه فقیه فاضل بچندین مراتب و مراحل اعلی و افضلست از عابد غیر کافل.

[دستور به احتجاج از حضرت هادی (ع)]

[دستور به احتجاج از حضرت هادی (ع)] و نیز از امام الهام ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول است که پدر بزرگوار ایشان حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرمود که بعد از غیبت کبرای قائم آل محمد حجة الهادی محمد المهدی علیه السّلام از علمای راشدین ائمه المعصومین سلام الله علیهم مؤمنی اگر مردم را بحضرت اله خواند و همه اصناف بنی آدم را برضا و خشنودی حضرت مهیم صمدی دلالت کند و بر منکرین دین سید المرسلین از اهل الزام و لجاج بدلیل و احتجاج حقیقت جمیع واجبات ضروریات دین سید الأنبیاء و منهاج ائمه الهدی را ثابت و لازم گرداند و ضعفای عباد الله تعالی را از شبکه دام مکر و تلبیس ابلیس و مریدان آن لعین خسیس رهاند یا از دام نواصب مبغضین ائمه الانام مستخلص گرداند موجود و معین نبودی هیچ احدی از بنی نوع انسان از مکر و فسوس شیطان و تبعه پرافسوس او خلاص نشدی بلکه همگی خلقت از شیعیان انس و جان مرتد گشته در سلک ربه اهل طغیان منخرط شدند، لیکن وجود و افر الجود آن ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال وسیله صیانت و محافظت دین جهله شیعیانست، و این طایفه علمای تبعه ائمه الهدی زمام قلوب ضعفای اهل شیعه را بید قدرت علم و معرفت و محافظت کنند چنانچه صاحب سفینه و مالک کشکول چوبینه در هنگام تلاطم بحر موج و تراکم قطرات سحاب ذی افواج در حفظ و حراست سکنه آن سعی فراوان و جهدی بی‌پایان نماید تا کشتی او از غرقاب طوفان در صحت و امان ماند. بر متفطن عارف و زیرک معارف واضح و لایحست که چنانچه کشتی که بوسیله الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳ محکمی آلات و سایر ما یحتاج ضروریه آن

از اخشاب و احبال و شرعیه و بادبان در غایت رصانت و نهایت متانت بود و کشتیان نیز با جمیع خدمه ایشان در کمال فراست و حذاقت بر کار سیر و سلوک آن بحر بی پایان باشند بتحقیق و یقین سکنه آن جهاز از احسان مهیمین بی نیاز در هنگام سیر نشیب و فراز از خوف غرق طوفان بجمعیّت خاطر سرفراز و ممتاز گردند و آنها را از عنایت ایزد منان ترس و خوف ظاهر و عیان نباشد. همچنین اگر کسی در کشتی ولایت و امامت اهل بیت علیهم التّحیّه و التّسلیم ساکن و مقیم گشته بتعلیم جمیع آداب دین قویم و احکام شرع مستقیم عزم خود را تصمیم نماید و خلاف شرع را بر آن تقدیم ننماید، بلکه همگی لوازم دین را از ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین یا از علمای راشدین فرا گیرد و اصلاً خلاف آن مذهب پیش نگیرد بیقین در یوم الدین مواسلت غلمان و حور عین و ادراک نعیم و شرب کوثر و تسنیم مستفیض و مستقیم گشته از شعلات نوایر جحیم و شرب ماء الحمیم و تعذیب عذاب الالیم محفوظ و سلیم گردد. و اصل این کلام صدق التّیام مأخوذ است از قول سید البشر علیه سلام الله الاکبر که «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق» زیرا که تعلیم از علمای راشدین خواه بواسطه و خواه بوسایط همان تعلیم از ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام از پدر بزرگوار خود علی النقی ابن محمد التّقی علیهما السلام نقل نمود که آن حضرت فرمود که علمای شیعه ما که در دار دنیا ضعفای محبان و موالیان ما را حافظ و معین از روی حق و یقین در تعلیم علم دین باشند تا ایشان از شر وسوسه شیطان در حفظ و امان رحیم الرحمن مانند و از الزام نواصب لجاج و اهل ادیان بدلیل و احتجاج عاجز و محتاج نمانند، در الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴ روز قیامت از روی شرف کرامت هر یک آن عالم صافی عقیدت صوفی طویت چون بجهت استیفای اجر و عمل طاعت و اخذ جزای فعل عبادت داخل صحرای قیامت با کمال شرف و عزت گردد در آن حالت از عنایت حضرت ایزد غفار از ازار انوارشان تاجهای ایشان ساطع و اشعه آن از وجوه خیر شکوه ایشان لامعت، چه بر سر هر یک ایشان تاج از نور و بها باشد که شعاع نور آن بر تمامی عرصات قیامت و اطراف آن که مسیر سیصد ساله راهست محتوی و مشتمل گردد انوار آن تاجها همگی اطراف و حوالی آن مکان را مستضیء و مستنیر گرداند؛ در آن هنگام هر یتیمی از ایتم که احدی از آن علما در دار دنیا کفیل حال و اهتمام احوال او نموده و بوسیله تعلیم و تفهیم او را از ظلمت جهالت و از حیرت تیه غفلت بیرون آورده ارشاد و هدایت آن یتیم کرده باشد البته هر یک از ایشان بشعبه انوار فیض آثار آن اعیان منشعب گشته آن ارباب فضل و عرفان در منازل عالیّه جنان و در محافل متعالیه آن مکان همگی ایتم شیعیان را رفیق شفیق شده بمنازل رفیع که بواسطه ایشان معد و معین گشته فرود آرند. یعنی در جوار و همسایگی استادان ابرار و متعلمان اخیار ایشان بلکه در محضر ائمه الاعیان علیهم سلام الملک المنان نزول کنند، زیرا که چون آن شیعیان مطیع خواهندگان ایشان در دار دنیا بودند لهذا بسکنا و استقرار آن منازل رفیع مبهج و شادمان گردند، و هیچ احدی از نواصب و اهل عدوان باقی نماند بعد از وصول شعاع آن نور تاجها تیجان بایشان الا آنکه همگی ابصار ایشان از حلیه نور و ضیاء انظفا و نقصان پذیرد و بعد هذا هرگز فروغ نور و ضیا نگیرد یا آنکه بسام یا باجل مسمی و بلا بمیرد، بلکه آن ناصبی بگوش اصم و بزبان اخرس و ابکم شده حواله لهیب نیران گردد که لحظه فلحظه آن شعلات نیران حمله فراوان بر هر یک یاغیان آرند تا جمیع ایشان را دفع و رفع کنند بزبانه یعنی بفرشتگان مالکان دوزخ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵ تا بسوختن نار سواء الجحیم و تعذیب عذاب الالیم دایم و مقیم باشند.

[دستور به احتجاج از حضرت عسکری (ع)]

[دستور به احتجاج از حضرت عسکری (ع)] و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام میفرماید که از محبان حضرت نبی الوری محمد مصطفی علیه سلام الله تعالی از مساکین علم که قدرت بر احتجاج و الزام اهل لجاج و ابرام نداشته باشند در آن حال اگر چه مواسات و احسان اهل علم بمعرفت و کمال ایشان شود بمراتب بسیار آن افضلست از احسان و اعطای فقراء اهل ایمان بثروت مال، زیرا که مال در معرض فنا و زوالست و علم و کمال باعث عز و اجلال نزد لا یزال و بیزوالست. و مساکین محبین عبارت از جمیع

مؤمنین مطیعین است که سایر اعضا و جوارح ایشان در طاعت و عبادت ایزد سبحان در غایت استقرار و اطمینان باشد، و نیز دست تسلط بمال خلقان نگشایند و در هیچ زمان از فرمان برداری رحیم الرحمن تفریط و تمرد ننمایند، لیکن از مقاتله و مقابله دشمنان ایزد منان که بایشان سرزنش در دین و ایمان کنند بوسیله عدم علم و حال ضعیف و ناتوان باشند و نتوانند که از روی فضل و کمال دفع مباحثه قیل و قال آن طایفه ضال نمایند. فلهمذا آن منافقان بی ایمان اهل ایمان را در علم و عرفان سفیه و نادان دانند، در این صورت اگر مؤمن عالم بفقاہت و دانائی خود تواند که ازاله مسکنت و احتیاج جهلای اهل ایمان بتعلیم آداب ضروریه دینی و تفهیم معارف یقینیه نماید و ایشان را قوی و مسلط گرداند تا آنکه بر آن نواصب باغیه مظهری المخالفه و بر شیاطین و تبعه طاغیه آن ملاعین مضمیری العداوة بمباحثه و مجادله از روی احتجاج و حال یا بطاعت و عبادت ایزد متعال فایق و غالب آمده همگی و تمامی آن طوایف را از افساد دین رب-العالمین بگریزند و ایشان را بعداوت و دشمنی اولیاء سید المرسلین و ائمه طاهرین بنماید. یعنی شاید در این حال حضرت محول الاحوال مسکنت عجز و اختلال بشیاطین الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶ بسعی آن مؤمن و اصحاب اضلال او حواله نموده و آن طایفه وخیم العاقبه را از اضلال مطیعین سید المرسلین و محبین ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مأیوس و عاجز گرداند، بر آن مؤمن بامر حکم رسول امین واجبست که در آن باب سعی فراوان نماید. و این حکم و قضاء ایزد منان از روی تعطف و احسان از زبان معجز نشان نبی الانس و الجان حکم از روی حق و برهانست و اصلا خلاف در آن بین و عیان نیست. و از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود کسی که مسکین در علم دین و ضعیف در معرفت آداب شرایع سید المرسلین و منهاج ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین باشد، در این حال اگر مؤمن عارف بحقایق شرعیه دین او را بتعلیم و تلقین بر ناصبی مخالف دشمن حضرات ائمه هادین قوی و مسلط گرداند بنوعی که بر الزام باحتجاج آن مبرم لجاج قادر و توانا گردد و در هنگام بحث و لجاج بعجز و سکوت عاجز و محتاج نگردد، حضرت ایزد داور بعد از فوت آن مؤمن نیکو سیر در قبر در وقت حضور نکیر و منکر و پرسش حقایق معرفت مهیم اکبر و شناخت نبوت حضرت پیغمبر و ولایت ائمه اثنا عشر او را متحیر و مضطر نگرداند، بلکه باعلان و تلقین همگی حقایق آن مطلع و مخبر گرداند تا آنکه در جواب نکیر و منکر گوید: که حضرت ذو المنن موجود و پروردگار منست؛ و حضرت خیر البشر نبی و پیغمبر و سید سرور و امیر المؤمنین علی امام و ولی داور و وصی نبی من، و ائمه اثنا عشر امامان دین منند، و کعبه قبله من، و قرآن سبب بهجت و عدت منست، و سایر مؤمنین در آخرت برادر طریقت منند. چون کلام آن مؤمن نیکو سرانجام باین محل و مقام رسد حضرت واهب علام او را بمنادی و ارشاد اعلام نماید که ای بنده لایق الاعزاز و الاحترام چون دلایل دین خود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷ بر هر یک از این ملکین گرام بالتمام از روی حجت ثابت و اتمام کردی بهمین وسیله مراتب منزلت منازل عالیه جنت بتو بتعلیم این برهان و حجت واجب و مرحمت شد، باید به اناخت و استراحت در قبر با کمال سرور و بهجت ساکن گشته ساعت فساعت بل لحظه بلحظه مترصد و منتظر عنایات بیغایات حضرت واهب العطیات بوده باشی که عما قریب بوصول نعیم جنان و بمواصلت حور و غلمان در منازل عالیه جنان مخلد و جاویدان خواهی شد، در آن هنگام حسب الامر ایزد علام مدفن و مسکن او متحول بکمال وسعت و انزه از ریاض جنت گردد و بسبب این احسان آن مؤمن در آن مکان ملول و حیران نگردد بلکه مبتهج و شادمان گردد.

[دستور به احتجاج از حضرت زهرا (س)]

[دستور به احتجاج از حضرت زهرا (س)] و نیز از ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مشهور و مرویست که حضرت سیده نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین علیها صلوات ارحم الراحمین در هنگام مرافعه دو زن یکی مؤمنه و دیگری معانده در باب امر دین که با هم منازعه و مجادله می نمودند آن حضرت علیها السلام ابواب حجت بر آن مؤمنه مفتوح و عیان گردانید تا آنکه مؤمنه بر معانده مستظهر گشته بدان وسیله بغایت الغایه مبتهج و شادمان گردید و آن معانده در نهایت حزن و ملال و قلق و اختلال گشت،

در آن حال حضرت فاطمه علیها السّلام خطاب مستطاب بآن مؤمنه مستظهره نموده فرمود که یا فلانه فرح ملایکه گرام بزیادتی و استظهار تو بر آن معانده بسیار بسیار زیاده از فرح و سرور و بهجت و حضور تست، اما حزن شیاطین و مریدان آن لعین بسبب حزن آن معانده حزین از تو بغایت اشد و اصعب و اکثر و اتعب است. در آن محل حضرت عز و جل خطاب مستطاب بملائکه حمله ثواب کرده که چون فاطمه بنت خیر المرسلین علیها سلام الملک الوهاب بر این مسکینه عاجزه ابواب علم و معرفت بموجب امر و خشنودی مهیمین سبوح مفتوح ساخته باعث بهجت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸ سرور آن مؤمنه گردید باید که برای سکنای ایشان در اعلی منازل جنان هزار هزار بار زیاده از آنچه بآن حضرت در جنت سابقا معین و مرحمت گشته الحال باضعاف مضاعفه آن واجب و عیان دانسته مقرر گردانید، بلکه این سنت سنیه را ممتد و مستمر دانسته بواسطه هر کسی که بایی از علم معرفت بجهت مسکین اسیری که محتاج بعلم و کمال بواسطه دفع خصم ضال لجاج باشد مفتوح و منشرح گرداند؛ تا آنکه آن کس بر آن خصم ناکس مخاصمه و مجادله نماید و بوسیله مزید علم و دانائی بر او غلبه کرده مستولی شود بجهت او نیز مثل هزار هزار بار از آنچه بعد از حضور عرصات و محشر از برای او بیشتر در منازل عالیّه جنان معین و مستمر گشته الحال اضعافا مضاعفه کثیره در آن مأمن معین و مقرر گردانید و او را بدواعی و خواهش نفس و سایر مشتهیات و مستلذات ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأغنی محروم و مأیوس نگردانید، زیرا که امداد و اعانت تعلیم علم دین موجب اضعاف مضاعفه ثواب در روز واپسین است و الله اعلم.

[علم آموختن امام حسن مجتبی (ع) مردی را]

[علم آموختن امام حسن مجتبی (ع) مردی را] و نیز از ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که مردی هدیه برسم ارمغان بخدمت امام زمان حسن بن علی علیهما السّلام آورد آن حضرت گفت: ای عزیز ترا در عوض هدیه اختیار دو چیز است ازین هر دو هر کدام که پیش تو عزیز و با اکرامست اختیار نمائی: یکی آنکه بدل هدیه بیست بار ضعف بیست هزار درهم بتو دهم، یا آنکه در عوض آن بایی از علم و عرفان از مزید کرم و احسان بر تو مفتوح گردانم که بوسیله آن از روی الزام و احتجاج قهر و غلبه بر فلان ناصبی لجاج که در ده تو ساکن و مقیم است نمائی تا آنکه ضعفا و مساکن علم و معرفت اهل آن قریه را از دست تسلط و زیادتی او خلاص گردانی و اگر اختیار بیکی کنی از مزایای احسان و اکرام خود این هر دو نوع مرحمت و شفقت بتو نمایم و الا- اگر این اختیار را بواسطه امری از امور خفیه مثل تقیه نیکو ندانی ترا اختیار در هر یک از آن دو کارست هر کدام را خواهی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹ اراده و اختیار نمائی. مؤمن مهدی از روی فدویت و نیکو بندگی معروض گردانید یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد زیادتی ثواب آخرت برای من در قهر و غلبگی من بر آن ناصبی اهریمنست چه رهانیدن جماعت ضعیفای آن مأمن از دست تسلط و تعدی آن متمرّد حضرت مهیمین نزد من بقدر بیست هزار هزار درهمست. آن حضرت فرمود که بلکه زیادتی آن بیست هزار هزار مرتبه اکثر از دنیا و جمیع ما فیها است. آن مؤمن بعد از استماع این سخن از آن امام زمن گفت: پس من چرا چیزی که از آن ادون باشد اختیار نمایم و آنچه افضل و احسن بود اختیار نمایم که آن عبارت از کلمه ایست که بوسیله آن قهر و غلبه نمایم بر جمیع دشمنان الله تعالی و ایشان را از اولیای حضرت رب العلی دور و مهجور گردانم. در آن هنگام حضرت امام الانام علیه التحیه و السّلام فرمود که الحال اختیار کار نیکو کردی بعد از آن آن حضرت علیه السّلام او را تعلیم آن کلمه نمود و صاحب علم و عرفان را با عطای احسان بیست هزار درهم نیز مالک مال فراوان گردانید. چون آن مرد از خدمت آن حضرت علیه السّلام بنزد آن ناصبی متمرّد آمد و آن مبرم و مبغض لجاج را باثبات دلیل و احتجاج الزام داد و آن خبر بآن امام الجن و البشر رسید بعد از آنکه آن مؤمن بشرف خدمت آن سرور مشرف شد آن حضرت علیه السّلام گفت: ای عبد الله هیچ احدی را در سودا و معامله و در مباحه نفع و سود حاصل مثل سود تو نبود، و نیز هیچ کسی از دوستان خاندان کسب مثل کسب تو ننمود، زیرا که ترا در این سودا و اکتساب چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل گشت: اول درستی و اخلاص بندگی حضرت مهیمین

صمدی، دوم مودت نبی و ولی یعنی محمد و علی علیهما السلام، سوم محبت اولاد طیبین و طاهرین از آل این دو برگزیده ایزد متعال؛ چهارم دوستی ملایکه مقربین حضرت رب العالمین، پنجم دوستی برادران الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰ مؤمنین از تبعه ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین. بلکه بوسیله این فعل و عمل بعدد هر مؤمن و کافر کسب خیری نمودی که هر یک آن افضل از دنیا و ما فیهاست بهزار مرتبه (مصرع) «گوارنده بادت گوارنده بادت» و الله اعلم.

[فضیلت علما و دانشمندان]

[فضیلت علما و دانشمندان] و نیز از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری سلام الله علیهم اجمعین منقول و مرویست که حضرت الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه فرمود که مؤمن عالمی که همگی قصد و همت و تمامی داعیه تهمت او در تحصیل مراتب علم و حال و تکمیل معرفت ایزد متعال و شناخت خصایص آداب شریعت نبی و طریقت آل او علیهم صلوات الملك الفعال محض بجهت کسر مرتبه عزت و اعتبار نواصب ضال مدعیان دانش و کمال و دفع زیادتی ایشان از محبان و موالیان آل ما اهل البيت علیهم سلام الواحد المتعال بوده باشد بلکه داعیه اش بالتمام کسر همگی اوضاع آن جمع لثام در تمامی ساعات لیالی و ایام و سایر شهور و اعوام بنوعی بود که هر چه طوایف ایشان در دار الغرور جهان خواه ظاهر خواه پنهان احداث کرده باشند با جمیع آن را بر هر فرد از افراد بنی نوع انسان مبین و منکشف ساخته عیوب و نقایص ایشان را بر همه عالمیان واضح و عیان گرداند تا بدین وسیله و سبب تعظیم امر دین حضرت محمد سید المرسلین صلی الله علیه و تکریم آل او ائمه المعصومین رضوان الله علیهم اجمعین بر جمیع مخلوقین روشن و مبین گردد، بناء علیه حضرت ایزد سبحان بعوض اجر و پاداش آن سایر ملایک جنان را بجهت بنای مکان آن مؤمن صاحب عرفان معین گرداند که پیوسته در آن دار السرور بجهت او بناء دور و قصور نمایند، و بعدد هر حرف از حروف کلمات دلایل و حجج که در هنگام ابرام و لجاج آن ناصبی و باقی اعداء حضرت ملک تعالی بواسطه اثبات احتجاج بآنها محتاج گشته مذکور الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱ کرده باشد، و بواسطه او اکثر از عدد اهل دنیا در دار عقبی بجهت سرانجام مهام اخرویه او از بنای دور و قصور و ترتیب سایر مشتهیات از غلمان و وصایف و حور و باقی مستلذات از فواکه و لحوم طیور ایزد متعال ملایکه بسیار با کمال قوت حدس و شعور مخلوق و معین گرداند که اگر یکی از آن ملایکه کرام عظام اراده رفع طبقات سبعة افلاک یا نزع سبعة طبقات اجرام خاک نماید برو بغایت سهل و آسان باشد، بلکه قوتش بر آن زیادتی کند. پس از اینجا معلوم می شود از کثرت ابنیه و دور و قصور و بسیاری نعمت و سرور با وصایف و حور غیر محصور هیچ احدی را ممکن و مقدور حصر آن اشیای نامحصور بغیر حضرت رب غفور نیست و الله اعلم بالصواب.

[فضیلت کمک دوستان اهل بیت (ع)]

[فضیلت کمک دوستان اهل بیت (ع)] و نیز ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام گفت که حضرت امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که از محبان و موالیان ما کسی که خواهد چیزی بواسطه ذخیره روز فقر و فاقت و ذلت و مسکنت آخرت بگذارد تا باشد که در عقبی بفریاد او رسد هیچ چیز بهتر از آن نیست که او در دار دنیا بفریاد مسکینی از محبان ما رسیده او را از دست ناصبی دشمن خدا و رسول و ائمه الهدی خلاص ساخته باشد، زیرا که بعد از تجرع جام موت بامر حی الذی لا یموت چون آن مؤمن را از قبر برانگیزانند صفوف ملایکه گرام از کنار قبر آن نیکو سرانجام تا بموضع و مقام جنان که محل سکناى آن برگزیده ایزد علام است او را با جنبه خویش برداشته مرحبا گویان مترنم و متکلم باین سخنان مرحمت نشان باشند که (مصرع). گوارا باد عیشت ای نکونام و ای متعصب ائمه اخیار و ای دافع کلاب موزیه از جماعت شیعیان ابرار این جزا و پاداش عمل نیکوی تست که در دار دنیا با آن مسکین محتاج علم و معرفت از محبین ما الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲ بعمل آوردی که و «هل جزاء

إِلَّا الْإِحْسَانُ». و نیز حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام در هنگامی که قوم ما از محبان و موالیان محمد و آل علیهم سلام الله الملك الفعال بمجلس بهشت آئین ارم تزئین آن خلاصه اولاد سید المرسلین حاضر شدند جمعی از تلامذه مستفیدین علم آن و ارث علوم ائمه المعصومین رضوان الله علیهم اجمعین بسمع شریف رسانیدند که از نواصب شخصی با کمال حقد و تعصب در جوار و همسایگی ما است و همیشه مرا آزار و ایذا میرساند بوسیله حجت و برهان ترجیح و تفضیل اول و دوم و سوم بر حضرت امام اکرم امیر المؤمنین صلی الله علیه و سلم و از روی حجج و براهین دلایل ناتمام را باعتقاد خود بر من تمام میکند و مرا قدرت خواب بحث و جدال و الزام او از روی فضل و حال نیست. آن حضرت فرمود که وقتی که آن جماعت ضال اجتماع در یک محل از محال نموده شروع در قیل و قال نمایند باید که بآن مجمع مرور و عبور فرموده آنچه از من استماع مینمائی بآنها بشنوائی، زیرا که بمجرد مرور تو آنجا آن جمع منافق از تو طلب جواب کلام سابق خواهند کرد فی الفور باید که در تکلم آئی و صاحب ایشان که باعتقاد آن طایفه اعلم آنها است الزام نمائی و تیز زبانی او را شکسته از آن مجمع بعد از الزام و احتجاج آن مبرم لجاج را انهزام و اخراج فرمائی و برای آن ناصبی بی تمیز هیچ چیز از سخنان ناستیز باقی نگذاری. چون تلمیذ آن امام الاعلم العزیز استماع جواب باصواب اعتراضات آن نواصب لثام از حضرت امام الانام علیه الصلاة و السلام نمود با بعضی از اصحاب حاضر آن محل و مقام که مجمع آن طایفه تیره سرانجام بود شدند و با صاحب ایشان که باعتقاد آن جماعت اعلم و افضل همگی آنها بود شروع در مکالمه و مجادله نمود و از روی حجت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳ و برهان او را ملزم و ساکت فرمود که بمضمون صدق مشحون «فَبَهَّتَ الَّذِي كَفَرَ» اصلا قدرت تکلم و تفکر نداشت و ندانست که در مکان و مکین آسمان یا در زمین است و جمیع از صواحب و اعیان اهل ایمان که در آن مکان مصاحب شاگردان امام زمان بودند گفتند: یرحمک الله تعالی یا فلان که از الزام دادن تو این طایفه متمرده اعدای خاندان را فرح و سرور نه چندان بر ضمایر و خواطر مؤمنان حاصل و عیان گشت که بغیر حضرت رحیم الرحمن علم بحصر و احصای آن ممکن و میسر احدی از اهل ایمان باشد، و آن ناصبی ملزم و تبعه او از متعصبین مبغضین را ده برابر بهجت و سرور با حزن و غم و اندوه و الم مستولی گشت. چون آن شاگرد مراجعت بخدمت امام الانام علیه السلام نمود و حقایق سانحه را بالتمام معروض و بیان فرمود آن حضرت علیه السلام از لسان صدق نشان بیان نمودند که امروز طرب و فرح که در آسمانها است بسبب شکست این دشمن خدا و رسول بمراتب بسیار بسیار زیاده از مسرت و سرور شما جماعت ابرار و اخیار است، و اندوه و غم و حزن و الم که در پیش ابلیس خسیس و تبعه مرده آن لعین پر تلبیسست بسیار بسیار بیشتر از بهجت و سرور شما و مسرت ملایکه آسمانها است، و جمیع ملایک سبعة سموات و ملایکه حجب و فرشتگان کرسی بر آن مؤمن شکننده آن ناصبی فریبنده صلوات و درود پسندیده فرستادند، و مهیمن معبود نیز دعای همه آنها را قبول نمود، بناء علیه ذروه مکان او را بغایت وسیع و مکرم و درجه نوالش را در کمال رفیع و معظم گردانند و همان طوایف ملایکه گرام ایزد علام آن ناصبی مکسور مهجور عدو الله را بلعن ملبس و مستور نمودند و حضرت عزت نیز قبول لعنت بر آن قوم بی حجت فرمود. فلهذا عذاب آن جمع کذوب بدبخت را طویل و حساب آنها را بغایت سخت و ویل گردانید؛ و بهمین وسیله پیوسته و مستمر در نار سقر مکین و مستقرند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الوهاج بر اصحاب ابرام و لجاج از یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین عرب و الزام همه آنها باحتجاج

[بیان گفتار حضرت صادق (ع) در باره لزوم احتجاج]

[بیان گفتار حضرت صادق (ع) در باره لزوم احتجاج] از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام منقول و مرویست که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی امام ناطق جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه نهی مطیعین از مباحثه و

مجادله در دین میکردند، چون این کلام بسمع شریف آن امام الانام علیه السلام رسید فرمود که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نهی جدال و ابرام از روی احتجاج و الزام مطلقا نکردند بلکه بوثیقه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) ایزد تعالی چنانچه بسمع شما رسانید نهی مهیمن سبحان در باب جدال غیر احسنست، و نیز در محل دیگر ایزد داور میفرماید که «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲). بنا بر آیات واضح الدلالات جدال بر وجه احسن مأمور به و مستحسن حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵ ذو المنست و سید المرسلین و اوصیای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علمای دین استعمال بحث و جدال چنین در دین کردند. و اما جدال بغیر احسن بنا بر نهی حضرت مهیمن حرام و غیر مستحسن است، و ملک علام آن را بر شیعیان ما حرام گردانید، و چگونه ایزد متعال مطلقا جمله جدال را حرام گرداند و حال آنکه در کتاب مستطاب ایزد متعال در باب یهود ضال و نصاری بی سعادت و اقبال میفرماید که: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱). تفسیر آیه وافی هدایه و الله اعلم بالبدایه و النهایه آنست که اعتقاد فاسد طایفه یهود عاقبت نامحمود و نصاری مختلفه الآرای در یوم الحساب و عرض اعمال آنست که هیچ احدی از افراد بنی نوع انسان از نسا و رجال بغیر این دو طایفه ضال داخل بهشت عنبر سرشت نگردند، حضرت عزت بی مثال میفرماید که این دعوی امانی و آمال ایشان بغیر حجت و برهان صحیح و عیان نیست، و اگر آن جماعت ناقصان خواهند که در دعوی خود از راست گویان باشند باید که حجت و برهان خود را ثابت و بیان نمایند، زیرا که دعوی در هنگام انکار مدعی علیه بغیر بینه و برهان مقبول هیچ طایفه از انبیا و رسولان و اوصیای آن اعیان نیست، پس علم بتصدیق قول ایشان موقوف است بر اثبات حجت و برهان، و یا آنکه دعاوی خود را بدلائل و براهین واضح و مبین از روی حجت نمایند و خواهند اراده اثبات دعوی از روی قیل و قال کنند روا نیست الا باحسن جدال، زیرا که جدال بغیر احسن ممتنع و وبالست. در آن هنگام از اصحاب گرام در آن مقام از حضرت امام الانام بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی استفهام و استعلام نمود که یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶ جدال باحسن بچه نظام و غیر احسن بکدام انتظامست. آن حضرت علیه التحیه و السلام از روی کمال مرحمت و احسان از لسان معجز نشان بیان فرمود که جدال بغیر احسن نزد ما هادیان دین حضرت مهیمن عبارت از آنست که تو با مبطلی مثلاً- مجادله کنی و نتوانی که دفع ابرام و لجاج او از روی اثبات و احتجاج نمائی نهایتش انکار باطل آن ناصبی مبطل مینمائی یا آنکه تو منکر امر حق گردی بخوف آنکه مبدا آن مبطل را در باب آن بر تو حجت و برهان بود که آن را بر تو معین گرداند و اصلاً ترا قدرت بر دفع آن و مخلص و مفری از آن روشن و عیان نباشد، این نوع مجادله غیر احسن بنا بر نهی حضرت واهب ذو المنن بر شیعیان ما حرام است و جایز و رخصت نیست که بوسیله این نوع جدال بغیر فضل و حال باعث حرکت فتنه و آزمایش بر ضعفای اخوان مؤمنین بر مبطلین ضالین گردند؛ زیرا که چون جماعت مبطلین با مؤمنین مجادله نمایند و این طایفه بر عجز ایشان مطلع گردند و بدانند که مؤمنین در دست آنها ضعیف و حیرانند و اصلاً قدرت بر رد و الزام از روی احتجاج آن ارباب ابرام و لجاج ندارند. بیقین آن مبطلین لثام همان ضعف محیین را باعتقاد ناتمام ایشان بر مطالب و مرام خود دلیل از روی حجت و الزام دانند، در آن وقت بر حاصل حقیقت مذهب باطل خود فخر و مباهاات نموده بر طایفه مؤمنین سرزنش و نفرین نمایند، و عوام طایفه ضالین علمای مبطلین خود را تصدیق و تحسین فرمایند و دلهای ضعفای مؤمنین در هنگام مشاهده و ملاحظه عجز و ضعف محیین در پیش نواصب مبطلین بغایت متألم و اندوهگین و بینهایت محزون و غمگین گردند بلکه عوام مؤمنین را در این حال شکی در امر دین سانح و مبین گردد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و نتعوذ الیه فی المرجع و المعاد.

[معنی جدال به احسن]

[معنی جدال به احسن] و اما جدال باحسن عبارت از جدالیست که مأمور به ایزد ذو المنن و مستحسن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷

حضرت پیغمبر و باقی ائمه مهیمن باشد، و تفصیل این اجمال آنست که حضرت الله تبارک و تعالی رسول پسندیده و نبی برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را امر بجدال از روی احتجاج با منکرین بعثت و لجاج بعد از موت و احیای ایشان در هنگام احتجاج فرمود،

[دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج]

[دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج] چنانچه ایزد سبحان در قرآن از آن حکایت و اعلان نمود که «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» یعنی چون منکر اموات و احیا بشما از روی انکار گفت که احیای عظام رمیم پیش من مستقیم نیست، حضرت الله تعالی بر رد قول منکر میفرماید که: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۱) یعنی حضرت ایزد متعال از رسول با عز و اجلال اراده بحث و جدال با منکر احیای اموات که باعتقاد فاسده او از جمله محالاتست نموده فرمود که: یا محمد بگو همان خدای که در اول انشاء و ابداع مخلوقات بغیر اسباب و مواد آلات نمود الحال هر چند عظام رمیم و اجسام پوسیده و غیر مستقیم یا آنکه بچیزی یا بخاک مستحیل گشته باشد لیکن چون ماده که عبارت از آن خاک عظام و اجسامست باقی و موجود است حضرت محیی الاموات از احیاء و اعاده آن چون عاجز باشد؟ چه بنزد ارباب طبع سلیم و ذهن مستقیم اعاده و احیای عظام رمیم از حضرت قادر علیم در این حال صحیح و مستقیم بود و شک و ربی بعد از اخبار ایزد خالق و مخبر صادق واقع نبود بلکه در این حال ثانی اعاده خلقان از اول بغایت سهل و آسان تر باشد. باز حضرت بی نیاز بجهت مزید تأکید و استعلام نبی الاکرام و الاعز از بیان نمود که «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» یعنی همان خداوند بی چون که در درخت سبز آتش سوزاننده را مکنون گردانید که در هنگام ضرورت و احتیاج شما چون اراده کنید آتش از آن استخراج مینمائید اعاده و ایجاد اموات کند، پس حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۸ قادر علام از اظهار این نوع قدرت و اهتمام شما را آگاه و اعلام نمود که بر اعاده و احیای اجسام پوسیده بیشتر از پیشتر قدرت دارد. و نیز قادر عزیز کریم بجهت مزید تعلیم و تفهیم سید النبى العظیم در باب اعاده اجسام غیر مستقیم و عظام رمیم در جواب منکر لئیم در کتاب لازم التکریم میفرماید که «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (۱) یعنی هر گاه خلقت آسمان و زمین در نزد قدرت و وهم شما منکرین از اعاده و احیای اجسام بالیه و عظام رمیم بغایت اعظم بلکه بحسب عقل شما ابعاد از هر امر بعید و عظیم باشد و حال آنکه شما تجویز ایجاد این همه چیز عجیب از حضرت عزیز مجیب که در پیش عقل شما بغایت صعب و مهیبست مینمائید، پس چرا تجویز چیزی که از خلقت آسمان و زمین بغایت سهل و آسان تر باشد نمی نمائید، زیرا که ارباب عقل و عرفان و اصحاب علم و ایقان بعد از رؤیت ادله و برهان که عبارت از مشاهده مصنوعات ایزد سبحان از خلقت زمین و آسمان و ایجاد انس و جان است همگی ایشان قائل بر اعاده اجسام پوسیده و عظام رمیم در یوم القیامه شدند و منکر قدرت حضرت واجب الوجود مهیمن بر هیچ امر ممکن نشدند. چون کلام امام الانام جعفر صادق علیه السلام باین مقام رسید روی باصحاب حضار مجلس عالی و محفل متعالی آورده فرمود که بحث و جدال که نزد ایزد متعال مستحسن بی قیل قال است همینست، زیرا که این بحث و جدال باعث دفع قیل و قال کفره ضال و موجب رفع شبهات آن طایفه جهالست. اما جدال بغیر احسن که پسندیده واحد مهیمن نیست بنوعی که سابقا سمت تحریر یافت مثلاً آنکه تو منکر امر حق گردی بجهت آنکه ترا علم و کمال حاصل نیست که بوسیله آن تفرقه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۹ میان حق و باطل آنکه با تو مجادله مینماید کنی و بتوانی که او را از باطل بحجت و برهان برهانی، بلکه تو بواسطه عدم قدرت بر دلیل و برهان منکر این امر حق ظاهر و عیان گشتی؛ بی شبهه و قال این نوع بحث و جدال بر تو حرام و وبالست، بلکه در یوم لا ینفع فیه مال و لا بنون موجب و مستحق عذاب و نکال گردی، زیرا که چنانچه خصم مدعی باطل منکر حق شده تو نیز همان طریق غیر مستحسن را مرعی داشته حق دیگر را منکر شدی، پس در انکار امر حق با مبطل غیر حق شریک و سهیم گشتی و اصلاً پی تحصیل حجت و براهین

نگشتی.

[گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (ص)]

[گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (ص)] حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام فرمود که چون کلام جد بزرگوارم حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام باین کلمات صدق الیتام اختتام یافت شخص دیگر از اصحاب کرام در آن مقام بر پای خاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا حضرت سید الانام علیه صلوات الملك العلام در ایام نبوت با هیچ احدی از اشخاص رجال بحث و جدال بواسطه اثبات امر ایزد متعال نمود و آن خصم مبرم لجاج را باثبات مطلب و مرام الزام و احتجاج فرمود؟ آن حضرت در جواب سائل گفت: ترا ظن بر حضرت رسول ذو المنن بر امری که مراد ایزد مهیم باشد بچه نوعست؟ زنهار در آن کار و فن مخالفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با ایزد داور بخاطر خود راه ندهی؛ زیرا که بمضمون «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» خصوص ظن آن حضرت سید العرب و العجم که آن وسیله اضعاف و مضاعفه اثم و موجب عقوبت و حرمت جسمست گناه بسیار آشکار گردد. زیرا که حضرت واهب مهیم بنا بر آیات ظاهر الدلالات «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مثل زدند و آن حضرت را مأمور بجدال و بعضی اشغال دیگر گردانیدند، و هر گاه امر چنین بسید المرسلین نموده باشند چگونه شما ظن مخالفت امر و حکم ایزد داور نسبت بآن سید و سرور میرید و گمان شما چنانست که آن حضرت بآنچه مأمور گردید معمول نگردانید یا چیزی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۰ که حکم ایزد داور متعلق شده باشد که آن پیغمبر جلیل القدر بجن و بشر رساند آن برگزیده مهیم اکبر در نرسانیدن آن چیز بوسیله تهاون و تساهل مقصر گردد؛ زنهار و الف زنهار که این نوع ظن نسبت بحضرت رسول عزیز مختار بخاطر خویش نیاری که در دنیا ننگ و عار و در آخرت وسیله دخول نارست. زیرا که حکایت کرد پدر بزرگوارم از جدم علی بن الحسین و آن حضرت از پدر عالقدر خود سید الشهداء ابی عبد الله الحسین علیه السّلام و آن حضرت از پدر عالیمقدارش امیر المؤمنین علیه السّلام الواحد القهار و آن اب ائمه الابرار از حضرت نبی المختار روایت میکند که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول ایزد منان علمای پنج طایفه از ملل و ادیان حاضر شدند: اول یهود عاقبت نامحمود، دوم نصاری مختلفه الآراء، سوم طایفه دهریه، چهارم ثنویه؛ پنجم مشرکین عرب. طایفه یهود پیشدستی نموده بخدمت آمده گفتند: یا محمد اعتقاد ما در حق عزیر پیغمبر آنست که آن حضرت پسر مهیم اکبر است و ما بجهت تحقیق این خبر بخدمت آمدمیم تا اعتقاد شما را در باب آن پسر پسندیده ایزد تعالی استعلام و استفهام نمائیم که در شأن عالیشان ایشان چه میفرمائید، اگر در این ملت اطاعت و متابعت ما نمائید ما در صواب و سداد اسبق و برتبه فضل و احترام الیقیم، بجهت آنکه ما و آبای ما اختیار مذهب پیش از شما کردیم، و اگر شما از شیوه اطاعت و طریقه موافقت ما استکبار و استنکار کنید ما نیز طرف مخالفت را مرعی داشته وظیفه مخاصمت و مجادلت را معطل نگذاریم و هرگز قبول دین شما طَوْعاً أَوْ كَرْهاً ننماییم. بعد از آن طائفه نصارای اهل دغا پیش آمده گفتند که یا محمد اعتقاد ما در باب مسیح آنست که آن حضرت پسر ایزد احد و باله صمد متحد گشته و اتحاد عبارت از آنست که دو موجود یکی شوند بی زیاده و نقصان که اصلاً تمیز یکی از دیگر بحسب ظاهر نتوان کرد پس آنگاه آن مردودان حضرت الله گفتند که یا محمد ما بواسطه تحقیق الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۱ این مطلب و مرام بخدمت تو ای برگزیده ایزد علام آمدمیم تا بر قصد و رأی شما مطلع گشته اگر ترا متابعت ملت عیسی علیه السّلام و موافقت دین ایزد تعالی یا بیم پس ما بشما اسبق بصواب و افضل باشیم بأجر و ثواب، زیرا که الحال قریب بششصد سال و کسریست که ما و آبای ما در دین مسیح بن مریم ثابت قدم و راسخ دمیم و همیشه تابع او خواهیم بود و شما الحال اظهار اطاعت مینمائید، و اگر شما را در باب اطاعت و متابعت مخالف دین حضرت عیسی علیه التحیه و الدعا یابیم با شما مخاصمه و مکالمه نمائیم و در اقوال و افعال هرگز متابعت شما ننمائیم. چون کلام باین جا رسانیدند کفره دهریه پیش سید البریه آمده گفتند که یا

محمد اعتقاد ما در جمیع اشیای موجوده مثل آسمانها و زمینها و غیرهما چنان است که همه این اشیا قدیمند و هیچ یک اینها را اول و آخری نخواهد بود، و بخدمت شما یا محمد مصطفی محض بواسطه استعمال و استفهام حقایق این سخنها آمدم اگر شما را در دین و آئین متابعت خود یابیم پس ما در صواب رأی و اختیار مذهب از شما اسبق و در جزای عمل و ثواب افضل و احقیم، و اگر در این کلام اظهار مخاصمت ما و ابرام نمائی هر آینه ما نیز در مجادله و مخاصمه سعی و اهتمام لا کلام بجا آریم چون کلام آن طایفه لثام بهمین بیان ناتمام اتمام یافت جماعت ثنویه پیش آمدند و گفتند که یا محمد اعتقاد ما آنست که نور و ظلمت دو مدبرانند و کمال تصرف و تدبیر در جمیع موجودات خارجی و ذهنیه دارند، ما بواسطه تحقیق این مطلب و مدعا بخدمت شما آمدم تا استعمال رای و استفهام قول شما نمائیم اگر شما را با خود دوست صادق و در مذهب موافق یابیم پس در دین ما بشما اسبق در صواب احری و الیق بتوانیم و اگر مخالفت شما را با خود در دین و آئین استشمام نمائیم ما نیز شیوه مخاصمت و عداوت و طریقه مجادلت را مرعی داشته بهیچ وجه من الوجوه در این باب تعاقب و تساهل نمائیم بلکه دقیقه از دقیقه، امر خصومت را مهمل و نامرعی نگذاریم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۲ بعد از ایشان مشرکین عرب و آن طایفه دور از طریق امر دین و ادب در مشافهه آن سید العجم و العرب گفتند که یا محمد ما را خدایان بسیار و آلهه بیشمار است و سایر خلائق باعتقاد نامطابق خویش یک خالق نادیده را پرستش و بندگی مینمایند ما جمیع آلهه خود را بدیده عیان در سایر ساعات ایام و لیالی و ازمان در آورد کمر طاعت و نطق بندگی همه آنها بر پیکر دل و جان بسته مترصد و مترقب نشسته منتظریم که بهر چه مأمور گردانند بحیز عمل آورده ثواب آن را برای خود مسجل گردانیم و دقیقه ای آن را معطل نگذاریم، ما بخدمت شما ای محمد مصطفی بواسطه تحقیق و استعمال تمامی حقایق اینها آمدم اگر شما را با خود تابع و همدستان در باب خدایان یابیم ما نیز تابع شما گردیم و اگر شما با ما در این باب مخالفت و طریقه مخاصمت پیش گیرید ما نیز از خصمای دین و مجادلین پر کین تو باشیم. حضرت سید النبی المبعوث الی الانس و الجان بعد از استماع مقالات فاسده اصحاب ادیان و اطلاع بر کلمات لاطایله آن ارباب عدوان چون مشاهده تجبر و تکبر آن اهل شقاق و طغیان و ملاحظه استکبار و استنکار آن طوایف اراذل بنی نوع انسان نمود بلبل ناطقه هزار دستان و طوطی مقال شکرستان لسان را بترنم کلمه شهادت ایمان خوش نوا و بتکلم زمزمه وحدت ایزد منان گویا گردانیده فرمود که: من از ابتدای ایمان بحضرت واجب الوجود مهیمن بیگانگی او مقرر و بعدم مشارکت غیر با او در ذات و صفات معترفم و بغیر ذات واجب تعالی از جمیع معبود ضاله و آلهه باطله بیزار و بری ام. آنگاه آن سید رسولان روی خورشید سیمای خود بجانب آن ارباب انکار و اصحاب اشرار آورده از زبان معجز نشان بیان فرمود که حضرت واجب الوجود مرا بوثیقه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» برای هدایت جمیع موجودات مبعوث و موجود گردانید تا بشیر و نذیر همه آدمیان و حجت و رحمت سایر عالمیان خواه شما و خواه باقی خلقان از انس و جان باشم، و اگر یکی از شما مخلوقین کیدی یا مکرری در دین رب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۳ العالمین ظاهر و مبین گردانید یا بخاطر فاطر خود گذرانید هر آینه بزودی کید و مکر شما را قلاصده بلکه طوق لعنت گردانیده بگردن شما اندازم و شما را از شفاعت و مرحمت خویش محروم ساخته داخل جهنم سازم.

[احتجاج پیغمبر با یهودان]

[احتجاج پیغمبر با یهودان] چون حضرت سید الانام کلام صدق التیام باین بیان و مرام اختتام نمود روی بسوی یهود عاقبت نابهبود آورده فرمود که اگر چه شما اراده اطاعت و متابعت من با شما در قول دروغ و کلام بی فروغ دارید لیکن من دعاوی کذب فحای جمیع یهودان را بغیر حجت و برهان بگوش استرضا و بسمع تلقی اصغا ننمایم، باید که دلایل و حجج و براهین واضح و مبین که در باب بنوت عزیر و ابوت حضرت سمیع و بصیر دارید بگذرانید و جواب آن را بلیت و لعل نمائید، چه دعوی بغیر بینه و شهود در هنگام انکار مدعی علیه مقبول و مسموع هیچ موجود ایزد معبود نیست. گفتند یا محمد حجت ما آنست که بعد از آنکه تورات

موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم بیربط و تنظیم بلکه مندرس برطرف شده بود و هیچ احدی از اعیان یهودان و علمای اهل عرفان ایشان را قدرت ربط و جمع آیات آن نبود و در باب آن حیران و سرگردان بودند حضرت عزیر بعد از غیبت صد سال از یهودان چون از مرحمت و احسان قادر سبحان باز بمیان ایشان آمد یهودان بواسطه تمادی ایام غیبت آن برگزیده ایزد منان منکر آن پیغمبر جلیل القدر شدند و گفتند که عزیر پیغمبر را نشان واضح و عیان است اگر تو عزیری باید که تورات از روی حفظ تلاوت نموده بر دعوی خود اقامت شهادت نمائی، بناء علیه حضرت عزیر تورات ایزد منان را من اولها الی آخرها برای یهودان تلاوت و احیا نمود بنوعی که اصلاً کلمه بلکه حرف آن را ترک و نسیان نفرمود، چون یهودان این نوع بینه و نشان از آن نبی عالیشان بدیده عیان ملاحظه و مشاهده کردند بر نبوت و بنوت او گشتند و بی شبهه قال او را پسر ایزد متعال میدانند؛ زیرا که هیچ احدی احیای تورات بغیر او ننمود پس او پسر حضرت معبود باشد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۴ چون حضرت رسول واجب الوجود استماع کلام ناتمام آن کذب لثام بالتمام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که هر گاه بیان تورات وسیله نبوت عزیر شود پس باید که حضرت موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم بنوت غنی کریم احق و اولی باشد از روی عزت و تعظیم زیرا که موسی کلیم علیه السلام از واهب متعال التماس و استدعای انزال تورات بقوم یهود نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست بجهت صدق دعوی و مقال و توضیح رتبه فضل و کمال خود ظاهر فرمود چنانچه یهودان شما قاطبه بر آن واقف و عالمنند پس چگونه عزیر علیه السلام پسر سمیع بصیر باشد و حضرت موسی علیه السلام با آن همه عزت و احترام در تفضل و اکرام پسر مهیمین علام نباشد، چه اگر بنوت عزیر بواسطه کرامت احیای تورات باشد پس باید که موسی علیه التحیه و الدعا بنوت ایزد خالق اولی و احق باشد، زیرا که هر گاه شما یهودان همان قدر اکرام عزیر از حضرت ایزد علام که عبارت از قدرت تلاوت توراتست سبب عزت و وسیله نبوت عزیر و ابوت حضرت عزیر قدیر دانستید و چنین کلام ناپسندیده پسندیده شما یهود عاقبت نابهود گردیده که همین مرتبه را موجب نبوت او ساختید چرا اصلاً بتدبر و تفکر در باب مراتب نبوت و کمال و مراسم فضل و حال حضرت موسی علیه السلام نپرداختید، زیرا که در شأن عالیشان حضرت موسی علیه السلام اضعاف مضاعفه حالت عزیر ظاهر و عیان است و حضرت موسی در نزد حضرت عزت سزاوار کمال منزلت و مستحق نهایت درجه رفعت شده که بیشک و گمان ذات ستوده صفات آن برگزیده کریم بی امتنان ارفع و اجل و اسنی و اکمل از درجه بنوتست و اگر معنی نبوت بر احدی بواسطه مراتب عالیه نبوت یا مناصب رفیع و ولایت روا بودی بایستی که اطلاق این لفظ ناپسند بر حضرت موسی کلیم پسندیده ایزد رحیم جایز و مستقیم بودی، و شما یهود او را پسر مهیمین معبود میدانستید و چون این معنی ناپسندیده در هیچ مذهب برگزیده معتبر و پسندیده و معتبر نیست. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۵ فلهاذا هیچ احدی از انبیا و رسولان و علما بلکه سایر خلقان قائل باین کلام تزییف بی بنیان نشدند مگر یهودان نادان شما که قائل بنوت عزیر علیه السلام شدند، اگر از بنوت اراده همان معنی ظاهر که در دنیا مشاهده جمیع خلق الله تعالی میگردد از ولایت امهات بعد از وطی آبا با نساوان ایشان نمودند و گویند که عزیر باین نوع تولد از حضرت احد یافته بتحقیق و یقین هر که از شما قائل بقول چنین گردد او از سلسله مسلمین بیرون رفته در ربه کفره ملاعین داخل و منخرط گردد زیرا که تشبه ایزد تعالی بسایر برایا نمودید و صفات محدثین بر ذات رب العالمین واجب و لازم ساختید، پس بر شما لازم گردد که اعتقاد کنید در باب خلاق العباد که او مخلوق و محدث باشد و بجهت او خالق و صانع مقرر دارید که او مصنوع و مبتدع و مخلوق و مخترع آنها باشد، و بنا بر اعتقاد شما لازم گردد که حضرت خالق که عزیر پیغمبر پسر او بود او نیز بنا بر قول ناپسند شما مخلوق دیگر باشد نعوذ بالله من هذه الآراء تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا. یهودان بعد از استماع کلام در نظام صدق التیام حضرت رسول انام علیه الصلاه و السلام گفتند: یا محمد ما از بنوت اراده معنی تولد از امهات بعد دخول و ملاقات آباء نمودیم، چه اگر نسبت تولد چنین بحضرت رب العالمین واقع شود بی شبهه یقین بنوعی که شما حقیقت آن را بدلائل و براهین واضح و مبین نمودید سبب کفر است و قائل آن کافر گردد، لیکن یهودان ما میگویند که حضرت عزیر بنا بر عزت و کرامتی که حضرت رب العزت نسبت بآن حضرت بعمل آورد او را پسر گفت، بنا

بر آن معنی او پسر خداست هر چند در آنجا دلالت نسبی و بنوت حسبی نباشد، چنانچه علمای وقت ما در محاورات کسی را که اراده اکرام او کنند یا خواهند که غیر ولد صلبی خود را از روی دوستی و عزت بمنزله فرزند داشته باشند در هنگام مکالمه با او گویند ای پسر من یا فلانی تو فرزند منی. جمعی از امثال این کلمات گویند اقوال آنها مبتنی و محتوی بر اثبات ولادت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۶ حسبی و نسبی نیست بلکه محض اکرام و عزت و احترام و مودتست چنانچه متعارف و متداولست میان مردم که اکثر اوقات این کلام را باجنبی نیز که هرگز میان او و متکلم رابطه ولادت نسبی و التیام حسبی نیست اطلاق نمایند، همچنین است حال حضرت عزیر چون حضرت ایزد متعال بعد از غیبت او و انقضای مدت صد سال حیات جدید باو بخشید و او را ببنوت خویش برگزید و برسالت جماعت بنی اسرائیل مبعوث گردانید پس بنوت عزیر و ابوت سمیع قدیر بموجب این مرحمت و احسان و مکرمت و عزت ایزد منانست نه از روی نسبت حسب و ولادت و نسب. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استماع قول نامعقول طایفه بو الفضول یهود عاقبت نامحمود روی بایشان آورده گفت: بنا بر قول شما هر گاه آنقدر عزت و اکرام موجب بنوت عزیر و احترام او گردد چون اضعاف و مضاعفه این عزت و اکرام و شفقت و احترام برای حضرت موسی علیه السلام حاصل و ثابتست پس این منزلت بنوت برای آن حضرت انسب و اولی و الیق و احری است، از اینجاست که حضرت الله تعالی هر مبطل مدعی را در هنگام بیان دلیل مدعا باقرار او مفتضح و رسوا و ملزم ظاهر و آشکارا ساخته همان دلیل او را بر مدعا بر او حجت و الزام روشن و هویدا گرداند. بدرستی و تحقیق آنچه شما دلیل مطلب و مدعای خود دانسته بیان نمودید از بیان همان دلیل بر شما لازم و واجب گردد که بقبایح بسیار و فضایح بی شمار زیاده از آنچه تکرار و تذکار آن فرمودید قائل شوید، زیرا که شما بجهت اتمام مدعای خود به اوضح بیان بلکه به افصح العیان نمودید که گاهی بزرگی از بزرگان ما باجنبی که میان او و آن اجنبی نسبت نسبی و سبب حسبی نیست گوید که ای پسر بآن مخاطب خطاب نماید و گوید این پسر منست و حال آنکه فرزند نسب و ولادت او نباشد و این معنی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۷ باعتقاد شما جایز و صحیح است، پس میتواند بود که شما همان بزرگ علم و دین خود را دیده باشید که باجنبی دیگر گوید که ای برادر یا گوید این برادر منست، یا دیگری را گوید که ای شیخ من یا آنکه این شیخ و مرشد من است، یا بدیگری گوید که ای پدر یا این پدر منست، و همچنین بدیگری گوید ای سید یا این سید منست هر چند این اکرام و عزت زیاده شود بجهت مکرم الیه و معزز الیه باید که زیادتی در مثل این گفتنیها نیز در باب آنها جایز و صحیح بود و مانع و فضیح نبود. پس بنا بر اعتقاد شما جایز و صحیح بود که موسی علیه السلام نیز برادر خدا و شیخ و پدر و عم و سید او باشد، زیرا که اکرام موسی علیه السلام را بمراتب بسیار بیشتر از اکرام و احترام عزیر علیه السلام بود، پس همچنان که عزت و اکرام کسی را زیاده گردانیده او را گویند که ای برادر من و ای شیخ من و ای عم من و ای رئیس من چه یقین جمیع این مودت و عزت از روی اکرام و احترامست و هر چند بیشتر اعزاز و اکرام و اشفاق و احترام نمایند یقین موجب جواز گفتن امثال این کلمات بیشتر گردد، پس آیا پیش شما جایزست که موسی علیه السلام پسر و برادر و پدر و عم و شیخ و رئیس و سید و امیر حضرت علی کبیر باشد بجهت آنکه موسی علیه السلام در عزت و اکرام پیش مهیمن علام زیادتی بر عزیر و سایر انام ایام خود دارد و شما عزیر را بواسطه آن عزت پسر ایزد بصیر میدانید، پس بر شما لازم آید که در باب بنوت موسی علیه السلام نیز قائل شوید زیرا که او بجمیع این مراتب حسبی و نسبی که باعتقاد شما از صفات مرضیه مستحسنة است مبعوث و موصوفست. چون حضرت نبی الوری کلام باین جا رسانید قوم یهود عاقبت نامحمود واله و حیران و مبهور و بی زبان گشته گفتند: بلی یا محمد در این باب حق بر طرف شماست ما را مهلت دهید که آنچه برای ما از این کلمات صدق سمات از زبان معجز نشان بیان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۸ و عیان فرمودید فکر نمائیم. آن حضرت فرمود که مهلتست اما بشرطی که نظر و فکر شما از روی خلوص عقیدت و صدق طویت بود بلکه مطرز بطراز انصاف و رویت باشد تا آنکه شاید بوسیله آن، خدای تعالی شما را هدایت کند.

[احتجاج پیغمبر با نصاری] بعد از آن حضرت رسول انس و جان روی سعادت و اقبال بجانب نصاری ضال آورده فرمود: که ای نصاری شما بکدام حجج و دلائل محتجج و مستدل گشته میگوئید که حضرت قدیم عز و جل متحد بپسر خود مسیح و باو مستکمل شده مطلب شما از این قول نامعقول چیست؟ اگر اراده شما از این کلام کذب التیام آنست که ذات غنی قدیم بعد از وجود و حدوث عیسی علیه التحیه و التسلیم محدث شده یا آنکه میگوئید که ذات حضرت واجب الوجود قدیم است لیکن چون عیسی علیه التحیه و الدعا محدث و نو پیدا شده آن حضرت بعد از اتحاد بخلاق العباد و بنوت قدیم گشته، یا آنکه میگوئید که حضرت ملک تعالی روح الله را بعزت و کرامتی مخصوص و معزز گردانید که سابقا هیچ احدی از انبیا و رسل و ملایک گرام بآن عزت و اکرام و عنایت و احترام مفتخر و مستکمل نشدند، اگر اراده شما از این کلام نافرجام آنست که ذات واجب تعالی بعد از اتحاد بحضرت عیسی علیه السلام حادث شده باشد پس قول شما از این نافرجام آنست مبطل مدعای شماست زیرا که بنا بر قول شما لازم آید که قدیم بحدوث منقلب شود و این کلام بحسب عقل سلیم باطل و غیر مستقیم است، و اگر میگوئید که حضرت عیسی علیه السلام محدثست لیکن بعد از اتحاد آن حضرت بخلاق العباد قدیم گردد این مقال نیز نزد اصحاب عقل و کمال و ارباب فضل و حال مستبعد و محالست که حادث قدیم گردد، و اگر از اتحاد عیسی بخلاق العباد اراده معنی اختصاص و اصطفاى او از سایر عباد نمودید پس بر شما لازم و واجب گردد که قائل بحدوث عیسی علیه السلام و حدوث معنی اتحاد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۴۹ شوید زیرا که هر گاه عیسی علیه السلام موجود و حادث شده باشد و حضرت تبارک و تعالی بعد از حدوث او با او متحد شده باشد پس آن معنی اتحاد حادث شده باشد و آن حضرت بوسیله آن اعزاز و احترام گرامیترین مخلوق و عزیزترین بندگان در نزد رب العالمین باشد؛ پس عیسی علیه السلام و معنی اتحاد بخیلاف و گراف هر دو حادث باشند و این منافی قول شما است. چون آن طایفه تیره سرانجام در این کلام از روی حجت تمام الزام یافتند گفتند یا محمد حضرت ایزد تعالی اشیای عجیبه و امور غریبه از دست مسیح علیه السلام ظاهر و آشکارا نمود و بوسیله این اعزاز و احترام او را ولد و خود را والد گردانید. حضرت نبوتآب در جواب نصاری غوایت اکتساب فرمود: که آنچه من بواسطه یهود عاقبت نامحمود در باب جواب مثل این کلام ناتمام از روی حجت و الزام بیان و اعلان نمودند چون جمیع شما در آن ماوی حاضر و ناظر بودید مسموع شما نیز شده باشد همان جواب شماست، و اگر خواهید بواسطه اسکات و الزام شما باز بأوضح بیان مبین گردانم. فی الفور آن نبی المشکور بجهت مزید الزام و احتجاج و دفع ابرام و لجاج آن طایفه و خیم العاقبه جمیع دلائل و حجج و براهین دافعه الحجاج را از روی وضوح تمام و ایضاح لا کلام من اولها الی آخرها بالتمام بانجام بیان و اتمام رسانید. چون آن طایفه همگی آن دلائل واضحه و تمامی آن ادله موضحه را طابق النعل بالنعل و وافق النقل بالعقل مطابق جواب سؤال خود دیدند جمیع ایشان سر در گریبان سکوت و الزام کشیده چون مار ابتر سرکوفته بخود پیچیدند و هیچ احدی را از آن طایفه لثام بواسطه حجت و الزام قدرت کلام نبود و کسی جرأت بر تکلم نتوانست نمود. الا یکی از اهل خلاف که پای گراف در میدان اعتساف گذاشته و تیغ خلاف زبان که هرگز بصیقل انصاف مصقل و صاف نشده بلکه پیوسته بموریانه زنگ اکتساب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۰ در ظلمتکده کفر اختساف یافته چون شبه در غایت تیرگی و بی آب در منجلاب چاه و یل دهان همیشه در تک و تاب بوده از غلاف برآورده با راکب مکمل مرکب عدل و انصاف و با مسلخ ناظم مناظم امور ولایت نبوت و انتصاف مفسر تفسیر حروف مقطعات «حم عشق» حاکم محاکمه جمیع ممالک ربع مسکون و اکناف رسول عادل اعدل انبیا و رسل تمامی بلاد و اطراف اشرف دودمان فخرنشان هاشم بن عبد مناف محمد صلی الله علیه بالالوف و الآلاف از روی جهالت و حماقت مصاف داده گفت: یا محمد شما و سایر رسل و انبیای سابق از شما از لسان چنین عیان و بیان فرمودید که حضرت ابراهیم، خلیل خدا و دوست برگزیده ایزد تعالی است، هر گاه امثال شما و اعیان انبیا تجویز خلت بجهت حضرت ابراهیم خلیل الله تعالی مینمائید پس چرا منع از گفتن عیسی ابن الله میفرمائید، آنچه در جواب و سؤال ما فرمائید همان طابق النعل بالنعل جواب اسئله

خود قیاس نمائید. عندلیب خوش الحان گلستان یثرب و بطحا و طوطی شکرخای نخلستان مدینه و صنعا بعد از استماع نوای جانگرای جغد ویرانه بیغوله کفر و اختفا و صدای دلخراش آن خفاش کلبه دیجور رهبان نصاری بترنم نوای دلربا و تکلم مقال دل آسای جانفزا این بیان وسیله ابتهاج و سرور و موجب بهجت و حضور مجلسیان محفل جنت نشان شده برای اسکات آن طائفه نصاری فرمود: خلت حضرت خلیل را مماثلت و مشابَهت بنوت حضرت مسیح جمیل نیست بلکه فیما بین این دو کلام بینونت تمام است، بجهت آنکه بنا بر قول ما جمیع انبیا و رسل و هادیان محقه سبل حضرت ابراهیم خلیل که از اولو العزم رسل عز و جلی است، و لفظ «خلیل» را دو اشتقاق محتمل است یا مشتق از خلت بفتح خاء منقوطه فوقانیه یا بضم آنست، اگر از خلت بفتح خاء باشد بمعنی فقر وفاقه است، بناء الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۱ علیه ابراهیم خلیل یعنی فقیر رب جلیل و بسوی او مائل و منقطع از سایر سبیل گشته و از غیر ایزد جلیل از جمیع موجودات معروض و متعفف و مستغنی است، چنانچه در اکثر کتب سماویه مسطور و مزبور است که در هنگامی که نمرود مطرود اراده القای آن خلیل حضرت ایزد معبود در آتش نمود حسب الامر آن مردود مدعی الوهیت چون تبعه عمله آن مأیوس رأفت و عطوفت، آن حضرت را در منجیق بلیت گذاشته بآتش انداختند در آن هنگام بموجب امر ایزد علام جبرئیل (ع) بخدمت آن پیغمبر (ع) آمد و گفت که ایزد تبارک و تعالی سلام میرساند و مرا حکم فرمود که بشتاب و بنده خلیل مرا دریاب که او را توان و تاب آتش نمرود تیره مآب نیست. چون امین الوحی رب جلیل جبرئیل علیه السلام در هوا خود را بحضرت خلیل الله تعالی رسانید معروض رأی خورشید ضیای آن نبی الوری داشت که حضرت ملک تعالی مرا برای نصرت و امداد تو فرستاد، هر نوع خدمت و شغلی که باشد مرا بسرانجام آن امر اعلام نمائی تا در انتظام مهام و مرام تو کمال سعی و اهتمام نموده بآن قیام و اقدام نمایم. آن نبی الاکرام بعد از استماع پیام ایزد علام از جبرئیل علیه السلام فرمود که «حسبی الله و نِعْمَ الْوَكِيلُ»، چون کفیل حال و مراقب امانی و آمال من حضرت ایزد مهیمن است همان توجه عطوفت و مرحمت حضرت الهی و عنایات نامتناهی مرا کافی و پسند است، و بنزد غیر واهب العطیه مرا سؤال و حاجت و ذلت و مسکنت نیست. از اینجاست که او را خلیل یعنی فقیر رب جلیل دانسته، از ما سوی الله منقطع بحضرت الله دانند، زیرا که از ما سوی الله تعالی تبرا نموده تولی و بازگشت بحضرت تبارک و تعالی دارد. و اگر خلیل مشتق از خلت بضم خاء بود، در آن هنگام معنی کلام باین نظامست که جمیع معانی و اسرار ایزد علام بر آن پیغمبر عالی مقام واضح و لایح تمام است، و هیچ احدی بر اسرار ایزد غفار سوای این نبی پروردگار واقف الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۲ و عالم نیست. پس معنی سیاق کلام در نظام باین انتظام بود که حضرت ابراهیم خلیل (ع) عالم بحقایق صفات حضرت ملک علام و دانا بأمور شرعیه و باقی احکام او است، یقین این کلام موجب تشبیه حضرت الله تعالی بسایر انام نگردد تا توان گفت که عیسی (ع) پسر ایزد تعالی است، نهایت آنکه آنچه از این کلام صدق التیام مفاد و مستفاد است آنست که کسی منقطع بسوی حضرت ایزد تعالی یا عالم و واقف باسرار او نگردد او را خلیل رب جلیل نتوان گفت، و بتحقیق و یقین آن کس از طریقه خلت و شیوه مودت متخطی و متفصی است، لیک اگر کسی را فرزند صلبی بهم رسد چنانچه سایر الناس بر حقیقت ولادت عالم و مطلع باشند هر چند پدر بنفی یا به اهانت یا بنوعی دیگر از خود دور کند در واقع آن فرزند از بنوت او مهجور نگردد، زیرا که معنی ولادت قائم باب است. و اگر شما بمجرد آنکه حضرت رب جلیل فرمود که ابراهیم خلیل منست، از روی قیاس بی اساس میگوئید که پس باید که عیسی پسر ایزد تعالی باشد، چون جمیع مراتب عزت و احترام و مناصب نبوت و اکرام که با عیسی (ع)، همگی آن صفات جلال و تمامی آن نعوت و جمال در موسی علیه التحیه و التسلیم واقع و مستقیم است، پس بنا بر قول شما لازم آید که موسی (ع) نیز پسر ایزد تعالی باشد، زیرا که رتبه کمال نبوت و رسالت هر دو یک و علت مشترک است، و هر گاه گفتن این معنی جایز و روا بنا بر قیاس بی اساس شما نصاری بی سپاس بود پس باید که او عم و شیخ و سید و رئیس و امیر ایزد کبیر بود، چنانچه بواسطه یهود عاقبت نامحمود مذکور شد. نصاری لثام چون استماع این کلام حقیقت انجام سید الانام نمودند، و از رد آن سخنان صدق نشان عاجز و حیران ماندند، بهت و سکوت را که شیوه و شعار ارباب انکار و اشرار است زنا خود ساخته خاموش شدند.

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۳ بعد از تقضی مدت مدید بعضی از آن طائفه ابتر پلید رو ببعض دیگر آورده گفتند: در بعضی مکتوبه مختومه آسمانی و مرقومه منزله ایزد سبحانی واقع است که حضرت عیسی (ع) در هنگام خطاب با بعضی اصحاب خود گفت که من بخدمت پدر خود و پدر شما میروم. چون آن قوم یکسر در آن خبر تصدیق یک دیگر نمودند، بعد از آن روی بسید البشر آورده گفتند: یا محمد چون عیسی (ع) از پیغمبران اولو العزم ایزد معبود بود، یقین هر چه آن حضرت فرمود وحی و خوشنودی ایزد تعالی بود، پس هر گاه عیسی علیه التحیه و الثنا خود اقرار ببنوت خود نسبت بایزد تبارک و تعالی نمود چرا روا نبود که آن حضرت پسر حضرت ایزد اکبر بود. حضرت نبوت مآب در جواب آن قوم تیره مآب گفت: شما از روی صدق و صواب باین کتاب که این کلام باعتقاد شما در او مکتوب و مستطاب است عمل مینمائید یا نه، اگر شما بصحت این کلام قائل و بصدق این نقل مائل و معتقد باشید بر شما بدلیل ظاهر هویدا لازم آید که قائل گردید بر آنکه جمیع اصحاب که حضرت نبوت مآب بآنها این نوع خطاب مستطاب نمود، چنانچه اگر حضرت عیسی پسر مهیمن اکبر بود همگی و تمامی آنها نیز ابناء الله تعالی باشند. و این نقل شما مبطل حجت سابق شما که در باب بنوت حضرت عیسی (ع) بیان کردید میگردد، زیرا که زعم و قول شما نصاری در باب بنوت عیسی آنست که آن حضرت بوساطت مزید عزت و اکرام و وسائل بسیاری اشفاق و احترام ایزد علام متصف بصفه کرام بنوت خالق الانام گردند، چه هیچ احدی از انبیا و رسل علیهم السلام باین اختصاص و احترام معزز و باکرام نشدند و الحال بقول تزیف بی بنیان چنین شدید، و این معنی بالبداهه و الیقین واضح و مبین است که سایر قوم مخاطبین متصف، بصفات مختصه حضرت روح الامین نشدند، پس چگونه حضرت عیسی (ع) به آن طایفه غیر مستحقین میگفت که من به پیش پدر خود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۴ و پدر شما ای حواریین با باقی تابعین میروم. بنا بر قول سابق شما که میفرمودید که عیسی مختص است باکرام و احترام که موجب بنوت ایشان باشد و غیر او هیچ احدی از انبیا و سایر انام این نوع عزت و احترام نیافتند، باطل است و از درجه اعتبار ساقط و عاطل، زیرا که از کلام شما به ثبوت و وضوح رسید که روح الله بصفات اکرام و احترام که موجب بنوت آن نبی الاکرام باشد مخصوص نبود، بلکه جمع کثیر و جم غفیر در معنی تعزز و تکریم بآن نبی ایزد کریم بنا بر قول نامستقیم شما شریک و سهم بودند، و حال آنکه شما در دلیل اول خود نقل حکایت اختصاص عیسی (ع) باکرام و احترام نمودید نه سایر انام، و الحال تأویل کلام بر غیر وجهی که در اول آن را مطلب و مرام دانسته ذکر فرمودید مینمائید و سایر اصحاب او را ابناء الله تعالی میدانند. پس ظاهر شد که شما بر قول سابق خود صادق نبودید، چه در لاحق قول بخلاف سابق ظاهر و آشکارا نمودید و بقول ثانی که مبطل قول اول شماست میل عظیم فرمودید. مع هذا شما را علم بحقایق کلام آن پیغمبر عالمقام کما ینبغی و یلیق نیست، یحتمل که حضرت عیسی (ع) فرموده باشد که من به پیش آدم یا نوح علیهما السلام میروم، زیرا که حضرت آدم پدر عیسی و پدر مخاطبین بود و نوح شیخ المرسلین همچنین پدر باقی انبیای مرسلین بلکه سایر مخلوقین بود، می تواند بود که کلام عیسی (ع) محمول بر این معنی باشد. نصاری بعد از استماع کلام سید الوری ساکت گشته گفتند: یا محمد ما هرگز مجلس بحث و جدال و محفل مخاصمه از روی فضل و حال بنوعی که امروز در خدمت تو برگزیده ایزد متعال ملاحظه و مشاهده نمودیم سابقا از بدایت حال رشد و تمیز تا این هنگام عمر عزیز ندیدیم، استدعا از مکارم اخلاق تو ای خاصه آفاق آنکه ما را از روی احسان و مرحمت مدت مهلت عنایت نمائید تا باتفاق همه نصاری در مآل کار عقبی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۵ خود فکر و نظر و تأمل و تدبر نمائیم و بر عواقب امور خود تفکر فرمائیم. حضرت رسالت مآب علیه سلام الملك الوهاب در آن باب جواب نداد.

[احتجاج پیغمبر با دهریه]

[احتجاج پیغمبر با دهریه] بعد از آن حضرت ختمی پناه روی بسوی دهریه گمراه آورده فرمود که شما بچه حجت و دلیل احتجاج و استدلال نموده میگوئید که تمامی اشیای موجوده معینه و همگی اعیان صوریه نوعیه را بدایت بین و نهایت روشن نیست، بلکه جمیع

آنها قدیم و ازلی و باقی و سرمدی‌اند، هرگز صفت فنا و صورت زوال نپذیرند. دهریه بی‌رویه در جواب حضرت سید البریه علیه الصلاة و التحیه عرض نمودند که ما هر چه بدیده عیان مشاهده و از روی عقل و عرفان ملاحظه نمائیم، بلکه حقایق همه آنها را تدبر و تفکر فرمائیم چون سببی که وسیله حدوث اشیا و امری که موجب ایجاد همه آنها بعد از عدم بود بین و آشکارا و واضح و هویدا نیست، عقل ما از روی علم و حذاقت و خرد از روی فطنت و فراست حکم جزم نمود که همگی اشیا موجوده بدایت و اولی و نهایت و آخری ندارند، و چون دست زوال و فنا و نقصان و انطفا از دامن همگی کشیده و کوتاه است بناء علیه حکم بر صفت بقا و دوام آن اشیا نمودیم. حضرت رسول (ص) فرمود که آیا شما آن اشیا را قدیم یافتید که اصلا آنها را بدایت ظاهر و پیدا نباشد یا آنکه آن اشیا را دائم و باقی ابد الابد یافتید که بالکلیه زوال و فناپذیر نباشند، اگر قائل شوید بر آنکه ما اشیا موجوده خارجی و ذهنیه را قدیم و ازلی بلکه باقی و سرمدی یافتیم پس باید که شما تعقل و تفکر نفس و شخص خود نمائید و در آن مرام از روی فراست تمام خوض فرمائید، زیرا که بنا بر اعتقاد شما لازم آید که شما در ازل الآزال بهمین صورت و صفت حال موجود باشید بی‌قیل و قال، و شما را مدت بدایت و نهایت نباشد، یعنی زمانی در سابق بر ایجاد شما نگذشته باشد که شما در آن زمان این هیکل صوری و صفت نوعی که الحال بدین منوال مییابد سابقا در ازل الآزال بدین نوع و حال موجود نباشید و یا اصلا از حین عدم پای در مکان وجود نهاده الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۶ باشید بهر نحو و حال که باشد. و نیز چون قائل بر این جمله که همگی اشیا باقی و دائمند و هرگز زوال و فنا نپذیرند، شوید باید که ذوات شما نیز بر صفت دوام و بقا همیشه پابرجا باشد و اصلا موت و فنا را بر ذات شما راه نباشد. پس اگر طائفه دهریه بی‌رویه شما قائل بر این قول لا یعنی میگردند هر آینه بیقین شما مدافعه امری معاینه و آشکارا میکنید و امری که بحسب بدهات عقل و رأی خلاف آن ظاهر و هویدا باشد ادعا مینمائید، در این مقال تمامی ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال تکذیب شما نمایند، زیرا که واضح و روشن و لایح و مبرهن است که شما قبل از این بمدت قلیل بصفت وجود تغییر و تکمیل یافته بودید، بلکه باندک زمانی صور نوعیه تمام دهریه بل سایر البریه بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» همگی و تمامی هیئت اصلی خود بخاک مستحیل میگردد. دهریه بعد از استماع کلام در نظام سید الانام علیه الصلاة و السلام گفتند: یا محمد ما اصلا چیزی که دلالت بر قدم و ازلیت اشیا یا بر بقا و ابدیت آنها کند ندیدیم. حضرت رسول ایزد معبود بآن طائفه فرمود که پس بچه دلیل و حجت میل بطرف خلاف عقل و رویت کرده حکم بر قدم و ازلیت یا بر بقا و ابدیت اشیا خارجی و ذهنیه نمودید. و اگر دهریه شما بواسطه آنکه طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را از طرف قدم و بقا ملاحظه از روی عقل و رأی و مشاهده بطریق فطنت و ذکا نکرده ترک تمیز نموده طرف قدم و بقا را بغیر دلیل واضح و هویدا راجح دانسته و طرف حدوث و انقضا را مرجوح انگاشته؛ بیدلیلی را دلیل خود ساخته، هر یک از دهریه به پیرویت شما اقتفا و اقتدا بیکدیگر داشته چنین قول تزییف بیدلیل و بنیان را باعتبار برداشته با کمال بی‌وثوقی این کلام بی‌نظام را بوثوق برداشتند و بدین وسیله تخم حسرت و ندامت در مزارع آخرت خود کاشتند و نیل بدنامی معصیت و ذلت بر وجوه تیره شکوه خود انباشتند «ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۷ باید که از این قول ناپسند و کلام کاسد و ناروا توبه و انابت بحضرت الله تعالی نمائید، زیرا که کلام بغیر دلیل و حجت نزد ایزد علام اصلا انتظام نگیرد و پیش مردم دانا هر کسی آن را بی‌نظام دانسته بسمع تلقی اصغا نپذیرد، چه هر گاه شما تمیز حقایق اشیا کما ینبغی و یلیق از روی حس و تدقیق نتوانید نمود که آیا آنها قدیم و ازلی یا باقی و سرمدی‌اند و طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را نیز بحسب عقل نظر و فکر و مشاهده و تدبر ننمودید که شاید این طرف احسن و اولی از طرف اخری باشد، و بغیر عقل و رویت حکم بر قدم اشیا و ازلیت و بقا و ابدیت آنها نمودید و حال آنکه بمقتضای خرد و عقل و بمؤدای کلام حضرت عز و جل و نقل کتب سایر انبیا و رسل حضرت واهب لم یزل چنان مستفاد و مستدل میگردد که بغیر ذات واحد کافل همگی اشیا از جزو و کل حادث و متزلزل و محدث و منفعل‌اند؛ و هر گاه طرف حدوث و انقضا بدهات عقل و بقول رسل و انبیا ارجح و اولی از طرف مرجوح قدم و بقای اشیا باشد. پس بر شما لازم بود که از روی صدق و اعتقاد حکم بر حدوث اشیا و انقطاع آنها نمائید و بر

خلاف طریق عقل و رأی و اجماع رسل و انبیا بلکه اکثر برایا منمائید و منکر امر بین و ظاهر مشوید، چنانچه شب و روز مشاهده و ملاحظه مینمائید که هر یک از روز و شب بعد از رفتن دیگری جلوه گر میشوند و هیچ احدی از سابقین شما ندیده و لاحقین نیز نخواهند دید که هر دو یکوقت جمع شوند یا هر دو برطرف گردند، بلکه (مصرع): یکی چون رود دیگری آید بجای پس آنگاه حبیب الله بآن طایفه گمراه فرمود: آیا پیش شما دهریه بی رویه جایز است که شب و روز یک زمان جمع شوند؟ گفتند: نه یا محمد. حضرت رسول انام علیه الصلاة و السلام فرمود: بلکه چون شب بی نور لباس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۸ دیجور درپوشد و چادر قیرگون بر سر افکند روشن فلک هر یک بدو رنگ در تحریک آید، در آن هنگام همگی و تمامی سکنه زمین بامر و مشیت حضرت رب العزت بنوم و اناخت و خواب استراحت راحت نمایند و روز سعادت فیروز بحکم رب غفور اسباب عیش و سرور و ابواب اضائت و نور متعلق و مستور گرداند، فی الفور سپاه ظلام شب بیک ناگاه بر اطراف و اکناف دهر درآمده روی گیتی را قیرگون و سیاه نمایند، و هر یکی از سیاه پوشان زنگی و شان شب چون مریخ خون آشام از جام شفق افق جرعه کش گشته زهره و مشتری بساغری و خادمی آنها کمر اطاعت و نطاق متابعت بسته از ابتدای ظهور ظلام شام تا هنگام طلوع و بروز تابشیر صبح نور فروز روز حال بدین منوال بود. و چون خورشید عالم افروز چادر ظلمت عشق را بر کناره افق چون دل دشمن شق نموده ساعد سیمین و مرفق زرین نورانی از برای انهزام سپاه ظلمانی شب با تیغ و علم علم کرده عسکر نور گستر فیض اثر را بتاختن امر کرد. همان که شعشه برق خورشید سر در زوایای تکایای سیاه پوشان شب گذاشته هنوز دیده سلطان روز با حشمت تمام بمسکن و مقام سپاه ظلام نرسیده باشد که آن اسپاهان تیره سرانجام سپر ظلمت بسر کشیده از بیم جان ترسان و لرزان و خود را بچاه دهشت و زندان وحشت انداختند و تا طلوع روز دیگر از هول و بیم بحال یک دیگر نپرداختند؛ و این مقدمه شب و روز بدین نهج و مرام الی یوم القیام متوالی و مستدام خواهد بود. پس هر گاه چنین باشد که بعد از افول یکی طلوع و ظهور دیگر شود لازم آید که آنکه پیشتر رود سابق باشد و آنکه در مرتبه دوم جاری گردد مسبوق بود. گفتند: یا محمد واقع چنین است که بیان کردید. بعد از آن حضرت رسول ایزد منان روی توجه اقبال بجانب آن جهال ضال کرده گفت هر گاه شما حکم بحدوث روز و شب که پیش از ایجاد و حدوث شما بود، نمودید یا آنکه ملاحظه و مشاهده آنها یقین نمودید، پس بر شما لازم است که همگی اشیا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۵۹ را حادث دانید و منکر ذات و قدرت واجب تعالی نشده او را قدیم ازلی و باقی سرمدی دانید نه دیگر را. بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از آنها که آیا شما شب و روزی که قبل از حدوث و ایجاد بنیاد شما بود آن را متناهی میدانید یا غیر متناهی اگر غیر متناهی باید که آخر شبی بشما رسد که او را نهایت و اول ظاهر و پدید نباشد و هر چه چنین است قدیم است، یا آنکه شب و روز متناهی است پس لازم آید که در سابق زمان باشد که شب و روز در آن زمان موجود و معین نباشد، و این بداهت عقل و رأی باطل و ظاهر و هویدا است. گفتند: یا محمد بلی در این مقدمه حق بجانب شماست. پس آنگاه حضرت حبیب الله تعالی فرمود: که آیا شما قائل میشوید باینکه عالم قدیم و غیر محدث است و حال آنکه شما دانا و عارفید معنی آنچه در سابق اقرار بآن نمودید از حدوث لیل و نهار، و همچنین واقف و عالمید بمعنی آنچه در سابق منکر آن بودید مثل حدوث اشیا و مانند آن؟ گفتند: بلی یا محمد ما بر جمیع حقایق اقوال خود بالتامام عالم و مطلعیم. حضرت رسول ایزد معبود فرمود که پس این نیز مثل چیزهای مبصر و مرئی شما بود که بعضی از آن محتاج در قوام و التیام بلکه در بقا و دوام ببعضی دیگر باشند و تا آن اجزاء بهم نرسند وجود آن ممکن بحسب عقل و امکان نباشد، چون بنای عمارت که محتاج بالآت و اجزای بسیار است از احجار و اخشاب و اوتاد و حبال، زیرا که عمارت بغیر ما یحتاج منسق و محکم نگردد بلکه بغیر ضروریات وجود آن ممتنع و محال است. همچنین است حال جمیع اشیا که بنظر شما درآید اکثر آنها در ربط و نظام مرتبط و محتاج بالتیام و انتظام اشیای دیگرند، و هر گاه احتیاج بعضی ببعض دیگر بجهت قوت و استحکام یا بواسطه تمامیت و انسجام آنها قدیم باشند بنا بر اعتقاد شما یا آنکه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۰ صفات محدثه در آنها ظاهر و هویدا است، پس ما را اعلام نمائید که اگر جمیع اشیا حادث باشد چگونه

است و چه فساد دارد مع هذا صفات حادثه در آن اشیا بغایت ظاهر و هویدا باشد چنان که گذشت. چون طایفه لثام کلام خیر الانام علیه الصلاة و السلام باین غایت و انجام استماع و اصغا نمودند حیران شدند. در آن حال رسول ایزد متعال گفت: اگر شما در باب اشیا صفات غیر مذکورات بجهت آنها گذشته یا آینده داشته باشند باید که بیان کنید. چون آن طایفه بی‌رویت یافتند که برای اشیا محدثه که توانند بیان نمود ندارند مگر آنکه گویند این موجود اینست که جماعت دهریه را زعم چنانست که آنها قدیم بغیر دلیل مستقیم‌اند، پس از این جهت دهریه بی‌رویت ملزم و ساکت گشته گفتند: یا محمد ما را فرصت و مهلت دهید تا در کار خود ملاحظه از روی نظر و فکر نمائیم. پس از آن حضرت نبی الانس و الجان روی بجماعت ثنویه بی‌رویه که میگفتند نور و ظلمت دو مدبرانند در خلقت زمین و آسمان، آورده فرمود که شما را چه چیز بر این داشت که قائل باین قول غیر معقول شدید؟ گفتند: یا محمد ما جمیع خلق اشیا را منحصر در دو صنف یکی خیر و دیگری شر یافتیم، و نیز بوجدان و تجربه یافتیم که خیر ضد شر است چنانچه صحت ضد ضرر، فلذا ما منکر این امر شدیم که یک فاعل محال است دو امر خیر و شر و نفع و ضرر را توانند موجود و ظاهر گردانید بلکه هر یک از خیر و شر را فاعل دیگر بحسب عقل و فکر باید، چنان که برف مثلاً از روی کمال تدبر و حال ممتنع و محال است که بنوعی که آتش مسخن و گرم میگرداند او نیز میتواند گرم نمود همچنان که آتش بی‌قیل و قال محال است که تبرید تواند کرد، بناء علیه اثبات دو صانع بجهت ظلمت و نور بوساطت خرد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۱ و شعور مقرر و مشهور کردیم. حضرت رسول علیه الصلاة و السلام بعد از استماع کلام ناتمام آن طایفه تیره سر انجام فرمود که آیا هر یک از الوان سواد و بیاض و سرخ و زرد و سبز و ازرق را ضد یک دیگر نیافتید زیرا که از این دو رنگ بموجب عقل و حال ممتنع و محال است که در یک جسم و یک محل متلون و متوطن گردند چنانچه حر و برد بواسطه ضدیت محال و ممتنع است در یک محل مجتمع گردند. گفتند: بلی یا محمد یافتیم ما که هیچ دو رنگ از روی یافت عقل و فرهنگ در یک محل لبث و درنگ نمی‌توانند کرد. حضرت نبی المحمود در جواب فرمود که پس بر شما لازم و واجب گردد بعدد هر لون صانع دیگر ثابت و مقرر گردانید تا فاعل هر ضد از الوان مذکوره غیر فاعل ضد دیگر باشد. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون آن طایفه لثام کلام حقیقت ارتسام رسول ایزد علام بر این نهج و مرام استماع و استعلام نمودند ساکت شدند، در آن حال نبی ایزد متعال فرمود: ظلمت و نور چگونه در یک محل مختلط و مسطور گردند که نور بمشیت رب غفور بالطبع میل بصعود و عروج دارد و ظلمت بموجب طبیعت مائل هبوط و نزول است و فیما بین این دو امر بدیهی مباینیت کلی است که از روی عقل این دو امر در یک محل مجتمع گردند چنانچه شما می‌بینید که هر گاه دو شخص یکی اراده سفر مشرق و دیگری میل سیر جانب مغرب کند و هر یکی بطی مسافت مقصود روان گردند و در آن مرام سعی تمام و جهد لا- کلام نمایند هر یک از ایشان بهر خطوه و گام بناکام دو گام از دیگر مستغرب و بعید گردند، آیا مادامی که این دو شخص سایر و قاطر متردد و شاطر بموجب اراده و قصد بجانب مرکز و مقصد باشند. بنا بر اعتقاد شما هیچ احتمال ملاقات آن دو کس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۲ با یک دیگر دارد؟ گفتند: نه یا محمد زیرا که هر یک چون طی مسافت بخلاف نحو مسافت دیگر می‌نمایند بنا بر این ملاقات ایشان با یک دیگر محال ظاهر و عیان است. در آن وقت حضرت رسول علیه السلام فرمود که بنا بر این ظاهر و معین شد که ظلمت و نور هرگز در یک محل مختلط و مستعمل نگردند، بجهت آنکه سیر هر یک بخلاف جهت سیر دیگر است، بواسطه آن که سیر نور بطرف بالا و سیر ظلمت به- صوب هبوط و حضیض منتهض است. بعد از آن حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس چگونه این عالم بوسیله امتزاج امری که محال است بآن چیزی ممتاز شود حادث گردد بلکه این نور و ظلمت هر دو مدبران جمیعا مخلوقان ایزد سبحانند و بدلائل مذکوره خالق و صانع نیستند بلکه در وجود محتاج بموجدند. چون طایفه ثنویه جواب اسئله خود باین آب و تاب از حضرت رسالت مآب شنیدند ملزم و مضطرب چون سیماب و عاجز و متحیر و بی‌تاب گشته گفتند: یا محمد چون ما را تاب سؤال و جواب شما از روی صدق و صواب نماند ما را به عنایت خود فرصت و مهلت فکر در باب مذهب و مآب نمائی. و الله اعلم بالصواب. [احتجاج پیغمبر با مشرکین

عرب] بعد از التزام ثنویه حضرت سید البریه روی بمشربین عرب آورده فرمود که شما برای چه اختیار پرستش اصنام بر اطاعت ایزد علام نمودید و این شیوه ناپسند را پسندیده دانستید؟ آن طایفه در جواب حضرت رسالت مآب گفتند که ما بواسطه عبادت و بندگی اصنام تقرب و احترام و عزت و اکرام بملک العلام می‌نمائیم. نبی الاکرام بجهت انتباه و ایقاز آن لثام گفت: آیا این آلهه و اصنام شما را سامعه تامه هست که امر و حکم حضرت رب العزت را استماع نمود طاعت سزاوار از روی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۳ تحقیق و عبادت او کما ینبغی و یلیق نمایند تا شما بوسیله تعظیم آن‌ها تقرب بحضرت باری تعالی نمائید؟ گفتند: نه یا محمد. حضرت فرمود که شما چیزی که بدست خود تراشیده و سرانجام آن‌ها نموده باشید اگر از آن‌ها متصور بود و لایق و سزاوار بندگی تواند کرد باید که آن‌ها شما را عبادت کنند، مگر آن که خدای که او عارف بمصالح امور دنیوی و عواقب اخروی و حکیم است شما را بهر چه تکلیف بآن نماید چون شما را اطاعت رب العزت واجب است اگر بتعظیم آن اصنام ضاله و آلهه باطله امر نماید در آن هنگام حکم و امر ایشان لازم است، و این محال است که ایزد علام امر بتعظیم اصنام نماید. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام می‌فرماید که چون بین الخاص و العام کلام باین مقام رسانید و آن مشربین لثام در قول و کلام ناتمام خود خلاف تمام نمودند بعضی از آن طایفه ضاله گفتند که خدای متعال در سابق احوال حلول در هیاکل و صور رجال بدین هیئت و مثال نمودند و ما این صور و هیاکل را محض بواسطه عزت و تعظیم و احترام و تکریم آن صور و هیاکل سابقه که پروردگار ما حلول در آن‌ها نمود و آن صور را بدان وسیله معزز و احترام فرمود ما نیز این صور و هیاکل را بصورت آن‌ها معمول گردانیم و بندگی و تعظیم اینها بواسطه آن‌ها مینمائیم. و جمعی دیگر از آن طایفه وخیم العاقبه گفتند که این صور آلهه و اصنام صور اقوام است که در سالف زمان آن عیان مطیع فرمان مهیمن منان بودند و اطاعت و متابعت امر و فرمان ایزد سبحان ظاهر و هویدا پیش از ما نمودند ما نیز تمثیل صور ایشان و معمول هیاکل آن اعیان نموده بندگی ایشان محض بواسطه عزت و احترام و تعظیم حضرت ایزد علام می‌نمائیم. و برخی دیگر از آن طایفه بیرویت و نظر گفتند که چون مهیمن اکبر ایجاد حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۴ ابو البشر علیه السّلام نمود ملائکه کرام را بالتمام امر بسجده آدم علیه السّلام فرمود، و همگی آن طایفه باحترام اطاعت او البقیه، و چون آدم علیه السّلام وفاته یافته و ما از شرف ادراک صحبت کثیر البرکة آن محرومیم این هیاکل و صور همه را بصورت آن حضرت مصور نمودیم و بجهت تقرب و احترام مهیمن علام چنان که ملائکه کرام به وسیله سجده آن حضرت علیه السّلام معزز و با اکرام شدند ما نیز سجده و عبادت صورت او را موجب اعزاز و اکرام و وسیله احترام خود دانسته بدان قیام و اقدام می‌نمائیم، چنان که در سابق شما نیز بزعم خود بصوب مکه مأمور به عبادت رب غفور شده بودید و مدتی بدان نهج مأمور قیام و اقدام می‌نمودید و بعد از آن در بلد غیر مکه محاریب و مساجد نصب فرموده آن‌ها را مسجد و معبد خود گردانیده سجده بسوی مکه مینمائید. یقین که قصد و اراده شما همان عین کعبه است نه آن مساجد مصنوعه و محاریب مخترعه بلکه قصد شما بکعبه نیز قصد عبادت و بندگی بسوی عز و جل است نه تعظیم کعبه و بندگی آن محل. چون کلام اصناف مشربین عرب بالتمام باین مکان و مقام رسید حضرت سید النبی المبعوث الی الخاص و العام رو بسوی آن طایفه اولی آن کفره لثام خمول که قائل بحلول ایزد علام در هیاکل و صور اُنام بودند آورده گفت: شما در طریق خود بی‌شک و ریا خطا کردید و بدان وسیله گمراه گشته در تیه ضلالت و غوایت چون غول بیابان حیران و سرگردان بلکه مانند شیاطین از روی تمرد و طغیان از اطاعت حکم و فرمان حضرت رحیم الرحمن برآمده مسلک و منهج ضلال را عین امانی و آمال خود دانسته باین اقوال نامعقول قایل گشته می‌گوئید که حضرت واهب متعال حلول در هیاکل و صور رجال باین هیئت و مثال که از مسجد ثابت اعمالست کرده، ما تصور این صور بجهت تعظیم صور سالفه که پروردگار ما حلول در صور آن رجال کرده از ذات اصلی باین هیئت ثانی مستبدل و مصور شده عبادت مینمائیم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۵ پس شما پروردگار خود را متصف بصفات مخلوقین دانسته آنچه صفات امکان و احتیاج است برای ایزد تعالی روا داشته او را از وجوب بامکان و از تنزه بنقصان می‌آرید آیا بحسب عقل و رأی و فهم و ذکا جایز و رواست که حضرت پروردگار شما حلول در چیزی

کند که آن چیز محیط رب العزیز گردد بنوعی که اصلا از آن چیز امر دیگر از روی خرد و تمییز معین و متمیز نگردد؛ پس در این هنگام فرق میان حلول ایزد علام بصور و هیاکل انام و میان حلول او بسایر آن چه در آن تواند نمود از لون و طعم و رایحه و از نرمی و درشتی و گرانی و خفت نباشد، پس باید حلول در آن‌ها نیز تواند کرد و چرا محلول فیه که هیاکل و صور همه است محدث باشند و آنچه حلول در آن‌ها کند قدیم باشد. پس بنا بر عقل سلیم و طبع مستقیم باید که حال حادث و محلول فیه قدیم باشد، و امثال این مقال بی‌قیل و قال محال است زیرا که ذات واجب متعال چگونه محتاج گردد بمکان و محل و حال آنکه او عز و جل لم یزل و لا یزال قبل از ایجاد مکان و محال بهمین حال بود، و هر گاه شما او را بصفات محدثات بواسطه تجویز حلول نامعقول متصف گردانید پس بر شما لازم آید که حضرت رحیم رؤف را بصفت زوال و حدوث منعوت و موصوف دانید و شما هر گاه برای حضرت اله صفات محدثه روا دارید باید که او را اتصاف بصفت فنا و زوال که از صفات ممکنات است نمائید، زیرا که این صفات اجمع صفات حال و محلول فیه است و امثال این صفات بالبداهه تغیر ذات فایض البرکات می‌نماید. و اگر می‌گوئید که ذات باری تعالی بوسیله حلول در اشیا متغیر می‌گردد پس جایز است که ذات حمیده و صفات واهب العطیات متغیر شود بسبب حرکت و سکون و بجهت حلول سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و باقی صفات که بتعاقب یک دیگر بر موصوف وارد شود باید که بر ذات حضرت ملک تعالی نیز جایز و وارد باشد تا آنکه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۶ بنا بر طریق شما مشرکین لازم آید که همگی صفات محدثین بر حضرت رب العالمین جایز و روا باشد و ایزد تعالی بطریق سایر ممکنات و محدثات ممکن و محدث باشد «عز الله تعالی عن ذلک عزا کبیرا». و هر گاه بطلان ظن جمیع شما در باب حلول واجب تعالی ظاهر و هویدا شد پس فساد قول نامعقول شما که مبنی بر آن کلام نالایق ناروا بود واضح و بین و لایح و روشن گردید. حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون نبی ایزد علام کلام صدق التیام برای حجت و الزام آن مشرکین لثام باین مقصد و مرام اختتام نمود آن قوم شوم مذموم مبهوت و ملوم و ملزم و مغموم گشته بعد از سکوت گفتند که ما بعد از این فکر در امر دین و نظر در مذهب و آئین خود نمائیم. پس آنگاه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بجانب فرقه دوم مشرکین بیدین که قائل بر آن بودند که اقوام پیشین که عبادت رب العالمین با کمال عزت و نمکین مینمودند چون باین هیاکل و صور بودند ما نیز بواسطه تعظیم و تکریم این صورتها که موافق صور اینهاست عبادت می‌نمائیم، روی آورده گفت که شما ما را اعلام و اعلان نمائید که هر گاه شما عبادت و نماز کنید از برای صورت کسی که آن کس طاعت و بندگی ایزد مقدس می‌کرد وجوه کریمه خود را بسجده عبودیت او بر زمین خشوع و مسکنت گذاشته بندگی او بجای می‌آورید پس بجهت حضرت رب العزت که شما آن صورت و هیئت را ایجاد و خلقت نمود چه طریق بندگی و عبادت و عبودیت و طاعت بواسطه آن خالق بی‌منت گذاشته که آن شیوه از طور طاعت آن هیکل و صورت در طریقه تذلل و مسکنت زیادت باشد، زیرا که در طریق بندگی و طاعت بهیچ نوع بندگی زیادتی بر وضع جبهه خشوع و عبودیت و جبین خضوع و ضراعت زمین مسکنت و ذلت ندارد. و هر گاه شما بواسطه آن صورت این نوع عبودیت بتقدیم رسانیده باشید پس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۷ بندگی مقدس که لایق ایزد اقدس بوده باشد ندارید، نه علم شما محیط است بآن که خالق کسی که مستحق عبادت از روی تعظیم و لایق پرستش و طاعت از روی عزت و تکریم باشد او را بسایر بریات در مرتبه اکرام طاعات و احترام عبادات مساوات و محاذات نباید داشت، چنانچه شما در مشاهده صوریه ملاحظه می‌نمائید که هر گاه پادشاه یا بزرگی را در مرتبه اعزاز و تعظیم و احترام و تکریم با بندگان او مساوی دانید آیا بحسب خرد و عقل این عمل و فعل باعث هیچ نوع کمی رتبه و اکرام آن بزرگ با احترام می‌شود یا نه، چنان که اگر شخص بزرگی بواسطه صغیر تعظیم و تکریم زیاده از حد مستقیم کند بیقین که در نزد عقل سلیم این تعظیم نامستقیم است، پس بنوعی که آن احترام بجهت آن صغیر ناموافق است ایضا طاعت و عبادت ایزد خالق را با بندگی و متابعت سایر خلائق مساوی دانستن نالایق است. چون آن طایفه لثام استماع کلام معجز نظام سید الانام نمودند گفتند: بلی چنین است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر همه صاحبان فهم و ذکا ظاهر و هویدا است که تعظیم

واهب کریم از شما بواسطه تعظیم صور آن بندگان مطیعین ایام قدیم است، آن تعظیم غیر مشکور موجب زور رب غفور است. حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که چون کلام حضرت نبی الاکرام باین مقام انجام یافت آن طایفه مشرکین بیروت گفتند: یا محمد ما بعد از این فکر در مذهب و دین خود مینمائیم. پس آنگاه حضرت حبیب الله بجانب فرقه سوم مشرکین بی دین که بحضرت سید المرسلین میگفتند که ما در بندگی حضرت رب العالمین با شما در طریقت موافقت داریم چنانچه شما گاه بکعبه نماز میگذارید و گاه در سایر بلاد و امصار در محاریب و مساجد سجده و بندگی حضرت بی نیاز بجای می آورید ما هم گاهی بنوعی و گاه بنوع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۸ دیگر سجده عبودیت خالق اکبر بتقدیم میرسانیم و همه وقت بندگی ما به واسطه ایزد تعالی است؛ روی آورده فرمود که: شما برای ما مثل زدید و ما را در عبادت بمشابهت و مماثلت خود بمقابلت فرا گرفتید عین غلط و خطا است، زیرا که ما بنده های ایزد وهاب و مخلوق و مربوب رب- الاربابیم بامر حضرت خالق سمیع مطیع مأمور و بنهی رب العلی منزجر و مقصوریم و در هر محل و مکان که حضرت ایزد سبحان از ما اراده طاعت در آن مکان نماید از روی اخلاص و ایقان بانقیاد همگی جوارح و ارکان قیام و اقدام مینمائیم. خلاصه کلام آنکه ما بهر نوع و بهر وجهی که مأمور گردیم عبادت و بندگی رب غفور بهمان نهج مأمور بحیز ظهور رسانیم و قدم از طریق مأمور بمسلک غیر مأذون نگذاریم و بهیچ وجه من الوجوه بخلاف حکم بی چون پی نسپاریم، و چون شما را به حقایق ارادت حضرت واهب العطیات اطلاع کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق نیست طریق عبادت و بندگی ما را قیاس بطاعت و عبادت خود مینمائید امید است که عز و جل از اراده طاعت ما بر نهج اول روش ثانی را کراهیت و مهمل داشته باشد، فلهدا ما را نهی از جرأت تعدی از حکم و امر نموده چه حکم باقتصار و اختصار آن فرمود؛ و چون ما را در هنگام بندگی ذات ستوده صفات امر توجه بکعبه معظمه نمود ما هم اطاعت حکم حکیم علی الاطلاق بگوش سمعنا اصغا نمودیم. و در ثانی الحال ما را بواسطه بعد از بیت الحرام حضرت ایزد علام در هنگام عبادت و طاعت ذات اقدس او در هر بلاد و امصار که باشیم امر توجه بجانب مکه مکرمه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیامه فرمود ما نیز امر مهیم عزیز را بسمع رضا تلقی نمودیم و بهر که حکم و ارادت حضرت عزت بر آن تمشیت یابد مطیع و منقادیم و پای از دایره حکم و امر خلاق العباد بیرون ننهادیم و تا حیات مستعار باقی و پایدار است فرمان برداریم. اما شما بیان و اعلام نمائید که سجده عبودیت کسی که بصورت آدم بود بچه وجه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۹ و چه نوع مینمائید و بامر و حکم که بدان کار ناشایست نافرموده اقدام می فرمائید، حضرت قادر عالم ملائکه را مأمور بسجده آدم گردانید نه بنی آدم را؛ و ملائکه را نیز امر بسجود کسی که بصورت آدم باشد نفرمود، زیرا که صورت مشابه آدم غیر آدم است. پس قیاس بی اساس شما صحیح و روا نباشد و چون شما از رب غفور مأمور به سجده آدم و صورت مشابه او نیستید شاید که معمول شما مکروه رب العلی باشد و شما را اطلاع کما هو حق بر آن نباشد. بعد از آن حضرت نبی الانس و الجان از لسان معجز نشان بیان نمود که مثلا اگر کسی شما را مأذون گرداند که روز پنج شنبه داخل سرای او که در مدینه دارد در محله بنی فلان، آیا جایز در حق است شما را که اگر جان شهر در محله دیگر یا در این شهر خلاف مذکور دار و سرای داشته باشد داخل شوید یا کسی یک جامه از جامه های خود بشما بخشد یا یک بنده از بنده های خود بشما عنایت نماید یا اسب خاص از طویله خود بشما مرحمت فرماید شما را سوای مأذون فیه که گرفتن آن و رخصت تعدی و تصرف در غیر مأذون صحیح و مستحسن ایزد بی چون نیست چه، اگر دیگری بجای آنها بردارید نامشروع ظاهر و هویدا است. گفتند: بلی یا محمد باید که اختصار بر مأذون نمود، چه تصرف در ملک غیر بغیر اذن و رخصت شیوه ارباب ظلم و عداوت است نه طریقه مرضیه عدالت. در این حال رسول با اقبال بلبل ناطقه را باین مقال متکلم گردانید که آیا بعضی ملوک اهل دنیا در معنی عدم تقدیم غیر در ملک و مال او بغیر اذن و رخصت او احق و اولی است یا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در این معنی سزاوار و احری است؟ مشرکین گفتند: حضرت رب العالمین معین باین معنی الیق و اولی است؛ زیرا که مالک الاملاک و محرک الافلاک اوست باید که هیچ احدی از ثریا تا مرکز خاک تصرف در املاک ایزد منان بغیر اذن ایشان ننماید. حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس شما چرا

چنین کردید و سجده این الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۰ صور و هیاکل بغیر اذن حضرت قادر عادل نمودید؟ امام الانام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام گفت که مشرکین لثام چون سخنان صدق نشان سید الانام باین حجت و الزام شنیدند گفتند که یا محمد ما را مهلت عنایت فرمائید که ما نظر و فکر در باب مذهب خود نمائیم. بعد از آن سکوت و بهت را شعار خود ساخته ملزم مانند. و نیز حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام قسم بذات ایزد کرام یاد نمود که بآن خدای که حضرت سید المرسلین را از روی حق و صدق بثقلین نبوت و رسالت مبعوث گردانید که پنج روز بر آن طوایف امم مختلفه المذاهب منقضی نشده بود که همگی و تمامی آن طوایف خمسه که بیست و پنج نفر بوده اند بخدمت حضرت سید البشر بالتمام حاضر آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شده باتفاق گفتند: یا محمد بعزت واحد صمد ما هرگز حجت و دلیل در هیچ زمان مثل دلیل و برهان شما بدیده عیان ملاحظه و مشاهده نمودیم. و گواهی میدهیم که خدای تو بحق و تو رسول صادقی «وَاللّٰهُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ».

[احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب]

اشاره

[احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب] بعد از التزام ثنویه حضرت سید البریه روی بمشرکین عرب آورده فرمود که شما برای چه اختیار پرستش اصنام بر اطاعت ایزد علام نمودید و این شیوه ناپسند را پسندیده دانستید؟ آن طایفه در جواب حضرت رسالت مآب گفتند که ما بواسطه عبادت و بندگی اصنام تقرب و احترام و عزت و اکرام بملک العلام می نمائیم. نبی الاکرام بجهت انتباه و ایقاز آن لثام گفت: آیا این آلهه و اصنام شما را سامعه تامه هست که امر و حکم حضرت رب العزت را استماع نمود طاعت سزاوار از روی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۳ تحقیق و عبادت او کما ینبغی و یلیق نمایند تا شما بوسیله تعظیم آن ها تقرب بحضرت باری تعالی نمائید؟ گفتند: نه یا محمد. حضرت فرمود که شما چیزی که بدست خود تراشیده و سرانجام آن ها نموده باشید اگر از آن ها متصور بود و لایق و سزاوار بندگی توانند کرد باید که آن ها شما را عبادت کنند، مگر آن که خدای که او عارف بمصالح امور دنیوی و عواقب اخروی و حکیم است شما را بهر چه تکلیف بآن نماید چون شما را اطاعت رب العزت واجب است اگر بتعظیم آن اصنام ضاله و آلهه باطله امر نماید در آن هنگام حکم و امر ایشان لازم است، و این محال است که ایزد علام امر بتعظیم اصنام نماید. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام می فرماید که چون بین الخاص و العام کلام باین مقام رسانید و آن مشرکین لثام در قول و کلام ناتمام خود خلاف تمام نمودند بعضی از آن طایفه ضاله گفتند که خدای متعال در سابق احوال حلول در هیاکل و صور رجال بدین هیئت و مثال نمودند و ما این صور و هیاکل را محض بواسطه عزت و تعظیم و احترام و تکریم آن صور و هیاکل سابقه که پروردگار ما حلول در آن ها نمود و آن صور را بدان وسیله معزز و احترام فرمود ما نیز این صور و هیاکل را بصورت آن ها معمول گردانیم و بندگی و تعظیم اینها بواسطه آن ها مینمائیم. و جمعی دیگر از آن طایفه وخیم العاقبه گفتند که این صور آلهه و اصنام صور اقوام است که در سالف زمان آن عیان مطیع فرمان مهیمن منان بودند و اطاعت و متابعت امر و فرمان ایزد سبحان ظاهر و هویدا پیش از ما نمودند ما نیز تمثیل صور ایشان و معمول هیاکل آن اعیان نموده بندگی ایشان محض بواسطه عزت و احترام و تعظیم حضرت ایزد علام می نمائیم. و برخی دیگر از آن طایفه بیرویت و نظر گفتند که چون مهیمن اکبر ایجاد حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۴ ابو البشر علیه السّلام نمود ملائکه کرام را بالتمام امر بسجده آدم علیه السّلام فرمود، و همگی آن طایفه با احترام اطاعت او الیقیم، و چون آدم علیه السّلام وفاء یافته و ما از شرف ادراک صحبت کثیر البرکة آن محرومیم این هیاکل و صور همه را بصورت آن حضرت مصور نمودیم و بجهت تقرب و احترام مهیمن علام چنان که ملائکه کرام به وسیله سجده آن حضرت علیه السّلام معزز و با اکرام شدند ما نیز سجده و عبادت صورت او را موجب اعزاز و اکرام و وسیله احترام خود دانسته بدان قیام و اقدام

می‌نمائیم، چنان که در سابق شما نیز بزعم خود بصوب مکه مأمور به عبادت رب غفور شده بودید و مدتی بدان نهج مأمور قیام و اقدام می‌نمودید و بعد از آن در بلد غیر مکه محاریب و مساجد نصب فرموده آن‌ها را مسجد و معبد خود گردانیده سجده بسوی مکه مینمائید. یقین که قصد و اراده شما همان عین کعبه است نه آن مساجد مصنوعه و محاریب مخترعه بلکه قصد شما بکعبه نیز قصد عبادت و بندگی بسوی عز و جل است نه تعظیم کعبه و بندگی آن محل. چون کلام اصناف مشرکین عرب بالتمام باین مکان و مقام رسید حضرت سید النبی المبعوث الی الخاص و العام رو بسوی آن طایفه اولی آن کفره لثام خمول که قائل بحلول ایزد علام در هیاکل و صور اُنام بودند آورده گفت: شما در طریق خود بی‌شک و ریا خطا کردید و بدان وسیله گمراه گشته در تیه ضلالت و غوایت چون غول بیابان حیران و سرگردان بلکه مانند شیاطین از روی تمرد و طغیان از اطاعت حکم و فرمان حضرت رحیم الرحمن برآمده مسلک و منهج ضلال را عین امانی و آمال خود دانسته باین اقوال نامعقول قایل گشته می‌گوئید که حضرت واهب متعال حلول در هیاکل و صور رجال باین هیئت و مثال که از مسجد ثابت اعمالست کرده، ما تصور این صور بجهت تعظیم صور سالفه که پروردگار ما حلول در صور آن رجال کرده از ذات اصلی باین هیئت ثانی مستبدل و مصور شده عبادت مینمائیم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۵ پس شما پروردگار خود را متصف بصفات مخلوقین دانسته آنچه صفات امکان و احتیاج است برای ایزد تعالی روا داشته او را از وجوب بامکان و از تنزه بنقصان می‌آرید آیا بحسب عقل و رأی و فهم و ذکا جایز و رواست که حضرت پروردگار شما حلول در چیزی کند که آن چیز محیط رب العزیز گردد بنوعی که اصلا از آن چیز امر دیگر از روی خرد و تمیز معین و متمیز نگردد؛ پس در این هنگام فرق میان حلول ایزد علام بصور و هیاکل اُنام و میان حلول او بسایر آن چه در آن تواند نمود از لون و طعم و رایحه و از نرمی و درشتی و گرانی و خفت نباشد، پس باید حلول در آن‌ها نیز تواند کرد و چرا محلول فیه که هیاکل و صور همه است محدث باشند و آنچه حلول در آن‌ها کند قدیم باشد. پس بنا بر عقل سلیم و طبع مستقیم باید که حال حادث و محلول فیه قدیم باشد، و امثال این مقال بی‌قیل و قال محال است زیرا که ذات واجب متعال چگونه محتاج گردد بمکان و محل و حال آنکه او عز و جل لم یزل و لا یزال قبل از ایجاد مکان و محال بهمین حال بود، و هر گاه شما او را بصفات محدثات بواسطه تجویز حلول نامعقول متصف گردانید پس بر شما لازم آید که حضرت رحیم رؤف را بصفت زوال و حدوث منوعات و موصوف دانید و شما هر گاه برای حضرت اله صفات محدثه روا دارید باید که او را اتصاف بصفت فنا و زوال که از صفات ممکنات است نمائید، زیرا که این صفات اجمع صفات حال و محلول فیه است و امثال این صفات بالبداهه تغیر ذات فایض البرکات می‌نماید. و اگر می‌گوئید که ذات باری تعالی بوسیله حلول در اشیا متغیر می‌گردد پس جایز است که ذات حمیده و صفات واهب العطیات متغیر شود بسبب حرکت و سکون و بجهت حلول سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و باقی صفات که بتعاقب یک دیگر بر موصوف وارد شود باید که بر ذات حضرت ملک تعالی نیز جایز و وارد باشد تا آنکه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۶ بنا بر طریق شما مشرکین لازم آید که همگی صفات محدثین بر حضرت رب العالمین جایز و روا باشد و ایزد تعالی بطریق سایر ممکنات و محدثات ممکن و محدث باشد «عز الله تعالی عن ذلک عزا کبیرا». و هر گاه بطلان ظن جمیع شما در باب حلول واجب تعالی ظاهر و هویدا شد پس فساد قول نامعقول شما که مبنی بر آن کلام نالایق ناروا بود واضح و بین و لایح و روشن گردید. حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون نبی ایزد علام کلام صدق التیام برای حجت و الزام آن مشرکین لثام باین مقصد و مرام اختتام نمود آن قوم شوم مذموم مبهوت و ملوم و مغموم گشته بعد از سکوت گفتند که ما بعد از این فکر در امر دین و نظر در مذهب و آئین خود نمائیم. پس آنگاه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بجانب فرقه دوم مشرکین بیدین که قائل بر آن بودند که اقوام پیشین که عبادت رب العالمین با کمال عزت و نمکین مینمودند چون باین هیاکل و صور بودند ما نیز بواسطه تعظیم و تکریم این صورتها که موافق صور اینهاست عبادت می‌نمائیم، روی آورده گفت که شما ما را اعلام و اعلان نمائید که هر گاه شما عبادت و نماز کنید از برای صورت کسی که آن کس طاعت و بندگی ایزد مقدس می‌کرد وجوه کریمه خود را بسجده عبودیت او بر

زمین خشوع و مسکنت گذاشته بندگی او بجای می آورید پس بجهت حضرت رب العزت که شما آن صورت و هیئت را ایجاد و خلقت نمود چه طریق بندگی و عبادت و عبودیت و طاعت بواسطه آن خالق بی منت گذاشته که آن شیوه از طور طاعت آن هیکل و صورت در طریقه تذلل و مسکنت زیادت باشد، زیرا که در طریق بندگی و طاعت بهیچ نوع بندگی زیادتى بر وضع جبهه خشوع و عبودیت و جبین خضوع و ضراعت زمین مسکنت و ذلت ندارد. و هر گاه شما بواسطه آن صورت این نوع عبودیت بتقدیم رسانیده باشید پس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۷ بندگی مقدس که لایق ایزد اقدس بوده باشد ندارید، نه علم شما محیط است بآن که خالق کسی که مستحق عبادت از روی تعظیم و لایق پرستش و طاعت از روی عزت و تکریم باشد او را بسایر بریات در مرتبه اکرام طاعات و احترام عبادات مساوات و محاذات نباید داشت، چنانچه شما در مشاهده صوریه ملاحظه می نمائید که هر گاه پادشاه یا بزرگی را در مرتبه اعزاز و تعظیم و احترام و تکریم با بندگان او مساوی دانید آیا بحسب خرد و عقل این عمل و فعل باعث هیچ نوع کمی رتبه و اکرام آن بزرگ با احترام می شود یا نه، چنان که اگر شخص بزرگی بواسطه صغیر تعظیم و تکریم زیاده از حد مستقیم کند بیقین که در نزد عقل سلیم این تعظیم نامستقیم است، پس بنوعی که آن احترام بجهت آن صغیر ناموافق است ایضا طاعت و عبادت ایزد خالق را با بندگی و متابعت سایر خلائق مساوی دانستن نالایق است. چون آن طایفه لئام استماع کلام معجز نظام سید الانام نمودند گفتند: بلی چنین است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر همه صاحبان فهم و ذکا ظاهر و هویدا است که تعظیم واهب کریم از شما بواسطه تعظیم صور آن بندگان مطیعین ایام قدیم است، آن تعظیم غیر مشکور موجب زور رب غفور است. حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون کلام حضرت نبی اکرام باین مقام انجام یافت آن طایفه مشرکین بیروت گفتند: یا محمد ما بعد از این فکر در مذهب و دین خود مینمائیم. پس آنگاه حضرت حبیب الله بجانب فرقه سوم مشرکین بی دین که بحضرت سید المرسلین میگفتند که ما در بندگی حضرت رب العالمین با شما در طریقت موافقت داریم چنانچه شما گاه بکعبه نماز میگذارید و گاه در سایر بلاد و امصار در محاریب و مساجد سجده و بندگی حضرت بی نیاز بجای می آورید ما هم گاهی بنوعی و گاه بنوع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۸ دیگر سجده عبودیت خالق اکبر بتقدیم میرسانیم و همه وقت بندگی ما به واسطه ایزد تعالی است؛ روی آورده فرمود که: شما برای ما مثل زدید و ما را در عبادت بمشابهت و مماثلت خود بمقابلت فرا گرفتید عین غلط و خطا است، زیرا که ما بنده های ایزد وهاب و مخلوق و مربوب رب- الاربابیم بامر حضرت خالق سمیع مطیع مأمور و بنهی رب العلی منزجر و مقصوریم و در هر محل و مکان که حضرت ایزد سبحان از ما اراده طاعت در آن مکان نماید از روی اخلاص و ایقان بانقیاد همگی جوارح و ارکان قیام و اقدام مینمائیم. خلاصه کلام آنکه ما بهر نوع و بهر وجهی که مأمور گردیم عبادت و بندگی رب غفور بهمان نهج مأمور بحیز ظهور رسانیم و قدم از طریق مأمور بمسلک غیر مأذون نگذاریم و بهیچ وجه من الوجوه بخلاف حکم بی چون پی نسپاریم، و چون شما را به حقایق ارادت حضرت واهب العطیات اطلاع کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق نیست طریق عبادت و بندگی ما را قیاس بطاعت و عبادت خود مینمائید امید است که عز و جل از اراده طاعت ما بر نهج اول روش ثانی را کراهیت و مهمل داشته باشد، فلهدا ما را نهی از جرأت تعدی از حکم و امر نموده چه حکم باقتصار و اختصار آن فرمود؛ و چون ما را در هنگام بندگی ذات ستوده صفات امر توجه بکعبه معظمه نمود ما هم اطاعت حکم حکیم علی الاطلاق بگوش سمعنا اصغا نمودیم. و در ثانی الحال ما را بواسطه بعد از بیت الحرام حضرت ایزد علام در هنگام عبادت و طاعت ذات اقدس او در هر بلاد و امصار که باشیم امر توجه بجانب مکه مکرمه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیامه فرمود ما نیز امر مهیم عزیز را بسمع رضا تلقی نمودیم و بهر که حکم و ارادت حضرت عزت بر آن تمشیت یابد مطیع و منقادیم و پای از دایره حکم و امر خلاق العباد بیرون ننهادیم و تا حیات مستعار باقی و پایدار است فرمان برداریم. اما شما بیان و اعلام نمائید که سجده عبودیت کسی که بصورت آدم بود بچه وجه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۶۹ و چه نوع مینمائید و بامر و حکم که بدان کار ناشایست نافرموده اقدام می فرمائید، حضرت قادر عالم ملائکه را مأمور بسجده آدم گردانید نه بنی آدم را؛ و ملائکه را نیز امر بسجود کسی که بصورت آدم باشد

نفرمود، زیرا که صورت مشابه آدم غیر آدم است. پس قیاس بی اساس شما صحیح و روا نباشد و چون شما از رب غفور مأمور به سجده آدم و صورت مشابه او نیستید شاید که معمول شما مکروه رب العلی باشد و شما را اطلاع کما هو حقّه بر آن نباشد. بعد از آن حضرت نبی الانس و الجان از لسان معجز نشان بیان نمود که مثلاً اگر کسی شما را مأذون گرداند که روز پنجشنبه داخل سرای او که در مدینه دارد در محله بنی فلان، آیا جایز در حق است شما را که اگر جان شهر در محله دیگر یا در این شهر خلاف مذکور دار و سرای داشته باشد داخل شوید یا کسی یک جامه از جامه های خود بشما بخشد یا یک بنده از بنده های خود بشما عنایت نماید یا اسب خاص از طویله خود بشما مرحمت فرماید شما را سوای مأذون فیه که گرفتن آن و رخصت تعدی و تصرف در غیر مأذون صحیح و مستحسن ایزد بی چون نیست چه، اگر دیگری بجای آنها بردارید نامشروع ظاهر و هویدا است. گفتند: بلی یا محمد باید که اختصار بر مأذون نمود، چه تصرف در ملک غیر بغیر اذن و رخصت شیوه ارباب ظلم و عداوت است نه طریقه مرضیه عدالت. در این حال رسول با اقبال بلبل ناطقه را باین مقال متکلم گردانید که آیا بعضی ملوک اهل دنیا در معنی عدم تقدیم غیر در ملک و مال او بغیر اذن و رخصت او احق و اولی است یا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در این معنی سزاوار و احری است؟ مشرکین گفتند: حضرت رب العالمین معین باین معنی الیق و اولی است؛ زیرا که مالک الاملاک و محرک الافلاک اوست باید که هیچ احدی از ثریا تا مرکز خاک تصرف در املاک ایزد منان بغیر اذن ایشان ننماید. حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس شما چرا چنین کردید و سجده این الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۰ صور و هیاکل بغیر اذن حضرت قادر عادل نمودید؟ امام الانام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام گفت که مشرکین لئام چون سخنان صدق نشان سید الانام باین حجت و الزام شنیدند گفتند که یا محمد ما را مهلت عنایت فرمائید که ما نظر و فکر در باب مذهب خود نمائیم. بعد از آن سکوت و بهت را شعار خود ساخته ملزم مانند. و نیز حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام قسم بذات ایزد کرام یاد نمود که بآن خدای که حضرت سید المرسلین را از روی حق و صدق بقلین نبوت و رسالت مبعوث گردانید که پنج روز بر آن طوایف امم مختلفه المذاهب منقضی نشده بود که همگی و تمامی آن طوایف خمسه که بیست و پنج نفر بوده اند بخدمت حضرت سید البشر بالتمام حاضر آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شده باتفاق گفتند: یا محمد بعزت واحد صمد ما هرگز حجت و دلیل در هیچ زمان مثل دلیل و برهان شما بدیده عیان ملاحظه و مشاهده نمودیم. و گواهی میدهم که خدای تو بحق و تو رسول صادقی «وَاللّٰهُ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ».

در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین

اشاره

در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام مروی و منقول است که آن حضرت از لسان معجز نشان بیان فرمود که من روزی از پدر بزرگوار خود پرسیدم که آیا جد عالمقدار ما رسول حضرت ایزد غفار علیه سلام الملک الجبار در ایام نبوت وقتی که جماعت یهود و مشرکین با آن حضرت تعنت و لجاجت میکردند آیا نبی المختار با آن طوایف اشرا مباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره مینمود؟ پدر جلیل القدر من فرمود: بلی مراتب بسیار بسیار از آن حضرت با کفار بواسطه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۱ اثبات و الزام حکم حضرت ایزد متعال مباحثه و جدال نمودند، و از آن جمله یکی آنست که حضرت ایزد منان در قرآن لازم الاذعان در چند آیه حکایت و اعلان مینماید: اولی «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» الی قوله «رَجُلًا مَّسِيحُورًا» «۱». آیه ثانیه «وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» «۲» آیه ثالثه «وَقَالُوا لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» الی قوله تعالی «كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» «۳».

بعد از آن ای کافران از روی جهل و عدوان سخنان بی‌بنیان فراوان بحضرت نبی الانس و العنان به تعنت اعلام و اعلان نمودند چنانچه تفصیل آن مجمل علی سبیل التوضیح و العیان بیان گردد، پس آنگاه گفتند: یا محمد اگر تو در دعوی نبوت و ادعای رسالت مثل موسی علیه السّلام و التحیه صادق و با حجت و صاحب آیت بودی بایستی که بواسطه اسئله که ما از روی تغیر و افترا بشما کردیم بر ما صاعقه بلا فرود آمدی و ما نیز بر مثال قوم موسی که بآن سؤال بیجا بصاعقه آتش بلا سوختند سوختمی، زیرا که آنچه ما از شما بواسطه تقریع و تغیر و افترا و استدعا خواستیم بمراتب بیشتر از اسئله یهود اشرار است. تفصیل این اجمال از روی صدق مقال آنست که حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام میفرماید که روزی حضرت سید البریه با جمعی از اصحاب بنزدیک کعبه معظمه نشسته بودند ناگاه جماعتی از رؤسای قریش که اکثر آنها با یک دیگر قوم و خویش بودند مثل ولید بن مغیره مخزومی و ابو البحتری و ابو جهل پسران هشام و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۲ عاص بن وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه المخزومی، و با هر یک از ایشان جمع کثیر از اقوام و خویشان ایشان فراوان بودند، همگی آن طایفه اهل تمر و طغیان در آن هنگام حاضر شدند. در آن محل حضرت رسول عز و جل با جمعی از اصحاب که مستعدین آن محفل رضوان مآب بودند بتلاوت کتاب مستطاب ایزد وهاب مشغول گشتند و آن حضرت اصحاب را بامر و نهی اعلام میفرمود؛ در آن هنگام بعضی از آن مشرکین لئام تیره سرانجام با بعضی دیگر از روی حیرت تمام گفتند که کار محمد در این ایام بغایت نظام است و خطاب امر و نهی در نهایت استحکام و انتظام؛ اگر شغلش باین نسق و مرام باشد در اندک زمانی ما را توطن در این مقام حرام است باید که ما بهیئت اجتماعی بصورت مجموعی نزد او رفته ابتدا بسرزنش و ملامت و تبکیت و فضاحت او نموده پس از آن او را از روی حجت و برهان الزام تمام نمائیم و هر نوع کلام و مقال که مینماید که از ایزد متعال آوردم باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل گردانیم تا خطب امر و نهی در نظر اصحاب او بی‌قدر و اعتبار و منزلتش خوار و بیمقدار گردد. چون حال او بدین منوال انصرام و استبدال یابد امید است که بوسیله تبدیل احوال ترک امانی و آمال خود نموده منزجر از افعال و اقوال خود نیز گردد و من بعد پیرامون غی و باطل و تمر و طغیان بی‌حاصل خود نگردد، و ما و خود را از جمیع مراتب دعوی بیجا مستخلص سازد و من بعد بمثل آن قول و فعل نپردازد. و اگر منزجر و منفعل و حال و اوضاعش مستبدل عامل میان ما و ایشان شمشیر برنده خون- فشان است.

[سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (ص)]

[سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (ص)] چون همگی آن لئام باین سخنان بی‌بنیان همدستان شدند؛ ابو جهل دغل گفت کسی از اصحاب ما کدام متولی کلام و مباحثه و الزام محمد علیه الصلاه و السلام می‌شود؟ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۳ عبد الله بن ابی امیه المخزومی که باعتقاد خود اعلم آن طایفه بی‌سرانجام بود گفت: من بمباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره تمام بحجت او را الزام نمایم و زنگ غم و غصه و الم این حکایت و قصه از قلوب محبت اسلوب احبه خود بزدایم، آیا بمن که مقارن حسابی و مجادله کافی او باشم راضی هستید که شر و مهم او را از شما کفایت نمایم و خاطر عاطر شما را در باب او من کل الوجوه جمع گردانم. ابو جهل گفت: بلی. پس آن قوم پر نفاق یکسر باتفاق به پیش آن ماه فلک دانش و خورشید آسمان آفرینش تازه نهال بوستان یثرب و بطحا نوباوه گلستان مدینه و ام قری انجم نور افروز سیاه‌روزان دار الکفر یهود و نصاری بیضای نور افزای لیالی ظلام محبان در هنگام جزا شکننده اظهر جاحدان در روز دغا ناسخ ملل و ادیان رسل پیشین و انبیا معلم «و علم ما لم یکن یعلم» در مبدء درسگاه «فأوحی ربه ما اوحی» سلطان چار بالش «لی مع الله تعالی صفی» و یحیی و خلیل و کلیم و امین و حبیب ملک العلی ابو القاسم محمد النبی المصطفی علیه صلوات رب الارض و السماء آمدند. عبد الله بن ابی امیه المخزومی که از روی کثرت علم و مال اعز آن رجال بلکه اضل آن جهال بود آن بی‌سعادت و اقبال قدم مناظره قیل و قال از روی بحث و جدال پیش گذاشته شروع در

کلام بی نظام نموده گفت: یا محمد دعوی بزرگ و سخن هائل می کنی و گمان چنان می بری که تو رسول رب العالمین باشی؛ هیئات که حضرت ارحم الراحمین و خالق الخلائق اجمعین پیغمبری چنین بسایر مخلوقین مبعوث و مرسل گرداند؛ زیرا که تو مثل ما بشری و چنانچه ما محتاج بآکل و شرب دوام و تردد اسواق بجهت سرانجام مهام قیام و اقدام می نمائیم تو نیز بهمان طریق در انصرام اکل و شرب و تردد اسواق سعی تمام می نمائی، بنا بر این دعوی نبوت و ادعای رسالت بشما اصلاً نسبت ندارد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۴ شما قیاس اساس هر کار بمشاهده اشیای صوریه روزگار از روی اعتبار اختیار نمائید چنانچه اگر پادشاه روم با پادشاه فرس اراده ارسال رسول بولایت دیگر بنمایند بالبداهه و یقین شخصی بواسطه آن امر تعیین فرمایند که در معرفت و کمال و در غنی و ثروت و مال از اقران و امثال ممتاز بیشیه و مثال بود و صاحب سراپرده ها و خیام و قصور عالی و دور متعالیه در غایت رفعت و استحکام و مالک و صایف و خدمه و غلام بی حد و انجام باشد، چنین کسی بزرگ صاحب مال و منال را برسالت ارسال دارند و این پسندیده همه مخلوقین بلکه مستحسن حضرت رب العالمین است. و هر گاه آنهائی که بندگان کمی و عبید کمترین رب العالمین باشند چنین کنند پس عز و جل چرا مانند و مثل تو کسی که غنی و متمول نیستی چون بدعوی تو برسالت سایر بریت که از تو بمال و ثروت و عزت و مکت زیادت باشد ارسال دارد، بحسب عقل و رویت این نوع رسالت مستحسن هیچ امت نیست. دیگر آنکه اگر تو پیغمبر بودی بایستی که فرشته حضرت عز و جل پیوسته با تو رفیق و عدل بودی که هر چه تو می فرمودی او تصدیق کلام تو می نمودی و ما خلقان همگی بدیده عیان مشاهده میکردمی، چون ملکی با تو نیست ظاهر آنست که پیغمبر نباشی، چه اگر حضرت داور برای ما پیغمبر ارسال میگردانید یقین که از جنس غیر بشر از فرشتگان معتبر بجهت پیغمبری ما مرسل میگردانید نه مثل تو بشر را، و هر گاه تو پیغمبر نباشی و از تو بعضی چیزهای خلاف ظاهر بین و ظاهر گردد پس تو ساحر ماهر باشی. چون عبد الله بن ابی امیه المخزومی کلام بی نظام خود باین مقام رسانید حضرت نبی المحمود فرمود که فلان هیچ چیز از سخنان بی تمیز تو باقی ماند؟ گفت: بلی، اگر خدای تعالی از جنس بشر پیغمبر برای ما بشر میفرستاد بایست که پیغمبر بسیار بسیار اعز و اجل بلکه از ما و تو متمول تر بسایر بشر مبعوث و مرسل الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۵ میگردانید، چرا این قرآنی که زعم تو آنست که ایزد متعال آن را بتو ارسال و انزال نمود و تو را بدان وسیله بشرف نبوت و رسالت معزز فرمود آن را بیکدی از این دو مرد بزرگ که در این دو ده میباشند انزال و ارسال ننمود، یکی ولید بن مغیره که متوطن مکه معظمه است و دیگری عروه بن مسعود که در طایف ساکن است، چه در ثروت و مال و در رتبه جاه و جلال الحال در مکه و مدینه بلکه در سایر بلاد و محال وجود مثل این دو مرد با اقبال متمتع و محال است، زیرا که هر یک از ایشان اگر اراده کنند چند سال تمامی سکنه بادیه بلکه همگی متوطنین این دو شهر معظم مکه معظمه و مدینه مکرمه و سایر محال را بملک و مال غنی و بی مثال گردانند و فقیر و مسکین و محتاج در این سرزمین نگذارند، و چون حال فقر و فاقه و مسکنت و عیله تو بر همگنان اظهر من الشمس است پس حضرت ایزد منان این کار عظیم الشأن باهتمام و شأن شما بچه سان گذارد. حضرت رسول ایزد مهیمن معبود فرمود که ای عبد الله دیگر از سخنان تو چیزی که اراده بیان آن داشته باشی موجود و باقی ماند؟ گفت: بلی یا محمد، ما ایمان بشما و اوامر و نواهی ملک تعالی نمی آریم تا آنکه زمین مکه که مملو از احجار صمد و عره محشور از کوههای صلبه است شکافته چشمه های انهار عذوبت آثار که بغایت صاف و خوشگوار باشد ظاهر گردانی، چه حفر اراضی این دیار بواسطه کثرت احضار بغایت صعب و دشوار است و چون ما و سایر برایا محتاج بآبهای روان بجهت تحصیل قوت و باقی ضروریات در این جهانیم باید که شما نهایت سعی و اهتمام خود را در باب انصرام جریان انهار مبدول گردانی تا جمیع خلایق بآسانی زندگانی کنند و بشرف اسلام و ایمان در آیند و عبادت و بندگی حضرت حق سبحانه و تعالی و اطاعت بر طبق خواهش شما نمایند تا آنکه شما را باغ گرمستانی تابستانی نخلستانی بودی که ما و کافه برایا از آن نخل و اعناب پیوسته الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۶ تفکه و اطعام خود و اصحاب در هر باب در جمیع محل و مآب مینمودیم؛ بلکه مترددین اکناف و اطراف نیز از فواکه این جنت از فواصل احسان و انعام خالق بیمنت متفکه میشدند و در عقب آن باغ آبهای صافی جاری بودی تا

همگی از آن حظ وافر و بهره لا کلام می یافتند و آن آب وسیله آبروی دعوی شما من کل الابواب میگردید. یا آنکه مدعی شما آسمان بر سر ما ساقط گشتی چنانچه زعم شما یا محمد آنست که اگر تیرگی بلا از آسمان بر ما طاهر و عیان گردد هر آینه ما آن را بچیزی دیگر حمل نموده آن را ابر سیاه سوخته بی آب میدانیم بلکه آن را نوعی از عذاب شناسیم امید است که ما قائل بحقیقت این کلام شویم. یا آنکه تو ای محمد با خدای خود و ملائکه بمقابله ما بیائید شاید که بوسیله تقابل ایزد علام و ملائکه کرام ما بوساطت استفهام و استعلام بر حقایق دین و آئین تو بالتمام اطلاع و اعلام یابیم. یا آنکه با شما زخارف دنیا که عبارت از مال باشد میبود و تو ما و سایر برایا را باعطای آن غنی و بی نیاز میگردانیدی. مع هذا امید است که ما همچنان طاغی از فرمان شما باشیم چه از شما مکرر استماع نمودیم که انسان بوسیله کثرت مال و استغناء ابغی و اطغی گردد و هرگز پیرامون طریق هدایت و اهتدا نگردهد. ای محمد اگر تو صعود و عروج بآسمان که اصعب اشغال و اتعب اعمال است نمائی و ما را باطاعت شما و عبادت و بندگی ایزد تعالی امر فرمائی هرگز مطیع حکم خدا و متابعت شما ننمائیم تا آنکه از سماوات العلی کتاب علی حده بنام ما باین مضمون که این کتاب از نزد خدای تعالی عزیز حکیم دانا بسوی عبد الله بن ابی امیه المخزومی با سایر رفقا که در طریق و رستگار امر ما مصر و مستمرند منزلست باید که او تبعه با کمال صدق و ادب میل بدین و مذهب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب که اشرف دودمان لوی بن غالب است نموده پای اخلاص پیش گذاشته طریق حق و دین مهیمن خالق را الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۷ از روی صدق برداشته اسلام و ایمان بمحمد که پیغمبر قادر سبحان و برگزیده ایشان است آرند و شیوه تمرد و استنکاف و طریقه عداوت و اعتساف بگذارند و اصلا بمخالفت امر و حکم ایزد داور پای نسیارند. مع هذا بعد از آنکه تو ای محمد جمیع ملتسمات و تمامی مدعیات ما را بانجام و انصرام مقرون گردانی معلوم نیست که ما بوسیله بعضی و عدوان اطاعت و فرمان تو نمائیم و ایمان بتو آریم، بلکه اگر ما را نیز در طریق عروج و صعود آسمان رفیق خویش نموده ابواب آن را مفتوح ساخته ما را مرتفع بآن محال و داخل طبقات آسمان ایزد لا یزال گردانی هر آینه سخن ما آنست که تو ای محمد چشم ما را بوسیله سحر بستی و دل ما را نیز از همه مدعیات گسستی تا آنکه ما ملت و دین ترا مذهب و آئین خود نموده تابع سحر تو گردیم، و این در پیش ما رؤسای قریش صاحب مال و جاه بی شبهه و احتمال ممتنع و محال است. در این حال رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال به آن مضل تیره مآل آورده فرمود که آیا دیگر تو را سخنان بی بنیان خلجان خاطر باشد که اراده بیان آن نمائی؟ عبد الله گمراه گفت که یا محمد این همه کلام از روی لجاج و ابرام بجهت احتجاج و الزام تو آوردم بلاغ کافی و اسکات وافی تو نیست آنچه ما را در باطن و ظاهر در خاطر و ضمایر مظهر و مضمهر بود ناطقه بیان ما عیان نمود شما را در باب جواب ما آنچه ظاهر و هویدا باشد بفرمای و ما را انتظار مفرمای، و اگر حجت و برهان واضح و عیان مؤسس داری با کمال فصاحت و بلاغت نفس همه آنچه ما از شما سؤال از روی بحث و جدال کردیم برای ما بیان نمائی. بعد از آن حضرت سید الانس و العجان سر بسوی آسمان کرده گفت: بار- خدایا چون سامع جمیع اصوات و دانائی معلومات توئی استماع کلام ربانی نظام این مرده انام نمائی که چه می گویند و راه مخالفت حکم و امر تو را بدلائل ناتمام بچه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۸ نوع میپویند.

[تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأكل الطعام.»]

[تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأكل الطعام.»] چون حضرت شفیع العصات این مناجات بحضرت قاضی الحاجات نمود در آن هنگام حضرت واحد علام بانزال و ارسال این آیات صدق سمات نبی الاکرام را بر جمیع مقالات فاسده آن لثام اعلام نمود، چنانچه در کتاب لازم الاحترام فرمود: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا* أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَبَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَشْهُورًا» ۱. تفسیر آیه وافی هدایه چنانچه سابقا سمت تحریر

یافت آنست که یا محمد اگر عبد الله بن ابی امیه المخزومی و باقی تبعه او مثل ابو جهل و ابو البحرى پسران هشام و ولید و عاص بن وائل السهمی بتوازی روی تعیر و سرزنش سخنان گویند و خاطر مبارک تو را آزرده گردانند مثل آنکه گویند که محمد چون بطریق ما باکل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام و سرانجام مرام مینماید بنا بر این رتبه نبوت و رسالت را نمی‌شاید، یا آنکه گویند اگر محمد پیغمبر میبود بایست که فرشته با او بواسطه تصدیق نبوت و شهادت رسالتش میبود چون ملک شاهد مصداق ندارد لهذا کسی بر نبوتش اقرار نیارد، یا آنکه اگر محمد گنج و مال از عنایت ایزد متعال میداشت که صرف خود و محتاجان مینمودی آن نیز فی الجمله دلیل نبوت و عزتش بودی. چون حضرت واهب بیچون او را بغنا و ثروت مال ممنون نگردانید و از سایر اغنیا مفخر و سرفراز ننمود بیقین حضرت رب العالمین نبوت او را مبعوث نفرمود. یا آنکه اگر محمد را جنات و بساتین در این ولایت و سرزمین بود که خود و سایر الناس باکل فواکه و اثمار آن استیناس با یک دیگر میگرفتند شاید بدان وسیله جمعی اختیار دین و آئین او میکردند و جماعت ظالمان اهل عدوان میگفتند که چون حال محمد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۷۹ بر منوال امانی و آمال ما مصروف و معطوف نیست اگر کسی تابع او گردد البته آن کس تابع مسحور که بجادوی فریفته شده گردید. و گاه بمزخرفات دیگر خاطر عاطر سید البشر را ملول و مکدر میداشتند، مثل آنکه میگفتند که اگر محمد بآسمان صعود و عروج نماید یا ما را به همراه خود بآسمانها برد و در جمیع سماوات سبعة بگرداند تا آنکه کتاب جداگانه از حضرت کریم یگانه برای ما نیارد باید که چشمداشت اطاعت و انقیاد از ما بردارد. چون مخزن دل آن بلبل گلستان نبوت عز و جل بواسطه استماع سخنان بی‌بنیان لا طائل آن کفره لئام از ازل بغایت الغایه محزون و نالان و متألم و حیران گردید حضرت قادر منان خاطر عاطر آن سید انس و جان را بارسال و انزال این آیات مبتهج و شادمان گردانید که «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» (۱). یعنی ای محمد نظر از روی خرد و تدبیر بجانب آن قوم ابتر نمای که چون برای شما مثلها زدند و بدان وسیله گمراه و دور از حضرت اله شدند و این جمع ضلیل بواسطه قساوت قلب علیل خود میگفتند که محمد ساحر و کاهن و جادو و شاعر است، دیگر از مثلهای بد چیزی باقی نگذاشتند که نسبت بذات عديم المثل تو ندادند، پس از این استطاعت راه دیگر برای مثل زدن ندارند. ایضا مره بعد اخری بواسطه مزید تسلی دل نبی علیه صلوات الرب العلی حضرت ملک تعالی فرمود که «تَبَارَكَ الَّذِي إِنِ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا» (۲). تفسیر این آیه وافی هدایه آنکه ای برگزیده رب غفور باید که خاطر فیض مقاطر خود مشعوف و مسرور داری و اصلاً خود را بوسیله خرافات آن طایفه بیسر و پا محزون الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۰ نداری و غبار ملال بر اذیال دل دریا مثال مملو از لال؟؟؟ علم و افضال خود را بوسیله خرافات ای بحار معرفت و کمال راه ندهی که حضرت ذو الجلال قادر عالم بجمیع امانی و آمال همه اهل عالم است اگر از ارادت کامله و قدرت شامله خود نخواهد برای شما منازل خیر محافل که بسیار بسیار از آنچه بخاطر و ضمایر طوایف بشر مخطور و مضمّر گردد از جنات و بساتین و باغات مشتمل بر ریاحین که هر قطعه از قطعات آن جنات دلگشا بوسیله طیب هوا و عذوبت ماء؟؟؟ و بسیاری شکوفه الوان چون حسن نیکوان روح افزا و هر نهال بیهمالش مانند ساعد سیمبران دلربا سنگریزه‌های اراضیش همگی جواهر و لآلی آبدار ابواب حیطان و جدارش مرصع بترصیع لعل و یاقوت بیشمار که خیط شعاع بصر اولو الابصار از کثرت تتابع و تلامع انوارش از مطالعه لمعان آن پای بر جدار بلکه در حدیقه بصر معطل و بیکار مانده و شاهد آن رضوان مثال و حوران در انتظار مقدم حضور ذات فایض النور رسول رب غفور باکمال شوق و سرور بر شرف غرف دور و قصور با کمال غنچ و دلال و عشوه‌های دلپسند نمونه خال رخسار صاحب جمال بتماشای صنایع و بدایع حضرت ذو الجلال بتمادی و توالی ایام و احوال بالغدو و الآصال مترقب حضور قدوم فیض لزوم و مترصد طلعت جمال بنوید ادراک وصال مستمال باشند. ای عزیز حیاض ریاضش از آب حیات مالامال انهار بحار مثالش مملو از آب زلال بل عیون مشحون بشراب ظهور و زنجبیل و عسل مصفی و ماء غَیْرِ آسِن و سلسبیل برای متعشان فیافی قیامت پیروان ملت و متابعان امت تو مبذول و سیل است، بلکه بجهت تسکین التهاب نوایر شوق جمیع مشتاقان لقای ایزد جلیل قطره از رشحات سحاب رحمت احدیت کافی و کفیل است. سبحان

اللّه، عجب عجب حدایقی که بوسیله امید سکنی و توطن نبی الخالق رشک سوز رحمت احدیت سایر حدایق انبیا و رسل صاحب حقایق گشته تعریف توصیفش از حیز امکان و قدرت بشر گذشته، زیرا که ادراک و افهام ارباب حدایق و اصحاب دقایق را قدرت سزاوار و لایق بیان نهال رشاق و نخلهای فایق آن حدایق الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۱ نیست فکیف جرأت طابق موافق بیان سایر مضافات و لواحق نمایند یا ورق از اوراق کتاب جمال آن گشایند. چنین مکان و بستان بجهت تو ای سید رسولان معین گردانند. و ایضا بواسطه تسلیه دل آن نبی عز و جل میفرماید که یا محمد «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» «۱». یعنی ای محمد برگزیده احد صمد امید است که اگر بعضی سخنان ناملایم بسمع شریف تو ای سید عرب و عجم رسید و دل نازنین تو بآن وسیله و خاطر عاطر ملول و حزین گردد باید که آنها را از خاطر فیض مقاطر محو نمائی و اصلاً آنها را بضمایر و خواطر خود ذخیره نمائی. بر ضمایر صافیه عارفان نکات و معانی و بر خواطر زاکیه سالکان راه نجات و امانی واضح و عیان و روشن و درخشان است که ارسال لفظ «لعل» در هنگام خطاب عز و جل بسید الرسل اظهار کمال شفقت و محبت و نهایت احسان و مودت است نسبت بسید البریه. و ایضا حضرت واحد اعلام نبی الا-کرام میفرماید که «وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَقَضَىٰ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَاءِ عَلَيْهِمْ مَا يُلَبِّسُونَ» «۲». یعنی کافران گفتند که چرا برای محمد فرشته که بر طبق نبوتش گواهی دهد خدای تعالی نفرستاد، ایزد تعالی میگوید که اگر فرشته میفرستادیم هر آینه حکم و امر ما جاری میشد و قوم هلاک میشدند. چنانچه قوم ثمود و عاد هلاک شدند و این جماعت را بیک چشم زدن مهلت نمیدادند و اگر ما فرشته میفرستادیم او را بصورت مردی میکردیم، چنانچه جبرئیل بصورت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۲ دحیه کلی میبرد، زیرا که بشر را قدرت دیدن فرشته نیست الا جمعی را که مؤید باشند بنفوس قدسیه؛ و چون فرشته بصورت بشر گردد هر آینه ما میپوشانیدیم بر آن کافران بارسال فرشته آنچه در سابق بآنها پوشانیده بود، چنان که پیشتر میگفتند محمد بشر است و پیغمبری را درخور نیست الحال نیز در حق فرشته که بصورت بشر بود میگویند که او بشر است پیغمبری را نمی‌شاید.

[پاسخ حضرت پیغمبر به گفته‌های عبد الله مخزومی]

اشاره

[پاسخ حضرت پیغمبر به گفته‌های عبد الله مخزومی] پس از آن حضرت نبی ایزد وهاب شروع در جواب آن عبد الله گمراه نموده فرمود که آنچه تو مذکور کردی که من بأکل طعام و بتردد اسواق بجهت انجام مهام بطریق شما و سایر انام در جمیع ایام شهر و اعوام اشتغال دارم در آن خلاقی نیست، اما اینکه زعم و گمان شما و کفره سایر برایا چنان است که بجهت ارتکاب امثال این فعل مباح جایز و روا نیست که من رسول حضرت فَاَلِیُّ الْأَضْبَاحِ باشم این خلاف واقع است؛ زیرا که از روی خرد و دانستگی علم و بوساطت عقل و آراستگی فهم اعتراض بکم و کیف بحضرت عزیز اللطیف عین وزر و حیفت و بلکه هیچ آفریده را جرأت این کار جایز و سزاوار نیست، چه اختیار در امر و کار با حضرت قادر مختار است آنچه خواهد بعمل آورد و هر چه اراده نماید حکم فرماید و ایجاد امثال این فعل از حضرت معبود محمود است؛ باید که دیده بصیرت از روی فراست و رویت بگشائی و نظر اعتبار بسوانح تقضی حال اهل روزگار نمائی که حضرت غنی کبیر بعضی را غنی و بعضی را فقیر و جمعی را عزیز و گروهی را ذلیل و طایفه‌ای را صحیح و برخی را سقیم و بعضی را شریف و فرقه‌ای را وضع گردانند. الحال چون حضرت بیچون رحیم و شفیق است بیقین و تحقیق نسبت کمال هر کس ما ینبغی و یلیق بعمل آورد، و همه این طوایف انام باکل طعام و سعی انجام مهام مستدام مشغلتند؛ فقرا را جایز و روا نیست که باغیا گویند که چرا ما را فقیر و شما را غنی گردانید یا ما را وضع و شما را شریف یا آنکه ما را زمین گیر و شما را صحیح و قوی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۳ نمود، تعبیر و سرزنش روا نیست. و نیز ادلاء را ادعا باعزه نرسد که

گویند چرا ما را ذلیل و شما را عزیز گردانید، یا جمعی بحسب ضرورت کربیه منظر باشند بجمعی که صبیح الوجوه و صاحب جمال باشند گویند که چرا ایزد متعال ما را بدین مثال قبیح الوجه و شما را صاحب حسن و جمال ایجاد نمود امثال این سخنان بی بنیان از عاقل نکته‌دان غیر مستحسن واضح و عیان است، و اگر عیاذا بالله جمعی سخنان چنین بحضرت ارحم الراحمین گویند بیقین آن ملائعین معترضین برب العالمین و منازعین در احکام و اوامر و نواهی شریعت و دین کافران بی‌دینند و بی‌شبهه حضرت اکرم الاکرمین جواب آن جمع مفسدین چنین دهند که من مالک و خافض و رافع و مغنی و مفقر و مذل و مصحح و مسقم و معزم، یعنی صاحب ملک فراوان و پست‌کننده گردن کشان و بلند گرداننده درویشان مطیعان و غنی گرداننده فقیران و فقیرکننده مال داران و ذلیل‌کننده عزیزان و صحت و شفا دهنده بیماراران و بیمارکننده تندرستان و عزیزکننده ذلیلان مؤمنانم، پس شما بندگان ذلیل و خفیض و فقیر و محتاج و مریض و مسکین و مزمن حضرت مهیمیند، شما را بغیر تسلیم امر و انقیاد حکم من که احکم الحاکمین و خالق الخلائق اجمعینم تعدی و تمرد روا نیست. اگر بعد از استماع قول من تسلیم امر من و انقیاد حکم نموده اطاعت و متابعت نمائید بندگان مؤمن و پسندیده‌های منید، و اگر با انکار و تمرد و رستگار که شیوه و شعار شیطان نابکار و تبعه اشرار اوست فرمائید بیقین منخرط در سلک کافرین و مرتبط بربقه هالکین مبغضین در یوم الدین گشته در اسفل السافلین بعقوبات گوناگون حضرت بیچون گرفتار و پایدار خواهید بود. چون نبی حضرت معبود کلام صدق انتظام باین مقام ختم نمود شروع در تلاوت این آیت کلام عظیم الشان که ایزد منان در شان عالیشان ایشان انزال و عیان نموده فرمود که «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» یعنی ای محمد و ای ستوده حضرت ایزد صمد بگوی بآن جمع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۴ لثام که من اگر چه در اکل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام مثل شما بشرم؛ لیکن بواسطه مزید مرحمت و کمال شفقت حضرت عزت به رتبه نبوت و رسالت سزاوار و درخورم، چنانچه فرمود که «يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، یعنی ای محمد تو بآن جماعت بگوی که اگر چه من در بشریت و بندگی احدیت با شما شریک و سهیم بلکه فقیر و مسکینم، لیکن حضرت ایزد کریم مرا باعطای رتبه نبوت و احسان درجه رسالت مخصوص و عظیم گردانید نه آنکه شما می‌خواهید یعنی ولید بن مغیره مکی و عروه بن مسعود طایفی را، و این تخصیص من بمنصب جلیل الرتبه نبوت مثل تخصیص بعضی بشر بغنا و ثروت و برخی تندرستی و صحت و بعضی بحسن صورت است که کریم معبود جمعی دیگر را باین صفات محموده مستسعد ننمود. پس شما را انکار من در اختصاص رتبه نبوت نباید نمود چه این اعتراض در هیچ ملت و مذهب با حضرت معبود مستحسن و محمود نیست. و اما آنچه تو ای عبد الله بیراه گفتی که پادشاه روم و پادشاه فرس اگر از روی علم و تفرس ایلچی و رسول بنزد کسی فرستند البته باید که آن کس کثیر المال و عظیم الحال و صاحب قصور عالیه و دور متعالیه و سراپرده‌های دلگشا و خیام و مالک عبید و وصایف و خدام باشد و حضرت رب العالمین که باعتقاد همه مخلوقین فوق این جماعت و خالق و موجد امم سالفه و این امت است چون راضی بارسال رسول چنین فقیر و مسکین بنزد سکنه روی زمین شود. ای عبد الله بدان و آگاه باش که تدبیر و حکم امور و تنظیم همگی مأمور بحضرت رب غفور است، انصراف کار و اشغال بر وفق ظن و گمان امانی و آمال و باقتراح خاطر بی‌اقبال تو نمیرساند هر چه تمشیت و تقدیر حضرت صمدیت بدان تعلق گیرد همان از حیز عدم صورت وجود نمود پذیرد و باین نوع ایجاد موجود از حضرت معبود محمود است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۵ ای عبد الله بدان و آگاه باش که انزال و ارسال انبیاء و رسولان از حضرت ایزد منان بکافه انس و جان محض بواسطه اعلام و اعلان انسان است بحقایق دین و ارکان و دلالت و خواندن خلقتان است بحضرت قادر سبحان، باید که رسول ایزد مقدس با کمال توجه نفس اقدس خود تأکید هر کس بجهت بندگی حضرت تبارک و تقدس در تمامی ساعات لیل و نهار پیوسته مشغول و در کار باشند و لمحهای از عبادت رب العزت یا بهدایت امت مشغول بوده بیکار نباشند، بناء علیه اگر رسول ایزد اکبر صاحب سراها و قصرهای بیمر باشد و گاهی باشتغال مشتهیات یا باستعمال مستلذات و مباحات دیگر در آن محال محتجب و مخفی گردد یقین عبید و خدم و حجاب و حشم از نظر مردم او را محجوب و مستور گردانند؛ در آن هنگام اکثر طوایف انام خصوصاً مستفیدین شرایع دین و مستبصرین احکام مذهب و

آئین از شرف استفاده محروم و مأیوس ماند. پس علت غائی بعثت و رسالت بی فایده و ضایع و امور و احکام مستبطی و امر و انتظام را جمع گردد و از ارسال رسول نفع معتد به متصور نگردد. چنانچه مرئی و مبصر همه شماسست که اگر پادشاه وقت محتجب و گوشه گیر شود همگی برنا و پیر و صغیر و کبیر از او تنفیر نمایند و بوسیله آن در اکثر محال و مکان فساد و فضاخ و افساد و قباخ ظاهر و سانح گردد که اصلاً هیچ احدی از افراد خلقان را اطلاع بر آن نباشد و از وقوع هیجان آن حال و اختلال بسیار در اوضاع و اطوار سکنه آن دیار بین و آشکار گردد که قطع و فصل آن میسر اکثر خلقان نگردد. ای عبد الله حضرت کریم لا یزال مرا بغیر ملک و مال بواسطه آن ارسال نمود تا قدرت و اجلال و قوت اقبال خود را در باب اعانت من بشما بشناساند و شما را بر این معنی آگاه گرداند که حضرت مقدس خود بذات اقدس ناصر و حفیظ و فریادرس رسول خویش است و هر چند همه کس از او در غصه و بمرض ضیق النفس گرفتار و بزندان رشک و حسد محتبس باشند بیقین هیچ کس قادر بر قتل آن نبی مؤسس نیست، الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۶ بلکه قدرت بر منع آن حضرت از نبوت و تبلیغ رسالتش نیز ندارد و اظهار این نوع قدرت و مرحمت از حضرت عز و جل نسبت بسید الرسل در بروز و قدرت اظهار و اتم بر ثبوت عجز شما بر واقع آن صاحب رسالت مکمل است. و زود باشد که حضرت قادر بی منت مرا بوسیله اعطای قدرت و شوکت و شما را بجهت عدم فوت مخاصمت و مقاومت بر شما مظفر و مستولی گرداند و ما شما را بسبب قتل و سختگیری و غارت و نهب اموال و اسیری تابع خود گردانیم و بر بلاد و امصار و شهر و دیار شما و ما و تبعه اهل ایمان مستولی و فرمانروا گردیم و بر جمیع خویش و اقربا و سایر نزدیکان شما بلکه نزدیکان جمعی که با شما موافقت در مخالفت ما در دین و آئین نمودند نیز مستولی بنوعی گرداند که هر چه در باب ایذا و استهزای شما اراده نمایند قادر باشند و شما با سایر تبعه در کمال ذلت و خواری بلکه در غایت هوان و سوگواری باشید.

[پیغمبر باید از جنس بشر باشد]

[پیغمبر باید از جنس بشر باشد] اما آنچه ای عبد الله گفتی که تو ای محمد اگر پیغمبر و برگزیده و مبعوث ایزد داور بودی بایستی که با تو فرشته مصدق شاهد صادق بودی که در سزا و سزا و شدت و رخا در همه مکان و مأوی رفیق و همراه شما میبودی و تا هر چه شما تبلیغ آن فرمودی آن فرشته تصدیق شما و شهادت بر آن نمودی و ما او را بدیده عیان مشاهده کردیم بلکه چنین میگفتند که اگر حضرت عز و جل برای ما پیغمبری مرسل میگردانید بایست که آن فرشته مقرب حضرت واحد اکبر باشد نه مثل شما بشر. ای عبد الله بدان و آگاه باش که قوت بصر و درک شما مشاهده و درک ملک ملک تعالی نمیتواند نمود زیرا که فرشته ایزد تعالی از جنس هواست که آن را عیان ظاهر و پیدا نیست، یعنی چنانچه هوا مرئی کافه برایا نمیشود فرشته نیز مرئی و ممیز نگردد و اگر بعد از تبدیل صورت فرشته بصورت بشر حضرت داور نور بصر شما را بیشتر میگردانید بحدی که فرشته را بچشم سر بنظر می آوردید هر آینه شما را مراجعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۷ بهمان قول بیشتر بود چنان که در سابق می گفتند که محمد از جنس بشر است و رتبه نبوت و درجه رسالت را بواسطه بشریت سزاوار درخور نیست فرشته را نیز بهمین تهمت بشریت متهم گردانیده منع و نفی نبوت او نیز میکردید که هرگز اقرار بر رسالتش نمیکردید، زیرا که هر گاه قادر عالم فرشته ای به پیغمبری بنی آدم مبعوث و مرسل گرداند بر حضرت عز و جل واجب و لازم است که آن فرشته را بصورت بشر بین و ظاهر گرداند، چه الفت و التیام جنس هر چیزی بجنس خود بیشتر است، و چون بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» هر چیزی الفت تمام بجنس خود پیدا کند، در آن هنگام فهم مقالات و مرام و درک مکالمات و کلام او نمائید بلکه معرفت بمراد و خطاب او در هر باب بیشتر فرمائید. و اگر پیغمبر جنس بشر برای شما مقرر نشود پس شما چگونه تصدیق فرشته در باب خطاب شما بامر صواب که مستوجب ثواب بود توانید کرد یا تمیز ناصواب از صواب توانید نمود یا توانید گفت که آنچه این ملک مرسل بادعای خود از حضرت عز و جل گوید حق و صدق است. بناء علیه ارسال پیغمبر بشر بجهت بشر از حضرت ایزد داور بغایت الغایت از ارسال ملک پیغمبری بشر احسن و اخیر و بحسب عقل و

فکر اتم و درخور باشد. و بوسیله همین خالق اکبر پیغمبر بشر بواسطه شما بشر مرسل و مقرر نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست ظاهر فرمود بنوعی که در طبایع و قدرت جمیع بشر دیگر اظهار مثل آن معجزه بحسب ظاهر میسر نباشد. پس شما آنچه مضمرات و مکنونات دل شما بود عالم و دانا شدید و بر عجز خود از اظهار معجزات که از دست آن رسول مجتبی ظاهر و هویدا شد مطلع گشتید. فی الحقیقه این مقدمه شاهد و بین و گواه صادق روشن بر نبوت رسول حضرت مهیمن است و اگر ایزد تعالی فرشته به پیغمبری شما ارسال مینمود و باید که از دست آن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۸ فرشته پیغمبر حضرت داور معجزه بجهت تصدیق رسالت و نبوتش ظاهر میفرمود که هیچ احدی از بشر مثل آن معجزه ظاهر نتوانستندی نمود یقین معجزه این فرشته پیغمبر در مرتبه عاجز گردانیدن غیر پیغمبر از طوایف بشر مثل معجزه پیغمبر بشر نیست، زیرا که معجزه که از آن فرشته پیغمبر ظاهر گشته ظهور آن معجزه از طبایع سایر اجناس آن فرشته پیغمبر از ملایکه دیگر ممتنع و محال نیست، و چون ملائکه دیگر مثل آن معجزه ظاهر توانند کرد پس آن معجزه نباشد. آیا شما نمیبینید که هر گاه جمیع اجناس طیور شریک باشند اگر مرغی از آن متفقه الاجناس مختلفه الانواع بطیران آید از برای سایر طیور یعنی خارق عادت نتوان گفت، زیرا که همه اجناس طیور در طیران یکسانند، بلکه در اکثر زبان همعنان. پس طیران مرغ خاص را بجهت سایر ایشان معجزه گفتن نتوان، بخلاف آنکه اگر یکی از انسان طیران نماید آن طیران بی شبهه و گمان بواسطه سایر انسان غیر قادر بر آن معجزه ظاهر و عیان باشد و یقین هر که از انسان که طیران نماید مؤید بتقویت حضرت عزت و مقوی بمشیت ایزد منان است.

[فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان]

[فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان] بعد از آن رسول حضرت معبود فرمود که ای عبد الله مهیمن عز و جل کار بر شما بغایت آسان و سهل گردانید بجهت آنکه کسی را که به پیغمبری شما تعیین نمود آنقدر علم و حال و فضل و کمال باو ارزانی داشته که هر سؤال از روی ابرام و لجاج در دلیل نمایند آن پیغمبر جلیل القدر آن را از روی حجت و الزام و برهان و احتجاج ثابت فرماید و حال آنکه شما اقتراح و اختیار صعب مینمائید که اصلاً حجت در آن باب مستطاب نیست بلکه همه اقوال شما بواسطه عدم دلیل مستقیم از روی عقل سلیم باطل و غیر مستقیم است. ای عبد الله آنچه فرمودی که تو مرد مسحور و از طریقه شعور مهجوری و آنچه از تو بحیز ظهور میرسد بدان سبب از روی خرد و کیاست و حدس و فراست دور است. این سخن تو خلاف و ظاهر و انکار امر مشهور است زیرا که شما بلکه سایر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۸۹ برایا عالم و مطلعید که من از عنایت ایزد مهیمن بر همگی شما بلکه از سایر خلق الله تعالی در صحت تمیز و عقل از عنایت و مرحمت عز و جل زیادتی دارم، و هر چه بعمل می آورم همه از روی کمال علم و فراست و غایت فهم و درایت است و همیشه عزیز و مکرم تمام بنی آدم بوده و خواهم بود. آیا شما از صغر سن من تا آنکه مرحله عمر خود را بچهل سال رسانیدم هرگز مرا خوار یا ذلیل یا دروغگوی یا خائن یا خطاکننده در قول یا سفیه در رأی ملاحظه و مشاهده کرده اید؟ گفت: نه. حضرت فرمود: آیا شما گمان میبرید که هر مردی در تمامی طول مدت عمر بحول و قوت نفس خود بدون حول و قوت اقدس معبود معصوم و مقدس میماند، این ممتنع و محال است خصوصاً در حق کسی که باعتقاد شما گاه ساحر و گاه کاهن و گاه بصفات ناپسند دیگر متصف بود، چنان که حضرت واحد علام در آیه کلام لازم الاحترام حقایق ضرب امثال آن کفره لئام را به نبی الاکرام اعلام نمود که «كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا». یعنی آنچه در باب امثال ناپسند که بخاطر نژاد آن جمع ضال میرسید در حق رسول ایزد متعال تقصیر و تقاعد در آن مقال نکردند و بدان وسیله مضل ضال نشدند، من بعد ایشان را استطاعت سیل دیگر زیاده از دعاوی کذب فحواوی باطله که سابقاً طریق بطلان و ابطال اقوال آن جهال بوضوح و ظهور رسید نیست چنانچه پیشتر مذکور شد.

[نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف]

[نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف] ای عبد الله آنچه گفتی که چرا این مرقومه مختومه سبحانی و منزله مکرمه آسمانی بولید بن مغیره مکی و عروه بن مسعود الطائفی نازل و مرسل نشد که در مال و منال از اقران و امثال ممتاز و بی مثالتند، بدان که مال دنیا چنانچه در نزد تو عظیم و با الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۰ کمال اعتبار است در نزد حضرت واحد مختار هیچ نوع تعظیم و اعتبار ندارد، چه اگر دنیا و ما فیها در پیش حضرت ملک تعالی معتدل بجناح پشه میبود و بدان مقدار وزن و اعتبار میداشت حضرت آفریدگار کفار اشرار و مخالف فجار را بسقی شربت آب ایثار نمیکرد، قسمت مال ایزد متعال بدست امانی و آمال تو نیست بلکه واهب بی منت از روی مرحمت مال خود را بهر احدی به مرتبت او قسمت نماید و هر چه اراده و مشیت احدیت بر آن متعلق گردد نسبت بحال خلقتان بحیز ظهور و عیان رسانند. ای عبد الله چنان که تو بواسطه تلف مال در کمال قلق و اختلال و در غایت خوف و بد حال میگردی نیز حضرت بی مثال را از خدای تعالی بجهت مال و حال نیست بلکه او را نظر برتبه فضل و کمال معرفت ایزد ذو الجلال است یا آنکه ایزد متعال محفوف بمال و حال را معزز و با اقبال نمیداند، چنانچه تو ای عبد الله آن مرد صاحب مال و حال را لایق اعظام مراتب عزت حضرت ذو الجلال میدانی. پس بنا بر این او را تعریف بنبوت میکنی و میگوئی که او لایق رتبه نبوت و درجه رسالت است. دیگر آنکه حضرت غنی کریم را طمع بمال و حال هیچ احدی نیست تا آنکه او را بغیر اطاعت و متابعت امر و حکم معزز و با احترام گرداند، اما چون ترا چشم بمال و حال آن مرد است بجهت همین او را مخصوص نبوت میگردانی، و حضرت بی نیاز ای عبد الله هیچ کس را بمحت آز و هوس نگیرد چنان که کار و شغل تو استعمال این فعل و عمل است، فلماذا تو تقدیم من لا يستحق التقديم مینمائی و اصلا تصور قبیح تقدیم مفضول بر فاضل نمی نمائی، و این وسیله فساد بسیار و موجب عدم اختیار مذهب و دین حق ممتاز است. اما معامله حضرت عز و جل بر منهج عدل مستقر و مستعمل است، بناء علیه بواسطه افضلیت مراتب دین و بجهت جلالت ملت و آئین اختیار کسی که افضل و اتقی در طاعت و متابعت و اجدی و اسعی در بندگی و خدمت باشد مینماید و کسی که در مراتب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۱ طریق عبودیت احدیت و اختیار خدمت واحد صمدیت بطیء و کاهل و در اعزاز ملت و آئین ساهی و غافل بود مهیمن اکبر او را در نظر نیارد و آن را که چنین حال صعب باشد هر چند صاحب مال و حال بود ایزد متعال نظر بملک و مال او ننماید زیرا که این مال و حال از مزید تفضل واهب ذو الجلال است و هیچ احدی از بندگان واحد واجب را بر او قدت؟؟؟ و ضربت لا ریب نیست و نرسد که گوید که هر گاه حضرت اله فلان بتفضل ملک و جاه از عبد دیگر ممتاز و مستثنی گردد باید که ایضا از روی کرم و تفضل او را بشرف رتبه نبوت و درجه رسالت مشرف و مکمل گرداند، زیرا که هیچ احدی را اکراه حضرت بر خلاف مراد الله تعالی و مدعی و الزام واحد علام بر تفضل و اکرام هر یک از انام جایز و با نظام نیست، بجهت آنکه تفضل حضرت خالق نسبت بآن در سابق بهمان اعطاء نعم لایق بود نه تفضلات و عطیات دیگر، زیرا که واحد داور هر بشر را بهر چه سزاوار درخور بود عطا و احسان نمود و هر چه تقاضای عدل و حکمت او بود معمول فرمود. ای عبد الله نمی بینی که حضرت غنی اکبر یکی را غنی و کریه منظر و دیگری را فقیر و خوش منظر و ثالث را شریف و فقیر ابتر و رابع را غنی لیک فرومایه تر گردانید و جمیع انام را واهب علام بیک و تیره و بیک انجام انصرام نگردانید؛ پس غنی را جایز و روا نیست که گوید چرا واجب تعالی جمال فلان را بمال من اضافه نمود و مرا باعطا و احسان این دو چیز سرافراز و ممتاز نگردانید، و ایضا صاحب جمال را رخصت در هیچ حال نیست که اعتراض بحضرت ذو الجلال نماید که چرا واهب بی مثال ملک و مال فلان را بجمال من نفزود و مرا بآن وسیله غنی و بی نیاز نمود، و همچنین شریف را جایز و مستحسن نیست که گوید چرا علیم دانا مال فلان را اضافه نگردانید بشرافت من و وضع را نیز تجویز نمودند که اعتراض بحضرت خالق الجواهر و الاعراض نماید که چرا حضرت آفریدگار مرا فرومایه و خوار اهل روزگار داشته و شرف و اعتبار فلانی را بمن ارزانی نداشته الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۲ خلاصه سخن آنکه هیچ احدی از بندگان ایزد مختار را بر حضرت مهیمن غفار اعتراض جایز و سزاوار نیست و لیکن حکم و امر برای ایزد داور است در تقسیم

روزی خلاق، واهب خالق نیز مختار است بهر نوع که خواهد جاری میگرداند و هر چه اراده نماید معمول فرماید و او حکیم در افعال و محمود در اعمال است بالبداهه و الیقین هر نسبت بحال هر یک از مخلوقین عمل کند از روی حکمت و عدالت است، و چون عالم و داناست و میداند که مناسب بحال بنده کدامست همان را معمول گرداند خواه غنا و ثروت و خواه فقر و مسکنت و خواه مرض و صحت خواه خواری و شرافت. ای عبد الله آن سؤال بی مآل که نمودی که «لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» بنوعی که سابقاً تفسیر آن سمت تحریر یافت این جواب باصواب از دلایل و برهان واضح و عیان جواب آنست. ای عبد الله حضرت ملک تعالی میفرماید «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» یا محمد آیا این خلاق قسمت رحمت پروردگار مینماید یا من، بلکه «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱) واجب تعالی شأنه میفرماید که تقسیم معیشت در ایام حیات مستعار دنیا بسایر برایا از غنی و فقیر و صغیر و کبیر و وضع و شریف و قوی و نحیف و مریض و صحیح و جمیل و قبیح و کربه و صبیح و بنده و آزاد و خسته و دلشاد یا محمد ما مینمائیم و هر کسی را بهر چه لایق و سزاوار دانیم عطا فرمائیم، بلکه بعضی از بشر محتاج بیعضی دیگر در ملک و مال و بعضی را به بعضی محتاج به علم و کمال گردانیم، چنانچه یکی محتاج مال دیگر و آن دیگر محتاج بعلم یا بسله و کالای ما بخدمت اوست.

داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست

[داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست] ای عبد الله گاه می بینی که اجل ملوک در جاه و حشم یا اغنیاء در ثروت مال و کثرت خدمت گزیدند یا فقیر الفقراء به یک نوع از انواع ضروریه مثل آنکه چیزی در پیش آن فقیر باشد که در نزد آن پادشاه نباشد بلکه در ممالک محروسه او موجود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۳ نشود و آن ملک را احتیاج تمام به آن چیز درویش باشد؛ یا آن که آن پادشاه محتاج بخدمت آن فقیر باشد که پادشاه و سایر خدم و حشم مهای آن خدمت نباشند و از چاکران هیچ احدی نتواند که آن ملک را از خدمت آن فقیر مستغنی گردانند و محتاج آن فقیر نگردانند؛ یا باب از علم و حکمت آن فقیر که پادشاه محتاج باشد که استفاده از آن فقیر نماید و فقیر نیز محتاج بمال پادشاه است، پس پادشاه محتاج فقیر و فقیر محتاج پادشاه باشد. پادشاه را به نوعی که سابقاً مذکور شد نرسد که گوید چرا ایزد متعال علم و کمال آن فقیر بی مال را بجاه و جلال من جمع نمود و مرا باعطای علم و کمال و جاه و مال صاحب شوکت و اقبال نفرمود و آن فقیر را نیز جایز و سزاوار نیست که گوید چرا واهب اکرم به رأی و علم و آنچه من متصرف آنم از فنون علوم و حکم علو مال و ملک فلان حاکم را به آن جمع و ضم و مرا ذی خدم و حشم نمود و ما را من جمیع الوجوه مستغنی نگردانید. بعد از آن حضرت رسول ایزد منان تلاوت این آیه مبارکه قرآن بر آن طایفه نادان نمود که «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبُّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۱). تفسیر آیه وافی هدایه آنست که یا محمد ما رفع درجات بعضی فوق درجات دیگر گردانیدیم و جمیع خلائق را بر یک و تیره و نسق نکردیم، زیرا که ما به حال همه برایا عالم و واقفیم، هر کسی را به آن چه لایق و بحال او مستحسن و مطابق باشد احسان و اعطا نمائیم تا بعضی را بر بعضی دیگر تفوق رسد و استهزا و تذلیل کسی که لایق باشد نتواند کرد. اما ای محمد رحمت حضرت عزت بسیار بسیار است بهتر از مال و زخارف دنیا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۴ است، زیرا که مال مجتمع از حلال و حرام در دنیا در معرض زوال و فنا و در مآل گاه باعث وبال بلکه موجب عذاب و نکال است لیکن رحمت لا- یزال باقی و بی زوال است. باز آن ستوده حضرت اله رو بسوی آن گمراه نموده گفت: ای عبد الله آن چه گفتمی که «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» تفسیر این آیه مکرمه سابقاً مذکور شد، خلاصه کلام آنکه: ای عبد الله آنچه تو مذکور ساختی و بر حضرت رسول اقتراح نمودی و از رأی خود سخنان بی بنیان بسیار بیان کردی، از آن جمله یکی آنست که گفتمی: ای محمد آنچه من از تو سؤال کردم اگر تو جمیع ملتسمات و مدعیات مرا بانجاح مقرون گردانی هیچ یک آنها برهان نبوت و حجت رسالت تو نمیشود، اگر مطلب تو از این مقالات فاسده و کلمات باطله ایذا

کردن یا غمگین ساختن من باشد بدان و آگاه باش که ذات رسول خدای عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل از آن است که متأذی و مغموم بجهل جاهلان و متألم و مهموم از کلام جمعی نادان گشته بر ایشان سخنان غیر حجت و برهان بیان کند. و دیگر از آن جمله تو ای عبد الله مطالبه چیزی نمودی که اگر تو بانجاح مقاصد و مرام خود ممتاز می‌شدی البته هلاک تو در آن بودی. ای عبد الله حضرت الله متعال ما انبیا را رحمه للعالمین گردانید بر ما لازم است که بر جمیع عالمیان از انس و جان مهربان بوده با غایه رطب اللسان و عذب البیان با خلقان سخنان گوئیم و آنچه برای اهل لجاج و خلاف بیان کنیم برهان و احتجاج باشد و هر چند آنان بسخنان ملایم ملایم نگردند و پیوسته بلوم لایم یا از استماع کلام جمعی از کفار ناملایم ناملایم باشند ما را مناسب و لایق و جدیر موافق آنست که ایشان را بنصایح و مواعظ متعظ گردانیده بطریق مستقیم دلالت نموده تا تابع دین قویم گردانند و از منهج سلوک الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۵ و تمرد و اعتساف میل بسبیل عدل و انصاف نمایند. و اگر چنانچه محتاج به اظهار خوارق عادات که عبارت از معجزات است باشد در اسعاف و انجاح آن نیز بذل جهد و سعی خود نمائیم تا ایمان بر ایشان و اطاعت حکم مهیمن سبحان بحجت و برهان لازم و عیان گردانیم نه آن که سعی و اهتمام در انجام امری که سبب هلاکت شما و سایر برایا در آن باشد نمائیم. ای عبد الله آنچه تو استدعا و اقتراح آن گردی هلاکت در آن بین و ظاهر است و حضرت رب العالمین ارحم الراحمین بمصالح احوال بندگان و انجاح امانی و آمال ایشان اعلم است از آن که بنوعی که شما ملتمس امر و چیزی بدون فکر و تمیز خواهید که اگر وفق اقتراح شما عز و جل عمل نماید همگی را هلاک گردانید. و دیگر از آن جمله یکی استدعای امر محال است که وقوع آن جایز و صحیح نباشد تا رسول رب العالمین آن را بتو شناساند و حقیقت احوال آنها را کما ینبغی و یلیق بتو آگاه گردانند و قطع معذرت‌های تو نماید و راه مخالفت امر واحد اکبر را بر تو تنک ساخته بحجج الله تعالی و براهین واضحه هویدا بر اطاعت حضرت عزت تو را ملجأ گردانند تا آنکه میل بطرف حق و تصدیق رسول صادق و بندگی مهیمن مطلق نمایند و اصلاً راه فرار و مقر و محیص انکار تو باقی و پایدار نگذارد. و از آن جمله یکی اعتراف تو ای عبد الله بر معاندت و تمرد از اطاعت حضرت عزت است، زیرا که اقرار بعدم تقبل حجت ظاهری و عیان و عدم اصغای دلایل و برهان نمودی، و کسی را که قولش چنین و اعتقادش این باشد جزا و پاداش عذاب نازل از آسمان یا از زمین یا جحیم اسفل السافلین یا شمشیر اولیای دین است، بتحقیق و یقین ترا گریز و ستیز از سه امر این چنین نیست و چون من مأمور بتبلیغ امر دین بر مخلوقین از جانب رب العالمینم لهذا تو را نیز اعلام و اطلاع بآن نمودم «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۶ ای عبد الله آنچه گفتی که ایمان ما صنادید قریش با سایر تبعه و خویش بتو ای محمد موقوف است بر انفجار اراضی مکه که احجار بسیار و جبال بیشمار دارد باید که حفر آن نموده عیون بسیار مملو از آب خوشگوار ظاهر گردانی که ما را احتیاج بسیار بانهار است. ای عبد الله تو چون از اراده و خواهش حضرت بیچون جاهل و غافل و اصلاً تو را من جمیع الابواب اطلاع بر ارادت کامله و قدرت شامله عزیز وهاب نیست التماس آنها مینمائی. ای عبد الله آیا تو صدق قول مرا در باب دعوی نبوت و ادعای رسالت موقوف باین میدانی چنانچه من اگر تقدیم و انصرام این امور مسئوله تو نمایم پیغمبر میشوم؟ گفت: نه یا محمد. حضرت نبی المحمود فرمود: ای عبد الله تو را در زمین طایف باغات بسیار و بساتین بیشمار است، آیا تو بیشتر از آنکه اراضی آن محال را باصلاح آری و قابل زراعت و عمارت گردانی در آن سرزمین مواضع فاسده مملو از احجار صخره و جبال صعبه بسیار بود که همه آنها را نقل و تحویل نمودی و آن محال را باین حال که الحال صلاحیت زراعت و عمارت دارد تبدیل کردی، بلکه در آن مکان چشمه‌های فراوان جاری و عیان نمودی؟ گفت: بلی یا محمد. حضرت رسول فرمود که آیا تو در آن بساتین که بواسطه آن ارتکاب شداید و محن و متحمل آلام بسیار بجهت اصلاح آن مکمن؟؟؟ شدی نظری در آن داری؟ گفت: بلی یا محمد. آن حضرت فرمود که آیا بوسیله سعی و اهتمام بی‌غایات که بجهت آن باغات کردی و آن محل را باین غایت رسانیدی با جمعی دیگر که در آن سرزمین باغات الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۷ و بساتین دارید آیا بحسب فهم و عقل تو و آن جماعت بواسطه همین ثروت و استطاعت و تمکن و قدرت پیغمبر حضرت عزت میشوید؟ گفت: نه.

حضرت رسول فرمود که پس چنان که آنچنان بجهت شما و باقی یاران دلیل و حجت و برهان نگردد ایضا افعال و اعمال آنچنان بموجب سؤال شما و سایر یاران حجت و برهان رسول مطیع ایزد منان نشود بلکه دلیل قاطع و برهان ساطع بر نبوت و رسالت او معجزات واضحه و آیات موضحه است. ای عبد الله این قول بی انجام در باب انفجار اراضی مکه و اظهار عیون و انهار مملو و محتوی بر میاه خوشگوار از بابت سایر کلام بی انتظام شماس، مثل آنکه گوئی که ما ایمان در وقت و زمانی بتو می آریم که از جای خود برخیزی و بایستی یا آنکه مقدار فلان مسافت از فلان مکان یا فلان سرزمین طی نمائی یا آنکه فلان نوع طعام تناول کنی، این سخنان دخل تام در مطالب و مرام ندارند. ای عبد الله آنچه تو گفتی: یا آنکه تو را ای محمد باغ انگور یا نخلستان معمور بودی که تو خود از آن تناول مینمودی و اطعام ما و باقی خلق الله نیز میکردی و در اعقاب آن باغات و انهار مملو از آب جاری بودی که خلاق از آن منتفع میشدی آیا تو را و باقی اصحاب را در طایف این باغات نخل و اعناب از عنایات حضرت ایزد وهاب هست که شما و جمیع اصحاب بأكمل فواکه و اثمار آن مستلذ و کامیاب میگردید و در عقب آن بساتین ذی ثمار انهار بسیار مملو و مشحون بآبهای خوشگوار است. گفت: بلی یا محمد. حضرت فرمود که آیا شما و اصحاب هیچ یک بوسیله این سرانجام از انبیای ایزد علام میشوید. گفت: نه یا محمد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۸ در آن هنگام حضرت نبی الم محمود فرمود که تو اقتراح امر بسیار بر رسول حضرت ایزد قهار کردی و از او طلب چیزی بیشمار نمودی که اگر اقدام بر آن مرام نماید اصلا آن افعال و اعمال دلالت بر صدق مقال آن نبی باخیر و اقبال ندارد، بلکه اگر معاطه در انجام آن مسؤلات بی سرانجام تو نماید هر آینه دلالت تعاطی کذب آن رسول مختار دارد بجهت امری که دلیل نبوت و حجت رسالت او نباشد بحیز ظهور رسانید بلکه ارتکاب امثال این اعمال وسیله خدعه و فریب دادن جمعیت که در دین و عقل ضعیف و قاصر الدرک باشند و شأن عالیشان رسول ایزد منان ارفع و اجل و اسمی و اکمل از آن است که از او امثال این کار و نشان ظاهر و عیان گردد. ای عبد الله آنچه گفتی که تو راستگوی در دعوی نبوت و امر رسالت بودی بایستی که آسمان بر سر ما جمعی که تکذیب و انکار تو مینمائیم فرود آید. ای عبد الله سقوط آسمان بر سر شما موجب هلاکت شما و باقی یاران است، زنده امثال این کار که مورث هلاکت شما و باقی عشایر بود از ما چشم مدارید زیرا که رسول رب العالمین بر جمیع مخلوقین ارحم از آنست که وسیله هلاکت و نفرین ایشان شود، اما آنقدر هست که رسول حضرت مهیمن سبحان حجت و برهان خداوند عالمیان بر تمامی خلقان را بنوعی روشن و عیان گرداند که همگی ایشان مهتدی گشته بربقه اسلام و ایمان در آیند و حجج و برهان که حضرت قادر منان برای رسول فرستاد بموجب اقتراح و خواهش عباد تنها نفرستاد، زیرا که عباد بواسطه کثرت امانی و آمال از ارادت حضرت ایزد متعال جهانلند و علم تحقیق و اطلاع حقیق بر مصالح و مفاصد کما ینبغی و یلیق ندارند و ایشان را اقتراح و اختلاف بسیار دراز و هوس و مؤسس گردد، و گاه باشد که دواعی خواهش ایشان بامور متضاده منتهی گردد که وقوع آن در نزد ارباب عرفان بعلت محالیت آن منقضی از حیز امکان باشد و تدبیر ایزد لا یزال بامر ملزوم المحال جاری و ساری نگردد چه ارتکاب امر محال از حضرت ذو الجلال ممتنع و محال است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۹۹ پس آنگاه حبیب الله روی بجانب عبد الله آورده فرمود که هرگز دیدی که طبیب لیب دواى مرضی بموجب طبع و دل آنها نماید یا آنکه آنچه بحال مریض و معالجه او اصح و انفع داند معمول میگرداند خواه آن دوا محبوب و مرغوب مریض بود و خواه منفور و مکروه. عبد الله گفت: چنین است یا محمد. پس حضرت رسول گفت: ای عبد الله بدان و آگاه باش که شما و کفره بواسطه اختیار کفر و تمرد و طغیان از طریق مستقیم ایزد منان منخرط در سلک مرضی شده محتاج معالجه حکیم دانا گشتید و بتحقیق حضرت سبحانه و تعالی طبیب مهربان شفیق شماس که درد کفر را دوا بغایت نافع که حضرت رسول شافع باشد ارسال داشته و شما را در بیمارستان ظلمتکده امراض گوناگون کفر نگذاشته و طریق مضار و منافع آن را بر شما در کمال ظهور و وضوح داشته، پس اگر از روی عقل و تفکر اطاعت و انقیاد امر و استماع قول آن رسول مهیمن اکبر در باب شفا و معالجه آن مرض ذی خطر کفر نمایند بیقین از آلام غیر متناهیة آن امر مضمر مستخلص شده شفای کامل و صحت عاجل و آجل یافته بصحت جسم و روح در ایام حیات مستعار در

تمامی غبوق و صبح مسرور و ابواب عبودیت و طاعت واحد سبوح بر خویش مفتوح داشته پای از طریق اخلاص و متابعت بر نداشته در تمامی اوقات خمره همین شیوه مرضیه و طریقه مستحسنه را مبدول و مرعی داشته آن را سیل مستقیم دین قویم واجب کریم پنداشته تخطی و تقضی آن را جایز و روا نداشته همواره بتذکار و تکرار همین کار مشغول باشند که موجب فیوضات نشأتین و عنایات بی غایات دارین است، و اگر العیاذ بالله از طریق مستقیم حضرت الله پای راه بیراه گذاشته باشند بیقین در دنیا بیمار دائمی و در عقبی ذلیل و مهین خواهند بود «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ». ای عبد الله هرگز دیدی که شخصی دعوی حق بر شخصی نماید و مدعی علیه منکر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۰ باشد و حاکم عرف از حکام دنیا بر احضار بینة بموجب اقتراح و خواهش مدعی علیه نه بر وفق عقل و شرع بمدعی گوید که هر نوع شهود که مدعی علیه از تو طلب دارد حاضر نمای، بناء علی هذا هر گاه احضار شهود بر طبق خواهش مدعی علیه بر مدعی لازم گردد در آن هنگام هیچ احدی دعوی خود بر دیگری ثابت نتواند کرد و باین وسیله و سبب مدعی اثبات حق لازم بر رفته مدعی علیه نمیتواند نمود؛ بنا بر این فرق و تمیز میان ظالم و مظلوم و کاذب و صادق نباشد زیرا که هر یک از ظالم و کاذب اقرار بظلم و کذب خود هرگز نمایند و شاهی بر حقیقت احوال ایشان عالم و مطلع باشد چون لازم است که بموجب دلخواه آنها اقامت شهادت نماید پس اشهاد بر ظلم و کذب کاذب میسر نباشد و اگر احیاناً مشهود و مطلعین ادای شهادت بر نهج شرع قویم و سیل مستقیم نمایند ظالم و کاذب جرح ایشان فرمایند و ظلم و کذب ظاهر نگردد و تفرقه میان ظالم و کاذب مبین نشود. ای عبد الله آنچه گفتی که باید حضرت الله تبارک و تعالی و ملائکه اعنی مسبحان ملاء اعلی در مقابله ما آیند تا ما بوسیله تقابل ایزد تعالی و ملائکه سماوی آنها را بدیده عیان مشاهده نمائیم و حقیقت دعوی نبوت و ادعای رسالت ترا از ایشان استعلام و استفهام فرمائیم، بدان ای عبد الله از روی این حال و حصول این مآل محال است، و محالیت این در نزد عارف دانا در کمال ظهور و بی خفاست زیرا که حضرت رب العالمین همچو ما مخلوقین نیست که آید ورود یا متحرک و مقابل چیزی گردد که تو با کسی دیگر او را تواند دید یا امثال شما کسی چیزی از حضرت ملک تعالی تواند شنید، بواسطه آنکه شما استدعای رؤیت حضرت قادر متعال که بنزد ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال ممتنع و محال است نمودید و واحد ذو الجلال مانند آن چیزهای بی ثبات و مال است که شما و باقی کفره لئام باغوی شیطان و تبعه آن نافر جام بسوی اصنام خوانده شدید و آن اصنام ضعیف و ناقص شماسست که تردد آن اصنام بنزد شما و رفتن شما پیش الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۱ آنها میسر است که نه سامع و نه مبصر و نه مغنی و نه عالم و باخبر است و اصلاً آن اصنام نفع بشما و بسایر انام رسانیدند بلکه ضرر بسیار در آخرت که عبارت از عذاب بیشمار و گرفتاری دائمی و حرقت نار است برای عبده اصنام معین و برقرار است. ای عبد الله آیا شما را در مکه و طایف ضیاع و عقار و باغات و نخیل و اعناب بسیار است جمیع از گماشتگان و کارکنان شما در آن مکان بجهت اصلاح و انجام و تنظیم و اهتمام آن محال و مقام هستند یا نه؟ گفت: بلی بغیر قوام و عمال آن مکان چون انتظام و استعمال باید. حضرت رسول فرمود که آیا تو بنفس خود بحقایق احوال آن محال رسیده سرانجام باغات و بساتین آن سرزمین مینمائی یا قوام و عمال تو بآن اشتغال نمایند؟ عبد الله گفت: ما را نویسندگان و قوام هستند که اهتمام جمیع آن محال مینمایند. حضرت حبیب الله گفت: ای عبد الله اگر عمال و مزدوران و خدام شما بنویسندگان شما گویند که شما آنچه بما مکتوب و مرقوم گردانید هر چند بحکم سید ما و شما باشد ما آن را قبول نداریم تا آنکه عبد الله بن امیه را پیش ما بیاورید و ما او را ببینیم و از خود گواهی بنوشته شما دهد و گوید که بلی آنها بفرموده من بشما چیزی نوشته‌اند، و چون ما را روبروی عبد الله بن امیه کنید نوشتجات قبول است و الا ما را قبول سخن شما نیست. آیا شما ای عبد الله تجویز قول عمال و مزدوران و خدام میکنید که امثال این افعال و اعمال که از ایشان سانح شود مستحسن است و شما را روا میدارید که عمال تو ترا بحضور خود بطلبند و این نوع خفت بر سر تو آرند؟ گفت: نه یا محمد. حضرت رسول فرمود که پس همان مرقومه شما که نویسندگان بموجب حکم شما قلمی نموده‌اند چون بعمل تو رسد برای سند ایشان کافی و صحیح است یا نه؟ گفت: بلی. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۲ حضرت فرمود که ای عبد الله آیا شما دوست میدارید که

بمجرد رسیدن نوشته تو عمال و خدم تصدیق آن نمایند و اصلاً از اهلیت موقوف نداشته حامل ورقه تو را انتظار نفرمایند؟ گفت: بلی یا محمد. پس آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای عبد الله اگر نوشته تو از پیش عمال و کارکنان و مزدوران مسترد گردد و رافع رقم شما را بنزد شما آرد و گوید که یا سید فلان عامل تو اقتراح حضور شما دارند و میگویند تا عبد الله بن امیه حاضر نگردد این مسموع من نیست، آیا این عامل مخالف قول تو هست یا نه و تو بآن حامل نوشته آیا میگوئی که تو رسول منی به پیش عمال من و من تو را مشیر و صاحب رای و امر خود بگردانیدم بلکه تو مأمور باستماع امر و حکم منی باید که از سخن و فرموده من تخلف و انحراف جایز نداری و از فرمان و نوشتجات من قدم بیرون نگذاری. گفت: بلی یا محمد تبعه و عمله هر احدی را اطاعت قول و فعل مالک و سید ایشان لازم است. حضرت حبیب الله بعبد الله گفت: پس چگونه چیزی که بر خدم و حشم و عمال خود تجویز نمائی بر رسول حضرت رب الارباب و مالک الرقاب که پروردگار عالمیان و موجد انس و جان و باقی اشیای ظاهر و عیان است روا میداری و او را مأمور میگردانی که چنین و چنان بحضرت مهیمن سبحان گستاخی کرده عرض نمایند که بعضی امر بفعل ما نهی از آن فرمایند و حال آنکه تو مثل آن فعل از رسول و خدم و حشم خود چشمداشت نداری. عبد الله بعد از استماع این کلام صدق التیام حضرت رسول ایزد علام سر تحریر بگریبان فرو برد. حضرت سید البریه گفت: ای عبد الله این حجت قاطعه و ادله واضحه بل برهان ساطع بر بطلان جمیع اقوال فاسده و کلمات لاطائله تو است که بر حضرت رسول اقتراح نمودی. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۳ ای عبد الله آنچه گفتی که اگر تو را خانه پر از زخارف دنیا که عبارت از طلای احمر است میبود فی الجمله دلالت بر جلالت شان و رفعت مکان تو میکرد. ای عبد الله آیا بتو رسیده که امروز عزیز مصر گنج خانه های مملو از زخارف دنیا دارد و مالک خزاین بسیار و جواهر و لآلی بیشمار است؟ گفت: بلی یا محمد. حضرت نبی البرایا فرمود که آیا عزیز مصر باعتقاد شما بوسیله آن ثروت و غنا منخرط در سلک اولیا میگردد. عبد الله گفت: نی. حضرت نبی المرسل فرمود: همچنین محمد که نبی بحق و فرستاده ایزد خالق بجمیع خلق است مال وافر و زخارف متکاثر میداشت اصلاً هیچ نوع دلالت بر نبوت و حال و رسالت و کمال او نمیگردید، بدان که محمد بواسطه کثرت جهل و قلت عقل و کلام بی تأمل تو متأذی و مغموم و متألم و مهموم نگردد بواسطه آنکه عالم و مطلع بجمیع حجج و براهین حضرت رب العالمین است. اما ای عبد الله آنچه گفتی که اگر تو از حضيض زمین عروج و صعود بآسمان هفتمین یا بسماوات دیگر نمائی ما بتو ایمان بوسیله آن نیاریم تا آنکه واهب یگانه کتاب جداگانه بجهت ما ارسال و انزال نماید و ما را در آن کتاب باطاعت و متابعت تو امر فرماید تا ما آن کتاب را تلاوت و قرائت نمائیم، بعد هذا معلوم ما نیست که بجاده شریعت تو در آئیم یا نه. ای عبد الله صعود بآسمان بی شائبه ریب و گمان بغایت الغایت اصعب از نزول از آنست پس هر گاه تو از روی اعتساف اعتراف نمائی یا آنکه اگر من صعود بآسمان نمایم تو ایمان حضرت ایزد سبحان نمی آری، همچنین بتحقیق و یقین در هنگام نزول از آسمان که باعتقاد شما اسهل و ایسر از آنست بشرف اسلام و ایمان مشرف و با ایقان نخواهی شد زیرا که خود اقرار بعناد حجت و برهان خالق زمین و آسمان کردی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۴ پس دوی مرض کفر تو بلکه جمیع کفار تأدیب از دست اولیای ایزد اکبر از انبیا و اوصیای آن برگزیدگان حضرت مهیمن قادر یا از ملایکه زبانیه نار سقر امر دیگر میسر و مقرر نیست، یا آنکه حضرت واهب العطیه حکمت بالغه جامعه بمن منزل و مرسل گردانید بواسطه ابطال مدعیات شما. عبد الله گفت: ای محمد بگوی سبحان ربی یعنی از تبلیغ احکام اوامر و نواهی حضرت رب العلی برأی و زبان بتسییح و تقدیس ذات مقدس او گشای ما را بیشتر از این تکلیف اطاعت خود مفرمای زیرا که تو نیستی الا رسول بشر و ما را دواعی و خواهش امر دیگر است و بواسطه عصیت ما را قدرت اطاعت مثل ما بشر نیست مگر آنکه ایزد داور بموجب اقتراح و داعیه ما بشر دیگر بجهت نبوت و رسالت معمول و ظاهر گرداند. حضرت سید البشر فرمود که واحد دانا تبارک و تعالی جمیع اشیا را بر اقتراح شما جهال بی سر و پا که خواه جایز و روا و خواه غیر مجوز و ناروا بود ظاهر و باهر نگرداند و من بنا بر قول شما رسول بشرم و مرا بغیر تبلیغ و اقامت حجت و برهان ایزد منان بخلقان که بمن اعطا و احسان نمود مأمور بآنم چیزی دیگر جایز و لازم

نیست و مرا لایق و مستحسن نیست که آمر و ناهی حضرت مهیمن باشم، و نیز مرا رخصت مشیر بودن یعنی صاحب شورای رب غفور نیست، و چون مقدمه چنین بود پس مرا نیز بحسب عقل و تمیز مثل و مانند رسول پادشاه باشم از ملوک دنیا که او را بحجاب جمعی که مخالف آن ملک باشند نامزد نموده ارسال دارد، و چون آن رسول بنزد آن طایفه متمرده رود و آنها را بر وفق قول آن پادشاه براه نیایند و بر رسول آن پادشاه گویند که اطاعت امر پادشاه شما را موقوف و معطل است بانصرام و انجام بعضی مطالب و مرام ضروریه یا باید که مراجعت بخدمت ولی نعمت نمائی و حقایق دواعی و خواهش ما را عرض فرمائی، رسول نیز بموجب اقتراح و استدعای آن جماعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۵ بخدمت صاحب خود مراجعت نماید و صاحب نعمت خود را بانجام مقترحات و ملتسمات آن طایفه مأمور گرداند و در انصرام آن مهام ابرام نماید، چون حضرت مالک الرقاب رب الارباب و اله الالهة و جبار الجبابره است آیا رسول او را جایز و قدرت این کار و موجب عقل و اعتبار هست یا نه؟ عبد الله گفت: نه یا محمد. ابو جهل گفت: یا محمد یک چیز باقی ماند، آیا بزعم شما قوم موسی علیه السلام بواسطه سؤال رؤیت بیجا بآتش صاعقه بلا سوختند و چون سؤال ما بمراتب بسیار اشد و اعظم و اصعب و افخم است از سؤال قوم موسی زیرا که امت آن پیغمبر خدا بجهت مزید جمعیت خاطر و گمان اراده رؤیت مهیمن سبحان نموده گفتند ای حضرت نبی الوری حضرت ملک تعالی را بما ظاهر و آشکارا بنما و خاطر ما را جمع نمای. و اما ما بشما میگوئیم که ما ایمان بتو نمی‌آریم تا آنکه خدا و ملائکه او را بمقابله ما حاضر گردانی و ما معاینه آنها را بنظر عیان درآریم و از حضرت ایزد علام و ملائکه گرام استعلام و استفهام حقایق نبوت و رسالت تو نمائیم. حضرت نبی ایزد معبود فرمود که یا ابا جهل آیا قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الرب الجلیل استماع نمودی در هنگام وقوع آن حضرت در حیرت ملکوت و عظمت جبروت الحی الذی لا ینام و لا یموت؟ گفت: بلی. حضرت رسول فرمود که پروردگار من میفرماید «وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۱). تفسیر آیه وافی هدایه آنست که ما بابراهیم علیه السلام حقایق ملکوت سماوات سبعة و طبقات ارضین سبع را معلوم و آشکارا نمودیم تا آنکه از ربقه شک و ریب برآمده الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۶ بسلك ارباب یقین و زیب منسلک و منخرط گردد، چنانچه مشهور است که در هنگامی که ایزد علام حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام را بآسمان مرفوع و بمودت خود مرجوع نمود نور باصره آن حضرت را در غایت قوت و زیادت فرمود بنوعی که هر چه در زمین و آسمان ظاهر و مستتر بود مرئی و مبصر آن پیغمبر جلیل القدر میشد چنانچه حضرت خلیل الله تعالی بعد از ارتقا و استعلا مردی و زنی را بنظر درآورد که مرتکب عمل زنا بودند، همان ساعت حضرت نبی کامل پاک دست دعای فنا و هلاک آن دو ناپاک بدرگاه حضرت خالق برداشته عدم آن دو بی‌شرم را از قادر عالم التماس و استدعا نمود، همان لحظه تیر دعای آن نبی الوری بشرف اجابت اقتران یافته آن دو لعین فی الفور بسجین متمکن گشتند. بعد از آن لمحہ حضرت ابراهیم چون بجانب دیگر نظر کرد دو شریر دیگر را بهمین شغل مشغول یافت بهمان دعای سابق موافق این دو کس لاحق را بدو فاسق سابق در جهنم متفق گردانید. بعد از تقضی زمان قلیل چون حضرت ابراهیم الخلیل علیه السلام دو نفر دیگر را بر ارتکاب همان فعل نالایق سابق مشغول دید لب بدعای هلاکت آن دو بدبخت گشاد هر دو شریر بسعیر شتافتند. در مرتبه رابعه آن پیغمبر جلیل القدر دو شخص دیگر بآن فعل شنیع متبادر یافت؛ قصد دعای بد نسبت بایشان نمود در همان زمان وحی ایزد منان بحضرت خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم دست دعای بد بندگان من از آستین استدعا و التماس بیرون میار و کفایت دعوت از عباد و امای من نمای، زنهار دعای بد به بندگان من نمای زیرا که مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ و غفار حلیمم، گناهان بندگان من ضرر بمن نمیرساند چنانچه از طاعت و عبادت ایشان هیچ نوع نفع بمن عاید و راجع نگردد. ای ابراهیم خلیل من بنیان بندگان خود را بواسطه شفای دل ارباب غلظت و خشم الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۷ برنمی‌اندازیم چنانچه الحال تسلیه خاطر عاطر شما شش نفر را هلاک و بخاک برابر گردانیدم من بعد باید که تکفیف دعوت خود از بندگان من نمائی و ایشان را دعای بد و نفرین نمائی، زیرا که بنده و پیغمبر منی و تو را بشیر و نذیر بجهت امتان صغیر و کبیر تو گردانیدم اما ترا شریک مملکت و سهیم و مشیر خود نگردانیدم و تو مهیمن یعنی حافظ و عالم و مستولی بر

بندگان نیستی و جمیع بندگان من در خلال سه حالند: اول: آنکه توبه و انابت و پشیمانی و مراجعت بمن نمایند من چون رحیم و غفور حلیمم توبه ایشان پذیرفته آنها را بمعصیت و ذلت ایشان نگرفته جمیع گناهان ایشان را مغفور و تمامی عبودیت ایشان را مسکور گردانم. دوم: از عذاب عاجل ایشان خود را باز دارم و این سؤال و پرسش در آجل مقرر گردانم زیرا که میدانم از اصلاّب این طایفه ذریات مؤمنین تولد خواهد یافت، بناء علیه بآباء کافرین باید پس در وقتی که آن نطفها از اصلاّب بارحام انتقال یابد و از ارحام متولد شود در آن هنگام عذاب من در او حلول نماید و بلای من از اطراف و جوانب او در آید. سیم: آنکه هیچ کدام از آن دو امر توبه با واسطه تولد ذریات مؤمنین نباشد مرا تعجیل در عذاب بنده در دنیا نیست، بدرستی و تحقیق که عقوبت و عذابی که مادر عقبی بواسطه معصیت بندگان خود معد و مهیا کرده‌ایم بسیار بسیار اعظم و اکبر است از عذابی که تو ای ابراهیم در دنیا اراده آن نمودی زیرا که عذاب برای بندگان بحسب جلال و کبریای من است. ای ابراهیم در باب اهلاک بندگان مرا با ایشان واگذار و چیزی اصلا در باب عدم و فنای ایشان بخاطر خود میار، زیرا که من نسبت به بندگان بسیار بسیار اشفق و ارحم از والدین ایشانم بدرستی و راستی که من جبار حلیم و دانای حکیم تدبیر حال ایشان بعلم و رأی خود نمایم و قضا و قدر خود را در حق ایشان جاری و ساری فرمایم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۸ بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای ابو جهل بدان که رفع عذاب ایزد منان نسبت بتو بواسطه آنست که حضرت قادر عالم دانا و مطلع است که از صلب تو ذریات طیبه بوجود خواهد آید که آن پسر نیکو سیر عکرمه مکرم است که وسیله من در امور مسلم و موقن است، اما تو اگر اطاعت حضرت رب العالمین بعد از این از روی صدق و یقین نمائی در نزد رب جمیل جلیل خواهی بود و اگر از طریق مستقیم عدول و انحراف از روی عصیت و اعتساف جایز دانی البته عذاب مالک الرقاب بر تو نازل است و عما قریب بنوعی عجیب مقتول خواهی شد، همچنین است حال سایر قریش که سائل و ملتمس سؤال مثل و مانند تو باشند. اما آنکه رب العزت ایشان را مهلت داد بواسطه آنست که چون حضرت عالم السر و الخفیات مطلع و دانا است که بعضی از ایشان بشرف اسلام و ایمان بحضرت محمد علیه الصلاة و السلام مشرف شده بسعادت اخرویه فایز و بهره‌مند میگردند لهذا واهب بی‌منت آن جمع را از ادراک آن سعادت بی‌سعادت نگرداند و از دریافت آن مرحمت محروم و مأیوس نسازد، یا آنکه علم الهی نطق پذیر شده که از آن کافر ابتر پسر مؤمن نیکو سیر مطیع خالق اکبر متولد شود بنا بر این ایزد اقدس آن کافر ناکس را بجهت پیدا شدن آن مؤمن مقدس مهلت دهد، یا آنکه آن مؤمن بعد از تولد از آن کافر بد نفس بشرف ایمان در دنیا و جزا و احسان در عقبی مؤسس گردد. ای ابو جهل اگر بواسطه آن امر نمیبود حضرت معبود عذاب ارباب جحود و عنود هر آینه معجلا- در همین دار دنیا بایشان ظاهر و بین می‌نمود؛ بلکه بکافه شما فی الفور بلا منزل و مرسل بود و اصلا اثری از وجود هیچ احدی امثال شما نمیبود. پس آنگاه حضرت حبیب الله روی بسوی ابو جهل گمراه آورده فرمود که بسوی آسمان نظر کن. همان که آن رئیس کافران رو بسوی آسمان بحکم و امر نبی انس و جان نمود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۰۹ بموجب حکم و قضای ایزد سبوح ابواب آسمان را مفتوح دید در همان زمان شعلهای نیران از آسمان بر محاذی سر ایشان مشتعل و فروزان بود و بغایت الغایت لهبات نیران بآن طایفه گمراهان نزدیک گردید چنان که آن جماعت کافران حرارت نیران در اکناف و جوانب خود محسوس ابدان نمودند و بسیار متوهم گشته امید حیات از خود قطع فرمودند. اعضای ابو جهل و باقی تبعه ایشان از اقربا و خویشان از بیم سپردن جان و سوختن بآن آتش تابان مرتعش و لرزان شدند و با کمال حیرت و حسرت نظر بسوی سید رسولان و بجانب آن حضرت نگران گشتند که شاید آن ینبوع مکرم و احسان از رشحات سحاب عنایت بی‌غایت و امتنان خویش قطره چند بر لهبات متواتره آن نیران افشاند و منت جانی بر جان آن سیه نامگان گذاشته آن جماعت را بجان بخشاند و بآن اشتعال نوایر نیران نسوزاند. چون آن شافع گناه کاران نظر فیض اثر بسوی اهل عصیان کرد و آنها را در غایت قلق و اضطراب و بینهایت متوهم و بیتاب دید از لسان بشارت نشان چنین بیان فرمود که از التهاب این نیران بجهت جان خویش خایف و هراسان البته نگردید که حضرت قادر منان شما را هلاک و فنا باین نیران نگرداند بلکه شما را بواسطه مصالح دنیا تا بهنگام آجال مقرر باقی میگذارد و الحال اظهار

این نوع برهان ظاهر و عیان محض بواسطه عبرت شما و سایر کافران بود. چون آن متمردين نوید رستگاری از بلایی چنان و سلامتی جان از آن معدن فضل و عرفان و منبع مکرمت و احسان استماع نمودند فی الجمله خاطر ایشان آرمیده چون نظر بجانب یک دیگر کردند دیدند که از ظهور ایشان انوار ساطعه و اضوای لامعه بمقابله آن نیران موهمه در آمده همگی و تمامی آن نیران نازله را از ایشان مدفوع و مرفوع بجانب آسمان گردانیدند چنانچه از آسمان فرود آمده بودند بهمان هیئت و صورت بجانب آسمان معاودت نمودند. چون مشاهده و ملاحظه این حال الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۰ نمودند و خاطر از حرفت و بعضی مقدمات مرتبط بآن جمع فرمودند در حیرت شدند که آیا نیران بچه وجه برایشان نازل گشت و انوار ساطعه از ظهور و جوانب ایشان بچه وسیله رفع و دفع آن نیران شدند. چون آن سید رسولان آن کافران را در این باب حیران دید از زبان مبارک چنین بیان نمود که بعضی از آن انوار ساطعه نور همین یاران شماسست که بزودی بشرف سعادت ایمان بمن مشرف و مستسعد گشته تابع فرمان مهیمن منان گردند، و بعضی از انوار لامعه دیگر انوار ذریات طیبات طاهرات آنهاست که بزودی از اصلاّب بعضی شما که بشرف اسلام مشرف و بسعادت ایمان مستسعد نمیگردند متولد شوند و همگی و تمامی ایشان مؤمن پاک دین و مطیع محمد سید المرسلین و منقاد امر و فرمان حضرت ارحم الراحمین گردند، فلهدا قادر بی امتنان این همه انوار از ایشان ظاهر و عیان گردانید. ای جماعت قریش باید که من بعد طریق مستقیم پیش گرفته سالک مسالک بطش و منهج خلاف که در عقبی موجب اندوه و حزن بیش از پیش است نگشته ترحم بحال و مال خود و باقی عشایر و خویش نموده از اطاعت و بندگی شیطان که دشمن ظاهر و پنهان ایشان است ننگ و عار داشته در سلک مردان راه حضرت الله در آیند زیرا که در متابعت آن رئیس ظالمان در دنیا ننگ و عار و در عقبی نومیدی از مرحمت ایزد غفار و وسیله خلود و استمرار عذاب نار است. چون کلام سید الانام باین محل و مقام رسید اصلا از آن کفره لثام سخنی یا حرفی که مشتمل بر اطاعت ایام حال یا استقبال باشد استماع نشد و همچنان بر کفر و عدوان مستمر با طغیان بودند بعد از زمان اندک هر یک از آن کافران بجانب مسکن و مقر خود روان شدند. لعنهم الله. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۱

[پاره‌ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (ص)]

اشاره

[پاره‌ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (ص)] و نیز از حضرت ابی الحسن العسکری علیه السلام منقول و مروی است که شخصی بخدمت حضرت سید الوصیین امیر المؤمنین سلام الله علیه و علیهم اجمعین حاضر شد بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: یا امیر المؤمنین آیا سید المرسلین علیه صلوات رب الارضین را آیه و نشان مثل آیه موسی علیه سلام الله الملك المنان که در آن مقام بود بر بالای سر ایشان مرتقی و مرتفع گردید؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بلی بآن خدای خالق اکبر که آن پیغمبر جلیل القدر را که بحق و صدق نبوت و رسالت خلاق مرسل و مبعوث گردانید که هر آینه از آیاتی که حضرت واهب العطیات بهترین از انبیای صاحب آیات و بینات که از ابتدای ایجاد آدم تا انتهای زمان بحضرت خاتم ارسال و انزال نمود مثل آن یا افضل از آن نبی الانس و الجان محمد مصطفی علیه سلام الملك الدیان ارسال و بیان گردانید و از آن حضرت شبیه و نظیر این آیه موسی علیه السلام بآیات دیگر ظاهر و بین گردید. تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون رسول ایزد متعال در بلد مبارکه مکه معظمه را ده‌ها الله شرقا و تعظیما الی یوم القیام دعوی نبوت کرد و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر نمود و بتبلیغ اوامر و احکام و نواهی ایزد علام بهمگی انام مطلب و مرام حضرت خالق العباد را از ارسال ادیان فرمود سکنه آن مکان بموجب قساوت قلب خود و طغیان بقدر وسع و امکان رد قول و رمی کلام و در ایزای آن خاتم پیغمبران سعی موفور و اهتمام زیاد از مقدور بحیز بروز و ظهور میرسانیدند و من چون ارشاد و هدایت واهب بیچون بیشتر از همه خلقتان بشرف اسلام و ایمان مشرف گشته از روی صدق چنان

اخلاص جوارح و ارکان مطیع آن رسول انس و جان شده بودم چنانچه روز دوشنبه هفته دعوی نبوت آن حضرت دست متابعت و مبايعت بدست آن سيد سرور انبيای هر ملت و آدم و کمر اطاعت و بندگی آن نبی القرشی را بر منطقه جسم و روان بسته امضای حکم و فرمان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۲ او را مترصد ایستادم چنانچه در سه شنبه همان هفته نماز پنجگانه در عقب آن رسول یگانه گذاردم و از همان روزی که باستسعاد مبايعت او مستسعد و فیروز گشتم او را مقتدای با اعزاز و احترام بقیه عمر و ایام هفته و شهر و اعوام خود گردانیدم و مدت هفت سال در عقب آن صاحب سعادت و اهتدا و اقبال نماز دو گانه بجهت بندگی واهب یگانه در اوقات پنجگانه بتقدیم و انصرام میرسانیدم تا آنکه چند نفر دیگر بموجب اهتدا و ارشاد رسول واحد اکبر بشرف اطاعت و متابعت آن نبی رفیع القدر در آمدند و بعد از اندک مدت حضرت رب العزت او را در دین مؤید گردانیده تقویت داد وصیت نبوت و دبدبه رسالت آن صاحب عزت و کرامت بمسامع اقصی و ادانی سکنه آن ولایت بلکه بسمع هر ملت رسید. جمعی از نیکان و پاکان هر امت بشرف خدمت آن رسول با عدل و مرحمت مشرف گشته همگی کلام اوامر و نواهی حضرت الهی را زیور سایر مسموعات گوش و غاشیه بندگی و متابعت او را زینت یال و دوش خویش گردانیدند. اما جمعی از ارباب جحود و اصحاب عنود عاقبت نامحمود از طریق محمود که ایزد معبود بود بوسیله اطاعت شیطان مطرود و مردود گشتند همیشه آن طوایف اشرار در صدد ایذا و آزار حضرت نبی قادر مختار در تمادی تمامی لیل و نهار پیوسته مشغول و در کار بودند. اتفاقاً من روزی قصد زیارت و دریافت صحبت لازم المسرت آن رسول مهیم کردم چون بامداد حضرت وهاب باسعاد آن سعادت مستسعد و کامیاب گشتم و داخل محفل بهشت قرین ارم تزیین شدم، ناگاه در همان جایگاه قومی از مشرکین بخدمت سيد المرسلین آمده گفتند: یا محمد شما چون بزعم خود رسولید از قبل رب العالمین بر جمیع مخلوقین اما بواسطه فخر و مباهاات شما همین کافی نیست و باین رتبه اعزاز و احترام ایزد علام راضی نیستند که دعوای زیاده از آن در خاطر شما چنانست که سيد همه خلقتان و افضل ایشان باشید، چون ترا دعوای نبوت انس و جان و ادعای رسالت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۳ جمیع طوایف خلقتان است باید که شاهد عیان و دلیل و برهان بر دعوی خود بگذرانی چنانچه انبیای سابق و رسولان صاحب حقایق برهان کامل بل آیات و دلایل بر وفق دعوی و طبق مدعای خود می گذرانیدند زیرا که دعوی در هنگام انکار مدعی علیه بی شبهه و گمان مقبول و مسموع هیچ احدی از انس و جان نیست، و چنانچه هر یک از انبیای ابرار آیات بر وفق دعوای خود ظاهر و آشکار کردند باید تو نیز آیات ظاهر نمائی. چنانچه آیه برای عصات لثام کفره اقوام نوح علیه السّلام غرق در بحار زخار بامر ایزد علام آمد و هر که در سفینه و سکنه اطاعت و متابعت بآن شیخ المرسلین همنشین شد از غرق بلیت نجات و راحت بلکه حیات و جنات یافت و آنکه انکار و استنکاف و استکبار و اعتساف نمود بسعیر جهنم و آن مکان درد و الم شتافت. و آیه ابراهیم علیه السّلام بموجب بیان تو ای محمد و باعتقاد سایر انام آنست که چون نمرود مردود بوسوسه و دمدمه ابلیس مطرود او را در نیران مشتعل بی تفکر و تأمل اللقاء نمود فی الفور حضرت ایزد علام آن نوایر ملتبه را بالتمام بر آن نبی الاکرام برد و سلام گردانید. و آیه موسی علیه السّلام بزعم شما ارتفاع و ارتقای جبل بلا بر بالای سر قوم مبتغین از قبول احکام شرع آن نبی الوری بود، چون قوم بنی اسرائیل چنین کردند حق سبحانه و تعالی از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی مذکور است که آن کوه منسوب است بطور بن اسماعیل ایزد منان فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی برافروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد چون گریز گاهی ندیدند همگی بروی در افتادند و متحیر شدند و چون چنان آیه و نشان واضح درخشان بدیده عیان مشاهده و ملاحظه نمودند با کمال ذلت و خواری و با نهایت مسکنت و سوگواری در ربه بندگی و طاعت و در سلسله انقیاد و متابعت حضرت کلیم علیه التحیه و السلام در آمدند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۴ و اما آیه و نشان حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام چنان بود که آن حضرت اخبار و اعلان امتان مینمود بأكمل مأكولاتی که در خانه های خود اکل آن مینمودند و آنچه در مساکن و مواطن خود ادخار میفرمودند. و آن مشرکان چون متفرق بچهار فرقه شدند جمعی از آن طایفه مستدعی آیه نوح علیه السّلام گردیدند و گفتند آیه نوح را بواسطه ما بین و ظاهر گردان، و

فرقه دیگر چون مقترح آیه موسی علیه السلام بودند میگفتند که آیه و نشان موسی علیه السلام برای ما ظاهر و آشکار نما و فرقه سوم که خواستار آیه ابراهیم علیه السلام بودند میگفتند که آیه ابراهیم برای ما بنما، و فرقه چهارم میگفتند باید که آیه حضرت عیسی علیه التحیه و الثنا برای ما واضح و هویدا گردانی و هر صنف از اصناف اربعه از آن مشرکان بسخنان بسیار بسیار خاطر فیض قاطر آن حضرت سیدالابرار را در آزار داشتند. چون سید المختار استماع کلام بی نظام آن کفره لثام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که مرا واجد قدیر بجهت شما و سایر امت، نذیر مبین گردانید و من با آیات بینات و دلالات واضحات قرآن لازم الاذعان بشما آمدم که شما و سایر امم بلکه همگی و تمامی عرب و عجم را عاجز و متحیر و درمانده و مضطر از مخاصمه و معارضه مثل آیات این قرآن گردانیدم و آن را من بموجب امر حضرت ذو المنن بشما رسانیدم و آن قرآن واضح الدلاله و التبیان حجت خدای منان و حجت پیغمبر ایزد سبحان است و مرا بغیر از تبلیغ احکام شرع و دین و اعلام حقایق اوامر و نواهی حضرت رب العالمین اقتراح و استدعای دیگر بر حضرت ایزد قادر نیست که **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** معنی بلاغ مبین بر جمیع مقرین بحجت صدق و آیه حق حضرت مطلق باشند لازم است. و بعد از قیام حجت و اتمام برهان از طرف حضرت صمدیت نبی رب العزت را جایز و رخصت نیست که اقدام و اقتراح پروردگار خالق الاشباح نماید؛ چنانچه جماعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۵ مقترحین که عالم بر فساد و صلاح آنچه اقتراح در آن مینمایند نیستند و نمیدانند که در امور مقترحه مستدعیه ایشان صلاح آن بچه سان و فساد آن بچه عنوان است، بلکه هر چه شیطان در خاطر فاطر و ضمیر قاصر حاسر ایشان ممکن و حاضر گرداند همان را بعینه پیشنهاد همت خود سازند و آن مقترحات موهومه را عمدۀ المطالب و المرام نام کنند و بدان وسیله بقدر وسع و اهتمام خود ابرام و لجاج نمایند تا از روی بحث و جدال احتجاج و الزام فرمایند. چون کلام حضرت نبی الخاص و العام باین مقام اختتام و انجام یافت ناگاه پیک حضرت الله امین الوحی الجزیل جبرئیل از نزد رب جمیل بخدمت حضرت رسول- جلیل در رسید و گفت: یا محمد حضرت علی الاعلی بشما دعا و سلام میرساند و میگوید که ای محمد خاطر انور و ضمیر فیض گستر خود را جمع نمای که من بزودی خاطر تو را از روی عزت و خشنودی با عطا و احسان مقترحات متفرقه آن فرق اربعه مستبشر و مستظهر گردانم تا همگی و تمامی ملتسمات و مقترحات آن طوایف را بانجاح و انجام مقرون و مشحون گردانی؛ لیکن بعضی از ایشان بعد از رؤیت همه آیت بآن کافر گردند و اصلاً پیرامون ایمان و اسلام نگردند مگر آنکه خیر الحافظین در پناه عصمت و حراست خود نگاه دارد اما من بواسطه ایضاح حجت های تو دفع و رفع عذرهای آن طایفه تمامی آن آیات را ظاهر و آشکارا و بین و اظهار نمایم. ای محمد بگوی به آن جماعت مقترحین آیه نوح شیخ المرسلین علیه السلام که بجانب کوه ابو قیس روانه شوند و چون پیرامون آن جبل رسند منتظر عنایات بیغایات بیچون عز و جل باشند که آیه شیخ المرسلین در آن سرزمین برایشان مبین گردد، اما باید که چون آن بلیت ظاهر و هلاکت بایشان قریب و مستظهر گردد دست بدامن فلان مرد صالح زنند و او را با دو طفل دیگر که در میان ایشان می باشند شفیع نجات خود از آن طوفان بلیات نمایند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۶ و فرقه دوم که مقترحین آیه ابراهیم خلیل رب العالمین اند امر نمائی تا در بیرون بلده مبارکه مکه معظمه در هر مقام که اراده مکث و لبث در آن نمایند جمع گردند که آیه ابراهیم علیه صلوات الرب الغفار بر ایشان ظاهر و آشکار گردد، چو آن طایفه بموجب اقتراح و استدعای خود متلبس بآن بلا و گرفتار آن رنج و عنا شوند عورت صالحه بر آن جماعت ظاهر و هویدا گردد که معجز عفت و صلاح بر سر انداخته و سرهای آن خمار را بر اطراف و جوانب خود ارسال داشته باید که به معجز آن نیکو سیر متشبث گردند و او را شفیع نجات خود از آن بلیات نمایند که یقین آن مؤمنه آن طایفه را نجات از آن بلیات معینه و خلاص از آن سانحه مهلکه نماید. و بفرقه سوم حکم فرمای که چون مقترحین آیه و نشان موسی علیه السلام اند بظل خانه کعبه استظلال جسته در آن مکان مکین گردند که بزودی آیه و نشان موسی علیه سلام الملک المنان بر ایشان ظاهر و عیان گردد، و چون بعد از رؤیت مقترحات ایشان هلاکت خود در آن مشاهده نمایند استعاذه به عمت حمزه و دخیل آن سرور زمن گردند که بی شائبه گمان عم تو ایشان را از آن بلا در حفظ و امان خویش محفوظ و مصون داشته نجات دهد. و بفرقه

چهارم که ابو جهل بی‌آزرم رئیس آن طایفه بی‌فراست و علمند به ابو جهل دغل بگوی که در پیش من آنقدر مکث و توقف نمائی که حقایق اخبار طوایف ثلاثه بتو رسد شاید ترا بعد از استماع اخبار و اعلان ایشان فی الجمله جمعیت خاطر و اطمینان در باب اطاعت امر و حکم قادر سبحان در قبول اسلام و ایمان بهم رسد، و نیز آنچه تو استدعا و اقتراح آن نمودی انجام و استتمام آن بحضورت بانصرام رسد. ابو جهل بعد از استماع کلام سید الانام اختیار مکث در آن مقام نموده روی به جانب آن فرق ثلاثه آورده گفت: برخیزید و بجهت رؤیت آیات مقترحات خود از یک دیگر متفرق گشته هر طایفه بهمان محل و مکان که محمد بواسطه دیدن آیات بیان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۷ نمود جمع شوید تا بر شما بلکه بر همه خلقان بطلان قول محمد بی‌شبهه و گمان واضح و درخشان گردد. بنا بر فرموده ابو جهل دغل هر یک از آن قوم جاهل بهمان مکان و محل موعود آن نبی المحمود روی توجه و اقبال از روی کمال سرعت و استعجال نمودند: فرقه اولی بموجب حکم رسول خدای تبارک و تعالی متوجه کوه ابو قبیس؛ و فرقه دوم صحرای ملسا که قریبست بمکه زادهای الله شرفا و تعظیما روان شدند، و فرقه سوم بواسطه سکنی بظل خانه مبارکه روانه گشتند. چون هر یک از آن جهال بآن مکان و محال موعوده رسیدند بر رؤیت آیات مقترحات و علامات مسئولات خود بلا زیاده و نقصان مطمئن و شادمان شدند بنوعی که هر چه حضرت بآن جماعت موعود نمود همگی و تمامی آن منظور و مشهود ایشان در غایت وضوح و عیان گردید، جمیع آن انام در همان مکان و مقام بشرف ایمان و اسلام مشرف و با اعزاز و احترام گشتند و هر طایفه بعد از مراجعت بخدمت سید البریه آنچه مرئی و مبصر ایشان شده باعلام و اعلان آن و اظهار ایمان خود مینمودند. چون رسول ایزد منان مطلع بر اخلاص و اعتقاد همگی طوایف فرق ایشان گردید تمامی آن جماعت را بایمان بخدای تبارک و تعالی و باقرار بر نبوت آن نبی الوری بکلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» واجب و لازم میگردانید. ابو جهل گفت: یا محمد اظهار و تلقین کلمه شهادت و اعلان تعلیم و آداب شریعت خود را بر این امت تا مراجعت فرقه رابعه موقوف دار شاید آن طایفه بمقترحات و ملتزمات خود مستسعد نشوند. مصنف جامع این احبار صادقه میفرماید که حقایق وقوع مستدعیات و مقترحات فرق اربع بموجب توافق و تطابق جواب و سؤال بل علی احسن الحال در همان مکان و محال که حضرت رسول ایزد متعال اعلام و اعلان کیفیت آن احوال نمود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۸ بغیر شبهه و احتمال بر وفق امانی و آمال آن جهال بر منصف ظهور استکمال یافت، و بیان تفصیل این اجمال را در بعضی مصنفات خود موسوم بکتاب (مفاخر الفاطمیه) که در ذکر مناقب و محامد ائمه البریه تألیف نموده نقل کرده و ترک ذکر و بیان آن در این کتاب بواسطه ایجاز و اختصار است چه ذکر آن آیات مقترحات موجب تطویل کلام و تذلیل مقام بلکه وسیله بعد از مقصد و مرام است، فلهمذا بیان آن علی سبیل التفصیل و التبیان نمود. و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

[دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین]

[دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین] و نیز از حضرت سید الوصیین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول و مرویست که چون فرقه ثالثه بخدمت حضرت رسول علیه الصلاة والسلام مراجعت نمودند آنچه مشاهده ایشان در آن مکان شده بلا زیاده و نقصان در حضور ابو جهل بخدمت نبی الانس و الجان اخبار و اعلان بآن و اظهار اسلام و ایمان خود بخدای تبارک و تعالی و اقرار بنبوت سید الوری از روی صدق جنان و اطاعت باقی جوارح و ارکان نمودند. در آن محل رسول حضرت عز و جل روی به ابو جهل آورده گفت که اینست فرقه ثالثه که بنزد تو آمدند و هر چه در آن مکان مشاهده و ملاحظه آن نمودند تو را اعلان و اعلام آن اخبار فرمودند من بعد عذر میار و ایمان بخدای غفار و بر نبوت نبی او اقرار آر فی الفور. ابو جهل دغل گفت: یا محمد نمیدانم که این جماعت راست میگویند یا دروغ و معلوم من نشد که آنچه مرئی ایشان شد بحقایق آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق رسیدند یا مانند خیالات و اشباح چیزی چند در قوه متخیله ایشان مرتسم گردید از روی آن سخنان بیان میکنند، اما آنچه من

از شما التماس و استدعا نمودم از اقتراح آیات عیسی علیه التحیه و الثنا اگر شما قیام و اقدام بر آن مینمودید مرا ایمان بخدا و اقرار بنبوت شما واجب و لازم بلکه فرض متحتم میشد و امامرا تصدیق قول این طوایف الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۱۹ بی معرفت و علم واجب و لازم نیست. حضرت رسول معبود فرمود که یا ابا جهل هر گاه ترا تصدیق قول این جماعت بسیار که بواسطه تحصیل آیات مقترحات خود متحمل کمال مشقت گشتند تا تحصیل آن علی حسب التفصیل و العیان نمودند لازم و واجب نباشد پس تصدیق بآثر و نیکوئیها آباء و اجداد و تساوی و تکافی اسلاف اعدای تو بتو یا بآباء و اجداد تو چون توانی نمود در وقتی که این جماعت در نزدیک تو حاضر باشند و ترا از مشاهده بدیهیات صوریه که مرئی و مبصر ایشان شده اعلام و اخبار نمایند تصدیق آنان نمائی پس چگونه تصدیق اعلام و اخبارات و احوال و آیات که مخبر آن از چین و شام و عراق و باقی ممالک متباعده مثل بلاد مغرب و هند نمائی، زیرا که بیقین جمعی که تو را اخبار نمایند از شام یا از عراق و چین یا از سایر بلاد و سرزمین چون اکثر آن جماعت آن ولایات و محال را ندیده‌اند البته ایشان در صدق کلام و اعتبار کمتر از این فرقه ثالثه که اخبار این آیات مقترحات نمایند خواهند بود، پس اگر این جماعت با سایر امم که مشاهده آن نمودند خبر دهند از جمعی کثیر که اجتماع آن جماعت بر امر باطل ممکن و میسر نیست بواسطه آنکه در محاذی و مقابل ایشان جمع دیگر هستند که اگر احياناً از آنها خلاف واقع بسمع ایشان رسد فی الفور متوحش و منفور گشته تکذیب آن جماعت کنند و بضد سخنان بی‌بنیان کافران اخبار و اعلان نمایند بلکه بسا باشد که چون آیات ملحوظ اکثر بریات گردید فی الجمله اختلاف اختلاف بهم رسد فی الفور آن را اشتها تمام دهند. اما جماعتی که اخبار از ولایات متباعده مثل شام و چین و عراق و ما چین دهند چون گروه دیگر که آن ولایات منظور و مرئی مبصر آنها شده حاضر نباشند تا تصدیق ارباب اخبار یا تکذیب اقوال و آثار آنها نمایند چون شما بمجرد شنیدن اخبار ایشان تصدیق مینمائید بلکه بسا باشد که آن مخبر نیز خود آن ولایات را ندیده و هم از کسی دیگر که صدق و کذبش ظاهر نباشد شنیده در این حال شما تصدیق قول او مینمائید، پس چرا تصدیق قول این جماعت که آیات مقترحات را خود مشاهده و ملاحظه نمودند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۰ و اکثر اینها بشما خویش و حمیم و آشنای قدیم‌اند تصدیق نمیکند. ای ابو جهل هر فرقه‌ای از این فرق ثلاثه آنچه دیدنی بی‌شبهه و گمان همان را دلیل و برهان و حجت برای اسلام و ایمان خود گردانیدند و بشرف آن مشرف و مستسعد و با عرفان گشتند، و ترا نیز از اخبار آن آیات اعلام نمودند هر گاه تو بمجرد شنیدن اخبار و آیات متباعده از کسی که آیا آن محال را دیده باشد یا نه قول آنها را اعتبار نموده حجت میگردانی پس سخنان این جماعت قریش را چرا مسموع و حجت خویش نمیگردانی و حال آنکه امری مرئی و مبصر کسی گردد تا آنکه آن را از دیگری که و الله اعلم که آیا او نیز دیده باشد یا شنیده و بشنود تفاوت بسیار است (مصرع) شنیده کی بود مانند دیده بعد از آن در همان محفل که آن پیغمبر عز و جل اخبار ابو جهل بمثل آیات حضرت عیسی علیه التحیه و الثنا در باب اکل مأكولات و ادخار مدخرات که ابو جهل دغل در خانه خود بدان عمل نمود فرمود چنانچه از لسان معجز نشان بآن طاغی باغی و باقی اخوان الشیطان گفت که دوش در خانه تو مرغ سیاه بریان کردند و تو پاره از آن خوردی و فلان و فلان چیز را ذخیره گذاشتی. چون آن متمدن حضرت بیچون دید که سید الرسل اخبار موافق فعل و عمل آن غاوی دغل مینماید شروع در مکر و حیل نمود و تصدیق آن پسندیده ایزد لم یزل نمود. رسول عادل از حضرت محیی الموجودات استدعای احیای آن دجاجة نمود، حضرت مهیم عز و جل آن دجاجة مشویه را بدعای سید الأنبیاء و الرسل احیا نموده و با عطا و احسان نطق زبان او را گویا گردانید، آن طیر فی الفور بحکم رب غفور آنچه ابو جهل با او بظهور رسانید از ذبح و کسر عظام و بریان کردن و خوردن آن بالتمام بلکه کیفیت گرفتاری خود بشبکه و دام در حضور ابو جهل تیره سرانجام بخدمت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۱ رسول انام از آغاز تا انجام عرض نمود. چنانچه حقیقت آن خبر در اکثر کتب و سیر مزبور و مستطر است. لیک آن کافر زندیق با رؤیت آن معجزه در کمال ظهور و تحقیق تصدیق آن صدیق اکبر و قبول کلام آن پیغمبر ایزد داور نمود و بهمان جحود و عنود مستمر و مصر بود بلکه تکذیب لسانی و انکار بیانی آیات معجزات رسول سبحانی مینمود، تا آنکه افسح البیان دار الامان یثرب و حجاز بغیر

استعارت کلام و مجاز بلکه با کمال بلاغت و اعجاز بآن خمول ظلمتکده هاویه بر نشیب و فراز و غول بادیه غیر متناهیه بیدای کفر و مفاز با کمال لیت و حلم با آغاز کلام بانجام و بتکلم او را سرفراز و ممتاز گردانیده فرمود: این همه آیات بمقترحات تو و سایر بریات مشاهده و ملاحظه نمودی برای رفع جهالت و دفع غوایت تو کفایت نمیکند که تو باغواى خود آن مغوی بی سعادت از ادراک فیض سعادت معرفت حضرت ایزد و بندگی و طاعت بواسطه وصول رحمت و ذخیره آخرت مستفیض گشته بهلاکت و خسارت دنیا و عاقبت گرفتار و پایدار نگردي که «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ابو جهل باید که عقل خود را حکم امین با عرفان گردانی و بحضرت باری ایمان آری تا ایمن از عذاب جباری و مصون و محفوظ از سخط قهار گردی زیرا که عقوبات مهیم مختار برای طایفه کفار مخلد و پایدار و بغایت الغایت صعب و دشوار و از حد حساب و شمار متجاوز و بیشمار است. ابو جهل نامنفع بحضرت سید الرسل گفت: یا محمد بظن من اقتراح و افهام جمیع این آیات بالتمام تخیل و ابهام است و اصلا تحقیق و نظام و بوجود انتظام و انجام ندارد. حضرت نبی المحمود فرمود که ای ابو جهل آیا تو هیچ گونه تفرقه و تمیز می کنی میان بدن این دجاجة مشویه و میان شنیدن این سخنان او که حضرت واهب سبحان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۲ چگونه او را با عطا و احسان نطق و بیان متکلم و گویا گردانید و میان دیدن نفس مغرور خویش و مشاهده جمیع عرب و قریش و میان شنیدن کلام آن طایفه از روی بطش و طیش؟ گفت: نه یا محمد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابو جهل پس هر چه ببصره تو مبصر و بسایر حواس ظاهر و باطنی تو مرتسم و جلوه گر گردد همگی آن خیال و ابهام و فسوس و اوهام است. ابو جهل گفت: نه یا محمد آنها تخیل نیست. حضرت نبی المشکور فی الفور فرمود که این آیات و علامات نیز ابهام و تخیلات نیست بلکه موافق و مطابق و عین واقع و حق است و الا- چگونه واقع و صحیح بود که تو در عالم خبری توانی دید که در صدق و اعتبار استواری و استحکامی آن زیاده از دیدن اینها بود. در آن هنگام ابو جهل بی نظام از کلام و ابرام ساکت و بی انتظام گشته با همان کفر جلی و بغض طبیعی روانه مسکن اصلی خود شد و بشرف دریافت سعادت ایمان مستسعد و مشرف نشد؛ و چون مدتی بر آن حرکت شیعه او منقضی شد بوسیله تهییج عداوت و کین و باغواى اخوان الشیاطین رسالت کتابت بحضرت سید المرسلین باین عبارت قلمی می گرداند که: یا محمد خیوط که در سر تو مبسوط است همان دار الامان مکه معظمه را بر تو نیکترین مأوی و مکان گردانید و تو را از آن مقام عالیشان یثرب سرگردان انداخت بلکه همان خیوط سر چون با تو خوگراست تو را از این واسطه منفور و مغرور میگرداند بر تحریر و ترغیب چیزی که فساد تو و ایتلاف بر افساد شهر مدینه باشد تا آنکه مردم آن ولایت بجهت اطاعت و متابعت تو بحرارت آتش تعدی طور و سلوک الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۳ تو محترق گردند و آنچه من از اطوار اعمال و افعال تو ملاحظه و مشاهده مینمایم مآل مقدمات تو قریب به آن است که امل و منجر گردد بآن که همگی و تمامی اعیان قریش با سایر توابع و خویش چون از تو آزاده و دلریشند اتفاق کرده بر تو فتنه برانگیزند که گوئیا آن فتنه از یک کسی برخاسته. و این کنایه از آنست که جمیع آن طایفه وخیم العاقبت برای دفع و رفع ذات آن نبی رفیع القدر یکی شوند و در قصد اهراق خون تو و بجهت دفع ضرر و بلای تو از خود و توابع اگر تو را بخاطر رسد که صاحب عسکر و سپاه با عزت و جاه باشی آن جماعت در پیش تو اعتبار دارند در هنگامی که تو با آن سفهای نادان که بتو مغرور گشته در قتل و حرب و طعن و ضرب آن شخص که بتو کافر بلکه مبغض و منکر تو باشد اگر آن جماعت تو از حماقت مساعدت و مظافرت تو کنند و در نصرت تو بینهایت سعی و غایت قدرت خود را در آن باب مبذول و مرعی دارند تخوف آنست که مبدا چون تو بدست قریش هلاک گردی آنها نیز در معرض فنا و هلاکت در آیند، یا آنکه عیال تو چون اسیر و گرفتار شوند عیال و اطفال آنها نیز در سلک اساری منخرط گردند، یا بخوف آنکه اگر مال و مواشی تو و شیعیان تو بواسطه تسلط که بنهب و غارت بتصرف اعیان قریش و تبعه ما در آید و مردم شما با مسکنت و فقری بلکه با نهایت ذلت محتاج بتسکع و سوگواری گردند تا آنکه آن طایفه که در سلک اطاعت و متابعت تو درآمدند اعتقاد آن جماعت چنان باشد که در هنگامی که دشمنان تو بر تو مسلط و مستولی گردند و تو مقهور و منکوب آنها گردی و این جماعت ما از روی جرأت و جلادت و

مردانگی و شجاعت داخل دیار و مکان اقامت شما کردند گمان سفهای متابعین شما چنانست که مردم ما بعد از تسلط و اقامت آن مکان شما میان محبان شما و دشمنان فرق مینمایند و هر ظلم که این جماعت نسبت بشما بعمل می آورند سفهای تبعه شما پندارند که با آنها نیز بواسطه تو ظلم و ستم میکنند و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۴ چنان که عیال و اموال تو را بنهب و اسیری و تاخت و بندگی متصرف میگردند بآن جماعت نیز همان نوع سلوک مرعی میدارند، این قیاس ایشان بی اساس و گمان غلط و نه آنچنان است بلکه از تبعه شما آنکه از ما ترسد معذور و در امانست و بالغ و عاقل از مردم شما آن کسی که جمیع حقایق مکتوبه و مرقومه بر او واضح گردد و خلاف آنچه قلمی گردیده در ضمیر و خاطر او خطوط نکند و بمقتضای عقل سلیم همین طریق مکتوب قویم را طریق سالم و منهج مستقیم خود داند. و السلام. بر عارفان لطایف نکات و معانی و عالمان الفاظ و کلمات از روی نکته دانی ظاهر و هویدا و لایح و پیدا است که لفظ «خیوط» که در کتاب ابو جهل به ایمان نامربوط مربوط است بموجب عقل قاصر مترجم احقر احتمال چهار معنی دارد: اول: آنکه از صیغ مشبیه باشد بمعنی مخیوط مثل عرقچین و طاقیه و غیرها که در میان مردم متعارف بود که آن را می پوشیدند، گوئیا از آن نوع کسوت چیزی بر تارک سر مبارک حضرت رسول ایزد تعالی و تبارک بود ابو جهل نامبارک آن را از روی کنایه بحضرت سید البریه نوشته باشد که صاحب مثل این کسوت را دعوی امارت و تخت و ارایک مناسب نیست. دوم: آنکه خیوط جمع خیط باشد؛ و خیط ریسمان را گویند یحتمل ابو جهل نامنفع از روی کنایه بحضرت سید الرسل نوشته باشد که فی الواقع کسی را که دستار او از ریسمان و پنبه باشد او را حکومت و بزرگی جمعی که لباسهای ایشان حریر و ابریشمین و در غایت نفاست و ثمین بود از روی عقل سلیم لایق و مستقیم نیست. سیم: آنکه خیوط کنایه از موی سر مبارک آن صاحب سعادت باشد، چون سنت سینه سید البریه بود که موی سر چندان می گذاشتند که تا بشحمتی اذن میرسید و بعد از آن می تراشیدند. یحتمل که ابو جهل خیوط را کنایه از آن نوشته باشد و مطلب و مراد آن متمرّد جاهل بی اعتماد آن باشد که کسی را حال فقیران و جو کیان باشد او را دعوی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۵ امارت مناسبت ندارد. چهارم: آنکه در میان عوام الناس مشتهر است که در هنگام مکالمه و مجادله با یک دیگر میگویند که شما را در سر چیزی بسیار است و لهذا شما را ارادتها بشمار است یحتمل که ابو جهل این معنی را ملاحظه کرده نیز از روی کنایه بحضرت سید البریه نوشته باشد که هوا و هوس سر شما زیاده از آرزوهای همه کس است لهذا شما را بر دعاوی بسیار محتمل میگرداند. و الله اعلم بالصواب.

[توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (ص)]

[توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (ص)] از حضرت ابو الحسن العسکری علیه السلام منقولست که چون حضرت سید البریه از مکه معظمه بمدینه طیبه مهاجرت فرمود و اهل یثرب از قدم بهجت و سعادت لزوم ایشان اظهار مسرت و بشاشت فراوان نمودند و آن را شرف خود دانسته فخر و مباهات بر اقصای و ادانی ولایات دیگر مینمودند و میگفتند (بیت) زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق که گشت منزل ما جنت و رسول رفیق و همیشه باستسعاد این احسان بشکر ایزد سبحان رطب اللسان و عذب البیان بودند و چون این خبر متوالی و متواتر از مدینه طیبه بسکنه مکه معظمه خصوصا بآن جماعت کافر علی الخصوص ابو جهل مدبر رسید بغایت متألم و حیران و اندوهگین و نالان گشتند و از غایت رشک و حسد آن طایفه متمرّد «فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» پیش ابو جهل دغل رفتند و آن کافر بی حمیت را از روی عناد و عصبیت بر ارقام این کتابت داشتند و خاک مذلت و خواری بر وجوه تیره شکوه خود انباشتند. چون کتابت ابو جهل مصحوب یکی از کفره لثام بظاهر مدینه جنت قرینه بخدمت حضرت نبی الانام رسید در هنگامی که کافه اصحاب ابرار و عامه احبار طایفه یهود بنی اسرائیل و باقی کفار در خدمت رسول ایزد مختار حاضر بودند و جمعی از مؤمنان که در آن محفل سامی و مجلس گرامی حاضر نبودند نبی الابرار امر باحضار و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۶ اخبار آن جماعت نمودند. چون آن مردم در مجلس بهشت قرین ارم تزیین جمع گشتند بعضی از کفره لثام که بقبول جزیه در خدمت سید البریه تردد داشتند

همه بر رسول ابو جهل بو الفضول از روی تنیدی سخنان گفتند. حضرت نبی الرحمه بحامل کتابت آن بی سعادت فرمود که ای فلان آیا مقالات و کلامی که داشتی معروض گردانیدی و رساله‌ای که آوردی نیز گذارنیدی؟ گفت: بلی یا محمد. حضرت نبی المستطاب فرمود: جواب باصواب آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق بشنو، فی الواقع ابو جهل از حقایق غافل مرا بگاه و مشقت تهدید مینماید و حضرت رب العزت مرا بظفر و نصرت موعود می‌فرماید و یقین خبر ارحم الراحمین اصدق و قبول وعده احسان از خدای احرا و احق است و از خذلان ابو جهل و گرفتاری او بغضب حضرت جبار منان هیچ نوع ضرر و نقصان بمحمد و باقی محبان اولاء حق و عیان نگردهد، زیرا که واهب بی‌امتنان نصرت و یاری محمد و شیعیان او از روی تفضل جود و احسان و مرحمت و کرم بی‌پایان خود نموده و مینماید، و این معنی بر همگان واضح و درخشان است. ای حامل رساله به ابو جهل بگوی که آنچه تو بمن ارسال نمودی همگی آن بتعلیم و القای شیطان است که در خاطر فاطر ظلمت مآثر تو انداخت و هر چه من در جواب تو میگویم حضرت رحیم الرحمن در خاطر من القا نمود و طعن و حرب و قتل و ضرب میان من و تو تا انقضای مدت هشت نه سال متکافی و متمادی است و زود باشد که حضرت الله تعالی ترا بدست اضعف اصحاب من مقتول گرداند. بگو ای ابو جهل تو و عتبه و شیبه و فلان و فلان تا هفتاد کس از قریش و غیره را یاد نمود که بر سر چاه بدر مقتول میگرددید و هفتاد نفر دیگر اسیر میشوید، و از اسارای الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۷ شما کافران فدای بسیار گران بجهت لشکر مسلمانان خواهند گرفت. در آن زمان آن خاتم رسولان امر بمنادی اهل اسلام و ایمان نمود که مؤمنان و یهودان و باقی جماعت مخلوطین از طوایف کافران باین مکان حاضر گردان، چون همگی خلقان در آن محفل جنت نشان حاضر شدند آن سید الانس و الجان بجمع حاضران از محبان و غیر ایشان فرمود: که آیا شما دوست دارید که مصرع و مقتل ابو جهل و جماعت ایشان مرئی و مبصر شما و باقی شیعیان گردد؟ گفتند: بلی یا رسول الله. حضرت نبی الرحمه فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بشتابید بسر چاه بدر که آنجا ملتقی کافران و محشر و مقام بلای اکبر آن قوم ابتر است و من چنان می‌پندارم که گوئیا هر دو پای من بر مصارع آن جماعت موضوع و بعضی از آن طایفه مقتول و بعضی اسیر و بمدینه مرجوع‌اند و زود باشد که شما آن جماعت را بهمین اوضاع و نشان که بیان نمودم در اندک مدتی ملاحظه و مشاهده نمائید که اصلا از آن مدت زیاده و کمتر و متقدم و متأخر نگردد و بر اندک و بسیار آن جماعت قلیل یا اسیر تخفیف نیابد. چون حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب کلام صدق التیام خود باین محل و مکان رسانید هیچ از عدو و محب بغیر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جواب آن اشرف دودمان لؤی بن غالب نداد. همان امیر صغیر و کبیر فرمود: بسم الله یا رسول الله. و باقی اصحاب از مؤالف و جمعی دیگر از مخالف گفتند: چون از اینجا تا منزل بدر ای حبیب الله چند روز راهست و ما محتاج بزاد و راحله و مرکوب و نفقه بلکه بسایر ما یحتاج مسرت اثر بواسطه قطع آن مرحله‌ایم بناء علیه خروج ما از مدینه و توجه بآن مکان بجهت عدم قدرت و سامان امکان ندارد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۸ حضرت رسول در آن زمان رو بسوی یهودان و باقی کافران آورده فرمود که شما را در توجه و مسیر آن مکان چه سخنان است؟ گفتند: یا رسول الانس و الجان آرزو و اراده ما آنست که در خانها و مکان خود مستقر و با اطمینان باشیم و ما را اشتیاق مشاهده آنچه با دعای شما واقع و عیان و واضح و درخشان خواهد شد و در خیال ذات بلند اقبال شما مصور و مخیل است اصلا در خاطر ما مضمهر نیست. حضرت رسول العجم و العرب فرمود که شما را در مسیر بدر هیچ نوع تعب ملحق و ملتصق نگردد و از این مکان تا آن مقام زیاده از یک خطوه و گام برای مطیعان اهل اسلام نیست باید که یک گام بواسطه دیدن آن مطالب و مرام بردارید که حضرت ایزد علام مسافت این زمین بالتام درنورد و شما را بطی الارض ید و گام بآن مقام رساند. مؤمنان از استماع کلام سید الانام اظهار مسرت تمام و بشاشت لا کلام نمودند و گفتند: صدق رسول الله. ترصد و ترقب از مزایای احسان و انعام تو ای سید و سرور خلقان آنکه ما را بشرف دریافت آن سعادت عظمی و آیه کبری مستسعد و مشرف گردانی لیکن کافران و منافقان از استماع قول رسول ایزد منان با یک دیگر گفتند که امروز روز امتحان سخنان محمد است زود باشد که امتحان آن کذاب نمائیم و چون کذب و دروغ بی‌فروغ او ظاهر گردد عذر او منقطع

شود و دعوی نبوت و رسالت او بر او حجت فاضحه واضحه گردد و بعد از ظهور کذب او بر خلقان بیقین بعد از آن پیرامون آن دعوی بی حجت و برهان نگردد.

[معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر]

[معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر] حضرت ابو الحسن العسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیه و الثنا نقل مینماید که چون جمیع قوم از اصحاب و غیره یک گام از آن مقام برداشتند همگی آن انام گام دوم بالتمام بسر چاه بدر بگام خود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۲۹ گذاشتند، چون چاه بدر بنظر یکسر درآمد کمال تعجب و تحیر نمودند. چون حضرت سید البشر نیز حاضر بود فرمود که ای مؤمنان چاه بدر را علامت و نشانه کنید و از سر چاه گرفته چند ذرع پیمان نمائید، چون پیمان آن مکان بموجب فرموده پیغمبر آخر الزمان بانتهای رسید نبی عز و جل فرمود که این مصرع ابو جهل است که فلان انصاری باو زخم رساند و عبد الله بن مسعود که اضعف اصحاب من است سر نامبارک او را از پیکر بدن بحکم ایزد مهیم جدا گرداند. بعد از آن رسول منان امر به پیمان اطراف چاه از جانب راست و چپ و یمین و شمال بذراع مختلفه نمود مرتبه اولی آن پیمان چون بانتهای مکان رسید حضرت نبی معبود فرمود که این مصرع عتب و آن دیگر مصرع شیب و آن اماکن بذراع مصارع فلان و فلان و فلان است، و اسامی مقتولین را یکان یکان بنام و نشان داد که تا هفتاد کس ذکر فرمود که باراده و مشیت ایزد مقدس مقتول شوند. و نیز فرمود که زود باشد که فلان و فلان اسیر و گرفتار گردند تا آنکه هفتاد نفر آن جماعت را ایضا باسم یک یک نام آبا و اجداد و صفات و نسب ایشان را آبا و آبای آن و نسب موالی ایشان با نسب مولای موالی ایشان در کمال ظهور و عیان در آن مجمع بیان نمود. و بعد از آن فرمود که ای یاران آنچه من بشما خبر دادم باطلاع آن خوب واقف و مطلع گشتید؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: در وقوع و ظهور این مقدمه ظاهر کرد چه این وعده از حضرت قادر عالم هر آینه واقع و حکم و قضای حق و امر واجب و لازم است که اصلا و قطعا خلاف آن میسر و امکان ندارد. و بعد از انجام و انصرام آن مطالب و مرام حضرت رسول ایزد علام بطی ارض با اصحاب و سایر انام بیک گام داخل مدینه با سکینه دار السلام گردید. اینست تمام حقایق الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۰ آن خبر، و الله اعلم بالاول و الآخر و الظاهر و الباطن.

[بیان ذکر احتجاج نبی صاحب اللواء و المعراج (در جواب از نسخ شرایع و ادیان و غیر از آن)]

[گفتار یهود به حضرت پیغمبر (ص)]

[گفتار یهود به حضرت پیغمبر (ص)] قومی از مردم یهود عاقبت نامحمود بعد از مشاهده و ملاحظه این کار از رسول مختار شروع در کلام کذب بی هنجار نموده با اقوام و تبار یک دیگر میگفتند که و الله محمد در عبادت و بندگی پروردگار در حیرت و انتظار بود و نمیدانست که باستقبال کدام طرف و دیار بندگی ایزد غفار نماید تا آنکه بخاطرش معین و مقرر گشت که بهترین معابد و مساجد بیت المقدس قبله ما که معبد جمیع انبیای بنی اسرائیل الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۱ علیهم السلام؟؟؟ الله تعالی است فلماذا متوجه بسوی قبله ما در نماز و عبادت و اخذ طریق ما در نسک و هدایت نماید. و در معارک و محافل آن عوام جاهل باین سخنان لا طائل خود متفاخر بودند. چون کلام آن کفره لئام بسمع شریف سید الانام رسید بغایت از آن مستکبره و بی آرام گردید و بعد از آن باستقبال بیت المقدس در عبادت واحد اقدس بغایت بیحد و نهایت کراحت داشت و دوستی کعبه معظمه و مودت آن خانه مکرمه در خاطر انور و ضمیر فیض گسترش مستقر و متعین گردید و در آن باب منتظر وحی ایزد وهاب بود که ناگاه جبرئیل امین از بارگاه جلال و جاه حضرت کریم الهه در رسید. حضرت حبیب الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اخي جبرئیل بسیار

دوست دارم که حضرت واهب عالم مرا از بیت المقدس بکعبه بیت الله الحرام الاقدس بگرداند زیرا که من بسیار بسیار متألم و متأذى شدم از آنچه از قبل یهود عاقبت نابهود و از قبله آن طایفه خدا از آنها ناخشنود بمن عاید و راجع گردید. جبرئیل علیه السلام گفت: یا محمد التماس و استدعا بحضرت واجب تعالی نمای تا ترا بجانب کعبه مبارک بگرداند زیرا که حضرت کریم واهب جمیع مقاصد و مطالب ترا بانجاح و انجام مقرون و انصرام مشحون میگرداند و عزیز حمید ترا از خواهش و اراده نومید نمیگرداند. حضرت نبی الوری چون شروع در دعا نمود در آن حال جبرئیل علیه السلام روانه بارگاه جاه و جلال گردید. هنوز رسول شافع العصیات در دعا و مناجات بقاضی الحاجات بود که جبرئیل در همان ساعت از نزد رب العزت مراجعت نمود و گفت: یا محمد حضرت واحد معبود ترا بارسال و انزال این آیه سرفراز و ممتاز فرمود که بخوان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ الْاِحْتِجَاجَ، ج ۱، ص: ۱۳۲ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (۱). معنی آیه وافی هدایه و الله اعلم بالبداية و النهاية آنست که ما میبینیم یا محمد که تو روی خود را بجانب آسمان می گردانی برای انتظار وحی در باب تحویل قبله. حقیقت معنی کلام ایزد علام آنست که چون سید عالم از قول یهود جهول ملول شد و آرزو نمود که قبله او کعبه قبله ابراهیم علیه السلام که از اجداد گرام آن نبی الاکرام بود باشد در این باب سخن بحضرت جبرئیل پیک ایزد ذو المنن نمود، جبرئیل علیه السلام از آن مقام متوجه کریاس ایزد علام گردید و سید کائنات علیه افضل الصلوات از پی آن بآسمان بود و انتظار وحی مینمود تا آنکه جبرئیل علیه السلام بنوعی که سابقا محرر شد از نزد رب جمیل آمد و این آیه مبارکه آورد که ما توجه تو را بآسمان میدیدیم فلماذا تو را بقبله ای که میخواستی متوجه گردانیدیم باید که در نماز روی خود را- یعنی جمیع بدن را- بجانب مسجد الحرام که محیط و مدبر است بخانه کعبه بگردانی. و این در روز دوشنبه منتصف شهر رجب بود در سال دهم از هجرت سید عالم نبی حلیم دو رکعت نماز ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد که هم در نماز روی از صخره بمیزاب توجه نمائی. حضرت رسول انام بموجب حکم ایزد علام بآن جانب توجه نمود و آن مسجد بذو القبلتین اشتهاار یافت. و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم برای امت آن نبی عالیقدر میفرماید که در هر جا باشید و در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید نماز گزارید و بندگی و طاعت حضرت عزت بجای آرید باید که روی خود بجانب مسجد الحرام بگردانید. یا محمد اگر جماعت اهل کتاب الحال از روی عصییت و عناد تجاهل و انکار این کردار تو کنند و گویند که این کار محمد بغایت مستنکر و بعید است، ایشان در الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۳ سخنان خود کاذب و دروغ گویانند زیرا که ایشان میدانند که تحویل قبله از بیت المقدس بجانب کعبه اقدس از پروردگار مقدس تو است بواسطه آنکه ایشان در توراۃ خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و قبله ای که در آخر باو مقرر گردد کعبه است. چون یهودان بعد از استماع قول رسول ایزد منان مجاب گشتند گفتند که آخر وجه گردیدن از بیت المقدس بکعبه چراست، چون محمد مدت مدید در مکه و مدینه بجانب آن محل نماز و بندگی عز و جل بجای آوردند آخر برای چه از آن برگشت. حضرت ملک تعالی ایشان را باین جواب داد که «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۱). یعنی مشرق که معبد نصاری در آن صوب افتاد و مغرب که محل عبادت و معبد یهودان در آن جانب واقع است همه آن ملک ایزد منان است و اگر شما را تکلیف بتحریک و استقبال بجانب کعبه نماید بعینه مانند آنست که شما را تحویل از جانب بجانب دیگری نماید مثل آنکه شما را از کفر باسلام دلالت کند، زیرا که حضرت عزت هر که را بخواهد هدایت و دلالت بصراط مستقیم میکند و بر قساوت قلب آنکه مطلع باشد و داند که او مهتدی نگردد او را بهمان حالت گذارد و او را مجبور نگرداند، زیرا که تکلیف و هدایت کسی که قبول آن ننماید از بابت ارتکاب فعل عبث است. اما تکلیف جمعی که بشرف اسلام و ایمان متقبل و مشرف شوند هدایت آنان خوبی و مصلحت حال ایشان است چه قبول تکلیف لازم دارد ارتکاب اعمال طاعت و افعال عبادت را و معرفت و بندگی حضرت کریم موجب وصول بجنات النعیم است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۴

[احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله]

[احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله] و نیز از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقول و مروی است که روزی قومی از یهود عاقبت نابهود بخدمت رسول ایزد معبود آمده گفتند: یا محمد این قبله بیت المقدس که شما چهارده سال عبادت و اهب متعال در جمیع ارکان و افعال در حال توجه و استقبال بآن بجای آوردید پس ترک توجه و استقبال آن در هنگام عبادت ایزد منان در این زمان بجهت چه چیز است بیان نمائید؛ آیا در مرتبه اولی که شما با اصحاب در بندگی ملک تعالی توجه و استقبال بجانب بیت المقدس میکردید برحق بود یا نه اگر برحق بود الحال که شما آن را ترک کردید پس از حق بیاطل رجوع کردید زیرا که حق مخالف و مقابل باطل است، یا آنکه نماز بندگی که پیشتر بجهت ایزد داور باستقبال بیت المقدس بجای آوردید همه بر باطل بود و در این هنگام رجوع از باطل بحق نمودید، اگر چنین باشد پس شما در این مدت در غفلت بودید. بناء علیه الحال ما چون از حال تو ایمن بود و اطاعت و متابعت تو چون توانیم نمود؛ شاید که الحال نیز بطریق سابق بر غفلت باطل باشی پس ما را بنا بر عقل از روی حق اطاعت تو سزاوار و لایق و مستحسن خرد و مطابق عقل نباشد. در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان از زبان معجز نشان بیان فرمود که بندگی حضرت ایزد خالق در سابق باستقبال بیت المقدس بر نهج حق و در لاحق بتوجه و استقبال کعبه معظمه نیز بر نهج حق و مطابق حکم مهیمن صادق است چنانچه واهب مطلق میفرماید «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». یعنی بگو ای محمد در جواب یهود و نصاری که ملک تعالی هر گاه صلاح مآل بلکه نیکوی حال و استقبال شما داند در استقبال مشرق که معبد نصاری در آنجاست بی شبهه و گمان شما را امر بآن نماید و اگر صلاح نشأتین و صواب دارین شما در توجه استقبال جانب مغرب که معبد یهود در آن صوب است شناسد، بی شک و ریب شما را الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۵ باستقبال و توجه آن مأمور گرداند و اگر صلاح و صواب نحال شما در حال عبادت واجب تعالی غیر جانب مشرق و مغرب داند شما را باستقبال آن جانب مأمور سازد. و خلاصه کلام آنکه شما را در جمیع مکان و مأوی اطاعت تبارک و تعالی واجب و لازم است اصلاً انکار تدبیر ایزد قدیر در حق بندگان او از صغیر و کبیر مستحسن و جدیر نیست زیرا که هر چه سمیع بصیر بجهت بندگان تعیین و تقدیر نماید بغایت پسندیده و عین مصلحت و خوبی ایشان است. پس آنگاه آن حبیب الله بآن قوم گمراه گفت که آیا شما که از روی تحقیق ترک عمل یوم السبت نمودید و در سایر هفته عمل میکردید ترک عمل شنبه از شما و ارتکاب عمل در سایر هفته آیا ترک حق و ارتکاب فعل باطل بود یا ترک عمل باطل و ارتکاب عمل باطل دیگر بود یا ترک عمل حق و ارتکاب عمل حق دیگر بود، باید که هر چه اعتقاد شما باشد بیان نمائید آنچه قول شما بود بعینه همان قول و جواب محمد است مر شما را. یهودان گفتند: یا محمد ترک عمل در روز شنبه حق بود و عمل سایر ایام هفته نیز برحق بود. در آن هنگام رسول ایزد علام گفت که عبادت ایزد اقدس در سابق از ما باستقبال بیت المقدس بر نهج حق بود و عبادت این زمان از ما باستقبال کعبه مقدسه نیز بر منهج حق است. چون یهود تیره مآب این جواب باصواب از حضرت رسالت مآب بر طریقی که خود مذکور نمودند طابق النعل بالنعل بل وافق النقل بالعقل استماع نمودند، در آن زمان یهودان گفتند: یا محمد آیا پروردگار تو از آن فعل که شما را اول مأمور به آن گردانیده یعنی استقبال بیت المقدس که در سابق ایزد خالق شما را بتوجه آن در حالت نماز و بندگی قادر سبحان امر نموده بود الحال بظن شما که شما را از استقبال بیت المقدس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۶ نقل باستقبال بکعبه بیت الاقدس فرمود از امر سابق بدا و پشیمانی نمود و رای نوی اختیار کرد یا نه؟ حضرت رسول معبود فرمود که حضرت واجب الوجوب را در باب امر من باستقبال کعبه معظمه هیچ نوع بدا و پشیمانی از امر سابق که مرا باستقبال بیت المقدس نمود نبود، زیرا که عزیز علیم بر عواقب امور جمیع برایا قادر بر رفع فساد و فعل مصالح از برای همه خلق الله تعالی است اصلاً استدراک غلط و استحداث رای جدید که خلاف رای سابق حضرت حمید مجید باشد و در ذات پسندیده صفات واهب العطیات جاری و ساری نشد، زیرا که ذات عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل از آنست که

باستحداث رای جدید مستعد و کامل گردد. و دیگر آنکه مانعی که وسیله عدم حصول مراد خالق العباد باشد واقع نیست و بدا و پشیمانی نیست الا- از برای امثال این جماعت و خدای عز و جل متعالی و منزّه است از ارتکاب مثل این فعل و عمل «فتعالی الله عن ذلک علوا کبیرا». پس از آن رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال بجانب اهل ضلال آورده فرمود ای جماعت یهود مرا خبر دهید از سوانح ظاهریه که خالق البریه بحیز ظهور ظاهر میگرداند آیا خدای تعالی بعضی بندگان خود را مریض مینماید و بعد از تقضی اندک زمان بصحت و توان میرساند و اینکه صحیح را مریض میگرداند آیا بحسب عقل این فعل بدا و پشیمانی است؟ گفتند: نه یا محمد. حضرت رسول عزیز فرمود که واهب العطیات بعضی را حیات ارزانی میدارد و گروهی را در سلک ممات منخرط می گرداند آیا هر یک از این شغل و کار هیچ نوع بدا و پشیمانی در کار هست؟ گفتند: نی یا محمد. حضرت رسول فرمود که همچنین حضرت عالم واحد طلب عبادت و بندگی از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۷ پیغمبر خود باستقبال نماز بکعبه مقدسه نمود بعد از آنکه مدتی در سابق از او طلب عبادت و نماز باستقبال بیت المقدس کرده و ملک تعالی را بدا و پشیمانی در امر اول از روی خرد و عقل بهیچ نوع نه مجمل و نه مفصل ظاهر و مسجل نشد. بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که نه حضرت واهب منان زمستان بعد از انقضای تابستان ظاهر و عیان گرداند، آیا او را در ظهور هر یک از تابستان و زمستان بعد از دیگری هیچ گونه بدا و پشیمانی هست؟ گفتند: نه. حضرت نبی المحمود فرمود که ایضا واجب الوجود را بدا در تحویل قبله بیت المقدس بقبله کعبه مقدسه نبود. باز رسول بی نیاز بآن قوم بی امتیاز گفت که حضرت مهیمن کار ساز شما را در زمستان و هنگام شدت برد و سختی آن امر بادثار و پوشیدن لباسهای غلیظ بسیار که بواسطه احتراز صعوبت سرمای آن زمان در کار بود نمود و در ایام تابستان و کثرت گرمای آن امر باحتراز از حراست آن فرمود و هر چه در زمستان بجهت احتراز از سرمای آن امر فرمود در هنگام تابستان امر بخلاف آن نمود. آنگاه رسول الله فرمود: آیا این بدا و پشیمانی است؟ گفتند: نی. حضرت رسول اقدس فرمود که همچنین حضرت رب العالمین از شما طلب عبادت و طاعت در وقت خاص بچیز خاص باستقبال طرف خاص نمود بواسطه اصلاح حال شما که خود عالم است بر آن. و باز حضرت کارساز از شما طلب عبادت در وقت دیگر بچیز دیگر بصلاح دیگر که ایزد داور خود مطلع است بر آن امر نمود شما را، در هر دو حال اطاعت و فرمانبرداری ایزد متعال بی قیل و قال واجب و لازم بلکه از فرض متحتم است؛ پس اگر اطاعت واجب لا- یزال در هر دو الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۸ حال من غیر مهمل و احتیال باستکمال رسانید یقین مستحق ثواب و مستوجب عنایت ملک الوهاب میگردید. بعد از آنکه حضرت رسالتآب این آیه مبارکه نازل شد که «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» یعنی تمامی جهات مشرق و مغرب ملک ما مهیمن واهب است، هر طرف که شما متوجه امر و بندگی خدای اکبر شوید همان طرف که شما روی خود در وقت عبادت معبود بآن صوب نمودید همان مقصد معبد شما و محل حصول ثواب مأمول و مکان پذیرفتن طاعت و قبول آنست. پس از آن رسول آخر الزمان روی توجه باصحاب و سایر حاضر آن مجلس جنت نشان فرمود که ای بندگان حضرت رحیم الرحمن همگی شما مرضی و بیماران و مهموم و حیرانید و رب العالمین طبیب مهربان است، صلاح حال بیمار و سبب صحت و بیماری او در تدبیر طبیب لیب است بلکه شفای کامل و صحت آجل و عاجل مقرون بعلم آن متعالج حبیب است نه بمشتهیات مریض و مقترحات قلب عریض او؛ باید که در جمیع اوقات لیل و نهار پیوسته همگی و تمامی دواعی و امر و کار خود بحضرت آفریدگار مسلم دارید و روی تضرع و مسکنت بمهیمن باری آرید و او را نصیر و معین در همه امر و کار شمارید تا از جمله فائزین ثواب بسیار و مستعدین بسعادت بشمار گردید. جماعت اصحاب مطیعین سید المرسلین گفتند: یا رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد ما بنده مطیع حضرت بصیر و سمیع و حکیم و امر شما را مترصد و مترقب ایستاده ایم بلکه چون پرگار بر دایره امر تو دایر و در کاریم.

[گفتار امام حسن عسکری (ع) در باره قبله]

[گفتار امام حسن عسکری (ع) در باره قبله] در روایت آمده که شخصی از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله چرا رسول مجتبی از قبله اولی که بیت المقدس بود بکعبه مقدسه نقل نمود؟ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۳۹ آن حضرت در جواب فرمود که بنا بر قول ملک تعالی چنانچه میفرماید «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ» (۱) تفسیر آیه مبارکه و الله العالم بالبدايه و النهايه آنست که یا محمد ما نگردانیدیم آن قبله که تو بر آن بودی- یعنی بیت المقدس بجانب کعبه- تا بدانیم ما که تابع رسول مهیمن است و کدام شخص از امت مراجعت بهمان ملت سابق خود مینماید، هر چند حضرت قادر عالم واقف و دانا بر حقایق احوال مستقرین بر دین و مستمرین بر قبله و آئین سید المرسلین و مطلع بر حال مسترجعین از آن بی شبهه و گمان بود لیکن بواسطه اظهار و اعلام خلقان ایشان را باستقبال کعبه امر واضح و عیان نمود بواسطه آنکه دوستی اهل مکه نسبت بخانه مبارکه کعبه است، لهذا ایزد تعالی اراده نمود تا موافق حضرت رسول صادق را از مخالف ناحق تمیز حق نماید باتباع قبله کعبه معظمه است. چون بعضی مهاجرین باستقبال کعبه و اطاعت حضرت در باب قبله کراهیت داشتند و حال آنکه رسول آخر الزمان ایشان را در هنگام ادای فرایض واهب منان امر بتوجه کعبه و استقبال آن نمود و مردم اهل مدینه چون بدوستی بیت المقدس حضرت واحد اکبر آنها را بخلاف خواهش و مراد ایشان امر باستقبال کعبه فرمود و مطلب واهب واجب بشخص مؤلف از مخالف و مخالف از مؤلف هر طایفه بود فلهاذا امر نمود هر که موافقت بحضرت رسالت دارد باید که کعبه مقدسه را قبله داند و تصدیق حضرت رسالت مآب در این باب ظاهر کند و ترک کراهیت نماید. بعد از آن حضرت خالق البریه میفرماید که «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» یعنی تحویل قبله بیت المقدس بکعبه مقدسه بسیار بسیار گران بر جهودان و بعضی از کافران است مگر آنان که بشرف هدایت و ایمان مشرف گشتند و تحویل قبله را حق و صدق دانستند. بر ضمایر صافیه صاحب دلان و خواطر زاکیه نکته سنجان مستور و مخفی نیست الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۰ که از بیان حقایق تحویل قبله برطرف خلاف رضای خلقان چنان معلوم و مستفاد شد که عبادت و بندگی ایزد اقدس بر خلاف مراد رضای این کس است چنانچه ایشان را به خلاف دواعی و مراد ایشان مأمور در هنگام بندگی نمود پس بنده مطیع قدیر سمیع آنست که هر چه مأمور گردد از آن تخطی و تعدی جایز ندارد و اطاعت و بندگی رب غفور را بر آن منهج مأمور و مقصور گردانند، و هو نعم المعبود و الیه المرجع فی الموعود.

(و هم در باب احتجاج حضرت پیغمبر) (علیه سلام الملك الاکبر)

[سخنان عبد الله بن سوريا یهودی]

[سخنان عبد الله بن سوريا یهودی] از حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی است که جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که عبد الله بن سوريا غلام یهود بود، یهودی که یک چشم داشت لیکن بزعم یهودان اعلم همه ایشان به کتاب قادر سبحان و به علوم انبیا و پیغمبران بود، روزی به خدمت حضرت سید البریه آمد از آن برگزیده ایزد مختار مسائل بسیار از روی تعنت و استکبار سؤال نمود. رسول حضرت پروردگار بنوعی او را از جمیع سؤالات اسکات و مجاب گردانید که اصلا آن غلام در جواب هیچ یک از آن سؤال راه انکار نیافت، بناء علی هذا گفت: یا محمد کیست که اخبار از خدای تعالی بشما میرساند؟ حضرت نبی الوری علیه التحیه و الثنا فرمود که جبرئیل علیه السلام. ابن سوريا گفت: اگر سوای جبرئیل از ملائیک کرام مثل میکائیل علیه السلام یا غیر او پیغام مهیمن علام بشما می آورد هر آینه من بتو ایمان می آوردم لیکن چون جبرئیل دشمن طایفه بنی اسرائیل است از میان فرشتگان ما اطاعت قول او نمی کنیم و استماع سخنان او نمینمائیم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برای چه شما جبرئیل علیه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۱ السلام را دشمن فرا گرفتید، زیرا که او امین الوحی ملک تعالی و رسول مجتبی از طرف

خالق البرایا بهمه رسل و انبیاست یقین رسولی که ارحم الراحمین مرسل و مبعوث به انبیای مرسلین گرداند البته آن رسول صادق و امین خواهد بود. ابن صوری گفت که عداوت او بر طایفه ما ظاهر و هویداست بجهت آنکه همیشه جبرئیل بلا و شدت و زحمت و بلیت بر بنی اسرائیل می آورد و دانیال اکبر را از قتل بخت النصر منع و دفع نمود تا آنکه امر آن متمرّد کافر در غایت رفعت و نهایت قوت و شوکت گرفت و اکثر بنی اسرائیل را هلاک گردانید، بلاد و امصار و مساکن و مواطن ابرار و اشرار همه را تخریب نمود بلکه با خاک برابر کرد همگی و تمامی یأس و شدت و مصائب و بلیت از هیچ احدی سوای جبرئیل باین امت نرسید، به خلاف حضرت میکائیل علیه السلام که پیوسته برگزیده آن رب جمیل باخبر شفقت و مرحمت از حضرت باری عز اسمہ ما را معزز و سرفراز می نمود و طوایف بنی اسرائیل را از قدوم بهجت لزوم حضرت میکائیل مسرت تمام و بشاشت لا کلام میرسید.

[پاسخ پیغمبر به گفته های ابن صوریا]

اشاره

[پاسخ پیغمبر به گفته های ابن صوریا] در آن هنگام سید الانام فرمود: و یحک تو جاهل و غافل از امر خدای اکبری هر گاه جبرئیل بموجب حکم و امر رب جلیل چیزی از عذاب اله بشما آورده باشد او را چه تقصیر و گناه بود، آیا شما ملک الموت را که حضرت عز و جل بقبض ارواح خلائق موکل گردانید دشمن خود میدانید؟ ای عبد الله در گاه و بیگاه نیز آباء و امهات بواسطه معالجات امراض اولاد و دفع بعضی اذیات ادویه کریهه در حلق آنها می ریزند؛ نه آن محض بواسطه اصلاح حال اولاد و اطفال بلکه بجهت صحت بدن و تدبیر احوال ایشان است و چون اولاد در هنگام تناول اشیاء کریهه متأذی و متألم میگردند پس بر اولاد لازم و واجب شود که پدر و مادر خود را دشمن خود فرا گیرند، اما حال نه بدین نهج و منوال است چون شما از حقیقت امر و حکم عز و جل غیر مطلع و جاهل و از ارادت ذاهل و غافلید لهذا جرأت بگفتن امثال الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۲ این کلام کفر الثیام می نماید لیکن چون من بر حقایق ارادت حضرت بی چون مطلعم گواهی می دهم که جبرئیل و میکائیل دو ملک کرام ملک علامند بلکه دو عامل و کامل و دو مطیع حکم و فرمان ایزد سبحانند، اظهار عداوت یکی از این دو امین رب العالمین مستلزم اظهار دشمنی و کین دیگری از این دو امین یقین است. و اگر کسی را زعم چنان باشد که او را جایز است که بر دوستی و محبت یکی از ایشان ثابت قدم و بر بغض و عداوت دیگری از آن دو اعیان راسخ دم بود بی شبهه و گمان آن کس کافر و کاذب و نادان است. ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام می فرماید که چنانچه محمد و علی دو برادرند جبرئیل و میکائیل نیز دو اخوانند و بنوعی دوستدار محمد و علی علیهما السلام از اولیای ایزد تعالی و مقربان درگاه حضرت الله اند و آنکه ببغض و عداوت یکی از این دو برگزیده ارحم الراحمین باشد کافر بی دین و مسکن او اسفل السافلین است، و ایضا کسی که بمودت و دوستی آن دو ملک ایزد تعالی و تبارک بود معزز و مکرم و احد عالم است و مبغض و منکر هر یک از آن فرشتگان ملعون و ساکن نیران است. و اگر کسی یکی از نبی صلی الله علیه و آله یا ولی یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام یا از آن دو فرشتگان را دوست داشته باشد و اظهار عداوت دیگری از نبی و ولی یا یکی از آن دو ملک ظاهر و هویدا گرداند البته آن کس دروغگوی، ناکس است و نبی و ولی و آن دو ملک واجب تعالی از آن محب ناقص بری و بیزارند، و نیز حضرت مهیمن غفار و جمیع ملائک اکهار و سایر خلائق ابرار نیز از آن شخص بی تمیز بری و بیزارند.

[سبب نزول آیه «قل من کان عدوا لجبرئیل»]

[سبب نزول آیه «قل من کان عدوا لجبرئیل»] حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام میفرماید که سبب نزول آیه

وافی هدایه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ» الآية «۱» و غیرها آنست که یهودان چون دشمن قادر سبحان بودند سخنان بد در حق جبرئیل و میکائیل آن دو فرشتگان بیان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۳ میکردند. و ایضا جمعی از ناصبان که دشمنان مهیمن منان بودند و چیزهای بد و سخنان بد در حق واجب الوجود و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه کریم معبود میگفتند و اظهار عداوت مینمودند. و وجه دشمنی نواصب آن بود که چون حضرت رسول بی چون در هر مجمع و مأب در حق ولی ملک الوهاب امیر المؤمنین علی علیه السلام فضائل و کمالات که حضرت واهب العطیات بآن امام البریات مخصوص و مرجوع کرده و شرف و کرامتی که بنام او ایزد علام مفوض و مرفوع نموده مسموع صواحب کرام و مستسعدین محفل دار السلام خود میگردانید و پیوسته در هنگام بیان کلام فضایل و شرف آن شرف دودمان ابی طالب امام المشارق و المغارب امیر المؤمنین علی علیه السلام الوهاب از زبان معجز نشان چنین بیان مینمود که جبرئیل علیه السلام از حضرت ملک علام چنین و چنان در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام اخبار و اعلام بواسطه اعلام و اطلاع جمیع انام نمود. و هم در بعضی از محافل جنت مقابل خود میفرمود که جبرئیل علیه السلام در یمین امیر المؤمنین و میکائیل علیه السلام در طرف یسار آن ولی غفار گاه مقیم و گاه سیارند و جبرئیل و میکائیل بواسطه سکناي طرف یمین آن بزرگوار بسیار افتخار مینماید و میگوید که جانب راست آن امام الابرار بسیار بهتر از جانب یسار است چنان که ندمای بعضی از ملوک عظیم الشان اهل زمان که در طرف ایمن آن پادشاه باشند بر ندمای جانب یسار آن ملک روزگار افتخار مینمایند، بلکه هر یک از این دو ملک جلیل فخر و مباهات کنند بر اسرافیل که در پس پشت آن ولی رب جمیل در خدمت مرجوعه خود ساعی و مشغول است و بر ملک الموت که در برابر آن امام علیه السلام بخدمت قیام و اقدام دارد افتخار مینمایند و میگویند که طرف راست و چپ امام العجم و العرب علی بن ابی طالب علیه السلام که محل سکنی و خدمت ما دو نفر است بسیار بسیار بهتر از مکان قدام و خلف امام است که مأوای شماسست چنانچه جمعی که مستسعدین حاشیه خدمت پادشاه زمان باشند بیقین آنها را فخر و مباهات است بر طوایف دیگر که در پیش و پس ملک حاضر باشند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۴ و نیز حضرت رسول عزیز صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از احادیث میفرمود که اعز و اشرف ملائیک واحد تعالی و تبارک آن فرشته است که محبت و مودت او نسبت بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر دوستی و مودت سایر ملائیک نسبت بآن حضرت غالب آید و هر کرا محبت علی بیشتر آن ملک در رتبه و کرامت در نزد حضرت عزت بیشتر است. و نیز حضرت رسول مهیمن عزیز فرمود که قسمی که در میان ملائیک آسمان مشهور و عیان است آن در باب مرتبه رفعت و شأن امیر المؤمنین علی ولی ایزد منان است، و آن قسم بدین نهج و بیان است که در هنگام سوگند بآن خدای که شرف و کرامت علی بن ابی طالب را بعد از محمد مصطفی و؟؟؟ همه ما سوی الله زیادت گردانید. و هم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وقت دیگر فرمود که ملائک سماوات و حجب همگی مشتاق رؤیت و لقای علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام اند چنانچه مادر مهربان که ده فرزند از او تولد یافته و نه نفر از اولاد او در وفات باشند فرزند دهمین یکی از عنایت رب العالمین باقی مانده باشد چه نوع اشتیاق بآن یک فرزند دارد، لقای خورشید سیمای آن امام الوری بر آن ملائکه بسیار بیشتر از اشتیاق آن والده مهربان بآن فرزند مهربان شفیق است. بر متفطن عارف و محب زیرک معارف واضح و عیان و لایح و درخشان است که اصدار امثال این کلام صدق التیام از حضرت سید الانام اظهار شرف رتبت عالی منقبت حضرت امام البریه علی بن ابی طالب است، و این محتوی و مبنی بر آنست که اگر من نسبت بآن ولی ذو المنن عزت و مودت یا اکرام و محبت مینمایم مأمور بلکه معذورم، زیرا که آن ولی ملک تعالی و وصی حضرت سید البرایاست و عزت و حال و شرف و کمال آن حضرت بر ملائیک واهب متعال در غایت وضوح از روی برهان و استدلال است و چون ملائیک کرام حضرت ایزد علام مطلع بر مراتب علم و کمال و عارف بر حقیقت معرفت و افضال او شدند و دانستند که حضرت علی بنده خاص الخاص الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۵ و مطیع با اخلاص حضرت خالق العام و الخاص است لهذا مودت و دوستی او را شیوه مرضیه و طریقه محسنه دانسته بر آن ثابت قدم و راسخ دمنند. چون جماعت نواصب ظلمت قوالب از نبی المشارق و المغارب این همه شرف و مناقب در باب علی بن ابی

طالب علیه السلام استماع نمودند با یک دیگر گفتند که ما را من بعد تاب شنیدن کلام محمد نیست؛ تا چند ایشان در مجلس و محفل گوید که خدای عز و جل با جبرئیل و میکائیل و ملائکه همگی و تمامی تعظیم و تفضیم شأن علی علیه السلام مینماید که خدای تعالی خاص است بعلی نه بسایر مخلوقین و محبت و مودت که حضرت عزت با علی دارد بهیچ احدی از بندگان خود ندارد، ما بیزاریم از چنین پروردگار و از ملائکه او مثل جبرئیل و میکائیل که ایشان همه برای علی باشند و علی را بعد از محمد بر جمیع خلائق تفضیل دهند؛ ما از جمیع آنها بری و بیزاریم بلکه از پیغمبران سابق که ایشان نیز بعد از محمد تفضیل علی بر سایر طوایف امم دهند از آنها نیز بری و بیزاریم و اصلا ما را چنین مذهب و دین پسندیده و دلنشین نیست. اما یهودان که دشمن اله منان بودند چون رسول آخر الزمان از مکه معظمه بمدینه طیبه مهاجرت نمود جمعی کثیر از آن طایفه با عبد الله بن صوری که اعلم ایشان بوده. چنانچه سابقا حقیقت احوال او مذکور شد اتفاق نموده جمعی دیگر بخدمت سید البشر آمدند. ابن صوری گفت: یا محمد از کیفیت خواب خود ما را مطلع و کامیاب گردان که بچه عنوان است زیرا که پیغمبر ما حضرت موسی علیه التحیه و الثناء امت خود را از کیفیت خواب پیغمبر آخر الزمان که ایزد سبحان بخلقان مرسل و مبعوث خواهد گردانید اعلام و بیان نمود. حضرت نبی المحمود فرمود که چشم من بخواب الفت و آرام گیرد لیکن دل من بحکم ذی المنن بیدار است. ابن صوری گفت: راست گفتی یا محمد. مرا خبر ده فرزندی که متولد میگردد از مرد است یا از زن؟ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۶ حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه سلام الله الدیان فرمود که پی و رگ و استخوان از مردان است و گوشت و خون و موی از نساء. ابن صوری گفت صدقت یا محمد، راست گفتی. باز از حضرت سید الوری پرسید که چرا فرزند گاه بعم خویش کمال مشابعت و مماثلت دارد چنانچه اصلا هیچ چیز او را تشبیه بحال خال نیست و گاه مشابه و مماثل بخال است بنوعی که بهیچ وجه من الوجوه او را مشابعت و مماثلتی بعم نباشد. حضرت سید النبیین فرمود که چنین است ای عبد الله، هر گاه بحکم اله و مشیت او آب منی مرد زیادتی کند بر بالای منی زن ممکن گردد فرزند مشابعت تمام پیدر و اعمام پیدا کند و اگر آب منی زن بحکم حضرت مهیمن در بالای آب منی مرد زیادتی نموده ممکن گردد آن فرزند بی شبهه عقل و فکر مشابعت و مماثلت بمادر و اقوام او یکسر بهم رسانند. ابن صوری گفت: یا محمد راست گفتی، مرا خبر ده از حال رجال که بحکم ذو الجلال از آنها فرزند بهم رسد و از حال مردانی که آنها را فرزند بهم نرسد. حضرت نبی ایزد معبود فرمود که هر گاه آب منی سرخ و تیره رنگ بود آن نطفه از روی عقل و فرهنگ مغره و بی آهنگ است و از آن فرزند تولد ننماید، و چون منی صاف بود بحکم اله واحد از آن فرزند تولد نماید. عبد الله گفت: یا محمد راست گفتی، بعد از آن ابن صوری گفت: یا محمد مرا خبر ده از پروردگار که بچه نوع است. فی الفور سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد، حضرت رسول مشکور در ساعت این سوره را بر ابن صوری خواند. گفت: یا محمد راست گفتی، اما یک خصلت باقی ماند از تو استفسار مینمایم اگر مرا بجواب آن سرفراز فرمائی بشما ایمان آرم و تابع امر و حکم حق تعالی گردم، یا محمد کدام ملک از ملائکه کرام از حضرت ملک علام بتو پیغام و آداب شرع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۷ و احکام می آورد؟ حضرت سید الانام فرمود که جبرئیل علیه السلام که امین الوحی ایزد تعالی بسایر رسل و انبیا بود از مهیمن علام جمیع آیات کلام از آداب شرایع و احکام و قصص انبیا علیهم السلام بما میرساند. ابن صوری گفت: این جبرئیل از میان ملائکه دشمن با طایفه بنی اسرائیل است پیوسته بواسطه قتل و شدت و تحیر و بلیت ما از ایزد تعالی می آید، رسول مهربان ما حضرت میکائیل است که همیشه بجهت سرور و رجا و فرح ما از ملک تعالی می آید، اگر میکائیل بشما می آمد ما ایمان می آوردیم زیرا که آن فرشته مقرب و دایم از حضرت واهب مستدعی دوام ملک ما و استواری آنها ساعی و جاهد بود و جبرئیل در پی تخریب ملک و هلاکت ما بود و بر هر عاقل ظاهر و بین است که اطاعت دشمن و استماع کلام او سزاوار و مستحسن نیست. بر سامعان کلام در نظام ائمه الانام و واقفان نکات و لطایف سخنان صدق التیام واضح و هویدا و لایح و پیدا است که حقایق مضامین صدق آئین همین کلام سابقا سمت تحریر یافت چون جامع کتاب ابو علی الطبرسی چنین نقل نمود که امام الوفی الزکی ابو محمد الحسن بن علی العسکری کره ثانیه کلام حقیقت التیام خود را بدین نهج و مرام بیان و انجام نمودند

لهذا این مترجم اقتداء به و اقتفاء علی اثره نیز مره بعد اخری کلام ایشان را بیان نمود یقین حمل بر تکرار کلام نخواهند فرمود.

[گفتار سلمان فارسی با ابن صوری]

اشاره

[گفتار سلمان فارسی با ابن صوری] چون ابن صوری در باب عداوت امین الوحی حق سبحانه و تعالی کلام لا یعنی باینجا رسانیده در محفل جنت نشان آن نبی عالیشان از خواص آن حضرت سلمان رضی الله عنه حاضر بود روی بجانب عبد الله بن صوری آورده گفت: عداوت جبرئیل نسبت بطایفه بنی اسرائیل چون ظاهر و عیان شما یهودان گردید؟ ابن صوری گفت: بلی یا سلمان جبرئیل مرتبه بسیار دشمنی خود را نسبت بما ظاهر و آشکار گردانید و بیشترین عداوت و اشد و اصعب آن آنچنان بود که حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۸ ایزد معبود دو سه مرتبه آیات بینات بر پیغمبران بنی اسرائیل ارسال و انزال نمود و اعلام ایشان گردانید که بیت المقدس بدست کسی که نام او بخت النصر باشد خراب و ویران گردد و او اکثر بنی اسرائیل را مقتول و سبایا و ذراری آنها را در سلک اساری منخرط گرداند. و چون طوایف بنی اسرائیل واقف و مطلع گشتند که بسعی و اهتمام آن متمرّد مهجور از رحمت رب غفور این همه شداید غیر محصور بر بنی اسرائیل بر منصفه ظهور ظاهر گردد و بمضمون صدق مشحون «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» این معنی بر همگنان روشن و عیان است بلکه از روی تجربه ظاهر و درخشان اهل علم و عرفان گردید که حضرت واحد اکبر هر روز در احداث شغل و امر دیگر است.

[تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال]

[تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال] و چون خبر و حکایت تخریب بیت المقدس در میان بنی اسرائیل اشتها تمام یافت اعیان پیشین این طایفه در فکر عاقبت این کار و دفع آن متمرّد و خیم العاقبه نابکار شدند مردی را از اقویای بنی اسرائیل بلکه از افاضل انبیای ملک جلیل و نام آن صاحب کرامت و اقبال حضرت دانیال بود بواسطه طلب بخت النصر معین و مقرر کردند تا در ولایات و امصار تردد بسیار نماید و بعد از وجدان و ملاقات آن رئیس ظالمان او را مقتول ساخته داخل دوزخ تابان و آتش نیران گردانند. و نیز بجهت تحصیل این امانی و آمال و مزید قوت و قدرت و شوکت آن نبی ایزد متعال اموال و اثقال بستران حمل نموده با جمعی از مردم قوی هیکل با اقبال بمصحوب آن نبی حضرت ذو الجلال روانه گردانیدند که در هر محل و مکان که محتاج بر انفاق باشد مصروف سازد تا جان آن کافر را بانصرام رسانند. چون دانیال از مقر و مقام با احترام خود بطلب بخت النصر تیره سرانجام برآمد بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل بابل که الیوم بدار السّلام بغداد شهرت دارد گردید و بخت النصر را در صغر سن که در غایت ضعف و مسکنت و نهایت ذلت و فاقت بود یافت. چون او را هیچ نوع قوت و قدرت نبود حضرت دانیال او را گرفته محبوس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۴۹ فرمود و خواست که او را مقتول گردانند و بنی اسرائیل و سایر بندگان ایزد جلیل را از شر و ضرر آن طاغی کافر برهاند، همان ساعت جبرئیل رسید و آن ملعون حضرت بیچون را از دست دانیال بعنف کشیده و او را بجهت قتل و غارت و نهب و حقارت بنی اسرائیل و باقی خلقان آزاد و مطلق العنان گردانید و با دانیال گفت که اگر پروردگار شما بخت النصر را باهلاک بنی اسرائیل و ذراری و سبایا امر نماید یقین تو بر او مسلط توانی شد و اگر اراده و مشیت حضرت عزت بر وقوع آن امر و حرکت متعلق نگشته پس شما بچه وثیقه گناه او را مقتول و تباه میگردانید. چون صاحب ما کلام جبرئیل علیه السّلام من اوله الی آخره همه را استماع نموده دست از آن کافر برداشت و بند از پای او برداشت، و بعد از مراجعت آن نبی با اقبال از آن سفر پر محنت و اشغال حقایق احوال آن ضال بر جماعت بنی اسرائیل بدین منوال بیان نمود. بعد از آن روز بروز کار و مهم آن متمرّد و

کافر در تزايد بوده قوی تر میشد تا آنکه صاحب شوکت و جاه و عسکر و سپاه و حشم و پادشاه گردید و با طایفه بنی اسرائیل شروع در نزاع و جدال و جنگ و قتال نمود، بالاخره کار او بجائی رسید که بنی اسرائیل را تاب مقاومت و قدرت مخاصمت با آن کافر وخیم العاقبت نماند. چون این طایفه را در کمال ضعف و ناتوانی دید دست تعدی و تسلط بنهب و غارت اموال و سبی ذراری و قتل رجال گشاد و انواع ایذا و مشقت و اصناف آلام و بلیت بر بنی اسرائیل روا داشت و دقیقه از دقائق ظلم و ستم نسبت بحال این مردم فرو نگذاشت، لهذا ما جبرئیل را که بانی و باعث این حرکت ناپسند بود و برای او دانیال عمل نمود تا این بلا و آزار طوایف بنی اسرائیل و احبار را دچار شد ما او را دشمن خود میدانیم و میکائیل علیه السّلام که محب جمیع بنی اسرائیل است او نیز دشمن جبرئیل است. سلمان گفت: یا ابن صوریای عقلی که واهب العطایا بتو ارزانی داشته تو آن را بکار نداشتی و هرگز سالک مسالک حق و ناهج مناهج صدق نگشتی گمراه و دور از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۰ مرحمت اله گشتی و طریق غیر مستقیم برداشتی و خاک مذلت جهل و نادانی بر وجوه صحیفه خود انباشتی، اوایل طایفه خود را ملاحظه نمودید که از روی خفت تدبیر و عقل و کمی فراست و کثرت جهل چگونه اجتماع کردند و شخصی را بواسطه محاربه و مقاتله بخت النصر مقرر؟؟؟ و معین نمودند و اصلا در آن باب فکر و تأمل از روی ثواب کردند که هر گاه حضرت قادر اله در اکثر کتب منزله آسمانی بر السنه رسل و انبیای ایزد تعالی اخبار پیادشاهی بخت النصر و اهلاک بنی اسرائیل و تخریب بیت المقدس و تعدی و تفریط آن متمرّد حکم ایزد اقدس نموده باشد خلاف حکم و مشیت حضرت واهب عزت نزد خرد و عقل و تدبیر و فراست آن جماعت و جایز و غیر رخصت چگونه باشد. گوئیا آنها اراده تکذیب اخبار انبیای ابرار حضرت واهب غفار نمودند، زیرا که بنی اسرائیل آن حضرت را در آن کار مهم مکذب و متهم گردانیده اند و یا آنکه بنی اسرائیل بعد از تصدیق انبیای عالیشان و رسل معجز نشان حضرت مهیمن سبحان اراده غلبگی بر آن اعیان داشتند و خواستند که حکم قضا و قدر واهب قادر را متغیر و مبدل گردانند. بی قیل و قال مشابه و امثال آن جماعت و طایفه که شغل و کار و عمل کردار آنها را موجه معقول و مرضی و مستحسن خدا و رسول دانستند همگی یکسر باغی و کافرند بخدای عز و جل و منکر اخبار انبیا و رسل اند و هر گاه بر شما بنی اسرائیل باخبر موسی و هارون رسولان حضرت بیچون و بخر سایر انبیا بر شما واضح و هویدا شده باشد که اخبار آن اعیان ظاهر و لایح و واقع و سانس خواهد شد. پس بر شما چگونه جایز و روا باشد که اعتقاد کنید بر آنکه جبرئیل امین الوحی رب جلیل دشمن طایفه بنی اسرائیل باشد و حال آنکه آن امین وحی لا یزال منع دانیال از مغالبه و جدال با خدای متعال نموده و او را از تکذیب خبر انبیای واحد فعال زجر و منع باستعجال فرموده باشد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۱

ابن صوریای گفت: پیش از این خدای عز و جل این خبر را از لسان انبیا و رسل بسمع هر فاضل کامل و عامی جاهل طوایف بنی اسرائیل رسانید لیکن حضرت ذو المنن مضمون صدق مشحون «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» هر چه خواهد محو نماید و آنچه اراده نماید اثبات فرماید، یحتمل در وقت دیگر خالق اکبر اراده امر دیگر کرده باشد. سلمان در جواب ابن صوریای گفت: پس شما بنی اسرائیل را اصلا وثوق و اعتبار در توراۃ منزله ایزد مختار از اخبار زمان ماضی بلکه حال و استقبال باقی و برقرار نماند، زیرا که شما هر گاه خود قائل بکلام «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» باشید پس متصور است که موسی و هارون بر منصب نبوت و رتبه رسالت معزول بلکه بی منزلت باشند و دعوای ایشان در آن باب باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل باشد، زیرا که بنا بر قول شما «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» میتواند بود که بعد از آنکه موسی علیه السّلام مع هارون مدت متمادی تبلیغ احکام و شرایع دین و اسلام و آداب بسایر انام نموده باشند معزول و مبذول نموده باشند. و نیز امید است که آن دو پیغمبر جلیل القدر هر چه شما را بآن عالم و باخبر کرده باشند که چنان است نه آنچنان باشد و آنچه بشما گفته باشند که فلان مقدمه در سابق زمان چنان بود آن نیز خلاف قول ایشان باشد. و نیز میتوان بود که آنچه آن دو پیغمبر ایزد اکبر در باب ثواب طاعت و عبادت بامید خبر داده باشند آن را حضرت ایزد محو گرداند و ثواب آن را به عقاب مبدل سازد. و نیز آنچه شما را در باب عقاب توعّد نموده باشند آن را عزیز و هاب محو نماید بلکه بثواب مبدل گرداند زیرا که ایزد واحد محو گرداند آنچه خواهد و اثبات کند هر چه اراده فرماید. بعد از آن سلمان

گفت: یا ابن صور یا جمیع شما از حقایق معنی کلام صدق الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۲ التیام ملک علام «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» غافل و جاهلید فلماذا همگی و تمامی شما بحضرت واجب تعالی کافر شده اخبار صدق آثار رسل غفار را در باب غیب بدروغ برداشتید و از دین حضرت رب العالمین خود را منسلخ گردانیده در سلک اخوان الشیاطین منخرط گشتید و بوسیله آن ابد الابدین در دوزخ تابان با سکنه آن مکان توأم و همنشین خواهید بود. آنگاه سلمان گفت: من گواهی میدهم که هر که دشمن حضرت جبرئیل علیه السلام است آن کس بی قیل و قال عدو حضرت میکائیل است و این هر دو فرشته نیکو سرشته دشمنند آن را که دشمن یکی از ایشان باشد هر چند اظهار محبت و وداد دیگری کند و هر دو دوستند آن کسی را که دوست هر یک ایشان باشد. بعد از آن مهیم سبحة بتصدیق قول سلمان این آیه مبارکه قرآن بحضرت رسول آخر الزمان ارسال و انزال گردانید که «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (۱). تفسیر این آیه جلالت پایه آنست که بگو یا محمد پسندیده واحد احد هرگز عداوت جبرئیل بواسطه مظاهر او بر اولیای رب جلیل بر اعدای مهیم نماید و یا در نزول آن امین الوحی ایزد منان در باب بتو و بیان کمالات و فضائل بی پایان حضرت علی بن ابی طالب و باقی امامان اظهار دشمنی او کند، گوی از غصه خبر مسرت اثر آن ملک ایزد اکبر همیشه در اندوه و حزن باش و دل خود را که محل بغض و عداوت مقربان درگاه حضرت عزت گردانیدی بناخن غم و الم میخراش و بمیر و در سقر مقام و مسکن گیر که بدرستی و تحقیق که جبرئیل آیات با برکات قرآن را بر دل مبارک تو بفرمان و حکم ایزد تعالی و تبارک فرود می آرد در حالتی که قرآن واجب الاذعان مصدق سایر کتب قادر سبحان بر سولان پیشینیان و هادی گمراهان و بشارت دهنده مؤمنان نبوت نبی الانس و الجان و ولایت و امامت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام الملک الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۳ المنان است بآن که همه آن اعیان اولیای ایزد سبحان و اوصیای آبا و اجداد ایشانند از روی حق و صدق و اخبار و اعلان واجب مطلق. و این بشارت مؤمنان وقتی است که بر موالات و دوستی حضرت پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین علی علیه السلام الملک المنان و بر ولایت سعادت انتهای آل آن دو بزرگوار پسندیدگان پروردگار باشد. بعد از آن حضرت رسول معبود فرمود که یا سلمان ملک منان تصدیق قول تو در باب یهودان نمود و جبرئیل امین از نزد رب العالمین پیغام و کلام باین نهج و مرام رسانید که یا محمد سلمان و مقداد بندگان خاص رب العباد و برادران نیکو نهاد هر دو صاف طینت و پاک اعتقادند و در محبت تو و برادرت علی بن ابی طالب وصی و صفی تو و این دو مؤمن نیک اعتقاد در میان اصحاب شما و علی علیه السلام مثل و مانند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اند در میان ملایک ایزد اعلام، و این سلمان و مقداد هر دو دشمن آن کسند که او دشمن یکی از این دو کس باشد و بغض و عداوت ایشان را ظاهر گرداند و هر دو دوست دارند کسی را که آن کس هر دو را دوست داشته باشد بشرطی که بر محبت تو و ولایت علی علیه السلام باشد، و این دو مؤمن دشمنند کسی را که محمد و علی و اولیای آن دو برگزیده ایزد تعالی را دشمن باشد. یا محمد اگر بنوعی که ملایک سماوات و حجاب و املاک عرش و کرسی ایزد تعالی سلمان و مقداد را بواسطه دوست داشتن نبی و ولی علیهما السلام و بجهت دوستی با دوستان ایشان دوست دارند بهمان طریق اگر سکنه زمین رعایت مراتب و داد و موالات ایشان با محبت و مودت اولیای آن اعیان نمایند و با اعدای ایشان و دشمنان اولیای آن بزرگان رعایت طرف معادات را مرعی داشته در آن مقدمه اتفاق با اهل سماوات مینمودند حضرت واجب تعالی هیچ احدی از اهل دنیا را معذب بعذاب عقبی البته نمیگردانید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۴

[لزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام]

[لزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام] و در باب ولا و محبت علی علیه السلام حدیث منقول از حضرت سید الوری و ائمه الهدی بسیار است و در آن باب تأکید بیشمار، چنانچه در بعضی احادیث معتبره بنظر این مترجم احقر رسید، و هو هذا «لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب عليه السلام لما خلق الله النار». یعنی اگر تمامی مردم از طوایف بنی آدم بعد از ایمان

بحضرت قادر عالم و اقرار بر نبوت نبی الخاتم صلی الله علیه و آله بر محبت و مودت الامام الاکرم امیر المؤمنین و اولاد او علیهم الصلاه و السّلام اجتماع مینمودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را بلا فصل وصی رسول مختار و ولی ایزد غفار دانسته اقرار بر بواقی ائمه الابرار بر تطابق قول نبی الاخیار و توافق وصایای هر یک از آن ائمه الاطهار میفرمودند بی شائبه گفتار خدای غفار ایجاد و خلقت نار بواسطه تعذیب خلائق بوسیله محبت و مودت ولی الخالق مینمود، پس ایجاد نار محض بواسطه امتحان مؤمنان و مجبان ابرار از سایر طوایف و انواع اشرار است. و نیز در حدیث دیگر مروی و مستطر است که «حب علی حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علی سیئه لا تنفع معها حسنه». یعنی مودت و محبت علی بن ابی طالب بشرایط معتبره منقوله از حضرت نبی الوهاب که آن اقرار بولایت و امامت آن اشرف اولاد ابی طالب و اقرار و اعتقاد بر ولایت ائمه اولاد آن سرور غالب است، حسنه ایست در غایت رفعت و ثوابیست در نهایت عظمت که با ادراک دریافت شرف سعادت آن محبت جمیع انواع سیئت و معصیت که از محب آن ولی رب العزت مصدر گردد اصلا و قطعا هیچ گونه ضرر و مشقت او در روز آخرت نگردد و چون مغلاق ابواب درکات نیران و مفاتیح بساتین جنان بدست آن امام الانس و الجنان و شفاعت جمیع مجبان باذن رحیم الرحمن برای عالی امیر المؤمنین علیه السّلام الملك المنان مرتبط است هر که را خواهد از مجبان خود داخل جنان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۵ گرداند و بغض و عداوت آن صاحب سعادت و کرامت سیئه ایست در نهایت شدت معصیت در غایت غلظت که راعی و حامی آن اگر جمیع ساعات لیل و نهار اوقات خود را در عبادت حضرت پروردگار و در تحصیل ثواب بسیار و حسنات بیشمار صرف نماید تمامی آن حسنات و اعمال مرضیه و همگی آن افعال مستحسنه دفع و رفع آن یک سیئه ننماید و جمیع آن حسنه در پله میزان سیئه بغض آن امام در کمال سبکی و خفت آید. از این حدیث حضرت نبی القرشی ظاهر و بین و واضح و روشن گردید که طاعت و عبادت هیچ احدی از امت بی اقرار امامت علی و محبت و ولایت اولاد علی مرتبت او مقبول حضرت اله و مرضی و مستحسن آن درگاه نیست چنانچه عارفی فرماید. (بیت) دشمنان علی را نماز نیست درست اگر چه سینه اشتر کنند پیشانی و چون احادیث در باب مودت و محبت و ولایت و امامت حضرت امام الامه علی علیه السّلام و باقی الائمه بغایت بسیار است، لهذا مترجم را بهمین بیان و دو حدیث اختصار است.

(در ذکر و بیان احتجاج حضرت نبی صاحب المعراج) (با طایفه یهود در باب ابرام لجاج)

[آیه ای در باره یهود]

[آیه ای در باره یهود] از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که چون آیه وافی هدایه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۱) منزل گردید طایفه یهود عاقبت نابهود بغایت متألم و پریشان گشتند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۶ معنی آیه جلالت پایه و الله اعلم بالبدایه و النهایه آنست که یا محمد اگر یهود الحال تکذیب تو نمایند و از رؤیت معجزات تو و استماع آیات ما از لسان شما متأثر نگردند و ایمان نیارند باید که خاطر فیض مقاطر خود را ملول نگردانی و از سخت دلیلهای ایشان متعجب نشوی زیرا که آن طایفه همیشه بر صفت قساوت قلب و انکار انبیای حضرت واهب متصف و مستمر بودند، چنانچه بعد از زنده شدن عامل و اظهار حقیقت دعوی خون؟؟؟ که در بنی اسرائیل بود ایشان بعد از رؤیت چنان آیه معجزه از حضرت موسی علیه السّلام و التّحیه همان بر صفت قساوت قلب و طغیان بودند و اصلا میل بحق ننمودند. پس بگو ای محمد بیهودان که دلهای شما همچو سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت تر است از سنگ در قساوت و غلظت، زیرا که بعضی از سنگها هست که بعد از انفجار از آن جویهای بزرگ روان میگردد و بعضی سنگهاست که چون بشکافند هر آینه از

آن جویها خورد ظاهر می شود. و نیز بدرستی و راستی که بعضی از سنگها هست که بحکم خدای تعالی فرود آید از ترس امر اله از بلندی به پستی گراید لیکن دلای شما یهود بانکار از آن احجار اقسی است، و خدای تعالی از حال یهودان و از مکاید آن طایفه غافل نیست زیرا که او عالم السر و الخفیات است. یهود و نواصب بعد از استماع این آیات حضرت ایزد منان در باب توبیخ و سرزنش ایشان از لسان سید الانس و الجان متألم و متأذی متجاوز از حصر و بیان گشتند بنوعی که طاقت صبر و توان آن نداشتند لهذا از عیان؟؟؟ و رؤسای یهودان که در میان ایشان صاحب نطق و بیان بودند اتفاق نموده بخدمت سید انبیا و رسولان آمده گفتند: یا محمد ما را تو هجو کردی و چیزی چند خلاف واقع و حق نسبت بدل ما دادی که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم و مطلع است که آنچه تو فرمودی هرگز در خواطر و ضمائر ما خطور و عبور ننمود بلکه پیوسته در دل ما قصد خیر و خویشتن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۷ چنانچه افعال ظاهری ما مصداق اعمال ماست از روزه گرفتن و تصدق کردن و مواسات با فقرا و غیرهم نمودن، مع هذا کی جایز و روا باشد که چنین چیزها نسبت بما دهی. حضرت رسول محمود بعد از استماع اقوال یهود فرمود که خیر و نیکوئی آنست که خالصا لوجه الله تعالی و عمل بمأمور به رب غفور بود اما فعل و عمل با اغراض معلل که مراد و مفاد از او مطالب دنیوی یا سمعه و مرائی یا معانده با رسول ایزد تعالی یا بجهت گول و غبی رسول یا بواسطه قصد تمالک و تسلط بر نبی باری یا اظهار شرف خود بر پیغمبر حضرت رب جلیل باشد یقین امثال این افعال پسندیده و مقبول حضرت اله و مستحسن آن درگاه نیست، بلکه آن عمل شر خالص و فاعل آن فعل مسیء و غیر مخلص است و نزد ارباب فضل و حال همه آن اعمال فی یوم لا ینفع بنون و لا مال موجب وزر و وبال و عذاب الیم و نکال در مآل است، بلکه متصدی آن بی شبهه و ارباب در یوم الحساب معذب باشد العذاب و معاقب بأتعب عقاب است. یهودان گفتند: یا محمد شما امثال این نوع سخنان در حق ما از روی غرض و عدوان میگوئید زیرا که ما هر چه اتفاق در راه رضای ایزد خلاق مینمائیم اکثر بلکه همگی و یکسر بواسطه ابطال قول و امر تو و رفع ریاست و بزرگی شما و بجهت تفریق و جدا گردانیدن اصحاب تو است، و این فعل و عمل باعتقاد ما جهاد اعظم و از ارتکاب این مترجی و مترقب ثواب اجل و اهم و چشمداشت پاداش اتم و اکمل هستیم، لا اقل احوال ما و ظهور کیفیت اوضاع شما آنکه ما و شما در دعاوی بندگی حضرت باری مساوی باشیم زیادتیی تو بر ما از چه وجه و چرا باشد. حضرت نبی المحمود فرمود که یا اخوة الیهود دعاوی میان مبطل و محق و عادل و فاسق مساوی است لیکن حجج و دلائل حضرت حکیم عادل تفرقه میان حق و باطل و کاشف بدی حال و زشتی مبطل و بیان حقایق احوال محق مطیع عز و جل مینماید، و محمد رسول حضرت رب العالمین بعلت جهل و نادانی شما یهود بیدین غمگین الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۸ نگردد و شما را نیز تکلیف تسلیم حکم و انقیاد امر خود بغیر حجت خدای ارحم - الراحمین ننماید و اقامت حجت و دلیل رب جلیل بر طایفه یهود چنان نماید که هیچ احدی از شما را امکان جحد و دفع و قدرت منع و رفع از موجب آن دلیل نباشد و اگر محمد از دنیا برود آیه ای که مشعر بر سوء حال و زشتی احوال شما باشد چون از او بشما رسد هر آینه شما نتوانید شک آورده گوئید که البته آن از متکلفات و مصنوعات یا از معمولات و مواظبات محمد است که از روی حيله و ساختگی آن را بجهت ما یهودان تألیف و ترکیب نمود. پس در این هنگام آنچه بخاطر شما رسد از هر باب آن را از من استفسار و استعلام نمائید زیرا که هر چه شما از معجزات آیات که از من طلب و اقتراح نمائید الحال شما را بآن مستدعیات و مقترحات مهتدی و مستسعد گردانم تا شما بعد از من نتوانید گفت که آن آیه معمول محمد و ساختگی ایشان است که او؟؟؟ از روی حيله و مقدمات آن را بما رسانید، پس الحال هر چه مقترح و مستدعی شما بود ظاهر گردانیده جواب بستانید که حضرت رب العباد مرا وعده ظفر و نصرت بر شما داد که از معجزات و آیات هر چه از من طلب کنید مرا بر اثبات و اظهار آن قادر و دانا گردانیده تا معاذیر کفره شما انقطاع یابد و بر بصیرت جمعی از طوایف شما که بشرف اسلام و ایمان مشرف گردند بیفزاید. چون حضار یهود بالتامام چنین کلام ملایم از حضرت سید ولد آدم استماع نمودند گفتند: یا محمد الحال از روی انصاف سخنان فرمودید اگر بر وعده وفا نمائید پس شما اول آن کس خواهید بود که او رجوع از دعوی نبوت خود کرده داخل در سلسله جمعی که گول و فریب

دیو خورده باشند گردد بعد از آن چون مطلع بر حقیقت احوال خود شود مراجعت نموده مسلم حکم توراۃ گردد زیرا که چون ما جماعت یهود مقترحات خود را بر شما عرض نمائیم یقین شما از عهده جواب آنها نتوانید آمد و چون عجز شما در باب دعوی که میفرمائید که هر چه خواهید از من طلب نمائید ظاهر و هویدا گردد قول شما باطل و از درجه صدق و اعتبار ساقط و عاطل شود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۵۹ حضرت رسول فرمود که صدق و راستی از شما یهود مطلوب و مرغوب است نه وعید و تهدید، الحال هر چه اراده استدعا و اقتراح آن دارید از من استفهام و استعلام نمائید که حضرت معین مجید بواسطه قطع معذرت‌های شما مرا نوید اعانت و توفیق بر اثبات و اظهار مقترحات و قدرت بر انجام مسئولات شما دارد و یقین مرا صاحب توفیق و استظهار و شما را مجاب و خوار گرداند.

[استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود]

[استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود] در این هنگام یهودان لثام گفتند که یا محمد زعم شما در حق طایفه یهود چنان است که اصلا و قطعا بهیچ وجه در دل‌های ما مواسات فقرا و معاونت ضعفا و قصد بذل نفوس و انفاق اموال بجهت ابطال باطل و احقاق بندگان حضرت مهیمن عادل نیست و احجار این خیال بمراتب بسیار نرم‌تر از دل‌های ما در بندگی ایزد غفار است. ز غم تو دل‌های ما از سنگ خارا کمتر است چون کسی گوید که از آدم جمادی بهتر است یا محمد این جبال که در حضور ما و شما مشاهده مینمائیم برخیزید که باتفاق بدامن بعضی از این کوه‌ها رفته استشهاد نمائیم تا بر تصدیق یا بر تکذیب یکی از ما و شما گواهی دهد، اگر ناطق بر تصدیق تو گردد پس یقین تو در دعوی بر حق و نبی حضرت خالق خواهی بود و بر ما لازم و واجب و متحتم گردد که تابع دین و مطیع شرع و آئین تو گردیم و اگر ناطق بر تکذیب تو یا ساکت و صامت از جواب گردد بدان که تو مبطلی در دعوی و معاندی با امثال ما برایا، پس تو بجهت آز نفس یا هوا و هوس بمصیبت و تعب مشارب نباشید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خوش باشد بیائید تا باتفاق بدامن کوهی که مرضی و مختار شما باشد رویم و استشهاد نمائیم. پس آن کفره بالتمام باتفاق سید الانام بدامن کوهی که آن را جبل «اوعر» گفتندی رفتند و گفتند: یا محمد این کوه است از آن استشهاد و استعلام در باب دعوی خود نمای تا حقیقت و صدق و کذب و بطلان ما باشهاد او ظاهر و هویدا گردد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۰ چون رسول حضرت بیچون استشمام رضای یهود از اشهاد آن جبل معلوم نمود فی الفور روی توجه باذن عز و جل بسوی آن جبل آورده فرمود که ای جبل من از تو سؤال بفرمان ایزد متعال مینمایم، ترا قسم بجاه و جلال محمد و آل طیین و طاهرین او که بذکر اسمای گرام عظام ایشان حضرت واحد منان حمل عرش بیکران بر هشت نفر حاملان ملایک ایزد سبحان بغایت سبک و آسان گردانیده حال آنکه قبل از تذکر اسمای آن اولیای عظام جمع کثیر از ملایک حضرت ایزد علام که عدد آنان را بغیر خدای عالم احدی عارف و عالم نیست بعد از اجتماع همگی ایشان قدرت بر حرکت عرش عظیم البنیان نداشتند و چون یاد نام سید الانام و آل او علیهم السلام نمودند آن هشت نفر ملک بغیر استعانت و استمداد دیگر عرش واحد اکبر را در کمال سبکی و آسانی برداشتند. و ایضا ترا ای جبل قسم بحق محمد و آل طیین و طاهرین او که حضرت ابو البشر آدم علیه السلام را بوسیله ذکر و حفظ نام نامی هر یک ایشان دعا و توبه آن حضرت بعز اجابت رسید و ثواب الرحیم الحمید گناه و خطیئت و وزر و ذلت او بخشید و کرۃ ثانیه او را بمرتبه نبوت رسانید. و نیز قسم است ترا بحق محمد و آل طیین و طاهرین او آیا که حضرت ادریس علیه السلام بسبب بیان و ذکر اسمای سامی آن برگزیدگان ایزد منان و تشفع بایشان بنزد حضرت رحیم الرحمن مرفوع بدرجات عالیّه جنان و ساکن در اعلا اماکن دار الامان گردید. باید که آنچه واجب الوجود در تو ودیعت نمود از علم و شهادت در باب نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه تصدیق او در حق جماعت یهود و ذکر قساوت قلب و کین و تکذیب نبی رب العالمین و انکار محمد رسول امین آن را به افسح البیان عربی بر طایفه یهودان بیان و عیان نمائی. هنوز خاتم الرسل در استحلاف جبل و بدعا مشغول بود که آن جبل بامر و حکم عز

و جل بترزع و تزلزل در آمد و منشق گشته از آن آب روان شد؛ پس آنگاه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۱ بلسان عربی فصیح متکلم گردید که یا محمد بدرستی و راستی گواهی میدهم که رسول بحق حضرت رب العالمین و سید الخلائق اجمعین تویی و گواهی میدهم که دلهای این جماعت یهود بهمان نوع که تو ای نبی المحمود وصف و بیان نمودی بغایت از سنگ سخت تر است و هرگز از دلهای یهود خیر و بهبود نگردد و اما از احجار آب و سیل بسیار و انهار بیشمار انفجار یابد و اصلا از یهود نسبت بشما خوبی و بهبود اصدا نیاورد. و نیز شهادت میدهم که هر چه این جماعت بشما تعریف مینمایند و میگویند همگی آن دروغ و افترا در باب شما نسبت بحضرت رب العلی میدهند. چون آن جبل بامر عز و جل شهادت خود در حق خاتم الرسل باتمام رسانید حضرت رسول فرمود که ای جبل آیا حضرت ایزد لم یزل ترا امر بطاعت و متابعت من نمود در باب آنچه بتو التماس کردم از شهادت بر طایفه یهود یا نه. ترا قسم است بجاه محمد و آل طیین و طاهرین او که بوسیله تذکر اسمای ایشان حضرت نوح شیخ الأنبیاء و رسولان از کربت بلیت بی پایان طوفان نجات و امان یافت. و نیز حضرت واحد غفار بوسیله تذکر اسمای گرامی آن ابرار اخیار نار نمرود مردود نابکار را بر حضرت خلیل جلیل جبار تبرید گردانید بلکه آن نیران بینهایت را محل امن و سلامت و مکان تنزه و استراحت نمود و آن نبی الابرار را در میان لهبات نار بر عزت و اعتبار بر بالای فرش بسیار ممکن و پایدار گردانید و بنوعی حضرت رحیم الرحمن آن مکان را بزیب و آرایش و اسباب فرح سریر و آسایش بیمار است که تصور مزید بر آن در حیز قدرت امکان انسان نیست چنان که انواع شکوفه و ازهار که در چهار فصل سال بمشیت قادر متعال پیدا گردد بیک طرفه العین در آن سرزمین پیدا گردید چنانچه ابصار آن طایفه یاغیه هرگز در حدایق عامیه ایشان در تمامی عمر در بساتین ملوک و پادشاه زمان ندیدند و بگوش نیز نشنیدند. چون جبل استماع کلام خاتم الرسل نمود بفرمان عز و جل متکلم شد و گفت: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۲ بلی یا محمد گواهی میدهم که اگر شما از ملک تعالی اقتراح و استدعا نمائید که اهل دنیا از صغیر و کبیر و ملوک و رعایا را میمون و خوک کند. ایزد سبحانه و تعالی آنچه مستدعی شما باشد آنچنان کند و خلاف مطلب و مدعای شما نکند و اگر از حضرت لا یزال سؤال نمائی که همگی انسان را بر صعب ملایک آسان کند مأمول و مسئل شما بمعرض قبول افتد. و اگر از حضرت رحیم الرحمن استدعا نمائی که سنگ را نیران و یا نیران را سنگ گران گرداند در ساعت آنچنان شود. و نیز اگر اراده کنی که آسمان بزمین آید و یا زمین بآسمان مرتفع گرداند همچنان شود و هرگز خلاف مدعای شما نشود. و اگر خواهش شما متعلق گردد که اطراف مشارق و اکناف مغارب پر از فضه و ذهب گردد و مانند صرد و کیسه‌ها و انبان شود بحکم قادر منان آنچنان شود. یا محمد الشفیع حضرت ایزد سمیع جمیع ممالک زمین و محال و آسمان را مطیع فرمان تو گردانید و کوه و دریا را منقاد شما ساخته مقرر فرمود که همه آنها در فرمان شما باشند و سایر مخلوقات از ریاح و جوارح انسان و صواعق زمین و آسمان و اعضای تمامی حیوان نیز مطیع شما و آنچه رسول ایزد مهیمن خلاق را امر کند امت متابعت حکم و اطاعت امر شما نمایند و از فرمان لازم الاذعان تقاعد و تجاوز نمایند.

[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)]

[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)] چون یهود آیه و نشان از رسول آخر الزمان ملاحظه و مشاهده نمودند و حقیقت دین سید المرسلین و صحت شرع و آئین او بر آن کفره ملاعین واضح و مبین گردید مع هذا غشاوت و عمی و ضلالت بر حدایق بصیرت انباشته قدم انکار و استکبار پیش گذاشتند و گفتند: یا محمد حقایق کلام که از این جبل مسموع طوایف انام می شود در غایت اشتباه و نهایت التباس بلکه متجاوز از طریق قبول عقل و قیاس است، زیرا که زعم یهود چنان است که آنچه از این کلام مسموع جمیع انام می گردد شما جمعی از اصحاب خود را در عقب این کوه مقرر داشته آن جماعت باین کلام متکلم میگردند و الا صخور جبال الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۳ را با رجال تکلم باین منوال بی قیل و قال از روی عقل کمال محال است و این اشیاء معلوم و مفهوم ما یهودان نیست که این سخنان از سنگستان یا اصحاب و یاران شما می شنویم و بامثال این کلام ما فریب و دغا نمیخوریم و

هیچ کس بغیر ضعیفای اصحاب تو که در عقل حاسر و حذاقت قاصر و فراست کاسرند صدای آن جبل را بمعجزه تو قبول نکنند و از طریقه عقل غافل نگشته گول بخورند و تو را در دعوی رسالت صادق و عادل و فرستاده عز و جل ندانند. خلاصه کلام آنکه اگر خواهی صدق و راستی خود را بر ما یهود ظاهر و آشکارا گردانی و خود را مطاع و ما را مطیع سازی باید که از دامن این کوه که محل سکناى تو است برخیزی و بفلان مکان از صحرا که در آن محل اصلا جبل نباشد بنشینی و حکم کنی که آن جبل از مقام و محل خود متحرک گشته بنزد تو آید تا بنظر ملاحظ و مشاهده ما درآید و بعد از آن امر نمائی که آن جبل از اعلا و اسفل شق گشته دو حصه عدل شود و علیای آن جبل منقلب بسفلی و سفلاى آن جبل منقلب بعلیا گردد؛ یعنی سر کوه پائین آید و ته کوه بالا گراید تا معلوم ما یهودان گردد که آن سخنان که از آن کوه گران استماع نمودیم همه آن از خدای منان و بساختگی بعضی از یاران و اتفاق ایشان با دیگران نبود بلکه آن نیز ظاهر گردد که از اتفاق مردمان و بامداد و معاونت آن متمرّدان تألیف و ترکیب کلام آنچنان نتوان فرمود. رسول متعال در آن حال روی توجه و اقبال بقطعه‌ای از صخره آن جبال آورد و امر فرمود که ای حجر بفرمان ایزد اکبر از مکان خود برخاسته بحرکت و سرعت هر چه تمامتر نزدیک من آی و هر شهادت و خبر که در باب نبوت و رسالت من و قساوت قلوب یهود منکر خالی از مهر و مسلوب از اخلاص مودت پیغمبر داری بی‌تأنی و توقف زمان باوضح بیان واضح و عیان گردان. فی الفور بامر ایزد غفور آن حجر از جای خود منقطع گشته بشرف حضور موفور السرور آن نبی المشکور فایز و مسرور گردید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۴ پس آنکه حضرت حبیب الله بیکی از آن طایفه گمراه متوجه گردید و فرمود که این سنگ را بردار و نزدیک صماخ گوش خویش نگاهدار و بشنو ذکر آنچه سابقا از آن جبل بآمر عز و جل شنیدی، چون این قطعه جزء آن کوه است البته از این نیز همان استماع نمائی. یهود چون سنگ برداشت و پیش گوش خود بداشت آن قطعه حجر بحکم ایزد اکبر ناطق بمثل همان کلام پیشتر که آن جبل در حضور آن قوم یکسر گشته بود گردید در باب تصدیق رسول معبود و ذکر قساوت قلوب یهود و تصدیق اخبار حضرت نبی الابرار در باب اتفاق اصحاب شقاق و ارباب نفاق در دفع رسول ایزد خلاق. و چون آن سنگ پاره بآمر بیچون شهادت خود بموافق اصل خود جبل الراسی الرافع و مطابق واقع مؤدی گردانید خطاب بجماعت یهود نمود که این اتفاق شما و نفاق با محمد مصطفی خلاف رضای خدای عادل بلکه شغل مردم جاهل و عمل غیر مستحسن و باطل اوست، امثال این اعمال باعث کمال وزر و وبال و وسیله عذاب و نکال شما جهال در یوم لا ینفع بنون و لا مال است. در آن حال رسول واجب الوجود روی بآن یهود آورد و فرمود که این قطعه حجر که الحال ترا اعلام و اخبار بآن خبر مسر داد؟؟ شنیدی؟ گفت: بلی. نبی الله فرمود که در عقب این قطعه سنگ پاره کسی دیگر دیدی که با تو حرف یا سخنی گفته باشد. گفت: نه یا محمد بغیر این قطعه حجر هیچ احدی مرا از حقیقت کلام بیسر این جبل و مطلع و با خبر نگردانید، التماس و استدعا بشما که آنچه در باب انشقاق جبل مسألت نمودیم ما را برؤیت آن مبهتج و شادمان گردان. حضرت رسول آخر الزمان از آن محل و مکان برخاسته بمقامی که وسعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۵ و فضائی داشته اقامت نمود و روی بآن جبل آورده و فرمود که ترا قسم است بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله جاه ایشان و بسبب سؤال انبیا و رسولان ایزد سبحان بارسال باد صرصر جمیع قوم عاد یکسر همه را مثل خرمانیان که اصل آن پوسیده و ابتر گردیده بمجرد اندک حرکت از زمین منقلع گشته بخاک برابر شوند آنچنان گردیدند. و نیز بوسیله تذکر صالح پیغمبر علیه السلام اسامی سامی گرامی ایشان را رب جلیل امر و حکم بجبرئیل فرمود که بیک صیحه آن قوم ابتر را مانند هشیم محتضر - یعنی گیاه خشک و بی‌نفع و بی‌بر گردانی. ای جبل بعزت آبروی آن اعیان که از جای خود منقلع و منقطع گشته باین مکان بنزد من آئی. در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان خطاب مبارک خود بزمین که قرب و جوار آن بزرگوار بود گذشت در ساعت بآمر و حکم عز و جل آن جبل بتزلزل در آمد و مانند اسب تیز رفتار برفتار درآمد و خود را نزدیک انگشتان آن حضرت بزمین ملتصق گردانید خود را به انامل بدایع نگار معجز آثار مثل کسی که اراده دست بوسی آن یگانه گوهر نبوت و ولایت داشته باشد در همان مکان ندا کرد: ای محمد النبى العربی این منم در خدمت تو حاضر و قول ترا سمیع و دین ترا

مطیع ای رسول رب العالمین اگر اراده نمائی توقف این گروه نامألوف بر زمین مالم زیرا که من بامر ایزد غفور باطاعت امر تو مأمورم. در آن حال رسول با اقبال روی توجه به آن جبال آورده فرمود که ای مطیع حکم ایزد لا یزال این طایفه یهود جهال از من استدعا نمودند که تو را مأمور گردانم بآن که دو حصه عدل گردی پس آنگاه اعلائی تو منخفص و سفلائی تو مرتفع شود، بناء علیه باید که ذروه و قله تو اصل و اصل تو ذروه و قله گردد. چون آن جبل استماع این سخن از آن رسول عز و جل نمود در ساعت گفت: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۶ ای حضرت نبی مهیمن اختیار من بحکم ذو المنن برأی عالمقدار تو منوط و بأمر اقتدار تو مربوط است اما الحال در همین حال بآن امر مأمور و بآن خدمت مشکور میگردانی. آن حضرت فرمود: نعم در ساعت آن جبل من غیر تراخی و مهل بحکم رسول عز و جل منشق بدو حصه عدل گشته اعلائی آن جبل منقلب بأسفل و اسفل آن منقلب و مرتفع باعلائی آن محل گردید و اصل آن فرع و فرع آن اصل شد. پس از آن جبل ندا فرمود که ای معشر یهود این معجزه و برهان ظاهر و عیان که از این رسول آخر الزمان مشاهده نمودید آیا زعم شما چنان است که این کمتر از معجزات موسی بن عمران است که شما بآن ایمان آوردید، این گمان شما عین وزر و عصیان و خلاف واقع و بهتان و محض عداوت با رسول ایزد منان است. یهودان بعد از استماع این سخنان از آن کوه گران بغایت آزرده و حیران شدند، بعضی ایشان روی بقوم و خویشان خود کرده گفتند که ما را اصلا از این مرد مقرر محض است، و بعضی دیگر گفتند که این مرد ساحر و مؤتی است؛ یعنی ساحر که چیزها را بطریق کھانت و باخبار دیگر مردم را گول زند و از سحره مهره چیزهای بسیار ظاهر و آشکار گردد؛ باید که شما یهودان از دیدن آن نشان فریفته و حیران نگردید و گول او را مخورید. در آن محل آن جبل بفرمان حضرت عز و جل بتکلم و تزلزل درآمد و گفت: ای دشمنان ایزد سبحان شما در سابق زمان بامثال این سخنان ابطال نبوت موسی بن عمران نمودید زیرا که چون از آن حضرت اقتراح و استدعا نمودید که اگر عصای شما اژدرها گردد ما بتو ایمان آریم بعد از حصول مسئل شما بموسی علیه السّلام گفتید که عصای تو اگر اژدرها یا بحر را راهها یا کوه در بالای سر شما مثل سایبانها گردد ما بتو ایمان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۷ آریم، عجب نیست بواسطه آنکه شخصی دیگر از اقوام شما برای تو این کارها را بانجام و انصرام میرساند بلکه جد تو بجد و سرعت و جهد این عجائبات برای تو می آرد و ترا در میان بنی اسرائیل معزز میگرداند؛ اما فریفته مقدمات شما نگردیم و باین وسیله اعتقاد نبوت تو نکنیم. در آن حال سنگها از آن جبال بر مفارق آن کفره ضال بفرمان جبار متعال فرو ریخت و حجت حضرت رب العالمین را واضح و مبین گردانید. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شهید».

[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)]

[فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران]

[فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران] از معمر بن راشد منقول و مروی است که از لسان معجز نشان جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام استماع نمودم که فرمود: روزی مرد یهود بخدمت نبی المحمود آمد و نظر بی بصر خود را متواتر بسوی سید البشر انداخته و آن بی سعادت و تمیز نگاههای تند و تیز بجانب آن رسول عزیز میگرداند. آن نبی واهب لا یزال روی سعادت و اقبال بسوی آن یهود محتال آورده فرمود که چه حاجت داری. یهود گفت: یا محمد مرا با تو سؤالی است آیا تو افضلی یا موسی کلیم الله که رسول واجب التعظیم ایزد کریم بود و حضرت عز و جل با آن نبی مرسل در طور جبل تکلم نمود و توراۃ بایشان ارسال و انزال فرمود و از تمامی انبیای پیشین رب العالمین او را ممتاز و سرفراز نمود، چنانچه معجزات مثل ید بیضا و تبدیل عصا باژدرها و شکافتن دریا و سایه انداختن بر مفارق قوم خود بدعا باو احسان و عطا فرمود و هیچ رب العلی یکی از آنها را از شما ظاهر و هویدا نمود، پس دعوی نبوت و ادعای الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۸ رسالت شما بحسب عقل و الامر تبت جایز و رخصت نباشد لهذا دعوی

تو مستحسن و مرضی هیچ امت نیست. حضرت رسول واجب الوجود فرمود که ای یهود تزکیه و ستایش نفس خود پسندیده واحد اقدس بلکه مقبول هیچ کس نیست، لیکن ای یهود حقیقت حال انبیای واحد متعال از من از روی صدق مقال بر سیل اجمال استماع نمای تا بر حقایق آن عالم و واقف گردی: ای یهودی بدان که بآدم علیه السلام وزر و خطا رسید و از لباس عزت عریان و از مسکن جنان نومید و حیران گردید، و بعد از نزول بدار الغرور جهان مدت مدید سرگردان بود و سبب قبولی توبت ایشان چنان بود که گفت: بار خدایا من تو را التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که از سر گناه من در گذری و مرا به رحمت خود ببذیری. همان که تشفع به من و بعترتم اولیای حضرت مهیم نمود فی الفور رحیم الغفور او را مرحوم و مغفور گردانید و باعطای و احسان رتبه نبوت کره ثانیه او را مبهتج و مسرور گردانید. نیز حضرت شیخ المرسلین نوح علیه السلام چون در سفینه نجات بحکم واهب الخطیئات متمکن گردید و کشتی آن حضرت در روی بحر بیکران متلاطم مواج بی پایان مانند خاشاک مضطرب و سرگردان بود در آن زمان نوح نبی با سکنه آن کشتی بغایت الغایت خائف و هراسان و متحیر و لرزان گشتند، در آن حال ایزد متعال مجید حضرت شیخ الأنبیاء را باسامی سامی آن پسندیدگان ذو الجلال متذکر گردانید، فی الحال گفت: بار خدایا من تو را التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل آن حضرت مینمایم که مرا با اهل این کشتی از بلیات غرق و هلاکات نجات داده بساحل امن و سلامت رسان. در همان محل حضرت عز و جل شیخ الرسل را با جمیع سکنه آن محل از خوف غرق و بلیه نجات و امان داد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۶۹ و نیز چون خلیل الرحمن را نمرود مردود بدمدمه و فسون شیطان بآتش سوزان انداخت در همان حال آن نبی ذو الجلال متذکر و متوسل بحضرت محمد و آل علیهم السلام گردید و گفت: بار خدایا من تو را التماس و استدعا بحق حبیب تو محمد و آل او مینمایم که مرا از این آتش و نیران نجات و امان عنایت نمائی. فی الفور رحیم علام آن آتش افروخته را بر آن نبی الاکرام بر دو سلام گردانید. نیز حضرت موسی کلیم در هنگام مخاصمه فرعون لئیم و وقت مشاجره و منازعه با ساحران چون عصای خود را بحکم رحیم الرحمن القاء نمود و آن عصای بیجان ثعبان گردید، آن حضرت را خوف و رعب بی پایان بهم رسید، کلیم علیه السلام در آن ساعات مناجات بقاضی الحاجات فرمود که: بار خدایا من ترا التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که مرا از این خوف مطمئن و مشعوف گردان. در آن بادی ملک تعالی خطاب بموسی علیه السلام نمود که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» یعنی ای موسی باید که ترس و بیم بر خاطر واجب التعظیم خود راه ندهی بدرستی که تو بوسیله اعطای رتبه نبوت در جلالت شأن و رفعت بمکان ممتازی و چون مستشفع بشفعای کرام گشتی در محل رضا و امانی. ای یهودی اگر موسی کلیم بادراک صحبت کثیر البهجت من خاطرش مستقیم نگردد و اقرار بنبوت من و ایمان برسالتم نیارد البته ایمان سابق او بهیچ وجه من الوجوه نفع باو نرساند پس نبوت او بی فایده و عبث گردد. ای یهودی از ذریت من در آخر الزمان مهدی علیه السلام بیرون آید و بعد از خروج آن حضرت عیسی بن مریم از آسمان بحکم قادر سبحان بواسطه نصرت و دریافت صحبت لازم المسرت آن خلاصه خاندان طیین و طاهرین بزمین آید و بجهت تصدیق آن امام زمان در وقت ادای فرایض ایزد علام اقتدا بآن امام خاص و عام نماید و نماز دوگانه در عقب آن یگانه گوهر ولایت و نبوت بجای آرد و مزید درجه ثواب و عزت آن حضرت علیه السلام گردد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۰

(و نیز در ذکر و بیان احتجاج نبی صلی الله علیه و آله) (و اثبات دلیل بر یهودان لجاج)

[احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود]

اشاره

[احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود] از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام مرویست که فرمود

ابن عباس روایت کند که من روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول عالم حاضر بودم که چهل نفر علمای یهود اتفاق کرده از مدینه برآمدند و گفتند که بیائید تا به هیئت اجتماعی پیش آن کاهن دروغ گوی رفته روی بروی تکذیب و سرزنش او نمائیم زیرا که او از پیغام و کنایه از دعوی بی‌سرمایه خود متقاعد نگردد و گوید من یقین رسول امین حضرت رب العالمین بر جمیع مخلوقم. چون بخدمت آن رسول بیچون آمدند گفتند: یا محمد این معنی بر همه عالمیان واضح و عیان است که انبیای پیشین و رسل سابقین را معجزات بسیار و آیات بیشمار است و هر احدی از انبیا و رسل ایزد سبوح مثل آدم و نوح از تو بهتر بودند، تو چون رسول بیچون باشی؟ چون کلام یهود لثام باتمام رسید سید الانام روی مبارک به اعلم ایشان عبد الله بن سلام آورده فرمود که ای یهود آیا راضی می‌گردید که حکم میان من و شما توراۃ سبحان بود؟. یهود چون در آن مقام حاضر بودند و استماع کلام رسول علیه السلام نمودند گفتند: بلی یا محمد؛ اما حضرت آدم علیه السلام بهتر از شماست زیرا که حضرت معبود او را بید قدرت خود ایجاد و خلقت نمود و روح که از بدایع صنایع حضرت سبوح است در او دمید و او را در صدر جنت خرامانید. رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم پدر من بود لیکن آنچه بمن حضرت مهیمن احسان و عطا فرمود بمراتب بسیار افضل از عطایا و تفضلات اله نسبت به آدم صفی الله است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۱ یهود گفتند: آن کدام است؟ نبی الله فرمود که آن عزت و کرامت و احترام و عنایت آنست که منادی اذان بفرمان ایزد غفار هر شبانه روز پنج بار این کلمات منظومه النجاء را تکرار نماید که «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» و از این زمان الی یوم البعث و المیزان این ندا مستمر و عیان است و مسیح آدم نگفت که «اشهد ان آدم رسول الله». و لواء الحمد نیز در یوم القیام بحکم واحد علام بدست من مستقر و مستدام است و لواء در یوم الجزاء بدست آدم ابو البرایا نخواهند داد. یهودان گفتند: یا محمد راست گفتی زیرا که همه آنچه ذکر کردی در توراۃ موسی بن عمران مذکور و عیان است. حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله فرمود: که این یکی بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد موسی از تو بهتر است. نبی الله تعالی فرمود که از چه وجه؟ یهودان گفتند: بواسطه آنکه حضرت خالق البریه چهار هزار کلمه بموسی کلیم علیه التسلیم تکلم نمود و با شما اصلا سخن و کلام ننمود. رسول ایزد معبود فرمود که آنچه حضرت واجب الوجود به من اعطا نمود افضل و اکمل است از احسان و اعطای حضرت موسی علیه السلام. یهودان گفتند: آن کدام است؟

[تفسیر آیه اسری]

[تفسیر آیه اسری] نبی الله آخر الزمان فرمود که آن قرآن است چنانچه میفرماید «شَبَّحَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱). تفسیر آیه جلالت پایه: تنزیه و تقدیس سزاوار واحد مقدس ستاریست که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۲ محمد بنده خود را در بعضی از شب از مسجد الحرام که محیط است بحرم محترم کعبه معظمه یا از خانه ام هانی چه مکه و حریم او بالتمام مسجدند برد بجانب مسجد دور از مکه که آن بیت المقدس است، آن چنان مسجدی که اطراف او را که ارض شام است گوید برکت تمام دادیم و آن عبارت از دو برکت است یکی دینی چنانچه آن مکان را مهبط وحی عز و جل و معبد انبیا و رسل ساختیم، دوم دنیوی بنوعی که آن مکان و محل را محفوف باشجار مشتمل بر انهار؟؟؟ بسیار و فواکه خوشگوار و سعت عیش بیشمار گردانیدیم. از آنجا آن حضرت را بردیم تا دلایل و آیات خود را باو بنمائیم در اراضی شام و در باقی موطن و مقام آسمان، بدرستی که خدای تعالی عالم و شنوای سخنان کفره جهلا در باب تکذیب تو سید الأنبیاء است و بنا باحوال مؤمنان در تصدیق رسول آخر الزمان است و هر یک این طایفه را بآنچه لایق و سزاوار باشد از احسان و اعطا و عقوبت و ایذا بآن رساند. پس آنگاه و بعد از آن رسول الانس و الجان فرمود که ای یهودان چون من بر جناح جبرئیل سوار گشته از سماوات سته گذشتم و باسماں هفتم رسیدم و از آنجا بسدره المنتهی که جنۃ المأوی در آن مقام و مأوی است رفتم و بساق عرش معلق گشتم، در آن محل ندائی از ساق عرش عز و جل بگوش هوش من رسید «انی انا الله لا اله الا أنا السیلام المؤمن

المهمین العزیز الجبار المتکبر الرؤف الرحیم». من در آن دم خدای عالم بچشم سر ندیدم اما بچشم دل دیدم، پس این درجه عزت و اعتبار بمراتب بسیار بیشتر از درجات موسی علیه السلام است. یهودان گفتند: راست گفتی یا محمد زیرا که در توراۃ موسی بهمین نوع مرقوم است. رسول فرمود این دو. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۳ بر سیاران معارج عالی مقام سخن و سیاحان مدارج کلام نو و کهن در غایت وضوح و ظهور و در نهایت بروز و مشهور است که بنا بر آیه کلام ملک علام و قول حضرت سید الانام مقدمه معراج آن نبی صاحب اللواء و التاج بی شبهه ابرام و لجاج باثبات و احتجاج رسیده؛ و تفصیل این مقال علی سبیل الاجمال بدین منوال است:

[داستان معراج پیغمبر]

[داستان معراج پیغمبر] ایزد نبی متعال بعد از تقضی چند ساعت شبی از حرم مکه معظمه یا از خانه ام هانی که یکی از ازواج طاهرات سید البریات بود و خانه‌اش نیز داخل مسجد الحرام بود یا از مقام دیگر علی اختلاف الروایات بسعدت و اقبال نهضت اجلال از آن مقام بجانب شام نمود و آن مکان جنت نشان را از قدوم مسرت لزوم خود مشرف گردانید بعد از طواف بیت المقدس و زیارت هر یک از انبیای حق تعالی و تقدس و توقف اندک زمانی در آن مراقد اعیان عروج و صعود باآسمان و بر عجایب سماوات سبعه کما ینبغی و یلیق اطلاع از روی تحقیق یافت. لکن در تاریخ وقوع این حال خلاف است که آیا در کدام سال بحکم لا- یزال حضرت رسول متعال را این سعادت و اقبال روی داد و اکثر علمای اهل معرفت برآنند که معراج نبی الرحمه در سال دوازدهم از بعثت بود. و در شهر بر اختلاف مشهور است بعضی ربیع الاول و بعضی رمضان برخی شوال و گروهی ربیع الثانی و جمعی بیست و هفتم رجب گفته‌اند و این اشهر است. و چون معراج رفتن حضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده منکر آن از کافران است. و نیز عروج حضرت بسموات و وصول بقرب و کمالات باحادیث مشهوره الروایات صحیح که قریب بحد تواتر اشتهار یافته منکر آن بی شبهه و گمان ضال مبتدع و خاوی و مخترعست (نظم): شاهد معراج نبی وافر است آنکه مقرر نیست بدین کافر است دستگاه سلطنت این وصال نیست بپا مردی خبل و خبال الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۴ عقل چه داند چه مقام است این عشق شناسد که چه دام است این و معتقد اکثر اهل اسلام خصوصاً فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه اسکنهم الله فی دار السلام آنست که عروج آن سرور علیه الصلوات و السّلام بروح و جسد مع سایر اندام بحیز انجام و انصرام رسید؛ و جمعی قصه نقل جسد را از عروج و صعود مانعند و آن جماعت ارباب بدعت و منکر بدایع قوت صنایع قدرتند (بیت): آنکه سرشت تنش از جان بود سیر عروجش بتن آسان بود لیکن اعتقاد عوام اضلهم الله آنست که جبرئیل امین علیه السلام با فوج از ملائیک رب العالمین بخدمت آن حضرت آمد، آن حضرت را از حجره ام هانی که بحریم نزدیک بود بمسجد الحرام برد و بعد از شق صدر و غسل قلب و تطهیر سایر بدن او را بر براق سعادت سوار گردانید. و باندک فرصتی آن حضرت را به بیت المقدس رسانید (نظم): شبی رخ تافته زین دار فانی بخلوت در سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورده از دور قوی پشت و گران سیر و سبک خیز بدیدن دور بین وقت شد تیز روایت صحیح از ائمه البریه علیهم السلام و التحیه آنست که شق بطن یا صدر و غسل قلب خلاف واقع است. و اصح و اشهر اقوال آنست که حضرت رسول ایزد تعالی در بیت المقدس رسل و انبیا و ملائکه را دیده و امامت آن جماعت کرده بعد از آن بر براق یا بر پر جبرئیل سوار گشته از حجره بمعراج آمده در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم یونس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم السلام را دید، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر انبیای عظام سلام کرد و آن اعیان جواب رسالتآب بر وجه اکرام و احترام دادند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۵ از آن وادی بسدره المنتهی و از آنجا به بیت المعمور و از آنجا به کوثر و نهر الرحمه آمده جمیع این اماکن را بنظر درآورد و جبرئیل امین بقرب حجاب از مرافقت نبی المستطاب بازماند؛ رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا اخی فراق تو شاق است. جبرئیل گفت لو دنوت بقدر الانمله لا- حترقت (بیت): اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم از آنجا نبی الوری تنها حجاب نور و حجاب ظلمت را

قطع کرده بمقامی رسید که براق از رفتار ماند تا آن حضرت بر فرف مشرف شد و پیاپی عرش اعظم رسید و هزار مرتبه از حضرت رب العلی «ادن منی» استماع نمود و در هر مرتبه نبی الرحمه را ترقی و حالتی دیگر دست میداد تا قدم مسرت ملتزم بر سر «دنا» نهاد و از آنجا بر منظر فیض گستر «فَتَدَلَّى» جلوه گر شد و بخلوتخانه «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» درآمد و اسرار «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عِبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» استماع از حضرت رب العلی نمود (نظم): کلام سرمدی بی نقل نشنید خداوند جهان بر چشم دل دید بدید آنچه ز حد دیدن برون بود مپرس از ما ز کیفیت که چون بود و در بعضی از احادیث نقل شده که آن حضرت در هنگام تقرب بمواصلت و مکالمت ثناء حضرت الهی بکلمات «التحيات لله و الصلوات الطيبات» بجای آورد و باعزاز و اکرام «السَّلام عليك ايها النبي و رحمته الله و برکاته» مخاطب و معزز گشت و در تشریف این سلام امت متابعین خود را داخل ساخت و فرمود «السَّلام علينا و على عباد الله الصالحين» (بیت) چو کرده وعده‌های حق گوش نکرده امت خود را فراموش بعد از مکالمت بسیار با حضرت ایزد غفار و تعیین فرایض بواسطه امت در اوقات لیل و نهار چون رخصت انصراف یافت در حین مراجعت درجات جنان و درکات الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۶ نیران را بالتمام فیض گستران پیغمبر جلیل القدر در آوردند و از آنجا به بیت المقدس آمده جانب مکه معظمه شد و کاروانهای قریش را نیز در راه دید. تمامی این منظر میمنت اثر آن سرور سه ساعت و بقولی چهار ساعت بیشتر نبود (بیت): راه ز اندازه برون رفته بود پی نتوان برد که چون رفته بود عقل در این وادی حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند چون در این باب حکایت بسیار و سؤال و جواب بیشمار است لهذا در آن مرام خوض و ابرام ننمودیم. آورده‌اند که در بامداد آن شب که حضرت سید البریه از معراج مراجعت بمرقد استراحت خود نمود و حقایق آنچه مشهود او بود بر امت تقریر فرمود مؤمنان بعد از تصدیق تعظیم نمودند و کفره لثام استبعاد و عظیم نموده آن حضرت نشانهای بیت المقدس آن مسجد اقدس را در پیش نظر آن خاتم الرسل ممثل گردانید از هر چه نشان میطلبیدند کما هو حقّه بیان میفرمود؛ چون از کاروان خود خبر گرفتند خبر تحقیق یافتند مطیعان تصدیق و متمرّدان تکذیب نمودند. القصه حضرت رب العزه نبی الرحمه را بمعراج آسمان عروج بواسطه آن نمود تا انتهای ملک و ملکوت را از مزایای احسان الحی الذی لا ینام و لا یموت ملاحظه نموده بعد از مراجعت حقیقت آنها را بامت وانمود کند که مقرر و منکر بر حقایق آن امر مطلع و باخبر گردند.

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح]

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح] پس آنگاه یهودان گمراه گفتند: یا محمد نوح شیخ المرسلین یقین از شما بهتر است. رسول گفت: از چه وجه؟ گفتند: بواسطه آنکه آن حضرت صاحب سفینه سلامت و پسندیده حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۷ بوده چنانچه او را با اهل کشتی در مأمن سلامت نگاه داشت و باقی موجودات را به بلیه طوفان گذاشت. نبی ایزد معبود فرمود که ای یهود آنچه عز و جل بمن احسان و اعطا نمود افضل از اعطای حضرت سبوح بحضرت نوح است. یهود از حضرت نبی الاکرام کیفیت حقیقت آن را استعلام نمودند. نبی المحمود فرمود که نهی در آسمان واهب سبحان بمن اعطا نمود که مجرای آن از تحت العرش ایزد دیان است و در کنار آن جویبار هزار هزار قصر زرنگار که خشت آن قصور یکی از نقره و یکی از طلای آبدار است و گیاه آن بستان زعفران و سنگریزه‌های آن مکان یاقوت و مرجان است و خاک آن محل مفیض مشک ابیض است ای یهود آن مکان متعلق بمن و امتان من است و این در رتبه و کمال افضل از مراتب نوح نبی عز و جل است. و حقیقت این کلام در قرآن لازم الاذعان مذکور و عیانست که «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ». یهود بعد از تصدیق سید الانام گفتند: یا محمد همین کلام مرغوب شما در تورات موسی مکتوب است این احسان ایزد تعالی بشما باعتقاد ما بسیار بسیار بهتر از احسان واهب سبحان بنوح علیه سلام الملک الدیانست. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سه.

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم] [فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم]

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم] پس آنگاه یهود گمراه گفتند: ابراهیم خلیل از شما در رتبه تفضیل دارد. نبی الجلیل فرمود که درجه تفضیل خلیل کدام است. گفتند: وجه آنکه واهب جمیل رتبه عالیہ خلت را بخلیل تکمیل گردانید. حضرت نبی الحیب فرمود که اگر ابراهیم خلیل الله منیب است من خلیل حبیبم. یهود گفتند: وجه تسمیه شما به محمد چراست؟ رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون نام بیچون محمود است ایزد عالم نامم را از اسم گرامی خود اشتقاق نمود مرا محمد و امتانم را حامدین نامید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۷۸ یهود گفتند: یا محمد راست گفتی که رتبه کمال تو افضل از درجه حال ابراهیم خلیل ملک متعال است. حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله فرمود: این چهار.

[فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم]**[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان]**

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان] بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد یک سؤال ما باقیست، بعد از سؤال آن مرام دیگر اقامت در این مقام بر ما حرام است. سید الانام فرمود که هر سؤال که شما را بود عرض نمائید و بجواب آن بامداد توفیق ایزد وهاب مستعد و کامیاب خواهید شد. یهود گفتند: یا محمد! سلیمان پیغمبر علیه السلام بر تبه و قدر از شما بهتر بود. حضرت نبی ایزد معبود رتبه خیریت را از آن طایفه استعلام نمود. گفتند: بواسطه آنکه خدای عز و جل از برای آن نبی عادل، شیاطین و انسان و جن و پریان و ریاح و سباع و باقی جانوران را مسخر گردانید. نبی قادر خلاق فرمود که ایزد تعالی دابه براق را برای من مسخر گردانید که آن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۰ بهتر از جمیع جانوران دنیا و ما فیها است، و آن مرکبی است از مراکب جنان که واهب سبحان بجهت رکوب پیغمبر آخر الزمان ایجاد و خلقت نمود که از خطوط شعاع نظر بغایت تیزتر است و با باد صرصر همتک و همسر، روی آن مرکب متشابه روی انسان و سم آن مثل حوافر اسبان و دمش مثل ذنب گاو نیست، از حمار بزرگتر و از استر کوچکتر. آن سبکسیر عنانی که چو گرمش سازند از ازل سوی ابد وز ابد آید بازل قطره ها کش دم رفتن چکد از پیشانی شبنم آسای نشیند که رجعت بکفل زین آن دابه بادپای یاقوت حمرا و رکابش دره بیضا بحکم واهب علام، آن دابه را هفتاد هزار لجام است که تمامی آن از طلای خالص است. حضرت قادر اکبر آن دابه مبارکه را دو بال و پر که هر دو مکمل است بدر و زبرجد و یاقوت و جواهر عنایت فرمود و در میان دو چشم آن مرکب رسول اله مکتوبست که «اشهد ان لا اله الا الله لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله». یهود در آن حال گفتند که یا محمد راست گفتی زیرا که موافق کلام صدق التیام تو در توراۃ موسی علیه السلام مکتوب و مرقومست. پس آنگاه گفتند: یا محمد بی شبهه و گمان این عنایت و احسان قادر منان بشما بسیار بهتر از اشفاق و احسان حضرت ایزد سبحان بسبب سلیمان علیه سلام الملک الدیانست. بعد از آن یهودان بخدمت سید البریه بوسیله ارشاد و هدایت نبی حضرت رب العزت از بیدای غوایت و ضلالت پای بشهرستان توفیق معرفت گذاشته طریق دین و آئین سید المرسلین برداشته از سر صدق و اخلاص تمام متکلم بکلمه طیبه «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله» گشتند و همگی آن طایفه مؤمن و مخلص شدند. حضرت سید الانام از اطاعت و اسلام آن جماعت اظهار مسرت تمام نمود و فرمود که نوح شیخ الانبیاء علیهم السلام بنا بر آیه کلام ایزد علام «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ يَوْمًا» ج ۱، ص: ۱۸۱ عاماً «۱» نهصد و پنجاه سال در تمامی لیالی و ایام شهور و اعوام آن طایفه عاقبت و خام را بایمان و اسلام دلالت و دعوت بحجت و الزام نمود و از آن لئام بمضمون صدق مشحون آیه کلام «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» ۲ اندکی بشرف اسلام مشرف و باسرانجام شدند. حضرت نبی الاکرام

در آن هنگام فرمود که ای معشر اهل اسلام مرا بامداد توفیق قادر علام در سن قلیل نذیر و عمر یسیر جمعی کثیر تابع شدند که مثل عدد آن گروه در طول عمر حضرت نوح بسعی آن برگزیده ایزد سبوح اطاعت امر رب الملائکة و الروح نکردند و آن حضرت شکایت از ایذا و ستوه آن کفره انبوه بحضرت قادر باشکوه برده و فنای آن اشرار از حضرت آفریدگار درخواست نمود که «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا». (۳)

در بیان آنکه از امم انبیای ایزد عالم چند فرقه داخل جنت گردند

در بیان آنکه از امم انبیای ایزد عالم چند فرقه داخل جنت گردند بعد از آن حضرت نبی الرحمة فرمود که ای اصحاب دین و ملت از تمامی اصناف امت انبیا و رسل بر ملت یک صد و بیست فرقه در روز قیامت داخل جنت واهب بیمت گردند از آن جمله هشتاد فرقه از امت من باشند. و نیز رسول حضرت ایزد وهاب فرمود کتابی که ایزد مهیمن عز و جل بمن منزل و مرسل گردانید آن کتاب عز و جل ناسخ کتب سایر انبیا و رسل است و بعضی اشیا که انبیای سابق بحکم ایزد خالق مأمور بودند که حرمت آنها را بامت رسانند من از حضرت رب غفور مأمورم که امت خود را بحلیت آن اشیا واقف سازم. چنانچه موسی بن عمران بحرمت صید حیتان بحر در روز شنبه و در نهی و زجر آن آمده و گفت ای قوم حکم ایزد مجید صادر گردید که هر کسی که اصطیاد حیتان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۲ بحر کند در روز مذکور البته آن کس از صورت بشر مسخ شده بصورت میمون گردد، و چون آن قوم مرتکب آن امر منکر گشتند صورت قرده قبیح منظر شدند؛ اما واهب منان مرا بامتان تجویز و تحلیل اصطیاد حیتان در جمیع ایام نمود و مرا امر و حکم باعلام امت در باب حلیت آن فرمود و عزیز وهاب در کتاب مستطاب در این باب آیه ارسال و انزال گردانید چنانچه فرماید «أَجَلْ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ». (۱) و بر یهود شما بالتمام اکل شحوم حرام بود و قادر علام بمن حکم نمود که بر امت خود حلیت اکل شحوم را اعلام نمایم. و نیز خدای عز و جل بنا بر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲) خود درود و تحیت من فرستاد و بمؤمنان حکم فرمود که در آن باب ارباب ایمان و ایقان بحضرت قادر خلاق اقتفا نمایند چنانچه ملائکه کرام در تحیت سید الانام اقتفا بمهیمن علام نمودند. بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که خدای تعالی مرا در کتاب لازم العزت خود برأفت و رحمت متصف و بآن شرف و اکرام مشرف گردانید چنانچه فرماید «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۳) تفسیر آیه جلالت پایه و الله اعلم بالبدایة و النهایة آنست: رسول که او بغایت عزیز در نزد خدای عز و جل است و از جنس شما بر شما مرسل گردانید که هر چه شما اراده کنید در آن مجد و ساعی ما لا کلام در انصرام و انجام است، و آن حضرت بر مؤمنان بغایت الغایت رؤف و رحیم و مهربان و کریم است در دنیا و عقبی. و نیز حضرت رسول معبود در همان محل و مکان فرمود که خدای عز و جل آیه ای بواسطه من منزل نمود که هیچ احدی از امم با من تکلم ننماید مگر آنکه قبل الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۳ از تکلم چیزی تصدق بمردم نماید، و این شفقت و احسان بجهت هیچ پیغمبری از پیغمبران ننمود بنوعی که حقیقت آن را در قرآن لازم الاذعان بیان فرمود که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» (۱). معنی آیه وافی هدایه آنکه ای مؤمنان هر گاه اراده سر و نجوی یا مکالمه با حضرت سید الوری نمائید اول صدقه در راه خدای تعالی بدهید که چنین نبی بشما احسان و اعطا نمودم بعد از آن بشرف ادراک صحبت کثیر البهجت حضرت نبی الرأفة مشرف شوید. بعد از نزول آیه این امر بر جمیع امتان واجب و لازم گردید و بعد از بعضی از زمان، حضرت ایزد منان از روی مرحمت و احسان این امر از مسلمانان رفع نمود.

(در ذکر احتجاج حضرت نبی صلی الله علیه و آله) (با یهود کثیر اللجاج)

(در ذکر احتجاج حضرت نبی صلی الله علیه و آله) (با یهود کثیر اللجاج) نیز از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه

السَّلام منقول و مرویست که ثوبان روایت کند که یهودی بنزد سید العربی آمده گفت: یا محمد مرا مسأله‌ایست از تو سؤال مینمایم باید که مرا بحقیقت آن مطلع گردانی. در آن دم از جای برجستم و گفتم: ای یهودی چرا رعایت طریقه ادب را مرعی نداشتی و نگفتی یا رسول الله. یهودی گفت: من او را بهمان نام که بیشتر اهل او میخواندند مذکور میگردانم و نام دیگر بجهت او نمیدانم. پس آنگاه آن یهودی گمراه گفت: یا محمد یقین آیه کلام ایزد اکبر «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» الخ «۲» بنظر شما رسیده پس در آن روز مردمان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۴ در کدام مکان مقام و آرام گیرند؟ حضرت سید البشر فرمود که مکانیست مظلم قریب بمحشر خلائی یکسر در آن محل و اله و متحیر باشند. چون آن یهود جواب سؤال خود مطابق اعتقاد خود از حضرت نبی المحمود استماع نمود فی الفور سؤال نمود که: یا محمد اول طعامی که اهل جنت در آن محل شرف و کرامت تناول نمایند کدام است؟ حضرت رسالت پناهی فرمود که نخستین طعام اهل بهشت جگر ماهی است که الذ مطعومات آن محل و مکان است بحکم ایزد منان. باز آن یهودی از حضرت سید الانام استعلام نمود که آن طایفه نیکو سیر سرانجام را بعد از اکل آن طعام بر اثر آن از چه نوع طعام اطعام ایشان در جنان نمایند؟ رسول آخر الزمان فرمود که جگر گاو و بز است که آن نیز در پیش اهل جنت بغایت پسندیده و معتبر است. در آن دم یهودی از سید عالم پرسید که اول شراب که سکنه آن عالی مقام بعد از طعام شرب نمایند از کدام انهار و عیون جنت بی‌بدیل است؟ حضرت نبی الجمیل فرمود که آن آب از عین سلسیل است. یهودی گفت: یا محمد جواب سه سؤال از روی صدق و صواب فرمودی اما از تو از حقیقت یک مسأله سؤال مینمایم که بغیر انبیا و رسل ایزد و هاب هیچ احدی را قدرت جواب آن از روی صدق و صواب نیست زیرا که حضرت اله بغیر از زمره انبیا حقیقت آن را بر هیچ احدی آگاه نگردانید. نبی الا-کرام فرمود که مسألت کدام است؟ یهودی گفت: یا محمد مشابَهت و مماثلت ولد گاه به اب و گاه به ام بچه وجه حقیقت منتظم است؟ نبی الا-کرام فرمود که آب منی مرد بصفه بیاض و غلظت و آب منی زن بصفه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۵ زردی و رقت است، بعد از انزال اگر آب مرد در بالای آب زن متمکن گردد و آب زن در ته قرار گیرد چون در این حال غلبگی بآب رجال است فلهاذا صانع مصور آن فرزند را بصورت پسر گرداند وجه تشابه و تماثل به اب و قبایل او همین است. و گاهی که آب منی نسوان بر آب مردان زیادتى کند چنانچه آب زنان در علو قرار گیرد و آب مردان در سفلی نشینند بامر خالق مصور آن فرزند بصفه دختر گردد، وجه مشابَهت فرزند تمام و مماثلت او بسایر حمیم و اقوام مادری همین است. بعد از آن رسول آخر الزمان روی بآن یهود و سایر اصحاب گرام نموده فرمود که بآن خدای که ایجاد فطرت من بید علم و قدرت او منوط و مربوط است که مرا تا بهنگام سؤال یهودی اصلاً هیچ گونه اطلاع بر حقیقت حال آب نسوان و رجال نبود، حضرت واهب متعال مرا از حقایق آن احوال بعد از سؤال یهودی مطلع بر سبیل استعجال گردانید تا قطع ابرام و لجاج این یهودی بدلائل و احتجاج نمایم. چون آن یهود عاقبت نابهبود اجوبه اسئله خود استماع نمود بهمان طریق میز خویش مراجعت فرمود (و هو حسبی و نعم المعبود).

(ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلۃ العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانح گشت

اشاره

(ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلۃ العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانح گشت ایضا حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام میفرماید که کفره و فجره در لیلۃ العقبه قصد قتل نبی الرحمه کرده جمعی از آن گروه ابتر در آن سفر نصرت اثر ملتزمین رکاب ظفر انتساب آن سرور بودند و گروه دیگر از مرده آن منافقین بیدین از رفاقت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تمرّد نموده قصد قتل امیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه مکین گشتند و همت بر قتل علی گماشتند، زیرا که آن طایفه وخیم العاقبه مکرر از حضرت سید البشر در سفر و حضر تعریف امیر المؤمنین حیدر

الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۶ استماع نمودند و بدان وسیله عداوت و دشمنی آن ولی رب العزت را در قلوب محبت مسلوب خود متمکن نمودند و در فکر دفع و قتل آن سرور بودند غایه الامر فرصت نمی یافتند. تا در آن وقت که نبی المحمود قصد غزوه تبوک نمود آن منافقین رشک و کین و نفاق خود را با رسول سید المرسلین بواسطه آنکه آن حضرت تعریف و توصیف بزرگی امیر المؤمنین علی علیه السلام و عظمت شأن آن امام المتقین مینمود، در خاطر ظلمت مآثر خود مضمر میداشتند لیکن بوسیله غلبگی رسول ایزد منان بر ایشان چون آن منافقان دست تعدی و تسلط بر آن اعیان نداشتند عداوت ظاهر نمی نمودند. و چون سید المرسلین بحکم ارحم الراحمین به پیام جبرئیل امین امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه بهشت قرین نائب مناب و جانشین خود گردانید بموجب آنکه آن حضرت مطلع بر حسد و عداوت منافقین در حق امیر المؤمنین علیه السلام بود و میدانست که آن منافقان بمجرد اطلاع بر توقف امیر المؤمنین در آن مکان آن را بر معنی دیگر حمل نمایند و گویند محمد ابن عم خود را بخوف آنکه مبادا در دست اعدا کشته شود در خانه نگاه داشته و ما را بجهد مجبور میگرداند، فلهمذا نبی الوری در مجمعی که اکثر منافقان نیز در آن مجلس حاضر بودند فرمود: ای معاشر المسلمین جبرئیل امین از قبل رب العالمین بتزذیک من آمده میگوید که حضرت علی الاعلی بتو سلام و دعا میرساند و میگوید که رفاقت امیر المؤمنین حیدر با تو ای سید البشر در این سفر خیر اثر متمکن و میسر نیست، باید که امیر المؤمنین علیه السلام را نائب و جانشین در بلده الامین مدینه بهشت قرین گردانی و خود بسعادت و اقبال بآن سفر مسرت آمال نهضت و اجلال نمائی. و اگر تو ای نبی الوهاب رفتن سرور غالب علی بن ابی طالب علیه السلام الملك الصائب را با اصحاب بآن سفر خیر اثر انساب و اولی و الیق و احری دانی خود بسعادت باید که در مدینه استقامت نمائی و علی را بخیر و سلامت با اصحاب امر بمسافرت فرمائی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۷ لیکن اولی و انساب مسافرت تو ای اشرف دودمان لوی بن غالب از مدینه و استقامت علی بن ابی طالب در آن بلده با سکینه است زیرا که من که حضرت مهیمن علی را یکی از آن دو نفر میدانم که اطاعت من از روی صدق و اخلاص نمودند و هیچ احدی را بجلال و بزرگی و کثرت ثواب این دو نفر محمد و علی نمیدانم. چون رسول بیچون بحکم خدای تعالی آن ولی الله را در مدینه گذاشت و خود با اصحاب راه تبوک برداشت منافقان در شأن عالیشان علی علیه السلام سخنان فراوان گفتند چنانچه میگفتند حضرت رسول از علی خاطر ملول است بلکه رسول بیچون مرافقت علی را با خود در طریق سفر میمون نمیداند و از مصاحبت علی کراهیت دارد. همان که سید الانام با اقبال و سعادت از مدینه بیرون رفت در آن وقت آن کفره فجره فرصت یافته در جمیع محافل و مقام بتکرار آن کلام کذب التیام اشتغال داشتند و چون سخنان آن لئام بسمع امیر المؤمنین علیه السلام رسید تاب مقالات فاسده آن عوام نیاورده، بناء علی هذا در عقب حضرت نبی الوهاب از شهر مدینه بیرون رفته بسعی تمام در طریق در سلک رفقای آن نبی الشفیق رفیق شده ملحق مستسعد آن رکاب ظفر انتساب گردید و آنچه از اصحاب نفاق و ارباب شقاق استماع نموده بود بسمع شریف سید الانبیاء رسانید. آن حضرت فرمود: یا علی چه چیز تو را در استقرار و اطمینان مدینه و توطن آن مکان مانع است؟ علی علیه السلام گفت: یا سید الرسل حکم شما بنا بر امر عز و جل مطاع و بنده مطیع است اما چون از آن قوم زبون چنین و چنین شنیدم خواستم که معروض رای فیض اقتضای شما گردانم. رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی تو راضی نیستی که در نزد من مانند هارون در نزد موسی باشی و چنانچه وصی و جانشین و نایب مناب و قائم مقام موسی بود تو در نزد من برادر و ابن عم و داماد و نائب مناب و قائم مقام من باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۸ نخواهد بود و اگر میبود تو میبودی، باید که خاطر از طرف اهل ضلال و منافقین جمع نموده کفیل حال و تکفل امانی و آمال خود واهب متعال را دانسته مراجعت بمدینه نمائی. آن حضرت بمجرد رخصت انصراف از آن زبده آل عبد مناف استرجاع به یثرب مأمن اقامت و موطن استقامت خود نمود.

[داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین] اما مرده منافقین بیدین که اتفاق بر قتل امیر المؤمنین نموده بودند همواره در فکر بودند: بالاخره رأی آن قوم ابتر بر آن مقرر گشت که معبر آن امام جن و بشر را محترف گردانند. لهذا در آن راه بمقدار پنجاه ذراع طول و بیست ذراع عرضا حفر نمودند و در بالای آن چاه خاشاک و گیاه ریخته پوشانیدند و تراب قلیل که از آن حفر مرئی و ظاهر نگردد ریختند و آن راهی بود که آن سرور را بغیر آن معبر طریق و مسلک دیگر نبود و آن حفره بغایت وسیع و عمیق بود و حوالی اطراف آن محفور زمین سنگستان و پر از توده‌های ریگ روان بود. و آن گروه ابتر معین و مقرر کرده بودند که بعد از وقوع امام الانس و الجان در آن حفره آن را از احجار آن مکان محشو و ملیان گردانند تا آن حفره در آن راه مشهود قتل آن ولی الله باشد. اتفاقاً روزی آن امام علیه السلام بواسطه انصرام و انجام امری که مقصد آن قدوه انام بود اراده عبور از آن معبر پر خطر نمود، چون قریب بآن محل مقرر رسید مرکب آن ولی مجید بوی حفره شنیده گردن خود را برکشید و حضرت ایزد حمید نیز گردن آن مرکب را آن مقدار طویل گردانید که لب خود را بگوش غیب سروش آن منبع فضل و هوش رسانید و آن بی‌زبان در آن زمان بحکم و فرمان ایزد سبحان بنطق و بیان درآمد گفت: یا امیر المؤمنین حیدر پیش نظر شما محتضر است که این منافقین ابتر همگی یکسر اتفاق بر قتل تو سرور کردند و یقین که ایزد اکبر ذات خجسته اثر بر این حفر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۸۹ مطلع و باخبر گردانید باید که مراجعت بمقر عز و کرامت خود نمائی و از این طریق پرخطر عبور و مرور ننمائی. ولی حضرت غنی امیر المؤمنین علی علیه سلام الله تعالی گفت «جزاک الله من ناصح خیر» ای دابه چنانچه تو بحکم خالق اکبر مدبر تدبیر من شدی و مرا از حقایق این حفر مطلع و مخبر گردانیدی امید است که از حضرت مهیم باری جزای خیر یابی بدرستی و راستی که خدای تعالی تو را از صنایع و بدایع جمیل خود خالی نگرداند بلکه ترا احسن مراکب و بهترین جمیع انواع آن گرداند. اما چون آن قائل قول لو کشف و صاحب سر من عرف بدان مکان محفور مشرف گردید فی الفور دابه از خوف وقوع در آن حفر مستور سر از مرور و عبور بازداشت و همان جا توقف نمود. حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که ای دابه بحکم حضرت اله روی بسیر و سلوک راه آر و ثانی و توقف در مسیر روا مدار که حضرت آفریدگار احد ما و تو را صحیح و سالم بمقصد رساند، زیرا که قادر مجیب ذات و شأن ترا بغایت الغایت بدیع و عجیب گردانید و خدای تعالی و تقدس که ترا از صنایع اقدس خود اختراع و ایجاد نمود یقین ما و ترا از وقوع در این حفره نجات داده از این بله مطلق العنان و آزاد خواهد فرمود. در آن ساعت آن دابه به رفتن مبادرت و مسارعت نمود فی الفور عز و جل خس و خاشاک و گیاه آن ره محفور را بغایت سخت و استوار و محکم و برقرار داشته و آن محفور مثل زمین صلیب غیر منفور گردید تا آن ولی رب غفور از آن مکان محفور عبور و مرور نمود. باز آن فرس بامر واجب تعالی و تقدس گردن خود را دراز گردانید تا لب خود را بگوش آن امام با فضل و هوش رسانید و گفت: یا امیر المؤمنین علی حضرت رب العالمین شما را بسیار بسیار گرامی و با تمکین گردانید چون شما را از این حفر خاوی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۰ گذرانید. ولی رب غفور فرمود که ای دابه عبور و مرور ما و تو از معبر پر خطر و مکان بلیت اثر محض از عنایت بیغایت ایزد اکبر و از واسطه آن نصیحت معبر تو بود که بمن کردی. پس آنگاه ولی الله روی فرس بجانب کفل که مقابل آن معبر پر خطر بود بگردانید و با جمعی از اصحاب که در طریق سیر و سلوک آن در خدمت آن ولی ایزد شفیق مستفیض و رفیق بودند که بعضی آن گروه در خلف آن امام و طایفه‌ای در قدام میبودند خطاب فرمود که ای معشر مسلمانان حقیقت حفر این معبر چنین و چنان است، و امر بکاویدن آن مکان نمود. همان که شروع در کاویدن آن معبر نمودند در ساعت خاشاک و گیاه آن راه فرو ریخت و چاه در آن معبر بغایت وسیع و پر خطر ظاهر گردید که احیاناً اگر احدی اراده سیر از آن مسیر نمودی بی‌شبهه و گمان آن کس در آن چاه بی‌پایان افتادی و جان بقابض آن سپردی. اما اصحاب و سایر قوم چون مشاهده و ملاحظه آن نمودند اظهار تعجب بسیار و فرع و هول بیشمار فرمودند، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که ای قوم میدانید که این کار از چه طایفه و خیم العاقبه بحیز اصدار و صدور یافته و این عمل شنیع معمول کدام بی‌توقع است. اصحاب در جواب حضرت ولایت‌مآب گفتند که حقا و کفی بالله شهیداً که اصلاً ما را اطلاع نیست که امثال این

جرات و حرکت از کدام جماعت بی سعادت مصدر گردید. ولی ایزد تعالی و تقدس گفت: ای یاران الله این فرس بوسیله اعطای تفرس واهب اقدس به او از کیفیت این کار و تدبیر این کردار مطلع است. آنگاه آن امام الجن و الانس روی بفرس خطاب فرمود که ای دابه به آن خدای الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۱ تعالی و تقدس که جان بتو ارزانی داشته ترا صاحب حدس گردانید که آنچه از حقایق این احوال بر تو ظاهر و واضح است بیان نمائی. آن فرس بموجب قسم آن ولی ایزد مقدس گفت: یا امیر المؤمنین هر گاه خدای عز و جل اراده تقدیر فعل از روی الزام و احتجاج نماید و جهال ضال قصد نقض آن افعال نمایند یا آنکه جهال اراده وقوع بعض افعال و ایجاد بندی از اعمال فرمایند و قادر فعال اراده نقض آن افعال نمایند در این هر دو حال غالب قادر فعال و مغلوب طایفه جهال آید. بعد از آن حیوان بنطق و بیان درآمد و گفت: این عمل فلان و فلان و فلان است تا ذکر تمام اسامی ده نفر از اهل نفاق که یکسر مواطاه و سازش با بیست و چهار نفر که آنها در سفر نصرت اثر غزوه تبوک رفیق طریق سید البشر بواسطه تدبیر قتل آن پیغمبر جلیل القدر بودند، نمود، و نیز تدبیر آن فعل منکر در عقبه بدر کرده بودند لیک حضرت رب العالمین در پی محافظت نبی خود سید المرسلین و ولی خود امیر المؤمنین است پس بی شبهه و گمان غلبگی کافران بر قادر سبحان بموجب عقل و عرفان ارباب ایمان و ایقان محال ظاهر و عیان است. در آن حال بعضی از اصحاب اشاره بحضرت ولایتآب نمودند که کتاب در آن باب بحضرت رسالتآب نویسد و مسرعی بشتاب بخدمت نبی الوهاب فرستد. ولی مالک السعادت فرمود که ای اصحاب رسول ایزد خالق بخدمت نبی الحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسرع و احق و اولی و اسبق است از اخبار یقین که حضرت ارحم الراحمین پیغمبر خود سید النبیین را از حقیقت سازش و حرکت منافقین مخبر و مطلع گرداند. در همان زمان که امام الانس و الجان بر محبان بین و عیان میگردانید قضا را در همان ساعت حضرت رسالت بعقبه تبوک رسید و بتقدیر عزیز مجید اکثر منافقان در آن مکان حاضر بودند، چون رسول حضرت ذی الجلال بسعادت و اقبال در آن محال نمود فی الحال باحضر همگی آن قوم شوم در همان مرز و بوم حکم و امر فرمود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۲ بعد از اجتماع منافقان بلکه سایر خلقتان رسول ایزد سبحان روی مبارک به آن قوم آورده فرمود که اینست جبرئیل امین که از قبل حضرت اکرم الاکرمین آمده مرا از حقایق کید منافقین که در باب قتل ولی حضرت ارحم الراحمین امیر المؤمنین انگیزته بودند اخبار و اعلان مینماید که آن فجره بیدین برای دفع امیر المؤمنین تدبیر چنین و چنین کردند لیکن قادر سبحان از مزایای احسان خود و از عجایب معجزات و نشان چنین و چنان از آن حضرت دفع اذیت و رفع بلیت نمود. ایزد مختار آن زمین محفور را تحت سم اسب حیدر کرار محکم و استوار گردانید تا امیر المؤمنین با سایر رفقای ایشان از سواران و پیادگان از آن مکان با جمعیت خاطر و کمال اطمینان گذشتند، بعد از آن علی بحکم و امر ایزد تعالی حکم بکاویدن آن مکان و کشف آن نمود آن حفیره و اسامی تمام جماعتی که مرتکب آن عمل شنیعه شده بودند ظاهر فرمود. پس از آن عز و جل از عنایت خود و کرامت علی علیه السلام زمین آن محل و مکان بنهج اصلی و هیئت اولی محشور و ملیان گردانیدند و یکی از رفقای حضرت علی علیه السلام کره ثانیه معروض رأی فیض اقتضای حضرت امام الوری گردانید که یا علی سوانح و حقایق این طریق را بتحقیق بحضرت رسول آخر الزمان مرقوم گردان و به مصحوب مسرعی بسرعت روانه ساز، ولی ایزد بینای فرمود که جواب این کلام را سابقا بشما اعلام نمودم که رسول ملک تعالی شأنه بحضرت سید الوری اسرع از رسول و مسرع من است و کتابت ایزد خالق او بر رسول او اسبق است، بناء علیه مرا تأنی در ارسال مسرع بخدمت حضرت نبی الخالق احری و الیق و احسن و احق است. حضرت نبی شافع العصیات بیکی مقدمات و مقالات که علی در مدینه در هنگام سیر طریق باصحاب مذکور نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب بیان فرمود الا آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در باب المدینه در ابتدای آن سفر سید البشر در باب کید منافقان بحضرت رسالتآب گفته بودند که این طایفه وخیم العاقبه نسبت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۳ بسید المرسلین کند چنین و چنان مینماید لیکن واجب تعالی رفع آن کید و ایداء از حضرت سید الانبیاء نماید، نبوت مآب اصلا در این باب به اصحاب حرفی نگفت. اما چون در وقت تکلم رسول بیچون آن بیست و چهار نفر اصحاب عقبه در مجلس سامی و محفل گرامی نبی ایزد علام

حاضر بودند و کلام صدق التیام سید الانام در باب علی علیه السلام استماع نمودند بعضی از منافقان روی بیعضی از یاران و دوستان خود کرده گفتند که محمد حقایق مقدمات علی کما هو حقّه بواسطه خوف تفرق لشکر و تشویش خاطر عسکر بین و ظاهر نمی نماید، بی شبهه و گمان حقایق احوال علی برابر خلقان مستور و پنهان گردانید زیرا که مسرع یا طایر خبر از مدینه باین محل نرسانید تا محمد بر حقایق امر علی مطلع و مخبر بوده داند که علی بچه حيله بقتل رسید. بعد از آن منافقان با یک دیگر گفتند که بی شائبه و گمان قاتلان علی همان جماعت یاران اند که میان ما و ایشان در باب قتل علی عهد و پیمان شده الحال چون خبر قتل علی بمحمد و متابعتش رسید نهایت کتمان آن مینمایند و خلاف آن خبر بیان و ظاهر میفرمایند، و مطلب محمد از تغییر خبر و انقلاب آن محض بواسطه تسکین و التهاب نوایر غضب و نفاق یاران است که در این سفر محض بقصد آن سرور از مدینه مسافر گشتند چون حقیقت ما و یاران فی الجمله بمحمد خاطر نشان است لهذا بخوف آنکه مبادا این طایفه دست تطاول و تعدی باو و یارانش دراز کنند بواسطه همان خلاف واقع بیان کرد. هیاهات هیاهات و الله که علی بعد از برآمدن ما و شما اندک در حیات بود و بی قیل و قال بدست احبه ما بقتل رسید و در این محل در سلک موتی منخرط و مسجل است و محمد بعد از خروج از این مکان در اندک زمانی چنانچه علی علیه السلام در آنجا هلاک گشته او نیز در اینجا هلاک گردد؛ اما الحال لازم است که ما و شما بهیئت اجتماعی بخدمت ایشان رویم و در باب نجات علی در حضور او اظهار بهجت و سرور بحیز ظهور الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۴ رسانیم شاید باین وسیله و سبب خاطر محمد فی الجمله مطمئن گردد از طرف ما تا تدبیر ما در حق او مجری و ممضی شود. بناء علیہ آن طایفه بخدمت سید البریه آمده تهنیت آن حضرت در باب ولی رب العزت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیه از کید اهل عداوت که در قصد قتل و هلاکت آن سرور کرده بودند گفتند. پس از آن از حضرت نبی الکرام استفهام و استعلام نمودند که آیا علی علیه السلام افضل از ملائکه عظام حضرت ایزد علام است. پیغمبر علیه الصلاه و السلام فرمود که شرافت و احترام ملائکه کرام و مقربین عظام بوسیله محبت و مودت نسبت بمحمد و علی است، بلکه ایجاد جمیع ملائکه زمین و آسمان محض بواسطه تقبل ولایت محمد و آل او علیهم سلام الله الملك المنان است، بدرستی و تحقیق هر احدی از محبان و شیعیان علی علیه السلام که دل خود را از نجاسات غش و غل و قاذورات و زر و شغل و غل بتوفیق الله عز و جل منزّه و منطف در تمامی اوقات و محل گردانند هر آینه آن بنده لم یزل افضل و اطهر از ملائکه خدای تعالی و تبارک است.

[سجود ملائکه بجهت آدم (ع)]

[سجود ملائکه بجهت آدم (ع)] بدانید که خالق البرایا امر ملائکه بسجده آدم و حکم بتخشع و تخضع این طایفه در نزد آن معزز مکرّم قادر علام بواسطه آن نمودند که همگی ملائکه یکسر در نفوس و خواطر خود مرکوز و مضمّر ساخته بودند که از انتقال آن اعیان و ارتفاع ایشان از زمین به آسمان با خود مقرر چنان کرده بودند که اگر قادر مجید خلق جدید از زمین پدید گردانند چون رحیم الرحمن ما را چندان میخواست که از زمین بآسمان برد پس البته ذات ما از آن خلق جدید واجب تعالی بهتر خواهد بود. چون ایشان ذات خود را بهتر از خلق جدید ایزد منان میدانستند و بمعرفت و شناخت واحد اکرم و بدین و آداب شرایع اسلام و ایمان خود را از آدم افضل و اعلم گمان داشتند بلکه در اعتقاد خیریت ایشان بر آدم ثابت قدم بودند حضرت آفریننده الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۵ هجده هزار عالم اراده نمود که ملائکه را عارف و عالم گردانند که ایشان در معتقدات و ظنون خطا نموده از طریقه معرفت تقدیرات الهی بیرون رفتند. لهذا خلاق العباد بعد از ایجاد آدم علیه السلام آن حضرت را بر جمیع مسمیات عالم گردانید و او را با جفت او که از جنس انسان بود در جنت المأوی خرامانید پس آنگاه کریم اله استعلام و استفهام اسماء مسمیات ارض و سماوات از ملائکه نمود، چون ملائکه از شناخت و معرفت اسماء مسمیات اظهار عجز و جهل نمودند ایزد کرام در همان دم بآدم امر و حکم فرمود که ملائکه را باسماء مسمیات واقف و عالم گردانند و رتبه فضل و کمال و علم خود را به جماعت بشناساند. آدم علیه السلام

اطاعت حکم کریم مجید نمود مسجود ملائکه کرام گردید. اما چون حکیم بیچون انبیای ابرار و رسل اخیار را در صلب ابو البشر مودع و مستقر نموده بود لهذا آن حضرت را از دار السرور جنان روانه دار الغرور جهان گردانید و از صلب حضرت آدم ذریات ایشان از انبیاء و رسولان و خیار بندگان ایزد عالم که افضل و اعلم و اتقی و اکرم آن اعیان محمد رسول آخر الزمان و آل آن حضرت اولیای رحیم الرحمن علیهم صلوات الملك المنان است اخراج نمود و از نیکوترین اصحاب محمد و از اعلم فضلاء امت آن رسول ایزد واحد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که قادر علام ملائکه کرام و مقربین عظام را بالتمام مطلع و اعلام گردانید که آدم علیه السلام و اولاد او افضلند از ملائکه ذوی الاحترام. بواسطه آنکه انسان متحمل مشقت فراوان و اذیت بی پایان میگردند بقیاس آنچه در ایشان موجود و مرکوز است از عوارض اخوان الشیاطین و مجاهده با نفوس و تحمل اذیت نقل عیان بواسطه سعی و اجتهاد در طلب مال برای وجه معیشت و روزی حلال و مخاطره از خوف اعدای ملاعین و توهم از جور و قهر سلاطین و آزار دزدان و قطاع الطريق بد افعال و صعوبت سیر در مسالک مضایق طرق جبال و شدت سلوک و سیر محال مخاوف و اجزاع ملال با تحمل شتاند مشقت بواسطه جهاد و قتال بجهت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۶ اعدای دین و کلمه شهادت و حدانیت واحد متعال مینمایند چون با وجود اسباب و اعلال و ارتکاب این شداید و احوال از طریقه اطاعت و بندگی لا یزال برنمیگردند، حضرت کریم ذو الجلال ملائکه را بر حقایق این احوال علی سبیل التفصیل من غیر اجمال، عارف و عالم گردانید. خیار مؤمنین و پیروان ائمه دین از احسان و عنایت امداد حضرت مهیم متحمل این همه شداید و محن میگردیدند مع هذا اظهار اخلاص و یقین در طریق دین مبین و محاربه با شیاطین بنوعی که انهم از آن ملاعین می نمایند با آنکه خلقت و فطرت ایشان بشهوات فحولت و محبت و مودت لباس و عز ریاست و فخر و دواعی و خواهش فکر خیال امور بیحد و حصر که در ذات هر بشر محفوف و مستمر است. مع هذا مقاسات عناد مشقت و ایذا و بلیت مکر و خدعت ابلیس پر تبلیس و مرده او لعنهم الله تعالی با سایر عفاریت او از خود رفع و اغواء و استهزاء جمیع مکاید شیاطین از خود دفع مینمایند، بلکه استماع طعن از اعدای دین و رب العالمین و سماع ملامهی و دشنام اولیای هادین به صبر یقین میفرمایند با مقاسات شداید اذیات بلیات سفر که این طایفه نیکو سیر بواسطه طلب قوت ایشان و نفقه تبعه و خویشان بامداد حضرت رحیم الرحمن با گریز و ستیز از اعدای دین و تردد بطلب کسی که از او امید معامله و جنگ و ستیز با مخالف شرع و ملت پیغمبر حضرت عزیز باشد دارند. و با وجود این همه مقدمات و شداید جهان اصلاً اهل اسلام و ایمان قدم از طریق بندگی حضرت قادر سبحان و متابعت رسول ایزد منان بیرون نمیگذارند و پیوسته بر شیوه اطاعت اوامر و نواهی موجد عالم و بر طریقت عبودیت ثابت قدم و راسخ دمند و چون حضرت عز و جل بنی آدم را در شیوه طاعت مستقیم و مکمل دید در آن حال خطاب بملائکه از روی عزت و اجلال فرمود: ای ملائکه من شما را از شداید محن و بلایا که لازمه طبع انسان و بواسطه آن طایفه همیشه معین و مهیاست بمراحل از آن دور و خواطر و ضمایر شما را بواسطه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۷ گرفتاری بآن مبتهج و مسرور گردانیدم نه شهوات مردی وسیله ذلت و صغارت شما و نه اشتهاهای بطعام و سایر اشیاء و میلان اشریه باعث حزن و حقارت شما است، بلکه خوف از اعدای دین و دنیا از قلوب شما متزعزع و مسلوب و موطن شما در مأمن مرفوع محبوبست. ای ملائکه ابلیس پرتبلیس را در آسمانها و زمینها بواسطه اغوای ملائکه من که آنها را در پناه عصمت خویشتن صیانت و حراست نمودم اصلاً او را شغل و کاری نیست، لیکن ای ملائکه بدانید و آگاه باشید که از طوایف بنی آدم هر که مرا اطاعت نمایند و دین و آئین خود را از شر شیاطین و مرده آن ملاعین و سایر آفات و نکبات نگاه و سلامت دارند بدرستی و راستی که آن کس در جنب محبت مسعود بسعادت و بخیری است که غیر او هیچ کس را بمثل آن اشفاق و احسان دسترس نیست، بلکه آن کس در نزد من که حضرت مهیم مکتسب است بسعادت قربی که سوای او هیچ کس را بواسطه عدم قدرت دریافت آن سعادت و ادراک مثل آن نیست. چون ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را از حقایق کمال آدم و شناخت آن حضرت از فضل و خوبی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان و خلفای علی و باقی امامان عارف و شناسا گردانید که آن جماعت در جنت مودت و بواسطه محبت رب

العزت متحمل این همه شداید و مشقت می گردند که اصلا طوایف ملایک را قدرت تحمل مثل آن سختی محنت نیست در آن زمان بر ملائکه ظاهر و عیان گردید که آدم و اکثر اخیار متقیان از طوایف انسان افضلند از احسان اعیان ملائکه. بعد از آن حضرت ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را بنا بر فضل آدم عرفان امر بسجود آدم علیه السلام نمود زیرا که ذات حضرت ابو البشر مشتمل بر انوار خلائق از انبیا و فضایل نیکو سیر بیحد و مرز که در صلب او مودع بودند لهذا سجود ملائکه حضرت معبود گردید سجده ملائکه مر آدم را مخصوص از برای ذات او در آن دم نبود بلکه آدم صلی الله علیه و آله قبله ملائکه حضرت قادر عالم بود که بسوی آدم سجده از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۸ برای پروردگار عالم میگردند نهایت آنکه آن سجده وسیله تبجیل و تعظیم و باعث عزت و تکریم آدم علیه التحیه و التسلیم گردید و هیچ احدی را سجده مخلوق دیگر سزاوار و درخور نیست بغیر خالق اکبر و خشوع ملائکه عظام و خضوع آن طایفه کرام از برای آدم علیه السلام محض از برای ایزد غفار بود و تعظیم سجود ملائکه و اظهار عجز و انکسار در خدمت آدم علیه السلام بی شبهه و گمان همان تعظیم قادر سبحان بود. و اگر من از بندگان حضرت مهیمن کسی را بسجده مخلوق امر مینمودم هر آینه ضعفای شیعیان خود را مأمور می گردانیدم بسجده کسی که او متوسط و متشبه بعلم و صی رسول حی قیوم و بمحض و داد و اتحاد و دوستی و یک جهتی؟؟؟ نیکوترین خلق رب العباد است و بعد از محمد مصطفی که آن علی مرتضی باشد می نمودم، زیرا که حضرت علی علیه السلام در دار دنیا متحمل مکاره و بلایا و متألم بشداید و جفاها گردید محض از برای اظهار و تصریح حقوق الله تعالی و هرگز منکر هیچ امر ایزد اکبر نگردید بجهت آنکه جهل و غفلت به پیرامون خاطر فیض مقاطر ولی ایزد داور امیر المؤمنین حیدر اصلا و قطعا راهبر نیست.

[داستان آدم (ع) با ابلیس لعین]

[داستان آدم (ع) با ابلیس لعین] بعد از آن رسول آخر الزمان روی مبارک بمستسعدان محفل جنت نشان آورده فرموده که ای معشر الناس ابلیس خسیس که عاصی خدای تعالی گشته بواسطه ترک یک امر و حکم واحد اکبر خاوی و خاسر بلکه ملعون و هالک و مسکن او در نیران در اضیق المهالک گردید بجهت آنکه معصیت او مشتمل بر تکبر و حقد بر آدم مخلوق و مصنوع همین داور بود، اما معصیت حضرت آدم بواسطه اکل شجره منهیه مقارن بر تجبر و مربوط بر تکبر نبود، چه آدم در هنگام تذکر و تشفع باسمای محمد و آل طیبین و طاهرین او که برگزیدگان حضرت رب العالمین اند اصلا هیچ نوع تکبر ننمود. توضیح کلام و تبیین این مرام من غیر تکلف و ابرام چنین است که حضرت ارحم الراحمین چون خطاب مستطاب به آدم اب الأنبیاء و المرسلین فرمود که ابلیس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۱۹۹ در باب تو با من بواسطه تکبری که نسبت بتو نمود و ترا سجده نمود طاغی و عاصی گردید و خود را هالک و غاوی گردانید اگر تواضع تو می نمود و امر مرا بوسیله عظمت و عزت جلالت من در باب سجده تو ای آدم قبول میفرمود هر آینه رستگار در روز حساب و شمار می شد چنانچه تو سبب اکل شجره منهیه با من معصیت نمودی اما بوسیله تواضع باسمای محمد و ذکر اسمای گرامی آل آن رسول ایزد احد فلاح و رستگاری یافتی و از ذل هوان معصیت و خواری و اذیت ذلت و سوگواری برآمدی بواسطه آنکه مرا بمحمد و آل طیبین و طاهرین آن سید المرسلین خواندی و بجهت تقصیر خود آن اولیای خدای تعالی را بتشفع آوردی فلها توبه ترا بپذیرفتم و بواسطه آن اعیان ترا به آن ذلت و هوان نگرفتم و از سر گناهان تو درگذشتم و ترا در سلک رستگاران و نیکان منخرط گردانیدم. ای معشر مردمان آدم پدر همه آدمیان بود بعد از ارتکاب ذلت و آثام چون دست اعتصام بعروة الوثقی ما و اهل البیت علیهم السلام زده نجات از بلیت معصیت و آثام ببرکت این اعیان علیهم السلام یافت، پس هر کس از بندگان واجب تعالی و تقدس که همین شیوه مرضیه و شعار محسنه یعنی آن کس قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السلام را مرعی دارد در دار دنیا و سرای عقبی بی شبهه هیچ نوع واهمه و فرع ندارد.

[داستان لیلۃ العقبه و منافقین]

[داستان ليله العقبة و منافقين] پس آنگاه حضرت سيد البشر در نصف آخر شب وقت سحر امر بکوچ عسکر و رحلت از آن معسکر بمحل ديگر نمود و حکم فرمود که یکی از چاوشان لشکر نصرت اثر در معسکر منادی کنند که هیچ احدی از اصحاب و سایر لشکریان پیش از حضرت نبی الانس و الجان از آن عقبه نگذرد و در سیر و سلوک آن مکان بر آن حبيب واهب سبحان سبقت نگیرد. رسول آخر الزمان در همان زمان حکم فرمود بحذیفه الیمان که باید تو پیشتر از جمیع مردمان خود را بدامن آن جبل که معبر خلايق بیشتر در آن محل است رسانی و بحراست و حزم تمام در آن مقام نشینی و مترقب و مترصد گردی که کدام طایفه از طوایف عسکر از آن مکان پیشتر میگذرند مطلع گردی تا ما را بحقایق آن امر مطلع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۰ و مخبر گردانی لیکن باید که با کمال حداست باخبر بوده خود را در عقب سنگی بمجرد متشابه گردانی و طرف احتیاط را کما هو حقہ مرعی داشته بنوعی که خود را اصلاً بر گذرندگان مرئی و عیان نگردانی. حذیفه بعد از عرض فدویت و بندگی بخدمت سيد النبی معروض گردانیدی که ای سرور این ذره احقر چون در روی این لشکر مشهورم چگونه خود را مشبه بصورت بشر دیگر که مستحسن هیچ بشر نیست کردم. و نیز از آن میترسم که اگر من بدامن آن کوه و مکان کبیر چون آن منافقان اراده قتل شما دارند شاید در سر آن مکان بر شما تقدم کنند و یقین در وقت عبور از آن عقبه با کمال احتیاط و تفحص گذرند، البته بعد از دیدن من و انکشاف احوال جمعی ضال بخاطر خود خواهند رسانید که من بواسطه نصیحت و اعلام شما باین مقام رفته‌ام و چون مرا باین امر مبهم متهم گردانند بی‌شک مرا بقتل رسانند و من از شرف محضر تو ای سيد الانام محروم مانم و اعلام نیز نتوانم نمود. حضرت نبی المحمود فرمود که چون بدامن فلان جبل رسی سنگ بزرگ بنظر تو آید بنزد آن حجر رفته بگوی که حضرت رسول عز و جل بشما امر مینماید که بحکم الهی شکافته شوی و مرا در جوف خود جای دهی و بنوعی مثقوب و مشبک گردی که هر کس از گذرندگان که از این مکان تردد نمایند من بر آن جماعت مخبر و مطلع گشته بعد از مراجعت از این محال حقایق احوال جمع ضال بر رسول متعال اعلام نمایم و نیز روحم در جسم من تردد تواند نمود تا از جمله هالکین نباشم. البته تو چون پیغام خدای اکبر به آن حجر رسانی آن سنگ من غیر مهمل و درنگ بحکم ایزد ربانی در کمال سهولت و آسانی شق گشته ترا در جوف خود مقام و آرام دهد و بجهت حرکت روح تو در بدن آن مسکن با روزن گردد. چون حذیفه الیمان بامر رسول آخر الزمان به آن مکان رسید و پیغام رسانید در ساعت آن سنگ خارا بفرمان ایزد تعالی شکافته و مشبک گردید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۱ چون حذیفه الیمان در جوف آن حجر مکان گرفت بعد از تفصی اندک زمان دید که همه آن بیست و چهار نفر مشرکان منافقان بر شتران سوار گشته در یمین و یسار آن اشرار با پیادگان بسیار میگذرند و با یک دگر میگفتند هر که در این معبر بنظر درآید باید تن او را بی سر گردانید تا هیچ احد خبر بمحمد نرساند که من فلان جماعت را در دامن عقبه دیدم زیرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمجرد استماع قول مخبر تحقیق از سیر و سلوک این طریق متقاعد گردد و اصلاً پیرامون این عقبه نگردد و چون آن رسول بیچون ارتقاء باین جبل و تردد باین محل ننماید تدبیر ما در حق او باطل و اراده ما بی‌شبهه معطل ماند. همگی و تمامی سخنان منافقان بحکم قادر سبحان بگوش حذیفه الیمان میرسید و او کلام آن طایفه را ذخایر خاطر خود میگردانید. اما چون جمیع منافقان از آنجا گذشتند و هیچ کس از آن ملاعین اخوان الشیاطین در آن وادی نماند بلکه آن قوم مضل باعلای آن جبل رسیدند و باطراف و جوانب آن جبل متفرق گشتند و در کمین سيد المرسلین نشستند و از روی بهجت و سرور میگفتند که هلاکت محمد در این وقت نزدیک رسید و اجلش قریب گردید چنانچه از اضطراب اصحاب و جمیع ملتزمین رکاب از صعود جبل از خوف جان ممنوع گردانید که اول او قطع مسافت این محل نماید، چون او تنها باین مکان رسد و از اصحابش کسی که هم آورد با ما باشد همراه او نباشد البته تدبیر ما موافق تقدیر خدای تعالی گردد و اگر هزار جان داشته باشد یکی را از دست ما بیرون نتواند برد. این نوع هذیان و مزخرفات میگفتند و باد بامر خلاق العباد جمیع سخنان آن منافقان بی‌شعور خواه نزدیک و خواه دور بگوش حذیفه الیمان میرسانید و او همگی آن را در ضمیر

و خاطر خود مضمر میگرددانید. چون آن جمع مضل در بالای جبل در مکان و محل که اراده کمین کردن آن قوم دغل بود متمکن گردیدند در آن وقت صخره که حذیفه الیمان در آن مکمن متحصن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۲ بود با او بسخن درآمد و گفت: الحال برون رو و با کمال شتاب بخدمت رسالتما برفته آن رسول الزمان را از حقایق سخنان و ارادات فاسده آن منافقان مطلع و مخبر گردان و آنچه مرئی و مسموع تو گردید همگی و تمامی آن را بسمع شریف آن نبی ابطحی رسان و در این باب تأنی جایز ندان. حذیفه گفت: ای حجر من از مفارقت تو در تخوف و تحیرم چه بتعین میدانم که چون از تو جدا گردم و بیرون روم منافقین بمجرد دیدن من در این مکان بی شبهه و گمان بخوف آنکه مبادا که احوال این طایفه ضال و جهال را بحضرت رسول ایزد متعال رسانم مرا بقتل میرسانند و از شرف دریافت خدمت کثیر المنفعه سید البریه محروم و مأیوس گردانند. صخره گفت: ای عزیز خاطر عاطر خود مطمئن و مستقر گردان که حضرت ایزد قادر که ترا در جوف من مأمن و مقر، مقرر کرد و روح ترا باذن آن واهب سبوح از سوراخها که من در خود احداث نمودم میرسانید بیقین ترا از اعدای رسول بیچون محفوظ و مصون داشته بشرف تقبل عتبه آن حضرت علیه الصلاه و التحیه خواهد رسانید. همان زمان آن صخره بحکم ایزد اکبر منفجر گشته حذیفه بیرون آمد در ساعت سمیع قادر او را بصورت طایر گردانید و او بامر حضرت بی نیاز پرواز آمد و در هوا طیران می نمود، تا آنکه بخدمت نبی المعبود فرود آمد بعد از عرض سلام و بندگی در خدمت رسول عز و جل آنچه در آن جبل از آن قوم دغل دید و شنید برسول مجید معروض گردانید. نبی الرحمه گفت ای حذیفه تو آن جماعت را بروهای ایشان شناختی. حذیفه گفت ای سید الانام آن منافقان لثام بالتمام نقاب بر روی و بر دهان لثام اگر چه بسته بودند لیکن من بامداد التفات و توجه تو ای رسول مهیم اکثر ایشان را از شتران که سابقا در سفر و حضر بر آن سوار میدیدم شناختم اما آن بعضی ضال طرف الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۳ حزم و احتیاط را بغایت مرعی میداشتند چون هیچ احدی از بشر در آن معبر بر ایشان بین و ظاهر نشد خاطر ظلمت مآثر جمع نموده لثام گشودند و در آن اثر چون وجوه تیره شکوه آن قوم ابتر بنظر من درآمد تمامی آن منافقان را باسما و اعیان شناختم که فلاان و فلاان و فلاان بودند تا آنکه حذیفه در محضر آن پیغمبر جلیل القدر تعداد و ذکر اسامی آن بیست و چهار نفر نمود. رسول ایزد اکبر فرمود که ای حذیفه هر گاه حضرت اله حافظ و ناصر و مشیت محمد بی شبهه و گمان تمامی این خلقت را از قدرت اله دفع ایشان نبود زیرا که بدرستی و تحقیق خدای تعالی بالغ امر و حکم و قدرت و علم خود بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم است و هر چه صلاح دنیا و آخرت او داند معمول گرداند هر چند از فعل و امرش اهل کفر کاره و مستکبر و متأذی و مستنفر باشند. پس آنگاه حضرت حبیب اله مُحَمَّد رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک بخواص اصحاب که در سلک مستسعدین رکاب سعادت انتساب در آن سفر نصرت اثر منخرط بودند آورد و فرمود که ای حذیفه الیمان تو و عمار و سلمان توکل کل بحضرت مهیم سبحان نموده در طی مرحله این عقبه در طریق مسیر رفیق باشید و چون ما بحکم بیچون بیشتر از عقبه صعبه نگذریم در عقب ما سایر مردم در همان دم در سیر این مسلک مهلک متابعت و موافقت نمایند و تأنی و تراخی جایز ندانسته مکث نمایند. حضرت سید الانبیاء علیه سلام الله تعالی در آن دم بر ناقه شهبای غیر آن از مراکب سرکار فیض آثار خود سوار گشته بجانب عقبه روان شد حذیفه و سلمان یکی مهار شتر آن نبی آخر الزمان میکشید و دیگری میراند و عمار فدائی وار با عصای اژدها کردار در اطراف و جوانب آن رسول مختار سیار هوشیار بود و باقی اصحاب و قوم مانند نجوم سیاره بر شتران فلک کوهان سوار گشته بر اطراف آن خسرو نجوم، هجوم آورده اکثر در عقب آن نبی الواهب روان گشتند و پیادگان لشکر نصرت اثر در حوالی و جوانب آن عقبه پراکنده شده با کمال حزم و جلادت بلکه نقد جان را برای الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۴ تحفه و ارمغان آن خاتم پیغمبران بر کف دستها گذاشته میرفتند و شهادت خود را در خدمت آن نبی الرحمه شرف و سعادت میدانستند. اما منافقان اشرار دغل در طرف بالای راه جبل مقام و آرامگاه داشتند احجار بیشمار در دبه های بسیار ریختند از بالای آن جبل بطرف اسفل که معبر خاتم الرسل بود غلطانیدند تا شتر آن سرور رم و تنفر نموده آن پیغمبر پیک سیر را در دره آن کوه که نظر ناظران بوسیله بعد و علو و صعوبت سیر شعبات آن بستوه آمد حیران میشد

اندازد. قضا را دهبها چون نزدیک بناقه رسول الله تعالى میرسیدند بحکم و فرمان ایزد منان بطرف آسمان مرتقی و مرتفع می شدند تا ناچه رسول رب غفور از آنجا مرور و عبور مینمود بعد از آن دهبها از بالا- غلطان غلطان به بیابان و دره ها میرسید. چون تمامی دبه پرحجر از بالای آن معبر بپائین رسید و اصلاً شتر سید الأنبیاء (ص) از صداهای موحشه آنها نترسید و نرمید لهذا خاطر عاطر آن سرور از سیر و سلوک آن معبر جمع و مستقر گردید در آن اثر حضرت سید البشر علیه سلام الله الابرار روی بعمار یاسر آورد و گفت ببالای این جبل برای و وجوه و رواحل این گروه انبوه بی شکوه را باین عصا که در دست داری زده از اعلائی جبل باسفل این محل رسان و نکث آن منافقین را در آن مکان جایز مدان. عمار بموجب فرمان قضا جریان بالا رفته رویهای شتران را زده از اعلائی جبل باسفل روان گردانید چون شتران از چوب و شور عمار رمیدند اکثر منافقان از ناچه های خود غلطیدند بعضی را دست و جمعی را پا و گروهی را گردن و برخی را سر و رویها شکسته بسیاری از منافقان دغل که بدردها گرفتار گشتند بعد از مدت بسیار که جابر آن قوم مضل فی الجملة صحیح و مندمل گردید آثار شکستگی و زخم در روی و جوارح ایشان ظاهر و عیان و تا وقت مردن منافقان بوسیله نشان انگشت نما در میان خلقان بودند و رسول ایزد وهاب در اکثر مجالس و محافل میفرمود که حذیفه و امیر المؤمنین علیه السلام اعلم جميع مردمان بحال منافقاند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۵ اما حذیفه بواسطه آنکه در جوف؟؟؟ صخره آن جبل مطمئن بود و مشاهده مینمود که پیش از حضرت سید الانام کدام طایفه لثام از عقبه گذشتند و حذیفه بعد از مراجعت از آن مقام و ماوی بحضرت نبی الوری معلوم و آشکار گردانید که منافقین در آن جبل در کمین حضرت سید المرسلین (ص) نشسته اند لیکن خدای تعالی دفع شر و ایذای آن جمع بی سر و پا از حضرت رسول الله تعالی نمود. و چون آن رسول حضرت بیچون خود بسعادت و اقبال بجانب مدینه با سکینه نهضت اجلال فرمود حضرت ایزد معبود آن مردود که سابقاً در هنگام مسافرت نبی ملک العلام اظهار تمارض نموده در مدینه تعاقد و توقف نمودند آن طایفه وخیم العاقبه را ایزد اقدس بلباس ذلت و عار ملبس در مسکن هوان و ازار ساکن صاحب دثار گردانید و در دنیا ذلیل و خار و در عقبی مساکن آن جماعت را هاویه نار مقرر فرمود و آن جمع که تدبیر قتل امیر المؤمنین علی علیه سلام الله الملك الامین کردند بحکم منتقم جبار همگی و تمامی آن فجار بلباس خزی و عار و بالتهاب نار جحیم به تشریب حمیم گرفتار گشتند و سمیع بصیر تدابیری که آن طوایف شریر در حق امیر المؤمنین حیدر علیه السلام تصدیر نمودند رفع و دفع فرمود و هو حسبی و نعم المعبود.

ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و باقی ائمه المعصومین علیهم سلام الله رب العالمین

اشاره

ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و باقی ائمه المعصومین علیهم سلام الله رب العالمین روایت کرد شیخ کامل اجل و سید عالم اکمل ابو جعفر محمد بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه از شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد الطوسی رحمه الله علیه و آن شیخ فاضل نقل کلام از شیخ مجید سعید ابو جعفر قدس الله روحه و نور ضریحه نمود و آن عالم کامل روایت کند از جمعی کثیر مثل ابی محمد هارون بن موسی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۶ التلعکبری رحمه الله و غیره مینماید و هارون رضی الله عنه نقل کرد از ابو علی محمد بن الهمام و آن دانا روایت کرد از علی سعید رحمه الله علیه و آن عالم خبر داد از ابو جعفر محمد العلوی که از اولاد عبد الله افطس است. و آن بزرگوار حامی دین از صلحای بندگان حضرت رب العالمین است و آن کامل دانا نقل سخن از محمد بن موسی الهمدانی نمود و او خبر داد از عالم شیخ محمد ابن خالد الطیالسی و آن فاضل نقل کلام از سیف بن عمیره و صالح ابن عقبه کند و آن بزرگوار تابع دین نبی المختار نقل حدیث از قیس بن سمعان و علقمه بن محمد الحضرمی نماید و این هر دو دانا و

کامل روایت از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السّلام بدین نوع مینمایند: چون رسول حضرت پیچون بامر و حکم خالق البریه از مدینه طیه نهضت اجلال بصوب؟؟؟ مکه معظمه ایزد متعال نمود و مقصد حضرت نبی الاکرام اقدام بحج بیت الحرام و اعلام سایر انام با ذات او تعلیم شرایع و احکام و تتمیم دین اسلام بود و چون رسول انام سابقا تبلیغ ولایت و امامت علی (ع) و باقی ائمه کرام عظام بامت بالتمام اعلام نمودند درین سال حکم قادر متعال و مشیت ذو الجلال در باب امر و اعلام رسول با عز و اقبال برسان آن بامت و اعلام هر انام متعلق گشت. جبرئیل امین بحکم حضرت اکرم الاکرمین بخدمت سید الأنبیاء والمرسلین آمد و بعد از عرض سلام از قبل ملک علام گفت ای سید ولد آدم حضرت خالق عالم می فرماید که یا محمد من هیچ رسول و پیغمبر از بنی نوع آدم را قبض روح نکردم مگر بعد از اتمام دین و اکمال احسان و اشفاق باصناف اهل زمین و ای حبیب اله بدان و آگاه باش که از تبلیغ آداب و احکام و شرایط شرایع اسلام شما دو امر لازم التبلیغ و الاهتمام باقی است که تبلیغ هر دو آن بخلقان واجب و لازم بعقل و برهان است. یکی تبلیغ آداب فرایض حج بیت الله الحرام و دیگری تبلیغ فریضه ولایت و خلافت اوصیای شما علیهم السّلام بجمع انام و چون سفر خیر اثر شما ای حبیب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۷ نزدیک من بغایت قریب گشته و مرا شوق لقای شما از حد گذشته باید که بسعادت و بشتاب تهیه اسباب آن سفر خیر اثر چنانچه سزاوار و درخور است نمائی و اوصیای خود را در مکان امامت مقرر و معین فرمائی زیرا که من بیقین هرگز زمین را بغیر حجت امین خالی نگذارم و آن حجت ارحم الراحمین الی یوم الدین همیشه مخلد در دنیا باقی و مکین نیست. یا محمد ایزد تعالی و تقدس امر نمود که شما بنفس اقدس درین سال با حرام افعال و آداب حج بیت الله الحرام بهر کس قیام و اقدام نمائی و هر احدی امت را باعلام احکام حج و آداب آن سرافراز و مبتهج فرمائی و از بندگان من آنکه شرع ترا مطیع و قادر مستطیع بود از عربی و عجمی و بدوی و حضری همگی و تمامی را امر باقدام و قیام حج اسلام نمائی و بنوعی که امت خود را بصلاة و صیام و زکوات و سایر واجبات ایزد علام واقف و اعلام گردانیدی باید که بآداب حج بیت الله الحرام و احکام آن نیز مخیر و مطلع گردانی. چون حضرت نبی المبعوث الی الانس و الجن باعلام وحی ایزد سبحان واقف و عالم باید آداب قادر منان گردید فی الفور در مدینه طیه بمنادی حکم فرمود که ندا کند که ای معشر مردمان وای گروه مشرف بشرف اسلام و ایمان بدانید که حضرت رسول آخر الزمان درین سال ما همگی امتان بزیارت کعبه معظمه و تعلیم امت مناسک و احکام آن روانه آن مکان پرفیض بامر ایزد سبحانست باید که در تهیه و تجهیز این سفر مثبت اثر سعی بیشتر نمائید و کمال جهد و جد خود را در باب انجام و انصرام اسباب سفر سعی خود را مبذول و مرعی دارید و در باب اهتمام آن بهیچ باب بتقصیر از خود راضی مشوید که مساهله در آن موجب تأسف و خسران و ندامت در روز جزا و احسان است. ارباب اسلام و ایمان و اصحاب رسول آخر الزمان بعد از استماع قول منادی حضرت ایزد تعالی اگر چه بوساطت شهرت آنکه نبی الرحمه در این سال خود با امت قیام الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۸ و اقدام بحجّه الوداع مینمایند بغایت الغایت آزرده خاطر و بینهایت مضطر و پریشان گشتند لیکن بنوید تعلیم آداب مناسک حج و ارکان از حضرت پیغمبر قادر منان فی الجمله شادمان بودند در تحصیل آن مقصد و مرام همه اصحاب اسلام بقصد الزام رکاب سعادت انتساب حضرت نبی الوهاب هر کس بقدر استطاعت و دسترس خود بتجهیز سفر خیر اثر مکه معظمه پرداختند و اسباب آن را کما ینبغی و یلیق مهیا ساختند و منتظر توجه ریای ظفر اثر جاه و جلال حضرت رسول واهب متعال نشستند تا آنکه آن نبی با عز و اقبال از مدینه طیه بجانب کعبه امانی و آمال برای زیارت نهضت اجلال فرمود و تمامی اصحاب اسلام و ارباب کرام در خمیه گاه آن مرشد خاص و عام نصب و در سرانجام مهام و مرام سعی تمام نموده قدم بقدم در تحت علم آن نبی المکرم می بودند. بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل مکه معظمه شدند سایر اصحاب و امت در ایام رفاقت آن نبی الرحمه بلکه جمیع ارباب ملت گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشته مستمع اقوال و مستتبع افعال آن رسول نیکو خصال بودند که هر چه از آن سید و سرور و مهتر و بهتر استماع نمایند یا مأمور بآن گردند معمول و مؤدی گردانید. همگی و تمامی اصحاب و اکثر سکنه مدینه با سکنه و اعراب بوادی و بلاد و اطراف و متوطنین حوالی مدینه و اکناف که در آن سال در خدمت آن رسول

فرخنده خصال متوجه ادراک طواف خانه کعبه حضرت ذو الجلال شدند زیاده از هفتاد هزار نفر بودند بعدد قوم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم که در تیه با آن نبی الله رفیق و همراه بودند و پیوسته طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک میداشتند. و آن پیغمبر عالیمقام در هنگام توجه میقاتگاه حضرت ایزد علام از آن قوم بالتمام بجهت برادر اعیان خود هارون علیه السلام اخذ بیعت و اقرار متابعت و اقامت بر اطاعت آن طایفه و خیم العاقبه گرفته بود و در آن باب وصیت و تهدید بسیار و وعید الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۹ و تأکید بیشمار فرمود. بعد از توجه آن نبی اله بمیقاتگاه که عبارت از طور سینا است اکثر بنی اسرائیل از طریق متابعت هارون علیه السلام الملک الجلیل برآمده تبدیل سیل رب جمیل نموده سالک مسالک تمرّد و خلاف و سایر مهالک منهج عتو و اعتساف گشته بعد از نقض عهد و پیمان و نکث مصافحه و ترک ایمان متابع شیوه سامری شدند و طریقه گوساله پرستی برداشتند و خاک ظلمت جهل و ضلالت بر دیده عقل بصیرت خود انباشتند.

ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری

ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری اما حقایق احوال سامری ضال علی سبیل الاجمال که ذکر آن مناسب این محالست شرح و بیان آن بدین منوال است که نام آن مرتد ابر موسی بن ظفر است و آن مردود ضلیل در میان قوم بنی اسرائیل بوقوف علم کیمیا بلکه بمعرفت و شناخت همه اشیاء از علوم مثل رمل و هندسه و نجوم شهرت تمام و امتیاز لا کلام داشت. اکثر طلبه علوم آن قوم در پیش او تردد برای تحصیل علم رمل و حکمت و هندسه و نجوم میکردند. خلاصه کلام علی سبیل الاستفهام و الاستعلام آنکه چون شدايد سخت گیری فرعون و تبعه او بقوم بنی اسرائیل از حد بیان و تفصیل و از حیز طاقت آن قوم ذلیل متجاوز کردند قوم بنی اسرائیل بالتمام برای رفع و دفع آن شدايد و آلام بحضرت موسی علیه السلام مستغاثی شدند. آن پیغمبر عالیمقام چون مطلع بر تعدی و تسلط ظلمه لئام بود بعد از استجازه از مهیمن علام و بحکم اوامر قوم بسفر از آن مرز و بوم فرمود بنی اسرائیل امثالاً-لامره العالی و احترازاً من ظلم الفرعون الغاوی تمامی رجال و نسوان با اطفال و ممالیک ایشان از بلده مصر برآمده روی به بیابان نهادند. فرعون و هامان بعد از اطلاع بر فرار بنی اسرائیلیان با جمیع قبطیان بلکه با لشکر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۰ خارج از حصر و بیان تعاقب گریختگان نمودند چون بامر رب العالمین در کنار دریای نیل تلاقی فریقین قریب گردید و قوم بنی اسرائیل بعد از ملاحظه حشمت آن طاغی بی سر و بن همگی آن مرد و زن بر اسیری و هلاکت خویشتن متیقن گشتند باز آن قوم در آن ماوی کره بعد اخیری استغاثه بر موسی علیه التحیه و الثنا نمودند. نبی الجلیل (ع) فی الفور به اعلام و اخبار جبرئیل به موجب امر رب جمیل عصای خود بدریای نیل زد بتقدیر ایزد جزیل دوازده سبیل به عدد اسباط بنی اسرائیل از آن بحر بی بدیل منشعب گشته و آب آن بحر بمشیت حضرت خالق الارض و الافلاک مثل و مانند توده های خاک بر بالای یک دیگر قرار گرفته با هر سبط از اسباط بنی اسرائیل بامر و فرمان رسول ایزد جمیل از سبیل طریق نیل معبری شدند. اما فرعون و هامان بعد از وصول بر کنار آن بحر بیکران و ادراک معجزه و نشان-چنان از حضرت موسی بن عمران توسن خود را عنان کشیدند حیرت و ملالت از جبین آن ملاعین ظاهر و مبین گشته نه روی رجوع و نه قدرت مرور و عبور در حضور آن طاغی باغی بیحضور. فی الفور جبرئیل امین بامر و حکم رب غفور بر مادیان بادپای فلک پیمای سوار شده از پیش اسب آن کافر باغی بگذشت بمجرد وصول بوی مادیان بر مشام توسن آن ظالم نادان آن مرکب شروع در تیزی عنان و سرکشی زیاده از حیز بیان نمود تا آنکه عنان اختیار از ید تمالک آن نابکار و از قبضه تماسک و اقتدار او درر بود فرعون هر چند سعی از حد افزون نمود که آن مرکب را ضبط کند و نگذارد که بدریا درآید مفید نیفتاد. اسب فرعون سر در عقب مادیان گذاشت و همه جا چشم از آن برنداشت تا چون بلب دریای نیل رسید و اسب جبرئیل (ع) به آن دریای زخار درآمد اسب آن کافران یعنی فرعون و هامان بلکه تمامی قبطیان به آن بحر بیکران درآمدند. چون هیچ احدی از ایشان بر ساحل آن بحر بی پایان باقی نماند آن دریا بمشیت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۱ ایزد سبحان بهمان هیئت اصلی و در صورت اولی بعد

از طلائم و طوفان معاودت نمود و جميع قبطيان را هلاک و نابود و طعمه دواب بحر و ساير جانوران ساخت. و چون سامری عليه اللعنه را اطلاع بر خاصيت خاک سم اسب جبرئيل بود و می دانست که اگر اندک از آن خاک بر هر جماد پاشند بتقدير حافظ هر گزند، آن جماد بزور حیات ارجمند گردد فی الفور آن طاغی بيهضور در حضور موسی عليه السلام و آن قوم بنی اسرائیل غير محضور قليل از آن خاک برداشت و با خود نگاه میداشت. و نیز بعد از تفصی ایام از هلاکت آن لثام چون آن دریا بامر ملک علام متموج و متلاطم گشته در آن اثر جلی و حلل آن کفره ابتر را با باقی ذخایران جمعی زبون از بحر بیرون ریخت سامری از آن حلی و ذخایر مال متکاثر تحصیل کرد و از طلای احمر گوساله مرتب ساخت و اندکی از آن خاک در جوف آن تیره مغاک انداخت. بعلم و تقدیر رب العباد آن جماد بنطق و بیان درآمد و بدمدمه سحر و فسون بآسانی مرشوم ملعون بآن قوم خطاب نمود که ای بنی اسرائیل باید که در طریق متابعت سامری و منهج اطاعت او ساعی بوده اصلا و قطعاً شما و ساير برایا از حکم و امر او تمرد و انحراف و تخلف و اعتساف روا مدارید و هر چه من شما را فرمایم و امر بآن نمایم آن را عین صدق و عیان و وسیله اسلام و ایمان که باعث ثواب و سبب دخول جنانست دانید. زیرا که اله سامری و اله موسی و شما منم و او پیغمبر و فرستاده منست آن طایفه مخذول العاقبه گوساله مصوری و سامری را در آن قول و ماجرا مصداق فرا گرفتند هر چند هارون برادر و خلیفه و وصی موسی عليه السلام که سابقاً آن لثام بموجب حکم موسی عليه السلام بمتابعت و مبايعت او قیام و اقدام نموده بودند آن قوم منکر را منع و زجر نمود مفید نیفتاد و اثری نداد تا آنکه اکثر بنی اسرائیل شیوه سامری و طریقه گوساله (ص) مصوری برداشته از نهج بندگی رب جلیل و منهج متابعت رسول جمیل برآمده شیوه ناراستی و آئین گوساله پرستی برداشتند و خاک مذلت کفر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۲ و ارتداد بر وجنات اعمال صواب و سداد خود انباشتند بلکه نیل عصیان و گناهکاری بر صحیفه وجوه نیکو کرداری خود کشیدند و از طریق قویم و شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم رمیدند و تا قیام قیامت بواسطه آن حرکت ملوم و از آن فعل شنیع مذمومند نحن نعوذ الیه و نستعین لده.

[تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (ع)]

[تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (ع)] چون اصحاب سید البریه و ارباب مطیعین بلد المحمدیه از بدوی و حضری و عجمی و عربی در یوم الغدیر حسب الأمر النبی الابطحی متابعت امیر المؤمنین علیه السلام درآمدند و بعد از وفات نبی المختار اکثر اصحاب بی اعتباری را شعار خود ساختند و قدم از طریق آن امام الامم برون گذاشته سالک مسالک عباد و ساير منهج غیر سداد گشته نقض عهد مصافحت و نکث پیمان و بیعت نمودند و تابع گوساله عربی و مطیع و بدعت محدثی شدند. درین باب این اصحاب با قوم موسی علیه السلام سبب نسبت و مثل بمثل اقتدا و اقتفا نمودند منقولست که بعد از توجه سید البریه از مدینه مکرمه بصوب مکه معظمه باصحاب کرام و ارباب اسلام از کثرت صوب ملیات ملتزمین رکاب سید الانام در هر مقام و مسکن او از مدینه و مکه متصل بود و هیچ مکان از صوت تلبیه اهل ایمان خالی و بی نشان نبود. اما چون آن شافع العصات فی العرصات رحل اقامت بمأمن عرفات انداخت پیک رب جلیل علام امین الوحی جبرئیل علیه السلام بخدمت رسول ایزد جمیل آمد بعد از عرض تحیت و سلام و تهنیت از قبل خالق الانام گفت ای سید الخواص و العام چون اجل شما نزدیک و مواصلت تو بما ای حبیب بغایت قریب گشته بناء علی هذا شما را مطلع و مخبر گردانم. تو خوب تبلیغ امر که بحکم ایزد اکبر از امور ضروریه دین مبین بلکه از متممات شرع سید المرسلین است و از آن مفر و محیص جایز و رخیص نیست باید که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۳ بزودی در همین زمان در تجدید عهد و پیمان سعی و جهد فراوان نمائی و قیام بحکم و امر من فرمائی و نیز از آنچه علوم غریبه که در نزد تو مودعست بلکه میراث از انبیاء که پیش از شما در دار دنیا بودند با سلاح و تابوت و علامات و آیات که از انبیای سابق بشما عاید و لاحق گردید همه آن را تسلیم وصی و خلیفه تو و حجت بالغه من علی بن ابی طالب علیه السلام نمائی و آن امام الامم را مانند علم بر پای داری و عهد و

بیعت و پیمان و مصافحت برای علی علیه السلام بستانی و خلائق را باقرار بر ولایت و امامت او امر نمائی و آن جماعت را متذکر گردانی بعهود و موثیق که سابقا از ایشان در باب امامت علی علیه السلام و ائمه این خاندان گرفته که علی علیه السلام مولای انس و جان و مولای همه رجال و نسوانست کره بعد آخری باید که آن را مجدد گردانی. زیرا که قبض روح هیچ احدی از انبیا و رسل و هادیان سبل در هیچ وقت و محل نمودم مگر وقتی که اکمال دین و اتمام نعمت بسکنه زمین نمودم چنانچه پیغمبران ایشان را در هنگام سفر آخرت امر بتعین وصی که من برای ایشان مقرر و معین گردانیده بودم مینمودم و تأکید میفرمودم و عداوت و انکار دشمنان خود و ایشان را بر آن اعیان ظاهر میگردانیدم. الحال چون تو اشرف انبیا و رسل و برگزیده حضرت عز و جل خواهی بود و اوصیاء تو سید الاوصیا امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد کرام فحام آن حضرت ائمه الهدی علیهم السلام خواهند بود حقایق آن را بخلائق اعلام و اعلان نمای و تأخیر مفرمای و این تبلیغ امر از من بشما محض اظهار کمال مهربانی و شفقت و غایت احسان و مرحمت است که نسبت بشما و سایر امت معمول میگردد. این که شما را امر نمودم بر تبلیغ ولایت علی علیه السلام بجمیع انام و حکم و امر بر اطاعت و متابعت آن حضرت و ائمه الهدی علیهم السلام فرمودم بواسطه آنست که من دائم زمین را از حجت قایم هادی امم خالی نگذارم تا آنکه مرا همه دم حجت بر اهل عالم باشد. ای محمد درین روز اتمام کار تمامی مخلوقین برای لوای سید المرسلین بوسیله الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۴ تعیین امیر المؤمنین علیه السلام بنده من و وصی و خلیفه رسول حضرت ذو المنن که حجت بالغه من بر تمامی خلائق مرد و زنست نمودم و شما را عالم گردانیدم بآن که طاعت ولی من مقرون بطاعت نبی منست و طاعت نبی من مقرون است بطاعت من پس هر که طاعت ولی من نمود طاعت نبی من نمود و آنکه طاعت نبی من نمود طاعت من نمود و معصیت با ولی من معصیت نبی من و معصیت با نبی من معصیت است با من. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بی شبهه و یقین نشانه ایست میان من و جمیع مخلوقین هر که آن ولی ایزد تعالی را بحق بشناسد و بداند که آن سرور ولی حضرت داور و بعد از رسول صلی الله علیه و آله بلا-فصل وصی نفس پیغمبر واجب تعالی و تقدس است آن مرد مؤمن نیکو کار و مستحق جنان و سزاوار مغفرت ایزد غفار است و منکر ولایت و امامت حضرات ائمه علیهم السلام و التحیه لایق نیران و درخور دوزخ تابانست و آنکه در بیعت آن امام دین شرک آرد بیقین آن کس از جمله مشرکین بحضرت رب العالمین است. یعنی بر بی‌رویت که در ایام ولایت و امامت آن صاحب رایت دیگری را بامامت بگزیند یا احدی را از جبلت ذات غیر قویم و طبع نامستقیم با حضرت امیر المؤمنین علیه التحیه و التسلیم در باب ولایت و امامت شریک و سهیم داند چنانست که آن شریک و انباز بواسطه حضرت بی‌نیاز ثابت گرداند و مشرک رب العالمین ملعون و بیدین است و آنکه در یوم العرصات با مودت و محبت آن امام البریات با من ملاقات کند در روز حساب و شمار داخل «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» گردد و هر کس که با دشمنی و عداوت آن ولی ایزد منان و باقی امامان (ع) با من ملاقات نماید بی شبهه و گمان داخل نیران دوزخ تابان گردد. در آن وقت جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی الرحمة بحکم حضرت رب العزت باید که از جمیع امت برای امیر المؤمنین علیه السلام و باقی ائمه علیهم السلام و التحیه مصافحه و بیعت بستانی و او را مهتر خلائق گردانی و عهود و موثیق که پیشتر از امت بواسطه امیر المؤمنین حیدر و ائمه احدی عشر (ع) گرفته مجدد گردانی که مرا شوق لقای تو دریافته لهذا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۵ بزودی روح پر فتوح ترا قبض نمایم. رسول واهب سبوح بعد از استماع این تأکیدات از پیک قادر مهیم بر فوت خود متیقن گشته همان دم تصمیم عزم نمود که تبلیغ حقیقت ولایت و امامت علی علیه السلام بنهجی مامور بمردم مؤدی گرداند.

[اطلاع پیغمبر اکرم (ص) بر حالات بعضی از منافقین]

[اطلاع پیغمبر اکرم (ص) بر حالات بعضی از منافقین] اما چون نبی بیچون عالم بنفاق اهل شقاق بود که در خواطر و ضمائر ایشان چه مضمهر است و بغض و عداوت آن منافقان نسبت بآن امام الانس و الجان بچه کیفیت و عنوانست آن سید و سرور بخوف آنکه

مبادا آن قوم یکسر بعد از استماع امر امیر المؤمنین حیدر را بحضرت (ص) تنفر نمایند و بحالت اولی و کفر اصلی مراجعت نمایند الا قلیل از اصحاب سید الانس و الجان که خلوص عقیدت و صدق طویت ایشان برسول آخر الزمان ظاهر و عیان بود مثل عمار یاسر و سلمان و ابی ذر غفاری و باقی اعیان. در آن باب حضرت سید الأنبیاء از جبرئیل امین استدعا و التماس نمود که حقایق احوال منافقین در معرض کبریای حضرت ارحم الراحمین رساند و کیفیت آن را کما هی معروض گرداند تا مگر آیه عصمت بواسطه جمعیت خاطر عاطر فیض مقاطر سید البشر گرداند. پیک امین بعد از توجه بخدمت اکرم الاکرمین و عرض مطلب سید النبیین ایزد اکبر در انزال آیه العصمه صبر فرمود تا آنکه رایات جاه و جلال آن صاحب سعادت و اقبال از عرفات بمسجد خیف نزول اجلال نمود. فی الفور جبرئیل بعد از نزول بامر رب غفور آن نبی المشکور را به تبلیغ ولایت و امامت علی علیه السلام بامت کره ثانیه مأمور گردانید و گفت یا محمد واجب الوجود بتو سلام و درود میرساند و میگوید که عهد و بیعت و امامت و ولایت علی علیه السلام بامت رسان و آن حضرت را بخلافت جمیع خلقان معین گردان. چون ختمی پناه عالم بنفاق منافقین قریش نسبت به آن حضرت و باقی مسلمین و خویش بود که آن طایفه اگر چه بظاهر اقرار بکلمه طیبه می آرند لیکن در دل شیوه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۶ عصیان و طریقه طغیان مرعی میدارند بناء علیه آن سید و سرور بمرحمت و احسان رحیم الرحمن مستظهر گشتند منتظر آیه عصمه می بود تا آنکه از جمیع افعال و مناسک حج و زیارت خانه ایزد علام و طواف بیت الله الحرام فارغ شد و رایات جاه و جلال آن نبی فرخنده خصال از مکه معظمه بصوب مدینه مکرمه متوجه گردید. همگی اصحاب و اعیان اعراب طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک داشته در رکاب جناب سعادت انتساب آن نبی ایزد وهاب روان گشتند. و چون بکراع النعیم رسیدند جبرئیل امین باز از درگاه بی نیاز رسید و امر تبلیغ ولایت علی علیه السلام را کره ثالثه رسانید اما با بیان آیه العصمه خاطر فیض مقاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطمئن و مستظهر نگردانید. چون جبرئیل علیه السلام تبلیغ پیغام قادر علام بحضرت نبی الاکرام نمود رسول ملک منان بلسان معجز نشان فرمود که یا اخی جبرئیل مرا در باب تبلیغ امامت تاخیر و تانی و مکث و تراخی بواسطه آنست که میدانم اکثر امت تکذیب من نمایند و تصدیق قول من در حق ولایت علی علیه السلام نمی نمایند. جبرئیل امین بمجرد استماع کلام سید المرسلین صلی الله علیه و آله مراجعت بخدمت رب العالمین نمود و پیام سید الانام بحضرت واهب علام عرض و اعلام فرمود و رسول آخر الزمان از آن مکان کوچ کرده روانه مدینه گردید. چون بخم غدیر که سه میل پیش از جحفه است رسید در آن وقت پنج ساعت از روز گذشته و خورشید جهانتاب بدایره نصف النهار نرسید که جبرئیل رسید و به آیه العصمه آن حضرت (ص) را معزز و مکرم گردانید و بزجر و بانگ گفت: یا محمد مترس از مردمان میندیش از شر ضرر منافقان که حضرت قادر منان ذات فایض البرکات شما را در حفظ و امان خویشتن نگهبانست بعد از آن این آیه وافی هدایت به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرو خواند که «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۷ در آن محل اوایل قوافل قریب بجحفه بودند لهذا در آن وقت آن حضرت امر بمراجعت سابقین امت و محافظت لاحقین اصحاب ملت بهمان مکان نمود که تا خلاق را بحکم ایزد خالق بحقیقت آیه که در باب ولایت و امامت امام البریه امیر المؤمنین علیه السلام و التّحیه نازل گشته بامت اعلام نماید و آن ارحم الراحمین را بولایت و امامت جمیع مخلوقین تعیین فرماید و همگی و تمامی خلاق را به آیه عصمت که برای آن حضرت نازل شده اعلام نماید که حضرت حافظ او را از کید ضرر ظالمین محفوظ گرداند بنوعی که هیچ احد نتواند آزار به آن سید الابرار رساند. آن حضرت بعد از استظهار به آیه العصمه بیکی از اصحاب ملترزمین رکاب هدایت انتساب بلال یا شخصی دیگر را امر بندای امت برای نماز جماعت بخدمت نبی الرحمه نمود و خلاق از متقدمین و متاخرین از طرف دست راست آن طریق بمسجد غدیر که سابقا بسعی و اهتمام منسوبان حضرت سید البشر عمارت پذیر شده بود بنا بر حکم پیک ذو الجلال آن نبی بسعادت و اقبال با جمیع رجال نزول اجلال فرمود. و چون آن محل پر از توده های سنگ و گل بوده خاتم الرسل در همان زمان حکم برفتن و هموار کردن آن مکان و نصب منبر از احجار یا از

پالان شتران برای آن رسول آخر الزمان فرمود و آن منبر را آن مقدار گردانیدند که مشرف بر جمیع مردمان شد.

(ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملك المنان)

(ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملك المنان) پس آنگاه حبیب الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم در محضر آن مردم بر پای خواست و مدارج و معارج درج آن منبر فیض مندرج را بنور قدوم مسرت و میمنت لزوم خود بیاراست و فرمود که شکر و سپاس بی قیاس و حمد و ثنای فوق از حد ادراک و احساس سزاوار و جدیر و لایق و درخور سمیع بصیریست که در توحید عالی و در تفرد و یگانگی ذات دانی؟؟؟ و در سلطانیت جلیل و کریم و در ارکانیت جمیل و عظیمست. عالم واهب که علم واهب العطیه اش بجمیع مکنونات جزئیات و کلیات و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۸ مبصرات و معلومات و مسموعات محیطست. اوست معبود حقیقی که در محل بزرگی بغیر تفریط و تعدیست و جمیع مخلوقات بوسیله برهانیت مقهورند و اما در افعال نه مجبورند عزیزست لم یزل ستوده- ایست لا یزال باری و خالق مسموکات و گستراننده مدحوات و جبار ارض و سموات و ساتر و غافر الخطیئاتست و احد سبوح و پروردگار ملائکه و روحست. تطول و احسانش بر خلقان شایع و تفضل و امتنانش بر ادنی و اقاصی انس و جان واقع است جمیع اشیا ملحوظ و منظور خالق الارض و السماء است لیکن خود از دیده بینندگان ناپیداست. بزرگوار خدای کریم مکین که در اقوال و افعال با کمال وقار و نمکین است بی شائبه شبهت رحمت حضرت بصیر سمیع بغایت الغایت وسیع و امتنان نعمش بهر شریف و وضعی منیع است. مبادرت حضرت وهاب بعداب خلایق در هنگام استحقاق عقاب در هیچ باب نیست دانا و بصیر است بسرایر و عالم و خبیر است بضمایر مخفی نیست باو مکنونات مشتبّه و مخفی نیست باو مخفیات علمش محیط بهممه اشیا است بلکه خدای واهب غالب بهممه چیز و قوتش در همه چیز قادر بهممه اشیاست لیکن مثل و مانند بهیچ چیز از اشیا نیست. مبدی و منشی اسباب بود از آن هنگام که بغیر ذات واهب علام هیچ چیز موجود نبود دائم بعدل و قسط نیست الا آن خدای عزیز که حکیم و عادل است ذات قادر سبحان ارفع و اجل و اعلی و اکمل از آنست که بدیده عیان مرئی و عیان گردد چه او بصیر لطیف و خدای خبیر و شریف است هیچ احدی ادراک اکبر بعلاویه و سر و هیچ کس درک کیفیت او بمعاینه ننماید مگر آن کس که حضرت ایزد اقدس او را بذات مقدس خود هدایت نماید و بخود آشنا و راهنما گرداند و گواهی می دهد که نیست خدای الا او که زمانه البته مملو از تنزه و تقدس او و ابدا بد؟؟؟؟ در پرده از نور مقدس اوست. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۹ بزرگوار خدای که امرش بی مبادرت مشیر نافذ و ساری و حکمش بغیر معاونت بصیر و ظهیر ماضی و جاریست و او را شریک در تقدیر و هیچ نوع تفاوت در ذات ایزد بصیر نیست تصدیر و ابداع صور بغیر شبه و مثال نمود و ایجاد خلایق بغیر معاونت احد و احتیال فرمود انشاء و اختراع مخلوقات کرد پس ایجاد تمامی نمود و اثبات موجودات گردانید پس همگی آنها را ظاهر فرمود. خدائست محکمکار و رحیمست نیکو کردار عادلست که بجور هیچ احد راضی نیست الهیست رحیم الرحمن غفورست ذی الکریم و احسان خدائی که جمیع امور باو راجع همگی اشیا باو متواضع بلکه تمامی موجودات بامر واهب العطیات خاضع و خاشعند. مالک الاملاک و مفلک الافلاک و خالق آسمان و خاک و مسخر آفتاب و ماهتاب و مجری هر یک ایشان بمحل و مآب بید قدرت مالک الرقابست شب بروز آورنده و روز بشب رساننده شکننده هر دیو سرکش ستم کننده اوست بغیر او معبود نی و با او ضد و ند موجود نی پناه نیازمندان و فریادرس مستمندانست هیچ احد از او تولد نیافته و او نیز از هیچ احد متولد نگشته او را کفو و همتا و شریک و ماوی نیست خدای است واحد کریم و پروردگارست ماجد قدیم هر چه خواهد اراده کند و آنچه خواهد مجری نماید حصر علم و احصا و موت و احیا و خنده و بکا و منع و عطا منوط باراده و مشیت رب العلی است مالکیت او را در کار و محمود است با او سزاوار است خبرها مرتبط بید خبیر علیم و او بهممه اشیا قدیر و حکیمست و بستایش جدیر و بحقایق اشیا بصیر ست ایلاج لیل بنهار و ایلاج نهار بید قدرت رب جلیل است. نیست خدای الا آنکه عزیز و غفار و مجیب الدعاء و ستار و کریم العطا و مختار است شمارنده عدد انفاس و پروردگار

جن و ناس و رحم کننده شیطان و خناس و برآورنده حوایج و التماس معشر الناس است چیزی باو پوشیده و پنهان نیست و متعلق علمش الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۰ بغیر زیاده و نقصان است رب غفور مضجور بفریاد نالندگان و آزرده بالحاح درماندگان نگردهد. حافظ جمیع صالحان و توفیق دهنده مصلحان و مولای همه مؤمنان و روزی رساننده انس و جان ایزد مناست و او خداوند مستحق حمد و شکر و هادی خلقان بطریق اسلام و ایمان و مانع از شیوه ناپسند کفر است همه برایا در ضرا و سرا و شدت و رخا در هر صباح و مسا همه وقت و همه جا متذکر و مشغول بذکر حضرت عز و جل اند. مرا ایمان بایزد منان و بملائکه و تمامی کتب آسمان و جمیع انبیا و رسل مهیمن سبحان است سامع و مطیع و منقاد برضای او و مبادر و شاکر و مستسلم بقضای او راغب بطاعت او خایف و هراسانم از عقوبت او چه قهاریست که احدی ایمن نیست از مکر او لیک هیچ ترس نیست از جور او بواسطه رافت و عدل او مقرر بعبودیت او شاهد بر ربوبیت او مسرع و جاهدم به تبلیغ امر او بخلقان بخوف آنکه مبادا مرا قارعه غضب باری و صادمه سخط جباری دریابد. مرا از هیچ احد ترس و باک بغیر حضرت خالق الافلاک نیست لیکن از قارعه اعتراض مبدی جواهر و منشی اعراض اصلا بدفع نیست زیرا که هر چند کسی در حیلہ کامل و دانا و عالم و توانا باشد او را دفع اعتراض ایزد اکبر ممکن و میسر نیست و چون حضرت قادر بیچون مرا امر و حکم کرد که اگر تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه بجمیع بریت درین وقت و ساعت ننمایم چنانست که تبلیغ هیچ امر و پیام و شرایع و احکام حضرت ملک علام بطوایف انام نکرده باشم و مرا در آن باب هیچ گونه بیم و ترس از هیچ کس نیست زیرا که الله تعالی و تقدس ضمانت عصمت من از شما و سایر اعدا نمود و بواسطه جمعیت خاطر من آیه العصمه انزال و ارسال نمود و او کافی کریم و معبود و رحیمست و آن آیه وافی هدایت اینست: «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۱ بعد از آن نبی الانس و الجان فرمود که ای معشر مردمان من در تبلیغ شرایع و احکام ایمان که از حضرت عزیز سبحان بوساطت امین وحی جلیل اخی جبرئیل علیه سلام الله بمن رسید بهیچ وجه من الوجوه تقصیر و تانی و تغافل و تراخی در اتصال و ابلاغ آن نمودم بلکه هر چه مأمور از رب غفور بآن شدم که بخلقان رسانم در همان زمان در تبلیغ آن بلا زیاده و نقصان سعی بی پایان و جهد خارج از حد تعریف و بیان نمودم. ای معشر مردمان سبب نزول این آیه مکرمه بمن برای آنست که دو سه مرتبه جبرئیل امین از نزد ارحم الراحمین بمن نزول نمود و مرا بحکم ایزد معبود امر بتسلیم امر ولایت و تبلیغ امامت ولی حضرت خالق البریه امیر المؤمنین علی (ع) بامت نمود. چون باین محل رسیدم باز پیکر قادر کارساز بآیه العصمه با کمال احترام و اعزاز نزول فرمود و مرا باین وسیله مکرم و معزز نمود و گفت در همین مشهد شریف و موضع منیف اعلام و اعیان هر ابیض و اسود و مسلم و مؤمن موحد نمایم به آنکه حضرت علی بن ابی طالب (ع) برادر و وصی من و ولی و خلیفه و امام انس و جن است بعد از من و او را در نزد من منزله هارونست در نزد موسی علیه السلام. نهایت آنکه حضرت هارون در ایام حیات موسی (ع) و بعد از وفات آن حضرت علیه السلام بمرتبه نبوت مکرم و سرافراز بود و حضرت علی (ع) بعد از من بمنصب ولایت و مرتبه امامت معزز و ممتاز است و آن حضرت ولی خدا و وصی ما و امام شماس و آیه ای که حضرت رب العزه در باب امامت آن امام الامه بمن انزال و ارسال نمود اینست که: «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم إِنَّمَا وَثِّقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». و علی علیه السلام اعطای زکاء نمود در حالی که راکع بود. اجله مفسرین خصوصاً علماء فرقه ناجیه اثنا عشریه رضوان الله علیهم اجمعین الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۲ در تفاسیر از ائمه المعصومین علیهم السلام نقل کردند که حضرت نبی متعال فرمود که حضرت لایزال درین آیه اراده علی کرد در همه حال و حافظ و معین او است در جمیع احوال. و حضرت جبار مرا تأکید بسیار در باب تبلیغ امامت آن امام الاخیار و الاشرار نمود و حکم فرمود که تبلیغ ولایت علی (ع) بخلق در همین وقت نمائی و اصلاً تأخیر مفرمای و من از امین وحی ایزد تعالی جبرئیل علیه السلام و الدعا التماس و استدعا نمودم که بحضرت ارحم الراحمین عرض نماید تا مرا در باب تبلیغ امر علی علیه السلام معذور دارد زیرا که مرا کثرت منافقان و قلت

متقیان و شقاق اهل طغیان واضح و عیانست و عالمم بفساد و دغلی مفسدان و مکر و فریب سخره کنندگان باسلام و ایمان که ایزد منان بیان احوال اضلال آن منافقان در قرآن لازم الازعان می نماید چنانچه میفرماید که: «يَقُولُونَ بِاللَّيْسَتَنَّهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ». معنی آیه و الله اعلم بالبدایه و النهایه آنست که جمع مکر بکلمه طیه باشند و بزبان اظهار اخلاص بندگی ایزد تعالی مینمایند اما در دلهای ایشان اثری از آن چیزها که بر زبان جاری و عیان میکنند موجود نیست بلکه در ضمائر و خواطر آن منافقان بغیر مکر و فریب و خدعه و ریب امر دیگر موجود نیست. چه آن طایفه و خیم العاقبه این مقدمات را سهل و آسان دانسته بغایت حقیر شمرده اما آنها در نزد مهیمن منان بسیار بسیار عظیم و گرانست و آن جماعت اگر چه بظاهر بصفه اسلام و ایمان موصوف لیکن بیاطن تمرد و طغیان و عداوت منعوت و بکفران مشعوف اند و از آن اشرار چند مرتبه ایذا و آزار بمن رسید تا آنکه زهر در خوردن کردند و زعم ایشان چنان بود که من همیشه مسموم خواهم بود تا آنکه ایزد حضرت معبود مرا از حال ایشان در قرآن اخبار و اعلان نمود چنانچه فرمود که «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ» الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۳ بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که اگر من اراده نمایم که اسامی یکان یکان آن منافقان را بیان و عیان کنم هر آینه ذکر اسامی آن طایفه مینمودم و نیز اگر مرا اراده دلالت و هدایت شما بمنافقین بیدین می بود شما را دلالت میکردم و آن جماعت را بشما می نمودم لیکن من چون از عنایت و احسان حضرت بیچون بصفه مکرم و مروت متصفم از ذکر افعال شنیعه و اعمال قبیحه شما در گذشتم و جمیع آنها را در گذرانیدم. اما حضرت ایزد سبحانه و تعالی در باب امامت و ولایت علی علیه السلام بمساهله و اغماض از من راضی نیست مگر تبلیغ آن بخلقان زیرا که ایزد منان مکرر مرا امر به تبلیغ آن بانس و جان نمود. چنانچه این آیه وافی هدایت بمن انزال و ارسال فرمود که «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُكَمَّ مِنَ النَّاسِ». پس آنگاه حضرت حبیب الله فرمود که ای معشر مردمان بدانید که حضرت مهیمن سبحان بواسطه شما و جمع خلقان منصوص و معین گردانید که اطاعت او بر جمیع مهاجر و انصار و تابعین ابرار بلکه تمامی بندگان ایزد واهب از حاضر و غایب و راجی و خایب و حضری و بدوی و عجمی و عربی ابیض و اسود مشرک و موحد بنده و آزاد خسته و دلشاد از صغیر و کبیر و عزیز و حقیر وضع و شریف قوی و ضعیف واجب و لازم بلکه از فروض متحتم است و یقین امر و حکم ملک تعالی جاری و ماضی است و بی شبهه و گمان مخالف امر تو مردود مردود ملعون ملعون است و متابع حکم آن امام الامم مرحوم مرحوم است و مصدق قول آن امام بارگاه مهیمن با عز و قبول و مطیع امر و نهی آن امام المشکور مغفور حضرت رب غفور است. ای معشر مردمان این اقامت آخرین من درین مکانست باید که کلام مرا از سر اخلاص و اعتقاد استماع نمائید و اطاعت و انقیاد امر حضرت خلاق العباد که مولی و پروردگار شماست فرمائید و از روی فراست بدانید که محمد حاضر و متکلم ناظر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۴ مخاطب با شما بامر حضرت ایزد تعالی فرستاده آن مولا است و هر چه از رب غفور مامور گردد همان را بلا زیاده و نقصان بشما و بخلقان رسانید. بدانید که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ولی ایزد مهیمن و وصی و جانشین من بعد از منست بسایر برایا و بعد از آن امام کرام و اولاد فحام عظام ایشان امامان دین و هدایت راه یقین و نجوم اهل زمین اند تا روز ملاقات شما بحضرت واهب العطیات و ادراک لقای حضرت سید البریات و بی شبهه حلال و مباح نیست الا آنچه حضرت ذو الجلال مباح و حلال نماید و حرام و موجود و معلوم هیچ موجود نیست مگر آنچه ولی ایزد علام حرام گرداند. من رسول واجب الوجود باکرام بغایت الغایت عارف و عالم بحلال و حرام زیرا که مرا حضرت قدیر علیم در کتاب لازم التکریم خود از حقیقت حلال و حرام تعلیم داد. ای معشر مردمان هیچ علم نیست مگر آنکه علام الغیوب آن را بر من منکشف گردانید و مرا بر حقایق تعداد و احصای آن عالم و عارف نمود بنوعی که هیچ نوع از انواع آن را بر من مستور و محجوب نگردانید و آنچه من تعلیم ذو المنن عالم بآن بودم و علم من باحصای آن رسید بامر و حکم واهب مجید بحضرت امیر المؤمنین علی بخشیدم و آن ولی بی نیاز را بتعلیم آن ممتاز و سرفراز گردانیدم یقین امیر المؤمنین ولی ارحم الراحمین و وصی المرسلین و امام جمیع مخلوقین است. ای معشر مردمان اضلال و گمراهی از آن ولایت پناهی

که موجب خسارت و رو سیاهی است مجوئید و راه خلاف رضای او مپوئید استفسار و استکبار و استنکاف و استدبار از آن ولی ایزد جبار منمائید که علی (ع) عامل حق و هادی آن و مانع از طریق باطل و ناهی از آنست. آن ولی پروردگار در هیچ امر و کار در نزد خدای غفار سر در پیش نینداخت و بسرزنش لایم خود را گرفتار نساخت و اول کسی که از مردان بخدای زمین و آسمان ایمان آورد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۵ آن حضرت آن کس است که جان و نفس خود را فدای حضرت رسول واجب تعالی و تقدس نمود و علی بن ابی طالب (ع) آن کس و آن امام است که هیچ احدی از مردان بیشتر از ایشان نماز با آن نبی کریم بی نیاز نگذارد و بندگی و طاعت مهیمن معبود قبل از علی (ع) ننمود. ای معشر مردمان ولی حضرت رب العالمین امیر المؤمنین و اولاد او ائمه - المعصومین (ع) را افضل از جمیع خلائق دانید و او را تفضیل دهید بر همه ایشان. زیرا که ایزد سبحان آن حضرت را تفضیل داد بر همگی خلقان و بر تمامی شما لازم و عیان است که بمأمور به علی (ع) خود را مأمور و بمنهی عنه آن حضرت البته نفس خود را منزجر گردانید زیرا که آن حضرت امام منصوب من عند الله است. ای معشر مردمان علی بن ابی طالب (ع) ولی خدا و امام کافه برایا بامر ملک تعالی است و توبه منکر ولایت علی (ع) مقبول رب غفور و سعی آن مهجور در عبادت غیر مشکور بلکه آن کس هرگز مرحوم و مغفور نیست و بر خدای عالم واجب و لازم است که مخالف امر آن سرور را ابد الدهر بنار سقر معذب بعذاب منکر گرداند. پرهیزید از مخالفت امر آن امام الانس و الجان زیرا که مخالف آن ولی ایزد منان پیوسته در دوزخ تابان و آتش نیران سوزان و گدازانست بلکه مخالف امر ایشان بمضمون صدق مشحون «وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و اجسام آن ملائین آتش افروز نار سچین است و آخرین آیه «ایها الناس» بشارت اولین انبیای اعیان و رسولان عالیشان و حجت بر جمیع خلقان از اهل زمین و آسمان بمشیت رحیم الرحمن منوط برای منست. هر که درین باب شک کند آن شاک ابتر بی شبهه کافر است بکفر اصلی و جاهلیت اولی. هر که در قول من شک کند چنانست که در قول انبیا و رسولان همه شک کند و هر که شک بقول انبیای کرام و رسل فخام عظام نماید آن کس از اشرار و مستحق دوزخ پر شرار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۶ و لایق و سزاوار نار است. ای معشر مردمان اعطا و احسان این فضیلت و ولایت بحضرت امام البریه علی علیه السلام و التحیه از حضرت واهب العطیه محض احسان و عنایت ذو المنن است نسبت بمن خدای معبود که مستحق و درخور حمد و شکر بود بغیر ذات رب العالمین ابد الابدین و دهر الداهرین در هیچ زمان بلکه در تمامی حال ماضی و استقبال موجود نیست. ای معشر مردمان تفضیل علی علیه السلام بر همه مردم بواسطه آنست که او بعد از من افضل از جمیع اهل عالم و اعلم تمامی بنی آدم است روزی خلائق بوسیله ذوات کامله ما از حضرت واهب العطایا بشما و بسایر برایا متواصل و متواتر است بلکه بقای نوع انسانی آن متوالی متحاصل است. هر که رد قول من کند ملعون ملعون حضرت ایزد بیچون است بلکه مردود مردود و مغضوب مغضوب است هر چند قول من موافق واقع نباشد. بر رای صواب نمای ارباب عقل و ذکا واضح و هویدا است که این کلام نبی الرحمه بواسطه مزید تأکید است بامت در باب متابعت و اطاعت آن رسول خالق البریه. چه یقین بوثیقه آیه کلام رب العالمین تبارک و تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» هرگز طوطی لسان و بلبل زبان معجزنشان آن نبی الانس و الجان در هیچ زمان بر شاخسار کلام و مقالات بغیر کلمات صدق سمات وحی خالق البریات ساری و بتکلم جاری و مترنم نگشته. بعد از آن حضرت سید الانام فرمود که آنچه من در باب ولایت و امامت علی و ائمه المعصومین علیهم السلام بشما بیان و اعلام نمودم تمام آن کلام بموجب وحی ایزد علام بواسطه جبرئیل (ع) است. زیرا که آن فرشته جمیل از حضرت واهب جلیل ادای رسالت بمن باین طریق و سبیل نمود که اگر کسی علی علیه التحیه و السلام را بولایت و امامت خود نپذیرد و آن مفترض الطاعه را صاحب ارشاد و هدایت خود و باقی امت فرا نگیرد مع هذا آن بی سعادت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۷ طریق خلاف و عداوت آن صاحب سعادت را پیش گرفته اصلا گوش بکلام صدق التیام آن امام الانام فراندهد «فویل له ثم ویل له». باید که هیچ احدی از بندگان واهب علام استماع کلام ناتمام مخالف آن امام التمام ننماید که غضب و لعنت حضرت صمدیت بواسطه آن کس بحکم ایزد تعالی و تقدس حاصل و ثابت است. ای معشر

الناس باید که از مال و حال «یوم لا ینفع بنون و لا مال» خود بیندیشید و از خلاف امر و حکم آن امام الاکرام در همه وقت و همه دم باو پناه جوئید و بغیر طریق آن حضرت هیچ راه مجوئید زیرا که مخالف آن ولایت‌آب مخالف حکم مالک الرقابست بلکه بی‌شبهه و ارباب مخالفت با آن وصی حضرت رسالت‌آب وسیله روسیاهی در یوم الحساب است و حضرت واحد متعال در جمیع احوال واقف حقایق افعال شما است. ای معشر مردمان بمضمون خطاب مستطاب «یا حَسْرَتِی عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ» علی (ع) جنب و رحمت خدای عالم است ویل و حسرت و ندامت و خسارت و غرامت ذلت بر مفرط آنست. یعنی حسرت و ندامت و خسران و غرامت برای کسی است که افراط در جنب رحمت رب العزه نماید. ای معشر مردمان تدبیر در ظواهر آیات قرآن نمائید و تفکر در محکماش فرمائید زنهار تابع متشابهاتش مشوید بخدای عالم تبارک و تعالی مراقب است که بیان زواجر قرآن و ایضاح تفاسیر آن در حیز قدرت و توان هیچ احدی از علمای انس و جان نیست مگر آنکه در نزد من حاضر و دستش در دست من و او ولی ایزد مهیم است. در آن هنگام آن امام الهام در خدمت سید الانام حاضر بود آن حضرت را پیش خویش طلب نموده بازوی مبارک آن ولی ایزد تعالی و تقدس و تبارک را بسعدت و اقبال بدست دریا مثال خود گرفته از زمین برداشته آن مقدار مرتفع نمود که تحت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۸ بغل حضرت خاتم الرسل بر مستسعدان آن محفل جنت مثل ظاهر گردید. در آن زمان رسول آخر الزمان آواز مبارک برداشت و از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که ای معشر مردمان هر کرا من مولی و حاکم فرمان‌فرمای آن خلقتان و پیغمبر ایشان باشم این علی بن ابی طالب علیه السلام مولی و حاکم و فرمان‌فرما و امام او و جمیع بریاست زیرا که علی برادر و وصی من و دوستی او بر من بحکم حضرت ذوالمنن است. چه درین باب از ایزد وهاب آیه بمن نازل شد. ای معشر مردمان امیر المؤمنین حیدر و اولاد آن سرور ائمه المعصومین علیهم السلام الله الاکبر ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. صاحب صحاح اللغه در کتاب مذکور نمود که عرب هر چه نفیس و بسیار قیمت را ثقل گویند یعنی چیز گران‌بها و عزیز در نظرها و هر یک از ائمه منبى و مخبر از حال دیگرند و همه آن اعیان در اقوال و افعال موافق یک دیگر در وصول دین و در تبلیغ اوامر و احکام شرع مبین و علی و اولاد کرام عظام علیهم التحیه و السلام از یک دیگر جدائی نکنند تا آنکه در کنار حوض کوثر آن ائمه اثنا عشر همگی و تمامی یکسر خود را بمن رسانند. ای معشر الناس بدانید و آگاه باشید که من بهر چه مامور بودم بحکم رب غفور بشما رسانیدم و آنچه بشنوانیدن آن به بندگان ایزد سبحان محکوم بودم بسمع جمیع شنوانیدم و ولایت و امامت علی علیه السلام را با ائمه بیان و عیان گردانیدم. ای معشر مردمان ملک عزیز گفت و من نیز بامر و حکم او بشما میگویم که امیر مؤمنان غیر برادر علی علیه السلام و اولاد او ائمه فخام عظام کسی نیست و دفع و رفع امور شاقه از امت من بغیر از آن ولی ذوالمنن از هیچ احدی میسر و ممکن نیست. چون رسول بیچون پیشتر از این امیر المؤمنین علیه السلام را از دست گذاشته بود کره ثانیه دست یازید و بازوی او را گرفته از زمین برداشت. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۲۹ منقول و مرویست از بعضی اعیان که در اول‌بار که سید الابرار ببالای آن منبر آمد امیر المؤمنین حیدر را از زمین برداشت تا در منبر بود آن سرور را از دست فرو نگذاشت نهایت در هنگام بیان این کلام آن حضرت را آن مقدار مرتفع گردانید که انگشتان آن ولایت‌آب محاذی زانوی شریف حضرت رسالت‌آب گردید. بعد از آن رسول آخر الزمان باآواز بلند فرمود: ای معشر مردمان این علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و خلیفه من است و حامل علم من و حافظ آن و عالم بآیات قرآن و تفاسیر جمیع کتاب آسمان منزل بانبیا و رسولان و خواننده خلقتان باوامر و نواهی قرآن و معامل رضای خدای تعالی و محارب اعدای حضرت اله علی ولی الله است آمر بطاعت حضرت رب العزت و ناهی از معصیت الهی است. خلیفه رسول زوج بتول و امیر مؤمنان از انس و جان و ولی خدای زمین و آسمان علی عمران است امام هادی و مرشد حاضر و بادی و قاتل جماعت ناکثین و کشنده طایفه مارقین و قاطع حیات قاسطین ولی اکرم الاکرمین حضرت امیر المؤمنین است.

ذکر بیان معنی قاسطین و مارقین و ناکثین

ذكر بيان معنى قاسطين و مارقين و ناكثين بر ارباب بصيرت مخفى و پوشيده نماند كه ناكثين جمعى را گویند كه نقض عهد و بيعت حضرت امير المؤمنين عليه السلام و التحيه كردند و مراد از آن طایفه لشكر جمل و رؤسای آن قوم نامنفع است كه در ایام خلافت امامت آن حضرت طریق مبايعت و متابعت او را گذاشتند و شیوه ترمرد و مخالفت آن امام الامه برداشتند و خاك مذلت كفر و ارتداد و غبار عناد و الحاد بر دیده اسلام و اجتهاد خود انباشتند. و مارقین جماعت خوارج را گویند كه در ایام خلافت آن حضرت از منهج اطاعت آن سرور بدر رفته خارجى گشتند مثل اهل نهروان و باقى خارجیان و مرق در لغت عرب بمعنی خروجست چنانچه گویند كه «مرق السهم من القوس» یعنی چنانچه تیر از كمان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۰ بیرون رفت. این طایفه خوارج از دین بیرون رفتند و ترك آئين سيد المرسلین و پیروی ائمه المعصومین علیهم السلام نمودند و قاسطین جمعى را گویند كه از دین قسوط و عدول نمودند مثل معاویه و اصحاب طاغیه و باغیه او كه از دین عدول نموده تابع آرای ضاله و اهوای مبتدعه خود گشتند. حضرت نبی الاكرام بوسیله اعلام جبرئیل (ع) بموجب حكم و امر ایزد علام كه سابقا اعلام ایشان در باب مرتدین لثام نموده بود سيد الانام نیز علی سبیل الاجمال از آن حال و مرام واقف و اعلام اصحاب اسلام نمود و چون اصحاب در كشف و ایضاح كلام حضرت نبی ملك العالم استفهام و استعلام نمودند رسول ایزد متعال نیز بهمان بیان اجمال اكتفا نمود. پس آنگاه حضرت حبیب اله فرمود كه ای معشر الناس آنچه من بحكم و امر ایزد مهیمن مأمور به تبلیغ آن بودم بشما رسانیدم و بر شما واضح و عیان گردانیدم بر خود واجب و لازم از فروض محتتم دانید و تغییر قول مرا جایز ندانید. بعد از آن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن على من ظلمه». معنى مفاد و مراد سيد العباد آنكه بار خدايا دوست دار دوست علی را و دشمن گیر آنكه دشمن آن حضرت باشد و یاری كن ناصر و معین علی را و از رحمت خود دور گردان و لعنت كن بر كسى كه ظلم در حق علی و اولاد كرام او نماید. پس آنگاه فرمود كه خدایا مرا بارسال خود جبرئیل امین سرافراز گردانیدی و حكم فرمودی كه ولایت و امامت كه مخصوص بعلى و اولاد امجاد اوست به بندگان من و امتان خود تبلیغ نمائی و چون در آن باب بكرات تأکید فرمودی و بر من واجب و لازم ساختی و مرا بارسال آیه العصمه مطمئن خاطر و ممتاز نمودی تراخى و ترقب آنكه مرا در هنگام اقامت تبلیغ امامت علی علیه السلام و نصب آن امام الانام از برای خاص الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۱ و عام كه از جمله اكمال و اتمام نعمت تو بخلقان و تكمیل احكام اسلام كه رضای تو در آن است به بندگان تو مرا یاری كن. بعد از تبلیغ ولایت علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام بامت گفت بار خدایا شاهد باش كه تبلیغ ولایت ولى تو امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد او ببندگان تو نمودم و در آن باب بهیچ وجه من الوجوه بتقصیر از خود راضی در هیچ باب نبودم. ای معشر مردمان بدانید و آگاه باشید كه حضرت خالق البرایا بنصب امامت و تبلیغ ولایت علی و ائمه الهداء (ع) اكمال دین شما و اتمام نعمت بسایر خلق الله تعالى نمود پس اقتدا بآن امام البریه و اولاد او علیهم السلام و التحیه كه از فرزندان من اند واجب و لازم است. زیرا كه هر كه اقتدا به آن ولى ملك تعالى و بعد از او بائمه الهدای علیهم سلام الله ننماید در يوم القیام بی شبهه و ارباب در هنگام عرض اعمال بحضرت مالك الرقاب منخرط در سلك «أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ» باشد. یعنی هر چند مقرر بكلمه طیبه شهادت و مقیم بر اقامت نماز و روزه و سایر ما فرض الله تعالى باشد و بعد از من بولایت و امامت امیر المؤمنین علی و اولاد امجاد او علیهم السلام اقرار ننماید و اقتدا و اقتفا بسلسله طیبین و طاهرین من نکنند اعمال آن طایفه بی شك و شبهه محبوط و آنها مخلد به آتش دوزخ مربوطند و اصلا در عذاب الیم آن جماعت در دركات جحیم تخفیف و مهلت نیست. پس بنا بر آیه وافی هدایت قبول نمودن اعمال جمیع اهل اسلام در يوم القیام موقوف بلکه مشروطست بر اقرار بولایت و امامت علی علیه السلام و فرزندان گرام فخام او علیهم السلام. بناء علیه ایمان و اسلام باقرار ولایت ائمه الانام مقبول و تمام و بعدم اقرار غیر مستحسن و ناتمام است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۲ پس بنا بر تأکیدات ظاهر آیه كلام رب العالمین بولایت ائمه علیهم السلام و قول سيد المرسلین هر كه در دار دنیا بغیر دین امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طیبین و طاهرین

دینی و آئینی گزیند یقین آن مذهب و دین مقبول ارحم الراحمین نیست و حامل و راعی آن در روز حساب و میزان از خاسران و زیان کاران است. ای معشر مردمان علی و فرزندان ناصرتین شماس است در دین یعنی نصرت و اهتمام علی و ائمه الانام در دین و در اجرای احکام شرع سید المرسلین (ص) زیاده از جمیع اصحاب حضار و باقی ابرار و اخیار است و علی اقرب و اعز شما است بر من یعنی رابطه خویشی و علاقه قرابتی و عزت و اکرام هیچ احدی نسبت بمن زیاده از حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد کرام فخام آن حضرت علیهم السّلام نیست و علی یک ساعت بلکه لمحّه‌ای از اطراف و جوانب من دور نگشته و همیشه حکم و امر مرا مترصد و ناظر و رضا و خشنود حضرت الهی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام و اولاد او بین و ظاهر است. زیرا که هیچ آیه مشعر بر رضای الهی در کتاب مستطاب ایزد وهاب نازل نشده مگر آنکه در شأن عالیشان آن امام انس و جان و فرزندان ایشان است و تمامی آیات مصدر به «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ابتدا بعلی (ع) و اولاد امجاد آن حضرت است و بر هیچ آیه در قرآن مشعر بر مدح خلقان نیست الا آنکه در شأن علی و اولاد رفیع الشّان ایشان است. و شهادت رب العالمین از برای مطعمین یتیم و اسیر و مسکین در سوره کریمه «هَبْلُ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» برای آن امام الانس و الجان امیر المؤمنین (ع) و باقی امامان است. و اعتقاد اکثر مفسرین اجله این طایفه و مطلعین بر اسرار غموضات آیات کلام ربانی و بر اطوار تأویلات کلمات فرقانی برانند که این سوره کریمه در شأن ذی شان آن امام زمان و باقی اولاد ایشانست. ای معشر مردمان علی (ع) ناصر دین رب العالمین و مجادل کفار اشرار و دافع اذیت از روی سید المرسلین است و آن حضرت نقی و تقی و هادی و مهدیست. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۳ ای معشر مردمان پیغمبر شما بهترین پیغمبران است و ولی خدای تعالی و وصی رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی امیر المؤمنین (ع) او نیز بهترین اولیا و اوصیا است و فرزندان وصی رسول آخر الزمان بهترین اولاد کرام جمیع انامند. ای معشر مردمان ذریت کرام هر پیغمبری از صلب همان پیغمبر است الا ذریت من که از صلب امیر المؤمنین علی است و آن طایفه کرام تا یوم القیام باقی و مستدامند. ای معشر مردمان ابلیس پر تلبیس اخراج آدم (ع) از جنت از حقد و حسد نمود و بلغت ایدای ایزد احد گرفتار آمد. زنهار با علی (ع) حقد و حسد نمائید که عمل شما محبوط گردد و اقدام شما در روز جزا بلغزیدن آید تا آنکه اجسام شما بجهنم درآید و یقین عزیز واهب شما را بوسیله شما معاتب و معاقب خواهد نمود. آدم صفی برگزیده ایزد تعالی بود بواسطه ترک امر اولی و ارتکاب خطیئت واحده از صدر جنان و مائده آن داخل دار الغرور جهان فانی شد فکیف شما در هنگامی که خلاف قول آن سید الاوصیا نمائید و حال آنکه شما شما باشید باید که از مال و حال خود وبال خلاف اقوال و افعال آن ولی ایزد متعال بیندیشید و از قارعه «یوم لا ینفع بنون و لا مال» نیکو تأمل نمائید بواسطه آنکه از شما جمعی دشمن خدا و رسولاند. ای معشر مردمان بدانید که دشمنی علی (ع) را قبول نمیکند مگر شقی و مودت و دوستی او نمی‌ورزد مگر مؤمن متقی و ایمان و اقرار بقول آن امام الاخیار و الابرار نیارد مگر مخلص معتقد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. بخدایتعالی قسم است که «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شأن دشمنان خاندان علی (ع) نازل شد. ای معشر مردمان من حضرت مهیمن را در باب تبلیغ ولایت امیر المؤمنین و امامت اولاد کرام آن حضرت علیهم السّلام بشما شاهد خود گردانیدم و بر من بوثیقه آیه کلام ذو المنن «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» سوای تبلیغ امر حضرت ایزد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۴ اکبر چیزی دیگر واجب بلکه سزاوار و درخور نیست. ای معشر مردمان پرهیزید بحضرت ملک تعالی و پناه خود بعزیز اله جوئید و پیوسته بر طریق مرضیه اسلام و بشیوه محسنه ایمان باقی ائمه انام مستدام بوده هر چه لوازم این صفت است بر آن قیام و اقدام نمائید بر صفت حیات مستعار دنیا باقی و پایدار نباشید. ای معشر مردمان ایمان آرید بخدای تعالی و برسول او و بنوری که آن نبی آخر الزمان است پیش از آنکه رویهای شما منطمس گردد چه اگر اطاعت امر و حکم الهی نکنید هر آینه مراجعت بحال اصلی خود مینمائید و معاودت بکفر او میفرمائید و بدانید که نور عبارت از ولی رب العزت حضرت علی بن ابی طالبست. چنانچه از حدیث مشهور حضرت نبی المشکور ثبوت و وضوح پیوسته که اول چیزی که حضرت خالق البریه بزبور حیات و بحلیه خلقت محلی و مزین گردانید نور ما بود و بعد از ایجاد حضرت ابو البشر آن نور را در صلب او

مودع و مستقر گردانید و از آنجا به اصلاط طاهره و بارحام زاکیه منتقل میشد تا آنکه بصلب جد من و امیر المؤمنین عبد المطلب رسید در آنجا منتصف گشته نصف آن بطرف پدرم عبد الله بن عبد المطلب آمده و نصف دیگر بصلب ابا طالب بن عبد المطلب والد امام الاخیار و الابرار منتقل شد. ای عزیز از حضرت عبد الله اختر برج نبوت و رسالت ساطع شده و از ابا طالب کوکب درج امامت و ولایت طالع گشته و از طرف نبی الابطحی بحضرت بضعة الرسول الهاشمی فاطمة الزهرا آمد و از حضرت فاطمة الزهرا و اب الائمه الهدی امیر المؤمنین علی علیه سلام الله تعالی بحضرت حسین علیه السلام و از حضرت حسین بسید - الساجدین علیه السلام و از آن حضرت تا بصلب خاتم الاوصیا الحجة بن الحسن المهدی علیه التحیة و الثنا منتقل گشته در آنجا مودع است. امر به متابعت رسول و ایمان بنور آن حضرت صلی الله علیه و آله عبارت از آن اعیان دین و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۵ برگزیدگان حضرت رب العالمین است. پس آنگاه فرمود که ای معشر مردمان این نور از حضرت واهب منان بمن و علی عطا و احسان گردید از من و علی مسلوک در نسل علی شده تا آنکه در صلب خاتم الاوصیا قائم آل محمد الحجة بن الحسن المهدی سلام الله علیهم اجمعین مودع و محتوم گردد چنانچه سمت تحریر یافت. ای معشر مردمان محمد بن الحسن آن امام است که اخذ حق خدای تعالی و حق من و اخذ حق هر که در جوار همسایگی ما است از محبین و متابعتین ما بیقین مینماید زیرا که ایزد منان مرا و سایر اوصیای من ائمة الهدی علیهم السلام را حجت بر جمیع مقتصران و همگی باغیان و مخالفان و دشمنان همه خاندان طیبین و طاهرین الی یوم الدین گردانید. زیرا که ما استیفای حق تمامی مظلومان از سایر ظالمان و خائنان و گناهکاران اصناف عالمیان مینمائیم بواسطه آنکه بجهة محبین خود رحمة للعالمین و شفیع المذنبین فی یوم الدین من و اولاد من ائمة معصومین علیهم السلام اند و حق هر احدی را باولیای ایشان ما میرسانیم. ای معشر مردمان شما را تنذیر و تخویف بحضرت رب اللطیف مینمائیم به آنکه من رسول اویم و پیش از من رسولان در جهان بیحد و فراوان بودند من اگر از این سرای فانی بعالم باقی ارتحال و انتقال نمایم یا بفیض شهادت فایز گردم زنهار و الف زنهار شما بشیوه ایمان و اسلام بر اطاعت و متابعت ائمة الانام مصمم باشید و بحالت کفر اصلی و آئین اولی خود مراجعت نکنید و از صلاح و صوابدید علی و ائمة (ع) که موجب فیض و فلاح شما است تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف روا مدارید که خلاف حکم اوصیای من باعث وصول درکات نیران و خلود در دوزخ تابان است. ازین حدیث ظاهر و بین شد که تارک ولایت و منکر امامت ائمة البریه علیهم السلام و التحیه کافر است بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای معشر مردمان از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۶ انتقال و انقلاب و مراجعت و استصحاب شما بکفر اصلی و بحالت اولی اصلا هیچ نوع ضرر و نقصانی به حضرت رحیم الرحمن عاید و عیان نگردد بلکه اثر ضرر و نقصان وافر بجماعت شما رسد. پس بولایت علی علیه السلام و امامت او راضی و شاکر و مطمئن خاطر باشید که جزای شاکران بحضرت مهیمن سبحان است لیکن شاکر و صابر مثل علی علیه السلام و اولاد عظام ایشان نیست و همیشه آن اعیان باین دو صفت منعوت و موصوف خواهند بود و بوثیقه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ حضرت رحیم الرحمن پیوسته با ایشانست. ای معشر مردمان بوسیله اسلام و ایمان خود منت به سبحان نگذارید زیرا که قادر منان مستغنی است از عبادت و طاعت بندگان و امتنان شما موجب سخط شما و وسیله دخول نیران است. ای معشر مردمان بعد از من بغیر علی علیه السلام و اولاد او از جهت خود امامان پیدا مکنید و آن جماعت بی شایبه شک و گمان همگی و تمامی شما را با خود داخل نیران خواهند گردانید و در روز جزا شما و ایشان را هیچ کس نصرت و یاری ندهد و هیچ احدی از آنها از دوزخ تابان نرهد. چنانچه در قرآن لازم الاذعان واقع و عیان است که آیه «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَهُمْ لَا يُصْهِرُونَ» امثال این آیه در «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» در روز جزای اعمال از افعال خود شرمسار و بعذاب و نکال گرفتارند. ای معشر مردمان من و حضرت واحد ذو المنن از امثال این طایفه بیحیای جو فروش گندم نمای بری و بیزاریم و نظر احسان و مرحمت بآن اشرار نیاوریم و جزای آن فجار بمضمون «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» مکان سجین بلکه اسفل السافلین است و منکران ولایت و امامت علی و اولاد او علیهم السلام متکبرین اند و مقر و موطن آن متمردین بوثیقه «انْ جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» دوزخ پر شرار و شین و بذریعه کریمه «فَلْيَبْئَسْ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» جای

متکبران لثام و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام اندر دوزخ مسکن الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۷ و مقام است. بدانید که جمیع خلایق را در نزد خالق، صحیفه و کتابی است که خیر و شر و نفع و ضرر همگی در آنجا مرقوم و مستطر است بر هر احدی از شما نظر بر آن صحیفه لازمست که بر حقایق عمل خود رسد و آن را بمیزان شرع پیغمبر آخر الزمان و بطریق رضای باقی امامان موازنه نماید تا در روز حساب و شمار حیران و شرمسار نیاید. چون حضرت نبی الانام کلام معجز نظام خود باین مقام انتظام داد اکثر مردمان خصوصاً ارباب عداوت و طغیان از آن مجلس جنت نشان برخاسته متوجه مسکن و مکان خود گشتند الاقلیلی از مسلمین و شردمه از مؤمنین که از شرم نبوت مآب در محل و مقام خود مستمر و مستقر بودند. پس آنگاه حبیب اله روی بآن جماعت آورده گفت: ای معشر مردمان من علی علیه السّلام و اولاد ائمه امجاد را بوراثت خود و ولایت از جهت شما میگذارم تا روز قیامت و پیوسته ائمه معصومین ولی رب العالمین و اوصیای من تا یوم الدینند و من این کار و امر بغیر حکم و فرمان ایزد غفار نکردم بلکه تبلیغ امر ولایت و امامت علی علیه السّلام و فرزندان ایشان بشما محض بواسطه حجت است بر شما و بسایر حاضر و غایب و بر هر کسی که در ربقه حیاتست و بر جمعی که بعد از این موجود و متولد گردند. باید که حاضران ولایت و امامت علی علیه السّلام و اولاد او را بغایبان رسانند و پدران به پسران و ایشان بفرزندان خود اعلام نمایند و بطنا بعد بطن ولایت و امامت علی علیه السّلام را باولاد امجاد تا روز قیامت بیکدیگر برسانند و اقرار و تولا باین خاندان و انکار و تبرا از اعدای ایشان نمایند یعنی از ظلمه آل علی و احمد بیزاری جویند و امر و قول ائمه دین را لازم دانند و خلاف حکم و قول ایشان را موجب ذلت و ندامت و وسیله خسران و غرامت دانند. لیکن زود باشد که جمعی از امتان نابکار و خام طمعان سیه روزگار بوسیله هوا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۸ و هوس از روی ستم و بغیر حق طمع در حق این جمع مستحق نمایند و بناحق تصرف در حق آن اعیان فرمایند و غصب امامت و ولایت که بنص قرآن و بفرمان ایزد منان به ایشان مفوض و مرجوع گشته نمایند که لعنت خدای زمین و آسمان بر غاصبان و مغصبان حق خاندان پیغمبر آخر الزمان باد. پس آنگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تلاوت این آیه کریمه نمود که «سَيَنْفَرُ لَكُمْ آيَةُ الثَّقَلَانِ (الی قوله) فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» بعد از آن تلاوت این آیه فرمود که «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ». آنگاه گفت ای معشر مردمان حضرت واهب سبحان تا روز بعث و میزان شما را بهمین صفت و نشان نمی گذارد و چون حضرت بیچون لطیف و طیب است بی شبهه و ریب تمیز خبیث شما از طیب مینماید و جمیع شما را مطلع بر اسرار غیب نگرداند و حضرت مهیمن ممتحن است شما را باعلام و تبلیغ ولایت علی و ائمه البریه تجربه نماید. هر که متمسک بسلسله ولایت علی و جبل اعتصام ائمه الهدی علیهم السّلام گردد او از جمله طیب و نیکوکارانست و آنکه بوسیله حقد و تعصب با حب منصب دست اعتصام بجبل المتین علی و ائمه المعصومین علیهم السّلام نزند و اقرار بامامت و ولایت این طایفه ابرار اختیار ننماید از جمله خبیث و بدکاران و مستحق آتش نیران است. ای معشر مردمان هیچ شهر و دیه خراب نگردید مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی اهل آن محل را بواسطه آنکه تکذیب رسول و فرستاده او مینمودند و آزار و جفای رسولان حضرت عزیز منان و تمرد و عصیان امر و حکم قادر دیان میفرمودند آن محال و اوطان ایشان را خراب و با خاک یکسان گردانید با آنکه اهل آن مکان کافران بیبدین و ظالمان ستم آئین بودند. فلهمذا اهل آن محال بعذاب و نکال خراب و پریشان حال گشتند چنانچه قرآن لازم الاذهان شاهد آن است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۳۹ ای معشر مردمان من نیز رسول رب العزیزم از تکذیب قول من و عدم استماع امر و نهی حضرت مهیمن بهرهزید و بدانید که این علی و اولاد او بعد از من امام شما و ولی و مواعید غنی مجیدند. بخدای اکرم قسم است که هر چه علی بن ابی طالب شما را به آن نوید موعود نماید حضرت واجب الوجود آن امام اعلم را بوفای آن مصدق و مکرم گرداند. ای معشر مردمان اگر شما بدرستی و راستی پیشینان که بوسیله تکذیب رسل منان از طریق اسلام و ایمان گمراه گشته داخل نیران گشتند و بخدایتعالی قسم است که همان کذب و خسران باعث ذلت و خواری ایشان شده همان خدای زمین و آسمان الحال نیز قادر است بوسیله تکذیب من بیقین شما را هلاک گرداند. ای گروه مردمان حضرت ایزد سبحان مرا امر و نهی فرمود من علی را بموجب حکم ملک تعالی امر و

نهی فرمود یعنی حضرت امیر المؤمنین علی ولی رب العلی را کما ینبغی و یلیق بحقایق امر و نهی از روی یقین مطلع گردانیدم. پس امیر المؤمنین علی حقیقت امر و نهی از حضرت ذو المنن بوساطت من فرا گرفته و بر اسرار آن هر دو کما هو حق رسیده باید که با کمال عقل و هوش استماع امر و نهی آن ولی خدای تعالی نمائید تا در یوم المحشر از احوال و ضرر و افراع ایمن و مطمئن خاطر باشید و از سایر عقوبات جبار المخلوقات بیغم از انواع فواکه جنات منفکه و متنعم گردید. زنهاری که اطاعت امر او نمائید تا ارشاد هدایت یابید و از نهی او متزجر و متنبه شوید تا بطریق فوز و صلاح فیروزی و فلاح یابید و آنچه مامور مراد آن ولی رب العباد است بخلاف آن نگرائید بر طریق مرضیه او سلوک راه نمائید و بی شک و یقین طریق او را موافق منهج رب العالمین و رضای اله دانید. و البته اطاعت علی و مطاوعت ائمه الهدی نمائید که مسلوک خلاف طریقت او ایمان و اسلام شما را متفرق گرداند و من شما را بحکم مهیمن باطاعت طریق امامت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۰ و ولایت علی علیه السلام که سبیل قویم و طریق مستقیم است پیوسته الی یوم القیام امر نمایم و بعد از علی علیه السلام باطاعت و متابعت باقی اولاد من که از صلب او پیدا گردند که بحق هادی و بعدالت مهتدی باشند حکم فرمایم. پس آنگاه حضرت ختمی پناه شروع در تلاوت سوره فاتحه الکتاب نمود آن سوره مبارکه را الی آخرها ختم فرمود بعد از آن گفت: ای معشر مردمان حضرت رحیم الرحمن این سوره را در شأن من انزال و ارسال گردانید و این سوره جلیله علی و اولاد کرام او علیهم السلام را نیز شامل است زیرا که این مهتدیان طریق مستقیم از اولیای رحیم الرؤف و احزاب عزیز و هابند که ایشان را حزن و خوف نیست و بی شبهه و یقین حزب رب العالمین همیشه بر معاندان و دشمنان خاندان طیبین و طاهرین که آن جماعت غلویان و اخوان الشیاطین اند غالب اند. و بعضی از آن طایفه بعضی دیگر را بزخارف دنیا و بقول کذب و کلمات لا- یعنی مشعوف و مغرور گردانند و باعث ذلت و ندامت و سبب خسران و غرامت آن جماعت در روز قیامت گردند لیکن اولیای ملک تعالی و احباء ائمه الهدای جمعی باشند که حضرت الهی آن اعیان را در قرآن واجب الاذعان مؤمنان شمرده چنانچه میفرماید که «لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» تفسیر آیه قرآن و الله اعلم بحقیقه البیان آنست که یا محمد نمی یابی قومی را که مؤمن و بصفت ایمان و شعار ایشان متصف و مستسعد باشند و اقرار بروز قیامت و جز او پاداش عمل و طاعت در آخرت داشته باشند این طایفه دوست نگیرند و بمودت و محبت نپذیرند جمعی را که آنها را از طریق ایمان و از منهج اطاعت حکم ایزد سبحان تمرد و طغیان نمایند و بخلاف امر قادر منان گرایند. خلاصه کلام واهب علام آنکه اولیای حضرت رب العزت جمعی باشند که ایمان به حضرت رحیم الرحمن دارند و اقرار بر رسول و ائمه الهدی نمایند و بمحبت و مودت صمدیت راسخ دم و ثابت قدم باشند و آن را ملبس بلباس مودت غیر و مجلب الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۱ بجلباب مکر و ریب نگردانید چه مثل این مؤمن صمیم ایمن از عذاب الیم و درکات جحیم است و بلکه مثال این مؤمنان هادیان و مهتدیان به ایزد منان اند. آنگاه فرمود که ای گروه مردمان اولیای اینان و أحبه این اعیان جمعی باشند که داخل روضات جنان با کمال امن و مسرت فراوان گردند و ملایکه هر محل بعد از استقبال و تسلیم بخدمت ائمه علیهم السلام الملک المتعال اظهار رضا و خوشنودی حضرت لا- یزال از آن برگزیدگان واهب متعال نمایند و ملایک کرام آن طایفه نیکو سرانجام را بنوید این مژده بمبارکبادی خلود جنان مبتهج و شادمان گردانند. و نیز اولیای رب العزیز جمعی باشند که حضرت ملک واهب در حق ایشان فرماید که «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسَابٍ» یعنی بغیر حساب و کتاب آن طایفه داخل جنت گردند. و نیز اولیای خدای تبارک و تعالی جمعی باشند که در حالت ظهور و جفا و شدت و رخا از حضرت ایزد تعالی و از بیم عذاب او خایف و هراسان و از یاد شدت عقاب او نالان و گریان باشند. این طایفه را در آخرت مغفرت و اجر بسیار در نزد واهب غفار است و اعدای ایشان داخل سعیر نیران و دوزخ تابان گردند و پیوسته شهبیق و زفیر جهنم که عبارت از شعلات نیران و شراره لهیب آنست باعدای اولیای حق واصل و متلاصق است. و چون جمعی از اعدای اولیاء ایزد اکبر داخل درک السقر گردند طایفه ای از آن ملاعین که پیشتر از ایشان داخل آن مکان خواری و محل ذلت و خاکساری گشته باشد بلاحقین لعنت و نفرین کنند و گویند که شما نیز از جمله ظالمان آل محمد و خائنان دین حضرت رسول

امجد بودید که لعنت خدای بر شما باد. و نیز دشمنان ائمه و اعدای اولیای واهب العطیه جمعی باشند که هر گاه فوجی از آن قوم گمراه داخل دوزخ بی اشتباه گردند از روی حزن با ناله و آه بخزانه آرامگاه خود التماس تخفیف عذاب و از کثرت عطش و حرارت استدعای جرعه آب نمایند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۲ خزنه نیران در جواب مستغاثیان گویند که ای قوم نادان مگر شما را در دار دنیا هادی و نذیر و دلیل و بشیر نبود. یعنی چنانچه حضرت عز و جل انبیاء و رسل و ائمه السبل بجهت ارشاد و هدایت سایر عباد ارسال داشته و تعلیم شرایع احکام و دین همگی انام نموده البته شما را نیز بتعلیم حقایق دین و اعلام آداب احکام شرع سید المرسلین و آل او صلوات الله علیهم اجمعین ارشاد نمود چرا اطاعت اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی و اوصیای آن حضرت که اولیای حضرت الهی اند ننمودید و از فرمان لازم لازم الاذعان ایشان تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف فرمودید الحال جزای شما و پاداش عمل متمردين همین است. ای معشر مردمان مسافت میان دوزخ و جنت بغایت قریب است الحذر الحذر دشمن ما کسی است که حضرت الهی او را مذموم و ملعون گرداند و ولی و محب ما کسی است که خدای تعالی او را بدوستی گرفته و در قرآن مدح و ثنای آن نیکوکاران و ستایش ایشان زیاده از توصیف و بیان نمود. ای معشر مردمان من نبی ام و علی بن ابی طالب وصی من و ولی ایزد مهیمن است و اولاد من از صلب او اوصیای یک دیگرند و خاتم الائم و الاوصیا قائم آل محمد الحجه بن الحسن المهدی علیه السلام است که در آخر الزمان ظاهرین بر دین و منتقم از ظالمان بیقین است چه آن حضرت و آبای عظام کرام او فاتح حصون کفرند و نیران. قائم آل ما قاتل جمیع قبیله شرک و کفر است بلکه ناصر دین ارحم الراحمین و معین رب العالمین است و آن امام تابع حکم خدای عز و جل است او امام عالم و افضل و او صاحب هر فضل را بفضل و جهل را بجهل بنام و نشان، نشان دهد و او عراق بحر عمیق و در نیم صدف خانواده عشق است. نه آن برگزیده و پسندیده خدا و وارث علوم همه اولیا و انبیا بلکه عالم بحقایق ذات و صفات آنهاست و نه او مخبر بخدای منان و متنبه بامر اسلام و ایمان است و نه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۳ او امام رشید شدید شکور و مفوض امر و کار خود برب غفور است. او آن امام است که پیشینیان خلفا عن سلف و سلفا عن خلف ازو بشارت و نشان دادند و آن ولایت پناهی حجت باقی حضرت الهی است و بعد از او حجت دیگر نیست و حق با اوست در هر جا که باشد و بهر نوع که بود و هیچ نوری موجود نیست بغیر نور آن حضرت. و اوست که هیچ احدی را برو غلبگی در هیچ حال از احوال از روی فضل و حال و حرب و قتال نیست و هیچ کس را بر ذات مقدس او نصرت دسترس نیست و او ولی خدا است برای اهل زمین و حکم خدای عز و جل بر جمیع مخلوقین و امین خالق آسمان و زمین است. ای معشر مردمان آنچه من به تبلیغ آن محکوم و مأمور بودم بشما بجهت همگی افراد شما رسانیدم و حقایق آن را بکمال ظهور و عیان گردانیدم بلکه کما ینبغی و یلیق مراتب آداب و احکام آن را من کل الوجوه و المرام بشما و بسایر انام فهمانیدم و بعد از من این علی وصی و برادر من نیز بشما می فهماند باید که بعد از من جمیع ضروریات دین مبین و منهج شرع و آئین را از او فرا بگیرند. بدانید و آگاه باشید که من بعد از اتمام خطبه شما را بمصافحت و مبايعت علی علیه السلام خوانم و از شما اقرار بر ولایت و امامت آن حضرت خواهم گرفت و بعد از من شما را به مصافحت او وصیت نمایم نه من بیعت بخدای عز و جل کردم و علی علیه السلام بامن بیعت نمود الحال نیز من از همگی و تمامی شما بامر و حکم حضرت ملک تعالی بیعت برای آن امام الاتقیاء و ایزد تعالی میستانم بیقین هر که بعد از من نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و شرط رسول رب العزت نماید آن نقصان؟؟؟؟ بنفس آن نادان شکننده عهد و پیمان لاحق و عیان گردد و هر که بر آن عهد و پیمان برقرار و بر مصافحت ممکن و پایدار باشد البته باجر عظیم و ثواب جسیم در روز جزاء و حساب کامیاب خواهد گردید. چنانچه مصدوقه مکرمه «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَيَسْتَوْثِقْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» شاهدست بر آن. ای معشر مردمان بدانید که حج و عمره بحکم خالق البریه از شعایر اسلام الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۴ است پس هر که زیارت خانه خدای تعالی نماید تا عمره بجای آرد هیچ گناه بجهت او باقی نماند. ای معشر مردمان طواف خانه کعبه حضرت ایزد منان نمائید که هر کسی که حج کند رب العلی او را غنی گرداند و هر که از حج واجب مع المکنه و الاستطاعه تخلف نماید و زیارت

بیت الله الحرام ننماید مال آن بخیل حمال از دست او بسبب ایزد فعال برود و وبال نکال آن مال «فی يوم لا ینفع بنون ولا مال» برو باقی ماند. ای معشر مردمان هیچ مؤمنی در موقعی از مواقف افعال حج بواسطه اقامت آداب حج و اتمام مناسک زیارت بیت الله الحرام وقوف ننماید الا آنکه حضرت واهب الخطیئات جمیع گناهان او که از اول عمر تا آخر زمان ازو سانش و عیان گشته مغفور گرداند و او را بوسیله آن معاتب و معاقب نگرداند و چون از حج فارغ گردد کرام الکاتبین استیناف عمل نماید. یعنی بعد از فراغ آن بنده از حج بیت الله الحرام ملکی کرام باز مجددا آنچه از آن بنده از نیک و بد بحیز انجام و انصرام رسد در صحیفه مرقوم و مثبت گرداند و جز او پاداش بعد تطایر الکتاب در يوم الحساب باو رسانند. ای معشر مردمان اگر چه حجاج اموال خود را در ثنوت و ما یتحتاج حج و احوال خود صرف مینمایند اما نفقات حج و فرزندان او بموجب مزید برکت مهیم سبجان در باقی اموال او فراوان گردند و سعی و عمل او را بوثیقه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ضایع نگرداند. ای معشر مردمان حج بیت الله الحرام را باید که بواسطه اتمام دین و اکمال آداب شرع سید المرسلین و تحصیل و تکمیل نفقه اهل بیت خود و جمیع مساکین بجای آرید. ازین حدیث شریف چنین بین و ظاهر گردید که ادای حج خانه رب العالمین موجب مزید ملک و عیال او و سایر مستحقین است باید که از مشاهد و مشاعر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۵ غنی اکبر منصرف نگردید الا بعد از توبه و انابت و طلب مغفرت و رجعت. ای معشر مردمان بنوعی که حضرت مهیم کارساز شما را بادای زکاة و روزه و نماز امر نمود که بهمان نهج قیام و اقدام امر مهیم علام نمائید اگر بوسیله طول مدت تقصیر در افعال نماز نمائید یا رکنی از ارکان نماز یا باقی مفروضات را فراموش کنید این علی ولی ایزد تعالی مبین آنست از او استفهام و استعلام نمائید. زیرا که این علی علیه السلام آن امام است که الله تعالی او را بواسطه شما بولایت و امامت تا روز قیامت هنگام ثواب و جزا مقرر و معین گردانید. علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام و اولاد امجاد اویم و از روی حق و یقین آن حضرت شما را بحقیقت آنچه ازو سؤال نمائید عالم و خبیر و دانا و بصیر گرداند و حلیت و حرمت چیزی را که شما را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر آن نباشد بجهت شما از روی صدق و تحقیق بیان نماید لیکن حرام و حلال زیاده از آنست که کسی بغیر ایزد تعالی احصای آن تواند یا تعریف آن تواند فرمود و خود را بحلال مامور و بحرام منتهی عنه دانید. من از رب غفور مامورم بر آنکه از شما بواسطه امیر المؤمنین علی ولی تبارک و تعالی اخذ بیعت و مصافحت در باب ولایت و امامت آن حضرت نمایم و بجهت باقی ائمه نیز از شما عهد و پیمان بستانم. بدانید که جمیع ائمه الهدی از من و از علی اند و بدانید که این جماعت اند که تا قیام قیامت امامت و ولایت آنها مستقر و ثابت است و مهدی از این طایفه در آخر زمان خلیفه ایزد منان است که حکم و عدل نماید و نهی از جور و ستم فرماید. ای معشر مردمان من شما را به جمیع حلال دلالت کردم و از همه محرمات نهی نمودم و هرگز از قول خود برنگشتم و تبدیل آن بامری غیر آن ننمودم باید که شما در همه احوال متذکر اقوال و افعال من باشید و محافظت آن و وصیت بدان نمائید و تغییر و تبدیل در قول من بحکم رب جلیل نیست. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۶ بدانید که تجدید قول خود نمایم و الحال همگی شما و کافه خلق الله تعالی را باقامت صلوات و ایتاء زکوات و امر معروف و نهی از منکر فرمایم. اصل امر بمعروف آنست که بقول من متنبه شوید و ولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السلام را بسمع تلقی اصغا و استماع نموده بپذیرید و جمعی که الحال درین محال حاضر نباشند آنها را اعلام نمائید و آن طایفه را نیز امر بقبول قول و فعل آن ولی عز و جل و نهی از مخالف قول آن ائمه السبل که امامان دین و مشکات هدایت رب العالمین اند نمائید زیرا که هر چه من می گویم بموجب حکم قادر علام است و هیچ امر بمعروف و نهی از منکر نیست مگر با امام عادل. ای معشر مردمان آنچه من در باب امامت و ولایت علی و اولاد کرام ایشان بشما بیان و عیان کردم قرآن لازم الاذعان نیز شما را بآن اعلام و دانا و واقف و شناسا گردانید که ائمه بعد از من علی و اولاد امجاد آن ولی رب العباد است چنانچه خدای تبارک و تعالی میفرماید که «كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ». یعنی ائمه البریه بعد از حضرت سید المرسلین علیه السلام و التحیه کلمه باقیه حضرت الهیه اند و من نیز شما را مطلع گردانم تا آنکه بامر رب العزیز دو چیز در میان شما میگذارم که اگر مستمسک بآنها گردید بی اشتباه هرگز غاوی و گمراه

و دور از مرحمت حضرت اله نشوید یکی کتاب مستطاب رب الارباب و دیگری ائمه الهدی علیهم سلام الملك الوهاب است. ای معشر مردمان در اختیار صلاح و تقوی که موجب رستگاری دنیا و عقبی است ساعی باشید و تاخیر در آن باب غیر جایز و دور از صواب دانید. و حذر کنید از احوال و افراع ساعت روز قیامت که زلزله ساعت عبارت از آنست چنانچه در قرآن واقع و عیانست که «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» یعنی تزلزل و احوال ساعت قیامت بغایت صعب و بزرگ و ندامت است. باید که پیوسته متذکر موت و مستعد بجرع جام ناگوار فوت که بحکم «الْحَيِّ الْاِحْتِجَاجُ، ج ۱، ص: ۲۴۷» الَّذِي لَا يَمُوتُ جرعه چشیدنی و الم کشیدنی است باشید و محاسبه و کتاب و موازین قسط ثواب و عقاب را نصب العین خود نمائید هرگز از آنها غافل و ساهی مشوید زیرا که بوسیله نیکوئی بمزد و پاداشت خود مثیب و مسیء بموجب ارتکاب افعال شنیعه خود از وصول جنان و نعیم آن بی نصیب است. ای معشر مردمان جماعت شما زیاده از آنند که از هر آحاد شما جدا جدا دست بدست بیعت توان گرفت لهذا مرا حضرت ملک تعالی امر فرمود که از تمام شما اقرار مبايعت علی و معاهده آن بستانم باین نوع که علی ولی خدا و امیر مؤمنان است بعد از من و بعد از علی اولاد امجاد ایشان امامان دین و هادیان سبیل مستقیم بیقین اند و من قبل از این اعلام شما بالتمام نمودم که ذریت من از صلب علی (ع) الی یوم القیام باقی و مستدام اند. باید که جمیع شما متفق اللفظ و المعنی از روی صدق و صفا من غیر سمعه و ریا بگوئید که ما راضی و مطیع و منقاد حکم و امر رب العباد و سمیع اتم تمامی آنچه شما در باب ولی مالک الرقاب امیر المؤمنین علی و اولاد کرام شما یعنی ائمه که از صلب ایشان آمدست بما تبلیغ نمودی. درین باب با تو مبايعت از طیب نفس و صدق لسان و اقرار جنان بلکه بسایر جوارح و ارکان نمائیم و باین اعتقادیم تا زنده ایم بلکه در هنگام موت و زمان بعثت بر همین عقیدت ثابت و راسخیم و هیچ گونه تغییر و تبدیل باعتقاد خود راه ندهیم و شک و ریب و رجوع از عهد و آسیب بآن نفرمائیم و نقض عهد و پیمان و نکث بیعت ولی ملک منان نمائیم و همیشه اطاعت حکم خدا و پیروی قول شما در باب ولایت و امامت علی و باقی ائمه الهدی علیهم سلام الله نمائیم و ترک مبايعت علی و ائمه کریمه ننماییم. بواسطه آنکه شما فرمودید که ذریت من از صلب علی (ع) اند یعنی حضرت سبطین الحسن و الحسین که خود بلسان معجز نشان در باب تعریف ایشان و رفعت مکان آن جوانان اهل بهشت چنان فرمودید که «و هما سیدا شباب اهل الجنة فی الجنة» الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۸ بلکه ایشان در نزد من و محل ایشان در پیش من بغایت رفیع و قدر و منزلت ایشان در نزد واهب منان در نهایت منیع است. بدانید که این دو بزرگوار بعد از پدر عالمقدار خود هر یک امام مفترض الطاعه اند و نیز بگوئید که خدای تعالی را در باب شما و علی و حسن و حسین (ع) و باقی ائمه کرام فخام که ذکر و اعلام امامت و ولایت ایشان نمودید و ولایت و مودت ایشان را الی یوم القیام بر ما واجب و لازم فرمودید. بر ما نیز عهد و میثاق است بر آنکه امیر المؤمنین علی و باقی ائمه عظام (ع) را از روی طیب نفس و صدق دل و اقرار لسان مصافقه و مبايعه نمائیم و آن اعیان را بامامت و ولایت خود پذیرفتیم که هر کرا بجای آن اعیان دیگری بدل نگیریم و بامامت و ولایت نیز نپذیریم و اصلا و قطعا از قول خود برنگردیم و بگوئید «اشهدنا الله و کفی بالله شهيدا». یعنی درین باب عزیز و هاب را شاهد خود گرفتیم زیرا که حضرت ملک تعالی برای شهادت ما بر عهد و میثاق کافی و بسنده است و تو نیز ای رسول حضرت رب العزیز شاهد باش بلکه همه مطیعین شما از حاضرین و غائبین و ملائکه آسمان و زمین و سایر عباد ارحم الراحمین درین باب شهود صادقی اند و حضرت رب العالمین از جمیع شهود اعلم و اعظم است. پس آنگاه فرمود ای معشر مردمان درین باب آنچه من بحکم ایزد ذو المنن بشما در باب ولایت و امامت علی (ع) و اولاد او تبلیغ کردم ملک تعالی بر آن دانا است زیرا که حضرت بی نیاز بدرستی و تحقیق عالم بصوت و آواز هر کس است بلکه نگهبانی هر ذی نفس بحضرت واحد اقدس است. هر کس که بسخن حقایق مقتبس من مهتدی گردد کار دنیا و آخرت او نیکو شود و آنکه تمرد و طغیان نمود ضال و گمراه گشت و دور از مرحمت اله گردید و اضلال آن کس همان بواسطه نفس اوست و آنکه متابعت بحضرت علی ولی رب العزت نماید الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴۹ چنانست که متابعت حضرت صمدیت فرماید. ای معشر مردمان بحضرت قادر دیان پرهیزید و با علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام که کلمه باقیه حضرت الهیه اند متابعت

نمائید و متابعت ایشان را بر خود واجب و لازم و از فروض متحتم دانید. زیرا که جماعتی غدر نمایند و متابعت نمایند حضرت تبارک و تعالی آن طایفه را هلاک گرداند و هر که با علی (ع) وفا نماید رب غفور او را مسرور و مغفور گرداند و بمضمون صدق مشحون «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» که نقض عهد و پیمان نماید وزر و خسران آن در روز حساب و میزان به آن متمرّد نادان لاحق و عیان گردد. ای معشر مردمان آنچه من همگی شما را بگفتن آن امر و حکم بموجب امر قادر عالم فرمودم باید که در همین ساعت و همین دم به آن متکلم گردید و بر زبان خود این کلمات جاری گردانید که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانُكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» و بگوئید که شکر و سپاس و ستایش فوق از حد احصاء مر خدای جن و ناس را که ما را بولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السّلام هدایت و اکرام نمود زیرا که اگر حضرت مهیمن معبود ما را به آن هدایت و ارشاد نمودی هرگز ما به آن ائمه الهدی مهتد نمیشدیم و بآن اعیان اقتدا نمینمودیم و در آخرت خاسر و زیان کار می گشتیم. ای معشر مردمان فضایل علی و اولاد ایشان در نزد واهب منان بغایت بسیار و در قرآن لازم الاذعان آیات داله در باب فضیلت علی (ع) و فرزندان او زیاده از حد بیان و شمار است و هر که شما را بحقایق آنها عالم و دانا و واقف و شناسا گرداند از سر صدق و یقین باید که تصدیق قول آن صادق امین رب العالمین نمائید و او را کاذب و مفتری ندانید و ظن بدو کذب بخود راه مدهید که «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»، ای معشر مردمان هر که اطاعت امر خدای دیان و رسول آخر الزمان و متابعت علی و باقی امامان که مذکور و بیان کردیم نماید آن بنده محب و مطیع حضرت علیم سمیع در روز هول و فایز باجر عظیم رفیع است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۰ ای معشر مردمان سابقین در متابعت امیر المؤمنین علیه السّلام و ستاینندگان بموالات و بعرض تحنیت و تسلیم بخدمت علی در باب مبارکبادی امارت مؤمنان فایز گردید و بجنات نعیم و متعیش بعیش دایمی قویم نائل آئید. ۰ ای معشر مردمان متکلم شوید بآنچه حضرت واجب الوجود بگفتن آن از شما در باب علی ولی ملک تعالی راضی و خشنود گردد و تأنی در آن روا نیست و تارک قبول ولایت علی و امامت ائمه الهدی کافر گردد لیکن اگر جمیع سکنه روی زمین بوسیله عدم قبول ولایت علی و ترک امامت ائمه الهدی کافر گردند هیچ ضرر و نقصان در آن باب بحضرت عزیز و هاب لاحق و عیان نگردد بلکه اثر ضرر و نقصان بیحد و مر بر آن طایفه ابتر راجع گردد. بیت بر دامن کبریا نشیند گرد گر جمله کاینات کافر گردند بعد از آن فرمود که خدایا بیامرز بر مؤمنان که مطیع علی و اولاد گرامش ائمه الانام علیهم السّلام باشند و بر پوشیدگان حق علی و ائمه (ع) غضب نمای «بغزتک یا ارحم الراحمین و الحمد لله رب العالمین».

[بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (ع)]

[بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (ع)] آنگاه حضرت حبیب الله خطبه را باتمام رسانید در آن هنگام تمامی انام باآواز بلند فرمودند که ما امر خدا و رسول او را از روی طیب نفس و صدق لسان و نفس سامع و مطیعیم و باقرار لسان و اخلاص جنان بلکه ایادی و ارکان بمصافقه و مبايعه ایشان مقرریم و بحکم خدای تعالی و بقول رسول مجتبی صلی الله علیه و آله بولایت علی قائلیم و آن حضرت را مع اولاد کرام فخام عظام بولایت و امامت خود الی یوم القیام قبول نمودیم و تا زنده ایم ازین قول برنمیگردیم بلکه درین باب بی شائبه و ارتیاب ثابت قدم و راسخ دمیم و الله علی ذلک شهید علیم. بعد از آن یکان یکان از اصحاب به مبايعت ولایت مآب پیش آمدند. اول کسی که در آن باب مصافقه با رسالتآب بامامت و ولایت علی علیه السّلام نمود اولین از اصحاب بود دوم دومین سوم سیمین بعد از آن مهاجر و انصار بخدمت رسول الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۱ مختار آمدند و مصافقه و مبايعه نمودند بعد از آن جمیع مردمان و سایر طبقات ایشان هر احدی بقدر منزلت و احترام خود پیش سید الانام آمدندی و مبايعت می نمودندی و تحیت و مبارکباد می گفتندی تا آنکه سید البرایا نماز عتمه و عشا را یکوقت بجای آوردند. و سه مرتبه تمامی مردمان در همان محل و مکان در حضور موفور السرور حضرت نبی المشکور با آن امام الانس و الجان مبايعت نمودندی و در هر وقتی که جمعی از حاضران بمبايعت علی (ع) پیش آمدندی و عقد مبايعت می نمودندی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمودی که « الحمد لله الذی فضلنا علی جمیع العالمین ». یعنی شکر و سپاس مر خدای را سزاوار و درخور است که ما را بوسیله اعطای رتبه علیه نبوت و منصب عالیه ولایت و باعطای مراتب فضل و درایت تفضیل بر تمامی عالمیان نمود و باین احسان ما را از سایر موجودات بستود «و هو حسبی و نعم الودود». بعد از آن مصافقه و مبیعه سنت سنیه و رسم و عادت مرضیه جمیع انام گردید و بنوعی اشتهار یافته که جمعی که هرگز در میان آن طایفه رابطه خویشی و علاقه قرابتی نبود با یک دیگر مصافقه می نمودند. از امام بحق جعفر بن محمد الصادق (ع) و التحیه مروی و منقول است چون سید البریه از خطبه و اخذ بیعت از جهت امام الایمه امیر المؤمنین (ع) و التحیه فارغ شد که هنوز مجلس مبیعت بر صفت انعقاد و انصرام باقی و با سرانجام بود که در آن هنگام در میان مردمان شخصی نیکو سرانجام بزرگ شأن که سیمای صلاح و تقوی از او ظاهر و پیدا و رایحه خوش از او مستشمن و هویدا بود بنظر کیمیا اثر حضرت سید الجن و البشر جلوه کرد که آن بزرگوار متوجه استماع قول رسول و منتظر کردار آن نبی المختار بود که آیا آن اشرف انبیا و رسولان در آن محل و مکان با آن طوایف مختلفه مردمان بچه نوع سلوک میکند و چون بلسان معجز نشان بآن قوم بیمهر و پریشان با غایت عطوفت و احسان تبلیغ ولایت و امامت علی (ع) و باقی امامان مینماید آنگاه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۲ گفت من هرگز در مدت العمر خود مثل امروز روزی دریافتم از آنچه ازین رسول بزرگوار در باب تبلیغ ولایت و امامت ابن عم خود حیدر کرار تأکید و تشدید نمود و آن را بعهد و میثاق مؤکد و مشید فرمود و آن امر را بنوعی مستحکم گردانید که حل عقد بیعت آن امام زمان نمی نماید الا کسی که کافر بخدای عظیم و منکر رسول کریم گردد. خنک آن کس که برین عهد باقی و مستقیم و بر منهج دین و شریعت او قویم باشد و ویل و عویل و عذاب ویل از برای کسی ثابت است که این عهد را تبدیل گرداند و بی شبهه و گمان آن شخص بوسیله نقض عهد و پیمان پیوسته در آتش نیران و دوزخ تابان ابد الابد بماند. چون عمر بن الخطاب این مقالات صدق سمات از آن مرد صالح استماع نمود از هیئت و صورت او بشگفت آمد و تعجب بسیار و حیرت بیشمار بر او حاصل گشت. گفت سبحان الله مثل این مرد باعتدال هرگز من در وقایع حرب و قتال و در محافل عیش و اقبال ندیدم در آن حال متوجه خدمت حضرت رسول ایزد متعال گردید و گفت یا رسول الله شنیدی که این مرد چنین و چنین گفت. حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمود بلی یا عمر دانستی که قائل این قول کیست گفت نه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت نبی المعبود فرمود که یا عمر آن جبرئیل امین علیه السلام است. ای عمر زنهار تو حل عقد مبیعت علی علیه السلام نکنی زیرا که یقین اگر این کار از تو سانش و صادر گردد و نقض عهد نمائی خدای تعالی و رسول او و ملائکه و باقی مؤمنین از تو بیزار و بری گردند. حضرت رسالت پناهی بعد از اطلاع و آگاهی عمر سخن بهمین کلام ختم نمود و از آن مجلس عالی برخاست و متوجه مقام راحت و مکان استراحت خود گردید و الله علی ذلک شهید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۳

ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و

یقین

اشاره

ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و یقین از ابی بصیر که از اعیان اصحاب حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله علیهم اجمعین مروی و منقولست که آن امام الهمام علیه التحیه و السلام فرمود که پدر بزرگوارم روزی بجابر بن عبد الله الانصاری گفت که مرا با تو کار ضرور است هر وقت و زمان که ترا شغلی گران نباشد مرا اعلام و اعلان نمای تا در خلوت ترا از حقیقت و کیفیت آن مسألت نمایم. جابر بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی منتهی رای بیضا ضیای آن مهر سپهر ولایت و امامت گردانید که در هر زمان و اوقات که شما بسعادت و اقبال توجه در آن باب نمائی داعی در شرف بندگی حاضر و ادای عبودیت و خدمت را مترصد و ناظرم قضا را در

همان ایام آن امام الانام روزی با جابر مجلس و خلوت گزید و مرا نیز بخدمت عالی سامی خود طلبید. چون بخدمت آن ولی بیچون شرف حضور موفور السرور دریافتم از همان وقت آن حضرت روی بجابر انصاری رضی الله عنه آورده فرمود که ای جابر مرا از حقیقت لوح که ایزد قادر بجهت سید البشر ارسال داشته و تو آن را در دست مادر من حضرت فاطمه الزهرا علیها سلام الله تعالی دیدی آنچه والده ساجده ماجده ام ترا خبر داده که در آن لوح فرستاده ایزد سبوح مکتوب و مرقوم است ما را اعلام نمائی. جابر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یقین که حقایق رقم آن لوح بر ضمیر منیر مهر تنویر حضرت البشیر و النذیر و بر ضمایر فیض ذخائر ائمه الابرار که اولیای ایزد سبوحند در کمال ظهور و وضوح است لیکن چون حکم جهان مطاع لازم الاتباع در حق این بنده ایزد غفار اصدار یافته داعی با کمال سعی و اهتمام بر آن قیام و اقدام نمایم. ای خلاصه ایام و ای مقتدای خاص و عام بشهادت می آم خدای هجده هزار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۴ عالم را که من روزی در ایام حیات سید عالم بجهت تهنیت ولادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام عالیمعدلت شما بخدمت حضرت فاطمه الزهرا علیها سلام الله تعالی مسارعت و مبادرت نمودم چون بحوالی مجلس تهنیت قرین بضعه سید المرسلین علیه السلام مشرف گشتم و عرض بندگی و تهنیت بجای آوردم در آن حال در دست آن مطیعه ایزد سبوح لوحی دیدم در غایت سیری و بنهایت مشابه برنگ زمردی چنانچه گمان من شد که مگر تخته سنگی از زمردست. در آن لوح کتابت بسفیدی مرقوم و مسطور بود مانند نور آفتاب که شعاع آن باعث تزلزل و نور نظر و اضطراب بصر بود. من بعد از رؤیت و مشاهده آن گفتم ای بضعه سید المرسلین پدر و مادرم فدای تو باد این چه لوح است آن حضرت در جواب من گفت ای جابر این لوح را ایزد تعالی به پدر بزرگوار من حضرت نبی المختار بهدیه فرستاد و چون بحکم قادر بیچون اسم مبارک پدر من رسول الله تعالی و نام شوهر من ولی الله و اسم سبطی من الحسن و الحسین و اسمای باقی اوصیای حضرت رسول الله از اولاد من درین لوح بحکم ایزد سبوح مرقوم و مستور است. پدر بزرگوار مرا باعطای این لوح سرافراز گردانید تا من بمطالعه و تلاوت اسمای اولیای ایزد تعالی و اوصیای رسول ملک العلی بوسیله این عطیه کبری مبتهج و شادمان گردم. یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون والده ماجده شما شوق مرا در باب مطالعه آن لوح بفرست دریافت و اخلاص بندگی و مودت و یگانگی مرا نسبت بخاندان سید المرسلین می شناخت پیش از آنکه اظهار مطلب و مرام خود بخدمت آن بضعه خلاصه المرسلین علیهما الصلاة و السلام نمایم گفت ای جابر اگر ترا شوق بمطالعه این لوح در خاطر باشد بستان این لوح را و بخوان و مکتوب مرغوب صدق اسلوب آن را بخاطر آور بلکه معانی صدق فحواوی آن مرقومه را مکنون ضمیر هدایت پذیر خود گردانی. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۵ من فی الفور آن لوح را از دست مبارک آن بضعه رسول ایزد تعالی و تبارک گرفته بعد از تقبیل و تلثیم آن را بر سینه و تارک خود گذاشتم و بوسیله این احسان از آن در برج مکرمت و عرفان امتنان فراوان بجان داشتم. چون آن را من اوله الی آخره مطالعه کردم و بر حقایق آنچه در آن مشیت و عیان بود بعد از تلاوت مرا معرفت تمام بانصرام رسید هر چه در آن لوح مرقوم و مشیت بود برخصت آن اختر برج طهارت و عصمت نسخه کردم چنانچه یکحرف آن را نگذاشتم و آن لوح را بخدمت آن ام ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین گذاشتم. الحال نسخه آن در پیش این بنده شما جابر حاضر است پدر عالیمقدارم گفت ای جابر ترا در فکر و خاطره هست که آن نسخه را بمن عرض نموده پیش من حاضر گردانی جابر گفت بلی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اگر حکم نمائی فی الفور حاضر گردانم و بدان خدمت بجان منت دارم. در آن حال ولی ملک متعال با جابر از روی استعجال متوجه خانه آن پیرو رسول حضرت ذو الجلال شدند من نیز رفیق طریق آن امام الصدیق بودم تا داخل حویلی منزل آن بنده خدای عز و جل شدیم در همان ساعت بنده رب العزت بخانه خود درون رفته بغیر مکث و درنگ صحیفه در چنگ گرفته برای پدرم بیرون آورد و بآن حضرت عرض نمود. چون چشم آن امام الامین رضوان الله علیه و علیهم اجمعین بر مکتوب آن لوح افتاد و لوح ضمیر فیض مآثرش به حقایق آن منکشف و مستنیر بود پیش از آنکه در حضور ما مطالعه آن نماید گفت ای جابر تو نظر بر آن کتابت خود نمای و بمحل دیگر توجه نمای تا من آنچه در آن مرقوم و مستور است بر تو خوانم. جابر با کمال توجه خاطر در آن

نسخه نظر می کرد و پدر عالی تبارم از حفظ تلاوت و قرائت همگی و تمامی کلمات آن نمود. بخدای غنی معبود که خلاف در تقدم یکحرف و تاخر زیاده و نقصان آن ننمود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۶ جابر گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدای تبارک و تعالی را بشهادت می آرم که بنوعی که شما باقبال و سعادت درین وقت از حفظ تلاوت فرمودید بهمین نسق و ترتیب کلمات من غیر نقصان و زیادات در لوح ایزد سبوح دیدم بلکه از والده ماجده شما نیز شنیدم و ترتیب کلمات مکتوب لوح باین تنظیم و وضوح بود.

بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (ع) بترتیب در آن مکتوب و عیان است

بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (ع) بترتیب در آن مکتوب و عیان است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتاب از خدای عزیز علیم بسوی نبی کریم و نور و سفر عظیم و دلیل و حجاب او یعنی رسول واجب التعظیم که حضرت روح الامین از قبل رب العالمین بسید المرسلین نزول نمود. ای محمد عالم باسمای من شو و شکر نعمتهای من نمای باید که منکر آلائی من نشوی بدرستی و تحقیق که نیست خدای الا- من که حضرت مهیمنم و شکننده پشت جباران و خوار و ذلیل کننده ظالمان و دیان دین مردمان و احسان و جزا دهنده خلکان در روز بعث و میزان بدست من ثابت و عیانست. نیست خدائی بجز ذات یکتای بی همتای من مترجی غیر فضل من و خایف بغیر عدل خود را معذب گردانم بعدایی که هیچ احدی از خلکان را بمثل آن عذاب بی پایان معذب نگردانیده باشم پس رجا و عبادت من نمائید در شدائد امور بمن که رب غفورم توکل فرمائید زیرا که در هیچ حال من که ذو الجلال از کیفیت اوضاع و احوال شما غافل نبودم و پیوسته هدایت و ارشاد شما بارسال رسل و انبیا و ائمه و اوصیای نمودم بواسطه آنکه من بعد از ارسال رسل و انبیا و انقضای ایام نبوت و رسالت جمیع آنها اوصیا بجهت هر یک از آنها معین و مقرر فرمودم. لیکن ای محمد ترا بر جمیع انبیا و رسل اعلم و افضل گردانیدم فلهذا وصی ترا افضل از اوصیای انبیا و رسل سابقین گردانیدم و ترا مکرم بشبلی و معظم بسببی تو الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۷ حسن و حسین بعد از ذات ستوده صفات تو نمودم. حسن را معدن علم خود بعد از انقضای مدت ولایت و امامت پدر او امیر المؤمنین علیه السلام گردانیدم و حسین را بعد از او خازن علم و معرفت و اکرام و احترام و بدرجه عالیه شهادت و ختم احوال او در آخرت بعزت و سعادت نمودم او افضل از جمیع شهدا و ارفع و اعظم از همه سعدا است حجت بالغه من در نزد او و کلمه تامه من در پیش آن مهر سپهر ولایت و امامت است خلائیق بوسیله اطاعت اوامر و نواهی عترت او مثیب و از جهت تمرد فرمان ذریت او از جنت بی نصیباند. اول عترت او سید العابدین علی بن الحسین است بعد از او ولد ارجمند او شبیه جد خود نبی المحمود محمد باقر علم من و معدن حکم منست و زود باشد که جمیع مرتابین که شک و ریب در باب ولایت جعفر صادق الامین نمایند بوسیله همین در سعیر و سجنین مکین گردند کسی که رد حق از آن ولی ایزد مطلق نماید چنانست که رد حق از من نموده باشد. این کلام صدق التیام قول منست که هر آینه من مقام و مثوی جعفر را بغایت مکرم و محترم گردانم و او را در میان اشیاع و انصار و اولیای ابرار اخیار بوسیله اعطا و احسان و مزید درجه شفاعت و رتبه عزت و کرامت مبهتج و شادمان گردانم. و بعد از تقضی ایام ولایت و امامت او برگزیدم ولد ارجمند و مولود سعادتمند او موسی بن جعفر را و در زمان آن ولی ایزد منان فتنه از مخبط کورباطن نسبت بآن صفی حضرت مهیمن بین و ظاهر گردد لیکن آن امام المؤمنین هرگز از حکم و رضای من منقطع نگردد زیرا که او حجت منست و حجج من مخفی و اولیای من شقی نشوند. هر که منکر یکی از آن اولیای اعیان گردد آن شقی نادان منکر نعمت من و دور از عنایت و مرحمت منست و مغیر آیه از کتاب من کاذب و مفتری بر من است چاه ویل در جهیم و عذاب و بیل الیم برای منکران مقرر و مستقیم است و بعد از تقضی بنده و حبیب فرخنده و ولی پسندیده من موسی بن جعفر ولی هشتم من امام الوری ابو الحسن علی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۸ ابن موسی است. مکذب هشتم از ائمه الهدی مکذب جمیع اولیاست نام آن امام الوری علی الرضا ولی و ناصر منست و او را عقرب مستکبر مقتول گرداند و آن ولی ربانی در مدینه‌ای

که بنده صالح مخترع و بانی آنست در جنب شیرترین مخلوق من مدفون گردد و این سخن قول صدق منست که هر آینه من آن ولی معبود را بمولود قرت العین و خلیفه او محمد بن علی که وارث علم و معدن معرفت و علم و موضع سر و حجت من بر سایر مخلوقات منست مبروز و مشهور گردانم. جنت را مثنوی و موطن آن ولی ذو المنن نمایم و شفاعت آن برگزیده ایزد داور را در حق هفتاد نفر از اهل بیت ایشان که تمامی و یکسر مستوجب نار سقر باشند قبول فرمایم و ختم ولایت آن صاحب سعادت و اقبال باین او جامع معرفت و کمال و مرشد خلائق بحرام و حلال علی بن محمد ولی و ناصر من گردانم و او شاهد همه بندگان و امین وصی من بر تمامی ایشان و ولی زمان است. و از نسل آن برگزیده عز و جل متولد گردانم کسی را که خواننده بطریق حق من و خازن علم من ابن علی الزکی الحسن باشد و بعد از او رتبه ولایت و امامت را کامل و تمام نمایم باین آن سلاله سید المرسلین که امام و رحمه للعالمین و با آن ولی ملک تعالی کمال موسی علیه السلام و بهای عیسی علیه السلام و صبر ایوب بلکه همگی صفات مستحسنه انبیا و نعوت کامله اصفیا با آن خاتم الاوصیا است. اولیای من در ایام غیبت آن برگزیده رب جلیل بغایت خوار و ذلیل اند چه اعدای دین بعد از قتل آن مؤمنین رؤس ایشان را بهدیه برای ابنای زمان بارمغان فرستند چنانچه رؤس اهل کفر ترک و دیلم را از سایر بلاد عالم جماعه مسلمین بعد از قتل و جهاد بواسطه مؤمنین بهدیه فرستند آن متمردين نیز بعد از نهب و غارت اموال مؤمنین این طایفه را بجور و کین بقتل آرند بلکه اجسام اهل اسلام را محروق گردانند. اولیای دین ایزد منان پیوسته خایف و ترسان و متالم و هراسان باشند و زمین الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۹ از دمای اهل دین بوسیله ظلم ظالمین رنگین گردد و همیشه اولیای سبحان بامر و نهی راغب و هراسان باشد و نساء اهل ایمان بواسطه تعدی و تفریط اهل طغیان و قتل ازواج ایشان اظهار حزن فراوان و افشاء ویل و اندوه بی پایان نمایند. حقا که این طایفه سلیم العاقبه اولیای من اند و بوسیله دعا و نفس اقدس ایشان و بیمن قدوم میمنت لزوم آن اعیان دفع فتنه هر کورباطن نادان و رفع فساد و عناد اهل تمرد و طغیان است و بسبب ایشان کشف زلزال و منع ضار و اغلال از تمامی افراد مؤمنین و ارشاد رجال است «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱). حضرت ملک علام اختتام کلمات صدق سمات لوح را باین آیه وافر هدایه نمود تفسیر و معنی آیه و الله اعلم آنست که این جماعت اولیای من اند بر ایشان باد صلوات و رحمت پروردگار ایشان و درود و تحیت بی پایان و این طایفه مهتدیان و راه یافتگان بحق و اسلام و بشرايع ایمان و احکام اند. و نیز در باب اولیاء ائمه رب الارباب علی بن حمزه که از ثقات روات جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الملك الخالق است از آن حضرت نقل نماید و آن حضرت از پدر خود و پدر آن حضرت از آبای عظام کرام علیهم التحیه و السلام نقل نمایند که روزی حضرت نبی المحمود صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب کرام و مستسعدین مجلس عالیمقام خود فرمود که جبرئیل امین از نزد رب العزت بمن چنین حدیث نمود که حق سبحانه و تعالی می فرماید. کسی که بداند که در آسمان و زمین خدای تعالی بغیر ذات یکتای بیهمتای من نیست و بداند که بنده و رسول پسندیده من محمد و علی بن ابی طالب خلیفه من و ائمه معصومین از اولاد او حجج منند من آن بنده را بیشک از روی عطوفت و مرحمت مقیم جنت و پایدار آن مکان استراحت گردانم و او را بشرار نار آزار نفرمایم و بعفو خود مغفور گردانم و حواری جنت را برو مباح سازم و کرامت و عطوفت و احسان و مرحمت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۰ خود را برو واجب گردانم و نعمت خود را برو تمام نموده او را در سلک خواص محبان خود منخرط سازم. اگر مرا ندا کند او را به لبیک جواب دهم و چون مرا دعا کند اجابت نمایم و اگر سؤال چیزی نماید عطا فرمایم و اگر او ساکت شود من ابتدا به سخن و کلام نمایم اگر مسمی بود مرحوم گردانم و چون از من بگریزد او را بخوانم اگر بعد از تمرد فرمان توبه و انابت نماید توبه او را قبول فرمایم و چون دست بر در امید و رحمت من زند من باب رحمت برو مفتوح گردانم و در جمیع احیان و احوال مراقب حال او باشم و در هیچ حال از کیفیت اوضاع و احوال او غافل نباشم. اما کسی که شهادت بالوہیت و یگانگی من ندهد یا آنکه گواهی بر ربوبیت من دهد و اقرار بر عبودیت من نماید لبیک شهادت بر رسالت محمد (ص) ندهد یا اقرار و شهادت بر الوہیت من و رسالت محمد نماید اما گواهی بر ولایت و امامت علی ابن ابی طالب ندهد یا شهادت بر جمیع آنچه ذکر شد نماید

لیکن گواهی بر ولایت ائمه معصومین (ع) از اولاد او که حجج من اند و اولیای حضرت مهیمند ندهد آن کس معین منکر نعمت من و مصغر عظمت و کبریائی من و مکفر آیات منست. اگر قصد من نماید او را از خود دور و از مرحمت و عنایت مهجور گردانم و اگر سؤال چیزی نماید عطا ننمایم و اگر ندا کند استماع آن نکنم و او را بجواب معزز و کامیاب نگردانم اگر امید و رجای من نماید محروم گردانم و هرگز او را پیش خویش نخوانم این جزای عمل ناپسند آن طاغی از من بغایت جدیر و مستحسن است و من ظالم بر بندگان در هیچ وقت و زمان نبودم «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۱). چون حضرت سید الانام کلام ایزد علام را باین مقام رسانید جابر بن عبد الله الانصاری بر پای خواست و گفت یا رسول الله التماس و استدعا از مشکلات ضمیر فیض مآثر آنکه از زبان معجز نشان بیان و عیان نمائید که ائمه معصومین از اولاد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۱ امیر المؤمنین علی چه کسانند و هر یک از آن مقتدای خاص و عام را چه نام است. حضرت رسول علیه الصلاة و السّلام فرمود که ائمه از اولاد علی (ع) حسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة فی الجنة اند و بعد از ایشان سید العابدین علی ابن الحسین و در زمان خود ولی رب العالمین و امام تمام مخلوقین است و بعد از او محمد باقر امام الوری و ولی ایزد تعالی. ای جابر زود باشد که تو بخدمت محمد الباقر مشرف گردی چون ادراک صحبت آن ولی بیچون نمائی او را از من سلام برسان و بعد از او ولی ایزد خالق جعفر بن محمد الصادق است و بعد از انقضای ایام ولایت آن امام الامه فرزند سعادت مند او موسی کاظم امام اهل عالم است و بعد از او ولی ایزد تعالی علی بن موسی الرضا امام کافه برایا است و بعد از او تقی؟؟؟ محمد بن علی امام الوری و ولی خدای تعالی است و چون مدت او منقضی گردد بجای او بر مسند امامت نشینند پسر او امام علی النقی و بعد از تقضی مدت ولایت نقی فرزند کامل او ولی مهیمن الزکی العسکری الحسن بر سریر امامت نشینند و بعد از آنکه ایام ولایت و زمان امامت او منقضی شود ولد ارجمند و خلف سعادت مند او محمد بن الحسن امام بحق و مهدی امت من است و آن ولی ایزد اکبر مملو و پر؟؟؟ گرداند تمامی زمین را یکسر بعدل و قسط وقتی که زمین بوسیله غیبت آن خلاصه عترت بسبب ظلم ظالمین مملو از جور و کین شده باشد. ای جابر این جماعت خلفا و اوصیای من و اولاد و عترت منند هر که اطاعت ایشان نماید چنانست که اطاعت و فرمان برداری من نموده باشد و متمرّد از حکم اطاعت آن امامان باغی عاصی از امر و فرمان من است هر که منکر آن اولیای هادین یا منکر یکی از ائمه معصومین (ع) گردد منکر منست و منکر من منکر حکم حضرت ذو المنن. و ظاهر است که منکر ایزد قادر بیشک کافر است و برای اهل کفر درک السقر مقرر است و حضرت رب العالمین بسبب وجود وافر الجود ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین امساک سموات و محافظت آن از وقوع بر زمین نماید و نگذارد که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۲ سبعة سموات بسج ارضین فرود آید و بوسیله ذوات آن وکلای دین حضرت ارحم الراحمین محافظت و صیانت اهل زمین از امتداد و ابتلاع نماید. یعنی ائمه دین نگذارند که زمین سکنه خود را فرو برد بلکه وسیله مراقبت خلقت و سبب صیانت ایشان از جمیع آفات و عاهات زمان و حوادث دوران ذات ستوده صفات فایض البرکات آن اعیان است و ایشان نگذارند که آسمان بزمین فرود آید و زمین سکان خود را بلع نماید. خلاصه معنی کلام سید الانام آنکه همگی سبعة سموات و ارضین سبع طبقات در تحت امر و حکم ائمه البریات اند و از فرموده آن زمره اهل عدل و انصاف تمرّد و انحراف و تعدی و اعتساف نورزند و منقاد و مطیع امر و حکم آن اولیای بصیر سمیع اند

[فضائل حضرت امیر المؤمنین (ع)]

[فضائل حضرت امیر المؤمنین (ع)] و نیز از مهر سپهر هدایت و بدر منیر شبستان ارشاد و ولایت امام الامه و ولی رب العزت جعفر الصادق الامین بن محمد بن علی بن الحسین مروی و منقولست که روزی حضرت رسالت‌آب در محل و مآب که اکثر اعیان اصحاب حاضر بودند خطاب مستطاب بحضرت ولایت‌آب امیر المؤمنین علی علیه سلام الملك الوهاب فرمود که: یا علی دوست نمیدارد ترا الا مؤمن طیب الولادة یعنی محب تو شخصی است که از مادر و پدر بعقد و نکاح متولد گردد نه از زنا و سفاح چه اولاد

الزنا ترا بموالات نگیرند چنان که فرمود که یا علی ترا ببغض و عداوت نگیرد مگر کسی که خبیث الولاده بود. یعنی هر که بغض تو ظاهر گرداند البته از اولاد الزناست و فرمود که یا علی بموالات نگیرد ترا الا مؤمن و معادات و دشمنی تو اختیار نکند الا کافر چون رسول ملک علام کلام معجز نظام باین مقام اختتام گردانید از مستسعدان آن محفل جنت نشان بنده خاص ایزد معبود و مطیع با اخلاص نبی المحمود عبد الله بن مسعود بر پای خواست و بعد از ادای عبودیت و عرض فدویت گفت: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۳ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما در ایام حیات ذات حمیده صفات شما بوسیله تبیین بغض و عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام خبث ولادت و کافر را دانستیم لیک بعد از وفات حضرت رسول الله هر گاه شخصی اظهار اسلام بلسان نماید و اخفاء سریرت و مکنون عقیدت خود فرماید کفر آن بی ملت و خبث ولادت او بچه وجه و علامت ظاهر و بین و بچه نوع لایح و روشن گردد. فی الفور رسول رب غفور در حضور اصحاب بابن مسعود خطاب نمود که یا ابن مسعود این علی بن ابی طالب (ع) امام و پیشوای شما و خلیفه من بر کافه برایا است در هر باب رجوع بآن حضرت ولایت‌آب نمائید و چون ایام ولایت آن ولی بیچون منقضی گردد ابنای من حسن و حسین امامان شما و ولی ایزد تعالی اند و خلیفه من بر شما و بر سایر خلق ایزد تبارک و تعالی همین پسران من اند و چون مدت حسین بگذرد نه نفر اولاد حسین هر یک بعد از دیگری امامان و مقتدایان و خلفای من اند بر شما و نهمین ایشان قایم در میان امت من خواهد بود. و چون ولی مهیمن بیچون ظهور نماید و بیرون آید زمین را مملو گرداند بقسط و عدل بعد از آنکه بجهت غیبت آن امام الایمه بسبب ظلم و تفرط ظالمان مملو از جور و ستم شده باشد. یا ابن مسعود دوست نمیدارد این طایفه سلیم العاقبه را مگر کسی که طیب الولاده بود و از اولاد الزنا نبود، و ببغض ایشان مقر و بعداوت آن اعیان مشتهر نگردهد مگر شخصی که خبیث الولاده و از اولاد الزنا بود و بموالات نگیرد آن اولیای ایزد منان را جز مؤمن نیکو سیر، و معادات و دشمنی ایشان اختیار ننماید مگر کافر ابتر. آنکه منکر ولایت یکی از ائمه (ع) گردد چنانست که منکر نبوت من گردد و منکر من منکر حضرت ذو المنن است و جاحد یکی از آن اولیای ایزد سبحان جاحد من است و جاحد من جاحد واهب مهیمن است و نیز طاعت آن اولیای رب العزیز طاعت منست و طاعت من موجب تحصیل رضا و طاعت قادر ذو المنن است و معصیت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۴ ایشان معصیت من و معصیت من معصیت حضرت عزتست. یا ابن مسعود زنهار آنچه من بیان و اظهار در باب ولایت ائمه الابرار بجهت شما و سایر اخیار بلکه بواسطه تمامی خلائق واحد غفار نمودم شک و ریبی بخاطر برسانی که البته کافر گردی و از رحمت عزیز قادر محروم و ابتر شوی بعزت و جلال حضرت ذو الجلال پروردگار من قسم است که آنچه من در باب ولایت و امامت آن اولیای واحد واهب بجهت شما و سایر اصحاب بیان کردم تکلف در آن ننمودم و نطق به هوا و هوس بغیر وحی و حکم ایزد مقدس نزد هر چه در شأن علی و ائمه عالیشان واضح و عیان نمودم یقین و صدق است. پس آنگاه حضرت حبیب الله دست بسوی آسمان برداشت و این دعا در حق اولیای ملک تعالی و اوصیای نبی الوری فرمود که بار خدایا بدوستی گیر و به محبت و مودت پذیر خلفای من و ائمه امت مرا و دشمن گیر دشمن ایشان را و نصرت و معاونت نمای بر نصیر و معین ائمه معصومین (ع) و ذلیل و خوار و مخدول و بی اعتبار گردان کسی را که در فکر ذلت و خواری و خفت و سوگواری آن ائمه الابرار بود و هرگز زمین را از هدایت دین و از قایم ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین که حجت تو ظاهر و مشهور یا خایف مغمور است خالی مگردان و پیوسته آن اولیای دین را معزز گردان تا دلایل و حجج تو باطل و آیات بینات تو ساقط و عاطل نگردد. چون نبی المحمود کلام صدق التیام باین مقام اختتام نمود فرمود که یا ابن مسعود من در همین محل و مسکن جمع کردم و بیان نمودم همگی آنچه فعل آن بر تو واجب و عمل آن بر تو لازم بلکه از فروض متحتم است زیرا که دین تو بوسیله آن عمل تمام و مکمل و موجب تحصیل رضای خدای عز و جل است و ترک یکی از آنها باعث فساد و هلاکت شما در روز بعث و جزاست و آنکه متمسک بآن مامور و متشبث به آن مرام مذکور گردد نجات از درکات یافته درجات رفیع در جنات یابد آنگاه رسول الله فرمود که وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی و کلام معجز نما بهمین جا اختتام نمود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۵ مصنف کتاب شیخ ابو علی

الطبرسی رحمه الله میگوید که درین معنی در باب ائمه الابرار روایت بغایت بسیار و متواتر بیشمار است و از کثرت اخبار هیچ احدی را قدرت احصاء و شمار نیست لیکن من چندی از آن احادیث و اخبار صدق آثار بجهت جلاء ابصار ابرار و از جهت شفای صدور محبان اخیار و هدایت و ارشاد جماعت منصف نیکو کردار بیان و اظهار کردم.

ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود و در باب آنکه مستحق نبود و اشاره بانکار تأخیر مبايعت حضرت امير المؤمنين (ع) و اظهار کيد قبل از وفات آن حضرت و بعد از آن

اشاره

ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود و در باب آنکه مستحق نبود و اشاره بانکار تأخیر مبايعت حضرت امير المؤمنين (ع) و اظهار کيد قبل از وفات آن حضرت و بعد از آن ابی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی باسناد صحیح خود از جمیع رجال که همه آنها ثقه و صحیح القولند روایت میکند که حضرت سید البریات در ایام مرض که در همان اوقات وفات یافته روزی بجهت ادای صلاه از دولتخانه با سعادت و اقبال متوجه مسجد النبی علیه صلوات الملك المتعال گردید لیکن چون بسبب اشتداد تب در غایت ضعف و مضطرب بود تکیه به ابو الفضل عباس بن عبد المطلب و ثوبان مولی آل نبی ایزد واهب نموده بواسطه بندگی و نماز مهیمن کارساز از منزل مبارک بیرون آمد. و این همان نماز است که آن رسول عز و جل در مرتبه اول تب و ضعف آن حضرت از مرتبه شدت و ضعف گذشته بود و در خود گمان آنقدر قدرت که اقامت بران تواند نمود نداشت. لهذا اراده تخلف از آن نماز با جماعت نمود اما چون بعضی کلمات که موافق مزاج آن نبی صاحب المعراج نبود از اصحاب و حضار آن محفل رضوان مآب استماع نمود بی تاب شده متحمل مشقت بسیار و مشغول آزار بیشمار گشته از منزل مبارک بواسطه نماز و بندگی ایزد تعالی و تبارک بمسجد آمده بعد از ادای دو گانه بجهت واهب یگانه و نصایح محبانه باصحاب و بیگانه متوجه دولتخانه که جنت با تمامی زیب و زینت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۶ فی الجمله نمونه از روایه کاشانه آن است گردید. و چون بدولت و سعادت بدولت سرای خود مراجعت و معاودت نمود بثوبان مولای خود فرمود که ترا باید که تعبیه این دار پایدار بود هیچ احدی از انصار را بدخول سرای بنزد من آمدن نگذار. ثوبان بامر رسول آخر الزمان بعتبه دار قرار گرفت بلکه آن را شرف روزگار و سرمایه روزشمار خود دانست در آن اثنا اثر وحی ایزد غفار از جبین مبین رسول مختار هویدا و اظهار گردید چنانچه بر ثوبان ظاهر بود که حضرت رسول بوحی مشغولست. قضا را در همان زمان جماعت انصار بر در خانه حضرت نبی الابرار و الاخیار آمدند و رخصت دخول دولتسرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ثوبان طلب نمودند چون ثوبان ممنوع از اذن بود رخصت بهیچ احدی ننمود فی الفور آن جماعت شروع در کوفتن در دولتخانه آن یگانه گوهر نبوت نمودند و بثوبان گفتند که البته ما را رخصت دخول جنت سرای رسول صلی الله علیه و آله نمای و زیاده ازین بوسیله ممانعت تصدیع و آزار ما منمای. ثوبان در جواب انصار و باقی اصحاب حضرت رسالتآب گفت که المامور معذور چون نبی المشکور مرا امر بمنع اعزه از حضور موفور السرور خود فرمود و تخلف امر رسول ایزد غفار خلاف شرع آن بزرگوار و مخالفت حکم حضرت پروردگار است. خصوصا درین حال که آن حضرت بسعادت و اقبال بوحی لا یزال مغشی علیه و مشغول الیه است مخدرات حجله عصمت و طهارت در خدمت سید البریه حاضرند بناء علی هذا رخصت حضور شما در نزد رسول رب العلی متعذر بلکه متعسر است. انصار بعد از استماع این گفتار از ثوبان مولی نبی المختار غایت قلق و اضطراب اظهار نموده شروع در گریه و زاری کرده بنوح و نوحه نمودند که آواز گریه و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۷ ببقارای ایشان بسمع شریف نبی الانس و الجان رسید. آن حضرت روی بحضار آورده استفسار فرمود که این جماعت چه کسانند گفتند یا نبی الابرار جمعی از اصحاب و انصارند. حضرت نبی الرحمه فرمود که از اهل البیت من درین مقام کدام حاضرند گفتند علی و عباس فی الفور رسول رب غفور ایشان را بنزد خود خواند و به آن اعیان رسول آخر الزمان تکیه نموده

تا بمسجد منیف تشریف آورد و بستون مسجد که آن جذع از درخت خرما بود به معاونت و امداد ایزد معبود تکیه فرمود و بمنادی امر بندای مردم نمود. چون بحکم رسول بیچون مردم جمع شدند حضرت نبی الم محمود بقدر قدرت خطبه و رعایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و در اثنای کلام معجز نظام گفت: ای معشر مردمان هر پیغمبر که از دار الشرور جهان متوجه دار السرور جنان گردید البته چیزی از متروکات گذاشت از کتاب خدا و اوصیای انبیا من نیز رسول رب العزیزم تر که خود ثقلین یعنی کتاب رب العزت و اهل البیت و عترت خود در میان شما میگذارم. هر که از شما باعث تضییع آن دو امر عیان گردد خدای غفار او را ضایع و زیان کار گرداند. ای جمیع مهاجر و انصار شما با تمامی کبار و صغار بسوی ایشان پناه برید و ایشان را وسیله هدایت و ارشاد و شفعی یوم التناد خود دانید تا در شداید آلام یوم القیام درنمایید و من شما را وصیت و امر به پرهیزکاری و تقوی سوی حضرت باری مینمایم و حکم احسان و یاری نسبت به آن برگزیدگان ایزد تعالی میفرمایم باید که خوبی ایشان را قبول نمائید و از گناه ایشان در گذرید. چون سید الانام کلام باین مقام رسانید اسامه بن زید را که از بندگان خاص الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۸ مهیمن مجید و پیرو با اخلاص رسول حمید بود بنزد خود طلبید و گفت ای اسامه من غیر تراخی الزمان و المهله در همین وقت و ساعت با آن جماعت که ترا بر آنها حکم و امارت عنایت کردیم مامور بنهضت و توجه آن شدی بیرکت خدای منان و بنصرت و امتنان بی پایان او روانه شو و تاخیر و درنگ آن را موجب عار و ننگ بلکه سبب وزر و عصیان و وسیله خلود در نیران دانسته باش. البته کمال مسارعت در رفتن صوب موته نمای با جمعی که ترا بر آنها امارت دادیم و برفاقت تو معین نمودیم از مهاجرین و انصار. و در آن میان ابا بکر و عمر و جماعتی از مهاجرین اولین و باقی طوایف مسلمین بودند که حضرت نبی الرحمه مقرر کرده بود که باتفاق اسامه غارت موته نمایند. و موته ولایتی است قریب بفلسطین و آن محل الیوم باستنبول شهرت دارد و پای تخت سلسله عثمان جوق است و همیشه پادشاهان روم در آنجا بسلطنت بر تخت پادشاهی نشینند و تا در قید حیاتند از آنجا حرکت نمی کنند بلکه حرکت از مقر تخت و سلطنت را شگون نمیدانند. و این موته همان مکان است که جعفر بن ابی طالب برادر اسد الله الغالب علیه السلام در آن سرزمین بفیض شهادت رسیده با حواری جنت همنشین گردید. اسامه بعد از استماع کلام معجز انتظام سید الانام و عرض فدویت و نیکو بندگی منهی رأی فیض اقتضای سید الانبیاء گردانید که یا رسول الله چون ذات حضرت نبی - المختار محموم و بیمار است آیا این فدوی را چند روزی مهلت و رخصت اقامت در همین مکان استقامت شود تا آنکه نبی الرحمه را شفای کلی از شفاخانه واهب یگانه عنایت شود و مرا تفرقه خاطر که بوسیله کوفت سید البشر در ضمیر کثیر مستقر است باطمینان و جمعیت مبدل گردد زیرا دل من بواسطه تب این خلاصه و زبده دودمان عبد المطلب بغایت حزین و مضطرب است و پیوسته مترجی و مستدعی از حضرت ایزد تعالی است که بوسیله شفای رسول کریم سبوح این دل محزون مجروح من مسرور شود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۶۹ حضرت رسول خدای تعالی فرمود که ای اسامه در ساعت روانه شو که از جهاد کفار و جنگ آن اشرار تاخیر و درنگ بحسب عقل و فرهنگ جایز نیست بلکه تراخی و درنگ موجب عار و ننگ است. اسامه گفت ای نبی الوری سمعنا و اطعنا در همان ساعت اسامه کمال مسارعت در تجهیز آن سفر نمود لیک بعد از تعیین اسامه بعضی از ارباب نفاق و کین سخنان بی بنیان نسبت بسید المرسلین می گفتند که گوئیا محمد در میان طوایف امم متابعت ملت خود شخصی مثل اسامه و پدر او در شجاعت و سخاوت نیافت. چون مقال آن جمع بی انفعال بسمع شریف رسول ایزد متعال رسید که ارباب نفاق و ضلال در تعیین اسامه بواسطه انصرام مهام موته کلام از روی طعن و ملام میگویند در مجمعی که اکثر اصحاب آن رسول عز و جل در آن محل حاضر بودند حضرت گفت: ای معشر مردمان بمن رسید که بعضی از شما بواسطه تعیین اسامه بجهت حکومت موته و امارت شما و در تعیین والد اسامه نیز سابقا بواسطه امارت مسلمین طعنه مرا می زنند. بخدای عالم قسم است که اسامه و پدر او هر دو لایق امارت مسلمانان بودند و او دوستترین جمیع مردمانست نزد من و وصیت من بهر یک شما در باب اسامه آنست که نسبت باو خیر و نیکوئی نمائید و از صلاح و صوابدید او تقاعد و تجاوز ننمائید و یقین دانید که آن سخنان بی بنیان در باب اسامه بعینه مثل کلام بی سرانجام یاران پیشین شما در حق پدر

ایشانست در آن هنگام که بجهت امارت و حکومت معین شده بود ارباب حقد و حسد فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ هُمی نوع سخنان میگفتند. و نیز یقین دانید که هیچ فعل و عمل از من بغیر حکم و رضای خدای عز و جل سانح و صادر نگردد. بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان داخل خانه و مکان خود شدند و اسامه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۰ بعد از سرانجام اسباب سفر در ساعت از مدینه طیه بیرون آمده براس الفرسخ معسکر و مخیم لشکر نصرت اثر نمود. چون این خبر بسمع شریف آن سید سرور رسید فی الفور بمنادی حکم فرمود در بازار و محلات مدینه با سکنه ندا نماید که حکم حضرت سید البشر چنین معین و مقرر است که جمعی بواسطه رفاقت اسامه در باب تاخت و غارت اهل موته مقرر گشتند باید که هیچ احدی از آن تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف ننماید و در طاعت و رفاقت او مبادرت و منازعت ننماید. اول کسی از اصحاب و یاران که مبادرت آن حکم و فرمان نمود ابو بکر بود و بعد از آن عمر و ابو عبیده الجراح تابع ایشان شده بمعسکر سعادت اثر نبی الانس و الجان داخل گشتند و هر سه در مکانی که زمین آن بغایت نرم و هموار بود نزول نمودند و در آن معسکر با سایر لشکر ملحق شدند. قضا را بعد از خروج اسامه مرض نبی الوری اشتداد یافته بدرجه استعلا رسید و آن حضرت بغایت محموم و گران شدند. چون خبر ثقل حضرت پیغمبر بسمع لشکر رسید اکثر مردم از دخول معسکر و اتفاق اسامه ابا و امتناع نمودند و بهانه عیادت سعد بن عباد که او نیز در آن ایام صاحب فراش و بیمار بود تردد میکردند. چنانچه هیچ احدی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تردد نمی نمود مگر آنکه اول سعد بن عباد را عیادت نموده بعد بخدمت سید البریه می آمدند.

[داستان سقیفه بنی ساعده]

اشاره

[داستان سقیفه بنی ساعده] از ابی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی مروی است که چون دو روز از خروج اسامه و عسکر بمعسکر گذشت روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر حضرت حبیب الله بوقت چاشتگاه قاصد در گاه حضرت اله گردیده «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكِكِ مُقْتَدِرٍ» «۱» آرامگاه ساخت و سکنه مدینه بلکه سکان تمامی محال و مکان اهل اسلام از آن ماتم الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۱ بحدی متالم شدند که شرح آن ممکن البیان نبود و بعد از وصول این خبر بمعسکر همگی عسکر مراجعت بمدینه سید البشر نمودند. در آن زمان آشوب و تزلزل در میان مردمان زیاده از حد بیان ظاهر و عیان گردید و ملائکه زمین و آسمان از مفارقت حضرت رسول آخر الزمان نالان و گریان شدند و اکثر خلایق در مدینه هراسان و حیران از وفات سید الانس و الجان گشته چنانچه بعضی از ایشان میگفتند که محمد وفات نیافت بلکه چند روزی اختیار غیبت از امت نمود. در آن اثنا ابو بکر بر ناقه ای سوار شده بدر مسجد پیغمبر آمد و با آواز بلند گفت ایها الناس شما را ازین همه قلق و اضطراب و اندوه و پیچ و تاب از چه بابست اگر محمد وفات یافت پروردگار او باقی و برقرار است و پیوسته بذات خود قایم و ابدی و دایم خواهد بود. بعد از آن شروع در تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا». «۱» تفسیر آیه و الله اعلم آنکه حضرت محمد رسول عزیز احد بود و پیش از آن نبی الوری صلی الله علیه و آله و سلم انبیا و رسولان درین جهان بودند و هیچ احدی از آن اعیان در دنیا باقی نماندند پس اگر حضرت نبی الرحمة را نیز وفات رسد یا مقتول شود عجب نیست باید که شما بدین حضرت نبی الوری قایم و پابرجا باشید و مراجعت باعقاب خود ننمائید و بدین و آئین اولی معاودت نفرمائید زیرا که از رجعت شما هیچ نوع ضرر بحضرت خدای اکبر نرسد بلکه ضرر و نقصان بشما لاحق و عیان گردد. در آن حال قیل و قال بسیار شد تمامی انصار بنزد سعد بن عباد رفته او را با خود برداشته بسقیفه بنی ساعده آمدند بعد از آن اکثر اهل ملت در آن مکان جمعیت نمودند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۲ چون اینخبر بسمع عمر رسید با ابا بکر اتفاق نموده با

کمال قلق و اضطراب و بمسارعت تمام و شتاب ابو عبیده جراح را با خود برداشته بسقیفه حاضر شدند و در آن مجمع خلق بسیار از انصار با سعد بن عباده بیمار جمع گشتند و در میان مردمان منازعه زیاده از وصف و بیان ظاهر گردید. چون منازعه و مناقشه در میان انصار و اصحاب رسول بیچون در باب خلافت و امارت امت در غایت شدت و نهایت رسید که آیا نائب مناب و قائم مقام حضرت نبی الاکرام از اصحاب عظام و ارباب اسلام لایق کدام شخص تواند بود و چون هر احدی بدوای نفس خود از امت یک کس را از برنا و پیر بواسطه لیاقت این امر خطیر مذکور میکرد دیگری از روی غرض متعرض گشته شخص دیگر را مذکور می ساخت. در آن زمان شیطان فرصت یافت عداوت جبلی خود را ظاهر ساخت و هر کسی را بفکر می انداخت تا آنکه مردم را یکسر به شیوه ضلالت و شعار غوایت بینداخت. ابا بکر چون حال ارباب نزاع و قال بدان منوال مشاهده نمود کلام خود را بعد از توحید و اقبال بجانب انصار باین مرام اختتام نمود. ای معشر انصار و ای اهل اسلام و اصحاب سید الابرار من شما را به ابو عبیده بن - الجراح و عمر بن الخطاب دعوت و خطاب مینمایم و من راضی بولایت و امارت ایشانم از برای اهل ملت و اسلام زیرا که ایشان هر دو را بجهت انصرام این امر بغایت سزاوار و درخور می بینم. ابو عبیده و عمر بعد از استماع این مقال در جواب او از روی شتاب و استعجال گفتند ای ابا بکر تو از ما، در اسلام اقدم و ثانی اثنین و مصاحب غار سید عالم بودی ما را جایز و سزاوار و فرصت رخصت تقدیم بر شما درین کار نیست زیرا که تو بولایت امت احق و اولی و بامامت ارباب ملت الیق و احری خواهی بود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۳ انصار بعد از استماع این کلام و گفتار همگی یک بار گفتند ای ابا بکر ما از آن خایف و هراسان و متفکر و حیرانیم که مبادا کسی بر این امر غالب و مستقر گردد که نه از ما و نه از شما باشد. پس بهتر درین امر آنست بعد از تفکر از روی عقل و تدبر از ما انصار شخصی و از شما مهاجر نیز مردی با وقار بجهت انصرام این کار امیر و متصدی این امر خطیر گردد و قرار کار بر آن مدار باشد که چون یکی از آن امیر منادی حق کبیر را بگوش «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (۱) اصغا نماید ما انصار شخصی دیگر لایق این کار را بر آن امر معین و برقرار داریم. ابو بکر بعد از استماع قول انصار و مدح مهاجرین زیاده از حد وصف و شمار گفت ای معاشر الانصار در فضل و اعتبار و در اعطای نعمت عظیمه حضرت رب العزت بشما در اسلام و اقتدار و اختیار اطاعت و نصرت سید الابرار هیچ احدی را قدرت این کار نیست. لهذا حضرت رب العلی شما را بجهت نصرت دین نبی مختار و یاری آن رسول بزرگوار برگزید و باین شرف و امتیاز شما را سرفراز و ممتاز گردانید تا آنکه آن حضرت را از مکه معظمه امر بمهاجرت بصوب مدینه طیبه بجانب شما فرمود و ازدواج آن صاحب اللواء و المعراج را بمیان شما حکم نمود و حضرت رب العالمین شما را از سایر مخلوقین بستود و هیچ احدی از مهاجرین اولین که وزرا و امراء سید المرسلین بودند این عزت و اکرام و شرف و احترام ننمود.

بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر

بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر ابا بکر چون کلام باین مقام انجام و اختتام فرمود حباب بن منذر الانصاری که از اعیان آن طایفه با اقتدار بود گفت: ای معشر الانصار چون امر خلافت و تمشیت این کار با استدامت بید قدرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۴ و شوکت با استقامت شماسست باید که سر رشته این امر خطیر را از روی تفکر و تدبر نگاهداشته ید تمالک و اقتدار خود را بوسیله استماع این گفتار فریب شما از دست ندهید و نگذارید که مردمان در اختلال و اغوا و در گول و دغای شما سعی و اهتمام تمام بجای آرند و شما را از اختیار و قدرت اندازند. زنهار هیچ احدی را قدرت جرات و اقتدار مخالفت انصار مدهید و گرد اقوال و افعال ارباب ضلال نگردید مگذارید که بخلاف رای صوابنمای انصار هیچ امر و کار بحیز اصدار رسد تا رؤس اصحاب دمدمه و فسوس پبای دار نرسد. در اثنای این گفتار مدح انصار بسیار بسیار نمود و گفت ای انصار اگر اصحاب سید الابرار راضی بامارت یکی از انصار نشوند باید که ما و شما نیز راضی بامارت اهل انکار نگردیم خلاصه کلام آنکه تا از ما

امیر و از ایشان نیز امیر متصدی این امر خطیر نگردند ما راضی نشویم و بغیر همین تدبیر این مهم نوع دیگر صورت پذیر نخواهد شد. در آن محل عمر برخاست و گفت درین باب گفتار انصار از روی عقل و اعتبار نیست زیرا که دو شمشیر در هیچ معارک و مصاف در یک غلاف نگنجند بلکه ارباب عدل و انصاف از امثال این رای تخلف و انحراف نموده این تدبیر بجوی نسنجند. ای اعزه انصار عرب قریش بغیر امامت و ایالت سلسله خویش از طوایف انصار و غیره راضی نگردند اما اگر کسی از اهل بیت نبوت یا از اولو الامر شخصی متصدی امر خلافت و متولی ایالت و حکومت شود عرب قریش هیچ احدی مانع او نشود و ما را بر این دعوی و سخن بر مخالف ما حجت و روشن و دلیل بین است. زیرا چون ما از اولیا و عترت سید الانبیاء محمد المصطفی علیه سلام الله تعالی میباشیم پس هیچ احدی از امت بواسطه سلطنت و حکومت آن حضرت با ما دعوی و منازعه ننماید مگر مخالف که مدل بامر باطل و متخایف متجاسر بگناه باطل شود الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۵ چه امثال آن جماعت متورط منصرف مامور مهلکه مختار و حجب افعال شنیعه فتنه‌اند. چون عمر بن الخطاب بواسطه حضار و اسکات حباب بلکه سایر انصار و احباب انتهای کلام و مطالب و مرام خود را برین کلمات اختصار نمود در ساعت حباب با کمال مسارعت و شتاب گفت ای معاشر الانصار زنه‌ار و الف زنه‌ار که دست تسلط و اقتدار خود از امر خلافت برمدارید و استماع قول این جاهل بی اعتبار و اصحاب کذاب او نمائید بواسطه آنکه او و اصحاب در صدد قطع تصدی شما از این امر جلیل القدرند و در فکر حيله و تزویر و رفع و دفع دست تصرف شما از این امر خطیرند و شما را دخل در امارت و حکومت نخواهند داد بجهت آنکه از ایالت شما ابا و امتناع مینمایند. چون ایشان شما را بامارت و حکومت نگذارند البته جلای وطن اختیار نموده سلطنت و موطن با ایشان گذارید لیکن حضرت آفریدگار عالم الضمائر و اسرار مطلع است که شما انصار بواسطه انصرام امر ایالت و انجام این کار احق و اولی و الیق و احری از آن جمع اهل دغا خواهید بود. بجهت آنکه این جماعت که الحال دعوی اسلام و ایمان مینمایند و خود را صاحب ملت و دین و مذهب و آئین میدانند تمامی آن اشرار از ترس و بیم شمشیر شما انصار ترک دین اصلی و آئین اولی خود کرده این ملت برداشتند. بخدای متعال قسم است که من با آن جهال جدال و قتال بیرون از حد اعتدال نموده کارزار نمائیم که آثار این بر صفحات لیل و نهار مثبت و مرقوم گشته در میان صغار و کبار اهل روزگار اشتها یابد و تحمل حرب و طعن و ضرب من نکند مگر کسی که از جان خود امان طلبد و هر نابکار که رد قول من و انکار این کار نماید من بینی او را بشمشیر سوراخ کرده بعد از مهار در سلسله خاکسار قطار نمایم و او را در نظر اولو الابصار خوار و بی اعتبار گردانم. چون عمر خطاب این کلمات با خطاب و عتاب از حباب استماع نمود گفت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۶ ای اصحاب مرا کلام درین مقام با سایر امت حضرت سید البریه علیه السلام و التئیه است و در هیچ باب مرا سؤال و جواب با حباب نیست. زیرا که در ایام حیات سید الانام میان من و حباب مکالمات واقع شد چون منازعات ما بسمع شریف آن شافع العرصات رسید مرا از مخاطبات او نهی نمود بلکه در آن باب تأکید فرمود من از همان محل بحضرت عز و جل عهد کردم که تا در ربقه حیات باشم با حباب از روی خطا و صواب متکلم نگردم. پس آنگاه عمر روی به ابو عبیده بن الجراح آورده گفت مثل شما مردم ارباب کمال و اصحاب رسول حضرت ذو الجلال را سکوت در امثال این محال بهیچ حال جایز و مستحسن نیست در صلاح و صواب احوال مسلمین تکلم نمای و تانی در باب صواب ندانسته تاخیر مفرمای. ابو عبیده فی الحال از جای برخاست و سخنان بسیار در باب کمال انصار و فضایل و آثار آن طایفه ابرار تکرار فرمود بعد از آن شروع در ذکر محامد و محاسن اصحاب نبی مختار خصوص خواص آن طایفه اظهار و اختیار نمود پس از آن انتهای کلام بذکر متابعت و مبايعت اصحاب کرام اختتام فرمود لیکن انصار گوش بسخنان ایشان ننموده اجتماع بر امارت سعد بن عبادہ نمودند. چون بشر بن سعد که سید جماعت اوس از طایفه انصار بود اجتماع مردم بر امارت سعد بن عبادہ مشاهده فرمود در آن باب بر سعد حسد برده از آن روی سعی بسیار در افساد این کار نمود و در عدم استحقاق سعد سخن بسیار مذکور گردانید بلکه اظهار رضای خویش بر امارت و ولایت قریش نمود و تحریص مردمان و ترغیب انصار و سایر عشایر و تبار خود را در باب متابعت قریش تأکید تأکید بسیار بسیار فرمود. گفت ای انصار آنچه

مهاجرین سید المرسلین شما را در باب امارت و خلافت مأمور گردانید متابعت نمائید و سخنان ایشان را عین صلاح و صواب دانسته از آن تخلف و انحراف ننمائید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۷ در آن زمان ابو بکر روی باصحاب و باقی یاران نبی المبعوث الی الانس و الجان آورده گفت ای اهل اسلام و ایمان این دو نفر ابو عبیده و عمر دو شیخ بزرگ از سلسله قریشند بهر کدام ازین دو کس که اراده و هوس دارید متابعت نمائید. در حال عمر و ابو عبیده از روی استعجال گفتند تا مثل شما شیخ کبیر از اصحاب سید البشر در میان مسلمانان صغیر و کبیر بود هیچ احدی را رخصت بلکه قدرت اختیار این امر خطیر نبود دست پیش آر تا ما هر دو بشما بیعت نمائیم و در هیچ باب مخالفت اقوال و افعال تو ننمائیم. بشیر بن سعد انصاری گفت من سیم شما خواهم بود چون ایشان هر دو و بشیر بخلافت ابی بکر بیعت نمودند انصار از قوم بشیر که سید طایفه اوس بود چنانچه گذشت بلکه زمره‌ای از اقوام سعد بن عبادہ نیز مبايعت نمودند. چون جمع کثیر از انصار خزرج عدم رضای بشیر را در باب امارت سعد بن عبادہ ملاحظه نمودند دانستند که بشیر از روی حقد و حسد راضی به سعد سید اهل خزرج نشد و تابع اهل هرج و مرج شد. آن جماعت بخدمت سعد شتافتند و گفتند ای امیر اختیار کار بدست شما نگذاشتند و جماعت اوس بمتابعت بشیر مبايعت بآن شیخ کبیر نمودند و لیکن سعد بن عبادہ چون بیمار بود و در بستر ناتوانی گرفتار و انصار در هنگام مبايعت ابی بکر هجوم و ازدحام بسیار نمودند و لگد از روی اختیار بی اختیار بر فراش آن بنده مطیع ایزد غفار می نهادند و زحمت بسیار باو می رسانیدند فلہذا سعد از کثرت رؤیت مکاره و آزار فریاد برآورد: که ای انصار این طایفه بی روییت در اقوال و کردار مرا به ضرب لگد نزدیک بمدفن لحد رسانیدند باید که ایشان را از حضور من بیحضور دور گردانیده زیاده ازین من رنجور را مغموم و مهجور نگردانید. عمر چون استماع کلام سعد نمود گفت امیدوارم که خدای تعالی سعد بن عبادہ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۸ را مقتول ساخته از میان انصار و متابعین سید الابرار بردارد سعید کسی که شقی را بقتل آرد. قیس بن سعد چون این سخن از عمر شنید فی الفور از جای جنبید و بر محاسن عمر چسبید و پیش خویش کشید و گفت: ای پسر صحاک بزدل ترسندہ در معارک جنگ و محافل ہزبران تیز آہنگ ہمیشہ تو از پیش ادانی و ارادل گریزندہ بودی و در هنگامی کہ شیران بیشہ و غا و دلیران عرصہ ہیجا دست دلآوری از کمال شجاعت و تہوری بیرون می آرند و با شوب طعن و زلازل حرب و ضرب سیوف رؤس شیخان عرب غیر مالوف را مقطوع از مفاصل مینمایند ترا در آن معارک ہرگز قدرت تنفس و تحرک نبود الحال از چہ وجہ اظهار این حرکت از تو بر منصبہ بروز رسید. بخدائی خدا کہ اگر یک موی از بدن سعد از حرکت تو متحرک شود نوعی ترا بگریانم کہ تا در ربقہ حیات باقی مانی ہرگز اثر سرور و بہجت بروی تو رجعت ننماید و پیوستہ بشداید آلام و صعوبت ایام الفت و التیام داشتہ مغموم و مستہام باشی ترا چہ یارای این جرات و قدرت این تکلم است. ابو بکر گفت ای عمر در امثال این محال با مردم مہل و مدارا ابلغ و اولی بلکہ افضل و احرا است زیرا کہ «العجلۃ من الشیطان و الثانی من الرحمن» از قول انبیای اعیان است. در آن زمان سعد بن عبادہ روی بعمر آورده گفت یا ابن الصہاک الحبشیہ و اللہ کہ اگر مرا قدرت استقامت و قوت نہوض و اقامت ازین الم و مشقت بودی برخاستہ دمار از روزگار تو برآوردی وصیت و شجاعت و صدای جلادت بسمع تو بنوعی رسانیدمی کہ منبعد در هیچ محل و موطن اصلا ترا حلاوت حیات در بدن نظارت نبودہ و طراوت در تن باقی و ممکن نماند. بلکہ ترا با رفقا و اصحاب ازین مقام و مأب اخراج نمودہ بہمان مرجع و ایابت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۷۹ کہ سابقا تو و اصحاب بآن شیوہ و شعار مقیم و برقرار بودید بہمان ملت رجعت و معاودت میدادم و بہمان ذلت و خواری کہ تابع فرمان و حکم و ذلیل و حقیر مردم بودید استرجاع میفرمودم. ای عمر تو و ابو بکر این جرات و اقتدار از چہ وجہ اظهار کردید آنگاہ روی بطایفہ انصار آورده گفت ای خزرج مرا از میان این مردم شریر و مکان فتنہ و ہرج و مرج اخراج نمودہ بمنزل من رسانید و مرا زیادہ ازین در میان اہل دغا و کین اقامت ننمائید در همان ساعت قوم خزرج از روی مسارعت تمام او را بمنزل و مقام او رسانیدند. روز دیگر ابا بکر کسی نزد سعد فرستاد کہ چون جمیع عباد بمتابعت و مبايعت من کہ خلیفہ رسول حضرت مہیمنم درآمدند شما نیز شیوہ متابعت امت را مرعی داشتہ مبايعت نمائید و طریق مخالفت اہل ملت ننمائید. سعد در جواب فرمود کہ لا و اللہ بذات

یکتای همتای خدای تعالی قسم است که تا تمامی تیر ترکش خود را از روی شوق و خواهش خویش بمقاتله مثل شما قریش خالی نکنم و سنان رمح پیجان خود را در قطع جان و خون شیخ و شاب شما خضاب ننموده شمشیر آبدار خود را در اجسام و ابدان شما نیازمایم مبايعت بشما ننمایم. یقین دانید که من با جماعت اهل بیت و تبار و عشایر و متابعین انصار با شما نوعی محاربه و کارزار نمایم که آثار آن تا قیام قیامت بر صحایف لیل و نهار مستدام ثابت و برقرار ماند. بذات خدای عالم قسم است که اگر تمامی جن و انس بشما دو کس مبايعت نمایند من مستوثق ایزد اقدس گشته بهیچ یکی از شما دو کس بیعت ننمایم. زیرا که شما از روی عناد و تمرد غصب حق اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرده بناحق تصرف در حق اولیای حضرت واحد خالق نمودید بناء علیه تا من در قید حیات مستعار باقی و پایدار باشم بهیچ باب تابع شما نشوم و تا باحوال حساب و مرجع و مآب خود کامیاب گردم بامید عنایت مرحمت حضرت عزت از ملت محمد و اولاد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۰ او برنگردم. چون رسول ابا بکر این پیغام و خبر در مجمع که اکثر مهاجر و انصار حاضر بودند رسانید عمر گفت ناچار سعد را بیعت خلیفه رسول مختار و متابعت اصحاب و سایر انصار لازم و در کار است بهر نوع که بود از گفتار و کردار از سعد بیعت این کار باید گرفت و او را بگفت و گو نباید گذاشت. بشیر بن سعد انصاری گفت ای عمر از این قول بگذر و اطاعت سعد و مبايعت او را بخاطر میار که الحال چون سعد از مبايعت ابا نمود و در امتناع آن لجاجت فرمود. بتحقیق و یقین که مبايعت با شما ننماید تا کشته شود و او مقتول نشود تا آنکه جمیع انصار از قوم اوس و خزرج بقتل و بحد هرج و مرج رسند و این بیعت عجب که بانصرام و تمشیت نرسد او را واگذارید و چشم امید از مبايعت و متابعت او بردارید چه ترک بیعت او نیز ضرر بشما ندارد. چون ابا بکر و عمر بشیر بن سعد انصاری را در اعانت و یاری سعد بن عباده انصاری مستمر و مستقیم دانستند لا علاج آن امر خطیر بغیر تصدیق بشیر نوع دیگر صورت پذیر ندانستند متقبل قول بشیر گشته دست از بیعت سعد برداشتند و او را به حال خود گذاشتند. بعد از آن سعد با آن جماعت نماز بجماعت نگزاردی و در قضای حوایج مرام آن انام قدم نسپردی بلکه اگر او را اعوان و انصار بسیار بودی که قدرت مقاتله و قوت محاربه داشتی آن جماعت را بآن بیعت و جمعیت نگذاشتی. لهذا بذریعه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** مستوثق گشته پای بر دامن مصابرت و شکیبائی گذاشته صبر را شعار خود ساخته بهمان نهج روزگار گذرانیدی تا آنکه خلافت ابی بکر بنهایت رسید و عمر بر مسند ایالت و خلافت متمکن گردید. سعد بهمان شیوه مسعود بود لیکن از غایله و حیلۀ عمر و از تفریط و تعدی مکر او خایف و متفکر بود بالاخره علاج مهام و انصرام مرام در اخراج خود بجانب شام دید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۱ بناء علی هذا آن نیک سیر در ایام عمر از غره ناصیه صبح مدینه انور بجانب ظلام شام سفر گزید و بوثیقه و هو حسبی و نعم المعبود متشبث و مستمسک گشته منتظر رفیق طریق نگشته بعد از قطع منازل و طی مراحل چون بموضع بحوران که از نواحی شام است رسید و بذریعه **«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»** متقاضی اجل بااسترداد امانت روح شریفش سلسله **«ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»** را تحریک داد. بنوید وافر الامید ارتباط و انخراط بخواص عباد حضرت خلاق العباد یعنی بسلسله رفیعۀ سید الانبیاء و اولاد امجاد بنا بر مضمون صدق مشحون **«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»** بامید دخول جنان دست انابت و اعتصام بحبل المتین ائمة الانام علیهم السّلام زده بمرجع اولی و مضجع اصلی معاودت و مراجعت نمود **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. غرض آنکه سعد بعد از وفات نبی الرحمة تا هنگام شهادت و رحلت خود بهیچ احدی بیعت ننمود. سبب قتل آن مطیع سید البریة آنچه در بعضی از کتب تواریخ سیر بنظر رسید آنست که شبی در سیر طریق در موضع مذکور تیری بمقتل او رسید و او بوسیله آن شربت شهادت چشید و زعم بعضی چنانست که جنیان او را بقتل رسانیدند. و بعضی گفته اند که محمد بن سلمة الانصاری بشومی طبع جعالة ای ارباب عداوت و کین و اصحاب انکار و ضرر بجهت او مقرر کرده بودند آن جاهل بی توقیع متولی آن امر شنیع گردید. و از جمعی دیگر مروی است که متولی شنیعه قتل آن برگزیده رسول مجید بطمع جعالة از روی جهل مغیره بن شعبه گردید و الله اعلم بحقیقته. منقول است که در هنگامی که طوایف امم سید عالم از مهاجر و انصار و باقی مسلمین متابعین نبی المختار طوعاً و کرهاً بر خلافت ابا بکر بیعت میکردند حضرت امیر

المؤمنین علی علیه السّلام بتکفین و تدفین سید المرسلین مشغول بود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۲ چون ولی رب العالمین از تجهیز کفن و دفن فارغ شد و نماز بر حضرت رسول بی نیاز گزارد وقت نماز پیشین شده بود مردم آنان که با ابا بکر بیعت کرده بودند و آنان که بیعت بر خلافت نمودند تمامی اقتدا با او کرده نماز گزارند. آن حضرت منفرد دو گانه بجهت یگانه بجای آورد و در مسجد رسول بگوشه‌ای قرار گرفت بنو هاشم بر سر او جمع شدند و زبیر بن عوام نیز رفیق بود و بنو امیه بر سر عثمان بن عفان اجتماع نمودند و بنو زهره بر سر عبد الرحمن بن عوف جمعیت کردند. خلاصه کلام آنکه تمامی طوایف امم از سکنه مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند در آن دم ابو عبیده بن الجراح و عمر روی بمردم آورده گفتند که ای امت سید عالم این اجتماع شما جدا جدا بر سر هر کس چرا است برخیزید بی تامل و تفکر بیعت بر خلیفه پیغمبر ابا بکر نمائید. زیرا که تمامی مهاجر و انصار و متابین نبی المختار بر خلافت ابا بکر انکار نکرده بیعت نمودند.

[کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (ع)]

اشاره

[کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (ع)] در ساعت از روی شتاب و مسارعت عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف با متابعان خود هر یک بی رعب و خوف بر خلافت ابا بکر بیعت کردند الا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و بنو هاشم که همه ایشان بمنازل و مکان خود مراجعت نمودند و زبیر بن عوام با آن جماعت متابعت نموده مبايعت نمود و بمنزل خود معاودت نمود. چون عمر بر آن حال واقف شد باستصواب ابا بکر با جمعی کثیر که بیعت بر خلافت ابی بکر کرده بودند و با اسد بن حصین و سلمه بن سلامه اجتماع نموده در مجمعی که اکثر بنی هاشم در آنجا حاضر بودند ملاقات کرده شروع در مکالمات فرمودند. گفتند که ای بنی هاشم چون تمامی مردم بر خلافت ابی بکر راضی گشته بیعت کردند شما نیز شیوه مرافقت و طریقه موافقت امت خیر البریه را مرعی و مبذول دارید و بیعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۳ بر خلافت ابو بکر نمائید. در ساعت زبیر بن العوام دست بقائمه شمشیر برده برجست عمر در آن مقام روی بخواص و عوام آورده گفت که ای یاران ازین سگ گزنده بترسید و شر او از من کفایت کنید. سلمه بن سلام مبادرت نموده شمشیر از دست زبیر کشید عمر در حال شمشیر زبیر از سلمه گرفته بر زمین زد و شکست و چشم نمای تمام بنی هاشم نموده بسوی ابا بکر باتفاق تمام رفقای خود مراجعت فرموده و سوانح امر را یکسر به ابا بکر معروض داشت. روایت دیگر درین باب آنست که چون عمر با اصحاب بنزد بنی هاشم رفت با آواز بلند گفت که ای بنی هاشم چون تمامی امم بر خلافت ابی بکر خلیفه سید عالم راضی گشته مبايعت نمودند شما نیز بیعت نمائید و خلاف این کار نمائید که بخدائی خدای عالم بر شما قسم است که در بیعت کمال مسارعت و شتاب و در طریق رفاقت اصحاب نهایت سعی و اضطراب لازم دانسته باید که متابعت و مبايعت نمائید. زیرا که اگر طریق عناد را مرعی داشته مخالفت اصحاب نمائید محاکم میان ما و شما این شمشیر آبدار است. در آن دم بنی هاشم یک یک پیش آمده بیعت می کردند تا آنکه تمام بنو هاشم بیعت کردند الا علی علیه السّلام که در بیعت انکار نموده بنو هاشم و باقی مردم در همان دم روی بآن امام الامم آورده گفتند که چون تمامی انام از اصحاب و انصار و متابین سید الانام بر خلافت ابی بکر بیعت کردند شما نیز متابعت و مبايعت نمائید. امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب گفت که ای معشر حضار درین امر و کار، من از جمیع اصحاب و انصار بلکه از تمامی اهل روزگار اولی و احق و بخلافت سزاوار و یقم و احری و انسب بحال شما و بسایر برایا آنکه به ولایت و خلافت من بیعت نمائید و خلاف حکم خدا و مخالفت قول نبی الورا در حق من که ولی خدا و وصی رسول حضرت مهیمنم نمائید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۴ آخر نه شما در اولویت و احقیّت خود باین کار از طوایف اصحاب و انصار استدلال و احتجاج بعلاقه قرابتی و وسیله خویشی سید القرشی نبی الابرار شده و از آن جماعت بیعت

گرفتید. خود فکر نمائید که رابطه قرابتی و علاقه خویشی من بحضرت رسول مهیمین تا شما بچند مرتبه سمت زیادتى و ترقى دارد مع هذا شما از روى تعصب و عناد و از روى تمرد حکم خدا و رسول امجاد اخذ حق ما مینمائید. انصار بعد از دعوای شما باولویت و احقیّت این کار بوسیله اظهار خویشی و قرابتی رسول مختار بشما گذاشته بیعت کردند و مفاد حکومت و زمام خلافت بشما اعطا نمودند و دست تسلط و اقتدار ازین امر و کار برداشتند. من نیز بشما احتجاج بقرابتی حضرت پیغمبر و اولویت بآن حضرت در حال حیات و زمان ممات آن سرور می‌نمایم نه من ابن عم و وصی و وزیر آن سید البشر و النذیر و مستودع علم و عیبه سر آن سراج منیرم و نه من پیشتر از جمیع جن و بشر بآن رسول ایزد داور ایمان آوردم و نه من صدیق اکبرم. زیرا که تصدیق آن سرور از تمامی بشر پیشتر کردم و در جهاد مشرکین از روى شجاعت و آزمایش احسن و به بلیات حضرت مهیمین اعراف و نسبت رسول اعلم و مراتب علم و حال و درجات فضل و کمال من بر حضرت مهیمین و رسول ذو المنن ظاهر و بین است. و من در دین رب العالمین و شرایع احکام سید المرسلین افقه از شما و از سایر ثقلین ام و در طلاق لسان و گفتار و در معارک حرب و جهاد کفار از شما و از سایر قریش ممتاز و پیشم. از حضرت مقسم جبار و از قهر واحد قهار بترسید با من درین کار اظهار خلاف نمائید و منازعه و مناقشه نکنید و شیوه عدل و انصاف و طریق حق و انصاف را مرعى دارید چنانچه انصار این کار به شما گذاشتند شما نیز دست تعدی و تفریط خود از این کار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۵ بدارید و حق من بمن گذارید. از خدای بیاندیشید و از عذاب الیم و درکات جحیم بهره‌زید بدانید در یوم الحساب باید جواب ایزد وهاب و سؤال حضرت رسالت‌آب بهر نوع که توانید مهیا کنید. چون ولی ایزد معبود و دعوای حق خود از اصحاب نمود کلام صدق التیام خود باین مطلب و مرام اختتام فرمود عمر گفت ای علی ترا با اهل بیت رسول چه اسوه است و بحضرت رسالت چه نوع خویشی و قرابتی است. امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت ای عمر از جماعت بنی هاشم که مبايعت بر خلافت بلکه از سایر امم استعلام و استفهام نمای پیش از آنکه عمر از مردم استفسار نماید بنی هاشم که مبايعت بر خلافت ابی بکر رکده بودند گفتند ای عمر این بیعت ما بشما نه بجهت آنست که شما بوسیله بیعت ما حجت بر ولی حضرت خدای تعالی آرید که البته ابی بکر یا دیگری بر این امر سزاوارتر است یا آنکه شما بمیراث رسول الله یا ما از علی و اولاد امجاد او حق و اولی خواهیم بود. معاذ الله ما را هیچ نوع دعوائی با حضرت ولی الله باشد و ما در هیچ باب با علی دعوی برابری خصوص در باب هجرت با رسول و حسن جهاد و محل خویشی و قرابتی با حضرت رسول خلاق العباد نتوانیم نمود. زیرا که علی ابن عم رسول و زوج بتول و اب السبطین و اعلم الثقلین و وارث علم یقین و امام المسلمین بعد سید المرسلین است. عمر گفت ای بنی هاشم من باین نوع سخنان از علی دست برنمیدارم تا بر خلافت ابا بکر بیعت نکند. علی علیه السّلام گفت این همه سعی تو در باب متابعت بر خلافت ابی بکر محض از جهت جلب نفع بواسطه نفس خود است الیوم این سخت گیریهای شما بمردم بحدیست که فردا بعد فوت ابی بکر این خلافت بتو ممکن گردد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۶ بخدای عالم قسم است که من هرگز قبول قول تو ننمایم و بسلسله متابعت ابی بکر نیایم جای خود بنشین و زیاده ازین سخنان متابعت من با مردم در میان میار که من بیعت ابی بکر برای این کار ننمایم. ابو بکر گفت ای ابو الحسن من در باب بیعت با تو بهیچ نوع سخن نکنم زیرا که مرا بخوبیهای تو هیچ شک نیست هرگز از تو باکراه بیعت نستانم بلکه ترا در بیعت مهلت است هر گاه خواهی بیعت نمائی. در آن محل ابو عبیده از جای برخاست و بخدمت امام البریه آمد و گفت یا ابن عم ما دفع رابطه خویشی و علاقه قرابتی رسول ایزد تعالی و سبقت شما در اسلام و زیادتى علم شما از سایر انام و مزید نصرت و یاری سید المرسلین از شما میدانیم لیکن چون شما در قلت و حوادث سنید و آن شیخ بسن ممتازند زیرا که سن شریف حضرت در آن زمان از مرحله سی و سه سالگی تجاوز ننموده بود و سن ابو بکر از ستین گذشته بود. فلهمذا ابو عبیده گفت که چون ابو بکر از مشایخ قوم است و تحمل گرانی امت از شما زیادتى می‌نماید و مردم بر خلافت او بیعت کردند شما نیز این امر و کار باو واگذارید اگر خدای تعالی عمر شما را طویل و مبارک گرداند یقین جمیع مردم بعد از این امر بشما مسلم میدانند و هیچ دو کس با شما در آن وقت قدرت تنفس و مخالفت ندارند. زیرا که شما بخلافت بتحقیق از همه

مردم خلیق و حقیق خواهید بود چون درین زمان فتنه و آشوب در میان مردمان بغایت فراوان است شما نیز متهیج فتنه و متحرک مزید آن مشوید چه شما اطلاع بر دل‌های عرب و غیره دارید که با شما بچه درجه‌اند الحال بنا بر عداوت عرب در این باب صبر انطب است.

[احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار]

[احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار] در آن محل امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بجمیع مردم آورده گفت ای معاشر مهاجر و انصار الله الله عهد و پیمانی که رسول شما در باب ولایت و امامت من با شما مقرر داشته فراموش نکنید و سلطنت نبوت و ایالت ولایت که با حضرت رسالت باقبال و سعادت بوده از در سرای آن حضرت و دولتخانه ایشان اخراج نموده بخانه و سرای الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۷ خود مبرید و اهل حق را بناحق از حق خود دور و از مقام و محل ایشان مهجور نکنید. ای معشر مردم بخدای عالم قسم است که حضرت عزت بذات فایض البرکات خود منصب ولایت را بمن احسان و مرحمت نمود و پیغمبر خود را حکم فرمود تا آن را بشما تبلیغ نماید چون نبی حضرت بیچون بر حقایق آن اعلم از جمیع خلقتان بود لهذا شما را بمصافقت و مبايعت من امر نمود. تمامی شما در روز خم غدیر بنا بر حکم سید البشر متابعت نمودید و میدانید که بنا بر قول خدای تعالی و رسول مجتبی ما اهل بیت باین امر و ولایت از شما احق و اولی و بنیابت سید الوری الیق و احرائیم. و الله که هیچ احدی مثل ما اهل بیت قاری کتاب الله تعالی و عالم باحکام آن در میان شما نیست زنهار تابع هوا و هوس و پیرو دواعی نفس مشوید که از رحمت حضرت الله دور و از شفاعت محمد مصطفی محروم و مهجور خواهید شد و ما را مطلب ازین کلام طلب حق خود از شما و از سایر انام و اعلام و اتمام حجت بشما بواسطه اجر و پاداشت یوم القیام است. باید که بهمان قول سابق خود قیام نمائید و خلاف آن منمائید که این سخنان جدید که الحال از شما ظاهر و پدید شد باعث فساد اعتقاد و مخالف قول قدیم شما است. در آن زمان بشیر بن سعد انصاری گفت ای علی آنچه در باب فضل و کمال و معرفت و حال اهل بیت رسول ایزد متعال و اطلاع خود بر حقایق احوال مسلمین و بر مخالفت بعضی امت بوسیله انکار اولویت و احقیق شما بمنصب ولایت حضرت عز اسمه و توجه غضب الهی بحال مخالفین قول حضرت رسالت پناهی بیان کردید بی شائبه و گمان حق و صدق است. نهایت آنکه مورد غضب الهی کسی است که از تمامی افراد بشر سعی بیشتر در انصرام خلافت ابی بکر نمود و چندان تردد در ابواب انصار و اصحاب حضرت رسالتآب کرد که این امر خلافت را بواسطه ابی بکر مقرر فرمود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۸ چون بشیر گفتار خود باتمام رسانید انصار بیکبار گفتند یا ابا الحسن اگر پیش از بیعت بر خلافت ابی بکر و اتفاق جمیع اصحاب بر این امر از شما این کلمات استماع مینمودند اصلا دو کس در باب اولویت و احقیق شما باین کار هیچ نوع خلاف اظهار و انکار نمیکردند. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای معشر انصار بعد از فوت حضرت سید الابرار مرا چون رخصت و سزاوار باشد که رسول بیچون را مدفون ننموده بواسطه خلافت امت بیرون آمده منازعه با ارباب ملت مینمودم و در سلطانت و ایالت محمد بجهت اهل بیت آن حضرت دعوی میکردم. و الله که مرا خوف نزاع هیچ احدی از امت بواسطه امر خلافت نبود و گمان کسی از مردمان نداشتم که با ما اهل البیت رسالت در باب ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت واهب متعال بجهت ما حلال گردانیده شخص دیگر بغیر احتجاج و استدلال بر خود مباح و حلال گرداند و حکایت روز خم غدیر که از سید البشر اکثر ارباب دین و ملت استماع نمودند بغیر دلیل و حجت بلکه از روی عناد و عصیبت متروک گرداند. مرا در آن باب هیچ نوع شک با اصحاب نبود و گمان هیچ سخن از مرد و زن نداشتم و ندانستم که این جماعت در باب ولایت من خلاف قول رسول حضرت مهیم می‌نماید. زیرا که اکثر اصحاب پیغمبر در روز خم غدیر شنیدند که آن حضرت بر بالایی منبر می‌گفت که «من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». زعم من در حق اصحاب رسول ذو المنن آن بود که چون همگی ایشان این کلام از حضرت نبی الانس و الجان استماع

نمودند در هنگام ضرورت تمامی ایشان شهادت بر آن دهند و سر رشته پیمان و بیعت و مبايعت و مصافقت از دست ندهند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۸۹ زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت ولی بیچون دعوی و کلام خود باتمام رسانید دوازده نفر از اصحاب بدر باتفاق یک دیگر در حضور ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب پیغمبر بر اولویت و احقیقیت امیر المؤمنین حیدر بر آن امر شهادت از لسان معجز نشان رسول ایزد اکبر دادند که ما از حضرت رسول خدای تعالی در باب ولایت علی (ع) چنین و چنین استماع نمودیم. من در آن روز بواسطه خاطر ابا بکر کتمان شهادت ولایت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام که از سید المرسلین صلی الله علیه و آله مکرر شنیده بودم نمودم از آن رهگذر در قلائل اشهر نور از بصر من سفر نمود تا در قید حیات بودم بمقر نظر من مراجعت نمود. اهل بدر بر احقیقیت و اولویت امیر المؤمنین حیدر شهادت دادند و سخنان در آن باب میان انصار و اصحاب با طناب کشید و از مردم بغایت بلند گردید. عمر بعد از استماع شهادت اهل بدر بغایت متحیر گردید و بسیار ترسید که مبادا اکثر مردم بقول امیر المؤمنین حیدر روند و بر خلافت و ولایت بگروند بترس آن در همان دم مجلس را بر هم زد و برخاست و گفت که حضرت واهب مطلوب مقلب القلوب است ای ابو الحسن پیوسته تو از اصحاب اجتناب مینمودی و هرگز رغبت با اصحاب ملت نمینمودی. بعد از اتمام کلام عمر روی بسایر انام آورده گفت ای معشر حضار بمنازل خود مراجعت نموده بخانه‌های خود قرار گیرید مردم بمجرد استماع قول همگی انام بمساکن و مقام خود شتافتند و کار ولایت علی علیه السلام بانجام و انصرام رسید. آن حضرت بعد از ملاحظه آن حسد و حرکت از امت و اصحاب بدعت بدولتسرای خود مراجعت نمود شیوه صبر را بذریعه کریمه «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» بنا بر وصیت حضرت سید المرسلین شعار خود گردانید. و از ابان بن تغلب مرویست که من روزی بشرف سعادت خدمت حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۰ ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مستسعد گشتم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا هیچ احدی از امت در هنگام بیعت انکار خلافت و بیعت ابا بکر و جلوس او بر مسند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نمود یا نه. آن حضرت فرمود که بلی دوازده نفر از اعیان اصحاب پیغمبر. از مهاجرین خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار یاسر و بریده الاسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل و عثمان دو برادر که پسران حنیف بودند و خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو ایوب الانصاری. آن جماعت اصحاب سید البشر در هنگامی که ابا بکر بر بالای منبر حضرت پیغمبر بود این اصحاب پیغمبر با یک دیگر موافقت و مشاورت نمودند و گفتند که و الله ما باتفاق پیش ابا بکر رفته او را از منبر رسول بزیر آریم و من بعد او را بر صعود و عروج منبر نبی ایزد اکبر نگذاریم. بعضی از ایشان گفتند که اگر این امر از ما بین و ظاهر گردد هر آینه ما بوسیله این حرکت و اتفاق خود را بمهلکه اهل نفاق می‌اندازیم و حضرت خالق البرایا از ملاقات محال مهلکه بذریعه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نهی فرمود اولی و انسب بحال ما آنست که باتفاق بخدمت آن ولی ایزد خلاق رفته درین باب با آن ولایت‌آب استشاره نمائیم و استطلاع رای صوابنمای خورشید انجلای آن امام البرایا فرمائیم. چون باتفاق بخدمت آن ولی بیچون آمدند گفتند یا امیر المؤمنین شما ترک حق خود که بقول خدا و رسول بآن اولی و احق بودید از چه وجه نمودید زیرا که ما مکرر از حضرت پیغمبر استماع نمودیم که میفرمودند که حق با علی و علی با حق است بهر جانب که اسد الله الغالب میل کند حضرت ایزد واهب نیز مایل آن جانب است. ای ولی رب العلی ما همت بر آن مصروف میداریم که همگی باتفاق به پیش ابا بکر رفته او را از منبر حضرت سید البشر بزیر آریم و من بعد او را نگذاریم که به الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۱ بالای منبر رود. بواسطه همین مطلب و مدعا بخدمت شما آمدیم تا در آن باب با شما مشورت نمائیم و مطلع بر رأی صوابنمای شما گردیم تا ما را بهر چه مأمور گردانی معمول گردانیم و از حکم و فرمان عالیشان شما درنگذریم. در آن دم ولی ایزد عالم روی مبارک بجانب اصحاب رسول حضرت ایزد تعالی و تبارک آورده فرمود که ای خلاصه اصحاب حضرت رسالت‌آب بخدای که اگر این کار از شما سانش و اصدار یابد بی‌شبهه یقین شما در میان اصحاب سید الانام در نزد پروردگار عاصی و گنه‌کار خواهید بود. در خوبی و اخلاص شما سخن نیست چه شما در میان

اصحاب سید انام چون نمک در طعام بلکه مشابه کحل ابصار اهل روز گارید. زنه‌ار الف زنه‌ار مرتکب آن کار مشوید که شمشیرها از غلاف اهل خلاف بیرون آید و جنگ و قتال و فتنه تمام و آشوب در میان رجال بهم رسد و بنوعی فساد و حرکت در میان اهل بدعت بهم رسد که بر ما و شما لازم گردد که مستعد حرب و قتال و مهیای جنگ و جدال گردیم و مهم آن کار بجائی رسد که شما خود بنزد من آمده گوئید که ای علی بیعت بر خلافت ابی بکر نمای و الا ما شما را بقتل آریم در آن دم بر من لازم آید که آن را بجهت قوم از خود دفع نمایم و بغیر جنک و جدال انصرام و تمشیت این امر محال است. و حضرت نبی ایزد متعال قبل از وفات خود مرا نصیحت و اعلام از قیل و قال رجال نمود که این امت بعد از ارتحال و انتقال من برحمت حضرت ذو الجلال بچه نوع این جماعت عهد و بیعت و پیمان و مصافقت که من در باب شما با آن جماعت کردم نقض نمایند و بر عهد و موثیق خود وفا ننمایند و منزله تو بنزد من ای علی نسبت منزله هارون است بموسی علیه السلام. چنانچه امت آن حضرت در زمان حضور موسی علیه السلام بنا بر حکم حضرت کلیم علیه السلام تمامی آن امت کلیم عبودیت و طاعت هارون نبی علیه التحیه و التسلیم را عبید-الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۲ وار بر دوش کشیده سخنان آن حضرت را بگوش سمعنا و اطعنا اصغا مینمودند بلکه آن معنی را وجهه اخلاص و بندگی خود ساخته اصلا از آن انحراف و تعاقب مینمودند. لیک بعد از توجه کلیم الله بمیقاتگاه اله آن قوم بدمدمه سحر و فسون سامری شوم دین موسی نبی را گذاشته تابع سامری و مطیع گوساله مصوری گشتند و خاک ذلت و خاکساری بر وجوه نیکوکاری خود انباشتند. این امت نیز حالا- با شما مدارا و مواسات مینمایند و بعد از من مخالفت و عداوت ظاهر گردانند. من گفتم یا نبی المحمود مرا در آن وقت بچه عهد و معهود میگردانی تا آن را دستور العمل و وسیله نجات از شرار باب دغل و موجب تحصیل رضای حضرت عز و جل دانسته بر آن عمل نمایم حضرت نبی المختار فرمود که ای ولی ایزد غفار اگر اعوان و انصار بواسطه انصرام مهم و تمشیت کار خود یابی با انصار و اعوان مجاهده با اهل خلاف و عدوان نمای. و اگر معین و معاون نیابی باید که دست از آن امر بداری و محافظت خون خود نمائی تا آنکه مظلوم بمن رسی. چون رسول شما وفات یافت و روح پرفتوحش بعالم قدسی شتافت من بتکفین سید المرسلین مشغول شدم و چون از خدمت آن حضرت فارغ گشتیم بطرف دست راست خود میل نمودم و بهیچ شغل اشتغال نفرمودم بغیر آنکه ردا بجهت نماز سید الانبیاء بر دوش نهادم و نماز بر آن حضرت گزاردم. خلاصه آنکه بغیر تجهیز حضرت رسول عزیز خود را مشغول بهیچ چیز نساختم حتی بجمع قرآن نپرداختم تا آن نبی الاکرام را مدفون ساختم و چون از آن کار فارغ شدم دست بضعه سید الانبیاء فاطمه الزهرا و پسران خود حسن و حسین را گرفته بدر خانه اهل سابقه بدر از اصحاب پیغمبر رفتم و آن مردم را قسم بواسطه طلب حق خود از اهل ظلم دادم و ایشان را بامداد و معاونت و یاری و نصرت خود خواندم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۳ از آن طوایف امم هیچ احدی را بخود یار و همدم ندیدم و بغیر از چهار رهط سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر کسی دیگر اجابت سخن من در آن امر نکرد. من چنان می بینم که اگر دعوای حق خود نمایم و شهود من شهادت که در باب ولایت من دارند در میان ایشان مذکور نمایند آن ظالمان گواهان مرا بسلاسل و اغلال گران مقید و محبوس گردانند. شما از برای رضای خدای تعالی ازین سخن ساکت شوید و وسیله هلاکت خود مشوید زیرا که شما از کینه این قوم و بغض ایشان با خدا و رسول و اهل البیت آن حضرت عالم و مطلعید که تا بچه مرتبه سمت ترقی دارد ازین مقدمات بگذرید که از روی عقل و تصور هیچ نوع نفع ازین متصور نیست بلکه نقصان و ضرر آن بین و ظاهر است. اما چون مطلب شما ادای شهادت است و کتمان آن را بر خود صعب و گران می شمارید باید که باتفاق یک دیگر بنزد ابا بکر رفته از آنچه از حضرت سید البشر در باب احقیت این بنده ایزد داور در باب ولایت خدای اکبر و نیابت حضرت پیغمبر استماع نمودید کما هو حقه تمامی آن را بسمع او رسانید و او را بحقایق آن کما ینبغی و یلیق مخبر و مشعر و آگاه و متذکر گردانید. زیرا که تبلیغ شهادت شما در باب حجت ما بر آنها تأکید بیشتر و مبالغه در عذر زیادتر است و چون آن جماعت قول رسول بیچون را استماع نمایند و مصر بر مخالفت حکم خدا و رسول مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم بوده عمل بر موثیق و عهد که سابقا با نبی المحمود نمودند نمایند بیقین آن جماعت نهایت بعد و

دوری و غایت توحش و مهجوری خود از رسول رب غفور بر منصفه ظهور ظاهر خواهند گردانید. بنا بر امر امیر المؤمنین حیدر آن چهار نفر سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر رضی الله عنهم باتفاق جمع یک دیگر بنزد ابا بکر رفتند. آن روز جمعه بود چون ابا بکر در مسجد پیغمبر ببالای منبر حضرت سید البشر برآمد مهاجر بانصار گفتند که اول شما قدم پیش گذارید و شهادت در باب ولایت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۴ امیر المؤمنین حیدر که از حضرت پیغمبر استماع نمودید مؤدی گردانید. انصار گفتند که شما مهاجرین در تقدم شهادت بولایت امیر المؤمنین از لسان نبی المختار به این قوم از ما سزاوارترید باید که قدم جرات و اقتدار پیش گذاشته شهادت دهید. زیرا که خدای عز و جل در قرآن شما را در محل ذکر پیغمبر بآن حضرت نزدیکتر مذکور گردانید چنانچه فرمود که «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (۱) «تفسیر آیه وافی هدایه و الله اعلم آنکه بدرستی و تحقیق که حضرت حق سبحانه تعالی توبه مهاجر و انصار سید الابرار را بوسیله آن حضرت قبول نماید و آن جماعت را بعد از توبه و رجعت و استغفار و انابت بر وزر و خطیئت نگیرد. انصار گفتند که ای مهاجر بنا بر تقدیم ذکر شما در آیت قبل از ذکر ما شما بر تقدیم شهادت از ما برای این کار اول سزاوارتر باشید. از ابان بن تغلب مروی است که من چون آیه کلام ایزد علام از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بر خلاف آنچه میان سایر انام اشتها داشت استماع نمودم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله عامه انام این آیت را بنوع دیگر تلاوت مینمایند. آن حضرت فرمود بکدام طریق قرائت میکنند گفتم باین نوع تلاوت مینمایند «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ». تفسیر و معنی آیه بنا بر تلاوت طریق ثانیه آنست که حضرت خالق البریه توبه نبی الرحمة و توبه مهاجرین و توبه انصار را بعد از انابت و استغفار بحضرت ایزد غفار قبول نماید. حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله عنهم اجمعین بعد از استماع این آیه بر نهج تلاوت ثانیه فرمود که ویل لهم چاه ویل بجهت کسی که تلاوت آیت برین نهج نماید معد و مهیا است حضرت نبی الرحمة را چه نوع وزر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۵ و خطیئت است تا از آن رجعت و انابت برب العزت نماید. بلکه مراد و مفاد از توبه در آیت توبه امت آن حضرت است که بوسیله توجه و احسان حضرت نبی الانس و العجان نسبت بایشان حضرت رحیم الرحمن توبه ایشان را قبول کند و از رحمت خود محروم نکند. از ابان بن تغلب مروی است که حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که اول کسی که از مهاجرین بر شهادت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تکلم نمود خالد بن سعید بن العاص بود و بعد از او باقی مهاجرین و بعد از آن انصار. و روایت دیگر در بعضی از کتب آثار و سیر مذکور و مستطر است که آن اعیان در هنگام وفات نبی الوهاب غایب بودند و چون ابی بکر متقلد امر خلافت و متولی حکومت و ایالت شده بود آن بزرگان در آن مانند علم در مسجد نشان بودند و از حرکت امت و خلافت ابی بکر حیران.

بیان شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین

بیان شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین در آن زمان خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود بر پای خواست و گفت ای ابا بکر اتق الله از خدای تعالی بپرهیز و با اهل البیت مستیز زیرا که تو میدانی که در روز جنگ بنی قریظه که ما و شما نیز در آن میان بودیم بعد از جنگ و جدال نصرت و فتح حضرت رسول متعال را بود. علی علیه السلام در آن روز جمعی کثیر از صنادید رجال و از دلیران ابطال که مثل آن جماعت در باس و شدت و در شوکت و سطوت امروز در میان هیچ امت نیست بقتل آورد و بسعی و اهتمام علی علیه السلام در آن روز نسیم فتح و فیروزی بر وجنات امانی و آمال اصحاب حضرت رسالتآب وزیده و اعدای دین و جمع کثیر مقتول و بعضی دیگر از خوف ذو الفقار علی علیه السلام بزوایای خمول مخفی گردیدند. در همان زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان گفت ای مهاجر و انصار من امروز شما را وصیت بامر و کاری می نمایم باید که محافظت وصیت من نمائید و امری که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۶ بودیعت بنزد شما میگذارم در صیانت آن نهایت سعی و اهتمام بجای آرید. چون در آن وقت اکثر امت و ارباب ملت از حضرت نبی الرحمة استعلام و استفهام آن نمودند رسول ایزد داور فرمود که آن امر و وصیت ولایت امیر

المؤمنین علی علیه السلام است. زیرا که علی بن ابی طالب بعد از من امیر شما و خلیفه من و ولی حضرت ذو المنن است در میان شما و من این وصیت بحکم حضرت رب العزت بشما مینمایم. زیرا که حضرت صمدیت مرا باین امر و وصیت مینماید و شما را بیقین اضطراب در امر دین و اختلاف در احکام شرع و آئین بهم رسد و ولی شما در آن زمان شیرترین مردمان شما خواهد بود. بدانید که این اهل بیت من وارث من و عامل امر امت منند. درین اثنا حضرت نبی الورا فرمود که بار خدایا هر که اطاعت اهل بیت من و حفظ وصیت من در باب امیر المؤمنین و باقی ائمه دین نماید آن جماعت را در یوم النشور در زمره من محشور گردان و آن طایفه امت را نصیب از رفاقت من نمای تا بوسیله آن ادراک نور آخرت نموده مقیم جنت گردند. بار خدایا هر که خلافت مرا از اهل بیت من دور گرداند و ایشان را از حقی که خدای تعالی مستحق آن دانسته بواسطه ایشان مقرر گردانیده محروم و مهجور آن گرداند آن جماعت را از جنت که عرض آن مثل عرض همه زمین و آسمان تمامی است محروم گردان. ای ابو بکر نه ما و شما این سخنان از لسان معجز نشان حضرت نبی الانس و الجان مکرر استماع نمودیم الحال خلاف حکم و امر پیغمبر از چه وجه بین و ظاهر نمودی. زنهار دست از این کار بدار که خلاف قول نبی ایزد متعال موجب وزر و وبال و باعث عذاب و نکال یوم لا ینفع بنون و لا مال است. در آن حال عمر بن الخطاب از روی استعجال گفت ای خالد تو هرگز در میان امت و ارباب ملت از جماعت اهل مشورت نبودی بناء علی هذا هیچ احدی بر اقوال شما اقتدا و بافعال لا یعنی شما اقتفا نخواهد نمود ساکت شو. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۷ در حال خالد بن سعید گفت ای پسر خطاب زبان درازی مکن زیرا که تو هر چه میگوئی از زبان دیگران بیان مینمائی. و الله که تمامی قریش میدانند که تو در میان این طایفه لئیم در مرتبه خست و ادنای این جماعت در منصب و خسیس ترین قریش برتبه و قدر و کم نام تر از تمامی مردم از روی شهرت و ذکری. تو از همگی قریش از بیگانه و خویش کمتر رنج و عنا از خاطر انور سید البشر برداشتی بلکه پیوسته خاطر عاطر آن سرور را رنجه داشتی و دایم در حرب و قتال بیدل و در مال بخیل غیر باذل بودی. زیرا که پیکر تو لئیم العنصر است و ترا در میان قریش بهیچ نوع فخر نیست و همیشه در معارک جنگ و جدال و در میدان حرب و قتال در هنگام ذکر رجال خمول بلکه اصلا مذکور و مشهور نبودی. درین زمان در میان مردمان مانند شیطانی که در اغوا و اضلال مردم زیاده از همه عالم سعی و اهتمام مینمائی چنانچه شیطان در اغوای انسان در اول سعی فراوان مینماید و بعد از آنکه خاطر خود از آن ممر جمع نمود گوید که ای بنی آدم من از شما بیزارم. چنانچه آیه کلام ایزد منان ناطق بر آنست که «إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (۱) تفسیر آیه وافی هدایت و الله اعلم آنکه شیطان انسان را دلالت بر کفر نماید و چون بنی آدم اختیار کفر باغوای آن مدبر نمود در آن زمان شیطان گوید که من از تو ای بنی آدم بری و بیزارم چه من از خدای مهیمن خایف و هراسانم لیک از امثال این سخنان هیچ نوع نفع بانسان و شیطان عاید نگردد بلکه هر دو ایشان مخلد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۸ در نیراناند. عمر بعد از استماع آیه کلام ایزد داور بمضمون صدق مشهون قُبْهَتِ الذِّی کَفَرَ بغایت مأیوس و متحیر گردید و بجای خود نشست. و خالد بن سعید چون شهادت بانتهای رسانید در جای خود استراحت گزید.

بیان شهادت سلمان فارسی رضی الله عنه بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام

بیان شهادت سلمان فارسی رضی الله عنه بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از او از مهاجرین و فدویان اهل بیت نبی العربی سلمان فارسی رضی الله عنه قد راست نمود و اول کلام که تکلم فرمود این بود که کردید و نکردید. این کلام دو احتمال دارد اول آنکه ای معشر حضار این سخنان بسیار که از شما بحیز ظهور و صدور رسیده اصلا از آن نفع بهیچ احدی نرسید چه گفتار شما موافق کردار شما نیست پس سکوت شما انسب و احری و البیق و اولی ست. دوم آنکه در مرتبه اول در هنگامی که رسول عز و جل شما را باسلام دعوت نمود اطاعت کردید و بعد از وفات نبی الاقدس عهد و شروط که با شما در باب ولایت علی علیه السلام

کرده بود بر آن عمل نکردید بلکه تابع هوا و هوس و در پی دواعی و خواهش نفس رفته مخالفت حکم ایزد مقدس و رسول تقدس ظاهر کردید. آنگاه سلمان گفت ای ابا بکر از شما اگر کسی در باب احکام شرع و ملت ما در طریق نظام امر خلافت و انتظام مهام امت سؤال نماید و تو حقیقت آن را کما هو حقه ندانی و در جواب سایل درمانی اسناد امر خود بکدام شخص خواهی نمود و عذر شما در آن حال در نزد اقاصی و ادانی رجال چه خواهد بود. ای ابا بکر بر تقدم نفس خود بر این امر و کار و پیش دستی خود برین کردار بر کسی که از شما داناتر و برسول مختار نزدیکتر و بتاویل آیات برکات کتاب عز و جل و آداب و احکام سنت خاتم الرسل اعلم از تمامی جن و بشر باشد چه خواهی گفت. مع هذا ایزد داور او را بولایت ما و شما مقرر نمود و بر پیغمبر خود امر و حکم الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۹۹ فرمود که آن را بما تبلیغ نماید. و حضرت رسول بنا بر آیه «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» آنچه در باب ولایت علی مامور بود بسایر برایا تبلیغ نمود و در حضور اصحاب ملت نیز حضرت نبی الرحمة در ایام حیات خود او را بر جمیع امت تقدیم فرمود و از ما و شما از برای علی علیه السلام بیعت گرفته بر اطاعت او وصیت نمود و بر وفای عهد بیعت و بر استقامت میثاق مصافقت در هنگام وفات تأکید بسیار فرمود. شما بغیر فکر و رویت خود قول آن حضرت را پس پشت انداخته وصیت آن شفیع الامه را نسیا منسیا انگاشته خلاف وعد و نقض عهد ظاهر کردید چنانچه حضرت پیغمبر بر شما مقرر کرده بود که شما با کراهت در تحت رایت اسامه بن زید بوده بجانب موته بواسطه غارت آن محل روانه شوید و در آن باب تأکید نمود. چنانچه فرمود که «لعن الله من تخلف جيش اسامة» اصلا شما قول سید الابرار را برقرار نداشته تخلف از آن کار اظهار کردید. معاذ الله سایر خلق الله را از ارتکاب مثل افعال شنیعه شما بحضرت اله پناه است و تمامی بندگان ایزد کریم را از مثل این جرم عظیم که از شما بر منصفه ظهور رسیده از مخالفت امر رسول حضرت بی نیاز از انجام عمر تا آغاز حذر و احتراز لازم است. و عما قریب این مسند خلافت از تو صافی ماند و اثری از آثار تو بر صفحه روزگار باقی و برقرار نماند لیکن وزر و وبال آن که بغایت ثقیل و گران است در گردن تو باقی ماند و آنچه از فعل و عمل که کسب کردید در هنگامی که ترا بقبر گذارند بر تو حمل نموده بقبر سپارند ابد الآباد بعذاب بیداد گرفتار خواهی بود و در آن مکان هیچ کس فریادرس تو نبود. بناء علیه اگر درین وقت که ترا قدرت باقی و دسترس است اگر از روی سرعت و استعجال بغیر تراخی و اهمال برد و رجعت حق مستحق نموده تلافی و تدارک نفس خود از وزر هوا و هوس نمائی و از جرم و خطیئت که از تو صادر و سانش گشته توبه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۰ و رجعت و استغفار و انابت بحضرت رب العزت فرمائی نجات تو از بلیات عذاب اقرب و بخلاص تو از صدمات عقاب ادنی و انسب است. بیندیش از روزی که ترا در حفره قبر محفور گردانند و اهل نصرت و اقوام و عشیرت تو ترا تسلیم حشرات گور نمایند. مکن مکن که پشیمان می شوی آخر نجات میطلبی و نمی رسد رهبر زنهار زنهار تصرف در حق اهل بیت نبی المختار نمایی و خود را بعذاب و بیل الیم و درکات جحیم گرفتار مفرمای بدرستی و راستی هر چه ما از حضرت نبی الوری در احقیقت و اولویت امیر المؤمنین بر امر ولایت برایا استماع نمودیم تو نیز شنیدی و آنچه ما از رسول ایزد تعالی دیدیم شما نیز دیده خواهید بود. الحال دیده نادیده و شنیده را چرا ناشنیده انگاشتی و شیوه مخالفت حکم خدای تعالی و امر رسول مجتبی برداشتی و پای بر مسند خلافت گذاشتی. باید که ازین کار دست بداری لیکن هرگز از شغل این امر که متشبث آن بغیر عذر و متقلد آن نه از روی رویت و فکر گشتی برنمیگردی اما ارکان دین و اعیان مسلمین را از اقامت شما بر مسند خلافت بهیچ نوع حظ و بهره و توفیر و ثمره ای نیست. الله الله رحم بر نفس خود نمایی و عذری اگر داری بجهت منذر خود بیان فرمائی. زنهار خود را مانند کسی که بعد از استماع گفتار حق ادبار یا استکبار نماید اظهار نمایی. سلمان فارسی رحمه الله بعد از ادای شهادت بمسکن خود مراجعت نمود.

بیان شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت امیر المؤمنین علی ولی ایزد باری علیه السلام

بیان شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت امیر المؤمنین علی ولی ایزد باری علیه السلام بعد از ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفت ای

معشر قریش شما بدواعی نفس و به قناعت از آز و هوس، خویش را صواب دانسته متقلد امر خلافت گشته اهل بیت رسول را گذاشتید. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۱ و الله بذات حضرت قادر عالم قسم است که چون شما اصحاب و انصار سید الابرار اظهار و اختیار این کار نمودید خلاف عهد و گفتار سابق خود ظاهر فرمودید. در ضمن این عمل مفسده بسیار است و اکثر عرب بعد از استماع این حرکت از دین و مذهب حضرت نبی الوهاب رجعت بکفر اصلی و ملت اولی خود نموده مرتد خواهند شد بلکه اکثر طوایف امت چون ملاحظه نمایند که شما بعد از فوت سید البریه بزودی اهل بیت او را گذاشته خلیفه از سایر امت برداشتید یقین تملک در دین حضرت نبی المرسلین و تزلزل در ملت و آئین بهم رسانند. و بی شبهه و یقین اگر کافه مسلمین امر خلافت که حق اهل بیت طیبین و طاهرین است بآن اعیان مسلم داشته بنا بر حکم نبی الرحمه اطاعت می کردند هرگز دو شمشیر خلاف در میان از غلاف بیرون نیامدی و کار مردم و اصحاب سید عالم باین اضطراب نرسیدی. و الله که از حرکت شما امر خلافت بجائی رسد که من بعد هر که از ارباب شوکت و حشمت بود هر چند از اهل ایالت و ریاست نبود امر ایالت و ولایت حق اهل بیت مانند ریاست دنیا دانسته چشم طمع بر آن گشاید و بواسطه آن جدال و قتال نماید و این سبب سفک دماء بسیار و موجب قتل بیشمار است. راوی سخن گوید همان نوعی که ابوذر غفاری در آن روز در هنگام ادای شهادت از روی دلیل و حجت بر آن امت بیان فرمود همچنان شد از همان زمان تا هنگام خروج و ظهور صاحب الزمان فتنه و آشوب در میان مردم بواسطه ایالت و حکومت خلقتان خاص و عام باقی و مستدام است. بعد از آن گفت ای معشر حضار شما می دانید که حضرت رسول رب العزت قبل از رحلت و در هنگام ارتحال و انتقال برحمت ایزد لا- یزال مکرر فرمود که ای اصحاب بعد از من امر ولایت بحکم رب العالمین بامیر المؤمنین (ع) و بعد از او پسران او حسن و حسین و بعد از آن اعیان بباقی ائمه طاهرین از ذریت من متعلق و متعین است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۲ چرا شما طرح قول پیغمبر و نسیان عهد و پیمان آن سرور بین و ظاهر کردید و اطاعت دنیای فانی را ترجیح بر امر عقبی باقی دادید مع هذا میدانید که لذت آخرت بی تغییر تغییر است. زیرا که جوانیش هرگز محزون و پیر و نعیمش زایل و متغیر نگردد و سکنه آن مکان را موت از مزید احسان حی الذی لا- یموت معین و مقرر نیست. چرا شما لذات دایمی آن را بعیش حقیر عمر قصیر قلیل تبدیل می نمائید و نقض عهد و بیعت که در نزد طوایف امت از صفات ردیه ذمیمه است میفرمائید چنانچه امم سایر انبیاء که پیش از ما و شما درین سرای بی بقا بودند آن طایفه نیز بعد از رحلت انبیای خویش مرتد گشته همان کیش کفر پیش را برداشتند و خاک ذلت ارتداد بر وجنات اعمال سداد خود انباشتند. شما نیز درین کار موافق و مساوی کردار آن جمع سیه روزگار روزگار اظهار کرده نعل بنعل به آنها اقتدا و تیر به تیر بآن جماعت اقتفا نمودید عنقریب وبال کردار و نکال کار خود خواهید چشید زیرا که جزا و پاداشت و وزر و خطیئت این حرکت شما بشما خواهد رسید. آنگاه ابوذر ختم کلام صدق التیام خود بتلاوت این آیه ایزد علام نمود که «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» یعنی واهب علام به هیچ احدی از انام ظلم روا ندارد و به هیچ طایفه امم جور و ستم نپسندد و الله اعلم.

بیان شهادت مقداد اسود الکندی بر امر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام

بیان شهادت مقداد اسود الکندی بر امر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از آن مقداد الاسود الکندی که از مهاجرین سید المرسلین بود برخاست و گفت ای ابو بکر از ظلم و ستم که پیش نهاد همت خود ساختی و خود را به آن وسیله در باختی چون هنوز فی الجمله وقت باقی است باید که توبه و رجعت و استغفار و انابت پروردگار خود حضرت رب العزت نمائی. خانه ای که بعد از فوت تو منام و مکین تست خود را در آن مکان پر آزار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۳ گرفتار نگردان. زنهار بعد از توبه و استغفار گریه بسیار از جهت خطیئت خود و اختیار این کار نمائی و از تذکر جرایم بیشمار خود آب از جویبار چشم گنه کار بر صفحات رخسار بیاری که شرمندگی در نزد خدای عز و جل بغایت صعب و مشکل است. باید که بزودی این امر را بصاحب او مسلم و مقرر داری و خود را فردای قیامت در مقام خواری و شرمساری نیاری زیرا که علی (ع) باین امر خلافت از تو اولی و احق و احرى و البق

است. یا ابا بکر بر تو در کمال وضوح و ظهور است و عالم و مطلع بر حقایق احوال ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیه خواهی بود. تو خود میدانی که حضرت نبی الرحمة از ما و تو و از سایر امت عقد بیعت و پیمان مبايعت ولایت علی (ع) بحکم رب العزت گرفته و مبايعت و اطاعت او را از روی دلیل و حجت بر گردن تو لازم گردانید و بعد از آن ترا بر اطاعت و رفاقت اسامه بن زید که مولی آن حضرت است امر نمود و در آن باب تأکید و مبالغه بسیار فرمود و گفت لعن الله من تخلف عن جيش اسامه. بناء عليه کسی که حسب الحکم سید البریة برفاقت و همراهی اسامه مقرر باشد او را تخلف روا نباشد و اگر احدی تخلف از امر پیغمبر نماید ملعون و مغضوب حضرت بیچون و از سلسله اهل اسلام بیرون است. اینکه نبی الامه ترا برفاقت و مبايعت اسامه و انفاذ تحت رایت آن صاحب سعادت مقرر و معین نمود تنبه و اشارت است به آنکه امر خلافت بتو نسبت ندارد پس چگونه بعد از فوت آن حضرت امر خلافت بتو واجب شود تا ترا رخصت تصرف در آن بود. اگر تو خود بوسیله معاضدت و معاونت بعضی امت لایق مستحق امر خلافت دانی بغایت جاهل و نادانی. زیرا آنکه ترا برین امر حریص و راغب گرداند او ترا بعلم نفاق و معدن شقاق الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۴ عمرو بن العاص بی اقبال که حضرت لا یزال در بیان حقیقت احوال او به پیغمبر خود این آیه انزال و ارسال نمود که «إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۱) دلالت مینماید. هیچ اختلاف در میان اهل علم و حال و اصحاب تفسیر آیه کلام ایزد متعال نیست در آنکه این آیه در حق آن بی سرمایه معرفت و اختصاص عمرو بن العاص انزال یافته و او بر شما و سایر منافقین امیر بود و در هنگامی که حضرت خاتم الرسل او را بغزوه ذات السلاسل مبعوث و مرسل گردانید شما چون مقرر و معین برفاقت او بودید او حراست لشکر و محافظت امر سپاه نصرت اثر به شما مفوض و مستمر گردانید. هر گاه شما را عزت و اعتبار در هنگام حیات رسول ملک علام به آن مرتبه و انجام بود که در تحت حکم رئیس منافقین مرتبط و منخرط باشید پس امروز بعد از وفات سید البریة شما کجا و حراست و قلاطت امر خلافت و صیانت احکام شرع و ملت و ضبط و محافظت ثغور اسلام و بیضه امت. ای ابو بکر بخدای عزیز پرهیز و با اهل بیت رسول مستیز و بیشتر از آنکه زمانه بتو بستیزد و خویش و حمیم از تو گریزد و وقت از دست تو رود و ترا مسترد کنند باید که اظهار پریشانی و ندامت و توبه و رجعت بحضرت غافر الخطیئه نمائی. زیرا که اگر در ایام فرصت تلافی و تدارک گناه و معصیت نموده از کردار خود پشیمان گردی یقین این کار بجهت دنیا و آخرت تو انفع و اسلم بلکه بواسطه صلاح کار سایر مردم اصلح و اتم است. زنهار که بسیار بسیار مغرور دنیای غدار نشوی تا ناجی و رستگار شوی البته مغرور بمبايعت و اجتماع قریش و مستظهر بمتابعت اقربا و خویش نگردي که بزودی خلافت تو مضمحل و امر دنیای تو مهمل و کار تو بغایت مختل گردد و چون دنیای تو بسر آید و مسکن تو حفره قبر شود بی شبهه مرجع و مصیر تو بحضرت ایزد قدیر است در آن مکان و ماوی پاداشت و جزای عمل تو بحکم خدای عز و جل بر تو مکتوب و مسجل است الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۵ به آن رسی و در آن محل بفریادرسی نرسی و حقیقت این کار بتو کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است. میدانی که علی بن ابی طالب بحکم خدای عزیز جبار و امر رسول مختار صاحب این امر و کار است. زیرا که حضرت نبی المحمود مکرر در ایام حیات خود فرمود که علی بعد از من ولی حضرت مهیمن و وصی من و امام تمامی انس و جن است باید که تسلیم امر ولایت بحضرت ابو الأئمه علی بن ابی طالب (ع) نمائی. چه اگر درین دم که صاحب قدرت و حکمی رجعت حق بمستحق نمائی از برای رفع شر و زور تو اتم و گناه نیز اخف و این کار وسیله نجات و بحال تو اسلم است. و الله که من ترا نصیحت بواسطه توبه و رجعت بحضرت رب العزت کردم که نجات تو در روز واپسین بی شبهه و یقین درین است.

بیان شهادت بریده الاسلامی بر ولایت امیر المؤمنین علی (ع)

بیان شهادت بریده الاسلامی بر ولایت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از او بریده الاسلامی که او نیز از کبار مهاجرین سید الابرار است از جای برخاست و گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». چون تفسیر و معنی آیه و الله اعلم آنکه همگی ما در تحت امر خدای سبحان و

مطیع و منقاد فرمان ایزد منانیم و رجعت تمامی ما در هنگام ثواب و جزا بحضرت خدای تبارک و تعالی است. بعد از آن گفت ای امت که ازین حرکت مختل عجب امر حق عز و جل ملاقات بامر باطل نمودید. تو ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خود را مثل فراموشان بر مردمان می‌نمائی و جهل و نادانی خود را بر کافه خلقتان ظاهر و عیان می‌فرمائی یا آنکه میلان از و هوس و دواعی و خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریب تو شد و امور باطله را در خاطر تو جلوه و زیب داد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۶ و یا آنچه سید البشر ما و شما را بآن حکم و امر کرد متذکر آن نیستی و بخاطر نداری که سید المرسلین علی را مسمی بامیر المؤمنین گردانید و آن صفدر را بحکم ایزد اکبر بامارت همه امت معین و مقرر نمود بی‌شبهه و ارتیاب از اصحاب حضرت رسالتآب هیچ احدی باین خطاب مستطاب معزز و کامیاب نشد. و در اکثر اوقات بآن ولایتآب خطاب می‌فرمود که این امیر مؤمنان و کشنده گردنکشان است. ای ابا بکر بحضرت واهب عزیز پرهیز و بغیر حق با اهل حق مستیز که ستیزه‌کاری باعث معصیت و گناهکاری وسیله مزید جرایم و شرمساری در نزد ایزد باری است. باید که قبل از آنکه نفس تو بهلاکت رسد و کسی در هنگام گرفتاری بفریاد تو نرسد از مهالک و مخاطر و از مضایق سقر حذر فرمائی و خلافت و ولایت را بکسی که بحکم خدای تعالی و امر حضرت رسالت از تو باین امر احق و اولی بود رد نمائی و دست تعدی و غضب بآن کار دراز نمائی. الحال که قدرت و استطاعت داری حق را بمستحق آن رجعت نمای. ای ابا بکر بدرستی و راستی که من ترا از روی نصیحت بطریق نجات دلالت کردم بدان عمل نمای و خود را در سلک متمرّدان مجرمان حضرت الهی و مستکبران امر رسالت پناهی منخرط نمای که از جمله مجرمین و نصیر و ظهیر متمرّدين خواهی بود. بعد از آن این آیت کلام الله تلاوت نمود که «فَلَا تُكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ» (۱) و شهادت خود را باین کلام اختتام نمود.

بیان شهادت عمار یاسر در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام

بیان شهادت عمار یاسر در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از او عمار یاسر که از اعظم انصار و مهاجر بود بر پای خواست و گفت: ای معشر حضار اگر میدانید پس مرا احتیاج بایضاح و بیان نیست و اگر از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۷ حقایق این امر جاهل و نادانید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما بحسب ارث بولایت اولی و احق و بخلافت امت احری و الیقاند بلکه بامور دین مسلمین و بمصالح مؤمنین بغایت قویم و امین‌اند. چون اهل بیت النبوة حافظ ملت و ناصر امت‌اند باید که همگی شما مرجع و مآب خود اهل بیت حضرت رسالتآب دانید تا در هنگام حساب و کتاب درنمانید. ای ابی بکر رد حق نمای پیش از آنکه کار تو باضطرار رسد و امر تو ضعیف و بی‌هنجار و پریشانی تو ظاهر و آشکار شود و فتنه و آشوب عظیم و اختلاف مملو از خوف و بیم در میان شما بین و آشکارا گردد و اعدا دست تظاول و تعدی گشایند و ترا بر مسند خلافت نگذارند. الحال چون بتحقیق میدانید که بنی هاشم باین امر بحکم خدا و پیغمبر از شما احق و اولی‌ترند بلکه از سایر جن و بشر بمزید علم و کمال و فضل و حال معزز و مفتخرند امر ولایت بامیر المؤمنین علی علیه السلام گذارید و او را رنجه مدارید. چه علی را حضرت پیغمبر در ایام حیات خود بر جمیع بریات امام و سرور گردانید و فرق میان شما و آن ولی ایزد داور روشن و ظاهر است و شما حقیقت آن را کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق بکرات و مرات دانستید خصوصاً در زمانی که رسالتآب سد تمامی ابواب اصحاب که بمسجد ایزد و هاب بود نمود الا باب علی علیه السلام که حضرت رسالتآب سد باب آن ولایت‌مآب ننمود. مع هذا کریمه خود فاطمه الزهرا علیها سلام الله تعالی را بتزویج آن حضرت مقرر فرمود و او را از شما و سایر خواستگاران و مشتاقان لقای آن بضعه رسول مختار اختیار نمود و هیچ احدی از قریش و سایر طوائف اصحاب از بیگانه و خویش بمثل آن عنایت از حضرت نبی الرحمة مستظهر و ممتاز و مفتخر و سرفراز نشدند. رسول حضرت ایزد منان با این همه اشفاق و احسان نسبت با آن امام انس و جان در شأن عالیشان آن منبع فضل و عرفان فرمود که من مدینه علمم علی در است الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۸ مرا پس هر که اراده تعلیم علم و کمال از شهرستان معرفت رسول ایزد متعال علیه سلام الله الملك الفعال نماید باید که از دروازه آن شهر که علی بن ابی طالب است درآید. یعنی کسی که اراده طریق دانش

ابواب نجات از عذاب الیم و درکات نماید باید که رموز احکام شرایع و اسلام دین حضرت سید الانام از مدینه علم آن رسول ایزد علام که امام الهمام علی بن ابی طالب علیه السّلام است درآید و همگی رسوم آن را بوسیله اطاعت و امداد آن ولی العباد فرا گیرد تا در یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ صاحب جرایم و وبال گردد. دیگر آنکه آنچه شما و سایر انام را در هنگام شداید و اضطرار تمام مشکلی پیش آید رجوع بآن امام الانام مینمائید و آن حضرت بوسیله سوابق فضل و حال که او را از مزید عنایت واهب متعال و تعلیم رسول ذو الجلال حاصل است از جمیع آن طایفه را که شما باعتقاد خود فاضل و عالم میدانید مستغنی است و بهیچ احدی محتاج نشد. پس شما بچه وجه ازو جدائی مینمائید و حق حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام را غصب میفرمائید و حیات بی بقای دنیا را بر نعیم باقی دایمی عقبی اختیار کردید و بعد از آن تلاوت این آیت وافی هدایت نمود که «يُسَّ لِلظَّالِمِينَ يَدُلًّا». تفسیر آیه آنکه ارباب ظلم و عدوان از روی تعدی و طغیان تبدیل مراتب خیر و احسان بأمور غیر شرع و ایمان نموده اند و خلاف اراده و حکم حضرت غفار اظهار کرده اند آن جماعت ظالمین در یوم الدین از جمله سکنه اسفل السافلین گردند. آنگاه عمار یاسر باین آیه ختم کلام خود نمود «وَلَا تَزْنُوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (۱)

شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (ع)

شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (ع) پس از آن ابی بن کعب از جای برخاست و گفت ای ابا بکر بما و شما ظاهر است الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۰۹ که حضرت ایزد داور رتبه رفیع و ولایت و مرتبه جلیله امامت را بجهت امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر نمود و بحضرت رسول خود امر فرمود که حقایق آن را بکافه برابا تبلیغ نماید. حضرت خاتم الرسل بنا بر حکم عز و جل چون علی علیه السّلام را بر امامت امت نصب نمود و تبلیغ ولایت آن حضرت علیه السّلام و امر بمتابعت و مبايعت ایشان فرمود بناء علی هذا اگر تو تصرف در ولایت علی علیه السّلام کنی بی شبهه و یقین اول کسی که عاصی بحضرت رسالتآب در باب وصی و جانشین او ولایتآب امیر المؤمنین علی علیه السّلام شده تو خواهی بود. زیرا که چنانچه مذکور شد علی ولی الهی و صفی و وصی نبی مصادف اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی است باید که رد حق بمستحق و باهل حق نمائی تا در دنیا بلومه لایم سرزنش نیافته سالم مانی و در عقبی بعذاب ناملا-یم و عقاب متالم و شرمسار نگردی. باید که بجهت خفت وزر و خطیئت خود توبه و انابت بحضرت رب العزت نمائی و خود را مختص بامری که ایزد اقدس بواسطه دیگر کس مستحق گردانید مفرمائی. زیرا که بی شائبه ارتیاب در یوم الحساب ملاقات بوبال آن اعمال بیحساب خواهی نمود و ترا هیچ سود از آن فعل موجود نیست بلکه ضرر و خسارت بینهایت حاصل و ثابت است. عنقریب ازین دار المشقه مفارقت نموده رجعت بحضرت معبود خواهی نمود و ایزد متعال ترا از جنایت اعمال سؤال نماید و بدان وسیله ترا بوبال عذاب معذب فرماید الحال فرصت غنیمت دان و خود را مخلد بدوزخ گرفتار مگردان. پس آنگاه ختم شهادت و سرانجام نصیحت باین آیه کلام ایزد علام نمود که «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» یعنی حضرت قادر واحد بر هیچ احدی از بندگان ستم و ظلم و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۰ جور و الم نپسندد بلکه آنچه به بندگان عاید و عیان گردد جزای فعل و پاداشت عمل ایشان است.

شهادت خزیمه بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه السلام الباری

شهادت خزیمه بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه السلام الباری بعد از خزیمه بن ثابت الانصاری که از اعیان اصحاب رسول باری بود بر پای خواست و گفت ای معشر مردمان آیا میدانید که رسول آخر الزمان شهادت مرا بجای دو کس از اهل ایمان قبول مینمود و با هیچ احدی از شما این احسان نمی نمود گفتند بلی چنین بود. پس آنگاه گفت من شهادت میدهم و خدای عالم را

بشهادت می آرم که من از حضرت رسول شنیدم که فرمود اهل بیت من فاروق بین الحق و الباطل اند. زیرا که ایشان ائمه دین و حافظ شرع سید المرسلین اند اقتدا و اقتفا بایشان واجب و لازم و فرض و متحتم است و بر من بنا بر آیه ذو المنن و ما علی الرسول إلّا التبلاغُ المبین آنچه واجب و لازم بود تبلیغ آن بشما رسانیدم و ذمه خود را از آن بری گردانیدم.

شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان

شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان بعد از آن ابو الهیثم بن التیهان که او نیز از اعیان انصار سید الابرار بود بر پای خواست و گفت: ای معاشر المسلمین من در روز خم غدیر بشرف صحبت خدمت سید ولد آدم حاضر بودم در آن هنگام آن خلاصه انام علی علیه السّلام را بولایت و امامت خاص و عام معین و مقرر نمود و در حق آن حضرت فرمود که «من كنت مولاه» فعلی موله در آن وقت بسیاری از انصار و امت بشمار گفتند که اینکه سید البریه صلی الله علیه و آله اقامت علی نمود البته بواسطه خلافت و ولایت امتست. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۱ گروهی گفتند که حضرت سید البشر اقامت علی علیه السّلام در روز خم غدیر بواسطه خلافت و امامت هر وضع و کبیر نیست بلکه مطلب و مراد آن اشرف دودمان عبد المطلب ازین کلام صدق التیام هدایت انجام اعلان و اعلام انام است بآن که هر کرا رسول ملک تعالی مولی بود بعد از نبی علی علیه السّلام مولای او باشد نه آنکه علی علیه السّلام بعد از وفات سید العربی خلیفه انام و امام خاص و عام بود. چون کلام نبی الاکرام را، هر احدی از انام بنوع دیگر حمل نموده برای گفتار سید الابرار معانی بسیار بین و آشکار می فرمودند و نزاع و سخنان میان مردمان بهمرسید بالاخره ما و اصحاب جدال جمعی از ارباب حال بخدمت رسول متعال ارسال داشتیم و از مرام و مطلب سید الانام از آن کلام استعلام و استفهام نمودیم. نبی الملک المعبود چنین فرمود که مطلب و مرام من ازین کلام بیان و اظهار ولایت و خلافت علی (ع) است بواسطه تمامی انام بحکم ملک علام شما از زبان ما بسایر برای اعلام نمائید که علی ولی مؤمنان و امام انس و جان و ناصح ترین مردمان از امتانم بامتان است. چون آن جماعت از خدمت حضرت نبی الرحمه معاودت و مراجعت نمودند پیغام نبی الاکرام باصحاب و بسایر انام رسانیدند مستمعین کلام یکسر از پیغام سید- البشر بعضی مبتهج و مستبشر و جمعی غمین و مضطر گردیدند. پس آنگاه ابو الهیثم شهادت و کلام خود را باین دو آیه کلام قادر عالم ختم نمود که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱) و آیه «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» (۲) تفسیر آیه آنکه چون حضرت سید الأنبياء حقیقت ولایت علی علیه السّلام بسایر خلائق رسانید آن جماعت مختارند هر که خواهد بوسیله قبول ولایت علی علیه السّلام مؤمن صافی طویت و محب صادق عقیدت گردند البته قبول ولایت او نمایند یا بواسطه عدم قبول امامت آن امام الامه کافر برویت شوند. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۲ و حقایق احوال این دو طایفه در مآل که يوم میقات بیان فصل و تحقیق امانی و آمال همگی افراد نسا و رجال است واضح و بین و ظاهر و روشن گردد.

بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (ع)

بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (ع) بعد از آن سهل بن حنیف انصاری که از محبان خاص رسول باری بود بر پای خواست و لسان بحمد و ثنای ایزد منان و درود و تحیت رسول آخر الزمان بیاراست و فرمود که: ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که درین مکان یعنی در روضه شریف نبی الحنیف که آن حضرت دست علی علیه السّلام را گرفته چون بنزدیک اصحاب رسید گفت: ای معشر مردمان این علی وصی من و امام شما است بعد از من و قاضی و حاکم دین من و اداکننده دین من و وفاکننده بوعده و بعهد منست و بیگزاف از آن منبع عدل و معدن انصاف اصلا شیوه خلاف ظاهر نگردد و اول کسی که در کنار حوض کوثر بحکم ایزد اکبر با من مصافحه

نماید بی شبهه حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام است. طوبی کسی را که مطیع آن سرور بود و نصرت آن امام العج و البشر نماید و چاه ویل سقر و خذلان وافر مهیا و مستمر است بواسطه مخالفت حکم و امر امیر المؤمنین حیدر.

بیان شهادت عثمان بن حنیف برای امیر المؤمنین علی امیر المؤمنین علی ولی دین حنیف

بیان شهادت عثمان بن حنیف برای امیر المؤمنین علی امیر المؤمنین علی ولی دین حنیف چون سهل کلام باین محل رسانید برادرش عثمان بن حنیف بر پای خواست و گفت من از حضرت سید عالم شنیدم که می فرمود اهل بیت من نجوم اهل زمین و راه نمایندگان همه مخلوقین اند. باید که هیچ کس بنا بر حکم واجب تعالی و تقدس در امر ولایت و خلافت بر ایشان تقدم نکند زیرا که بر جمیع طوایف امم واجب و لازم است که علی و اولاد (ع) الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۳ را اولیای خدای تعالی و اوصیای من بر همه مردم دانسته بعد از من ایشان را هادی انس و جن دانند. حضرت رسول ایزد علام چون کلام هدایت انجام باین محل و مقام رسانید در آن محل شخصی از مستسعدان محفل جنت مثل خاتم الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بر پای خواست و گفت یا رسول عز و جل اهل بیت شما چه کسانی نبی الرحمة صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اهل بیت من علی و اولاد طاهرین ایشانست. چون عثمان بن حنیف کلام و شهادت باین مقام رسانید گفت ای ابا بکر چون سید الانام در هنگام بیان اوصیای خود و ائمه برایا اسامی سامی امیر المؤمنین علی و اولاد عالیشان ایشان را مذکور گردانید بناء علیه باید که شما خود را در سلک جمعی که پیشتر از همه جن و بشر بوسیله مخالفت قول رسول سرور بسبب عدم قبول ولایت علی و اهل بیت نبی کافر گردانیدند منخرط نگردانی تا در دنیا بدنام و متغیر و در آخرت خاسر و متحیر نگردی. آنگاه عثمان تلاوت این آیت نمود که «وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» «۱» «لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» «۲». ای ابا بکر خیانت برب العزت و بحضرت سید البریه جایز و رخصت نیست و مرتکب آن مردود و ملعون است زیرا که خاین حکم و مخالف اله و متمرّد امر رسول الله بی شبهه و گمان مستوجب دوزخ تابان و سزاوار عذاب و نیرانست.

بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام چون عثمان شهادت خود بپایان رسانید بعد از او ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بر پای خواست و گفت ای عباد الله در حق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از مخالفت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۴ ایشان پرهیزید و از فعل اکراه پناه بحضرت اله برید. ای بندگان خدا حقی که حضرت واحد خالق ایشان را مستحق آن گردانید و آن را بواسطه ائمه البشر معین و مقرر فرمود البته دست تعدی بر آن دراز نکنید و حق آن اعیان را بمستحق آن رد کنید زیرا که آنچه ما با برادران در چند محل و مجلس از حضرت رسول مقدس ایزد تعالی و تقدس استماع نمودیم شما نیز شنیدید. بلکه حضرت نبی الاقدس در مقام متعدد و مجلس بمسامع هر کس رسانید که اهل بیت من اولیای حضرت مهیمن و ائمه تمامی انس و جن اند. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مکرر ایما بسوی امیر المؤمنین حیدر و اظهار ولایت و خلافت آن سرور نمود و فرمود که این امیر المؤمنین علی علیه السّلام امیر برره و قاتل کفره است معین و ناصر آن سرور منصور و معزز و مکرم برحمت رب غفور و درود از آن سرور بحضور است و ظالم در حق آن ولی ایزد و خاذل آن امام عادل مخذول و بشداید الم جهنم گرفتار و بیحضور است. ظلم بر آن امام البرایا روا مدارید و اگر احیاناً از شما در حق آن امام خلاف قول خدا ظاهر گردد باید که بحضرت تواب الرحیم توبه و استغفار نمائید و در هیچ باب از حضرت ولایتامب امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الوهاب روی نگردانید و ادبار و استکبار از حیدر کرار اختیار مکنید و اعراض از آن امام الابرار سزاوار بدانید. پس آنگاه ابی ایوب باین آیات ثلثه؟؟؟ ختم کلام و شهادت نمود که «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» و لا یتولوا عنه مدبرین. و لا تولوا عنه معرضین».

[گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت]

[گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت] از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام الله الخالق منقول و مرویست که چون ابا بکر از اصحاب حضرت سید البشر استماع شهادت بر ولایت امیر المؤمنین حیدر نمود و دلایل اولویت و احقیت آن سرور را از او و از جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کما هو حق مستمع گردید بغایت مضطر و بیتاب و بینهایت متحیر و در اضطراب شد اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی الرحمة با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۵ امت نداشت. لهذا در باب جواب اصحاب عاجز و بیتاب گشته بهت و سکوت خود بر همگنان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر در پیش انداخت و بعد از مدتی سر بر آورد و گفت: ای اصحاب انصار حضرت نبی المختار من شما را متولی امر ولایت و مختار این کار گردانیدم هر کرا باین کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید زیرا که تا علی علیه السلام در میان شما است من بواسطه سرانجام امر خلافت امت سزاوار نیستم پس آنگاه آواز بلند گردانید و بسمع اهل آن مجمع رسانید که «اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم». و در بعضی روایت ثقه مذکورست که ابو بکر گفت که «اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم». خلاصه کلام آنکه بر هر دو تقدیر ابا بکر اقرار بعدم استحقاق در امر خلافت امت در نزد اصحاب نمود. عمر بن الخطاب در آن دم زیاده از جمیع مردم در تحیر شده غضب ظاهر کرد و در ساعت روی بابی بکر آورده گفت ای الکع بزبان هر گاه ترا قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس نفس خود را باین مقام کرام چرا باستقامت داشتی و متقلد امر خلافت گشتی. و الله مرا بخدای عالم قسم است که همت خود بر آن مصروف داشتم که ترا از عز خلعت سلطنت خلع نموده از خلافت امت معزول گردانم و این کار حواله مولی بنی حذیفه نمایم و این امر رفیع القدر باو مرجوع و مفوض سازم. ابو بکر بعد از استماع قول عمر از منبر حضرت سید البشر بزیور آمد در آن وقت عمر دست ابا بکر گرفته بمنزل او رسانید و او را بر اصرار امر خلافت تأکید بسیار نموده بعد از آن مراجعت بخانه خود فرمود و تا سه روز هیچ کس از اصحاب رسول ایزد مقدس بمسجد تردد نکردی بلکه بواسطه بندگی و نماز حضرت بی نیاز پذیرفتی. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۶ چون احوال ایام ثلثه برین منوال انصرام یافت روز چهارم خالد بن ولید با هزار نفر بدر خانه ابا بکر حاضر شد و گفت ای ابا بکر سبب ترک تردد مسجد رسول و بگوشه مخفی گشتن معلوم نیست یقین دانید که بنو هاشم از ملاحظه قدرت و استیلای شما طمع در امر خلافت امت خواهند کرد که و الله در این باب خلاف نیست. ابا بکر با خالد در تکلم بود که در همان دم غلام حذیفه الیمان سالم نیز با هزار آدم نزد ابا بکر رسید و بعد از او معاذ بن جبل با هزار مرد مکمل در همان محل رسیدند همچنین مردم بعد از ایشان ده ده بیست بیست پیش ابا بکر حاضر می شدند تا آنکه چهار هزار کس مجتمع گشتند. عمر چون اجتماع مردم را ملاحظه نمود و خاطر از بعضی ممر جمع فرمود باتفاق آن لشکر با شمشیرهای برهنه مشتهر ابا بکر را برداشته بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم حاضر گشتند. عمر در پیشاپیش آن عسکر قریش و غیره با شمشیر برهنه در حزم و احتیاط لشکر سعی وافر می نمود و چون تمامی مردم را در مسجد پیغمبر حاضر دید روی بجمعی که سابقا شهادت بر احقیت و اولویت امیر المؤمنین علی و اولاد او علیهم السلام و التحیه بر خلافت و ولایت امت داده بودند آورده گفت: و الله که اگر یکی از شما بکلام سابق متکلم گردد هر آینه من پیکان چشموهای او را از حدقه بیرون آرم بلکه سر او را بی تن گردانم و اهل و عیال او را بر آن کس بگریانم باید که رحم بخود نمائید و طریق مخالفت اعیان اصحاب حضرت رسالتآب نه پیمائید.

[گفتار خالد بن العاص]

[گفتار خالد بن العاص] خالد بن العاص که اسبق شهود ولایت حضرت ولایتآب بود چون استماع مقالات ناستوده عمر نمود بغایت

بر آشفست و نوائر غضبش مشتعل گشت. روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود و باقی امت تهدید مینماید یا بجمعی و کثرت خود مبتهج و مفتخر گشته وسیله اقراع ما الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۷ می‌شوید؟؟؟ و الله بحضرت قادر عالم قسم است که شمشیرهای ما اهل ایمان بغایت الغایت از سیوف شما و سایر امت تیزتر است هر چند بحسب عدد در نظر شما مردم بی‌بصر از شما کمتریم لیکن بوسیله امداد رب العزت در قدرت و قوت بیشتریم و در حشمت و شوکت بیشتر. زیرا که حجت حضرت واهب العطیه با ماست شما چه بخاطر قاصر خود رسانیدید. و الله بخدای عالم قسم است که اگر من اطاعت امام خود را اولی و احرى نمیدانستم شمشیر خود را در محاربه و مجادله شما مشتهر گردانیده خالصا لوجه الله الملك العباد با شما مقاتله و جهاد میکردم تا آنکه ابتلا- و امتحان معذرت خود بنزد امت سید البریه ظاهر مینمودم و مرا تقاعد و تقصیر درین خطیر محض مراعات خاطر فیض مقاطر و اطاعت حکم آن ولی ایزد داور است. حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از استماع سخنان خالد بن العاص گفت ای خالد بنشین که رتبه مقام عزت و اکرام تو با کثر انام معروف و مشهور و سعی تو درین باب مبذول و مشکور است. خالد بنا بر حکم امام مفترض الطاعه بر جای خود متمکن گردید. در آن دم سلمان فارسی رضی الله عنه از جای برخاست و گفت الله اکبر من روزی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استماع نمودم که میفرمودند که برادر و ابن عم من علی روزی در مسجد با چند نفر متمکن و مستقر باشند که ناگاه جمعی از کلاب اهل نار در آنجا حاضر گشته اراده قتل علی و متابعان اختیار او نمایند. هیچ نوع شک مرا حاصل نیست که آن روز امروز و آن کلاب این طایفه تیره‌روزند. عمر بن الخطاب چون استماع کلام سلمان نمود بسیار در غم و غصه رفت و بغایت متالم شد قصد قتل سلمان فارسی رضی الله عنه کرد و خواست که بی‌خواست صدیق اکبر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۸ و مشیت حضرت مجید او را شهید گرداند. حضرت امام الامه علی بن ابی طالب علیه السلام و التحیه در ساعت از جای برخاست و در عمر آویخت و گریبان او را گرفته بر زمین زد و گفت یا ابن الصهاک الحبشیه اگر کتاب خدای اکبر و عهد رسول الله صلی الله علیه و آله پیشتر در باب صبر من مصدر نگشتی هر آینه بتو می‌نمودم که از ما و شما کدام اضعف و اقوی و باین خدمت الیق و احرى‌اند یا بحسب عدد کمتر و در مردانگی و شجاعت بیشتریم. در آن دم جمعی از مردم بالتماس عمر را از دست علی علیه السلام خلاص کردند در همان زمان حضرت امام انس و جان روی التفات و احسان بجانب اصحاب و یاران خود آورده گفت: رحمکم الله رحمت خدای بر شما باد که بذل سعی و جهد خود بانجام و انصرام رسانیدید نهایت آنکه ارباب ضلال و غوایت درین باب بی‌اعتدالی نموده متابعت شیطان را بر اطاعت حکم رحیم الرحمن و امر رسول آخر الزمان مقدم داشتند و خاک خسارت زیانکاری بر صفحات اعمال نیکو کرداری خود انباشتند. و الله بحضرت قادر عالم قسم است که من داخل مسجد النبى (ص) نشدم مگر بهمان نوع که دو برادر طریقت من موسی و هارون علیهما السلام الملك المهیمن در مجلس آن ملک طاغی باغی بی‌سر و بن یعنی فرعون متابع امیر یمن؟؟؟ حاضر گشتند. و هر چند آن دو رسول ایزد وهاب از اصحاب اعانت و امداد طلب کردند آن طایفه وخیم العاقبه قبول قول آنان نکردند و امداد و نصرت آن برگزیدگان رب العزت نمودند بلکه بایشان می‌گفتند که شما هر دو باتفاق یک دگر با پروردگار خود بمحاربه و مقاتله آن باغی یاغی روید و ما نشسته منتظریم و نصرت شما را از رب العزت میطلبیم غرض از ما چشم امید اجابت مدارید و ما را فارغ البال بگذارید. ای یاران بعینه مقدمات ما با این طایفه اهل دغا همان نوع مقدمات عمل قوم موسی و هارون علیهما السلام است نسبت بآن دو بزرگوار چون سوانح کار بدین نهج و هنجار است و الله که من بعد داخل مسجد حضرت رسول عز و جل نشوم مگر بجهت زیارت حضرت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۱۹ رسالت یا بواسطه فیصل قضایای مشکله است که رجوع باین جماعت نمایند و آنها در جواب عاجز گردند. اگر مخالف اقامت حجت بر ارباب ملت رسول رب العزت نماید و این طایفه اهل اسلام را قدرت دفع آن نباشد در آن هنگام بموجب حکم ایزد علام و رسول انام مرا جایز و رخصت نیست که اصحاب ملت را در اندوه حیرت گذارم و این جماعت را از مخاطره حیرت برون نیارم. چون آن امام الانام کلام صدق التیام خود باین مکان و مقام رسانیدند مراجعت بدولت‌سرای خیر انجام خود نمود. و از عبد الله بن عبد الرحمن منقول است

که عمر بعد از بیعت خود و اکثر مردم بابا بکر در جمیع کوچه و محلات مدینه سید البشر میگردید و منادی مینمود که ای معشر مدینه چون بغیر شما انصار و مهاجر اکثر بیعت بر خلافت و ولایت ابی بکر نمودند باید که شما بشتابید و سعادت بیعت خلیفه پیغمبر ابا بکر دریابید که فرصت غنیمت است. زیرا که تاخیر از بیعت موجب وزر و خطیئت و سبب عذاب و عقوبت آخرت و وسیله آزار شما در دنیا و سیاست است. مردم بعد از استماع قول عمر کمال مسارعت در مبايعت ابا بکر نمودند و تمامی بیعت کردند الا قلیلی از بنو هاشم که از بیعت ابا و انکار کرده مراجعت بخانه‌های خود نموده مخفی گشتند. عمر بعد از استطلاع و استعلام حقیقت با جمعیت کثیری باستصواب ابو بکر بدر خانه آن مردم رفت آن جماعت را جبرا بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده آنها با ابا بکر بیعت کردند.

داستان درب خانه فاطمه (س)

[داستان درب خانه فاطمه (س)] چون عمر مدتی از مردم جبرا و قهرا و طوعا و کرها در انصرام بیعت ابی بکر سعی بیحد و مر نمود و مدتی متمادی شد روزی با جمعی کثیر باستصواب ابا بکر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۰ بمنزل امیر المؤمنین حیدر رفته او را بخروج از منزل و بیعت ابی بکر دعوت و امر نمود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از بیعت ابا نمود. عمر هیزم بسیار و آتش بدر خانه آن امام الابرار احضار کرده گفت ای علی اگر بیرون نیائی و به ابو بکر بیعت ننمائی بآن خدای که جان عمر در ید قدرت اوست که ترا با تمامی اهل البیت تو اخراج نمایم یا همگی را باین آتش بسوزانم با هر چه درین خانه است. چون حضار یکسر از عمر این سخن شنیدند بغایت الغایت متحیر و مضطر گشتند و گفتند که ای عمر مگر تو نمیدانی حضرت فاطمه بنت خیر البشر درین خانه متمکن و مستقر است با اولاد خود و آثار سید الابرار پس از شما جرات باقدام این کار چون مستحسن و سزاوار باشد بلکه ارتکاب این کار در دنیا سبب ننگ و عار و در عقبی وسیله عذاب نار و عقوبت بیشمار است. خلاصه کلام آنکه اکثر انام شروع در سرزنش عمر نمودند و بیشتر منکر او گشتند. عمر چون انکار مردم نسبت بخود ملاحظه نمود شروع در مکر و احتیال فرمود و گفت ای معشر مردمان آیا شما را گمان آنست که من آنچه بیان کردم چنان خواهم کرد نه چنین است بلکه مطلب من ازین سخنان تهویل و تهدید اصحاب خانه و سکنه این کاشانه‌ست. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون ملاحظه و مشاهده هتک و اشتداد عمر نمود شخصی را پیش عمر فرستاد و باو پیغام داد که من بجمع آیات با برکات فرقانی و بحیازت کلمات صدق سمات قرآنی اشتغال داریم و بایزد متعال عهد و پیمان نمودم تا آن را جمع ننمایم از خانه برون نیایم و ردا بدوش نیندازم و بهیچ شغل و فعل نپردازم بخلاف شما که بملاهی آرز و هوس دنیا ساخته و کتاب مالک الرقاب را پس پشت انداخته اصلا بضبط جمع آن بتجهیز و تدفین رسول آخر الزمان نپرداخته خود را الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۱ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ساختند. بیت: زهی خسارت دنیا و دین زهی غفلت شد از هوا و هوس حاصل تو و امت ای عمر تو و انیست دست از من بردارید و مرا بعبادت ایزد متعال و بحال خود گذارید و راه خانه‌های خود بردارید که مبايعت و متابعت من بشما محال است. عمر باین کلام آن ولی ایزد علام مجاب نگشته و شروع در تهتک و اشتداد بیشتر از پیشتر نمود. حضرت فاطمه علیها السلام بنت خیر البشر چون استماع قول عمر نمود بعقب در آمد و گفت من در مدت عمر خود در عهد پدر قومی بدتر از شما ندیدم شما حضرت رسول خدای را در جنازه پیش ما گذاشته در میان خود بغیر رخصت و مشورت ما خلیفه بواسطه خود و باقی امت برداشتید و حق ما را بما نگذاشتید. گوئیا آنچه حضرت رسول مجتبی صلی الله علیه و آله بشما در روز خم غدیر بموجب حکم علی الکبیر عهد و تقریر کرد بلکه شرط نمود نمیدانید یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را نسیا منسیا انگاشتید و شیوه تمرد و مخالفت برداشتید. و الله بحضرت قادر عالم قسم است که حضرت نبی الرحمة در آن روز از شما و از اکثر امت عقد مبايعت به ولایت علی علیه السلام و التحیه گرفت و بآنچه حضرت معبود موصوف گردانید بستود و شما را بمتابعت او امر فرمود و در آن باب تأکید نمود الحال شما فی الفور قطع عهد و پیمان رسول صلی الله علیه و

آله و سلم در باب ولایت علی علیه السّلام نمودید. یقین دانید که هر آینه شما را امید عنایت و احسان که از حضرت نبی الانس و الجان بود قطع جمیع اسباب آن نمودید من بعد اصلا شما را نوید رجا و امید از رسول مجید پدید نیست بلکه از منتقم جبار مترقب آزار و مترصد عذاب نار در روز حساب و شمار باشید محاسب کافی میان ما و شما عزیز و اهب است در دنیا و عقبی بهمه حال. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۲. زیاده ازین آزار اهل البیت رسول ایزد مجید مدهید و بخانهای خود مراجعت نمائید و دست از ابن عم من علی علیه السّلام بدارید و او را بحال او و به عبادت ایزد متعال واگذارید. قولی آنست که عمر با جماعت بعد از استماع سخنان فاطمه بنت سید المرسلین مراجعت بمقام و مکین خود نمودند و قول دیگر آنست که عمر از کلام بضعه خیر- البشر ممنوع و منزجر نشد و تشدید بیشتر از پیشتر نمود و کار بجای منکر رسانید چنانچه گذشت و السّلام. و در روایت سلیم بن قیس الهمدانی از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول و مرویست که چون در روز وفات سید البریه امت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده مجتمع گشتند و در باب تعیین خلیفه بواسطه امت سخنان بی پایان مذکور میکردند مرا از گفتار آن طایفه بی وقار اضطراب و حیرت بسیار روی داد چنانچه تاب آن نیاورده بخدمت امام الامه علی علیه السّلام و التّحیه آمدم. بعد از عرض فدویت و بندگی معروض رای فیض اقتضای آن ولی ایزد تعالی گردانیدم که یا امیر المؤمنین علیه السّلام اگر چه شما بموجب وصیت حضرت نبی الرحمه بتجهیز و غسل آن سرور اشتغال دارید اما مهاجر و انصار در فکر امر و کار دیگرند. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نمود که بغیر من کسی دیگر متصدی غسل آن سید سرور نگردد لهذا من امر آن برگزیده ایزد مهیمن را بر خود فرض عین و عین فرض دانسته بآن مشغولم. از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منقول و مروی است که چون بغسل رسول ذو المن مشغول گشتم همان که از غسل طرفی از اطراف آن زبده عشایر عبد مناف فارغ می شدم و قصد غسل طرف دیگر می نمودم آن شافع العصا فی المحشر بی آنکه کسی او را بپهلوی دیگر بگرداند آن حضرت بامداد جبرئیل بجانب دیگر محول می شد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۳ و نیز از حضرت ولی رب العزیز منقولست که من در هنگام وصیت سید الانام ازو استعلام نمودم که یا نبی الرحمه مرا در باب غسل شما که امداد و اعانت نماید حضرت خیر المرسلین فرمود که جبرئیل امین در غسل من ناصر و معین شما خواهد بود. سلمان رضی الله عنه میفرماید که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل سید النبیین فارغ شد مرا با ابا ذر و مقداد و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام داخل بخانه ای که رسول عز و جل بود بواسطه نماز نبی حضرت بی نیاز طلب فرمود ما چون حاضر شدیم آن شحنة النجف در پیش ایستاد و ما در عقب صف بسته نماز بر حضرت رسول مهیمن کارساز گزاریدیم. عایشه در آن خانه بود لیکن او را از ما اصلا اطلاع و خبر نبود که جبرئیل امین الوحی ایزد داور بصر او را پوشانید و ما را از نظر او مخفی گردانید. بعد از آن حیدر کرار ده نفر از مهاجر و انصار را بواسطه نماز آن بزرگوار داخل آن خانه گردانید، چون آن جماعت از نماز فارغ شدند ایضا ده ده و بیست بیست از اصحاب پیغمبر باذن آن ولی ایزد اکبر داخل آن محل گشته بعد از ادای نماز بر آن رسول لازم الاعزاز بیرون آمده جمعی دیگر برخصت امیر المؤمنین حیدر بادراک سعادت اداء نماز آن سرور مستسعد و مفتخر می شدند تا تمامی آن اصحاب و انصار با کمال طمأنینه و وقار نماز بر حضرت رسول مختار گزاردند. از سلمان مروی و منقولست من در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علی با اصحاب از نماز حضرت رسالتآب فارغ گشتند بخدمت آن ولایتآب آمدم آن حضرت را از حقیقت اجتماع اکثر بلکه تمامی امت در سقیفه بنی ساعده اعلام نمودم که آن طایفه بواسطه تعیین خلیفه بحضرت امت این اجتماع و حرکت کردند و شما بسعادت بغسل حضرت رسول مشغولید و قوم چنین و چنین میکنند. الحال ابو بکر در منبر سید البشر است و به بیعت یک دست بهیچ احدی دست نمیدهد و راضی بآن نمیگردد و دیدم که از دست چپ و راست و خواست و ناخواست الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۴ از امت بیعت میگرفت. امیر المؤمنین حیدر گفت یا سلمان هیچ دانستی اول کسی که در منبر سید البشر بیعت بر ابی بکر کرد چه کس بود. گفتم نه یا ولی الله اما در اظه بنی ساعده در هنگام مخاصمه اصحاب و انصار و سایر امت اول کسی که بر ابا بکر بیعت نمود بشیر بن سعد بود و بعد ازو ابو عبیده بن الجراح و بعد از

او عمر بن الخطاب و بعد از و سالم مولی حذیفه. ولی ایزد منان گفت ای سلمان من ترا از این سؤال نکردم آیا ترا هیچ خبر و اطلاع نیست که در هنگامی که ابا بکر بر منبر صعود فرمود اول کسی که باو بیعت نمود که بود. گفتم نه یا سرور لیکن پیشتر از همه شیخ پیر ردای بر دوش و عصای بدست که میان هر دو چشم او از سجاده کثیره پینه بسته بود بنظر این حقیر آمد ببالای منبر نزد ابا بکر آمده گریه کنان گفت: الحمد لله و المنة که از جهان نرفتم تا ترا درین مکان دیدم دست پیش آر تا با تو بیعت نمایم و خاطر خود را من جمیع الوجوه از تفرقه بیاسایم ابو بکر دست دراز کرد و از او بیعت باز گرفت بعد از آن آن شیخ از منبر بزیر آمده از مسجد بیرون رفت. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای سلمان هیچ دانستی که آن شیخ که بود گفت نه یا ولی الله اما مرا مکالمات آن پیر بغایت آزرده و دلگیر گردانید زیرا که از مقالات آن پیر نادان بین و عیان گردید که از موت رسول آخر الزمان مبتهج و شادمان باشد. آن حضرت گفت ای سلمان آن شیطان بود مرا حضرت نبی الوری صلی الله علیه و آله و سلم از حقایق این احوال خبر داد گفت یا علی روزی که من ترا بحکم حضرت ایزد اکبر در خم غدیر بر امامت و ولایت مردم منصوب و منتظم گردانیدم ابلیس پرتلیس با رؤسای اصحاب خسیس در آنجا حاضر شدند. ابلیس روی بشیاطین و ابالسه آورده گفت ای یاران میدانید که من بشما و به نفسهای شما اولی ام پس از مخالفت امت؟؟؟ من احتراز لازم دانید و اطاعت فرامین مرا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۵ شما ابالسه و شیاطین بر خود عین فرض و فرض عین شمردید الحال شما جمعی که در این مکان حاضرید باید که بشیاطین که غایب باشند اعلام و اعلان نمائید که بالتام درین مقام حاضر شوند. ابالسه حسب الحکم شیطان متفرق گشتند و هر جا که ابلیس و شیطان که در جهان بود در نزد آن رئیس ظالمان حاضر گردانیدند. ابلیس گفت ای ابالسه عداوت ما و شما بطوایف انسان ظاهر و عیان است پس سعی ما و شما در باب اغوای ایشان لازم و گمراه گردانیدن بنی نوع انسان از فروض متحتم است الحال عجیب مصیبتی پیش من آمد. چه مرا امیدواری تمام بود بلکه بر خود قرار داده بودم که همگی این امت محمد را بعد از فوت ایشان از طریق فرمان ایزد منان گمراه و از مرحمت الله دور و گمراه گردانم الحال محمد امام بجهت امت خود معین گردانید. اگر آن طایفه بعد از فوت پیغمبر خود اطاعت وصی او نمایند البته مغفور و مرحوم و از شر جمیع ابالسه معصومند زیرا که آن امام در دنیا هادی انام و در عقبی شافع ایشان بالتام خواهد بود. مرا ازین کار بغایت اندوه و آزار است بجهت آنکه هر گاه امت محمد بعد از فوت او ملجا و پناه و فریادرس خود و دادخواه، آن ولی الله و وصی رسول الله را دانند کار و سعی ما و شما در باب اغوا و اضلال این امت بی فایده و تباه است و دست تسلط غوایت ما بدامن عصمت این طایفه کوتاه و هرگز مرا در باب اضلال آدمیان زیاده ازین زمان اندوه و حرمان عاید نشد. چون سخن باین مقام رسانید با کمال حزن و الم از پیش ابالسه روی بعالم نهاد. ای سلمان مرا حضرت رسول ایزد منان از تمامی حقیقت این امر خبر داد بعد از آن فرمود که یا علی چون من قاصد بارگاه حضرت الله گردم این امت با تو مخالفت نمایند و بعد از مخاصمه بحق و حجت تو در اظله بنی ساعده اجتماع فرمایند و بعد از الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۶ قیل و قال بابی بکر بیعت کنند. پس از آن اهل نفاق با یک دگر به مسجد من آیند و ابو بکر ببالای منبرم برآید در همان ساعت ابلیس بی سعادت بصورت شیخ کبیر اظهار بشاشت و سرور و بهجت و مسرت موفور نموده بر ابی بکر بیعت نماید و چنین و چنین گوید پس از آن شیطان با سایر ابالسه اظهار بسیار بسیار بهجت و شادمانی نمایند و از آن مجمع بیرون روند. ای سلمان باید که اعتقاد شما چنان باشد چون این طایفه تا با ما مخالفت و عصیان ظاهر کردند لهذا شیطان بر ایشان مسلط گشته و باغوای او این جماعت از دین برگشته اند. هر گاه این طایفه ترک اطاعت و حکم کسی که ایزد اقدس امر بمتابعت آن نبی مقدس کرده باشد نمایند من با آنها چه توانم کرد مع هذا رسول مجتبی مکرر ایشان را باطاعت و متابعت من مامور گردانید و آن جماعت ترک قول و پیمانی که با حضرت نبی الرحمة کرده اند نمودند بناء علیه مرا درین امر تأنی و صبر اولی و سزاوارتر است. سلمان گوید که امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از اتمام کلام مراجعت بمسکن و مقام خود نمود و چون شب درآمد آن امام المتقین فاطمه بنت سید المرسلین را سوار گردانید و دست حسنین را گرفته بخانه های اهل بدر از انصار و مهاجر آمد و بجهت اتمام حجت ایشان را بامداد و نصرت خویش خواند. هیچ احدی اجابت

کلام و نصرت آن امام الانام نمود مگر چهل و چهار نفر از انصار و مهاجر سید البشر. چون امیر المؤمنین حیدر حال بدان منوال مشاهده نمود فرمود ای یاران اگر بر قول خود صادق باشید علی الصباح سر تراشیده با شمشیر و سلاح بواسطه رستگاری آخرت و فلاح و فوز بثواب و نجاح بقصد جهاد ارباب الفساد هر یک از منزل و آرامگاه خود روی براه آرید بلکه بیعت بر مبايعت یک دیگر بفوت و تابعیت تجرع کاس موت بقضا و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۷ مشیت حی الذی لا ینام و لا یموت نموده از خانها برآئید. چون روز دیگر تباشیر صبح انوار از هجوم اشعه خور طیلسان زرد وز مطبق فلک معلق بر حواشی افق از جیب تا دامن چاک و شق نموده خورشید بغیر ریا و شید بدرخشید و سر مکمل بدرّ و جواهر از مشرق بدر کرد آن ولی ایزد معبود بمکان معهود چون سرو خوش اندام و تذرو نیک فام بهمان محل و مقام جلوه نمود و هر چند انتظار بیشتر بجهت قدوم و حضور آن چهل و چهار نفر کشید اثری از آن جماعت ظاهر نگردید الا چهار نفر سلمان و مقداد و ابو ذر و زبیر دیگری در آن مکان حاضر نشدند. راوی گوید که من از سلمان پرسیدم که آیا همین چهار نفر اتفاق بحضرت امیر المؤمنین حیدر کرده اند و سایر مردم از آن امام الامم برگشته شیوه تمرد برداشتند. سلمان گفت بلی در آن روز بغیر من و زبیر بن العوام و مقداد و ابا ذر کسی دیگر اتفاق بآن سرور نکرد. و چون شب دوم شد کرّه ثانیه آن ولی ایزد کار ساز باز بمنزل آن مردم آمده ایشان را بر وفای عهد خود و نصرت خویش قسم داد تمامی آن مردم قسم یاد نمودند که علی الصباح بامداد فائق الاصبح بخدمت شما میرسیم بهر چه مامور گردیم معمول گردانیم. روز دیگر بعد از طلوع خسرو خاور آن سرور بواسطه حضور و اجتماع جمعی معهود منتظر بود تا آنکه آفتاب عالمتاب بوسط النهار رسید اثری از آن جماعت ظاهر نشد و بغیر ما چهار کس هیچ متنفس بخدمت آن ولی ایزد مقدس معزز و اقدس مشرف نگشت چون شب سیم شد باز آن ولی حضرت بی نیاز بخانه‌های اصحاب و مهاجر که پیشتر عهد و بیعت بآن سرور کرده بودند رفت و از آن جماعت عهد و پیمان بر ابقای ایشان بر عهد و پیمان گرفت چون روز سیم شد حضرت امیر المؤمنین بر مکان معهود آمد امری از معاهدین در آن سرزمین ظاهر نشد تمامی آن مردم شیوه بی وفائی برداشتند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۸ و هر یک بیبانه‌ای مختفی گشته قدم بیرون نگذاشتند. چون ولی بیچون معذرت ناتمام آن امت و قلت معین بلکه عدم امداد و نصرت جماعت اهل بدر بظاهر مشاهده و ملاحظه نمود مراجعت بکاشانه خود فرمود و بذریعه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** و بموجب وصیت سید المرسلین پای مصابرت بدامن کشید و بگوشه وحدت مسکن گزیده روی بجمع قرآن آورده بتالیف آن مشغول گردید. و آن یگانه گوهر ولایت از خانه پای بیرون نهاده تا آنکه تمامی آیات با برکات سبحانی و کلمات صدق سمات قرآنی را بنوعی که نزد خدای عز و جل منزل شد از ناسخ و منسوخ مکتوب گردانیده جمع فرمود. مروی است که روزی در اثنای شغل آن سرور ابا بکر شخصی بخدمت آن ولی عز و جل مرسل گردانید و آن حضرت را به بیعت خود دلالت کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام رسول را بنزد او پیغام داد که من بجمع و تألیف آیات کلام مهیم مشغولم و سوگند غلاظ و شداد بحضرت خلاق العباد یاد کردم که تا جمع آیات کلام ایزد علام بانجام و انصرام نرسانم بجهت شغل دیگر ردا بر ندارم و پای از خانه بیرون نگذارم مگر بواسطه نماز و بندگی واهب کارساز. چون از جمع و تألیف قرآن پردازم و بامداد قادر عالم از آن شغل، خود را فارغ سازم بعد از آن آنچه رضای حضرت ایزد منان بود بآن پردازم. چون ولی واهب بیچون از آن شغل فراغت یافت با همان جامه و لباس که در ابتدای شروع تألیف ملبس بود پای سعادت و اقبال از سرای جنت مثال خود بیرون گذاشت در مسجد در محضری که ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب حاضر بودند حاضر شد و باواز بلند منادی نمود. که ای معشر مردمان من در روز قبض رسول ذو المنن بغسل آن حضرت مشغول شدم و بعد از تجهیز و تکفین و نماز و تدفین شروع در جمع و تألیف قرآن عزیز اللطیف نمودم در همین جامه که در بدن دارم و تا حال این جامه از بدن بیرون نکردم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۲۹ و هیچ آیه از کلام حضرت ذو الجلال نبی ایزد متعال ارسال نیافت الا آنکه من آن را در قرآن درآورده جمع کردم و تمامی آیات قرآن را بر حضرت نبی العدنانی خواندم و حرفا بحرف بر آن نبی الاشرف گذرانیدم و آن نبی ایزد کبیر تاویل و تفسیر هر آیه آن را بمن تعلیم داد و مرا بولایت و امامت امت معین و سرفراز نمود. چون امیر المؤمنین علی علیه السلام

کلام صدق التیام خود بانصرام رسانید از آن مقام بمنزل خود مراجعت فرمود و چون عمر استماع سخنان آن امام الانس و الجان نمود گفت ای ابی بکر ترا ناچار اخذ بیعت از علی علیه السّلام لازم است زیرا که تا از علی بیعت نگیریم در نظر مردم بغایت حقیریم کسی به نزد علی فرست تا آید بتو بیعت نماید تا ما را جمعیت خاطر بهم رسد و از شر علی ایمن گردیم. ابو بکر بمجرد استماع قول عمر کسی بنزد امیر المؤمنین حیدر فرستاد که خلیفه رسول خدای تعالی را اجابت نمای و بزودی نزد من آمده بیعت فرمای. چون رسول ابا بکر بنزد آن سرور آمده پیغام گذارد حضرت امیر المؤمنین گفت برو و به ابو بکر بگوی که بسیار بسیار زود تو ای ابی بکر نسبت دروغ بیفروغ بحضرت نبی ایزد معبود دادی. ای مخبر، ابو بکر و اصحاب یکسر میدانند که واهب اکبر و پیغمبر بغیر من خلیفه بجهت اهل زمین معین و مقرر نکردند مراجعت نمای و ابو بکر را بحقیقت این خبر آگاه و متذکر گردان. مخبر ابو بکر پیغام علی علیه السّلام گذارد و او را بحقایق سخنان صدق نشان آگاهی داد. ابو بکر گفت الحال برو و به علی بگوی که سخن امیر المؤمنین ابی بکر را اجابت کن. چون رسول کره ثانی پیغام ابو بکر بخدمت آن امام الانام علیه التّحیه و السّلام گذرانید آن ولی الله گفت: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۰ سبحان الله و الله بخدای عالم قسم است که مدت بسیار از روزی که سید النبی المختار مرا بامارت مؤمنان معین فرمود منقضی و متمادی نگردید و ابا بکر خود بحقیقت این امر مطلع و باخبر است و میدانید که الیوم بموجب خطاب مستطاب حضرت نبوت مآب هیچ احدی از مهاجر و انصار بغیر من باین اسم لایق و سزاوار نیست و حضرت پیغمبر در آن روزی که مرا باین نام مفتخر و سرافراز گردانید ابا بکر را امر نمود که سابع هفت نفر باشد در سلام و تحیت من بامارت مؤمنان جن و بشر. در آن روز ابا بکر و عمر هر دو از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای سید سرور این حکم و امر از خدای اکبر و از حضرت پیغمبر است. نبی المحمود فرمود که بلی حقا این حکم خدای تعالی و رسول مجتبی است و جبرئیل علیه السّلام از حضرت رب جلیل این پیغام بما گذرانید که ایزد علام بعد از سلام بشما اعلان و اعلام میگرداند و میگوید که بجمیع خلقان بگوئید که: علی امیر المؤمنین و سید مسلمانان و صاحب لوا و علم جماعت سفید رویان است و حضرت واحد کریم در روز حساب و نعیم علی را بر پل صراط مستقیم و ممکن گرداند تا اولیای خود را داخل جنان و اعدای خود را داخل نیران سازد. رسول ابا بکر بعد از مراجعت از خدمت امیر المؤمنین حیدر او را بحقایق آنچه از آن ولی ایزد اکبر استماع نمود مخبر گردانید. ابا بکر بعد از استماع کلام و پیغام علی علیه السّلام در آن روز دیگر جرات در ارسال رسول و پیغام بخدمت آن امام الانام ننمود. لیک چون روز بآخر رسید و خورشید شرق و غرب بواسطه هجوم سپاه ظلام شب بزایه شبستان مغرب مختفی گردید و نور روز بغابت نشست و شب بسر دست آمد حیدر کرار بضعة النبی المختار را بر حمار خاص خود که دلدل یا چهار پای دیگر باشد سوار گردانیده بواسطه اتمام حجت بر مهاجر و انصار بر در خانه هر یک از آن اصحاب رسول مجید گردید و جمیع ایشان را بنصرت و معاونت و امداد و معاضدت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۱ خود طلبد. ولی از تمامی ایشان بحسب قول و فعل استماع و استشمام بوی نصرت و مروت ننمود الا چهار نفر که آماده خدمت آن سرور گشتیم. چون آن حضرت حال بدان منوال دید و دانست که هیچ کس نصرت و یاری آن ولی ایزد اقدس نمیکند بلکه همگی مردمان در پی خذلان ایشان اند و تمامی مهاجر و انصار بسر ابا بکر اجتماع کردند و کمال سعی در نصرت و امداد و در تعظیم و استمداد او دارند و اصلا توجه اقبال بمعاونت آن ولی ایزد متعال نمی آرند بخانه خود نشست و از اختلاط اهل شقاق و نفاق پای بدامن صبر کشیده و توکل بحضرت عز و جل نمود. چون بعمر رسید که امیر المؤمنین شب تردد بسیار بدر خانه مهاجر و انصار نموده و کسی نصرت و امداد او ننمود بنزد ابا بکر رفت و گفت ترا چه مانعست از آنکه کسی بنزد علی فرستی و ازو بیعت بستانی. زیرا که هیچ کس نماند که با تو بیعت نکرد بغیر علی و آن چهار نفر البته کمال سعی در باب بیعت علی و آن چهار نفر نمای و در آن تاخیر مفرمای. عمر این سخن در مجمع و محضری که اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند مکرر مذکور کرد لیک چون از آن دو نفر ابو بکر ارق و ارفق از دیگر و آن دیگر اغلظ و اشق از ابا بکر بود چه آن دیگر بغایت غلیظ و جافی و مغتاپ غیر معافی بود تاخیر می نمود. چون ابا بکر سعی عمر را در باب اخذ بیعت از

علی بسیار بسیار از سعی خود بیش و از سایر مهاجر و انصار و قریش دید گفت ای عمر علی بغایت تند و غضبناک است کرا بنزد او فرستیم که با او گفت و شنود از روی حجت و الزام نماید و بضرورت لجاجت و ابرام نموده قهرا و جبرا بنزد ما حاضر فرماید. عمر گفت قنفذ را باین خدمت مخصوص گردانید که او البته علی را کیف ما کان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۲ بخدمت تو حاضر گرداند. قنفذ مردی از خلفای بنی تمیم و بغایت غلیظ و درشت و بی نهایت جافی و زشت بود. ابا بکر او را بنزد خود خوانده و بنوازشات موعود مستظهر فرمود و جمعی کثیر را بامداد و معاونت او معین و مقرر نمود و گفت باید که بنزد علی علیه السلام روی و او را خواهی نخواهی نزد من آری و او را بجواب و سؤال نگذاری. قنفذ قبول انفاذ امر ابا بکر نمود با جمعی بسیار روی بخانه آن امام الابرار آورده چون بدر خانه علی (ع) رسید طلب اذن دخول خانه زوج بتول نمود. حضرت امیر المؤمنین او را ماذون ننمود و رخصت دریافت شرف خدمت کثیر المنفعت نیافت و هر چند سعی در آن باب و شتاب بیشتر نمود اثر آن کمتر یافت. قنفذ چون حال بدین منوال مشاهده نمود مراجعت بنزد ابا بکر نمود در هنگامی که او و عمر هر دو در مسجد سید البشر حاضر بودند و در حوالی ایشان خلقی بسیار از مهاجر و انصار نشسته جمعی کثیر از حرکت قنفذ و ایشان مبتهج و شادمان و قلیلی متحیر و گریان قنفذ با سایر حضار که بر سر خانه آن یگانه گوهر ولایت رفته بودند گفتند که علی ما را رخصت ملاقات و اذن دخول سرای و مکالمات نداد. فی الفور عمر از روی غضب و شتاب گفت برگردید و چون بحوالی خانه علی رسیدید خواه اذن دهد خواه ندهد بخانه درآئید اگر آید و اگر نیاید جبرا و قهرا او را حاضر گردانید. قنفذ با جمع سابق و گروهی دیگر از عسکر که بایشان بحکم ابا بکر و عمر ملحق شده بودند بدر خانه حضرت امیر المؤمنین حیدر آمده رخصت اذن دخول عتبه طلب کردند مرخص نشدند. چون حال چنان دیدند شروع در کلمات لا یعنی و تشدد بیشتر از پیشتر نمودند. بضعة رسول الثقلین بعد از استماع آن اقوال و مشاهده احوال بعقب در آمد الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۳ و آن جماعت را از حرکات ناپسند و کلام ناخوش منع نمود و گفت ای قوم اگر شما بغیر اذن ما درآئید من تخریج شما کنم و شکایت بخدای تبارک و تعالی و رسول مجتبی نمایم. برگردید زیاده ازین آزار ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندهید و از سخط الهی و ایذای حضرت رسالت پناهی بیندیشید. قنفذ چون این کلمات از آن سیده بنت سید کائنات استماع نمود خود بدر خانه متمکن گردید اما باقی لشکر مراجعت بنزد ابا بکر نمودند و گفتند که فاطمه بنت سید البشر بعقب در آمد و چنین و چنین گفت و نیز فرمود که اگر شما بغیر اذن من بخانه من درآئید تخریج شما نمایم و شکایت شما بحضرت ایزد جبار و رسول مختار کنم. عمر چون این سخن بشنید بسیار بسیار در غصه و غضب شد و بغایت بخود پیچید و گفت ما را بزنان و زنان را با ما چکار فی الفور برخاست و گفت بغیر خلیفه رسول خدای تعالی و چند نفر از رؤسای عرب هر که باشد رفاقت من نماید و بدر خانه علی آید من تا علی را حاضر نگردانم برنگردم و یا خانه علی را با هر که دروست بآتش بسوزانم. بعد از آن عمر خود پشته هیزم بدوش برداشت و گفت هر که رفیق منست پشته هیزم بردارد. بموجب امر عمر تمامی لشکر از انصار و مهاجر با پشته های هیزم بدر خانه فاطمه بنت خیر البشر حاضر گشتند بلکه سایر الناس از طایفه مهاجر و انصار مقداری هیزم همراه برداشتند و خرمنهای هیزم بر اطراف و جوانب خانه فاطمه بنت نبی الواهب انباشتند. آنگاه عمر آواز بلند گردانید بنوعی که بسمع اشرف شاه نجف رسانید که یا علی بشتاب بخدمت خلیفه رسول خدای و باو بیعت نمای و الله بخدای عالم قسم است که اگر مسارعت و شتاب درین باب نمائی ترا با هر که درین خانه است اخراج نمایم و بخدمت خلیفه روانه فرمایم و الا بخانه تو آتش اندازم و هر که دروست با خاکستر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۴ یکسان سازم. در آن خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بودند. چون کلمات عمر بسمع امیر المؤمنین حیدر رسید بغایت خشمناک گردید خواست دست بقایمه ذو الفقار کرده بیرون آید و دفع منافقین و جماعت اشرار نماید در آن وقت وصیت حضرت خیر البریه بخاطر رسید بناء علیه در همان مکان مقرر و مستقر گردید. لیک عمر چون بر سطوت و باس آن سرور مطلع و باخبر بود خایف گشته بقنفذ مقرر کرد که اگر ابو الحسن بیرون آید او را برداشته بمسجد بنزد خلیفه رسول حاضر گردان و اگر بطوع و رغبت بیرون نیاید باید که بغلبگی لشکر و لجاج او را از خانه اخراج

نمائی و اگر از روی شدت و قهر نیز اخراج او ممکن و میسر نباشد خانه او را آتش اندازید و هر چه دروست بسوزانید. عمر بعد از اتمام امر مراجعت بمسجد بنزد ابا بکر نمود. بعد از آن قنفذ هر چند از روی شدت رخصت دخول سرای امام الوری طلبید ماذون نشده شروع در اقتحام و تهتك نمود و باتفاق رفقای خود در خانه علی علیه السلام را از پاشنه برداشتند و با شمشیرهای برهنه و باقی آلات حرب و نیزه بر سر آن حضرت ریختند. چون ولی الرحمن حال بدانسان دید دست بقایمه شمشیر کرد لشکر اطراف و جوانب آن سرور را فرو گرفتند لیکن چون آن امام العباد بموجب وصیت نبی الامجاد در آن حال مأمور بجهاد اهل فساد نبود صبر در آن باب نمود و دست از جنگ برداشت. آن جماعت بعد از آنکه خاطر خود جمع نمودند که علی (ع) با ایشان قتال و جدال نمی نماید دلیر گشته پیش آمدند و هجوم و ازدحام نموده شمشیر آن حضرت را شکستند و بریسمان آن ولی ایزد منان را بستند و طناب در گردن آن سرور زمن انداختند و خواستند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۵ که آن حضرت را بمسجد پیغمبر نزد ابا بکر برند. حضرت فاطمه بنت سید البشر چون حال ابن عم و شوهر بدان منوال مشاهده نمود در آن باب بیتاب گشته میان شوهر و آن جمع یکسر حائل میگردید و نمی گذاشت که حضرت ابو الحسن را از خانه بیرون برند. چون قریب بدر خانه رسیدند و خواستند که آن حضرت را کشان کشان از عتبه خانه بیرون برند حضرت فاطمه (ع) ممانعت می نمود و بهیچ وجه من الوجوه دست از آن حضرت برنمیداشت. قنفذ تازیانه بر بازوی مبارک آن بضعه خیر البریه زد بنوعی که آن محل ضرب مثل دملوج و دنبال گردید و اثر آن ضرب مانند نشان و داغ بر بازوی آن ساجده باقی ماند مع هذا دست از شوهر خود برنمیداشت. چون آن جماعت در آن امر متحیر ماندند در ساعت حقیقت حال بابا بکر رساندند که فاطمه بهیچ نوع دست از علی برنمی دارد و نمی گذارد که ما او را بمسجد حاضر گردانیم ابا بکر به قنفذ پیغام داد که فاطمه را بنزد او و او را از پیش علی دور کنید و علی را بنزد من آرید. اهل نفاق چون این سخن از ابا بکر شنیدند یک بار اتفاق نموده هجوم آوردند و خواستند که دست فاطمه را از دامن علی دور گردانند حضرت فاطمه بیکدست دامن علی محکم گرفت و دست دیگر خود بعتبه باب مضبوط گردانید. آن قوم ازدحام و هجوم آورده آن مطیعه رب العزت را در عضادت باب فشارش بی حساب دادند تا آنکه آن بضعه رسالتآب تاب آن الم بیتاب نیاورده بقوت تمام از حرکت و کثرت ازدحام آن لثام بر زمین افتاد. یک ضلع از اضلاع آن بنت خیر الانام بشکست و حملی که در شکم آن سیده عالم بود ساقط گشت و از آن درد و الم آزار بسیار یافت و همیشه از آن کوفت صاحب فراش بود تا آنکه شهید گشته در جوار پدر بزرگوار خود فی مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۶ مَلِیکِ مُقْتَدِرِ شتافت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ. چون حضرت فاطمه بیهوش افتاد امیر المؤمنین حیدر را بمسجد بنزد ابا بکر بردند در آن مجمع خالد بن الولید و ابو عبیده بن الجراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسد بن حصین و بشیر بن سعد انصاری و باقی مهاجر و انصار حاضر بودند و سایر مردم در حوالی و جوانب ابی بکر مسلح گشته نشسته بودند. عمر در آن دم شمشیر کشید و بر بالای سر علی علیه السلام ایستاد و گفت ای ابو الحسن بیعت بخلیفه رسول خدای نمای. حضرت امیر المؤمنین علی گفت و الله بخدای عالم قسم است که اگر شمشیر من بدست می آمد شما می دانید که هرگز شما و هیچ احدی را قدرت نبود که بنزد من آید یا بمن این نوع جرأت و گستاخی نماید. و الله که من آنچه نهایت سعی بود در باب حجت قوم نمودم و در آن باب ملامت نفس خود نکنم چه مرا ناصر و معین در باب اجراء احکام شرع و آداب دین نبود. اگر آن چهل نفر که با من بیعت و عهد کرده بودند اعانت و همراهی میکردند هر آینه من بشما مقاتله و مجادله میکردم و دمار از روزگار شما برمی آوردم. صد هزار لعنت بر آن قوم بیمروت که با من بیعت کردند و الحال نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و مبايعت کرده مرا مخذول و بی یار و بغیر نصیر و بی اختیار گذاشتند. در آن حال عمر از روی تندگی گفت ای ابو الحسن بیعت کن. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر بیعت نکنم تو چه توانی کرد. عمر گفت ترا در دنیا بعیش نگذارم بلکه در کمال ذلت و خواری بقتل آرم. حضرت امیر المؤمنین علی گفت اگر مرا مقتول گردانی یکی از بندگان خدای تعالی و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را کشته باشی. ابو بکر گفت اینکه تو بنده خدائی در آن شک نیست ما بزبان قائلیم لیکن آنکه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۷ میگوئی من برادر

رسولم لا نسلم. امیر المؤمنین گفت شما منکر مواخات من با رسول مهیمن میباشید. ابو بکر گفت شما را هیچ گونه خویشی و علاقه و قرابتی بحضرت نبی الابطحی نیست و این کلام کذب التیام را سه مرتبه تکرار نمود.

[احتجاج علی (ع) در باره خلافت]

[احتجاج علی (ع) در باره خلافت] در آن هنگام آن امام الانام روی بسایر انصار و مهاجر آورده گفت ای اصحاب سید الابرار شما را بحضرت مهیمن غفار و بر رسول المختار قسم است که آیا شما در روز خم غدیر از حضرت سید البشیر و النذیر شنیدید یا نه که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک حضرت رسول با من مواخات نمود بلکه هر چه رسول مجید از حضرت واحد حمید در باب امر ولایت من مامور بود هیچ امر آن را باقی نگذاشت و تمامی حقایق آن را از روی اعلان و آشکارا بیان و اعلان و اظهار و عیان بشما و به سایر مردمان نمود یا نه. همگی حضار یک بار گفتند نعم یا ابو الحسن در قول شما هیچ گونه خلاف و اعتساف نیست. ابو بکر چون مشاهده آن نمود بغایت خایف و هراسان و مضطر و حیران گردید و ترسید که تمامی مردم بنصرت و یاری آن امام الامم روند و بقول و فعل او بگروند. لهذا پیش دستی نمود و گفت یا ابو الحسن آنچه شما فرمودید همگی آن را بگوش شنیدیم و در دلهای خویش جای دادیم لیک ای علی ما در اول مراتب کمال و معرفت و حال شما از رسول ایزد متعال شنیدیم اما بعد از آن از حضرت شنیدیم که میفرمود که ما اهل بیت کرام نبوت ایزد علامیم ما را ملک کل مختار گردانید میان جمع دنیا و آخرت و اختیار یکی از آن، ما آخرت را برداشته دنیا را گذاشتیم. خدای منان جمع نکند نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت النبوة یعنی رتبه نبوت را بما مخصوص داشت و رتبه خلافت را بواسطه سایر امت گذاشت. چون امیر المؤمنین حیدر علیه السلام از ابا بکر استماع این حدیث موضوعه ببهتان الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۸ از لسان صدق لسان نبی الانس و الجان شنید فرمود که ای ابو بکر بغیر از شما هیچ احدی از اصحاب حضرت رسول ایزد تعالی درین معنی شهادت میدهند. فی الفور عمر گفت بلی آنچه خلیفه رسول خدای از لسان ایشان نقل و بیان نمود حق و صدق است زیرا که من نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدم. بعد از عمر ابو عبیده بن الجراح و سالم مولی حدیفه و معاذ جبل هر سه گفتند که ما نیز شاهدیم آنچه خلیفه رسول فرمود ما نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدیم. در آن زمان امیر المؤمنین بایشان خطاب کرده گفت بسیار بسیار قصد بد و فعل نارواست آنچه شما در خاطر فاطر و صحیفه ملعونه خود مذکور و مکتوب ساخته نگاهداشتید و با یک دیگر در سابق معاهده و مشارطه نمودید در حرم کعبه مکرمه که اگر خدای تعالی مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ را بمیراند یا بدست کسی مقتول گرداند شما از روی قهر و جبر امر ولایت و خلافت امت از اهل بیت آن سرور انتزاع نمائید. الحال بآن عهد و پیمان که در میان یک دیگر مقرر کردید بعمل آوردید. ابو بکر گفت ای ابو الحسن این خبر از کجا بشما رسید و صحبت این خبر بشما بچه وجه معلوم و ظاهر گردید ما را نیز بر حقایق این خبر مطلع و مخبر گردان و الا خبری که صدق آن بر شما ظاهر و عیان نباشد در امثال این محافل اعیان مذکور مگردان. چون آن امام الانس و الجان از ابو بکر این سخنان استماع نمود گفت ای زبیر و سلمان و ای ابو ذر و تو ای مقداد شما را بحضرت ایزد تعالی و باسلام و ایمان قسم است آیا در خاطر دارید و از حضرت نبی المحمود استماع نمودید که روزی بمن خطاب مستطاب نموده گفت ای علی فلانی و فلانی تا آنکه تعداد پنج نفر فرمود که آن جماعت مکاتبات و مراسلات بیکدیگر ارسال داشته باهم معاهده و معاهده بآنچه من مذکور کردم نمودند که بعد از حضرت سید کاینات معمول گردانند. هر چهار نفر گفتند بلی بار خدایا تو میدانی که چنین است که علی علیه السلام میگوید و ما این کلمات از حضرت نبی البریات شنیدیم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۳۹ یا علی شما بعد از آن معروض رای فیض اقتضای سید الوری گردانیدید که پدر و مادرم فدای تو باد هر گاه صورت حال بدین نهج انصرام یابد و عهود و مواتیق آن جهال بدین منوال بانجام رسد مرا در آن حال بچه امر مامور میگردانی تا بآن توجه و اقبال نموده بعمل آرم. رسول عز و جل فرمود که ای علی اگر در آن زمان انصار و اعوان یابی با اهل فساد جهاد کن تا آنکه تمامی آن جماعت را مقتول و نابود گردانی و اگر اعوان و

انصار بواسطه جهاد و غزا با آن اشرار نیایی با آن طایفه بیعت نمای و محافظت خود و باقی پیروان و تبعه خود فرمای. پس آنگاه آن ولی الله روی بابا بکر و عمر و جمعی که در آن مجمع حاضر بودند آورده گفت و الله اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند بر قول و عهد خود وفا می کردند و بر شرط و اقرار خود مستقر می بودند هر آینه من الله و فی الله با شما اهل فساد غزا و جهاد می کردم و الله که هیچ احدی از شما را عقب و نشان تا روز حساب و میزان نمی گذاشتم. بعد از آن منادی نمود که ای یاران بیعت کنید که مقدمات ما و این قوم بعینه همان مقدمه هارون برادر موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم است با قوم بنی اسرائیل در هنگامی که حضرت کلیم الله متوجه میقاتگاه حضرت اله که عبارت از طور سینا است می شد از قوم بیعت بجهت هارون گرفت و تاکید بسیار در باب وفای آن نمود. حسب الامر آن نبی الاکرام قوم بنی اسرائیل بالتمام در حضور حضرت کلیم علیه التحیه و التسلیم مبايعت بهارون علیه السلام نمودند و بر استمرار و استقرار بران عهد و پیمان کردند که در هیچ زمان مخالفت امر و نهی آن نبی ایزد منان نکنند و از ایشان برنگردند. همان که موسی علیه التحیه و الثنا بطور سینا تشریف فرما شد سامری که موسی بن ظفر است چون در علم کیمیا و نجوم بلکه در اکثر علوم مهارت و وقوف تمام داشت از ذخایر قبطیان که بعد از غرق و هلاکت ایشان در دریای نیل بکناره آورده بود برداشت و الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۰ از طلای احمر بصورت گوساله پیکری ساخت. چون سامری اطلاع بخاک سم اسب جبرئیل علیه السلام داشت که اگر اندکی از آن بر جمادی پاشند آن بزبور حیات ارجمند گردد لهذا آن مرتد بی باک پاره ای از آن خاک که با خود نگاه می داشت در جوف آن گوساله تیره مگاک ریخت. فی الفور آن گوساله مصوری بسحر و فسون سامری بنطق آمد و گفت ای بنی اسرائیل خدای شما و موسی منم و این موسی بن ظفر پیغمبر و فرستاده منست بشما و بسایر برای اطاعت امر و حکم او را لازم دانید و پای از خط امر و نهی او بیرون منهدید. قوم بنی اسرائیل بمجرد استماع قول و فسون سامری ملعون از طریق قویم شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم پای بیرون گذاشته طریق گوساله پرستی برداشتند و خاک ذلت ارتداد بر دیده اعمال صواب و سداد خود انباشتند. هر چند هارون علیه السلام ایشان را از آن حرکت شنیع زجر و منع نمود مفید نشد. این طایفه نیز بهمان طریق عهد و پیمان که رسول آخر الزمان در باب ولایت من از ایشان گرفته و آن را بنذر و سوگند مؤکد گردانید گذاشته راه مخالفت و شیوه عداوت برداشتند و بنوعی که بنی اسرائیل اراده قتل هارون (ع) که هادی و ناصح ایشان بود کردند این جماعت نیز حقی که حضرت ایزد خالق مرا لایق و مستحق آن دانسته بواسطه من معین و مقرر نمود و بحضرت نبی المحمود حکم و امر فرمود که حقایق آن را بجمع برایا رساند و آن حضرت تبلیغ ولایت من به همگی مسلمین نمود و از ایشان بیعت گرفت در آن زمان عهد و شرط با رسول انس و جان نمودند که خلاف عهد و پیمان ظاهر و عیان نگردانند. بعد از فوت آن حضرت او را بغیر تجهیز و تکفین گذاشتند و طریق خلاف برداشتند و حق مرا بمن نگذاشتند و بآن که بحقیقت امر مطلع و مخبر بودند در هنگامی که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۱ طلب حق خود کردم از من شهود طلب کردند و چون شهود ادای شهادت کردند این طایفه قبول قول ایشان نکردند بلکه اراده قتل من و شهود از روی جحد و عنود نمودند چنان که بنی اسرائیل قصد قتل هارون (ع) کرده بودند. بعد از آنکه حضرت کلیم علیه التحیه و التسلیم از طور سینا مراجعت نمود و تغییر و تبدیل احوال و اوضاع بنی اسرائیل مشاهده نمود متحیر گردید و هارون را در معرض عتاب و خطاب آورده گفت: ای هارون ترا چه بر این داشت که در هنگامی که ملاحظه مخالفت قوم و حرکت سامری شوم نمودی و دیدی که قوم طریق غوایت و راه ضلالت برداشتند این طایفه را تابع ما نگردانیدی و دست از ایشان برداشتی. در آن وقت موسی بغایت غضبناک شد و ریش هرون (ع) بگرفت هارون علیه السلام گفت «يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَّ عَفْوُنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي» «۱» در آن دم موسی علیه السلام از برادر دست برداشت. ای یاران حال ما بهمان نوع است بعد از آن تلاوت آیه مذکوره إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَّ عَفْوُنِي الْآيَةَ، نمود آنگاه دست ابا بکر گرفت و باو بیعت کرد که در خانه نشیند و دامن از اختلاط و صحبت خلائق فروچیند و السلام.

در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام هرگز بابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزرده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگردید

در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام هرگز بابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزرده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگردید اما آنچه خلاف در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر در باب بیعت علی بابی بکر رسید اینست. شیخ ابو جعفر القمی رضی الله عنه که از اعیان علمای شیعه اثنا عشریه الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۲ است در کتاب بهجه المناهج و در بعض کتب دیگر از مصنفات خود نقل کرده که هرگز امیر المؤمنین علی علیه السّلام بیعت بابا بکر و عمر و عثمان نکرد و در عقب ایشان نماز نگزارد و چون آن جماعت وفات یافتند آن حضرت بنماز جنایز ایشان حاضر نشد و اگر بضرورت بجهت الزام خصم بمجلس ایشان رفتی سلام نکردی و اظهار عداوت از آن جماعت نمودی بلکه طعن و لعن فرمودی. چنانچه در دعا و خطب مذکور و در السنه عجم و عرب مشهور است. و در بعض کتب سیر معتبر نیز مذکور است که چون عمر با لشکر بدر خانه حضرت فاطمه بنت خیر البشر رفت و هر چند سعی بیشتر نمود که امیر المؤمنین حیدر را بنزد ابا بکر برد میسر نشد آتش به آن هیزمها که خود با عسکر بر حوالی خانه فاطمه علیها صلوات الملك الاکبر حاضر کرده بودند زدند. حضرت علی علیه السلام چون حال بدان منوال دید بغایت متحیر گردید لا علاج بجهت منع و زجر ارباب نفاق و لجاج از خانه بیرون آمد. مقارن آن حال چون پیشتر خبر تشدد ارباب تمرد بسمع عم آن حضرت عباس بن عبد المطلب رسیده بود او نیز بواسطه خاطر بنت خیر المرسلین بسرعت و استعجال تمام متوجه خانه اهل بیت (ع) شده بود. چون آتش افروخته را مشاهده کرد بغایت الغایت آزرده و متحیر گردید و علی را در کمال حیرت و اضطراب دریافت. گفت ای علی خاطر مبارک آزرده مدار و کار خود بحضرت ایزد غفار گذار زیرا که حضرت رسول مختار در ایام حیات با جمیع مهاجر و انصار رفع اذیت و دفع مضرت منافقین اشرار از خود و از اهل بیت آن بزرگوار نتوانست نمود الحال شما اراده مینمائید که تنهائی رفع ایذا و عنای این طایفه از خود نمائی. یقین دان که این بهیچ وجه احتمال و امکان ندارد بیا تا باتفاق بنزد ارباب نفاق و شقاق رویم و بواسطه مصلحت وقت و عدم معنی و قلب نصرت با آن جماعت چند الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۳ روزی مدارا و مواسا نمای. چه بر ما و ایشان واضح و عیان است که امر ولایت و خلافت بموجب حکم حضرت رب العزت و وصیت نبی الرحمة بشما متعلق و مقرر است نهایت آنکه این جماعت بواسطه حب جاه و منصب دنیا این راه برداشتند چند روزی صبر نمای که آخر حق تو بتو عاید بحق خواهد شد. آنگاه عباس رضی الله عنه دست آن ولی الله را گرفته بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمجمعی که ابا بکر و عمر و اکثر انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند حاضر شدند. گفت ای ابا بکر و عمر شما را این همه سخت گیریها با اهل بیت خیر البشر و اظهار عداوت و مخالفت با این سلسله نیکو سیر از چه وجهست. ایشان هر دو گفتند که ما را هیچ گونه بغض و عداوت با اهل بیت النبوة نیست نهایت آنکه چون اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر همگی بابا بکر بیعت کردند و بر خلافتش راضی شدند چه او شیخ مسن است و متحمل شداید آلام و ایذای ایام از سایر انام بیشتر می گردد باید که شما بنی هاشم خصوصا علی (ع) بر ابی بکر بیعت نمائید. چون عباس رضی الله عنه دانست که آن جماعت بغیر بیعت از علی (ع) راضی و ساکت نمیگردند کره ثانیه شروع در نصیحت آن ولی رب العزت نموده گفت ای فرزند غلظت و عداوت این امت بر ما و شما ظاهر است بیعت کن و ما و خود را از ضرر گزند این جمع ناپسند مستخلص گردان. آنگاه دست علی (ع) را گرفته و در کف دست ابا بکر گذاشت امیر المؤمنین حیدر (ع) بی آنکه بیعت بر ابا بکر کند دست از دست ابا بکر کشید جمعی که دورتر بودند چون آن شیوه را ملاحظه کردند و از حقایق گفت و شنود واقف نبودند چنان گمان کردند که البته حیدر صفدر بر ابا بکر بیعت کرد و راضی بخلافت او گردید. ابو بکر نیز به همین معنی راضی شد و سکوت علی (ع) را مغتنم دانست بعد از آن در میان مردم اشتها یافت که حیدر کرار بیعت بر خلافت ابا بکر نمود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۴ و نیز سید المرتضی علم الهدی که این خطاب مستطاب هدایت انتساب را از ولایت مآب امیر المؤمنین علی علیه السّلام الملك الوهاب یافته و از اعیان افاضل سادات عظام و از اعلام عشایر حضرت امام

الشهید ابی عبد الله الحسین (ع) است در کتاب فصول از مصنفات خویش از شیخ الزکی التقی النقی مفید بن نعمان نقل می کند بعینه اینست که شیخ ایده الله تعالی میفرماید که دلیل بر اولویت و امامت علی (ع) آنست که آن حضرت علیه السلام بعد از وفات سید البشر صلی الله علیه و آله بیعت بر خلافت ابی بکر ننمود. چه اجماع امت و اتفاق جمیع اهل ملت است بر آنکه علی (ع) بعد از فوت النبی الابطحی از بیعت ابا بکر زمانی چند تاخیر نمود و در هنگامی که تمامی انصار و مهاجر در سقیفه بنی ساعده جمعیت بر خلافت ابا بکر نمودند آن حضرت بتجهیز و تکفین و تدفین حضرت سید المرسلین (ع) مشغول بود. لیکن آن جماعت که قایلند بر عدم بیعت علی بر ابا بکر در روز بیعت سایر مهاجر و انصار گویند علی (ع) در روز جمعیت امت بر ابا بکر صدیق بیعت ننمود این طایفه چند گروهند. برخی گویند که علی تا سه روز تاخیر در بیعت ابا بکر کرد و بعد از آن بیعت نمود و جمعی گویند که تا فاطمه بنت خیر البشر بعالم باقی سفر ننمود امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر بیعت نفرمود و گروهی گویند علی (ع) بعد از فوت سید البشر تا چهل روز بر ابا بکر بیعت نکرد و بعد از آن بیعت کرد. و صنفی گویند که علی (ع) بعد از وفات فاطمه علیها سلام الملک الالکبر و انقضای شش ماه دیگر بر خلافت ابا بکر بیعت نمود و جمعی از محققین امامیه گویند که امیر المؤمنین حیدر هرگز یک ساعت بیعت بر ابا بکر ننمود. پس اجماع امت است در آنکه علی (ع) تاخیر در بیعت ابا بکر نمود لیکن اختلاف کردند که علی (ع) ایامی که بیعت بر ابا بکر نکردند آیا چند یوم یا چند شهر بود بنوعی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۵ که سمت تحریر یافت. اما ما میگوئیم که چون ثابت شد امیر المؤمنین حیدر چند روز تأخیر در بیعت ابا بکر نمود آیا تأخیر از علی علیه السلام هدایت بود و ترک آن ضلالت تا آنکه بیعت ضلالت و ترک آن هدایت و صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر صواب و ترک آن نیز صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر خطا است و ترک آن نیز خطا بود. اگر گویند که ترک بیعت ضلالت بود لازم آید که حضرت ولی الله که باتفاق خاص و عام خلیفه رسول خدای تعالی است گمراه بعد از آن شده باشد. زیرا که آن حضرت ترک امر هدایت که برو واجب است که عبارت از بیعت ابا بکر است نمود و تارک هدایت واجبه و مرتکب ضلالت بی ریب و اشتباه غاوی و گمراهست. و حال آنکه اجماع امت محمد است که بعد از وفات پیغمبر آخر الزمان از آن امام الانس و الجان ضلالت و عصیان در طول خلافت ابا بکر و عمر و عثمان بین و عیان نشد و همیشه بر نهج اسلام و ایمان و بر شیوه صدق و ایقان بود و لحظه ای بلکه بیک طرفه العین از ذکر حضرت رب العالمین و اطاعت سید المرسلین متقاعد نبود. پس تأخیر آن سرور علیه السلام از بیعت ابا بکر ضلالت نباشد و هر گاه عدم ضلالت آن صفدر بین و ظاهر شده باشد پس ترک بیعت ابا بکر از امیر المؤمنین حیدر هدایت باشد. و اگر گویند بیعت بر ابا بکر صواب و ترکش بر صواب بود این نیز باطل است. زیرا که حق را دو جهت مختلف و دو صفت متضاده جایز نیست چه در نزد ارباب فضل و حال اجتماع نقیضین و ارتفاع آن بر محال است و اگر تاخیر بیعت ابا بکر از علی علیه السلام هدایت و صواب باشد و ترک بیعتش خطا و ضلال بود صدور آن امر از آن ولی رب غفور جایز و مشکور نیست. زیرا که آن وصی حضرت رسول را عدول از ثواب بسوی خطا و از هدایت بسوی ضلالت و غوایت چگونه جایز و رخصت باشد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۶ لا سیما اجماع آن طایفه در باب آن ولایت است که در آن ایام آن جماعت در ولایت و خلافت برو تقدم نمودند و دست آن حضرت را از حقی که بموجب نص قرآن و وصیت رسول آخر الزمان بایشان مقرر و عیان است کوتاه فرمودند اصلا در آن زمان از آن امام الاعمه عصیان و ضلالت بحیز ظهور ظاهر نشد. و نیز محال است که بیعت بر ابی بکر خطا و ترک آن خطا باشد زیرا که اجماع بر بطلان این قول است چنانچه مذکور شد که اجتماع نقیضین محال است مع هذا قومی که با ما مخالفند در اکثر کتب خود نقل کرده اند که از روی عقل و حال هیچ گونه شبهه و اشکال نیست در آنکه معاشر الناس را از روی قیاس جایز و روا است که اختیار امام بجهت ارشاد خویش نمایند و هر کرا خواهند بخلافت بردارند تا در امور شرع و عرف رجوع باو آرند. چون اختیار ثابت شد و نیز بظهور و وضوح رسید که جهت استحقاق امر خلافت و امامت که ظهور عدالت و نسب و علم و حسب و قدرت بر قیام امر خلافت امت و اجرای احکام شرع و ملت سید الانام است بر هیچ احدی مخفی و مستور نیست که این امور مذکور در ابی بکر در

کمال وضوح و ظهور است و اختیار ابی بکر بواسطه این کار بغایت مستحسن و سزاوار است. پس باعتقاد نواصب و آنچه طریق مذهب ایشان است چون در ابو بکر صفات مذکوره موجود است امام باشد هر که تأخیر در بیعت او نماید البته مصیب نیست بلکه آن کس از هدایت ایزد اقدس و از رحمت او بی نصیب است. خلاصه کلام آنکه مردم بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از دو گروه بیرون نبودند. گروه اول شیعه و ایشان قایلند بر آنکه امامت ابا بکر بنا بر نص ایزد داور و وصیت سید البشر که در باب امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر است او را سزاوار و در خور نیست بلکه باطل و فاسد است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۷ گروه دوم جماعت ناصبه‌اند و ایشان قائل بر صحت خلافت ابا بکرند و میگویند که بر هر متفطن عارف و زیرک معارف هیچ شک و ریب و موهم خدعه و فریب نیست در صواب خلافت ابا بکر بجهت ثبوت صفات مستحقه خلافت درو بنوعی که مذکور شد. پس هر که تأخیر در بیعت ابا بکر نماید خاطی بلکه عاصی باشد مگر آنکه تأخیر بواسطه اثبات دلیل و حجت آن یا بواسطه شبهه که متأخر را عارض شده باشد. هر گاه چنین نباشد باعتقاد نواصب لازم آید که تأخیر از بیعت ابا بکر محض بجهت عناد و افساد باشد و بیقین باتفاق مسلمین از جمله متأخرین بیعت ابا بکر امیر المؤمنین حیدر علیه السلام بود بلکه آن سرور بدلائل مذکوره معتبره هرگز بیعت بر ابی بکر ننمود. هر گاه باعتقاد ایشان امیر المؤمنین حیدر علیه السلام که ترک بیعت ابا بکر کرده ضال و کافر و معاند و مفسد نباشد و نواصب خود اجماع بر عدم ضلالت و غوایت آن حضرت در طول ایام خلافت یاران ثلثه کرده باشند لازم آید آن برگزیده ایزد داور پیوسته برفیعه ایمان و ایقان بوده بنا بر کلام مهیمن منان و احادیث رسول آخر الزمان مثل حکایت مشهوره خم غدیر و غیره و تا آن حضرت امام انس و جان و ولی ایزد دیان و وصی بلا فصل بنی العدنان باشد مدعی ولایت بغیر آن ولی الله، عاصی و گمراه و دور از مرحمت اله و محروم از شفاعت رسول الله باشد. چون دلایل عدم بیعت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در کتب حدیث و سیر بغایت بسیار است لهذا مترجم را به بیان همین دو وجه اختصار است. سلمان رضی الله عنه گوید که بعد از آن شخصی بزیر گفت که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام که اشرف بنی هاشم است بیعت بخلیفه کرد تو نیز بیعت کن و مخالفت با اصحاب حضرت نبی الرحمة مکن. اصلاً زیر توجه و اقبال بمقال آن ضال ننمود. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۸ عمر چون ملاحظه نمود که زیر بر تمر و انکار و بر عدم بیعت ابا بکر و مخالف مهاجر و انصار مصر و برقرار است با خالد بن الولید و ابن شعبه و جمع کثیر بر روی زیر جستند و شمشیر او را از غلاف کشیده بر زمین زده بشکستند و او را بروی خاک انداختند و عمر بر سینه او متمکن شد. زیر در آن دم با کمال خشم و غم بعمر گفت یا ابن الصهاک الحبشیه و الله که اگر شمشیر من در دستم بودی ترا هرگز قدرت این حرکت و قوت این جرأت نبود بلکه تو از زیر مانند روباه از شیر گریختی و تو در معارک هزبران همیشه گریزان بوده آبروی خود میریختی. جمیع مهاجر و انصار بعمر گفتند که دست از زیر بردار و ای زیر تو امثال این گفتار را وسیله شوکت و اقتدار مپندار و طریق مصادقت و دست مبیعت با ابا بکر بموافقت مهاجر و انصار پیش آر که اتفاق به از نفاق و موافقت به از مخالفت و الفت بهتر از کلفت است. چون زیر از یاران استماع این سخنان نمود و محیص و مفر بجز بیعت با ابا بکر ندید مکرها؟؟؟ بیعت کرد. از سلمان رضی الله عنه مروی است که آن جمع شوم بعد از جمعیت خاطر از بیعت زیر و اکثر قوم بر سر من هجوم آوردند و دست و پا و گردن مرا مانند سلعه و کالا در هم پیچیدند و بغایت از روی خشم محکم بستند چنانچه پنداشتم که تمامی اعضای مرا در هم شکستند. در آن دم با کمال حیرت و الم و غصه و غم یکی از آن مردم دست مرا از بند گشود و گفت ای سلمان خواهی نخواهی بیعت باید نمود چه این حکایات و حرکات بهیچ وجه سود ندارد. چون دانستم که آن مطیع رسول در آن باب صادق القول است من نیز کراهه در آن محضر بیعت بر ابا بکر کردم و بعد از من مقداد و ابا ذر و زیر با کمال کراهت بیعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۴۹ بر ابا بکر کردند. خلاصه کلام آنکه در آن وقت بهیچ احدی از امامت سید البشر کراهت در بیعت ابا بکر نداشتند مگر حضرت امیر المؤمنین حیدر و چهار نفر دیگر و نیز از ما چهار نفر هیچ احدی در آن محضر از زیر درشت گوی تر نبود. چنانچه بعد از بیعت روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه بخدای عالم قسم است که اگر این آزاد کرده‌های اعیان

قریش ممد و معاون و خویش تو نمی بودند هرگز ترا قدرت سخن و تقدم بر من در هیچ محافل و ممکن نبودى خصوصا در وقتى که شمشیر من در دستم بودى. زیرا که جبن و بد دلى و ترس و نامردى تو در حرب و ضرب و نجابت تو در نسب و حسب میان طوایف عجم و عرب منتشر و مشتهر است اما چون جماعتى یافتى که تقویت تو در هر امر مى نمایند لهذا بقوت و اعانت آن جماعت حمله بر مردم عالم مى آرى و الا ترا چه یارای این جرات و چه قدرت این حرکت است. عمر چون لوم زبیر و تفریع و تعبیر زیاده از حد تقریر او استماع نمود بغایت آزرده و دلگیر گشته در غضب شد و گفت ای زبیر ترا چه قدرت ذکر نام صهاک است. زبیر در ساعت با کمال مسارعت گفت که صهاک چه کس است که نام او نتوان برد بلکه ذکر اسم آن ناکس عیب آن کس است مع هذا کرا قدرت تنفس منع من است از تذکار و تکرار نام آن خاکسار. چه آن ردیه امه حبشیه بود از جدم عبد المطلب که گاهى بمرعى غنم و بعیر در صحارى و جبال سر میکرد روزی نفیل جد تو در آن صحرا بعد از ادراک لقای او طفیلی او شد و بمضمون الجنس الی جنسه یمیل حبشیه نیز مایل نفیل گردید. بیت ذره ای کاندلر همه ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهربا است الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۰ غرض بعد از تمتع از مواصلت یک دیگر حبشیه از جدت نفیل بارور گردید و بعد از تقضى مدت حمل بتولد خطاب پدرت دیده جدت را منور گردانید و از آن گرامی گوهر با حسب و نسب مانند تو اختری طالع شد. چون جدم عبد المطلب بر حقیقت فعل شنیع جدت نفیل بی توقع مطلع گشت صهاک ناپاک را از سلک ممالیک خود اخراج نموده به نفیل بخشید و اکثر بلکه تمامی اولاد نفیل از آن حبشیه متولد گشتند. هر گاه پدرت خطاب بغیر شبهه و ارتیاب مولی جد من باشد آیا ترا جایز و رخصت است که نسبت بولی نعمت خود این نوع حرکت از تو سانش و صادر و واضح و ظاهر گردد نهایت آنکه خطا در نسبت و اصل چون مستلزم خطا در قول و فعل است شما را معذور باید داشت. زبیر چون کلام باین مقام رسانید عمر را مبهوت و ساکت گردانید. ابو بکر بعد از مشاهده حیرت و اضطراب و ملاحظه غضب بسیار عمر میان زبیر و ایشان مصالحه نمود و طرفین را از گفتن کلمات درشت باز داشت و زبیر را به نصیحت و التماس بتذکار و تکرار آن سخنان نگذاشت. سلیم بن قیس الهمدانی رضی الله عنه گوید که من بسلمان رضی الله عنه گفتم عجب است از شما که در هنگام بیعت ابا بکر مکالمت ننمودی و او را بموجب ارتکاب افعال و اعمال دواعی هوس و خواهش نفس ضال او شست و شوی نفرمودی. سلمان در جواب من در آن باب گفت که بتقصیر در آن مقدمه از خود راضی نبودم و هر چه گفتمی بود در بیان آن تساهل و تغافل از آن ننمودم چنانچه بعد از بیعت از روی کراهیت روی بارباب بدعت و ضلالت و اصحاب ظلم و غوایت آورده گفتم که امیدوارم که دنیا همیشه بر شما ناخوش و مقطوع و سرور و عیش خوش از شما مرفوع و منزوع باد. ای ارباب بدعت هیچ میدانید که چه نوع توبیخ و ظلم و جور و ستم بر نفس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۱ ظالم خود روا داشتید و سنت اولیتان و شعار پیشینیان خود را سنت دانسته شعار اسلام و سنت نبی الاکرام را گذاشته بلکه نسیا منسیا و خطا انگاشتید. چه سنت نبی الرحمه را از اصل آن استخراج و اهل آن صاحب اللواء و المعراج را از حق اخراج نمودید و خود را مالک تخت و تاج و دین خود را بغایت بی رونق و رواج گردانیدید. عدول از عدل و انصاف نموده شیوه ترمود و اعتساف برداشتید. عمر در آن حال با کمال حزن و ملال از روی مسارعت و غضبان گفت ای سلمان چون تو و صاحب بر خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده و در تحت حکم ما و بسلسله مطیعین جانشین رسول ایزد تبارک و تعالی مرتبط و منخرط گشتید این زمان هر چه شما و ایشان را در خاطر خلجان نماید بیان کنید که از سخنان شما و ایشان هیچ نوع ضرر و نقصان بما لاحق و عیان نخواهد شد. سلمان رضی الله عنه گوید که من بعد از استماع این سخنان گفتم ای عمر از کلام شما نقص عاید ما نگردد بدرستی و تحقیق من شهادت از روی صدق کما ینبغی و یلیق میدهم که من مکرر از لسان معجز نشان آن طوطی شکرخای «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» شنیدم در باب تو و صاحب که بیعت بآن کردی میفرمود که گناه و عذاب این دو کس در روز حساب و پاداش هر کس نزد خدای تعالی و تقدس برابر گناه و عذاب همه کس از امت منست. وای بر کسی که حال او در عقبی چنین و فعل و عملش بر خلاف حکم رب العالمین و مخالف امر سید المرسلین باشد و راضی بسنن اولیای هادین نباشد. عمر

گفت ای سلمان چون علی بیعت بخلیفه نبی نمود و تو بمآل خود موصول نشدی و بقره العین خود که ولایت و خلافت علی بود قریر العین نگشتی لهذا در کمال حزن و اضطرابی و چون حقیقت حال تو بر ما واضح و هویدا است لهذا تو در تذکار و تکرار امثال این کلام کذب آثار مختار بلکه معذوری. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۲ سلمان گوید که من بعمر گفتم چون شما مرا در بیان امر حق صادق و محق دانسته معذور داشتید من نیز در باب شما آنچه در بعض کتب سماوی که بانیای ایزد تبارک و تعالی منزل گشته و آیه ای که بنام و نسب و صفات ذات و حسب تو در آن مرقومه منزله آسمانی و مختومه مرسوله حضرت مهیمن سبحانی مزبور و مذکور است؛ بنظر این احقر در آمد بگویم. در آنجا مرقوم است که در یک باب از ابواب جهنم پر شرر مکتوب و مستطر است که این باب مدخل سکنی و مقر عمر بن الخطاب است. عمر گفت ای سلمان چون ترا در باب خاطر اهل بیت رسالتآب که شما آنها را اله و ارباب خود فراگرفتید بغایت قلق و اضطراب است که چرا آن طایفه از ولایت سایر انام و اصحاب معزول و در حساب نباشند و باین واسطه آزرد و بیتابی باید که عزل آن جماعت را از خدای عز و جل دانی و هیچ احدی را در آن باب ارباب تعرض و غرض ندانی لیکن چون باعتقاد خود مغبونی و مغروری هر چه خواهی گوی. سلمان گفت ای عمر تو گواه باش که آیه کلام الله که من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق تو نازل شده آن را بلا زیاده و نقصان بیان نمایم. ای عمر در هنگامی که این آیه مبارکه کلام حضرت ایزد «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا» «۱» منزل گشته من از رسول حضرت عز و جل پرسیدم این آیه در شأن که نازل شد. رسول خالق الافلاک فرمود که این آیه منزل در حق ابن الصهاک است. تفسیر و معنی آیه وافی هدایت آنکه در آن روز در جهنم که محل سکون اهل وزر و اثم است هیچ احدی از طوایف امم مستحق جهنم را عذاب و گرفتاری و ذلت و خواری بوسیله مزید جرایم و شرمساری مثل عذاب ما فوق الحد و الحساب عمر بن الخطاب و خاکساری و گرفتاری و شرمساری او در نزد ایزد باری تعالی نیست و هیچ احدی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۳ از طایفه اهل نفاق و غیره را وثاق در ضیق و تنگی و در ظلمت و تیرگی مثل وثاق آن رئیس اهل تمرد و شقاق نی چنانچه در تعبیر این آیه مهیمن سبحان بروایت سلمان رضی الله عنه از حضرت نبی الانس و الجان بین و عیان است. عمر گفت سلمان ساکت شو و زیاده از این بوسیله تکرار بیان و تذکار سخنان ناملایم سبب پریشانی خاطر عاطر ارباب اسلام و ایمان مباش. سلمان رضی الله عنه گفت ای عمر از حضرت قادر عالم مترجی و امیدوارم که ترا از قول و فعل ناملایم ساکت و نادم و زبان هذیان گوی ترا ای غلام پسر ولد زنا کوتاه و دل ترا متصل مقرون به غم و الم گرداند. از سلمان رضی الله عنه مروی است که چون من کلام باین مقام رسانیدم حضرت امام الانام علی بن ابی طالب (ع) روی مبارک باین محب مستهام آورد و گفت: ای سلمان سکوت از این سخنان درد مثال در این مکان بی شبهه و گمان اولی و انسب، من بموجب حکم لازم الاذعان آن ولی ایزد منان ساکت از آن سخنان گشتم. و الله بذات یکتائی بی همتائی قادر عالم قسم است که اگر آن امام الاعلم مرا به سکوت امر و حکم نکردی ساکت نشدمی و آنچه در باب تمرد ابا بکر و عمر از حضرت سید البشر شنیدم و بوسیله تعلیم آن سرور مطلع و باخبر گردیدم تمامی حقایق آن را بابا بکر و عمر مطلع و مخبر میگردانیدم. لیکن چون عمر دید که من بموجب حکم ولی مهیمن ساکت گردیدم گفت ای سلمان هر گاه تو چنین مطیع و مسلم و منقاد امر و حکم علی علیه السلام بودی بایستی که چنانچه ابا ذر و مقداد که مصاحب تواند و در هنگام بیعت ساکت بودند تو نیز از امثال این قیل و قال ساکت شده بیعت میکردی. زیرا که دوستی با اهل بیت زیاده از مودت و محبت ایشان نسبت بسلسله پیغمبر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۴ آخر الزمان نیست و نیز تعظیم تو نسبت بآن خاندان رتبه زیادتی و سمت ترقی از تعظیم ایشان نسبت بآن دودمان رفیع البنیان ندارد و الله که تو در صداقت و محبت اهل البیت زیاده از ایشان نیستی. ابو ذر گفت ای عمر تو ما را بمودت و محبت اهل البیت و تعظیم آن برگزیدگان ایزد منان سرزنش و ملامت و توبیخ و فضاحت مینمائی. لعنت خدای تعالی و تقدس بر آن ناکس که مبغض آل رسول اقدس است و بر آن خارجی و بر آن اعیان خروج کرده که مردم را بر ارقاب ایشان حمل نمود بلکه اکثر طوایف امم سید عالم را بقهقری بر ادبار اصلی و بمذهب اولی مراجعت فرمود، باد. عمر گفت آمین لعنت خدای بر ظالمان حق

اهل بیت پیغمبر آخر الزمان باد لا و الله بخدای قادر عالم قسم است که اهل بیت النبوة را در ولایت و خلافت امت هیچ نوع حقی نیست بلکه ایشان و ما و شما و سایر مردمان در امر خلافت و ولایت خلقان یکسانیم. ابو ذر گفت ای عمر هر گاه حقیقت امر باعتقاد شما بدین نهج مقرر باشد پس شما منازعه و مخاصمه با اهل بیت پیغمبر از سایر برایا بیشتر مینمائید و بغیر حجت و برهان تصرف در حقی که بحکم واهب سبحان و تبلیغ حضرت نبی الانس و الجان مقرر از برای ایشان است میفرمائید. در آن زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك المنان روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه بقول تو ما را در امر ولایت امت هیچ حق نیست لیک تو و پسر آكله الزیات مستحق ولایت و خلافت خلائقند صدق سخنان بی بنیان تو بر افراد بنی نوع انسان که بر صنعت اسلام و ایمان باقی باشند کالشمس فی رابعه النهار بین و آشکار است. عمر گفت یا ابا الحسن بعد از بیعت شما بخلیفه رسول آخر الزمان از شما ذکر امثال این سخنان مرضی و مستحسن است و به هیچ احدی از اهل اسلام و ایمان انساب نیست زیرا که الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۵ عامه اصحاب از انصار و مهاجر بمصاحب من ابو بکر راضی گشتند گناه من در این باب چیست. حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای عمر اگر چه تو و سایر انصار و مهاجر به غیر حق بخلافت ابا بکر راضی شده بیعت کردید اما خدای اکبر و رسول او سید البشر بغیر ولایت من بکسی دیگر راضی نیستند و این داوری میان ما و شما در روز حساب و جزا بنزد ایزد علام بفیصل انجام و انصرام خواهد رسید و شما را بنزد ایزد باری بوسیله ارتکاب این معصیت و گناهکاری بغیر خلود در نیران و شرمساری نیست. بشارت باد تو و مصاحبت را با متابعان و اقویای شما بسخط خدای شدید العقاب و نکال و عذاب او در یوم الحساب. ویلک ای پسر خطاب آیا میدانی از چه نوع امر مرضی عزیز وهاب و فعل صواب منتج اجر و ثواب خود را اخراج نموده مرتکب چه قسم فعل شنیع ناصواب و عمل بی توقیع غیر متاب گشته و جنایت خیانت بر نفس پرآز؟؟؟ و هوس خود و مصاحبت روا داشتید و مقر و مقر برای خود و ابا بکر در محشر بغیر طریق سعیر و سقر نگذاشتید. ابا بکر بعد از استماع قول امیر المؤمنین حیدر روی بعمر آورده گفت ای عمر هر گاه ابو الحسن با ما درین وقت بطریق سایر امت متابعت و مبايعت نمود و ما را از غائله مکر و از خدعه شر خود ایمن گردانید من بعد او را مرنجانید و واگذارید تا هر چه خواهد گوید امیر- المؤمنین حیدر گفت ای ابا بکر من در مدت عمر خود غایل در هیچ کار حتی در یک امر نبودم. سلمان رضی الله عنه گوید بعد از آن آن سرور روی بما چهار نفر آورده گفت ای سلمان و زبیر و ای مقداد و ابا ذر قسم بایزد عالم اکبر که من شما را متذکر گردانم بحقیقت فعل و امری که برای جماعت شما مخفی و و مستتر نیست. آیا شما از حضرت سید المرسلین استماع نمودید که آن صادق امین روزی در حضور بعضی از ارباب دین میفرمود که تابوتی است از نار سجین که آن مقر و مکین دوازده نفر از آدمیین است شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین. و آن تابوت بامر عز و جل در چاهی مغفل است در قعر جهنم و بر رأس آن سنگی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۶ است بغایت متانت و مستحکم. چون قهار عالم خواهد که حرارت نار اشد و افخم و احر و اعظم گردد مالک سقر مأمور بنقل آن حجر از قلب گردد. چون بحکم جبار بیچون آن صخره از آنجا منتزع و منقلع گردد تواتر شعلات نوایر ملتهب بنوعی از قعر آن جب مرتفع شود که توصیف شدت حرارت آن در حیز قدرت انسان کامل البیان نیست. نار جهنم از شدت حرارت آن بنوعی متاذی و متالم گردد که الامان الامان گویان استعاذه و پناه بحضرت اله برد و گوید ای خالق حافظ عباد الله و ای نجات دهنده ارباب وزر و گناه مرا تاب شدت حرارت و توان مقاومت التهاب نوایر باحرقت این چاه بهیچ رو و راه نیست. من در آن دم از حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم از سکنه تابوت مربوط بقعر چاه جهنم پرسیدم، در آن محل شما نیز در آن محفل جنت مثل آن رسول عز و جل حاضر بودید که نبی المحمود در جواب فرمود: که شش نفر اولین از ساکنان آن تابوت سجین اول ایشان پسر آدم اب النیین است که برادر خود را بجور و کین مقتول گردانید. دوم فرعون که موسی کلیم الله علی نبینا و علیه التحیه و التسلیم را بسیار رنجانید. سوم نمرود مردود است که در باب معبود بحضرت ابراهیم نبی منازعه بسیار نمود و آن حضرت را در آتش القا فرمود. چهارم و پنجم دو مرد از بنی اسرائیل که هر دو احکام کتاب رب جلیل را تبدیل و سنت رسول خود را تحویل نمودند یکی از ایشان وسیله گمراهی

یهودیان و دیگری باعث اضلال و روسیاهی نصرانیان گردیدند. و ششم آن غاویان شیطان علیه اللعنه و النیران است. و اما شش نفر آخرین. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۷ اول ایشان دجال بدفعال و پنج نفر دیگر این جماعت اصحاب صحیفه‌اند. ای برادر من این طایفه وخیم العاقبه در بغض و عداوت تو با یک دیگر معاهدت و معاقدت نموده بعد از شرط و پیمان صحیفه بجهت مزید تاکید و استقرار هر یک از منافقان صحیفه قلمی نمودند و بر ذیل حواشی و عنوان آن مهرها فرمودند و رسول انس و جان در حضور شما مرا اشاره به یکان یکان این متمرّدان نمود و گفت این و این و این است تا آنکه تعداد آن پنج نفر نمود و فرمود که ای علی این خارجیان بعد از من بر تو بیرون شوند. سلمان گوید که من و زبیر و ابا ذر و مقداد هر چهار نفر چون این کلام بالتمام از حضرت سید البشر سابقا مکرر از لسان معجز نشان رسول ایزد منان شنیدیم گفتیم بی شبهه و ابرام این کلام رسول است و اصلا خلاف درین قول نیست. عثمان چون از حضار آن مکان بود از روی استفسار و اعلان گفت ای ابا ذر در نزد تو و یاران هیچ حدیث در باب من از حضرت رسول ذو المنن هست. حضرت امام الانس و الجان فرمود که بلی من از رسول مهیمن شنیدم که ترا لعن فرمود و از هنگامی که ترا لعنت کرد تا زمانی که ازین جهان متوجه جان گردید از لعن تو استغفار نمود و این اشارت است بر اسائنات حال و کثرت وزر و وبال تو در مآل. عثمان بعد از استماع مقال علی علیه السّلام الملک المتعال در غضب شد و گفت ترا با من و مرا با تو چکارست لیکن ای ابو الحسن چنانچه تو مرا در ایام حیات رسول مهیمن بحال خود نمیگذاشتی الحال بعد از عهد رسول متعال همان شیوه و فعال خود برداشتی. زبیر پیش از آنکه آن ولی رب قدیر او را مجاب از آن تقریر نماید و عثمان را بدلیل ساکت گرداند گفت بلکه چون بدی ذات تو بر همگان واضح و عیان است لهذا امیر المؤمنین حیدر نیز با تو در محل تعرض است. اما در بیان احوال تو که از حضرت نبی ایزد متعال استماع نموده بعد از آنکه از او استعلام نمائید علی را چه گناهست لیکن من امیدوارم که پروردگار عالم بینی ترا الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۸ بر زمین مالد تا ترا از این نخوت و تجبر بیرون آرد. عثمان گفت بخدای عالم قسم است که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند زبیر بعد از ارتداد از اسلام مقتول خواهد شد. از سلمان مرویست که من بعد از استماع قول عثمان بجانب امام الانس و الجان نگران گشتم تا آن حضرت در این باب چه بیان نماید چون ولی بیچون مطلب مرا بعلم لدنی تفرس نمود چنان که میان من و آن حضرت معلوم بود. فرمود که عثمان درین بیان صادق است زیرا که زبیر بعد از انقضای ایام خلافت عثمان با من بیعت کند و بعد از مدت قلیل تبدیل آن نماید و مرتد گردد و در همان ایام ارتداد از اسلام بواسطه آرزو و هوس خلافت که در خاطر او مستقر است بقتل رسد و بخواهش نفس و مطلب و هوس خود نرسد. سلیم رضی الله عنه گوید در آن زمان امیر مؤمنان روی مبارک بسلمان آورده گفت ای سلمان یقین دان که این قوم بالتمام بعد از وفات سید الانام مرتد گشتند و از دین و آئین اسلام برگشتند الا آنکه حضرت ایزد علام او را بمحبت آل محمد علیهم السّلام نگهدارد. ای سلمان مقدمات ما و این منافقان بعینه همان مقدمات هارون و قوم بنی اسرائیل است که بعد از غیبت موسی علیه السّلام چنانچه آن طایفه تابع سامری گشته شیوه گوساله پرستی برداشتند و هرون (ع) و عهدی که موسی کلیم در باره آن نبی لازم التکریم کرده بودند نسیا منسیا انگاشتند. این قوم بعد از غیبت رسول رب العزیز عهد و شرطی که با آن حضرت در باب ولایت و امامت من که بحکم حضرت مهیمن این طایفه کرده بودند گذاشتند و بر وفق خواهش نفس و دواعی از خواهش خود کسی را بواسطه امارت خود برداشتند و این جماعت بسنت آن امت اقتداء نمودند. من از حضرت رسول مجید شنیدم که میفرمودند این قوم بعد از من تبدیل دین و آئین خود بسنت بنی اسرائیل نمایند قدوه بقدوه و نعل به نعل و شبر به شبر و ذراع الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۵۹ به ذراع. از امام الامین الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام الله الخالق مروی و منقول است که در هنگامی که عمر با جمع کثیر از اهل عدوان و شر بدر دولت سرای امیر المؤمنین حیدر آمدند و آن سرور را از خانه خواهی نخواهی بدر برده بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم بنزد ابا بکر حاضر میکردند حضرت فاطمه بنت خیر البشر از حرکت عمر و باقی متابعان ابا بکر بغایت اندوه و متحیر گردیده چادر عصمت در بر خمار عفت بر سر کرده بجهت منع و زجر آن قوم منکر مانند قمر از مطلع خانه بدرآمد. چون این خبر ملالت

اثر بسمع عصمتیان هاشمیه یکسر رسید همگی آن خورشید طلعتان حور پیکر مانند نجوم بر حوالی آن رشک شور شمس و قمر از مطالع خانهای خود هجوم آورده بیرون آمدند بلکه پروانه وار بر اطراف شمس جمال آن بضعه رسول مختار روان گشتند و دست از دامن چادر آن خورشید انور برنمیداشتند تا آن حضرت محمدیه قریب بقبر سید البریه رسید و چشمش بر آن ولی ایزد علام امیر المؤمنین علی علیه السلام افتاد و دید که آن قوم شوم بر مثال جغد و بوم که بر اطراف بلبل هجوم آرند بر جوانب آن باب مدینه علوم درآمده او را در میان دارند. به آواز بلند گفت ای قوم ناپسند دست از ابن عم من بدارید و او را بشغل بندگی و طاعت عز و جل واگذارید. بآن خدای که محمد را بحق به خلق فرستاد که اگر شما دست از آن ولی الله کشیده و کوتاه ندارید هر آینه من از جور و ستم شما موی خود را پریشان گردانم و جامه رسول که در تن دارم از گریبان تا دامن چاک سازم بلکه آن را از بدن خود دور اندازم و شکایت تظلم و حکایت تعدی و ستم شما بجبار عالم برم تا رفع تفریط ظلم و دفع ایادی اهل ستم از ما اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله نماید. زیرا که من میدانم که صالح نبی علیه التحیه و السلام از پدر بزرگوارم در نزد پروردگار عالم اکرم نبود و ناچه آن حضرت در رتبه شرف و عزت از من مزید رتبت و سمت رفعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۰ نداشت و فصول آن ناچه از اولاد امجاد من اشرف و اعز در رتبت نبوده. هر گاه حضرت جبار اله شهری را بوسیله قتل ناچه صالح پیغمبر هلاک و با خاک برابر سازد یقین است که حضرت غیاث المستغیثین باستغاثة من حزین غمگین خواهد رسید و داد من از این ظالمین در یوم الدین خواهد گرفت. از سلمان مروی است که من در آن زمان نزدیک به بنت نبی الانس و الجان بودم بحضرت قادر سبحان قسم است که دیدم که اساس حیطان مسجد رسول آخر الزمان از اسفل بمرتبه ای در حرکت و هیجان آمده که اگر یکی از مردمان اراده انفاذ و نقل از تحت آن میکرد امکان داشت بلکه برو بغایت یسیر و آسان بود. پیش رفتم و بعد از عرض فدویت و اخلاص بخدمت آن شفیع اهل خواص معروض داشتم که ای سیده و مولای من پدر بزرگوارت همیشه رحمت عالمیان و مرهم جروح دلریشان و نویدبخش تائبان و گناهکاران و مروی و آب دهنده اهل عطشان بوده و خدای منان آن حضرت را در قرآن باین صفات حسنه تعریف و توصیف فراوان نمود. شما چون بضعه آن برگزیده دو جهانید باید که سبب نعمت خلقتان نگردی بلکه از روی کرم و احسان بطریق پدر بزرگوارت باعث رحمت عالمیان گردی چون استدعا و التماس من در معرض قبول آن بضعه الرسول مقبول افتاد از شکایت بظلم آن طایفه ظالم از روی شفقت و احسان زبان از بیان آن سخنان باز داشت و اشاره بحیطان و جدراں مسجد نمود که بحال خود باش. فی الفور بخدای غفور قسم است که دیدم حیطان چون اراده استقرار بمکان خود نمود چنان بر یک دگر خورد که خاک بسیار از آن برخاست چنان که سوراخ بینی و دهان ما از آن خاک محشو و ملثان گردید. بعد از آن حضرت فاطمه بنت سید الانس و الجان بمنزل و مکان خود مراجعت نمود. روایت دیگر در بیان حقیقت این خبر از امام الجن و البشر محمد بن علی الباقر علیه السلام مروی و منقول است که اصحاب از انصار و مهاجر بر خلافت ابی بکر بیعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۱ کردند و امر خلافت تقویت گرفت و خاطرش جمع گشت. اما چون پیشتر از آن در ایام حیات پیغمبر آن حضرت اسامه بن زید را والی و امیر انصار و مهاجر بسیار از عسکر گردانیده بر غارت موته و غزای اهل آن محل معین و مقرر فرموده بود و خلفاء ثلثه نیز از جمله تابعان اسامه بن زید بودند چنانچه سابقا کلک خوشخرام قلم در میدان بیان آن قدم زد. و چون حضرت نبی الاکرام اسامه را در انصرام آن مهام تاکید تمام نموده بودند لهذا مؤمی الیه با جمع کثیر از عسکر متوجه آن مقام شده بود و بعد از خروج اسامه از مدینه و انقضای یومین حضرت سید المرسلین بندای متقاضی اجل قاصد بارگاه حضرت عز و جل گردیده در اعلی علین در جوار اله آرامگاه ساخت چنان که گذشت، چون خبر وفات آن سرور باسامه بن زید رسید بغایت آزرده و متحیر گردید و در همان مکان تا رسیدن حکم و امر وصی پیغمبر امیر المؤمنین حیدر متمکن و مستقر می بود. عمر بابا بکر گفت باید که به اسامه بن زید کتابت قلمی نمائی و مسرعی در حال باستعجال روانه فرمائی که بتاکید تمام بخدمت شما خلیفه سید الانام آید زیرا که در قدوم اسامه بن زید قطع منازعه قوم است. فی الفور ابو بکر باستصواب عمر کتابت بنزد آن فدوی سید البشر باین تقریر در سلک تحریر کشید که این

کتابیست از خلیفه رسول مجید ابا بکر بسوی تو ای اسامه بن زید. اما بعد ای اسامه چون کتابت من بنظر تو رسد بی تأخیر و مهلت در ساعت با آن جماعت که تابعین و رفیق تواند خود را بمن رسانی زیرا که تمامی امت نبی الرحمة بر خلافت جمعیت نموده بیعت کردند و مرا والی و حاکم خود گردانیدند باید که تو مخالفت امت نکنی که عاصی شوی و بعد از ظهور عصیان از تو از من بتو کراهیت بی پایان و ضرر و نقصان لاحق و عیان گردد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۲ مکتوب بمصحب یکی از متابین کذب بنزد اسامه روانه گردانید بعد از وصول مکتوب چون اسامه بن زید مطالعه نمود کتابت بنزد ابا بکر باین مضمون املا و انشا فرمود که این کتابتی است از اسامه بن زید عامل رسول ایزد علام بر غزوه شام بسوی تو ای ابا بکر. اما بعد کتابت تو بمن رسید که اول آن نقیض آخر و آخرش ضد اول او است چنانچه در اول عنوان آن مکتوب مرقوم است که خلیفه رسول خدائی و در آخر آن مسطور است که مسلمانان بر تو اجتماع نمودند و خلافت تو راضی گشته ترا متولی امر خود گردانیدند. بدان و آگاه باش که من و این مسلمانان از مهاجر و انصار که با من رفیق و یارند لا و الله نه بخدای عالم قسم است که ما هیچ کدام بولایت و خلافت بمثل تو امام راضی و شاکر نیستم و ترا هرگز والی و حاکم خود نگردانیم. زیرا که با عدم استحقاق بر آن جهت عدم رتبه شرف و کمال و فقدان مرتبه علم و حال میدانیم باید که نظر بمآل احوال خود در یوم لا- ینفع بنون و لا مال در نزد حضرت واحد خالق نمود حق باهل حق و مستحق آن رد نمای و خود را در آخرت بعداب و نکال ایزد متعال گرفتار مفرمای. زیرا که تو میدانی حضرت امیر المؤمنین حیدر از تو اولی و احق و بولایت امت احری و مستحق است چنانچه در حق علی در روز خم غدیر از قول رسول بشیر و نذیر شنیدی و مدت مدید و عهد بعید بر آن منقضی نگشته تا آن را فراموش کرده باشی. باید که مرکز اصلی و موطن عقبی خود را بخاطر آری و مخالفت امر خدا و رسول مجتبی نمائی که عاصی حضرت اله و مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمَ و عاصی کسی که خدا و رسول او را بر تو و مصاحبت خلیفه گردانیدند گردی و این وسیله سیاهروئی و شرمساری در نزد ایزد باریست. مع هذا ترا اطاعت طاعت من لازم است زیرا که مرا حضرت سید البشر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۳ بحکم ایزد اکبر بر شما دو نفر با جمعی دیگر که بعضی در پیش من و برخی در شهرند چنانچه شما دو نفر متمرّد امر حضرت پیغمبرید آنها نیز متمرّدند و بر شما و ایشان اطاعت ما لازم است تا وقتی که وصی آن سرور یعنی امیر المؤمنین حیدر ما و شما را باین امر یا بخدمت دیگر معین و مقرر دارد. زیرا که حضرت رسول ایزد سبوح مرا از خلافت و حکومت شما تا هنگامی که روح پرفتوحش واصل رحمت و ابواب جنان برو مفتوح گردید معزول نگردانید و تو و مصاحبت بغیر اذن و رخصت من بمدینه مراجعت نموده بوسیله اقامت در آن مکان منخرط در سلک اهل عصیان شدید و السلام. ابا بکر چون مطالعه مکاتبه اسامه نمود بغایت متالم گردید چنانچه اراده کرد که قلابه خلافت از گردن خود مرفوع و خود را از ایالت مخلوع گرداند و خویشان را از تغیر و توبیخ امت و از هدف تیر ملامت ارباب ملت مستخلص سازد و من بعد بآن شغل نپردازد. در آن فکر بود که عمر رسید و گفت ای ابا بکر شما را بغایت متحیر و متفکر می بینم گفت بلی زیاده ازین لومه لایم و سخنان نامالایم نتوانم در فکر آنم که خود را از خلافت امت و ولایت ارباب ملت خلع گردانم. عمر گفت ای ابا بکر زنهار مباشر این کار نگردی که این فکر از رویت و تدبیر و از طریقت حزم و علم بدور است مصرع. مکن مکن که ز عقل و خرد برون است این. ای عزیز جامه ای که حضرت واهب تعالی شانه از مزید احسان و مواهب بی امتنان خود بتو پوشانید باید که آن را از بدن دور و خود را از سعادت عزت و ایالت امت مهجور نگردانی که ارتکاب آن باعث ندامت و پشیمانی و موجب غصه و حیرانی است. باید که باسامه مکتوب از روی الحاح و صداقت قلمی نمائی و اکثر اعیان مثل فلان و فلان را استدعا و التماس بلکه امر فرمائی که باسامه مکاتبات و مراسلات قلمی نموده بمؤمی الیه ارسال دارند و در مکاتبت مندرج گردانند که: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۴ ای اسامه باید که سبب تفرقه و پراکندگی مسلمانان نگردی بلکه بر شما واجب و لازم و از فروض متحتّم است که حامی حمای بیضه امت و وسیله جمعیت اهل اسلام و داخل سلسله ارباب ملت از روی اخلاص تمام گردی و آنچه معمول تمامی مسلمانان باشد تو نیز باقدام آن مسارعت نمائی. از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد باقر علیه السلام مروی و منقول است که ابا

بکر بعد از تعلیم عمر خود مع ارباب نفاق باتفاق مکاتبات تمامی قریب باین مضمون قلمی نمودند که ای اسامه باید که بآنچه رضا و اجتماع همگی مسلمانان بر آنست تو نیز راضی گردی و سبب هیجان فتنه و آشوب میان مردمان که مستحسن و مرغوب هیچ احدی از اهل عرفان نیست نگردی. زیرا که جمیع این مردمان قریب بکفر و عصیاناند مبدا از حرکت تو مردم رجعت بکیش پیش و بکفر اصلی خویش نمایند. ای اسامه البته در آمدن بخدمت خلیفه حضرت نبی الرحمه مسارعت لازم دانسته بغیر تاخیر و مهلت خود را برسانی و اهمال درین باب جایز و صواب ندانی و السلام. چون مکاتبت ارباب خدعه و فریب باسامه رسید او بغایت آزردہ خاطر و متحیر گردید و چون رفقای او بیشتر اتفاق بر مراجعت بمدینه انور کرده بودند بعد از وصول کتابات، بر آن عزم مصمم گشتند. اسامه نیز لا علاج شده بمرافقت و موافقت عسکر روانه مدینه حضرت خیر- البشر گردید. بعد از دخول آن بلده طیبه چون اتفاق امت بر بیعت و خلافت ابی بکر مشاهدت نمود با کمال تحیر و اضطراب بخدمت ولایتآب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه سلام الملک الواهب روانه گردید و بعد از دریافت شرف تقبل ایادی و انامل معجز آثار بدایع نگار آن امام الابرار و ادراک تلثیم جناب ملائیک مآب آن کعبه اخیار و عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۵ ای مولی این چیست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که اینست که می بینی. اسامه گفت یا حضرت باین جماعت بیعت کردی امام الامه فرمود که بلی. اسامه گفت یا ولی الله بت از روی طوع و رغبت صادر شده یا از روی جبر و کراهیت. حضرت گفت بیعت با کمال جبر و کراهیت وقوع یافته. اسامه بعد از رخصت انصراف از حضرت امیر المؤمنین حیدر با نهایت تحیر روی بمسجد خیر البشر آورد و چون نزدیک ابا بکر رسید گفت السلام علیک یا خلیفه المسلمین ابو بکر رد سلام اسامه بدین نهج و مرام نمود که السلام علیک یا ایها الامیر. کلام حضرت امام الهمام محمد باقر علیه السلام باین مقام اختتام یافت. اما آنچه در کتب معتبر بنظر قاصر مترجم احقر رسید آنست که اسامه در آن وقت بعد از بیعت بابا بکر کره ثانی بهمان خدمت مرجوعه پیشتر معین و مقرر گشت و الله اعلم بحقیقه الخبر.

ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود

ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود در روایت آمده که در هنگام وفات سید البشر ابی قحافه والد ابا بکر در طایف متمکن بود و چون روح پرفتوح سید المرسلین قاصد بارگاه رب العالمین گردید و مردم طوعاً و کرهاً بر خلافت ابا بکر بیعت کردند ابا بکر بوالد خویش از روی افتخار و بسایر طوایف عرب خصوصاً بر قریش کتابت قلمی نمود و اظهار خلافت خود از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین عنوان نمود: این کتابت از ابی بکر خلیفه رسول بسوی ابی قحافه اما بعد بدرستی و تحقیق که جمیع قوم بمن راضی گشته مرا بامارت و خلافت خود برداشتند و امروز من خلیفه خدای مهیمنم اگر تو پیش ما آئی بواسطه تو بسیار بسیار خوب است و من نیکوئی بیشمار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۶ نسبت بتو اظهار نمایم و السلام. چون مکتوب محبت مسلوب ابا بکر بابی قحافه رسید و او مطالعهی آن نمود به رسول ابا بکر خطاب از روی عتاب فرمود که شما را چه مانع آمد از رد حق علی علیه السلام زیرا حضرت پیغمبر بموجب امر ایزد اکبر امر خلافت را بعلی معین و مقرر داشته چرا ابا بکر و سایر انصار و مهاجر خلاف حکم پیغمبر ظاهر کردند. رسول ابا بکر در جواب ابا قحافه گفت علی علیه السلام بغایت کم سن و قلیل العمر است و دیگر جمع بسیار از اعیان قریش را بقتل آورده؟؟؟ و چون ابا بکر از علی اسن است لهذا معشر امت او را بخلافت خویش برداشتند و علی را گذاشتند. ابی قحافه گفت اگر همین کثرت سن در خلافت و ولایت ارباب ملت کافی و بسنده است و سایر شرایط ولایت متروک و ناپسند پس من چون اُسْنَم از ابو بکر احق و اولیتر و الیق و احری باین امرم. خدای عالم شاهد و عالم است که تمامی این مردم ستم و ظلم بر علی وصی رسول (ص) کردند زیرا که حضرت رسالت در ایام حیات خود از همگی امت برای ولایت علی بحکم ملک تعالی بیعت گرفته و حضرت نبی الامی خود بسعادت بامیر المؤمنین بیعت کرد و تمامی ما را مکرر تأکید بر استمرار و

استقرار بر اطاعت و مباحث علی (ع) نمود پس آنگاه ابی قحافه را بتزد ولد خود ابا بکر کتابت باین مضمون محرر گردانید.

ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه

ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه این کتابت است از ابی قحافه بسوی ابا بکر اما بعد کتابت شما بما رسید چون اراده مطالعه آن کردم آن را مانند مکاتبت احمقان و رسایل دیوانگان یافتم چنانچه بعضی از نوشتجات آن نقیض بعض دیگر است. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۷ زیرا که در اول عنوان آن مکتوب فرمودید که من خلیفه رسول مهیمنم و ثانیاً قلمی نمودید که من خلیفه حضرت ذو المنم و ثالثاً مذکور کردید که جمیع مردم به خلافت من راضی گشتند و مرا بامامت خود برداشتند. ازین بیان تو ظاهر و عیان است که این امر بتو مشتبه و ملتبس است باید که در کاری که ترا خروج و ادبار از آن صعب و دشوار باشد پیرامون آن امر نگردی تا از شثامت آن در دنیا و در عقبی متحیر مقضی بندامت و ضرر نشوی و یقین این حرکت منتهی و مؤدی گرداند ترا بملامت از تسلط نفس لوامه در روز قیامت. بدان و آگاه باش که جمیع امور دنیا را مداخل بسیار و مخارج بیشمار است و خود میدانی که از تو اولی بامر و کار بحکم خدای غفار و رسول مختار کیست. باید که مراقب حضرت ایزد واهب گردی عالم و قادر را پیش نظر داری زیرا که اگر چه پروردگار غنی را نمی بینی اما واحد صمد ترا می بیند. البته این کار بصاحب آن واگذار و خود را در روز شمار خاسر و شمرنده مدار که سیاهروئی در نزد حضرت جبار بغایت صعب و دشوار و موجب یاس و حرمان بسیار است و ترک این مهم بتو الیوم سبک و آسان تر از روز حساب و میزان است و السلام.

ذکر بیان اقرار ابو بکر بر افضلیت علی (ع)

ذکر بیان اقرار ابو بکر بر افضلیت علی (ع) از عامر شعبی مروی است و او از عروه و او از پدر خود زبیر و او از پدرش عوام روایت میکند که چون امر خلافت به ابو بکر استقامت یافت و امامتش استقرار و استحکام تمام پذیرفت منافقان زبان طعن و جحود بر ابو بکر گشودند و گفتند که ابو بکر بوسیله خلافت که تقدیم بامداد و اعانت سایر امت بر علی کرد امروز دعوی مینماید که من بر علی علیه السلام افضل و باین مکان خلافت اولی و احق و احرى و الیقم. چون این خبر بسمع ابا بکر رسید بغایت آزردہ خاطر گردید روزی در محضر اکثر انصار و مهاجر بمنبر حضرت سید البشر برآمد و بعد از حمد خدای اکبر و نعت الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۸ و درود حضرت پیغمبر گفت: ای معشر انصار و مهاجر مرا بر کسی که به نیروی او سید المرسلین مستسعد و بهره مند گردید تا آنکه ایزد قادر حقیقت دین مبین برو بین و ظاهر کرد برتری می دهید بدانید آن کس محبوب و ممنوع از والی ولایت نگردد. اما جمعی که اظهار ایمان را ذلت دانند و اسرار نفاق را علت غائی اتفاق و شیوه مودت و طریقه محبت و وفاق شمرند. امثال این طایفه عصیه شیطان و جماعت اهل طغیان بر من چنان گمان میبرند که من دعوی افضلیت از علی مینمایم. من چون این دعوی بی معنی توانم نمود و این سخن بی سر و بن توانم گفت که از طریقه عقل و خرد دور و از شیوه ارباب معرفت مهجور است. زیرا که مرا سابقه علی علیه السلام و قربت و خصوصیت او بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نیز علی از موحدان ایزد سبحان و من در آن زمان از ملحدان و کافران بودم و علی بندگی حضرت معبود نمود پیش از آنکه من عبادت و طاعت رب العزت نمایم. و او بموالات و دوستی حضرت رسول موصوف بود و من بعداوت و شقاوت از حضرت مشهور و معروف علی علیه السلام بیعت گرفت بر من بساعت چند بر بندگی رب العلی و مباحث رسول مجتبی که اگر ثواب تمامی آن ساعات از من منقطع گردد هرگز من پیرامون سعادت آن ساعت نتوانیم گردید بلکه بگرد آن نتوانم رسید. و الله بخدای عالم قسم است که ابن ابی طالب از حضرت رب العزت فایز است بمودت و محبت و از حضرت نبی الرحمه بقربت که هیچ احدی از امت را آن رابطه محبت الهی و آن علاقه قرابتی حضرت رسالت پناهی بآن مرتبه علیه ممکن و میسر نیست. در قوت ایمان، علی علیه السلام بدرجه ایست که امت اولین و

جماعت آخرین را دعوی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۶۹ درجه ایمان ایشان غیر از پیغمبران نتوانند فرمود و نیز هیچ احدی از اولین و آخرین عبادت و بندگی حضرت رب العالمین بنهج امیر المؤمنین بغیر انبیای مرسلین نتواند نمود. علی علیه السّلام جان خود را در راه خدای تعالی مصروف و مبذول گردانید و اخلاص محبت و اختصاص مودت با ابن عم خود بدرجه ای رسانید که مزید آن متصور بلکه مقدور و میسر هیچ بشر نیست. علی علیه السّلام کاشف مکروبات و رافع ریب و شبهات و قاطع اسباب فاسده و دافع ارباب مفسده است. قانع شرک و کفر و ظاهرکننده وجه نفاق اهل شقاق که در سويدای ضمایر و خواطر مضمر گردانند و داننده اسرار حقایق اخلاص ارباب اتفاق و اختصاص است. پیوسته متحمل شداید و محن اهل عالم و متکفل حصول امانی و آمال شرعیه جمیع طوایف امم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است. تابع و ملحق نبی ایزد خالق گردید پیش از آنکه آن سرور را بالحق و اطاعت خواند و سبقت گرفت بر متابعت رسول حضرت ایزد منان قبل از آنکه احدی برو سبقت گیرد در اسلام و ایمان. علی جامع علم و فهم و صاحب جود و سخا است جمیع خیرات سابقه و تمامی صفات لایقه در دل آن بنده عز و جل مکنون و مدخر است لیک مثقال ذره آن را بجهت نفس خود ذخیره ننماید بلکه همگی آن را در محال مرضیه ایزد خلاق صرف و انفاق نماید. ای معشر مردمان کسی را که رتبه کمال این، و مرتبه علم و حال چنین باشد احدی نائل بیک درجه کمال آن مکمل علم و حال در حالی از احوال نتواند شد فکیف اراده تساوی یا ادعاء درجه زیادتى تواند کرد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۰ با چنان شخصی که خدای تعالی و رسول مجتبی او را ولی مؤمنان و وصی نبی الانس و الجان و راعی خلافت خلقتان و قایم و ساعی بامامت امتان گردانید یقین دعوی زیادتى و تفوق یعنی بر امیر المؤمنین علی علیه السّلام عین بی شرمی و کمال بی آزر می است. طعن جاهل نادان و عامی بی سرمایه کمال و عرفان مرا و سرزنش ارباب حسد و عدوان در باب برخاستن از مقام و مکانی که آن سرور مرا امر بانقتال از آن مکان نماید یا مرا بر استقرار و استقامت چیزی حکم نماید، عین سفسطه و نادانی و نهایت حماقت و بی عرفانی است. زیرا که من متابعت علی را بر خود لازم بلکه از فروض متحتم شمرم بواسطه آنکه مکرر از حضرت پیغمبر شنیدم میفرمود که حق با علی و علی با حق است مطیع علی سعید و ناجی دشمن علی بدبخت و شقی است. و الله بخدای عالم و به پروردگار عالم قسم است که اگر کسی ابن ابی طالب را بواسطه آنکه از اول عمر خود ببنده گی و پرستش ایزد علام قیام و اقدام نمود و باقی انام به پرستش اصنام اشتغال داشتند و احتراز از حلال و حرام نداشتند هرگز علی مرتکب امر حرام و عبادت اوئان و اصنام اقدام ننمود بلکه شغل آن امام الانام کسر اوئان و اصنام بود بمحبت گیرد یا بمودت و دوستی پذیرد کافی است. مع هذا تمامی مردم بعد از وفات سید عالم در جمیع امور مشکله احتیاج بعلی دارند و در مسایل شرعیه رجوع باو می آرند فکیف در هنگامی که با وجود این مراتب کمال اسباب دیگر بواسطه اطاعت و محبت آن سرور بعد از وفات حضرت پیغمبر موجود و مستمر باشد که اقل آن اسباب موجب اطاعت آن حضرت و اهون آن مرغب متابعت آن ولی رب العزت بود. چنانچه علی ذی رحم نبی الجلیل بلکه بغایت نزدیک بر رسول خلیل است و علی عالم است بامور دقیق و جلیل و راضی بصبر جمیل است او بذل و مواسات بهمگی الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۱ بریات نماید بآنچه در نزد علی باشد از کثیر و قلیل و علی را با رسول ملک تعالی مراتب دوستی و اخلاص بحدیست که محد آن بدرک و عدد احصای آن در حیز فهم هر کامل و زیرک نیست. مردم اگر آرزو نمایند که تراب قدم ابن ابی طالب باشند بجاست و اگر بمودت و اتحاد او میرند برای نجات یوم الميعاد کافی و رواست. زیرا که علی صاحب لوای حمد محمود و ساقی محبان خویش در یوم الورد و جامع جمیع صنوف کرم و حلم و عالم به همگی انواع فضل و علم و وسیله شفاعت امت بخدای عالم و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است. از محمد بن عمر بن علی و او از پدرش و او از ابی رافع روایت کند که من روزی در ایام خلافت ابی بکر بنزد او حاضر بودم که عباس و علی از در درآمدند و در باب میراث حضرت پیغمبر در محضر انصار و مهاجر مخاصمه با یک دگر کردند. ابو بکر گفت کوتاه دراز را می اندازد و در دعوی ساکت و ملزم می سازد. کوتاه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و طویل عباس رحمه الله را اراده نمود یعنی در طلب میراث رسول عربی مرتضی ابن عم النبی صلی الله علیه و آله محق و عباس اگر چه عم

آن حضرت بود بحکم خدا و تبلیغ رسول مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم غیر مستحق است. عباس گفت من عم حضرت رسولم و علی ابن عم آن حضرت است و الحال مرا از تصرف در ترکه نبی صلی الله علیه و آله حامل و مانع است. ابو بکر گفت ای عباس حق بر طرف علی است زیرا که در روزی که نبی ایزد و اهب جمیع بنی عبد المطلب را جمع کرد تو نیز یکی از آن جماعت بودی در آن وقت حضرت نبی الرحمه گفت ای یاران کدامی شما موازره با ما می نماید تا وصی و خلیفه من در اهل من بود و اجرا و انجام آداب و احکام شرع من و اداکننده دیون و وصایای من باشد. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۲ تمامی شما از آن ابا و امتناع نمودید مگر علی علیه السلام که در آن روز گفت یا نبی الله اگر مرا لایق این خدمت دانی بجان منت دارم و در انصرام امر و حکم سید الانام سعی تمام نمایم. چون علی کلام انجام رسانید حضرت نبی الاکرام گفت بلی یا علی این کار باهتمام و سعی تو بانجام رسد و از غیر تو ای علی هرگز این مهام بانصرام نرسد. عباس گفت ای ابا بکر حقا چنین است و بغیر از امیر المؤمنین هیچ احدی را تصرف در میراث رسول و وصیت او و خلافت و ولایت که بقول آن حضرت بعلی معین و مقرر است جایز و رخصت نیست چنانچه فرمودی پس چه چیز شما را بمکان حضرت پیغمبر متمکن و مستقر گردانید و بچه سبب تقدیم بر علی در خلافت و امارت کردی. ابو بکر گفت ای نبی عبد المطلب شما بواسطه غدر و غلول و بازی و گول ما آمدید بعد از آن علی و عباس متوجه منزل و مکان خود شدند. رافع بن ابی رافع الطائی روایت کند که من پیش از خلافت ابی بکر در یک سفر مصاحب او شدم روزی در هنگام سیر و سیاحت گفتم یا ابا بکر مرا چیزی تعلیم کن که حضرت حکیم النافع مرا بآن منتفع گرداند. ابو بکر گفت که من پیش از سؤال شما اراده این داشتم الحال چون سؤال کردی بشنو. ای رافع زنهار شرک بخدای تعالی و تبارک میار و فرایض پنجگانه بجای آر و زکوات واجبه بمستحقان رسان و روزه ماه رمضان از وقت مگذران و حج و عمره بجای آر و خود را از قبول امارت و حکومت دو کس از مسلمین دور دار. من گفتم یا ابی بکر آنچه مرا در باب اقامت نماز و روزه و اداء زکوات و اتیان حج و عمره مفروضه امر فرمودی در انصرام قیام آن مسارعت تمام نمایم لیکن در باب امارت و حکومت آنچه مرئی و مشاهد این قلیل البضاعت میگردد آنست که معشر الناس بواسطه آرزو و هوس امارت و حکومت تردد بخدمت حضرت نبی المقدس الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۳ میکنند و شرف و عزت و کمال منزلت و ثروت خود را در این معنی میدانند. ابو بکر گفت ای ابی رافع شما مرا درین باب آگاه گردانیدید من بهمین سخن نفس خود را از آن منع کردم و التزام نمودم که تا زنده باشم هرگز در آرزو و هوس امارت نباشم و باین علت تردد بخانه هیچ کس حتی خانه نبی الاقدس نیز ننمایم. چون حضرت رسول بیچون از دار عنا متوجه سرای عقبی گردید و ابا بکر باتفاق امت بر سریر خلافت متمکن گردید من بعد از تقضی اندک زمان بنزد ایشان رفتم و گفتم وا عجباه ای ابا بکر شما مرا از تقبل امارت دو شخص منع فرمودی و الحال خود متقلد قلاذه حکومت و خلافت امت بلکه متکفل امانی و آمال تمامی ارباب ملت گشتید: ابو بکر گفت ای ابی رافع چون اختلاف فراوان در میان مردان مشاهد من گردید مع هذا همگی امت محمد قریب العهد بکفر بودند می ترسیدم که از دین برگشته مرتد شده مراجعت بضلالت اصلی و بکفر اولی نمایند و حال آنکه جمیع امت اتفاق کرده مرا بخلافت و ولایت میخواندند من چون ناچار گشتم قبول قول ایشان کردم. ابی رافع گفت: توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند. این سخن مقبول من نیست بیقین که حضرت مهیمین این سخن ترا نیز مستحسن نمیداند توبه شما ازین فعل غیر مستحسن، احسن است. و نیز در روایت آمده چون ابو بکر بر مسند خلافت متمکن گردید روزی باتفاق عمر و به مشورت یک دیگر کسی بنزد خالد بن الولید فرستادند او را بحضور خود طلبیدند. بعد از آنکه خالد ولید در آن مکان حاضر گردید گفتند ای خالد تمامی امت حضرت نبی الوری (ص) بیعت بر خلافت ما کردند الا علی که در بیعت موافقت امت نکرد مع هذا اهل بیعت را بفرصت ایشان نمیگذارد و فساد بسیار در میان مهاجر و انصار الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۴ می اندازد. و ما را التماس و استدعا از شما آنست که او را بقتل رسانی و شر او را از ما و سایر خلق الله تعالی کفایت گردانی و خالد را موعود بتفقدات بسیار و نوازشات بیشمار نمودند. خالد ولید بی توقیع متقبل آن فعل شنیع شد. چون این خبر بسمع اسماء بنت عمیس زوجه ابو بکر رسید بغایت متحیر و مضطر گردید در

حال خادمه خود را گفت که بسرعت و استعجال خود را بخانه حضرت امیر المؤمنین علی رسان و بعد از عرض تحیت سلام من بخدمت ایشان باید که این آیه کلام ایزد منان تلاوت نمائی «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ» (۱) یعنی جمعی با یک دیگر معاشرت و مشاورت در باب قتل شما کردند جاریه حسب الامر مالک خود بسرعت تمام پیغام بخدمت آن امام الانام رسانید. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رحمت خدای بمولای شما باد بمولای خود بگوی که اگر حکم رب العالمین مقرر چنین باشد که آن منافقین مرا بقتل آرند پس جماعت ناکثین یعنی عسکر جمل و رؤسای ایشان و مارقین یعنی طایفه خوارج نهروان و قاسطین یعنی معویه و اعوان او را بحکم حضرت عز و جل که بقتل آرد. خاطر خود جمع دارید که این طایفه وخیم العاقبه را قدرت قتل من نیست. اسماء بنت عمیس ازین خبر بغایت مبتهج و مسرور گردید اما مشارطت و مواعدت فیما بین ابا بکر و عمر با خالد در باب قتل علی علیه السلام چنان شد که ابو بکر گفت من چون نماز فجر مؤدی گردانم و سلام دهم البته در آن زمان علی علیه السلام نیز بجهت بندگی ایزد دیان در آن مکان حاضر گردد و من نماز خود را قبل از صلاة ایشان گردانم شما چون هنوز ظلمت شب فی الجمله باقی است و یقین در آن وقت علی در نماز خواهد بود باید که چون سر بسجده نهد گردن او را بزنی و ما و سایر برایا را الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۵ مستخلص گردانی. مقرر با یک دیگر چنین کردند لیکن بوثیقه «إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ» آنچه حکم مقدر خدای اکبر بود یقین همان امر ظاهر و مصدر گردد. چون شرط با یک دیگر کردند و شب بسر آمد و وقت نماز صبح بطلوع فجر صادق از مشرق در آمد ابا بکر با عمر و سایر انصار و مهاجر بجهت ادای شرط معهود و وفای میثاق و عهود بسرعت تمام هر احدی خود را بنوید حصول آن مقصد و مرام و بهانه نماز عزیز علام بمسجد سید الانام رسانید. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز بجهت ادای دو گانه حضرت یگانه بکاشانه آن مسجد در آمد و قریب بابا بکر به بندگی حضرت غنی اکبر مشغول گردید. خالد ولید بطمع تحصیل مواعید معهوده در وقت قریب بطلوع فجر با شمشیر بقصد قتل وصی سید البشر امیر المؤمنین الامام المنصوص بیوم الغدیر بمسجد آمده بپهلوی ابو بکر بنماز ایستاد و منتظر آنکه کی باشد که ابو بکر از نماز فجر فارغ گردد تا من نیز از قتل علی مستخلص و فارغ گردم. اما چون ابو بکر دید که خالد ولید با شمشیر بران رسید بمجرد فراغ او از نماز فجر خالد ولید بی توقیع مرتکب آن فعل شنیع خواهد شد با آنکه در نماز بود لیک در فکر عواقب آن امر ناساز افتاد که مبدا خالد آن مهام بانصرام نتواند رسانید و حضرت امیر المؤمنین علی بعد از اطلاع بر آن کار خالد و ایشان را بالتمام بانصرام رساند. مع هذا در یوم الحساب حضرت مالک الرقاب و رسالتآب را در باب قتل ولایتآب بچه نوع مجاب گرداند. بناء علی هذا پشیمان از آن عهد و پیمان گردید و در میان نماز تا قریب بطلوع آفتاب در آن باب در پیچ و تاب بود و لحظه بلحظه و آنا فآنا تغییر فکر خود می نمود. بالاخره رایش بر آن قرار گرفت که خالد ولید را از آن امر معهود نهی فرماید لهذا گفت لا تفعل یا خالد ما امرتک یعنی ای خالد آنچه ترا به آن مأمور گردانیدم باید الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۶ که مرتکب آن نشوی. و در روایت دیگر آمده «لا تفعلن یا خالد؟؟؟» ما امرتک» یعنی ای خالد البته البته مرتکب آن فعل نگردی و بعد از آن ابو بکر باقی افعال نماز را بالتمام باتمام رسانید و سلام داد. اما حضرت امیر المؤمنین بعد از استماع کلام ابو بکر روی بجانب خالد ولید آورد دید که خالد با شمشیر برهنه در عقب سر ایشان ایستاده. گفت ای خالد تو مرتکب این کار فاسد می شدی خالد گفت آری و الله اگر خلیفه پیغمبر مرا ازین امر منع و زجر نمیکرد از بدن تو جایی که موی آن محل از شعر محال دیگر بیشتر است وضع میکردم. از کلام نافرجام خالد ولید ظاهر و پدید است که اراده قطع سر مبارک آن ولی ایزد تعالی و تبارک داشت. حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای کاذب بی یاور ترا جرات و قدرت ارتکاب این امر نیست بلکه مرتکب این امر کسی گردد که حلقه است آن شخص از سوراخ کون تو تنگتر است. بر عاقل نکته دان ظاهر و عیان است که از سخنان امیر مؤمنان واضح و درخشان شد که خالد ولید ولد الزنا و مخنث بود. بعد از آن امیر المؤمنین گفت بحق آن خدای که دانه از زمین بیرون آرد و عباد مخلص خود را در رقاب ذلت و خواری نگذارد اگر امر و قضای آن غنی اکبر در سابق بنوع دیگر مقدر و مقرر نشدی هر آینه ای خالد میدانستی که ازین فریقین کدام بحسب منزلت و مکان اشر و بوسیله حشم و خدم اضعف و ابترند و

کدام ازین دو طایفه معزز و مکرم و بقوت اقوی و اعظم اند. نهایت من از خط حکم حضرت مهیمن و فرمان رسول ذو المنن خطوه ای بیرون نگذارم فلهدا از قوم متحمل این همه شدايد و آزارم. الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۷ از بنده خاص حضرت باری ابو ذر غفاری رضی الله عنه مروی است که در آن وقت غضب بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه مستولی شد دست جلادت و تهوری از آستین مردانگی بیرون آورده و بدو انگشت سبابه و وسطی بقوت حیدری اضلاع او را چنان محکم گرفت و بنوعی فشارش داد که قریب بآن شد که تمامی عظام خالد رمیم و مقامش جحیم گردد. بالاخره ابن الولید ببول و غایط خود ملوث و پلید گردید و از علیا و سفلاي ایشان اصوات منکر که از هیچ بشر مثل آن مسموع افراد بنی نوع انسان نشد ظاهر گردید. تمامی حاضران از ترس جان لرزان گشتند و شروع در جزع و فزع نمودند و از بیم جان خویشتن قدرت بلکه بیاد شفاعت آن خالد بدبخت نبودند و آن ولی ایزد معبود او را محکم گرفته بود و خالد ولید پایهای خود را بر زمین می زد فریاد الامان الامان میکرد و هیچ کس را قدرت حرف شفاعت نبود. ابی بکر از قوت و قدرت امیر المؤمنین حیدر بغایت متحیر و مضطر بود در آن وقت روی بعمر آورد و گفت ای عمر این مشورت منکوسه تست یعنی این شور بعقد معاهدت و مشارطت تو تصدیر یافت یا کنایه از آنست که امثال این عهد و پیمان کار مردان نیست بلکه شغل نسوانست محض از تجویز شما این فضیحت بما رسید. بخدای که من آن رسوائی را میدیدم بر ما شکر خدا لازم است که از دست علی جان سلامت بیرون بردیم و او را کار بخالد ولید است نه با عمر و زید. اما هر که اراده شفاعت خالد کرده قدمی پیش گذاشتی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنوعی از روی بأس و شدت نظر بر آن کس گماشتی که آن شخص قدرت تکلم و یارای تنفس و دم نداشتی و فشارش خالد ولید را زیاده می کرد. چون حضار را از فعل حیدر کرار اضطراب و اضطراب بسیار بهم رسید بهیئت اجتماعی در باب خالد بابی بکر مستغاثی شدند و گفتند ای خلیفه نبی المختار ناچار فکر الاحتجاج، ج ۱، ص: ۳۷۸ درین کار باید کرد و خالد ولید را خلاص باید نمود که مبادا علی از شدت غضب او را بقتل آرد. در آن وقت از کثرت الم و تحیر ابو بکر را فکر بهیچ محیص و مقر راهبر نمی شد بالاخره خاطرش رسید که اگر احدی را قدرت شفاعت خالد ولید و استخلاص او باشد آن عباس است فلهدا شخصی بخدمت آن حضرت در کمال شتاب و مسارعت روان کرده او را از حقیقت امر مطلع و مخیر گردانید. عباس رضی الله عنه بعد از وصول خبر بسرعت تمامتر خود را در مسجد سید البشر بمحضر انصار و مهاجر رسانید و میان هر دو چشم امیر المؤمنین حیدر را بوسیده و گفت: ای جان عم ترا قسم بصاحب این قبر یعنی حضرت پیغمبر و فرزندان تو شبر و شبیر و بام این هر دو سرور فاطمه بنت نبی شفیع المحشر که دست از خالد ولید بدار و او را بگذار. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنا بر التماس عباس و شفاعت ایشان دست از خالد بداشت و او را گذاشت اما خالد مدتی بیهوش بود بعد از افاقت جمعی از اقوام او را بمکان استراحت او رسانیدند و الله اعلم بحقیقه الامر. پایان جلد اول الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳

جلد دوم

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابی بکر و عمر در هنگامی که منع فدک از حضرت فاطمه بنت خیر البشر بر وفق آیه کتاب خدای اکبر و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما لاح القمر

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابی بکر و عمر در هنگامی که منع فدک از حضرت فاطمه بنت خیر البشر بر وفق آیه کتاب خدای اکبر و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما لاح القمر حماد بن عثمان از حضرت امام الانس و الجان ابی عبد الله علیه سلام الملک المنان روایت کند که چون امت بر ابی بکر بیعت کردند و امر خلافت باو استقامت گرفت و تمامی مهاجر و انصار و ارکان ممد و یار او گشتند، رأی ابا بکر و عمر و گروهی از انصار و مهاجر بر آن قرار گرفت که انتزاع فدک از حضرت فاطمه بنت خیر البشر نمایند لهدا نایب از طرف خود بجهت ضبط محصول آن مکان مقرر نمود و قرار داد که آن شخص بمجرد وصول فدک و کیل حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج نماید چون این خبر بسمع شریف بنت خیر البشر رسید بغایت متحیر

و مضطرّ گردید زیرا که محالّ فدک در وجه مدد و معاش بضعه رسول ایزد تعالی و تبارک بحکم حضرت معبود مقرر بود. بعد از وقوع این امر حضرت فاطمه بنت سید البشر چادر عصمت بر سر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴ کرده از دولت سرای مبارک خویش با دو سه نفر از نسوان اهل قریش در مسجد حضرت پیغمبر نزد ابا بکر آمد و گفت: ای ابا بکر چرا میراث که از پدر بزرگوارم بمن رسید آن را از من منع کردی و حکم باخراج و کیل من از فدک نمودی و حال آنکه آن محلّ را حضرت خاتم الرسل بحکم خدای عزّ و جلّ بجهت من مقرر داشت و تا آن سرور در حیات بود هیچ احدی در آن مکان دخل نداشت؟ ابو بکر گفت: ای بنت نبیّ المحمود صحتّ دعوی شما موقوف بر احضار شهود است اگر بر طبق دعوی خود شاهد صادق آری فدک بشما متعلق است و الا داخل فیء و غنائم مسلمانان است، حضرت فاطمه علیها سلام امیر المؤمنین علی علیه السّلام و امّ ایمن را که بر حقایق آن امر من کلّ الوجوه مطلع و مخبر بودند برای شهادت حاضر گردانید، امّ ایمن گفت: ای ابو بکر ای ابو بکر من شهادت برای فاطمه بنت نبیّ الرّحمة نخواهم داد تا حجتّ صحتّ قول خود بر شما ظاهر نکنم ترا ای ابو بکر به خدای عالم قسم است آیا میدانی که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلّم در حقّ من فرمود که امّ ایمن از اهل جنّت است؟ ابو بکر گفت: بلی من این سخن از حضرت رسول ذو-المنن شنیدم بعد از تصدیق و تعدیل ابا بکر امّ ایمن گفت: شهادت دهم که خدای عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرسل وحی مرسل گردانید که فَاَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی ای رسول مجتبی باید که در اعطاء حقّ ذی القربی که اهل البیت قربیند شما سعی تمام بجای آرید و حقوق ایشان را بآن اعیان سپارید نبیّ الرّحمة بعد از نزول آیه مبارکه بأمر واهب النّعمه فدک را در وجه طعمه حضرت فاطمه مقرر گردانید و محالّ فدک را بید تصرّف و تملّک او داد و آن حضرت به حکم پدر عالی تبار وکیل از قبل خود بجهت انصرام و انجام آن محالّ قرار داد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵ چون امّ ایمن از شهادت فارغ شد حضرت أسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه سلام الملک الوهاب نیز در محضر أنصار و مهاجر بر آن امر بوفق شهادت امّ ایمن شهادت داد ابو بکر بعد از استماع شهادت عدلین کتاب در باب اَحْقِیَّت و اولویّت بنت خیر البشر بفدک مکتوب گردانیده تسلیم حضرت فاطمه علیها سلام نمود و او را رخصت انصراف بدولت سرای ایشان فرمود در ساعت عمر با کمال شتاب و مسارعت رسید و پرسید این چه کتابست در دست فاطمه بنت رسالتآب است؟ ابو بکر گفت که: فاطمه در باب اَحْقِیَّت و انحصار وراثت خود در مالکیت فدک دعوی نمود امّ ایمن و علیّ را بر طبق دعوی شهود گردانید چون صدق قول ایشان بر من ظاهر و عیان است بناء علیه کتاب بجهت فاطمه (ع) قلمی نمودم که هیچ احدی مانع تصرّف و کیل شرعی ایشان در محالّ فدک نشود عمر از روی جبر کتاب از دست فاطمه بضعه سید البشر کشیده پاره گردانید، حضرت از آن حرکت عمر بغایت غمین و اندوهگین گردید و گریان و نالان روانه منزل و مکان خود شد و در بعضی از نسخ معتبر بنظر مترجم آحقر رسید که آن حضرت از شدّت استیلای غصّه و غم در همان دم بر لسان صدق نشان جاری گردانید که: من مَرْقُ کتابی مَرْقُ الله بطنه، یعنی آن کس که کتاب مرا پاره کرد مکافی دانا حضرت الله تعالی شکم او را پاره گرداناد تیر دعای آن سَيِّدَةُ النِّسَاء العالمین بهدف اجابت مشحون و قرین گشته بابا شجاع الدّین شکم عمر را شکافت چنانچه در روضه الصّیفا و حبیب السّیر و در اکثر کتب تواریخ معتبر مرقوم و مستطر است. اما چون روز دیگر حشر و خاور سر از مطلع مشرق بدر کرد و جهان را بنور خود منور گردانید امیر المؤمنین حیدر بجهت الزام ابو بکر از خانه مبارکه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶ خود متوجّه مسجد حضرت پیغمبر گردید ابو بکر با اکثر أنصار و مهاجر در آن محضر حاضر بودند ولی حضرت داور روی مبارک به ابا بکر آورد و گفت ای ابا بکر چرا بنت سید البشر را از میراث پدر عالیمقدارش منع کردی و حال آنکه آن بزرگوارم در ایام حیات مستعار آن محالّ را در وجه طعمه فاطمه قرار داده تملیک او گردانید و هیچ احدی را با آن سَيِّده انس و جانّ شریک و سهمیم نگردانید؟ ابو بکر گفت: ای ابو الحسن فدک داخل در غنائم مسلمانانست اگر فاطمه اقامت شهود در باب مالکیت فدک بر وفق شریعت رسول مطهره ایزد تبارک و تعالی نماید که حضرت رسول مجید در ایام حیات باو بخشید یا آن محالّ را قبل از حلول أجل آن نبیّ عزّ و جلّ بملکیت فاطمه مقرر و مسجل گردانید فدک بفاطمه تعلّق دارد اگر شهود بر طبق دعوی خود نیارد یقین در محالّ

فدک حق و ملک ندارد. حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت: ای ابی بکر آیا حکم تو در سلسله حضرت پیغمبر خلاف حکم شما نسبت بسایر مسلمانان است یا موافق حکمشان است؟ ابو بکر گفت: شرع نبی یکی است خواه برای شما و خواه به جهت سایر برایا امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای ابا بکر هر گاه در تحت تصرف یکی از مسلمانان چیزی بملکیت باشد و من بر آن دعوی نمایم شما طلب بینه از ما خواهید کرد یا از آن مسلمانان مدعی علیه؟ ابو بکر گفت: البته از شما خواهیم کرد، امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای ابو بکر پس از حضرت فاطمه که متصرف محال فدک است طلب بینه چرا کردید و حال آنکه آن محل در ایام حیات خاتم الرسل بحکم خدای عز و جل و بعد از وفات آن حضرت با این محل در تصرف مالکانه فاطمه بود بنا بر قوانین شریعت مطهره سید المرسلین (ص) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷ مسلمانان که دعوی آن مکان دارند از ایشان گواهان طلب بایست نمود نه از حضرت فاطمه بنت نبی المحمود چنانچه از من در هنگامی دعوی بر مسلمان طلب گواهان نمود. ابو بکر چون جواب حضرت ولایتآب نداشت مهر سکوت و خموشی بر لب گذاشت، عمر گفت: ای علی از امثال این قیل و قال بگذر و ما را بخدای بحال ما بگذار زیرا که ما را قدرت حجت و الزام و قوت لجاجت و ابرام با شما نیست اگر فاطمه بنت الرسول (ص) شهود عدول بر طبق دعوی و قول خود بگذرانند بغیر او هیچ احدی را قدرت نباشد تصرف در فدک نماید و الا بیگمان آن مکان داخل فیء مسلمانان و غنایم ایشان است و بی شبهه و شک مطلق تو و فاطمه را در فدک حق نخواهد بود. امیر المؤمنین حیدر در آن دم روی تکلم بسوی ابی بکر آورد و گفت: ای ابا بکر آیا تلاوت قرآن ایزد علام مینمائی؟ گفت: بلی، حضرت ولی الله گفت: ای ابی بکر از تفسیر و معنی آیه جلالت پایه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» مرا خبر ده که این آیه در حق ما منزل گشته یا در باب شما و سایر اصحاب نازل شده؟ ابو بکر گفت: بی شبهه و گمان آیه در شأن عالیشان شما اهل بیت رسول آخر الزمان نازل است و اگر کسی خلاف این گوید آن عین کذب و بهتان است، امیر المؤمنین حیدر گفت: بالفرض اگر شهود در حضور شما شهادت بر صدور فاحشه از حضرت فاطمه بنت سید البریه دهند شما در آن باب در اجرای احکام شرع از اقامت حدود بر آن بضعه رسول ایزد معبود محمود و صواب میدانید یا ترک اقامت حدود و احکام شرع نسبت بآن مطیعه حضرت وهاب را وسیله اجر و ثواب خود می شمارید؟ ابو بکر گفت: چنانچه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸ سایر نسوان که از آنها فاحشه موجب حد شرعی ظاهر و عیان گردد اقامت حدود محدود نمایم اگر از فاطمه نیز امری موجب حد یا تقریر مصدّر گردد بر او نیز احکام شرع جاری گردانم و هیچ تفرقه فی ما بین فاطمه و سایر مسلمات در این باب مستحسن و صواب ندانم. امیر المؤمنین علی گفت: ای ابو بکر الحال بی قیل و قال تو کافر ضال خواهی بود، ابو بکر از کلام معجز انتظام آن امام الانام بغایت محزون و مستهجم گردید و گفت: ای علی بچه دلیل مرا کافر ضلیل میدانی؟ امیر المؤمنین گفت: بجهت آنکه تو رد شهادت حضرت خالق البریه در باب طهارت و عصمت فاطمه المحمّدیّه نموده قبول شهادت سایر الناس در حق آن حضرت فرمودید چنانچه رد قول خدا و رسول مجتبی در باب فدک نمودید بجهت آنکه حضرت خاتم الرسل آن محل را بحکم خدای عز و جل در ایام خود بقبض و تصرف فاطمه داد بعد از وفات پیغمبر قبول شهادت اعرابی باطل نموده فاطمه را از تصرف آن مکان مانع و حایل گشتید بلکه أخذ فدک از دست مالک آن فاطمه بنت نبی ایزد تعالی و تبارک نمودید و زعم شما چنان است که آن داخل فیء غنایم مسلمانان است مصراع: زهی تصوّر باطل زهی خیال محال: مع هذا از فاطمه که متصرف فدک بود بر خلاف قول حضرت رسول ایزد معبود: «الْبَيْتُ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» عمل نموده از آن حضرت طلب شهود فرمودید، و قول رسول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را نسیا منسیا انگاشتید چنانچه بینه بر مدعی علیه و یمین بر مدعی مقرر داشتید و یقین مغیر حکم رب العالمین و مخالف امر سید المرسلین کافر بی دین است. از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول و مروی است که: معاشر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹ مردمان این سخنان از امیر مؤمنان شنیدند اکثر متفرق گشتند و بعضی منکر ابو بکر شدند و گفتند: و الله بحق خدای خالق که علی علیه السلام درین کلام صادق است اما علی علیه السلام چون کلام صدق التیام باین مقام رسانید از مسجد النبّی علیه الصلوة و السلام متوجه مسکن و مقام خود

گردید لیکن حضرت فاطمه علیها السلام داخل مسجد پیغمبر شد و مشغول بطوف سید الانام گشت و در هنگام طواف قبر پدر عالمقام متکلم باین کلام در انتظام گردید: ما به فقدان تو مانند زمین تشنه ایم کو ز فیض ابر احسان تشنه ماند سالها خود تو بودی ماه و خورشید از برای اهل بیت چون تو رفتی رفت نور ما بچندین سالها بهر تو آمد کتاب از حضرت یزدان حق لیک بهر عزت ما اندرو تمثالها بود جبریل امین مونس برای اهل بیت گه به آیات کلام گاهی از احوالها چون تو گشتی غائب از ما جمله خوبی دور شد ما چنین تنها و بیکس مانده اندر نالها قوم بعد از تو خللها کرده اند در دین تو خود تو شاهد باش و ناظر هم آن افعالها قوم بعد از تو همه انبار کذبند و غلول گر تو بودی حاضر اینجا کی شدی این قالها بهر استخفاف ما روها ترش کردند قوم چون شدی غائب تو کردند غصب حق و مالها الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰ چون بگریم بی تو من تا زنده باشم در جهان بر سحاب دیده دارم سیل و در دل نالها حضرت فاطمه علیها السلام بعد از زیارت سید الانام متوجه مقام سعادت انجام خود گردید و السلام. از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول و مروی است که: چون حضرت فاطمه بنت خیر البشر مراجعت بمستقر خود فرمود ابا بکر و عمر نیز هر یک بمقام و مقر خویش معاودت نمودند ابی بکر بعد از تقصی زمان اندک در همان روز معتمدی بنزد عمر فرستاد که حضور شما بواسطه ظهور امر ضرور به غایت مطلوب و ضرور است چون عمر حاضر شد ابو بکر گفت: ای برادر امروز مجلس ما با علی مشاهده کردید بچه کیفیت انقطاع و انصرام یافت بخدای عالم قسم است که اگر علی من بعد مثل امروز سخنان گوید و همین شغل پیش گیرد و قرار نگیرد و بجای خویش ننشیند خلل و فساد بسیار در کارها بهم رسد و امر خلافت بمشیت و انصرام نرسد رأی شما در این باب چه نوع صلاح و صواب داند؟ عمر گفت: که اُصوب آراء قتل علی است شخصی را مقرر گردانیم که علی را بقتل رساند و خاطر ما و شما را من جمیع الوجوه جمع گرداند، ابو بکر گفت فی الواقع رأی صحیح و فکر صائب همین است اما کسی که مرتکب این امر خطیر تواند شد که تواند بود؟ عمر گفت: خالد بن الولید متصدی این مهم خواهد شد، ابو بکر بعد از تصدیق عمر در ساعت کسی به طلب آن بی سعادت فرستاد چون خالد حاضر شد ابو بکر و عمر گفتند که: ای خالد ما در خاطر داریم که شما را بجهت انجام امر عظیم مقرر گردانیم خالد در جواب گفت: بیت: سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱ هر مهم اهم که شغلی از آن اضعف و اعظم نباشد اگر چه قتل علی باشد مرا بر آن امر مقرر گردانید که بقدر وسعت قوت و امکان قدرت سعی و اهتمام تمام در انصرام و انجام آن نمایم ابو بکر و عمر گفتند: سبحان الله مقصود ما همین قتل علی است ترصد و ترقب از شما آنکه نوع سعی و اهتمام در حصول این مقصد کبیر و مرام خطیر نمائی که قبل از اطلاع احدی از صغیر و کبیر این امر بحیز تصدیر رسد. خالد گفت: که این فکر صائب شما موافق خواهش و دواعی نفس ما است در هر وقت و زمانی اشاره نمائید بجان منت دارم، ابو بکر گفت که: من قبل از طلوع صبح بجهت ادای نماز فجر بمسجد پیغمبر حاضر شوم و علی نیز در آن زمان بواسطه نماز و بندگی مهیمن کار ساز حاضر گردد شما نیز با شمشیر تیز ببهانه نماز جماعت در آن وقت حاضر باشید و چون من نماز تمام نمایم و سلام دهم باید که تو بسرعت تمام در همان دم گردن علی را بزنی و ما و خود را از خوف و یأس و شدت او مستخلص گردانی بلکه عالمی از فتنه و فساد و خوف و حرکت و افساد او الی یوم التناد برهانی خالد ولید متقبل و متضمن انصرام آن امر گردید آنگاه هر یک بآرامگاه خویش رفتند. اُسماء بنت عمیس که زوجه معقوده ابو بکر بود چون بر پیمان و عهد ایشان واقف شد بغایت حیران گردید فی الحال بجاریت خود گفت: باید که بسرعت و استعجال خود را بخانه امیر المؤمنین علی و فاطمه (ع) رسان و بعد از عرض سلام و بندگی و اخلاص من بخدمت ایشان حقایق مقدمات اتفاق قوم بر قتل آن حضرت معروض گردان و این آیه وافی هدایت بر آن ولی ایزد منان بخوان که إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتِمُرُونَ بِکَ لَیَقْتُلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِیْنَ الایه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲ چون جاریه بخدمت حضرت امام الاثمه آمد و حقیقت را معروض رأی فیض اقتضا گردانید حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: بمولای خود بگوی که خاطر جمع دار که حضرت کریم عادل میان اهل فساد و مقصودشان حایل گرداند و یقین آن طائفه را بمقصد نرساند جاریه بعد از رخصت انصراف پیش مولای خویش آمده هر چه از

حضرت امام علیه السلام شنیده بود بالتّمام معروض داشت. اُسماء بنت عمیس از استماع نوید خلاصی نجات آن حضرت بغایت خوش وقت گردید بلکه بتجدید معتقد و مخلص آن خاندان شد، چون سنت موعود بآخر رسید و قریب بطلوع فجر شد امیر المؤمنین برخاست و خود را بجهت بندگی ربّ العالمین بیاراست چون بمسجد حضرت پیغمبر آمد و در عقب ابی بکر بنماز ایستاد در آن زمان خالد ولید با شمشیر در پهلوی ابو بکر در نماز بود لیکن خاطر عبادت مأثرش در فکر آن کار ناساز اما چون ابو بکر بواسطه اتمام تشهّد شدّت باس علی جلادت و مردی آن شیر بیشه دلاوری بخاطرش رسید از خوف هیجان و فتنه و آشوب بلکه بواسطه جان خویش بسیار هراسان گردید که مبادا از خالد این کار بفیصل نرسد و این نجوای میان خلایق آشکارا شود خلاصه آنکه بعد از فکر دور دراز از آن پیمان شنید که با خالد بی توقیع کرده بود پشیمان شد و میخواست که سلام دهد لکن بخوف آنکه بمجرّد سلام نماز فجر مبادا خالد فاجر متصدی آن امر منکر گردد لهذا جرأت و جسارت بر اقدام سلام نمینمود و فکرش بطول انجامید چنانچه بخاطر اکثر رسید که البتّه ابو بکر در نماز سهو کرد بالاخره پیش از سلام بطرف خالد ملتفت گشته و گفت: که یا خالد لا تفعلنّ ما امرتک السّلام الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳ علیکم و رحمۀ الله و برکاته یعنی ای خالد زنهار آن کاری که ترا مأمور گردانیده بودم مرتکب آن امر نشوی. چون ولیّ حضرت بیچون این سخن شنید از خالد ولید پرسید که ابو بکر شما را سابقا بچه امر مأمور گردانید که الحال از آن نهی نمود؟ خالد گفت: مرا بقتل شما امر کرده بود و الحال نمیدانم بچه سبب از آن منع نمود امیر المؤمنین گفت: ای خالد تو آن کار میکردی؟ خالد گفت ای و الله آری بخدای عالم قسم است که اگر مرا ابو بکر از قتل منع و زجر نمودی ترا بقتل آوردمی و جهانی را از شرّ تو خلاص گردانیدمی حضرت ولیّ مجید از آن قول و حرکت خالد ولید بغایت آشفته و غضب آلود گردید فی الفور خالد را از زمین در ربود و آنچنان بر زمین زد که نزدیک بود عظامش بالتّمام خورد شود و نافر جام گردد، در آن حال تمامی رجال که در آن محالّ حاضر بودند بر سر خالد ولید جمع شدند و از حضرت ولیّ خدای مجید استدعای خلاص خالد عاصی مینمودند لیکن بجائی نمیرسید، عمر چون خالد ولید بدان منوال دید روی به ابو بکر آورده گفت: ربّ الکعبه که همین ساعت خالد ولید بدست علی مقتول خواهد گردید، معاشر النّاس شروع در تضرّع و التماس به واسطه استخلاص و شفاعت خالد ناسپاس نمودند و آن حضرت را بصاحب قبر یعنی بحضرت سیّد البشر سوگند غلاظ و شداد دادند و گفتند: ای ابو-الحسن الله بخاطر خدا و رسول مجتبی از خالد بگذر. امیر المؤمنین حیدر بموجب التماس سایر النّاس دست از خالد بی احساس بداشت بعد از آن روی بعمر آورده ریش او را محکم گرفت و گفت: یا ابن الصّیّهاک الحبشیّه و الله بخالق البریّه قسم است که اگر حکم کتاب مستطاب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴ ایزد دیان و عهد حضرت رسول آخر الزّمان بر من سبقت بر پیمان شما نگرفتی هر آینه بر تو معلوم گشتی که اینّا اضعفّ ناصراً و اقلّ عدداً کدام از این دو گروه از ارباب ستوه یا اصحاب خیر شکوه بحسب یار و نصیر ضعیف و بتعداد او اَحَبّه و ارباب و داد کمتر و نحیف‌اند، بعد از آن دست از عمر نیز بداشت و راه منزل و مقام خویش برداشت. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵

فصل ذکر بیان کتابت امیر المؤمنین حیدر بابی بکر بعد از منع فدک از بنت خیر البشر و رسیدن سخنان منکر از مشار الیه بآن سرور

فصل ذکر بیان کتابت امیر المؤمنین حیدر بابی بکر بعد از منع فدک از بنت خیر البشر و رسیدن سخنان منکر از مشار الیه بآن سرور امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: ای ارباب نفاق و اصحاب شقاق شما بسبیل اتّفاق طلاطم امواج بحر فتنه و فساد بر روی سفینه ما سکنه نیکوترین عباد ایزد سبّوح منکشف و مفتوح داشتید و تاجهای ارباب عزّ و فخر را بوسیله جمعیت با اهل فساد و عذر از مفارق آن عزیزان نیکو سیر بر داشتید با آنکه شما طایفه وخیم العاقبه پیوسته مستضیء بانوار آن اخیار و مستنیر باشعّه جمال آن ابرارید الحال بتوسّط شامت حقد گزند و به وسیله جدّ و طمع ناپسند بمجرّد غیبت حضرت نبیّ المختار قسمت میراث طاهرات ابرار گردید و گوئیا من همگی شما اهل عمی و ضلالت و ارباب غدر و غوایت را در بیداری حیرت حواسّ مانند شتر طاحونه خراس

متردد و سرگردان میبینم و یکی شما را اهل اسلام و مطیع صادق سید الانام نمی بینم. اما و الله بخدای عالم قسم است که اگر من مأذون از حضرت مهیمن و مرخص از رسول ذو المنن می بودم آنچه شما اهل کید و دغا بغیر اذن ملک الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶ تعالی و رخصت رسول مجتبی تصرف در آن نمودید تعدی و تسلط شما را از آن رفع و دفع مینمودم بلکه سرهای شما را بواسطه این حرکت و فساد مانند حیسه های حصاد از ابدان شما درو می فرمودم و بعد از انتزاع حدائق نظر شما از بصر کله های شجاعان پردل و دلیران در حرب متحمل شما را از پیکر بدن قلع میکردم و أصلاً بشما رحم نمی کردم زیرا که من از روزی که بر تمرد و طغیان این لشکریان اهل عداوت و عصیان مطلع گشتم و بر ارتداد و الحاد ارباب فساد و غی أصحاب عناد بر اتفاق آن لشکر بانفاق؟؟؟، و آن جهلای اهل شقاق بر مخالفت اهل بیت (ع) و بر کید شما عالم و واقف شدم دانستم که همگی شما را رقاب خود از قید متابعت حضرت رسالت مآب اخراج نموده در خانهای خود معتکف گشته طریق مخالفت محمد (ص) بلکه شیوه مخاصمت اهل بیت النبوه برداشتید و من دیروز در خدمت و بندگی صاحب شما محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودم و شما در فکر و دغا، و میدانم که شما راضی نیستید که خلافت با اهل بیت حضرت رسالت باشد زیرا که من مطلع بر مکتومات ضمائر و مرکوزات خواطر مآثر شما میم که حقد بدرد کینه اخذ در ضمیر شما بیحد مستتر است و تا هنگام وصول بمقام و مستقر خود جهنم و سقر از آن امر بر نمیگردید اگر آنچه از عذاب او را که واحد قهار به جهت شما اشرار معین و برقرار داشته اظهار یا مذکور گردانم یا شمه از حقایق آن را کما ینبغی و یلیق بگوش شما رسانم هر آینه از هیبت و خوف آن سرهای أضلاع شما بر مثال دواره چرخ آسیا مراجعت یابد از شما نماید بلکه مانند رؤس سنان رمح پیچان بجهت قطع حیات و جان شما بغایت کارگر آید اگر من در باب خلافت و اولویت آن از شما و سایر امت حکایت کنم شما ارباب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷ حقد گوئید که: علی از روی رشک و حسد سخنان بیحد میکند و اگر بذریعه ان الله مع الصابرين صابر گشته ساکت بنشینم زبان طعنه و آز دراز کرده گوئید که: علی از ترس جان سخنان نگوید و هیئات هیئات کجاست آن ساعت که بر من بسیار بسیار مشتاق ادراک آن سعادت بمقادیر خلّاق قسم است که چنان که اطفال بیستان والده خویش مایل و مشتاقند مرا نیز طاقت اشتیاق تجرّع کأس موت طاق، و محرومی از آن از امور ما لا- یطاق است، من چون از موت جزع و از مرگ فرع نمایم که من خود مرگ میرانیده ام بلکه من پیوسته بمنایا هم آغوش و با سرود نوای او هم سروشم چنانچه من در شبهای تار متحمل دو شمشیر آبدار گرانبار و دو رمح طویل اژدها پیکر آدم شکارم، منم مکشیر رایات اشرار در هنگام غلیان و جوش آن فجار در حرب و کارزار، و منم مفرح اندوه کربیات از خاطر فیض مقاطر سید البریات، و الله بخدای عالم قسم است که این ابن ابی طالب را کمال استیناس بموت بسیار مستسقی و متعطش کأس فوات است. ای اهل تمرد و طغیان اگر من آنچه حضرت قادر سبحان از اسائنات حال و وخامت احوال شما که حضرت ذو الجلال در قرآن ارسال و انزال نمود بتان شما بر شما گرینده گردند و اگر حقیقت احوال نکبت مآل شما را بیان کنم اضطراب بسیار بسیار زیاده از اضطراب ریسمان که آن را سرنگون بچاه عمیق اندازند که أصلاً مراجعت ببالای آن و قوت طی مسافت پایان آن نیز نتواند نمود بهم رسد و چندان خوف و رعب و حزن و تعب بشما واصل گردد که از خانها و مکان خود گریزان و از رویهای یک دیگر سرگردان و حیران میگردید، این همه عذاب و آزار متعین بواسطه شما اشرار محض بجهت اختیار آز و هوس الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸ و لذات و مشتیهات نفس شما است از عدم اطاعت امر ایزد اقدس و متابعت رسول مقدس لیکن من بغایت آسان و سبکبار کردم و بشومی کثرت آز، و هوس کار بر خود صعب و دشوار نکردم چنانچه بر خود قرار دادم که بدست خالی و مقطوع از لذات شما و بید تهی و منزوع از مشتیهات دنیا و اصل لقای ایزد تبارک و تعالی گردم چه لذت فانیه دنیویّه شما و مشتیهات صوریه غیر باقیه دار دنیا در پیش من مانند ابريست بی آب و سحابی است خالی از رشحه ابر فیض عنایت ایزد وهاب که بسیار غلیظ و ممطر نماید و چون میل صعود نموده ببالا گراید و منبسط و متجلی شود و از او قطره مرئی نشود، اما در اندک زمانی غبار غفلت که وسیله عمی و ضلالت و سبب کوری و غوایت بلکه باعث بعد و دوری شما از رحمت حضرت رب العزت متجلی گردد حقیقت بر شما روشن شود یکان

یکان شما را ثمره شجره عمل بغایت تلخ حاصل و نهالی که بدست خود غرس نمودید بری جز سم قاتل ندهد در آن محل ندامت بی حاصل است زیرا که حضرت عز و جلّ خدای کافی حاکم حکیم و خصم شما رسول عظیم است، بدانید که موقف قیامت که مکان اقامت تمامی است هیچ احدی در آن مأوی از رحمت خدا و از شفاعت رسول مجتبی از شما دورتر و از سوء افعال و وخامت احوال خود سر در پیش و شرمنده تر نیست و السّلام علی من اتّبع الهدی چون کتابت مجید بمصحوب یکی از محبان خود بنزد ابو بکر فرستاد چون ابو بکر مطالعه کتابت آن سرور نمود بغایت الغایت بترسید و رعب بسیار و خوف بیشمار بر خاطر او قرار گرفت. گفت: سبحان الله این همه جرأت، و جلادت و قدرت و شهامت در باب من به علی علیه السّلام عطا و عنایت نمودی لیکن در حقّ غیر من او را بیدل و جبن گردانیدی بعد از تأمل و فکر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹ بسیار روی بحضار آورده گفت: ای معاشر مهاجر و انصار من در باب ضیاع فدک مکرر بعد از وفات حضرت سید البشر با شما مشورت کردم که رأی شما در محالّ فدک چیست آیا ضیاع آن بقاع بطریق سابق و ربط؟؟؟ انتفاع اهل البیت باید گذاشت یا دست تصرف آن اعیان از آن کوتاه باید نمود و شما متفق اللفظ و المعنی در جواب ما فرمودید که: از انبیاء میراث برای وارث نمی ماند بلکه متخلّفات و متروکات سید الانبیاء محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم داخل فیء و غنائم است میباید که شما ضیاع فدک و محصولات آن ملک را در سلک فیء و غنائم منخرط گردانی تا در وجه قیمت أسلحه و اسبان بجهت مسلمانان و أبواب جهاد و مصالح نفور ایشان مقرر و مصروف گردد من امضای سخن شما کردم و آن را تملیک مدّعی آن نکردم بلکه در تحت تصرف ایشان بود انتزاع و اخراج نمودم و بر وفق پیشتر در تصرف اهل بیت مستمّر و مستقرّ نفرمودم الحال علی علیه السّلام بواسطه آن محالّ تخویف و تهدید بنذیر و وعید من بجهت حقّ پیغمبر ذو المنن از روی شدّت و غضب می نماید و اراده دارد که محالّ فدک را تنهائی مالک شود و آن محلّ را مقتل مردمان و زهر قاتل تمامی خلقان گرداند، و الله بخدای عالم سوگند و قسم است که من از ارتکاب خلافت کراهت دارم اگر اقاله نمایم یاران مرا به پشیمانی بگذارند، و اگر خود را عزل نمایم معاشر مردمان مرا بمعزولی برنمیگذارند مرا از ابن ابی طالب کراهت زیاده از حدّ نهایت و دایم ازو گریزانم و از مکالمه او پریشان بلکه پشیمان چنانچه اگر علی با من در ملک و مال من نزاع و جدال کند من باو در تقابل مخاصمه و قیل و قال نتوانم کرد چه منازع او در هیچ کار مفلح و رستگار نیست مناسب بحال من استخلاص خود از اشتغال این کارست. لیکن عمر چون این سخنان از ابو بکر استماع نمود بخوف آنکه مبادا او الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰ در این قول صادق باشد و ترک خلافت کند و منافع که او بجهت نفس خویش پیش نهاد خاطر خود کرده برطرف نماید لهذا بغایت حزین و بی نهایت متألّم و اندوهگین گشته گفت: ای ابو بکر تو پیوسته در شب و روز سخنان طفلان میگوئی و بسیار متوهم و ترسناک بودی زیرا که تو در حرب هر گز پای مردی در معارک دلاوری پیش نگذاشتی و در خشکسال مروّت و احسان دست عطا و سخاوت بجهت درمانده برنداشتی، همیشه ترسنده و بیدل بودی سبحان الله این چه کوچک دلی و جبن است که با تو می بینم؟ به خدائی که من بیگزاف عالمی را بواسطه تو پاک و صاف گردانیدم که به هر دلوی که خواهی از آن تشرّب نمائی ترا بجمعیّت خاطر میسر است مع هذا تو شب و روز عطشانی و بختیان مست یعنی شجاعان عرب را در تحت حکم تو خوابانیدم و تمامی دلیران را مطیع و فرمان بر تو گردانیدم و اهل اشارت و أصحاب مشورت و تدبیر را بجهت تو ثابت و مقررّ داشتم و متمرّدان ترا در مدینه نگذاشتم بخدای که اگر من چنین نمی کردم و این همه سعی از جهت انصرام مهام شما نمی نمودم کی عزّت و اعتبار شما در نزد مهاجر و انصار در تمشیت امر خلافت و امضای این کار پیدا شدی و سایر الناس اطاعت شما میکردندی بلکه کار شما بغایت صعب و دشوار بودی و بی شائبه گفتار ابن ابی طالب دمار از روزگار تو برآوردی و استخوان ترا رمیم، فرزندان ترا یتیم کردی باید که وجود مرا غنیمت دانی و شکر باری بجا آری که همچو منی بشما ارزانی داشته و شما را تنها بدست ابن ابی طالب نگذاشته بلکه بر تو لازم و واجب است که آنا فآنا و لحظه فلحظه حمد حضرت غنی متزاید و متضاعف گردانی بخدای که ابن ابی طالب مانند صخره صمّاء یعنی مشابه سنگی است الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱ مطریرم لیک بغایت متین و محکم که تا بانکسار نرسد ازو آنهار

ظاهر نگردد و مثل مار رقصاء ابيض و اسودى است که بغير رقى و افسون ذليل و زبون و مطيع و مفتون نگردد لیکن مانند درختی است تلخ پر خار اگر صد بار برو عسل ضمد و طلا نمایند بجز زهر قاتل او را ثمره و بار نباشد ابن ابی طالب جميع اعیان سادات قریش را با أحفاد و أقربا و خویش مقتول و تمامی عرب را بیدوق و عیش گردانید و خانه در بلاد عرب از اَصناف امم نیست که اهل آن خانه را ابن ابی طالب بشور و شغب ماتم نگریند و تمامی عرب عیش و طرب را گذاشته ننگ و عار بر خود قرار دادند بناء علیه گروهی را بیجان و برخی را بی خانمان نمود و از منازل و اوطان آواره فرمود باید شما از او اصلاً اندیشه بخاطر نیارید و نفس خویش را نیکو دارید و از فروغ نوایر صواعق تهدید علی عذر و غلول و مضایق وعید او تهویل و گول نخوری زیرا که من أبواب علی را مسدود گردانم پیش از آنکه علی اراده سدّ أبواب تو نماید و دعوی بی شهود او را زبون و نابود سازم و أبواب فتنه و فساد بروی علی اندازم و عنقریب کار او را بسازم تا شما و خود را بلکه تمامی خلق الله تعالی را از خوف شرّ علی مستخلص سازم. أبو بکر گفت: ای عمر ترا بحضرت واهب باری قسم است که دست از من بداری و مرا بحال خود گذاری و زیاده از این مرا از غلطانندازیهای ناخوش خویش متألّم و با تشویش نداری و ازین دعوی گزاف خاطر ما را صاف گردانی، وصیت شجاعت و دلیری و طنطنه تهوّر و مردانگی خود را که حقیقت صدق و کذب آن بر ما و شما و بر تمامی امت در غایت وضوح، و ظهور است بگوش ما نرسانی بخدای عزّ و جلّ قسم است در هر محلّ که ابن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲ ابی طالب همت بر قتل من و تو بندد در همان حال قتل ما و شما بید شمال نماید و محتاج حرکت دست راست نگردد، و این که ما و شما نجات یافیم و علی تا حال در قتل ما و شما اهمال نمود بجهت سه چیز است: اول- آنکه علی تنها و بی یار و بی معین و بی دستار است. دوم- آنکه علی در حقّ ما تابع حکم خدای تعالی و وصیت رسول مجتبی است زیرا که ایزد اقدس حقیقت مخالفت ما و شما را بحضرت نبی المقدّس صلی الله علیه و آله ظاهر نمود و آن حضرت بعلی (ع) معلوم گردانید و او را به صبر امر فرمود لهذا علی صبر را شعار ساخت و تا حال بما و شما نپرداخت. سیم: آنکه هیچ قبیله از قبایل عرب نیست الاّ آنکه آن جماعت را با ابن ابی طالب مخاصمت و عداوتست مانند خصومت ذکور ابل با یک دیگر در باب شتر ماده و در فصل ربیع موسم عیش وسیع زیرا که اکثر صنایع عرب در هر قبایل بدست علی مقتول گشتند اگر حال بدین منوال نبودی امر خلافت و ذمام امور احکام شرع و ملت و امت بعلی رجوع بودی اما مردم بواسطه امور مذکور از علی مستکبره و منفورند یقین ترک دنیا در نزد علی بغایت سهل و آسان تر است از ملاقات ما و شما و دیدن موت بر او بسیار بسیار آهون است از رؤیت این کراهیتها، ای عمر مگر تو حقیقت حال علی را در روز احد فراموش کردی نه در آن هنگام ما و شما بلکه سایر عسکر سید الانام گریخته از آن حربگاه بشواق جبل پناه برده آن مقام را آرامگاه کردیم و علی در آن روز از روی مردی و دلاوری در میدان حرب و وقار پای جلادت ثابت کرده و برقرار داشته و ملک قوم با سایر صنایع آن مرز و بوم چون علی را تنها دیدند از اطراف و اکناف حمله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳ بر آن زبده عشایر عبد مناف آورده بلکه بر مثال جغد و بوم بر علی احاطه و هجوم کردند و تصمیم قتل امیر المؤمنین از روی جزم و یقین نمودند، و با یک دیگر از روی مباحات و تفاخر می گفتند که: در همین ساعت من غیر التّراخی و المهله علی را برخوایم داشت و اثری از آثار محمّد و أصحاب او نخواهیم گذاشت و بنوعی علی را در میان گرفتند که اصلاً از هیچ جانب محیص و مفرّ برای علی متصوّر نبود در آن حال شجعان رجال و دلیران آن ابطال پای تهوّر در میدان قتال استقامت نموده دست جلادت از کمام سطوت جدال بیرون آوردند و بالتّمام رماح و سنان مانند آجام نیستان بر آن پور عمران راست کردند، و از هر طرف قوم بر صنف؟؟؟ تیر و شمشیر بر روی علی مکشوف کردند. اما ابن ابی طالب چون حال بدین منوال مشاهده نمود خود را از اسب پیاده گردانیده و دامن مردی بر کمر دلاوری مستحکم ساخت و دست با تیغ علم نموده با آن طایفه مخذول العاقبه پرداخت چون جمعی کثیر مقتول و برخی اسیر گشتند بقیة السیف از برنا و پیر مانند روباه از پیش شیر گریزان شدند. حضرت امیر المؤمنین علی دگر باره خود را به؟؟؟ کوه پاره رسانیده سوار شد و آنگاه پای وقار در رکاب سعادت انتساب استوار گردانیده ران و سرین از زین برداشته گفت: یا الله یا الله یا جبرئیل یا جبرئیل

یا محمّد یا محمّد یا محمّد النّجاه النّجاه النّجاه بعد از آن بر مثال شیر غرّان روی بر پیش کافران آورده آن منافق پلید تاخید علی خود را باو رسانید و بر هامة سر آن کافر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴ شمشیر زد چنانچه نصف سر آن مدبر را با استخوان زنج و زبان شکافت و از یکطرف دوش و دست را جدا ساخت پس از آن خود را بصاحب رایت عظمی و علمدار کبری رسانید و شمشیر بر کاسه سر آن کافر زد بنوعی که سر را تا به دوش شکافت از دوش بناف رسید و از ناف بر زهارة آمد از آنجا نیز تیغ در گذشته بلکه دبر آن منافق مدبر را نیز شقّ ساخته بزین رسید و از زین باسب و نیز اسب را دو نصف گردانیده سر تیغ بر زمین قرار گرفت چون قوم آن ضرب شمشیر از آن هژبر دلیر مشاهده نمودند مانند روباه پیر که از پیش شیر گریزان شود بر مثال آن همگی و تمامی آن کافران از پیش علی گریزان گشتند، در آن زمان علی مانند شیر غرّان با شمشیر برّان در میان ایشان افتاده میتراشید تا آنکه از کشته‌های ایشان پشته‌ها ساخت و مردم در آن روز در خاک و خون می‌غلطیدند و در حسرات منایا بعد از تجرّع کأس موت و به شرب و جام هلاهل فوت بعد جان بقابض آن می‌سپردند. ای عمر شمشیر تیز علی در آن هیجا ارواح مردم را در ربودی تا آنکه همه آن جماعت را مقتول و نابود گردانید و آنچه ما در آن روز از علی مشاهده نمودیم و از صلابت و شهامت او ملاحظه کردیم الحال آنچه از او سانح و صادر گشته زیاده از آن متوقّع بودیم. ای عمر ما و شما از خوف جان خود از علی ضبط نفس خود نمیتوانیم نمود مع هذا الحال تو پیش دستی و ابتداء بقتل علی مینمائی پس آنچه از شداید و آلام که از علی بشما رسد چون تو بادئ آن شدی رفع و دفع آن از نفس خود تو دانی نوعی نکنی که ما را در آن امر عظیم شریک و سهیم خود کنی بخدای عالم قسم است که اگر آیه وافی هدایه: وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ الْآیة در حقّ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵ ما و شما از حضرت ایزد تبارک و تعالی نازل نشدی بیقین الیوم ما و شما از دست امیر المؤمنین از جمله مقتولین بودیم زنهارة و الف زنهارة چون این مرد را با تو هیچ کار و در صدد انتقام و آزار شما نیست باید همین معنی را غنیمت دانی و دست از آزار او بازداری و خود و ما را بمضمون: وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ در مظانّ مهالك و مکان هالك میاری، بیت: من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال زنهارة بقول خالد ولید مغرور نگردي زیرا که او مرد قتل علی نیست به خدای عالم قسم است که اگر خالد ولید را علی ایمن گردانیده بقتل خود بخواند او را قدرت اراده قتل علی نخواهد بود و اگر اراده کند اوّل کسی که به قتل خواهد رسید خالد ولید است چه علی از اولاد و أمجاد عبد مناف و زبده و خلاصه آن دودمان بی‌لاف و گراف است که آن طایفه چون بحرکت و هیجان آیند چنان بهیست و صلابت در نظر ابطال رجال در آیند که هیچ احدی از او به قاتل قاتل بلکه قدرت تصوّر جدال با آن طایفه اهل شجاعت و ابطال در هیچ محالّ ندارند و اگر کسی حرکت ناپسند نسبت با آن جماعت ارجمند بظهور آرد چون رجوع بایشان نمایند و بایشان تشفّع کنند بیقین از جرائم ناپسند بگذرند و بعد هذا هرگز بر سر ذکر و بیان آن نروند لا سیّما ابن ابی طالب که اذنباش اکبر و سنامش أطول و هامة‌اش بیکزاف أعظم از تمامی اولاد عبد مناف است. بر عارف نکته‌دان بمطاوی صدق محاذی سخنان ظاهر و عیانست که اذنب اکبر کنایه از طول تیغ و سنان و سایر آلات ضربست و سنام أطول که عبارت از بزرگی کوهان و ظهر است و این کنایه از تحمّل و بردباری آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶ ولی ایزد باری است و هامة أعظم یعنی هامة رأس أعظم است بحسب عقل و فراست و ذكاء و کیاست. خلاصه کلام آنکه أبو بکر اقرار کرد بر آنکه حضرت علی مستجمع تمامی صفات کمال است از شجاعت و سخاوت و از زهادت و تحمّل عنا و مشقّت و معرفت و اطاعت ربّ العزّت و پیروی نبیّ الرّحمة زیرا که أبو بکر ذکر امّهات اوصاف کمال برای حضرت امیر المؤمنین حیدر و ارتحال نمود که در ذات خجسته صفات او موجود بود. وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت فاطمه بنت رسول ایزد تعالی و تبارک بر قوم در وقت منع ضیاع فدک و نقل مکان مقال آن طایفه در هنگام وفات حضرت سیّد البریّات در باب امامت آن نیکوترین انس و جنّ و ملک

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت فاطمه بنت رسول ایزد تعالی و تبارک بر قوم در وقت منع ضیاع فدک و نقل مکان مقال آن طایفه در هنگام وفات حضرت سید البریات در باب امامت آن نیکوترین انس و جنّ و ملک روایت کرد عبد الله بن الحسن بن الحسين باسناد خود از آبای عظام علیهم الصّلاه و السلام که: چون أبو بکر باجماع قوم أنصار و مهاجر و برأی ایشان فاطمه بنت خیر البشر را از تصرف ضیاع فدک منع نمود و این خبر ظلم اثر به آن بضعه پیغمبر رسید بواسطه اتمام حجّت بر امت در باب طلب حقّ خود که حضرت سید البریه در ایام حیات خویش بایشان عنایت و هبت نموده بود مقنعه بر تارک مبارک انداخت و جلباب خود را کساء بدن أطهر خویش ساخته با جمعی از خدمتکاران و عورات بنی هاشم و أحفاد ایشان متوجه مسجد پیغمبر گردید و مانند رسول مختار با کمال طمأنینه و وقار میخرامید و در سیر و سلوک راه مشابه و مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸ چون بمسجد رسید و أبو بکر با عمر و جمیع أصحاب از أنصار و مهاجر با جمع دیگر حاضر بودند حضرت فاطمه (ع) چادر بر پیش روی خویش حایل و مسدل گردانیده بنشست «۱». پس آنگاه ناله و آه برکشید بنوعی که تمامی قوم شروع در گریه و زاری نمودند و از ناله آن حضرت بغایت مضطرب گشتند چون بنت رسول بیچون حال مردم بدان منوال غمگین و محزون مشاهده کرد نه زمانی صبر نمودند تا شورش مسلمین فی الجمله تسکین یافت و از گریستن قرار گرفتند بعد از آن افتتاح کلام صدق التیام بحمد و ستایش ایزد علّام نموده و گفتگو و شروع در صلوات سید البریات فرمود و باز مردم اظهار حزن و عناد و شروع در گریه و بکاء نمودند حضرت فاطمه نیز اندک زمانی صبر کرد چون قوم از گریه ساکت گشتند فاطمه بنت نبی المحمود شروع در حمد حضرت ایزد معبود نموده فرمود که: سپاس بی قیاس مر خدای را که بما انعام و اکرام نمود. شکر بی اندازه و احصاء سزاوار کریمی است که حقایق امور ضروریّه بما اعلام و الهام فرمود. و ثنای وافر درخور عالم قادر است بوسیله آنچه بما مقدّم داشته از اعطای عموم و نعم ابتدا و از احسان و ینایع آلائی بی انتها و بر اتمام جود و منتهای والا و ترادف دیوانی نعمتهای بی منتهای و متجاوز از حدّ احصاء و بیان، و متباعد از تقابل جزای ما و بی امانان است. واهی بواسطه کثرت موهبت و ابدیت آن ادراک أبصار انسان را متفاوت و پریشان گرداند و بر اتمام اکرام و دوام انعام بر اناام ایشان را بحمد خویش خواند، و در هنگام اطاعت حکم لازم الاحترام او ثنای و ستایش بندگان خود در جمیع اوقات لیالی و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹ ایام نمود، و بوسیله ذریعه: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الْآیَه؛ ایشان را مطیع واهب اکبر و منقاد رسول شفیع المحشر معزّز و مکرم نمود گواهی میدهم بر آنکه نیست خدای الا یکی که شریک و نظیر و شبیه و عدیل ندارد، و این کلمه طیبه شهادت جسم را تأویل سرمایه اخلاص و سعادت و دل را متضمّن انارت و استضائت، و عقل را وسیله تعقل معقولات و تحصیل أسباب هدایت و وسایل نجات آخرت است. مدرکی که أبصار اعیان مدرک و رؤیتش ممتنع، و السنه اختیار از ذکر صفات ذاتش الکع و عقول و اوهام ابرار از ادراک کیفیت آثارش راکع است، ابداع و ایجاد موجودات نمود پیش از وجود، و انشاء و اختراع مخلوقات فرمود بغیر اقتباس از مثال و صور موجوده بلکه تکوین و ایجاد موجودات به قدرت کامله و خلقت مخلوقات باراده و مشیت شامله خود نمود بغیر احتیاج در ایجاد به ایشان و بدون تصوّر فایده در ابداع و اختراع خلقان، چه ایجاد ممکنات و اختراع مخلوقات از حضرت خلاق الموجودات محض از جهت تبیین حکمت و اظهار قدرت بر بریت بواسطه بینة بر طاعت و طلب بندگی و عبادت او، و اعزاز و احترام دعوت او بود. کریمی که ادراک جز او ثواب و عطیّت از جهت بریت موقوف بر طاعت داشته، و عذاب و عقاب برای اهل معصیت گذاشته و این عنایت ربّ العزّة از واسطه منع عباد است از ارتکاب عمل ناصواب، و نعمت و ترغیب و تحریص ایشان است بلقای رضوان و جنّت واهب بیمت. و گواهی میدهم بر آنکه پدر بزرگوارم محمد بنده و رسول پسندیده او که برگزید از جمیع انبیاء و رسل صاحب معرفت و حال، و او را از سایر پیغمبران الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰ اختیار کرد و بزرگ گردانید قبل از بعثت و ارسال، و مسمی بر رسول نمود پیش از اصطفاء و اختیار و آن حضرت را از روی تعطف و احسان و کمال موهبت بی پایان خود بواسطه ارشاد و هدایت خلقان فرستاد زیرا که حقایق غیب بر خلائق مکنون و این جماعت بواسطه ستر هول و خفای آن مصون و بنهایت عدم و فنا بغایت مقرون اند، و چون

ربّ غفور عالم بمراجع امور و علمش محیط بحوادث دهور و ذات واهب کامل الصّیفاتش عالم و عارف بمواقع مقادیر امور محصور است و امم را متفرّق در آبادان و مقبل و متوجّه بدرکات نیران، و متعیّد بعبادت أصنام و أوثان و همه خلّقان را با علم و معرفت بحقایق صفات کمال ایزد سبحان منکر ذات قادر دیان دید. فلّهذا حضرت محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم را بواسطه اتمام و اعلام امر خود بر امضاء و اجرای حکم مقدّر و اراده انفاذ امور مقرّر مبعوث و مرسل گردانید تا بنور هدایت و ارشاد آن حضرت ظلمت کفر از کفّار و کشف کدورت و تیره گی قساوت قلب از دلّهای آن طایفه آشرا و عمق ضلالت از أبصار آنها متجلّی گرداند، و آن حضرت امتثالاً لأمّره تعالی و تقدّس به هدایت أصناف امم و بارشاد سایر مردم مشغول گردید، و ایشان را از غوایت کفر و طغیان بسر چشمه هدایت و عرفان رسانیده، و آن طایفه را از عمی و ضلالت متبصّر گردانیده همگی و تمامی عرب و عجم را هدایت بدین قویم و دعوت، و ارشاد بطریق مستقیم نمود. چون آن حضرت را شوق لقای ایزد تبارک و تعالی بسیار دریافت حضرت واهب معبود ذات پرپسندیده آن نبیّ المحمود را بسوی خویش خواند، و روح پرفتوح آن برگزیده ایزد سبّوح را قبض نموده ساکن چنان گرداند اما الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱ قبض آن نبیّ المختار از روی رأفت از حضرت ربّ العزّت برضا و اختیار حضرت نبیّ الرّحمة بود بناء علیه ایزد غفّار از تشوّق و خواهش بسیار بلکه با کمال رغبت و ایثار آن حضرت را ازین دار المشقّه بسوی فرادیس دار القرار برده در آن مکان راحت و امان ساکن و پایدار گردانید، و یقین الحال آن حضرت محفوف بملائکه ابرار و موصول بمصحوب رضوان ربّ غفّار در مجاورت ملک جبار است، رحمت حق بر پدرم باد نبیّ بحقّ و آمین وحی ملک تعالی و صفیّ برگزیده او بر جمیع آفریده بود چه آن حضرت پیغمبر رضیّ بود یعنی نبیّ نیکو روی که خدای ازین راضی بود، و السّلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته. بعد از آن بضعه رسول مقدّس ملتفت بأهل مجلس گشته گفت: شما بندگان خدای مئان و منصوب برای امر و نهی واهب بی‌امتنان، و حاملان دین و ائمنان خدای تعالی بر نفس و جسم خود و بلغای او بر سایر امم و أصحاب نبیّ الأنام و تابع دین مبین حضرت سیّد المرسلین و نیکوترین - مخلوقانید، میان شما و رسول ایزد تعالی عهد و پیمانست که در سابق با شما معاقده نمود و از جهت این خلاف شما بقیه گذاشت آن کتاب خدا لیکن ناطق قرآن صادق که نور ساطع و ضیای لامع و شاهد قاطع است که بصایرش منکشف و مبرهن و سرایرش متجلّی و روشن و ظواهر کلمات و آیاتش بغایت مغتبط و سودمند است اشیاع قرآن تمامی خلّقان را، فایده رضوان و أتباعش متابعان را، مؤدّی بنجات و وسیله دخول و وصول جنانست، و استماع قرآن باعث تحصیل حجتّهای روشن ایزد سبحان و انصاف محکّمات سبب تبیین عزایم مفسّره و محارم محدّره و بینات متجلّیه و براهین کافیّه و فضایل مندوبه و فواضل معلومه و رخصتّهای موهوبه و شریعتّهای مکتوبه است و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲ اگر یکی از مسلمین از روی اخلاص و یقین قرآن را مطمح نظر خود گردانیده استماع از روی تدبّر و تفکّر بر فراید و فواید غرر در او نماید، و بر احکام شرع و آداب دین سیّد الأنام عمل فرماید، و از سلک شرط و پیمان که در سابق با رسول صادق مقرر داشته پای بیرون نگذارد بی‌شایبه شک و گمان آن کس مؤمن و مسلمان است. پس ایمان سبب تطهیر شما از شرک کفر و عصیان، و نماز شما وسیله تنزیه شما از کبر و طغیان، و زکاة باعث تزکیه نفس و زیادتی روزی ابدان و روزه را بواسطه ثبوت و دوام شما بر طریق اخلاص و ایمان مقرر نموده و حجّ را برای تشیید دین مبین، و عدل را از برای تنسیق دلّهای مسلمین، و طاعات و عبادات از برای نظام ملّت و دین و انتظام آئین سیّد المرسلین، و امامت ما را وسیله امان از تفرقه و جدائی میان مؤمنان گردانید، جهاد را برای عزّت اسلام، و صبر را معونت استیجاب أجر یوم القیام، و امر معروف را برای مصحلت عامّه أنام، و نیکوئی با والدین بجهت صیانت و نگهبانی از سخط و عذاب ایزد علّام، و صله رحم را سبب کثرت عدد بنی آدم نمود و قصاص را موجب محافظت نفس و صیانت اهراق دماء و وفا نذر را بجهت تعریض مغفرت و آمرزش خلایق در آخرت گردانید، و استیفاء تمام پیمودن مکیال و میزان بر خلّقان لازم نمود تا هر کس بحقّ خود رسد و بخش و نقصان بهیچ کس نرسد، و نهی از شرب خمر بواسطه تطهیر بدن از نجاست ظاهر و باطن است. و امر باجتناب دشنام حجابیست از لعنت انام و ایجاد ابرام ایشان است از ذکر نمودن مردم یک دیگر را بصفات ذمیمه و اقحام. و نهی و

منع از سرقه ایجاب اُمت است بعثت و پاک دامانی ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳ از تمامی صفت خست، و حرمت شرک با خدای تعالی و تبارک محض از برای تأکید خلقان است بر اخلاص ربوبیت برای قادر مَنان. پس از آن تلاوت این آیت وافی هدایت نمود که: اَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی ای معشر مردمان پرهیزید بحضرت واهب دیان آنچه طریق پرهیز و وسیله نجات روز رستاخیز است باید که در وقت سپردن جان بر صنعت اسلام و ایمان باقی و پایدار باشید. آنگاه گفت: ای مردمان اطاعت طاعت ربّ العزت بمأموریه و منهی عنه نمائید و طریق مخالفت میمائید و چون شما مطیع حضرت بیچون باشید به یقین خایف و بدحال در هیچ محالّ در نزد حضرت ذو الجلال نباشید چنانچه میفرماید که: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. بعد از آن فرمود که: أَيُّهَا النَّاسُ بَدَانِيْدُ كِهْ مِنْ فَاطْمِهَامْ وَ پدِرم نَبِيّ الْأَكْرَمِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است میگویم و گفته‌ام و باز خواهم گفت و آنچه گفته‌ام غلط نگفته‌ام و آنچه کرده‌ام بد نکرده‌ام. آنگاه شروع در آیه کلام ملک علّام نمود که: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ، یعنی: بدرستی و راستی که بشما آمده رسول از جنس شما که بغایت عزیز است در نزد حضرت ملک تعالی، و بسیار حریص است بر شما بآنچه اراده نمائید از مشتبهات و باهل ایمان بسیار مهربان و رحیم و بغایت عطوفت و کریمست. اگر بنوعی که حضرت ایزد علّام آن حضرت را بعزت و احترام داشته شما نیز آن نبیّ الأنام را معزز و مکرم دارید بمعنی آنکه از فرموده آن رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تخلف و انحراف روانداشته در هر باب مطیع آن رسالتآب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴ باشید یقین بی‌شایه ابرام و لجاج در هنگام درماندگی و احتیاج شما علاج آن بدست آن صاحب اللّوا والمعراج است آن بزرگوار پدر منست نه پدر زنان شما مؤاخات با ابن عمّ من نمود نه با مردان شما بسیار نیکو است نسبت ابن عمّ من با حضرت رسول ایزد مهیمن، و پدر عالیمقدارم پیوسته بحکم خدا آنچه ارادت و احکام دین مبین بود بشما تبلیغ نمود و تذییر فرمود و همیشه بر طایفه مشرکین خشمگین بود، و مدام بواسطه عدم اطاعت آن لثام و قبول نمودن طریقت ایمان و اسلام در ضرب و حرب بود و ایدای بسیار از آن کفره آشرا به نبیّ المختار میرسید و آن حضرت صبر و تحمّل میفرمود کظم خشم مینمود و آن جماعت را از روی حکمت حسنه بسبیل پروردگار میخواند، و ذکر اوثان و أصنام آلهه ایشان نمود آثار آن از جهان برانداخت و شکستگی تمام و تفرقه در میان آن لثام انداخت تا آنکه همگی گریخته جلای وطن نمودند و شب ظلمانی کفر گذشته صبح نورانی ایمان و اسلام از مشرق هدایت طالع گشته و حقّ از باطل ظاهر شده، در آن حال بطفیل ذات رسول فرخنده خصال السنه شیاطین گنگ دلال و کفیل دین و صاحب شرع مبین متکلم بحکم ایزد لا یزال گردید لهذا شرافت نسبت و عزّت حسب ارباب نفاق معدوم و عقد کفر و غوایت و رسته خلاف و ضلالت أصحاب شقاق غیر منظوم ماند بعد از آن شما بکلمه طیه اخلاص لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ متکلم گشته. پس آنگاه بضعه رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تلاوت این آیه کلام الله نمود که: وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ. یعنی: همگی شما بواسطه اختیار شقاوت کفر بیشتر موطن و مقرّ بر لب حفره نار سقر داشتید و مکان ذوق و مشرب شرب و شوق و محلّ طمع و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵ فرصت گاه مطامع شما فی الحقیقه در همان مقرّ سقر مقرّر بود چنان مقامی را محلّ آرام و موطن اقدام خود ساختید و مشرب شما مکانی بود که شتران و سایر حیوانات از آن راه بمشارب و آرامگاه خود میرفتند، و سرگین و بول در آن آب منجلاّب می‌انداختند شما از آن آب نوشیدید و در کمال ذلت و خاکسار و بغایت خست و سوگواری بودید بعد از آن تلاوت این آیت جلالت پایه فرمود که: تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَفَّكُمْ النَّاسُ وَ پیوسته خایف و هراسان، و متوهم و ترسان بودید که مبادا مردم سایر اطراف و جوانب روی بشما آرند و شما را از موطن اصلی و مسکن جبلّی اخراج نمایند آنگاه گفت: فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، پس شما را بوسیله ارسال وجود وافر السجود حضرت نبیّ المحمود از دُوبان عرب و مرده اهل الکتاب صیانت نمود نگاه داشت. بعد از آن بضعه نبیّ الانس و الجانّ تلاوت این آیه نمود که: كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ الْآیَه. یعنی: هر گاه آن طوایف مخالفین از مرده اهل کتاب و منافقین و مشرکین آتش فتنه حرب برمی‌افروختند حضرت کریم آلّه آن آتش افروخته را بنوعی از انواع احسان فرو می‌نشانند و در هر زمان که شیطان بتقویت، و اعانت متابعان شاخ خود بیرون کردی مشرکان از روی

www.noorfatemah.org

آخرت در حیّز قبول شرف وصول نیابد، و بیگمان آن کس در آن مکان از اهل خسران است مع هذا شما را در دار دنیا لبث و درنگ و مکث نیست الا بقدر درنگ کسی در محلّ و مکان که او را از سکنی آن مکان کمال نفرت و اندوه و بغایت در آزار و ستوه بود و خود را بجبر و اکراه در آن جایگاه لمحّه نگاه دارد. پس شما چرا بواسطه این مکث قلیل آرزوی بسیار و هوس خربان در خاطر و ضمیر مستطیل ساخته هیجان فتنه و فساد و در اشتعال جمرات نار افساد سعی فرمودید، و اجابت هاتف شیطان غاوی و اطفای أنوار دین جلی و انطفای پرتو نور سنن نبیّ صفی نمودید. و الحال با اطمینان خاطر بلکه با نهایت حرص و طمع در هر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹ مکان و مجتمع بکف خویش تشراب مینمائید و برای اهل و اولاد توسعه زاد مانند مرغان هوا بجهت ایشان کوه و صحرا می پیمائید تا تحصیل آب و دانه نمائید و شما مثل کارد قصابان در قطع اعضاء و مانند رمح سنان در أحشاء و ابدانید از هر طرف آنچه قطع توانید نمود و بواسطه اولاد و خویش ذخیره فرموده نهایت جدّ و سعی خود را مبذول و مرعی میدارید. اما زعم شما در حقّ من آنست که مرا از حضرت رسول مهیمن میراث نیست بعد از آن این آیت تلاوت نمود که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ. آیا شما بحکم جاهلیت و طریقه کفر عمل مینمائید و ترک حکم، خدای-عالم و او حکم است برای قوم اهل ایقان و ایمان نمودید آیا شما را علم و تمیز و قدرت ادراک خوب و بد هرگز نیست یا میدانید لیکن خلاف آن معمول میگرددانید؟ یقین میدانید و اگر احیاناً جاهل و نادان باشید عنقریب بشما مانند آفتاب درخشان لایح و رخشان خواهد شد آخر بچه وجه و بچه دلیل مرا از میراث پدرم محمّد (ص) زجر و منع مینمائید. بعد از آن روی بجمعی از مهاجر و أنصار پیغمبر آخر الزّمان آورد گفت: ای مسلمانان دست تصرّف مرا بر میراث پدرم غالب گردانید و هیچ احدی را تصرّف در آن بقول حضرت نبیّ الانس و الجانّ بغیر من و فرزندان جایز و عیان ندانید زیرا که تصرّف در ضیاع فدک و منال در یوم لا ینفع بنون و لا مال به غیر اذن رسول ایزد متعال موجب وزر و وبال و وسیله خلود و دوام عذاب و نکال است. پس آنگاه روی سخن و مخاطبه بابی بکر بن ابی قحافه آورده گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰ ای ابن ابی قحافه در کتاب الله عزّ و جلّ هیچ مقام و محلّ مذکور و مقرر است که ترا از پدرت میراث بود و مرا از پدرم میراث نبود یقین خلاف این حکم در کلام حضرت ربّ العالمین است. آنگاه تلاوت این آیت نمود که: لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا یعنی أبو بکر آنچه از تو در باب منع ضیاع فدک از من بغیر حکم خدای مهیمن و امر رسول ذو-المنن صادر گشته خارج از قوانین حکم و امر خدای عزّ و جلّ و بیرون از قواعد دین حضرت خاتم الرّسل است. آیا شما از روی تعمّد و دانستگی ترک احکام کلام ایزد باری نمودید یا حقایق امر و نواهی ایزد خالق را پس پشت انداخته نسیان فرمودید. ای أبو بکر در قرآن ایزد متّیان در چند محلّ و مکان حقیقت فرایض میراث در کمال ظهور و بیان مذکور و عیان است چنانچه در حقّ سلیمان و داود فرمود که: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ الْآيَةَ یعنی: حضرت سلیمان و علی نبینا و علیه التّسلیم از پدر خود حضرت داود علیه السّلام بنا بر حکم ایزد علّام میراث برد، حضرت عزّ و جلّ در محلّ دیگری در هنگام بیان قضیه یحیی و زکریّا (ع) میفرماید که زکریّا از روی استدعا و التماس گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ. و در محلّ دیگر نیز حضرت عزّ و جلّ فرمود که: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْآيَةَ و نیز حضرت ایزد اکبر در آیه دیگر میفرماید که: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرَمَ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ. یعنی: میراث و حصّه مرد از مورث دو برابر زنست. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱ و نیز ایزد عزیز میفرماید: إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَدْنَىٰ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ زعم و گمان شما چنانست که مرا نصیب و بهره منزلت از پدرم نیست بلکه صله رحم میان من و حضرت نبیّ الا-کرم منتفی است پس حضرت خالق البرایا احکام میراث را مخصوص شما نمود و پدرم را از آن حکم اخراج مینمود آخر حقیقت این امر بر من بین و ظاهر باید نمود یا اهل بیت از یک دیگر میراث نمیرند و حکم آیه کلام ملک علّام منسوخ و مضمحلّ شد یا من و پدرم از یک ملت نیستیم آیا بخاصّ و عام آیه کلام ملک علّام پدر شما أعلم از پدر و ابن عمّم خواهد بود. پس آنگاه بضعه حضرت رسول الله متکلم باین مثل سایر مشهور در میان عرب گردید که چون شتر راحله بار دار در مهار و قطار است البتّه در مخافت آن هشدار زیرا که چون شتر بی مهار

شود از قطار جدا ماند، و وعده ملاقات تو با او در روز خسراست. ای ابو بکر ایزد حکم عدل نیکو خدای عادل و شاهد با دل محمّد رسول کافل است و موعد قیامت است که ساعت ظهور تبع غرامت اهل باطل است در آن وقت پشیمانی وسیله مباحث آخرت نشود و تمامی خیر و خوبی موعود در آن روز ظاهر شود بعد از آن تلاوت این آیت نمود که: لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. یعنی: همه چیز که در سابق مستقرّ شده بزودی در آن روز معلوم و ظاهر شود و کسی که در نزد مالک روز شمار و حساب مستحقّ عذاب و عقاب بود بیقین بوصول آن مجزی و بحلول آن در دوزخ مقام مأوی نماید. پس از آن نظر بجانب أنصار سیّد الأبرار کرده گفت: ای معشر نقباء الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲ امت و ای اعضاء دین و ملت، و ای قلاع محصّنه بیضه اسلام و عزّت او این همه اظهار عیب و سبکی عقل خود در باب حقّ من و خود را مانند نائمن و اظهار عدم اطلاع بر ظلم که در حقّ من سانش مبین گشته چرا است؟ نه آخر من دختر خیر البشر و آن بزرگوار پدرم فرمود که هر مردی به واسطه فرزند خود کمال سعی و اجتهاد در تحصیل زاد نماید و هر چه پیدا کند محافظت فرماید و بزودی آنچه پیدا نماید بأولاد خویش رساند، شما الحال صاحب اقبال و طاقت و أرباب اجلال و حشمت قوّت تحصیل مطالب و مرام و قدرت بر انتظام مهام من دارید چرا در تنظیم امور من و در تنسيق آن مکارم جلیله و مساعی جمیله از شما بر منّصّه ظهور نمیرسد؟ آیا میگوئید که: حضرت نبیّ الأحد محمّد صلی الله علیه و آله وفات یافته مراعات حال اولاد او نباید نمود یقین است که کار بعنایت بزرگ در پیش آمد و سستی بسیار در اسلام بهم رسید و تنگی بسیار در امر صواب و وسعت بسیار در امر ناصواب پیدا شد، و بیقین از جهت غیبت سیّد المرسلین زمین ظلمت گرفته و ستارگان آسمان بغایت کثافت پذیرفته، امانی و آمال نساء و رجال مسلمین مقطوع گشته و جبال راسیه از صدمه این بلیت بخشوع آمده حریم از وفات سیّد البریّات ضایع و حرمت و عزّت از ممات آن شافع العصات زایل و خاضع است. و الله بخدای عالم قسم است که وفات محمّد مصطفی نازله کبری، و مصیبت عظمی است که مثل آن در این آخر الزّمان در جهان هرگز نازل و حادث نگشته لیکن کتاب خدای عزّ و جلّ که در نزد شما است هاتف بفریاد است بی گزاف از روی تلاوت و الحاف و از قبل الله تعالی بشما میرساند که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳ آنچه انبیاء و رسل حضرت عزّ و جلّ در سابق امر و حکم کردند آن امر و حکم فرض خدائست از روی جزم و فضل و قضای لازمست از روی حتم و عدل که خلاف آن بر امت ایشان أصلاً جایز و رخصت نبوده و حضرت محمّد خاتم الرّسل نیز از جمله انبیای اولو العزم خدای عزّ و جلّ است پس تغیر حکم و امر آن پیغمبر بر امت او أصلاً روا نباشد. آنگاه بنت حبیب الله تعالی شروع در تلاوت این آیه جلالیت پایه نمود که: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً. شیخ الجلیل ثقّه الاسلام و المسلمین أبو علی الطّبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان بعد از نقل و بیان لغت و اعراب آیت و سبب نزول آن در تفسیر و معنی آیه چنین بیان نمود که: در روز أحد چون در میدان جنگ و جدال بعد از شهادت حمزه عبد المطلب رحمه الله و بعضی از اعیان مسلمین شکست بر أصحاب رسول ایزد منّان افتاد، و سنگی بر سر لب مبارک آن نبیّ ایزد تعالی و تبارک رسید و دو سه دندان آن از رشته انتظام غیر منتظم گشته لب و دهان مبارکش مجروح شده در آن زمان یکی از اهل تمرّد و طغیان خود را بآن خلاصه دودمان دهر نبیّ عدنان رسانیده شمشیر حواله پیشانی نورانی آن زبده دو جهانی نمود حضرت دید که آن شمشیر باو خواهد رسید چون بشعب قریب بود خود را بآن شعب جبل انداخته از نظر دو لشکر مخفی شد در آن اثناء آن کافر که قصد آن سرور کرده بود باواز بلند گفت که: محمّد را کشتم و تمامی عرب را از شرّ او ایمن ساختم. در آن هنگام شیطان حاضر بود چون استماع سخن آن مدبر نمود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴ فی الفور با تبعه خویش در معسکر این خبر ملالت اثر را مشتهر گردانیده خود را بمدینه أنور رسانیده در کوچه و بازار آن شهر منادی مینمود که: انّ محمّداً قد قتل، اهل اسلام ازین خبر بغایت محزون و مضطّر گشتند لشکر اسلام چون نشان نبیّ الانس و الجانّ ندیدند بغایت متحیر و پریشان بلکه جسم بیجان شدند و هر کسی بخوف نیم جان خود بگوشه پنهان گشت، اما امیر المؤمنین حیدر چون سیّد البشر را ندید و چیره گی خصم ملاحظه نمود خدای باری را بعظمت و

جلالت یاد نمود آنگاه بغزید و دست بقائمه شمشیر آبدار برده و روی بآن کفره اشرار نهاد قلب و جناح و میمنه و میسر و کمین گاه آن طایفه گمراه را برهم زده دمار از روزگار آن فجّار برآورده اعیان قوم را با علمدار بقتل آورده علم کفّار در حال نگوینسار شد و اکثر آن اشرار طعمه آن شمشیر آبدار حیدر کزار گشتند و بقیّه السیف بهزار مکر و حیل از شمشیر آن ولیّ عزّ و جلّ جان بفلاکت از آن محلّ بدربردند لیکن امیر المؤمنین (ع) چون خاطر از ممّر کفّار جمع ساخت و از قتل آن فجّار پرداخت روی بآن شعب که آن نبیّ العجم و العرب در آن بود نهاد چون نزدیک حضرت نبیّ الرّحمة رسید بعد از عرض بندگی و فدویّت گفت: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد از غیبت شما در نظرم قریب بآن بود که متنافر شود. بعد از آن حضرت نبیّ الأکرم را از شعب جبل برون آورده مانند علم بر پای کرد بعد از طلوع نور آن خورشید رسالت از افق شعب جبل أصحاب مخفی و منزوی از هر محلّ به اشعه آن مهتدی گشته پروانه وار بر شمع جمال آن نبیّ المختار گرد آمده در تحت اقدام آن خلاصه اَنام افتادند و بشرف تقبیل ایادی و اَنامل معجز آثار بدایع نگار مشرّف شدند و بمضمون این بیت تکرار الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵ نمودند. بیت: المنة لله که نمریدیم و بدیدیم دیدار تو و کعبه مقصود رسیدیم آنگاه معروض رأی خورشید انجلای فیض اقتضای نبیّ الوری گردانیدند که بعد از غیبت ذات فایض البرکات از اَنظار این فدویان جهان نورانی در چشم ما مانند شب ظلمانی گردید و نور نظر هر چند مطمح بصر بیشتر نمود از لمعه نور جمال ذات اَنور اثر و نشان کمتر یافت در آن حال ما را روز رستاخیز پیش آمد نه ما را با خصم کفّار قدرت و قوّت ستیز و نه بی وجود ذات حضرت نبیّ المحمود پای و یارای گریز بود بعد از مدّتی تحیّر و اضطراب چون طلوع نور حضرت سیّد العجم و العرب از شعب جبل بامداد و احسان عزّ و جلّ بین و ظاهر شد سجّادات شکر الهی بواسطه حیات و وجود حضرت رسالت پناهی بجای آوردیم و چون معلوم ما شد که حضرت رسول مقتول نشده و نخواهد شد الحال ما با جمعیت خاطر بخدمت حاضر شدیم و مترصد و مترقب اَمر و فرمان لازم الاذعان پیغمبر آخر الزّمانیم، در آن حال قادر متعال این آیه ارسال و انزال نمود که اَمر و حکم ایزد عالم هرگز متروک نشود خواه رسول خدا در میان شما باشد و خواه نباشد و آیه مبارکه اینست: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ الْآیَه یعنی ای معشر بشر حضرت پیغمبر مانند شما لیکن پیغمبر است که حضرت واهب العطیه برسالت تمامی بریت فرستاد چنانچه حضرت عزّ و جلّ بیشتر اَنبیاء و رسل برای هدایت و ارشاد عباد فرستاد که بعضی از اَنبیاء سابقین وفات یافتند و برخی مقتول گشته همگی برضوان شتافتند محمّد رسول نیز وفات خواهند یافت و چنانچه امم اَنبیای سابق بعد از وفات پیغمبران بر همان ملل و اَدیان باقی و پایدار و مستمرّ و برقرار بودند باید که اَمّت حضرت سیّد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶ البشر نیز بطریق امم پیشتر مرتدّ نشوند و بر دین حضرت پیغمبر ممتدّ و مستقرّ باشند، مطلب حضرت فاطمه بنت خیر البریه اراده همین معنی بود که به آن اَمّت را خطاب فرمود که اگر شما مرتدّ گشته رجوع بعقب اصلی و عود بدین اوّلی بعضی بکفر جبلی خویش نمائید اصلاً از آن ضرر و نقصان بحضرت قادر سبحان عاید نگردد و بی شک و گمان ضرر آن بشما لاحق و عیان خواهد شد. آنگاه حضرت فاطمه (ع) روی نظر بجانب اَنصار و مهاجر آورده گفت: ای اصحاب سیّد الأبرار فی الواقع شما درین محلّ حاضر باشید و این مقدّمات ظلم و ستم که در حقّ ما اهل البيت سیّد عالم می شود بگوش استماع مینمائید و بچشم ملاحظه میفرمائید و منع نمی نمائید محلّ تعجّب و مکان حیرت است هیئات هیئات ابن اَبی قحافه هضم و کسر میراث پدرم مینماید، و شما نزدیک بلکه در آن مجمع ظلم حاضرید و این دعوت من بشما میرسد و از شما به من همراهی و مدد بغیر اغماض غنی و حیرت نمیرسد و پیوسته شما صاحب عدد و عدّت و ارباب قوّت و شوکت بودید و همیشه در پیش شما سلاح از شمشیر و سپر و باقی آلات حرب از تیغ و تیر مهیّا و حاضر است لیکن شما را در هنگام شداید گرفتاری هر چند دعوت مینمائید اصلاً اجابت سخن درمانده مینمائید و هر چند کسی در حالت عسرت بشما مستغاثی می شود اصلاً و قطعاً گوش باواز آن کس نمیکنید و حال آنکه شما همیشه در میان مردمان مذکور و موصوف بخیر و صلاح و مشهور و معروف بخوبی و فلاح بودید بلکه در نجابت و نیکوئی در اصالت و شکوهی مختار اهل روزگارید پیوسته در اَیام حیات خلاصه دودمان عبد المطلب حضرت نبیّ الوهاب مقاتله و محاربه با اعیان عرب و

متحمل شداید کد و تعب در جدال و حرب بودید بلکه همواره با امم اهل عالم و دایم با کفره الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷ و اهل ظلم روبرو گشته در طعن و حرب و در جدال و ضرب پایدار و برقرار بوده مع هذا منتظر و مترصد حکم و امر ما اهل البيت النبوه بودید که بهر چه شما را مأمور گردانیم در انجام و انصرام آن سعی تمام نمائید و أصلاً و قطعاً از پیش نبی المشکور دور نگشته همواره از حضور نبی رب غفور مهجور نمیشد تا آنکه وحی اسلام بما دایر و یا انجام شده خیر و خوبی آیام رسید و رخنه شرک مشرک خاضع گشته، و فوران کذب و دروغ ساکن و ضایع، و نیران کفر منهدم و خاشع و دعوت هرج و مرج منحی و راکع شد تا دین اسلام به غایت مستوثق و نظام و ملت حضرت سید الانام فایق و انتظام یافته لیکن شما اختیار حیرت بعد از بیان و خفا بعد از اعلان و نکث عهد بعد از اقدام و اتیان بآن و اظهار شرک بعد از اسلام و ایمان نمودید بسیار بسیار قوم بدید. آنگاه بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله تلاوت این آیه کلام الله در حال مخاطبه با اهل ضلال نمود: أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَلَا تَخْشَوْنَ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. شیخ الجلیل ثقة الاسلام أبو علی الطبرسی رحمه الله علیه در تفسیر مجمع البیان در معنی این آیه: أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ الْآیَه ... چنین فرمود که: الف از برای استفهام است و مراد از آن تخصیص و ایجاب مقاتل با جمعی است که نقض عهدهی که با حضرت سید البشر کرده بودند نمودند. اما أجله مفسرین در تعیین ناقضین عهد خلاف کردند که آیا کدام طایفه بودند بعضی گفتند که: طایفه از یهود عاقبت نامحمود نقض عهد حضرت نبی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸ المعبود نموده با لشکر احزاب اتفاق و جمعیت فرمودند و همت بر اخراج رسول صاحب اللواء و المعراج نمودند و گفتند که چنانچه مشرکین مکه او را اخراج نمودند ما نیز محمد را از مدینه مبارکه اخراج مینمائیم و این قول قاضی و جبائی است. و جمعی از ابن اسحق و جبائی نقل کردند که آن جماعت که نقض عهد خود با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمودند مشرکین قریش از اهل مکه اند و آن طایفه ابتدا بنقض عهد با حضرت محمد (ص) کردند. و بعضی گفته اند که بعضی عهد نموده ابتدا جنگ و قتال با رسول ایزد متعال کردند. و جمعی دیگر گفتند که ابتدای قتال و جدال با خلفای رسول ذو الجلال نمودند و این قول مروی و منقول از خزاعه و زحاجست. و بعضی گفته اند: که این آیت در بیان حقیقت حرب روز بدر است در هنگام که کاروان ایشان بسلامت گذشتند أبو سفیان با جمعی از معاندان گفتند که ما از ولایت یثرب نمیرویم تا محمد را با أصحاب مستأصل نمائیم حضرت عز و جل حقایق این خبر را بحضرت خاتم الرسل مطلع و مخبر گردانید. آن حضرت را بجهاد آن طایفه و خیم العاقبه امر نمود آنگاه حضرت اله دلداری اهل اسلام فرمود که: أَلَا تَخْشَوْنَ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُمْ. یعنی ای اهل اسلام آیا شما از مقاتله اهل ظلام میترسید که مبادا بشما مکروه رسد باید که خاطر خود جمع داشته میترسید زیرا که شما را ترس از حضرت ایزد اقدس و از عذاب و عقاب مالک الرقاب أحق و اولی و ألیق و أحری است اگر شما مصدقین بعقاب و ثواب ایزد وهاب باشید و از تلاوت این آیت را بطایفه که منع فدک از حضرت فاطمه بنت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹ نبی ایزد تعالی و تبارک نمودند ظاهر شد که بضعه خیر البشر از روی تعبیر و سرزنش خطاب فرموده گفت: که شما نیز مثل آن قوم نقض عهد و پیمان سابق که با حضرت رسول ایزد خالق کرده بودید نمودید آنگاه فرمود که: ای قوم شما الحال از ضیق و عسرت و از تنگی فقر و فاقه نجات یافته با فراغت خلوت گزیدید لیکن از حلیت و حرمت آن ناندیشیده و در سعت عیش خوش متعیش و فارغ البال و بخاطر جمع و رفاه حال مشغولید و کسی که از شما بقول خدای تعالی و رسول مجتبی بضبط و قبض آن أحق و اولی و ألیق و أحری بوده دور گردید و بجهت خویش بضبط فرمودید، زنهار آنچه بواسطه خود محافظت کردید و اگذارید و آنچه بر خود روا داشتید آن حق از گردن خویش دور ساخته بمستحق آن سپارید زیرا که آن حق دیگر است و منع آن موجب کفر و ارتداد از اسلام و ایمان و وسیله ذلت و خسرانست. آنگاه فرمود که: إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. تفسیر و معنی آیه وافی هدایت آنکه پس اگر شما و سایر سکنه زمین کافر و بی دین گردید و بعد از اختیار اسلام دین دیگر بردارید از آن هیچ نوع ضرر و نقصان راجع و عاید بحضرت غنی حمید نگردد و بلکه ضرر آن در دنیا و آخرت بشما لاحق و عیان گردد. ای قوم من آنچه بشما میگویم از روی دانستگی و علم و از

روی نصیحت و کرم است بدانید که شما را طمع و خذلت مخمور کرد تا بیوفائی و غدر در دل‌های مضمّر گردید و بوسیله گرفتگی نفس و بسیاری خشم و کثرت هوس و تنگی سینه و بسیاری کینه شما خاطر از تقدّم حجت سید البریه و عهد و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰ بیعت پرداختند و چیزی چند در ضمیر خود تدوین و تصدیر نمودند، بد نیست که بآن ساختند لیکن خود را بوساطت این شناعت درباختند، همین سبب خفت آخرت و باقیه عار مؤید و موسوم بغضب خدای و گرفتاری ابد و موجب وصول شما بنار مخلّد است آنگاه این آیه کلام الله تلاوت نمود که نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ. یعنی: عنقریب گرفتار آتش خدای تعالی که بمراتب بسیار حرارت و آلم حرقت نار دنیا است در دل‌های کافران اثر حرقت آن بغایت مؤثر و سوزان و بینهایت ممتدّ و بی‌پایان است شوند بیقین حضرت ربّ العالمین جزای عمل شما تعیین نمود چنانچه حقیقت پاداشت و جزای عمل هر کسی را تعیین و بیان فرمود. آنگاه فرمود که: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. یعنی: زود باشد که اهل ظلم از طوایف اُنّام مرجع و مقام و منصرف و محلّ آرام خود را که آتش نیران و دوزخ تابان است بدانند و بوسیله ظلم و ستم در آن مخلّد مانند آنگاه گفت: ای قوم من دختر حضرت سید البشر که پیوسته تذذیر شما می‌نمود و همیشه شما را از فعل ناپسند و عمل نارجمند منع و زجر می‌فرمود، نَذِيرُ لَكُمْ ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ اَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَ اُنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. یعنی: ای قوم شما آنچه مشتهی و مقصد شما است معمول گردانید که ما نیز آنچه پاداشت و جزای آن باشد بشما میرسانیم و منتظر جزا و پاداشت عمل خود باشید که ما نیز از منتظران خواهیم بود. چون بنت خیر البریه ختم کلام صدق التیام خود نمود أبو بکر عبد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۱ الله بن عثمان گفت: یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر شما پیوسته بر مؤمنان بغایت مهربان و کریم و بی‌نهایت مشفق و رحیم بودی اما بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم میبود. یا بنت سید البشر ما چون نظر بر حسب و نسب شما نمائیم بیقین شما را بنت سید المرسلین میدانیم و آن حضرت را پدر نسوان دیگران ندانیم، و مؤاخات که پدر بزرگوار شما با علی آلیف و شوهر شما نمود مطلب نبی العجم و العرب اظهار عزّت و اعتبار علی بود بر سایر اخیار و ابرار فلهمذا علی را اختیار نمود از جمیع حمیم و خویش و مساعد او فرمود در هر امر عظیم نه از باقی اصحاب و قریش. ای بنت سید الانبیاء شما را بدوستی و موالات نگیرد الا مؤمن سعید و دشمنی اختیار نکند مگر شقیّ عنید زیرا که شما عزّت طیبین و پسندیدگان منتجبین حضرت سید المرسلین برای ما بخیر و خوبی دلیل واضح و مستقیم و بسبیل جنت ما را طریق لایح قویمید. شما ای خیر النساء بضعه نبی الانبیاء در قول خود صادق و در وفور عقل و کمال از تمامی نسوان و رجال سابق و فایقید هرگز شما مصدوده مرفوع از صدق و راستی و ممنوع و منزجر از حقّ خود نیستی آنچه فرمودی که به خلاف رأی فیض اقتضای حضرت رسول الله تعالی عمل نمودی حاشا و کلا و الله بخدای عالم قسم است که ما هرگز تجاوز از قول و رأی صوابنمای رسول خدای تعالی ننمودیم و در هیچ فعل بغیر اذن و رخصت رسول عزّ و جلّ امر نفرمودیم زیرا که مثل مشهور در میان طوایف اُنّام است که رئیس و راید القوم هرگز با اهل و قوم خود دروغ نگوید و از برای ایشان بغیر خیر و خوبی نجوید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۲ من نیز باتفاق اهل اسلام مسلمانم و خلیفه این طایفه و ساعی و جاهد در خیر و صلاح کار ایشانم من عالم و شاهد و حضرت ایزد عالم را بگواهی می‌آرم وَ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بر آنکه من از حضرت رسول مهیمن شنیدم مکرّر می‌فرمود که: نحن معاشر الانبياء لا نورث ذهبا ولا دارا ولا فضة ولا عقارا. یعنی: ما معاشر انبیاء ایزد تبارک و تعالی میراث بجهت وراثت از هیچ نقد و جنس نمیگذاریم نه طلا و سرا و نه نقره و دکان و باغ و غیر آنها أصلا میراث برای خویش و اقربا از ما نمی‌ماند بلکه میراث ما کتاب و حکمت و علم و نبوت است و متروکات و متخلفات ما بعد از وفات در وجه اطعام اهل اسلام و باقی ضروریات امور مسلمین بحکم الزّءوف مطعوم و مصروف شود من نیز به استصواب اصحاب آنچه در هر باب در تصرف من درآمده و در وجه ضروریات و سامان عسکر مسلمانان از جبهه و سیوف و سلاح و باقی آلات حرب از قوس و تیر و رماح مقرر داشتم و هیچ چیز از آن برای خویش ذخیره نگذاشتم بلکه آن را برای ضروریات حفظ بیضه اسلام گذاشته بواسطه مجاهده کفار و مجادله مرده فجّار نگاه داشتم. ای بنت خیر الرّسل این فعل از من بنوعی که مذکور کردم تنهائی و منفرد آن چیز عمل و سانح و صادر نگشته بلکه باجماع

مسلمین از امت سید المرسلین مرتکب و متصدی کار چنین شدم و من در منع ضیاع فدک و حیدا مستقل نیستم و شریک و سهم من درین کار مهاجر و أنصار بسیاریند آنچه من در خدمت شما ای بضعه نبی حضرت لا یزال بیان و نقل کردم از روی صدق مقال بی قیل و قال همان بیان حقیقت حال منست. ای بنت رسول ایزد تعالی و تبارک اینک ضیاع فدک در پیش شما الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۳ حاضر است و از شما دور و غائب نشده و بغیر شما کسی آن را تصرف و ذخیره ننموده شما سیده امت پدر عالمقدار خود را از شجره طیبه نبوتند آنچه شما را است از کمال و فضل و از حسب و نسب فرع و أصل بهیچ کسی را قدرت ردّ و دفع و هیچ احدی را یارای منع وضع نیست هر چه در تصرف من باشد حکم شما بر آن نافذ و جاری و امر شما بر من مجری و ساری است نهایت سخن و کلام درین مرام همان حدیث پدر شما سید الأنام علیه الصلوة و السّلام است آیا شما بسعادت مرا در عمل حدیث نبی الاکرام هیچ نوع مخالف قول و فعل پدر خود علیه السّلام می بینی یا نه و السّلام. حضرت فاطمه علیها السّلام چون استماع این حدیث موضوع از ابو بکر نمود از روی کمال حیرت و ناله و آه گفت: سبحان الله این قوم هرگز رسول خدا از کتاب الله تعالی و حکم آن بیرون نرفته و بر خلاف احکام اوامر و نواهی الهی حرف بهیچ احدی نگفته بلکه پیوسته تابع آثار احکام قرآن و پیرو آیات سور آن بود. این قوم در نسبت کذب و بهتان بحضرت رسول آخر الزّمان بعد از وفات ایشان نیز اجماع نمودند و نسبت غدر و زور بحضرت نبی المشکور نمودند چنانچه در اّیام حیات آن سرور کاینات چیزهای واهیه و شغلای غیر مرضیه بآن حضرت سید البریه منسوب میکردند فیا عجباه این کتاب خدای عزّ و جلّ که حکم عدل ظاهر و ناطق از روی قطع و فصل حاضر است ملک تعالی در حقّ زکریّا و یحیی میفرماید که: *يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا*، و در حقّ داود و سلیمان میفرماید: *وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ* حضرت عزّ و جلّ بیان توزیع و توریث و قسط و شرع فرائض میراث طرف أبواب نبوت نمود و بیان بمقدار الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۴ حظّ و بهره ذکور و اناث بوسیله ذریعه *لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ* فرمود و در قرآن لازم الاذعان در چند محلّ و مکان حقیقت آن بنوعی واضح و عیان مذکور و بیان نمود که هیچ احدی را از کثرت وضوح آن جای ظنّ و گمان و محلّ اشتباه برای عاقل نکته‌دان نماند و از آلت علّت جماعت مبطلین و دفع و رفع شبهات معاندین شده و آنچه در باب حدیث سخن معاشر الانبیاء فرمودی ظاهر است که آن حدیث از موضوعات و مخترعاتست حضرت ایزد سبحان فراوانست حاشا و کلا بلّ *سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبِرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ* یعنی معاذ الله این حدیث از حضرت سید الانبیاء باشد بلکه شما بموجب دواعی نفس و از کثرت آرز و هوس خود اختیار این امر منکر کردید و مرا درین باب صبر جمیل و یاری و نصرت و امداد و معاونت از خدای جزیل است ابو بکر چون دانست که بنت خاتم الرّسل بر حقیقت اراده و عمل او مطلع است و بأمثال آن حدیث ساکت ایشان نتواند نمود لا- علاج بر سوء افعال و زشتی اعمال خود اقرار نمود و گفت: یا بنت النّبی العربیّ حقّا راست گفتمی و رسول ایزد خالق نیز صادق است و بی شائبه گمان همیشه صادق بودند زیرا که شما معدن علم و حکمت و محلّ هدایت و رحمت و ارکان دین و حبّیت امت و ارکان دین بوده و خواهید بود، سخن شما در هیچ باب دور از صواب نبود و هیچ احدی منکر خطاب شما بهیچ باب نیست. ای سیده دو جهان آنچه گفتمی چنان است حقّا ای بنت نبی الاکرم من بخواهش نفس خود متصدی و متقلّد این مهمّ نگشتم بلکه این جماعت مسلمانان که در پیش ما و شما حاضرند این مقدمه خلافت و باقی امور مرتبط الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۵ بولایت است بگردن من انداختند فلهمذا من هر چه گرفتم باستصواب این اصحاب و باتّفاق این ارباب وفاق گرفتم خدای اکبر شاهد و حاضر است که در این امر مکابره نمیکنم و شروع و ابتداء این کار بغیر اذن و اختیار این جماعت مهاجر و أنصار نکردم و این جماعت همه حاضر و شاهدند و همگی آنچه میگویم میشنوند اگر خلاف گویم باید که تکذیب من نمایند، و اگر از من امری مخالف حکم رسول ایزد عالم سانح و صادر گردد باید زجر و منع من کنند و مرا یاری و نصرت و امداد و معاونت نکنند. چون بنت نبی المحمود استماع کلام نافرجام ابو بکر نمود ملتفت بجانب امت گشته گفت: *أَيُّهَا النَّاسُ بَغَايَتُ مَسَارِعَتِ وَ شَتَابِ وَ مَبَادِرَتِ* باختیار امر باطل ناصواب نمودید بیقین فعل شما مؤدّی شما بخسران و مفضی بدرکات نیران است. آنگاه تلاوت آیه کلام الله نمود

که: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا، آیا شما تدبّر و تفکّر در حقایق فحای صدق مطاوی معانی آیات کلام مهیمن ربّانی نمیکنید؟ یا آنکه در دلهای شما قفلها است که سرایت معانی قرآن در آن بغایت متغیر و بیرون از حدّ امکان است؟. شیخ الجلیل التّقی التّقی الألمعی أبو علی الطّبرسی رحمه الله علیه در تفسیر مجمع البیان در بیان تفسیر و معنی این آیت جلالت پایه حضرت رحیم الرحمن نقل نمود که: در این آیت دلالت صریحه است بر بطلان قول کسی که قائل است بر آنکه أصلاً هیچ احدی را تفسیر آیه از آیات قرآنی برای و فکر جایز نیست مگر باخبار و اعلام عالم مخبر مطلق بر جمیع حقایق آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۶ یا آنکه از کسی تفسیر و معانی آن استماع نمایند و همچنین این آیت بیّنه است بر فساد قول آنکه قائل است بر جواز نقل و روایت حدیث که باور باشد روایت کند هر چند مخالف اصول باشد در معنی زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بندگان خود را حکم و امر بتدبّر قرآن نمود و ایشان را بتفکّر خوانده بر آن تحریر فرمود و این منافی تجاهل و تعامی است. خلاصه کلام آنکه تلاوت قرآن و عبور بر آن بغیر تدبّر و تفکّر در حقایق معانی جایز از روی عقل و عرفان نیست همچنین است نقل و روایت احادیث مرویه از حضرت سیّد البریه و آل آن حضرت أعنی ائمه المعصومین علیهم السلام و التّحیه که بغیر فکر و رویت هیچ احدی را جایز و رخصت نیست که نقل حدیث و روایت آن کند آنگاه گفت: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ حَاشَا وَ كَلَّا که حضرت ملک تعالی دلهای شما را متعلّل گرداند بلکه شما بوسیله قساوت قلب و اضممار هوس و آرزو در خاطر أفعال ناپسند پسندیدید و آن را بجشم و گوش نه از روی عقل و هوش فرا گرفتید و بسیار بسیار بدست آنچه شما فرا گرفته ذخیره خاطر خود ساختید و بغایت زشت است آنچه شما بیع و شرای آن نمودید و بی نهایت وجه ناموجه است آن وجهی که شما بسبب آن غضب حق دیگران فرمودید و الله بخدای عالم قسم است که مجمل أفعال شما بغایت ثقیل و سرانجام أفعال شما بی نهایت غیر منظم و بی کفیل است و حقایق آن در هنگام حساب و میزان بر شما ظاهر و عیان خواهد شد و الحال بوسیله اغماض عین و کثرت آز و هوس دنیوی حقایق أحوال بر شما مستور و مخفی است لیکن چون پرده از پیش چشم شما منکشف گردد حقیقت امر بر شما بغایت بین و ظاهر شود آنگاه تلاوت این آیه نمود که: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۷ و بدا لکم من ربکم ما لم تکنوا تحتسبون و خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُطْلُونُ یعنی: ای در معامله اخروی حقایق امور مصنوعه و مخترعه دنیوی شما جزئی و کلی که أصلاً آن را بحساب و شمار در نمی آوردید حضرت پروردگار حمید مجید بر شما ظاهر و هویدا خواهند گردانید و جزای عمل شما بشما بی شبهه خواهد رسانید. پس از آن با کمال حزن و ألم روی بقبر حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم آورده این کلمات منظومه در مرثیه آن حضرت (ص) فرمود مرثیه: قد کان بعدک للقوم أنباء و هنبئه لو کان شاهدتها لم تكثر الخطب أنا فقد ناک فقد الأرض وابلها و اختل قومک فاشهد هم و لا تغب و کلّ أهل له قری و منزله عند الآله على الأذنین مقرب أبداً رجال لنا نجوى صدورهم لما مضیت و حالت دونک التّرب تجهمتنا رجال و استخف بنا لما فقدت و کلّ الارث مغتصب و کنت بدرا و نورا يستضاء به علیک ينزل من ذی العزّة الكتب و قد کان جبرئیل بالآیات يؤنسنا فقد فقدت و کلّ الخیر محتجب فلیت قبلک کان الموت صادقنا لما مضیت و حالت دونک الکشب بعد از اتمام مرثیه حضرت فاطمه متوجه منزل و مقام خود شد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتظر قدوم میمنت لزوم ایشان بود که تا چون بنت سیّد البریه از مسجد مراجعت نمایند آن حضرت سوانح مقدّمات و مکالمات در باب ضیاع فدک معلوم فرماید، و چون بنت رسول بیچون بدولت سرای مقرّ خود قرار گرفت و بغایت محزون و متألّم بود روی بحضرت علی بن ابی طالب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۸ علیه السلام آورده گفت: یا ابن ابی طالب گوئیا الحال شما متلبّس به لباس ترسناکان گشته شمله و عمامه ایشان بر سر بسته در زاویه خانه مانند تهمت زدگان نشسته پرهای مقادیم طیر أجدلی را انداخته با پرهای کند أعزلی ساختید که أصلاً از آن گنجایش پرواز بلکه حرکت و آواز نیست. فی الواقع این پسر ابی قحافه مرا از عطیه پدرم سیّد البریه دور و از بلغه و مدد معاش پسرانم مهجور گرداند و در خصومت من بغایت مجتهد و بر غلبگی و تسلط بر سخنانم بی نهایت مکّد است و چون طوایف امم و أصحاب سیّد عالم او را در باب عدم اطاعت أهل بیت النبوه بلکه در عداوت مصرّ یافتند طایفه اوس و خزرج منع نصرت من کردند و مهاجرین نیز

با سایر معاندین متابعت نموده امداد و اعانت نکردند و تمامی جماعت نظر بجانب دیگران کردند نه کسی منع ایشان تواند نمود نه احدی دفع ظلم و ستم ایشان تواند فرمود این همه بی حسابی از ایشان کشیده بیرون آمدم، و تحمل این شداید و آلام آن جمعی نافرجام نموده معاودت فرمودم. روزی که جلادت مردی و جرأت دلاوری گذاشتید لهذا ما نیز شیوه تضرع و ابتهاج و طریقه استکانت و اعتزال برداشتیم گرگان دعوی شیری میکند و بوساده عزت تکیه نموده بسیار اظهار غلبگی و چیرگی می نمایند و شما را فرش تراب و محلّ استراحت شما و جای خوابست. آخر این شخص که این همه چیزها میگوید او را از این گفتنها باز نمی داری و از امثال این افعال باطل و اشغال لاطایل او را ممنوع و مستغنی نمیکنی مرا اصلاً درین کار هیچ گونه اختیار نیست کاشکی پیش از دیدن این شدت و ذلت می مردم و این خفت با خود بگور میبردم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۹ ابن ابی قحافه که مرا عذر میکند عادی خدا و خصم ایزد تعالی است و از تو ای علی بغایت مکروه و ممنوع است و ویلای بر حالم در دیدن صبح هر روز و مشاهده اسباب غم اندوز معتمد مرد و قوت بازویم نماند شکایت به پدرم برم، و کفایت دشمن از پروردگار خود حضرت مهیمن خواهم. پس آنگاه زبان مبارک باین دعا جاری گردانید که: اللَّهُمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَ حَوْلًا وَ اَشَدُّ بَأْسًا وَ تَنْكِيلًا. چون بضعه خیر الانام باین دعا اختتام کلام نمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: ای بنت نبی المعبود هرگز ویل برای تو نیست و مبادا آنکه ویل برای تو باد و یقین ویل سبب برای کسی است که ایذای تو نمود و شما را از حق شما منع فرمود. ای بنت الصّفوه بقیة النبوة من در دین رب العالمین و در آئین شرع پدرت سید المرسلین (ص) ضعیف نشدم و خطا و تقصیر در مقدور خود در انصرام و انجام امر رب غفور نکردم لیکن بوسیله المأمور معذور من چون از حضرت رسول بیچون در امثال این امور بصبر مأمورم فلماذا معذورم. اگر اراده و اضطراب شما بواسطه بلغه و رسیدن روزی است رزق شما مضمون و ضامن و کفیل شما مأمونست. ای بنت خیر النساء آنچه در عقبی برای شما مهیا و مقرر است بسیار بسیار أنفع و أفضل است از آنچه در دار دنیا از شما منقطع گشته بوثیقه نعم المولی و هو حسبی و نعم الوکیل کافی و محاسب تمامی مهمات خود حضرت کافی المهمات را. و آن بنت حبیب الله بعد از استماع موعظه ولی الله فرمود که حسبی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۰ الله بعد از آن صبر و شکیبائی را شعار خود ساخته مستوفی و منتظر عنایات حضرت قاضی الحاجات گردید با هیچ احدی در باب ضیاع فدک تکلم ننمود. از سوید بن غفله منقول است که چون حضرت فاطمه (ع) بمرض الموت مریض گشت عورات مهاجر و أنصار بخانه نبی آن بضعه نبی المختار بیعت تردّد میکردند روزی از آن سیده نساء العالمین پرسیدند که یا بنت خیر البریه شب گذشته را با این تب و حرارت و اشتداد ضعف و کثرت علّت چون بصبح آوردی؟ آن حضرت بعد از سؤال نسوان شروع در حمد و ثنا و سپاس و ستایش ایزد تعالی نمود و صلوات بر پدر خود حضرت نبی المحمود فرستاد. آنگاه فرمود: که امشب را بصبح آوردم بنوعی که از دنیای شما بری و از مردان شما بیزارم زیرا که تمامی مردان شما را تجربه و امتحان و اختبار ایشان در دین و ایمان نمودم و در مودت و محبت اهل بیت النبوة آزمودم، و از ایشان استمداد و استعانت در باب طلب حق خود فرمودم اصلاً استشمام نصرت بلکه اثر اطاعت شریعت نبی الرحمة از ایشان ملاحظه ننمودم. لهذا آنها را از پیش خود دور و خود را از رؤیت و مشاهدت مکاره ایشان بگوشه خانه خود مستور نمودم، بسیار بسیار قبیح و بغایت شنیع و فزیح است این از روی لعب ایشان بعد از اجتهاد و تعب جهاد و خوردن سنگ کفار و تصدیع و آزار کشیدن از نیزه منافقین اشرار، رخنه در دین سید المرسلین کردند بسبب فساد رأی دور از صواب، و بواسطه خطای اهوای نامستطاب، و بیقین بمضمون صدق مشحون آیه کلام رب العالمین: لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. ایشان بسبب ارسال امثال این اعمال از پیش قبل از وصول و ورود بمقام و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۱ مستقرّ خویش مستحقّ سخط باری و سزاوار عذاب و عقاب قهاری ایزد تعالی گشته مدام در نیران و مخلمد در دوزخ تابانند، لا جرم من بوسیله عدم اطاعت امر رحیم الرحمن و مخالفت قول رسول آخر الزمان قلاعه جبال نوایر متلهبه در گردن تمامی ایشان انداختم، و شنأت ننگ و عار ایشان بر همگی ایشان ظاهر ساختم. وای بر ایشان در آن روزی که از دوری رحمت رب العالمین و شفاعت سید المرسلین مهجور گشته روی بر زمین مالند و جزع و

فزع نمایند، یا آنکه من بتویس و سرزنش ایشان را از غفلت ایشان آگاه ساخته آنچه روایی رسالت و قواعد نبوت و دلالت بود از مهبط روح الامین و از علم و حکمت سلسله طیبین سید النبیین در امر دنیا و دین عالم و واقف ساختم لیکن ایشان سود و نفع آخرت خود را منظور نداشته اختیار لذات دنیای ناپایدار کردند ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. و چه چیز است که وسیله کراهیت و باعث آزرده گی این امت از ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است و الله بخدای عالم قسم است که کراهیت از خوف علی (ع) و کثرت تردد و حرکت در باب دین و ملت سید البریه است زیرا که علی (ع) را ترس و باک از موت و تجزیه کأس فوت نیست، بلکه از کمال روابط قدر بلند علی (ع) و ربط ایشان در ذات خدای غنی است. بالله بحضرت واجب تعالی قسم است که اگر رجال شما بعد از اثبات حجت لایحه میل به امری دیگر نمایند، و از قبول برهان موضحه تخطی و تفصی فرمایند هر آینه علی علیه السلام ایشان را بضرب شمشیر آبدار بقبول امر شرع پدر نامدارم ثابت و برقرار دارد، و جمیع اثقال و احمال ضروریات شریعت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۲ مقدسه را بر ایشان بار گرداند، و اگر کسی از قول و فعل او ابا و انکار کند تا آن کس بواسطه رضای ایزد اقدس در میدان قتال سپر و تلاش چندان که او را بمقر نیران رساند یا بزخم خراش مبتلا گرداند، از پیاده و سواره متمردان بغیر اطاعت بگذرد و از هیچ احدی وهم و ملال از جنگ و جدال ندارد تا تمامی ایشان را بمنهل سعیر مستقر گرداند، و آن جماعت را از چرک و ریم آبدان دوزخیان سیراب دربان سازد لیکن این قتال و جدال علی (ع) با ارباب نفاق و لجاج بعد از اعلام و اعلان و باثبات دلیل و احتجاج است. علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز به لاطایل متجلی بزخارف دنیوی و بغنا و ثروت این جهان فانی راضی نگشته و پای از دنیا بیرون نخواهد گذاشت مگر بصنعت سخا و عطا و بزی شجاعت و شعبه کفالت مردان خدا، و زود مردان شما را حال زاهد از دنیا و راغب بآن و اوضاع صادق در افعال و اقوال از کاذب آن ظاهر و عیان خواهد شد. اگر ایشان متابع امین صادق می شدند بمنافع صوری و معنوی مشفع و فایق میگشتند لیکن چون تکذیب صادق و تصدیق کاذب نمودند بیقین به جزای کسب عمل خود خواهند رسید. آنگاه فرمود که: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَصِفُ يُهْمُ سَيَأْتِي مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ. یعنی اگر اهل قری که سکنه مکه اند ایمان آرند و بصفت تقوی و رستگاری متصف باشند هر آینه با برکات آسمان و زمین بروی ایشان مفتوح میگردانیم لیکن ایشان تکذیب کردند پس ما ایشان را بعمل و کسب ایشان مواخذه نمودیم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۳ و آن جماعت را بجزا و پاداشت ایشان رسانیدیم و آن جماعتی که ظلم و ستم بر مردم رواداشتند یقین بدیهای ستم آن ظلمه زود به ایشان خواهد رسید و آن طایفه در هیچ امر از امور ملجا و مجبور نبودند باید که بشتابند و استماع کلام صدق انتظام من نمایند چه اگر در دنیا بمانند سوانح آن را بغایت بدیع و عجیب مشاهده نمایند وَ إِن تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ و اگر تعجب نمایند جای تعجب است کاشکی که میدانستم که مردان شما بچه اسناد استناد نمودند و بکدام معتمد اعتماد فرمودند و بکدام حبل متین متشبث و متمسک گشتند و کدام ذریت را برای آخرت پیش روی خود و وسیله شفاعت دانستند. آنگاه فرمود که: لَبِئْسَ الْمُؤَلَّى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ وَ بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ يَدَلًا وَ اللَّهُ بخدای عالم قسم است که مولی و صاحب و عشیرت که متوسل بآن بواسطه حصول مرام و مطالب خود گشتند بغایت بد و زبون و مطرود و مردود از رحمت حضرت بیچون است، و جماعت ظالمان بواسطه اختیار ظلم و ارتکاب آن بدل بسیار بسیار بد و عمل ردّ برای نفس خود بهم رسانیدند و أجمل را بأقبح بدل کردند. و الله بخدای عالم قسم است که از جهت طیران و پرواز به واسطه تحصیل مطالب و آز خود پرهای تیر را پرهای ذنبانی یعنی به پرهای دنبال بدل کردند، و این کنایه از آنست که چون آن طایفه بواسطه مستلذات فانیه دنیویّه ترک مشتهیات باقیه اخرویّه نمودند لهذا از وصول نعیم دایمی عقبی محروم و مأیوس شدند و قومی که فعل ایشان چنین و عمل ایشان بیرون از شریعت سید المرسلین بود سزاوار آنند که بینیهای خود را در زمین مالند و از روی عجز و درماندگی آخرت خود پیوسته در دنیا بنالند وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمُ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۴ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ زیرا که ایشان قومی اند که بد میکنند و گمان ایشان چنانست که أصلا از ایشان افعال ناصواب سانح نگشته و در

گمان ایشان چنان مرتسم گشته که جمیع أفعال و أعمال ایشان به خیر و خوبی مصروف گشته درین باب ظنّ ایشان خطا و دور از صواب است بلکه آن جماعت مفسدان و تباه کارانند نهایت ایشان را شعور بر حقایق أحوال و عرفان بر فساد امانی و آمال ایشان نیست آیا بمضمون صدق مشحون آیه کلام حضرت بیچون: أَقَمْنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. کسی که شما را براه راست هدایت کند او أَحَقُّ و اُولی و أَلِيق و اُحری است بآن که تابع او گردند یا کسی که اصلاً طریقه هدایت و شیوه دلالت نداند و خود محتاج بهدایت دیگر باشد که او را به طریق صواب دلالت کند کدام ازین دو نفر لایق متبوعیت اند و طالب هدایت متابعت او تواند نمود و درین باب چگونه حکم می نمایند بیقین أفضل و أعلم در نزد ارباب عقل و فهم بتابعیت أَحَقُّ است. آنگاه بنت رسول الله فرمود: مرا بعمر خود قسم است که من هر چند در حال این رجال نظر کردم که این امر را باختلال رسانیدند مآل حال ایشان را بخیریت امانی و آمال فی یوم لا ینفع بنون و لا مال مشاهده نمودم بلکه در هنگام نتیجه أعمال و أفعال جام و قدح آمال ایشان را مملؤ و مالا مال از خون تازه و زهر قاتل بی اندازه نمودم. پس آنگاه فرمود که: هنالك یخسر المبطلون خسارت أهل باطل و زیان عمل لاطایل در آن محل ین و ظاهر گردد و چون دنیا را برای نفس خویش الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۵ مکان طیب و عیش و راحت و موطن اطمینان و استراحت از برای فتنه که تیرش از دل خود باین جهان بستند و این سرای فانی را مقام دایم و باقی می داشتند بشارت ایشان را بشمشیر قاطع و صارم ملمع و سطوت مردی از خود گذشته دلاور کامل و شجاع شامل که ظالمان را ضایع و پراکنده گردانده بلکه قبه و جماعت شما را نابود و از دنیا بری و بدرود، و جمیع ایشان را مانند دانه حصاد محصور نماید و حسرتا بر شما و من با شما می تا اکثر آنچه بیان کردم بشما نمایم. آنگاه فرمود که: فَعَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أُنْزِلُكُمْوهَا وَ أَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ یعنی اگر چه الحال حال بر شما مخفی و پوشیده است اما در آخرت هر چه بر آن کراهیت دارید بشما خواهد رسید و شما را از روی الزام بجزا و پاداشت آن خواهند رسانید. سوید بن غفله گوید که عورات مهاجر و أنصار بعد از مراجعت از خدمت بنت نبی المختار بمثال هر یک ایشان تمامی آنچه از دختر رسول ایزد غفار استماع نمودند مفصلاً و مشروحاً برجال خود عرض فرمودند روز دیگر وجوه و أعیان أنصار و مهاجر بواسطه معذرت بدر خانه بنت خیر البشر آمدند، و گفتند: یا سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ آنچه شما در باب امر خلافت فرمودید اگر أبو الحسن علی بن ابی طالب پیشتر از آنکه أنصار و مهاجر و باقی متابعتین سید البشر عهد و بیعت بر خلافت ابی بکر کنند و قواعد منعقد و منضبط گردد در آن مجمع حاضر میشد و دعوای حقّ خود میزد ما هرگز از او عدول بکسی دیگر نمی کردیم و مطیع و منقاد او میگشتیم اما الحال تمامی أصحاب رسول ایزد تعالی بر خلافت أبو بکر اقدام نموده و اتفاق کردند مخالفت امر حضرت رسالتآب دور از حزم و صواب است. حضرت فاطمه (ع) بعد از استماع کلام کذب التیام آن جمعی عاقبت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۶ وخام فرمود که: از پیش من دور شوید که حقایق أحوال شما من جمیع الوجوه بر من ظاهر و هویدا شد بعد از آنکه مرا تقدیر امر در حضور ابی بکر نموده تضييع حقّ ما بوسیله کتمان شهادت در باب ولایت علی علیه السلام بقول رسول ایزد تعالی و تبارک و ضیاع فدک و غیرهما فرمودند الحال عذر تقصیر خود میگوئید این کلام شما بکار نمی آید داوری ما و ظلمه در روز جزا در نزد حضرت ایزد تعالی و محمد مصطفی علیه سلام الملک العلّام بانجام و انصرام خواهد رسید و هو حسبنا و نعم الوکیل. چون مهاجر و أنصار دیدند افسوس و فسوس ایشان در خاطر فیض مقاطر بنت رسول بیچون درگیر نشد خاسر و خائب بمقام و منزل خود مراجعت نمودند و آن حضرت از ایشان آزرده وفات یافت. فَوَيْلٌ لَهُمْ ثُمَّ وَيْلٌ لَهُمُ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۷

فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر قوم در خطبه که بعد از حضرت (ص) بر ایشان خواند در هنگامی که ترک اطاعت امیر المؤمنین علی علیه السلام نموده اختیار دیگر کردند عهده که با رسول در باب کرده بودند سر لب انداختند چنانچه گوئیا هرگز ایشان آن را ندانست

فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر قوم در خطبه که بعد از حضرت (ص) بر ایشان خواند در هنگامی که ترک اطاعت امیر المؤمنین علی علیه السلام نموده اختیار دیگر کردند عهدی که با رسول در باب کرده بودند سر لب انداختند چنانچه گوئیا هرگز ایشان آن را ندانستند امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله علیه و آبائه اجمعین نقل از پدر بزرگوار خود محمد الباقر (ع) و آن حضرت از آبای کرام و اجداد عظام علیهم سلام الملك العلام نقل کردند که سلمان فارسی رضی الله عنه بعد از وفات حضرت سید المرسلین (ص) و انقضاء سه روز از تکفین و تدفین برای جمعی از مهاجر و أنصار و باقی طوایف اَنام سید الأبرار خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت: ای معشر مردمان حدیثی از من گوش کنید و آن را بعقل و هوش بسنجید و فراگیرید مرا بر حقایق احوال وصی رسول ایزد ذو الجلال امیر - الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۸ المؤمنین علی (ع) علم بسیار است اگر شما را تمامی آنچه من در باب فضایل و کرامات و شرف خصایل و مقامات علی (ع) مطلع و مخبرم حکایت کنم: جمعی از شما چون آن مراتب علم و کمال و رتبه فضل و حال را از حیطه ضبط بشریت بیرون می دانید بیقین مرا بعضی نسبت بجنون داده خواهند گفت که: سلمان مجنونست، و برخی دیگر خواهند گفت که خدایا کشنده سلمان را بیمارز زیرا که او علی اللهی و مشعشی است، لیکن شما را ای امت آز و متیت بسیار است و آن را بلایا تابع شداید بشمار است و علم منایا و بلایا و میراث وصایا و فصل خطاب و اصل أنساب با امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانچه هارون بر منهج موسی بن عمران علیه السلام بود علی بر منهج حضرت نبی الهاشمی (ص) بوده است، زیرا که حضرت سید البشر بأمیر المؤمنین حیدر گفت: یا علی تو وصی من در اهل بیت من و خلیفه من در امت منی و منزلت تو ای علی نزد من چون منزلت هارون در نزد موسی علی نبینا و علیه السلام است. لیکن ای قوم شما همان سنت که بنی اسرائیل در هنگام غیبت موسی علیه السلام برداشته بافسون و دمدمه سامری گوساله پرستی پیش گرفتند شما در خطا افتاده حق را گذاشتید میدانید و لیکن خود را بر مثال نادانان مینمائید. آری بخدای عالم قسم است که شما طبقاً عن طَبَق یعنی ته بته همان سنت به ته بنی اسرائیل را نعل بنعل و تیر به تیر برداشتید. آری بآن خدائی که جان سلمان بید قدرت او منوط و مربوطست اگر شما علی بن ابی طالب علیه السلام را چنانچه خدای تبارک و تعالی ولی سایر برایا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۶۹ گردانیده شما نیز آن حضرت را ولی خود میگردانیدید هر آینه روزی شما بغایت وسیع و درجه و مرتبه شما بینهایت رفیع میشد چنانچه از نعمت سماوی، و مستلذات ارضی میخوردید، و اگر طیور را از هوا میخواندید هر آینه اجابت شما مینمود، و اگر به ماهیان و باقی جانوران و دواب بحری حکم حضور می نمودند در ساعت اجابت کلام مسلمانان مطیع نبی العدنان را سعادت خود دانسته حاضر میگشتند و هرگز ولی از اولیاء الله فقیر و هیچ سهیم و حصه فرايض خدای تعالی از طریقه عدل متجاوز و کسر نشدی، و هیچ دو نفس در حکم خدای اقدس اختلاف نکردی، و شیوه تمرّد و اعتساف برنداشتی لیکن شما ابا نموده غیر آن حضرت را متولی ولایت و متصدی امر خلافت امت گردانیدید الحال بشارت باد شما را بگرفتاری انواع بلا و یأس و نومیدی از یسر و رجاء و کشف و ظهور بدیها. پس بدانید که بعد هذا عصمت شما از ولایت اهل بیت محمد و آل آن حضرت که میان من و شما بوده منقطع گشته چه شما از ولایت و مودّت آل محمد برگشتید، پس امید نجات از درکات شما را ممنوع و مقطوع است زیرا که آل حضرت محمد علیهم السلام قاید مردم بجنان و خواننده ایشان بنعیم دایم آن مکانند در روز قیامت و در هنگام جزا و پاداش عمل و طاعت. زنهار و الف زنهار که دست از دامن علی علیه السلام برندارید و آن حضرت را ولی تمامی امت دانسته قدم از جاده طریقت علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون نگذارید که آن حضرت ولی خدا و وصی محمد مصطفی و امام البرایا است و مکرّر ما همگی امیر المؤمنین علی علیه السلام را بولایت و امارت مؤمنان سلام کرده مبارکباد گفتیم در حضور سید البشر و آن حضرت صلی الله علیه و آله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۰ و سلم مکرّر ما را بآن امر و حکم نمود و ما را در آن باب تأکید بسیار فرمود چه شد که این قوم حسد بر آن حضرت (ع) کردند أصلاً از چند کسی خیر و نفع نبرد چنانچه قایل با هایل حسد برده و او را بقتل آورده و کافر گشت و از نظر پدر مطرود خاسر شده و بر امت موسی علیه السلام بعد از توجّه آن رسول الله میقاتگاه طور سینا همگی بافسون و دمدمه موسی بن ظفر سامری

شیوه گوساله پرستی برداشتند و دین موسی علیه السلام را گذاشته مرتد گشتند این امت نیز همان شیوه غیر مرضیه و طریقه ناپسندیده امت موسی علیه السلام را اختیار کردند من از دست شما چه کنم و این کار بی هنجار شما بچه نوع بهنجار آرم و با که در میان گذارم. ایها الناس شما را خبر باد نه ما و شما و پدر فلان و فلان در اکثر مکان حاضر بودیم که حضرت رسول آخر الزمان علی علیه السلام را بحکم ایزد سبحان ولایت و امامت انس و جان بوحی جبرئیل امین تعیین نمود الحال شما از آن عهد و میثاق که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باب علی مقرر و محکم کرده بودید جاهل شدید یا از آن تجاهل مینمائید آیا بر آن ولی ایزد متان حسد دارید، یا خود را مانند حاسدان ظاهر میکنید، کیف ما کان این أوضاع و أحوال شما عمل و شغل أهل اسلام و ایمان مرضی نیکان و پاکان نیست و بغایت در نظرها غیر مرغوب و ناپسند است، بلکه مآل حال شما جز ندامت و خسارت نیست. و الله بخدای عالم قسم است که شما مرتد گشته کافر خواهید شد، و بعضی شما بشمشیر گردن بعضی دیگر را بواسطه هوا و هوس و دواعی و خواهش نفس خواهد زد و جمیع عمل منکر از شما ظاهر خواهد شد. چنانچه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۱ از شما بعضی بر شخصی که بزور تقوی و صلاح و نجات و فلاح آراسته و پیراسته باشد اتفاق نموده شهادت بر وخامت حال و سیئی أفعال و هلاکت او در جمیع احوال دهند، و گاه باشد که اتفاق کرده بجهت کافر بعلائیت شهادت بر نجات و خوبی او در سر و علانیه دهند. اما من اخفاء أمر حق بواسطه ناحق ننمودم و کار خود را ظاهر نمودم و تسلیم أمر خود بحضرت پیغمبر خود نموده تابع مولای خود و مولای جمیع مؤمن و مؤمنه علی علیه السلام شدم زیرا که آن حضرت امیر مؤمنان و سید الوصیین و قاید زمام غر المحجلین و امام همگی صدیقین و شهدا و صالحین است. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۲

فصل ذکر بیان احتجاج ابی بن کعب در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بمثل آنچه سلمان احتجاج بایشان نمود

فصل ذکر بیان احتجاج ابی بن کعب در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بمثل آنچه سلمان احتجاج بایشان نمود از محمّد و یحیی پسران عبد الله بن الحسن که هر دو از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای کرام از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کردند منقولست که ابی بن کعب رضی الله عنه بعد از وفات سید البشر و انقضای شش ماه و چند روز دیگر روز جمعه اول ماه رمضان المبارک بعد از آنکه أبو بکر در آن محضر خطبه خواند از جای برخاست و گفت: ای معشر المهاجرین شما را حضرت تبارک و تعالی ذکره به واسطه اطاعت و متابعت: الَّذِينَ اتَّبَعُوا مَرْضَاتِ اللَّهِ در قرآن ذکر نموده مدح و ثنای شما فرمود. و ای معشر الأنصار شما را نیز حضرت مهیمن غفار بذریعه: الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الْاِحْتِجَاجَ، ج ۲، ص: ۷۳ الدَّارَ وَالْاِيْمَانَ در قرآن ثناء بسیار کرد آیا شما فراموش کردید یا خود را مثل فراموشان مینمائید تبدیل عهد و پیمان کردید یا تغییر ملت و ایمان نمودید خذلان اختیار کرده برگشتید یا عاجز از اطاعت أهل البيت شده اعانت و نصرت ایشان نمی کنید، آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای تعالی در چند محلّ و مکان در میان ما و شما علی علیه السلام را بر ولایت و امامت امت اقامت نموده و فرمود که: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه مشار الیه علی علیه السلام بود و آن حضرت آن را خواسته و بواسطه امامت جمیع بریت تعیین نمود و گفت که: هر که را من مولای باشم علی مولای اوست بعد از من، و هر که را من پیغمبر او باشم پس این علی امیر اوست. نه این سخنان از حضرت سید الانس و الجان بسیار مسموع ما و شما و تمامی أصحاب اسلام و ایمان شد؟. آیا ای شما ای أنصار و مهاجر نمیدانید که حضرت رسول ایزد تعالی خطاب مستطاب بآن ولایتمآب نموده فرمود که: یا علی أنت منی بمنزله هرون من موسی (ع) منزلت تو ای علی در نزد من مانند منزلت هارون در نزد موسی علیه السلام است. یعنی: چنانچه هارون برادر و وصی موسی علیه السلام است تو نیز برادر و وصی منی و چنانچه طاعت من در ایام حیاتم بر تمامی انام واجب است اطاعت تو ای علی علیه السلام بعد از وفاتم بر همگی خلقان واجب و لازم است، نهایت آنکه بعد از من پیغمبری نیست و اگر میبود تو میبودی، پس

اطاعت علی بر شما و ما لازم باشد. ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد شما را در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۴ باب نیکوئی با اهل بیت خود وصیت نمود و فرمود که ایشان را بر جمیع فرق اَنام مقدّم داشته امام خود دانید و دیگران را بر ایشان تقدیم ننمائید و ایشان را امیر خود دانید و دیگران را بر ایشان امیر نگردانید الحال شما بر خلاف قول خاتم الزّسل عمل نموده و دیگری را مقدّم داشته خلیفه و امیر خود گردانیدید. ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای کریم، در حقّ اهل بیت خود فرمود که: منار هدایت و آثار دلالت بر حضرت عزّت‌اند پس اختیار غیر ایشان برای ارشاد و هدایت عین جهل و ضلالت بود. ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد و هّاب خطاب مستطاب بحضرت علی (ع) نموده فرمود که: ای علی تو هادی و مرشد هر گمراهی و شفیع عصات محیّان در نزد اله خواهی بود پس طلب هدایت از غیر آن امام البریه بغیر خسارت و ندامت آخرت نیست. ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد تبارک و تعالی فرمود که: علی محیی سنّت من و معلّم امت من و قایم بحجّت من و بهترین این جماعتست که من ایشان را بعد از خود برای امت خود گذاشتم، و علیّ سیّد اهل بیت من و دوست‌ترین مردمان نزد منست طاعت علی بر امت من مثل طاعت من بر امت من واجب است. ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت سیّد البشر یکی از شما را هرگز بر امیر المؤمنین (ع) والی و سردار نگردانید و در جمیع اُحیان و اوقات غیبت خود حضرت نبیّ المحمود علی را بر همگی شما والی و سردار نمود. ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که منزل حضرت نبیّ العربی، و منزل و مقام امیر المؤمنین علی (ع) در سفر در یک مکان مقرر بود و ارتحال و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۵ انتقال در مقام و محالّ یکی بود و امر ایشان نیز همیشه یکی بود و دوی در میان نبیّ و ولیّ نبود چنان که حضرت نبیّ الأبطحی گفت: یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی. ای أنصار و مهاجر ازین کلام حضرت نبیّ الاکرام ظاهر شد که محارب ولیّ محارب نبیّ است. و ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای معبود فرمود که: من هر گاه غایب گردم علی را بجای خویش در میان شما میگذارم به درستی و تحقیق در میان شما برای امامت نمیگذارم مگر آن مردی که مثل منست در جمیع امور. و ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای تعالی پیش از وفات خود ما و شما را در خانه دختر خود حضرت سیّدۀ نساء العالمین فاطمه (ع) جمع نمود پس روی بشما بتمامی أصحاب حضّار آورده فرمود که: بدرستی که خدای ایزد منّان وحی بموسی بن عمران فرستاد که یا موسی با یکی از اهل بیت خود مؤاخات نما و او را پیغمبر ایزد علیم و شریک و سهم خود در تبلیغ احکام باّمّت و در تعلیم تمامی این طایفه و اهل فرزندان او را فرزندان خود دان، من که حضرت مهیمنم اولاد آن کسی که تو او را برادر گرفتی و فرزندان او را بجای فرزندان خود دانستی و در مراعات حال و مراقبت احوال آن جماعت دقیقه از دقائق مهربانی فرونگذاشتی ایشان را از آفات بلایات بطهارت، و سلامت نگاهداشته از ریب خالص و باشکیب دارم و ایشان را معزّز و مکرم گردانیده ضایع نگذارم. چون موسی علیه السّلام استماع کلام ایزد علّام و توجّه ما لا کلام در باره الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۶ خود آن نبیّ الاکرام ملاحظه نموده هرون علیه السّلام را برادری گرفت، و فرزندان او را بعد از وفات خود ائمه بنی اسرائیل گردانید و هر چه موسی را (ع) حلال بود بر ائمه بنی اسرائیل نیز حلال فرمود. ای یاران مرا نیز خدای عزیز بارسال وحی امر نمود که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام را بمؤاخات پذیرم چنانچه موسی علیه السّلام- هرون را به برادری گرفت و فرزندان او را بفرزندی قبول نمود من نیز اولاد علی را بفرزندی برداشتم و ایشان را پاک خالص گردانیدم چنانچه موسی (ع) تطهیر اولاد هارون (ع) نمود، نهایت خدای تعالی بمن خطاب مستطاب نمود که: یا محمّد ختم نبوّت بتو نمودم و بعد از تو پیغمبری دیگر تا آخر الزّمان درین جهان برای خلقان پیدا و عیان نخواهد شد پس اولاد علی و فرزندان من ائمه البریه علیهم السّلام و التّحیه‌اند. ای مهاجر و أنصار آیا شما نمی‌بینید یا نمیدانید یا اینها که مذکور شد نشنیدید یا نمی‌شنوید گوئیا شما را شبهات بلا نهایت بهم رسید پس کار شما مثل کار آن مردی است که در سفر باشد در بیابان گرفتار شود که آب در آنجا کمیاب باشد و حرارت بر او غلبه کرده بی‌تاب گرداند و او در طلب آب در تب و تاب افتد و از متردّدین تفحص آب نماید شخصی امین صادق و هادی موافق مواجه او شود چون از او

نشان آب پرسد او را نشان آب باین عنوان دهد که در پیش روی شما دو چشمه آب است یکی بغایت شور و ناگوار و دیگری بینهایت شیرین و سازگار أحياناً اگر بسر چشمه آب شور رسی بدان که راه گم کردی و طریق بیراه برداشتی و از مقصد و مرام دور گشتی، و اگر بهدایت قاید توفیق بسر چشمه شیرین رسی بیقین هدایت پذیر گشته طریق سلامت بر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۷ داشتی و خود را در بیابان ضلالت ضایع نگذاشتی. ای اَمت مهمله حال شما مثل همین است و الله بخدای عالم قسم است که شما را زعم چنانست که در آن باب اِهمال نکردید خلاف واقع است اما حضرت نبی ایزد متعال در حال شما بهیچ حال تقصیر و اِهمال ننمود چنانچه در ایام حیات خود هدایت و ارشاد شما مهاجر و أنصار و سایر عباد فرمود، و در مرض الموت و قبل از آن رسول آخر الزمان تعیین وصی خود و ولی رب العزت و امام الامت نمود و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مانند علم برای ولایت و امامت ارباب ملت مقرر نمود، و برای شما منصوب گردانید علمی را که بعد از او حلال و حرام را بشما ظاهر و اعلام گرداند اگر شما اطاعت میکردید هرگز اختلاف نمیکردید و مراجعت و معاودت بحالت اولی و شیوه اصلی خود نمی نمودید و مجادله و مقاتله با یک دیگر در هیچ امر نمی فرمودید، و بعضی از شما با بعضی دیگر شیوه برائت و طریقه عداوت ظاهر نمیکردند. و الله بخدای عالم قسم است که شما بعد از آن حضرت علیه السلام اختلاف در شرایع و احکام و نقض عهد رسول ایزد عالم که در خم غدیر و باقی امام با حضرت نبی الاکرام در حق ولی خدا و وصی رسول مجتبی علی (ع) کرده بودید نمودید و شما بعزت آن حضرت بزودی مخالفت ظاهر خواهید فرمود، و اگر سؤال از غیر ارباب حال که ائمه ایزد متعال و اوصیای رسول کریم لا یزال باشند نمایند هر آینه آن غیر البته جواب برای ناصواب خود و فتوی بغیر رضای ایزد وهاب دهد پس بوسیله شما قبول آن جواب ناصواب و عمل بر آن قول دور از منتج اجر و ثواب از رحمت حق دور و از شفاعت رسول مهجور مینماید گوئیا شما را زعم و گمان چنان بود که خلاف با اهل بیت نبی العدنان رحمت و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۸ ثواب و باعث دخول جنان است هیهات هیهات آیه کتاب خدای جل ذکره بر خلاف قول و زعم شما نازل و عیان است چنانچه فرمود که: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ازین آیه وافی هدایت ظاهر و بین است که اجر و پاداشت ارباب خلاف و أصحاب عداوت و اعتساف عذاب الیم در آخرت و نار جحیم است و حضرت خالق العدل و الانصاف حقایق تمرد و اختلاف شما را بخلاصه دودمان عبد مناف اخبار و اعلام فرمود چنانچه میفرماید که: / وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ یعنی شیوه آن جمعی دور از طریقه عدل و انصاف دائم تمرد و اختلاف خواهد بود مگر کسی که پروردگار تو ای محمد ترحم بحال او نماید و ایشان را بهدایت بمودت محبت اهل بیت ارشاد فرماید: وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ، یعنی: حضرت پروردگار عالم بجهت همین رحمت اهل بیت محمد را ایجاد فرمود. آنگاه گفت که: من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت: یا علی بود شیعه تو بر فطرت موجود شدید و سایر الناس از آن شرف سعادت مأیوس بی سعادتند. ای معشر مردمان نه شما در ایام حیات حضرت نبی الوری هر چه از آن حضرت شنیدید آن امر و خبر را قبول کردید امّا خبر و امری که در باب وصی و وزیر و امین و برادر و ولی خود امیر المؤمنین علی علیه السلام بشما اعلام و اخبار نمود در حضور قبول کردید، و الحال که آن حضرت (ص) غیبت فرمود، نکث عهد و پیمان و نقض شرط رسول آخر الزمان ظاهر و عیان نمودید، و این کار شما بغیر رشک و حسد بر آن ولی حضرت ایزد واحد نیست زیرا که دل علی (ع) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۷۹ از دلهای شما أظهر، و علمش از علم شما أعلم و أكثر، و در اسلام از تمامی شما بیشتر، و أعظم است از همگی شما در محافظت و صیانت سرّ حضرت سیّد البشر، میراث خود نبی المحمود بآن حضرت مفوض داشت، و اوصیای خود اولاد أمجاد ایشان را گذاشت و آن سرور را بعد از وفات و غیبت ذات أنور خود بر اَمت خلیفه و مهتر نمود، و پیغمبر سرّ خود را در نزد امیر المؤمنین حیدر مودّع فرمود پس علی علیه السلام ولی حضرت نبی الملک العلم بود بر شما بالتّمام و أحقّ بولایت اَمت می باشد از شما و سایر اَنام، و بواسطه تعیین سیّد المرسلین بی سبب سیّد الوصیین و وصی خاتم التّیین و أفضل المتّقین و مطیع برین اَمت بحضرت ربّ العالمین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است در حضور ما و شما در حیات امام خود

حضرت نبی الله امارت مؤمنان بدیشان تفویض نمود و شما تمامی مهاجر و أنصار رسول ایزد غفار در زمان حیات سید البریات سلام بحضرت امیر المؤمنین و آن خلافت مسلمین جن و بشر کردید و در خم غدیر با حضرت سید البشر بر استقرار ولایت آن حضرت شرط و بیعت، و عهد و متابعت نمودید از خدای اقدس بترسید و از مخالفت حضرت رسول مقدس پرهیزید آنکه شما را تنذیر و تخویف نمود معذور دارید زیرا که مطلب و ادای نصیحت بود برای کسی که متعظ گردد و وسیله بصارت و سبب هدایت ارباب عمل و ضلالت بود لهذا بذل جهد و سعی بقدر الوسع و الامکان برای شما و سایر مستمعان نمود اگر آنچه ما شنیدیم شما نیز استماع نمودید و هر چه مشاهده ما گردید بیقین منظور نظر شما أنصار و مهاجر نیز شده و هر چه ما از حضرت سید الوری دیدیم مرئی و مشاهده شما نیز گشته خواهد بود. چون ابی بن کعب کلام باین مقام رسانید و شهادت که در باب ولایت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۰ شاه ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام داشت مؤدی گردانید در آن مکان و محل عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل هر سه بر پای خواستند و گفتند: یا ابی گوئیا تو فاسد العقل گشتی یا جنیان بتو دخل کردند این چه نوع سخنان بی اصل و بنیان است که مذکور کردی. فی الفور ابی بن کعب گفت: فساد عقل و جنون با شما است که در مخالفت قول رسول بیچون مقرّر گشتید بدرستی که من روزی در نزد حضرت سید البشر حاضر شدم دیدم حضرت با کسی در تکلم است و از شخصی به من میترسید لیکن گوینده مرئی من نشدی و روی او را ندیدم در آن اثنا شنیدم که آن کس بحضرت نبی المقدس خطاب نمود که: یا رسول الله تعالی آنچه من شما را بآن خطاب و اعلان در باب فلان فرمودم باید که او را نصیحت بواسطه ذات فایض البرکات خود بجهت تمامی امت موعظت نمائی او را بجمع شرایع احکام و آداب سنت خود واقف و عالم گردانی، و او را وصی خود و خلیفه همگی امت نمائی. در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان گفت: ای عزیز امت مرا چون می بینی با اطاعت امر و حکم او بعد از من می نمائید و مطیع و منقاد او در اجرا و احکام اوامر و نواهی ایزد علام میگردید بعد از غیبت من یا نه؟ گفت: یا محمّد ابرار امت تو اطاعت و متابعت نمایند اما جمیع فجّار امت طریقه مخالفت را مرعی و مسلوک دارند لیکن باید که ذات شریف شما به واسطه حرکت امت و اظهار مخالفت ایشان بآن ولی ایزد مّان متألّم و محزون نشود زیرا که امام انبیای سابقین با اوصیای پیغمبران زمان پیشین نیز چنین کردند. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۱ یا محمّد حضرت موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی و نائب مناب و قائم مقام خویش گردانید و چون یوشع نبی اعلم بنی اسرائیل و مطیع ترین آن طایفه بر خدای مّان و موسی بن عمران بود و ریه خشیت و خوف او را سایر مردمان صعب مزیدت در جهان داشت بنا بر امر و حکم ایزد تعالی حضرت موسی علیه سلام الملک العلّی او را وصی خود گردانید چنانچه شما رسول حضرت واحد غنی علی (ع) را بنا بر حکم قادر عالم وصی خویش گردانیدید، و حضرت موسی (ع) و التّحیه در باب یوشع امر چند بامت در طریقت اطاعت و متابعت آن حضرت فرمود و چون موسی کلیم علیه التّحیه و التّسلیم غیبت نمود بنی اسرائیل خصوصاً سبط موسی برو حسد بردند و آن حضرت را لعن میکردند و در اکثر محال و مقام قذف و دشنام آن نبی ایزد علام میدادند و علف و تعدی و تفریط و بیحیایی بسیار نسبت بآن عزیز ایزد جبار بین و اظهار مینمودند بلکه بجهت خفت و سبکی آن حضرت در نزد بنی اسرائیل و سایر امت او را متهم بأفعال نامرضیه و اعمال شنیعه میفرمودند یا نبی الجمیل امت شما نیز بعد از غیبت شما شیوه سنت بنی اسرائیل را برداشته طریقه مخالفت پیش گیرند و تکذیب وصی شما و انکار امر او و اظهار خلاف نمایند بلکه نسبت غلط بآن حضرت در علم و در احکام شرایع دین تو ای نبی الاکرام از روی کذب خواهند داد. من چون این سخنان استماع نمودم از حضرت رسول مهربان استفهام و استعلام نموده پرسیدم که: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد این کیست که با شما در تکلم است؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: این فرشته ایست از فرشتگان پروردگارم عزّ و جلّ ذکره که مرا از حقایق احوال مستقبل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۲ امتانم اخبار و اعلام گرداند که ایشان با وصیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخالفت نمایند اما من ترا وصیت میکنم به امری که اگر تو در حفظ و صیانت آن وصیت سعی نمائی هرگز از خیر و خوبی زایل و منفک نشوی. یا ابی علیک بعلی، ای ابی زنهار از طریقت علی (ع) پای بیرون نگذاری و بغیر

سلوک طریقت علی (ع) سبیل اختیار نکنی که در نزد ابرار در دنیا ننگ و عار و در آخرت سخط و نارست زیرا که علی هادی مفلح و مهدی ناصح امت من و محیی سنت منست و بعد از من امام شما و باقی اصحاب ملت است. ای ابی کسی که راضی بعلی (ع) شود و از منهج او دور نشود او مرا چنان که در دنیا شاکر و راضی داشته و من باین صفت از او مفارقت اختیار کردم و در آخرت نیز مرا شاکر و راضی ملاقات نماید، و اگر کسی تغیر وصیت و تبدیل نصیحت و قول من کند ملاقات من نماید در حالتی که نقض عهد و بیعت و نکث شرط متابعت من نموده باشد بلکه او عاصی آمر من و جاحد نبوت بود و مرا اصلاً بآن متمرّد نادان نظر اشفاق و احسان در هیچ محلّ عقبه صراط و باقی مکان نبود و هرگز شفاعت آن کس نزد واهب بی‌امتنان نخواهم نمود و او را از حوض کوثر خود سیراب و ریّان نخواهم فرمود. چون ابی بن کعب کلام خیر انجام خود باین مقام رسانید جمعی از أنصار بر پای خواستند و گفتند: یا ابی رحمت خدای بر تو باد بشنیدی که آنچه از حضرت نبیّ الأمجد محمد (ص) استماع نمودی در کمال ظهور بیان کردی تو بعهد و پیمان که با حضرت رسول آخر الزّمان کرده بودی وفا نمودی و اصلاً تقصیر و تعاقّد در بیان حقّ نفرمودی، و السلام. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۳

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در هنگامی که ابی بکر بواسطه بیعت با مردم باو بجهت خلافت بخدمت آن حضرت آمده شروع در معذرت و اظهار خشنودی خود از آن ولیّ ایزد معبود نمود

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در هنگامی که ابی بکر بواسطه بیعت با مردم باو بجهت خلافت بخدمت آن حضرت آمده شروع در معذرت و اظهار خشنودی خود از آن ولیّ ایزد معبود نمود امام النّاطق الامین جعفر بن محمد بن علیّ بن الحسین (ع) از پدر بزرگوار خود و او از جدّ عالیمقدار خود روایت کند که چون کار ابی بکر بواسطه بیعت مردمان و بعقل ایشان بآنجا رسید هر گاه او بخدمت ولیّ الله امیر - المؤمنین علی علیه السلام رسیدی اظهار شگفتگی و انبساط و آثار بهجت و نشاط ظاهر نمودی لیکن از حضرت امیر المؤمنین حیدر کّرار بغیر کراهیت و انقباض و عقبه و اغماض امر دیگر مرئی و مشاهده نمودی ازین واسطه پیوسته حیران، و این امر برو بغایت گران بود چون مدّتی بر آن حال و منوال منقضی شد روزی بخاطر ابی بکر رسید که بخدمت آن حضرت رفته معنی که در خاطرش الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۴ متعرّض میگردید بعرض اشرف آن شحنه التّجفّ معروض گرداند و معذرت جوید از استماع مردم برو و اظهار عدم رغبت خود در آن کار و زهد از دنیا و بیزاری از کردار خود نماید و خاطرنشان آن امام انس و جانّ فرماید که امت او را بالتماس و استدعا بلکه از روی جبر و ابرام لا تحصی متصدی و متقلّد امر خلافت گردانیدند لهذا در وقت غفلت بغیر اعلام و خبر آن امام الاّمه بدر دولتسرای حضرت آمده رخصت دخول و طلب خلوت با آن وصیّ رسول صلیّ الله علیه و آله و سلّم نمود بعد از تشرف بدریافت ملاقات فایض البرکات گفت: یا ابو الحسن و الله بخدای عالم قسم است که اختیار این کار از من بمؤاخات و سازش با مهاجر و أنصار نبود و اصلاً رغبت و خواهش این امر نداشتم و از روی شوق و حرص این کار بگردن خویش نگذاشتم، و نیز بنفس خود گمان تعهّد اقامت و ثقه استقامت بما یحتاج الیه امت ندارم و مرا مال و قوّت و کثرت چشم و خویش و عشرت بلکه با هیچ احدی رأی مشورت نیست پس شما را با من این همه قبض و گرفتگی خاطر چیست؟ و من از شما بواسطه عدم تقصیر مستحقّ این خفت و سزاوار اظهار این همه کراهیت نیستم پس چرا بمن به چشم عداوت نظر نمائی و اظهار کراهیت و عدم شفقت بر من بر تمامی امت - ظاهر فرمائی ترصّید و ترقّب آنکه من بعد طریقت موّدت و احسان در حقّ من مرعی و مبذول داشته بلکه مرا از مخلصان خود پنداشته چنان نکنید که بر مردمان عدم توجّه و احسان شما در حقّ من ظاهر و عیان گردد. در آن هنگام حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که ای ابو بکر هر گاه تو حرص و رغبت این کار و ثقت نفس و اعتبار خود باین امر و کردار نداشتی پس ترا چه برین داشت که متقلّد امر خلافت امت گشتی و این شغل خطیر به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۵ گردن برداشتی و از خلاف حکم خدای تعالی و مخالفت قول محمد مصطفی صلیّ الله اندیشه نکردی و

بغیر حکم خدا و رسول این کار بکردی. أبو بکر گفت: یا أبو الحسن مرا سبب اختیار این کار حدیث و گفتار حضرت نبی المختار است چه من از آن رسول مهمیستم استماع نمودم که میفرمود امت من اجتماع بر خطا و ضلال در هیچ حال از احوال نمی نمایند من چون اجتماع امت رسول بیچون در حق خود ملاحظه نمودم تابع قول رسول ذو الجلال گشتم چه اجتماع اصحاب و امت رسول ایزد متعال را بر ضلال بی شبه محال میدانم و از ایشان گمان جمعیت بر خلاف هدایت ندارم زیرا که ایشان را مخالف قول و فعل رسول عزّ و جلّ نمیدانم لهذا زمام اختیار خود به دست آن ابرار دادم و سخن ایشان را اجابت نموده پای از دایره متابعت آن طایفه بیرون ننهادم، و اگر میدانستم که یکی از اصحاب پیغمبر اظهار تخلف در آن امر مینمایند از قبول استدعا و التماس امتناع نموده متابعت نمی نمودم. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: ای أبو بکر آنچه در باب حدیث حضرت رسالتآب مذکور نمودی و آن را دلیل خلافت خود بر امت گردانیدی آیا من از امت حضرت نبی الرّحمة نبودم؟ أبو بکر گفت: یا أبو الحسن شما از خواصّ اصحاب و برادر رسول ایزد وهّاب و نیکوترین امت و أعلم ایشان بی شبه و گمان می باشید. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: ای أبو بکر عصبابت امت که امتناع از بیعت تو نمودند مثل سلمان و عمار و مقداد و ابی ذر غفاری و ابن عباد و باقی اخیار و ابرار انصار که با ممتنعین از بیعت شما در امر خلافت امت متفق و یار بودند آیا این جماعت از امت نبودند؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۶ أبو بکر گفت: ای أبو الحسن همگی از امت اند. حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: پس شما چون بحدیث لا یجتمع امتی علی ضلال مستدلّ گشتی که امثال این طایفه سلیم العاقبه که از خواصّ امت و اصحاب نبی الرّحمة اند و هیچ احدی از امت را در ایشان طعن و تنکیر و در صحبت رسول (ص) این طایفه و از اطاعت آن سرور بشیر و نذیر تقاعد و تقصیر و تقصیر نداشتند در آن محضر حاضر نبودند بلکه از روی تعمّد و دانستگی خود را غیر حاضر ساختند و چون شما را بر خلاف جاده حقّ میدانستند لهذا با شما نساختند. أبو بکر گفت: ای أبو الحسن من تخلف یاران را از اطاعت و متابعت مسلمانان گمان نداشتم مگر بعد از انصرام امر و اصرار و ابرام ایشان و چون حقیقت حال ایشان و شما بر من ظاهر و عیان شد میترسیدم که اگر از امر خلافت تعاهد نمایم امت همگی مرتدّ گشته و از دین برگشته بحالت اوّلی و کفر اصلی معاودت و مراجعت نمایند زیرا که آن جماعت را ممارست و مراجعت ایشان باخته و خویشان خود بسیار بسیار آهون و آسان تر است از اینکه بر مودّت نبی العدنان و اولاد ایشان و بر دین و آئین باقی و پایدار و ثابت و برقرار باشند و از آن نیز میترسیدم که بعضی ایشان با بعضی دیگر بمجادله و مقاتله درآیند و دست بتیغ و تیر و تبر و رمح و پلارک و خنجر گشایند و چندان محاربه نمایند که اکثر مقتول و نیمه ایشان بکفر سابقشان معاودت فرمایند و میدانستم که بر شما اگر آن طایفه امر خلاف شرع اُتور بین و ظاهر شود از آن درنگذری چنانچه من از ایشان در گذرانم و طوایف امم را بر ادیان ایشان باقی گذارم و بتألیف قلوب ایشان را پیراکنندگی و افتراق نگذارم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۷ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: بلی چنین است لکن تو ای أبو بکر مرا از حقیقت این امر خبر ده که آیا بچه چیز آدمی بچه وجه مستحقّ امر خلافت امت گردد و او را بوسیله آن تصرّف در امر ولایت خلقتان جایز و عیان است. از حضرت جعفر بن محمد الصّیّادق علیه السلام مروی و منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین حیدر از أبو بکر از صفات که لازمه خلفا و اهل اسلام است پرسید أبو بکر گفت: یا أبو الحسن بر خلیفه لازم است که پیوسته امت را نصیحت و دلالت بأفعال مرضیه نماید و وفا بعهده کند و مداهنه نکند و با کافّه برآید و سایر خلق الله تعالی بمحابات و حسن سیرت سلوک فرماید، و اظهار عدل در قول و فعل نماید، و علم بکتاب و سنّت حضرت رسالتآب و فصل الخطاب بر وجه لایق و صواب داشته باشد، و زهد از دنیا و عدم رغبت به آن و انتصاف مظلوم از ظالم خواه نزدیک و خواه دور واجب و لازم است. أبو بکر چون باینجا رسانیده ساکت شد. آنگاه حضرت ولیّ الله فرمود که: ای أبو بکر سبقت در اسلام و قرابتی سید الانام از جمله شرایط ضروریّه خلفای سید انبیاء عظام است. أبو بکر گفت: نعم یا أبو الحسن سابقت و قرابت نیز شرطست. آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: ای أبو بکر ترا قسم است بحضرت پروردگار عالم آیا این خصال مذکور مشروط در خلیفه در تو موجود است یا در من؟ أبو بکر گفت: یا علی بلکه در شما

ظاهر و هویدا است. گفت: یا ابو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا صاحب جواب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۸ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از ذکر اسامی جمیع مسلمین تو بودی یا من؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه تو. گفت: ای ابو بکر صاحب اشعار و اعلام از برای اهل موسم و جمع اعظم از جهت تمامی امت بسوره براءه تو بودی یا من؟ گفت بلکه تو. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا من محافظت و وقایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غار بنفس و جان نمودم یا تو؟ ابو بکر گفت: یا ابو الحسن بلکه تو. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است آیا من بنا بر حدیث نبی المحمود صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم مولی تو و مولی همه مسلم و مسلمه شدم یا تو؟ گفت: بلکه تو یا ابو الحسن. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا مرا ولایت از خدا با ولایت رسول الله (ص) بود در آیت زکاة خاتم که بسایل دادم یا برای تو بود گفت: بلکه برای تو بود ای ابو الحسن. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا مرا وزارت رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم بود بمثل هرون از موسی علیه السلام یا برای تو بود گفت: یا ابو الحسن بلکه برای تو بود. گفت: ای ابو بکر ترا قسم بخدای عالم است که آیا حضرت نبی الرحمة در روز مباحله مشرکین با اهل و اولاد امجاد من برون آمد یا با اهل و اولاد تو؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه بشما و باهل و اولاد شما. گفت: ای ابو بکر ترا بحضرت واجب تعالی قسم است که آیا از برای من و بواسطه اهل و اولاد من آیه تطهیر از رجس از حضرت مهیم نازل گشته یا از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۸۹ جهت تو و اهل بیت تو؟ ابو بکر گفت: یا ابو الحسن بلکه از جهت شما و از اهل بیت شما. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا صاحب دعوت حضرت سید البریه صلی الله علیه و آله و سلم یوم الکساء من بوم و اهل بیت من و اولاد من بقول رسول ذو المنن که فرمود: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي الْيَكِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا يَا تَوْبُودِي؟ گفت: یا ابا الحسن بلکه تو بودی. و اهل و اولاد تو. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که صاحب آیه جلالیت پایه: يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا من بوم یا تو بودی؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا تو آن کسی که آفتاب به حکم ایزد وهاب برای او برگشت تا او نمازی که بواسطه شغل رسول عز و جلّ بوحی چون تکیه باو داشت فوت شده مؤدّی گردانید پس از آن آفتاب به حجاب غیبت احتجاب نمود یا من بوم؟ گفت بلکه تو بودی یا ابو الحسن. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای تعالی ذکره قسم است که آیا تو آن جوانی که از بطنان آسمان منادی بحکم ملک تعالی ندا نمودی که: لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ یا منم؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه توئی. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آن کس که حضرت واهب اقدس چون فتح خیبر بدست او مقوّر کرده بود حضرت نبی المحمود نیز رایت اهل اسلام باو عطا فرمود او بامداد و اعانت واجب الوجود فتح خیبر نمود یا من بوم؟ گفت: بلکه تو بودی یا ابو الحسن. پس آنگاه گفت: ای ابو بکر ترا بخدای اکبر قسم است که آیا تو بودی که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۰ اندوه و غم و حزن و ألم از خاطر مبارک حضرت سید عالم و سایر مسلمین در معرکه حرب و رزم با عمرو بن عبد ودّ بوسیله قتل آن کافر معاند برداشت یا من؟ گفت: بلکه تو بودی یا ابو الحسن. گفت: ای ابا بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی که حضرت نبی المعبود او را امین دانسته برسالت بجانب جنیان ارسال نمود و چون بنزد ایشان رفته هر گونه سؤال که داشتند بعد از عرض جواب داد، یا من بوم؟ گفت: ای ابو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا منم که خدای اکبر مرا پاک و مطهر از سفاح و زنا گردانیده از پشت حضرت آدم ابو البشر تا به پدرم بنا بر قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: یا علی من و تو از پشت آدم ابو العجم و العرب تا بعد مطلب از نکاح متولد شدیم نه از سفاح و زنا یا تو بودی؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا منم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از سایر مهاجر و انصار مرا برگزید و اختیار نمود و دختر خود فاطمه را بمن تزویج فرمود و گفت: یا علی خدای تعالی تزویج فاطمه بتو نمود یا تو بودی؟ گفت: یا ابو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای ابو بکر ترا بخدای عالم قسم است آیا من والد حسن و حسین سبطی و ریحانتی حضرت سید المرسلین ام چنانچه در حقّ

ایشان فرمود که هما ریحانتی سیدی شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا کسی که مزین بدو الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۱ بال کرامت ذو الجلال گشته در جنت با ملائکه در طیران و بسیر و گشت چنان است برادر تست یا برادر من؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه برادر تست. گفت: ای أبو بکر ترا بحضرت خدای تعالی قسم است که آیا منم که ضامن دین حضرت رسول مهیم گشتم و در موسم بایجاز موعد آن ندا نموده اداء فرمودم یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای أبو بکر آیا منم آن کسی که حضرت رسول اقدس از برای اکل مرغ بریان که در نزد آن حضرت حاضر بود از حضرت ایزد مقدس حضور آن کسی را دعا نمود چنانچه فرمود که اللهم ایتینی بأحبّ خلقك الی و الیک بعدی لیاکل معی من هذا الطیر و بغیر من بأمر حضرت ذو المنن هیچ کس بخدمت رسول تبارک و تعالی و تقدس حاضر نشد، یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا منم که حضرت سید عالم بشارت داد مرا بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین بر تأویل قرآن ایزد سبحان یا توئی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه توئی. آنگاه حضرت ولی الله گفت: ای أبو بکر ترا بخدایتعالی قسم است که آیا منم آن کسی که خدای تبارک و تعالی دلالت بجانب او کرده و او را بعلم القضاء و فصل الخطاب خطاب مستطاب فرمود که أقضاکم علی یا توئی؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه توئی. آنگاه گفت: ای أبو بکر ترا بخدایتعالی قسم است که آیا منم آنکه سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم همگی و تمامی أصحاب امم را در ایام حیات خود امر بسلام من برای امارت جمیع انام نمود یا توئی؟ گفت: یا أبو الحسن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۲ بلکه تو بودی. گفت: ای أبو بکر ترا بحضرت خدای تعالی قسم است که آیا منم آنکه حاضر شدم در آخر کلام سید الانام علیه صلوات ملک العالم و متولی غسل و دفن آن حضرت گشتم یا توئی؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه توئی. باز گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا توئی کسی که رابطه خویشی و علاقه قرابتی شما بآن رسول قریشی از تمامی امم سبقت و پیشی گرفته یا منم؟ گفت: بلکه توئی یا أبو الحسن. گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آن کسی که خدای تعالی او را در هنگام ضرورت و احتیاج دیناری اعطا نمود و جبرئیل با او معامله فرمود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر آن اضافه نمودی و اولاد او را اطعام نمودی یا منم؟ از حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام مروی و منقول است که: چون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کلام صدق التیام باین مقام رسانید أبو بکر بگریست و بعد از آن گفت یا أبو الحسن بلکه توئی. آنگاه گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم تعالی قسم است که آیا توئی که حضرت پیغمبر ویرا بر کتف مبارک خود سوار گردانید در هنگام طرح اُصنام از بیت الله الحرام و کسر صور لثام آن اوثان بالتمام و آنقدر عزّت و شرف بهم رسید اگر میخواستی که افق آسمانها را بدست گیری هر آینه قدرت داشتی یا من بودم؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آنکه حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۳ رسول خدای تعالی در حق تو فرمود که: تو صاحب لوای منی در دنیا و آخرت یا منم؟ گفت: توئی یا أبو الحسن. آنگاه گفت: ای أبو بکر بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هنگامی که سدّ تمامی أبواب أصحاب و أهل بیت از مسجدش نمود بفتح باب تو در مسجد امر فرمود و حضرت رسول ایزد متعال هر چه برو حلال بود بر تو نیز حلال نمود یا من بودم؟ أبو بکر گفت: بلکه تو بودی یا أبو الحسن. گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی آنکه پیش از نجوی با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقه دادی در هنگام که حضرت قادر عالم تمامی قوم را باین آیه جلالت پایه عتاب و خطاب نمود که: أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ الْآيَةِ یا من بودم؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. پس گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا توئی آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت فاطمه بنت خیر البشر خطاب فرمود که من ترا تزویج کردم بکسی که اول مردمان بایمان و ارجح ایشان باسلام و ایقان در حدیث که حضرت رسول آخر الزمان را در باب آنست یا من بودم؟ أبو بکر گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی. پس گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی

قسم است که آیا تو بودی آنکه در روز چاه بدر که ملائکه هفت آسمان بر او سلام کردند یا من بودم؟ ابو بکر گفت: یا ابو الحسن بلکه تو بودی. از حضرت امام الصادق الامین جعفر بن محمد علیهم السّلام مروی و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۴ منقولست که بهمین نوع حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام مناقب که حضرت واهب برای او و حضرت رسول اشرف دودمان لوی بن غالب معین گردانیده بود تعداد و احصای آن مینمود و ابو بکر میگفت که: یا ابو الحسن بلکه توئی و بغیر تو کسی متّصف باین صفات کمال در حال و استقبال نخواهد شد. امیر المؤمنین (ع) علی گفت: چون باین صفات شامله و امثال آن که انسان مستحقّ قیام و سزاوار انجام و انصرام امور امتّ محمدیه علیه الصّیّله و السّیّلام میگردد پس ترا ای ابو بکر چه چیز مغرور از خدای تعالی و از رسول مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و دین آن نبی الوری گردانیده که اصلاً این صفات در تو موجود نیست و تو از محتاج الیه امتّ و ضروریات دین و ملت عاری و خالی ماندی پس چگونه خود را گرفتار گردانیدی؟ ابو بکر بعد از استماع کلام امام البریه بسیار بگریست و گفت: یا ابو الحسن هر چه گفتمی راست گفتمی مرا امروز تا آخر روز مهلت دهید تا در آن کار خود فکر نمایم و آنچه از شما شنیدم در آن باب تدبّر و تأمل فرمایم. امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: ترا مهلت است. در آن وقت ابو بکر از خدمت آن حضرت بمنزل و مقام خود مراجعت نمود و نفس خود را در آن روز نیکو داشته در خانه خلوت فرمود و آن روز تا شب هیچ احدی را بنزد خود اذن و رخصت دخول ننمود و چون خلوت ابو بکر با ولیّ حضرت داور بعمر رسیده بود بغایت مضطّر و در میان مردمان متردّد و حیران میگردید و میترسید که مبدا از کلام امام الانام متّعظ گشته ترک خلافت امتّ نماید امّا چون شب درآمد و ابو بکر بیستر استراحت راحت گزید در خواب حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۵ رسالتآب برو متمثّل گردیده در مجلس او حاضر شد او با کمال مسارعت و اضطراب بواسطه تعظیم و تکریم نبی ایزد وهّاب در عالم خواب برخاست و سلام کرد حضرت رسول ایزد مجید روی مبارک ازو گردانید ابو بکر در عالم رؤیا چنان می بیند که بطرفی که روی مبارک حضرت نبی الله تعالی و تبارک بود بمقابل او آمده کزّه ثانیه بحضرت سیّد الانام سلام کرد باز آن حضرت روی ازو بگردانید و میل بجانب دیگر نمود ابو بکر در آن زمان آزرده و حیران گشته زود به مقابل حضرت نبی المحمود آمده معروض رأی فیض اقتضاء نمود که یا رسول الله (ص) مرا بهیچ امر مأمور گردانیدی که من آن امر شما را بخیر انجام و انصرام نرسانیدم الحمد لله و حسن توفیقه که هرگز خلاف حکم حضرت سیّد عالم از من بظهور نرسید. حضرت صلی الله علیه و آله در جواب ابو بکر فرمود که: چون من جواب سلام تو دهم که تو اظهار عداوت و دشمنی با کسی که خدای اقدس و رسول مقدّس امر و حکم بموالات و دوستی او نمودند مینمائی، و بغیر استحقاق تصرّف در حقّ او میفرمائی زود ردّ حقّ بمستحقّ آن نمای و اصلاً در آن باب تأخیر را جایز ندانسته مسارعت فرمای. ابو بکر گفت: یا رسول الله (ص) اهل حقّ کیست؟ حضرت نبی المحمود فرمود آن کسی که ترا عتاب نمود علی علیه السّلام است. ابو بکر گفت: یا نبی الله من ردّ حقّ او کردم و خود را از خطاب و عتاب شما و آن ولایتآب مستخلص گردانیدم، چون کلام باین مقام رسانید دیگر رسول علیه الصّیّله و السّیّلام را ندید و از خواب بیدار گردید. و چون صبح طالع شد پگاه بخدمت حضرت علی ولیّ الله علیه السلام الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۶ آمد و گفت: یا ابو الحسن (ع) دست پیش آر تا بیعت تو کنم و حقایق خواب را من جمیع ابواب بخدمت آن ولایتآب معروض داشت که حضرت نبی الا-کرام ردّ و جواب سلام من نداد و مرا امر و حکم بردّ حقّ بأهل حقّ نمود و چون از اهل و مستحقّ آن پرسیدم بشما نشان دادند و اشارت بعتاب که میان من و شما گذشته بود نمودند البتّه الحال بسرعت و استعجال از من بیعت بستان. از حضرت جعفر الصادق الامین رضوان الله علیه و علی آبائه اجمعین منقول و مروی است که: چون ابو بکر التماس نمود که یا علی علیه السلام دست بگشای تا با تو بیعت کنم در آن دم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) دست گشود ابو بکر دست بدست آن حضرت مالید و بیعت نمود و امر خلافت بعلی علیه السّلام تسلیم فرمود و گفت: یا علی با من بیرون آی و تا مسجد حضرت رسول ذو المنن موافقت و مرافقت فرمائی تا من جمیع امم را خبر دهم از آنچه میان ما و شما گذشت تا امر نمودن حضرت رسالتآب مرا در خواب بردّ حقّ بأهل آن و نام شما بعد

از تفحص من بیان کردند همگی آن را بحضور شما برایشان بیان نمایم و پس خود را از این امر مستخلص ساخته این کار شما تسلیم فرمایم. از حضرت امام التّائِقُ الأَمین جعفر بن مُحَمَّد الصّادق علیه السّلام منقول است که چون أبو بکر این التماس از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نمود آن حضرت قبول فرمود، گفت چنین باشد. آنگاه أبو بکر از حضور آن ولیّ الله مرخص گشته بیرون آمد و رنگش به غایت متغیر لیکن نفس بی نهایت عالی و غیر مضطّر در میان راه عمر به أبو بکر رسید چون در طلب او بود از او پرسید که یا خلیفه رسول الله ترا چه حالست که حال ترا بر خلاف ماضی مشاهده می نمایم؟ أبو بکر جمیع مراتب احوال خواب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۷ خود و آنچه میان او و حضرت رسالتآب در آن باب گذشته و آنچه از عتاب و خطاب که میان او و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مذکور گشته، من جمیع الأبواب بعمر خبر داد. عمر از روی اضطراب گفت: ای خلیفه حضرت نبوتآب ترا بخدای عالم قسم است که فریفته سحر بنی هاشم نگردی و اعتماد بر اقوال و افعال ایشان ننمائی زیرا که این سحر مرتبه اولی نیست که در نظر ما و شما عجب نماید چه ما از بنی عبد المطلب سحر بسیار دیدیم باید که بأمثال این سؤال و جواب و بمانند این خواب اضطراب ننمائی و در کار خود مجدّد و ساعی بوده با سکینه و وقار در آن امر ثابت و پایدار باشی و دل خود را بعث بمثل این سخنان سحر نشان نخرشی. غرض عمر در آن روز بدنبال أبو بکر بود و او را افسوس و دمدمه مینمود تا آنکه او را از آن عزم و رأی شرطی که با علی المرتضی علیه التّحیة و الدّعاء کرده بود بگردانید. اما حضرت امیر (ع) چون مطلع باین حرکت عمر و ارتجاع أبو بکر از رأی پیشتر نبود بر وعده أبو بکر بمسجد خیر البشر حاضر شده مدّت مدید انتظار کشید و اصلاً از أبو بکر و یاران نشان و اثر ندید دانست که تبعه أبو بکر او را از آن عهد و شرط برگردانیدند نزدیک قبر حضرت سید البریه آمده بعد از زیارت ساعتی بنشست عمر در آنجا حاضر شد گفت: یا أبو الحسن ترا چیست که در اینجا پوست درخت پرشوک و خار بناخن بدشوار میکنی و بعث خود را آزار میکنی؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام دانست که بیقین منافقین آن امر را متبدّل و متغیر کردند مراجعت و معاودت بدولت سرای خود نمود و صبر را شعار و دثار فرمود که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصّابِرِينَ. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۸

فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بعمر بن الخطّاب بجواب کتابتی که عمر بایشان قلمی نمود، و در هنگامی که از قبل او والی مداین بود بعد از عزل حذیفه ابن الیمان از ولایت آن سلمان در اوّل عنوان کتابت قلمی نمود که:

فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بعمر بن الخطّاب بجواب کتابتی که عمر بایشان قلمی نمود، و در هنگامی که از قبل او والی مداین بود بعد از عزل حذیفه ابن الیمان از ولایت آن سلمان در اوّل عنوان کتابت قلمی نمود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این کتابت از سلمان غلام حضرت رسالتآب بسوی عمر بن الخطّاب اما بعد: ای عمر بدرستی که کتابت تو بمن رسید مشتمل بر سرزنش بسیار و محتوی بر توییح بیشمار، و در آن صحیفه قلمی نمودی که: من ترا بامارت مداین بواسطه آن معین فرمودم که بلکه امر نمودم که نشان حذیفه ابن الیمان از مداین قطع نمائی و استعفای ایام عمل او فرمائی و بر سیر و سلوک او مطلع گشته ما را از جمیع افعال و عوام او خواه قبیح و خواه حسن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۹۹ عالم و واقف گردانی. سلمان نوشت ای عمر اگر چه تو امر مینمائی امّا حضرت ملک متعال مرا از ارتکاب مثل این افعال در محکم کتاب لا یزال نهی و اعتزال نمود چنانچه فرمود که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ. یعنی: ظنّ بد بمسلمانان روا نیست، زیرا که بعضی ظنّ موجب اثم و طعن است و تجسس و غیبت هیچ احدی از بریت جایز و رخصت نیست چه غیبت کننده مؤمنان چنانست که گوشت برادر مؤمن را که مرده باشد تناول نماید پس کراهیت از آن لازم و عیان است باید که اهل ایمان از آن پرهیز نمایند و اصلاً بآن اقدام ننمایند. ای عمر من نه آن کسم که در پی حذیفه بن الیمان افتم و بواسطه اطاعت امر تو عاصی درگاه حضرت آله گردم اما آنچه ذکر کردی که زنبیل بافی را شغل

خود ساختی و مدام نان جو تناول مینمائی این دو کار شغلی نیست که مؤمن کسی را که بر آن مداومت نماید سرزنش و توبیخ نماید. یا عمر و ایم الله بخدای عالم مرا قسم است که در نزد من بآن جو خوردن و زنبیل بافی کردن و بدان وسیله از مطاعم رفیع و مشارب وسیع و از غضب حق مؤمن و از دعاء آنچه مستحق آن نباشد مستغنی شدن بسیار افضل و و احب است بنزد خدای عز و جل و اقرب و ادون است بتقوی و بهترین عمل، و من دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه نان جو می یافت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۰ آن را تناول مینمود و اظهار فرح و سرور میفرمود و از آن آزرده نبود. و اما آنچه در کتابت قلمی نمودی که: بشما احسان کردم و شما را والی مداین گردانیدم من پیش از آنکه شما این احسان و اعطا نمائید عرض فقر و فاقه خود بحضرت رب العزت کردم چون خدای بیچون کفیل مأمون است ای عمر مرا اصلاً نظر بخوبی مطاعم و مشارب من نیست و باک از نیک و بد آن ندارم زیرا که طعامی که از ملاذه و کام و از خلق بگلو فرورود و سد رمق گشته قوت بندگی حضرت ملک علام بهمرسد همان کافی و پسند است خواه آن آرد میده، و مغز گوسفند بود و خواه جراشه شعیر باشد. اما آنچه فرمودی که تو بوسیله ارتکاب امثال افعال باعث ضعف سلطانت حضرت الوهیت و سستی آن شدی من نفس خود را خوار و ذلیل گردانیدم تا اهل مداین مرا امیر ندانند بلکه مرا مثل پل فراگیرند و بر بالای من تردد نمایند و هر گونه بار و ثقل که دارند بر من حمل فرمایند گوئیا زعم شما آن است امثال این اعمال که از من سانه و صادر گردد موجب وهن و ذلت حضرت الوهیت و سبب خفت سلطانت رب العزت است. بدان و آگاه باش که تذلل در طاعت و بندگی خدای عز و جل در نزد من بغایت عزیزتر است از تقدّر در معصیت رب العزت. و من میدانم که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم چنین با تمامی مردم سلوک نمودی و با ایشان الفت گرفته نزدیک می شدی و مردم نیز با نبوت و سلطانت چنان بآن حضرت نزدیک می شدند که گوئیا حضرت رسول آخر الزمان یکی از آن مردمان است، و مأكول حضرت رسول (ص) طعام درشت و غلیظ بود و لباس خشن و پلاس مع هذا سایر الناس از قریشی و عربی و ابيض و اسود در نزد آن برگزیده ایزد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۱ واحد مساوی در دین و اسلام و عزت و احترام بودند، و شهادت میدهم من که شنیدم از حضرت رسول مهیم آنکه فرمود: کسی که متولّی حکومت هفت نفر از مسلمانان گردد بعد از من و موافق حکم خدای عز و جل در میان ایشان برآستی و عدل سلوک نکند در هنگام حساب و میزان و ملاقات بحضرت منّان بی شبهه ایزد دیان ازو غضبان باشد. ای عمر چون حال در مآل بدین منوال است امیدوارم از حضرت متعال آنکه از امارت مداین سالم و بیزوال بیرون آیم. مع هذا آنچه ذکر فرمودی نفس خود را ذلیل و سست و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم هنوز از قاره یوم لا- ینفع بنون و لا- مال خایف بلکه از حزن و اندوه مالا مال. ای عمر پس چگونه بود حال کسی که متولّی ولایت و خلافت تمامی امت گردد بعد از حضرت نبی الرحمة زیرا که من از رسول حضرت قادر ذو المن شنیدم کریمه: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. یعنی: دنیا مزرعه آخرت و مکان تحصیل منافع آن سرای و ذخیرت است لهذا جمعی که در زمین فکر علو مرتبت و سمو قدر و رفعت در میان عباد ندارند و متقی و پرهیزکارند جنت بواسطه ایشان مقرر گردانیده فرمود که: عاقبت برای متقیان و پرهیزگاران است. ای عمر بدان که من متقبل ولایت اهل مداین نشدم مگر اینکه به نهج حضرت رسول جمیل اقامت حدود الله از روی ارشاد و دلیل نمایم و بمنهج آن حضرت و سیرت پسندیده سید البریت در میان ایشان سلوک فرمایم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۲ ای عمر این نیز بر تو معلوم باشد که اگر خدای تعالی و تبارک اراده خوبی و خیریت این امت یا اراده و ارشاد و هدایت این طایفه داشته باشد هر آینه أعلم و افضل و أعرف و أكمل این جماعت را والی و صاحب امارت ایشان گردانند، و اگر این امت خایف از حضرت رب العالمین و تابع قول سید المرسلین و عالم و عارف بشرایع و احکام دین کما ینبغی و یلیق بودندی هرگز ترا امیر- المؤمنین نام نکردند بعد از آن تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که: فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. یعنی: ای عمر چون الحال دار دنیا امر تو جاری و حکم تو ساری و ممضا است هر نوع حکم که اراده نمائی حکم فرما که مجری است امراً مغرور بطول عفو خدای تعالی نگردي زیرا که عقوبت عز و جل نیز بغایت معجل

است، و بدان که عواقب عمل ناحق و ستم و فعل ناپسند و ظلم تو بتو در دنیا خواهد رسید و حضرت جبار عالم از اعمال ما تقدّم و ما تأخّر ترا سؤال کرده خواهد پرسید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۳

فصل ذکر احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بعد وفات عمر بن الخطّاب در هنگامی که امر خلافت بموجب وصیت بشش نفر بشوری مقرر گشت

فصل ذکر احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر قوم بعد وفات عمر بن الخطّاب در هنگامی که امر خلافت بموجب وصیت بشش نفر بشوری مقرر گشت روایت کرد عمر بن شمر از جابر رضی الله عنه و او از ابی جعفر محمّد ابن علی الباقر علیه و علی آبائه السلام که آن حضرت فرمود که: چون عمر بن الخطّاب بوفات نزدیک رسید در باب امر خلافت بشوری مقرر نمود و امر باحضرار شش نفر از قریش فرمود. ۱- علی بن ابی طالب علیه السلام. ۲- عثمان بن عفّان. ۳- زبیر بن عوّام. ۴- طلحه بن عبد الله. ۵- عبد الرحمن بن عوف. ۶- سعد بن ابی وقاص. و حکم کرد که این جماعت همگی در یک خانه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۴ بنشینند و آرای خود را بر خلافت یکی از آن شش نفر مقرر کرده بلکه بر آن کس بیعت نموده بیرون آیند و تا امر مشخص نشود از خانه بیرون نیایند، و نیز مقرر نمود که اگر چهار نفر اتفاق بر خلافت یکنفر نمایند و یکی از آن جماعت ابا نمایند او را بکشند، و اگر سه نفر اتفاق بر ولایت یکنفر کنند و دو نفر دیگر امتناع نمایند آن دو نفر را بقتل آرند چون بموجب فرموده عمل نموده در آرای خود اجتماع بر خلافت عثمان نمودند. پس چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مطلب و مرام قوم بر بیعت عثمان معلوم کرد بواسطه اتمام حجت بر آن جماعت در میان ایشان بر خاست و گفت: ای یاران از من کلمه چند استماع نمائید اگر حقّ باشد قبول کنید و اگر باطل بود ابا و امتناع نمائید. چون قوم متوجّه گشتند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: شما را بخدای تعالی قسم است همان خدای که اگر راست گوئید راستی شما را میداند و اگر دروغ گوئید بر کذب شما نیز مطلع و مخبر است که آیا در میان شما بغیر من کسی هست که نماز بدو قبله گزارده باشد؟ گفتند: نه گفت: بقادر منّان شما را قسم است که آیا در میان شما کسی است که دو بیعت با هم بحضرت سید عالم کرده باشد بیعت الفتح و بیع الرضوان بغیر من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما کسی هست که برادر او در جنت باحسان حضرت فالح الاصباح مزین بدو جناح بود بغیر من گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم است که آیا در میان شما کسی هست که عمّ او سید الشهداء باشد بغیر من؟ گفتند: نه. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۵ گفت: قسم میدهم شما را بخدای ایزد عالم که آیا در میان شما کسی هست که زوجه او سیده نساء العالمین بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: قسم میدهم شما را بخدای تبارک و تعالی که آیا در میان شما هیچ احدی هست که فرزندان او فرزندان رسول خدای منّان بود بغیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم بخدای ایزد عالم که آیا در میان شما کسی هست که ناسخ قرآن را از منسوخ آن مثل من داند؟ گفتند: نه. گفت: پس شما را قسم میدهم بخدای واحد علّام که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت ایزد قادر رجس را از او دور ساخته و او را پاک مطهر گردانیده بغیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم سوگند میدهم که آیا در میان شما کسی هست که جبرئیل امین را بر مثال دحیه کلبی دیده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما هیچ احدی هست که در حالت رکوع زکاء بسایل داده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم است که آیا در میان شما کسی هست که حضرت نبی ایزد تعالی و تبارک دست مبارک بر چشم او مالیده و بعد از شفاء عین و صحت رسول آخر الزّمان در روز خیبر رایت اهل اسلام باو احسان و انعام نموده باشد غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۶ گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا در میان شما احدی هست که حضرت سید البشر در روز خَمّ غدیر بامر خدای کبیر او را بر ولایت امت نصب نمود و در حقّ او فرمود که: من کنت مولاه فعلى مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه بغیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم بخدای واحد عالم که

آیا در میان شما احدی هست که برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حضر و رفیق ایشان در سفر بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که مبارزت با عمرو بن عبدود در روز خندق کرده و او را بقتل آورده غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم بخدای واهب عالم که آیا در میان شما احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده باشد که: أنت مَنی بمنزل هرون من موسی (ع) الا انه لا نبی بعدی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما احدی هست که خدای مَنان در ده آیه قرآن او را مؤمن خوانده باشد غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۷ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که بواسطه نصرت او حضرت نبی الزحمة قبضه از تراب برداشت و بر روی کفار که با او در جنگ و پیکار بودند انداخت و بمجرد وصول تراب بر وجوه بی شکوه آن فجار انهمزام اختیار کردند و گریختند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که ملائکه در روز جنگ احد باعانت و مدد او بودند تا آنکه تمامی مردمان از میدان برون رفتند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای غنی واحد قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که جنت حضرت واهب بیمت مشتاق رؤیت او باشد بغیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت سید البریات در هنگام وفات او را در نزد خود حاضر نمود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که غسل رسول خدای مهیم و دفن و کفن او کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که وارث سلاح رسول صلی الله علیه و آله و سلم و انگشتی آن حضرت از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۸ روی احسان و موهبت یافته باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت پیغمبر (ص) طلاق زنان خود را بدست او مقرر کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت نبی الزحمة او را بر دوش مبارک خود سوار گردانیده باشد که ببالای بام بیت الله الحرام بواسطه کسر أصنام رفته باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم بذات خدای عالم میدهم که آیا در میان شما احدی هست که منادی حضرت ایزد اکبر در روز جنگ بدر بنام او ندا کرده باشد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اکل مرغ بریان که بهدیّه برای آن نبی آخر الزمان آورده بودند کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را سوگند میدهم بخدای قادر عالم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت سید البریه باو خطاب مستطاب فرموده باشد که صاحب علم و رایت من در دنیا و آخرت تویی غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۰۹ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که تقدیم صدقه برای نجوای حضرت نبی الزحمة کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدایتعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که نعلین مبارک رسول ایزد تعالی و تبارک دوخته باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم به خدای عالم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت نبوتآب با او خطاب مستطاب کرده باشد که تو برادر من و من برادر تو ام غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق او گفته باشد که: بار خدایا علی أحب خلق تو در نزد من و راست گوینده تر ایشان است بحق غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: بخدای عالم شما را قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت جبرئیل علیه السّلام و میکائیل (ع) و اسرافیل (ع) با سه هزار ملائکه کرام در روز بدر برد سلام کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۰ که پیوسته چشم عنایت و احسان حضرت رسول آخر الزمان باو بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا هیچ احدی در میان شما هست که خدای تعالی

و تقدّس را به یگانگی پیش از من شناخته باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجهت او خطاب بآنس بن مالک کرده که یا انس اوّل کسی که امروز از این در درآید آن کس امیر المؤمنین و سید المرسلین و خیر الوصیین و اولی مردم بجمع مخلوقین است پس انس گفت: بار خدایا چنان کن که آن از انصار باشد در آن دم من بحکم قادر عالم از در درآمدم در ساعت حضرت سید البریه روی بانس آورده فرمود که: ای انس تو اوّل آن کسی که قوم خود را دوست داشته باشی نیستی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که آیه **إِنَّمَا وَئِثُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** در حقّ او نازل شده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت خدای تعالی در حقّ او و فرزندانش آیه مبارکه: **إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا** الى آخر السّوره منزل کرده باشد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۱ غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که خدای تبارک و تعالی این آیه وافی هدایت در شأن ایشان ارسال و انزال نموده باشد و هو قوله: **أَجَعَلْتُمْ سِتْقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ** غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول کریم هزار باب از علم باو تعلیم کرده باشد که هر یک آن باب مفتاح هزار باب دیگر از معرفت و عرفان بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را قسم میدهم بخدای عالم که آیا در میان شما کسی هست که در يوم الطّائف که آن از بلاد ثقیف است حضرت رسول ایزد لطیف با او نجوی و تکلم نموده باشد و أبو بکر و عمر با یک دیگر گفتند که: پیغمبر با علی نجوی کرد نه با ما، چون این خبر بسمع سید البشر رسید بعد از احضار ایشان از زبان معجز نشان فرمود که: من بغیر امر حضرت مهیمن نجوی با ولّی خدای تعالی نمودم بلکه بامر حضرت ایزد عالم تکلم و نجوی بعلی نمودم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی ذکره قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسالتآب او را از مهراس آب داده باشد غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۲ گفتند: نه. صاحب دیوان در کتاب خود گفته: که مهراس عبارتست از کوهی که آب داشته باشد، و صاحب صحاح اللّغه در کتاب خویش بیان نمود که: مهراس عبارت از سنگ منقور است که گاهی در آنجا چیزی کوبند و گاهی از آب آن مکان وضو کنند و الله أعلم. بعد از آن ولّی ایزد مّنان گفت: ای قوم شما را بخدای تبارک و تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول ایزد واهب از برای او گفته باشد که تو از جمیع أباعد و أقارب بمن أقرب در يوم القیمة - خواهی بود و بشفاعت تو در آخرت بیشتر از عدد مضر و ربیعه داخل جنت گردند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی است که حضرت رسول (ص) او را گفته باشد که هر گاه من لباس جدید پوشم باید که تو نیز ملبّس بلباس جدید گردی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم سوگند میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی در حقّ او فرموده باشد که: تو و شیعه و پیروان تو در روز قیامت مفلح و رستگارید غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول (ص) در حقّ او فرموده باشد که: کسی دعوی مودّت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۳ و محبّت من نماید و او را عداوت و بغض داشته باشد آن کس کاذب است غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت نبیّ العربی در حقّ او گفته باشد که هر که شطرات مرا دوست دارد چنانست که مرا دوست دارد آنکه مرا دوست دارد او دوست دار ایزد مختار است جمعی پرسیدند که یا رسول ایزد مّنان شطرات شما چه کسانند؟ گفت: علی و حسن و حسین و فاطمه (ع) غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما کسی هست که رسول ایزد مّنان در حقّ او گفته: تو بهترین مردمان هستی بعد از پیغمبران غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول

ایزد عادل در حقّ او فرموده باشد که تو فاروقی که تفرقه میان حقّ و باطل برای کامل و علم شامل تو منوط و مربوطست غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت نبوّتمآب باو خطاب مستطاب نموده باشد که تو در روز قیامت بعد از انبیاء و رسل افضل و اعلم از تمامی امتی از روی عمل غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۴ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول مجتبی کساء خود را برو و بر زوجه و فرزندان او پوشیده و بعد از آن این دعا در حقّ ایشان فرموده که: اللَّهُمَّ انا و اهل بیتی الیک لا الی الاّ انت غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که در هنگامی که رسول مختار بغار در پناه ایزد غفّار بود طعام و اخبار اشرار باو میرسانیده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت واهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت پیغمبر (ص) باو خطاب از روی کمال مرحمت و احسان مستطاب فرموده که: هیچ سرّ و نجوی نیست الاّ آنکه در نزد تو ظاهر و عیان است غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باو گفته باشد که تو برادر و وزیر من و صاحب من در اهل منی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باو خطاب مستطاب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۵ نموده باشد که تو أقدم همگی مردمی در انقیاد و اطاعت امر من و افضل تمامی بنی آدمی در علم بعد از من در دین و در حلم نیز اکثر و ازیّد از جمیع مردمی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بذات خدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که فارس دلاور طایفه یهود مرحب یهودی را بمبارزت به قتل رسانیده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای واهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باو عرض اسلام کرده باشد و آن کس در جواب حضرت رسالتّمآب گفته باشد که ای سیّد المرسلین مرا آنقدر مهلت عنایت نمائید که از والدین مرخص گشته بشرف بندگی و اطاعت حضرت ملک تعالی مشرّف گردم حضرت نبی الاکرم؟؟؟ که: این امانت مقدّم است بر اطاعت والدین این اسلام را در نزد خود امانت نگهدار من گفتم اگر چنینست پس من مسلمان شدم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که متحمّل باب خیبر در روز فتح آن محلّ شده و آن را برکنده به مقدار صد ذرع دور انداخته باشد و بعد از آن چهل نفر از مسلمانان خواستند که آن در را از جای بجنبانند نتوانستند غیر از من؟ گفتند: نه. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۶ گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که در شأن ایشان این آیه وافی هدایت قرآن نازل شده باشد که: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَهُ بغير از من هیچ احدی این صدقه داده؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول (ص) برای او فرموده باشد که هر کسی که سبّ و دشنام علی کند چنان است که سبّ من نمایند و هر که مرا دشنام و سبّ نماید چنانست که ایزد واهب را سبّ نماید غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باو خطاب فرموده باشد که منزل من در جنّت مواجه منزل تست غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بواسطه او فرموده باشد که مقاتل تو مقاتل خدای عادل و دشمن تو دشمن ایزد مهیم است غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که در فراش حضرت رسول (ص) در هنگام سیر آن سیّد البشر بجانب مدینه با سکیه خوابید و آن بزرگوار را از اذیت مشرکین اشرار که اراده قتل آن سرور الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۷ کرده بودند وقایت و صیانت فرمود و نفس خود را فدای او نمود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت نبوّتمآب باو خطاب فرمود که: تو بعد از من از جمیع مردم اولی بامت منی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را

بخدای تبارک و تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت نبی الرحمة صلی الله علیه و آله و سلم باو فرموده باشد که: تو در روز قیامت از احسان و اهب العطیه در طرف یمین عرش حضرت ارحم الراحمین خواهی بود و خدای عالم از مزایای انعام و اکرام خود دو جامه بشما درپوشاند و شما را در آن روز ممتاز و سرفراز گرداند از آن دو جامه یکی سبز و دیگری سوسنی بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی است که پیش از همه مردمان هفت سال و چند ماه نماز و بندگی ایزد متعال کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی باو گفته باشد که من در روز قیامت آخذ و تابع نور پروردگار خودم و تو تابع نور من و اهل بیت من تابع نور تواند غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۸ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باو خطاب مستطاب نموده باشد که تو مثل نفس منی و دوستی و مودت با تو دوستی و محبت منست، و دشمنی و عداوت با تو بغض و عداوت منست غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باو فرموده باشد که ولایت تو مثل ولایت منست و این عهدیست که پروردگار ایزد واحد بمن شرط و عهد نمود و مرا أمر و حکم فرمود که این عهد و پیمان را بشما و به سایر خلقان تبلیغ نمایم بلکه بعد از بیان شما را در آن باب تأکید فراوان فرمایم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای و اهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او این دعا کرده باشد که: اللهم اجعله لی عوناً و عضداً و ناصرًا. یعنی: بار خدایا علی علیه السلام را معین و نصیر و یار و ظهیر من گردان غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای اکرم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی است که حضرت رسول (ص) او را باین خطاب مکرم و مستطاب فرمود که مال یعسوب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۱۹ و سید ظالمان است و تو یعسوب مؤمنان خواهی بود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که در حق او حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمعشر امت خطاب مستطاب فرموده که هر آینه میفرستم بسوی شما مردی را که حضرت قادر بی امتنان دل او را مملو و ممتحن گردانید بواسطه ایمان غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول الله (ص) او را اناری عنایت کرده و آنگاه حبیب الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که این انار از انارهای جنت و اهب بی منت است که سزاوار تناول این نیست مگر نبی یا وصی نبی (ع) غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باو خطاب فرموده باشد که: من هرگز سؤال از حضرت پروردگار خود نکردم مگر آنکه مرا باعطای آن ممنون گردانید، و هرگز من سؤال چیزی بواسطه خود ننمودم الا آنکه از حضرت و اهب متعال برای تو نیز مثل آن سؤال کردم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت سید عالم باو خطاب مستطاب فرموده باشد که تو در میان مردمان اقوام ایشان بأمر خدای منان و وفاکننده تر از همه ایشان بعهد حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۰ مهیمن سبحانی بلکه أعلم از ایشان و از سایر امم بقضایای اهل عالم و أعظم ایشان در نزد خدا برتبت و أقسم ایشان بسویت توئی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای واجب تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده باشد که: فضل تو بر این امت مثل فضل شمس است بر قمر و مثل فضل قمر است به سایر نجوم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای او گفته باشد که: ولی و دوست تو در جنت است و دشمن تو در نار ایزد قهار است غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول خدای (ص) باو خطاب کرده باشد که سایر مردمان از درختان بسیارند اما من و تو از شجره واحده ایم غیر از من؟ گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای ایزد عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی بواسطه او مذکور نمود که من سید ولد آدمم و تو سید عرب خواهی بود و این فخر ما و شما نیست غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۱ هست که حضرت واجب الوجود اظهار رضا و خشنودی خود از او در دو آیه نموده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو خطاب فرموده باشد که: موعده تو موعده منست و موعده شیعه تو حوض کوثر است در هنگامی که بحکم ایزد منان نصب میزان نمایند و همگی خلقان ترسان و لرزان باشند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول (ص) در حق او فرموده باشد که بار خدایا من او را دوست دارم بار خدایا او را بتو می سپارم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول (ص) باو خطاب مستطاب فرموده باشد که: تو حجت تمامی مردمانی پس حجت ایشان باش در امر باقامت نماز و ایتاء زکوات و در باب امر معروف و نهی از منکر و اقامت حدود الله تعالی و قسمت بسوی غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست او را در روز جنگ بدر گرفته و او را از زمین برداشته و آنقدر مرتفع گردانید که ته بغل حضرت خاتم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۲ الرسل ظاهر گردیده. آنگاه حضرت حبیب الله فرمود که: ابن عم و وزیر من است باید که او را وزیر خود دانید تصدیق او نمائید که ولی شماسست غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که در او این آیه نازل شده باشد: وَيُؤَيِّزُونَهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت جبرئیل امین وحی رب جلیل یکی از میهمانان او باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول خدای تعالی (ص) حنوط که از جنت برای آن حضرت آورده بودند آن را البته قسمت متساوی منقسم گردانیده و بعد از آن بمن خطاب فرمود که یک حصه ازین متعلق است بمن و یک حصه تعلق بدختر من دارد و حصه سوم تعلق بشما دارد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که هر گاه بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف میشده آن حضرت باو تحیت میکرد بنزدیک خود جای داده و مرحبا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۳ میفرمود و اظهار بشاشت و شکفتگی در روی او نمود غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول مختار علیه صلوات الله الملك الجبار باو خطاب فرموده باشد که چون انبیای حضرت ایزد غفار در روز قیامت بأوصیای خود مفاخرت نمایند من نیز افتخار بشما می نمایم غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول خدای عالم (ع) او را با سوره براءه بسوی مشرکین اهل مکه فرستاده باشد غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده که: من بدرستی که هر آینه بتو رحم می نمایم از سختگیرهای قوم و عداوت که با تو دارند لیکن ظاهر نمیگردانند تا آنکه تو مرا مفقود یابی و چون من مفقود گردم قوم با تو مخالفت ظاهر نمایند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: بخدایتعالی شما را سوگند است آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول خدای تعالی در حق او فرموده که امانت ترا بخدای تعالی کسی مؤدی گردانیده که خدای خود را از ذمت تو راضی گرداند غیر از من؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۴ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را فرموده باشد تو قیم ناری از نیکان هر کرا خواهی از آنجا بیرون آری که لایق آن مکان دانی از هر کافر در آن نیران بگذاری غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بذات خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما

هیچ احدی هست که فتح خیر کرده باشد و دختر مرحب یهودی را اسیر کرده به خدمت حضرت سید البشر (ص) حاضر گردانیده باشد غیر از من؟ گفتند: نه گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ احدی هست که حضرت رسول خدای تعالی (ص) در حق او فرموده باشد که تو و شیعه تو در کنار حوض کوثر بنزد من حاضر خواهید شد در حالتی که سیراب و خوشحال و سفید روی باشید و دشمنان تو بنزد من آیند تشنه و سوخته و سیاه روی باشند غیر از من؟ گفتند: نه. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که همگی آنچه بشما گفتم حق است یا نه؟ گفتند: بلی حق است در آن خلاف نیست. آنگاه حضرت ولی الله بایشان خطاب فرمود که: هر گاه شما به جمیع آنچه مذکور کردیم اقرار بآن دارید و از قول پیغمبر شما حقیقت حال من بر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۵ شما ظاهر و هویدا گردید من شما را امر نمایم بتقوی خدای تعالی که یکی است و شریک و نظیر ندارد و نهی میفرمایم از سخط و عقاب حضرت مالک الزقاب باید که عاصی امر خدای تعالی نشوید و از مخالفت عهد و پیمان رسول ایزد منان پرهیز نمائید و رد حق بصاحب و اهل آن فرمائید و متابعت سنت نبی الرحمة بعمر خود نمائید. بدرستی که اگر شما مخالفت سنت رسول خدای تعالی ظاهر کنید بیقین مخالفت با خدای تعالی خواهید نمود، پس بر شما لازم است که دفع حق بکسی که مستحق باشد و این حق بحکم ایزد خالق و بقول رسول صلی الله علیه و آله و سلم بآن کس متعلق باشد نمائید. چون حضرت امیر المؤمنین علی (ع) سخن تمام کرد و آن جماعت در میان خود با یک دیگر فکر و مشاورت کردند و با هم گفتند که: ما فضل و کمال و رتبه و حال او را میدانیم و بر ما در کمال وضوح و ظهور است که علی علیه السلام باقدام و انصراف این امر از تمامی مردمان احق و اولی و الیق و احرى است، لیکن او مردی است که هیچ کس را بر دیگری تفضیل ندهد و پای از دایره شرع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نمیگذارد و احکام شرع را کما ینبغی و یلیق جاری میدارد. اگر علی (ع) را والی و حاکم خود گردانیم ما و تمامی مردم را در شرع مساوی میگرداند و لیکن اگر عثمان متولی امر حکومت مردمان باشد او بهر چه آسانتر باشد بر آن مثل نماید و کار مردم بسختی نگراید بنا بر آن زمام ایالت خلقان بکف اقتدار و قبضه اعتبار عثمان بن عفان دادند بر او بیعت کرده از آن خانه بیرون آمدند و سایر مردم نیز بیعت کردند و السلام. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۶

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با جمعی بسیار از مهاجر و أنصار در هنگامی که ایشان مذاکره فضل و آثار خود میکردند و مستند بقول نبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم گشته میگفتند که آن حضرت در باب نجابت و کمال شجاعت و حال ما چنین و چنین فرمود از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مروی است که من روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را در اُیام خلافت عثمان بن عفان در مسجد حضرت رسول آخر الزمان دیدم در هنگامی که از أنصار و مهاجر خلق بسیار در آن محضر حاضر بودند حرف و سخن از هر باب میکردند و حدیث و حکایت ایشان منتهی بمذاکره علم گردید حصار ذکر قریش و فضل ایشان و سوابق آن طایفه و مهاجرت ایشان با رسول ایزد منان نمودند و گفتند: که حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم در باب شرف و فضل قریش احادیث بیش از پیش فرمود چنان که گفت: أئمة و هدات امت البتة از قریش باشد و بغیر ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۷ کسی را بغیر حکم خدای تعالی و رسول مجتبی دعوی امامت خلقان جایز و روا نباشد. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تمامی مردم تابع قریشند و قریش أئمة عرب اند. و نیز فرمود که: قریش را دشنام مدهید و ایشان را اکرام و احترام نمائید و نیز در باب شجاعت و قوت قریش حضرت رسول (ص) فرمود که: یک مرد قریشی را قوت دو مرد است از غیر ایشان. و نیز رسول رب العزت فرمود که: هر که با طایفه قریش بغض و عداوت ظاهر کند حضرت خدای تبارک و

تعالی او را دشمن خود داند. و نیز فرموده هر که هوان و خواری و سوگواری قریش خواهد خدای تعالی او را ذلیل و خوار گرداند. بعد از آن أنصار شروع در ذکر فضل و سوابق و نصرت خود نسبت به حضرت نبی المختار کردند و بیان ثنائی که حضرت ملک تعالی در کتاب لازم الاذعان نمود بأوضح بیان ظاهر و عیان نمودند و آنچه نیز حضرت رسول قادر مَنان در باب فضل و کمال ایشان فرمودند مذکور نمودند. و همچنین آنچه حضرت سید المرسلین در باب جنازه سعد بن معاذ و غسل دادن ملک آن مؤمن را و برداشتن عقب جنازه او را بتامه ذکر کردند. و هیچ چیز از بیان فضل و تمیز خود باقی نگذاشتند تا آنکه گفتند هر کسی در میان أصحاب حضرت نبوتآب سری زنده دارد همه از مردم مانند مثل فلان و فلان. و قریش گفتند که حضرت رسول از ماست و حمزه و جعفر و عبیده بن الحرث و زید بن حارثه همه از ما قریشند و أبو بکر و عمر و سعد و أبو عبیده و سالم و ابن عوف همگی از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۸ قریشند. خلاصه کلام آنکه قریش هیچ احدی از زندگان خود را از اهل سابقه نگذاشتند مگر آنکه آسامی ایشان را در هنگام ذکر و تعداد در حلقه بیان نام ایشان ظاهر و عیان کردند. و در آن محضر زیاده از دویست نفر از اعیان أصحاب سید البشر حاضر بودند. و امیر المؤمنین علی علیه السلام با حسن و حسین سبطی سید الانام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد أسود و أبو ذر و هاشم بن عتبّه و ابن عمر و ابن عباس و محمّد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر در آن محضر تشریف داشتند و از أنصار حضرت رسول مختار ابی بن کعب و زید بن ثابت و أبو ایوب أنصاری و أبو الهیثم بن التیهان و محمّد بن سلمه و قیس بن سعد بن عباد و جابر بن عبد الله أنصاری و انس بن مالک و زید بن أرقم و عبد الله بن ابی أوفی و أبو لیلی با پسرش عبد الرحمن که صبیح الوجه و ساده رو و کشیده قامت در پهلوی پدرش نشسته بود در آن اثنا حسن بصری نیز با پسرش حسن که او هم اُمرد صبیح الوجه معتدل قامت بود در آن مجلس حاضر شدند. سلیم بن قیس الهلالی گوید که: من نظر بسیار بجانب عبد الرحمن بن ابی لیلی و حسن بن حسن بصری میگردم لیکن نمیدانستم که کدام ازین دو پسر أجمل از دیگرند الا آنکه حسن بن حسن بصری بزرگتر از پسر ابی لیلی بود از کثرت قوم. امّا مجلس مردم از اوّل روز تا زوال بهمان منوال منعقد بوده و عثمان در خانه و سرای خود متمکن میبود اصلاً مطلع بر آن امر و مهمّ که تمامی مردم بر آن بودند او واقف و عالم نبود. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۲۹ و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با اهل بیت خود اگر چه در آن مجلس بسعادت و اقبال حاضر بودند لیکن تکلم نمینمودند. چون قوم حال بدین منوال مشاهده نمودند روی بآن حضرت آورده گفتند که: یا أبو الحسن شما چرا سخن نمیگوئید حرف نمیزنید؟ حضرت علی (ع) در جواب ایشان فرمود که: شما هیچ احدی از زندگان خود باقی نگذاشتید مگر آنکه اسم او را مذکور گردانیدند و فضل او را بیان کردید لیکن من از شما سؤال از روی راستی می نمایم باید که جواب بر راستی دهید ای معشر قریش و أنصار بوسیله که حضرت واحد غفار این نوع احسان و اشفاق آشکار نمود و این فضل و کمال و رتبه حال را حضرت واحد ذو الجلال بشما اعطا فرمود آیا بواسطه کمال نفس شما یا بواسطه عشایر و اقربای شما یا به جهت اهل بیوتات شما این عطا و احسان نمود یا بواسطه غیر شما این توجه و اشفاق نسبت بشما ظاهر نمود؟ گفتند بلکه حضرت واجب تعالی شأنه این اعطا و احسان و این اشفاق و امتنان بواسطه حضرت پیغمبر آخر الزّمان محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عشیرت ایشان نمود بنفس ما و عشایر و اهل بیوتات ما. آنگاه حضرت ولی الله فرمود که معشر قریش و أنصار راست گفتید امّا میدانید که آن کسی که بوسیله او بخیر دنیا و آخرت مشرّف شدید همین از ما اهل البیت علیهم السلام است نه از دیگران زیرا که ابن عمّ من رسول خدای تعالی فرمود که من و اهل بیت من نوری بودیم در نزد خدای عزّ و جلّ پیش از آنکه ایجاد آدم (ع) نماید بچهارده هزار سال و چون حضرت بیچون آدم را ایجاد نمود این نور را در صلب او گذاشت و او را بزمین فرستاد و در هنگامی که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۰ حضرت شیخ المرسلین نوح علیه السلام بکشتی رفت همان نور در صلب او بود و در هنگامی که حضرت خلیل الرحمن (ع) را در آتش انداختند این نور در صلب او بود، پیوسته حضرت خالق البرّیت از اصلاّب کریمه زاکیه به ارحام طاهره بسوی اصلاّب کریمه انتقال می نمود از آباء و امّهات که هیچ احدی از آنها هرگز بزنا متولّد نشدند. در آن زمان اهل

سابقه و اهل بدر و اهل أحد هر سه طایفه گفتند: حَقّاً چنین است و ما همین نوع از حضرت سید المرسلین شنیدیم. باز حضرت ولی ایزد کار ساز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام - گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا میدانید که من پیشتر از تمامی امت ایمان بحضرت رسول آخر الزمان آوردم؟ گفتند: بار خدایا بلی. گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا میدانید که حضرت عزّ و جلّ در کتاب خود که بخاتم الرسل ارسال و انزال فرمود تفصیل سابق در اسلام و ایمان و علم و عرفان بر مسبوق آن نمود و هیچ احدی از امت در اسلام و ایمان تقدیم و سبقت نگرفته چنانچه در آیه قرآن مذکور و عیان است؟ گفتند: که بار خدایا نعم چنین است. گفت: شما را بحضرت خدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که بواسطه این آیت نازل گشته و السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که این آیه در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۱ شأن که نازل گشته؟ آن حضرت فرمود که: در شأن عالیشان انبیاء ایزد مَنان و اوصیاء ایشان نازل شده و من افضل انبیاء و رسلم و علی بن ابی طالب علیه السلام وصی افضل انبیاء و افضل از جمیع اوصیاء انبیای کرام علیهم السلام است؟ گفتند: بار خدایا بلی چنین است. گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که آیه وافی هدایت یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وقتی که نازل شد. و نیز آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ در زمانی که نازل گشته. و همچنین آیه جلالست پایه و لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَ آنچه در هنگامی که منزل شده. ای معشر مردمان چون آیات با برکات کلام حضرت واهب العلم نازل شده مردمان گفتند که: یا رسول الله (ص) آیا این آیات مخاطب و مخصوص بعض مؤمنان است یا عامّ است بواسطه تمامی خلقان در آن محلّ خدای عزّ و جلّ امر به پیغمبر خود خاتم الرسل (ص) فرمود که: دلالت امت و هدایت امت تمامی بریت را بایشان تعلیم کند و تفسیر آن کما ینبغی و یلیق نماید امتان را و امر در متابعت ائمه البریه فرماید و چنانچه برای امت تفسیر و تعلیم نماز و زکاء و صیام و آداب حج بیت الله الحرام نموده، ایضا امر ولایت را نیز تفسیر و تعلیم همگی ایشان نماید لهذا حضرت نبی اکرم مرا در روز غدیر خم برای ولایت مردم نصب نمود. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۲ پس آنگاه خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر موعظه و نصایح امت ادا فرمود و گفت: اَیُّهَا النَّاسُ یعنی ای معشر مردمان بدرستی که مرا برسالت امری فرستاد که آن را بشما تبلیغ نمایم و سینه من از آن امر بغایت تنگ و حزین گردید بجهت آنکه گمان بردم که مردم تکذیب من نمایند لهذا در آن امر فی الجملة تأنی نمودم پس مرا وعید و تهدید نمود تا آن را تبلیغ نمایم که اگر تأخیر کنم مرا تعذیب کند بناء علیه منادی امر فرمود که مردمان را بنماز و بندگی حضرت معبود بی نیاز ندا نماید که برای نماز جماعت حاضر شوند بعد از حضور تمامی مردمان و ادای بندگی ایزد مَنان حضرت رسول آخر الزمان خطبه آداء نمود و فرمود که: ای معشر مردمان میدانید که خدای عزّ و جلّ مولای منست و من مولای مؤمنان و اولی بایشانم از نفسهای ایشان؟ جمیع حضار بیکبار گفتند: بلی یا رسول الله چنین است و در آن خلافتی نیست. پس حضرت رسول خدای تعالی بمن گفت: یا علی بر خیز من بنا بر حکم رسول ذو المنن برخاستم و بایستادم، آنگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای معشر مردمان من کنت مولاة فهذا علیّ مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه در آن زمان سلمان از جای و مکان خود برخاست و گفت: یا رسول الله خدای این ولایت علی (ع) که ما را بر متابعت و اطاعت او امر فرمودی چه نوع ولایت است؟ حضرت فرمود که: ولایت علی مثل ولایت منست چنانچه من بر هر که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۳ اولی ام باو از نفس این علی اولی است باو در آن زمان چون رسول ایزد بیچون مرا بواسطه امامت و ولایت امت معین نمود حضرت واهب معبود این آیه انزال فرمود که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. در آن دم حضرت سید عالم رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر کرده فرمود که الله اکبر خدای بزرگی که مرا توفیق داد ترا تمام نبوت خود و اتمام دین خدای عزّ و جلّ و تبلیغ ولایت علی (ع) بامت نمودم بعد از خود. ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند که: یا رسول الله (ص) این آیات همگی در شأن علی علیه السلام نازل شده و مخصوص است بایشان؟ حضرت رسول خدای فرمود که:

بلی در شأن علی علیه السلام و در شأن اوصیای من تا روز قیامت از اولاد او نازل شده. أبو بکر و عمر گفتند که: یا رسول الله اوصیای خود را برای ما بیان نمای که چه کسانی و آسامی ایشان را نیز بیان فرمائید تا مرا اطلاع تمام بر حقایق احوال آن ائمه علیهم السلام حاصل آید. حضرت (ع) گفت: این برادر من علی (ع) وزیر من و وارث من و وصی من و خلیفه من در امت من است بعد از من پس ازو پسر من حسن و پس ازو پسر من حسین خلیفه اهل زمین است و بعد از حسین (ع) نه نفر از اولاد حسین که هر یک بعد از دیگری امامت امت نمایند تا روز قیامت، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن و ایشان از قرآن و قرآن از ایشان جدائی نمایند تا آنکه همگی ایشان در کنار حوض کوثر بمن رسند، فی الفور همه ایشان گفتند: چنین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۴ است بار خدایا ما همین نوع از رسول خدای شنیدیم و شهادت میدهم چنانچه شما فرمودید اصلاً زیاده و کم نیست و مساوی است با آنچه شنیدیم و دیده‌ایم و بعضی از ایشان گفتند که: ما تمامی آنچه یا أبو الحسن شما مذکور کردید هر که نیکو و پسندیده است حفظ کردیم و همه را حفظ نکردیم و این جماعت که حفظ کردند اخبار و افاضل مایند. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: راست گفتید همه مردم در حفظ و ضبط مساوی نیستند. آنگاه گفت: شما آن کسی که آنچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و حفظ نموده او را بخدای عالم قسم است که آنچه حفظ نمود از کلام حضرت نبی الم محمود برخیزد و خبر دهد. پس در آن دم زید بن ارقم و براء بن عارف و أبو ذر و مقداد و عمار بر پای خواستند گفتند که: ما گواهی میدهم که ما این سخنان از حضرت - رسول آخر الزمان شنیدیم در هنگام آن نبی الاکرام در منبر بود و شما ای علی در پهلوی او حاضر بودید در آن حال رسول ایزد متعال گفت: ای معشر مردمان مرا خدای تعالی امر کرد که بواسطه شما امام شما را منصوب گردانم تا بعد از من اقامت بامر شما امت نماید و او وصی من و خلیفه من در امت منست، و او آنچنان کسی است که حضرت مالک الرقاب در کتاب مستطاب خود بر مؤمنان اطاعت او را واجب گردانید، و طاعت او را حضرت بیچون مقرون بطاعت خود و طاعت من گردانیده و امر کرد شما را به ولایت او و من جبرئیل امین علیه السلام را مراجعت به پروردگار خود فرمودم بخوف آنکه مبدا اهل نفاق مرا در این باب طعن نمایند و تکذیب ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۵ فرمایند. پس حضرت غنی واحد مرا وعید نمود که بزودی تبلیغ ولایت ائمه نمائی و الا معذب گردی. ای معشر مردمان بدرستی که خدای تبارک و تعالی امر کرد شما را در کتاب خود بنماز و زکاة و صیام و حج بیت الله الحرام و من آداب و ارکان و شرایط و افعال و مناسک آن را بالتامام برای شما تفسیر و بیان کردم و الحال ایزد منان شما را امر کرد بولایت کسی و من شهادت میدهم که آن ولایت برای این علی علیه السلام است و دست مبارک بر تارک حضرت امیر المؤمنین علی گذاشت. پس آنگاه حضرت حبیب الله صلی الله علیه و آله و سلم اشارت به دو پسر خود حسن و حسین علیهم السلام نمود بعد ازین گفت: که ولایت بعد از ایشان متعلق است باوصیای ایشان که از اولاد ایشان باشد که هرگز مفارقت از قرآن نمایند و قرآن نیز از اولیای ایزد منان مفارقت نکند تا آنکه همه ایشان در کنار حوض کوثر یکسر بمن رسند. ای معشر مردمان امام و هادی و دلیل و مفزع و ملجا شما مبین و معین گردانیدم و او برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام است، و او در میان شما بمنزله منست باید که چنانچه مسائل دین و احکام و آداب شرایع حلال و حرام از من تعلیم می‌گرفتید بعد از من ازو استفهام و استعلام نمائید و اطاعت او در جمیع امور فرمائید و از امر و حکم او قدم بیرون نگذارید زیرا که حضرت خدای کریم هر چه بمن تعلیم و تکریم نمود از علم و حکمت همه آن را بحضرت علی بن ابی طالب نیز تعلیم کرده عنایت فرمود باید که ازو سؤال الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۳۶ کرده تعلیم گیرید و بعد از علی (ع) از اوصیای ایشان سؤال و استعلام نمائید و هیچ احدی از مردم را بر ایشان مقدم ندارید و ایشان را تعلیم مدهید چه ایشان هر یک در ایام امامت و ولایت خود افضل و اعلم از تمامی امت‌اند که از آن ائمه عدل و انصاف تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف نورزید زیرا که ایشان با حق و حق با ایشان است ایشان از حق و حق از ایشان زایل نگردد و هرگز حق را از دست نگذارند پس از آنکه زید و براء بن عازب و أبو ذر و مقداد و عمار ادای شهادت نمودند و کلام خیر انجام باین مقام انصرام و اختتام فرمودند بنشستند. از سلیم مروی و منقول است که بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی

عليه السلام فرمود که: ای معشر مردمان چون حضرت بیچون در کتاب خود آیه مبارکه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** منزل گردانید حضرت رسول عز و جل جمع کرد مرا و فاطمه (ع) و پسران خود حسن و حسین (ع) را و کساء بر بالای ما انداخت پس از آن دست مبارک خود بسوی دعای ایزد تعالی و تبارک برداشت و گفت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلَحْمَتِي يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلِمُهُمْ وَيَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا**. یعنی: بار خدایا این جماعت اهل بیت منند و پاره گوشت من هر چه باعث ایذا و آلم ایشان گردد همان موجب آلم من و تجریح ایشان باعث تجریح منست. خدایا تو رجس از ایشان دور دار و ایشان را پاک گردان پاک گردانیدنی که اصلاً اثری از هیچ رجس نماند. **الاحتجاج**، ج ۲، ص: ۱۳۷ در آن دم ام سلمه حاضر بود گفت: یا رسول الله (ص) من نیز از اهل بیتم؟ حضرت پیغمبر (ص) فرمود: تو بخیری این آیه در حق من و برادرم علی و در حق دخترم فاطمه و در شأن دو پسر من حسن و حسین و در حق نه نفر از اولاد حسین (ع) است هیچ احدی بغیر ما در این آیه با ما شریک و سهم نیستند. آن جماعت همگی گفتند که: ما گواهی میدهم که ام سلمه همین مقدمه را بما حکایت کرد و ما نیز روزی از حضرت رسول خدای پرسیدیم که ام سلمه رضی الله عنها چنین نقل بما در باب اهل بیت از لسان معجز نشان شما مینماید، گفت: راست میگوید و همان حکایت را بواسطه ما حدیث فرمود. بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا میدانید چون ایزد مَنان آیه وافی هدایت: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** منزل گردانید و حضرت رسول آخر- الزمان بمؤمنان تلاوت نمود سلمان فارسی رحمه الله علیه در آن محفل جنت نشان حاضر بود گفت: یا رسول ایزد مَنان آیا حکم این آیه عامست بواسطه جمیع خلقان یا مخصوصست برای بعض ایشان؟ حضرت نبی الانس و الجن فرمود که: عامه مؤمنان مأمورند بر آن و اما صادقان مخصوصست برای برادر من علی (ع) و اوصیای من که بعد از آن حضرت هستند تا روز قیامت. قوم در جواب ولایتآب گفتند: بار خدایا نعم چنین است. آنگاه گفت: آن ولی الله شما را بخدای عالم قسم میدهم آیا میدانید که من بحضرت رسول مهیم در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا خلیفه امت میگردانی شما را أعوان و أنصار بسیار است از مهاجر و أنصاری برای این کار دیگری را **الاحتجاج**، ج ۲، ص: ۱۳۸ اختیار نمائید؟ حضرت رسالتآب در جواب فرمود که: مدینه باصلاح نیمماند الایمن یا بتو، میراث تو در نزد من همان میراث هرون علیه السلام در نزد موسی کلیم علیه التَّحِيَّةِ و التَّسْلِيمِ است الّا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود گفتند: بار خدایا نعم چنین است. گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا میدانید خدای عز و جل در سوره الحجّ این آیت وافی هدایت: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** فرستاد سلمان رضی الله بر خاست و گفت: یا رسول الله (ص) این جماعت که تو بسعادت و اقبال بر آن طایفه شاهد باشی و آن جماعت بر سایر مردمان شاهد آن باشید آیا همان جماعت اند که حضرت ایزد مجید ایشان را برگزید و آنها را ایزد تبارک و تعالی در دین به هیچ وجه و آئین وی حرج نگردانید بلکه بملت پدر شما ابراهیم خلیل الرحمن که مختار و مصطفای شما است ایشان را مقرر گردانید از اهل اسلام و ایمان. حضرت سیّد العربی در جواب سلمان فارسی رضی الله عنه فرمود که: حضرت واجب الوجود ازین آیات سیزده نفر را اراده کرد نه این امت را. چون سلمان فارسی این سخن از حضرت رسول ذو المن استماع نمود و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد برای ما بیان نمائی که آن اعیان کیانند؟ حضرت رسول انس و جان فرمود که: من و برادر من علی (ع) و یازده نفر از فرزندان من گفتند: بار خدایا بلی چنین است. گفت: شما را قسم میدهم بحضرت واحد عالم آیا میدانید که حضرت نبی الزّحمه در هنگام رحلت برخاست و خطبه برای امت نمود و آن آخرین خطبه حضرت سیّد المرسلین (ص) بود که خطاب بحضار اصحاب از مهاجر و أنصار **الاحتجاج**، ج ۲، ص: ۱۳۹ فرمود که: ای معشر مردمان ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. یعنی: من دو چیز بغایت نفیس و گران بها در میان شما می گذارم کتاب حضرت مالک الرقاب و عترت خود ائمه ایزد و هاب اگر شما دست تمسک و اعتصام خود بکلام واحد عالم و حبل المتین ائمه معصومین علیهم السلام زده از منهج ایشان قدم بیرون نگذارید و اطاعت و متابعت ایشان را فرض عین و عین فرض دانسته از فرمودن آن اعیان تخلف و انحراف نورزید هرگز گمراه

نشوید و دور از مرحمت الله نگردید زیرا که مرا لطیف خبیر مخبر و مطلع گردانید و بمن عهد و پیمان نمود که این دو چیز هرگز از من دوری نجویند تا آنکه با من بحوض کوثر رسند. در آن دم عمر بن الخطاب برخاست بر مثال مغضب و با کمال اضطراب و گفت: یا رسول الله آیا این عنایت و احسان از حضرت عزیز و هیاب برای همه اهل بیت تست؟ حضرت رسالتآب فرمود که: نه لیکن اوصیای من که اول ایشان علی برادر و وزیر من و خلیفه من در امت من بعد از منست و ولی هر مؤمن و مؤمنه علی بن ابی طالب بعد از من و آن حضرت اول اوصیای منست بعد از او پسر من حسن (ع) و بعد از حسن پسر حسین (ع) و بعد از او نه نفر از اولاد و أمجاد او که هر یک بعد از دیگری بر مسند امامت و ولایت متمکن گردند تا آنکه همگی آن اعیان در کنار حوض کوثر بمن رسند این جماعت شهدای حضرت تبارک در زمین و حجج رب العالمین بر مخلوقین و خازنان علم و معرفت و معدن فضل و حکمت رب العزت اند، هر که اطاعت ایشان نماید چنانست که اطاعت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۰ خدای منن بجای آرد و عاصی آمر و حکم ایشان عاصی أوامر و نواهی رحیم الرحمن است. همه ایشان گفتند: ما گواهی میدهم که بهمین نوع بلا-زیاده و نقصان حضرت رسول آخر الزمان در محضر اکثر اصحاب و یاران از لسان معجز نشان خود بیان و عیان فرمود. پس امیر المؤمنین علی علیه السلام کلام صدق التیام خود را در سؤال طویلی گردانید تا آنکه اکثر مناقب و فضل و کمال آن حضرت که مروی و منقول از رسول ایزد متعال بود از ایشان سؤال و قسم بذات حضرت ذو الجلال نمود و هر چه از آن جماعت سؤال میفرمود بالتام بواسطه صدق و راستی خود در آن مرام ایشان را قسم بذات ایزد علما میداد همگی از روی سوگند تصدیق او میکردند و شهادت بر حقانیت کلام آن امام الانام میدادند. چون حضرت امیر المؤمنین علی (ع) از ذکر مطالب سؤال فارغ البالی گردانید گفت: بار خدایا شاهد باش بر این جماعت که در هنگام تصدیق تا شما را بگواهی می آرند و میگویند که ما قابل نگردیم و اقرار ننمائیم مگر بسخنان که از حضرت رسول ایزد سبحان استماع آن نمودیم و آن برگزیده رب العزت آن سخن را بما نقل و حکایت کرده باشد یا از کسی که ما را ثقه و اعتقاد بقول او باشد ازین جماعت و غیر ایشان که از رسول خدای تبارک و تعالی شنیده اند آنگاه حضرت ولی الله گفت: ای یاران آیا شما اقرار دارید یا آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: کسی که زعم او چنان باشد که مرا دوست دارد و او حضرت علی علیه السلام را بغض و عداوت داشته باشد او در باب دعوی محبت من کاذب است الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۱ و مرا دوست ندارد؟ و آنگاه حضرت حبیب الله صلی الله علیه و آله دست مبارک بر تارک سر من گذاشت و گفت: این علی است در آن دم شخصی گفت: یا رسول خدای این چگونه است گفت (ص) بواسطه آنکه علی از منست و من ازویم کسی که دوستدار علی است دوستدار منست و دوستدار من دوستدار خدای ذو المنن است و دشمن علی دشمن من است و دشمن من دشمن خدای مهیم است. در آن وقت آن امام الائمه کلام باین مقام رسانید قریب به بیست از افاضل آن طایفه گفتند: که بار خدایا چنین است که امیر المؤمنین علی (ع) میفرماید و باقی امت ساکت گشتند. ولی ایزد وهاب بلسان خود با اهل سکوت خطاب فرمود که: شما چرا ساکت شدید آنچه بر شما نیز ظاهر و هویدا باشد شهادت خود را مؤدی گردانید و ساکت و متفکر نمایند در ساعت آن جماعت گفتند که: این یاران که در حضور ما برای شما گواهی دادند در نزد ما ایشان ثقه اند در قول و فضیلت و حال و در سبقت اسلام و اطاعت رسول حضرت ذو الجلال، در آن حال امیر المؤمنین علی (ع) گفت: بار خدایا گواه باش بر این طایفه. طلحه بن عبد الله که او را داهیه القریش میگفتند یعنی در مردی از جمیع قریش بیدلتر بود زیرا که هیچ طایفه از طوایف در شجاعت و نسب مثل او نبودند و چون طلحه در میان آن طایفه رفیع الشأن بجن و بد دلی شهرت تمام داشت لهذا او را داهیه القریش میخواندند. گفت: یا علی شما آنچه را میفرمائید حق است اما کسی با ابو بکر و دعوی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۲ خلافت او که اصحاب تصدیق او کردند چه کند؟ مع هذا أنصار و مهاجر مقاتل او را در روزی که آن عتل بنزد شما آمد و ریسمان در گردن شما انداخته همگی اصحاب بشما گفتند که بیعت کن شما در آن روز حجت خود را بر عمر و ایشان تمام کردید همه تصدیق شما کردند. بعد از آن ابو بکر دعوی کرد که من از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود که: خدای تبارک و تعالی برای ما اهل بیت، نبوت و

خلافت با هم جمع ننمود بلکه نبوت بما تفویض نمود و خلافت برای سایر امت گذاشت. عمر بن الخطاب و أبو عبیده بن جراح و سالم و معاذ جبل در آن محلّ تصدیق أبو بکر فرمودند و او را خلیفه ساختند. آنگاه گفت: ای علی (ع) تمامی آنچه شما از حضرت رسول خدای تعالی در باب خود نقل کردید و ادعا نموده حجت بر دعوای خود ظاهر نمودید از سبقت در اسلام و اطاعت رسول ایزد علّام و فضل و کمال و احترام در نزد نبی الاکرام همگی را میدانیم که حقّ است اما مقدّمه خلافت را این چهار نفر که شهادت دادند بنوعی که بسمع شما رسید از شما دور گردانید. چون امیر المؤمنین علی (ع) از طلحه این سخن استماع نمود در غضب شد و از گفتنهای او چیزی از خود ظاهر ساخت که قبل از آن ظاهر و عیان و تفسیر و بیان آن ننمود چنانچه عمر در هنگام وفات خود فرمود که آخر معلوم ما نشد که أبو الحسن از اظهار آن سخنان چه اراده نمود. امّا علی بن ابی طالب علیه السلام روی مبارک بجانب طلحه آورده فرمود که: و الله بخدای عالم مرا قسم است که من با صحیفه خود که با آن در روز قیامت بحضرت ربّ العزت ملاقات مینمایم در نزد من بسیار دوستر است از صحیفه آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۳ چهار نفر که پیشتر نیز تعاهد بر قتل حضرت سیّد البشر در کعبه کرده و قسم با یک دیگر در کشتن آن سرور شرط نمودند که بر عهد خود وفا نمایند، اگر الحال با من مخالفت و عداوت ظاهر کنند عجب نیست و ایشان را از روی خلافت است لیکن هرگز با آن نمیرسند. و الله که شهادت ایشان باطل است و دلیل ایشان ساقط و عاطل اما ای طلحه آنچه فرمودی که خلافت بواسطه سایر امت است آنکه أبو بکر خبر موضوع از روی کذب و بهتان از لسان معجز نشان سیّد الانس و الجانّ نقل کرد مع هذا این دلیل ایشان نیز باطل است زیرا که قول حضرت رسول (ص) که در روز خمّ غدیر میفرمود که: من کنت مولاه فعلی مولاه. یعنی: هر که را من اولی باو باشم از نفس او پس این علی اولی است باو از نفس او پس در هنگام که آن جماعت امراء و حکام باشند چگونه من اولی بایشان باشم از نفس ایشان و حال آنکه رسول خدای عزّ و جلّ در حقّ من فرمود که ترا در نزد من میراث هرون است در نزد موسی غیر از نبوت یعنی مراتب کمال که برای حضرت هرون بود برای من نیز باید همگی آن ثابت و عیان باشد مگر رتبه نبوت که برای هرون مقرر بود و بجهت من رتبه ولایت مقرر گشته اگر چیز دیگر میبود حضرت نبی المحمود آن را نیز استثناء می نمود پس بنا بر قول نبی الوری امراء را در جمیع امور برایا اولویت و احقّیت بود در ولایت و خلافت و غیر آن. دیگر آنکه حضرت رسالتآب خطاب مستطاب باقی اصحاب و باقی حضار مجلس رضوان مآب کرده فرمود که من در میان شما دو چیز کتاب ایزد تعالی و عترت خود ائمه الهدی را میگذارم اگر متمسک بآن دو چیز عزیز گردید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۴ هرگز گمراه نگردید باید که دیگران را بر آن اعیان مقدّم مدارید و از ایشان روی نگردانید و ایشان را تعلیم ندهید زیرا که ایشان از تمامی شما أعلم و افضل اند. هر گاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بسایر مردم بحکم ایزد علّام فرموده باشد که این اوصیای من أعلم از شما و از سایر امم اند، آیا سزاوار است که خلافت امت بغیر آن کسی که أعلم بکتاب خدای عالم و به سنت رسول الله علیه و آله و سلّم مانند مقرر بود زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل پسندیده ارباب علم و فضل نیست بلکه در نزد خدای عزّ و جلّ قبیح و باطل است چنانچه در کلام لازم الاکرام و الاحترام میفرماید که: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا- يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. و نیز میفرماید که: وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ. و نیز فرموده که: اَتَتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ. در این آیات و در غیر اینها جاهل را بما عالم مساوی نکردند. و نیز حضرت رسول ربّ العزت فرموده که در هیچ زمان خلقان امر حکومت و ولایت خود بکسی ندادند که نادان باشد و در میان ایشان أعلم از آن بود بلکه همیشه مردم امر ولایت خود بکسی تفویض نمودند که افضل و أعلم همگی و تمامی از مردمان بود اگر چه خلاف آن میکردند امر ولایت سمت ترقی و رفعت نیافتی بلکه پذیرفتی و نظام مهام اُنام بانتظام نرسیدی تا آنکه بایست از آن رأی مراجعه نموده و عالمی را بواسطه انصرام امر ولایت تعیین کنند اما ولایت غیر امارت است ای طلحه دلیل بر کذب و بطلان و فجور و عصیان ایشان آنست که تمامی آن جماعت در حضور حضرت و بامر نبی الأنام بر من بامارت مؤمنان سلام کردند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۵ پس من امیر و خلیفه همه شما باشم. ای طلحه حجت دیگر من بر ایشان و بر تو و بر آن کسی که

پیوسته با تو رفعت است یعنی زبیر بن العوام و بر سعد و ابن عوف و این کسی که الحال خلیفه خود کردید یعنی عثمان بن عفان و بر سایر امت آنست که: ای معشر شوری ما و شما بالتّمام زندگانیم و همه حاضر شاهدیم که ابو بکر و عمر بر اولویت خود بر خلافت امت همان حدیث موضوع که از روی کذب و افترا بحضرت رسول مجتبی نسبت دادند که برای ما اهل البیت نبوت و خلافت هر دو جمع نمیشود. و به وسیله این افترا بر مسند خلافت متمکن گشتند و الحال که عمر مرا در شوری با شما رفیق گردانید که بعد از شوری اتفاق بر خلافت یکی ازین شش نفر نمایم خواه من و خواه دیگری. آیا عمر در شهادت خود که در آن روز برای ابو بکر داد اگر صادق بود پس چرا مرا در شوری داخل گردانید؟ آیا برای خلافت و امارت بود یا امری دیگر اگر بواسطه خلافت و امارت نبود پس شما چگونه اتفاق بر خلافت عثمان نمودید و امارت او جایز نباشد زیرا که عمر ما و شما را بواسطه شوری امر دیگر مقرر کرد و اگر بواسطه خلافت بود پس اینکه مرا داخل در شوری نمود بنا بر قول و شهادت عمر البتّه نبایست نمود بلکه اخراج بایست فرمود زیرا که عمر در محضر أنصار و مهاجر و جمعی دیگر گفت: که حضرت پیغمبر اهل بیت خود را از سریر خلافت بدر کرد و آن حبیب الله مجیب خبر داد که اهل بیت او را از آن نصیب نیست. پس عمر در هنگام که هر یک یک ما را پیش خود خواند و گفت: که باید که اجتماع بر خلافت یکی ازین شش نفر که با هم رفیق در شوری میباشید نمائید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۶ بعد از آن روی بعد الله بن عمر آورده گفت: شما در آن محل حاضر بودید ترا بخدای عالم قسم است که پدر شما در هنگام برآمدن شما چه گفت؟ عبد الله بن عمر گفت: یا امیر المؤمنین احتیاج بسوگند نیست پدرم گفت: اگر یاران قریش اجتماع باین اصلع نمایند کار نیکو شود چه او مردم را بر حجت روشن و عیان و اقامت بر کتاب پروردگار ایشان و بر سنت حضرت رسول الزّمان مینماید. حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: در وقتی که پدرت چنین گفت تو چه گفتی؟ عبد الله بن عمر گفت: من پدرم گفتم که: هر گاه چنین است پس چرا او را خلیفه امت نمیگردانی و مردم را از این حیرت نمیرهانی؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: پدرت در جواب شما چه گفت؟ ابن عمر گفت: آنچه پدرم گفت حرف گفتنی نیست بشما و بدیگری نخواهم گفت. علی علیه السّلام گفت: که ای عبد الله آنچه پدرت بشما گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در آیام حیات خود مرا بآن خبر داد، و باز در شبی که پدرت وفات یافت بخواب من آمده هر که آن حضرت را در خواب بیند چنانست که در بیداری دیده باشد. ابن عمر گفت: یا علی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به شما چه خبر داد؟ گفت: ترا ای ابن عمر بذات خدای اکبر سوگند است که اگر من به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۷ حقیقت آن امر ترا مطلع و مخبر گردانم تصدیق مینمائی؟ سلیم بن قیس الهلالی گوید که: چون عبد الله بن عمر این سخن از حضرت امیر المؤمنین حیدر استماع نمود ساکت و متحیر گردید در آن وقت آن امام الأئمه باو گفت: در آن وقت پدرت گفت: که اگر قریش این اصلع را به ولایت اختیار کنند کار نیکو شود بامت، شما به پدرت گفتید که پس شما را چه مانع است که او را خلیفه نمیگردانی؟ پدرت در جواب شما گفت: مانع من عهد و شرط است که با یاران در کعبه سابقا کردیم و در آن باب کتاب میان ما و أصحاب قلمی شد خلاف عهد أصحاب از مثل من پسندیده و مستطاب نیست. ابن عمر ساکت شد، حضرت ولّی الله گفت: ای عبد الله ترا قسم به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است که از جواب من ساکت نگردی و آنچه حقیقت واقعی است بیان نمائی. سلیم بن قیس رضی الله عنه گوید: ابن عمر را در آن مجلس بذات ایزد اقدس قسم است که دیدم گریه در گلوی او مختنق گشته از هر دو چشمش اشک روان شد. چون ولّی بیچون دید که ابن عمر از خجلت و قدرت جواب ندارد و شرمنده و زبون گردید در آن وقت روی بطلحه و غیره آورده گفت: ای طلحه و ای زبیر و ای ابن عوف و ای سعد و الله بخدای عالم مرا قسم است که اگر این چهار نفر که اینجا حاضرند در امر شوری کاری که وسیله تکذیب رسول الله علیه و آله و سلّم بود ظاهر گردانند هرگز شما را ولایت آن حضرت و اوصیای او حلال نباشد، و اگر رسول حضرت ایزد خالق را صادق میدانید ای یاران شما را حلال نبود که مرا در شوری با خود داخل گردانید چه امر داخل گردانیدن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۸ در شوری در خلاف قول حضرت رسول خدا است و مخالف رسول ایزد مختار در دنیا و

آخرت مفلح و رستگار نیست. بعد از آن ولی واحد مَنان روی بآن یاران آورد و گفت: ای معشر مردم مرا از منزلت و اعتباری که در پیش شما دارم خبر دهید و بهر نوع که مرا شناختید بیان نمائید. آیا در میان شما صادق یا کاذب؟ در ساعت گفتند: صادق و راست گوئی لا والله شما را کاذب نمیدانیم و گمان ما هم نیست زیرا که تحقیق میدانیم که در زمان اسلام بلکه در ایام جاهلیت نیز دروغ نگفتید. چون حضرت این شهادت و سوگند ایشان استماع نمود گفت: والله قسم بذات ایزد معبودی که ما اهل البیت را گرامی نبوت نمود و محمد مصطفی که اشرف رسل و انبیای عز و جل است از سلسله ما مقرر فرمود، و بعد از حضرت سید المرسلین ما را رب العالمین معزز و مکرم فرموده ائمه همگی و تمامی مؤمنین گردانید، اوامر و نواهی حضرت الهی را غیر ما اهل بیت حضرت رسالت پناهی کما هو حقّه بخلقان نرسانند و خلافت و امامت در میان ما و اوصیای حضرت نبی الرحمة باصلاح رسد و حضرت ایزد مجیب هیچ احدی را در امر ولایت با ما شریک و ذی نصیب نگردانید بلکه نبوت و ولایت را مخصوص ما اهل البیت نمود امّا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین است. و بعد از آن حضرت نبی و رسول دیگر از حضرت ربّ العزت تا روز قیامت مرسل و مبعوث نگردد و ما ائمه البریه را نیز از سلسله حضرت (ع) خلیفه آن نبی الأئمه در زمین شهداء خود بر سایر مخلوقین گردانید طاعت ما را بر تمامی امت واجب و لازم نمود و ما را بنفس نفیس حضرت رسول مقدس ایزد اقدس الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۴۹ مقرون فرمود چنانچه در چند محل از قرآن حقیقت احوال و نسبت ما را بحضرت رسول ایزد متعال بیان و عیان نمود پس خدای عز و جل محمد را نبی و خاتم الرسل و ما را خلفای آن حضرت و ائمه السبیل در کتاب منزل خود گردانید و بعد از آن خدای تبارک و تعالی رسول خود را امر فرمود که ولایت ما را و امامت ما را تبلیغ نماید. حضرت نبی المحمود بموجب حکم و امر واجب الوجود تبلیغ ولایت و امامت ما را بامت؟؟؟ نمود پس ای معشر اهل شوری من با این عثمان کدام أحقّ و اولی بمجلس و مکان رسول ایزد مَنان باشیم و حال آنکه جمیع شما در هنگام که رسول مجتبی مرا بجهت تبلیغ سوره براءه بمکه فرستاد چون هر کسی در آن باب بواسطه مطالب و مرام خود چیزی بسمع سید الانام میرسانید حضرت رسول ایزد معبود فرمود که بموجب وحی حضرت واجب الوجود تبلیغ این امر نمینماید الا من یا کسی که از من بود شما را بخدای عالم قسم است که آیا این کلام از حضرت نبی الانام استماع نمودید؟ فی الفور گفتند: بار خدایا نعم ما گواهی میدهیم که ما این سخن از رسول ذو المنن در وقتی که شما را با سوره براءه بصورت مکه میفرستاد شنیدیم. پس امیر المؤمنین (ع) گفت که: این صاحب شما که الحال او را خلیفه امت میگردانید قدرت آن ندارد بلکه او را صلاحیت و اعتماد آن نیست که صحیفه بمقدار عرض و طول چهار انگشت از هیچ احدی از امت خصوصاً از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بامت رساند فکیف او را قدرت و صلاحیت امامت ارباب ملت بود و یقین دانید که بغیر من هیچ احدی را الیوم قدرت و صلاحیت تبلیغ احکام شرع و آداب دین رسول ایزد علّام کما ینبغی و یلیق بطوایف انام الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۰ نیست، پس ما و عثمان کدام أحقّ بمجلس و مکان که مخصوص است بر رسول خدای ایزد سبحان باشیم، یا ازین جماعت که حاضرند در این مجلس از امت شوری. طلحه گفت: یا علی ما این سخن از حضرت مهیمن شنیدیم باید که برای ما تفسیر و بیان نمائی که چگونه هیچ احدی صلاحیت تبلیغ اوامر و نواهی و سایر آداب و احکام دین حضرت رسالت پناهی ببندگان الهی از طرف خود رسول (ص) غیر از تو کسی دیگر ندارد، و حضرت سید البشر بما و سایر برایا گفت که: آنچه من در باب امیر المؤمنین علی علیه السلام بشما رسانیدم البتّه حاضر به غایب رساند و والد بولد اعلام نماید در عرفه عید الضحی در حجّه الوداع در محضر اکثر مهاجر و أنصار فرمود که: رحمت خدای بر آن کس باد که آنچه از من شنیده آن را بغیر خود رساند یعنی آنچه در باب ولایت، و خلافت امیر المؤمنین (ع) که من بموجب امر ایزد علّام بشما تبلیغ فرمودم باید که جمیع مردمان با کمال توجه قلب و جنان و جوارح و ارکان متوجه آن گردند و اطاعت علی و باقی ائمه البریه را لازم شمرند و آن اعیان را آفقه و أعلم از تمامی اهل عالم دانند زیرا که بسا حامل فقه که فقاهاست ندارد و بسا حامل فقه و عالم که رجوع بکسی که آفقه ازو نباشد نماید. سه چیز است که دل مرد مسلم از آن خالی نباید بود یکی اخلاص بندگی و عمل از برای خدای عز و جلّ.

دوم سمع و اطاعت ولات امر یعنی اوصیای حضرت خاتم الرسل. سوم ملازمت جماعت ایشان زیرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان و در چند موضع من از لسان معجز نشان رسول آخر الزمان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۱ استماع نمودم که میفرمود: باید که شاهد غایب را بر حقیقت مقدمه علی (ع) اعلام نماید. امیر المؤمنین علی علیه السلام در جواب طلحه فرمود که: حضرت رسول خدای تعالی بضمضمون: و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ هر چه از قول و فعل از آن حضرت خاتم الرسل سانح و صادر گردد بموجب امر وحی خدای عز و جل است. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم و در روز عرفه عید الضحی بواسطه مردم در حجه الوداع در آخر خطبه که بواسطه معشر مردمان بیان نمود فرمود که: من در میان شما دو چیز میگذارم اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و اهل بیت خود ائمه الهدی علیهم السلام را زیرا که حضرت لطیف خبیر بمن خبر داد و عهد نمود که آن دو چیز از یک دیگر متفرق نگردند تا کنار حوض کوثر بتو رسند و اتفاق آن دو امر با یک دگر مثل دو چیز است مثل این دو و نه مانند این دو اشاره به سبابه و وسطی نمود که هر یک بر قدام دیگرند باید متمسک بایشان شوید و از ایشان دور مشوید. و در هیچ محل و مکان تقدیم بر ایشان ننمائید و از ایشان تخلف و انحراف نورزید، و تعلیم ایشان مدهید زیرا که آن ائمه الهدی أعلم هستند از شما و از سایر خلق الله تعالی. بدرستی که امر کرد خدای تعالی سایر مردم را بالتتمام بآن که با هر که ملاقات فرمایند تبلیغ وجوب اطاعت ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب مراعات حق ایشان بر عامه خلقتان نمایند، و مطلب حضرت رسول (ص) ازین تأکیدات در آن حال آنست که هر چه از حضرت رب العزت مأمور بر تبلیغ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۲ آن بامامت شده آن را بامتان رساند در آن حال جمعی که باستسعاد شرف ملاقات فایض البرکات مستسعد بودند بتبلیغ امر ولایت من بموجب امر حضرت مهیمن نمود و امامت باقی ائمه با ایشان رسانید و چون بر رسول بیچون ظاهر شده که توجه او ببارگاه حضرت اله بموجب اعلام پیک ایزد علام جبریل امین علیه سلام الله، قریب گشته لهذا بحضار مجلس بهشت قرین ارم تزئین تأکید فرمود به جمعی که غایب باشند چون شاهدان بآن جماعت رسند خبر تبلیغ ولایت ائمه (ع) بآن طایفه رسانند تا آنکه جمیع ائمه حضرت خاتم الرسل مأمور از عز و جل در باب تبلیغ آن بسایر خلقتان شده بهمگی ایشان رسیده باشد فلها عامه حاضران را امر میفرمود که تبلیغ آن بعامه غایبان نمایند تا غیب را حجت در آن باب در یوم الحساب بر حضرت رسالتآب باشند و هر چه حضرت رسول بآن مبعوث بخلقتان شده با ایشان رسیده باشد و چون حضرت رسول (ص) پیوسته در آن امر تأکید بسیار مینمود. چنانچه شما ای طلحه حاضر بودید و می شنیدید که آن حضرت به من خطاب فرمود که: ای برادر قضاء دین و ابراء ذمه من غیر از تو کسی دیگر نخواهد نمود تو آداء دین من و ابراء ذمه من از هر أحد و غرامات من مینمائی و مقاتله با اهل انکار برای سنت من بعد از من میفرمائی. ای طلحه وقتی که ابو بکر متولی امر خلافت امت گردید آیا دیدی هیچ دین و عادات آن حضرت را مؤدی سازد؟ طلحه گفت: بر من ظاهر نیست. امیر المؤمنین علی علیه السلام از روی توییخ گفت: شما جمیعاً تابع الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۳ او شوید نه قضای جمیع دیون رسول ایزد بیچون نمودم و آن سرور همگی شما را خبر داد که قضاء دین او بغیر من دیگری نخواهد نمود و اگر احیاناً ابو بکر چیزی بکسی داده باشد آن قضای دین و عادات حضرت سید المرسلین نگردد و قضاء دین و عادات آن حضرت کسی نماید که ابراء ذمه آن سرور من جمیع الوجوه فرماید. شما و سایر برایا را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر أحوال رسول ایزد متعال نیست و هر چه از حضرت ذو الجلال بآن رسول با عز و اقبال رسید همگی و تمامی آن بعد از وفات رسول ایزد متیان بائمه یعنی اوصیای ایشان واصل گردید لهذا ایزد وهاب در کتاب خود بر همه أصحاب بلکه بر سایر مخلوقین اطاعت ایشان را واجب و فرض عین نموده و تمامی را بر ولایت آن هدایت انس و جان مأمور گردانید. هر که اطاعت ایشان کند چنانست که اطاعت حضرت خالق البریه نماید و عاصی و متمرد از امر و حکم ایشان عاصی حضرت قادر منانست. طلحه گفت: یا أبو الحسن من از روزی که از حضرت رسول ذو المنن این سخن شنیده ام چون مطلع بر حقیقت آن امر نبودم نمیدانستم که حضرت پیامبر از ما تأکید آن امر چه میخواهد الحال چون تفسیر آن نمودی مرا از آن حیرت بیرون آوردی جزاک الله خیرا یا أبا

الحسن عن جميع ائمه محمّد الجَنَّة. يا أبا الحسن مدّتي است که چیزی در خاطر من دارم و میخواهم از تو پرسم، بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم چند روزی شما توقف در خانه خود نمودید و چون بیرون آمدید وجه آن بر ما ظاهر و عیان نیست. سلیم بن قیس الهلّالی گوید که: حضرت امیر المؤمنین علی علیه - الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۴ السلام در جواب فرمود که: أيتها الناس من چون حضرت رسول واحد بیچون متوجّه در گاه و قاصد بارگاه حضرت اله شد بهیچ کاری نپرداختم و خود را مشغول بغسل و کفن و دفن آن حضرت ساختم و چون از اقدام و قیام تجهیز سید الانام پرداختم مشغول بجمع آیات کتاب خدای عزّ و جلّ گشتم تا آنکه آیات کلام ایزد علّام را بالتّمام جمع نمودم این همه کتاب ایزد وهّاب است در نزد من یکحرف از آن از من ساقط نگشته. طلحه گفت: یا أبا الحسن (ع) آنچه شما نوشته و تألیف نمودید من آن را ندیدم لیکن در وقتی که عمر کسی بخدمت شما بواسطه طلب کلام الله تعالی فرستاده شما ارسال مصحف بنزد عمر ننمودید چون عمر دید که شما مصحف را نفرستادید بر خود پیچید بعد از آن سایر مردمان را بنزد خود طلبید چون حاضر شدند دو نفر در آن محضر شهادت بر شما بر کتابت آیه دادند و یک نفر ادای شهادت بر عدم کتابت همان آیت داد و گفت: علی (ع) آن آیه را داخل قرآن نمود در آن اثنا عمر گفت که: من شنیدم که در روز یمامه قومی را مقتول گردانیدند که همه ایشان تلاوت قرآن میکردند بقرائت خاصی که بغیر ایشان هیچ احدی از خلقان قرآن بدان نمط - نخواندی. طلحه گفت: شنیدم که عثمان در ایّام جمع قرآن که می نوشتند از آن مجلس برخاست و بیرون رفت. فی الفور گوسفندی خود را بانجا رسانید و یک صحیفه آن را خورد پس هر چه در آن صحیفه بود مکتوب نشد زیرا که منتسخ دیگر نبود که از روی آن آیات قلمی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۵ گردد. و شنیدم که عمر و باقی اصحاب که کتاب و تألیف کتاب ایزد وهّاب در عهد عمر و در عهد عثمان مینمودند و میگفتند که سوره الأحزاب در عدد آیات برابر سوره البقره ایست و سوره النور یک صد و شصت آیه است و سوره الحجر یک صد و نود آیه. ای علی این چه نوع است و شما را چه مانع است از آنکه کتاب حضرت مالک الزّقاب جمع و تألیف نمودی آن را بواسطه خلقان بیرون نمی آری و چون در وقتی که عمر مصحف تألیف و جمع نمود و عثمان آن را متصرّف شد و بواسطه ارقام آن کتاب جمع نمود تا از آن نسخ چند بردارند و تمامی مردم را به تلاوت همان یک مصحف مقرر داشته و مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته هر دو را در آتش سوخت. حضرت علی (ع) گفت: یا طلحه جمع آیات که خدای عزّ و جلّ بر حضرت محمّد خاتم الرّسل مرسل و منزل گردانید با ملا رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و بخطّ من در پیش منست و تأویل تمامی آیات با برکات قرآنی و کلمات صدق سمات فرقانی که بحضرت محمّد فرستاد و همه حلال و حرام و حدّ و احکام و همگی آنچه محتاج الیه تمامی انامست تا یوم القیام مکتوب بخطّ خود و باملاء رسول علیه الصّلوٰه و السّلام در نزد منست حتّی ارش خراشیدن روی و جنایت آن. طلحه گفت: یا أبا الحسن عجب دعوی می نمائی همه چیز از صغیر و کبیر و نقیر و قطمیر و از خاصّ و عامّ و از ما کان و ما یکون الی یوم القیمه در نزد تو مکتوب در کلام ملک علّام است؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود بلی چنین است و من بتعلیم حضرت رسول مهیمن عالم بهمه آنم. ای طلحه بغیر آن بدان که حضرت رسول خدای تعالی در ایّام مرض از روی سرّ هزار باب از علم بر من گشود که هر یک باب آن مفتاح هزار باب دیگر از علمست. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۶ ای طلحه: اگر شما و باقی امت از روز قبض روح آن رسول ایزد سبّوح تابع من گشته اطاعت می نمودند از مزایای اکرام و انعام حضرت مهیمن علّام از بالای سر و از تحت أرجل اکل نعم حضرت عزّ و جلّ میفرمودند: الحال که خلاف امر میان ظاهر و عیان نمودید از سعادت ادراک آن محرومید. ای طلحه: تو حاضر نبودی در آن روزی که مرض حضرت نبیّ العباد به غایت اشتداد یافت اصحاب اضطراب می نمودند. حضرت نبیّ الوهّاب فرمود که: دوات و کاغذ و شانه حاضر کنید، تا خبری قلمی نمایم بجهت امت که مبدا بعد از من بضاللت افتند. صاحب تو گفت: ای یاران این مرد الحال از شدّت مرض هذیان میگوید چون حضرت رسول ایزد واهب آن سخن شنید، بغایت در غضب شد، و گفت: از پیش من دور شوید، و ترک نوشتن کاغذ نمود و بعد از آن با آن جماعه تکلم ننمود. طلحه گفت: نعم یا أبو الحسن، چنین بود و من حاضر بودم. حضرت امیر المؤمنین علی

علیه السلام گفت: چون شما بیرون رفتید حضرت رسول خدای تعالی مرا از آنچه اراده کتابت آن داشت خبر داد که چه می‌نوشتیم، و این جماعت عامه را بر آن گواه می‌گرفتم. در آن اثناء جبرئیل امین از قبل رب العالمین در رسید و آن سرور را مطلع و مخبر گردانید که حکم قضا و قدر بر اختلاف امت و مفارقت آن طایفه از حضرات ائمه (ع) مقرر گشته. بعد از آن صحیفه طلب نمود و بر من املاء فرمود آنچه اراده داشت که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۷ برای یاران در شانه قلمی نماید، و چون رسول حضرت بیچون از کتابت صحیفه فارغ گشت سه رهط را بر آن شاهد گردانید، سلمان و ابا ذر غفاری و مقداد أسود الکندی رضی الله عنه. پس از آن اسامی آن جماعت ائمه الهدی که حضرت ملک تعالی شأنه امر باطاعت آن اعلام الی یوم القیامه نمود، برای من یکان یکان را نام برده بیان نمود. چنانچه اسم مرا در اول ذکر اسامی آن اعیان بیان گردانید بعد از آن نام این پسر مرا مذکور کرد، بعد از آن نام این پسر دیگر مرا ذکر نمود، و اشاره به حسن و حسین علیهما السلام فرمود. پس از آن اشاره به نه نفر از اولاد امجاد پسر من حسین علیه السلام نمود آنگاه آن امام العباد روی بأبا ذر غفاری و مقداد آورده و گفت: شما در آن دم در خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودید آیا چنین بود یا نه؟ فی الفور مقداد و ابا ذر هر دو به پای برخاستند و گفتند: که ما گواهی می‌دهیم به رسول صلی الله علیه و آله و سلم که همین نوع از آن پیغمبر آخر الزمان بلا- زیاده و نقصان شنیدیم. پس طلحه گفت: ای یاران بخدای قسم است که من شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در حق ابی ذر فرمود: که در زمین و در آسمان ذی لهجه، اصدق، یقین راست گوی‌تر، و نیکوکار، در نزد خدای اکبر از ابو ذر نیست، و من الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۸ گواهی میدهم که ابا ذر و مقداد هر دو گواهی ندادند مگر بحق و تو ای علی (ع) از آن هر دو اصدق و نیکوکارتری در نزد من در آن هنگام حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: ای طلحه پرهیز به خدای عزیز و تو یا زبیر تو یا سعد و تو یا ابن عوف پرهیزید بخدای حمید مجید و بر اثر رضای و اختیار خواهش ایزد تبارک تعالی روید، و لا- یخافون لَوْمَةً لایم. یعنی در مراعات طرف حق و اطاعت آن از سرزنش سرزنش کنندگان ترس نباید. بعد از آن طلحه گفت: ای ابو الحسن من شما را آنچه در باب امر قرآن سؤال کردم که چرا آن را بر خلقان ظاهر و عیان نمی‌گردانید، و مرا جواب ندادی؟ حضرت فرمود: که یا طلحه من عمدا جواب ندادم و از جوابت به او باز ایستادم، مرا خبر ده که آنچه عمر و عثمان در باب قرآن نوشته‌اند آیا همه قرآن است، یا بعضی از آن غیر قرآن است؟ طلحه گفت: بلکه همه آن قرآنست. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که ای طلحه اگر آن چه در دست فراگیرید هر آینه نجات می‌یابد و داخل جنات می‌گردید، زیرا که در این قرآن حجت ما و بیان حق ما و فرض طاعت ما بر شما و بر سایر خلق الله تعالی ظاهر و هویدا است، طلحه گفت: همین ما را کافی است، گاهی که قرآن باشد، آنگاه طلحه گفت: ای علی آنچه در پیش دست تست از قرآن و تاویل آن و علم حلال و حرام آن را به که می‌رسانی و بعد از تو که صاحب آن است الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۹ امیر المؤمنین علی (ع) گفت: آنچه مرا حضرت رسول واجب الوجود امر نمود که بعد از خود آن را بوسی خود و اولی از تمامی مردم بمردم پسر من حسن (ع) دفع نمایم و پسر من در هنگام رحلت به پسر دیگرم حسین (ع) رد کند و او به پسر خود علی بن الحسین (ع) بعد از آن از هر یک بدیگری رسد از اولاد حسین (ع) تا آنکه آخر ایشان همه بر کنار حوض کوثر با قرآن بحضرت پیغمبر آخر الزمان رسند ایشان از قرآن و قرآن از ایشان هرگز از یک دیگر مفارقت ننمایند. ای طلحه بعد از عثمان معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید هر دو والی امر و خلافت امت گردند و بعد از آنها هفت نفر از اولاد حکم بن ابی العاص خلافت کنند یکی بعد از دیگری تا آنکه دوازده نفر ائمه ضلال به جای رسول ایزد متعال بناحق نشینند و این طایفه همان جماعتند که حضرت رسالت‌آب (ص) آنها را در خواب دید که بقهقری جمعی از امت بمنبر آن رسول رب العزت تردد میکنند، ده نفر از بنی امیه‌اند، و دو نفر دیگر که اساس و بنیان این ظلم و طغیان در حق اهل بیت رسول آخر الزمان گذاشتند و گناه بر این دوازده نفر در روز قیامت برابر گناه تمامی امتست و از ابی ذر غفاری رضی الله عنه منقول و مروی است که: چون حضرت نبی الم محمود وفات نمود امیر المؤمنین (ع) همگی آیات کلام ایزد علام را جمع فرمود، و در محضر انصار و مهاجر آورده بر ایشان عرض نموده گفت: این همگی و تمامی

آیات با برکات قرآن حضرت منان است که بموجب امر وصیت نبی الرحمة جمع کردم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۰ چون ابو بکر آن مصحف را برداشت و گشود در اول صفحه آن ذکر فضایح قوم بود، چون عمر استماع کلمه قلیلی از آن نمود برجست و گفت: یا علی بردار این مصحف را ما را هیچ احتیاجی کار به این قرآن نیست امیر المؤمنین علی (ع) نیز فی الفور کتاب رب غفور را برداشته با بهجت و سرور روانه دولتسرای خود گردید، در آن اثنا زید بن ثابت که قاری قرآن بود، در آن مکان حاضر شد، عمر گفت: یا زید، الحال علی قرآن را بنزد ما حاضر گردانید که فضایح مهاجر و انصار درو بغایت بسیار است، مرا اراده چنانست که خود جمع و تالیف قرآن فرمایم، و اسقاط آیات فضایح مهاجر و انصار از قرآن ایزد غفار نمائیم زیرا که هتک و فضیحت این دو طایفه که خلاصه امت حضرت نبی البریه اند در قرآن فراوان است؟ زید گفت: من الحال از کتاب و تالیف همان نوع مصحف که دل شما بآن مالوف است فارغ شدم، و اکثر آن فضایح را اسقاط کردم، لیکن علی (ع) در قرآن که تالیف نمود هر چه بود ظاهر فرمود، اما چنان نیست که همه آنچه در قرآن در باب یاران مذکور و عیان باشد باطل و نقصان بود. عمر گفت: باید چنان کرد، قرآن علی در میان مردمان نباشد تا آن همه فضایح یاران در السنه خاص و عام شهرت تمام نیابد، حيله آن کدام است زید گفت: یا عمر هیچ احدی در حيله از تو داناتر است؟ عمر گفت: هیچ حيله نیکوتر از قتل علی نیست، باید او را بقتل رسانید و خود را از او براحت و فراغت فارغ البال گردانید، پس از آن فکر و تدبیر قتل آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۱ ولی خدای مجید بدست خالد بن الولید اندیشید بعد از آن خالد را طلبد و این سرّ با او در میان نهاد، خالد نیز آن رأی ناپسند را پسندید و خویش متقبل انجام و انصرام آن امر نافرجام گردید، لیکن هرگز بدان قصد قادر- نگردید، چنانچه سابقا سمت تحریر یافت، ابو ذر رضی الله عنه گوید: چون عمر خلیفه شد باز از حضرت امیر المؤمنین علیه سلام الملك المنان طلب همان قرآن را نمود که تا هر چه بقرآن موافق بود تحریف قرآن بآن نماید امیر المؤمنین علی (ع) گفت: قرآن که من جمع و تالیف نمودم همانست که در ایام ابو بکر در محضر انصار و مهاجر حاضر کردم، در آن دم فرمودید که ما را هیچ گونه احتیاج به این قرآن نیست، الحال وجه طلب آن چیست؟ عمر گفت: تا آنکه جمیع مردمان را بر آن قرآن جمع نمائیم. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: هیهات، هیهات اصلا شماها را هیچ گونه راه بآن نیست، آن روزی که من آن قرآن را در محضر حاضر کردم بواسطه اتمام حجت بر شما و سایر امت بود تا در روز قیامت نگویند که حقیقت این امر بر ما بین و ظاهر نبود، و ما از آن غافل بودیم، یا آنکه گویند که حقایق آن در قرآن ظاهر و عیان نبود و کسی ما را بر آن اطلاع و اخبار ننمود، بدرستی که قرآن در پیش منست بغیر پاکان و نیکان بوثیقه، لا یَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: هیچ احدی را جواز و رخصت امساس دست بر آن نیست، مگر آن جمعی پاکان اوصیای حضرت نبی الوری از اولاد من، و باقی محبان ما و مطیعان آن اولیای حضرت ایزد سبحان اند. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۲ عمر گفت: هیچ وقت باظهار آن قرآن معلوم است؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرموده که: بلی وقتی که قائم آل محمد از اولاد من ظاهر گردد، سایر مردمان بر سر او جمع گردند، آن حضرت در آن وقت اجرای سنت حضرت نبی الرحمة و اظهار قرآن و سایر احکام شرع و آداب دین رسول آخر الزمان بنماید. سلیم بن قیس الهمالی رحمه الله و حبش ابن معمر، روایت کنند: که روزی ما هر دو در اثناء طواف خانه کعبه ابو ذر را در موسم اجتماع مردم به واسطه طواف حرم دیدیم که حلقه در خانه کعبه را گرفته میگفت: که ای معشر مردمان هر که مرا دانید، دانید و آنکه مرا نداند، بدانند که من جندب و من ابو ذرم، ایها الناس، من از پیغمبر شما شنیدم می فرمود که مثل اهل بیت من در این امت مثل کشتی نوح (ع) و قوم آن حضرت است هر که در آن کشتی نشست از هلاکت و غرق نجات یافت، و هر که ترک رکوب سفینه نوح نمود، غرق گشت، و نیز فرمود: که اهل بیت من مثل در حطه در مردم بنی اسرائیل اند، (حطه عبارت از کلمه استغفار است، چون یکی از افراد و شخصی از بنی اسرائیل مرتکب امر شنیع میگشتند در هنگام انابت و ندامت و رجعت به ایزد علام، می گفتند که: اللهم حط عنا اوزارنا، حضرت غفار الذنوب و الآثام از سر جرایم آن شخص در گذشته او را در سلک مقبولان نیکو سرانجام بعد از آن منخرط و مستدام میداشت. حضرت نبی الرحمة فرمود: که اوصیای من ائمة البریه مثل آن کلمه حطه اند که بوسیله ذکر اسامی آن اعیان و

توسل به ایشان نجات پیدا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۳ کردن از نیران بلکه باعث خلود و ابود جنان در روز حساب و میزان است. و نیز ابو ذر گفت: ای معشر مردمان من از پیغمبر شما شنیدم میفرمود که: من در میان شما امت دو چیز میگذارم تا به آن متمسک شوید هرگز گمراه نشوید: اول: کتاب خدای تعالی. دوم: اهل بیت خود را تا آخر حدیث، چون ابو ذر غفاری رضی الله عنه از مکه معظمه بمدینه مکرمه آمد عثمان کسی بطلب ایشان فرستاد، و چون ابو ذر در آن محضر حاضر شد، عثمان گفت: ای ابا ذر، ترا چه بر آن داشت که در مقابل بیت الله الاعظم در موسم کثرت و ازدحام مردم اقامت و مرتکب بآنچنان آمر ملایم گشتی؟ ابو ذر گفت: چون حضرت سید البریه در اقامت این امر بمن عهد وصیت بلکه امر نمود، لهذا بموجب حکم سید الانام بدان امر قیام و اقدام نمودم. عثمان گفت: شاهد شما در این کلام کیست؟ گفت: مقداد و امیر المؤمنین علی (ع) در آن زمان علی (ع) و مقداد رضی الله عنه برخاستند و ادای شهادت نموده هر دو متوجه منزل و مقام شدند، هم در آن زمان عثمان روی بمردمان آورده و گفت: علی و ابو ذر گمان دارند که ایشان داخل خیرند، در نظر مردمان مروی و منقول است که روزی از ایام عثمان بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت ای ابو الحسن اگر تو امروز بواسطه من در امر خلافت صبر مینمائی سهل است، من نیز بیشتر در این امر بواسطه کسی که از من و تو بهتر بود صبر کردم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۴ حضرت ولی ایزد داور گفت: از من بهتر کیست؟ عثمان گفت ابو بکر و عمر. امیر المؤمنین حیدر (ع) گفت: دروغ میگوئی، من بهتر از تو و از ایشانم زیرا که عبادت حضرت رب العزت کردم پیش از شما و بعد از شما. از سلیم ابن قیس مروی و منقول است که: روزی سلمان و مقداد رضی الله عنهما برای من حکایت کردند و بعد از ایشان ابو ذر نیز برای من حدیث نمود، پس از ایشان هر سه از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نیز شنیدم که روزی مردی عربی بر آن حضرت مفاخرت و مباهات نمود، و چون این مقال بسمع مبارک و اشرف حضرت سید البشر رسید گفت: ای علی، تو فخر بر تمامی عرب نمائی، زیرا که تو اکرم ایشان از برای دامادی، و اکرم ایشان از برای ولد، زیرا که فرزندان تو سبطی من حسن و حسین اند، و اکرمایشانی از روی برادر، زیرا که من برادر توام، و اکرم آنها هستی از روی عم، چه عم شما حمزه سید الشهداء است، و تو بزرگترین آنها می باشی از روی حلم و تو بحسب علم از ایشان بیشتری، و تو مقدمی بر ایشان از روی اطاعت و بندگی حضرت سبحان، و تو اعظمایشانی از روی عنا و مشقت بنفس و مال، تو اقرءایشانی بتلاوت کتاب خدای وهاب، و تو اعلمایشانی بسنت من و تو اشجعایشانی از روی لقا و رؤیت، و تو بخشنده تر از تمامایشانی، و زاهدتر از همه مردمانی، و سخت ترین مردمانی در اجتهاد و احسنایشانی در خلق و سداد، و اصدق مردمانی بلسان، و محبت شما به حضرت ایزد منان زیاده از جمیع خلقانست، بلکه مودت تو بمن نیز بیشتر از همه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۵ انس و جانست، و بعد از من سی سال بندگی حضرت ایزد مهیمن را خواهی نمود، و بر ظلم قریش صبر خواهی فرمود، و چون بعد از آن نصیر و اعوان یابی پس با آن طاغیان بر تأویل قرآن مقاتله نمائی، چنانچه با من بر تنزیل قرآن با کافران جهاد و مقاتله می نمودی پس از آن محاسن ترا بخون سر تو رنگین ساخته ترا شهید میگردانند، و قاتل بیدین تو در بغض و عداوت و نومییدی و بعد از رحمت حضرت رب العزت معادل و مساوی عاقر ناقه حضرت صالح (ع) پیغمبر است. سلیم ابن قیس رحمه الله، روایت می کند که: من روزی در نزد سلمان و ابی ذر و مقداد رضی الله عنهم حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل کوفه در آن محضر حاضر گردید، و چون آداب شرایع اسلام و طریق سلوک دین حضرت سید الانام (ص) پرسیدن گرفت، سلمان رضی الله عنه گفت: ای مسلم بکتاب خدای تعالی و به علی ابن ابی طالب (ع) متمسک شوی، زیرا که علی (ع) با کتاب ایزد علام و کتاب ملک الوهاب از آن ولایت مآب مفارقت از یک دیگر و جدائی ندارند تا آنکه هر دو در کنار حوض کوثر خدمت حضرت پیغمبر (ص) رسند هر سه نفر یعنی سلمان و مقداد و ابا ذر گفتند: که ما گواهی میدهیم بر آنکه هر سه از حضرت رسول خدای تبارک و تعالی شنیدیم که میگفت علی (ع) تابع حق است و دایر بآن بهر نحو و طرف که حق میل کند به آن و باز از حضرت رسول ایزد عزیز شنیدم که میفرمود: علی (ع) صدیق عادل و فاروق میان حق و باطل است، آن مرد چون آن سخنان را از ابو ذر و مقداد و سلمان شنید، گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۶ ای یاران پس مردمان چرا ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق می نامند

و آن دو نفر را باین دو اسم میخوانند؟ سلمان گفت: چنانچه ایشان غضب خلافت رسول از حضرت علی (ع) نموده تصرف در آن فرموده‌اند، این دو اسم را نیز بغیر حق اضافه بخود نموده مانند امارت مؤمنان که تصرف در آن نیز نموده‌اند، و حال آنکه رسول خدای متعال ما و ایشان بلکه همگی خلقان را امر کرد که تا ما بالتمام بامارت مؤمنان بر حضرت ولی ایزد سبحان علی (ع) سلام کردیم، قاسم بن معویه روایت کند که من روزی از حضرت امام الهام جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم که: یا ابن رسول الله این جماعت حدیث در باب معراج ایشان روایت میکنند که چون رسول حضرت بیچون در هنگامی که بمعراج رفت و در عرش واهب علام منزل و مقام گزید بر قوایم عرش مکتوب دید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعُمَرُ الْفَارُوقُ - چون حضرت امام الناطق جعفر الصادق الامین رضوان الله علیهم اجمعین این سخن شنید گفت: سبحان الله این جماعت تغییر اکثر اشیاء بلکه همه آن نمودند تا آنکه در این نیز تغییر فرمودند گفتیم نعم یا ابن نبی الوری، آن حضرت گفت: بدرستی خدای تعالی چون ایجاد و خلقت عرش بر وجه اتم و اکمل نمود بر آن عرش اعظم مکتوب فرمود که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و نیز چون خالق آب را خلق کرد، و در مجری آن نوشته که: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۷ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون حضرت خدای تعالی خلق کرسی نمود، بر قوایم آن مکتوب فرمود که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون خدای خلقت لوح نمود بر آن مکتوب گردانید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون ایزد عز و جل اسرافیل (ع) را خلق کرد بر جبهه او مکتوب فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون خدای متعال جبرئیل را خلق کرد، بر پر او مکتوب نمود که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون آسمانها را خلق فرمود در اکناف آن مکتوب گردانید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون خدای عز و جل خلق ارضین نمود در اطباق آن مکتوب گردانید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون خداوند خلق جهان نمود در سرهای هر کوه مکتوب فرمود که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون خداوند بیچون آفتاب را خلق کرد، بر روی آن مکتوب گردانید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و چون پروردگار عالم قمر را خلق فرمود، بر روی آن مکتوب نمود که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، و آن مکتوب همان سوادست که در روی ماه شما و باقی خلق الله تعالی می‌بیند، پس هر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۸ گاه یکی از شما بندگان حضرت اله بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، بگویند که علی امیر المؤمنین زیرا که حضرت رب العالمین اسم آن حضرت بسید المرسلین (ص) قرین گردانید. و از عبد الله بن الصامت مروی و منقول است که: من روزی در حین و اثناء طواف خانه کعبه ابو ذر غفاری رضی الله عنه را دیدم که دست بحلقه خانه کعبه زده و روی بسایر مردم کرده گفت: هر که مرا شناسد شناسد، و آنکه مرا نشناسد، من آن بنده اله را به نام خود آگاه گردانم، من جندب بن سکن بن عبد الله، و من ابا ذر غفاری ام و من چهارمین چهار نفرم که با حضرت رسول (ص) اسلام آوردند من گواهی میدهم که از آن حضرت شنیدم که میفرمود: و ذکر حدیث طویل فرمود، و من اوله الی آخره نقل نمود، و آنگاه فرمود که: ای امتان متحیره و سرگردان بعد از رسول الزمان خود اگر شما در خلافت و ولایت مقدم می‌داشتید کسی را که خدای اقدس او را بر همه کس مقدم گردانید و مؤخر می‌داشتید آن را که قادر سبحان مؤخر گردانید و ولایت را در جایی که حضرت رب العزت اقامت در آن مکان نمود در همان محل معین و مقرر می‌داشتید هرگز ولی الله محتاج باعانت خلق الله نگشتی، و هیچ فرض از فرایض الله ضایع نشدی و نیز هرگز دو نفر اختلاف در حکم از احکام خدای اکبر نکردندی، زیرا که علم هر مشکل در نزد اهل بیت رسول شما نبی عز و جل است، و چون خلاف و عداوت با اهل بیت حضرت نبی الرحمة ظاهر گردید الحال و بال افعال شنیعه و اعمال قبیحه خود را که کسب شماست بچشید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۶۹ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: تفسیر آیه وافر هدایت سابقا سمت تحریر یافت. روایت است از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که: آنچه باعث نجات حضرت آدم صلی الله بلکه آن کسی که او را از جنت رب العالمین بر زمین آورد و آنچه باعث فضیلت تمامی پیغمبران ایزد منان شده غیر از

پیغمبر شما حضرت محمد مصطفی (ص) ائمه الهدی است، پس کسی که توسل به آن اعیان نمود و نماید کی حیران و سرگردان ماند. سلیم بن قیس الهلالی گفت: که من روزی در خدمت حضرت امیر علی (ع) حاضر بودم و می شنیدم که مردی از آن حضرت سؤال نمود که: یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده بافضل منقبت خود که حضرت رب العزت بواسطه شما مقرر گردانید کدامست؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: که آنچه حضرت ایزد معبود در کتاب خود که بحضرت نبی المحمود ارسال و انزال نموده بیان فرموده. گفت: یا علی ایزد تبارک و تعالی در شأن شما در قرآن کدام آیه منزل گردانید؟ ولی خدای عز و جل در جواب سائل گفت: که آیه مبارکه: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - مَنْ شَهِدَ مِنْ رُسُلِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ رَاكِعُونَ. و قوله تعالى: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و غیر از این آیات در بیان هست. سلیم ابن قیس رحمه الله گوید: که بعد از آن مرد اعرابی گفت: که یا علی مرا خبر ده بافضل منقبت خود از رسول عز و جل از آنچه آن حضرت رسول ایزد متعال در باب معرفت و کمال و فضل و حال تو در محضر نساء و رجال بیان و عیان فرمود؟ علی (ع) گفت: آنکه مرا در روز غدیر خم بحکم خدای عالم نصب نمود و آن خاتم الرسل بامر عز و جل در حق ولایت من فرمود: که انت منی بمنزله هرون من موسی، و دیگر آنکه من با حضرت رسول مهیمن (ص) مسافر شدم بغیر از من هیچ خادم نداشت، و با آن نبی صاحب العدل و الانصاف یک لحاف بود و عایشه در آن سفر خیر اثر در خدمت سید البشر می بود و حضرت نبی الملک الوهاب میان من و عایشه خواب می کرد و ما سه نفر را بغیر آن لحاف که مال پیغمبر بود لحاف دیگر نبود، و هر سه همان یک لحاف می پوشیدیم و چون سید العجم و العرب بواسطه نماز شب برخاستی همان لحاف به من و به عایشه پوشانیدی، نهایت آنکه دست مبارک بمیان من و عایشه بیالای لحاف الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۱ کشیدی تا آن را بفراش تخت متصل گردانیدی، اتفاقا در آن سفر شبی مرا تبی بغایت گرم متعرض گشته چنانچه از شدت حرارت تب بی تاب بوده در آن شب خواب نکردم، و حضرت رسالتآب نیز بواسطه عدم خواب من در تمامی آن شب اصلا خواب نکرد، و در آن شب میان من و مصلی خود بیتوته نمود و در هر وقت که بقدر تیسر و قدرت بر نماز اقامت نمودی و چون سلام دادی آمده از کیفیت حال من سؤال کردی، و نظر در من فرمودی در همه آن شب کار و داب آن رسول ایزد واجب همین بود تا صبح طلوع نمود، چون نماز غده با اصحاب بجماعت مودی گردانید گفت: اللهم اشف علیا بارخدا یا علی را شفا کرامت فرمائی چه من از آنچه با او بود از تب و اضطراب در تمام شب خواب نه کردم، بلکه بیدار و بخواب ماندم و چون تب آن ولی العجم و العرب فی الجملة تخفیف یافته در محضر حضرت رسول (ص) حاضر شد، رسول خدای واحد در مسمع اصحاب انصار و مهاجر گفت: یا علی ابشر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: بشرک الله بخیر یا رسول الله خدای تعالی ترا بشارت خیر دهد، یا رسول الله، من فدای تو گردم آنگاه حضرت حبیب الله گفت: یا علی امشب من هیچ چیز از ایزد - واهب سؤال و طلب ننمودم الا - آنکه آن را بمن از مزایای مواهب خود غنی و احسان و اعطاء نمود، و هر چه برای خود سؤال از کریم متعال کردم بواسطه شما نیز مثل آن طلب و سؤال از حضرت بخشنده ذو الجلال از روی تضرع و زاری نمودم، و دعا و التماس از خالق الجن و الناس کردم که میان من و میان تو مواخات نماید حضرت کریم معبود این استدعای مرا قبول فرمود، و ترا برادر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۲ من و مرا برادر تو گردانید و نیز سؤال از واهب لا یزال کردم که ترا ولی جمیع مؤمن و مؤمنه گرداند این التماس نیز بمعرض قبول مقبول شد، در آن دم که رسول الله (ص) این سخن صدق التیام باین مقام رسانید دو مرد در همان مجلس حاضر بودند، یکی بدیگری گفت: دیدی که محمد (ص) رسول حضرت ذو الجلال برای ابن عم خود چه قسم التماس و سؤال کرد، و الله بخدای عالم قسم که یک صاع از خرما بسیار بسیار بهتر از این سؤال است، اگر محمد از حضرت ایزد واحد سؤال همی کرد که

فرشته بواسطه امداد و اعانت و یاری و نصرت او میفرستاد تا او را بر دفع دشمن رقابت می نمود یا بواسطه او گنج و مال انزال و ارسال میگردانید که نفع او اصحاب میکرد بسیار بسیار بهتر بود، زیرا که مثل این التماس جامعه را انفع و اشمال است از سایر استدعا و سؤال، و هرگز این نبی العربی دعاء خیر در حق او ننمود الا آنکه حضرت واجب الوجود دعاء او را اجابت نمود. ذکر بیان احتیاج حضرت امیر المؤمنین علی ولی ایزد معبود بر ناکثین یعنی بر شکنندگان عهد و بیعت برطرف کنندگان پیمان و شرط که با آن حضرت کرده بودند، در خطبه که آن وصی رسول ایزد واجب الوجود برای آن طایفه خطبه نمود. مروی و منقولست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع)، روزی در محضر اکثر انصار و مهاجر و باقی مسلمین از طوایف بشر خطبه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای حضرت الهی و نعت رسالت پناهی مؤدی گردانید، آنگاه آن ولی ایزد علام فرمود که: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۳ یا معشر الناس، حضرت خدای ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ چون خلق را خلق و ایجاد همه انام نمود و برگزید بهترین ایشان و اختیار صفوت از بندگان نمود، و رسولان و پیغمبران از آن برگزیدگان و نیکان برای انس و جان ارسال فرمود، و زنده، و خلاصه آن اعیان حضرت رسول آخر الزمان بود که برای شما مرسل و مبعوث گردانید و بهترین کتب آسمانی برای نبی الرحمة خود ارسال نمود، و او را خاتم الرسل و دین خود را خدای عز و جل بر او مشروع و مرسل فرمود، و فرایض خود را بر وی و بر امتش واجب و لازم گردانید، پس هر چه حضرت خاتم الرسل مردم را امر بآن فعل و عمل نماید یقین جمله آن قول خدای عز و جل است، چنانچه امر کرد که: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ: این اولی الامر برای ما اهل بیت همه است نه غیر ما، پس الحال که ما را گذاشتید و همه بر اعقاب اصلی خود منقلب گشتید و تمامی مرتد شدید و نقض امر و بیعت و نکث عهد و شرط نمودید، لم تضروا الله شیئا، از این حرکت بد و شنیعی و سنت قبیحه شما ضرر اصلا بخدای اکبر نرسد، بلکه شرر آن بخود شما لاحق و مستقر گردد، زیرا که خدای اکبر شما امر کرد که رو به امر ایزد داور، و به حضرت پیغمبر و بسوی اولی الامر از شما نمائید که آن جماعت مستنبط علم و حال و مستجمع فضل و کمال اند، پس شما اول اقرار بآن نمودید، و بعد از آن منکر آن گشتید، و حال آنکه خدای لا یزال برای شما بر اقامت و استقامت آن آیه انزال و ارسال نموده، چنانچه فرمود که: أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِنِّي فَارَهِبُونَ: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۴ یعنی وفا بر عهد لازمست، چه اگر شما وفا بعهد من نمائید من نیز وفا بعهد شما نمایم، پس مراجعت شما باید که بسوی ما باشد ای معشر مردمان آل ابراهیم (ع) اهل کتاب و حکمت و ایمان و صاحب فصل الخطاب بودند چون حضرت بیچون برای سایر خلقان حقایق احوال ایشان را کما هو حقه بیان و عیان نمود، مردمان رشک و حسد بر آن برگزیدگان بردند بعضی ایمان آوردند و بعضی از او برگشتند، چنانچه خدای عز و جل ذکر کرده از احوال آن در قرآن که میفرماید: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا: ما را آل ابراهیم (ع) دانید در حق ما حسد کردند چنانچه در حق آباء عظام کرام ما حسد در سابق بردند، و اول کسی که حسد در حق او کردند حضرت آدم (ع) بود، چون خدای عز و جل ذکره او را بید قدرت ایجاد نمود و روح خود بمضمون: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، در او دمید و او را مسجود ملائکه خود گردانید و تمامی اسماء مسمیات را بآن حضرت تعلیم فرمود، و او را برگزید و اختیار آن حضرت نمود از تمامی عالمیان بواسطه همان شیطان بر آن مختار و مصطفی ایزد سبحان حسد فراوان برد و در باب سجده او اطاعت امر و حکم رحیم الرحمن نمود، لهذا از غاویان و خاسران گردید، و بعد از او قابیل بر هابیل حسد برد، و آن پسندیده رب جلیل را بواسطه حصول امانی و آمال نفس ذلیل خود مقتول گردانید، و از خاسران گردید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۵ و نیز بر نوح (ع) قوم حسد بردند، و گفتند: او نیز مثل ما آدم است می خورد، و می آشامد، اگر ما اطاعت مثل خود بشر را نمائیم بی شبهه و گمان ما از جمله خاسران خواهیم بود چنانچه خدای اکرم از احوال آن نبی اولو العزم حضرت نبی الاعظم محمد المصطفی (ص) را واقف و عالم گردانید که: فَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ: (سوره المؤمنون آیه ۳۴-۳۳) و بعد از آن امام الانس و الجان تلاوت این آیه کلام رب العزة

نمود که فرموده است: و لله الخيره يختار ما يشاء يختص برحمته من يشاء و يؤت الحكمة و العلم من يشاء: یعنی اختیار همگی اهل عالم با ایزد حضرت قادر عالم است، هر که را خواهد اختیار کند و آن را که نخواهد ذلیل گرداند، و برحمت و مغفرت مخصوص گرداند آن را که خواهد و لایق داند و نوید گرداند هر که را مستحق عنایت نداند و علم و حکمت و کمال و معرفت آن را که سزاوار داند احسان و شفقت نماید، پس رشک مردم بر یک دیگر سزاوار نیست، بعد از آن پیغمبران بر حضرت نبی اکرم آخر الزمان نیز حسد فراوان بردند، و بر ما اهل بیت که حضرت ایزد تعالی و تقدس برداشت از ما هر بدی و رجس را و مطهر گردانید مردم حسد بردند و اطاعت ما که مقرون باطاعت خدای تعالی و اطاعت رسول مجتبی است ننمودند، با آنکه بآن مامورند چنانچه خدای عز و جل میفرماید که: إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ الْآيَةِ وَ أُولُوا الْأَحْتِجَاجِ، ج ۲، ص: ۱۷۶ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: آیه ۷۵ سوره انفال پس بدرستی و تحقیق که ما اهل بیت اولی از جمیع مردمان بحضرت خلیل الرحمن و وارث ایشانیم، و ما اولو الارحام آن جماعتیم که وارث کعبه مکرمه‌اند، زیرا که آل ابراهیم (ع) ما، آیا شما از ملت حضرت ابراهیم (ع) برمیگردید حال آنکه حضرت واحد منان در قرآن میفرماید که فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي الْآيَةِ: ای قوم من شما را می‌خوانم بخدای ایزد علام و برسول او محمد مصطفی (ص) و به کتاب حضرت مالک الرقاب و می‌خوانم شما را به ولی امر سید عالم و وصی و وارث آن حضرت بعد از نبی اکرم (ص) ای امت رسول الله اجابت قول من نمائید و تابع آل ابراهیم شوید و اقتداء بما کنید، زیرا که ما آل ابراهیم (ع) را فرض واجب بر رقبه عجم و عرب است و افتده و قلوب محبت اسلوب مردم را میل بسوی ما لازم است، البته دلهای خلقان بموجب دعای حضرت خلیل الرحمن بجانب ما مایل و نگران است، چنانچه حضرت ابراهیم در حق آل خود دعا و التماس از حضرت ایزد عادل نمود که افتده جمیع مردم را بسوی آل او مایل گرداند، چنانچه فرمود که: فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ (آیه ۳۷ سوره ابراهیم) آیا شما را هیچ گونه بدی از جانب ما رسید بغیر آنکه بهدایت و ارشاد ما ایمان بخدای تعالی و بآنچه بما انزال و ارسال گردید آوردید و آن وسیله سعادت دارین و فیوضات نشأتین شما گردید، بشرط آنکه بر سر قول و عهد خود باشید و متفرق مشوید که بخدای تعالی قسم است که اگر خلاف کنید گمراه و دور از مرحمت و عنایت حضرت اله شوید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۷ ای معشر مردمان خدای منان شاهد است بر شما که من هدایت و ارشاد و انذار و دعوت همگی شما کردم، و من بمضمون صدق مشحون آیه کلام رب العالمین: وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ زیاده بر این چیزی بر ذمه من واجب و فرض عینی نیست، پس از این شما دانید و اختیار خود هر چه خیریت دنیا و آخرت دانید معمول گردانید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۸

ذکر بیان احتجاج امام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام در هنگام اراده خروج آنها بر حضرت و آنکه هر دو با نقض عهد و بیعت و بدون توبه و انابت از این دار المشقه روانه سفر آخرت گردیدند.

ذکر بیان احتجاج امام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام در هنگام اراده خروج آنها بر حضرت و آنکه هر دو با نقض عهد و بیعت و بدون توبه و انابت از این دار المشقه روانه سفر آخرت گردیدند. از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که: من روزی در خدمت حضرت علی (ع) نشسته بودم که طلحه و زبیر از در درآمدند و هر دو از امام البریه طلب اذن مسافرت بصورت مکه معظمه برای بردن عمره و انصرام آن نمودند آن حضرت ابا از اذن نمود، و ایشان را رخصت مسافرت نمود، و گفت: شما در این سال عمره بجای آوردید، ایشان بعد از مهل اندک زمان باز اعاده و عرض همان کلام بخدایت آن امام الانام نمودند، حضرت در آن وقت مأذون گردانید، بعد از آن ولی ایزد مهیم روی بجانب من آورده و گفت: و الله که ایشان را اراده عمره نیست، بلکه امر دیگر مرکوز خاطر این دو نفر است. و در بعضی از نسخ معتبره بنظر مترجم احقر رسید که آن حضرت روی مبارک به ابن عباس آورده و گفت: ما یریدان العمره، بل یریدان الحکومه: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۷۹ یعنی طلحه و زبیر را از رفتن

مکه اراده عمره بجای آوردن نیست بلکه قصد و اراده حکومت دارند فی الواقع چنان بود که آن حضرت فرمود: ابن عباس گوید: که من گفتم: یا امیر المؤمنین، چون حقیقت امر بر شما ظاهر است ایشان را اذن مدهید، اما چون ابن عباس چنین گفت، حضرت امیر المؤمنین (ع) روی به ایشان آورد و گفت: واللّه که شما را اراده تقدیم عمره نیست، بلکه مطلب و مقصد شما نقض عهد و نکث بیعت است، و اراده شما فرقت است، و احداث بدعت است، فی الفور طلحه و زبیر در حضور قسم برای آن ولی رب غفور یاد نمودند، که ما را قصد و مطلب ادای عمره است و بغیر آن هیچ امر دیگر در خاطر ما مرکوز و میسر نیست، چون قسم خوردند وصی حضرت رسول همچون ایشان را مأذون گردانید باز آن ولی ایزد بی نیاز بجانب من ملتفت گردید، و گفت: واللّه که اراده تأدیه و انصرام عمره ندارند، من گفتم: یا ولی اللّه پس چرا ایشان را اذن دادی؟ حضرت فرمود: برای من قسم بذات اللّه تعالی یاد نمودند. ابن عباس رحمه اللّه گوید: که طلحه و زبیر بن العوام در همان ایام روانه مکه زادهما اللّه شرفا و تعظیما الی یوم القیامه شدند و بمجرد وصول آن مقام هر دو به نزد عایشه رفتند و او را ترغیب و تحریص بر خروج کردند و چندان افسون و دمدمه بر او خواندند که او را از مکه بیرون آوردند روایت است که در هنگام خروج طلحه و زبیر بن العوام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که ایشان بواسطه اجتماع با عایشه و گرد کردن لشکر بواسطه خروج و احداث فتنه به مکه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۰ میروند، پس آنگاه آن ولی ایزد در محضر اکثر یاران بعد از حمد خدای تعالی و تقدس و ثنای ذات واحد اقدس فرمود که: اما بعد ای معشر حضار مردمان حضرت نبی ایزد غفار محمد رسول مختار را برای کافه مردمان و عامه خلقتان از انس و جان مرسل و مبعوث گردانید خدای تعالی او را رحمه للعالمین و سید المرسلین و خاتم النبیین گردانید بهر چه مأمور گردید متصدع بآن و تبلیغ رسالات آن به انس و جان نمود و رتق و فتق مهمات منوط و مربوط بذات فایض البرکات سید البریات بود، و امنیت سبل بوجود ذیجود آن خاتم الرسل حقن دماء بوسیله ذات آن رسول مجتبی و الفت میان ارباب عداوت منتظم و مبتنی بذات آن شافع العصاء بود، بلکه آن سید المرسلین وسیله رفع غصه سینه و دفع اندوه دل و کینه بودی، پس از آن حضرت واجب الوجود آن سید الانبیاء را قبض نمود و آن نبی المحمود هرگز تقصیر در حمد و ثنای و ادای رسالت حضرت رب العزت ننمود، و هیچ چیز بآن نبی الرحمه از احکام شرع و ملت که آن سید البشر را قصد تقصیر در ادای آن بودی یا آن را بامت تبلیغ نفرمودی، اما بعد از آن حضرت شد آنچه در باب متنازعه امارت و ولایت تا آنکه باتفاق شما امت ابو بکر متولی خلافت شد و بعد از او عمر و بعد از عمر هم عثمان، و چون امر عثمان آنچنان شد که بایست شد فی الفور همگی بنزد ما آمده گفتند که از ما بیعت بستانید، گفتم: از شما بیعت نگیرم و این کار بر منصفه اظهار نرسانم تا شما شروع در التماس اخذ کردن بیعت نمودید، من قبول نکردم، و دست بشما ندادم و دست خود را پیش خویش کشیدم و با شما نزاع کردم دست مرا بزور از دامن کشیدید و چون گشادید مانند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۱ شتران تشنه بر سر آب حوض که بسینه و کوهان منع هجوم یک دیگر نمایند چنان بر سر من هجوم کردید که گمان من شد که مگر بقصد قتل من آمدید یا بعضی شما بعض دیگر را مقتول میگردانید، چون حال شما بدان منوال مشاهده کردم من نیز دست گشادم شما باراده و اختیار بیعت کردید، و بیشتر از همه شماها طلحه و زبیر از روی طوع و رغبت و بغیر اجبار و کراهت بر من بیعت کردند و اندک زمان بر عهد و پیمان لبث و درنگ نکردند، بلکه در همان ایام و زمان از من طلب اذن برای عمره نمودند و خدای تبارک و تعالی عالم بود بر اینکه ایشان اراده حیل و غدرت داشتند نه انصرام افعال عمره، من چون آنها را بقصد و اراده هر دو اعلام کردم، ایشان قسم بذات ایزد علام یاد نمودند که خلاف بیعت نکنند و مرتکب بغی و غوایل امت نگردند، و بر من عهد کردند من نیز تجدید عهد ایشان بر طاعت و متابعت گرفته آنگاه رخصت احرام و انصرام عمره بیت اللّه الحرام دادم، همان که بمکه رسیدند شروع در مخالفت نموده با من وفا نکردند، نکث و نقض عهد اطاعت من نمودند مرا تعجب است در آن که ایشان در ایام خلافت ابی بکر و عمر انقیاد امر ایشان و اطاعت کردند، الحال چون با من مخالفت می نمایند، من از آن دو کس در هیچ چیز کمتر نیستم و نیست این تمرد و طغیان الا اغوای شیطان و اطاعت ایشان و اگر من بخواهم و اراده کنم که در حق ایشان چیزی که مشتمل بر خسارت دنیا و آخرت

ایشان باشد ذکر نمایم هر آینه میگفتم که: اللهم اغضب عليهما، و ظفرنی بهما: یعنی بار خدایا چون بر حقایق احوال افعال طلحه و زبیر مطلع و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۲ دانائی که چه کرده‌اند، ایشان را مغضوب و مخذول دار و مرا بر آن باغیان مظفر و منصور گردان. روایت است که آن حضرت در اثنای کلام سخن دیگر گفت چنانچه فرمود که: ای معشر مردمان این طلحه و زبیر هیچ کدام از اهل بیت انبیاء و ذریت رسول مختار نبودند که چون مشاهده نمائید که خدای؟؟؟ چون بعد از مدت مدید رد حق ما را نمود، سالی کاملی بلکه ماه کاملی بر آن صبر نباشد فی الفور شروع در اظهار حسد و کین نموده بر دأب یاران پیشین که قبل از ایشان بودند که بناحق تصرف در حق ما نمودند، الحال این دو نفر نیز اراده بردن حق ما و تفرقه مسلمانان از ما دارند، بعد از آن بر آن باغیان دعای بد کرد. از سلیم بن قیس (ره) مروی و منقول است که: چون ملاقات حضرت امیر المؤمنین علی (ع) با اهل بصره در روز حرب جمل برای جنگ و جدل واقع شد، آن حضرت زبیر را در معرکه مصاف ندا نمود که باید بمیدان هریران در آئی و شجاعت و مردی خود بنمائی، زبیر بعد از فکر و تدبیر بامداد طلحه و باتفاق او در برابر آن حضرت آمدند، آن ولی حضرت اله گفت: و الله که شما هر دو میدانید و ادراک و علم شما از تعلیم محمد و آل آن حضرت است، و عایشه بنت ابی بکر نیز از تعلیم حضرت سید البشر مطلع و مخبر است، که از لسان صدق نشان رسول همچون همه اصحاب که مثل شما نقض عهد و بیعت و نکث و بیان و متابعت اهل بیت آن حضرت کردند، ملعون در آخرت خاسر و زبون‌اند. پس از آن آیه را بیان فرمود: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۳ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى: (آیه ۶۱ سوره طه) یعنی کسی که نسبت کذب و افتراء بحضرت رسول خدا تبارک و تعالی دهد بی شبه آن کس کاذب مفتری خایب و خاسر و از رحمت ایزد قادر نومید و بری است. طلحه و زبیر گفتند: چگونه ما ملعون باشیم که ما از اهل اسلام و جنتیم؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: اگر من شما را از اهل جنت و رحمت میدانستم قتال و جدال با شما را حلال نمیدانستم. زبیر گفت: یا علی شما حدیث که سعید بن عمرو بن نفیل از حضرت رسول رب جلیل روایت کرد در حق ما و قریش از آن حضرت نشنیدید، که فرموده: ده نفر از قریش در جنت‌اند؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: این حدیث در ایام خلافت عثمان از او شنیدم. زبیر گفت: یا علی گمان شما چنان است که عثمان افتراء کذب به حضرت رسول آخر الزمان نمود؟ امیر المؤمنین گفت: تا آن ده نفر را بنام و نشان بیان نمائی من تو را از حقایق آن اخبار و اعلان ننمائیم. زبیر گفت: آن عشره مبشره ابو بکر، و عمر، و عثمان، و طلحه، و زبیر، و عبد الرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیده بن جراح، و سعید بن عمرو بن نفیل است. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای زبیر، تعداد ده نفر نمودی دهم ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۴ کیست؟ زبیر گفت: شما امیر المؤمنین علی (ع) گفت: تو اقرار کردی بر آنکه من از اهل جنتم، اما آنچه دعوی جنت از برای نفس خود و اصحاب نمودی منکر آن را. زبیر گفت: شما این کلام را افترای کذب و بهتان برسول (ع) می‌دانید اما من هیچ نوع نسبت کذب بآن نبی ایزد واهب نمی‌بینم، لیکن و الله که آن را یقین از قول سید المرسلین (ص) میدانم. حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که: و الله بخدای عالم قسم است که بعضی از جماعت که نام ایشان بردی در تابوت‌اند در چاهی که واقع است در شعب کوه از اسفل درک جهنم و در بالای آن صخره‌ایست هر گاه حضرت قهار اله اراده کند که سعیر جهنم فروخته‌تر از پیشتر گردد، آن بامر خالق البریه از سر آن چاه برداشته شود و بنوعی حرارت آتش جهنم از حرارت آتش آن چاه متراکم و متلاطم گردد که سعیر جهنم از شراره اذیت آن شکایت بحضرت رب العزت برد، و گوید: بار خدایا پناه بتو می‌آرم از شدت حرارت آن من این کلام را از حضرت رسول ایزد علام شنیدم، و بواسطه رجعت شما ترا حضرت الله تبارک تعالی بر من و بر خونم مظفر و منصور نگردانید، و مرا ملک تعالی بر تو و بر اصحاب تو غالب گردانید و ارواح همگی شما را معجلا به آتش دوزخ رسانید، زبیر چون استماع این کلام از آن أب الشبر و الشبیر نمود، بر خسارت دنیا و آخرت خود متیقن گشته از رأی خود برگشته و حیران و گریان بنزد اصحاب یاران آمد، روایت کرد نصر بن مزاحم که چون حضرت امیر المؤمنین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۵ علی (ع) از جنگ طلحه و زبیر بعون الله تعالی فارغ گردید و طلحه به قتل رسید و زبیر در سلک منهزمین منخرط گردید حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بغله شهباء

سید المرسلین صلوات الله علیه سوار شده بمیان هر دو صف آن شحنة النجف بایستاد و زیبر را بنزد خود خواند، زیبر حاضر شد، حضرت علی (ع) به او گفت: ای زیبر پیش آی، زیبر نیز پیش رفت تا آنکه گردن اسب حضرت امیر و زیبر هر دو متصل شدند، مرتضی علی (ع) گفت: ای زیبر ترا بخدای عالم قسم است آیا از حضرت رسول الله (ص) شنیده‌ای ای که تو را فرمود که: ای زیبر زود باشد که تو با علی (ع) مقاتله از روی ظلم و ستم نمائی؟ زیبر گفت: بارخدا، نعم چنین است که امیر المؤمنین علی میگوید. مرتضی علی (ع) گفت: پس ترا چه بر این داشت که بجنگ من آمدی؟ زیبر گفت: یا علی بواسطه آن آمدم که میان شما و مردم مصالحه نموده رفع منازعه نمایم، همین گفت روی از میدان گردانید، و این شعر را می‌خواند: ترک الامور التي تخشى عواقبها لله اجمل في الدنيا والدين أتى علي بامر كنت اعرفه قد كان عمر ابيك الخير مذ حين فقلت حسبك من عدل ابا حسن بعض الذي قلت هذا اليوم تكفيني فاخرت عارا على نار مؤججه أتى يقوم لها خلق من الطين نبث طلحه وسط النقع متجدلا مأوى الضيوف و مأوى كل مسكين قد كنت انصر احيانا و ينصرني في النائبات و يرمي من يراميني حتى ابتلينا بامر ضاق مصدره فاصبح اليوم ما يعنيه يعني الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۶ از سلیم بن قیس الهلالی رحمه الله منقول است که چون زیبر از صحنه میدان برگشت بنزد عایشه رفت و گفت: یا امه مرا در این کار اصلا هیچ گونه بصیرت نیست، من برگشته به نزد اهل و اولاد خود روم زیرا که عواقب این مهم را بغیر لومه لائم، هیچ امر ملایم نمی‌بینم؟ عایشه گفت: یا ابا عبد الله از ترس شمشیر ابن ابی طالب آیا فرار بر قرار اختیار کردید، و این عار بر خود قرار دادید؟ زیبر گفت: و الله که شمشیر ابن ابی طالب بغایت طویل و برنده بی‌بدیل است، و متحمل طعن و حرب و قتل و ضرب او نشوند مگر جوانان دلیر اصیل، زیبر بعد از اتمام کلام از پیش عایشه بیرون آمده راه منزل و مقام خود برداشت و چون بوادی السباع رسید خبر انصراف او باحنف بن قیس که از بنی تمیم مناوی گشته در آن مکان عزلت کرده بود رسید با خود گفت: یا ابن زیبر که باتفاق طلحه این همه فساد و حرکت میان دو قبیله مسلمین بهم رسانیدند و یکی ایشان کشته گشته و دیگری راه گریز برداشته اراده الحاق بمفسدین دیگر و یا اهل خود داشته با او چه کنم؟ و چون این خبر باین جرموز رسید او با دو نفر دیگر که مصاحب او بودند سوار گشته سر راه آن بدبخت برگشته را گرفتند و با زیبر مردی از بنی کلاب ملحق شده بود و با او غلامش همراه بود، چون ابن جرموز با هر دو مصاحب به زیبر رسیدند رفقای زیبر حال نه بر توافق امانی و آمال سعادت و اقبال زیبر مشاهده نمودند، الفرار ممن لا طاقة منه من سنن المرسلین، نصب العین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۷ خود داشته راه گریز برداشتند و او را بر خصمای ثلثه گذاشتند. زیبر گفت: ای یاران این چه اضطراب و حیرانی و فرار و سرگردانی است ایشان سه نفرند و ما نیز سه کسیم مردی را مردی اما مردانه باشید، و روی خود را بناخن عار مخراشید، لیکن چون ابن جرموز روی بروی زیبر رسید گفت: از من دور باش و نزدیکم میای. ابن جرموز گفت: یا ابا عبد الله من آمدم تا از شما کیفیت احوال مردم را پرسم که بچه عنوان انصرام یافته؟ زیبر گفت: من مردم را همان بر سواری جدال و بر حرب و قتال گذاشتم شمشیرها از غلاف از برای کینه و اعتساف بر آورده بر روی یک دگر میزنند. ابن جرموز گفت: یا ابا عبد الله مرا چند سؤال است از شما خبر و اعلام من نمائی؟ زیبر گفت: هر چه میپرسی سؤال کن. ابن جرموز گفت: مرا خبر ده که چرا تو عثمان را مخذول ساختی و با علی نیز بیعت کردی و با علی نیز نساختی و بزودی نقض عهد و بیعت او را کردی و به این اکتفاء نمودی تا آنکه بدمدمه اخراج عایشه از مکه نمودی و لشکر جمع فرمودی و نماز در عقب پسر خود گذاردی و الحال این حرب با علی ابن ابی طالب کردی و مصاحبت طلحه را بکشتن دادی و باین حال عایشه و لشکر را گذاشته راه خانه خود برداشتی این چه ارادت شیعه و حرکات ناپسندیده است که از تو بر منصف ظهور رسید؟ زیبر گفت: جواب بشنو، خذلان عثمان بواسطه خطیئت بود که از او الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۸ سانح و صادر گشته، و او تأخیر در توبه و انابت و رجعت و ندامت نموده و از آن برنگشته و اما سبب بیعت من با علی (ع) وجه آنست که انصار و مهاجرین همگی بیعت به علی (ع) نمودند مرا در آن وقت جز بیعت کردن با او چاره دیگر نبود، لهذا بیعت کردم. اما نقض بیعت علی (ع): بواسطه آن بود که اگر چه دست به بیعت دادم لیکن از صمیم دل بیعت نکردم. و اما اخراج عایشه از مکه: ما را اراده و انصرام و انجام امر و مهم در خاطر

مرتسم بود و اراده قادر عالم و مشیت او بغیر آن امر مرتبط و مرتسم بود هر چه خدا خواست همان می شود آنچه دلم خواست نه آن می شود اما اقتداء من به پسر و نماز در پی سر او گزاردن بواسطه آنست که خاله او ام المؤمنین او را مقدم داشته. ابن جرموز این سخنان را از زیر استماع نمود در فکر قتل زبیر شد، و گفت: خدای تعالی مرا بقتل رساند اگر من ترا بقتل نرسانم روایت است که چون ابن جرموز سر زبیر را برداشته بخدمت امیر المؤمنین علی (ع) آمد با شمشیر او حضرت شاه ولایت شمشیر زبیر را باو عنایت فرمود و گفت: بسا با این کرب و محنت زبیر از روی رسول بشیر و نذیر متجلی گردانید، لیکن این زمان مصارع سوء زبیر و هلاکت او در این وقت پرمقرر بود روایتست که: چون ولی ایزد تعالی در میان قتلی بطلحه عبور و مرور نمود بمستسعدین رکاب ظفر انتساب امر فرمود که او را براست بنشانید، چون الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۸۹ خدمتکاران بموجب فرمان لازم الاذعان او را راست نشانند آن ولایت مآب به او خطاب فرمود که: یا طلحه اگر چه ترا سابقه بخدمت حضرت نبی المحمود در اسلام بود لیکن شیطان در سوراخ بینی تو خاکسار در آمد و ترا داخل نار گردانید. در روایت دیگر آمده که چون امیر المؤمنین علیه سلام الملک المنان در میان کشتگان بر طلحه گذشت فرمود: این شکننده بیعت من منشی فتنه و تابع اهریمن در امت حضرت رسول مهیمن و مجلب و داعی قتل و قتل عترت مرا راست بنشانید چون بنشانند، آن حضرت این آیه وافی هدایت بر وی خواند که یا طلحه بن عبد الله: قد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فهل وجدت ما وعدک ربک حقاً؟ یعنی ای طلحه ابن عبد الله من آنچه حضرت پرورد گارم ایزد مهیمن مرا موعود نموده بود بوعده خود وفا نمود، و به آن رسیدم، آیا تو نیز به موعود حضرت پرورد گارت ایزد معبود رسیدی؟ پس از آن گفت: طلحه را بپهلوی بخوابانید و خود بسعدت روانه شد بعضی از ملتزمین رکاب سعادت انتساب معروض رأی بیضا ضیای آن امام الوری گردانیدند که آیا طلحه را بعد از قتل و بیرون شدن جان قدرت تکلم و بیان است؟ حضرت امیر (ع) گفت: اما و الله بخدای عالم قسم است که او کلام مرا می شنود، چنانچه اهل قلیب در هنگام کلام حضرت سید الانام تمامی حرفها و سخنان او را می شنیدند در روز بدر حضرت رسالت پناهی در وقتی که به جسد ابن شور القاضی المقتول مرور و عبور نمود همین نوع عمل فرمود، و گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۰ اینست که بر ما بیرون آمده مصحف در گردن انداخته زعمش آن که ناصر امت و داعی بریت است با آنچه در کلام حضرت رب العزت است و حال آنکه او نمیداند که در قرآن خدای سبحان چیست: ثم وَاَشْفَقْتُمْ حَوَا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ ای یاران اراده طلحه آن بود که مرا بقتل رساند خدای تعالی ذکره او را مقتول گردانید. و در روایت است که: مروان بن حکم تیری بسوی طلحه انداخت، و آن بمقتل او رسید، و او را به قتل رسانید. و در روایت دیگر آمده که مروان بن حکم در روز جمل تیر بهر دو طرف بجانب لشکر می انداخت، و میگفت: که تیرم از این دو لشکر به هر که رسد فتح است، و نبود این جرأت و حرکت او الا- از قلت دین و تهمت او بر جمیع افراد مسلمین. در وجه تسمیه جمل بعضی گفته اند که این نام همان جمل است که عایشه در روز حرب جمل بر آن سوار شده در میان دو لشکر بایستاد و در آن روز عجایب بسیار مرئی خلاق بیشمار گردید، چنانچه هر گاه یک قایمه از قوایم اربع آن مقطوع شدی آن شتر بر قائمه دیگر بایستادی، خلاق از رؤیت آن بغایت مضطر و حیران شدند و چون سه قائمه آن مقطوع شد آن اشتر ابتر بر قایمه آخر ایستاده بود، و لحظه به لحظه حیرت امت از دیدن آن زیادت می شد، تا آنکه امام الامه امر به قتل آن شتر نمود، و گفت: شیطان در جوف آن جمل رفته نگهبان آنست، محمد بن ابی بکر و عمار یاسر بفرموده آن ولی ایزد اکبر متولی عقر آن شتر گردیدند، واقدی روایت کند که عمار یاسر (ره) چون بنزدیک عایشه آمد گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۱ ای عایشه، چگونه دیدی کار خود را که خود را بر حق زدی؟ عایشه گفت من الحال بحقایق احوال خود مطلع و بینا گشتم، از آن جهت که تو مغلوب گشتی و ما غالب از این ظاهر شد که بمضمون: الحق یعلو حق با منست. عمار گفت: ای عایشه بصیرت من از تو بغایت زیادت است، و الله که اگر شما ما را میزدید تا اینکه ما را از این ولایت اخراج نموده به هجر می رسانید هر آینه بر ما معلوم است که ما بر حق و شما بر باطلید. عایشه گفت: بخیالت چنین میرسد ای عمار، اتق الله بخدای پرهیز و با ما بحرب و جنگ مستیز که دین خود را بواسطه خاطر ابن ابی طالب از دست دادی. و در بعضی از کتب

اللغات منقول است که هجر اسم شهرست ما بین قطیف و بحرین، و صاحب صحاح اللغه چنین قلمی نمود که: هجر اسم شهری است، لیکن تعین مکان ننموده. از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما السلام مروی و منقول است که: چون در روز حرب جمل هودج عایشه را تیر باران کردند، لیکن او همچنان در میدان قایم بود، حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: آنچه من می بینم مرا مطلق عایشه باید شد، و او را طلاق باید گفت شخصی چون این کلام از آن ولی الانام استماع نمود بحضرت خدای عالم قسم یاد فرمود که من: از حضرت سید عالم شنیدم که میفرمود: یا علی امر زنان من بدست تست، بعد از من، آنگاه آن مرد خالصا لوجه الله ادای شهادت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۲ برای ولی الله نمود بعد از او سیزده نفر که اهل بدر نیز با ایشان رفیق در شهادت و مطلع و مخبر بودند برخاستند و شهادت دادند که ما از حضرت رسول (ص) شنیدیم که میفرمود یا علی امر زنان من بعد از من بدست شما است. چون عایشه این نوع شهادت از آن جماعت استماع نمود بگریست به نوعی که آواز گریه او بگوش آن جماعت رسید در آن هنگام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یاران حضرت رسول خدای منان مرا اعلام گردانید بخبر مسرت اثر چنانچه بمن گفت: که یا علی حضرت خدای عز و جل امداد تو نماید در روز حرب جمل بارسال پنج هزار ملک مکمل. روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که چون شکست بر عایشه افتاد و مردم اکثر بلکه تمامی او را گذاشتند، او اراده توقف بصره نمود و شر ذمه از مردمان که او را تکلیف مراجعت بمدینه نمودند قبول قول آن طایفه ننمود، چون این خبر بسمع اشرف امیر المؤمنین (ع) رسید با آنکه بعضی از مستعدین مجلس بهشت قرین نیز راضی بمراجعت عایشه از بصره بمدینه نبودند، بلکه استدعا و التماس مینمودند که او را ببصره باید گذاشت، آن حضرت گفت: اگر چه عایشه تقصیر در شرارت ننمود؟؟؟، لیکن من او را بخانه او میرسانم. روایت کرد: محمد بن اسحاق رضی الله عنه که چون عایشه از بصره مراجعت بمدینه طیبه نمود پیوسته مردم را بجنگ امیر المؤمنین علی (ع) تحریص و ترغیب مینمود، و کتابت بمعایه مکتوب گردانیده در باب تحریص قتال و جدال الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۳ با امیر المؤمنین (ع) و بمصحوب اسود البختی کتابت را شام فرستاد. مروی و منقول است که بعد از مراجعت عایشه روزی عمر بن العاص به دیدن ایشان رفت و گفت: من بسیار بسیار میخواستم که تو در روز جمل به قتل برسی. عایشه گفت: چرا لا- ابا لک. گفت: بواسطه آنکه شما باجل خود میرسیدید بلکه شهیده شده داخل جنت میشدید، و ما قتل ترا بزرگترین تشنیع بر علی میگردانیدیم و در جمیع و تمام محافل و مجالس تشنیع او میکردیم.

ذکر بیان احتجاج ام سلمه زوجه حضرت سید البریه (ص) بر عایشه در هنگام که او اراده خروج بر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نموده بود، و منکر عایشه شدن بواسطه آن فعل نامحمود

ذکر بیان احتجاج ام سلمه زوجه حضرت سید البریه (ص) بر عایشه در هنگام که او اراده خروج بر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نموده بود، و منکر عایشه شدن بواسطه آن فعل نامحمود شعبی از عبد الرحمن بن مسعود العبدی روایت کند که من در مکه با عبد الله بن الزبیر بودم، روزی طلحه و زبیر کسی بطلب عبد الله فرستادند و من نیز با عبد الله بنزد ایشان رفتم ایشان روی بعبد الله آورده گفتند: که عثمان بنا حق و مظلوم کشته شد و ما بواسطه خرابی کار امت محمد مصطفی (ص) بغایت خایف و هراسانیم اگر شما صلاح دانید که عایشه با ما بیرون آید تا ما بقدر الوسع و الامکان سعی در انصرام و انجام مهام انام نمائیم شاید که ایزد علام رتق و فتق در مرام امت محمد (ص) ظاهر گرداند. عبد الله گفت: رواست، الحاصل ما نیز با ایشان بیرون رفتیم متوجه منزل عایشه شدیم و چون بدر خانه رسیدیم عبد الله بن الزبیر داخل منزل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۴ عایشه بغیر اخبار و اعلام شد و عایشه و عبد الله در عقب پرده با هم نشستند و من بر در خانه نشسته منتظر بودم عبد الله پیغام طلحه و زبیر را به عایشه رسانید گفت: سبحان الله و الله بخدای عالم مرا قسم است که من از حضرت رسول (ص) مأثور و مأذون بخروج از خانه نبودم و امهات مؤمنین همگی حاضرند در نزد من الا ام سلمه رضی الله عنها اگر او با من بیرون آید من نیز بیرون می آیم. عبد الله بن الزبیر مراجعت نزد طلحه نمود و آنچه

از عایشه شنیده بود مسموع ایشان گردانید، طلحه و زبیر گفتند: برگردید و بخدمت عایشه بروید و بعد از عرض سلام ما بایشان بگوئید که شما خود متصدع گشته بخانه ام سلمه تشریف برید، بیقین که او از سخن صلاح و صوابدید شما تجاوز ننماید چون عبد الله زبیر پیغام بعایشه رسانید فی الفور او برخاسته بخانه ام سلمه آمد چون ام سلمه عایشه را دید گفت: مرحبا یا عایشه خوش آمدی، و الله که من بدیدن کسی نمیروم شما را چه پیش آمد که باینجا تشریف آوردید؟ عایشه گفت: که طلحه و زبیر بنزد من آمدند و مرا خبر دادند که امیر المؤمنین عثمان مظلوما مقتول گردید، و هیچ احدی از حقیقت احوال چون ناحق او نپرسید، ام سلمه چون این سخن بشنید به نوعی فریاد و شیون برکشید که هر که در آن سرای بود آواز او را شنید، و گفت: سبحان الله ای عایشه، دیروز شهادت بر کفر او میدادی امروز او (عثمان) امیر المؤمنین شده بناحق کشته گشته فیا عجباه، بهر حال اراده تو ای عایشه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۵ چیست؟ عایشه گفت: باید که شما هم با ما بیرون آئید که امید است خداوند متعال از بیرون رفتن ما و شما امر امت حضرت نبی الوری را باصلاح و انجام و بفلاح و انصرام رساند. ام سلمه گفت: من چون قدم از خانه بیرون گذارم؟ که شنیدم از حضرت رسول خدا (ص) آنچه شنیدم ای عایشه ترا بخدای که عالم بصدق و کذب تست قسم است که آیا یاد داری که در نوبت شما حضرت رسول بخانه شما تشریف داشته من حریره در خانه خود ساختم و آن را برداشته بخدمت رسول الله بخانه شما آوردم، حضرت فرمود: و الله بخدای عالم قسم است که شب و روز بسیار نمیگذرد یعنی در اندک مدت کلاب آبی بعراق عرب در دجله که آن را حوآب گویند بروی یک زن از نسوان من فریاد کنند و آن عورت در فئه باغیه است، یعنی در میان جماعتی است که آن باغیان بر امام زمان خروج کرده باشند من چون این سخن از حضرت رسول همچون شنیدم ظرف از دست من افتاد در آن دم رسول الله سر مبارک برداشت و گفت: ای ام سلمه ترا چه شد که اناء از دست انداختی و رنگ روی درباختی؟ گفتم: ای برگزیده ایزد واحد، چون اناء از دست این متحیر رهین غم و درد بر زمین نیفتد که شما از لسان صدق نشان چنین سخانی را فرمودید؟ من ایمن از این بیان و نشان نیستم و میترسم که مبادا من آن عورت نادان و جاهل باشم تو شروع در خنده نمودی آن حضرت ملتفت بطرف تو گردید و گفت یا حمیراء الساقین این چه خنده است؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۶ بیت: خنده که بی وقت گشاید گره گریه از آن خنده بیوقت به گمان من آنست که آن زن من تو باشی و ترا بخدای تعالی قسم است ای عایشه آیا یاد داری که در شبی سیر آن حضرت (ص) که ما و شما در خدمت آن نبی الرحمه بودیم با فلان و فلان، و آن حضرت میان من و علی راه میرفت شما شتر خود را در میان شتر علی و شتر نبی در آوردید، حضرت سید البریه مقررعه که در دست داشت روی شتر شما را زده از میان دور کرد و گفت: هیچ مرد و هیچ زن را در نزد من بیشتر از علی جای نیست، زیرا که او در قرب از همه پیش و در رتبه بر تمامی بیش است و ابن ابی طالب را بیغض و عداوت نگیرد الا- منافی کذاب، و نیز ترا قسم میدهم بخدای عالم آیا بخاطر داری در ایام مرض که آن حضرت در همان بیماری مقبوض شده قاصد بارگاه ایزد باری گردید پدرت با عمر بعیادت آن حضرت (ص) آمده بود علی (ع) تعاهد جامه رسول (ص) و خوف و نعلین آن حضرت می نمود و آنچه پاره بود می دوخت چون علی (ع) دید که ایشان می آیند قبل از در آمدن ایشان نعلین سید المرسلین را برداشته بعقب خانه آن حضرت رفت، و بدوختن آن مشغول شد و آن نعلین از حضرت می بود در آن وقت ابو بکر و عمر طلب اذن دخول نمود چون مرخص گشتند در آمدند و گفتند: یا رسول الله امشب را چون بروز آوردی و حال فرخنده خصال شما به چه منوال بود؟ حضرت فرمود: که أحمد الله: حمد و ستایش خدای عالم به جای الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۷ می آوردم بعد از لمحہ روی به حضرت آورده گفتند: یا رسول الله موت امر ضروریست چه هر کس را لا بد باید مرد، حضرت نبی الوری فرمود: بلی لا- بد من الموت، پس آنگاه گفتند: یا رسول الله آیا هیچ احدی را جانشین و خلیفه خود گردانیدی؟ نبی رب العزت گفت: خلیفه من در میان شما بغیر خاصف النعل نیست، ایشان هر دو برخاستند و چون از خانه بیرون آمدند علی (ع) را دیدند که بدوختن نعلین رسول الله مشغول است، این همه را ما میدانیم ای عایشه و گواهییم بعد از آنکه من این همه سخنان از حضرت رسول آخر الزمان در شأن علی ابن ابی طالب (ع) شنیده باشم بر علی خروج می نمایم لا و الله اختیار این کار

در دنیا ننگ و عار در آخرت گرفتاری به عذاب ایزد قهار و خلود در آتش جهنم است. عایشه چون از ام سلمه استشمام رفاقت نمود بمنزل و مقام خویش مراجعت نمود و گفت: یا ابن الزبیر برگرد و به پدرت زیور و طلحه برسان که من بعد از استماع این سخنان از ام سلمه بیرون نتوانم آمد، عبد الله بن الزبیر بعد از مراجعه از خانه عایشه پیام عایشه را به زیور و طلحه رسانید. شعبی گوید: که چون آن روز بشب رسید هنوز نصف شب نگذشته بود که صدای زنگ شتر عایشه بلند شد که از شهر بیرون می‌رود و چون صبح از شب تاریک طلوع کرد، مشخص شد که طلحه و زیور نیز با او بیرون رفتند، از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی است که چون عایشه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۸ به رفتن بصره و خروج بر علی (ع) مصمم گردید و این خبر به ام سلمه بنت ابی امیه رسید برخاست و بنزد عایشه رفت و بعد از حمد و سپاس خداوند متعال و ادای صلوات بر حضرت رسول سید المرسلین، گفت: ای عایشه، تو نشانه میان حضرت نبی الوری و امت او و حجاب رسالت مآب بر تو مبسوط و احترام و اکرام آن برگزیده مالک الرقاب بر تو منوطست، قرآن لازم الاذعان نص است بر منع تو از خروج باید که گردن کشی نمائی بلکه اصلاً مشتمل برجعت تست باید پراکندگی نکنی سید البشر مقرر نمود که تا هنگام ورود یوم الموعود در کنج گوشه خاک مطمئن گردی و در بوادی و صحاری نه گردی، بدرستی که رضای خدای غفور و راء این امور است و خواهش او نیست الا عمل مشکور، حضرت نبی الصبور عالم بمکان و مطلع بر حقایق احوال و شأن تو بود اگر ترا لایق فعل و عمل میدانست آن خاتم الرسل ترا معهود و مأمور به آن فعل می‌نمود، و حال آنکه ترا از خروج و تقدیم بر مردم خصوصاً بر امیر المؤمنین علی (ع) نهی فرموده است، زیرا که عماد دین در هنگامی که میل بانهدام نماید یا مشرف و متصدع بخرابی و انقصام گردد هرگز بسعی زنان به ثبات تعمیر ملبس نشود و باهتمام و حرکت ایشان بآب و تاب نگردد بلکه جمال زنان و بها و خوبی ایشان پوشیدن اطراف و گوش و برچیدن دامن و صیانت جمیع احوال خود با کمال عقل و هوش است. ای عایشه اگر حضرت رسول در بعض این فلوات معارضه و مخاطبه نماید که یا فلانه تو در این تردد و منهل بمنهل و منزل بمنزل چه اراده داری تو در جواب حضرت نبی ایزد وهاب چه خواهی گفت؟ و بکدام وجه صواب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۱۹۹ آن حضرت را مجاب میگرددانی، زیرا که هوا و هوس و اراده و خواهش نفس تو باراده و خواهش خدای تعالی و تقدس نیست آخر ترا رجعت بخدمت حضرت نبی الرحمه است، وقتی که هتک حرمت و نقض عهد و بیعت کرده باشی چه گوئی و روی مبارک آن حضرت را بکدام روی توانی دید مرا بخدای عالم قسم است که من در این مسیر با تو بالفرض اگر رفیق باشم و از تقصیرات و اثم من در آن عالم درگذرند و مرا امر بدخول فردوس الاعلی نمایند هر آینه از حیا و شرمندگی از حضرت رسول مجتبی داخل آن ماوی نتوانم شد چه اگر ملاقات آن حضرت نمایم و هتک حجاب کرده باشم یقین آن را بروی من خواهد زد ای عایشه بخدای پرهیز و این حجاب رسول ایزد وهاب را حصن حصین خود گردان و معتبر عفاف را منزل خود دان تا آنکه ملاقات به حضرت نبی اکرم توانی نمود چه اگر آنچه پروردگار فرمود از آن تقصیر نمائی مطیع خواهی بود و هر آنچه در آن باب حضرت ایزد علام بر تو لازم گردانید باید که بشنوی و آنچه در باب نصرت و یاری جمعی خدای تعالی و رسول مجتبی امر و حکم در آن باب نمودند که اقدام بآن نمائی تا خود را خاسر و زیان کار در روز حساب و شمار نگردانی بخدای عالم سوگند میخورم که آنچه من از حضرت رسول ایزد مهیم شنیدم که اگر بواسطه شما بیان نمایم آنچنان نیش بر من زنی که مار رقشا مطرقة سیاه سفید که گزنده تر از آن ماری نیست. عایشه گفت: ای ام سلمه مرا از این مواعظ تو قرار عین تمام به هم رسید چه شناسائی من زیاده گردید و از نصیحت تو چه قبول نمایم که تمامی آن در خاطر من کاللقش فی الحجر مستتر است، لیکن این حرکت و سیرم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۰ نه بواسطه آن جزاست که در ظن و خاطر تو مستتر است، من بواسطه اغترار مردم میروم بلکه بواسطه اطلاع بر حقیقت احوال منازعه فریقین میروم و اگر بنشینم نیز مرا حرج نیست، و اگر بیرون روم مرا ازدیاد اجر آخرت نخواهد بود و من بسیار مشتاق رفتن نیستم. از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد- الصادق (ع) مروی و منقولست که چون ام سلمه ملاحظه ندامت فی الجملة از عایشه نمود انشاء این ابیات فرمود: لو کان من ذلّه معتصماً احد لکانت لعائشۃ الرتبی علی الناس من

زوجه لرسول الله فاضله و ذكر آى من القرآن مدارس و حكمة لم تكن الا لها حسبها و فى الصدر يذهب عنها كل وسواس يستترع الله من قول عقولهم حتى يمر الذى يقضى على الراس و يرحم الله ام المؤمنين لقد تبدلت فى ايحاشا بايناس عايشه گفت: اى خواهر مرا دشنام میدهی؟ ام سلمه گفت: بتو دشنام نمی دهم اما در وقتی که فتنه برخاست و آشوب در میان امت پیدا شد، چشم مردم پوشیده شود بلکه اکثر آن در نظر مردم پنهان ماند، و در هنگامی که فتنه منتهی گردد هر عاقل و جاهل بینا گردند یا در آن زمان نابینا و حیران بودند

ذكر بيان احتجاج امير المؤمنين على (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند بر اصحاب که میگفتند: آن حضرت قسمت غنایم بسویت عدل در میان رعیت ننماید و بیان مسائل که از آن حضرت سؤال نمودند در خطبه که برای آن جماعت خطبه فرمود.

ذكر بيان احتجاج امير المؤمنين على (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند بر اصحاب که میگفتند: آن حضرت قسمت غنایم بسویت عدل در میان رعیت ننماید و بیان مسائل که از آن حضرت سؤال نمودند در خطبه که برای آن جماعت خطبه فرمود. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۱ روایت کرد یحیی بن عبد الله بن الحسن از پدرش عبد الله بن الحسن (ع) که: حضرت امیر المؤمنین (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند روزی در محضر مردم شروع در خطبه نمود، شخصی از میان مردم برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین، مرا خبر ده از اهل جماعت و اهل فرقه و اهل بدعت و اهل سنت؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: و یحک، چون سؤال نمودی جواب بشنو و بفهم از من و ترا روا نیست که بعد از من از کسی دیگر سؤال نمائی: اما اهل جماعت من و متابعان منند و مخالفان من هر چند کم باشند و این جماعت بر حقانند بنا بر اطاعت امر خدای عز و جل و متابعت حکم حضرت خاتم الرسل. و اهل فرقه: مخالفان منند و مخالفان متابعان من، هر چند بسیار باشند. و اما اهل سنت: آن جماعت اند که متمسک گردند به آنچه خدای تعالی و رسول مجتبی آن را سنت برای ایشان گردانید. و اما اهل بدعت: عبارت از مخالفان امر خدای منان و قرآن که لازم الاذعان است، و همچنین رسول آخر الزمان اند، که برای ناموس و هوا و هوس خود عمل نمایند اگر چه بسیار باشند و یک فوج اول آن جماعت گذشتند، و فوج بسیار باقی اند که بعد از این بروزگار ظاهر و آشکار گردند بر حضرت ارحم الراحمین است که قبض و استیصال آن جهال ضال از روی زمین نماید در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۲ همان اثر عمار یاسر که از خواص محبین آن سرور بود، بر پای خاست و گفت: یا امیر المؤمنین، حضار این محضر با جمعی دیگر ذکر فیء و غنیمت در افواه و السنه دارند، و زعم اکثر ایشان در باب فیء و غنایم چنان است که هر احدی که با ایشان مقاتله نماید چون مغلوب شود او و مال و ولد او همگی داخل در غنیمت آید باید که بالسویه در میان همه منقسم گردد، و مخصوص بعضی نگردد، قبل از آنکه حضرت ولایتآب متوجه جواب گردد شخصی دیگر از مستسعدین محفل رضوان مآب از قبیله بکر بن وائل که او را عباد ابن قیس می گفتند، مرد سخن دان و حراف که بسیار در محافل و مجالس صاحب اعتبار بود، برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین، چرا فیء و غنیمت را در میان امت قسمت بالسویه ننمودی و عدالت با رعیت نکردی؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: و یحک چطور. آن مرد گفت برای آن که آنچه در میان لشکر بود قسمت کردی و اموال و زنان و ذریت آن جماعت که مردمان آن را نیز بحساب غنیمت می گرفتند آن را قسمت ننمودی و نگاهداشتی گویا برای خود گذاشتی؟ حضرت علی (ع) گفت: هر که را جراحت بود باید که مداوای خویش نماید، عباد مؤمی الیه گفت: ما بواسطه طلب حق خود و غنایم آمدم حال ما را به ترهات مجاب میگرداند. مؤلف تاج اللغة گوید: که ترهات جمع ترهه است و آن عبارت از امور باطله و سخنان پوچ است، چون ولی ایزد مجید این سخن از آن مرد شنید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۳ گفت: اگر در این کلام کاذب و مفتری باشی خدای تبارک و تعالی آنقدر تو را نمیراند که غلام ثقیف تو را دریابد و حقیقت کار و احوال ترا بر تو ظاهر و آشکار گرداند، در آن اثناء شخصی دیگر از آن سرور پرسید که: غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: که آن مردی است که هیچ حرمت برای خدای تعالی نگذارد الا آنکه هتک آن نماید با خلقان چه رسد دیگری پرسید که آیا آن مرد

بأجل مسمى میرد، یا بقتل رسد؟ حضرت امیر المؤمنین فرمود: که شکننده پشت گردن کشان او را بموت فاحش مکسور و متوحش گردانیده میراند و از بسیاری ریم و خون که از دبر او بیرون آید مجاری احشاء و دبر آن اثر محترق گردد یا اخا بکر تو مرد ضعیف الرأی و جاهلی، آیا نمیدانی که ما صغیر را بگناه کبیر و جلیل را هم بسبب امر حقیر مؤاخذه ننمائیم نه این اموال از ایشان بود پیش از آنکه متفرق شوند و خروج نمایند تزویج کردند در حالت ثبات عقل و رشد و در آن وقت از آن امت اولاد بفطرت بهم رسید و آن جماعت در دور و مسکن خود ساکن اند و الحال که این جماعت خروج بفرقه اختیار کردند آنچه در لشکر با ایشان بود داخل در غنایم و متعلق بشما و سایر امم است از متابعان ما و اما آنچه در دور و بیوت ایشان باشد آن میراث از برای وارث است، اگر یکی از اولاد ایشان ظلم بر دیگران نماید یا بر ما بیرون آید تا او را بواسطه آن گناه مؤاخذه، و باز خواست نمائیم و احکام شرع سید الأنام بر او جاری فرمائیم و اگر از خروج و از تمرد امر ما بازایستد ما گناه غیر او را بر او بازخواست ننمائیم یا اخا بکر بدرستی و به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۴ تحقیق که من در میان شما حکم کردم بحکم حضرت سید عالم رسول که در اهل مکه کرده بود، چنانچه آنچه در میان عسکر بود آن را بلشگر قسمت نمود و بعدا متعرض باقی احوال و اولاد ایشان که در دور و خانمان خود بودند نگریدید من متابع اثر حضرت رسول مهیمن نعل بنعل از اقتدا و اقتفاء حضرت نبی اکرم و خاتم الرسل بیرون نمیروم یا اخا بکر نمیدانی که هر چه در دار الحرب است بر مسلمانان حلال و آنچه در دار الهجرت است حرام است، مگر بوجه حق مالک آن گردد شما را مهل است مهل، رحمکم الله اگر چه تصدیق من نمینمائید و بر من اعتراض بسیار مینمائید بواسطه آنکه یکی شما در باب امر مذکور متکلم نگریدید بلکه یکی بعد از دیگری و دیگری بعد از دیگری سخنان در باب آن گفتند کدام شما را راضی بحصه و سهم و معاش بر وفق رضای خدای عالم نمایم؟ در آن دم آن مردم گفتند که: یا امیر المؤمنین (ع) شما در این امر صادق و مصیب و ما مخطی و هم غیر مثیب و ما جاهل و از جنت بی نصیبیم ما گناهکاران سیه روز گار توبه و استغفار نمائیم، و از اطراف و جوانب از اباعد و اقارب از مردمان ندا و صوت بلند شد که یا امیر المؤمنین، تو در این مصیب و مثاب و ما مخطی و بر طریق ناصواب بودیم الحال چون بوسیله تعلیم تو ای ولی ایزد وهاب عالم بطریق صواب و بسبب عمل آن مستحق اجر و ثواب گردیدیم، اصاب الله بک الرشاد و السداد چون این دعا در حق ولی الله تعالی بجای آوردند کره ثانیه عباد بن قیس، بر خاست و گفت: ایها الناس و الله اگر شما طاعت و متابعت حضرت امیر المؤمنین (ع) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۵ نمائید هرگز باندازه یک موی سر از منهل و منهاج پیغمبر شما را بدر نبرد و هیچ گاه گمراه و دور از رحمت الله نگریدید و چون چنین نباشد که حضرت سید الرسل جمیع علم منایا و قضایا و فصل الخطاب بحکم ایزد تعالی بنزد امیر المؤمنین (ع) مودع نمود، و آن حضرت را امام الثقلین گردانید بر منهج هرون (ع) چنانچه حضرت رسول ایزد علام آن امام الانام را باین خطاب مستطاب معزز و با احترام گردانید که: یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا أنه لا نبی بعدی و این فضل و اکرام حضرت خدای علام است که مخصوص حضرت علی (ع) نمود و اکرام و احترام نبی خود (ع) فرمود بواسطه آنکه مثل علی (ع) به آن حضرت احسان و اعطا نمود که هیچ احدی از خلائق بمثل آن احسان از حضرت ایزد منان نیافتند، پس آن ولی الله گفت: ای یاران نظر کنید رحمت خدای تعالی بر شما باد که باید بهر چه مأمور شوید بشتابید بسوی آن، زیرا که عالم بجیزی که بحقایق آن مطلع باشد زودتر بر سر آن رود از جاهل اخرس نادان بدرستی که شما اگر اطاعت و متابعت ما را نمائید هر چند در اطاعت ما مشقت شدید و تلخی و آزار عتیده بود اما من همگی شما و سایر مطیعین خود را هادی به سبیل نجات و حامل شما به ارفع درجاتم بدانید که دنیا دنی از حلاوت خالی و به عنا و مشقت ممثلی است کسی که مغرور بزخارف آن و مشحون بملاهی و مناهی آن گردد حاصل آن نادان در آن جهان شقاوت فراوان و ندامت بی پایانست که عما قلیل به شما عاید و عیان خواهد شد من شما را از حقیقت احوال بعضی از بنی اسرائیل خبردار گردانم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۶ حضرت قادر منان امر ایشان نمود بوساطت رسالت نبی ایشان که باید از بحر فلان نیاشامند ایشان در ترک امر پیغمبرشان لجاجت فراوان نمودند، مگر اندکی از ایشان پای از دایره فرمان پیغمبر ایزد سبحان بیرون نگذاشتند شما رحمکم الله از آن طایفه که اطاعت رسول

خدا را نمودند از آن جماعت صلحای اخیار باشید، و عاصی پروردگار خود مشوید. اما عایشه ادراک او ادراک زنان است و او را بعد از این حرمت اولی است و حساب کار او بر حضرت ملک تعالی است «یعفو عمن یشاء و یعذب من یشاء» که عفو کند از آن که خواهد و عذاب نماید آن را که عقوبتش را اراده فرماید. از اصبع ابن نباته مروی و منقول است که: من در روز جمل به خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر بودم که مردی آمد و پیش روی آن حضرت به ایستاد، و گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع) این قوم تکبیر می گویند، ما نیز تکبیر می گوئیم، و ایشان تهلیل میگویند و ما نیز تهلیل میگوئیم، و ایشان نماز میگذارند و ما نیز نماز می گذاریم، پس ما چگونه مقابله و جدال و حرب و قتال بآن طایفه نمائیم؟ حضرت ولایتآب فرمود: شما بنا بر آیه کتاب عز و جل که بحضرت خاتم الرسل منزل و مرسل گردانید قتال بآن طایفه جهال نمائید. آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین همه آیه که خدای تبارک و تعالی برای رسول مرسل داشته در کتاب خود ما آن را نمیدانیم شما ما را تعلیم آن نمائید حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که: آن آیه که در سوره بقره است. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۷ آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین تمامی آیات خدای تعالی که در سوره البقره انزال نمود معنی آن را نمیدانیم پس باید ما را تعلیم آن دهید، حضرت علی امیر المؤمنین (ع) گفت: اینست آیه مبارکه: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ: پس ما آن جماعتیم که ایمان آوردیم و ایشان آن جماعتند که کافر گشتند چون آن مرد این کلام از حضرت امیر المؤمنین استماع نمود و گفت: ای یاران و رب الکعبه قسم است که این قوم که باین امام الباطن و الظاهر خروج کردند کافر شدند و جهاد ایشان بر ما لازم و واجب است این بگفت و مسلح و مکمل گشته روی بآن باغیان آورد و چندان قتال نمود با آن مخالفان که مقتول و شهید شد رحمه الله علیه و لعنه الله علی قاتله. و نیز مبارک ابن فضاله رحمه الله، روایت کند از آن کسی که اسمش مذکور شد که گفت: که بعد انصرام امر جنگ جمل و فتح از جانب متابعان آن ولی عز و جل شخصی در همان مکان و محل بخدمت وصی بحق خاتم الرسل امیر المؤمنین علی (ع) آمده گفت: یا امیر المؤمنین من خود را در این واقعه امر بغایت مخوف می بینم چنانچه روحم از بدن معطل و جثه ام بی آب و تاب بلکه زایل، نفسم به فنا و باطل نزدیک شده یعنی از ترس الهی نزدیک مردن رسیدم و هر چند فکر کردم بحقیقت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۸ آن نرسیدم من در میان آن مردم کسی که شرک بخدای تبارک و تعالی داشته باشد نمیشناسم چه همگی آنان مسلمان و اهل قبله و ایمانند، الله الله، ای علی بخاطر خدای تعالی و رسول مجتبی آنچه سبب مسرت و خوشی و خوشحالی من باشد برای من بیان کن اگر چنانچه من آن جماعت را اهل ایمان و اسلام و مطیع حضرت سید الانام میدانم خوب است پس اعتقاد خود را در آن باب زیاده گردانم و اگر آن اعتقاد موافق اراده و خواهش حضرت رب العباد و هم چنین رضای نبی الامجاد و مطابق رای صواب و سداد شما نباشد خود را از آن بازدارم و توبه و رجعت بحضرت قادر بی نیاز آرم، و نیز مرا از حقیقت حال خود خبر کن که آیا این کار که شما در خاطر دارید فتنه و آشوب است که متعرض شما شده پس اگر حال بدین منوال باشد شما به عبث مردمان را بشمشیر خویش و دیگران مقتول میگردانید یا آنکه در این باب امری است که حضرت رسول ایزد وهاب مخصوص بشما گردانید و شما را باقدام آن مامور ساخت؟ چون ولی ایزد همچون این سخنان از آن شخص استماع نمود، گفت: ای فلان نزدیک آی تا ترا از حقیقت امر مطلع و مخبر گردانم، بدان که در ایام جناب حضرت رسالت پناه (ص) جمعی از مشرکین بخدمت سید المرسلین آمده به دین اسلام مشرف شدند و به ابو بکر گفتند: که شما از برای ما از حضرت رسول ایزد تعالی اذن و رخصت حاصل کنید که ما همگی قوم را بخدمت حضرت رسول خدای آریم تا مسلمان شوند بعد از آن رسول ایزد منان ما و ایشان را اعطای اموال نموده، رخصت انصراف و ارتجاع بمرجع اصلی ما نماید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۰۹ ابو بکر بموجب التماس آن جماعت بخدمت نبی الرحمه رفته مطلب و مرام آن جمع جدید الاسلام بخدمت سید الانام معروض گردانید، حضرت هم آن جماعت را مرخص و مأذون گردانید عمر گفت: یا رسول الله این جماعت را شما مراجعت

بکفر مینمائی، حضرت پیغمبر (ص) گفت: تو چه میدانی که در اطلاق ایشان چه نفع و نقصان است، چون آن جماعت مراجعت بمیان اقوام و خویشان خود نمودند در سال دیگر با اکثر عشایر و یاران خود بخدمت رسول آخر الزمان آمده مسلمان شده‌اند کره ثانیه در سال قبل بنزد ابو بکر رفتند و سؤال کردند که در این سال نیز از حضرت نبی ایزد متعال بواسطه ایشان تحصیل رخصت کند، ابو بکر از حضرت (ص) التماس نمود مرخص فرمود، چون عمر در آن محضر حاضر بود همان سخن پیشتر را معروض سید البشر گردانید در آن دم حضرت سید الانام در غضب شد و گفت: من شما را نمی‌بینم که از گفتن سخنان لا یعنی منتهی و منزجر گردید بلکه پیوسته کار و شغل و فعل و عمل شما چنین خواهد بود یا آنکه ایزد معبود بشما شخصی از قریش مبعوث گرداند که شما را بحضرت ایزد تعالی بخواند و شما با او مخالفت و از اطاعت او سرکشی و تمرد ظاهر کنید مثل اختلاف و رمندگی گوسفندی که از گله وحشی گشته سر در بیابان گذارده و سعی چوپان هم مراجعت بگله شبان ننماید. ابو بکر گفت: مادرم و پدرم فدای تو باد یا رسول خدای، آیا من آن کس خواهم بود که مرا ایزد تعالی و تقدس برای دعوت هر کس به خدای اقدس مبعوث گرداند؟ حضرت نبی (ص) فرمود که تو آن کس نیستی. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۰ فی الفور عمر گفت: آن کس منم؟ حضرت رسول مقدس فرمود: که آن کس تو نیستی. عمر گفت: یا رسول الله پس آن کس کیست؟ اتفاقاً من در آن محل بدوختن نعل حضرت خاتم الرسل مشغول بودم، رسول حضرت ایزد عز و جل ایماء به من نمود و گفت: آن کس خاصف النعل است که در پیش شما هر دو حاضر است و او ابن عم و برادر و صاحب من و بری سازنده ذمه من معتمد من و اداکننده دین منست و مبلغ رسالت من بامتم و معلم جمیع مردم بعد از من و مبین و تاویل کننده قرآن حضرت مهیمن از آنچه بغیر از او کسی نداند این علی است. چون آن مرد این سخنان را از حضرت امام الانس و الجان استماع نمود گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع)، این سخن برای من کافی است، زیرا که هیچ چیز باقی نگذاشتی و تا من در قید حیاتم بلکه وفاتم مرا این نصایح واضح و این مواعظ لایح بسنده و بغایت ارجمند است بعد از آن، آن مرد مؤمن در مودت و محبت حضرت امیر المؤمنین بغایت شدید و صلب و بر مخالف آن حضرت بسیار عنید و صعب بود. از ابن عباس رضی الله عنه مروی و منقول است که: چون امیر المؤمنین بر قتال بصره نصرت یافت روزی بواسطه خطبه و نصایح مردمان فرمود: که قتب و پالان شتران بر بالای یک دیگر گذاشتند تا منبر شد، آنگاه آن ولی الله ببالای آن منبر رفت و بعد از حمد حضرت آله و ثنای رسالت پناه گفت: یا اهل البصره، و یا اهل دروغ و کذب، و یا اهل درد بی‌دوا، و یا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۱ اهل تبعه بهیمه لشکر زنان که بمجرد بانک اجابت نمائید و همان که مهلکه را دیدید گریختید آب شما تلخ و شور و دین شما نفاق و مهجور و اخلاق شما ناملایم است، اتفاق شما نفاق و اشفاق شما شقاق است چون خطبه را تمام فرمود روی بمنزل و مقام آورد، ما نیز با آن حضرت روان شدیم چون بمقام حسن بصری رسید در آن محل او وضو میکرد حضرت ولی الله گفت: یا حسن وضوی خود را نیکو کن. حسن بصری گفت: یا امیر المؤمنین، جمعی که وضو را بغایت نیکو میکردند و شهادت به کلمه طیبه: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ میدادند و نماز پنجگانه بواسطه حضرت ایزد یگانه بجای می‌آوردند دیروز بقتل رسانیدی حضرت علی گفت: کار ما چنانست که مشاهده نمودی، پس شما را چه مانع است از آن که مدد و اعانت دشمنان ما نمائی و برفاقت آن جماعت بر ما خروج فرمائی؟ او گفت: و الله بخدای عالم قسم است که من در این سخن تصدیق تو نمایم یا امیر المؤمنین (ع) در صبح دیروز غسل کردم و حنوط بر خود ریختم و خویش را بسلاح خود مسلح ساختم و خواستم که بجنگ شما آیم زیرا که هیچ گونه شک مرا نبود در اینکه تخلف از جیش ام المؤمنین عایشه کفر است، چون بیرون آمدم و بموضع حربیه رسیدم منادی ندا نمود که: یا حسن کجا میروی برگرد که قاتل و مقتول در این کارزار هر دو در روز شمار بعذاب نار گرفتارند، از این ندا برگشتم و با کمال ملال و اندوه به خانه خود نشستم باز چون روز دوم شد بخاطرم رسید که شکی نیست که تخلف از ام المؤمنین عین کفر و شرمندگی حضرت سید المرسلین در یوم الدین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۲ است کره ثانیه برخاستم و حنوط بر خود راست کردم و سلاح خود را پوشیدم و بیرون آمدم بقصد قتال چون بهمان موضع حربیه رسیدم، باز ندای شنیدم که از عقب خود که گفت: یا

حسن باز کجا میروی که قاتل و مقتول هر دو در نار و به عذاب الیم گرفتار خواهند شد، برگشتم. حضرت امیر المؤمنین گفت: راست می گوئی آیا هیچ میدانی که آن منادی تو که بود؟ گفت: نه. حضرت فرمود: که آن برادرت ابلیس خسیس بود تو تصدیق ایشان نمودی اما ندانستی که این از احوال لشکر عایشه است که قاتل و مقتول در نارند، بخلاف لشکر من، که قاتل و مقتول هر دو در بهشت عنبر سرشتند. چون حسن بصری کلام حضرت امیر المؤمنین امام الانام استماع نمود، گفت: یا امیر المؤمنین الحال دانستم که قوم تمام از هالکین یوم الدین اند. از ابی یحیی الواسطی منقول و مروی است که: امیر المؤمنین علی (ع) فتح بصره بتوفیق رب العزت نمود اکثر مردم بحضرت (ع) جمع شدند و حسن بصری نیز با آن جماعت بود و با خود لوح نگاه میداشت و هر لفظ و هر کلمه که حضرت امیر المؤمنین بآن کلام متکلم میشد حسن بصری آن را مکتوب میگردانید، حضرت امیر المؤمنین علی با آواز بلند گفت: ای حسن، چه میکنی؟ گفت: یا علی آثار و گفتار شما را مکتوب میگردانم تا بعد از شما از آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۳ حدیث و حکایت بامت کنم. حضرت علی فرمود: که هر قوم را سامری است و این حسن بصری سامری این امت است اما آنقدر هست که او لا مساس نمیگوید لکن لا قتال میگوید.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در تحریر قوم بر مسافرت به جانب شام بواسطه قتال معویه علیه ما يستحق من الملك العلام بعد از اخذ بیعت از قوم و عهد میثاق بر اطاعت امام و متابعت آن حضرت.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در تحریر قوم بر مسافرت به جانب شام بواسطه قتال معویه علیه ما يستحق من الملك العلام بعد از اخذ بیعت از قوم و عهد میثاق بر اطاعت امام و متابعت آن حضرت. روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بجهت قتال و جدال معویه اراده سیر شام نمود، روزی مجمع انام که اکثر خواص و عام در آن محضر بالتمام حاضر بودند خطبه اداء نمود مشتمل بر حمد ایزد تبارک و تعالی و ثنای محمد مصطفی (ص) آنگاه فرمود که: عباد الله اتقوا الله: یعنی ای بندگان خدای منان، پرهیز بکنید بخدای عزیز و مجید و اطاعت خدا و رسول او و اطاعت امام شما نمائید، زیرا که رعیت صالحه نجات بامام عادل (ع) یابند، و رعایای فاجره و هالک و غاوی بامام فاجر مفتری گروند بدانید، و آگاه باشید که معویه بن ابی سفیان بیعت مرا شکسته و دست ظلم و تعدی و تفریط از روی غصب در حق من دراز کرده، و طاعن در دین باری تعالی، و طاغی باغی حضرت خاتم الرسل است. ای جماعت مسلمانان هیچ میدانید که این مردمان دیروز با من چه نوع سلوک کردند همگی شما و ایشان از روی طوع و رغبت بغیر جبر کراحت به جهت امر آخرت به نزد من آمدید، تا مرا از منزل من بیرون آورده و بیعت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۴ نمائید، من در آن باب با شما پیچیدم تا به بینم که در قول و فعل خود راست گوی و صادقید یا کاذب، و امتحان میکردم که تا حقایق احوال شما کما هو حقه مطلع گردم شما در قول و ابرام زیاده کردید، و مکرر نزد من آمده خواهرش و التماس مینمودید که اجابت کلام شما نمایم، و من در اباء و انکار قول و عدم اعتبار آن تأکید زیاده میکردم چنان بر سر من هجوم آوردید که شتران تشنه بر حیاض که مشرب ایشان باشد هجوم آرند که یک دیگر را بدوش و دست و پا از مورد آب دور کنند بر من بنوعی غلبگی و هجوم آوردید که من ترسیدم نه مرا بلکه شما بعضی جمعی از یاران خود را بقتل آرید، چون حال شما همه بدان منوال مشاهده نمودم و فکری در کار شما و خود فرمودم با خود گفتم: ای علی اگر قیام بامر و کار این انام و اجابت کلام و انصرام مقاصد و مرام اینها ننمایم هرگز مهمام احدی از این طایفه از روی صواب بانجاح و انجام نرسد و هیچ احدی میان این جماعت قایم مقام من در سلوک با ایشان از روی راستی و عدالت سلوک ننماید و با خود گفتم: و الله که اگر من با ایشان ملایمت و نرمی نمایم و حال آنکه ایشان عالم بحق من و فضلم باشند در پیش من دوستر است از آنکه ایشان با من ملایمت کنند و عارف بفضل و حال و عالم بعلم و کمال من نباشند بنا بر آن دست خود را بواسطه بیعت شما گشودم در آن دم شما با من بیعت کردید و با شما معشر مسلمین انصار و مهاجرین و تابعین باحسان و آنها که حاضر بودند من از شما عهد و بیعت و صفقت و متابعت گرفتم و بیعت با من عهد با

خدای تعالی و هم چنین پیمان با ایزد منان است، بلکه از پیمان با انبیاء و رسولان اشد و اتقن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۵ و احکم و اعظم است، و گفتم که باید نزدیک من آئید و استماع قول من و اطاعت امر و فرمان من نمائید و نصایح مرا بسمع رضا گوش نموده مخالفت مرا از خاطر فراموش گردانید و باتفاق و مرافقت من با هر باغی و مارق از دین برگشته جهاد و مقاتله و جنگ و مجادله نمائید، همگی در جواب من گفتید که: نعم، چنین میکنیم بعد از آن از شما عهد خدا و پیمان او گرفتیم و شما را به ذمه الله و بذمه رسول الله مشغول گردانیدم همگی شما تمامی شرط و عهد را متقبل شدید و هر چه گفتم اجابت قول من نمودید لهذا من حضرت ایزد مجید را بر همه شما گواه گرفتم، و بعضی از یاران شما را بر بعضی دیگر شاهد و مخبر گردانیدم بعد از آن در میان شما اقامت احکام شرع و سنت نبی بکتاب خدای تبارک و تعالی نمودم. الحال مرا عجب است از معویه بن ابی سفیان که در امر خلافت با من منازعت دارد و منکر ولایت و امامت من برای امت میگردد و گمان پسر ابی سفیان چنان است که او را در امامت امت احق از من است سزا و جزای او بر خدای عز و جل و بر حضرت خاتم الرسل است و او را اصلا حق در آن باب و حجت خدای تعالی و نبی الرحمة و متابعت مهاجرین و انصار و باقی امت با او نیست و انصار و سایر مسلمین تسلیم امر خلافت باو ننمودند و بر امارت مؤمنین بر او سلام نکردند. ای معشر المهاجرین و الانصار و باقی جماعت که سخنان مرا استماع می نمائید آیا شما بر نفس خود اطاعت مرا واجب نمودید و با من بطوع و رغبت و بغیر جبر و کراهیت مباحثت نمودید؟ آیا من از شما عهد و شرط برای قبول الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۶ قول خود نگرفتم، و بیعت که شما در آن روز با من نمودید بسیار بسیار تأکید آن زیاده از بیعت ابی بکر و عمر نبود؟ پس الحال هیچ اندیشه از عذاب و نکال: فی یوم لا- ینفع بنون و لا- مال، ننموده، چرا با من مخالفت مینمائید و با آنها مخالفت نمودید و نقض عهد و پیمان ایشان نکردید تا آنکه هر دو گذشتند و نقض عهد من و پیمان من کردید؟ و با من وفا نکردید؟ آیا نصیحت من بر شما واجب و لازم نیست؟ و اطاعت و امر من از فروض متحتم نیست؟ آیا نمیدانید که بیعت من بر شاهد حاضر و غایب غیر ناظر شما واجب و لازم است؟ معویه ابن ابی سفیان و اصحاب او چرا در بیعت که با من کردند وفا نکردند، مع هذا مردم دیگر که با من بیعت کردند طعن و منع آن جماعت مینمایند و میدانید که من بواسطه قرابتی و دامادی حضرت سید الانام و سابقیت در اسلام اولی و احق و احرى و الیق بامر خلافت و ولایت اتمم از آن کس که بر من مقدم داشتند، آیا شما و ایشان قول حضرت رسول (ص) در باب ولایت و امامت و موالات من و باقی امامان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان در روز غدیر خم نشنیدید؟ یعنی بیقین کلام حضرت سید البشر در آن باب به سمع صغیر و کبیر و وضع و شریف و قوی و ضعیف و بنده و آزاد و خسته و دلشاد، و همگی نرسید، الحال متابعت من بر شما در اقوال و افعال بنا بر امر ذو الجلال و تبلیغ نبی متعال واجب و لازم و از فروض متحتم است. ایها المسلمون فاتقوا الله: ای جماعت مسلمانان بخدای پرهیزید و با من مستیزید و از استماع و شنیدن قول و انقیاد امرم نگریزید، و هر چه میگویم بجای آورید و بر جهاد معویه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۷ متجاوز از عهد و ناکث بیعت و اصحاب قاسطین و مارقین: یعنی شکنندگان بیعت و بیرون روندگان از عهد و سنت من بر خود لازم دانسته خود و سایر اصحاب را بر آن تحریر و ترغیب فرمائید، بشنوید آنچه از کتاب خدای عز و جل که بحضرت خاتم الرسل منزل گردانید من بواسطه نصیحت و موعظت شما تلاوت نمایم باید که بدان متعظ گردید، و الله بخدای عالم قسم است، که باین آیت موعظه خدای نافع منتفع گردید و منجر از معاصی ایزد تعالی گشته تا عاصی نشوید و آن آیه موعظتست که حضرت رب العزت غیر شما را بآن موعظه کرده و رسول خود (ص) را بآن واقف و عالم گردانید تا آن نبی عالم نیز امت خود را بدان متعظ و عالم گرداند چنانچه فرمود که: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ لَهُمْ اإِئْتِ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ فَهُوَ عَدُوٌّ لِي إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ بِمِائَةِ نَجْوَى فَلَمْ يُشْرَبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (البقرة آیه ۲۴۶-۲۴۷) ایها الناس، ای

معشر مردمان شما را در این آیات عبرت بسیار و خبرت بی شمار است باید بدانید که خدای رب العزت امر خلافت و امارت را بقدر انبیاء ذوی الاقتدار و پیغمبران عالقدر در اعقاب ایشان گذاشته و به جهت احفاد و اوصیای آن اعیان نگاهداشته، چنانچه طالوت را تفصیل بر جماعت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۸ ایشان داد او را برگزید و زیاد گردانید در علم و جسم و مقدم داشت، ما را نیز که از احفاد و اوصیای حضرت نبی الوری محمد المصطفی (ص) میباشیم برگزید و اولیای خود و اوصیای آن حضرت نبی الوری گردانید آیا شما در هیچ جا یافتید که حضرت خدای لازم المجد بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیده باشد لا سیما معویه را بر من بوساطت بساطت در علم و جسم. یا عباد الله اتقوا الله، ای بندگان خدای تعالی پرهیزید بخداوند تعالی و جهاد در راه آله نمائید پیش از آنکه سخط و عذاب ایزد منان بجهت تمرد و عصیان بشما لاحق و عیان گردد، چنانچه ایزد سبحان در کتاب لازم الاذعان بیان می نماید که: لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صف آیه ۱۲-۱۰) ای معشر مردمان، پرهیزید بخدای قادر سبحان و از متابعت امام زمان پای بیرون نگذارید، زیرا که مثل شما امم ما تقدم از حکم و امر انبیاء و رسل پیشین متجاوز و متقاعد گشتند و از عمل منکر منهی و منزجر نگشتند ملعون الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۱۹ شدند اما مؤمنان که بعد از ایمان بخدا و رسول شک و ریب بخاطر نرسانیدند و مجاهده بمال و نفس در راه خدای تعالی و تقدس نمودند، آن جماعت افراد مصدقین رب العالمین و مطیعین انبیاء و مرسلین اند. ای معشر اهل ایمان من شما را دلالت بسود و سرمایه تجارت مینمایم که سبب نجات شما از عذاب الیم و استخلاص از درکات جحیم است و آن تجارت عبارت از ایمان و اطاعت امر قادر منان و متابعت قول و فعل رسول آخر الزمان و جهاد با اهل کفر و عصیان است باموال و انفس بجهت رضاجوئی و اهدب مقدس و این برای شما هر کس بسیار بسیار خوبست اگر بدانید زیرا که این اطاعت باعث مغفرت و وسیله دخول جنت عدن و مساکن طیب، و ادراک فوز عظیم از عنایت و احسان خدای کریم است. ای معشر مردمان، باید که با امام خود جهاد با اهل تمرد و عناد کنید و اگر مرا از شما جماعت بعدد اهل بدر میبود که هر گاه ایشان را مامور بامر میگردانیدم اطاعت من میکردند و اگر نهی میفرمودم ممنوع و منزجر میگشتند و اگر بجائی میرفتم با من رفاقت میکردند من از شما مستغنی می بودم مسارعت تمام باقدام و قیام حرب معویه و یاران لئام او می نمودم زیرا که جدال و جهاد با امثال ایشان اصحاب عناد واجب است.

ذکر بیان کلام در تظلم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که جاری مجری احتجاج بر قوم و مشتمل بر توبیخ و تهدید و متضمن بر لؤم، و وعید اصحاب از جهت سعی و تأخیر ایشان بر قتل معویه است.

ذکر بیان کلام در تظلم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که جاری مجری احتجاج بر قوم و مشتمل بر توبیخ و تهدید و متضمن بر لؤم، و وعید اصحاب از جهت سعی و تأخیر ایشان بر قتل معویه است. ایها الناس، ای معشر مردمان من شما را امر بکوچ و خروج به واسطه جهاد اصحاب عناد نمودم بیرون نرفتید و حقیقت احوال قتال و جدال بگوش الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۰ شما رسانیدم اجابت نمودید نصیحت کردم حاضر باشید قبول نفرمودید حکمت بر شما میخوانم روی از آن بگردانیدید و اگر شما را موعظه بالغه و نصیحت که نفعه است نمایم متفرق و پراکندگی اختیار می کنید و از استماع آن مانند حمر وحشیه یعنی مثل گورخر که از شیر گریزد آنچنان از پیش من میگریزید و هر چند تحریص و ترغیب شما بر جهاد اهل جور و عناد مینمایم شما بالتمام، و همگی استماع کلام من نمی نمائید و هر یک بطرف دیگر متفرق میگردید که مبادا شما را در یک مقام و مأوی بپند، و گوید که حاضر شوید و

استعداد حرب و جهاد نمائید لکن چون مراجعت بمجالس خود کنید حلقه حلقه مربع می‌نشینید، و برای یک دیگر مثل‌ها می‌زنید و شعر می‌گوئید و می‌خوانید و خبرها می‌گذرانید تا آنکه متفرق شوید همان نوع بی‌رویت و بنیان در میان است و چون متفرق گردید اگر شما را از اشعار سؤال کنند جاهلید که اصلاً علم بر آن ندارید و غافلید، که بهیچ وجه من الوجوه ورع و تقوی بخاطر نمی‌آرید و متبع یک دیگر هستید که خوف خدای تعالی و رسول (ص) ندارید حرب و استعدادش را فراموش و بلدات دنیا مشغول و مدهوش دل‌های خود را فارغ از ذکر و فکر حرب ساخته و بدلائل و ضلایل خود را از قتال و جدال مشتغل گردانیده بحرب و جهاد اهل جور نپرداخته، عجب است و چگونه تعجب نباشد مرا از اجتماع قومی که باطل‌اند یعنی اصحاب معویه که با امام ضال‌اند و از عدم اجتماع قومی و اتفاق شما با امام عادل و واپس شدن شما را از حق خود یا اهل کوفه شما مانند عورتی که بواسطه فرزند سعی بسیار نمائید تا حامله شود و بعد از آن در محافظت حمل تقصیر و خود داری کنید تا آنکه آن بچه از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۱ او اسقاط گردد و در همان اثنا شوهرش وفات یابد و او بیوه ماند و فرزندی دیگر از آن شوهر نداشته باشد و از آن مرد میراث بسیار باقی ماند از وراثت بعید و دور شخصی مالک آن مال شود و آن عورت از آن محروم ماند حال شما مشابه آن عورت نادان است، و بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان از دوزخ به وسیله طاعت و بندگی خلاص گردانید مرا قسم است که در عقب شما اهل کوفه کور اعور یک چشم برگشته از حق تعالی و در پی هوا و هوس نفس خود را بر حکم و امر خدای تعالی و تقدس اختیار کند امیر و حاکم شما گردد و بعد از او گزنده دیگر که جمع مال بسیار نماید لیکن ممنوع از اکل آن شود بر شما حاکم شود بعد از او شما را بنی امیه بمیراث گیرند و یکی از ایشان بعد از دیگری بر شما حکومت نمایند حکم حضرت رب العزت بر این امت چنین مقرر گشته فلا محاله آن امر و قضا جاری و ممضی گردد بزرگان و نیکان شما را بقتل رسانند و اراذل شما را از حجله زنان شما بیرون آورده متصرف گردند. ای اهل کوفه این پاداشت و جزای فعل و عمل و صلاح نفس و غل و عدم اخلاص شما در این دین خدای عز و جل و رضای حضرت خاتم الرسل است ای اهل کوفه من شما را خبر دهم بحقایق اشیاء پیش از آنکه واقع گردد تا شما از آن امر بر حذر باشید باید که بترسید و بقول من متعظ گردید و اعتبار قول من نمائید گویا من با شما ام که علی دروغ میگوید چنانچه قریش قبل از این نبی و سید خود نبی الرحمه محمد بن عبد الله حبیب خدا (ص) را نسبت بکذب دادند، و یل بر ایشان باد که نسبت دروغ بکه دادند، آیا به رسول خدایا بحضرت الله تعالی و تقدس نسبت میدهند که من اول آن کسم که ایمان بخدای اقدس آورده و به یگانگی او مقرر گشته، و اگر نسبت به حضرت رسول مقدس میدهند اول کسی که ایمان آورده و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۲ آن حضرت را تصدیق نموده و نصرت کرده من بودم حاشا و کلا و لکن این لهجه شما خدعه است که اصلاً شما بآن محتاج نیستید و بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان خود را از آتش دوزخ آزاد گردانید که شما بر حقایق این مقدمات بعد از اندک زمان مطلع خواهید شد و جهل شما باعث مصیر شما بآن طرف گردید و علم شما در آن وقت سود و نفع شما نخواهد کرد، بسیار بسیار بد کردارید ای مثل مردان اما رجال که در حلوم اطفال و در عقل مانند مریات حجالید و الله بخدای عالم قسم است و سوگند که اگر چه شما با بدان حاضرید لیکن بحسب عقل غالب و بهوا و هوس و بوسیله خواهش نفس مختلف بلکه متمرّد و مخالفید کسی که شما را به خیر و خوبی بخواند هرگز بوسیله عدم اجابت شما آن شخص بنصرت آن معزز و محترم نگردد و آنکه بجهت شما متحمل رنج و عنا گردد بهیچ وجه من الوجوه فرح و راحت و سرور و بهجت نبیند و در هیچ گاه کسی را از همصحبی شما قره عین حاصل نگردد سخنان شما است مردمان که در غایت شجاعت و در دلیری و در نهایت شدت و صلبی باشند بسیار بسیار ضعیف و بیدل و جبان و بی‌تحمل در حرب و جدل می‌گردند و فعل و عمل بی‌آب و تاب شما دشمن مرتاب شما را بطمع می‌اندازد که تا با شما در آویزد و همگی شما را ناچیز سازد و بحکم راحت و سرور بشما موصول آیا هیچ دار و سرا و منزل و مأوی شما را بغیر خانه‌های خود تمتع و تعیش خواهد بود و بعد از من آیا شما باطاعت و رفاقت کدام امام با منافقان لثام حرب خواهید نمود و الله بخدای تبارک و تعالی قسم است مغرور است آن کسی که با قول و عهود شما اهل غرور اعتماد نماید، یا که همانند تیر

بی‌پر و پیکان است آنکه بشما امید رفاقت در امداد و تصور نصرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۳ فرماید من چون بر حقیقت احوال شما مطلع گشتم بعد از امروز مرا طمع در نصرت شما نیست و اعتبار و تصدیق بقول شما ننمایم و باز آزمودگان را من بعد بیازمایم خدای عز و جل مصاحبت میان ما و شما را بمفارقت مبدل گرداند و واهب اکبر مرا مهلت و عمر دهد که جمعی از شما بهتر با من رفیق و یاور بواسطه اجرا و انجام حکم و امر غنی قادر و امضاء و انصرام احکام شرع حضرت سید البشر گرداند و شما را نیز چندان عمر و امان دهد که امام برای شما زبونت‌تر از من پیدا گردد، تا شما قدر احسان حضرت ایزد منان نسبت بخود و سایر خلقان بدانید، عجب است از حال شما امام و پیشوای شما مطیع و منقاد واجب تعالی ذکره و شما باغی و عاصی از ایشان و امام اهل شام عاصی و طاغی ایزد علام و اصحاب و یارانش مطیع و منقاد امام ایشان شرط در مباحث و متابعت اطاعت و رفاقت در تمامی اوقات و ساعت است، چنانچه آن امت با امام عاصی خود معویه دارند و الله که من راضیم میان من و او در باب شما صرف سودا دینار بدرهم معامله بهم رسد تا ده نفر از شما باو دهم و یک نفر در عوض بگیرم زیرا که یکنفر مطیع بهتر است از صد نفر غیر مطیع و الله بخدای عالم قسم است که خوشحال می‌شدم که شما را نمیشناختم و شما امر معرفت بحال من نداشتندی یا مرا در غصه و رنج عدم اطاعت و سرکشی خود متالم نگذاشتندی زیرا که از آشنائی و معرفت شما بغیر از ایذا و ندامت حاصل نیست، و سینه من از حرکات ناپسند و کلمات نارجمند شما مملو از غیظ و بغایت ثرند است گوئیا از کثرت رؤیت اذیت از شما درون من درد و محن از شما به میراث گرفته، زیرا که با شما آشنا شده و اعتماد بقول نامعتمد شما نموده صرفه و بهره از حرکت خود در باب قتال و جدال با ارباب نفاق و ضلال اصلاً نگرفته الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۴ چه شما افساد امر و کار و عمل و کردار من بواسطه اظهار خذلان و ارتکاب تمرد و طغیان نمودید تا آنکه قریش از بیگانه و خویش در حق من گفتند: که اگر چه علی ابن ابی طالب اشجع تمام عرب است، لیکن او را علم بآداب جدل و حرب نیست، و لشکر و متابعتش اتفاق با ایشان ندارند خدای تبارک آن جماعت را خیر دهد که راست گفتند، شما خود انصاف دهید که آیا در میان آن جماعت هیچ احدی موجود است که در ممارست و مداومت جنگ و جدال و تحمل شداید حرب و قتال زیاده از من باشد؟ آیا شما مطلع نیستید که من قبل از سن بیست سالگی شروع در جنگ و قتال با ارباب ضلال نمودم تا باین حال زیاده از سن شصت سال رسیدم اما زور آن حضرت نبی ایزد منان هیچ احدی از اهل اسلام و ایمان از حکم و امر رسول آخر الزمان تجاوز و تقاعد نمودندی و پیوسته مترصد و منتظر امر فرمان لازم الاذعان آن نبی الرحمه بودند لیکن الحال کسی اطاعت نمینماید از من تنهائی چه کار آید دوست دارم که مرا خدای عالم از میان شما مردم بیرون برده و مرگ را مترصد من گرداند تا مرا خلاص ساخته واصل جنان و داخل روضه رضوان نموده از اذیت شما امت و از سایر ملت مستخلص سازد نمیدانم اشقی مردم را چه مانع است از آنکه این را رنگین گرداند (آنگاه ولی الله دست مبارک بر ریش خویش و تارک گذاشت) و گفت: این عهد از حضرت محمد (ص) است که آن نبی امی از زمان صغر سن این عهد مقرر و معین نموده خایب و خاسر است آنکه افترا کند و ناجی مصدق و متقی محسن است کسی که تصدیق فرماید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۵ ای اهل کوفه من شما را به جهاد منافقان اشرار در لیل و نهار و هم در پنهان و آشکار خواندم، و گفتم: غیر او جهاد با این جماعت اصحاب عناد نمایند بواسطه آنکه آن جماعت که مردم را بخانه و سرای ایشان بگذارند، و مبادرت باقدام جنگ و جدال و حرب و قتال متابعت رسول ایزد منان نمایند، جهاد ایشان باصحاب ایمان واجب عیان گردد شما پای در دامن خود کشیده در خانه‌های خویش بفرغت و عیش مشغول گشتید و بوسیله آن مخذول و دور از شفاعت حضرت رسول شدید، بواسطه آنکه قول من بر شما بغایت گران و حکم و امرم بشما صعب بی‌پایان بود، لهذا سخنان مرا پسی پشت انداختید و عار و عیب و ننگ بسیار بخود قرار دادید تا اینکه از شما فعل موحش و عارات و فواحش و منکرات ظاهر و بین و باهر و روشن گردید صبح را بشام و شام را بصبح می‌آرید چنانچه امثال شما قبل از این در دار دنیا بودند بنوعی که خدای عز و جل حضرت خاتم الرسل را از احوال آن جمعی مضل مطلع و مخبر گردانید، و از ظلم جباران سرکش طاغی و مستضعفین گمراه غاوی فرموده که: **يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي**

ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ اینست احوال فرعون و بنیان ظلم او که نسبت بحضرت موسی رسول قادر متعال و بامم بنی اسرائیل به ظهور رسید بر شما نیز حاکم جائز ظالم صاحب ایالت و حکومت شما گردد و آزار و جفای بسیار از آن جماعت بشما رسد آری، بآن حضرت ایزد مجید که دانه از زمین رویانید و اعناق ارقاب عبید خود را از درکات نیران آزاد گردانید قسم است که آنچه شما بآن موعود شدید عنقریب بشما خواهد رسید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۶ یا اهل کوفه هر چند شما را خطاب بلکه عتاب بمواعظ قرآن کردم متعظ و منتفع بآن نشدید و شما را بدره تأذیب مؤدب گردانیدم مستقیم نگشتید و عقوبت شما با تازیانه که اقامت حدود واهب یگانه بآن می شود نمودم از آن باز نایستادید دانستم چیزی که شما را باصلاح و انجام آرد شمشیر صمصام است، لیکن من اختیار فساد نفس خود برای صلاح شما نمی‌نمایم، بلکه هر چه رضای الهی، و وسیله خشنودی حضرت رسالت پناهی دانم معمول گردانم اما عما قریب بر شما سلطان صعب که از او جز ألم و تعب بشما و باکثر امم نرسد بر شما مسلط گردد که اصلاً توقیر کبیر و رحم بر صغیر شما نکند و فاضل و عالم شما را اکرام و احترام ننماید و فیء و غنائم را در تمامی شهور و عوام بسویت انقسام ننماید و همیشه شما را به واسطه زدن و آزار ذلیل و خار دارد، در معارک و مجالس فضیحت و وسیله قطع سبل و طریقت شما گردد وضع شما از دخول سرای شما منع نماید، و نوع اقویا بر ضعفا قوی و مسلط گردند که بزرگان شما ضعیف و فقیر از آن جورند یعنی طایفه ضعفا در نزد اقویا بغایت ضعیف باشند چنانچه اصلاً اختیار ملک و مال و اقتدار باراضی و منال خود نداشته باشند بجهت تسلط اقویا ظلمه بعد از آن حضرت ایزد سبحان دور نگرداند الا ظالم را در اندک زمان باز امر مدبر مقبل باراده مشیت حضرت عز و جل گردد، اما مرا در باب شما گمان فراق و پراکندگی است و بمضمون صدق مشحون آیه کلام ایزد بیچون: وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ بر من بغیر بیان امر و انکشاف آن و نصیحت شما نیست. یا اهل کوفه امتحان شما بسه چیز کردم، کران صاحب گوش، و گنگان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۷ صاحب زبان و کوران صاحب چشمید، یعنی با آنکه جمیع جوارح شما سالم و ارکان غیر متألم است لیکن شما هیچ کدام آنها را در جای ایشان استعمال نمودید، و الحال آنها در نزد شما بیکار و معطل از عملند شما اخوان صادق در هنگام ملاقات و تصافق با یک دیگر نیستید نه برادران استوار در قول و فعل در وقت ادراک بلا و جنگ و جدل باشید آنگاه آن خلاصه خلق الله گفت: بار خدایا من این جماعت را ملول گردانیدم و ایشان نیز وسیله ملالت خاطر فیض مقاطر من گشتند من ایشان را نیکو نمیدانم آنها نیز مرا از خوبان ندانند هیچ امیر از ایشان راضی و هیچ امیر مرتضی ایشان نیست و دل‌های ایشان را بسخنان حقه مؤثر گردان چنانچه نمک در آب اثر تمام دارد. یا اهل کوفه، و الله بخدای عالم قسم است که اگر من ناچار در مکالمه و در مراسله شما نمی‌شدم هرگز با شما ناطق و متکلم نشدمی نهایت خطاب و عتاب من با شما محض بواسطه هدایت و ارشاد و دلالت شما بطریق صواب و سداد است اما در آن باب چندان سعی و اهتمام از روی صلاح و صواب نمودم که از زندگی خود بری گشتم، مع هذا همه شما را شعار هذیان قول از گفتنها و فرار از حق و عدل و میل بفعل ناصواب و باطل است، که هرگز بوسیله آن خدای منان دین را باهل باطل عزیز نگرداند و من میدانم که هر چند بشما نصایح در خلا و ملأ نمودم مرا از آن سعی و مشقت چیزی بغیر خسارت زیادت نگردید و هر گاه که من شما را بجهاد امر کردم شما التماس تأخیر وقت آن بزمان دیگری نمودید، و مدافعه و مداهنه مینماید، چنانچه اگر شما را در ایام تابستان امر به جهت جهاد منافقان نمایم، می‌گوئید که شدت حرارت بغایت بسیار است الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۸ و در امثال این وقت حرکت بواسطه جهاد اهل عناد بی نهایت صعب و دشوار است، و اگر در ایام زمستان شما را مأمور بجهاد اهل نفاق و عدوان گردانم می‌گوئید که سرما بسیار بسیار و مسافرت در این وقت بر ما بغایت آزار است هر گاه شما از گرما و سرما عاجز باشید پس شما از حرارت و تندی بشمشیر اعداء عاجزتر و بی‌پا خواهید بود: فَإِنَّا لِلَّهِ و انا الیه راجعون، هر گاه ما را سر و کار بشما باشد ما را در جمیع ابواب از رجوع بخدای وهاب است. یا اهل کوفه مردی صحیح القول نزد ما آمده خبر رسانید که ابن غامد سردار والی شام با چهار هزار مرد درشت با کمال شور و شغب بر سر اهل انبار شبیخون آورد و غارت و تاراج آن مسلمانان نمود، چنانچه غارت اهل روم و اهل خزر و باقی طوایف کفره و اهل عدوان

نمایند و عامل من ابن حسان را با جمع کثیر از صلحاء و فضلا و بندگان خالص حضرت ایزد تعالی و تقدس به قتل رسانید، خدای منان کریم آن شهداء را بجنات النعیم مقیم گرداند و آن منافق نادان که غارت و قتل اهل ایمان را حلال دانسته چنین امر شنیع از آن منافق بی توقیع بظهور آمد و با این همه فساد و قتل بمن رسید که جمعی از متعصبین لثام اهل شام او را بجهنم رسانند بر سر دو زن یکی مسلمة و دیگر ذمیة معاہدہ در آمدند و ہتک ستر و عفاف آن دو عورت از روی جبر و کراہت نمودند، مع هذا مقنعة از سرشان و گوشوارہ از گوش و سینہ و از دست و ہم چنین خلخال از پای و بازو بند از بازو و مبرز ایشان را کشیدند و آن دو تا عورت را قدرت امتناع و اندفاع آن ظلمہ نبود، و ہر چند آنها استغاثہ بہ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۲۹ مسلمانان مینمودند هیچ احدی نبود کہ بفریاد ایشان برسد و نصیر و ظہیر نبود کہ نصرت و حمایت ایشان کند، اگر مؤمن در محافظت و بر خود رسی آنها چندان سعی مینمود کہ از حیات مستعار خود بی نصیب میشد در نزد من ملوم نبود بلکه در آن امر نیکوکار و مثیب بود. فیما عجبہ و کل العجب، بسیار بسیار تعجب است مرا از ظفر و نصرت آن جماعت مبطلہ بواسطہ اتفاق ایشان بر امر باطل و پراکندگی و بیدلی شما بواسطہ عدم موافقت و مرافقت شما از حق خود شما بمثل از بی غیرتی نشانہ تیر مردمان شدید ہمہ کس تیر بطرف شما می اندازد، و شما تیر بسوی خصم خود نمی اندازید، و غزو و جہاد با اہل نفاق و عناد صواب و سداد نمیدانید و عاصی رب العباد شدید و با این حال راضی و خوشحالیید شما مانند شتران مہار گسیختہ از قطار جستہ کہ ساربان از آنها غایب گشتہ باشد آنها مدتی در صحرا و بیابان بسر خود چریدہ باشند بعد از مدتی چون کسی ارادہ کند آید آن شتران را جمع نماید ہر چند از یکجانب آنها را راند از طرف دیگر تمامی متفرق گشتہ گریزند و اصلا بمہار و قطار در نیایند ترک اوضاع خود نمایند، و اطاعت امر و متابعت امام خود نفرمایند و السلام.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بر معویہ در جواب کتابت کہ بآن حضرت نوشت در غیر حرب و قتال،

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بر معویہ در جواب کتابت کہ بآن حضرت نوشت در غیر حرب و قتال، و این احسن حجت و اصول آن است: اما بعد کتابت تو ای معویہ بما رسید در آنجا مذکور نمودی کہ حضرت الہ تعالی، محمد مصطفی (ص) را برای دین او برگزید و آن حضرت را مؤید گردانید بنصرت و یاری اصحاب او فلان و فلان بدرستی و راستی کہ از طرف شما دنیا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۰ بما تعجب بسیار ظاہر و ہویدا نمود بجهت آنکہ ترا مقابل ما گردانید تا ما را خبر دہی ببلاء کہ خدای اکبر ما را بآن مبتلا و مخبر گردانید و نعمت کہ حضرت رب العزت بما افاضت نمود از اعطاء نبوت و ہدایت و ارشاد امت اما نقل و ارقام شما بما این مراتب کمال و احترام و این درجات حال و اکرام کہ از حضرت ایزد علام رسید از بابت آنست کہ شخصی تعریف خرما در نزد خرما ہجر نماید چہ خرما ی آن بلد در خوبی شہد و لذت رتبہ زیادتی از تمر سایر بلاد دارد ما و ارباب آنکہ کسی مبتدی در پیش شخصی کہ پیوستہ در تعلیم و تعلم گمان داری و مرامات در اناء اللیل و ساعات النہار مداومت نماید و در آن باب مہارت تمام پیدا کند اظہار کمال و قوف و معرفت خود فرماید یقین اقدام باین حرکت و باین حرارت عین نادانی و جہالت است در نزد عقل و دیگر آنکہ گمان شما در حق بعضی از مردمان چنان است کہ ایشان در اسلام افضل از ہمگی و تمامی مردمان ہستند این دعوای شما امریست کہ اگر تمام باشد همان موجب عزل و گوشہ نشینی شماست چہ اولاد آن مردمان و افضل از شما و ایشان کہ پیشتر ازین اظہار خلاف و طغیان نمودند حاضرند پس شما را دعوای امامت جایز و رخصت نباشد و اگر آن امر ناقص و ناتمام بود نقصان آن بشما ملحق نشود. ای معویہ نہ شما فاضل و نہ مفضل، و نہ آنکہ سائس و نہ مسوس هیچ کدام از جماعت شما طلقا و ابناء این طایفہ نبودند و تمیز میان مہاجرین اولین ترتیب درجات ایشان و تعریف طبقات این جماعت است از سبقت در اسلام و اطاعت و انقیاد امر حضرت سید الانام و وفا بعہد و پیمان در جمیع محل و مقام ہیہات ہیہات در ہر امر متعجب کہ سبب تعجب و شگفت باشد این لفظ در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۱ آن مستعمل است. ای معویہ افتخار شما چیزست کہ تو از آن بغایت

دورى و بى نهايت مهجور وى و الحال تو چگونه اقبال نمودى بر آنكه حكم كنى بر آن كس كه او را حكم بر شما و بر ساير مردم رواست، آيا تو عارف و مطلع بقدرت و طاقت خود نيستى؟ بايد كه چنانچه قدرت در علم و كمال و رتبه و حال ندارى خود را متأخر دانى و آنچه در حوصله خویش گنجایش ندارى از آن بازمانى چه غلبگی مغلوب بر شما نقصان ندارد و ظفر ظافر من عند الله بشما و بساير اعداء الله تعالى روى نيارد زیرا كه شما در تيه نفاق سرگردان و در بيدای جهالت شقاق مات و حیرانید آیا تو می بینی من مخبر تو نیستم، و لیکن حدیث و حکایت از نعمت حضرت رب العزت می نمایم قوم مهاجرین كه در راه حضرت اله جهاد با اعداء الله و منافقین اهل بیت رسول (ص) نمودند تا شهید شدند ایزد منان همگی ایشان را در درجات جنان بفضل و احسان بى پایان نماید تا آن كه كسى كه از سلسله ما بدرجه شهادت مستعد گردید او را سید الشهداء گویند و حضرت رسول ایزد مجید آن شهید سعید را در نماز به هفتاد تكبیر مخصوص گردانید اما تو ندیدی قوم از اهل اسلام و ایمان را كه در زمان جهاد با كفار معزز و مكرم گردانید و آنچه بهر آحاد آن جماعت احسان و عنایت فرمود به یكى از سلسله ما كه بشرف سعادت شهادت مشرف گشته پر و بال مرحمت و شفقت نمود و در این وقت در جنت طیار است و او را ذو الجناحین گویند. و اگر حضرت واجب الوجود نهی و منع مردم از تزكیه و تعریف نفس نمینمود هر آینه من ذكر فضایل خود می نمودم كه دلهاى مؤمنان بآن مسرور و مشعوف الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۲ میگردید و گوش شنوندگان از آن ملال و گران نمیگردید، و لیکن تو از طرف خود سخنان بیان مكن زیرا كه حقیقت احوال تو من كل الوجوه بر من واضح و عیان است، و ما صنایع پروردگار خودیم و ساير مردمان صنایع از برای مااند و عزت قدیم ما از حضرت رب العزت و فضایل سابقه ما ما را ممنوع از مخالطه با قوم شما نمی نماید چه اگر شما را مخلوط با سلسله خود گردانیدیم مثل اینکه از طرف شما مناكحه نمائیم یا شما از جانب ما نکاح کنید این فعل و عمل اكفاست در دار دنیا، اما شما را در دار آخرت هیچ گونه احترام و عزت نیست و چون تساوی میان شما و دیگران باشد كه از ما نبی صادق و از شما خائن و مكذب است كه آن عتبه است از ما اسد الله است و از شما اسد الاخلاف آن كنایه از عبد العزى است و از ما سیدی شباب اهل الجنة است، و از شما صبیئه النار است، حضرت امیر المؤمنین (ع) از این كلام صبیبه ابن ابی معیط را اراده نمود، زیرا كه حضرت نبی المحمود در حق صبیبه و بعضی اقوام او فرمود كه: ایشان اصحاب نارند و بعضی گویند كه آن در خلق؟؟؟ ولد مروان بن حكم است، زیرا كه یكى از اولاد او نیز مسمى بصبیبه بود، و فرمود: كه از ما خیر نساء العالمین و از شما حمالة الحطب است و آن عمه معویه بود از خوبیهای ما بسیار است و از بدیهای شما بى شمار تقدیم اسلام ما بر شما و بر ساير برایا مسموع اصحاب حضرت سید الوری بلکه جمیع خلق الله تعالى گردید و جاهلیت شما مدفوع نگردد و كتاب خدای تعالى نوادر احوال و اوضاع ما را- جامع است. و هو قوله تعالى: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (الانفال آیه ۷۵) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۳ و هو قوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ: (آل عمران آیه ۶۸) پس ما یك بار اولی بولایت امت بوسیله قرابت حضرت نبی الرحمة باشیم و مره اخرى اولی بذریعه طاعت و متابعت حضرت رب العزت باشیم و به غیر ما احدی را دعوی امامت و ولایت روا و رخصت نباشد و حجتی كه در یوم السقیفه جماعت مهاجر بر انصار نمودند همان دعوی قرابت به حضرت رسول الله (ص) بود، و به همان وسیله ظفر بر انصار یافتند و اگر همین علاقه قرابت و رابطه خویشی نبی الرحمة باعث ظفر بر ولایت و امامت امت بود پس خلافت و ولایت حق ما اهل بیت النبوه باشد نه شما و دیگران، و اگر احتجاج مهاجر بر انصار به غیر علت قرابت نسبت رسول رب العزت باشد پس دعوی انصار كه در هنگام اجتماع امت در سقیفه بنی ساعده بر مهاجر می نمودند كه از ما امیری و از شما هم امیری برای انجام امر خلافت مقرر باشد، باقی برقرار است و گمان تو ای معویه در حق من آنست كه بر همه خلفا حسد می بردم و در حق آن جماعت ظلم و ستم می كردم این گمان خلاف واقع و عین بهتانست، بالفرض اگر چنین باشد جنایت آن بر تو نیست تا ترا عذر آن باید گفت و این شكایتی است كه از تو عیب آن ظاهر و عیان گردد و آنچه گفتی كه جماعتی كه از مبايعت من تمرد و با من منازعت نمایند من چنانچه بینی شتران سرکش را چوب میكنند تا رشته مهار بر آن بسته بر

قطار بندند بهمان نوع ریسمان در آن وقت متمرّدان کرده به بیعت و بیان خود در آرم بذات الله تعالی و بقائه قسم است که تو اراده مذمت نفس خود نمودی که مدح خود فرمودی و اراده فضیحت خویشتن را الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۴ نمودی لهذا مفتضح و رسوا شدید و ندانستید که اگر مرد مسلم بوسیله ظلم ظالم مظلوم گردد اصلاً هیچ نوع نقص و ذلت بر آن بنده رب العزت راجع نگردد مادامی که آن مؤمن را شکی در دین و ریب در یقین بهم رسد و هم این حجت نیست بر غیر تو و اما آنچه در کتاب امر ما و کار عثمان بن عفان مذکور گردانیدی باید که تو از این کلام مجاب گردی از رحم و شفقتی که تو نسبت بعثمان بجای آوردی میخواهم بدانم آن کسی که نصرت خود را در باب آن مبذول داشته و او را بمقابل او هدایت نموده و مدتی مانع تمکن او نگشته آیا او را کسی که از او طلب نصرت گردد آن کس در آن باب تأخیر و تراخی فرمود مع هذا حوادث دیگر بر او احداث نمود تا آنکه قضا و قدر ایزد اکبر بر او جاری گردید آیا این کس دشمن بر اوست، یا آن شخص اول؟ حاشا و کلا و الله بخدای عالم قسم است که: قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْيَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (احزاب آیه ۱۸) یعنی حضرت رب العزت عالم است بحال مانع نصرت از جماعت شما و بحال قائل بنصرت که بیاران و برادران خود دلالت بطریق هدایت و نصرت نماید و من معذرت در باب انکار من نسبت باو نمیخواهم زیرا که با من بوسیله آنکه از او امور بدعت محدثه سانح و ظاهر می شد او را مانع گشته ارشاد و هدایت او می نمودم اگر این گناه بود باعتقاد شما عجب نیست اما بسا کسی که مردم او را بامر متهم گردانیده ملامت کنند و اصلاً او را در نزد حضرت اله هیچ نوع تقصیر و گناه نباشد، و بسا نصیحت کننده که مردم شما او را متهم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۵ گردانند و او از آن تهمت میرا و منزّه بود: و ما اردت الا- الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب، و آنچه ذکر نمودی که مرا و اصحاب مرا در نزد شما بغیر شمشیر چیزی نیست، پس بدرستی و تحقیق که از این کلام عالمی را بخنده آوردی بعد از آنکه این سخن از من بعاریت به تن برداشتی آیا هرگز دیدی که بنو عبد المطلب در هنگام جدال و حرب از دشمن ترسیده مضطرب گردند، و به شمشیر غیر خایف گشته از جنگ و قتال برگردند؟ شما را اندک صبر در این امر در کارست، اینست که فلانی از مبارزان من بتو میرسند و زود باشد ترا که در میدان رزم طلب کند آن را که تو او را طلب داشتی و بسیار بسیار نزدیک به تو آید آنکه تو از او دوری اختیار نمایی و مرا نیز در تعاقب او با جیش از مهاجر و انصار و تابعین باحسان و باقی عساكر نصرت مآثر که هجوم و ازدحام این طایفه بغایت سخت و گرد و غبار این جماعت بینهایت متساع و مرتفع گردد، همگی و تمامی ملبس و مسربل بسر اوایل مرگ گشته رسیده دانید چه این جماعت و مردم ملاقات و جهاد اعداء دین را دوستر از لقای پروردگار ایشان دارند و ذریات و عشایر بعض اعیان با ذریات بعض دیگر در این سفر مصاحبت یک دیگرند و شمشیرهای هاشمیه همه اعیان را در کمر است و تو عالم و عارف به مواقع سیوف نضال و ضرب اتصال آن برادر خود و خال و جدت و اهل تو خواهد بود، آنگاه آن ولی حضرت آله این آیه را تلاوت فرمود: وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (هود آیه ۸۳)

ذکر بیان احتجاج کتابت که حضرت امیر المؤمنین حیدر در مرتبه دیگر بسوی معاویه مکتوب گردانید.

ذکر بیان احتجاج کتابت که حضرت امیر المؤمنین حیدر در مرتبه دیگر بسوی معاویه مکتوب گردانید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۶ اما بعد بدرستی و راستی که میان ما و شما چنانچه ذکر کردی در سابق اجتماع و الفت و اتصال و مخالطت بود اما در این نزدیکی ما بین ما و شما مفارقت بهم رسید چه ما ایمان بحضرت ایزد منان آوردیم، و شما کافر گشتید و بعد از آنکه اظهار اسلام بخدمت حضرت سید الانام (ص) نمودی چون حضرت نبی الرحمه بعالم آخرت مسافرت اختیار فرمود، و تو بر عقیده استقامت نمودی و ما بر منهج دین قویم مستقیم بودیم و هیچ احدی از شما اسلام و اطاعت بطوع و رغبت بلکه بدون جبر و کراهیت ننمودید اما بعد از آنکه گروه شما و حرب به خوف حضرت نبی العجم و العرب بشرف اسلام و ایمان مشرف شده بودند شما با توابع و شعب بوسیله جبر مضطرب و مضطرب گشته اظهار اسلام کردید و آن چه ذکر نمودی که من متحمل قتل طلحه و زبیر و سبب تفرق جمعیت عایشه

و غیره شدم و در میان بصره و کوفه نزول نمودم این امریست که حقیقت آن بر شما مخفی است، پس جنایت آن بر شما و معذرتش بطرف شما نیست، و آن چه مذکور کردی که از انصار و مهاجر محارب و مقاتل من از روی علانیه و سر شما خواهید بود، مهاجرت از روزی که برادرت باسیری مسلمانان گرفتار شد منقطع گشت اگر ترا تعجیل بوده باشد خاطر خود جمع دار که من بنزد شما میرسم، و حقیقت قتال و جدال شما را در میدان کار زار بشما ظاهر و آشکار گردانم چه مرا حضرت پروردگار مبعوث و مقرر برای اذیت شما و سایر اشرار نمود و اگر تو پیش نمودی بنزد من آئی چه بهتر از آن خواهد بود چنانچه برادر بنی اسد حقیقت آن در آن شعر بیان فرمود: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۷ شعر: مستقبلین ریح الصیف نصیرهم بخاصب بین اغوار و انجاد و همان تیغ آتش فام که جد و خال و برادرت را در یک مقام بآن مقتول نموده بدار السقر مقر و آرام دادم در پیش. و الله بخدای عالم قسم است که تو نیز کسی را که دل او از ذکر خداوند متعال و ایمان در غلاف است بی گزاف و خلاف میدانی، چه این بعقل هر عاقل نزدیک است و این کنایه بمعایوه است بلکه اولی آنست که کسی بتو گوید که تو متصاعد گشتی بنردبان و مطلع شدی بر محل بدیهای خود بی شبه و گمان، و دانستی که اصلا از خبرنگویسان نیست زیرا که تو در پی گم کرده خود نیستی و رعایت آنچه که اکثر عمر برای آن صرف کردی نکردی و پای از دیوار حد خود مخفی و بعض نمودی و طلب و خواهش امری که از اهل آن و از معدن و مکان آن نبودی فرمودی پس چون قول تو از فعل تو دور و شیوه و عملت از طور شرع مهجور نباشد و ترا مشابعت و مماثلت نزدیک است باعمام و احوال تو چه آنها بوسیله دواعی نفس و تمنای امور باطل غیر مؤسس و منکر حضرت نبی الاقدس سلام الله تعالی و تقدس گشته مسارعت تمام بمصارع و مقتل خود نمودند تا بقتل رسیدند چنانچه تو میدانی که هرگز از سلسله شما قدرت مدافعه بزرگی نداشتند و در هیچ وقتی ممانعت از حریمی و محافظت خویش و حمیمی بضرب شمشیر آبدار گشتند و در هیچ گاه مباشر حرب و پیکار و بادی صلح در میان بندگان ایزد جبار نشدید و در باب قبیله عثمان سخنان فراوان بیان کردی عثمان در زمانی که مردمان بعهد و پیمان با همدستان شدند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۸ جمعی را برانگیخت تا فساد کردند و بعد از آن قوم را تحریص و ترغیب بقتل من نمودی من ایشان را بکتاب خدای عز و جل گذاشتم اما آنچه تو مرکوز خاطر خود گردانیدی و اراده داری که بحیز عمل آری آن از بابت خداع و فریب صبیان است، از پستان مادرشان که در اول فصل شیر گرفتن ایشان معمول گردانید و سلام من باد بکسی که اهل اسلام است.

ذکر بیان کتابت که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب کتابت، و نوشته معاویه ارقام نمود:

ذکر بیان کتابت که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب کتابت، و نوشته معاویه ارقام نمود: فسبحان الله، ای معاویه، متابعت تو بر هوا و هوس و دواعی و خواسته و خواهش نفس است و اختیار و تبعیت از میل بغایت بسیار است با تصنع حقایق شرعیه و اطراح و تیغهای محکمه که حضرت رب العزت ترا مطالعه کنند به آن و بندگان ایزد منان را بر تو حجت است بر آن اما کثرت احتجاج تو بر ما در باب قبیله عثمان مرا در آن امر تعجب فراوان است، زیرا که تو نصرت عثمان در جایی که نصرت راجع و عاید بتو شدی مینمودی، و هر جای که نصرت به تو رجعت نمودی او را مخذول و منکوب نمودی، چنانچه حقایق آن بر همگان واضح و عیان است و السلام. روایت است از ابو عبیده که: معاویه کتابت بخدمت حضرت علی (ع) مکتوب گردانید که مرا فضایل بسیار و کمالات بشمار است، زیرا که پدرم در زمان جاهلیت سید القوم و بعد از آن پادشاه ایشان شد در ایام اسلام و پیغمبر داماد ما بود و ما صهر رسول الله (ص) و کاتب وحی و خال المؤمنین بودیم و فضایل دیگر نیز داریم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۳۹ چون حضرت امیر المؤمنین (ع) مطالعه کتاب معاویه نمود، فرمود که ابن آکله الاکباد بفضایل خود بمن افتخار مینماید، ای غلام بنویس بنزد آن شعر: محمد النبی اخی و صهری و حمزه سید الشهداء عمی و جعفر الذی یمسی و یضحی تطیر مع الملائکه ابن امی و بنت محمد سکنی و عرسی سوط؟؟؟ لحمها لحمی و دمی و سبطی احمد ولدای منها فایکم له سهم کسهمی؟- سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت او

ان حلمی و صلیت الصلاة و كنت طفلا مقرا بالنبی فی بطن امی و اوجب لی ولایتہ علیکم رسول اللہ یوم غدیر خمی انا الرجل الذی لا تنکروه لیوم کریهہ و الیوم سلم فویل ثم ویل، ثم ویل لمن یلقى الا له غدا بظلمی غلام حسب امر امام الانام آنچه فرمود مکتوب نمود و آن ولی حضرت ایزد معبود بمصحوب یکی از شیعیان معتمد و فدویان مترصد بنزد معاویه آن را ارسال نمود، چون معاویه مطالعه آن مکتوب درر منظوم مرغوب فرمود روی بعمر و عاصی آورده گفت: بعد از تلاوت این کتاب هیچ احدی از ارباب و ملت خصوص اهل شام مطلع بر این امر و حقیقت باید نگردند و این کتاب را نخوانند، بلکه به نوعی مخفی گردانید که اصلا نبینند زیرا که اصلا مردم شام از ما متزلزل آمد بعد از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۰ مطالعه و تلاوت این کتابت و اطلاع بر حسب و نسب علی (ع) میل به ابن ابی طالب نمایند. از امام الهمام جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی و منقول است که چون عمار یاسر رضی اللہ عنہ مقتول گردید و خبر شهادت و قتل آن بنده ایزد علام باهل شام رسید اعضاء و جوارح خلق کثیر از آن طایفه تیره سرانجام مرتعش و بی آرام گردید و با یک دیگر گفتند که: حضرت سید البریه در باب عمار فرمود که: ترافئه باغیه به قتل رسانند و الحال آن مرد مسلم در میان ما کشته شده و مردم ما مباشر شهادت آن مرد صالح که مدتی در خدمت حضرت نبی الرحمة بود شدند از این مقدمه معلوم و مشخص شده که معاویه و تبعه او فئه باغیه اند، چون عمرو عاص این نوع سخنان را از سایر الناس استماع نمود خود را باضطراب تمام به معاویه رسانید و گفت که: یا امیر المؤمنین در میان مردمان فتنه و هیجان و اضطراب و آشوب زیاده از حد وصف و بیان بر منصف ظهور واضح و عیان گردید که تسکین آن دو چیز میسر و قابل امکان نیست. معاویه گفت: برای چه؟ عمرو عاص گفت: بواسطه قتل عمار یاسر، زیرا که هر احدی از عسکر آن کلام حضرت سید البشر (ص) را در خاطر دارند که آن حضرت روزی به عمار خطاب فرمود که: ستقتلک الفئه الباغیة الخ. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۱ معاویه گفت: ای عمرو تو بطریق سایر عسکر در حق عمار یاسر غلط کردی زیرا که ما عمار را بقتل نیاوردیم و او را دلالت بقتال و جدال هیچ امت نکردیم بلکه او را علی بقتل رسانید که او را دلالت بمقاتله ارباب ملت نموده در میان تیر و شمشیر غازیان ما انداخت تا آنچه بموجب قضا و قدر برای عمار یاسر مقرر بود باو رسید چون مقالات کاذبه و مکالمات غیر صادق معاویه و عمرو عاص بسمع اشرف حضرت امیر المؤمنین (ع) رسید گفت: اگر قیاس کار بقول معاویه و عمرو عاص و بامثال این گفتار باشد، لازم آید که قاتل حمزه بیقین حضرت سید المرسلین باشد، چه آن حضرت او را راه نمائی و دلالت به جهاد ارباب بدعت و کین نموده، در میان سیوف و رماح مشرکین انداخت تا بشهادت رسید.

ذکر بیان آنچه حضرت امیر المؤمنین (ع) در اثنای کتابت که معاویه قلمی می نمود، بعمر و عاص مکتوب فرمود:

ذکر بیان آنچه حضرت امیر المؤمنین (ع) در اثنای کتابت که معاویه قلمی می نمود، بعمر و عاص مکتوب فرمود: ای عمرو عاص، تو دین خود را تابع دنیای مردی گردانیدی که غیّ او بر همگان ظاهر و مشهور و هتک سترش بر او بر هیچ عاقل مخفی و مستور نیست کریم شریف بمجلس او معیوب و حکیم بوسیله مخالطت و مجالست او به سفاهت منسوب است، تو تابع اثر و طالب فضل و هنر او شدی، چنانچه کلب تبعیت شیر بجهت فضله که از مخلب او ماند نماید و منتظر و مترقب فواضل فریسه و شکار او باشد که بواسطه او چیزی بیندازد تا دربرآید، پس تو تضييع دنیا و آخرت بواسطه ارتکاب این عمل و حرکت نمودی اگر تابع حق و متابع اهل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۲ آن می شدی یقین بوسیله اطاعت حق ادراک مطالب خود در دنیا و آخرت می نمودی، الحال چون عصیان و تمرد و طغیان ظاهر کردی اگر حضرت قادر منان مرا بر تو قادر گردانند من جزای تو و ابن ابی سفیان بآنچه بیش از این از شما سانح و صادر گشته بشما هر دو میرسانم و اگر شما باقی مانند و من عاجز؟؟؟ باشم آنچه حضرت جبار منتقم از عذاب آخرت و الم برای شما و ایشان مقرر و معین فرمود کافی و بسنده است و السلام. و نیز مرویست که حضرت امیر المؤمنین (ع) در جواب عمرو نوشته و مکتوب گردانید از آنچه فرمود که مرا تعجب بسیار است از ابن نابغه و این کنایه از عمرو عاص است که او اهل شام را در

حق من بگمان انداخت که مگر من مردی اهل مزاح و بازی گرم که بلعب و بازی زنان و ممارست و مداومت به آن دارم و طبع من بامثال این افعال مایل و ملایم است او دروغ گفته و کلام کذب التیام او باطل است و بدترین گفتار سخن دروغ است که با مردم قول کند و بعد از آن آن را دروغ گرداند و باز مردم گویند که چنین کردی منکر گشته بر کذب خود قسم یاد نماید یا آنکه از او سؤال کند و او بخل کند با قدرت بر انجام سؤال یا آنکه سؤال کنند پس او قسم یاد نماید بر عدم قدرت خود و خیانت عهد و پیمان و قطع قرابت و موافقت کسان نماید و چون هنگام حرب و جدل و زمان حرب و قتل دررسد اصلا منع و زجر ننماید بلکه آمر بآن بود و پیش از آنکه مردم شمشیر بردارند او برداشته حاضر باشد پس هر گاه در گاه و بیگاه کارش این و شغلش چنین باشد کیدش از چه بیش بود چه قوم را از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۳ سینه ایشان منع نمی نماید. آری، و الله بخدای عالم قسم است که مرا ذکر موت ممنوع از لعب و هم چنین سایر مشتهیات عیش و طرب میدارد و او را بواسطه نسیان آخرت و در اثر اشتغال بلذات دنیا و عشرت از گفتن سخن حق ممنوع میگرداند و او بیعت بر معویه ننمود الا بعد از آنکه باو شرط نمود که بواسطه بیعت او عطیه و به جهت ترک دین چیزی باو اعطا و هبت نماید، چون معاویه قبول شرط نمود عمرو عاص اطاعت او فرمود.

ذکر بیان کتابت که محمد بن ابی بکر از روی احتجاج به معویه لجاج مکتوب گردانید

ذکر بیان کتابت که محمد بن ابی بکر از روی احتجاج به معویه لجاج مکتوب گردانید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کتابی است از محمد بن ابی بکر بسوی غاوی معاویه بن صخر سلام خدای تبارک و تعالی بر اهل طاعت الله از آن کسی که او از اهل دین خدای تبارک و اهل ولایت ملک العلی است ثابت باد. اما بعد بدرستی که حضرت خدای عز و جل بجلالت و قدرت سلطانیت خود ایجاد و خلقت خلق نمود نه از روی عبث و نه بواسطه اظهار قوت خود یا به جهت رفع ضعیف و عدم نکث بلکه بواسطه بندگی و طاعت و پرستش و عبودیت تکوین و ایجاد بریت فرمود. پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعید و برخی غوی و گروهی، و دسته ای رشید شدند بعد از آن از روی دانستگی و علم حضرت واحد عالم از تمامی خلقتان و از اعیان ایشان برگزید حضرت محمد پیغمبر آخر الزمان (ص) را برای رسالت آن حضرت را امین وحی گردانید بجهت تبلیغ آداب شرع و احکام ملت بامت، فلهمذا حضرت نبی الرحمه بندهای حضرت رب العزت را به پروردگار ایشان از روی عدل و حکمت و بموعظه حسنه خواند و دلالت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۴ ایشان بشرع سنت خود نمود اول آن کسی که اجابت و انابت و قبول اسلام و اطاعت آن سید الانام فرمود، برادر و ابن عم او حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بود که تصدیق آن حضرت بغیب مکتوم و سر مکنون مختوم نمود، و اختیار نبی المختار بر جمیع خویش و وقایت و محافظت او از همه مکروهات و اذیات قریش فرمود و مواسات بنفس و جان خود بجهت آن سید البریه در تمامی مکان مخوف نمود و حال آنکه تو تو باشی و او او که بیشتر از تمامی هاشمی در جمیع خیر مبادرت و پیش دستی می نمود، و تو لعین ابن لعین و پدرت ابی سفیان پیوسته باغی دین حضرت رب العالمین بودید اراده مساوات در فضل و سایر کمالات بآن حضرت داری؟ فیا عجباه در این باب، تعجب بسیار است و حیرت بی شمار، زیرا که تو و پدرت همیشه در پی غایله و مدام در فکر مکر و حيله بودید، و اجتهاد بسیار در باب اطفای نور ایزد تعالی و حمیت بر پراکندگی این طایفه اخبار نمودید و بذل اموال بادانی و اقصای رجال در قبایل بارازل و أمائل برای مخالفت این سلسله طیبه اشرف الأعیان و القبایل صرف فرمودید، و سلوک پدرت با نبی الرحمه و اهل بیت النبوه همین نوع بود تا در ربقه حیات مستعار بود و الحال تو را بجای خویش گذاشت، ویل لک: چاه ویل مقر و مسکن تو باد تو چون برابری با امیر المؤمنین علی (ع) توانی نمود که آن حضرت وارث رسول (ص) و وصی نبی الابطحی و ولی مردم و اول متابعان پیغمبر آخر الزمان از امم و آخرین ایشان است به عهد و پیمان با سید عالم چه آخرین کسی که در هنگام وفات نبی الأقدس الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۵ در خدمت مقدسه اش حاضر بود ولی ایزد تعالی و تقدس بود و تو دشمن و پسر دشمن آن حضرت (ص) بودی، الحال ممتنع بباطل خود بقدر قدرت و استطاعت و متفرق بغوایت ابن العاص شو که اجل تو قریب گشته و

کید تو ضعیف شده، پس از این بر تو واضح و مبین خواهد شد که خیر و عافیت در نزد کدام کس است وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

ذکر بیان کتابت معویه لجاج که از روی احتجاج در جواب محمد ابن ابی بکر مکتوب و مرسول نمود،

ذکر بیان کتابت معویه لجاج که از روی احتجاج در جواب محمد ابن ابی بکر مکتوب و مرسول نمود، این کتابی است بسوی عایب پدر خویش محمد ابن ابی بکر سلام من بر اهل طاعت خدای تبارک و تعالی باد. اما بعد، کتابت تو رسید و در آنجا ذکر آنچه خدای تعالی سزاوار بآن و قدرت و سلطانتش محیط و مستولی بر آن است نمودی با سخنان چندی که تألیف و ترصیف آن برای خود فرمودی، و نیز در آنجا ذکر حق علی و قدم سوابق و قرابتی ایشان بحضرت نبی آخر الزمان و نصرت و مواسات علی نسبت بمحمد شافع العصات در جمیع مظان خوف و هول و مکان اذیت و اندوه رسول نمودی و ذکر تفضیل علی (ع) و بیان معایب من بفضل دیگری فرمودی شکر و سپاس و ستایش فوق از تعداد و احصاء من مر خدای تبارک و تعالی را که امر ولایت و شغل خلافت از تو دور فرمود و بواسطه غیر تو مقرر و معین نمود ما و پدرت با هم بودیم در زمان پیغمبر ما محمد (ص) و حق علی و رتبه اکرام و احترام او را در نزد نبی ایزد تعالی میدیدیم و میدانستیم که اطاعت علی ما و او را لازم است و سبقت بروز و ظهور علی بر پدرت و بر ما ظاهر و هویدا بود، چون حضرت الله تعالی آنچه در نزد او بود برای نبی خود اختیار و ارسال کتب آسمانی و شریعت جدیدی برای آن نبی عدنانی نمود هر چه نبی محمود را نیز موعود نمود به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۶ و فاء وعده خود آن را بر آن حضرت تمام فرمود بعد از آن او را قبض فرمود پدرت و فاروق او عمر بن خطاب بمجرد وفات حضرت رسالتآب اول آنکه پیشتر از همه کس با علی منازعت و مخالفت نمودند و هر دو اتفاق نموده، پس آن گاه امر خلافت و ولایت را برای خود دعوی کردند، چون بزودی کار خلافت و امر ولایت بر ایشان قرار نگرفت مرتکب هم و غم بسیار بواسطه انجام و انصرام آن کار گشتند و اراده امور عظیم در ضمیر خود تصمیم کرده بودند تا آنکه مردم بیعت باو کردند و امر خلافت امت باو گذاشتند و ایشان هر دو متصرف امر شدند و علی را در آن شریک بلکه دخل ندادند، و اصلاً او را بر سر ایشان مطلع نگردانیدند تا آنکه امر و قضای ملک تعالی در باره ایشان هر دو منقضی شد، و چون ایشان گذشتند و گذاشتند عثمان سیمین ایشان بهدایت ایشان مهتدی و بمسیر ایشان سیر نمود. پس تو عیب پدر خود و اصحاب در سابق که متصدی این امر شدند نمودی چه ایشان کار بجای رسانیدند که الحال از أدانی رجال و أقاصی اهل گناه و معاصی هر محال طمع در آن امانی و آمال دارند، حتی شما هر دو در این آرزو می باشید. غرض آنکه ممهد این امر از همه کس بیشتر پدرت ابو بکر بود پس اگر این کار و فکری که مادر انصرام و انجام او سعی و اهتمام مینمائیم صواب باشد، پدرت در اول بادی و متصدی آن بود و اگر ظلم و جور است، پس سنت پدر تو است و من نیز از شرکاء او بودم و پیروی او فرمودم و اگر پدرت در مخالفت علی بر ما سبقت نمی نمود ما هرگز خلاف نکردی و امر خلافت و امر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۷ ولایت به علی (ع) تسلیم نموده اطاعت و متابعت او نمودمی، اما چون دیدیم پدرت چنین کرد ما نیز بسنت و آئین او رفته بمثل او این کار کردیم پس تو باید که عیب پدرت نمائی یا او را بگذاری و فضیحت او بنمائی و السلام علی من تاب و اناب.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر خوارج در وقتی که آن حضرت را بر تعیین حکم ملجأ گردانیدند

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر خوارج در وقتی که آن حضرت را بر تعیین حکم ملجأ گردانیدند بعد از آنکه بموجب استدعای ایشان آن حضرت عمل نمود منکر آن گشتند، و سخنان چند از روی اغراض می گفتند آن حضرت جواب ایشان از روی حجت نمود و خاطر نشان فرمود که بادی آن ایشان و خطاهم از آن طایفه بود به دلیل و برهان. روایت است که مردی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین (ع) بعد از انقضای امر حکمین از مجلس بهشت قرین برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین (ع)، اول ما را از

حکومت حکمین نهی فرمودی و بعد از آن امر بآن نمودی معلوم ما نیست که از این دو امر کدام به هدایت و ارشاد عباد و به صواب و سداد نزدیکتر است، چون آن ولی حضرت ایزد بیچون استماع این سخن از آن مرد بی سر و بن نمود دست مبارک بر یک دیگر زد، و گفت: این سزا و جزای آن کس است که ترک اخذ عهد و پیمان از مثل شما مردمان نمود. آری، و الله بخدای عالم قسم است در هنگامی که ترا بامری که سایر یاران شما را به آن مأمور گردانیدم امر می کردم: اگر در آن وقت همگی و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۸ تمامی شما را به بستن عهد و پیمان در باب حکمین و غیر آن میداشتم و بدون شرط و پیمان دست از شما برنمیداشتم اگر چه بحسب ظاهر کراهیت در آن بود، لیکن حضرت واهب بی امتنان منافع بسیار در ضمن آن بین و عیان تعبیه فرمود، هر آینه کاری بغایت محکم میکردم شما نیز اگر بر آن استقامت می نمودید هدایت و ارشاد یافته بصلاح و سداد می بودید و اگر کجی و ناراستی در خاطر میداشتید بوسیله آن راست و مستقیم می شدید و اگر ابا و انکار در آن کار اظهار می نمودید تلافی و تدارک شما بشمشیر بلارک می فرمودم. لیکن الحال احوال حرکت و مقال شما بکه گویم و دواى درد بی دواى شما از که جویم؟ زیرا که درد شما در پیش ما مثل زخم پهلوی حمار مرد خارکش است که مطلع است بر زخم ضلع او، مرا نیز احوال کثیر الاختلال شما من جمیع الوجوه واضح و هویدا است که پیوسته در پی اختلال احوال و مدام در صدد اغواء و ضلال رجال به قیل و قال اشتغال دارید، و از حضرت ایزد متعال و رسول لا یزال به هیچ وجه من الوجوه شرم ندارید. آنگاه آن ولی الله فرمود: که بار خدایا، أطباء حاذق از دواء این داء بیدوا ملول و از معالجه این طایفه همگی بازمانده در زوایا عجمی خمول و ساکن گشتند و این جماعت اصلا از شیوه سلوک و حرکت خود برنگشتند. مروی و منقولست که: چون خوارج بر حضرت امیر المؤمنین (ع) خروج نموده بر خارج لشکرگاه آن حضرت معسکر و آرامگاه فرمودند و بر انکار حکومت استقامت نمودند، روزی آن حضرت با بعضی از خواص اصحاب نیکو سیر به معسکر ایشان رفته بعد از نصیحت و موعظت آن امت و ذکر و بیان کلام الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۴۹ طویل گفت نه شما در هنگام که آن ارباب دغا رفع مصاحف از روی غدر و حيله و مکر و غيله و فریب و خدعه نمودند گفتید اینها را برادران مانند و اهل دعوت ما و ایشان از جنگ و حرب استقاله نموده پشیمان شده اند و طلب راحت و خلاص از جدال و مقاتلت خود پناه بسوی کتاب حضرت آله سبحانه و تعالی بردند، رای آنست که ایشان را در اقاله و استقاله قتال قبول نمائیم و از حرب و جدال آن رجال باز آئیم و آن جماعت را بمصاحف حضرت رب العزت واگذاریم نه من در جواب شما گفتم که این کار ایشان اگر چه ظاهرش ایمان لیکن باطنش تمرد و عدوان است، اولش رحمت و آخرش خسران و ندامت است باید که شما بر ثبات جهاد و غزا بر این اعداء ثابت و مستقیم باشد و بر طریقت خود لازم و قویم بلکه با آن جماعت بدنندگان جهاد نمائید و اصلا هیچ نوع فکر دیگر ننمایند و اگر احیانا در اثناء جنگ و جدل که دو لشکر بهم ملحق و متصل گردیدند یکی از شما را کسی از آن جانب فریاد کند و بنزدیک خویش خواند اجابت نکنید که گمراه و دور از رحمت الهی شوید، هر چند آن شخص مستغیث پدر یا فرزند یا برادر باشد، زیرا که ما با حضرت رسول خدای تبارک و تعالی بودیم و دیدیم که جنگ میان پدران و پسران و فیما بین برادران بود و سایر خویشان با یک دیگر مقاتله می نمودند و مسلمانان مترجی و مترصد ثواب و چنان از قتال و جدال دغا رحم و خویشان بودند یقین است که از این - مصیبت و شدت زیادتی در ایمان و اطاعت و انقیاد امر ایزد سبحان است و خود را مطیع فرمان گردانیدن و صبر بر مصائب یاران نمودن و دوستی با آن جماعت نمودن موجب تحصیل رضای واهب منان است، و ما بسیار بود که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۰ مقاتله با جمعی که در اسلام برادر ما بودند بواسطه اعوجاج و گمان و شک و رجعت ایشان نمودیم و بحکم خدا و رسول با آن جماعت غزا و جهاد کردیم لکن ما هر گاه طمع در تحصیل خصلت از خصال محسنه می نمودیم میخواستیم که خدای تعالی ما را از تفرقه و جدائی آن نگاهداشته بلکه ما را بآن خصلت جمع ساخته باقی گذارد کمال سعی و همت و نهایت رغبت در تحصیل آن می کردیم و خود را از غیر آن باز میداشتیم. و مروی است که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) چون اجتماع قوم بر تحکیم حکمی مشاهده نمود، فرمود که: ما هیچ احدی از مردان را حکم در آن امر و مهمّ نگردانیم بلکه حکم ما قرآن لازم الاذعان

حضرت ایزد منان است و این خطی است مسطور فیما بین دفتین منشور که ناطق بهیچ زبان نیست بلکه تفسیر و معانی آن لازم و محتاج و لا- بد بترجمان است و رجال ارباب حال و اصحاب فضل و کمال از قرآن بیان حقایق تمامی احوال خلقت نمایند و چون ما قوم را دعوت و دلالت بقرآن حضرت رب العزت نمودیم که حکم میان ما و شما قرآن ایزد تبارک و تعالی باشد، راضی به آن شوند، فرقه از خدای عز و جل و از کتاب او روی گردان شدند، و اصلاً بحکم قرآن راضی نشدند یا آنکه حضرت قادر سبحان در کتاب لازم الاذعان میفرماید که: (نساء آیه ۶۳) فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ تفسیر آیه و الله اعلم آنست که اگر در میان شما منازعه در امری واقع و سانح گردد، رد آن بسوی ایزد منان نمائید و بسوی رسول او رجوع فرمائید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۱ رد امر به سوی خدای تعالی عبارت از رجعت بحکم کتاب رب العزّه است و رد بر رسول کنایه بلکه صریح از فرا گرفتن به سنت رسول است. پس اگر قوم راضی بحکم و تصدیق کتاب عزیز وهاب نمایند ما احق مردمان به آن امریم و اگر حکم بسنت رسول فرمایند باز ما اولی از تمامی انس و جان بآن امریم. اما آنکه گفتند در تحکیم مدتی مقرر گردید که میان شما و قوم ممتد و مستمر باشد ما این کار بواسطه آن کردیم تا حال جاهل مبین و حال عالم و کامل یقین و بین و ظاهر گردد و مرا امید است که بوسیله این مصالحه کار امت محمد (ص) اصلاح یابد و هر احدی بتقاضای نفس خود در آن فساد نماید پس تو ای سایل با ظهور و بیان حق منقاد غی و ناحق شدی. و مروی است که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) عبد الله بن عباس را بنزد خوارج فرستاد چه آن جماعت از جایی که آن حضرت بنفس نفیس خود این طایفه را تواند دید یا حرف آنها باید شنید دور بودند چون ابن عباس به پیش آن جماعت رفت گفت: ای یاران، عجب است از امثال شما مردم که مرتکب این امر نامالایم گشته از امام یاغی شده و برگشتید؟ ایشان گفتند: ما از صاحب تو بسیار بسیار آزاده، بلکه بیزاریم زیرا که ما خصال چندی از علی مشاهده مینمائیم که همه کفر موبقه است، که او را به آتش دوزخ میرساند. اما خصلت اولی: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۲ آنکه بموجب خواهش و امر معاویه لفظ امارت مؤمنان از نامش محو نمود و بعد از آن مکتوب صلحنامه فیما بین خود و معاویه قلمی نمود و چون او امیر مؤمنان نیست ما مؤمنان نیز راضی بامارت او نیستیم. خصلت ثانی: آنکه او را شک در نفس خویش است که آیا در دعوی ولایت و امامت محق است یا نه؟ زیرا که بحکمین گفت: که شما نظر در حق ما و معاویه نمائید اگر او احق بمرتبه ولایت و خلافت باشد او را بر آن امر ثابت و مستقر گردانید و اگر من اولی بولایت و امامت باشم مرا به آن امر معین و مستمر دانید پس هر گاه متشکک باشد و نداند که او بر حق است یا معاویه، پس شک ما از او بی شبه بیشتر است. خصلت سوم: آنکه قبول حکم غیر خود چرا نمود؟ و حال آن که ما او را احکم الناس می دانستیم. خصلت چهارم: آنکه بر مردمان در دین قادر سبحان حکم نمود و به بهانه اجرای احکام شرع سید الأنام و حدود ایزد علام قتل فرمود، و چون وصی نبی اقدس بود سزاوار و لایق او حکم بر قتل اَنام نبود. خصلت پنجم: آنکه در هنگام قسمت فیء و غنایم بصره بامت خیل و سلاح آن طایفه بمیان ما قسمت نمود، و نسوان و ذریت آن جماعت از ما منع بفرمود و قسمت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۳ نمود. خصلت ششم: آنکه او وصی حضرت نبی الوری بوده و آن را ضایع نموده. چون ابن عباس رضی الله عنه این اعتراضات لاطایله آن طایفه خوارج استماع نمود به خدمت مقدسه ولی رب العزت مراجعت فرموده حقایق معروض رأی فیض اقتضاء حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گردانید و گفت: یا مولی مقاتلت قوم و اعتراضات آن طایفه مذموم شنیدی شما به جواب صواب آن احق و اولی و ألیق و آخری خواهید بود. حضرت فرمود: نعم، چنین است با ابن عباس از ایشان اعلام و استفهام نمائی که آیا راضی بحکم خدای تعالی و امر رسول مجتبی هستند یا نه؟ چون ابن عباس از آن جماعت استعلام نمود، گفتند: بلی ما راضی بحکم خدا و رسولیم، آنگاه حضرت ولی الله فرمود: من در جواب ابتدا نمایم بآنچه شما در سؤال مقدم داشتید، بدانید که من در ایام حیات حضرت سید البریات کاتب وحی و قضایا و راقم شروط و امان جمیع برایا بودم، روزی که مصالحه فیما بین ابا سفیان و سهیل بن عمرو با حضرت پیغمبر (ص) واقع شد من بحکم آن سرور نوشتم که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اینست آنچه صلح بر آن نمود محمد رسول خدای معبود با ابا سفیان صخر بن حرب و سهیل بن عمرو، و چون نزد آن طایفه

بردند سهیل بن عمرو گفت: ما رحمان الرحیم را نمی‌شناسیم و مقر برسالت تو من عند الله نیستیم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۴ نهایت گمان من آن است که تو ای محمد برای شرف خود چنین نوشتی و نام خود را مقدم بر اُسماء ما مکتوب گردانیدی اگر چه ما از شما اُسن در عمر و پدر ما نیز از پدر شما اُسن بود ما به این نوع صلحنامه راضی نیستیم. حضرت نبی الکریم بعد از استماع کلمات ایشان مرا امر فرمود که: در جای بسم الله الرحمن الرحیم باسمک اللهم مکتوب گردان و لفظ رسول الله را محو نموده محمد بن عبد الله ارقام نمائی من بموجب حکم سید الوری چنان کردم و آن حضرت بمن گفت: یا علی روزی امت ترا بمثل این کار گرفتار گردانند و اجابت قول آن طایفه از روی جبر و اکراه بی‌ارتیاب و اشتباه خواهی نمود، لهذا من مکتوب در اول فیما بین خود و معاویه و عمرو بن العاص چنین قلمی نمودم که اینست آنچه صلح بر آن نمود، امیر المؤمنین با معاویه و عمرو بن العاص چون صلحنامه به ایشان رسید گفتند: ای علی پس ما در حق شما ظلم کرده‌ایم، زیرا که هر گاه ما قائل باشیم بر آنکه شما امیر المؤمنین و وصی سید المرسلین خواهید بود و بعد از آن با تو مقاتله نمائیم بیقین ظالم و بیدین خواهیم بود، باید ای علی در صلحنامه مکتوب گردانی که: علی ابن ابی طالب چنین و چنین مصالحه نموده قطع منازعه فرموده من نیز لا علاج گشته نام خود را چنانچه رسول ملک علام نام نامی و اسم گرامی خود را محو فرمود محو نمودم اگر شما ابا و انکار این سخن من نمائید جاحد و منکر رسول خدای اکبر می‌شوید، چه اول رسول حضرت عز و جل مرتکب و متصدی این فعل شد، آن جماعت گفتند: این عمل حضرت پیغمبر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۵ حجتی است از برای شما و از آن دعوای ما بیرون آمدید آنگاه حضرت ولی الله فرمود که: آنچه گفتید که ترا شک در نفس خود بود که بحکمین فرمودید که شما نظر در حق معاویه و ما نمائید چنانچه معاویه احق از ما باشد او را بر امر ولایت ثابت و مستقر گردانید، و اگر من اولی و احق بولایت و خلافت امت باشم مرا مثبت و مستمر دانید، این کلام من نه از روی شک و عدم اطلاع بر اُحقیقیت خود بر معاویه و سایر اُنام بود، بلکه محض از روی انصاف در قول و فعل بود چنانچه حضرت واجب الوجود فرمود که: وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، در آن محل و مأوی که حضرت ایزد تعالی را هیچ شک نبود و بیقین عالم بود که حضرت نبی المحمود بر حق است مع هذا چنین فرمود. آن جماعت گفتند: ای علی این نیز دلیل و حجت روشن از برای شما است در دفع اعتراض ما بعد از آن حضرت امام الانس و الجان فرمود که آن چه گفتید که شما حکم دیگری را مقرر داشتی و حال آنکه من در نزد شما احکم از تمامی مردم بودم بدانید که حضرت رسول ایزد مجید نیز حکم غیر خود را مقرر نمود و آن سعد بود در مقدمات بنی قریظه و حال آنکه آن رسول حضرت ایزد متعال احکم الناس بود ایزد تبارک و تعالی در باب اقتدا و اقتفاء به آن حضرت امر فرمود: کما قال سبحانه تعالی: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب آیه ۲۱) یعنی هر آینه تأسی و اقتدای شما بر رسول الله (ص) از صفات حسنه بلکه از امور لازمه است بناء علیه من اقتفاء و تأسی بحضرت رسول هاشمی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۶ نمودم گفتند این نیز یا علی برای شما حجت است بر ما بعد از آن فرمود: و اما قول شما در باب آنکه من حکم در دین حضرت رب العالمین بر مردان کردم، به جهت آنکه حضرت قادر منان حکم برای اهل آن مقرر و عیان نمود، چنانچه خدای عالم در حق مردان که طایر حرم را ذبح نمایند، حکم کفاره و جزای آن اگر از روی عمد و دانستگی قتل نماید مثل کفاره قتل نعم است. کما قال الله سبحانه: وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قُتِلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ (مائده آیه ۹۵) و یقین چون خون مسلمین فرمود که در نزد ارحم الراحمین اعظم از چون طایر است، لهذا من اجرای احکام و حدود واهب علام بر مردان متابع دین سید الانام نمودم. گفتند: یا علی این نیز برای شما حجت است بر ما، آنگاه ولی حضرت آله و وصی حضرت رسول الله (ص). گفت: اما سخنان شما در باب قسمت فیء و غنیمت در روز جنگ بصره حقیقت آن چنانست که: چون حضرت عز و جل شما را بر اصحاب جمل مظفر بوسیله اطاعت وصی خاتم الرسل گردانید خیل و کراع و سلاح آن جماعت به شما قسمت شد و من تأسی و اقتفا بحضرت نبی الرحمه نموده منع شما از قسمت نسوان آن طایفه و ذریت فرمودم، و بر آن جماعت منت نهادم چنانچه حضرت سید عالم (ص) بر اهل مکه در حرم محترم ایزد عالم منت گذاشت با آنکه آن طایفه بر سر ما آمده بودند مع هذا اما همان مردان

ایشان را بگناهان و بتقصیرات و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۷ معاصی مؤاخذه نمودیم و کودکان آن طایفه را بعضیان و ترمذ بزرگان باسترقاق مؤاخذه فرمودیم بعد از آن از لسان معجز نشان بیان نمود که: بالفرض اگر نسوان را قسمت می نمودم پس کدام کس از شما عایشه در سهم قسمت خود قبول می نمود؟ گفتند: یا علی این حجتی روشن و دلیل بین است از برای شما بر ما بعد از آن ولی حضرت ذوالجلال گفت آنچه گفتید که شما وصی سید الانبیاء بودید اما آن را ضایع و خراب نمودید، پس شما کافر شدید زیرا که خود اقرار نمودید بر آنکه من وصی حضرت رسول مهیمن بودم بواسطه آنکه شما تقدیم خلفاء ثلثه بر من فرمودید و امر خلافت و ولایت از من به جهت مبايعت و متابعت آنها زایل نمودید و بر اوصیاء و انبیاء لازم است که مردم را بر نفس موصی خویش خوانند و وصایت خود را بر امم ظاهر گردانند زیرا که خدای تعالی رسل و انبیاء را مبعوث و مرسل گردانید بواسطه ارشاد و اعلام عباد بر آنکه ایشان که انبیاء و پیغمبرانند از قبل واهب سبحان مردمان را باقرار بر عبودیت حضرت رب العزت و باطاعت و پیروی نفس ایشان میخوانند و وصی نبی مدلول بر نبی است و او مردم را بر نبی ایزد تعالی میخوانند و به اطاعت و متابعت آن حضرت مأمور میگردانند و مستغنی است از خواندن امم بر نفس خود و این اطاعت و متابعت از برای آن کسی است که ایمان بخدای عالم و برسول ایزد منان (ص) چنانچه خدای عز و جل ذکره میفرماید که: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آیه ۹۷ آل عمران) پس اگر مردمان ترک حج خانه حضرت ایزد سبحان نمایند بیت الله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۸ الحرام بوسیله ترک سایر انام و عدم طواف آن خانه واهب علام کافر بی سرانجام نگردد، لیکن آن جماعت که ترک طواف و حج با استطاعت نمایند کافر بی ملت میگردند، بواسطه آنکه خدای عالم آن مکان محترم را بواسطه مردم مانند علم منصوب و مکرم گردانید مرا نیز حضرت نبی الاکرم بعد از امر و حکم قادر عالم منصوب مثل علم از برای جمیع امم گردانید چنانچه حضرت رسول الله (ص) فرمود که: یا علی تو بمنزله خانه کعبه خواهی بود که همگی بنزد تو آیند و تو را رجعت بجانب کسی نیست، آن جماعت چون کلام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) استماع نمودند گفتند: یا علی این نیز از برای شما حجت است بر ما پس ما را نخوانید بعد از دعوت بعضی ایشان رجعت باسلام و ایمان آوردند و چهار هزار کس بمتابعت هوا و هوس و باغواي شیطان نجس بر خواهش و دواعی نفس خود باقی ماندند و مراجعت و متابعت ننمودند، پس حضرت ولی ایزد اقدس با آن طایفه مقاتله نمود تا آنکه اکثر آنها مقتول گشته، به دار البوار جهنم یضیلمونها و بئس القراؤ مقام و قرار گرفتند و قلیلی از مستسعدین رکاب ظفر انتساب در دار الابرار جنات تجری من تحتها الأنهار در کنار خود آرام و مأب گزیدند، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در اعتذار آنکه با جماعت سابقین که دعوی امارت و خلافت کردند مقاتله و مجادله ننمود و با متأخرین از طوایف ناکثین و قاسطین و مارقین به جهت بغی و خروج ایشان قتال و جدال نمود.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در اعتذار آنکه با جماعت سابقین که دعوی امارت و خلافت کردند مقاتله و مجادله ننمود و با متأخرین از طوایف ناکثین و قاسطین و مارقین به جهت بغی و خروج ایشان قتال و جدال نمود. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۵۹ مروی است که بعد از مراجعت امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ خوارج نهروان و رحل اقامت در کوفه روزی با جمعی از اصحاب بسعادت و اقبال نشسته بودند و سخن از هر باب مذکور میفرمودند در آن مقام شخصی اجرای کلام بی نظام خود بدین وجه انتظام داد که: یا علی چرا با ابا بکر و عمر محاربه نمودی چنانچه با طلحه و زبیر و معاویه مقاتله فرمودی؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که من پیوسته مظلوم در حق خود بودم، اشعث ابن قیس برخاست و گفت: هر گاه تو مظلوم بودی پس چرا شمشیر نزدی و حق خود از غیر نگرفتی؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: یا اشعث چون سخن گفتی جواب بشنو و نگاهدار و این را بجای حجت در دل خود مضمهر گردان بدان و آگاه باش که مرا در این باب اقتدا به شش نفر از انبیاء حضرت ایزد تبارک و تعالی است اول آن اعیان حضرت نوح علیه سلام الملک المنان چنانچه حقایق احوال آن نبی عالیشان در قرآن لازم الاذعان واضح و عیان است که: فَدَعَا رَبَّهُ

أَنْتِ مَغْلُوبٌ فَاتَّصَتْ؟ (آیه ۱۰ سورة القمر) یعنی ای پروردگار من مغلوب و قوم کافر بر من غالبند چون رفع و دفع غلبگی آن کفره لثام موقوف بمشیت و اراده تو ای حضرت واهب علامست بعد از رفع آن مرا بر آن کافران غالب و منصور گردان، اگر قایلی گوید که حضرت نوح بغیر خوف متکلم بمثل این کلام گردید پس بدرستی و تحقیق که آن شخص کافر زندیق الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۰ است و اگر گوید که از روی ضرورت و عذر آن حضرت متکلم باین سخن گردید پس وصی نبی معذورتر از رسول خدای اکبر است. دوم اقتدا و تأسی من منوط بحضرت لوط (ع) است چنانچه حضرت ایزد واهب بی امتنان از حقیقت عجز و عذر آن نبی رفیع مکان در قرآن بیان نمود که فرموده است: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ (آیه ۸۰ سورة هود) اگر قایلی گوید که: آن حضرت قائل باین به غیر هم و هول گردید پس آن کس به یقین کافر و بی دین است، و اگر گوید: که آن تکلم باین کلام نبی ملک العلام از روی عذر و ابرام نمود پس وصی أعذر و أحق است، در هنگام ضرورت باین کلام. سیم مرا از ارتکاب این امر جمیل اقتدا بسبیل حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام ملک الجلیل است چنانچه حقیقت احوال آن نبی اکرم عالیشان در قرآن مذکور و عیان است که: وَ أَعْتَرِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (آیه ۴۸ سورة مریم) اگر قائلی گوید: که آن حضرت بغیر خوف و ابرام کفره عاقبت و خام متکلم بمثل کلام گردید بیقین آن کس کافر نومید از حضرت واحد اقدس خواهد بود و اگر گوید: که از روی ضرورت و عذر بود پس وصی نبی أعذر باشد. و چهارم مرا اقتدا بحضرت موسی (ع) است، چنانچه احوال آن رسول رب غفور در قرآن مذکور است که: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ (آیه ۲۱ سورة شعراء) اگر شخصی گوید که: آن حضرت این کلام نه از روی خوف و ابرام الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۱ قبطیان لثام نمود بی شبهه و ارباب آن کس کافر مرتابست، و اگر قائل بعذر گردد که آن رسول عالی قدر متکلم باین کلام در هنگام عذر گردید پس عذر وصی نبی بیشتر و او در مظان خوف و بیم معذورتر باشد. پنجم: مرا اقتدا به برادر موسی هرون علیهما سلام الله تعالی است چنانچه حقیقت احوال آن نبی رفیع الشأن در قرآن مسطور و عیان است، و خدای متعال فرموده است که: قَالَ ابْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي (آیه ۱۵۰ سورة اعراف): پس اگر قائلی گوید که: حضرت هرون بغیر خوف و بیم متکلم به این حرف و سخن گردید آن کاذب ابتر بی شک و ریب کافر است، و اگر گوید: که ضرورت و عذر سبب تکلم باین کلام گردید، پس در هنگام ضرورت وصی معذورتر باشد. ششم مرا اقتدا و تأسی ببرادرم خیر البشر محمد (ص) است، زیرا که آن حضرت باقبال سعادت بغار تشریف ارزانی داشت مرا بفراش خویش گذاشت، اگر قائلی گوید که: پیغمبر حضرت واحد غفار بغیر خوف و بیم به آن غار رفت آن قائل بیخبر بی شبهه کافر است، و اگر گوید: که آن رسول مختار اختیار این کار از روی خوف و اضطراب نمود، پس وصی او در هنگام ضرورت و اجبار به یقین در اختیار مثل آن کار معذورتر باشد، چون امیر المؤمنین علی (ع) کلام باتمام رسانید جمیع مستسعدین آن مجلس دار السلام بالتمام بر پای خاستند و معروض رأی فیض اقتضاء آن امام الوری گردانیدند که: یا امیر المؤمنین (ع) الحال ما دانستیم که قول قول شما است و ما در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۲ رای خود خطا کرده گناه کاریم لیکن توبه از آن قول و فعل نموده رجوع به حضرت خدای عز و جل نمودیم و خدای عذر شما را قبول کند. و اسحق بن موسی الکاظم (ع) و آن حضرت از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد و آن امام الهمام از پدران و آبای عظام کرام علیهم السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه در محضر جمع انام خطبه مشتمل بر حمد و شکر ایزد علام و نعت حضرت سید الانام در غایت فصاحت و بلاغت باتمام رسانید و در آخر آن کلام فرمود که: ای معشر انام، من اولی از جمیع مردمانم بر شما و به سایر خلقان و از روزی که حضرت رسول الله ایزد سبوح قبض روح شد همیشه مظلوم بودم. در همان دم اشعث بن قیس به تکلم درآمد و گفت: یا امیر المؤمنین (ع) تا از مدینه طیه تشریف به عراق آوردید هیچ وقت بواسطه ما خطبه و موعظت ننمودی الا آنکه فرمودی: و الله که من اولی از همگی و تمامی مردم بر مردمانم، و افضل و اعلم ایشانم و از زمان قبض رسول همیشه مظلوم و در زوایای خمولم چرا وقتی که در ولایت و امامت امت بتو تعلق گرفت اعناق بنی تیم و عدی به شمشیر هندی در هنگام ظلم و تعدی آنها نزدی و استیفای حق خود ننمودی؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: یا ابن

الخمارة، سخن گفתי جواب بشنو، و الله بخدای عالم قسم است که جبن و خوف و کراهت موت مرا مانع از قتال و جدال ارباب ضلال در هیچ حال از احوال نگشته بلکه از جنگ مشعوف و بموت مألوفم و مانع من در این باب عهد برادرم حضرت رسالت مآب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۳ علیه سلام الملك الوهاب است، چه آن حضرت مرا خبر از حرکت و غدر امت داد و گفت: یا ابا الحسن امت نقض عهد و پیمان بعد از من که در باب اطاعت و متابعت شما گردید مینمایند و بی شبه با شما غدر می نمایند، و تو ای علی در نزد من بمنزله هارونی در نزد موسی علیه التحیه و الثناء. من گفتم: یا رسول الله، در آن وقت که امت چنین حرکت کنند مرا به چه امر معهود و مأمور می گردانید؟ رسول ایزد معبود فرمود که: اگر در آن وقت اعوان و انصار یابی مبادرت بجهاد آن اشرار نمائی و الا دست از حرب و پیکار بدار، و خون خود را نگاه دار، تا آنکه مظلوم بمن رسی چه غوررسی آن در روز حساب و میزان در نزد حضرت قادر سبحان بی شبه و گمان از روی عدل و احسان خواهد شد چون رسول آخر الزمان وفات یافته مسافر آن جهان شد من مشغول تجهیز کفن و دفن رسول ایزد مهیمن گشتم و چون از آن فارغ شدم عهد کردم و سوگند خوردم که ردا برندارم مگر به جهت نماز و بندگی خدای عالم تا آنکه قرآن را بموجب امر و حکم حضرت رسول (ص) جمع نمایم، چون بر آن امر قیام نموده فارغ گشتم دست فاطمه (ع) و حسن و حسین (ع) را گرفته زیارت در منازل و خانه های اهل بدر و اهل سابقه کرده و همگی ایشان را قسم دادم به واسطه طلب حق خویش و ایشان را بنصرت و اعانت خود خواندم، هیچ طایفه بغیر چهار رهط اجابت قول من و اطاعت اهل بیت رسول مهیمن ننمودند و آن گروه نیکو سیر که اطاعت من بحکم خدا و پیغمبر نمودند سلمان و عمار الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۴ و مقداد و ابو ذر بودند، و آنکه معتضد و پناه من در دین حضرت اله بود از اهل بیت من مسافرت اختیار نمود و من تنها در میان ده نفر که به عهد زمان جاهلیت فریبیده شدند، عقیل و عباس باقی و براساسم اشعث بعد. از استماع کلام صدق التیام امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا امیر المؤمنین، کار عثمان نیز به همین عنوان بود، چون اعوان، و انصار در اجرای احکام شرع رسول مختار نداشت دست از امر بازداشت تا آنکه مظلوم کشته شد، حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا ابن الخماره، این مقدمه ما را نسبت بکار عثمان که تو قیاس به آن نمودی نیست، زیرا که او در مجلس که محل جلوس او نبود نشست، و ردائی که زیادتی بر او داشت آن را به اراده پوشش برداشت، و کشتی گیری با حق نمود، چون تاب آن نداشت بسر درآمد و حق او را از زمین برداشت و به آن خدای که محمد (ص) را بحق بر خلق فرستاد اگر روزی که برادران بنو تیم چهل نفس بیعت کرده بودند و با من بر قول خود اقامت و متابعت مینمودند با همان جمع قلیل عباد در راه خدای تعالی چندان جهاد می کردم که عذرم نماندی و حیات از بدنم دست افشاندی. بعد از آن فرمود: ای معشر مردمان اشعث در نزد خدای تعالی به موازنه پر پشه نیست، بلکه او در دین خدای معز کمتر از عطفه بز است و عطفه شبه عطسه است، یعنی او ثبات و استقامت اصلا در دین و ملت ندارد و روایت کردند جمعی از اهل نقل از طرق مختلفه از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: من روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در رجه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۵ مسجد حاضر بودم که سخن از مقدمه خلافت و تقدم آن کسی که بر او تقدم نمود در محضر امت مذکور شد آن امام الامه متنفس بنفس سعداء صلحا گردید و آه سرد از روی غم و درد برکشید و گفت: اما و الله، لفظ اما کلمه افتتاح است که بلغاء انام بجهت زینت و انتظام در صدر کلام سخن خود را بآن انجام و اتمام نمایند مرا بخدای عالم قسم است که هر آینه ابن ابی قحافه از روی حقد و کینه متلبس بلباس خلافت و متقمص بقمیص ولایت گردید و اصلا در آن در پی مراعات نص حضرت رب العزت و رضاء و رخصت نبی الرحمه و استحقاق و صلاحیت نگردید با آنکه خود عالم و عارف و شاهد و واقف به محل من در ولایت که موجب نص خالق البریه و تبلیغ رسول شفیع الامه مثل محل قطب آسیا است، یعنی مسماری که آسیا برو دایر است و بغیر آن حرکت و گردش رحی متعذر و متعسر است، و مطلع است بر آن که انکسار و انحدر سیل خیل سپاه در معارک رزمگاه از منست و هیچ احدی را در هنگام دار و گیر حرب یارای مسیر حتی طیر را قدرت طیران به سوی من مصیر نیست، لیکن من میان خود و خلافت حجاب ستر مباحدت انداختم و خود را بآن بی نهایت غریب ساختم و بوسیله عدم اعانت و نصرت امت و مردم پهلوی خود را از آن

تهی کردم و دست از آن کشیدم اما متفکر گردیدم میان آنکه آیا با این ید مقطوع از ناصر و معین حمله بر ارباب ظلم و کین و ستم آرم، یا صبر بر کوری و ظلمت اصحاب غی و ضلالت نمایم که صعوبت و عسرت آن بحدیست که آدم کبیر بر آن بمصابت و انسان صغیر از الم بلیت آن مشیب و حقیر گردد و مرد مؤمن در مقدمه آن محن سعی چندان نماید که ملاقات پروردگار الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۶ خود و ایزد مهیمن فرماید پس از تعمق فکر و نظر صبر را موافق امر خدای اکبر و مقرون برضای حضرت پیغمبر و بحجت نزدیکتر دیدم ناچار اختیار آن کار کردم لیکن در چشم و نظر خاشاک قذی و در حلق و کام شجی آزار و آلام قرار و آرام دادم بجهت آنکه میراث خود را بنهب غصب و غارت به تصرف ارباب بدعت مشاهدت مینمودم تا آنکه اول آن جماعت بسبیل مخالفت مسافرت نمود و چون او گذشت و خلافت بعمر گذاشت، چه گویم از رؤیت و ملاحظه تعجبات بسیار از عمر که بعد از تصدی و اختیار این کار بین و اظهار و ظاهر و آشکار کردند اولین در ایام حیات عاریت خود از ارتکاب امر خلافت اظهار اقال و ندامت مینمود بلکه معذرت میفرمود و چون اجلش قریب و وفاتش، نزدیک رسید آن را بعقد کفالت دومین مقرر و معین نمود، و چون شطری از خلافت با هر یک منصرف گشتند مقدمات آن را بسیار بسیار صعب و سخت و هم دشوار گردانیدند، پس از آن آن ولی حضرت عز و جل بکلام اعشی شاعر مثل زد، شعر: شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر روزی که ما طلب مأمول نمائیم گوید در بالای شتر و در جای مضبوطست و دست تصرف من از آن کوتاه است، و روزی که مأمول حاضر شود گوید که آن از برادرم جابر است و مرا دست تصرف از آن قاصر، و الله بخدای عالم قسم است که شخص اول امر خلافت را در محل تصرف مردی درشت گوی گذاشت که جراح زبانش بواسطه غلظت بیان و مس آن بی نهایت صعب و گران بود و او در آن امر بسیار بسر در آمدی و همیشه از آن کردار اعتذار نمودی چه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۷ مرتکب امر خلافت با عدم استحقاق آن و با خاطر مشوشی مانند راکب ناقه سر کشی است که اگر زمامش را بواسطه تند و بی آرامی سخت و استوار کرد بواسطه کثرت حرکت و عدم استقرار نیش چاک گشته خرابی پذیرد، و اگر زمامش را سست و نرم گرداند سر کشی بیحد نماید و خلقی را مبتلا ساخته به حال خود نماند و به عمر و بقاء ذات حضرت الله تعالی قسم است که تا او در ربه حیات مرهون آجال بود پیوسته حرکات بی استقامت و رمیدن و دوری از امر حق و طاعت ایزد متعال و همیشه متلون باختلاف احوال و متعرض و متغیر بوسیله کثرت امانی و آمال بود و من بذریعه: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ مستوثق بعنایت حضرت ارحم الراحمین گشته بر رؤیت مکاره و مشقت و شدت محنت در طول مدت او صبر مینمودم و توکل بحضرت عز و جل نموده شادان آن را متحمل بودم تا آنکه او نیز بهمان نهج و عقیدت که داشت مسافرت نموده کار خلافت بشورای جمعی از امت گذاشت و گمانش آنکه من نیز یکی از آن جماعتم فیا الله منادی مستغاث است که در هنگام حزن و آلام متکلم و منادی به این کلام گردند، یعنی از برای خدای تعالی چه گویم از حقیقت اهل شوری و از اجتماع آن جمعی دور از انصاف و عدل و رأی که هرگز قدم بر راستی و درستی نگذاشته اند و طور و شیوه بغیر حقد و کینه نداشتند و من جبرا و کرها در شوری حاضر شدم لیکن اصلا از آن جماعت بغیر غی و ضلالت و حقد و ضغینت هیچ چیز مشاهدت ننمودم، و سخن حق مطلق از آن طایفه نشنیدم تا آنکه بعد از آن مواطات و ساختگی با یک دیگر نموده اتفاق بر خلافت عثمان کردند، من چون حال بدین منوال مشاهده نمودم بر ایشان احتجاج بآیات قرآن و احادیث الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۸ حضرت پیغمبر آخر الزمان نمودم اما چون آن جماعت در بادیه ضلالت حقد و حسد و بشیوه تمرد و عداوت و متمکن و معتضد بودند اصلا بسمع رضا تلقی و اصغا نمودند تا آنکه رویت آنها یعنی آنان که فعل ایشان ریب و گمان و عمل عداوت و طغیان بود بمن اعتراض نمودند گوئیا کنایه از طلحه و زبیر است که چون در سابق بخلافت اول یعنی ابو بکر صبر نمودی، الحال چرا با ما و یاران اتفاق بخلافت عثمان نمی نمائی و با طوایف امت اظهار مخالفت مینمائی آلاں کار من بواسطه نیافتن ناصر و معین بجهت اجرای آداب دین رب العالمین و احکام شرع سید المرسلین باین نظایر متمشی و مقرون است که بمثل طایر غریبی در میان مرغان باشد به همان سلوک و آئین ایشان میگردیدم، چون در جای می نشستند من نیز می نشستم، و چون آنها طیران مینمودند من نیز موافقت و

مرافقت در طیران میفرمودم و تا انقضاء آن مدت بر طول محنت و الم مشقت صبر نمودم و اهل شوری هر کس بواسطه آز و هوس و دواعی نفس خود که مترجی حصول آن از عثمان بودند اطاعت او و اتفاق بر او نمودند، یکی از روی حقد و کینه تا گوئیا سعد وقاص است، و دیگری بواسطه مصاهرت، و خویشاوندی میل بخلاف و سر بلندی عثمان نمودند، و آن عبد الرحمن عوف بود، سیم و چهارم نیز بامثال یاران در اعانت و استقلال ثالث القوم سعی و همت گماشتند تا او را بخلافت بر پای داشتند و او اطراف خلافت را محکم گرفت و بر آخور آن مانند حیوان در میان روث و علف دان بچریدن مشغول شد و بنو امیه نیز با او اتفاق در اکل و چریدن مال الله تعالی نمودند و مانند آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۶۹ شتران که بسبزه و علف بهاران ازدحام نمایند و تا هنگامی که آن علف خشک و نابود نگردد از چریدن سر بردارند او نیز با آن طایفه گرسنه شکمها پر کردند و جهاز و اسباب خود و آنها را در ایام حیات بموجب دلخواه مهیا ساختند و چون یاران بنو امیه بیعت او را شکستند تجهیز نمودند یعنی او را به قتل رسانیدند، و اصلا او در ایام قتل و قتل از آن منزلت ما در هیچ زمان و اولویت ما را به مکان ولایت و خلافت بامت بیان و عیان ننمود و لیکن امت بعد از قتل و مسافرت او بمقر آخرت مردم از اباعد و اقارب از اطراف و جوانب بکثرت مآل گفتار بر من هجوم آورده آزار بسیار از ازدحام آن قوم بی ثبات و وقار یافتم و چون عالم بر صدق مقال و بر حقایق احوال ایشان بودم روی از آن جماعت برمی تافتم و ایشان کثرت و ازدحام مینمودند تا بعدی که حسن و حسین بمن پیچیدند و از بس که اجتماع بر سر من نمودند اطراف دامنم چاک گردید و بمانند گله غنم آن مردم بر حوالی من هجوم آوردند که از ما بیعت بستانید من نیز به موجب التماس و استدعای آن مردم سخن ایشان را قبول کردم و از آن طایفه بیعت گرفتم و در اندک مدت آن جماعت متفرق بدو سه فرقت گشتند طایفه ای بیعت شکستند آن طلحه و زبیر و غیر ایشان از عسکر جمل بودند ناکثین عبارت از ایشان است و جماعت دیگر خروج و بغی نمودند مثل خوارج نهروان و غیره، و مارقین که عبارت از آن طایفه بی رویت است و گروه دیگر فاسق گشته از حق برگشتند مثل معاویه و اصحاب او و قاسطین عبارت از آن امت است، گوئیا طوایف ایشان آیه کلام قادر سبحان: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْمَآرِضِ وَلَا فَسَادًا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۰ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (آیه ۸۳ سوره قصص) معنی آیه وافی هدایت و الله اعلم آنست که در آخرت و بهشت عنبر سرشت برای آن جماعت است که اراده علو رفعت در زمین و سبب فساد و اذیت مخلوقین نگردند عافیت عاقبت برای متقیان مؤمنان است، استماع نمودند چون چنین باشد بلکه شنیدند و الله و در خاطر ظلمت مآثر نگاه داشتند لیکن حلاوت دنیا و زینت آن در نظر ایشان بغایت شیرین در این جهان آمد بجهت همین مستلذات فانیه دنیویه را برداشتند و دست از نعم و مشتهیات یافته اخرویه بداشتند بخدای که دانه از زمین رویانید و جمیع ذی روح را موجود گردانید قسم است که اگر حضور حاضر و اطلاع حضرت اکبر بر حقایق امر هر بشر نبودی و الزام بر قیام و اقدام بر حجت بوجود ناصر نفرمودی بجهت آنکه مهیمن قادر بر والیان امر و علماء دانشور شرط و عهد گرفته مقرر نمود که بر امتلاء شکم ظالم از او چه حرام و گرسنگی مظلوم و محرومی او از داد و کام اندیشه ننموده آب سرد بر روئی ایشان در هنگام استدعا و التماس مقصد و مرام موافق شرع اسلام نزنند و در مراعات حق و انجام آن کمال سعی و اهتمام بجای آرند هر آینه من زمام امور خلافت را در گردن همان مهمام در محل و مقام که ارفع از سایر مواضع و مقام آنست میانداختم و خود را بواسطه عدم وجدان ناصر حق و معین صادق الود بآن نمیساختم و بلکه شما جماعت آخری را بکأس و جام که طایفه اولی را سقی نمودم به همان پیاله و جام بشرب میفرمودم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۱ خلاصه معنی کلام صدق التیام امام الانام علی ابن ابی طالب (ع) آنکه بنوع یاران بیشتر تصرف در امر خلافت بغیر حق کردند و من بواسطه عدم معین و ناصر صبر کردم کره ثانیه همان معنی را منظور و مرعی داشته باز در آن امر صبر کردم و دنیای شما را که در نزد من از عطسه نیز کمتر بلکه بی ثبات تر است بنزد شما می انداختم و اصلا بآن نمی پرداختم لیکن بواسطه امور مذکور از قبول قول شما برنگشتم و متحمل این شداید بیرون از حد حصر گشتم. ابن عباس رضی الله عنه میفرماید که چون ولی ایزد وهاب کلام باین محل و مآب رسانید مردی از اهل سواد که واقع است میان بصره و کوفه کتاب بدست ولایت مآب داد، آن حضرت بعد از فتح

مکتوب مشغول گردید بقرائت آن و چون از آن فارغ شد گفتم: یا امیر المؤمنین اگر مقالات معجز سمات که قطع نمودی باز بیان آن امتنان ما را نمائی عین مرحمت و احسان بلکه اشفاق بیرون از حیز بیان است حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا ابن عباس، هیئات، هیئات آن شقشقه بود که صادر و عیان گردید و باز مراجعت و معاودت بمکان خود نمود و شقشقه عبارت از آن چیزی است که شتر در ایام مستی از کنار زبان بیرون آورده پر باد گرداند و بعد از مدت قلیل آن را بمقام خود برگرداند. ابن عباس گفت: مرا در ایام حیات بر هیچ چیز تأسف و تفجع از فوت آن زیاده از فوت و قطع کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین (ع) در آن روز نبود، بر زیرکان معانی و بیان و عارفان لطایف و نکات سخنان واضح و عیان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۲ و لایح درخشان است که این خطبه موسومه بشقشقه مرویه از حضرت امام البریه امیر المؤمنین علی (ع) مشتمل بر اشارات بدیعه و محتوی بر استعارات لطیفه و لطایف قریبه و نکات غریبه است که عالم مخبر بعد از تعمق فکر و نظر بر درر غرر فراید فواید لآلی منتظم بجواهر زواهر آن مطلع و باخبر گردد، چنانچه یکی از فضلائی معاصر ابو الفضل عباس بن سیف الدین علی الطبرسی که اهل مازندران است، قریب بسه هزار بیت در ترجمه و شرح فارسی آن نوشته و با آنکه سعی و اهتمام تمام در انجام و انصراف شرح آن نمود، و بیان اکثر لطایف و نکات و استعارات بانواعها و اشارات باصنافها فرمود، مع هذا هنوز شمه شرح از آن کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق ننمود، و الله اعلم. مصنف کتاب ابو علی الطبرسی رحمه الله علیه میفرماید که: امثال این اخبار و آثار از کلام امام الأبرار و الأخیار بغایت بسیار و بیرون از حد حصر و شمار است، لهذا ما طرف از آن از روی ایجاز و اختصار بیان و اظهار کردیم، و از اندک ایضاح و بیان ما حقیقت حال و رتبه فضل و کمال آن ولی ایزد متعال ثابت و عیان گردد. روایت است، از ام سلمه رضی الله عنها زوجه حضرت سید الأنبیاء (ص) که در شب نهم که شب نوبت خواب من در نزد حضرت رسول ایزد مهیم بود به در خانه خاص آن صاحب عام و خاص آمدم و طلب اذن دخول بخدمت رسول نمودم که: یا رسول الله، رخصت است که بخدمت آیم؟ از لسان معجز نشان فرمود: که نه، من از آن نهی بغایت متحیر و مضطر گشتم، و ترسیدم که در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۳ حق من از پروردگارم ایزد مهیم از آسمان چیزی نازل شده باشد، و آن حضرت مرا بواسطه آن سخط رد و منع از خدمت خود کرده باشد، بسیار بسیار بروی افتادم و اندک زمان صبر کردم، پس آنگاه گفتم: یا رسول الله رخصت است که بشرف بندگی مشرف و سرفراز و مفتخر و ممتاز گردم؟ به زبان مبارک فرمود که: نه، در این مرتبه حیرت و اندوهم از پیشتر بغایت بیشتر شد و غم و الم بسیار در خاطر من قرار گرفت باز اندک مدت صبر کردم مرتبه سیم بدر خانه آن سرور آمده گفتم: یا رسول الله رخصت است که بخانه در آیم؟ فرمود: یا ام سلمه در آی. من بشوق تمام بخدمت آن نبی الاکرم در آمدم دیدم که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بدو زانو در برابر سید الانام نشسته بود، و چون من داخل شدم در آن هنگام این کلام از آن امام الانام (ع) شنیدم که گفت: یا رسول الله و یا رسول رب العباد پدر و مادرم فدای تو باد، چون کار بر آن نهج قرار گیرد مرا به چه امر مأمور میگردانی تا بدان قیام نمایم؟ فرمود که: کار شما صبر است، باز علی (ع) تکرار آن قول نمود باز رسول الله بصبر امر فرمود چون کره ثالثه حضرت امیر المؤمنین تکرار این کلام نمود، حضرت سید الانام گفت یا علی یا اخی هر گاه کار بدان نهج قرار گیرد باید که تیغ از غلاف بیرون آری و بر دوش خویش گذاری و بر گردن مخالفان زنی و باید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۴ چندان حرب و قتال نمائی که ملاقات بمن فرمائی در حالتی که شمشیر تو منقطر از دمای کافر و مخالف امر حضرت ایزد اکبر باشد، چون حضرت نبی الاکرم کلام با حضرت امیر المؤمنین (ع) باختتام رسانید، بطرف من ملتفت گردید و فرمود: این آزرده گی اندوه تو چیست؟ گفتم: یا رسول الله از اینکه مرا از دخول خانه منع و رد نمودی و رخصت نفرمودی. فرمود: و الله بخدای عالم قسم است که من رد تو ننمودم الا- از واسطه امری از خدای تعالی و رسول او وقتی که تو آمدی جبرئیل در پیش من بود و مرا از اموری که بعد از من احداث خواهد شد اخبار می نمود و مرا امر فرمود که حضرت امیر المؤمنین (ع) را به آن وصیت نمایم، ای ام سلمه تو نیز بشنو و شاهد شو که این ابی طالب به حکم ایزد واهب وزیر من در دنیا و آخرت است. یا ام سلمه بشنو و گواه باش، که علی ابن ابی طالب وصی و خلیفه من است بعد از من و

قاضی دین و راضی دین من و مانع جمعی غیر محق از حوض منست. یا ام سلمه بشنو و گواه باش که: این علی بن ابی طالب (ع) سید و سرور مسلمین و امام متقین و قاید غر المحجلین و کشنده جماعت ناکثین مارقین، و قاسطین است. گفتم: یا رسول الله ناکثین چه جماعت اند؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۵ حضرت نبی الرحمه فرمود: که آن طایفه جمعی باشند که در مدینه با علی بیعت نمایند و در بصره نقض عهد و پیمان و متابعت فرمایند. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد یا سید المرسلین قاسطین کدام یک از آن صنف از مخلوقین اند؟ حضرت نبی الرحمه گفت: آن جمعی تیره سرانجام معاویه و اصحاب او از اهل شام اند. پس آنگاه گفتم: یا رسول الله مارقین کدام طایفه بی سرانجام و بی دین اند؟ حضرت رسول رب الودود فرمود که: آن طایفه بی رویت و عرفان اصحاب نهروان اند.

روایتست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از فتح بصره و انقضای ایام چند روزی در اثنای خطبه که برای مردم بیان و عیان می نمود از لسان معجز نشان حضرت رسالت حکایت می فرمود که:

روایتست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از فتح بصره و انقضای ایام چند روزی در اثنای خطبه که برای مردم بیان و عیان می نمود از لسان معجز نشان حضرت رسالت حکایت می فرمود که: یا علی تو بعد از من مدت باقی و پابرجا و به بلیه اتم گرفتار و مبتلا خواهی شد و مخاصمه شما و ایشان در نزد خدای منان خواهد بود، مستعد جواب خصومت در نزد ایزد احد باش گفتم پدر و مادرم فدای تو باد برای من واضح و بین گردان که آن فتنه که مبتلا- بآن خواهم شد، چه نوع است و بر کدام نهج بعد از شما مجاهده بآن اهل دغا نمایم؟ حضرت رسول ایزد مهیمن گفت: ای علی تو مقاتله بعد از من به اصحاب ناکثه و قاسطه و مارقه نمائی و هر یک یک آن مردم را حضرت نبی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۶ اکرم باسم برای من بیان کرد، و فرمود که تو مجاهده با امتان من که مخالف قرآن و خلاف سنت من به علانیه یا پنهان نمایند و با جمعی که عمل برای در دین حضرت رب العالمین نمایند نمائی، زیرا که هیچ رأی در دین خدای تعالی نیست و آن همه امر و نهی است و در امر و نهی برای عمل نمودن دور از قاعده و صواب است. من گفتم: یا رسول الله در روز قیامت در هنگام خصومت امت مرا برب العزت و به فلاح و رستگاری از بلیت ارشاد و هدایت نمائی آن حضرت (ص) فرمود که نعم آری، هر گاه بدان نهج قرار گیرد شما اقتصار و اختصار بر هدایت کنید هر گاه قوم شما اختیار هوا بر هدی نمایند و میل بهوا فرمایند و از قرآن برای گراند و عمل بظواهر آیات قرآن ننمایند باید که شما بقدر الوسع الامکان آن جمعی بی معرفت و عرفان از روی ایشان که بسبب مشتهیات چیزهائی که بواسطه استقرار و اطمینان این جهان پریشان طاری و عیان گردید به تتبع حجج از قرآن بگردان، پس البته باید که تو عطف رأی خود بقرآن نمائی و هر گاه قوم بی آزر عاقبت و خام تحریف کلم قرآن از مواضع کلام ایزد علام نمایند و امرای طامعه یعنی بنو عباس و بنو امیه و قاده ناکثه یعنی زیر با متابعان و طلحه و فرقه قاسطه، یعنی اهل شام با سعد وقاص و معاویه و تبعه و گروه مارقه، یعنی خوارج نهروان و فرقه باغیه اهل کذب، مردی از حق و متابع هوای مطغی از طریق راستی و صدق که هر کس ایشان از کثرت مشتهیات هوا و هوس تابع نفس خود گشته از طریق رضای حضرت ایزد منان برگشته اند و باهل شبهه شدید و آن جمعی ناپسندیده اصلاً اعتماد نمائی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۷ که عاقبت برای متقیان و جنت برای رستگاران است. و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که: چون آیت وافی هدایت یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ، نازل شد حضرت نبی الرحمه فرمود: که هر آینه من جهاد بمعالفه نمایم یعنی بکفار جهاد نمایم و در آن باب سعی و اهتمام تمام فرمایم در آن هنگام جبرئیل امین (ع) از نزد حضرت ایزد علام آمده بعد از عرض تحیت و سلام گفت: ای نبی الاکرم اقدام بجهاد کفره لثام و قیام و انصرام آن متعلق است بذات اقدس شما و یا به علی (ع). و از جابر انصاری رضی الله عنه منقول است که من در حجة الوداع و زمینی نزدیک بحضرت رسول ایزد تبارک و تعالی بودم، آن حضرت روی مبارک بجانب ما آورده گفت: به شما بشناسانم جمعی از امت را که بعد از من مرتد گشته بکفر اصلی مراجعت نمایند و مقاتله و مجادله با یک دیگر کنند، و بعضی از ایشان گردن دیگر را زنند، و ایم الله بخدای عالم قسم است که در هنگامی که شما در آن جنس که بمضاربه شما

آیند و با شما محاربه نمایند چون با آن طایفه بی‌رویت جدال و محاربه نمایند در آن وقت اطلاع بر صدق قول من و معرفت به حال من پیدا مینمائید بعد از آن متوجه بعقب خود گردید و فرمود: یا علی یا علی یا علی یعنی یا من شما را بحقایق امور محدثه بعد از من مطلع میگردانم، یا علی و این لفظ را سه بار تکرار نمود، در آن هنگام اثر وحی و آمدن جبرئیل (ع) از جبین مبین حضرت سید المرسلین واضح و مبین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۸ گردید و بر اثر آن حضرت قادر سبحان آیت جلالت پایه: **فَإِنَّمَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ، أَوْ تُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ** (آیه ۴۱: ۴۲ سوره زخرف) بر حضرت رسول ذو الجلال انزال و ارسال فرمود. و از ابن عباس منقول و مروی است که حضرت امیر المؤمنین (ع) در ایام حضرت سید الانام میفرمود که: حضرت ایزد معبود میفرماید که: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** (آیه ۱۴۴ سوره آل عمران) و الله بخدای عالم قسم است که منقلب و بازگشت باعقاب بعد از ارشاد ایزد وهاب و هدایت رسالتآب ننمایم، و الله بخدای عالم قسم است که اگر حضرت نبی الاکرم وفات یافته متوجه آن عالم گردد یا مقتول و شهید شود هر آینه من با مقاتل حضرت رسول مهیمن چندان قتال و جدال نمایم که بمیرم یا کشته شوم زیرا که من برادر و ابن عم او و وارث آن حضرت نبی (ص) در دنیا و آخرتم پس که از من احق بحضرت رسول ایزد خالق باشد. و از احمد بن هشام مروی و منقول است که: من بنزد عبادۀ بن الصامت در ایام ولایت ابی بکر رفتم و گفتم: یا عبادۀ مردم پیش از خلافت ابی بکر اصلا حرف از کمالات و فضیلت او بیان نمیکردند، چه نوع شد که الحال او را تفضیل بر سایر اصحاب حضرت رسالتآب داده امر خلافت امت بدو حواله نمودند؟ گفت: یا ابا ثعلب هر گاه ما ساکت شده باشیم شما نیز ساکت شوید از ما و ما را به حکایت و سخن میارید، و الله بخدای عالم قسم است که علی ابن ابی طالب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۷۹ به ولایت امت و خلافت جمیع بریت احق از ابی بکر است، چنانچه حضرت نبی الرحمة بنبوت احق از ابی جهل بود بحکم خدای عز و جل من زیاده از این بیان به تو خاطر نشان نمایم: روزی من در خدمت رسول ایزد مهیمن حاضر بودم و ابو بکر و عمر بدر خانه رسول الله بودند که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ناگاه بدر دولت‌خانه حبیب اله حاضر شد در آن اثناء ابو بکر و عمر مبادرت بر حضرت امیر المؤمنین نمودند چنانچه اول ابو بکر داخل خانه رسول (ص) شد و بعد از او عمر و علی (ع) در عقب ایشان داخل آن مکان جنت نشان گردید در آن هنگام دیدم روی حضرت رسول ایزد علام چنان شد که گوئیا خاکستر بر آن ریخته شد من از آن بغایت اندوهگین و حیران شدم، و با دل خود گفتم: که حضرت سید عالم از این حرکت یاران بسیار متألم شد، در آن اثناء نبی الوری روی مبارک به علی (ع) آورده گفت: یا علی خدای تعالی عالم ترا امیر بر ایشان و بر طوایف بنی آدم نموده است، آیا ایشان بتو تقدیم می‌نمایند و یا تو از خلق نیکوی خود می‌گذرانی در همان دم ابو بکر گفت: من فراموش کردم یا رسول الله، عمر گفت: من سهو نمودم یا سید عالم، حضرت نبی المشکور فی الفور گفت: فراموش نکردید، و سهو نفرمودید من شما هر دو را می‌بینم که ملک و خلافت امت را از علی سلب و قطع نموده با او نزاع و محاربه مینمائید و دشمنان خدا و رسول در اختیار آن امر اعانت شما را قبول نمایند و باتفاق شما با اهل بیت من محاربه فرمایند و می‌بینم که شما مهاجر و انصار را بیکدیگر دراندازید تا شمشیر کشیده الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۰ بر روی یک دیگر زنند و از برای دنیا بوسیله حرکت شما فساد و نزاع نمایند و می‌بینم که اهل بیت من مقهور و متفرق در اقطار عالم گردند و این امر بحکم قضا و قدر است، پس از آن رسول ایزد سبحان چندان گریست که آب چشم مبارک ایشان بر روی روان گردید بعد از آن روی بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) آورده گفت: یا علی، الصبر الصبر صبر چندان نمائی که حکم و امر خدای اکبر در باره تو نازل و مقدر گردد، آنگاه حضرت رسول کریم فرمود که: لا- حول و لا- قوة الا- بالله العلی العظیم، ای علی از این امر چندان بتو روی آرد که امکان کتابت و بیان آن نباشد و اگر ممکن باشد که بشمشیر دفع فساد ارباب عدوان نمائی، پس شمشیر بشمشیر و قتل و قتل آن وقت تکرار در این لفظ نمود اشاره بآنست که در هنگام که قتل و جدال با ارباب ضال میسر باشد باید که در آن حال اصلا تقصیر و اهمال نمائی و نهایت سعی و اهتمام کمال بجای آری تا آنکه از کفر و مخالفت مراجعت بامر حضرت رب العزت و رسول او نمایند زیرا که تو بر حق و عدل و

دشمن تو بر ضلالت و بر باطل است، و همچنین تو ذریت تو بر حقاند بعد از تو تا روز قیامت. حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای کرام از حضرت علی (ع) روایت کنند که آن حضرت فرمود که من و حضرت سید عالم بعد از نماز فجر با هم بودیم چون حضرت نبی ایزد تعالی متوجه دولت سرای خود گردید من نیز با آن حضرت روان شدم و قاعده سلوک رسول حضرت مهیمن با من چنان بود که چون متوجه بصوب یا به امری میگردید، الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۱ مرا بآن واقف و عالم میگردانید و چون مکث آن حضرت به آن موضع و به آن شغل و فعل دیرتر می شد من چون مفارقت آن رسول خدای عز و جل را اصلاً متحمل نتوانستم شد و یک ساعت در مفارقت قدرت مصابرت نداشتم البته بر اثر آن سرور میرفتم چون بدر دولخانه نزدیک شدیم گفت: یا علی امشب در خانه عایشه میباشم و بسعادت متوجه آن محل شد و من بخانه فاطمه الزهراء علیها السلام آرام و مقام کردم و با حسن و حسین خندان و شادان بودیم و چون اندک زمان منقضی شد بخاطرم چنان رسید که بخدمت آن نبی انس و جان روم و از او خبر یابم، برخاستم و به در خانه عایشه رفتم و در کوفتم، عایشه بعقب در آمد و گفت: کیست اینکه در زد؟ من گفتم: منم علی. او گفت: که حضرت نبی الحامد الحال راقد است. من برگشتم باز با خود گفتم: که هر گاه حضرت حبیب الله راقد باشد عایشه چون در میان سرای بود و چرا در خدمت آن حضرت نبود باز مراجعت بدر دولت سرای نبی الرحمة نمودم و در کوفتم، عایشه گفت: کیست این؟ گفتم: منم علی. گفت: رسول رب العزت به حاجت مشغول است، من بناء علی هذا برگشتم و از کوفتن در شرمنده شدم، لیکن من چون صبر در مفارقت آن سرور در سینه و در دل نداشتم لهذا کره ثالثه برگشتم و بسرعت تمام خود را به در خانه آن سید الانام رسانیده در این مرتبه سیم در را بغایت محکم کوفتم، باز الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۲ عایشه از من پرسید که کیستی تو؟ گفتم: منم علی او ساکت شد، در آن اثناء آواز رسول معید به گوشم رسید که گفت: یا عایشه در بگشای تا علی (ع) در آید، چون عایشه به امر نبی مکرم در بگشاد من داخل دولخانه رسول ایزد مهیمن شدم بعد از عرض تحیت و سلام بخدمت آن سرور اُنام گفتم: یا ابا الحسن، بنشین تا من بتو حدیث نمایم که در چه کارم، یا اینکه تو حکایت نمائی که چرا بنزد من دیر آمدی، و در چه کار مشغول و گرفتار بودی گفتم: یا نبی ذو المنن شما حدیث و سخن از لسان معجز نشان بیان نمائید که کلام شما بی شبهه احسن از کلام منست. آنگاه آن حبیب آله فرمود: که من در فکر امری بودم و از الم جوع آن را پنهان می نمودم، و چون داخل خانه عایشه شدم و مدتی نشستم در پیش او نیز از اطعمه چیزی نبود که بنزد من آرد، دست طلب و سؤال بخدای قادر مجیب متعال برداشتم به جهت امری که در خاطر داشتم در همان دم بود که جبرئیل (ع) فرود آمد و با او این طیر بود، در آن هنگام انگشت مبارک بر مرغ بریان که در نزد آن رسول آخر الزمان حاضر بود گذاشت و گفت: یا علی اخی جبرئیل (ع) بمن گفت که: خدای عز و جل بمن وحی فرستاد و گفت: ای جبرئیل باید که بسرعت و تعجیل این مرغ بریان که اطیب طعام جنان است به بنده من رسانی، پس این است که بخدمت شما رسانیدم من الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۳ حمد و ثنای خدای واحد بسیار و بیحد نمودم، و جبرئیل عروج فرمود، بعد از آن دست بسوی آسمان برداشتم و گفتم: بار خدایا بنده که ترا و مرا دوست داشته باشد او را حاضر گردان تا با من از این مرغ بریان تناول نماید و مدتی انتظار کشیدم و دیدم که کسی در نزد، باز دست برداشتم و گفتم: بار خدایا بنده که ترا و مرا دوست دارد و شما و ما نیز او را دوست داشته باشیم بفرست تا با من از این مرغ بخورد، چون از مناجات حضرت قاضی الحاجات فارغ شدم شنیدم که تو در زدی و آواز تو بگوشم رسید به عایشه گفتم که در بگشا چون در بگشود تو در آمدی، حقا که من تا از آمدن شما پیوسته در حمد و ثنای ملک تعالی مشغول بوده و در انتظار تو می بودم، زیرا که تو خدای تعالی و مرا دوست میداری و خدای مهیمن و من نیز ترا دوست میداریم، یا علی از این مرغ تناول نمای، و چون من و رسول حضرت بیچون از اکل آن طیر فارغ و سیر شدیم حضرت رسول ایزد ذو الجلال گفت: ای علی شما الحال بیان نمائید که چون از ما جدا گشتی تا حال بچه کار اشتغال داشتی؟ گفتم: یا رسول الله از هنگامی که از شرف صحبت لازم المسرت شما مفارقت روی داد وقتی که بخانه در آمدم فاطمه و حسن و حسین را مسرور دیدم من نیز اندک زمان با ایشان فرح و شادان بودم لیکن خاطرم بجانب حضرت شما

نگران بود برخاستم و متوجه خدمت شما گشتم، و چون بدر خانه آمدم و در کوفتم عایشه پرسید که کیستی؟ گفتم منم علی، گفت: که حضرت نبی در بستر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۴ خواب است، من برگشتم و چون اندک راه رفتم با خود گفتم: که اگر حضرت رسالتآب در خواب باشد عایشه چون در میان دار بیکار باشد البته چنین نخواهد بود، برگشتم و در را کوفتم، باز عایشه گفت که تو کیستی؟ گفتم: منم علی، گفت: حضرت رسول بحاجت مشغول است باز برگشتم و شرمند شدم، و چون بهمان موضع که اول بآن محل رسیده مراجعت به خدمت نمودم رسیدم چیزی بخاطرم رسید که اصلاً قدرت صبر از آن امر نداشتم و گفتم: که هر گاه حضرت رسول بامری مشغول باشد عایشه را در میان دار چه کار، پس برگشتم و در را در این دم بنوعی محکم کوفتم که آواز و صدا به سمع حضرت نبی الوری رسید و شنیدم که حضرت باقبال و سعادت به عایشه فرمودند که علی را داخل دار نمای، حسب الامر نبی الانس و الجان در بگشود من آمدم حضرت نبی الوری روی به جانب عایشه آورده فرمود که: ای حمیرا دعاء من بواسطه همین امر بود که علی نزد من حاضر شود تو را چنین حرکت از چه امر سانح و صادر شد؟ عایشه گفت: یا رسول الله مرا مطلب و مدعا آن بود که پدرم حاضر گردد و از این مرغ تناول نماید. حضرت سید البریه گفت: ای عایشه این اول حسد و کینه تو با علی نیست و من واقفم بآن ضغن و کینه که در دل با علی داری ان شاء الله تو با علی مقاتله و جدال و حرب بی قیل و قال خواهی کرد. عایشه گفت: یا رسول الله هرگز می شود که زنان قتال و جدال در هیچ حال از احوال با رجال توانند نمود، این امر محال است، باز رسول اله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۵ گفت: یا عایشه البته البته تو مقاتله با علی خواهی کرد، و نفر چند از اهل بیت و اصحاب من ترا بر این میدارند و با تو مصاحب گردند، و ترا باین فعل خوانند و بر سر این عمل آرند و از ارتکاب این امر شنیع جدال و قتال تو با علی بی شبه یقین شهرت در میان مسلمین یافته حکایت تو داستان در میان مردمان اولین و آخرین گردد و علامت و نشان وقوع سخنان من آنست که: تو بر شیطان سوار گردی و پیش از آنکه بموضع و مقام که اراده مسیر بآن داری، و هنوز نرسیده باشی که کلاب حوآب بر روی تو آیند و بر تو نوحه نمایند در آن هنگام تو بغایت مضطر و بی آرام گردی و برفقای خود سؤال و التماس برای مراجعت از آن مقام و اظهار ندامت تمام نمائی در آن زمان چهل نفر مرد پیش تو سوگند یاد نمایند که آن کلاب حوآب نیستند تو قبول قول کاذب آن جماعت نمائی بعد از آن به شهری روی آری که مردم آن بلد انصار و ممد تو باشند و آن بلد دورترین شهرهای زمین است نسبت به آسمان، و نزدیکترین بلاد دنیا است به آب دریای عمان و زود باشد مراجعت نمائی و ذلیل و منکوب و مخذول و به مطلب و مراد خود موصول نشوی و یاران که تو را بآن مکان برند بگذارند و تنها و سرگردان مانی و باز این، اشارت بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) نمود که ترا بمصحوب اصحاب خود بکسی که اعتماد بر آن دارند مراجعت و معاونت بمقام و مسکن تو نماید و علی بواسطه خیر و خوبی تست و تو در پی شر و ضرر او و او تنذیر و وعید شما مینماید از آنکه مفارقت میان ما و شما در آخرت واقع نگردد و هر که را از نسوان من که علی طلاق و فراق نماید بعد از من فعل او جاری و ممضا است. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۶ عایشه چون این سخنان از حضرت رسول آخر الزمان شنید گفت: یا رسول الله امیدوارم که قبل از حصول و وصول آنچه از تهدید و از وعید که مرا بآن موعود گردانیدید، خدای تعالی مرا بمیراند و به آن بلیات گرفتار نگرداند، حضرت نبی شافع العصاة فی العرصات گفت: هیئات هیئات، ای عایشه بآن خدای که نفس من بید قدرت او است، آنچه گفتم همان نوع بخیر ظهور ظاهر و عیان گردد، و گوئیا من آن را به دیده عیان مشاهده مینمایم، بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان به من گفت: یا علی برخیز که وقت نماز ظهر است در آن هنگام بلال را باذان نماز امر نمود، بلال حسب الأمر رسول واهب متعال اذان و اقامت مؤدی فرمود حضرت رسول بی نیاز فریضه نماز و عبودیت و نیاز ایزد کارساز بجای آورد و ما با او نماز گزاردیم، و آن حضرت در مسجد قرار گرفت.

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در خطب که مؤدی فرمود از آنچه متعلق بتوحید خدای مجید و تنزیه او است، از آنکه لایق او نیست از صفات مصنوعین از جبر و تشبیه و رؤیت، و رفتن، و آمدن، از صنعت بغیر زوال، و از انتقال از حال بحال.

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در خطب که مؤدی فرمود از آنچه متعلق بتوحید خدای مجید و تنزیه او است، از آنکه لایق او نیست از صفات مصنوعین از جبر و تشبیه و رؤیت، و رفتن، و آمدن، از صنعت بغیر زوال، و از انتقال از حال بحال. مروی و منقولست که: حضرت امیر المؤمنین (ع) روزی در اثنای خطبه و مجاری کلام و مخاطبات و محاورات آغاز و انجام آن بدین نهج انصرام و انتظام داد که: حمد و سپاس و شکر فوق از تعداد و احساس که حامدان فصیح لسان سریع البیان بمدحت آن نرسند و حصر و شمار نعم متوافره متکاثره از اندک و بسیار او بتمادی و توالی لیل و نهار نکنند، و مجتهدین دانا و علماء الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۷ بصلاح و تقوی قدرت تأدیه حق و جرأت بیان شمه از خصایص صفات پسندیده ایزد مطلق نتوانند نمود لایق آنچنان خدا نیست که تا کمال همت دانائی و عوض فکرت و زیرکی ادراک آن نتوانند فرمود، خدائی که صفات کمالش را حد محدود و نعوت جلالش را بیان موجود و وقت معدود و اجل ممدود نیست فطرت و ایجاد خلاق بقدرت و نشر ریاح برحمت خود نمود، میدان زمین خود را بأوتاد جبال و سبع طباق رواق افلاک را بغیر استعانت و اختیال استوار و برقرار گردانید به نوعی که در نظام آن خلل و فساد ظاهر و عیان نیست اول دین و اصل ملت شناخت و معرفت رب العزتست، و کمال معرفت و تصدیق است بذات او و کمال تصدیق باو اقرار به توحید و یگانگی اوست و کمال توحید اخلاص و یک جهتی بحضرت اله غنی است، و کمال اخلاص از برای خالق البریات آن است که نفی صفات مخلوقات از ذات فایض البرکات او نمایند زیرا که هر صفت شاهد است بر آن ایزد سبحان موصوف نیست به آن و هر موصوف شاهد است بر آنکه آن صفت موجود نیست در ذات حضرت قادر منان پس کسی که خدای اقدس را موصوف گرداند بصفه آن کس ذات او را مقرون گرداند بچیزی و هر که برای او قرین پیدا کند، پس او را مثنی گرداند و آنکه او را مثنی داند پس او را مجزا گرداند و آنکه او را مجزا گرداند پس آن کس جاهل است بذات خدای مقدس و هر که جاهل از حقایق ذات کامل او باشد اشاره به سوی او نماید و آنکه اشاره بسوی او کند پس او را حد و مکان مقرر گرداند و هر که او را محدود داند او را معدود گرداند، و اگر کسی گوید که: خدای تعالی در چه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۸ چیز است پس خدای تعالی را آن نادان متضمن مکان گرداند، و اگر کسی گوید که خدای عزیز بر چه چیز است؟ پس آن بی تمیز محل و مکانی را از وجود او خالی داند بلکه ذات ایزد مهیم ثابت و کائن است، نه از حدوث و موجود است نه از عدم، یعنی حدوث و عدم را بر ذات حضرت قادر عالم اصلا راه نیست و ذات پسندیده اش از امثال این صفات بری است مصحوب است بجمیع اشیاء اما نه بمقاربت و غیر تمامی چیزها است اما نه بمزایلت فاعل اشیاء است نه بمعنی حرکات و آلات بصیر است، لیکن خلاق را نظر رؤیت بحضرت خالق البریه نیست، متوحد است، زیرا که او را مسکن نیست که تا بآن قرار و استیناس گیرد و از فقدان آن وحشت پذیرد، انشاء و ایجاد خلق نمود و ابتدا در فطرت بریت به غیر رویت و اجالت وقت فرمود، و هیچ تجربت در استفاده آن و حرکت در احداث و اختراع آن ننمود چه حضرت خدای تعالی و تقدس را همامه نفس نیست تا مضطرب در آن گردد بلکه حقیقت اشیاء کما هی داند و همی؟؟؟ و تمامی اشیاء را معین و مقرر در وقت آن و میان مختلفات اشیاء التیام و جمعیت ظاهر و عیان گرداند و ترکیب طبایع اشیاء و لزوم تلفیق اشخاص آنها کما ینبغی و یلیق تواند و خدای عالم دانا و عالم است به حقایق اشیاء قبل از آنکه ایجاد و ابتدای آن و محیط است بحدود اشیاء و اشیا و انتهای آن بی شبهه و کمال عارف بقرینه صحبت اشیاء و نواحی آن و واقف جمیع چیزها است از مضار و منافع آن. و نیز از آن ولی رب العزیز مروی و منقول است که: در خطبه دیگری روزی در محضر اصحاب نیکو سیر فرمود که: اول عبادت و بندگی حضرت علی الاعلی معرفت ذات واجب تعالی است و اصل معرفت توحید و یگانگی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۸۹ خدای مجید است و نظام توحید و انتظام آن بذات نفی صفات از- ذات فایض البرکاتست، چه ذات خدای عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل است از آنکه صفات در آن حلول نماید، زیرا که عقول علماء فحول شهود عدل است بر آنکه هر چه صفت در آن حلول کند آن مصنوع است، و حال آنکه عقل شاهد عدل است بر آنکه خدای عز و جل جلاله صانع است، نه مصنوع، زیرا که به مصنوعات که از مخترعات خدای تعالی است استدلال بر وجود ذات قادر فعال نمایند و به عقل و علم اعتقاد

بمعرفت ذات واهب بی منت و بفکر و تدبیر اثبات حجت او فرمایند ایجاد خلق و فطرت خلایق دلیل بین بر وجود ذات مهیمن خالق است، و به وسیله کشف و ظهور ربوبیت او ظاهر شد که ایزد واحد فرد است، در ازلیت و او را شریک در الوهیت و شبیه و ند در ربوبیت او نیست، چون غلبه ضدیت اشیای متضاده آنست که حضرت خلاق العباد اراده تضاد آن اشیاء نمود، پس معلوم شد که ذات حضرت واحد را ضد نیست و چون حضرت قادر منان بذاته وسیله اقران میان اشیاء مقترنه است، پس بی شبهه یقین ارحم الراحمین را هیچ نوع قرین بمخلوقین آسمان و زمین نیست، و ایضا خطبه دیگر آن سرور مروی و مشتهر است که فرمود: دلیل برد؟؟؟ حضرت معبود آیات او و برهان وجودش اثبات او است، و معرفتش توحید او است، و توحیدش تمیز او از خلق او است و تمیز خالق از خلایق ثبوت بینونت و دوری حضرت رب العزت از صفت است، بلکه تمیزش عبارت از اثبات ذات او است، بآن که او پروردگار خالق است نه مربوب و مخلوق و هر چه در ذات فایض البرکات قصور نمایند خدای اکبر اقدس الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۰ از آن منزّه و مقدس است، پس آنچه در تصور متصور و در ذهن او درآید فی الحقیقه آن در عرف آلت نیست که دلالت بر وجود معبود نماید یا هادی و مؤدی بسوی معرفت او فرماید: خلاصه معنی کلام حضرت امام الانام آنکه هر صفت از صفات که انسان تصور انصاف ذات ایزد منان بآن نماید و گوید ذات حضرت قادر منان متصف است، آن خلاف واقع بیان است و ذات عز و جل اطهر و اجل از آنست که مقلوب بخاطر بشر مرکب بهیولی و عنصر گردد پس ذات مهیمن داور سوای آن امر متصور است، چنانچه عارف فرماید: شعر: آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تست الله نیست و در خطبه دیگر آن امام الجن و البشر میفرماید که: حمد سپاس و شکر بیرون از قیاس درخور ذات واجب الوجودیست که ذات عظیم المثل و شامل بحد تعریف و محسوب بعد و توصیف نیست زیرا که ادوات تجدید و تعریف نقش خود نماید و آلائت اشاره بسوی نظایر و مشابه خود فرماید، و ذات مقدس خالق الارض و السموات از این ادوات و آلات منزّه و مبرا است، چنانچه قدامت دوام ذات ابدیت او مانع است از استعمال کلمه منذ که موضوع از برای ابتدای زمان است و ازلیتش حامی ذات واحد باری است از استعمال لفظ قد مستعمل از برای زمان قریب بحال و حاضر و کمالیت ذاتش مجتنب و محترز است از استعمال لو لا تکمله زیرا که این کلمات هر یک موضوعند از برای زمان و غیر آن، و حضرت قادر سبحان ذی زمان و مکان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۱ نیست تا زمان ماضی را بحال و حاضر قریب گرداند و به وسیله تجرد ذات صنایعش تجلی در عقول عقلاء نماید و به سبب همان ذاتش در نظر عیون اعیان جلوه نماید سکون بر او جاری و حرکت برو ساری نیست و چگونه چیزی که حضرت ایزد باری آن را جاری نگرداند باز همان بر حضرت ایزد منان جاری و عیان گردد و آن چیزی که حضرت واحد عزیز آن را ابداع و ایجاد نمود به چه نوع همان معاودت و مراجعت بایزد منان به آن نماید و به چه کیفیت محدثات و مخترعات حضرت خالق بر او حادث و لاحق گردد هر گاه حال قادر متعال به این نهج و منوال باشد هر آینه ذاتش متفاوت و کنهش متجزی گردد، در آن هنگام اطلاقی معنی ازلیت بذات او ممتنع و محال باشد بلکه ذاتش محل حوادث شود، بی قیل و قال و هر ذی اول و بدایت آخر و نهایت خواهد و هر ناقص باتمام مستدعی و ملتمس اتمام است، و ذات حضرت واحد علام بی شبهه و ابرام کامل و تمام است، و اگر عیاذا بالله ذات حضرت اله ذی بدایت، و نهایت بود هر آینه او آیت مصنوع شود و بعد از آن که پیوسته ذات ایزد تعالی مدلول علیه اشیاء بود منقلب و متحول بدلیل گردد و از سلطانت و حجت اشیاء وجود بیرون رود و منع قبول اثر از دیگر نکند چنانچه سایر اشیاء ممکنه متأثرند او نیز متأثر گردد و حال آنکه او آنچنان خدائست که زوال و تغیر از حال بحال و افول و انتقال برو محال است از او کسی متولد نشود چه اگر چنین باشد او نیز مولود بود، و معبود یقین مولود از کسی نگشته تا محدود و ممکن گردد، بلکه اجل و اطهر از آن است که ذات پسندیده اش اتخاذ فرزندان به وسیله ملامسه نسوان نماید، و یا احدی در شأن ایشان این نوع عیب و نقصان تصور الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۲ فرماید عقول و اوهام عقلاء ادراک کنه ایزد علام نمایند تا تقدیر او فرماید و درک فطن دانا تعقل و توهم ایزد تعالی نتوانند نمود تا تصور او نمایند، حواس اصلا ادراک حضرت خالق الافلاک نتواند کرد تا او را محسوس خود گرداند، و دست هیچ کس بذات واحد اقدس نرسد تا لمس نماید

و جسمیت یا عرضیت برای حضرت رب العزه ثابت فرماید، تبدل در احوال و تغیر هیچ حال ننماید، و او کهنه بتوالی لیلی و ایام و متغیر بضیاء و ظلام نگردد، و ذات تبارک و تعالی موصوف بجیزی از اجزا و جوارح و اعضا یا متصف بعرض از اعراض یا موصوف به غیریت و ابعاض بی شبهه نگردد، حضرت واهب بی منت را حد و نهایت و ذات او را انقطاع و غایت نیست، و جایز نیست که چیزی حاوی حضرت باری گردد تا او محتوی آن بود و یا چیزی حمل حضرت عز و جل نماید پس او میل بسوی او کند یا از او عدول فرماید ایزد تعالی مولج در اشیاء و خارج از اشیاء نیست مخبر است اما نه به زبان و حنک اسفل و اعلاء آن و شنوا است اما نه بصماخ گوش و ادوات آن و میگوید لیکن نه به لفظ لسان، زیرا که تلفظ از لسان لازمه دهان و او حافظ است، نه متحفظ، زیرا که حفظ دفع مکاره عباد است، و تحفظ صیانت نفس از مکاره غیر است، و این از صفات ممکنات است، و خدای مجید مرید است اما نه بضمیر، و دوست میدارد و راضی می گردد نه از روی رقت، و تشویر به بغض گیرد و غضب نماید اما نه از روی مشقت نفس و ضمیر و چون ذات حضرت بیچون اراده وجود چیزی نماید میفرماید که: کن یعنی موجود شو، فی الفور بحکم و اراده رب غفور آن چیز بر منصف ظهور ظاهر گردد، لیکن از خواهش ایجاد اشیاء از تلفظ کن نه صوت بگوش رسد و نه ندای و صدای مسموع گردد، بلکه کلام ایزد علام عبارت: از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۳ انشاء و خلق چیزیست که بیشتر نباشد، و کلام عبارت از معنی قدیم قایم به ذات نیست، چه از این تعدد قدما بلکه تشبیه اله لازم آید جایز و رخصت نیست کسی را که گوید حضرت واجب الوجود بعد از عدم موجود گردید، زیرا که از این لازم آید که صفات محدثات بر ذات فایض البرکات خالق الارض و خالق السموات جاری و ساری گردد، و ذاتش محل حوادث باشد و حال آنکه میان ذات و صفات خدای عز و جل اصلا هیچ نوع فضل و دانش را بر صفات او که عین ذات است فضل نیست چه اگر چنین باشد هر آینه صانع و مصنوع با هم مساوی و مبدع و مبتدع متکافی باشند خلاق علی الاطلاق ایجاد خلق و خلاق بغير مثال از غیر خود و استعانت در خلقت موجودات از احدی از افراد مخلوقات خود ننمود، قادر متعال ارض به بهترین وضع و حال و امساک و محافظت آن نمود بغير اشتغال و ارسای آن بغير قرار دایم و اقامت ارض به غیر قوایم و رفع آن بدون دعایم فرمود، و حفظ آن از اود و اعوجاج و منع آن از کسر و انفراج و انسداد و استحکام آن باوتاد جبال راسیات و استفاضه چشمه ها و قنات نمود، و انشقاق انهار بی نهایات و بحار بی غایات در زمین جاری و مکین فرمود، هر چه ایزد معبود بنای آن نمود آن را بی ثبات سست ننمود، و آنچه موجود نمود آن را قوی گردانید بنده ضعیف بفرمود، و حضرت ایزد اکبر در زمین بر سلطانت و عظمت ظاهر است، و برای زمین بعلم و معرفت باطن و به جلالت و عزت خود بر جمیع آنچه در زمین موجود و کمین است، مسلط و قادر متقین است، و نیز حضرت رب العالمین از موجودات و مصنوعات او که در زمین است قادر و غالب است و هیچ چیز را قدرت امتناع از اطاعت رب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۴ العزت نیست، زیرا که اگر قدرت امتناع باشد لازم آید که مصنوع غالب و صانع مغلوب شود، و محتاج به ذی مال و به ارباب ثروت و مثال نیست که تا روزی او دهد بلکه بمضمون: وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ، روزی جمیع موجودات منوط بالطف واهب العطیات است، همگی اشیاء از جهت عظمت و جبروت خالق الأشیاء مطیع و خاضع و خاشع ذلیل اند، و هیچ چیز را قدرت و گریز از سلطانت ایزد منان نیست تا ممتنع از نفع و ضرر حضرت ایزد اکبر گردد و او را کفو و همتا نیست، تا مکافی و شبیه او باشد و نظیر ایزد کبیر نیست تا مساوی او باشد و حضرت واجب الوجود غنی بعد از وجود دنیا و ما فیها مغنی آنها است و تمامی موجودات را چنانچه پیش از ایجاد وجود آنها مفقود بودند بهمان نوع ایزد معبود باز همه را معدوم و مفقود گرداند و فناء دنیا از حضرت ایزد تعالی بعد از ابتداء و اختراع آن عجبت از انشاء آن از اول نیست و چگونه عجب باشد که اگر اجتماع نمایند جمیع بریات و حیوانات از طیور و بهائم خواه ذی مأوی و مقام و خواه سایم و وحشی و بهایم و اصناف اصلی و غیر آن و سایر اجناس آن از متبلده و بلها، و هم چنین دانایان امم مجتمع شوند و خواهند که احداث و ایجاد پشه نمایند به یقین نتوانند نمود، بلکه طریق ایجاد آن را تصور نتوانند فرمود، و هر آینه عقول تمامی موجودات در علم آن متحیر و سرگردان و قوای ایشان عاجز و واله و حیران است و بعد از آنکه همگی ایشان مدتی صرف عقل و فکر خود نمایند ذلیل و خوار و

معیوب و خاکسار مراجعت فرمایند و آنگاه واقف و عارف و شناسا و آگاه بعجز و قصور درک و شعور خود گشته دانند که دنیا و جمیع ایشان مقهورند و مقر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۵ بعجز خود از انشاء آن و اذعان بضعف خود از افناء آن نمایند و حضرت ایزد تعالی بعد از افناء دنیا چنانچه قبل از ایجاد دنیا تنها بود و هیچ چیز با او نبود بعد از افناء آن نیز به همان مثابه و عنوان خواهد بود بی وقت و زمان و به غیر احیان و مکان، و چون دنیا فانی نبود آجال و اوقات و شهور و سنین و ساعات نیز زایل و معدوم گردد در آن حال بغیر ذات حضرت واحد قهار هیچ چیز باقی و پایدار نخواهد بود، و مصیر و مرجع تمامی امور به حضرت رب غفور است، و اصلاً هیچ امر از امور قدرت چنانچه قبل از ایجاد، و فطرت نبود در هنگام فناء و زوال نیز ممانعت نیست، زیرا که اگر اشیاء را قدرت امتناع از اطاعت حضرت جلت قدرته و عظمته بودی هر آینه بایستی باقی و بر دوام بودی و قبول زوال و فنا نمودی و در هنگام ایجاد و فطرت اشیاء هیچ شیء سبب صنع و ایجاد خود و باقی اشیاء نبود، و بعد از خلق و ایجاد اشیاء نیز چیزی سبب ندامت و پشیمانی حضرت معبود نبود تا آنکه معدوم و فنا نماید و تکوین و ایجاد دنیا بواسطه تشیید سلطانت خود ننمود و نیز خلقت دنیا و ما فیها به جهت زوال و نقصان ذات فیض البرکات نفرمود تا بعد از ایجاد آن تمام و عیان گردد، و نیز ایجاد دنیا بواسطه استعانت خود بر کسی که شبیه و نظیر او باشد ننمود و یا بواسطه احتراز بایجاد آن از ضد خود و کسی که محارب او باشد نیز نفرمود و همچنین ایجاد دنیا بواسطه ازدیاد شوکت و جلالت در ملک خود ننمود و نیز ایجاد دنیا به جهت کثرت و زیادتی خود بر شریک خود نفرمود یا آنکه ایجاد دنیا بواسطه وحشتی او را حاصل بود به جهت رفع و دفع آن خلقت و ایجاد دنیا نموده و بعد از استیناس خود رفع وحشت آن را فانی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۶ گرداند یا بواسطه حصول ملال که در تصریف و تدبیر امور دنیا سانح ذات حضرت واجب تعالی شانه گشته آن را فانی و معدوم گرداند یا آنکه به واسطه تحصیل راحت خود ایجاد آن نموده باشد که آن راحت بذات ایشان عاید گردد، و نیز افناء دنیا بواسطه ثقل چیزی از آن بر حضرت واجب تعالی نیست و طول بقاء دنیا سبب ملال ایزد متعال نشده تا آن داعی ذو الجلال به افناء و اختلال دنیا گردد، لیکن حضرت مهیمن سبحان تدبیر دنیا بلطف و امساک آن بامر و استحکام آن بقدرت بی پایان خود نمود، و بعد از فناء دنیا باز قادر کارساز اعاده و ایجاد دنیا و ساز آن بغیر احتیاج بآن و بدون استعانت و استمداد به چیزی از دنیا نماید، و ایجاد دنیا در کره ثانیه نیز بواسطه تصریف از حال وحشت خود بجهت استیناس من غیر شبهه و التباس نخواهد بود و نیز ایجاد آن بجهت انتقال از حال عمی و جهل حضرت عز و جل بسوی علم و التماس عمل یا از فقر و حاجت بغنا و ثروت یا از ضعف و ذلت بواسطه طلب و تحصیل عزت و قدرت خود نخواهد نمود، بلکه بمجرد اراده و مشیت به غیر امداد و استعانت ایجاد دنیا کرت ثانیه خواهد نمود. و این خطبه دیگر نیز از آن سرور مروی و مشهور است که فرمود: حمد و سپاس مر پروردگاری را سزاوار و درخور است که شواهد ادراک او ننماید و مشاهد احاطه کنه او نفرماید، و نواظر او را نبیند، و سواتر بی شبهه و ارتیاب ستر و حجاب او ننماید ایجاد و احداث خلق و فطرت آن دلیل قدرت قادر سبحان و حدوث خلقت برهان وجود حضرت واجب الوجودی آنست و بی اشتباه انسان عالمست بر آنکه قادر منان را شبیه و نظیر نیست، آنچنان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۷ خدائی است که تصدیق در میعاد او نمایند و او رفع ظلم از عباد و قایم بقسط و داد در خلق و عدل یوم المعاد بر ایشان در حکم و فعل نماید و حدوث تمام اشیاء شاهد ازلیت و مصنوعات او نشانه قدرت و عدم عجز او بر ایجاد و فطرت است، و اضطراب موجودات بسوی فناء و عدم قدرت ایشان بر امتناع و ابا و اطاعت دلیل دوام بقا رب العزت است، او واحد است نه به عدد و دائم است بلا آمد و قایم است بلا عمد، یعنی قایم بذات است بغیر اعتماد اثر چیزی نماند و اذهان باو رسد لیکن نه بملامسه و شاهد او گردد اما نه بمرأی و نه بمحاضره، یعنی رؤیت حضرت جبار بعین ابصار در حال و در آجال محال است، او هام را احاطه بذات واحد علام نیست، بلکه ذات کامل الصفات متجلی بر او هام گردد و به این سبب ممتنع از رؤیت است، ذی کبر نیست که بنهایت ممدد گردد تا از روی جسمیت بزرگ شود، و ذی عظم نیست تا بغایت رسد تا از روی عظمت صاحب جسد و جثه گردد، بلکه از روی شأن و اعظم است از روی سلطانی. و از جمله خطب حضرت که استدلال وجود بر خدای تعالی بعجایب خلقت بعضی از حیوانات و

اصناف آن و غیرها نمود این است که از لسان معجز نشان فرمود که: اگر خلاق فکرت در عظمت قدرت خالق و جسامت نعمت رب العزت نمایند، هر آینه ایشان را معرفت تمام بحضرت واحد علام حاصل گردد و بیقین و از خوف عذاب حریق مراجعت بطریق تحقیق نمایند لکن دلهای خلاق بواسطه قساوت علیل و ابصار ایشان معیوب و ذلیل است، آیا نظر نمینمایند بکوچکترین مخلوقات حضرت خالق الارض و السموات که خلقت آن چگونه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۸ محکم است، و ترکیب آن به چه غایت اتقن و احکم است؟ و به چه نوع خلق سمیع، بصیر و تسویه عظم و پیکر بواسطه آن مخلوق اصغر ثابت و مقرر کرد، باید که نظر بسوی نمله و صغر جثه و لطافت هیئت و خوبی خلقت او نمایند که مدرک بادراکات بصر و مستدرک بعیفات فکر نگردد، نظر کنید که چگونه بزمین حرکت و سعی بواسطه روزی خود مینمایند و نقل حبات به جحر و مستقر خود نموده و جمع میفرماید و در ایام گرما فکر رزق ایام سرمای خود می کند و در ورود آن بسینه و سعی و حرکت بواسطه کفالت رزق همیشه مرزوق است و بر وفق آن منتعش و شادمانند و حضرت واهب منان از حال ایشان غافل نیست، بلکه کفیل دیان ایشان را محروم نساخته متکفل روزی ایشان است اگر چه نمله در میان سنگ خشک املس یا در جوف حجر سخت جامس باشد و اگر تو ای بنی آدم فکر از روی عقل و تدبّر در مجاری اکل و در علو و سفلی پیکر و عضو هر محل آن نمائی و قصور آنچه در جوف آن اصغر حیوان از شراسیف و اضلاع شکم آن نمله و آنچه حضرت رب العالمین در سر ایجاد نمود از عینین و اذنین تعقل نمائی هر آینه حکم بتعجب خلقت و حیرت در فطرت آن فرمائی و اگر اراده بیان صنعت آن نمائی متحمل مشقت و تعجب بسیار گردی، بلکه کما ینبغی و یلیق قادر بر وصف آن نگردی فتعالی بلند مرتبه خالقی عالم که آن را اقامت بر قوایم و بنای وجود آن نمله را بر دعایم او گردانید، یعنی حرکت و سیر نمله با آن پایهای ضعیف و کوچک و دعایم یعنی با بنیان به غایت نحیف مورچها را حضرت تبارک و تعالی آنقدر قدرت اعطا نمود که نقل حبات بمقر و مستقر خود مینمایند و به جهت ذخیره روزی زمستان خود در ایام تابستان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۲۹۹ سعی و اهتمام میفرماید و حضرت رب العزت در ایجاد فطرت نمله محتاج به قادر دیگر نگشته و در خلقت آن از غیر اعانت نجسته است، و اگر تو ای بنی آدم در محلی که نهایت فکر عمیق تحقیق و غایت عقل تحقیق تو باشد تفکر و تعقل نمائی هر آینه بحقیقت غایات آنچه ترا دلالت و ارشاد نماید مستقیظ و متقین گردی، و واقف و عالم شوی بر آنکه فاطر نمله همان فاطر و موجد نحله است بجهت وقت تفصیل هر چیز و بکنه غموضات اختلاف هر زنده تمیز و همه امر بزرگ و صغیر و ثقیل و خفیف و قوی و ضعیف در نزد خدای لطیف باری بی شبه مساوی است، و همچنین در نزد رب العالمین آسمان و هوا و باد و آب بلا شبه و اریاب مساوی اند، باید که بنی آدم نظر از روی فکر و علم بسوی شمس و قمر و سایر نباتات و شجر و آب و خاک و حجر نماید و بحقایق هر یک آنها کما هو تفکر و تصور فرماید که به چه نوع از عدم بر منصف ظهور ظاهر گشتند، و در اختلاف لیل و نهار و انفجار انهار و تفاوت هر یک بساعات بحساب و شمار که بغایت بسیار است نماید و تفکر در کثرت جبال و درازی آن باقلال و اختلاف السنه و تفرق لغات هر محال خلاق احوال نماید تا منکر آثار حضرت پروردگار نگردد فالویل، پس چاه ویل جحیم و عذاب الیم مقرر از برای منکر قدرت مقدر و بجهت جاحد حضرت قادر مدبر است. بنی آدم از جهت عدم تدبیر از روی فهم و علم گمان کرده اند که آنها مانند حشیش نباتات اند که اصلاً ایشان را زارع مخترع و این مختلفات صور انسان را صانع و مبدع بین و ظاهر نیست. زهی که تصور باطل، زهی خیال محال، بلکه زعم آن طایفه بیرویت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۰ و علم و بی درک و فهم آنست که ایشان بموجب امر حضرت رب العزت ملجأ بحجت نخواهند شد، و آنچه دعوی کنند و محافظت آن در ضمائر و خواطر نمایند از ایشان طلب دلیل و برهان بر ارتکاب فعل آن نمی نمایند، بلکه کسی که متوجه دلیل و برهان گردد در میان نیست، این غلط ظاهر و عیان است، زیرا که بنائی بغیر بانی و زخم و جنایت بغیر ضارب و جانی بحسب عقل و امکان به همه حال محال است، پس در بروز و نمود هر بود دلیل بین و برهان روشن بر وجود صانع معبود است، چنانچه در نمله مذکور شد. و اگر تو ای بنی آدم اراده نمائی که از حقایق موجودات دیگر مطلع گردی پس در ملخ نظر کن و ادراک آن نمای که حضرت خالق از برای او دو چشم سرخ مزین و دو حدقه بغایت

صاف و روشن خلق نمود و از برای او سمع خفی و دهان بغایت هموار و مساوی و حس ادراک قوی و دو نیش که بآن مقراض حشیش مینماید و دو چنگ که امساک و قبض همه اشیاء بآن فرماید مقرر و معین نمود و چون بر چرا و بر زراعت فرود آیند زارعان چون در پی منع و زجر آیند که قدرت و استطاعت دفع آن ندارند که اگر جمیع خلائق اجتماع نمایند بر آنکه یک دانه زراعت را بتازگی و تراوت آرند تا بعضی شهوات خود فرمایند تمامی خلائق را قدرت آن نیست. تبارک و تعالی سبحانه، آنچنان خدای که هر چه در آسمانها و زمین است، از روی رغبت و کراهت همگی و تمامی سجده پرستش و عبودیت حضرت رب العزت نمایند و در سراء و ضراء و شدت و رخا امر ایزد متعالی را از روی خضوع و خشوع اطاعت فرمایند و جهت مسکن و نیاز و پیشانی عجز بدرگاه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۱ حضرت بی نیاز بزمین نیاز گذارند و اطاعت حضرت ایزد عالم از روی ضعف و سلم و انقیاد امر او از ترهیب و خوف ایذا و الم نمایند و همه طیر مسخر امر واحد کبیر است و قادر خالق محصی ریش صغیر و کبیر هر طیر است، و خدای اقدس عالم بعددست نفس هر طیر خواه در صحرا و خواه در قفس است، و قوایم طیور را ایزد غفور ثابت و قایم بر دریا و به زمین خشک گردانید و مقدار قوت هر یک از طایر بحر و بر بتقدیر مهیمن قادر مقدر و مقرر است، و احصای اجناس اقوات نیز بنزد حضرت رزاق الموجودات مستمر و مستقر باشد هر یک از طایر موسوم و مشتهر است، چنانچه این یک کلاغ و آن عقاب و این کبوتر و آن شتر مرغ هر یک و هر کدام آن را عزیز علام بنام خواند و کفیل رزق همه طایر بلکه سایر موجودات به تمامی بحسب ظاهر است و غیم و سحاب ثقال یعنی ابر پر مطر سیال به امر قادر متعال متحرک بهر محال گردد تا در آن مکان و محال که بحکم حضرت ایزد لا یزال بیاریدن آن محال مقرر گشته بیارند و زمین خشک را تر و تازه نمایند تا نباتات و خضرویات آن را برویاند. بر ارباب فضل و حال و اصحاب علم و کمال واضح و لایح است که خطب حضرت امام العجم و العرب، آنچه در دیوان که منسوب بآن اسد الله الغالب است و در نهج البلاغه و کتاب خطبه البیان و در بعضی از کتب دیگر مشهور و مسطور است بغایت بسیار است، و علامه العلماء و افضل الفضلاء ابو علی الطبرسی المازندرانی اسکنه الله - فی الفردوس السبحانی نبذی از آن را در این کتاب ایضاح و بیان نمود، و به واسطه کثرت خطب متعرض و ذکر بیان همه آن نشد مروی و مشتهر و منقول و مستطر است که در عهد ابی بکر جمع کثیر از بلاد روم بعزم سیر و سفر به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۲ مدینه حضرت سید البشر بآن مرز و بوم آمدند و در میان آن قوم مسافر راهب از رهبان نصاری که متصف بعلم و هنر بود نیز رفیق طریق مدینه گشته و یک شتر بختی پر از طلا و نقره همراه داشت، و چون داخل مدینه انور حضرت پیغمبر شد در همان دم شتر و سایر ما یحتاج سفر خود را در جایی و در مکانی ضبط و محکم گردانیده روی بمسجد النبی (ص) آورد، قضا را در آن اثر ابو بکر با کثیر انصار و مهاجر در مسجد پیغمبر حاضر بودند که راهب بمسجد داخل شد و تحت ایشان بجای آورد و به زبان خود اظهار فضل و کمال نمود در آن زمان رنگ روی یاران پیغمبر متغیر گردید، پس آنگاه آن مطیع حضرت مسیح الله گفت: ای اصحاب کدام شما خلیفه حضرت ایزد وهاب است؟ ایما به ابو بکر کردند که این خلیفه پیغمبر است، و امین دین مبین است. راهب روی توجه بجانب ابو بکر آورده و گفت: ایها الشیخ، نام تو چیست؟ ابو بکر گفت: نام من عتیق است. باز راهب گفت: دیگر چه نام داری؟ گفت: صدیق. راهب گفت: دیگر نام داری؟ ابو بکر گفت: بغیر این دو اسم نام دیگر برای خود نمیدانم. راهب گفت: آن کسی که من این راه دور و دراز بواسطه او طی کردم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۳ تو نیستی. ابو بکر گفت: حاجت تو چیست ما را به مطلب و مرام خود اعلام نمای تا به انجام انجام مقرون گردد؟ راهب گفت: یا شیخ من از بلاد روم و از سکنه آن مرز و بوم و با یک بختی مقرر از ذهب و فضه بواسطه سؤال مسأله چند که در انجیل آن را تعلیم و تحصیل نمودم آمدم، اگر مرا بجواب آن مفتخر و اعلان گردانی مال را تسلیم شما نمایم و به هر چه مأمور گردانی اطاعت شما فرمایم و شما این مال را در میان خود پخش و صرف نمائید، و اگر عاجز از جواب سؤال من گردی و موفی بسعاد و اقبال آن نگردی من با مال خود مراجعت و معاودت به امانی و آمال بمسکن اصلی و موطن جبلی خود با کمال سرعت و استعجال نمایم و یک ساعت بلکه لمحہ در میان شما جهال درنگ ننمایم. ابو بکر گفت: ای نصرانی،

آنچه از مسائل و غیر آن دانی سؤال نمای و جواب و صواب آن از من بعنایت واهب بی امتنان بشنو و بعد از آن به هر طرف که اراده نمائی روانه شو. راهب گفت: و الله بخدای عالم قسم و به دین عیسی بن مریم قسم است که تا مرا در این مجلس و مآب امان از سطوت خود و اصحاب ندهی، بلا شبهه و ارتیاب افتتاح کلام و اظهار مرام خود در هیچ باب ننمایم. ابو بکر گفت: ای نصرانی تو در محل امانی باید که خاطر خود جمع گردانی و خود را بهیچ نوع متوهم و مضطر نگردانی، بگوی آنچه دانی، و اراده سؤال و در صدد تحقیق آئی. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۴ راهب گفت: یا شیخ مرا خبر ده از حقیقت آن چیزی که از برای خدا نیست، و آن از نزد حضرت آله منان نه و قادر سبحان را علم بآن نیست؟ چون ابو بکر این سه سؤال از راهب شنید مرتعش گشته مانند بید بر خود لرزید، اصلاً جواب آن بلکه سخن در هیچ باب از ابو بکر ساری و جاری نگشته، و مدتی صم و بکم نشسته بعد از آن روی به اصحاب و یاران آورده گفت: ابی حفص (عمر) را برای من طلب نمائید، چون عمر حاضر شد و در نزد ابو بکر نشست، ابو بکر گفت: ایها الراهب مسائل خود را از عمر سؤال کن یحتمل که مشکل تو در نزد او حل گردد. راهب متوجه بجانب عمر گردید و مسئله که از ابو بکر استعلام نمود، از عمر نیز به پرسید، از او نیز جواب با صواب نشنید، و عمر و ابو بکر بعد از تحیر فراوان گفتند یحتمل که عثمان از عهده جواب این سخنان و مسائل خفیه رهبان بیرون آید و ما را اعلام و اعلان بآن گرداند، شخصی به طلب عثمان فرستادند، چون عثمان در محضر یاران خود حاضر شد میان راهب و عثمان آنچه فیما بین او و یاران پیشین گذشت مذکور گردید، اصلاً جواب نشنید و اهل اسلام را باعتقاد غیر سداد خود ناتمام دید، گفت: این اشیاء اعیان کرام در طریق معرفت آداب شرایع و احکام پیغمبر خود خام و عالم به شرایط اسلام نیستند، چون راهب این کلام بی نظام خود را بانجام رسانید، فی الفور از آن مقام برخاست و اراده خروج از مسجد سید الانام نمود. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۵ ابو بکر گفت: یا عدو الله، ای دشمن خدای مهیمن اگر ترا من عهد و امان نمیدادم زمین را بخون تو رنگین کرده مکین ترا سجنین میگردانیدم. تمامی حضار از مهاجر و انصار را از سخن نصرانی غصه و غم بسیار بسیار در دل ظاهر و آشکار گردید، و هر یک با خود میگفتند که: امروز ابو بکر ما را شرمنده در پیش این نصرانی کافر نمود، سلمان فارسی رحمه الله چون در آن محضر حاضر بود و آن مسئله راهب را شنود و عجز اصحاب از جواب و غصه مهاجر و انصار حضرت رسالتآب را ملاحظه و مشاهده نمود و خود نیز از سخنان راهب بغایت متألم بود برخاست و به سرعت و استعجال تمام بخدمت ولی ملک العلام امیر المؤمنین علی (ع) آمد و آن حضرت در صحن دولت سرای خود با حسن و حسین (ع) نشسته بودند، سلمان بعد از عرض بندگی و تحت بخدمت آن امام الانام و اولاد امجاد آن حضرت علیهم السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، یا ولی الله، در مسجد حاضر بودم که ناگاه راهب از بلاد روم رسید و چنین میان ارباب اسلام که در حیرت تمام، و از غصه سخنان آن نصرانی کافر بغایت غمین و مضطر لا کلامند دریاب که حلال مشکلات و کاشف معضلات و مفرج کربات و رافع اندوه و بلیات و وصی سید البریات بنص آیات با برکات و احادیث نبی شافع العصاء فی العرصات تویی و بقدم سعاد و میمنت لزوم متحیران بوادی غم و متوطنان مأوی الم را مشرف ساز، و اهل اسلام را بوسیله اسکات آن نصرانی رهبانی از وادی تحیر و از شرمندگی حیرانی بیرون آورده مفتخر و ممتاز و معزز و سرفراز گردان. چون حضرت امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان اضطراب جناب سلمان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۶ دید و عجز یاران از جواب سؤال نصرانی شنید در ساعت برخاست و متوجه مسجد حضرت پیغمبر (ص) گردید، حسن و حسین (ع) با پدر بزرگوار روان گشتند، چون آن ولی بیچون داخل مسجد گردید و قوم آن حضرت را دیدند بغایت مسرور و شادمان گردیدند تحمید و تکبیر نمودند، و استقبال قدوم مسرت لزوم آن حضرت از روی شوق و شعف تمام فرموده و گفتند: یا ولی الله، خوش آمدی و خوش آمد مرا از آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت حقا که امروز عجب مشقت و حیرت برای ارباب ملت و اصحاب حضرت نبی الرحمه بهم رسید و مکرر یاد پیغمبر (ص) کردیم و غم و غصه بسیار از سخنان این نصرانی بی ایمان در خاطر و ضمائر ما متمکن و مستقر گردید استدعاء و التماس از مکارم اخلاق و احسان بی پایان شما آنکه همگی ما را از ضجرت و اضطراب بوسیله جواب مسئله آن نصرانی مرتاب بیرون آری و اهل

اسلام را زیاده از این شرمنده آن راهب لثام نگردانی. حضرت امیر المؤمنین (ع) چون در پیش محراب مسجد پیغمبر رسید بنشست در ساعت ابو بکر روی براهب آورده گفت: ای راهب حریف و صاحب تو این است، هر سؤال و سخن که داری از او استعلام و استفهام نمای. راهب فی الفور روی به جانب ولی ایزد واهب آورده گفت: ای جوان نام نامی و اسم گرامی تو چیست؟ آن حضرت فرمود که: نام من در تورات موسی الیا، و در نزد شما نصاری ایلیا و نام که پدرم مرا بآن مسمی نمود علی و نام که مادرم مرا بآن اسم خواند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۷ حیدر است. راهب گفت: شما را نسبت به پیغمبر شما چه نوع خویشی و علاقه قربانی است؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: حضرت پیغمبر ایزد داور برادر و صهری یعنی والد زوجه من و ابن عم منست. فی الفور راهب گفت: بحضرت پروردگار عیسی بن مریم مرا سوگند و قسم است که صاحب من تویی، و این راه دور و دراز و قطع مسافت بعیده نشیب و فراز بواسطه ادراک خدمت تو بود، ای ولی حضرت واهب بی نیاز اما یا ولی الله مرا خبر ده از آن چیزی که از برای خدای تعالی نیست؟ و از آن چیزی که از نزد رب العزیز نیست؟ و از آن چیزی که حضرت ایزد علام عالم بآن نیست؟ چون حضرت امیر المؤمنین (ع) استماع آن کلام بالتمام نمود، گفت ای نصرانی بر دانای خیر و عالم بصیر واقع شدی هر چه خواهی سؤال نمائی و جواب از روی صدق و صواب از عنایت لا- یزال بشنو. اما آنچه سؤال نمودی که: آن چیست که از برای خدای تبارک و تعالی نیست؟ بدان بدرستی که حضرت واجب الوجود غنی و یکی است و او را والد و صاحب نیست که: لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ. و آنچه سؤال نمودی که چیست آنچه از نزد حضرت ایزد نیست؟ بدرستی که ظلم خدای واحد بر هیچ احدی نیست، چنانچه فرمود: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۸ که وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، و آنچه سؤال کردی که چیست آن چیزی که واجب الوجود عالم علم بآن ندارد، و از معلومات خالق الموجودات نیست، و علمش بآن چیز محیط و محتوی نگشته؟ بدرستی که حضرت خدای عالم بیقین عالم بشریک خود در ملک خود نیست. فی الفور، راهب از جای برجست و به پای آن حضرت افتاد زنار پاره کرده و میان هر دو چشم آن ولی خدای مجید را بوسید و از روی صدق و اخلاص مسلمان و مؤمن خاص شده گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک انت الخلیفه، و امین هذه الامه: یعنی گواهی میدهم که نیست خدای الا یکی، و محمد رسول خدا و تویی خلیفه رسول الله و ولی امین حضرت رب العالمین برای امت- و معدن دین و حکمت و منبع عین حجت واهب بیمنت تویی یا مولا جواب سؤال خود شنیدم و بمطلب و مقصد خود رسیدم. ای سید سرور نام تو در تورات موسی الیا و در انجیل عیسی ایلیا، و در قرآن محمد (ص) علی و در کتب سابقین انبیاء و مرسلین حیدر شنیدم، و تو را ای ولی حضرت خدای غنی بعد از نبی ایزد تعالی وصی او و از برای امت آن حضرت خلیفه اولی و احق و بمسند امامت ترا از جمیع بریت سزاوارتر و الیق یافتم یا وصی سید البشر مرا از حقیقت احوال خیر المآل خود و این الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۰۹ امت خبر ده که چرا شما به سعادت و اقبال امر خلافت باین جماعت گذاشته به گوشه انزوا منزوی گشته اید؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بنوعی که مقتضی وقت میدانست او را مجاب گردانید، راهب مال را بالتمام تسلیم حضرت امیر ولایتآب نمود، آن حضرت از مسجد حضرت نبی الرحمه بیرون رفت تا آن مال را کما ینبغی و یلیق بر مساکین مدینه نبی الشفیق و بر محاوایج ایشان صرف و تفریق فرمود، پس آنگاه آن ولی الله متوجه دولت سرای خودش روان راهب مسلمان با سر- مایه اسلام و منافع ایمان روانه ولایت و مکان خود گردید مصراع. زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق مروی و منقول است که جمعی از مستسعدین مجلس بهشت قرین ارم تزیین حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بسمع اشرف اقدس آن امام الثقلین و امام المتقین رسانیدند که جمعی از اصحاب از روی شک و ارباب شروع در سخنان بلکه در محافل و مجالس بیان تعدیل و تجویز نسبت بحضرت رب سمیع بصیر مینمایند یعنی بعضی حضرت مهیمن قادر را عادل و بعضی جائز دانند و سخنان دور از عقل و شرع بر حضرت خاتم الرسل بر زبان رانند چون این نوع سخنان بی بنیان بسمع شریف آن امام الانس و الجان رسید از محل و مقام بیرون آمد و به بالای منبر برآمد و حمد و شکر خدای اکبر و تحیت و ثنای حضرت پیغمبر فرمود، و گفت: ای معشر مردمان چون خدای تبارک و تعالی خلق خلاق نمود اراده و مشیت ایزد داور بر آن مقرر گشت که همگی و تمامی ایشان بر

آداب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۰ رفیعہ دین و اخلاق شریعہ آئین باشند و بعد از فطرت و ایجاد ایشان معلوم نمود که خلائق بر منهج مراد حضرت خالق نمیشدند الا- آنکه ایشان را عارف و آگاه گرداند به آنچه برای ایشان از جزاء اطاعت و ارتکاب معصیت در آخرت مقرر و معین است، لهذا اعلان ایشان نمود، و چون تعریف و اعلام به غیر امر و نهی مشتمل بر وعد و وعید که بدون ترهیب و ترغیب میسر نیست چه ترغیب در مشتہیات نفس و دواعی هر کس است از نعیم جنان و ترهیب و عید نیست الا- بضد آن از عقوبات نیران بعد از آن حضرت قادر سبحان در دار و ملک خود خلق انسان نمود و طرف از مستلذات خود را در نظر ایشان جلوه گر فرمود تا مستدل گردند از ملاحظه و مشاهده لذات فانیہ عاجله و جهان بآنچه بعد از ممات ایشان معد و مهیا است از لذات خالصه چنان مشوب بآلم و مطوی بغم و هم نیست، چه آن اصلاً میسر و ممکن نیست الا در جنت و نیز در دار دنیا طرف از آلام را مرئی و مشاهده ایشان گردانید تا از آن مستدل گردند بآنچه در سرانجام مهام ایشان مقرر است از شداید و آلام که مشوب بلذہ نیست و آن مقرر و معین است در نار نیران، پس از واسطه همین نعیم دنیا مخلوط بمحن و آلام و سرورش ممزوج بکدورات ما لا کلام و غموم بیحد و انجام است. مروی و منقول است که: یکی از بلغای زمان بر جاحظ این حدیث مشتمل بر لطایف غریبه و محتوی بر نکات بدیعہ را بر حکایت و حدیث نمود او گفت: سبحان الله تمامی آنچه کلام و سخنان که اهل علم و عرفان بلکه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۱ بلغاء و فصحای هر زمان در کتب و محاورات خود تدوین و تحریر و بیان و تسطیر نموده اند همین است که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در این دو سه کلمات بیان و عیان گردانید و چون شخصی دیگر این سخن جاحظ بعرض ابو علی الجبائی رسانید که جاحظ تصدیق چنین نمود، جبائی گفت: بخدای جاحظ قسم است، که جاحظ در این کلام صادق است، زیرا که بر کلام آن امام الانس و الجن نه زیاده محتمل است و نه نقصان. روایت است که علی بن محمد علیهما السلام کتابت باهل اهواز و شیراز در باب نفی جبر و تفویض تحریر نمود و این است آنچه آن حضرت فرمود که: مروی و منقول است، از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که شخصی از آن ولی ایزد متعال سؤال نمود که یا قدوه انام آیا این سفر نصرت اثر شما به جانب شام و مراجعت از آن محل و مقام بقضاء و قدر حضرت ایزد علام بود، یا بغیر قضا و تقدیر روی نمود؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که نعم، یا شیخ ما هیچ پشته بالا نرفتیم و در هیچ زمین مسطح منزل و مأوی نگرفتیم و هیچ وادی نزول ننمودیم و لقمه طعام و شربت آب در هیچ مقام ننوشیدیم، الا آنکه بقضاء خدای اکبر و بقدر حضرت ایزد داور بود. چون آن سائل مضطر این کلام از آن امام الجن و البشر شنید، به غایت متعجب و متحیر گردید، و گفت: یا مولا، این مشقت و عنای ما محسوب در نزد حضرت واجب الوجود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۲ تعالی ذکره خواهد بود، یا علی هر گاه این امر و این سفر محنت اثر ما بقضا و قدر باشد و الله بخدای عالم مرا قسم است که من اصلاً در این امر هیچ نوع ثواب و اجر نمی بینم. چون حضرت امیر المؤمنین حیدر این سخن از آن مرد متحیر استماع فرمود گفت: یا شیخ بلی ایزد تعالی در این امر اجر شما را بغایت عظیم و اکبر گردانید و در سیر و سفر شما بجانب شام و معاودت و مراجعت موطن و مقام بهیچ حال از حالات مکره و مجبور و مضطر و مقهور نبودید و به اختیار من غیر کره و اجبار باین سفر حرکت نمودید آن شخص گفت: یا امام الامه چگونه مجبور و مضطر نبودیم که قضا و قدر حضرت مهیمن قادر ما را بآن امر کشید و ما را بآن صوب مسافر گردانید حضرت امیر المؤمنین (ع) چون این کلام از آن شخص استماع نمود گفت: یا شیخ گوئیا شما از این قضا و قدر اراده قضاء لازم و قدر فرض محتتم نمودید این امر چنین نیست، زیرا که اگر حضرت ایزد وهاب این امر را بدین نهج بجبر و اضطرار مقرر گرداند هر آینه ثواب و عقاب باطل و ساقط و امر و نهی و وعد و وعید در جمیع ابواب هابط و عاطل گردد و هرگز حضرت عزیز واهب را ملامت مذنب و محمدمت محسن ثابت و لازم و واجب نباشد و محسن مجزی به ثواب به وسیله ارتکاب احسان اولی از مذنب نبود و مذنب بواسطه فعل ذنب اولی بعقوبت از محسن نباشد زیرا که عمل ذنب و عصیان و فعل خیر و احسان از بندگان حضرت ایزد منان باراده و اختیار ایشان نبود، بلکه در هر دو الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۳ حال مکره و مجبور بآن بودند، نعوذ بالله من هذا الرأي، و نیست این قول الا مقاله کاذبه برادران پرستندگان بتان و عساکر شیطان و خصمان حضرت رحیم الرحمن

و گواهان دروغ و بهتان اهل غی و طغیان و هر که قائل این قول کاذب بی بنیان گردد آن کس بی شبهه و گمان قدریه این امت و مجوس ارباب این طایفه اند، زیرا که امر خدای تعالی از روی اختیار است نه اضطرار و نهی از روی خوف و تحذیر است، نه از روی اکراه و اجبار، و تکلیف بندگان نیز بامر سیر و آسان و بدون قدرت و توان ایشان نمود و تکلیف به ما فوق الطاقه البشریه نمود، و هرگز مغلوب را عاصی و مکره را بی شبهه مطیع نتوان گفت، چه ارسال رسل در آن محل هزل و انزال قرآن عبث و مهمل باشد و خلق سماوات و ارضین و آنچه در میان این دو مکان مقیم و مکین باشند عبث و باطل باشد. ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (آیه ۲۷ سوره ص) تفسیر و معنی آیه و الله اعلم آنست که: کسی را ظن و گمان به خلاف شریعت دین مبین حضرت سید المرسلین (ص) بود یقین آن کس کافر و بی دین است، و از برای کافر ضلیل مکان چاه ویل و عذاب ویل است بعد از آن هادی و مرشد انس و جان تلاوت این آیت قرآن بر ایشان نمود که: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (آیه ۲۳ سوره اسراء): یعنی حکم حضرت قادر عالم بر هر افراد بنی آدم عبادت و بندگی جاری و ساری گردید و بوثیقه و ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: جزا و پاداش عمل و اجر و ثواب هر فعل بر حضرت عز و جل است چون حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۴ ولایت مآب کلام حقیقت احتساب در نزد اصحاب باین مقام اختتام نمود، آن شخص با کمال بهجت و سرور از مجلس بهشت قرین امیر المؤمنین علی سلام الله علیه و علیهم اجمعین برخاست و این کلمات منظومه در مدح آن امام الامه انشاء نمود: شعر: انت الامام الذی نرجو بطاعته يوم النشور من الرحمن رضوانا اوضح من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا و لیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت راکبها فسقا و عصيانا کلا و لا قاتلا ناهیه اوقعه فیه عبت اذا یا قوم شیطانا و لا أحب و لا شاء الفسوق و لا قتل الولی له ظلما و عدوانا انی یحب و قد صحت عزیمته علی الذی قال أعلن ذاک اعلانا و نیز در باب قضا و قدر از حضرت امیر المؤمنین حیدر (ع) مروی و منقول است که: شخصی از آن دریای علم و عرفان و از آن وصی حضرت نبی آخر الزمان سؤال نمود که: یا علی (ع) چیست قضا و قدر که از لسان معجز نشان ذکر و بیان آن نمودی؟ حضرت امیر المؤمنین در جواب آن کس از روی شفقت و احسان گفت: امر بطاعت و نهی از معصیت و تمکن و اقتدار بر فعل حسنه و قدرت بر ترک معصیت و امداد و اعانت بر قربت بسوی حضرت صمدیت و خذلان برای ارباب عصیان و وعده و وعید و ترغیب و ترهیب همه اینها از قضای خدای قادر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۵ متعال در افعال ما و قدر حضرت واجب تعالی شأنه در اعمال ما است، و به غیر این در باب قضا و قدر ظن دیگر بحضرت واحد قادر مبر که آن ظن مهبط و مبطل اعمال و وسیله عقاب و نکال فی يوم لا ینفع بنون و لا مال است. آن شخص چون این جواب از آن ولی ملک الوهاب و وصی حضرت رسالت مآب استماع نمود، گفت: یا مولی من از جواب شما به غایت فرحناک و شادمان گشتم، و حضرت واجب الوجود بی شبهه و داد از شما شاد و راضی باد. ایضا در باب قضاء و قدر مروی و منقول است که: مردی از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) از قضا و قدر ایزد اکبر سؤال نمود، آن حضرت در جواب فرمود که: قایل مشوید که خدای عز و جل خلاق را بر نفس ایشان موکل به نوعی گردانید که اصلا ایزد تعالی را در آن دخل نیست، چه این اعتقاد باعث فساد است، زیرا که از این ضعف و عجز خدای تعالی لازم آید، و نیز قایل مشوید بآن که حضرت ایزد مختار اجبار بندگان بر فعل معاصی و اکراه ایشان بر عمل مناهی مینماید، چه از این لازم آید که حضرت قادر عالم را ظالم دانید، لیکن قایل شوید بآن که هر خیر و عمل نیکوئی بتوفیق خدای سمیع بصیر است و هر شر و عمل بدی بخلاف رضای حضرت واجب تعالی است. اما علم حضرت واجب الوجود عالم سابق است بر جمیع آن و واقف و شاهد است بر آن در نزد اهل سیر مروی و منقول است که: روزی مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۶ علی (ع) آمده بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: یا علی مرا از خدای تعالی خبر ده که آیا شما در هنگام بندگی و عبادت ایزد علام او را می بینید؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب گفت: من آنچنان کسی نیستم که آن را بندگی نمایم که او را نبینم، و خدای نادیده را هرگز عبادت ننمایم چون سایل این کلام از آن امام الانام استماع نمود گفت: یا مولا، چگونه دیدی خدای تعالی را؟ حضرت شاه ولایت گفت: ویحک، یا فلان، ایزد تبارک و تعالی و تقدس بمشاهده عیان بچشم

خلقان مرئی نگرده، لیکن او را بدیده عقل و دل به حقایق دیدم معروف و مشهور بدلالات منعوت و موصوف به علاماتست بی شبهه و التباس ایزد تبارک و تعالی بمقیاس قیاس و مدرک بحس حواس نه گردد. چون سایل این جواب از حضرت ولایتآب شنید از موطن و مقام که آمده بود مراجعت و معاودت نمود و تلاوت این آیت میفرمود که: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** (آیه ۱۲۴ سوره انعام) مروی و منقول است که: شخصی از احبار یهود با کمال علم و فراست بود بعد از دخول مدینه و تعیش جويا از حال خلیفه رسول داور ابو بکر گردید و گفت: یا شیخ توئی خلیفه رسول که پیغمبر این امت بود؟ گفت: بلی. آن یهودی گفت که: ما در تورات موسی دیدیم و از علماء کتب سابقین الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۷ نیز شنیدیم که خلفاء انبیاء اعلم امم زمان خود خواهند بود باید که تو نیز اعلم این امت باشی؟ ابو بکر گفت: هر چه خواهی سؤال نمای و جواب به توفیق ایزد متعال بشنو، یهودی گفت: چون دعوی علم و کمال و دانائی و حال نمودی پس مرا از احوال قادر بیزوال خبر ده که آیا در آسمان است یا در زمین؟ ابو بکر بلا توقف و تدبر گفت: حضرت ایزد تعالی و تقدس در آسمان به روی عرش مقدس است، فی الفور یهودی گفت: پس زمین از حضرت رب العالمین خالی بود، و نیز لازم است بعض مکان خالی از حضرت ایزد منان باشد؟ ابو بکر گفت: ای یهود تیره سرانجام این کلام بی انتظام تو مشابعت و مماثلت تمام بکلام زناده شام دارد از پیش من دور شو و الا مقهور و مقتول گردی، آن یهود عاقبت وخام از آن مجلس و مقام مستهزی و متعجب باسلام بیرون آمد و متوجه منزل و محل آرام خود گشت اتفاقاً در راه بحضرت ولی الله رسید آن امام انام از او پرسید که: یا یهودی آنچه سؤال نمودی جواب شنیدی و دانستی؟ گفت: ای جوان جواب نشنیدم بلکه تهدید قتل و وعید شنیدم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: که رب العالمین این است یعنی کجا کجا است یعنی مکان از حضرت ایزد سبحان خالی نیست لیکن او را مکان و محل نیست و ذات کامل او ارفع و اجل و اتم و اکمل از آنست که مکان و محل محتوی او گردد و او در جمیع مکان بغیر مماس است و مجاورت بهیچ مکان ندارد اما علم و توان و اهب منان محیط بهمه محل و مکان او است هیچ مکان خالی از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۸ تدبیر ایشان نیست، ای یهودی من ترا مطلع و مخبر گردانم بآنچه در کتاب پیغمبر شما مذکور است و شاهد صادق و دلیل مصدق ذکر و بیان تست بر آنچه من بواسطه تو بیان و عیان کردم اگر من حقایق آن را کما ینبغی و یلیق بر تو روشن و تحقیق نمایم ایمان بحضرت واجب الوجود آری اقرار به نبوت حضرت نبی المحمود نمائی؟ گفت: بلی. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: آیا شما طائفه یهود در بعض کتب خود نخواندید که موسی بن عمران روزی با بعضی از خواص اصحاب نشسته بود که ناگاه فرشته از مشرق آمد و بر موسی (ع) سلام کرد، آن رسول خدای مجید از آن ملک پرسید که از کجا آمدی؟ گفت از نزد خدای ایزد پس از آن فرشته دیگر از مغرب بنزد آن پیغمبر ایزد و اهب آمد آن حضرت از او استعلام نمود که از کجا آمدی؟ ملک گفت: از نزد حضرت خدای عالم میرسم بعد از آن فرشته دیگر به خدمت آن پیغمبر حاضر شد، موسی کلیم الله علیه التحیه و التسلیم - از او استفهام نمود که از کجا آمدی گفت از آسمان هفتم از نزد خدای عالم بعد از ساعتی دیگر ملک آخر در پیش آن رسول خدای حاضر آمد موسی (ع) از او پرسید که از کجا آمدی؟ ملک گفت: از زمین هفتم از نزد حضرت واجب الوجود آمدم، چون موسی (ع) این سخنان از آن ملائک حضرت خدای دیان شنید گفت: سبحان الله منزله خدای منان که هیچ مکان از او خالی و مکان بر و محتوی و اقرب از مکان دیگر نیست، یهودی چون این کلام صدق التیام از حضرت ولی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۱۹ ایزد علام استماع نمود گفت شهادت میدهم که این کلام تو حق و مبین و در کمال ظهور و تبیین است و تو بمکان خلافت و امامت اولائی اولی و احق از دیگران که بناحق مستولی بر آن مکان گشتند و مسلمان شد. شعبی روایت کند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) روزی از شخصی و از فردی شنید، که گفت: آنچنان خدای است حضرت ایزد خلاق که از سبع طباق محتجب است، حضرت امام الامه او را امر بحد دره نمود پس از آن گفت باو و یلک یعنی ویل بر تو باد بدرستی که خدای عز و جل ارفع و اجل است از آن که از چیزی پنهان و محتجب گردد یا از او چیزی محتجب و مخفی باشد، منزله است و مقدس ذات خدای اقدس که محوی نیست بر او مکان و مخفی و مشتبیه نیست بر او چیزی در زمین و آسمان آن مرد گفت: یا

مولی، آیا من بوسیله این سوگند و یمین و بگفتن این کلمات کافر و بیدین گشتم؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: نی لیکن تو قسم بخدای عالم نخوردی اما ترا کفاره لازم است زیرا که تو قسم بغیر ذات حضرت خدای عالم یاد نمودی. از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی و منقول است که خبری از احبار یهود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الملک المعبود حاضر شد و گفت یا امیر المؤمنین (ع) پروردگار تو از کدام وقت بود، یعنی در چه وقت پیدا شد حضرت امام الأنام گفت: مادرت بر تو بگریه کدام وقت ذات واجب الوجود موجود نبود تا کسی تواند گفت که ذات ایزد معبود از چه وقت بود بلکه ذات حضرت عز و جل قبل القبل و بعد البعد در ابد و ازل بود اولش را بدایت و نهایتش را غایت نیست، جمیع غایت منتهی بنزد اله غنی گردد و هر غایت را الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۰ حضرت رب العزت بنهایت رساند و بعد از فناء همه ذات او فردا وحیدا بماند آن مرد گفت: یا علی تو پیغمبری؟ آن حضرت گفت: وایلیک من مگر بنده ام از بندهای - حضرت محمد النبی العربی الابطحی صلی الله علیه و آله.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر بعضی از احبار یهود،

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر بعضی از احبار یهود، که آن کس قرائت کتب آسمانی و صحف در معجزات نبی عدنانی - و بسیاری از فضائل آن رسول سبحانی خوانده بود، حضرت امام الاکرام موسی بن جعفر الکاظم (ع) از پدر بزرگوار و آن امام الابرار و الاخیار از آبای عظام و اجداد کرام از حسین بن علی علیهم السلام روایت کردند که بیهودی از یهودان شام و از احبار آن طایفه عاقبت وخام که باعتقاد آن جمعی لثام در علم کامل و تمام بود و قرائت کتب توریه و انجیل و زبور و صحف انبیاء (ع) نمود و دلایل و براهین ایشان را عالم و عارف و شاهد و واقف بود به مجلس که اکثر اصحاب رسالتآب و حضرت ولایتآب امیر المؤمنین و ابن عباس و ابو سعید الجهنی در آن محضر حاضر بودند درآمد و گفت ای امت محمد پیغمبر شما هیچ درجه کرامه و مرتبه فضیلت برای هیچ نبی و رسول باقی نگذاشت و هر رتبه فضل و حال مرتبه معرفت و کمال که حضرت ایزد ذو الجلال برای همه انبیاء و رسل که صاحب معرفت و حال بودند حاصل بود تمامی آن مراتب کمال را ضبط نمود آیا اگر من از شما مسأله چند سؤال نمایم از عهده جواب من بیرون می آئید؟ قوم از استماع سخنان یهودی از او اجتناب و نفرت و اظهار کراهیت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۱ نمودند بترس آنکه مبادا از ایشان چیزی پرسد که از عهده جواب آن بیرون نتوانند آمد، و لهذا اصلاً متوجه سخنان او نشدند صم بکم گشتند، حضرت اسد الله غالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام چون حال بدان منوال ملا-حظه و مشاهده نمود گفت: نعم یا یهودی، حضرت واهب العطایا هر درجه علم و حال که به هر نبی اعطا نمود و رتبه فضل و کمال که بهر رسول احسان فرمود همگی آنها را از برای پیغمبر ما محمد مصطفی جمع کرد بلکه برای آن حضرت زیاده بر آن مقرر فرمود اضعاف مضاعفه. یهودی گفت: آیا تو جواب اسئله من خواهی گفت؟ حضرت ولی الله ایزد اکرم گفت: نعم برای تو امروز از فضائل و کمالات حضرت رسول الله (ص) سخنان چند بیان نمایم که سبب قرت عین مؤمن و وسیله بهجت و سرور مسلمین و باعث ذلت جماعت مشرکین گردد و حضرت سید البشر هر گاه ذکر فضیلت برای نفس اقدس خود می نمود میفرمود که اگر چه این امر برای من مثبت و مقرر است لیکن مرا فخر بآن نیست، آنگاه گفت من برای تو ذکر فضایل آن حضرت نمایم که از آن نقص و ضرر بانبیاء ایزد اکبر نرسد لکن از آن احسان و تفضل بحضرت خاتم الرسل از حضرت عز و جل موجب مزید شکر ایزد لم یزل است زیرا که آنچه حضرت واهب العطیه آنچه بمحمد نبی الرحمه احسان و شفقت نمود مثل احسان و اعطائیت که بتمامی انبیاء و رسل خود مرحمت فرمود و زیاده بر آن تفضیل رسول آخر الزمان است بر تمامی انبیاء و رسولان. یهودی گفت: یا علی الحال من سؤال مینمایم شما مستعد جواب شوید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۲ حضرت ولایتآب فرمود که بیار آنچه داری؟ فی الفور یهودی گفت این آدم (ع) که پیغمبر ایزد اکبر و ابو الانبیاء و البشر بود ملائکه حضرت خدای قادر به حکم مهیمن داور سجده او کردند آیا هیچ

احدی برای محمد پیغمبر شما چیزی به مثل سجده و احترام بجای آورد؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: چنین است که مذکور نمودی لیکن آن امر خدای تعالی ملایکه خود را بسجده آدم نه سجود آن طایفه برای آدم سجده بندگی ایشان برای آدم و طاعت او نبود که آن ملائکه از حضرت بندگی حضرت ایزد تعالی بیرون رفته باشند و بندگی و طاعت آدم در مدت حیات خود میکرده باشند بلکه آن سجده برای حضرت پروردگار عالم بجانب آدم کردند اعتراف بفضیلت آدم و رحمت خدای تعالی نسبت بآن برگزیده پروردگار عالم بود و آنچه بحضرت خاتم الانبیاء محمد المصطفی (ص) حضرت عز و جل اعطا و تفضل نمود از این افضل است زیرا که واجب تعالی در جبروت خود از روی احترام و ملایکه سبع سموات و ارضین بالتمام و مؤمنین و سایر انام را به تعبد بصلاة و سلام بر آن حضرت نمود و بآن امر فرمود پس ای یهودی این برای محمد سید المرسلین بزیاده بر آدم علیه السّلام باشد. یهودی گفت: یا امیر المؤمنین آدم بعد خطیئت توبه و رجعت بحضرت رب العزة فرمود و خدای عالم توبه آدم قبول نمود؟ امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت آنچه گفتمی در باب توبه آدم چنان بود اما برای حضرت پیغمبر محمد (ص) چیزی بغیر ذنب و صدور امر منکر از آن اعظم و اکبر نازل شد چنان که خدای عز و جل میفرماید که لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۳ بدرستی که حضرت رسول رب العزت در قیامت مطلوب بوزر و ذنب اصلا نخواهد شد. یهودی گفت: یا علی چنین است اما حضرت ادریس (ع) را بمکان رفیع حضرت ایزد سمیع مرفوع گردانید و بعد از خروج آن حضرت از دنیا او را از تحف الجنة و از مطعومات آن مکان بی ظنت اطعام فرمود. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی آنچه در باب ادریس نبی (ع) بیان نمودی چنان بود اما آنچه بحضرت محمد مصطفی (ص) اعطا شد بغایت افضل از آنست، زیرا که خدای عز و جل تعالی و تبارک در حق محمد (ص) فرمود که: و رفعنا لك ذكرك، پس همین مرتبه رفعت و جلالت محمد از خدای رب العزت کافی و بسنده است دیگر آنکه برای ادریس نبی بعد از وفات از- تحف جنت ایزد علام طعام ارسال و انزال نمود بدرستی و تحقیق که از برای حضرت محمد المصطفی (ص) در ایام حیات دنیا حضرت ایزد تبارک و تعالی در هنگام که گرسنگی بر آن نبی العربی ملتوی شد جبرئیل (ع) با جام از جنت که در او تحف آن مکان بود آمد و آن جام بخدمت حضرت نبی اکرم گذرانید جام با تحفه در دست سید البریه بتهلیل رب جلیل و تسبیح ایزد سبوح و تحمید واحد مجید و تکبیر خدای سمیع بصیر مشغول شدند، حضرت رسول (ص) آن جام باهل بیت کرام علیهم السّلام داد آن جام بأمیر مهیمن علام تا در دست هر یک از اهل بیت میبود بتهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر مشغول بود و چون بعضی از اصحاب خواستند که آن جام از دست اهل بیت کرام حضرت رسالتآب بستانند فی الفور جبرئیل بحکم رب غفور آن جام را الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۴ گرفته از نظر اصحاب مخفی گردانید پس آنگاه بحضرت رسول الله گفت یا نبی الله (ص) از این تحف جنت که واهب بیمت بشما متحف و مهدی گردانیده تناول فرمای که احدی از این طعام بهشت را بغیر نبی و وصی او در دار دنیا تناول نمیکند. حضرت سید الانام و من با فرزندان بالتمام از آن طعام تناول کردیم و الحال من بوی حلاوت و مزه آن در کام خود می یابم. یهودی گفت: یا علی آنچه فرمودی بر حق است، اما نوح نبی الله (ع) صبر بسیار در ذات خدای عز و جل نمود و تنذیر قوم خود فرمود، در هنگامی که تکذیب آن حضرت نمودند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: چنین بود اما محمد (ص) صبر در ذات ایزد اکبر نمود در هنگامی که قوم او تکذیب آن حضرت میفرمودند و سنگ میزدند و از شهر میراندند و ابو لهب ببالای کوه ایشان را زنجیر بیای گذاشته مع هذا آن نبی الوری معذرت برای خود از قوم می خواست در آن زمان حضرت خدای تعالی چون دید که امت بسیار بسیار زحمت و مشقت بحضرت سید البریه میسرانند بفرشته که جمیع کوهها در تحت امر و فرمان اویند، وحی فرستاد که جاهل کوه را بشکاف باید که در تحت امر و حکم حضرت محمد (ص) باشی و هر چه آن پیغمبر آخر الزمان ترا مأمور به آن گرداند امر آن را مطاع دانسته معمول گردان این کوهها را بر سر این کفره پهن گردانم و همگی ایشان را هلاک سازم. حضرت گفت: یا حائیل من برحمت عالمیان مبعوث گشتم و شب و روز دعا و التماس من بحضرت خالق البریه اینست که بار خدایا هدایت امت من نمائی که ایشان جاهل و نادانند و یحک یا یهودی یعنی خیر و خوبی به تو

الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۵ عاید باد نوح نبی علیه السلام چون مطلع بر غرق قوم خود گردید بلکه در وقت مشاهده احوال هلاکت قوم بر آن طایفه تیره سرانجام رقت تمام نمود و بر آن جمعی لثام اظهار شفقت لا کلام فرمود چنانچه حضرت ایزد علام حقایق احوال آن نبی الا-کرام بحضرت پیغمبر ما محمد سید الانام اعلان و اعلام نمود که: رَبِّ اِنَّ اِبنی مِنْ اَهْلِی فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ حضرت عز و جل ذکره اراده تسلیه خاطر فیض مقاطر آن رسول ایزد قادر باین نوع نمود که آن پسر اهل تو نیست زیرا که او مرتکب فعل ناصواب گردید و امثال شما انبیای رفیع الشأن مانند آن طایفه وخیم العاقبه را پسر و اهل خود نباید دانست، اما محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون بر قوم معاند به اعانت و بامداد حضرت رب العباد غالب گردید شمشیر غضب خود بر آن طایفه از غلاف بیرون آورده بر آن معاندان رحم و رأفت ننمود و نگاه شفقت و نظر مرحمت بر آن امت اصلاً نفرمود. یهودی گفت: یا علی (ع) نوح نبی (ع) بعد از آنکه مدت مدید و عهد بعید آن قوم شوم را دعوت بحضرت حی قیوم نمود و آن طایفه لثام عاقبت وخام اجابت قول آن رسول ملک علام ننمود و جفا و ایذا بیش از حد و احصا بآن نبی ایزد تعالی نمودند لهذا آن حضرت ملجأ و مضطر گشته بواسطه دفع شر و رفع اذیت آن قوم کافر دست دعا بحضرت خالق البرایا برداشته گفت: رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَی الْمَآرِضِ مِنَ الْکَافِرِیْنَ دَیَّاراً حضرت مجیب الدعوات دعای آن پیغمبر را باجابت مقرون ساخته از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۶ آسمان تا چهل شبانه روز لا-ینقطع متصل و منصب باران بارانید و آبی که در تحت الارض بود آن را نیز ظاهر گردانید تا آن متمردان بالتمام غرق و نابود هلاک و مفقود گشتند و آن نبی حضرت ایزد تعالی از شر آن طایفه مستخلص گردید. حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: یا یهودی دعای حضرت نوح نبی حضرت واهب بر آن جمعی باغیه از روی غضب بود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدولت و اقبال چون مهاجرت و ارتحال بمدینه طیبه حرسها الله عن الفساد و الزلزال نمود بعد از تقضی مدت قلیل در روز جمعه اهل مدینه بخدمت آن نبی الرحمه آمده گفتند: یا رسول الله (ص) ما را دریاب که بغایت درمانده و از قلت آب مضطر و بی تاییم زیرا که حضرت ایزد داور احتباس مطر از ما متعشان وادی تحیر نمود و الحال ما بدین منوال مستمر است در این ایام از کثرت حرارت و کمی آب درختان شروع در خشکی نمودند و اوراق اشجار همگی نزار گشتند بلکه اکثر اوراق ساقط و هابط شدند و مجمعی و مرعی را اصلاً طراوت و نصارت نماند و خلائق متحیر و پریشانند. فی الفور آن نبی المشکور دست مبارک به دعا بحضرت ایزد تبارک برداشت بنوعی که بیاض بغل آن رسول عز و جل ظاهر گردید و با آنکه ذره از در آسمان ظاهر و عیان نبود همان که حضرت رسول آخر الزمان دست برداشت حضرت واهب منان بفرشته که غیم و باران در تحت امر و فرمان او است حضرت؟؟؟ رسول خدای تعالی باشد و آن مقدار زمان که آن حضرت از او رخصت و اذن مراجعت بمنزل و مقام او ننماید او نیز معاودت نفرماید آن آن ملک نیز نزد رسول ایزد متعال آمد و گفت: من یا رسول الله از نزد رب غفور الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۷ مأمور بلکه مجبورم باطاعت شما حضرت نبی گفت اهل مدینه را آب ده چندان که ایشان سیراب شوند در ساعت ابر و غمام مستولی بر تمامی روی هوا گردید و- باران جاری و روان شد و چندان بارید که جوان که بجوانی متعجب و مفتخر بود اگر اراده مراجعت و معاودت بمنزل و مقام مینمود میسر و بلکه قادر نبود از شدت سیل و کثرت آب و یک هفته مدام لیالی و ایام باران بارید چون شروع در هفته دیگر شد حضرت سید البشر در مسجد حاضر بود اهل مدینه جمعی کثیر بخدمت آن نبی البشر و النذیر برآمده معروض رأی فیض اقتضای حضرت نبی الوری گردانیدند که: یا رسول الله (ص) جدار و حیطان مدینه بالتمام از کثرت مطر مشرف بر انهدام گردید و راه قوافل و تردد مسافران باین مکان و محل از بسیاری آب و گل محتبس و مسدود شد، چون رسول آخر الزمان این نوع سخنان از مردمان شنید اثر خنده از لب مبارک آن رسول خدای تعالی و تبارک ظاهر گردید که فرمود: که این است سرعت ملالت ابن آدم بجهت درنگ و شتاب مطالب ایشان در عالم آنگاه نبی ایزد تعالی گفت: بار خدایا، این باران را برای منافع ما گردان و سبب مضار و نقصان ما مگردان، در اصول نباتات و زراعات و وسیله خرابی چراگاه حیوانات مکن. برحمتک یا ارحم الراحمین. بعد از دعای حضرت نبی المحمود در خارج شهر مدینه طیبه مطر مقاطر بود و از کرامت آن حضرت و دعای ایشان یک

قطره باران در مدینه نبود. یهودی گفت: یا علی (ع) بدرستی که هود پیغمبر علیه السلام را حضرت واجب الوجود تعالی ذکره بر اعدای او نصرت داد و آن طایفه کافر را به باد که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۸ صرصر نام داشت هلاک گردانید، آیا مثل این فعل حضرت عز و جل نسبت به پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ مکان و محل بعمل آورد؟ امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا یهودی آنچه در باب حضرت هود نبی علیه السلام بیان کردی چنان بود لیکن خدای عز و جل آنچه از احسان و تفضل که به پیغمبر ما خاتم الرسل (ص) عنایت نمود افضل بود، زیرا که در روز حرب خندق حضرت واهب مطلق آن نبی بر حق را نیز نصرت داد بیادی که سنگریزه‌های معرکه رزمگاه را برداشته بر روی آن اعداء الله میزد با جنود از ملائکه بواسطه اعانت و مدد حضرت نبی محمد (ص) فرستاد و آن هشت هزار فرشته بودند که بواسطه نصرت و یاری رسول ایزد تعالی آمده بودند و آن کافران فرشتگان را نمیدیدند، پس ایزد احد زیادتى و تفضیل حضرت محمد (ص) بر هود نمود باین وجه ریح عاد و دیگر آنکه باد سخط حضرت رب العزت بود، و ریح نبی البریه باد رحمت و حقیقت این مقدمه را حضرت واهب العطیه در قرآن محمد (ص) بیان فرمود که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُودًا لَمْ تَرَوْهَا** یهود گفت: یا علی برای صالح علیه السلام حضرت واجب الوجود ناقه اخراج و ایجاد فرمود و آن ناقه را عبرت قوم او گردانید؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی آنچه در باب صالح نبی المعبود نقل نمودی چنان بود لیکن حضرت مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) از حضرت عز و جل باحسان و عنایت از آن افضل معزز و مستکمل گشت چنانچه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۲۹ ناقه صالح علیه السلام با او تکلم نمود و به نبوت آن حضرت شهادت نداد، ما در بعض غزوات با حضرت سید البریات همراه بودیم که ناگاه روزی شتری فریاد کنان بنزد آن رسول آخر الزمان آمد در آن محل خدای عز و جل آن بی زبان را نطق و بیان ارزانی داشته گفت: یا رسول الله فلان بن فلان که مالک منست چندان بحمل استعمال نمود که پیر شدم و چون الحال قدرت و توانائی بار و سفر ندارم اراده نحر من دارد پناه و روی براه بغیر درگاه شما یا رسول الله ندیدم پناه باین آستان ملائک پاسبان آوردم. حضرت رسول کسی بطلب صاحب شتر فرستاد چون مالک آن شتر حاضر شد حضرت رسول الله گفت: یا فلانی این بعیر از تو مشتکی است و چنین و چنین می گوید، گفت: یا رسول الله راست میگوید الحال چون پناه بخدمت شما آورد من این شتر را بشما بخشیدم، رسول الله آن شتر را از بار آزاد گردانید، و وقتی ما در خدمت آن سرور حاضر بودیم که اعرابی با شتر و مدعی دیگر در نزد آن پیغمبر ایزد اکبر حاضر شدند و آن کسی که شتر در نزد او بود آن مرد آن شتر را از یهودی خریده بود مدعی شتر بر او دعوی نمود که شتر مال تو نیست و تو این شتر را از من بعنوان دزدی متصرف شدی هر چند او می گفت که من این شتر از فلان یهودی ابتیاع نمودم مفید نیفتاد و مدعی شهود گذرانید که متصرف شتر این بعیر را دزدید، بالاخره آن مرد شتر را تسلیم خصم نمود و گفت: یا رسول الله شهود او بناحق گواهی دادند، در آن اثنا شتر به حکم و امر خالق اکبر بنطق درآمد و گفت: یا رسول الله (ص) این مردی که متصرف من بود ذمه او از من بری الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۰ است و سارق من فلان یهودی است بعد از آن رسول ایزد سبحان موافق حکم حضرت واجب الوجود بایشان امر نمود یهودی گفت: یا علی، این ابراهیم علیه السلام پیغمبر حضرت ایزد داور بود خدای تعالی او را آگاه گردانید بمعرفت و شناخت خود بدلائل و براهین اقوال و غروب و طلوع و هبوط شمس و قمر و نجوم دیگر که از آن استدلال بوجود حضرت واجب الوجود و وسیله ایمان ایشان همان بود امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی آنچه در باب حضرت ابراهیم خلیل علیه التهلیل و التسلیم نقل کردی چنان بود، اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ایزد عالم افضل از آنچه ابراهیم (ع) بآن متیقظ و مکرم گردید مشرف و ممتاز و مکرم و سرفراز شد زیرا که تیقظ ابراهیم خلیل رب العالمین در وقت وقوع یافت که اوایل خمس عشر سنین بود و حضرت سید المرسلین محمد (ص) در اوقات که در سن سبع سنین بود تجار از نصاری با امتعه بسیار بمکه معظمه آمده که در ما بین صفا و مروه نزول نمودند روزی آن سرور را مرور عبور بر آن گذر واقع شد چون چشم نصاری بر جمال جهان آرای آن شفیع الوری افتاد نظر بسیار بسیار بر آن بزرگوار نمودند، آن حضرت را بصفت و نعت که در انجیل حضرت

مسیح بن مریم علیه السلام خوانده بودند شناخت و به خبر مبعث و آیات و علامات آن سید البریات را بیان کردند و گفتند: یا غلام نام تو چیست؟ آن مصطفی حضرت واحد گفت: نامم محمد است. گفتند: نام پدر شما چیست؟ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۱ آن حضرت گفت: نام پدرم عبد الله است، آنگاه اشاره به زمین کرده پرسیدند که نام این چیست؟ گفت: زمین، بعد از آن اشاره بسوی آسمان نموده استعمال نام آن نمودند، آن برگزیده ایزد منان گفت: نام آن آسمان است، پس از آن پرسیدند که پروردگار این محل و مکان کیست؟ گفت: خدای سبحان، چون آن طایفه نصاری دانستند که آن رسول موعود است که ایزد معبود بوجود بعث او در انجیل وعده فرمود نیاز علیه آن حضرت را از پیش خود منع و زجر نمودند، حضرت محمد (ص) گفت: یا نصاری شما ما را مشکک در ذات حضرت ایزد تعالی و تبارک میدانستید؟ آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) گفت: و یحک یا یهودی، بدرستی و تحقیق ابراهیم الخلیل (ع) متیقظ گردید بر معرفت خدای عز و جل در وقت و محل که قوم آن حضرت کافر و مضل بودند و او در میان ایشان بود و آن طایفه و خیم العاقبه تقسیم اموال و مشاورت مهم خود با زلام میکردند و بت می پرستیدند و همان ابراهیم علیه السلام در میان آن جمعی لثام میگفت که: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، باید دانست که اُزلام جمع زلم است و آن عبارت از قداح است، یعنی سهام که در میان ایشان بود بر بعض از آن مرقوم بود که: امرنی ربی و بر بعضی دیگر نهانی ربی مکتوب بود و بر بعضی دیگر چیزی نوشته نبود و بر آن تقسیم مال و شور در شروع افعال می نمودند و جمیع آن سهام را با هم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۲ ضم و جمع میکردند آنگاه دست انداخته سهمی از آن سهام بیرون می آوردند، اگر سهم که امرنی ربی بر آن مکتوب بود برآمدی بر آن امر قیام و اقدام مینمودند، اگر سهمی برآمدی که بر آن نهانی ربی مرقوم بودی دست از آن فعل برداشتندی و اگر سهام خالی از کتابت برآمدی باز دست انداخته سهمی دیگر بیرون می آوردند بهمان دستور که مذکور شد و اگر بعضی از آن سهام که اخراج نمودند لفظ امرنی و بعضی دیگر بهانی بودی تا سه سهم می آوردند و بر اکثر آن عمل مینمودند و این فعل و عمل تا زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان ممتد و مستمر بود و آن سرور بحکم ایزد داور از آن نهی و زجر نمود. یهودی گفت: یا علی ابراهیم علیه السلام در هنگام که نمرود او را بآتش انداخت ایزد علام آن حضرت را بسه حجاب از نمرود محتجب نمود، امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی آنچه در باب خلیل رب جلیل گفתי خلاف در آن بیان نیست، اما در هنگامی که مشرکین عرب اراده قتل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمودند حضرت ایزد واهب آن حضرت را پینج حجاب محتجب گردانید و آن را وسیله و سبب صیانت آن صاحب حسب و نسب و نبی العجم و العرب نمود، پس سه حجاب رسول جمیل در برابر حجب ثلثه ابراهیم خلیل باشد و دو حجاب وسیله فضل و زیادتی حضرت رسالتآب بر آن نبی المستطاب خواهد بود و خدای عز و جل در کتاب منزل بحضرت خاتم الرسل صفت حجب امر محمد بر وجه اتم و اکمل مینماید چنانچه میفرماید که: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَيِّدًا، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَيِّدًا وَ مِنْ حِجَابِ ثَانِي است، فَأَعَشَيْنَاهُمُ فُهْمًا لَا يُبْصِرُونَ، وَ مِنْ حِجَابِ ثَالِث است الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۳ پس از آن میفرماید که وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا، وَ بَيِّقِينَ اَيْنَ حِجَابِ رَابِع است، بعد از آن میفرماید که: فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ، اَيْنَ حِجَابِ پَنجَم است. یهودی گفت: یا علی ابراهیم (ع) با خصم کافر که با آن حضرت منازعه نمود ببرهان نبوت و بدلائل حجت او را ساکت و مبهور گردانید امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا یهودی چنان بود که ذکر کردی اما محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بعثت ایشان ابی ابن خلف الجمحی که مکذب احیاء بعث و رسالت آن نبی الرحمه بود روزی استخوان کهنه را بخدمت آن حضرت حاضر گردانید و گفت: یا محمد، مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ آن نبی الوری بعد از اثبات نبوت خود بر او او را بمحکم آیات بینات و بحجج واضحات و براهین ساطعات مبهور و ساکت گردانید، و گفت يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ، آن مرد بعد از استماع دلائل و براهین و با بهت و سکوت تمام منصرف و مراجعت بمنزل و مقام خود نمود، یهودی گفت: یا علی این ابراهیم (ع) بتان قوم لثام خود را بالتمام شکست در هنگامی که خداوند عز و جل بر آن قوم دغل غضب نمود آن حضرت علیه السلام را بکسر اصنام آن طایفه

عاقبت و خام امر فرمود حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود یا یهودی اگر چه ابراهیم بتان قوم خود را مکسور و آن جمعی مکسر را مقهور گردانید اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سیصد و شصت بت از بالای بیت الله الحرام و جزیره العرب شکسته و نابود گردانید و عبده اصنام را به سیف الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۴ صمصام و غیرها خار و ذلیل و کم نام نمود، اصمعی و ابو عبیده نقل کرده اند که جزیره العرب طولاً- ما بین عدن تا ریف عبادان است و عرضاً از جدّه و سواحل تا اطراف شام است و گاه جزیره العرب را اطلاق بر حجاز مینمایند و حجاز عبارت از مکه و مدینه و یمامه و خیبر و ینبع و فدک است، و صاحب تاج اللغه در کتاب خود نقل نمود که جزیره العرب ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فراتست، خلاصه کلام اینکه سید البریات در ایام حیات خود اصنام که در آن ولایت ما بود بالتمام نابود و مکسور گردانید، چنانچه در اکثر کتب سیر و تواریخ مرقوم و محرز است. یهودی گفت: یا علی ابراهیم نبی (ع) پسر خود را برای حضرت ملک تعالی اراده قربان کردن داشت چنانچه فرزند را دست و پای بسته خوابانید تا ذبح نماید ایزد تبارک و تعالی چون مطلع بر اخلاص او گشت برای ولد او فدای فرستاد و او را دست و پای بگشاد؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی چنین بود اما ابراهیم علیه السلام بعد از اضطجاع ولد فدای یافت و حضرت محمد (ص) را الم و درد بغایت از آن افجع رسید چنانچه حمزه رحمه الله که عم آن حضرت و اسد الله و اسد رسول الله (ص) ناصر دین آن سرور بود چون بدرجه شهادت رسید و آن حضرت (ص) بر آن امر واقف شد با آنکه جدائی حمزه سید الشهداء مانند جدائی روح از جسد بود آن حضرت بر آن مصیبت صبر نمود و اظهار حزن و شورش نمود و قطره از آب چشم ریخت و نظر بموضع جراحت دل آن مجاهد سیل عز و جل انداخت و تسلیه خاطر اهل بیت او بواسطه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۵ رضای خدای بصیر فرمود و آن حضرت (ص) در جمیع امور تسلیم امر خود به پروردگار می نمود و چون صفیه بواسطه حمزه اظهار حزن و بی تابی بسیار میکرد آن سرور مکرر منع و زجر ایشان نمود بالاخره گفت که اگر صفیه از آن ممنوع نشدی می گذاشتم که او مأکول سباع و مطعوم طیور هوا می شد تا در حشر از بطون سباع و حواصل آنها محشور میگشت و چنانچه بعد از من آن فعل سنت نمی شد می گذاشتم که صفیه برای حمزه سید الشهداء چندان گریستی که هلاک شدی زیرا که حمزه در نزد من بغایت عزیز و مکرم می بود. یهودی گفت: یا علی علیه السلام ابراهیم علیه السلام را قوم در آتش انداختند و آن رسول جلیل القدر بر آن نیز صبر نمود تا آنکه ایزد علام آن آتش را بر آن حضرت (ع) برد و سلام گردانید، آیا محمد (ص) را مثل این احسان از حضرت ایزد منان واقع شد؟ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: نعم بلی در هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) از فتح خیبر مراجعت بمدینه انور نمود خیبریه که در مدینه سید البریه (ص) متوطن بود از عناد و رشک که در خاطر ظلمت مأثر خود متمکن و مستمر نسبت بآن سید سرور داشت بزغاله را بریان کرده و بزهر آن را مسموم گردانیده با چند قرص نان روزی که آن رسول البریه داخل مدینه طیه می شد آن زن یهودیه به پیش از همه کس استقبال حضرت نبی الاقدس نموده و آن نان با بزغاله مسموم بریان در خدمت ایشان گذارد و گفت: یا رسول الله من بحضرت ایزد ذو المنن نذر و عهد کردم که هر گاه حضرت نبی الامجد محمد (ص) بصحت و سلامت با فتح و نصرت از فتح خیبر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۶ مراجعت نماید عزیزترین حیوانات که در نزد من باشد برای آن حضرت قربان و بریان نمایم و این بزغاله را من خود تربیت کرده بغایت فربه و سمین بود لهذا آن را بریان کرده با نان چند بخدمت شما آوردم و استدعا و التماس دارم که این هدیه محقر را قبول نمائی و مرا بر جمیع نسوان فدویان شما که در مدینه طیه اند ممتاز و معزز فرمائی؟ آن حضرت هدیه آن خیبریه بی رویت را قبول نمود و از آن لقمه چند تناول فرمود و آن زهر بغایت در بدن اطهر و جسم معطر آن پیغمبر جلیل القدر مؤثر افتاد لیکن آن حضرت از آن بلیت صبر می نمود و بنا بر تحمل مشقت آن سید الانام ایزد علام آن سم را بر آن نبی عالی مقام برد و سلام گردانید و آن زهر هلاهل بعد از استقرار در جوف خاتم الرسل چنانچه آتش هر چه باو مجاور و متصل میگردد محترق و مستأصل میگردد آن سم نیز احشاء و امعای سید الوری را می سوخت و آن برگزیده ایزد اکبر بر آن سوزش منکر صبر میکرد و این تحمل و قدرت و صبر از آن پیغمبر رفیع القدر متصور از کسی دیگر نیست، و هیچ احدی از بشر منکر آن امر نی. یهودی گفت: یا علی این

يعقوب نبی عليه السّلام برگزیده خدای علام بود لهذا حضرت معبود خیر بسیار نصیب او نمود زیرا که اسباط نبی اسرائیل را همگی و تمامی از سلاله و از نطفه او گردانید و مریم نیست غیر آن یکی از بنات آن نبی واهب منان بود، امیر المؤمنین علی (علیه السّلام) گفت: یا یهودی امر یعقوب علی نبینا و علیه التحیة و السّلام بر همان نهج و بیان بود اما خیری که حضرت واهب بصیر بصلب سید المرسلین مودع-الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۷ گردانیده آن اعظم و اجل نصیب از یعقوب (ع) و غیره بود زیرا که فاطمه سیده نساء العالمین از بنات سید المرسلین بود و حسن و حسین (ع) دخترزاده‌های رسول خدای تبارک و تعالی اند که خاتم الاوصیا از نسل آن حفده سید الرسل خواهد بود. یهودی گفت: یا علی یعقوب بر مفارقت و مهاجرت ولد ارجمند یوسف (ع) با کمال حزن و تأسف بصبر میگذرانید و قریب بآن شد که آن نبی خالق الافلاک از آن حزن و الم هلاک گردد امیر المؤمنین علی (ع) گفت یا یهودی حزن و فراق یعقوب (ع) بسرور وصال مبذل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در هنگامی که قرت العین و فرزند او ابراهیم در حیات آن حضرت وفات یافت و مطلب حضرت قادر مختار اختیار آن نبی الاخیار و الابرار و کثرت ثواب و ادخار ایشان در روز حساب و شمار بود آن حضرت میفرمود که با ابراهیم اگر چه نفس بواسطه مفارقت تو محزون دل در غایت جزع و خاطر بینهایت در فرع است لیکن ما قایل به چیزی که موجب سخط خدای عز و جل باشد نشویم ای یهودی آن رسول خدای تعالی همیشه اختیار رضای خدای تبارک و تعالی می نمود و مستسلم و منقاد قادر فعال در جمیع اقوال و افعال بود. یهودی گفت: یا علی (ع) این یوسف علیه السّلام مرارت فرقت پدر چشید و مدّت مدید بواسطه محافظت و صیانت نفس خود از ارتکاب معصیت در سخن محتبس گردید و فردا وحیدا در چاه زندان ساکن و حیران بود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت یا یهودی مقدمات یوسف و حکایات او به نوعی که بیان کردی با کمال حزن و تأسف است اما حضرت محمد مصطفی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۸ مرارت غربت و فراق و کربت بواسطه اهل و اولاد و مال و مهاجرت از حرم ایزد متعال بمراتب زیاده از حضرت یوسف (ع) کشید و چون حضرت ایزد بیچون کربت آن نبی الرحمه را ملاحظه نمود و استشعار حزن و مفارقت او کما کان فرمود لهذا حضرت الله تبارک اسمہ رؤیا که موازی و برابر رؤیای یوسف (ع) بود در تأویل و تعبیر بر آن حضرت ظاهر نمود و بر جمیع عالمیان حقایق آن را کما ینبغی و یلیق واضح و عیان گردانید چنانچه در کتاب مستطاب بیان فرمود که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الَّذِي إِتْرَأَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَهُمْ وَ مَقْصِرِينَ لَا تَخَافُونَ، و اگر یوسف (ع) را در حبس زندان مقید کردند حضرت نبی اقدس سه سال نفس مقدس خود را از شر اعداء در شعب جبل محتبس گردانید و از اقارب و ذو الرحم مقطوع و با کمال حزن و الم و غم و هم مقتفس بود و کفار آن رسول مختار را ملجأ باضیق مجال آزار و مضایق در غایت عسرت و اضطراب گردانیدند لهذا پناه بالهام ایزد جبار برد و آن کفره اشرار در آن غار کتبه و آثار خود گذاشتند که روز دیگر بآن اثر و نشان آن سرور را یافته از آن مکان بدر آرند خدای منان اضعف خلق خود را امر فرمود تا آن نشان ایشان را اکل نموده بی نشان گردانید و اگر یوسف را برادران در چاه کنعان انداختند آن حضرت نفس خود را از ترس دشمن در غار بی سر و بن انداخت و در آنجا به صبر ساکن بود تا آنکه بصاحب یعنی رفیق طریق خود گفت لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا و حضرت ایزد سبوح آن حضرت را باین وسیله ممدوح خود گردانید. یهودی گفت: یا علی حضرت موسی (ع) رسول ایزد علام بود و حضرت واجب الوجود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۳۹ توراۀ که حکم او درو بود باو انزال و ارسال فرمود. علی علیه السّلام گفت: آنچه در باب رسالت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم گفتم مطابق واقع است اما محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت واهب عالم مراتب افضل و ازید از آنچه موسی (ع) و باقی اولو العزم یافته بودند بآن مشرف و مکرم گشت چنانچه آن حضرت سوره البقره و المائدۀ بآنچه در انجیل بود یافت و سور طواسین و طه و نصف سور مفصل و حوامیم سبعة بعوض ما فی التوریه یافته و نصف سور مفصل و تسایح بعوض باقی الزبور بآن حضرت داده شد و سوره بنی اسرائیل و براءة بجای آنچه در صحف ابراهیم (ع) و صحف موسی کلیم بود از حضرت سمیع علیم یافته و زیادتى که حضرت ذو الجلال بآن رسول باغرو و اقبال احسان و اکرام از روی افضال نمود سور سبع الطوال و فاتحة الكتاب که آن را سبع المثانی و

القرآن العظیم نیز گویند و کتاب و حکمت یافت یهودی گفت یا علی (ع) موسی (ع) در طور سینا با حضرت ایزد تبارک و تعالی مناجات نموده طور نام جبل است در ولایت شام و سینا نام درختیست در آن کوه و طور مضاف است بسینا و سینا مضاف الیه است و شیخ ابو علی الطبرسی رحمه الله علیه در تفسیر جوامع الشرائط بیان کرد که لفظ سینا بفتح سین و کسر آن چنانچه مقر و مشهور از اهل اداء قرآن است حال خالی از آن نیست یا مضافیست به بقعه که نام آن سینا است یا آنکه این دو اسم مرکب از مضاف و مضاف الیه مثل لفظ امرئ القیس که این دو اسم مرکب نام آن شخص مشهور است یعنی امرئ القیس که از اعیان شعرای عرب است پس طور سینا نام آن جبل مشهور باشد امیر- المؤمنین علی علیه السلام گفت یا یهودی در باب مناجات موسی کلیم بکوه طور بغایت مشهور است و حقایق آن بر انبیاء و اولیاء رب غفور مخفی و مستور نیست اما الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۰ حضرت عز و جل در وقتی که محمد خاتم الرسل بسدره المنتهی رسید وحی باو فرستاد و با آن نبی الامجاد گفت و شنود بسیار نمود پس مقام آن نبی معبود در آسمان و نامش محمود است و در نزد سدره المنتهی العرش مذکور است و مشهور صاحب تفسیر جوامع الجامع در تفسیر مذکور ذکر و بیان نمود که سدره المنتهی درخت نبی یعنی سدر است که در بالای آسمان هفتم در جانب راست عرش اعظم واقع است و میوه آن بعینه مثل قلال بلد هجر است و هجر نام شهریست در ولایات شام و میوه آنست در آن شهر که آن را قلال گویند بغایت شاداب و لذیذ و شیرین است و اوراق آن شجره المنتهی مانند گوی؟؟؟ فیل است و سایه آن درخت ممتد بمسافت سیر راکب سریع السیر است که در عرض مدت هفتاد سال سایر باشد و منتهی موضع نهایت ظل آن درخت است و هیچ احد از آنجا درنگذرد بغیر علم ذات ایزد واحد و علم اعیان انبیا و ملائکه و غیرهم از آنجا در نمی گذرد و هیچ کس بغیر ذات ایزد تعالی و تقدس بحقیقت ما وراء سدره المنتهی مطلع و مخبر نیست و بعضی گفته اند که ارواح شهدا بسدره المنتهی میرسند و گروهی دیگر را اعتقاد آنست که همین سدره المنتهی شجره طوبی است که آن در منتهی جنت است، یهودی گفت: یا علی قادر منان محبت موسی بن عمران در دل فرعون که دشمن ایشان و سایر بنی اسرائیل بود انداخت چنانچه مشهور است. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت یا یهودی آنچه گفتی چنان است لیکن آنچه بحضرت صلی الله علیه و آله اعطا شده ازید و افضل از آنست زیرا که اگر خدای تعالی محبت موسی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۱ در دل مخلوق دیگر انداخت اما خود حضرت واجب الوجود محب آن نبی العجم و العرب بود پس ازین جهت آن حضرت را شریک در اسم خود گردانید چنانچه شهادت بیگانگی حضرت عز و جل بغیر شهادت به نبوت و رسالت آن حضرت خاتم الرسل تمام بر وجه اکمل نیست و ازین جهت است که شهادت بذات خدای تعالی تمام نمی شود الا آنکه کلمه شهادت به این طریق شود که أشهد ان لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله همین نهج منادی در بالای منابر ندا بذکر نام ایزد تعالی و تبارک و شهادت نبوت باسم مبارک آن حضرت مینماید در هیچ مکان و محل آواز بذکر نام خدای عز و جل بلند نگردد مگر آنکه بعد از ذکر نام ایزد علام نام نامی و اسم گرامی آن رسول با عز و احترام البته مرتفع گردد یهودی گفت یا علی بواسطه فضل و حال موسی ایزد متعال وحی برای والده موسی (ع) ارسال داشته و او را در میان بنی اسرائیل معزز و مکرم گردانید. حضرت علی (ع) فرمود که: یا یهودی آنچه در باب توجه حضرت ایزد تعالی نسبت بوالده موسی علیه التحیه و الثنا گفتی بیان واقع است اما لطف حضرت عز و جل ثناؤه بام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بود زیرا که ایزد مجید بوالده حضرت نبی الرشید رسانید که نام پسر تو محمد است و او رسولست تا آنکه آن مطیع رب العزت گفت ای عالمیان گواهی دهید که محمد رسول خدای واحد است و ملائکه شهادت بر انبیای سابقین که صاحب دین و ملت بودند دادند بر آنکه ایشان در کتب و اسفار خود اثبات نام آن نبی محمود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۲ می نمودند و اینکه حضرت عز و جل تلافی و احسان بیرون از حد و بیان و وصف نسبت بوالده آن نبی الاشرف نمود و نام نامی و رسالت آن رسول گرامی را باو اعلام فرمود از فضل منزلت و رتبه درجت آن حضرت در نزد خالق البریت بود چنانچه در عالم رؤیا و منام بآن ساجده ایزد علام اعلام نمودند که آنچه در شکم تو مودع و مستقر است آن سید خلقتان و نبی الانس و الجان است هر گاه آن حبیب اله از تو متولد گردد آن حضرت را مسمی بمحمد گردان که او

محمود و پسندیده ایزد منان است پس خدای بحق اسم آن رسول صادق را از اسمای لایق خود مشتق گردانید پس ایزد معبود محمود آن برگزیده خدای واحد محمد است یکی از فصحاء شعراء عرب این بیت پسندیده در مدح سید البریه فرمود: شعر قد اشتق من اسم المهيم اسم فهداك محمود و هذا محمد يهودى گفت: یا علی حضرت واهب سبحان موسى بن عمران را با نشان واضح و عیان بسوی فرعون و هامان و سایر قبطیان ارسال گردانید و عتو و عناد آن متمرّدان بر همگی افراد بنی نوع انسان بواسطه شهرت- احوال آن طاغیان واضح و روشن و لایح و عیان است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: یا یهودی اگر خدای بیچون موسی و هارون علیهما السلام را به یک فرعون ارسال داشت حضرت محمد مصطفی علیه صلوات رب الأرض و السماء را بسوی فراعنه خارج از حد حصر و احصاء ارسال داشت مثل ابی جهل بن هشام و عتبۀ بن ربیعۀ و شیبۀ لثام و ابو البختری و نصر بن الحرث و ابی بن خلف و نبیه و متبۀ؟؟؟ پسران حجاج و بسوی پنج نفر دیگر که ایشان استهزاء الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۳ باهل اسلام و ایمان در جمیع محافل و مکان می نمودند اول ولید بن مغیره المخزومی دوم عاص بن وایل السهمی سیم اسود بن عبد یغوث زهری چهارم الاسود ابن المطلب پنجم حرث ابن ابی الطلاله این جماعت در رشک و عداوت در غایت صلب بودند تا آنکه حضرت سید البریات با ایشان مکرر آیات و معجزات نمود تا آنکه بر آنها صدق قول رسول خدای تبارک و تعالی ظاهر و هویدا شد چنانچه میفرماید که سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ الْآيَهُ يَهُودِي گفت: یا علی حضرت ایزد عز و جل انتقام موسی (ع)، از فرعون مصل کشید و او را با سایر قبطیان در بحر نیل غرق گردانید حضرت علی علیه السلام گفت حضرت خدای علام انتقام محمد سید الأنام از آن فراعنه لثام کشید و نیز آن جماعت که سخریه و استهزاء آن حضرت نبی الوری مینمودند کفایت شرّ آن طایفه وخیم العاقبه نمود که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ خدای اکبر هر پنج نفر را مقتول گردانید و بسقر مقرر برای ایشان مقرر فرمود و آن پنج نفر در یک روز باتفاق یک دیگر بمقر خود سفر کردند و آن جمع از مسلمانان که در آن اوان با آن منافقان قتال و جدال نمودند اصلا از هیچ یک ایشان ضرب و زخم بمسلمانان نرسید بلکه حضرت ایزد منان هر پنج نفر ایشان را در کمال یسر و آسان بدعاء صاحب ارباب اسلام و ایمان مقتول گردانیده به نیران مکان برای ایشان مقرر و عیان نمود اما ولید بن مغیره سبب قتل آن دشمن خدای عز و جل آن بود که روزی بجائی میرفت اتفاقاً یکی از بنی خزاعه در طریق با او رفیق شد قضا را خزاعی را شکاری بنظر آمد تیر، از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۴ ترکش خویش برون آورده بعرصه کمان بست و گوش تا گوش کشید در آن اثناء دست خزاعی بلرزید و تیر بغیر اختیار از کمان بیرون جست و چون ولید در پیش بود آن تیر بر دست او رسید و رگ اکحل آن دشمن رسول خدای را قطع نموده خون روان شد و چندان خون رفت که آن کافر جان بقابض آن سپرد در سقر مستقر گردید و در هنگام سپردن جان میگفت که پروردگار محمد (ص) مرا مقتول گردانید و سبب موت عاص بن وایل السهمی آن بود که آن مردود ایزد ودود و دشمن رسول واجب الوجود بطرف ولایتی به واسطه حاجتی که داشت متوجه آن گردید قضا را در راه بسنگستان رسید پایش بلغزید و سنگی از ته پای او غلطید و او بقوت هر چه تمامتر بر سنگ دیگر افتاد بعضی از اعضای شکم و امعای او پاره گشته بجهنم واصل شد او نیز در وقت دادن جان میگفت که مرا خدای محمد بقتل آورد و اما اسود بن عبد یغوث روزی با پسر خویش بصحرا بیرون رفت و در آن صحرا بسایه درخت که در آن مکان بود استظلّال جست قضا را جبرئیل امین بحکم احکم الحاکمین بسر آن لعین آمده سر آن بیدین را از زمین برداشت و بر آن درخت کوفت او از آن ضرب و الم بغایت مضطرب و متألم گردید و به پسر خود گفت که این شخص را از سر من دور کن که مرا بسیار آزار میکند و چنان می بینم که مرا بخواهد کشت پسر گفت یا اب من غیر شما کسی دیگر را نمی بینم که آزار شما نماید و او هر ساعت فریاد میکرد که یا غلام مرا از دست این کس خلاص کن و جبرئیل امین، همین نهج سر او را بر درخت میزد تا او را بقتل رسانید و او فریاد میکرد که مرا پروردگار محمد بقتل آورد اما اسود بن الحرث چندان آزار رسول آخر الزمان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۵ نمود که آن حضرت شکایت او بقادر سبحان کرده گفت خدایا او را کور گردان و پسرش را سبب عدم آن کافر اعمی و اصمّ ساز تیر دعای آن نبی الوری بههدف اجابت مقرون گشته در همان

روز آن کافر ابتر بقصد سیر و سفر از خانه خود مسافر شده و چون بمحلی رسیده مقام کرد حضرت جبرئیل علیه السلام بحکم ایزد علام با ورق سبز بنزد آن لعین عاقبت وخام رسید و آن برگ سبز را بر روی، وی زد چشم آن مقهور رب غفور در ساعت کور گردید و چون پسرش دید که او مدت عمر در ایام کوری عیال پسر خواهد بود بالاخره همان پسر سبب عدم و فنای آن کافر ابتر گردیده او را بسفر ابد مسافر گردانید و آن کور میگفت که مرا رب محمد کور گردانید و اما سبب موت حرث بن ابی الطالاه آن بود که آن مردود مطرود در وقتی که هوا در کمال حرارت و گرما بود و موسم سموم از خانه بیرون آمده مسافر شد قضا را در ساعت باد سموم بحکم حضرت اله او را سوخت و سیاه گردانید او بعد از مشاهده حال تباه خود مراجعت باهل و منزل خود می- نماید و میگوید که من حرث بن طلاله ام اقوام و عشایر او را از زشتی حال مصدق نمیدارند و بعد از تشخیص احوال او را مغضوب ساخته بقتل آوردند او نیز در وقت سپردن جان فریاد میکرد که مرا خدای محمد کشت و در سبب موت آن مقهور رب غفور در بعضی روایات چنین مذکور و مسطور است که اسود بن حرث ماهی شور تناول نمود حضرت ایزد تبارک و تعالی تشنگی بر او مستولی گردانید و او هر چند آب می آشامید حرارتش در ترقی و اشتداد میگردید و لهذا چندان آب خورده که شکمش بطریق و بجهنم وصل شد و در سقر مستقر گردید و او نیز در هنگام سپردن جان فریاد میکرد که مرا پروردگار محمد بقتل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۶ آورد و قتل فنای این پنج نفر در یک ساعت واقع شد و حقیقت احوال این جمعی ضال چنان بود که ایشان هر پنج نفر باتفاق یک دگر صبح روزی به خدمت حضرت پیغمبر حاضر شدند و گفتند یا محمد ما ترا امروز تا وقت ظهر مهلت دادیم اگر از قول خود توبه کرده مراجعت نمائی و من بعد در مجالس و محافل سخنان بی بنیان بیان ننمائی ما را بتو هیچ گونه سخن نیست و الا بیقین ترا بعد از تقضی وقت ظهر بقتل آریم و خود را با سایر قریش از دست تو مستخلص گردانیم حضرت رسول مهیم از سخن آن جمع لثام بغایت مغموم و مستهزم گشته از مسجد متوجه دولت سرای خود مقام گردید و از آن اندوه و غم در را بر روی خود مستحکم گردانید متألم بنشست در ساعت جبرئیل علیه السلام از نزد حضرت ایزد علام آمده گفت یا سید الانام حضرت رب العزت بتو سلام میرساند و میگوید که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ: یعنی، ای محمد بآنچه مأمور از حضرت رب غفور شدی باید که متصدع گشته آن را بخلقان رسانی و اهل مکه را باسلام و ایمان بخوانی رسول گفت یا اخی جبرئیل مرا در انصرام امر و حکم ایزد علام سعی و اهتمام تمام است اما بجمعی که استهزاء و سخریه من در هر مکان و محل مینمایند و الحال مرا تهدید و وعید بقتل نمودند با ایشان چه کنم؟ جبرئیل گفت: یا رسول آخر الزمان خاطر مبارک خود را در کمال استقرار و اطمینان گردان که خدای منان کفایت مستهزیان و سخریه کنندگان نمود در آن حال حقایق احوال تیره مآل آن جمعی ضال بر آن رسول با عز و اقبال ظاهر و هویدا و لایح و مبرهن گردید و باقی فراعنه را نیز حضرت رب الارباب دفع نمود چنانچه بعضی را الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۷ در روز بدر مقتول گردانیده آن طایفه بدرک السقر مقام و مستقر گزیدند و گروهی از آن جماعت و خیم العاقبه که در آن روز از معرکه قتال و جدال گریخته دیگر قدرت جمعیت با ایشان نمانده پراکنده گشتند تا آنکه تمام آن کفره لثام بقتل رسیدند. یهودی گفت یا علی حضرت ایزد تعالی و تبارک عصا به موسی ارزانی داشته که آن را معجزات بسیار بود چنانچه گاهی ثعبان و گاهی بصفت دیگر بحکم حضرت مهیم قادر می باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی آنچه گفتی چنان بود اما حضرت واجب الوجود احسان و اعتنائی که بحضرت نبی المحمود نمود از آن بغایت افضل و ازید بود چنانچه مردی از ابو جهل مطالبه داشت از بابت قیمت شتری که ابو جهل از آن شخص خریده جزر کرده و نشسته شراب میخورد مالک شتر حاضر شد و ثمن ابل را طلب کرد او قدرت بر اداء دین نداشت و اصلاً متوجه قول صاحب شتر نشد و آن مرد حیران و سرگردان ماند جمعی باو رسیدند و از او وجه حیرت پرسیدند گفت مرا بر عمرو بن هشام یعنی ابا جهل دین داشت هر چند مطالبه می نمایم اصلاً متوجه جواب من نمی شود در کار خود عاجز و حیرانم و نمیدانم شکایت او بنزد کدام اعلام نمایم آن طایفه مستهزیان و سخریه کنندگان رسول آخر الزمان بودند از روی خوش طبعی بلکه استهزاء حضرت نبی الوری را منظور نظر بی بصر خود داشته گفتند: ما ترا بکسی دلالت

نمائیم آن مرد زر ترا از ابو جهل در کمال آسانی و یسر بستاند مالک اشتر گفت شفقت و احسان است که این منت بجان من در مانده حیران میگذارید آن طایفه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۸ مستهزئین او را بخدمت حضرت سید المرسلین دلالت کردند آن مرد متحیر مضطر بعد از استسعاد شرف بندگی آن مسرور گفت یا محمد (ص) به من رسید که فیما بین شما و عمرو بن هشام کمال ارتباط و التیام است مرا قلیلی وام در ذمه ابن هشام است و من در مطالبه آن نهایت تشدد و ابرام نمودم اصلاً متوجه جواب کلام این مخلص شما یا سید الانام نمی شود استدعا و التماس بخدمت شما آنست که بنزد ابا جهل رفته آن طلب مرا ازو استیفا نمائی و منت تمام بجان من مستهضم فرمائی فی الفور حضرت رسول ربّ غفور برخاسته با آن مرد بدر خانه عمرو بن هشام رفته قضا را آن لعین با جمعی از ملاعین شرب میکردند همان که چشم آن لثام بر جمال جهان آرای سید الانام افتاد بغایت الغایت مضطرب بی آرام گشتند حضرت نبی ایزد علام گفت ای ابی جهل برخیز و در همین لحظه ادای وام و حق این مرد مستهضم نمای از همان روز یا یهودی عمرو بن هشام بابی جهل اشتها تمام یافت ابی جهل در ساعت با اضطراب تمام برخاسته و از محل و مقام دیگر وام کرده ادای دین آن مرد بالتمام نمود و کمال معذرت و عجز بخدمت نبی الاکرم اظهار نمود آن حضرت بعد از جمعیت خاطر و وداع آن مرد بمنزل و مقام دار السلام خود مراجعت نمود اما ابو جهل چون از خدمت رسول معاودت بنزد آن جهول خمول نمود بعضی از اصحاب شرب گفتند که یا عمرو از شما عجب اضطراب بعد از رؤیت محمد مرئی باشد که هرگز شما را بآن تحیر و شتاب در هیچ محفل باب ندیدیم گویا از محمد ترسیدی ابو جهل گفت و ویحکم یا اصحاب مرا در آن باب معذور دارید که چون محمد روی بمن آورد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۴۹ خواستم که تعظیم و تکریم او نمایم در آن اثنا از طرف راست او جمعی کثیر از مردان جنگ که مسلح و مکمل بودند و تمامی آنها با آلات حرب بغایت مصقل و متألّی که چشم از دیدن آن خیره میشد و از جانب چپ محمد دو اژدر که بسیار بسیار عظیم الجثه بودند هر دو دندان بهم میکوفتند و دو چشم آن دو اژدر مانند کوره آهنگران از آن شعلات نیران متصاعد بجانب آسمان میشد دیدم که اگر فی الجمله تأخیر در توقیر و تعظیم محمد (ص) یا اهمال در ادای دین آن مرد نمایم یا آن مردان جنگ شکم مرا شکافته بی نام و ننگ میگردانند یا آن دو ثعبان مرا بدنندان پاره پاره ساخته با خاک یکسان خواهند کرد یا یهودی این زیاده از آن است که به موسی (ع) اعطاء و احسان شد چه ثعبان محمد (ص) یکی مطابق ثعبان موسی (ع) بود و واجب الوجود یک ثعبان و هشت نفر ملک دیگر با آلات تیر و نیزه و سیف و خنجر بحضرت سید البشر زیاده از موسی (ع) ارزانی داشته این نهایت توجه حضرت ایزد معبود است نسبت به نبی المحمود مع هذا حضرت سید الوری ایدای قریش که مصر بر کفر و شرک خویش بودند می نمود چنانچه روزی در محضر آن جمعی کافر نسبت سفاهت باحلام ایشان فرمود و معایب دین و شتم اصنام مشرکین و گمراهی آباء و اجداد آن ملاعین اظهار مینمود آن لثام بالتمام مغموم و مستهضم گشتند چنانچه ابو جهل گفت و الله موت بعد الیوم برای ما بغایت مستحسن و پسندیده است اما ای معشر قریش در میان شما کسی نیست که محمد را بقتل آرد نهایت آن کس نیز کشته گردد کیف ما کان دفع شر او از سایر برایا نماید حضار گفتند که این امر از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۰ ما متمشی نگرده چه ما را قدرت قتل محمد نیست ابو جهل گفت من او را بقتل آرم غایه الامر اگر بنو عبد المطلب خواهند مرا در عوض او بکشند و الا- بگذارند. قریش گفتند اگر تو محمد را بقتل رسانی معروف اهل بوادی و صحاری گردی بلکه در عرب و عجم مشتهر اهل عالم شوی و در محافل و مذاکر ذکر ترا بر جمیع دلاوران مقدم دارند ابو جهل بعد از استماع این سخنان بر قتل آن نبی الا- کرم مصمم گردید و گفت محمد در هنگام طواف بیت الله الحرام طول در سجود در حول کعبه بسیار میکند چون سر بسجده گذارد من بیک سنگ نام و ننگ او درهم شکم و کار او ساخته بخاک او را یکسان گردانم آن طایفه مضل ابو جهل را بر قتل حضرت خاتم الرسل ترغیب و تحریص بسیار کردند. چون حضرت رسول بطواف بیت الله الحرام آمده بعد از اتمام اشواط سبعة به، نماز مشغول شد و سر بسجده گذاشته بذکر حضرت معبود طول در سجود نمود و ابو جهل از دور منتظر فرصت وقت بود چون دید که آن رسول ایزد معبود در سجود است سنگ برداشت و بی لبث و درنگ خود را بالای سر آن نبی، با جود و فرهنگ رسانیده

و خواست که آن حجر را بر سر مبارک آن رسول ایزد اکبر زند دید شیر دهان واکرده از مقابل آن سید القبائل متوجه او گشته نزدیک است که خود را باو رساند ابو جهل چون حال بدان منوال دید بلرزه درآمد و از روی خوف و تحیر آن سنگ بینداخت قضا را آن حجر در پای آن کافر متحیر آمد و مجروح گردانیده خون روان شد متغیر اللون و عرق آلوده بسرعت تمام خود را بآن لثام رسانید اصحابش چون او را در کمال حیرت و اضطراب دیدند گفتند یا عمرو هرگز مثل امروز مر ترا تعب و مضطر ندیدیم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۱ گفت و یحکم ای عزیزان مرا درین امر معذور دارید که چون بمحمد نزدیک شدم و خواستم که حجر بر سر او فرو کویم شیری دیدم که خود را نزدیک بود که به من رساند دهن گشوده خواست که مرا فرو برد از ترس جان سنگ را بینداختم قضا را آن سنگ بر پای من آمده مجروح گردانیده خود را افتان و خیزان بشما دوستان رسانیدم. یهودی گفت: یا علی حضرت ایزد تبارک و تعالی ید بیضاء به حضرت موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم احسان و اعطا نمود آیا به محمد پیغمبر شما مثل این اشفاق و احسان چیزی ظاهر فرمود؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی: آنچه گفتی، در باب اعطاء ید بیضاء بموسی (ع) چنان بود اما حضرت عز و جل احسان و اعطا که بحضرت خاتم الرسل نمود از آن ایزد و افضل بود زیرا که رب غفور نوری بآن نبی المشکور رفیق گردانید در طرف راست و چپ او در هر مکان که می نشست با او بود که مرئی و مشاهد اکثر بلکه تمامی مردمان می شد یهودی گفت: یا علی حضرت موسی چون عصا در بحر زد حضرت رب جلیل دوازده سبیل بعدد اسباط بنی اسرائیل از بحر نیل منشعب گردانید تا بنی اسرائیل از آن بحر گذشتند و قبطیان چون بکنار آن بحر رسیدند و آن معجزه مشاهده نمودند خواستند که مراجعه نمایند جبرئیل بر مادیان سوار از پیش اسب فرعون جبار گذشت چون بوی مادیان بمشام توسن آن متمرّد نادان رسید شروع در سرکشی نمود هر چند فرعون سعی فراوان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۲ کرده خواست که ضبط عنان او نماید نتوانست بالاخره عنان از ید تمالک و تماسک آن کافر طاغی یاغی ربنوده سر در پی آن مادیان گذاشته بآن بحر زخار بی پایان درآمد و سایر قبطیان در آن باب مرافقت بفرعون و هامان نمودند همگی و تمامی ایشان چون داخل آن دریای موج متلاطم گشتند آن بحر بحالت اولی معاودت نمود و جمیع قبطیان غرق شدند. امیر المؤمنین علیه السلام گفت: یا یهودی: حقیقت هلاکت فرعون و تبعه او بهمان نوع بود اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ایزد منان باکرام و احسان افضل از آن سرافراز و ممتاز شد و حقایق آن حال علی سبیل الاجمال چنان بود که چون حضرت رسالتآب متوجه غزوه حنین که ما بین مکه و طایف است گردید ما و سایر اصحاب از مستسعدان رکاب سعادت انتساب بودیم اتفاقا در وادی به بحری رسیدیم که از سیل پیدا شده بود جمعی از عساکر نصرت مأثر که پیشتر بآن بحر رسیده بودند، از کثرت عمق آن عبور و مرور از آن نتوانستند نمود چون حضرت سید البشر بسعادت با عسکر ظفر مأثر از عقب رسید و بقدر مسافت آن عمق رسیدند بمقدار پانزده قامت آدم بود اصحاب گفتند یا رسول الله (ص) دشمن از عقب رسید و بحر در پیش آمد که اصلا عبور از آن بهیچ وجه من الوجوه میسر و امکان پذیر نیست چنانچه اصحاب موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیه و التسلیم با حضرت گفتند که اینست قبطیان رسیدند و همگی ما را در همین مکان و محل بقتل می آرند حضرت خاتم الرسل چون اضطراب و تزلزل لشکر ملاحظه نمود در همان محل فرود آمدند بعد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۳ از آن دست دعا بدرگاه عز و جل برداشت و گفت بار خدایا برای هر نبی مرسل دلالت واضحه برسالت او ظاهر گردانی برای من نیز قدرت خود را ظاهر نمای این بگفت و سوار شد و اسب بر آن بحر راند سایر عساکر به رفاقت و موافقت آن رسول ایزد قادر اسبان و شتران در آن بحر راندند چون از آب گذشتیم اصلا سم اسبان و اخفاف شتران تر نبوده چون از آنجا مراجعت نمودیم فتح کردیم. یهودی گفت: یا علی حضرت موسی از ایزد تعالی سنگی یافت که چون ضرورت شدی و آب خواستی با تکه عصا بآن سنگ زدی دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل از آن حجر منفجر شدی و چون هر سبطی بقدر احتیاج از آن عیون برداشتندی باز آن حجر خشک گشتی. صاحب تفسیر جوامع الجامع ابو علی الطبرسی رحمه الله علیه در تفسیر مذکور ذکر کرده که حضرت موسی علیه صلوات الملك الاکبر آن حجر را از جبل طور با خود باشاره رب غفور همراه آورده و آن مربع بود و چهار روی داشت

از هر روی سه چشمه آب خوشگوار بیرون آمدی که مجموع دوازده چشمه باشد برای هر سبطی چشمه روان گشته بجائی که خانه و موطن آن سبط بودی آن جدول بآن محل رفتی و ایشان و انعام و سایر حیوانات متعلقه بآن سبط از آن چشمه تشراب مینمود. یهودی گفت یا علی: این معجزه برای هیچ پیغمبر نبود امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت مقدمه حجر موسی (ع) مذکور و مشتهر است اما برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعطا از آن افضل حضرت عز و جل مقرر و معین فرمود زیرا که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۴ حضرت سید البریه چون بحدیثیه نزول نمود اهل مکه آن حضرت را محاصره کردند و اصحاب را بواسطه فقدان آب و عطش مانند سیماب اضطراب پیدا شد و سایه که در آن حرارت گرما استظلال بآن نمایند نبود چنانچه اکثر ایشان بسایه چهار پایان و در میان دست و پای خیل بسایه حیوانات استظلال جستند چون این خبر در حضور آن سرور مذکور کردند قح چرمین یمانیه که آن حضرت گاهی بآن آب تشراب مینمود طلب فرمود و دست مبارک در اندرون قح برده بیرون آورد از معجزه آن رسول بیچون از میان اصابع بسان عیون آب روان گشت ما با تمامی مردم و خیل روی بآن چشمهای آب که منفجر از فرجهای اصابع آن سرور بود آوردیم و سیراب گشتیم و راویه و مطهره و، سایر ظروف که با خود داشتیم پر آب گردانیدیم و سایر حیوانات نیز آب خوردند تا آن حضرت در حدیبیه بود آن چشمه‌های آب با آن نبی ایزد منان بود و نیز در آنجا چاه خشکی بود که مدتی مدید خالی و بی آب بوده چون حضرت رسالتآب مطلع بآن چاه خراب بی آب گردید تیری از کیش خویش آن سید القریش بیرون آورد بدست براء بن عازب داده گفت این تیر در میان آن چاه خشک ویران بنشان براء بن عازب بموجب فرموده رسول واحد ایزد واهب عمل نموده در حال بفرمان ایزد متعال دوازده چشمه بغایت صاف از تحت تیر آن سید البشر بیرون آمد یوم المیضاء بود که مردم به آن محل رفته از آنجا وضو از برای عبادت و بندگی حضرت لا اله الا هو میکردند و خود را از آن آب شست و شوی میدادند و آن علامت و عبرت از برای منکران نبوت حضرت رسالت بود مانند حجر موسی (ع) که آن نیز معجزه و نشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۵ آن پیغمبر ایزد سبحان بود چنانچه روزی حضرت رسول آن میضاء بنزد خود طلب داشت و دست مبارک در میان آن گذاشت آب آن بفوران آمده و آن مقدار بلند گردید که هشت، هزار مرد از آن آب وضو ساختند و آشامیدند و بقدر حاجت برداشتند و چهارپایان خود را نیز سیراب کردند و آن مقدار که قدرت حمل آن داشتند و در راویه‌ها پر ساخته بار کردند: یهودی گفت: یا علی حضرت ایزد تبارک و تعالی بموسی من و سلوی اعطا نمود آیا بمحمد مثل این چیزی احسان و اعطا فرمود؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گفت چنان بود اما آنچه واجب تعالی ذکره بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اکرام و احسان و اعطا فرمود از آن افضل و ازید بود زیرا که خدای عز و جل بحضرت خاتم الرسل و بامت ایشان غنایم را مباح و حلال گردانیده و قبل از آن هرگز بهیچ پیغمبر و بامت او حضرت واهب متعال حلال نگردانید پس این یقین افضل از من و سلوی موسی علیه التحیه و الثنا باشد بعد از آن ایزد سبحان احسان برای رسول آخر الزمان زیاده بر آن ظاهر گردانید چنانچه نیت و قصد عمل را حضرت عز و جل برای حضرت محمد خاتم الرسل و امتش عمل صالح مسجل گردانید و این لطف و احسان از واهب بی امتنان قبل از زمان نبی الانس و الجن بهیچ پیغمبر از پیغمبران واقع نشد و از امتنان حضرت محمد علیه صلوات الملك المنان هر گاه احدی از ایشان قصد عمل چیزی یا اراده فعل نیکویی نمایند و آن را بعمل نیارند بنا بر مضمون حدیث صدق مشحون رسول ایزد بیچون نیه المؤمن خیر من الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۶ عمله خدای عز و جل همان قصد خیر او را بواسطه او در دیوان عملش یک فعل خیر مسجل گرداند و اگر بعد از نیت و عزم آن بنده ایزد عالم آن فعل خیر را بعمل آرد حضرت واهب لم یزل بجهه آن یکحسنة بذریعه من جاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالها ده حسنه در دیوان عمل او مکتوب و مرقوم گرداند. یهودی گفت: یا ابا الحسن حضرت ایزد علام بموسی علیه السّلام ابر و غمام عنایت کرده مقرر داشتند که بر سر آن حضرت سایه می انداخت و بهر جای که آن حضرت کلیم علیه التحیه و التسلیم میرفت آن ابر بامر عز و جل بر موسی (ع) مستظل بوده میرفت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: یا یهودی آنچه در باب استظلال موسی (ع) بغمام بحکم حضرت ایزد علام گفתי چنان بود و در آن خلاقی نیست اما این احسان قادر سبحان نسبت بموسی (ع) در

همان تیه بود که جمیع بنی اسرائیل در آن مکان متحیر و سرگردان بودند لیکن قبل از استقامت موسی (ع) با امت در تیه و بعد از استخلاص از آن مکان آن ابر و غمام هرگز بموسی (ع) نبود آنچه حضرت غنی واحد بحضرت محمد (ص) اعطا و احسان نمود بمراتب از آن افضل و ازید بود زیرا که از روزی که نبی الامجد از مادر متولد گردید ایزد مجید ابری را مقرر گردانید که پیوسته بر سر مبارک او مستظل بود تا آنکه روح پرفتوحش مقبوض گشته فی مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ ساکن و متوطن گردید و این احسان بیقین ازید از احسان و اکرام موسی (ع) نبی رب العالمین است یهودی گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۷ یا علی حضرت واجب تعالی برای این داود نبی علیه سلام الله الغنی آهن را نرم گردانید تا آنکه از آن زره و جوشن ساختی و بعساكر نصرت مآثر خود پوشانیده بغزا و جهاد کفره و اهل عناد پرداختی آیا برای محمد این قوت و قدرت بود؟ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که مقدمه لیت حدید در دست داود نبی ایزد مجید مشهور است اما خدای عز و جل بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعطای از آن افضل بظهور آورد زیرا که رب غفور سنگ بغایت صلب صخور را در دست نبی المشکور نرم گردانید و مادر هنگامی که از روی استدعا و التماس در تحت رایت نبی الجان و الناس بودیم دیدم که صخره به بیت المقدس در تحت دست آن رسول ایزد تعالی و تقدس بغایت نرم و املس بود چنانچه مثل خمیر گردید. یهودی گفت: یا علی داود نبی در جبال از خوف عذاب و نکال ایزد متعال بالغدو و الاصال چندان گریست که چون اراده ارتحال و انتقال نمود آن کوهها برفاقت آن نبی لا یزال سایر شدند از خوف آن جبال را بواسطه آن نبی متعال بهم رسید امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی درین مقال هیچ گونه قیل و قال نیست اما آنچه عز و جل بمحمد خاتم الرسل اعطا و احسان نمود از آن بسیار ازید و افضل بود زیرا که آن خلاصه دودمان، عبد المطلب چون اقامت بنماز شب نمودی از خوف حضرت رحیم الرؤوف از سینه و جوف ایشان صوت مثل آواز دیگ مسین مملو از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش و غلیان بود ظاهر و مسموع می شد چنانچه کسی که نزدیک آن رسول ایزد سبحان بودی شنیدی و این الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۸ از کثرت بکا و اندوه و عنا آن نبی الوری بود با آنکه حضرت عزیز وهاب آن نبوت مآب را ایمن از عذاب و عقاب گردانیده بود لیکن آن رسول مقدس اراده تخشع و تضرع بحضرت واجب تعالی و تقدس نمود بلکه مطلب ایشان اشارت و ایماء مقتدیان و مطیعان و اعلام محبان و پیروان ایشان بطریق عبادت و بندگی ایزد منان بود و آن پیغمبر با عز و اقبال بواسطه عبودیت حضرت مهیمن متعال مدت ده سال بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت رب العزت کردی تا آنکه قدمهای مبارک متورم و سطر و رنگ عذار گلنارش زرد و معصفر گردید و در تمامی شب بجهت نماز و بندگی ایزد واهب متحمل شداید آلم و در تعب بود چون حضرت رب الارباب آن رسالتآب را بغایت متألم و در تب و تاب یافت از روی مرحمت و احسان عتاب و خطاب مستطاب نمود که طه ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، شیخ ابو علی الطبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع از بعضی مفسرین نقل کرده که کلمه طه امر رسول مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم بود تا بهر دو قدم در هنگام اقامت بندگی حضرت ایزد عالم نمود چه آن نبی الامجد در وقت ادای نماز تهجد یکپای استقامت نمودی بناء علیه حضرت ایزد عالم امر محمد (ص) فرمود که طی ارض بهر دو قدم نماید لتشقی ای لتتعب یعنی ای رسول آخر الزمان ما انزال قرآن نمودیم برای عمل باحکام آن نه بواسطه تعب و مشقت بود چه آن حضرت بنوعی که مذکور شد در تمامی شب به واسطه بندگی ایزد واهب در مشقت و تعب بودی مع هذا آن نبی المستطاب چون بنماز شب اقامت نمودی بخوف آنکه مبادا خواب برو مستولی گردد ریسمان بر سینه بی کینه خود بستی و آن را بر بالای سر مبارک بر جای دیگر مستحکم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۵۹ گردانیدی چون ایزد تعالی راضی بمشقت و تعب آن نبی العجم و العرب نبود لهذا امر بخفت آزار و تعب آن برگزیده ایزد معبود نمود با آن حال چندان گریستی که در بعضی اوقات بیهوش شدی چنانچه یکی از اصحاب روزی بحضرت رسالتآب گفت یا سید عالم حضرت مهیمن اکرم ذات فایض البرکات شما را بوثیقه کریمه لِعِفْرِ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ مَغْفُورٌ و ایمن از جمیع آزار و الم جهنم گردانید و شما پیوسته محزون و متألم و مقرون بغم و هم شده خود را آزرده میدارید؟ حضرت رسول رب غفور گفت چنین است لیکن من دوست میدارم که از

جمله بنده‌های شکور حضرت ایزد صبور باشم و اگر چه جبال با داود نبی واهب متعال سایر گشته با او تسبیح میکرد اما آنچه حضرت محمد خاتم الرسل بعمل آورد از آن بسیار افضل بود زیرا که ما در جبل حرا با حضرت نبی الوری بودیم که آن کوه از شکوه آن حضرت (ص) بحرکت درآمد در آن وقت سید البشر بآن جبل فرمود که قرار گیر که در بالای تو بغیر نبی یا صدیق یا شهید دیگری مقام پذیر نیست فی الفور آن کوه بحکم آن رسول ایزد سبوح بامثال امر آن پیغمبر جلیل القدر و اطاعت حکم آن سرور قرار در مقر خود گرفت و دیگر ای یهودی ما در بعضی از اسفار در خدمت حضرت نبی المختار بودیم روزی در هنگام سیر و سیاحت بکوهی رسیدیم دیدیم که از بعضی کوه از روی حزن و اندوه آب چشم بیرون می آمد حضرت رسول عز و جل فرمود که یا جبل برای چه در حزن و اندوهی و وجه گریه چیست از جبل آواز بلند گردید که یا رسول واهب مجید پیش ازین مدت مدید است که حضرت مسیح (ع) روزی از بالای من میگذشت و مردم را به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۰ عذاب و عقاب حضرت مالک الرقاب تهدید و وعید نموده میگفت: که افروختگی آتش جهنم از احجار جبل و اجسام مردم است من از آن روزی که این وعید از آن رسول خدای مجید شنیدم پیوسته از همان دم تا حال در اندوه و غم گرفتار و متألمم که مبدا من از آن احجار بی‌هنجار مقهور واحد قهار و بعذاب و عقاب آتش دوزخ گرفتار باشم یا رسول خدای پناه بتو آوردم مرا مطمئن گردانیده از دهشت وحشت آن خوف و آزار بیرون آر آن حضرت نبی الأقدس فرمود که یا جبل مترس که واهب مقدس ترا از آن جبل، نحس نگردانید و آن کوه جبل کبریت نامؤسس است چون آن کوه این نوید، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنید دعای سید الوری نموده ساکن گردید. یهودی گفت: یا علی این سلیمان نبی علیه السلام از حضرت ایزد تعالی و تبارک ملک یافت که هیچ احدی از بشر و ملک آن عزت از حضرت صمدیت نیافت. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا یهودی آنچه در باب سلیمان نبی (ع) فرمودی چنان است لیکن آنچه محمد رسول آخر الزمان از حضرت واهب منان یافته زیاده از آنست زیرا که فرشته که قبل از آن بجهت هیچ احدی از انبیاء و رسولان بزمین از آسمان نزول و هبوط نمود بواسطه آن نبی ایزد معبود از آسمان بزمین فرود آمد و آن میکائیل بود که بعد از نزول گفت یا رسول ملک العلام ایزد تعالی بعد از سلام مرا بخدمت شما فرستاده پیغام داد که ما ترا مختار گردانیدیم در آنکه اگر خواهی پادشاه و منعم و مکرم باش و این مفاتیح الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۱ خزاین زمین است که حضرت ارحم الراحمین بخدمت شما ای سید المرسلین ارسال داشته مقرر گردانید که با تو باشد و کوه‌های نقره و طلا در همه جا به همراه شما سایر و دایر گردد و اصلاً از حکم و فرمان شما برنگردد مع هذا آنچه واهب بیمنت از درجه ثواب آخرت که بجهت شما مقرر کرده در آن هیچ نقصان و خسارت بشما لاحق نگردد و بعد از فوت شما همان شفقت و احسان عاید بشما گردد در آن زمان چون جبرئیل علیه السلام که از جمله محبان خالص العقیده ایشان بودند در آن محفل جنت نشان حاضر بود حضرت رسول آخر الزمان از روی استمزاج ایما و اشاره بسوی ایشان نمود جبرئیل، گفت: یا نبی الله حضرت ایزد نافع بشما تواضع فرمود و مختار گردانید که هر چه اراده نمائی از ثروت و غنی و از فقر و عنا اختیار با شماست حضرت نبی الجلیل فرمود که یا اخی جبرئیل (ع) من نبوت را با فقر و حاجت به حضرت رب العزت اختیار کردم و دوست میدارم که پیغمبر و بنده شاکر و محتاج بواحد قادر باشم چنانچه یک روز طعام تناول نمایم و دو روز دیگر گرسنه و منتظر عنایت حضرت ایزد داور باشم تا آنکه در محشر ملحق به برادران خود از انبیای حضرت واحد اکبر گردم چون آن نبی واهب بیچون ترک پادشاهی و ثروت کرده اختیار فقر و نبوت نمود حضرت واجب الوجود حوض کوثر و رتبه شفاعت بآن نبی الرحمه عنایت فرمود و این درجه رفعت و کرامت هفتاد مرتبه اعظم از ملک دنیا من اولها الی آخرها و حکومت آنست پس آنگاه حضرت اله آن حبیب الله را بمقام محمود موعود گردانید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۲ مصنف کتاب ابو علی الطبرسی در تفسیر جوامع الجامع از مصنفات خود می‌فرماید که مقام محمود عبارت از مقام شفاعت است و آن مقامی است که انبیاء و پیغمبران و سایر خلائق از اولین و آخرین در آن مکان حاضر گردند در آن روز لواء حمد و شفاعت از حضرت رب العزت باو عنایت گردد و هر چه نبی (ص) سؤال از حضرت قادر متعال نماید یا شفاعت خطیئت امت فرماید بی‌شبهه و

یقین حضرت ارحم الراحمین شفاعت آن سید المرسلین در حق جمیع مخلوقین قبول نماید و چون روز قیامت قایم گردد در آن محل حضرت عز و جل آن خاتم الرسل را بر روی عرش اعظم متمکن گرداند و بی شائبه گمان این رتبه ایشان بمراتب افضل و ازید از مرتبه حضرت سلیمان علیه السلام است یهودی گفت: یا علی حضرت فالح الأصباح تسخیر ریح از برای سلیمان (ع) نمود که در غدو و رواح در بلاد سایر بود چنانچه در اول صباح در شهری بودی و در وقت ظهر در شهر دیگر و در وقت عصر در شهر آخر متمکن و مستقر گشتی، فلا اقل از شهر تا شهر دیگر مسافت مدّت یکماه راه کمتر نبود در بعضی از تفاسیر بنظر مترجم حقیر در تفسیر آیه جلالت پایه و رَوَاحُهَا شَهْرُ الْخ از روایت وهب بن منبه رسید که سلیمان علی نبینا و علیه السلام کشتی ترتیب نمود که آن را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه و در هر خانه وسعت و استقرار هزار عسکر ایشان از آدمیان و جنیان بیشتر بود و چون آن نبی حضرت بیچون را اراده سیر و سفر در ضمیر مستقر گشتی حکم فرمودی تا طوائف تبعه آن رسول عالیشان هر یک بمکان و محل که مستقر و مسکن ایشان بودی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۳ در ارکان آن کشتی قرار گرفتندی پس از آن امر بدیوان نمودی که در تحت آن مرکب درآمده آن را آن مقدار مرتفع گردانید که باد در ته آن تواند درآمد چون دیوان بموجب حکم آن نبی ایزد سبحان در تحت آن کشتی درآمده آن را بقدر سه ذرع مرتفع میگردانیدند فی الفور باد بامر حضرت خلاق العباد در ته آن کشتی درآمدی و آن را برداشتی و بهر مکان که حضرت سلیمان (ع) فرمودی بآن شهر برده گذاشتی و پیوسته مسافرت و سیر و سلوک آن حضرت در ایام سیاحت بدین نهج مقرر بود. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که یا یهودی آنچه در باب تسخیر ریح بواسطه سلیمان (ع) بیان نمودی چنان است لیکن اعطا و احسان که حضرت واهب منان به خاتم پیغمبران نموده افضل از آنست زیرا که آن سید البشر از مسجد الحرام در وقتی که روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یکماه است و از آنجا سیر و عروج بملکوت سموات که مسافت پنجاه هزار ساله را هست تمامی این مسافت بیغایات را در اقل از ثلث شب در هنگام معراج آن سید العجم و العرب طی نموده تا آنکه بساق عرش مجید رسید پس نزدیک بعلم گردید و بآن چسبید و از آنجا او را بجنّت برده ببالای رفرف سبز مشرف گردانیدند صاحب صحاح اللغه میفرماید که رفرف جامه سبز است و صاحب تفسیر جوامع الجامع میفرماید که رفرف نوع از بساطست و بعضی ریاض جنت را رفرف گویند که فرشهایی از هر ثیاب که عریض بود آن را رفرف گویند و چون آن نبی الأشرف به رفرف مشرف گردید نور آن محل بصر آن خاتم الرسل را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را بچشم دل بنظر درآورد و بدیده سر حضرت ایزد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۴ اکبر مرئی آن سرور نشد و فاصله میان آنچه بنظر قلب آن نبی العجم و العرب درآمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى پس وحی فرستاد بسوی بنده خود آنچه فرستاد از علوم غریبه و احکام شرعی و غیر آن. صاحب جوامع الجامع در تفسیر مذکور نقل کرده که بعضی گفته‌اند که حضرت عز و جل در آن محل بخاتم رسل وحی فرستاد که جمیع انبیاء و رسل و امتان ایشان را دخول بهشت عنبر سرشت تا شما داخل جنت نشوید حرام است بلکه میسر و ممکن نیست و بعضی حقایق دیگر که در آن اثر بحضرت سید البشر وحی فرستاد و اعلام نمود در آیه سورة البقره مذکور و مشتهر است و هو قوله تعالى لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و حضرت ایزد تبارک و تعالی مضامین این آیه وافی هدایت را بر انبیا و مرسلین که از نسل آدم اب النبین بهم رسیدند تا هنگام بعثت حضرت نبی الرحمه محمد (ص) بر ایشان و امم آن اعیان عرض نمود قبول، حمل آن از واسطه کثرت ثقل آن ننمودند حضرت رسول (ص) خود بسعدت و اقبال قبول نمود و بر امت خود عرض کرد آن جماعت نیز اطاعت آن سید البریه نموده قبول فرمودند چون حضرت واهب بیچون دید که امت نبی الرحمه قبول امر و حکم رسول نمودند دانست که ایشان طاقت و قدرت حمل آن ندارد در وقتی که حضرت نبی المکرم بساق عرش اعظم رسید ایزد علام بواسطه مزید تأکید در افهام و اعلام سید الانام تکرار آن کلام نموده نقل آن را کرّه ثانیه بایشان اظهار و اعلان فرمود چون حضرت ربّ العزت در آن وقت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۵ گفت که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ حضرت

رسالت‌آب در آن هنگام از طرف خود و امت جواب مالک الرقاب فرمود که وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ وَكُتِبَ وَرُسُلِهِ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ چون حضرت خاتم الرسل در آن محل این کلمات مخالفت آیات ذکر نمود حضرت عز و جل برای آن حضرت و امت او ذکر مغفرت و جنت فرمود بشرط آنکه آنچه قبول آن نمودند بحیز عمل و ظهور آرند، بعد از آن رسول آخر الزمان گفت بار خدایا چون این احسان نسبت به من و امتان ظاهر و عیان گردید پس ما را امت آمرزیده و مرجع و مآب ما را بسوی خود گردان چنانچه فرمود که غُفْرَانُكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ حضرت ایزد بصیر در جواب سید البشیر و النذیر فرمود که ترا و امت ترا آمرزیدم، بعد از آن حضرت واهب بی‌امتنان بحضرت نبی آخر الزمان گفت یا محمد چون شما قبول عمل آنچه درین آیه است با شدايد مشقت و عظمت آن نمودید و امت شما نیز اطاعت در این امر کردند و من قبل از این بانیای پیشین و امم ایشان تکلیف عمل باین آیه وافی هدایت نمودم قبول نمودند و چون شما و امت متحمل این همه شدائد و مشقت شدید بر من واجب و لازم گردید که سختی آن را از تو و امت تو رفع نمایم پس آنگاه حضرت واهب آله فرمود لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی حضرت عزیز لطیف هیچ احدی را تکلیف بما فوق قدرت و قوت البته نماید بلکه رب العزه بقدر وسعت قدرت تکلیف هر امت بعمل خیر نماید چنانچه فرمود که لَهَا مَا كَسَبَتْ یعنی از خیر و نیکوئی و عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ یعنی از شر و بدی زیرا که بذریعه کریمه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ بی‌شبه هر احدی بجزا و پاداشت و عمل خود از نیک و بد بآن رسد خواه قلیل و خواه کثیر، و خواه معتبر و خواه قطمیر حتی مثقال ذره از خیر و شر جزای آن بفاعل آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۶ لا-حق و عیان گردد چون رسول مجید از حضرت ایزد حمید این سخن شنیده و این عنایت بی‌غایت نسبت بخود و امت دید گفت بار خدایا مرا بمزید این عنایت و احسان مفتخر و سرفراز گردان حضرت ایزد سبحان فرمود که یا رسول آخر الزمان هر چه خواهی سؤال کن حضرت نبی ایزد متعال گفت رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا یعنی ای پروردگار ما را مؤاخذه به نسیان و خطاء ما منمای حضرت عز و جل فرمود که من بواسطه احترام و اکرام شما و امت ترا مؤاخذه به نسیان ننمایم و اما امم پیغمبران پیشین هر گاه امر یا حکم حضرت اله را احیاناً اگر فراموش میکرده‌اند من که ایزد و هاب‌ام ابواب عذاب و نکال و عقاب بر آن طایفه مفتوح مینمودم لیکن از امت تو مرفوع گردانیدم و اگر احیاناً امم انبیای سابقه خطا در اوامر و احکام ما میکردند آن جماعت را مؤاخذه بان خطا و عقوبت بآن عمل بی‌ادا میکردم و این بلیت، عقوبت از امت تو مرتفع گردانیدم بجهت کرامت و حرمت و عزت که ترا در نزد منست در آن وقت حضرت نبی الرحمه گفت بار خدایا چون این احسان و عطیت نسبت بمن و امت از روی مرحمت نمودی برای من احسان زیادت گردان حضرت خدای تبارک و تعالی فرمود که یا نبی الوری آنچه خواهی سؤال نمای در آن هنگام رسول مجتبی گفت: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا و از لفظ اصر شدائد و سختیهای تکالیف شرعیه که سابقاً بر امم انبیای سابقه واجب و لازم بود اراده نمود و صاحب صحاح اللغه فرمود که اصر گناه و ثقل آنست استدعای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت واجب تعالی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۷ آن بود که تکالیف ثقیله شرعیه که بر امم انبیای سالفه واجب بود باز آن را بر امت من که طاقت حمل آن ندارند محمول مگردان حضرت قادر و هاب در جواب رسالت‌آب فرمود که: این آصار ثقیله که بر امم انبیای سالفه لازم بود از امت تو ای سید عالم برداشتم یا محمد من چند بقعه از زمین برای نماز و بندگی امم انبیای سابقین اختیار کردم و در غیر آن بقاع نماز ایشان را قبول نمیکردم هر چند آن بقعهها از خانهای ایشان دور بود من ایشان را مأمور میگردانیدم که بآن محال رفته نماز و بندگی من بجای آرند لیکن بواسطه امت تو ای رسول امجد تمامی زمین را مسجد و معبد گردانیدم و همگی امکانه زمین را بجهت امت تو پاک و مطهر کردم و این نیز از اصرار شدائد بر امم انبیای سابقه پیش از زمان بعثت تو ای نبی الاکرم بود بواسطه کرامت تو از امت تو رفع کردم و نیز هر گاه یا محمد لباس امم انبیای پیشین ملوث بنجاست میگردید چون آب بواسطه آن امم مطهر نبود محل منتجس را مقراض میکردند اما بجهت امت تو ای نبی جلیل القدر آب را طهور و مطهر گردانیدم و این نیز از شدائد و اصرار امم سابقه بود او از واسطه اکرام و احترام تو ای نبی الانام از امت تو مرتفع شد و امم پیغمبران پیشین قرابین خود را

که بجهت نذور و عهود با توجه نزع میکردند از منازل بعیده بر دوش خود گرفته به بیت المقدس می آوردند. اگر قربانی ایشان را قبول می کردم آتشی می فرستادم تا آن را اکل می نمود و آن کس خوشحال و مرفه البال به موطن و محال خود مراجعت میفرمود و اگر قبول نمی کردم با کمال حزن و غم و بغایت مضطرب و متألم بمقام خود معاودت می نمود اما محل قبول قربانی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۸ امت ترا ای سید عالم شکم مساکین و فقرای امت تو گردانیدم و ای حبیب من اگر قبول قربانی اغنیای امت تو نمایم او را بأجر اضعاف مضاعفه مأجور گردانم و اگر قبول قربانی نمایم از آن کس البته البته عقوبات و شدائد دنیا بردارم و این نیز از آصار امم سالفه بود و از امت تو برداشتم و ایضا از آصار امم پیشینیان آن بود که بر ایشان پنجاه نماز فرض بود در عین ظلمت شب و در میان روز این از شداید و سختیها بود که بر امم سابقه واجب گردانیدم اما از امت تو بواسطه عزت و اکرام شما برداشتم و بر امت تو در اطراف لیل و اطراف نهار در اوقات نشاط ایشان واجب ساختم و بر امم سالفه یا محمّد پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانیدم و این نیز از آصار و شداید امم انبیای سابقین بود و این آصار و سختی از امت تو مرفوع شد و امت ترا پنج نماز در پنج وقت و اجر و ثواب پنجاه رکعت را درین نماز پنجگانه مقرر داشتم بواسطه امت تو و اگر امم سالفه حسنه بحیز ظهور میرسانیدند ما نیز در عوض یک حسنه ایشان یکحسنه در دیوان عمل آن طایفه مسجل میگردانیدیم و نیز در عوض سیئه واحده ایشان همان یک سیئه در دفتر عمل آن امم مرقوم و مکتوب میگردید و این هم از آصار و سختیهای امم سالفه بود و اما این شدائد از امت تو ای نبی الأُمجد مرفوع گردانیدیم و یکحسنه ایشان را معوض بده حسنه ساختم و سیئه واحده امت ترا همان یک سیئه در دیوان عمل ایشان مرقوم و عیان گردانیدم و نیز اگر امم پیشینیان یکی قصد فعل حسنه مینمودی لیکن آن را بحیز حصول و ظهور نمیرسانیدند ثواب و حسنه بواسطه آن کس قلمی نشدی اما بجهت امت شما بمجرد قصد فعل خیر یک حسنه در دیوان عمل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۶۹ او مسجل گردد و بوثیقه من جاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا بعد از عمل، آن یکحسنه بنوعی که مذکور شد و ثواب ده حسنه باید و از عمل یک سیئه به همان سیئه مجزی گردد و از قصد سیئه مسنی نگردد و در دیوان عمل او سیئه بدون فعل آن مسجل و عیان نگردد و این از شداید و آصار امم سالفه بود و بر امت تو مرتفع گردید و نیز امم انبیای سابقه هر گاه مرتکب فعل خطیئت و گناه می گشتند گناه او را بر در خانه او مکتوب میگردانیدند یعنی کرام الکاتبین یا ملک دیگر از ملائکه رب العالمین بحکم احکم الحاکمین گناه او را بدر خانه او مرقوم و مکتوب میگردانیدند و توبه گناه ایشان چنان بود که هر طعامی که بمذاق مذنب لذیذ و دوستر بودی حضرت عزیز علام آن طعام بر او بمجرد توبه حرام کردی و بعد از توبه مدّة الحیوة بر آن کس بحکم ایزد اقدس حلال نشدی و اگر از امم انبیای سالفه مرتکب یک گناه گشتی و پنجاه سال یا هشتاد سال یا صد سال توبه و استغفار بر آن گناه ناهنجار کردی من قبول توبه او نمینمودم تا او را در دنیا بیک نوع عقوبت نمیفرمودم و این از آصار و شداید امم پیشینیان بود اما این سختیها را از امت تو ای نبی الرحمة برداشتم چنانچه اگر یکی از امتان تو ای حبیب الله بیست سال گناه کند یا جمعی سی سال یا چهل سال یا صد سال استعمال وزر و گناه نمایند پس از آن توبه و انابت نموده اظهار ندامت و رجعت فرمایند بلکه اگر طرفه العین از فعل و عمل خود توبه و پشیمانی نماید تمامی گناه او را مغفور گردانم و اصلاً او را معذب و مقهور نگردانم حضرت رسول مجتبی بعد از رؤیت احسان ما لا کلام از حضرت واهب علام گفت بار خدایا هر گاه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۰ این همه احسان و اعطا نسبت باین بنده و امتانم نمودی و بمزید آن مرا با امت ممتاز و سرفراز گردان. ایزد متعال گفت: ای رسول ما اقبال هر چه خواهی سؤال کن. حضرت رسول ایزد معبود فرمود: که رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ حضرت تبارک و تعالی ذکره گفت: یا نبی الرحمة این احسان و مرحمت نسبت بامت تو معمول گردانیدم و عظم بلایا و ألم که بموجب امر و حکم من بر امم انبیای سالفه و سایر بنی آدم منزل شدی همگی آن را ای نبی الوری از امت تو برداشتم و دایم امر و حکم چنان بود که بر هیچ طایفه از خلقان تکلیف بما فوق طاقت ایشان هیچ زمان نمایم فکیف راضی بتکلیف امت تو بما لا طاقه لهم گردم در آن دم حضرت سید عالم گفت: وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا حضرت رب العزت در جواب فرمود: که امتان تو هر که توبه و ندامت از وزر و

خطیئت نماید او را مستوجب رحمت و مغفرت خود گردانم و بوسیله آن معصیت مأیوس و محروم از احسان و عنایت جنت خود نگردانم پس آنگاه حبیب الله (ص) فرمود: که فَانْصُرْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ. در آن محل حضرت عز و جل فرمود: که یا خاتم الرسل امت تو در زمین بغایت عزیز در نظر و نیکو در بصر سایر مخلوقین اند چنانچه خال سفیدی که در گاه وی سیاه باشد قدرت و قهر امتان تو ای رسول عالیشان بر سایر آدمیان زیاده از روی وضوح و عیان است هر کرا خواهند بخدمت و بندگی خود گیرند و باقی طوائف امم را قدرت استخدام امت تو ای نبی الأکرم نیست بواسطه مزید احترام و اکرام شما از سایر رسل و انبیاء الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۱ در نزد من که حضرت ایزد مهیمم آنگاه حضرت واهب اله فرمود: که یا رسول آخر الزمان بر من واجب و لازم از روی حجت و برهان است که دین ترا اظهر و احسن از تمامی ادیان گردانم بلکه در شرق و غرب زمین بغیر دین تو ای سید المرسلین مذهب و آئین باقی نگذارم و تمامی ملل از اهل زمین بردارم و بجز دین تو ای نبی البریه با کسی که به اهل دین تو جزیه دهد هیچ دین در روی زمین نگذارم چون امیر المؤمنین علی علیه السّلام کلام صدق التیام باین مقام رسانید یهودی گفت: یا علی (ع) حضرت رب العالمین تسخیر شیاطین بواسطه سلیمان علیه السّلام نمود و آن طایفه عفاریت را در صبح و شام مطیع و منقاد امر و حکم آن نبی عالیمقام گردانید تا آنچه از محارب و تماثل صور که در ضمیر انور سلیمان تصوّر میگردید و آن نبی جلیل القدر اراده وقوع آن کردی آن جماعت به مجرد ارادت آن حضرت فی الفور بر منصف ظهور ظاهر و صادر میگردانیدند. صاحب تفسیر جوامع الجامع نقل کرد از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام که محاریب عبارت از بیوت شریفه است یعنی مساجد و قصور که عبادت ایزد غفور در آن معبد بحیث عمل و ظهور میرسانیدند و تماثل هر صورتی است که مصوّر آن را تصوّر کرده باشد از حیوان و غیره و بعضی گفته اند تماثل عبارت از تصوّر صور غیر حیوانات است مثل صورت اشجار و غیر آن امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: یا یهودی آنچه در باب تسخیر دیوان بجهت سلیمان و اطاعت و انقیاد امر و فرمان آن نبی عالیشان بیان کردی چنان بود لیکن اعطا و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۲ احسان حضرت قادر سبحان نسبت بر رسول آخر الزمان زیاده از آنست زیرا که دیوان مسخر سلیمان تمامی آن شیاطین مقیم بر کفر و عصیان بودند و حضرت واهب منان دیوان را از جهت اقرار به نبوت خاتم پیغمبران مسخر بایمان گردانید لهذا از طوایف تسعه جنیان و اشراف ایشان بواسطه اطاعت و بندگی ایزد دیان بخدمت نبی الانس و الجان آمدند یکی از آن جنیان از نصیبین و هشت نفر دیگر از بنی عمرو بن عامر از أجنه بودند من از آنجا گذشتم و آن جماعت را دیدم و هملکان و مرزبان و نضاه و هاضب و عمیر و این طایفه آن جماعت اند که حضرت خدای تبارک و تعالی در قرآن لازم الاذعان در حق ایشان میفرماید که: وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ و ایشان نه نفرند در آن زمان حضرت رسول قادر سبحان در بطن نخل اقامت داشتند چون اعیان و اشراف جن بخدمت رسول حضرت، ذو المنن مشرف گشتند حضرت نبی ایزد مجید از آن طایفه پرسید که چرا دیر آمدید ایشان شروع در معذرت کردند و گفتند: وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا یعنی آن جماعت گفتند: یا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم گمان ما جنیان چنان بود که هنوز حضرت ایزد متعال رسول هادی بجهت هدایت امت ارسال ننمود چون تحقیق ما گردید که حضرت واهب متعال شما را الحال بواسطه ارشاد و هدایت ارباب ضال ارسال داشته بخدمت رسیدیم تا از شرف صحبت کثیر المنفعت تو ای سید البریه مشرف گشته تعلیم آداب شرع و ملت ترا فرا گرفته باوطان خود مراجعت کرده اقوام و اقربای خود را ما هر یک تعلیم و ارشاد نمائیم حضرت نبی الرحمه (ص) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۳ فرمود شما هر یک باید که معاودت بمنازل خویش نموده تبعه و عشایر و اقوام خود را برداشته حاضر شوید حسب الفرموده عمل نموده بسرعت تمام هر یک اقوام خود را برداشته تا هفتاد هزار نفر بخدمت سید البشر آمده مبايعت بآن حضرت نمودند و تعلیم آداب روزه و نماز و زکاة و حج بیت الله الحرام و جهاد کفره لثام و نصایح اهل اسلام گرفتند و معذرت که بعرض اشرف آن حضرت رسانیدند آن بود که گفتند: یا رسول الله (ص) این اقوام ما تمامی گمراه گشتند و طریق شرک و کفر برداشتند و نسبت فرزند و زن بحضرت واهب ذو المنن میدادند بحمد الله و حسن توفیقه از شرف دریافت صحبت با سعادت تو ای

نبی الرحمة بادراك دين و ملت مستسعد شدند آنگاه حضرت ولی الله گفت: ای یهودی این احسان و امتنان از حضرت قادر سبحان نسبت به خاتم پیغمبران بمراتب افضل و ازید از آن است که نسبت بحضرت سلیمان واقع شد بعد از آن فرمود که سبحان الله منزّه و مبّرّا خالقى که بواسطه اثبات نبوت و اظهار رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم بعد از آنکه شیاطین؟؟؟ و جن و غیرها متمرّد از حکم و فرمان اکثر انبیا و رسولان بودند مطیع و مسخر آن نبی الانس و الجان گردانید و زعم و گمان شیاطین چنانست که حضرت ایزد از کسی متولد گردید لهذا قادر مجید آن حضرت را بر جن و انس مبعوث گردانید تا آن سید المرسلین ارشاد و هدایت ثقلین نماید: یهودی گفت یا علی چنان مذکور و مشهور است که یحیی حضور نبی رب غفور بود و واهب بیمت بآن حضرت در ایام صبوت اعطای رتبه نبوت و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۴ احسان فهم و حلم و حکمت نمود و آن نبی عزیز را معزز و مکرم فرمود مع هذا آن حضرت چندان گریست که اطراف چشم ایشان بر مثال جویهای آب روان بود با آنکه صاحب ذنب و عصیان نبود پیوسته محزون و نالان بود و مدام در صوم وصال و در بندگی ایزد متعال اشتغال داشتی و بغیر رضا و اطاعت رب العزّت شیوه نداشتی. ای عزیز صوم وصال عبارت از صومیست که چون روز صوم بآخر رسد اصلاً میل بغذا ننماید و روز دیگر پیوسته بآن نیت روزه کند خواه سه روز چنین کند یا بیشتر و این در شرع انبیای سابقه جایز بود امیر المؤمنین علی گفت: یا یهودی آنچه در باب زهد یحیی و نبوت و تقوی آن نبی ایزد تبارک و تعالی بیان نمودی چنانست اما آنچه حضرت عز و جل بمحمد خاتم الرّسل احسان و اعطا نمود از آن افضل بود زیرا که یحیی در زمانی بود که ایام جاهلیت و احیان بت پرستی نبود اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم از رب العزّت فهم و حکمت در ایام صبوت فیما بین عبده اوئان و احزاب شیاطین یافته هرگز در ایام اعیاد و سرور و ازمان جشن و حضور ایشان اصلاً، رغبت و میل بآن طوائف ننمودی و بسرور و نشاط آن جماعت خوش حال و مسرور نگشتی و رغبت بآن طایفه و خیم العاقبه نفرمودی و هرگز دروغ بآن کفره لئام آن نبی العلام نگفتی زیرا که آن نبی کریم پیوسته امین و صادق و حلیم بودی و آن نبی ایزد متعال در هفته و اقل و اکثر در صوم وصال بودی جمعی به عرض آن حضرت معروض گردانیدند که یا رسول رب العزه چرا متحمل این شداید و مشقت میگردی و از شما وزر و خطیئت صادر و سانح نگشته تا بوسیله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۵ آن مرتکب و متکفل این تعب و زحمت گردی آن نبی الرحمة در جواب امت میفرمود که من مثل شما نیستم و پیوسته من بظل عنایت حضرت مهیمنم هر گاه خواهد مرا ایزد و هاب طعام و آب دهد و آن حضرت چندان گریستی که مصلاى ایشان از آن تر شدی از ترس خدای عزّ و جلّ با آنکه ذنب و جرم با آن خاتم الرسل نبود. یهودی گفت یا امیر المؤمنین (ع) این عیسی بن مریم بزعم قوم او در ایام صبوت متکلم گردید. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: ای یهودی نصاری آنچه در باب تکلم مسیح ابن مریم در مهد میگویند صادقند و در آن خلافی نیست اما محمد صلی الله علیه و آله و سلّم چون از ماجده والده متولد گردید و بزمین رسید همان دم آن مبارک قدم دست چپ بر زمین زد و دست راست بسوی آسمان برداشت و لبهای مبارک خود را آن برگزیده ایزد مجید بتوحید آفریننده بی منت متحرّک گردانید و از دهان آن سید الانس و الجان نوری ساطع و لامع گردید که همگی اهل مکه قصور و دور بصری شام و حوالی آن را بالتمام بنظر درآوردند صاحب صحاح اللغه نقل کرد که بصری موضعیت در ولایت شام که سیوف بسیار خوب در آن محل بانجام رسد و نسبت سیف بآن مکان دهند و سیف بصرائی گویند. و نیز ای یهودی قصرها و سراهای حمیر و حوالی و نواحی آن از اراضی یمن مرئی و منظور اهل مکه در وقت تولد از لمعان نور آن رسول مهیمن گردید و نیز از پرتو نور آن رسول رب غفور دور اصطخر فارس و سایر عمارات ولایات شیراز و حوالی آن منظور سکان مکه گردید و تمامی جهان در شب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۶ ولادت با سعادت آن رسول آخر الزمان از لمعان نور ایشان منور و تابان بلکه مانند روضه رضوان و بوستان جنان گردید تا آنکه کفره جن و انس و شیاطین لعین متفرّع گشته غمگین شدند و گفتند: البته در زمین حادثه صادر و سانح شده و افواج ملائکه در آن شب صعود و نزول از میمنت قدوم مسرّت لزوم رسول می نمودند و تسبیح و تقدیس ایزد مقدس میفرمودند و نجوم نیز در آن شب بعضی متساقط و بعضی مضطرب بودند و آن همه

علامت و نشان میلاد آن حضرت بجهت سکنه‌های تمامی امصار و بلاد بود و چون قبل از ولادت آن صاحب سعادت شیاطین ملاعین را قدرت و قوت سیر و سیاحت تا آسمان سیم بود ابلیس پر تلبیس بواسطه رؤیت و مشاهدت آن عجائب حادثه با شیاطین قصد سیر سموات ثلثه و استماع و استمزاج علّت، وقوع آن حادثه نمود هنوز با آسمان اوّل نرسیده بود که بحکم ایزد معبود آن لعین با سایر تبعه ملاعین خود از سیر عروج و صعود سموات ممنوع و مردود گردید و از جلالت رتبه نبوّت و رفعت پایه رسالت آن حضرت از روز ولادت تا قیام قیامت از صعود سموات و استراق سمع و دزدیده شنیدن اقوال ملایکه رب العزّه محروم و مأیوس گردید. صاحب تفسیر جوامع الجامع در تفسیر مذکور ذکر و بیان نمود که شیاطین تا ایام تولّد عیسی بن مریم در صعود و عروج سموات ممنوع نبودند و پیوسته آن ملاعین بعد از عروج استراق سمع از ملایکه سکنه سموات سبّعه نموده مراجعت بارضین مینمودند و بروایت ابن عباس رضی الله عنه چون عیسی (ع) متولّد گردید شیاطین از صعود سموات سبّعه و استراق سمع از ملایکه اعلی محتجب و ممتنع شدند الا- از سه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۷ آسمان که تا بآن مکان تردّد میکردند و چون رسول آخر الزمان تولّد یافت آن طایفه ضاله از عروج و صعود سموات سبّعه ممنوع گشتند و هر گاه اراده این هوس و طرب نمایند بجهت جلالت نبوت آن صاحب ارشاد و هدایت از روز ولادت آن نبی العجم و العرب بحکم حضرت ایزد واهب ملایکه برمی تبارک و شهب آن ملاعین را از عروج ممنوع و محتجب میگردانند تا روز قیامت یهودی گفت: یا علی قوم عیسی را گمان چنانست که آن حضرت باذن و قدرت عزّ و جلّ اکمه و ابرص امت را بریء از آن مرض ساخته و صحت کرامت مینمود امیر المؤمنین علی (ع) گفت که: چنان بود اما بدعای حضرت محمد (ص) جمعی کثیر از ذوی العاهات امت شفا و صحت یافتند چنانچه در وقتی از اوقات آن، شافع العصا با جمعی نشسته بود که یکی از مستسعدین مجلس سامی و محفل گرامی از حال یکی از اصحاب آن حضرت که صاحب فراش از کوفت خاص بود، سؤال نمود و گفت: یا رسول مجتبی فلانی از اصحاب شما مبتلا ببلائی گردید که بر مثال جوجه شده اصلا او را ریش و پر در بال و بر نماند حضرت نبی المحمود امر باحضار آن مریض فرمود چون حاضر گردید بعینه آن شخص از شدّت رنج و بلا مثل جوجه بی پر و پا شده رسول ایزد مجید از آن مبتلی پرسید که تو در ایام صحت و تندرستی هیچ دعا بواسطه رفع بعضی وزر و خطیئت و گناه و ذلت خود میکردی؟ گفت: بلی یا رسول الله (ص) همیشه از عذاب و عقاب آخرت در خوف و اندیشه بودم و پیوسته دعا میکردم و میگفتم که یا رب مرا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۸ هر گونه عذاب و عقاب در آخرت بواسطه گناه و خطیئت خواهی کرد استدعا و التماس از تو ای واهب العطیات آنست که مرا معجلا در دار دنیا بآن بلیه و عذاب معذب گردانی تا مرا در آخرت در حفظ ظل رحمت خود مستظل گردانیده به عذاب نوع عقوبت معاقب نگردانی. رسول ایزد تبارک و تعالی گفت: فلان چرا بدین کلمات مستدعی و متکلم نشدی که: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ... وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ چون آن مرد بیمار این کلام از حضرت نبی المختار شنید فی الفور بحکم آن رسول رب غفور بآن کلمات مصادقت آیات متکلم و مترنم گردید در همان دم بمجّرد قول این کلمات و تکلم شافی هر الم او را از آن بلیه و الم شفا بخشیده بیغم و هم گردانید و در ساعت آن مرد چنان چه شتر را از بند عقاب مستخلص و بی اثقال گردانید از بند آن الم خلاصی یافته صحیح و سالم شده از اعتلال تصاریف نکبت دهر بر مثال صحیح گردید و بعد هذا تا هنگام ارتحال و انقضا هر گز مقرون بعلم جوف و جوارح و اعضا نشد بلکه پیوسته مفروق از علل از یمن دعای تعلیم آن خاتم الرسل بود و تا در ربقه حیات بود مدام با حضرت سیّد الانام یا با ما بود و ایضا ای یهودی مردی مجذومی از جهینه که اکثر گوشت اطراف بدن آن شخص ریخته و مقطوع شده بود بخدمت آن رسول ایزد معبود حاضر کردند چون چشم آن مرد بر جمال خورشید سیمای آن رسول ایزد متعال افتاد شکایت بیغایات از آن بلیت نمود در ساعت حضرت نبی المحمود قدح مملو از آب از اصحاب طلب فرمود چون قدح آب حاضر شد دم مبارک بر آن دمید، بلکه قطره چند از آب دهان مبارک خود در آن قدح ریخت و بآن مریض اعطا نمود و گفت تمامی ابدان خود را باین آب ممسوح گردان و چنان کن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۷۹ که این آب بر تمامی بدن تو رسد که بی شبه حضرت شافی علی الاطلاق ترا ازین بلیه شفا دهد آن مجذوم بموجب فرموده عمل

نموده بنحوی از آن الم صحت یافت که گوئیا هرگز اسناد آن کوفت بایشان نشده و او مسند الیه بان بلیه نبود، و نیز شخص عربی ابرص که اکثر محال بدنش متبرص شده بود آن حضرت همان نوع آب دهان در ظرف آب انداخته بآن مبروص داد بمجرد مسح موضع برص بآن آب از یمن لعاب حضرت رسالتآب صحت یافته در حال در کمال تندرستی و مسرت گشته بمنزل و مآب خود مراجعت و معاودت نمود و بعد هذا هرگز تصور حقائق آن مرض در قوه متخیله او نگذشته و پیوسته بوسیله تصدیق نبوت آن حضرت و اطاعت و متابعت او انقیاد آداب و احکام شرایع دین و ملت آن نبی الرحمة کار دنیا و آخرت او بر صحت و استقامت بود. ای یهودی اگر ترا گمان چنان باشد که حضرت عیسی (ع) ذوی العاهات را شفا و صحت میداد روزی حضرت رسالتآب با بعضی از اصحاب نشسته بود که ناگاه عورت از در درآمد و گفت یا رسول الله (ص) پسر من مشرف بر موت شده با آنکه هیچ نوع مرض در بدن او متعرض نشده و اصلاً کوفتی از او ظاهر نیست سوای آنکه چون میل بطعام مینماید و اظهار اشتها و شوق آن میفرماید همان که طعام به نزد او حاضر میگرددانم دهنده برو طاری گردد و چندان فعل قیام می نماید که از هوش بیرون رفته مدهوش گردد و بعد از مدتی که بهوش آید فی الفور شروع کرده الجوع الجوع گوید و چون طعام حاضر گردانم باز بهمان طریق چندان تثاؤب نماید که از هوش رود الحال کار بجائی رسیده که قریب الموت گشته اگر یک لمحہ دیگر توجه ای الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۰ سید البشر بحال آن پسر نمائی یقین وفات خواهد یافت در ساعت حضرت رسالت (ص) برخاست و ما نیز با آن حضرت برخاسته روانه شدیم، و چون بخانه آن مؤمنه رسیدیم همان که چشم سید عالم بدان پسر متألم، افتاد گفت ای دشمن خدای از سر این بنده خدا دور شو در همان زمان شیطان از آن پسر دور گشته در ساعت برخاست و صحیح و سالم بر حضرت رسول ایزد علام سلام کرد و آن پسر همیشه در عسکر ما میبود. ای یهودی اگر زعم تو آنست که عیسی علیه السلام کوران مادرزاد را بدعا و نفس شفا میداد بدرستی و تحقیق که رسول حضرت ایزد حقیق کار و عمل از آن افضل و اکمل کرد و آن مقدمه چنان بود که قتاده بن ربیع مرد صحیح و صبیح الوجه بود و در جنگ احد نیزه بر چشم آن بنده حضرت ایزد مطیع محمد (ص) رسید و حلقه آن در ساعت ساقط گردید آن مرد مؤمن حلقه چشم بدست خود گرفته بخدمت سید عالم آمده معروض رأی انور آن پیغمبر جلیل القدر گردانیده که ای رسول واحد مهیمن اگر چه هر سر را در وقت ضرورت یک چشم کافی است و مرا امید شفاعت شما در آخرت و نجات از ذلت است لیکن زن من چون مرا بدین حال مشاهده و ملاحظه نماید بغض و عداوت من ظاهر فرماید بلکه اصلاً با من اخلاص و سازش ننماید. حضرت رسول مجید چون این کلمات شنید در حال حلقه چشم از دست او گرفته بر مکان خویش گذاشت و عین آن مطیع سید المرسلین صحیح و سالم گشت و نور وضوء آن زیاده و احسن از چشم دیگر ایشان شد، و نیز عبد الله بن عبید در غزوه حنین با عسکر سید النبیین بود در هنگام جنگ و پیکار در آن روز یک دست او از زخم کفار الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۱ جدا و بی کار افتاد چون حال خود بر آن منوال مشاهده نمود بخدمت حضرت نبی الامجد حاضر شد در ساعت آن حضرت دست او را بجای خویش گذاشت و دست مبارک بر آن مالید آن دست مقطوع از یمن شرافت و میمنت دست آن سرور بنوعی صحیح گردید که متمیز از دست سالم دیگر نگردید، و نیز محمد بن مسلمه را در روز جنگ کعب بن اشرف و بعضی در روز جنگ ابن ابی الحقیق، گفته اند که ضربه بچشم بنده ایزد مجید رسید از کار افتاد و یک دست آن مرد مؤمن از بدن مقطوع گردید بعد از آنکه بخدمت رسول مهربان آمد و آن حضرت دست بچشم او مالید و ید مقطوع او را نیز بجای خویش گذاشته دست مبارک بر آن مالید دست و چشم او از میامن عنایت و احسان رسول آخر الزمان بصحت معاودت نمود چنانچه اصلاً اثر زخم در دست و چشم آن مرد ظاهر نبود، و نیز در چشم عبد الله بن انس زخم رسید و آن از جلیه نور معطل و بی حضور گردید و چون بخدمت رسول ایزد بیچون آمد آن حضرت دست مبارک خود بر آن مالید چشم او صحیح گردید چنانچه اصلاً آن چشم متمیز از چشم دیگر نشدی ای یهودی این همه دلالت بر نبوت و رسالت آن حضرت دارد. یهودی گفت: یا علی قوم نصاری را گمان چنان است که حضرت عیسی علیه التحیه و الثناء احياء موتی باذن واجب تبارک و تعالی نمود. امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا

یهودی آن امر چنان بود اما حضرت محمد رسول واحد معبود در یک وقت در حضور اصحاب نه عدد سنگ کوچک در کف دست خویش نگاهداشت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۲ و آن سنگها با آواز بلند تسبیح میکردند چنانچه صوت نغمات آن حصیات مسموع مستسعدین مجلس آن سید البریات می شد و با آنکه در هیچ زمان روح در آن سنگها نبود و این دلیل تمام و حجت مالا کلام بر نبوت آن نبی ایزد علام بود، و دیگر بعضی موتی تا بحضرت سید الوری بعد از موت ایشان از شدت خوف قادر منان مستغاثی شدند و التماس و استدعای تبعیت آن حضرت بواسطه نجات آخرت نمودند، و نیز آن حضرت روزی با اصحاب نماز بجماعت گزارد و بعد از آن روی مبارک بجانب اصحاب آورده گفت از قوم بنی النجار هیچ کس در این مجلس حاضر نیست و صاحب ایشان شهید است بواسطه سه درهم که فلان یهودی در ذمه آن کس دارد او در باب الجنه بجهت آن دین محتبس است حال آن رسول ایزد متعال بدین منوال بود و اگر زعم تو ای یهودی چنانست که عیسی (ع) با موتی تکلم نمودند حضرت محمد مصطفی (ص) چیزی تکلم نمود که بسیار بسیار اعجب بود زیرا که چون نبی الأشراف بولایت طایف نزول فرمود اهل آن محل بجهت هدیه و نزل خاتم الرسل گوسفند مسلوخ زهر آلود فرستادند چون آن گوسفند به خدمت رسول ارجمند حاضر شد فی الفور بحکم واحد مطلق آن شاء مسمومه بتکلم و نطق درآمد و گفت: یا رسول الله (ص) زنهرا مرا تناول ننمائی که من مسمومه ام پس با عیسی (ع) چون بهیمه زنده تکلم نماید بر عجب نباشد اما با حضرت محمد گوسفند، مذبوح مسلوخ مشوی تکلم نمود بیقین این اعظم حجج خدای عالم بر منکرین نبوت و رسالت آن حضرت باشد و این بغایت عجیب و بدیع است و نیز آن نبی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۳ رب العزه اگر درخت را بخدمت خود خواندی فی الفور آن شجره اجابت سخن و اطاعت آن رسول مهیمن نمودی و نیز سباع با آن حضرت تکلم نمودی و بر نبوت او شهادت دادی و مردم را از تمرد و عصیان امر و حکم رسول آخر الزمان تحذیر بعقوبت آخرت نمودی و معجزات آن حضرت بیشتر از آنست که بحیز بیان واضح و عیان گردد و این آثار که از آن نبی المختار بمنصبه اظهار رسید زیاده از آنست که از عیسی علیه السلام ظاهر و آشکار گردید، یهودی گفت: یا علی زعم قوم نصاری چنانست که عیسی (ع) قوم خود را اخبار و اعلان به آنچه اکل و ادخار آن در خانه های خود می نمودند میفرمود امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که آن گمان ایشان واقع و عیان است اما حضرت رسول ایزد منان اخبار و اعلان با کثر از آنچه عیسی علیه السلام بنصاری نمود آن بزرگوار آشکار فرمود زیرا که عیسی (ع) خبر از وراء حائط داد و محمد نبی الأمجاد خبر از موت خود که غایب از آن رسول ایزد واهب بود داد و دیگر آن رسول واحد اکبر قوم را از صفت حرب ایشان با دشمنان و جمعی از ایشان در آن حرب شهید گشته واصل جنان گردیدند خبر و اعلان نمود و حال آنکه میان آن جماعت و حضرت رسالت مسافت یکماه راه بود و آنچه سید الأبرار اخبار فرمود خلاف آن هرگز ظاهر نشد و هر چه آن حضرت بسعادت بیان میکردند چنان می شد، و دیگر عادت آن صاحب سعادت چنان بود که چون کسی بجهت حاجت و سخنان بخدمت ایشان می آمد بآن شخص، خطاب میفرمود که یا فلان تو میگوئی مطلب و مرام خود را یا من ترا بر حقایق آن مطلع و اعلام نمایم آن کس بعد از استماع قول رسول مقدس میگفت یا رسول الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۴ خدای تبارک و تقدس شما از روی مرحمت و احسان واضح و بیان نمائید در آن زمان آن نبی آخر الزمان میفرمود که حضور تو بواسطه حاجت فلان و مطلب و مرام چنین و چنان خواهد بود در ساعت آن مرد تصدیق قول حضرت رسالت می نمود، و نیز حضرت نبی الرحمه اخبار و اعلان اهل مکه با سیری و گرفتاری تمامی ایشان بدست اهل اسلام نمود و آن مقدمه چنان شد که آن حضرت فرمود، و از جمله اخبار که آن رسول مختار در نزد اصحاب و سایر مردم اظهار نمود بیان حقایق احوال و سازش آن دو ضالّ مضل از اعیان اهل شقاق و عدوان و از مشاهیر عرب یعنی میان صفوان بن امیه و میان عمیر بن وهب بود زیرا که در هنگامی که عمیر بخدمت سید البشر آمد و گفت یا محمد من بنزد شما بجهت خلاصی پسر خود از بند دفع و رفع آزار و گزند فرزند خود باینجا آمدم حضرت رسول خدای گفت دروغ میگوئی و تو بواسطه آز و هوس که در خاطر تو مؤسس است بلکه بجهت شرطی که با آن کافر ناکس کردی روانه اینجانب شدی و آن شرط میان تو و صفوان بن امیه است و آن مقدمه

چنان بود که تو و آن کافر لئیم هر دو در برابر خانه ایزد کریم در مکان حطیم که ما بین باب و حجر الأسود است جمعیت نمودید ذکر و بیان خویشان و یاران شما که در جنگ بدر بدست اهل اسلام کشته گشته بسقر مقرر کردند نمودید و با یک دگر تکلم بدین نهج از روی تحیر نمودید که و الله هر آینه موت بجهت ما بر ما بغایت اسهل و اهون است از حیات و بقای ما از آنچه محمّد با ما کرد و یار و احباب بعد از جنگ سر چاه بدر اصلاً مستحسن و درخور نیست و زندگی ما بی خویش و اقربای باعین رنج و عناد و تعب و بلاست الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۵ و تو ای عمیر بن وهب بصفوان بن امیه از روی جهل و تعصب گفتی که اگر مرا دین و عیال مندی نمی بودی من ترا از شر محمد مستخلص میگردانیدم صفوان گفت: که من دین ترا بر ذمه خود گرفتم تا مؤدی گردانم و دختران ترا با دختران خود در یک مکان صیانت و محافظت نمایم بلکه مراقبت احوال ایشان من کلّ حال نموده در انصرام و انجام سرانجام بنات تو سعی تمام فرمایم خلاصه آنکه هر گونه سلوک که با دختران خود معمول گردانم با بنات شما نیز همان شیوه و سلوک مسلوک نمایم هر چه از نیکوئی و ضرر که بدختران من وصول و حصول آن متصوّر باشد بدختران تو نیز رسد تو از بعد استماع این سخنان عداوت نشان که نسبت بمن نمودی و بصفوان گفتی که این مقدمه را پنهان دار و به هیچ احدی از اقربا و خویشان ظاهر مگردان اما بزودی تجهیز سفر من نمای و مرا بسرعت بصفوف مدینه روانه فرمای تا بآن مکان رفته محمد را بقتل آرم و ترا با سایر اعدا از خوف او برهانم آمدن تو باین محل بواسطه قتل منست در ساعت عمیر بن وهب گفت یا رسول الله و الله بخدای عالم قسم است که راست گفتی و من شهادت میدهم که خدا یکی است و تو رسول و فرستاده ایزد تعالی و تقدّسی پس آنگاه کلمه طیبه شهادت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بر زبان راند و بصدق چنان مسلمان شد و امثال این معجزات از آن سید البریات زیاده از آنست که حصر و شمار آن بصد داستان مذکور و بیان توان نمود یهودی گفت: یا علی قوم نصاری گمان چنان دارند که عیسی بن مریم از گل مرغی خلق نمود و نفس در او دمیده آن طایر را طیران فرمود امیر المؤمنین علی (ع) الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۶ گفت ای یهودی آن امر بنوعی که ذکر کردی چنان بود لیکن محمّد رسول ایزد معبود نیز کاری بمثل این عمل معمول نمود چنانچه در روز جنگ حنین آن سید المرسلین سنگی از زمین برداشت و در دست مبارک خود نگاه میداشت از آن حجر تسبیح و تقدیس حضرت واحد اکبر مسموع حضار آن محضر می شد در همان اثر سید البشر گفت ای حجر بحکم خالق قادر شکافته شو در ساعت آن حجر سه پاره گردید و هر پاره آن بنوعی دیگر تسبیح مهیمین سبحان میکردند چنانچه تسبیح هر یک فلقه حجر از پاره دیگر مسموع بشر نمی شد و نیز آن سید الوری در یوم البطحاء کسی بطلب درخت فرستاد و حکم باحضار آن شجره بخدمت آن نبی الرحمه نمود در ساعت آن شجره حاضر شد و از هر شاخ آن درخت نوع دیگر تسبیح و تقدیس و تهلیل ربّ جلیل مسموع ارباب ملت می شد بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که ای درخت شکافته شو در ساعت آن درخت شق گشته دو حصه گردید باز آن نبی حضرت بی نیاز فرمود که ای شجره باید که هر دو نصف بیکدگر ملصق شوید در همان لحظه بیکدیگر چسبیده بهیئت اول درخت درست گردید آنگاه حضرت حبیب الله گفت ای درخت اگر بر نبوت و رسالت من شهادت داری بحکم حضرت الهی باید که گواهی دهی در ساعت درخت شهادت بر نبوت آن صاحب سعادت داد آنگاه حضرت رسول الله (ص) گفت: ای درخت باید که مراجعت بمکان خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس ایزد مقدّس نمائی فی الفور آن شجره بموضع اصلیه خود معاودت نمود و جای آن درخت مکان جزارین بمکه معظّمه است یهودی گفت: یا علی زعم قوم نصاری در حق عیسی علیه التحیّه و الثنا آنست که آن حضرت پیوسته سیّاح بامر فائق الاصباح بود. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: قول نصاری در باب سیاحت عیسی (ع) واقع و حقّست لیکن سیاحت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۷ حضرت نبی الامجاد پیوسته بواسطه جهاد کفره و اهل تمرد و عناد و همیشه در مدّت ده سال قتال و جدال با اهل ضلال از حاضر و بادی نمود و آن جماعت را ما لا یعد و یحصی مقتول گردانید و طوایف بسیار از عرب بسیف گذرانید و بعد از اتمام حجت بر اهل کفر و ضلالت اصلاً با آن طایفه مدارا بکلام و مقاساة بغیر صمصام با آن لثام نمودی و هیچ وقت اختیار سیر مسافرت ننمود مگر وقتی که مستعد و متجهّز بقتال دشمنان و اهل ضلال

می نمود. یهودی گفت یا علی قوم نصاری را در حق عیسی (ع) گمان چنانست که آن حضرت زاهد و بی نیاز از دنیا بود و اصلاً میل بمستلذات آن ننمود. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: قوم نصاری درین باب صادقند و عیسی (ع) ازهد قوم خود بود اما حضرت محمد مصطفی (ص) ازهد تمامی انبیاء بود و آن حضرت سیزده زن داشت سوای جواری و امانی که گاهی آنها بشرف صحبت خدمت سید الانبیاء مشرف می شدند هرگز آن جماعت خوان مائدت بخدمت نگسترانیدند که بر آن طعام باشد و هرگز رسول عزّ و جلّ نان گندم که برو حلال بود اکل ننمود و سه شب پیایی آن نبی ایزد تبارک و تعالی شکم از نان جو هرگز سیر نکرد و اکثر اوقات بر جوع صبر مینمود و چون آن پیغمبر جلیل القدر وفات نمود درع آن نبی المحمود در نزد یهودی مرهون چهار درهم بود و زرد و سفیدی نگذاشت این کنایه از نقره و طلاست یعنی از سید عالم دنانیر و دراهم بعد از فوت ایشان میراث نماند با آنکه از اکثر امصار و بلاد تحف و هدایا بجهت آن نبی الأمجاد و غنایم میفرستادند مع هذا یکدرهم و یک دینار از آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۸ رسول ایزد مختار متروکات ظاهر نشد و بامر و حکم آن نبی الأکرم در روزی سیصد هزار و چهار صد هزار تقسیم میشد و در بعضی اوقات سایی در وقت عشا بخدمت سید الوری آمده سؤال نمودی آن رسول ایزد متعال قسم بذات حضرت ذو الجلال بدین نهج یاد می فرمود که به آن خدائی که محمد را بحق برسالت فرستاد که در نزد آل محمد یک صاع از جو و گندم و نیز یک دینار و یکدرهم موجود نیست زهد آن بزرگوار یا یهودی در تمامی ساعات ایام عمر آن رسول حضرت پروردگار بدین منوال بود در آن حال یهودی گفت: من شهادت میدهم بر وحدانیت حضرت اله و نبوت مُحَمَّد رَسُوْلُ اللَّهِ پس آنگاه کلمه طّیبه شهادت اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله بر زبان راند و گفت گواهی میدهم که هر درجه کرامت و مرتبه عزّت که برای هر یک از انبیاء و رسل حضرت عزّ و جلّ مقرر و مسجل نمود همگی و تمامی آن در ذات کامل الصفات حضرت سیّد البریات موجود بود بلکه شرافت و کرامت چند مخصوص آن حضرت بود که اصلاً شمه از آن در هیچ نبی و رسول نبود با صفات مضاعفه ابن عباس رضی الله عنه چون از کلام امام الانام الزام یهودی مشاهده نمود گفت: یا علی من گواهی میدهم بر آنکه تو از راسخین در علم ماهرین از روی فضل بر الزام خصمی. حضرت ولی ایزد وهاب در جواب فرمود که: ویحک روح و راحت بر تو باد چرا آنچه من میدانم در حق کسی که خدای اقدس تعظیم و تکریم ذات مقدس آن نفس و توصیف خلق اقدس آن کس نموده و إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ مذکور و بیان ننمایم و خصم را بدلیل و برهان الزام نفرمایم. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۸۹

بیان احتجاج حضرت ولی ایزد معبود امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الودود بر بعضی یهود بر علوم چند باستعانت حضرت واجب الوجود

بیان احتجاج حضرت ولی ایزد معبود امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الودود بر بعضی یهود بر علوم چند باستعانت حضرت واجب الوجود صالح بن عقبه از حضرت امام الأئمة جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و التّحیة روایت کند که چون ابو بکر هلاک شد و عمر خلیفه گردید و بمسجد حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده بنشست ناگاه شخصی درآمد و گفت: یا امیر المؤمنین من مردی یهودی و علّامه ایشانم و مسأله چند دارم و اراده آنست که از شما سؤال نمایم اگر مرا بجواب آن مجاب و کامیاب گردانی مسلمان میگردم و از دین یهودی تبرّا نموده برگردم و تا زنده باشم از دین حنیف و ملت منیف هرگز برنگردم عمر گفت مسایل تو کدام است اعلام نمای یهودی گفت: مسأله من سه و سه و یکی است اگر شما توانید که ما را به جواب مستطاب گردانید فهو المطلوب و اگر در میان قوم کسی اعلم از شما باشد مرا بآن مرشد هادی دلالت و ارشاد نمائید چون در آن هنگام امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الوهاب در مسجد حاضر بود عمر بجانب آن حضرت اشارت نمود که بنزد این جوان رفته مسائل و مطالب ازو سؤال کن که بی شبهه بجواب آن معرّز و کامیاب گردی یهودی در ساعت متوجّه بجانب آن حضرت گردید و گفت یا جوان مسأله من، سه و سه و یکی است امام فرمود چرا نگفتی که هفت است یهودی گفت: من مردی جاهلم اگر مرا از

سه اول مجاب نگردانی اکتفا به همین سؤال نمایم و ترا سؤال از سه دیگر و یکی آخر ننمایم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی اگر مسایل ترا جواب گویم از ملت موسی (ع) رجعت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۰ بدین سید المرسلین نمائی؟ گفت: آری، حضرت ولی ایزد متعال فرمود: که یا یهودی هر چه خواهی سؤال کن یهودی گفت من ترا سؤال از سنگی نمایم که پیشتر از همه حجر حضرت ایزد داور در زمین وضع نمود، و سؤال نمایم از اولین چشمه که از زمین بحکم ربّ العالمین ظاهر گردید و اولین درخت که پیش از تمامی اشجار در زمین روئید. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی اعتقاد شما یهود درین باب آنست که اول حجر که در زمین موضوع و مستقر گردید حجریست که بامر خدای تعالی و تقدّس در بیت المقدس است لیکن قول شما باطل و دروغ است بلکه آن حجر الاسود است که حضرت آدم علیه السّلام از دار السّلام جنان بخاکدان جهان آورده بحکم ایزد علام آن را در بیت الحرام وضع نمود یهودی گفت: راست گفتمی و الله موافق قول شما بخط هرون (ع) از املاء موسی علیه التّحیّه و الثّناء است آنگاه حضرت ولی الله فرمود: که اما چشمه اولی در زمین تمامی یهود را اعتقاد چنانست که آن چشمه ایست که بحکم ربّ الأقدس در بیت المقدس ظاهر گردید این قول دروغست و آن چشمه ایست که آن را عین الحیوه گویند و ماهی موسی (ع) را در آن چشمه غوطه دادند و خضر نیز از آن عین تشرب نمود و هر که از آن چشمه بیاشامد حیوه جاودان یابد یهودی گفت راست گفتمی زیرا که موافق قول شما در میان ما یهودان بخط هرون و املاء موسی علیه السّلام است امیر المؤمنین علی (ع) گفت اما الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۱ درخت اولی شما یهود میگوئید که اول درخت که ربّ العزت در زمین رویانید درخت زیتون بود اما دروغ میگوئید زیرا که اول درخت خرماء عجوه است که حضرت آدم (ع) آن را از بهشت در هنگام نزول بخاکدان دنیا با خود آورد صاحب صحاح اللغه گوید که خرمای عجوه اجدود تمر است در مدینه و درخت آن را لینه خوانند یهودی گفت: و الله بخدای عالم قسم است که راست گفتمی بواسطه آنکه آنچه نقل کردی موافق آن بخط هرون و املاء موسی (ع) در میان جماعت ما یهودان است آنگاه یهودی گفت: سه مسأله دیگر دومی آنست که این امت را بعد از پیغمبر ایشان امام چند است که امت اگر اطاعت آن جماعت بنمایند اصلاً هیچ گونه ضرر و نقصان عاید و راجع بآن اعیان نگردد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که امامان بعدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفرند. یهودی گفت: و الله راست گفتمی که موافق همین بخط هرون و املاء موسی (ع) در نزد یهودان موجود و عیان است آنگاه یهودی گفت پیغمبر شما در جنّت بحکم واهب علّام در کدام محل و مقام ساکن و آرام گزیند؟ حضرت امام الأنام فرمود که: در اشرف منازل جنان و اعلی و ارفع درجات آن که مسمی بجنّات عدن در نزد انبیا و رسولان است ساکن گردد یهودی گفت و الله راست گفتمی زیرا که موافق بیان شما مکتوب بخط هرون و املاء موسی (ع) در میان یهودیانست باز یهودی گفت که: وصی بلا فصل رسول شما بعد از آن حضرت در دار المشقه دنیا چند مدت تعیش نماید؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که سی سال یهودی گفت: و الله راست گفتمی بجهت آنکه مکتوب بخط هرون و املاء موسی علیه السّلام است بعد از آن یهودی گفت یک مسأله باقی است اگر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۲ آن را جواب گوئی یک لحظه در دین موسی (ع) بعد از جواب آن مسأله نمازم حضرت سید الأوصیاء فرمود که: هر سؤال خواهی نمای و جواب بر سیبل صدق و صواب استماع فرمای. یهودی گفت: امّا وصی آن نبی ایزد تبارک و تعالی بموت میرد یا شهید و مقتول گردد؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: شهید گردد بر فرق آن اب الشّبر و الشّیر زنند و محاسن او را بخون آن وصی سید المرسلین خضاب و رنگین گردانند. یهودی گفت و الله راست گفتمی و در کلمات مصادقت آیات بالتّمام صدق سفتی و همگی و تمامی این سخنان مکتوب بخط هرون و املاء موسی (ع) در میان اشراف یهودان است آنگاه گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله از روی صدق و اخلاص مسلمان و تابع امیر المؤمنین علی (ع) گردید. از اصبع بن نباته رضی الله عنه مروی و منقولست که من روزی در خدمت امیر المؤمنین علی (ع) حاضر بودم که ناگاه ابن الکواء به خدمت آن ولی الله آن ولی الله تعالی حاضر شد و گفت یا امیر المؤمنین (ع) معنی قول خدای عزّ و جلّ در آیه کلام منزل بحضرت خاتم الرسل: وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى

وَأَتُوا الْمَبِيتُ مِنْ أَبْوَابِهَا و مراد آن چیست علی (ع) گفت ما آن خانه‌هائیم که حضرت ایزد کریم امر برابرا بر دخول آن بیوت از ابواب نمود و باب خدای تبارک و تعالی و اهل بیت رسول الله مائیم نیکوئی و سرمایه سعادت دنیا و آخرت بواسطه متابعت دین و ملت حضرت نبی الرحمة آنست که شیوه متابعت ما را مراعات نموده اتیان بیوت از ابواب ما نمایند و از طریقه ما تقصی و تخطی نمایند یعنی هر که با ما بیعت نمود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۳ و اقرار بولایت ما ائمه الهدی فرمود و مدت العمر از آن ادبار و استکبار نمود پس او آن کس است که دخول بیوت از باب نمود و هر که بعد از بیعت با ما مخالفت نماید و غیر را بر ما تفضیل فرماید آن شخص از ظاهر بیوت داخل خانه اسلام و ملت گردید بلکه آن کس از طریق دین و آئین سید المرسلین بر گردید ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین علی: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاهُمُ آن رجال چه طایفه‌اند؟ امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ما اصحاب اعراف و ارباب عدل و انصافیم که انصار و اعوان و شیعیان و محبان خود را بسیمای ایشان شناسیم و آن جماعت را داخل جنت گردانیم و ما در روز قیامت در اعراف اقامت داریم محبان را خوار و ذلیل نگذاریم و اعراف مکانیست در میان نار و جنت هیچ احدی داخل آن محل بهشت عنبر سرشت نگردهد مگر بشناخت و ولایت ما بشرطی که ما نیز او را شناسیم و عارف و واقف بخلوص عقیدت و اخلاص طویت او گردیم و داخل نار ایزد باری و آن مقام هوان و سوگواری نگردهد الا آنکه منکر ما و ما نیز منکر آن طاغی و باغی ایزد تعالی باشیم و حقیقت این امر یا ابن الکواء چنانست که اگر خدای عز و جل بخواهد و ارادت کامله و قدرت شامله او تعلق گیرد بآن که سایر الناس کما ینبغی و یلیق عارف بذات ستوده صفات او علی سبیل التحقیق گردند و او را شناسند و اقرار بیگانگی او نمایند چنان کند که آنها از باب الله داخل بیوت گردند و ما را ابواب و صراط و سبیل خود گردانند همان باب که مردم را بدخول آن امر نمود که از آن در بخانه در آیند پس آنکه از ما عدول و از ولایت ما تجاوز نموده خمول گردد و تفضیل غیر ما بر ما آل رسول الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۴ نماید فَإِنَّهُمْ عَنِ الصَّارِطِ لَنَا كِبُونَ پس بدرستی که آن طایفه از راه راست عدول و انحراف و قنوط و اعتساف نمودند. در باب اعراف خلاف و اختلاف بسیار است ابو علی الطبرسی رحمه الله علیه در تفسیر جوامع الجامع از امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله علیهم اجمعین نقل کند که اعراف تل ریگی است میان جنت و نار که هر نبی و رسول و هر خلیفه ایشان با گناهکاران امت و اهل زمان خود در آن مکان توقف نمایند چنانچه صاحب لشکر با ضعفاء جنود از خوف دشمن در معسکر توقف فرمایند و نیکوکاران ایشان سبقت بر گناهکاران بدخول جنان گرفته باشند در آن زمان خلیفه ایشان روی بگناهکاران که در آن مکان حیران و سرگردان ایستاده باشند آورده گوید که ای یاران نگاه باخوان نیکوکاران خود کنید که چون بر شما بواسطه ارتکاب اعمال حسنه و افعال محسنه سبقت بر دخول جنت بحکم واهب بیمت گرفته‌اند و شما واله و شیدا درینجا ایستاده‌اید در آن هنگام گناهکاران بطمع شفاعت و امید رعایت سلام به نیکوکاران امت کند چنانچه ایزد علام اشاره بآن مطلب و مرام نمود که سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ یعنی گناهکاران امت بطمع دخول جنت از حضرت رب العزت که بوسیله شفاعت نبی و امام و ایشان دارند سلام به نیکوکاران کنند و نیکوکاران در آن زمان نگاه بجانب اهل نار و عصیان کرده گویند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الْآيَةِ. ایضا از اصبع بن نباته مروی و منقول است که من روزی در خدمت امیر المؤمنین علی (ع) حاضر بودم که ابن الکواء به خدمت آن سرور حاضر شد و گفت یا امیر المؤمنین علی (ع) و الله بخدای عالم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۵ مرا قسم است که در کتاب الله تعالی آیه‌ایست که در دل من به غایت سخت و گران است بلکه بواسطه آن مرا شک در دین رسول آخر الزمان بهم رسید. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: مادرت بمرگ تو نشیند و ترا کم بیند آن آیه کدام است ابن الکواء گفت قوله تعالی و تبارک ذکره وَ الطَّيِّرُ صَفَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ آن صف کدام و آن نماز و آن تسبیح کدام است علی (ع) گفت: و یحک یا ابن الکواء که حضرت خالق الموجدات ملایکه سموات را بر صور مختلف موجود و متصف گردانید و خدای تعالی را فرشته‌ایست به صورت خروس سپید بلند آواز که چنگال او از زمین هفتم گذشته و تاج آن خروس مثنی بتحت عرش رحیم الرحمن گشته و آن را دو بال است یکی جناح بمشرق که از آتش است و پر

دیگر مغرب که از برفست چون وقت نماز دررسد آن فرشته بچنگال خود راست ایستد و گردن خود را از تحت العرش بر کشند و آنگاه بحکم حضرت اله هر دو جناح خود بهم زند چنان که خروس منازل شما پره‌ای خویش بهم زنند بامر خالق اکبر نه آتش برف را کد را گذارد و نه برف آتش را میراند و آوازی که از آن فرشته بی‌نیاز در اوقات نماز بلند گردد باین کلمات ندا کند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سید النبیین و اشهد ان وصیه خیر الوصیین سبوح قدوس ربّ الملائکه و الروح و چون آن خروس این ندا کند صوت او به خروس منازل شما رسد آن خروسها نیز بمثل آن خروس پره‌ای خود بهم زنند و بهمان کلمات منادی گردند و تفسیر و معنی آیه وافی هدایت کلام ربّ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۶ العزّت کُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلاته و تسیحه اشارت بآنست یعنی از آواز خروس عرش ربّ العالمین تمامی خروس زمین عالم بصلاه و تسیح حضرت ارحم الراحمین گردند زیرا که همگی موجودات بذریعه و انّ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ بتسیح خالق البریات رطب اللسان و عذب اللسان. و نیز از اصبع بن نباته مروی و منقولست که: روزی ابن الکواء از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) سؤال نموده گفت یا علی مرا خبر ده از آنکه شب و روز می‌بیند و از حال آنکه شب و روز نمی‌بیند و از آنکه شب نه بیند و روز ببیند و از آنکه شب بیند و روز نبیند. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: و یلک یا ابن الکواء باید که سؤال از چیزی نمائی که بتو نفع رساند و از ما لا یعنی و ما لا ینفع سؤال ننمائی و یلک چاه ویل مقام تو باد اما آنکه در روز و شب بیند آن مردی است که ایمان بر رسول خدا و باوصیائی که گذشته باشد آورده باشد و بسایر انبیا و رسولان و همگی و تمامی کتب که حضرت ایزد و اهب بایشان فرستاده مقرر باشد و از امتان سید البریه بیننده شب و روز کسی است که ایمان بخدا و بر رسول او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم آورده و اقرار بولایت و امامت من نموده باشد بی‌شبه آن کس بتخت و دولت فیروز و بیننده شب و روز است اما اعمی شب و روز آن خمول تیره روز بدبختی است که منکر جمیع انبیا و اوصیا و کتابهای سالفه باشد مع هذا چون بادراک زمان دولت باقبال و سعادت مقرون حضرت محمد رسول بیچون مشرف و معزز گردد و از سیاه بختی ایمان نبوت آن حضرت و اقرار بولایت من آن بی‌سعادت نماید پس آن کس منکر عز و جل و نبوت خاتم الرسل کور شب و روز الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۷ هر دو محل است، و اما بینای شب و نایبای روز آن کسی است که ایمان بانبیای سابقین و کتابهای سالفه ربّ العالمین آورده و چون ادراک زمان رسول آخر الزمان نماید منکر نبوت آن حضرت گشته اقرار بولایت یا منکر حق من گردد آن کم بخت بینای شب و نایبای روز است، اما نایبای شب و بینای روز کسی است که منکر انبیای پیشین و اوصیای سابقین و کتب ایشان باشد لیکن چون ادراک زمان نبوت مقرون بدولت و سعادت حضرت سید البریه نماید ایمان بحضرت قادر سبحان و بمحمد رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله آورد و ایمان بامامت من و قبول ولایت من کند این کس اعمی شب و بیننده روز است و یلک یا ابن الکواء بما بنی ابی طالب حضرت خدای و اهب فتح اسلام نمود و به ما ختم آن فرمود. و اصبع بن نباته گوید که: چون آن امام الامه از منبر نزول نمود بنزدیک آن حضرت رفتم و گفتم یا سیدی و مولای امیر- المؤمنین علی پدر و مادرم فدای تو باد آنچه بواسطه ابن الکواء مبین ساختی دلم را قوی و خاطر را اطمینان جلی دادی امیر المؤمنین علی (ع) خطاب مستطاب نمود که: یا اصبع کسی که شک بولایت من آرد بیقین آن لعین شک در ایمان بر ربّ العالمین و بحضرت سید المرسلین دارد و هر که اقرار بولایت من نماید بفوز و صلاح و تقوی و فلاح فایز و رستگار است و منکر ولایت من خائب و خاسر و پیوسته در نار سقر حاضر است و مقر ولایت من مقر حضرت مهیمن است یا اصبع ولایت من متصل بولایت خدای عز و جل است مانند این دو انگشت سبّابه و وسطی و آنگاه حضرت ولی الله هر دو اصبع را با هم جمع نمود و فرمود که: منکر ولایت من یوم الحساب داخل نار گشته لبث در آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۸ مسکن و مأب احقباست. صاحب صحاح اللغه نقل نمود که حقب بضم حاء هشتاد سال است و بعضی اکثر از آن گفته‌اند و در بعضی نسخ معتبر بنظر مترجم احقر رسید که حقب سیصد سال است و صاحب تفسیر جوامع الجامع گوید که احقبا حقب بعد از حقب است یعنی یک حقب چون بگذرد حقب دیگر تابع آن حقب اول گردد من غیر النهایه از کلام صدق التیام امیر المؤمنین علی

(ع) ظاهر شد که منکر ولایت آن حضرت را هرگز امید نجات از درکات نیست، و نیز از اصبع بن نباته مروی و منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر منبر بود در آن اثر ابن الکواء در برابر آن سرور آمد و گفت یا امیر المؤمنین علی مرا خبر ده از ذی القرنین که آیا او پیغمبر بود یا پادشاه عصر؟ و خبر ده از دو قرن او آیا از طلا بود یا از نقره؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که: ذو القرنین پیغمبر خالق اکبر و پادشاه دهر نبود بلکه یکی از بندگان حضرت واجب الوجود و دوستان معبود بود حضرت رب الودود نیز دوست او بود و آن بنده محب نصیحت عباد از برای خدای تعالی نمود و حضرت رب العباد از جهت او نصیحت نمود، و وجه تسمیه او بذو القرنین آنست که قوم خود را بعبادت و بندگی حی قیوم دعوت نمود آن طایفه شوم سخن او را بسمع رضا تلقی و اصغا نمودند و شمشیر بر فرق او زدند و او را از خود دور کردند آن بنده ناصح از آن قوم طالح یک حین غایب گردید و پس از مدت مدید که ظاهر گردید باز دعوت آن قوم دور از رحمت ایزد مجید را تجدید گردانید و از آن قوم شدید بغیر از جفا و آزار چیزی ندید و در دعوت مرتبه آخر بر قرن دیگر اسکندر زدند یا معشر امت سید البشر در میان شما مثل اسکندر موجود و حاضر است. از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست الاحتجاج، ج ۲، ص: ۳۹۹ و آن حضرت از آبای عظام کرام علیهم السلام نقل نماید که حضرت امیر - المؤمنین علی (ع) روزی در رجه مسجد نشسته بود و خلق بسیار در یمین و یسار آن حضرت مجتمع گشته در میان آن جماعت شخصی برخاسته و گفت یا امیر المؤمنین ترا حضرت رب العالمین در این مکان مکین گردانید و پدرت در نار سَجِّین معذب و با اهل دوزخ همنشین است؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت خدای تبارک و تعالی زبانت مقطوع گرداند بآن خدای که حضرت نبی الرحمه محمد (ص) را برسالت تمامی امم فرستاد مرا قسم است که اگر پدرم اراده کند که شفاعت گنهکاران همگی امت که در روی زمین اند نماید هر آینه حضرت رب العزت شفاعت او را در باب جمیع گناه کاران امت بی شبه قبول فرماید و یلک پدرم معذب در نار چون گردد که پسر او قسیم جنت و نار بامر ایزد جبار بود، این سخن در نزد عاقل نکته دان و عالم آداب شرایع اسلام و ایمان سنجیده و پسندیده نیست به آن خدای که محمد را به نبوت امت مبعوث گردانید قسم است که بشعاع نور پدر بزرگوارم در روز قیامت انوار تمامی خلائق منطفی و مستور گردد مگر پنج نور که بحکم رب غفور مخفی و مهجور نگردد و آن نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین زیرا که نور پدرم از نور ماست که حضرت ایزد خالق آن نور را قبل از ایجاد آدم بدو هزار سال پیشتر خلق نمود. و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر رسید که ابو طالب رضوان الله علیه از قبل پدر خود عبد المطلب بارشاد و هدایت قوم منصوب بود، و این بابویه رضی الله عنه در اعتقادات از تصانیف خود تصریح الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۰ باین معنی نمود و شرح فارسی که این مترجم قلیل البضاعه بر آن رساله قلیل اللفظ و کثیر المعنی انشا و املا- کرده حقایق احوال ابی طالب را بیان فرموده هر که اراده اطلاع بر کما ینبغی و یلیق آن دارد رجوع بآن نماید.

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر آن کسی که قایل است بآن که امراض بمعالجه اطبا صحت یابد نه به شفای حضرت ایزد تعالی و الزام آنکه قایل است باحکام منجمان و گوید که: اعتماد بقول کاهنان و ساحران و غیر ایشانست

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر آن کسی که قایل است بآن که امراض بمعالجه اطبا صحت یابد نه به شفای حضرت ایزد تعالی و الزام آنکه قایل است باحکام منجمان و گوید که: اعتماد بقول کاهنان و ساحران و غیر ایشانست باسناد متقدم و روایات رجال ما تقدم که بیان آن سابقا مذکور و عیان گردید از امام الوافی الزکی ابی محمد الحسن العسکری (ع) و آن حضرت از سید الساجدین زین العابدین (ع) روایت کند که روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در مجلس بهشت قرین ارم تزئین خود با بعضی از اصحاب نشسته بود که ناگاه شخصی از مردم یونان که دعوای فلسفه و طب و حکمت دارند از در آمد و روی بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آورده گفت: یا ابا الحسن خبر مصاحب تو یعنی حضرت رسول ذو المنن بمن رسید با او

جنون بود بواسطه معالجه ایشان از ولایت خود باین مکان آمدم و آن حضرت برحمت ربّ العزت واصل و من از سعادت ملازمت و انصرام آن خدمت محروم گشتم و بمن چنین رسید که تو آن سید المرسلین را ابن عم و صهر و وصی آن سروری و در تو نیز مرض یرقان ظاهر و عیان است و هر دو ساق پای شما بغایت باریک است و بار بدن شما بر آن گران علاج یرقان شما در پیش من آسان و دواء آن حاضر است اما در غلظت ساقین شما و گنده ساختن آن مرا هیچ گونه قدرت و حيله برای آن نیست الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۱ لیکن شما در پیاده رفتن و تردد بسیار کردن خود را نگاهدارید و بار گران بدوش برمدارید و چیزی بغایت غلیظ و سنگین بسینه و بغل خود متحمل مشو زیرا که ساقهای شما باریک است چون بار گران بردارد خوفست که کسر و شکستگی بر آن رسد، اما زردی یرقان را دوا در پیش من حاضر است آنگاه کیسه بیرون آورد و دارویی از آن کیسه بدرآورد و گفت اینست دواء زردی که در روی شما ظاهر است باید که این دواي تناول نمائی و تا چهل روز از گوشت پرهیز فرمائی که تناول این دوا آزار اصلا بشما نرساند و یرقان شما را برطرف گرداند حضرت فرمود که: آنچه گفתי بواسطه رفع صفار و رفع یرقان و آزار من بود آیا در نزد شما دارویی مضر صفار و باعث زیادتی یرقان و این آزار باشد موجود است آن مرد گفت: بلی یک حبه ازین دارو و اشارت بدارویی که با او بود نمود و گفت اگر صاحب یرقان از این دارو بمقدار فلان تناول نماید در ساعت جان بقابض آن سپارد و اگر تناول این دارو صفار و یرقان نداشته باشد بمجرد تناول آن یرقان در روی ایشان ظاهر و عیان گردد و لحظه فلحظه آن کوفت صفار بسیار گردد تا آنکه او را بمیراند و آن روز را بآخر نرساند. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: چه مقدار آن موجب قتل گردد؟ آن مرد گفت یا ابا الحسن دو نیم مثقال آن مثل سم قاتل است هر مردی که تناول نماید بمیرد و این حبه بوزن دو مثقال است که فی الحال کسی تناول کند جان دهد حضرت (ع) آن حبه از دست آن مرد گرفته سفوف ساخته تناول نمود آن حکیم یونانی را رعشه و حیرانی تمام از حرکت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) دست داد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۲ با نفس خود گفت که عجب کار مشکل به پیش تو آمد و بعث سبب قتل و کشتن خویشان شدی و همین ساعت ابن ابی طالب ازین دارو بخواهد مرد و مرا آل عبد المطلب بقتل خواهند رسانید البته و آن یونانی از ترس جان می - لرزید و مانند مرتعش ضبط اطراف و جانب خود نتوانست نمود، اما حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را بعد از تناول آن داروی سمیه عرق سبک بر جوارح و اعضا ظاهر و پیدا شده بعد از لمحّه مزاج آن امام صاحب اللواء و التاج در کمال صحت و ابتهاج آمده روی بحکیم یونانی آورده گفت: یا عبد الله کوفت که باعتقاد شما در بدن ما بود الآن بسبب تناول این دارو بصحت مبدل گردید و آنچه گمان شما در ضرر این دارو بواسطه یرقان ما بود و می گفتید که: این از ادویه سمیه است خلاف آن بین و عیان گردید حکیم یونانی گفت: یا ابا الحسن (ع) حقا که مرا گمان جان بردن شما از تناول داروی ناسودمند در خاطر مستمند نبود و قطع امید حیات خود کرده بودم زیرا که مرا معلوم بود که آل ابی طالب درین باب تصدیق من نخواهند فرمود که بجبر این دارو از من کشیده تناول نمودید حضرت تبسم فرمود که بخیر گذشت و حقیقت این دارو بر من ظاهر بود ای حکیم چشم خود ببرند چون چشم بربست حضرت امام البرایا گفت که: چشم به گشای چون یونانی چشم گشود و نظر بر روی مبارک امیر المؤمنین علی (ع) نمود روی دید بغایت سرخ و سفید که سرخی آن غالب بود یونانی باز به لرزه درآمد امیر المؤمنین علی (ع) تبسم کنان گفت: کجاست آن صفار که بگمان شماها در بدنم یار بود؟ حکیم یونانی گفت و الله که در نظرم چنان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۳ می نماید که شما البته نه آن کس باشید که من در اول دیدم چه شما را به غایت مصفار و صاحب یرقان و آزار یافته بودم و الحال رنگ روی شما مانند گل سرخ است حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: صفار ما بهمان داروی سمیه که گمان شما چنان بود که ما را بی جان گرداند خدای تعالی شفای ارزانی داشته و صفار و یرقان را برداشت آنگاه ساقهای مبارک خود را برهنه گردانید گفت ای حکیم یونانی گمان شما آنست که مرا رفق و مدارا بواسطه دقت و باریکی این ساقها در حمل اشیائی ثقیله باید نمود که مبادا قدرت تحمل آن نداشته باشد بلکه خوف شکسته شدن ساقهای ما باشد الحال حقیقت احوال خود بشما ظاهر گردانم و بنمایم که خدای متعال در جمیع اوقات و احوال بخلاف طب شماست در آن حال

دست مبارک بر ستون چوب بغایت بزرگ که در سطح آن مجلس بر بالای سر آن ولی ایزد تبارک و تعالی بود و دو سنگ عظیم که آن یک حجر بر بالای سنگ دیگر مستقر بود زد و آن ستون و سنگها را با حیطان و جدران که در بالای آن دو غرفه بود حرکت داده همه را از جای برکنند و بسر دست نگاه داشت حکیم یونانی چون آن قوت و شوکت دید در ساعت بیهوش گردید، حضرت امیر (ع) فرمود که: آب بر روی یونانی زدند تا بیهوش آمد و گفت و الله که مرا در مدّة العمر خویش شگفت و عجب مثل امروز در پیش نیامد آن گاه حضرت ولی الله گفت یا یونانی اینست قوت و توانائی این ساقهای باریک من که دیدی آیا در طب تو مثل این چیزی هست؟ حکیم یونانی گفت: نه یا علی آیا محمد (ص) نیز مثل شما در قوت و قدرت و در شکوه و سطوت بود؟ حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۴ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که علم و عقل و قوت من همگی و تمامی از علم و عقل و قوت آن نبی الرحمه است بلکه بسبب خویشی و قرابتی آن نبی الأبطحی حضرت ایزد تبارک و تعالی این همه احسان و شفقت بمن ارزانی داشته ای یونانی در ایام حیات نبی العدنانی حکیم ثقفی عربی که از او در علم طب و حذاقت در میان عرب کسی بفرست نبود روزی بخدمت حضرت رسول ایزد معبود حاضر شد و گفت: چنین بمن رسید که با شما جنونست اگر رخصت فرمائی دوی شما نمایم حضرت نبی المحمود فرمود که آیا راضی میشوی بآن که من نشانه و معجزه بتو نمایم تا معلوم تو گردد که من مستغنی از طب توام و تو محتاجی بطب من؟ حکیم ثقفی گفت: نعم. رسول مجتبی علیه التحیه و الثنا فرمود که: چه نوع آیه و معجزه خواهی اشارت نمائی. ثقفی گفت: این درخت خرما و اشاره بدرخت خرما بغایت بلند که در حوالی محل سکنی آن رسول عز و جل بود نمود که آن را نزدیک خود خوان. رسول آخر الزمان فی الفور آن نخله را بنزدیک خود دعوت نمود در ساعت آن درخت از جای منقلع گشته و ریشه خود را در زمین کشان کشان پیش نبی الأنس و الجان آمد بطریق عبید در خدمت رسول ایزد معجید ایستاده گردید حضرت رسالت پناهی روی به ثقفی آورد گفت این آیه برای تو کافی و بواسطه اسکات تو نشان وافی است یا نه؟ ثقفی گفت نه، نبی ایزد تعالی و تبارک فرمود: آنچه اراده کنی از آیات و نشان به جهت تو ظاهر و عیان گردانم ثقفی گفت یا محمد بنخله امر نمای که بهمان مکان اصلی و جای اولی خود معاودت و مراجعت نماید چون سید البریه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۵ بدرخت امر معاودت فرمود در ساعت نخلت مراجعت بمقرّ خود نمود حکیم یونانی این کلام حقانی چون از امیر المؤمنین علی عمرانی استماع نمود گفت یا ابا الحسن این سخنان که شما از محمد رسول عزّ و جلّ حکایت و نقل کردید الحال آنها غائب و گذشته است و من از شما نشان از آن اقصر و معجز مختصر درین محضر میخوام حضرت ولی ایزد اکبر فرمود: اراده خود را در طلب معجزه ظاهر گردان تا باستسعاد حصول آن مستظهر بلکه سر فراز و مفخر گردی یونانی گفت: اینست که من در خدمت تو حاضرم مرا بخوان لیکن من اجابت شما ننمایم تا شما را بیازمایم اگر مرا خواهی نخواستی بنزد خود بردی معلوم من گردد که تو نیز بطریق ایشان صاحب آیه و نشان بی شبه و گمان خواهی بود. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت اگر آنچه گفتی چنان کنم آن همین برای تو آیه و نشان خواهد بود نه از برای دیگران زیرا که بر تو معلوم است که من ترا بقدرت خود بغیر ارادت حرکت تو چگونه بنزدیک خود بردم و این مقدمه آیه و نشان بر دیگران معلوم و خاطر نشان نگردد و چگونه معلوم سایر مردمان گردد که من بغیر اراده و اختیار تو بدون مباشرت بلکه بقدرت حضرت ربّ العزت ترا به جبر پیش خود برده حاضر کردم، و ممکن است ای یونانی که تو خود دعوی کنی یا دیگری گوید که: با هم ساختگی کردند و تو گوئی که: من خود باراده و اختیار پیش شما آمدم در آن چون حرکت آمدن شما معجزه من و نشان تمامی خلقان گردد؟ پس اگر تو طلب آیه و نشان میکنی باید که چیزی طلب نمائی که آیه و نشان همه مردمان گردد یونانی گفت نیکو گفتی یا ابا الحسن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۶ چون این مقدمه را باختیار من گذاشتی اقتراح و استدعای من آنست که اجزاء و شاخهای این درخت خرما را از یک دیگر جدا گردانیده متفرق گردانی و باز امر و حکم نمائی که اجزاء آن درخت معاودت بمکان اصلی خود نماید چنانچه سابقاً بهمان صنعت و صورت بود. حضرت ولی الله فرمود: که الحال سؤال بر وفق فراست و حال نمودی و این آیه و نشان بواسطه تو و جمیع خلقان گردد بعد از آن حضرت امیر

المؤمنین علی (ع) گفت ای یونانی تو خود رسول ما به سوی آن درخت خرما باش پیش آن نخله رفته بگوی که: وصی محمد رسول ایزد بتو امر نمود که چند جزو گردی و اجزاء را متفرق گردانی و هر جزء از یک دیگر دور شوید. حکیم یونانی بموجب قول ولی عزّ و جلّ عمل نمود همان که پیغام آن امام الامة بآن درخت رسانید در ساعت آن نخله اطاعت حکم وصی نبی الرحمة نموده قطعه قطعه گشته پراکنده شد و اجزاء آن از یک دیگر دور گردید بنوعی که عین و اثر او را کسی نمیدید و گویا هرگز در آن مکان درخت نبود حضار را از مشاهده آن حیرت بر حیرت افزود باز یونانی از رویت آن آیت در حیرانی و سرگردانی مانده اعضاء و جوارح او بر عشه درآمد و باضطراب تمام روی بجانب امیر المؤمنین علی (ع) آورده گفت یا وصی محمد (ص) مطلب و سؤال اول من ظاهر و حاصل گردید و بمن رسید اما سؤال و استدعای دیگر بمنصه ظهور ظاهر نشد باید که امر و حکم نمائی که اجزاء درخت خرما در هر کجا باشد بمکان اصلی خود معاودت نمایند و بهیئت اصلی خود آن درخت نخله مراجعت کند امیر- المؤمنین علی (ع) گفت: باز ای یونانی خود رسول ما بسوی آن درخت خرما الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۷ شو و بگوی که: یا اجزاء نخله بامر و حکم وصی محمد نبی الامة باید همه بیک جا جمع گشته بحالت اصلی خود معاودت نمائی. یونانی بحکم علی عمرانی بآن اجزاء متفرقه درخت خرما منادی نمود و بآنچه مأمور بود عمل فرمود. حضرت امام الوافی الزکی ابی الحسن العسکری علیه السلام روایت کند که اجزای نخله خرما مانند هباء مثورا مرتفع در هوا گشته و اجزای صغار آن مجتمع میشد تا آنکه اوراق و قضبان و شاخ و شمراخ و ریشه خرما همگی بحکم خالق اکبر مصور گردید پس آنگاه ربّ العزّه بامر بالغت اجزاء بیکدیگر و جمعیت اغصان و اوراق هر یک بمکان و مقرّ پیشتر مقرر نمود در ساعت بهمان صورت اولی آن نخله در اصول و در عرض و طول شد بلا زیاده و نقصان مستقر در همان مکان و مقرّ خود گردید و ساق نخله در زمین متمکن گشته و قضبان آن بساق و بر قضبان اوراق و خوشهای نیز هر یک بجا و مکان خود مقام و آرام گرفتند چون در آن محل ابتداء شماریخ خرما بود و اصلا زمان رطب و بسر و خلال نبود لهذا آن درخت مجرّد از تمر بود یونانی چون این آیات و نشان بدیده عیان مشاهده نمود گفت یا ابا الحسن نشان دیگر من از شما ای وصی پیغمبر مستدعی و ملتسم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: هر چه خواهی طلب کن یونانی گفت: میخواهم که به نخله حکم نمائی که شماریخ و خلال خود را برون کند و رنگ سبزی آن مبدل بزردی و سرخی گشته رطب شود برسد ما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول نماید. حضرت امیر المؤمنین علی علیه التحیه و الثناء گفت: یا یونانی باز شما رسول ما بآن درخت خرما شوید و بگوئید: آنچه ذکر نمودید. حکیم یونانی پیغام گذرانید در ساعت نخله شمراخ بیرون کرده خلال شد و بسر گردید و در حال زرد شد و سرخ گشته رطب گردید و خوشهای الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۸ آن گران شد مردم دست بر رطب دراز کرده تناول می نمود. باز یونانی گفت یا ابا الحسن التماس و استدعای آیه و نشان دیگر از شما دارم که در پیش من این آیه و نشان احب است از جمیع معجزات سابقه و نشانهای سالفه. امام الأنام گفت: یا یونانی آن کدام است؟ گفت: یا ابا الحسن استدعا چنان است که درخت خرما سر خود را بزیر آرد تا خوشه های آن پیش دست ما باشد بنوعی که اگر یک دانه خرما از دست راست اخذ نمائیم دانه دیگر که در پهلوی آن باشد توانیم آن دانه خرما با دست چپ از درخت اخذ نمود ظاهرا مطلب یونانی آن بود که چیدن خرما بهر دو دست برای ما بسهل و آسانی میسر گردد حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: یا یونانی دست خود را بجانب آن خرمای که هوس و آرزوی- چیدن آن داری دراز کن و این کلمات دعا بحضرت بی نیاز آغاز نمای که یا مقرّب البعید قرّب یدی منها یقین حضرت مجیب الدعوات دست ترا بآن ثمر رساند و چون از دست دیگر اراده کنی که خوشه خرما فراگیری در وقتی که دست بسوی خوشه دراز نمائی زبان باین دعا جاری فرمای که یا مسهل العسیر سهل لی تناول ما یبعد عنی منها در ساعت یونانی بحکم علی عمرانی لسان بدعای مهیمن ربانی جاری و ساری گردانید در حال دست راست او آن مقدار دراز گردید که بخوشه خرما رسید و خوشه دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد و چوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش حکیم یونانی راست بایستاد پس آنگاه حضرت ولی الله گفت: ای یونانی اگر ایمان بیگانگی حضرت واهب سبحانی نیاری و محمد عدنانی را

رسول به حق و فرستاده او ندانی و ازین خرما تناول نمائی خدای عز و جل بی شبهه ترا مبتلا ببلای معجل و گرفتار بعقوبت مستعجل گرداند بنوعی که عبرت هر عاقل و جاهل و نشانه برای هر عارف و کامل گردد. یونانی گفت اگر من بعد از رؤیت این معجزات و آیات و نشان و دلالات از شما بر کفر و ضلالت باقی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۰۹ مانم پس در کفر خود و خطیئت و در عناد و تمرد مبالغت بی نهایت و به واسطه هلاکت نفس خود سعی بیغایت کرده باشم و از امثال من که دعوی علم و معرفت و فضل و حالت نمایم این حرکت را چگونه بصواب اقرب و بأجر و ثواب متقرب دانم در آن وقت گفت که: یا ابا الحسن اشهد انک من خاصه الله صادق فی اقوالک یعنی گواهی میدهم بآن که تو ای ولی الله از خواص عباد الله و از خاص الخاص مردان اله و راست گوئی در قول خود من بعد هر چه مرا بآن مأمور گردانی مطیع و منقاد و از بندهای صادق و راسخ الاعتقاد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الملک الودود فرمود که: من ترا مأمور میگردانم بر اقرار و شهادت به یگانگی حضرت واجب الوجود و بر گواهی اتصاف ذات او بحکمت وجود و بهر فعل محمود موجود و بر شهادت تنزه و تقدس ذات مقدس او از فعل عبث و فساد و از ظلم بر اماء و عباد و امر نمایم ترا بآن که گواهی دهی محمدی که من وصی اویم آن حضرت رسول بر تمامی بریت سید الانام و افضل برتبه و احترام از انبیا و رسل سکنه دار السلام است و شهادت دهی بآن که علی (ع) که بتو آیات و معجزات نمود و ترا متولی نعم و والی امر و حکم بآن درخت بزمین مقر و مستحکم فرمود او بعد رسول الله بهترین خلق اله و اولی و احق و سزاوار و البق بمقام مُحَمَّد رَسُولُ اللَّهِ است در باب تبلیغ آداب شرایع و احکام بامم آن سید الانام علیه الصلاه و السلام و گواهی دهی بآن که اولیاء محمد اولیاء الله و اعدای محمد اعدای خدای ایزدست و سایر مؤمنان که با تو شریک در تکلیف و ایمان و مساعد و یار تو در اوامر شرایع و ارکان آن بهترین امت محمد و پاکترین شیعه علی اند و بر تو لازم است که الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۰ مواسات باخوان مؤمنین که با تو موافق در دین و آئین به تصدیق محمد سید المرسلین و تصدیق من و باقی ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین و منقاد و مطیع آن حضرت و من و ائمه باشند نمائی بآنچه خدای تبارک و تعالی بتو روزی گردانید توفیق یافتن بتصدیق رسول ذو المنن و ائمه دین حضرت واحد مهیم و تفضیل دادن ترا بر آن جماعت از علم و غنا و ثروت بناء علیه باید که سد احتیاج و فاقت و جبر و کسر و مسکنت این طایفه از روی خلوص عقیدت و صدق طویت نمائی و هر که از آن جماعت با تو در درجه ایمان شریک و سهیم باشند آنچه ترا باشد ایشان را در آن مال با نفس خود مساوی دانی و هر که از شیعیان و اهل ایمان از تو فاضل تر باشند هر چه ترا باشد ایشان را در حالت احتیاج مقدم بر نفس خود داری و هیچ وجه بر آن مؤمنان دریغ نداری تا معلوم حضرت ایزد باری گردد که تو دین او را عزیزتر از مال خود داری و اولیای ایزد تعالی در نزد تو اکرم بلکه اعز و اعظم از اهل تو و از عیال و سایر اقربانند و همچنین امر نمایم ترا در صیانت دین و محافظت علم که ترا ما امین دانسته در نزد تو بودیعه گذاشتیم و در ضبط اسرار ما که شمه از آن را بر تو حمل گران نمودیم زنهار که علوم حقیقت رسوم ما که در نزد تو مودع و مکتوم است اصلا آن را بارباب فساد و اصحاب عناد که با تو مقابل گردند بعضیه و عناد بلکه بواسطه آن ترا ستم و لعن کنند و متعرض عرض و بدن تو گردند باید که من کل الوجوه مقابله با آن جماعت بمباحثه و مجادله نمائی و سرّ ما را در پیش شخصی که تشنیع ما کند افشای آن نفرمائی و در نزد جمعی که جاهل باحوال ما و متعرض اولیاء و احباء ما بجهت جهل و نادانی خود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۱ گردند از فضایل و کمالات و از فواصل حالات ما حرف بیان نمائی و نیز امر نمایم ترا بآن که کافران و منافقان را بدوستی نگیری و بآن طوایف اگر اظهار موالات و اتحاد نمایند بسمع رضا و قبول نپذیری زیرا که کافران هرگز اولیاء مؤمنان نگردند و مؤمنان نیز آن طایفه را بدوستی نگیرند الا- آنکه از روی تقیه و ضرورت باشد چه تقیه در دین سید المرسلین واقع و جایز است چنانچه در کلام رب العالمین اشارت بر آن است که لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً الْآيَه، ازین آیه وافی هدایت ظاهر گردد که اگر ترا ملجأ گردانند و مخوف گردی بنفس یا بمال بر آنکه اعدای ما را تفضیل و رجحان دهی به ما یا اظهار برائت از ما ائمه البریه از ترس و خوف امت نمائی ترا جایز و رخصت است و ترا ترک نماز و

عبادت حضرت بی‌نیاز که بر تو واجب و لازم است در هنگام ترس جان با گرفتاری بعاهات و آفات و غیر آن جایز است زیرا که اگر تو در هنگام خوف و ضرورت غیر را تفضیل بر ما ائمه البریت و اولیاء ربّ العزت نمائی اصلاً از آن نفعی باصحاب ضلالت و ضرری بما ارباب ارشاد و هدایت نرسد و از اظهار براءت و عداوت تو از روی تقیت از ما سبب قدح و ضرر و نقصان اولیای حضرت واحد اکبر نگردد آنکه تو یک ساعت بلسان اظهار براءت از ما نمائی و در دل و جان موالی و محب ما و خاندان باشی و روح تو باقی ماند که قوام موالات و دوام بندگی و طاعات بآنست و مال تو محفوظ گردد که قیام محبت بآن و جاه تو بجای و آرامگاه خود قرار گیرد که تماسک مودت و محبت و یاری و نصرت مبتنی و مرتبط بآنست و کسی که تو معروف باو یا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۲ آن کس معروف و مشهور بخویشی و قرابتی تو باشد از موالیان و متابعان ما از مؤمنین و مؤمنات و از اخوان و اخوات ما بعد ازین به تقضی شهور و سنین به روی زمین پیدا گردند هیچ گونه ضرر و نقصان بما راجع و عیان نگردد و چون کار محبان و شیعیان ما بعمل ساخته گردد بقیه ماند پیوسته بر آن در احیان تصور ضرر و تجویز وقوع فتنه و وصول؟؟؟ از این ممر قیام و اقدام نمایند تا آن زمان که حضرت واهب منان این کربت و مشقت از میان موالیان ما رفع نماید و این غم و هم از همگی و تمامی ایشان دفع فرماید بلکه عمل تقیه در هنگام ضرورت افضل است از آنکه تارک آن متعرض هلاکت خود شود و منقطع گردد بوسیله ترک تقیه از اعمال خیر در دین و ملت و از صلاح کار اخوان مؤمنین و مؤمنات در دنیا و آخرت پس تقیه در امثال این محل بحکم خدای عزّ و جلّ احسن و افضل است زینهار و زینهار در مقام خوف ضرر ترک تقیه نکنی چه من ترا مأمور بآن گردانیدم و بی‌شبه اگر ترک تقیه کنی نفس خود را در معرض قتل آوری و خون خود و دمای برادران مؤمن را به بمخالفت شرع انور سید البشر در محل تلف و هدر آری وسیله زوال نعمت خود و نعم ایشان و سبب ذلت و خواری خود و باقی مؤمنان گردی در نظر اعدای دین بلکه موجب قتل محبین از دست اصحاب نفاق و کین شوی یقین و حال آنکه حضرت ایزد قادر ترا در باب اعزاز و احترام اصحاب ایمان و محبان ائمه المعصومین علیهم السّلام امر فرمود و هر گاه تو مخالفت وصیت من نمائی البته ضرر آن بر نفس تو و اخوان مؤمنان اشد و اصعب و اضر و اتعب است از ضرر نواصب که از برای ما اندیشه کنند و کفار آن را فعل و پیشه خود نمایند زیرا که خدای عزّ و جلّ حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۳ حضرت خاتم الرسل و ائمه السبیل را در باب تحمل شداید و آزار بسیار بسیار صابر و متحمل گردانید. و از سعید بن جبیر رضی الله عنه مروی و منقول است که روزی دهقان از دهقانان فارسی که فارس مراکب علم نجوم و ماهر در علم اسطرلاب و در اکثر علوم بود بخدمت حضرت امام الامه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و التحیه آمده بعد از اظهار بندگی و عرض تهنیه گفت: یا امیر- المؤمنین اکثر نجوم منحوسه درین ولا از مطلع خود طالع شدند و نجوم سعود بواسطه تقارب و تقابل سیاره‌های منحوسه نیز اثری بدی و نحوست دارد و هر گاه مثل این روز پیش آید بر حکیم لازم است که بگوشه اختفا مخفی گشته از خانه بیرون نیاید خصوصاً شما که امروز بواسطه شما بغایت صعب است بجهت آنکه دو کوب منقلب امروز در طالع تو ای زبده دودمان ابی طالب جمع گشتند و از برج طالع تو آتش افروخته ظاهر و عیان است زینهار بواسطه حرب و نزاع ازین مکان بمیدان قتال توجّه و اقبال نمائی. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: ویحک یا دهقان تو چون خبر از آثار نجوم دهی و حذر از اقدار حضرت الهی نمائی اخبار فرمای ما را از قصه صاحب سرطان و خبر ده مرا از طالع اسد که چند است و از ساعات که در حرکات کواکب است و از مسافت میان سواری و دواری ما را مطلع گردان. گفت یا امیر المؤمنین مرا چندان مهلت ده که نظر بر این نمایم و ایماء دست بطرف آستین خود نمود و اسطرلاب با کمال اضطراب بیرون آورد نظر در آن می‌نمود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام در آن اثنا تبسم فرمود گفت: هیچ میدانی که در شب گذشته در اطراف دنیا چه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۴ چیز سانح و پیدا گشته آیا در اسطرلاب هیچ از آن باب ترا علم حاصل است یا نه دهقان از آن سخنان امام الأنس و الجان ساکت بلکه مبهوت و حیران گردید و لمحّه نظر بر آن سرور بیشتر میکرد. امیر المؤمنین حیدر (ع) فرمود که: دوش در شهر چین خانه بزمین افتاد، و چند برج از قلعه شهر ماچین بزمین هم‌نشین گردید، و سور و دیوار بند شهر سرندیب از مقام خود بی‌نصیب

شده افتاد، و عسکر روم که بطرف ارمنیه رفته بودند بطریق روم منهزم شدند، و در ولایت ایله دیان یهود متوفی و مفقود گردید و پادشاه افریقیه وفات یافت و در وادی النمل مورچه‌ها بهیجان آمدند. دهقان را ساعت بساعت بهیبت و حیرت از استماع این سخنان زیادت می‌شد امیر- المؤمنین علی علیه السلام گفت آیا باین مقدمات عالم و مطلعی؟ دهقان گفت نه یا امیر المؤمنین علی (ع) اصلاً مرا اطلاع بر حقایق آنها نیست باز آن ولی حضرت بی‌نیاز گفت که امشب روح هفتاد هزار کس متوجه عالم سعید گردید یعنی وفات یافته در سلک سعدا منخرط گشتند و در هر عالم هفتاد هزار کس متولد شدند و شب آینده نیز هفتاد هزار کس متوفی گردند و این مرد از آن جمله است و بدست مبارک خود اشارت بسوی سعد بن مسعده الحارثی لعنه الله نمود و آن ملعون در عسکر امیر المؤمنین حیدر علیه السلام جاسوس خوارج بود چون استماع سخن کما ینبغی ننمود گمان او چنان شد که مگر آن سرور امر بحبس و قید آن ابتر فرمود از خوف آن زهره‌اش بترکید و به نیران واصل گردید. دهقان چون حال بدان منوال دیده به سجده افتاد پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: آیا من ترا آنچه عین توفیق بود بهدایت و ارشاد دلالت ننمودم گفت بلی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۵ یا امیر المؤمنین آنچه طریق ارشاد بود مرا بآن دلالت نمودی پس آنگاه ولی الله گفت: یا فلان ما صحابی حضرت رسالت‌آب و مطیع آن رسول ایزد وهاب در اقوال و افعالیم نه از اهل شرق و نه اهل غربیم بلکه ما از ناشیه قطب و اعلام فلک حضرت ایزد تعالی و تبارکیم اما آنچه گفتی که از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است بایست که آن را حمل بر خوبی احوال ما در مآل نمائی نه آنکه آن را وبال طالع دانی زیرا که نور و ضیاء از نزد ماست و حرقت و التهاب از ما دور و بفراسخ و مسافت مهجور است ای دهقان این مسأله عمیقہ بعلت نکته بدیعہ است اگر مرد محاسبی حساب کن و الّا ساکت و مجاب شو. مروی و منقول است که در هنگامی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به نفس مقدسه خود اراده سیر بجانب خوارج لثام نمود بعض از اصحاب گفتند که یا ولایت‌آب اگر درین وقت اراده سیر و حرکت بجانب خوارج امت نمائی چون ساعت در عین نحوست و بدی است می‌ترسیم که مظفر و منصور مراجعت شما واقع نگردد حضرت روی بآن مرد آورده گفت: آیا کمال تو آنست که تو مهتدی و مطلع باشی بآن ساعت که اگر احدی در آن وقت مسافرت نماید بصحت و سلامت مراجعت بوطن نماید و بلایا و بدیها از آن کس برگردد و می‌ترسانی تو از آن ساعت که اگر کسی در آن وقت اختیار مسافرت نماید البته باو ضرر و مشقت رسد پس هر که درین باب ترا تصدیق نماید البته آن کس مکذب قرآن ایزد اقدس بلکه مستغنی از استعانت و امداد از آن ذات مقدس است در وصول بمطالب و مرام و در دفع اذیت و آلام و سزاوار است که ترا در آن امر مدح و حمد کنند زیرا که عامل قول تواند و ترا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۶ مصدق و باقی را مکذب دانند و زعم تو آنست که تو آن مرد را بساعت خوب هدایت نمودی تا آن شخص بواسطه اختیار آن ساعت ایمن از ضرر گشته به نفع وافر متمتع گردید ایها الناس ای معشر مردمان زنهار تعلیم علم نجوم اختیار مکنید الا بمقدار آنکه بوسیله دانستن آن قدرت بر هدایت بسیر و مسافرت بر و بحر پیدا گردد و از این زیاده حرام است زیرا که علم نجوم بکھانت کشاند و منجم لا شک مثل کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مثل کافر و کافر را مقر در نار سقر است چون اراده مسافرت کنید بنام خدای تبارک و تعالی و بعون و نصرت او آن سفر بر خود مبارک دانسته روانه شوید و آن حضرت روانه شده بر مرادش نائل گشت

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر زندیق که بخدمت آن حضرت آمده با بعض آیات متشابهات قرآنی که محتاج بتأویل بود

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر زندیق که بخدمت آن حضرت آمده با بعض آیات متشابهات قرآنی که محتاج بتأویل بود آن مدعی مستدل بر تناقض آن بود و در آن باب لجاجت مینمود و میگفت که: اگر تناقض در آیات قرآن نمی بود من مسلمان می‌شدم، مروی است که بعضی زنداقه لثام بخدمت امیر- المؤمنین علی علیه السلام آمده گفتند که اگر در قرآن شما

اختلاف و تناقض نبودی هر آینه من داخل در دین شما می شدم اما چون در آیات کلام، حضرت بیچون اختلاف از حد و بیان افرونت بواسطه همان ما را میل و رغبت بدین و آئین شما نشود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: کدام است زندیق گفت قول خدای تعالی نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ و قول عزّ و جلّ فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذا و قول خدای تبارک و تعالی وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا و قول ایزد یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الْإِحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۷ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا و قول خدای واحد وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ و نیز قول خدای تبارک و تعالی: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا و قول خدای عزّ و جلّ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ و قول خدای تبارک و تعالی لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْي وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ و قول خدای عزّ و جلّ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَعْيُنُهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و قول خدای تعالی وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ و قول خدای عزّ و جلّ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و قول خدای تعالی: لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى و قول عزّ و جلّ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا این دو آیت و قول خدای تعالی: وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا و قول خدای تعالی: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ و قول خدای عزیز: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ و قول حضرت عزّ و جلّ: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ و قول ملک تعالی و تقدس: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ و قول واجب تعالی: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ و قول خدای تعالی: وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا و قول خدای تبارک و تقدس وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ و قول تعالی ذکره: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: قول حضرت واجب تعالی ذکره نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ مراد و مفاد از این نسیان عباد مر حضرت ایزد منان را در دار دنیا آنست که عمل بطاعت و متابعت اوامر حضرت رب العزت درین سرای عبادت محبت نکنند چون آن جماعت چنین کنند حضرت ایزد و هیاب نیز در آخرت آنها را فراموش کرده بحساب درنیارد و اصلا آن طایفه را بخیر و ثواب مأجور و مثاب نگرداند پس آن جماعت از جمله منسیان از خیر و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۸ احسان ایزد سبحان باشند و تفسیر قول عزّ و جلّ فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذا نزدیک بهمین است و مراد از نسیان خدای منان بندگان خود را آنست که ثواب و احسان که حضرت واهب بی امتنان بواسطه اولیای مطیعین که ایمان بر ربّ العالمین و بر رسول سید المرسلین آورده باشند مقرر کرده باشد و از غیب او ترسان و بذکر او پیوسته مشغول و رطب اللسان باشند اما چون این بندگان درین جهان شیوه متابعت و اطاعت او را نسیان نمودند در آن جهان از آن سعادت بی پایان مأیوس و حیران گشته از منسیان باشند، و گفت اما قول خدای تبارک و تعالی ذکره که فرمود: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا بدان بدرستی که ذات ملک تعالی از صفت نسیان و غفلت منزّه و مبرا است فتعالی الله عن ذلك علوا کبیرا بلکه او حفیظ علیم و دانا و رحیم است و در میان عرف و در محاورات ارباب علم و ادب مشتهر است که میگویند فلانی ما را فراموش کرده هرگز ما را مذکور نمیگرداند یعنی اصلا برای ما هیچ گونه امر بخیر و نیکوئی نمی نماید و یاد ما باحسان و اعطا نمیفرماید بعد از آن آن امام الأنس و الجان فرمود که: قول خدای تعالی: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا و قول ربّ العالمین در آیه: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ و قول ربّ العلی: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا و قول حضرت واحد غفار إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ و قول واهب مجید در آیه: لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْي وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ و قول حضرت واجب الوجود بیچون در آیه وافی هدایت الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَعْيُنُهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۱۹ بدرستی که در این مواطن عدیده و مواضع غیر بعیده روزی که ربّ غفور بیان و مذکور گردانید عبارت از روزیست که مقدار طول آن پنجاه هزار سال، این جهان است در آن روز بعضی کفار بکفر اظهار برائت از بعض دیگر نمایند و بعض از اهل معاصی لعن بعضی دیگر از لسان بیان فرمایند و نظیر این آیه است ای زندیق آیه سوره ابراهیم (ع) که در باب قول شیطان واقع و عیان است که إِنَّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ یعنی من بیزارم و بری از شما در آنچه مرا شریک در آن امر دانید و نیز در قرآن از قول حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام واقع است که کفرنا بکم یعنی تبرا از شما اعداء الله تعالی میکنیم پس از آن کافران اجتماع در یکمکان نمایند و گریان

و نالان کردند در آن روز بنوعی که اگر آواز ایشان باهل این جهان رسد همگی خلاق بدل حزین و بخاطر غمگین گشته ترک تحصیل وجه معاش نموده و پیوسته گریان باشند تا آنکه آب چشم ایشان فراوان گردد بلکه از چشمهای ایشان بجای اشک خون روان شود بعضی باز در موطن دیگر نشینند و از عسرت و گرفتاری خود هر یک سخنان گویند پس از آن گویند که وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ قسم بذات حضرت ایزد عالم یاد نمایند که ما در دار دنیا مشرک بایزد تعالی نبودیم بلکه مقرّ بتوحید حضرت ایزد مجید بودیم اگر چه در این کلام صادق باشند اما اقرار ایشان و ایمان هیچ گونه نفع بآن جماعت نرساند زیرا که آن طایفه وخیم العاقبه مخالفت حکم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و شک در قول آن حضرت نمودند نقض عهد و میثاق که با آن سرور در باب اوصیای ایشان کردند فرمودند و استدلال الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۰ اوصیاء بجمعی دیگر که ادنی از آن طایفه بودند نمودند و از اینجاست قوله تعالی هُوَ اَذْنٰی بِاللّٰدٰی هُوَ خَيْرٌ لِّهٰذَا حضرت ایزد تعالی تکذیب قول ایشان در باب دعوی ایمان نمود پس از آن فرمود که اَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ چون آن جماعت دروغ چنین گویند در آن زمان حضرت قادر سبحان مهر بر زبان و دل ایشان گذارد و دستها و پایها و جلود ابدان ایشان را بنطق آرد در آن حال هر یک ایشان زبان گشوده بر جلود و جوارح گویند که چرا بر زشتی ما شهادت دادید آنها در جواب گویند که ما را کسی که همگی و تمامی اشیاء را ناطق و گویا گردانید نطق و بیان عنایت و احسان نمود چون ایشان این سخن از جوارح و اعضاء استماع نمایند و برو خامت و زشتی احوال خود منقبض گشته ساکت و حیران گردند، باز آن جماعت در موطن دگر مجتمع گردند لیکن هر یک از صعوبت امر و عظم بلایای مستمر که مرئی و مشاهده نظر آن جمع یکسر گردد از یک دیگر گریزند و از ترس و هول فرزند بسوی مادر و پدر بسوی فرزند و برادر بجانب برادر نظر نکنند و از اینجاست قول ایزد داور یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ وَاُمِّهِ وَاَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ الْاَيَّه حال مخالف رسول در اقوال و افعال در روز لا-ینفع بنون و لا-مال بدین منوال است بعد از آن اجتماع خلقتان در مکان دیگر واقع گردد در آن زمان از اولیاء و اصفیاء طلب تکلم و بیان نمایند و هیچ احدی از آن اعیان بغیر اذن و رخصت رحیم الرحمن بنطق و بیان درنیاید از برای آنکه آنها را بحکم واحد وهاب رخصت نطق نیست الا در امر صواب در آن بنیاد رسل بحکم حضرت عزّ و جلّ برخیزند و ایستاده گردند در آن حال بامر قادر متعال از ایشان از تأدیه رسالت و تبلیغ احکام شرایع ملت بامت که آن اعیان را بواسطه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۱ رسانیدن آن بخلقتان فرستاده اند استفسار و استعلام نمایند انبیاء و رسل گویند که: ما ادای رسالت بامت من غیر تراخی و مهلت کردیم چون انبیاء و رسولان چنین گویند در آن زمان از امتان هر یک ایشان پرسند که آیا رسل اولیاء تأدیه و تبلیغ رسالت ما بشما نمودند یا نه در ساعت امت منکر تبلیغ رسالت گردند چنانچه قادر مّان تعالی ذکره حقایق احوال انبیاء و رسولان و امتان هر یک ایشان در قرآن ظاهر و عیان گردانید که فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ آن جماعت گویند که ما جاءنا مِنْ بَشِيرٍ وَاَنْذِيْرٍ یعنی اصلاً رسول از حضرت ایزد که بشیر یا نذیر باشد که بشارت ما بمزد و ثواب و یا تخويف بعقوبت و عذاب نماید برای ما نیامد انبیاء و رسل در آن محل از حضرت محمد خاتم الرسل بر تأدیه و تبلیغ رسالت ربّ العزّت هر یک ایشان بامت طلب شهادت نمایند و گویند: یا محمد رسول صادق چون شما را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر حقایق تأدیه و تبلیغ رسالت ما بامت حاصل است استدعا و التماس آنکه ادای شهادت بر طبق تأدیه رسالت ما بامت در نزد حضرت ربّ العزّت دهی و ما را از نسبت کذب که امم ما در نزد حضرت قادر عالم تبارک و تعالی بما دادند منزّه و مبرا بلکه بحلیه صدق قول ما را مزین و محلّی گردانی در آن وقت حضرت نبی الرحمة ادای شهادت بر صدق رسل عزّ و جلّ و کذب امم منکر و دغل دهد بعد از شهادت رسول آخر الزمان اقرار بکذب خود و صدق رسل ربّ العزّت در باب تأدیه و تبلیغ رسالت با ایشان نمایند و گویند: فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيْرٌ وَنَذِيْرٌ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ یعنی حضرت سمیع بصیر بواسطه تأدیه رسالت و تبلیغ احکام شرع و طریقت برای ما امت رسول بشیر و نذیر از روی احسان و مرحمت مرسل و مبعوث الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۲ گردانید و ایزد قادر مقتدر بر شهادت جوارح و اعضاء شماس و میتواند که هر یک جوارح شما را گویا گرداند تا شهادت بر تأدیه و تبلیغ رسالت هر یک از رسولان بامتان ایشان دهند، و همچنین است بیان

تفسیر آیه قرآن که خطاب بحضرت رسول آخر الزمان نموده که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً پس امت استطاعت قدرت ردّ شهادت ندارند و کتمان آن بی شبه و گمان نتوانند نمود و بخوف آنکه مبادا حضرت واجب تعالی مهر بر دل و زبان ایشان گذاشته جوارح و اعضاء آن طایفه را ناطق و گویا گرداند تا بسوانح افعال ایشان گواهی دهند به آنچه معمول ایشان است در آخرت واضح و عیان گردانند و از سیی افعال قوم و امت آن حضرت و از مراجعت آن طایفت بکفر بواسطه الحاد و عناد و ارتداد آن جماعت و نقض عهد و بیعت و تغییر سنت و طریقت نیز شهادت دهند و بر ظلم و ستم زیادتی که بر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و منقلب باعقاب اصلیه شدند و مرتد بادبار اولیه ردیه خود گشتند در اقتدا و اقتفای این امت نسبت به امت ما تقدّم از امم ظالمه خائنه انبیای سالفه در ظلم طایق النعل بالنعل نمودند شهادت دهند چون امت، استماع شهادت از جوارح و اعضا نمایند بر وخامت خاتمت احوال خود در مآل و بر یأس و قنوط از رحمت ایزد متعال مطلع گردند در آن حال از روی سرعت و استعجال گویند رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِفْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ در همان وقت اظهار سعادت و گمراهی خود در دنیا و آخرت نمایند پس از آن اجتماع کنند در موطن و مقام دیگر که در آن مقام حضرت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ج ۲، ص: ۴۲۳ و آله و سلم بسعادت حاضر است و مقام محمود در قرآن عبارت از آن مقام مسرّت انجام است و آن سیّد الانبیاء چون خلقان بآن مکان رسند و ثنا و درود بحضرت واجب الوجود فرستند ثنائی که قبل از آن از هیچ احدی از خاندان ثنا و درود مثل آن بحیّز ظهور و صدور و صادر و عیان نشده باشد و بعد از ثنای حضرت ایزد تعالی ثنا و تحیت تمامی ملایکه عظام و مقربین ملک العلام بجای آرد بنوعی که ملکی از ملایکه کرام نباشد که ثنای حضرت سید الانبیاء باو احسان و اعطا نشده باشد بعد از آن ثنا و تحیت بر انبیاء و رسولان بنوعی فرستند که در هیچ وقتی و زمان و احیان احدی ثنای مثل آن برای انبیا و رسولان نکرده باشد پس از آن نبی الرّحمه ثنا و تحیه بر هر مؤمن و مؤمنه فرستند درین حال ابتدا بثنای صدیقین و شهداء نماید بعد از آن ثنا بصلحا و متقیان فرماید پس از ایشان ثنای همه اهل آسمان و زمین نماید و قول حضرت واهب سبحان در آیه کریمه قرآن عسی أَنْ يَنْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً اشارت بآن فعل و عمل رسول خدای عزّ و جلّ است طوبی کسی را یعنی سعادت مند بنده مثیب که او را در آن مقام حظّ و نصیب بود از ثنا و ویل کسی را یعنی شقی و غیر مصیب گشته که او را در آن مقام بهره و نصیب از ثنا نبود پس از آن اجتماع خلقان در مقام و مکان بود که بعضی ایشان از بعضی دیگر جدا گردند و همه این سؤال و جواب و جواب و عتاب و خطاب پیش از حساب است زیرا که چون حضرت ایزد و هاب خلاق را به موقف حساب آرد هر انسان مشغول بمعامله خود گردد و تا از حساب و کتاب خود فارغ نگردند بکار دیگر مشغول نشوند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) از زبان معجز نشان خود فرمود: که نحن نسأل الله برکة ذلك اليوم یعنی ما از حضرت واهب العطايا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۴ برکت و احسان آن روز را سائل و مستدعی و مترقّب و مترصدیم بعد از آن امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: اما قول خدای عزّ و جلّ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ در وقت و محلی است که چون اولیای حضرت عزّ و جلّ از حساب فارغ گشته بآن مکان و محل رسند در آن مکان نهریست مسمی به نهر الحيوان اولیای رحیم الرحمن در آن نهر غسل کنند و از جمیع کثافت و مشقت دار المحنه پاک و خالص گردند و از نهر دیگر که در پهلوی نهر الحیوة است تشرّب نمایند در آن زمان رویهای ایشان سفید و نورانی، مانند ماه تابان گردد در آن وقت از قبل حضرت ربّ العزّت مأمور بدخول بهشت عنبر سرشت گردند و چون آن جماعت داخل جنان گردند در آن مکان با رویهای درخشان نظر برحمت حضرت پروردگار ایشان کنند که چگونه ایشان را مثاب و مأجور نموده داخل جنت گردانید و معزّز و مکرم در نظر ملایکه عظام کرام فرمود و آن مقربین ایزد علّام را مأمور بتحیت و سلام سکنه دار السلام نماید و از اینجاست قول عزّ و جلّ ملک العلام مأمور در بیان سلام ملائکه بر شما که میفرستاد: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ یعنی بعد از سلام ملائکه عظام آن ارباب کرام تمشیت بدخول جنت عالیمقام گردند و بآنچه از حضرت معبود مأجور بودند بوسیله حصول و وصول همگی و تمامی موعودات با ایشان نظر از روی بهجت تمام و مسرت لا کلام در آن نمایند و ازینجاست قول حضرت خالق البریت إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ و

در بعض لغت ناظره بمعنی منظره آمد چنانچه در قرآن لازم الإذعان واقع است که فَنَاطِرُهُ بِمَ يَزْجُعُ الْمُؤْمِنُونَ در قصه بلقیس که ملکه سبا است در هنگامی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۵ که ایلچی خود را با تحف بسیار و هدایای بیشمار بخدمت سلیمان نبی علیه و علی نبینا السّلام من ملک العلی ارسال داشته و چون لشکریان او را تحریض بجنگ با سلیمان (ع) مینمودند او ملکه عاقله بود و آن جماعت را بهر نوع از تکلیف او بقتال و تجهیز اسباب حرب و جدال مهما ممکن منع می فرمود و آنها در اشتغال نوایر قتال و جدال سعی مینمودند بالأخره ایشان را باین وجه صواب مجاب گردانید که ما را تا هنگام مراجعت ایلچیان ما از خدمت آن پادشاه عصر مترقب و منتظر باید بود و دست تطاول از آستین صبر و تحمّل برون نیاید آورد زیرا که سلیمان پادشاه عالیشان بلکه رسول و فرستاده خدای زمین و آسمان است و از جنگ و ستیز او از روی عقل و فرهنگ پرهیز باید نمود چون آن ملکه برای کامل خود عمل نمود در آخر بخدمت سلیمان (ع) آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شده در سلک ازدواج آن حضرت درآمد. بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: اَمَّا قَوْلُ خَدَايَ تَعَالَى وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خواسته در هنگامی که آن حضرت در نزد سدره المنتهی مسکن و مقام و هیچ احدی از خلائق حضرت خالق از آنکه نگذرد و قول خدای تعالی در آخر این ما زَاغَ الْبَصِيرُ وَ مَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى آن عبارت از رؤیت جبرئیل (ع) است چه آن حضرت جبرئیل را دو مرتبه به صورت اصلیه دیده یک مرتبه همین است و مرتبه دیگر نیز آن فرشته جلیل القدر به صفت اصلیه خود بنظر آن پیغمبر صلی الله علیه و آله درآمد و حضرت واحد کریم جبرئیل (ع) را بر خلق عظیم و بصورت بغایت تفخیم موجود گردانید و او از روحانین است که ادراک صورت و صفت او به غیر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۶ حضرت رب العالمین یا سید المرسلین هیچ احدی از مخلوقین نتواند نمود، باز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: و اما قوله تعالى وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ همچنین است آنچه حضرت واجب تعالی فرمود که برسل آسمان وحی می رساند و رسولان آسمان بر رسول زمین می رسانند یعنی گاه بودی که کلام وحی میان ربّ العالمین و میان رسول زمین است و واسطه در میان رسول آسمان نیست اینست کلام از روی وحی و از وراء حجاب، از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مروی است که روزی سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل امین علیه السلام پرسید که: آیا تو در هیچ گاه پروردگار خود حضرت اله را دیدی؟ جبرئیل علیه السلام گفت: یا خاتم الرسل پروردگارم عزّ و جلّ هرگز در هیچ وقت و محل مرئی و مشاهد بنظر نگردد حضرت نبی اکرم علیه التّحیّه و السلام فرمود که: پس شما وحی از کجا فرا گرفته بما می رسانید جبرئیل علیه السلام گفت: من وحی از اسرافیل گرفته بخدمت شما بموجب فرمان تبارک و تعالی می رسانم حضرت نبی الجمیل فرمود که یا جبرئیل اسرافیل اخذ وحی بکدام طریق و سبیل از حضرت ربّ الجلیل نماید جبرئیل علیه السلام گفت: یا محمّد (ص) اسرافیل (ع) اخذ وحی از ملکی از ملائکه روحانین که از او در قرب و منزلت در نزد ربّ العزت پیش است نماید حضرت رسول ایزد فرمود که آن ملک معظم وحی از که اخذ نماید جبرئیل گفت: یا رسول عزّ و جلّ خدای تبارک و تعالی چیزی در دل آن فرشته بکرم اندازد و همان وحی و کلام ایزد علام است و کلام بیگ نحو و انجام و انصرام نیابد بلکه به انحای لا کلام است سرانجام و انتظام یابد چنانچه عزّ و جلّ در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۷ بعض مقام و محل با رسل خود متکلم گردید و بعضی از کلام آنست که حضرت واحد منان در دلهای انبیا و رسولان اندازد و آن اعیان را بآن احسان بی امتنان سرافراز و ممتاز سازد و بعضی از کلام آنست که حضرت ایزد وهاب در خواب برسل ظاهر گرداند و بعضی از کلام آنست که بوحی و تنزیل بر رسل تلاوت و قرائت کنند و این بیقین کلام عزّ و جلّ است پس آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که اما معنی قول تبارک و تعالی کَلَّمَ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ آن روز عبارت از روز قیامتست که آن جماعت از رحمت ربّ العزت محجوب و ممنوع گردند و قول خدای تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ حضرت واحد اکبر بر رسول جلیل القدر خود محمد سید البشر از حقایق احوال اهل کفر خبر داد و فرمود که مشرکین و منافقین که اجابت کلام قادر

علام و اطاعت سید الأنام نمودند آیا آن طوایف مخالف را هیچ گونه انتظار و چشم داشت احسان از پروردگار ایشان هست بغیر عذاب و آزار در همین دار دنیا چنانچه امم سالفه متمرده را در قرون اولی معذب بعداب و بلیات گردانید پس این خبر است که ایزد قادر حضرت پیغمبر را بر آن مطلع و مخبر گردانید بعد از آن فرمود: که یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا یَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ یعنی چون پیش از رؤیت آیت و نشان ایزد منان ایمان نیاورد بی شک بعد از رؤیت آیت که عبارت از طلوع شمس از طرف مغرب است اگر ایمان آرد آن ایمان نفع بنفس هیچ کس نرساند و در آیه دیگر واقع است که فَأَنآتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا یعنی مالک الرقاب بآن جماعت فرستاد و از جایی که ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۸ گمان عذاب از آن محل و مآب نداشتند و در جای دیگر در کلام حضرت مهیمن داور واقعست فَأَتَى اللّٰهُ بُنِیَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ یعنی قادر وهاب ارسال عذاب بر آن جماعت نمود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت و اَمَّا معنی قول خدای عزّ و جلّ بَلْ هُمْ یَلْقَآءُ رَبَّهُمْ کَافِرُونَ و قول خدای عالم الدّین یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ و قول ایزد تعالی إِلَى یَوْمٍ یَلْقَوْنَهُ و قول واجب تعالی فَمَنْ كَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا آنست که آن طایفه منکر بعث بودند درین آیات لقاء عبارت از بعثت است و حضرت خالق مجید بعثت، را لقاء نامیده همچنین است قول خدای تعالی مَنْ كَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ اللّٰهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ یعنی هر که ایمان آرد به آن که او مبعوث است پس بدرستی که آنچه حضرت وهاب بیمنت باو وعده کرد از ثواب و رحمت و از عذاب و عقوبت اگر اجابت و اطاعت نکند پس لقا در این مواضع بمعنی رؤیت نباشد بلکه به معنی بعث است چنانچه مذکور شد و امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: معنی آیه تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ آنست که آن جماعت مؤمن شدند ایمان ایشان از دهای آن مؤمنان تا روز بعث ایشان اصلاً زایل و نقصان نگردد. و نیز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: اما قول حضرت عزّ و جلّ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاعِقُوهَا لَفْظ ظن در این آیه بی شبهه بمعنی یقین است یعنی گناه کاران در آن روز یقین دانند که داخل نیران و از سکنه دوزخ تابانند، و همچنین است معنی قول خدای تبارک إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیْهُ یعنی ملاقات مکان حساب را یقین دانند، و اَمَّا قول خدای عزّ و جلّ که خطاب بمنافقین فرمود که: وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا این الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۲۹ ظن شک است نه ظن یقین باید دانست که ظن بر دو نوعست ظنّ شکّ و ظنّ آنچه در آیه کلام ربّ العالمین در باب امر معاد و یوم الدّین است آن ظنّ یقین است و هر ظنّ که بواسطه امر دنیا است آن شکّ است بیقین و حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: قول خدای تعالی وَ نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لَیَوْمِ الْقِیَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا آن میزان عدل است که در روز قیامت اعمال خلاق بحکم ایزد خالق بآن مؤاخذه و موازنه خواهد شد و حضرت ملک تعالی هر کس را اعطا و جزای عمل و طاعت بمیزان حساب عنایت فرماید و بعضی ایشان را جزاء از بعضی دیگر مقرر کند و جزا و پاداشت اعمال ایشان بهر یک ایشان رساند و از ظالم قصاص از برای مظلوم بستاند یعنی اگر ظالم چیزی از کس بزور و جبر اخذ کند یا مظلوم را بقتل رساند حضرت جبار عادل حق آن مظلوم خواه نفس خواه مال از آن ظالم بی همال در هنگام جزا و پاداشت انام از آن ظالم تیره سرانجام از جهت مظلوم مستهام بستاند، و نیز آن حضرت فرمود که قول خدای تعالی فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهُ معنی ثقل میزان عبارت از قلت حساب و کثرت آن در یوم المیعاد و زمان رسانیدن ثواب و عقابست و در آن روز مردمان بچند منازل و طبقات باشند بعضی از ایشان را حساب در کمال یسر و آسانی گذرد و مقرر شود که بنزد اهل خود مسرور و شادمان روند و ازینجاست قوله تعالی یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا وَ یُنْقَلَبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا و بعضی از ایشان داخل جنان بغیر حساب و عمل میزان گردند بلکه در مکان محاسبه حاضر نگردند زیرا که حساب از برای کسی است که آن شخص متلبس بامر دنیا و متلوث به جیفه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۰ آن مکان و مأوی گردد و بعضی از این جماعت محاسب بحساب قلیل و کثیر و صغیر و قطمیر گشته پس از آن داخل نار سعیر گردد و بعضی از ایشان ائمه کفر و حکام ضلالت و ارباب ظلم و شقاوت اند این جماعت در روز قیامت هیچ گونه وزن اعتبار و اعتنا بشأن آن طایفه در نزد پروردگار نیست زیرا که آن متمرّدان اعتنا بامر و نهی حضرت قادر سبحان در دنیا تا روز قیامت نمودند بناء علیه مخلد در نیران خواهند بود و هم فی جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِیْهَا کَالِحُونَ. چون زندیق

تأویل آیات کلام ایزد وهاب از آن ولایت‌آب استماع نمود تصدیق فرمود گفت یا ابا الحسن من در آیات کلام حضرت ذو المنن چیزی چند دیگر یافته‌ام بنوعی که در آیات سابقه تناقض بود در این آیات نیز تضاد است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: آن آیات کدام است زندیق گفت: اینست که حضرت واجب تعالی میفرماید که قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ، وَاللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ و آیات دیگر که مثل و مانند این باشد یا ابا الحسن حضرت ذو المنن یک بار فعل قبض ارواح را بملک الموت نسبت داد و مرتبه دیگر بذات اقدس خود منسوب گردانید و مرتبه آخری نسبت قبض ارواح بملائکه خود داد یا ابا الحسن، در بعضی آیات دیگر یافتیم که میفرماید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ و در موضع دیگر میفرماید که: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى من آنچه در آیه اولی یافته‌ام آنست که اعمال صالحه بکفر نیست و از اعمال آیه ثانیه یافته‌ام که اعمال صالحه نفع نمی‌دهد الا الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۱ بعد از اهتدا و در آیه دیگر یافتیم که میفرماید: وَشَتَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا فَكَيْفَ يُسْتَلْ مِنَ الْمَيِّتِ یا ابا الحسن؟ زنده چون از مرده قبل از بعث و نشور سؤال تواند نمود، و در جای دیگر میفرماید که: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا آن انسان که تحمیل امانت نمود کیست و از حضرت عزیز علیم مهیمن پسندیده و مستحسن نیست که بر بندگان خود تلبیس کند، و نیز یافتیم که حضرت واحد اکبر انبیاء خود را بهفوات و صفات ناپسندیده مشتهر گردانید چنانچه در باب آدم صفی علیه السلام میفرماید: وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى آن حضرت را بعضیان منسوب گردانید و نوح علیه السلام را بکذب نسبت داد زیرا که در هنگام که آن حضرت (ع) فرمود که: إِنَّ آيَتِي مِنْ أَهْلِی در ساعت ایزد وهاب در جواب فرمود: که إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ و ابراهیم (ع) را به بندگی و عبادت کواکب نسبت داد و مرتبه دیگر بعبودیت قمر مرتبه آخری بعبادت و پرستش شمس، منسوب گردانید، و یوسف (ع) را نیز نسبت به فعل معصیت داد که لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، و موسی علیه السلام را نسبت بامر تهجین و بدی نمود چنانچه فرمود که: قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي حضرت موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم پیغمبر عظیم الشأن بود چون ایشان را علم نبود بآن که حضرت واجب الوجود مرئی و مشاهد هیچ موجود نگردد؟ و ایزد معبود جبرئیل و میکائیل علیه السلام را بدواری پیش داود فرستاد چنانچه مشهور است حیث قال إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِخْرَابَ و حضرت یونس را الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۲ در بطن ماهی در ظلمت و سیاهی محبوس گردانید بنوعی که در قرآن مذکور فرمود که: وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و حضرت عزّ و جلّ اظهار خطا و زلل انبیاء نمود و اسامی آن اعیان را مذکور فرمود و نام آنکه جمعی را مغرور و مفتون یا خلق را ضال و اضلال نمود اصلاً ذکر نفرمود یا بذکر کنیت آن جماعت از ذکر اسمای آنها اکتفا فرمود چنانچه درین آیات میفرماید: وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي این ظالم که اسم او مذکور نشد اسم انبیا بوسیله ارتکاب زلل مذکور و مشتهر شد آن ظالم کیست و نیز در قرآن یافتیم که حضرت قادر عالم میفرماید که: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و در جای دیگر میفرماید که: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ و در محل دیگر فرمود: که وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ فِي يَوْمٍ كَرِيمٍ را نسبت بذات مقدّس خود نمود، و در مرتبه دیگر نسبت آمدن بخلاق فرمود که به نزد ایزد معبود حاضر و مشهود گردند، و نیز در قرآن یافتیم که خود خبر داد شاید در باب تبلیغ احکام و آداب شرایع اسلام بسایر انام طلب کند در هنگام انکار کفره لثام حال آنکه آن طایفه عبده اصنامند و در تمامی عمر خود در دار دنیا به پرستش آن اشتغال داشتند، و نیز در کلام شما یافتیم که میفرماید: ثُمَّ لَتَسْتَأْذِنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آن کدام نعمت است که عباد را از حقیقت آن سؤال کند، و در مکانی یافتیم میگوید که بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ جَاءَ بِقِيَّتِ است که ربّ العزّت امت را در آخرت از آن مسألت نماید و در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۳ محال دیگر می‌فرماید: يَا حَسِيرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ و نیز میفرماید که: فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ یا ابا الحسن معنی جنب و وجه را برای

من موجه گردان و بیان معنی یمین و شمال نمای زیرا که امر در جمیع این محال بغایت ملتبس و در نهایت اشکال است و نیز ربّ العزیز در قرآن می فرماید که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، و در مکان دیگر گوید أَمِيتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ، و در محل دیگر هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، و در مکان دیگر فرماید: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ، و جای دیگر وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، و در موضع دیگر مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ، و نیز یافتیم که در جای دیگر حضرت ایزد قادر می فرماید: وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ چنان نیست که شبه قسط در ایتم سبب نکاح نسوان شود زیرا که همه زنان ایتم نیستند پس این آیه کلام حضرت ایزد بجه کیفیت و نظام انتظام یابد و نیز در جای دیگر یافتیم که می فرماید: وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ چگونه جایز و روا باشد که نسبت ظلم بحضرت واحد عالم دهند و ظلمه کدام طایفه اند، و در موضع دیگر یافتیم که می فرماید: إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمِ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ یا ابا الحسن می بینم که مخالفان اهل اسلام و ایمان همیشه بر مذهب باطل ایشان معتکف و استقامت دارند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۴ و هرگز میل رجعت و انابت بدین و ملت حنیف محمد ندارند، و نیز از غیر مخالف بلکه ارباب اسلام که اهل فسادند اختلاف در مذهب ایشان دارند و بعضی از ایشان لعن بعضی از صاحب مذهب و ملت ایشان کنند پس موضع که رحمت عام برای همه ایشان که بهر یک آن انام رسد کدامست و نیز در آیه کلام یافتیم که حضرت ایزد تبارک و تعالی نبی خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را تفضل داد بر سایر انبیا بعد از آن حضرت را باضعاف آنچه در کتاب خود برو تحیت و ثنا نمود آزار و جفا بر آن حضرت نموده و انتفاص محل و عزت بلکه نسبت بدی بآن حضرت و سرزنش ایشان از روی عتاب و خطاب فرمود چنانچه هیچ نبی و رسول را بمثل آن خطاب و عتاب ننمود چنانچه خود می فرماید که: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ و قول عزّ و جلّ است که: وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا و قول حضرت ربّ العزتست وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و در موضع دیگر می فرماید که: وَ مَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ، و قول خدای تعالی مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، و محل دیگر وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ پس هر گاه این اشیاء در امام محصی باشد و او وصی نبی باشد پس نبی بطریق اولی ازین صفات دور و مهجور باشد از آنچه خدای تعالی در حق ایشان گفته باشد و این همه صفات مختلفه و احوال متناقضه است بلکه امور بغایت مشکله است پس اگر کتاب حضرت ملک الوهاب و رسول او یعنی محمد المستطاب حق باشند پس من بواسطه شکی که خلجان خاطر منست هلاک الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۵ و دور از رحمت خالق الأفلاک خواهم بود و اگر هر دو باطل باشند بر من هیچ گونه بأس و باک نیست حضرت ولایتآب بعد از استماع کلام آن زندیق مرتاب فرمود، که سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ذات مقدّس منزّه ایزد تعالی و تقدس از همگی و تمامی صفات ذمیمه معرّا و مبرّاست و او حیّ و دایم قائم عالم بر جمیع نفوس و کسب خلایق در ساعات روز و شب است ای زندیق اگر مثل آیات آیه دیگر که ترا در آن شک و ربیبی در خاطر مضمّر باشد بیان نمای زندیق گفت آنچه بیان کردم مرا کافی و بسنده است یا امیر المؤمنین علی آن حضرت فرمود: که وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ من به توفیق خدای مهیم بزودی ترا بر تأویل آیات متشابهات کلام حضرت ذو المنن آگاه و متفطن گردانم بشنو و فراگیر و بسمع رضا تلقی نموده بپذیر اما تأویل آیه جلالت پایه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، و قول عزّ و جلّ: يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، و قوله تعالی: تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا، و قوله عزّ و جلّ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، قوله جلّ ذكره الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ای زندیق ذات اقدس حضرت واجب تعالی و تقدّس از آن ارفع و اقدس و اجلّ و مقدّس است که بنفس خود مرتکب و متولی قبض روح هر کس گردد اما فعل ملائکه و رسل او بی شبه چون بامر و حکم حضرت بیچون سانح و صادر گردد فعل عزّ و جلّ است حضرت غنی مجید از ملائکه کرام عظام خود رسل و سفره بواسطه انجام و انصرام قبض ارواح آنان برگزید که واسطه میان خدای تعالی و میان خلق او باشند و آن جماعت اند که حضرت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۶ ربّ العزّت در حقّ

ایشان میفرماید که اللَّهُ يَضِيّطُنِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ الْآيَةِ بدان که ملائکه که مرتکب و متولی قبض ارواح بامر خالق الأشباح گردند دو گروهند ملائکه رحمت و ملائکه نقت متولیان قبض ارواح اهل طاعت ملائکه رحمت‌اند و متصدیان قبض ارواح اهل معصیت ملائکه نقت‌اند و این هر دو صف از ملائکه اعوان و انصار ملک الموت‌اند که بامر و حکم آن ملک جلیل القدر مرتکب و مصدر آن امر گردند و آنچه ازین دو طایفه ملایک سانح و صادر گردد به ملک الموت آن نسبت دهند فعل ایشان فعل ملک الموت است و فعل ملک الموت فعل و عمل حضرت حیّ الذی لا ینام و لا یموت زیرا که حضرت ایزد مقدّس که خالق نفس هر کس است قبض ارواح ایشان را بر دست هر کس که خواهد مقرر دارد و منع و عطا و ثواب و عقاب بید حضرت مالک الرقاب است بهر که خواهد دهد و کسی که نخواهد منع نماید و فعل امینان و متصدیان امر و حکم حضرت قادر سبحان فعل ایشان است چنانچه در آن باب اشارت نمود و مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی اراده و مشیت شما بغیر اراده و خواهش الله تبارک و تعالی موجود و هویدا نشود و بمشیت کامله و ارادت شامله هر قصد و اراده کند بمجرّد تقدیر من غیر مهله و تأخیر تقدیر یابد، اما قول خدای تعالی: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ بِالْآيَةِ، و قول عزّ و جلّ: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ای زندیق هر کس که اسم ایمان برو واقع شود سزاوار و حقیق نجات نیست بلکه او را نیز در مکان درکات و مقام سکنای ارباب غوات ساکن گردانند مگر آنکه ایمان با اهتدا و اقتفا بحضرات انبیاء علیهم السّلام الله تعالی واقع شود که اگر چنین باشد که بمجرد اقرار بتوحید بواسطه ایمان کافی بودی بایستی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۷ که یهود با اعتراف بتوحید و اقرار بخدا نجات از عذاب و عقاب مالک الرقاب می‌یافتند بلکه سایر مقرّین به توحید مثل ابلیس عنید و آنکه قریب است از کفره عنیدتر نجات یافتندی و حال آنکه هیچ کدام این طوایف را امید نجات از عذاب خدای تعالی بغیر اهتداء نیست چنانچه حضرت عالم قادر بین و ظاهر گردانید که: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و در محل دیگر حضرت عزّ و جلّ میفرماید: الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ خَلَاَصَه کلام آنکه ایمان را منازل و حالات و مراتب و مقامات بسیار است که شرح آن را طول بسیار و بیان آن مستدعی ذکر فصول بیشمار است از آن جمله آنست که ایمان بر دو وجه است ایمان به قلب و ایمان بزبان ایمان بلسان مثل ایمان منافقان است در زمان رسول آخر الزمان زیرا که چون آن پیغمبر جلیل القدر هر یک آن کافر را بشمشیر قهر مقهور و مضطر گردانید آن مقهوران از خوف شمشیر نبیّ الإنس و الجن بلسان اظهار ایمان کردند لیکن دلهای آن کافران بر کفر و عصیان ثابت و مستقر بود و ایمان بقلب و لسان عبارت از قبول ارکان آن و تسلیم امر پروردگار عالمیان است و هر که تسلیم امر و کار خود بمالک و صاحب آن نماید بیقین هرگز استکبار و استنکار امر پروردگار ننماید چنانچه ابلیس پرتلیس استکبار از سجود آدم علیه السّلام نمود و اکثر امم انبیای خود را اطاعت و متابعت نمودند و استکبار و استنکار نمودند از آن جهت اصلاً از اقرار او تو هیچ منفعت نیافتند چنانچه ابلیس از آن سجود طویل خود منتفع نگردید با آنکه چهار هزار سال یک سجده برای ایزد متعال بانصرام رسانید چون الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۸ مطلب آن عاوی لعین زخارف دنیا و برای سمعه و ریا بود از آن او را هیچ نوع نفع و سود نبود همچنین نماز و صدقه سایر مخلوقین اصلاً نفع بایشان نرساند الا آنکه هدایت بطریق بخوف حضرت رحیم الرّؤوف و ارشاد بسبیل نجات واهب العطیات یابد و حضرت واجب تعالی این احسان و اعطا نسبت به جمیع برایا نمود و قطع عذر عباد بوسیله ارسال رسل و بیان آیات و دلائل نمود چنانچه فرمود که لئَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و هرگز زمین را حضرت ارحم الراحمین خالی از عالم مرشد که محتاج الیه امت باشد نگذارد تا او معلم مردم بسبیل نجات بود و این جماعت تبعه هدات بحسب عدد بغایت کم‌اند و حضرت ایزد تبارک و تعالی حقایق این مقدمه را در امم انبیای پیشین واضح و مبین فرمود و آن طایفه را مثل از برای متأخرین گردانید چنانچه فرمود که: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، و در حق قوم موسی (ع) که ایمان بحضرت ایزد سبحان آوردند میفرماید که: وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَى أُمَمٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ، و در باب حواری حضرت عیسی علیه التّحیه و الثّناء در وقتی که آن حضرت بجمیع بنی اسرائیل گفت که: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ مطلب و

مرام عیسی (ع) آن بود که معلوم آن حضرت گردد که کدام ایشان مستسلم و منقاد اهل فضل و کمال و ارباب معرفت و حالند مع هذا استکبار اوامر و حکم پروردگار خود ندارند هیچ احدی از بنی اسرائیل اجابت کلام آن نبی الجلیل ننمود بغیر جماعت حواریین که از روی تعظیم تبجیل فرمودند: که ما انصار ایزد غفار و مطیع و مترصد حکم او در ساعت لیل و نهاریم بناء علیه حضرت قادر عالم آن طایفه محمودۃ العاقبه را لایق و سزاوار علم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۳۹ نمود و طاعت و متابعت ایشان را فرض و لازم بر جمیع طوایف امم عیسی گردانید چنانچه فرمود: **كِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ نِيز بِقَوْلِ خُود تَبَارَكَ تَعَالَى فَرَمَآيِد: كِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ دَر جَآي دِيكَر حَضْرَت اِيَزْد اَكْبَر مِيفَرَمَآيِد كِهِ: وَ أَتَوَا الْبَيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ مَرَاد از بِيُوت بِيَت عِلْم اِسْت كِهِ حَضْرَت رَبِّ الْعَزَّةِ آن را در انبياء عليهم سلام الله تعالى بوديَعْت گذاشت و ابواب بيوت عبارت از اوصياء انبياءى خداى تبارك و تعالى اِسْت پس اِگر احدى از امت عمل خير و نيكوئى كند ليكن آن كس بر دست اهل، اصطفا بيعت نكند و بر عهود و موافق ايشان و بر حدود شرايع و سنت و معالم دين و ملت آن اعيان نبود آن عمل مردود و مقبول حضرت عزّ و جلّ نيست بلكه اهل آن خير بمحلّ كفر و عصيان اِسْت هر چند مشتمل بر صفت اسلام و ايمان بود چنانچه حضرت الله تبارك و تعالى مِيفَرَمَآيِد: كِهِ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ پس هر كهِ از اهل ايمان مهتدى به سبيل نجات نگرديد ايمان او هيچ نفع ندهد هر گاه او دفع حق اوليائى حق سبحانه و تعالى نمايد بى شبهه عمل آن بدبخت نامسعود در نزد واجب الوجود محبوط و مردود اِسْت وَ هُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ هَمچنين اِسْت آنچه خداى بقول سبحان درين آيه قرآن اِسْت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۰ كِهِ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا وَ ازين باب در كتاب خداى عزّ و جلّ بسيار اِسْت و هدايت عبارت از ولايت ما ائمه هادين يعنى اوليائى ربّ العالمين و اوصيائى سيد المرسلين اِسْت چنانچه خداى تبارك و تعالى مِيفَرَمَآيِد: وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ لَفْظ وَ الَّذِينَ آمَنُوا كِهِ در اين موضع مِيفَرَمَآيِد عبارت از اهل ايمان بر خلاق حجيج و اوصيائى خدا تبارك و تعالى اِسْت كِهِ در عصر باشند و چون آنها بگذرند و عصر ديكر شود اوصيائى ديكر در آن عصر بحكم ايزد اكبر حاضر گردند خلاصه آنكه در هيچ وقت از اوقات چنانچه مَرّه اخري مذكور گرديد زمين خالى از مرشد هادى از نبى يا ولى كِهِ وصى نبى باشد نباشد زيرا كِهِ اتمام حجت بر ساير بريت در ضمن اين اشفاق و مرحمت حاصل اِسْت بعد از آن امام انس و جان گفت اى زنديق هر كس كِهِ اقرار بكلمه شهادتين اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نمايد هر چند اهل قبله بود آن شخص مؤمن نبود چنانچه منافقان در زمان رسول آخر الزمان اقرار بشهادتين بنمودند ليكن عهود موافق كِهِ امر دين ربّ العالمين و مفروضات شرايع سيد المرسلين و براهين نبوت آن حضرت در باب اوصيائى او ائمه المعصومين سلام الله عليهم اجمعين نمودند همگى و تمامى آن را شكسته نقض نمودند و اضمار كراهيت و كين آن اعيان دين در خواطر مكين گردانيدند در هنگامى كِهِ همه آن معاندين بر طاعت امر و حكم احكم الحاكمين قادر و با تمكين بودند در باب آنچه ارحم الراحمين براى رسول امين واضح و مبين گردانيد، بقول خود تبارك و تعالى: **فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لِيُحْكُمَ فِيهِمْ حَرْجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً، وَ دَر محل ديكر حضرت عزّ و جلّ بقول خود فرمود كِهِ: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مِثْل هَمِين قول خداى تعالى اِسْت معنى آيه: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ يعنى بزودى اين امت سالك مسالك امم انبياءى سالفه در غدر و مخالفت و موافقت نموده با اوصيائى حضرت نبى الرحمه بعد از وفات آن حضرت اظهار غدر و مخالفت نمايند و اطاعت و متابعت اوصيائى آن سرور بر منهج شرط مقرر نمايند و اين كتاب حضرت مالك الزقاب كِهِ برسالتماآب انزال و ارسال نمود بسيار بسيار اِسْت و چون حضرت عالم بى چون رسول (ص) خود را باطلاع حقايق در آن كَمَا يَنْبَغى و يليق از روى تحقيق مَطَّلَع و مخبر گردانيد آن نبى المطلق را اين مقدمه بغايت صعب و شق آمد كِهِ مآل حال اوصيائى ايشان چرا باين اختلال و****

نسق باشد و خاطر فیض مخاطرش در غایت حسرت و قلق بود حضرت واهب معبود تسلیه خاطر انورش را بانزال این آیه جلالت پایه بمصحوب امین الوحی جبرئیل علیه سلام الملک الودود نمود، که فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ وَاَلَا تَأْسُ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، و اما قول حضرت ایزد تعالی وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلُنَا این دلیل روشن و برهان بین پیغمبر ما صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ است که حضرت رَبُّ الْعَزَّةَ بآن حضرت مرحمت و عنایت نمود و بوسیله آن برو واجب و لازم گردانید که حجت بر سایر خلق نماید زیرا که چون حضرت عَزَّ و جَلَّ آن نبی الرَّحْمَه را خاتم الرسل و رسول بر تمامی امم انبیای واهب عالم و سایر ملل بنی آدم و غیرهم گردانید، آن حضرت را حق سبحانه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۲ تعالی در هنگام معراج بارتقا و استعلا بسوی سماء مخصوص فرمود بهیچ احدی از انبیاء و رسولان این نوع اشفاق و احسان ننمود و جمیع رسل و انبیاء را عَزَّ و جَلَّ برای حضرت خاتم الرسل در یک محل حاضر نمود آن اعیان بعد از حضور بشرف خدمت رسول آخر الزمان عالم و واقف و شاهد و عارف شدند برسالت آن حضرت بسایر امم هر ملت که بچه عنوان و کیفیت است و آن حضرت بر امر اللّٰهُ استعلام و استفهام نمود که هر یک آن انبیا علیهم السّلام مرسول و محمول عزائم ایزد علام بچه کیفیت و نظام بودند از آیات و براهین بالتمام و همه انبیا و رسل رب العالمین اقرار بفضل سید المرسلین و فضل اوصیای آن سرور و حجج او در زمین بعد از آن خلاصه النبیین و فضل شیعه وصی او از مؤمنات و مؤمنین نمودند از آن جماعت که تسلیم امر و حکم اهل فضل گردند و فضل آن اعیان را بایشان مسلم داشتند و استکبار امر ایشان نمودند و حضرت پیغمبر واقف و عارف بود که از امم انبیای سالفه کدام اطاعت و متابعت نمایند و کدام گروه اظهار عداوت و مخالفت فرمایند و بر جمیع مقدمات مذکوره مطلع و مخبر بود و بر حال آنکه تغییر عهد و بیعت یا تقدیم دیگر بر اوصیای آن حضرت یا تأخیر کند عالم و واقف و شاهد و عارف بود خلاصه معنی کلام آن امام الانام آنست که حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ چون عالم بجمیع سوانح امور ازل و ابد است و هیچ امر از امور بر آن نبی رَبُّ غَفُورٌ مَخْفِیٌ و مستور نیست یقین به حقایق احوال مخالف و مؤالف دین و آئین و مطیعین و محبتین ائمه معصومین (ع) و مبغضین و مخالفین آن امنای رب العالمین عالم و مطلع خواهد بود چنانچه اکثر بلکه تمامی امور که بعد از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۳ وفات آن سرور مبین و ظاهر میگردید اوصیای خود ائمه اثنا عشر و اعیان اصحاب را مطلع خواهد بود، و اما آنچه بلکه تمام صدور افعال خلاف مراد و مشیت ایزد تعالی که از آن نجبا سانح و هویدا گردید چنانچه حضرت غنی مجید در کتاب لازم التمجید که بحضرت نبی الحمید منزل نمود حقایق فعل هر یک آن اعیان را مع اسامی سامی گرامی ایشان مذکور و عیان گردانید لیکن جمعی که ذنب و جرم ایشان و خطایا و آثام آن طایفه لثام بمراتب اعظم از آنچه از انبیای کرام علیهم سلام اللّٰهُ الملک العلام بانجام و انصرام رسید که کتاب مستطاب ایزد و هاب شاهد بظلم و جرم آن گروه عاقبت و خام است مع هذا خدای تبارک و تعالی بکنایه از ذکر اسماء آنها اکتفا نمود بواسطه آنکه در نزد فصحای بلیغ کنایه ادلّ دلالة و ابلغ از تصریح است در دلالت بر حکمت باهره و قدرت قاهره و عزّت ظاهره ربّ العزّة زیرا که واجب تعالی عالم است بآن که براهین انبیاء در صدور و قلوب امم ایشان و در نظر محبتان آن انبیاء و رسولان بغایت بزرگ و گرانست و عالم و واقفست که بعضی از طوایف امم انبیای خالق البریه بعد از ملاحظه و مشاهده معجزه و آیت آن را حمل بر کمال علم و قدرت و عظمت شأن عالیشان ایشان کرده آنها را بخدای پرستش و بندگی نمایند چنانچه بعضی نصاری ابن مریم عیسی علیه التّحیة و الثنا را خدا دانند پس ذکر آن جماعت از روی کنایه دلالت نامه بر تخلف و انحراف و جهل و اعتساف آن طایفه و خیم العاقبه از امر حضرت عَزَّ و جَلَّ عالم کامل متفرد در ذات و صفات دارد آیا گوش بقول غیب سروش حضرت ملک العلی آنچه در صفت مریم و عیسی (ع) فرمود ننمایند که چگونه از روی توییح الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۴ تمام و تقریع لا کلام بسمع امت لثام آن حضرت (ع) رسانید که کانا یا کُلانِ الطَّعام یعنی حضرت مسیح و مادر بطریق سایر بشر محتاج باکل طعام در صبح و شام بودند و بی شبه یقین کسی که طعام تناول کند باو ثقل و درد خواهد بود و هر که باو ثقل بود او از آنچه نصاری بواسطه عیسی دعوی کنند بفراسخ دور و از آن صفت بعید و مهجورست و ذکر اسماء از روی تبجر و تعزیر نیست بلکه بجهت شناسانیدن و آگاه گردانیدن اهل نصارت و

ارباب معرفت است بر آنکه کنایه از اسماء اصحاب جرأت خطیّ عظیمه از منافقان بی‌رویت در قرآن لازم الاذعان مذکور از افعال قادر فعال نیست بلکه بی‌شبهه و گمان آن فعل و عمل جمعی تغییر و تبدیل کنندگان و منحرفین احکام آیات قرآن است که اختیار دنیا بر دین از روی عداوت و کین با انبیا و رسل ربّ العالمین نمودند چنانچه حضرت ارحم الراحمین میفرماید که: **الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ** صاحب صحاح اللغه در کتاب خود نقل نمود که عض بمعنی تفرق آید چنانچه عرب گوید که عضیت الشاء و الجزور یعنی اعضاء گوسفند و تفرق مفاصل شر مجزور نمودم و حضرت ایزد منان قصه و حکایت مبدلان و مغیران را در قرآن باوضح البیان مذکور و عیان گردانید چنانچه فرمود که **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا** و در جای دیگر می‌فرماید که: **وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ** حضرت ایزد داور در موضع دیگر بحضرت سید البشر خبر از احوال امم آن سرور داد که **إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ** الآیه یعنی بعضی از امت بعد از وفات نبیّ الرحمه به الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۵ نوعی که یهود عاقبت نامحمود و نصاری مختلّفه الاقوال و الآراء بعد از وفات موسی و عیسی علیهما سلام الله تعالی تورات و انجیل و تحریف کلمات از بعضی مواضع آن دو مرقومه منزله ربّ جلیل از روی تبدیل نمودند این طایفه بر تمتی و ترجی تحصیل مآل امر باطل ایشان ارتکاب و اقامت بر تمرّد و مخالفت از روی کین و عداوت تحریف بعضی کلمه و آیت نمودند و اراده این دو طایفه از امم لاحقه و امم انبیای سالفه آن بود که اطفای نور خدای غفور کنند لیکن چون اراده واجب الوجود بر خلاف مراد و خواهش این دو طایفه بود لهذا آن جماعت بمطلب و مراد خود مسعود نشدند چنانچه در قرآن فرمود که **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** یعنی آن جماعت در کتاب مستطاب حضرت عزیز وهاب چیزی که مالک الرقاب نفرمود و نگفت آنها مرقوم و مثبت گردانیدند تا بر خلیفه حقیقت امر وقت مشتبّه و تلبیس گردد اما حضرت ربّ العزّه دیده بصیرت و دلهای باقساوت آن ارباب مخالفت را به غشاوت عمی و ظلمت پوشانید نوعی که بقدرت خود در حدس و تفرس ایشان کمال نقصان ظاهر و عیان گر- دانید تا آنچه در قرآن لازم الاذعان احداث کردند چون از روی تفرس و حذاقت و رویت و فطانت در احداث تحریف آیت و تغییر کتابت نمودند همین که اصحاب درک و معرفت و ارباب شعور و فضیلت از روی رویت نظر بر آیت و کلمه که در آن تحریف یا تغییر شده نمایند در ساعت بر حقیقت دروغ بیفروغ و لباس التباس آن تبعه شیاطین خناسی و بر کتمان حقایق آنچه آن غوات جهلائی از ازل لباس از روی آرز و هوس نفس وسواس از آنچه تغییر و احداث نمودند عالم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۶ و واقف و شاهد و عارف گردند و از اینجا است که حضرت کریم عادل میفرماید که: **لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ** الآیه و حضرت عزّ و جلّ برای آن طایفه باین آیه کلام منزل مثل زد که **فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْمَآرِضِ** الآیه زبد درین موضع و مقام عبارت از کلام ملحدین لئام است که در کتاب آن علام اثبات و ارقام نمودند چنانچه کف را در هنگام برداشتن متلاشی و مضمحل گردد سخنان بی‌بنیان و تحریف و تغییر ایشان نیز بعد از تعمق نظر و فکر در آن باطل و مضمحل گردد و آنچه مردمان بآن می‌گروند آن آیات تنزیل حقیقی ایزد منانست الّذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه که دلها میل بآن نمایند و زمین مذکور درین آیت عبارت از محل علم و قرار آن در آن مکانست و با عموم تقیه و وجوب آن بر امت در وقت ضرورت تصریح باسماء مبدلین ملّت جایز و رخصت نیست و زیادت و نقصان که آن جماعت از پیش خود در قرآن حضرت ایزد سبحان ثابت و عیان کردن وسیله وزر و خطیئت و گناه و ذلت بلکه موجب خلود و ابود آن طایفه در نیران در آخرتست زیرا که از عمل آن جماعت قوت حجت برای اهل تعطیل و کفر و ملّت منحرفه از قبله ما ظاهر و هویدا گردد و ابطال این علم شریعت و طریقت که مستکن و مستقرّ است در نزد مؤالف و مخالف بدلیل آنکه اقتدا بر ایشان کنند و راضی بفرامین مبدله آن جماعت گردند و فساد آن واضح و بین و لایح و روشن گردد و چون در زمان ماضی و حال اهل باطل و اضلال بحسب عدد اکثر از اهل حق و متابعان قادر فعال‌اند اکثر امت میل بطرف اهل ضلالت نمایند و حقایق شرعیه محقّه بواسطه آن تغییر و تحریف معطل ماند و بر والیان امور شرع الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۷ در هنگام کثرت خلاف و اختلاف ارباب تحریف و اعتساف و

قُلْتُ اصحاب عدل، و انصاف بنا بر قول حضرت عَزَّ و جَلَّ که خطاب مستطاب حضرت رسالتآب نمود که فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَاوُا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خبر بر آن خاتم الرسل واجب و لازم و فرض منجم است و بذریعه کریمه: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بر اولیاء اوصیای آن حضرت و اهل طاعت بر تمثیل آن اعیان واجب و لازم است ای زندیق آنچه درین مقام از ما در جواب کلام خود استماع نمودی ترا کافی است زیرا که در شریعت مطهره نبوت حضرت سید البریه چون تقیّه واجبست بناء علی هذا زیاده از این تصریح باسما آنها یعنی بنام جمعی که تغییر و تبدیل و تحریف در آیات کلام ربّ جلیل کردند جایز و روا نیست و اما قول خدای تعالی: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و قول حضرت حق عَزَّ و جَلَّ و علا: وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى و قول ایزد تعالی و تبارک: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ این آیات همه حق است ای زندیق مجیء ایزد منان مثل آمدن خلقان نیست زیرا که او رب الارباب و پروردگار جمیع اشیاء است در کتاب عَزَّ و جَلَّ آیات محتاج بتأویل بسیار است و تأویل آیه کلام ایزد اکبر مشتبّه بکلام بشر نگردد و به فعل بشر ملتبس نشود من ان شاء الله تعالی بزودی بمثال کفایت خاطر تو بآن شاد و ترا مطلع بحقایق آن و آن را بر تو واضح و عیان گردانم چنانچه در باب حکایت ابراهیم (ع) حضرت ایزد کریم میفرماید که: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي يَبْقِيَانِ رَفِيقًا عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَ التَّسْلِيمُ نزد حضرت علی العظیم عبارت از توجه حضرت خلیل الرحمن و اجتهاد در هنگام عبادت بواهب الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۴۸ مناست چنانچه درین مکان تأویل قرآن بر غیر تنزیل آنست در آن محل و مکان نیز آیه محتاج است بتأویل آن و حضرت قادر سبحان در قرآن می فرماید که: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و در محل دیگر حضرت عَزَّ و جَلَّ فرمود که: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ لَفْظُ انزال در این محال عبارت از خلق و ایجاد آنهاست و همچنین قول حضرت ربّ العالمین: إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ یعنی منکرین و تأویل این قول در باطن و واقع ضد ظاهر است و تأویل یعنی قول حضرت حق سبحانه تعالی به هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ای زندیق حضرت رب الارباب خطاب مستطاب بحضرت نبوت مآب پیغمبر ما نمود که آیا منافقان و مشرکان که در اطاعت و متابعت تو تقصیر و تعاقب بنمایند منتظرند که ملائکه عذاب بایشان آیند و آیات عذاب و عقاب بآن طایفه بنمایند در همین دار دنیا چنانچه امم انبیای سالفه مراد باو است عمل معجل حضرت عَزَّ و جَلَّ در دنیا در همین مکان بآن جمعی با منفعل رسانید چنانچه فرمود: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا حضرت واحد بیچون آنچه در قرون سابقه هلاک و زبون نمود آن را باتیان مسمی گردانید و فرمود که: قَالَتْهُمْ اللَّهُ أَنِّي يُؤَفِّكُونَ یعنی حضرت ربّ العزت لعنت بر دروغ گویان کرد فضال گفته و لعنت خواسته فلماذا لعنت را قتال نامید و همچنین است در محل که: فرمود قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ یعنی ایشان بواسطه اختیار کفر و ضلالت ملعون ابدی و مطرود سرمدی است و نبی حضرت ربّ العزیز میفرماید که: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِلَّا بِرِجْلِكَ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُجْرِمُونَ ۴۴۹ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى حضرت عَزَّ و جَلَّ فعل سیّد الرسل را نسبت به ذات اقدس خود داد پس تأویل این آیات بالتمام بر غیر تنزیل باشد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت تا که فرمود بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ حضرت ایزد تعالی بعث را لقا نامید و همچنین است تأویل قول ربّ الجلیل: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ تَأْوِيلُ آيَةٍ چنين است که آن جماعت بیقین میدانستند که در نشئه آخرت بامر و حکم حضرت ربّ العزت مبعوث بواسطه حساب و پاداشت خواهند گشت و مثل اینست آنچه حضرت ارحم الراحمین درین آیه مبارکه میفرماید که: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ یعنی آن جماعت بیقین میدانند که در آخرت مبعوث خواهند شد بواسطه معامله حساب و اعطاء کتاب و مثل و مانند تأویل همین است آنچه حضرت صمدیت درین آیت فرماید که: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی آن جماعت بعثت خود را در آخرت بیقین نمی دانستند بلکه می گفتند که برای بنی آدم بغیر حیات دنیوی اصلا در نشئه اخروی بعث و حیات نیست و لقا در نزد اهل ایمان عبارت از بعثت آن جهانست و در نزد کافران لقاء عبارت از نظر و رؤیت است و گاهست که بعضی ظن کافران در بعضی مکان یقین است چنانچه در قول حضرت مهیمن سبحان واقع است که وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا یعنی کفره ملاعین وقوع و ورود خود را در نار سجین بتحقیق و یقین میدانستند اما قول ربّ العالمین آنچه در

حق منافقین میفرماید که: تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا این ظن بمعنی شک است نه بمعنی یقین یقین پس یک لفظ موافق در ظاهر و مخالف در باطن است و همچنین است قول ایزد تبارک تعالی: الرَّحْمَنُ الْاِحْتِجَاجُ، ج ۲، ص: ۴۵۰ عَلَى الْعَرْشِ اَشْتَوَى تَأْوِيل و معنی آیه آنست که تدبیر عز و جل و امر او بر عرش مستولی گردید و قول رب العلاء وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ قَوْلُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مراد حضرت خَلَقَ الْعِبَادَ آنست که امنای دین و والیان شرع مبین بوسیله اعطای قدرت تمکین که رب العالمین بایشان ارزانی داشته مستولی بر جمیع مخلوقین اند و فعل عز و جل فعل و عمل آن هدایت دین است ای زندیق آنچه از روی صدق و تحقیق کما ینبغی و یلیق من برای تو بیان کردم بفهم و فراگیر و بسمع پذیر بدرستی که من در شرح بیان و در ایضاح حقایق آن بر تو سعی زیاده از حد توصیف و بیان نمودم تا آنکه در سینه و ضمیر و در خاطر آنکه بعد الیوم حقایق تأویل آیات مذکوره را استماع نمایند چنانچه ترا شک بخاطر رسید او را شک بخاطر نرسد که شاید مثل من مجیب مصیب بهم نرسد تا او را از سؤال بر وجه صواب مجاب گرداند زیرا که طغیان اهل عدوان و فتنه ایشان سبب اضطراب و اضطراب اهل علم به تأویل آیه کتاب ملک الوهاب باکتمام و احتجاب گردد و از ترس اهل بغی و ظلم و از خوف جور و ستم آن ظلمه لئام حقیقت تأویلات آیات کلام ایزد علام بر جمیع فرق انام واضح و بیان و لائح و عیان نگردانند پس درین زمان حقایق تأویل بر وجه تکمیل بشنود و فرا گیرد که زود باشد که بر مردمان وقت و زمان بین و ظاهر گردد که حق در آن اوان مخفی و مستور و باطل ظاهر و مشهور شود و آن وقتی است که والی مردمان کسی شود که دشمن خدای منان و عدو رسول آخر الزمان و اوصیای آن حضرت فی الواقع دشمن معشر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۱ مردمان بزمانند و وعده حق تعالی در آن زمان نزدیک گردد یعنی در آخر الزمان نظام شرع حضرت سید الانام بواسطه غیبت و خفاء امام وقت علیه الصلاة و السلام بر انتظام نماند و میل مردم بالحاد و اظهار فساد نمایند آنگاه حضرت ولی الله تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که: هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا یعنی چون آن زمان عسرت و اوان محنت ظاهر گردد مؤمن را از منافق نتوان شناخت چه مؤمن بواسطه خود ایمان و جان خود متحمل شداید گران و آلام بی پایان گردد تا آنکه اسمای اشرار را در حالت ضرورت و اضطراب بر خود بندد بلکه گاه باشد که مؤمن از خویش نزدیک خود مثل برادر و پسر و پدر که منافق باشند بواسطه ترس جان از ایشان اظهار خلاف اطاعت رسول منان و باقی اوصیای ایشان نماید تا آنکه فرح و سرور که حضرت ربّ غفور برای اولیای خود مقرر داشته بظهور رساند و به خروج حضرت صاحب الزمان بر دشمنان آن محبان را مسرور گرداند و اما قول حضرت ایزد: و یتلوه شاهد آن عبارت از حجت خدای تبارک و تعالی و تقدّس است که آن کس را واحد مقدّس اقامت بر خلق خود از جنّ و انس نمود و خلّقان را بالتمام عالم و عارف گردانید که بغیر آن کس لایق به حکم واحد خالق و مستحق مجلس ولایت و وصایت الاقدس نیست که قایم بمقام آن نبی الاکرم گردد دیگر آن کسی که در طهارت و منزلت بمنزله آن حضرت باشد در نزد حضرت ربّ العزّت ای زندیق اینکه ایزد اکبر طرف ولایت و امامت را متسع نگردانید و طهارت و عصمت در اوصیای نبیّ الرحمة شرط نمود بواسطه آنست که اگر یکی از آحاد بشر در وقت از اوقات اختیار کفر نموده باشد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۲ آن کس را نرسد که خود را مستحق و قایم مقام رسول مقدّس ایزد تعالی و تقدّس داند تا بر سریر ولایت و امامت تمکّن تواند و از ذریعه کریمه که خطاب مستطاب بحضرت خلت مآب ابراهیم علیه سلام الملک الوهاب نمود که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ظاهر و هویدا گردید که عذر جمعی که اعانت و یاری ولایت ظلمه بر اثم و ظلم و کفر و ستم نمایند چون حضرت بیچون رتبه نبوت و مرتبه ولایت که مخصوص و مفوض بانبیاء و اولیاء حضرت واهب العطیه است بر آن جماعت حرام گردانید لهذا مسموع نیست و ربّ العالمین از لفظ ظالمین اراده مشرکین نمود زیرا که در قرآن حضرت ایزد مجید ظلم را مسمی به شرک گردانید چنانچه فرمود که: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ حضرت ایزد علیم شرک را ظلم عظیم گفت حضرت خلیل الرحمن بعد از استدعا و التماس عهد امامت از برای ذریت چون بتقریر لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ از ارحم الراحمین مجاب گردید دانست که عهد امامت از ربّ العزّت بعبده او ثان و اصنام واصل و عاید نگردد گفت یا ربّ وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ

أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ چون خلیل علیه السّلام از کلام حضرت ایزد علّام استشمام نمود که بعضی از اولاد او در سلک عبده اوئان و اصنام چون خلیل علیه السّلام منخرط خواهند شد لهذا آن همه تضرع و التماس نمود. ای زندیق بدان که هر که اختیار منافقان بر جمعی صادقان نماید و این طایفه را بگزیند و اختیار کفار بر گروه ابرار فرماید بدرستی که آن کس افترای گناه عظیم بر حضرت اله کریم نمود نعوذ باللّه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و حضرت قادر و هاب در کتاب مستطاب تفرقه میان حق و باطل و طاهر و نجس و مؤمن و کافر کما ینبغی و یلیق نمود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۳ و بیان فرمود که حضرت نبی المحمود در هنگام وفات کسی را برای ولایت و نیابت خود طلب ننماید مگر کسی را که حال محل و لایق منصب ولایت از نبوت آن حضرت خاتم الرسل از روی صدق و عدل و طهارت و فضل باشد و اما امانت که تو ذکر آن نمودی آن امانت امری است که جایز بلکه واجب است که آن در انبیا و رسولان و اوصیای آن اعیان باشد زیرا که حضرت واهب منان تبارک و تعالی این طایفه کرام عظام را امنای خلقان و حجج ایشان در زمین بدلا- یل و برهان گردانید پس کسی که سامری را اعانت کند و سبب جمعیت و کثرت عدت و شوکت او گردد از کفار بر عبادت گوساله در هنگام غیبت موسی علیه السّلام اقتدا و ایتمام بمحل موسی (ع) از روی تمرد و طغیان تمام بود و چون مقرر است که احتمال این امانت سزاوار نیست الا کسی را که طاهر از رجس و نجاست و عقیدت باشد پس سامری متحمل وزر و خطیئت خود از در دولت هر که سالک مسالک طریقت آن بطریقت از ظالمین و اعوان ایشان باشد در گردن آن متمرّد طاغی بی ایمان است و ازینجاست که حضرت نبی الأکرم علیه الصلاه و السلام فرمود: اگر کسی سنت بگذارد و چنانچه آن سنت حق باشد اجر آن از برای آن کس است و اجر هر که عمل بدان کند تا روز قیامت برای اوست و اگر کسی سنت گذار باطل باشد وزر و ذلت آن و وزر هر که عمل بدان کند تا روز قیامت بگردن آن خسر الدنیا و الآخرت خواهد بود این قول حضرت عزّ و جلّ در کتاب منزل بخاتم الرسل در باب قصه هابیل که برادرش قابیل را بقتل رسانید شاهد حق و بینة صدق است بر آن چنان که فرمود که: مِنْ أَجْلِ ذَلِكْ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ الْاِحْتِجَاجِ، ج ۲، ص: ۴۵۴ أَوْ فَسَادٍ فِي الْبَارِضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا تأویل لفظ احیاء بر خلاف ظاهر است زیرا که تفسیر و تأویل او در باطن و واقع درین موضع بمعنی هدایت است برین تقدیر تفسیر آیه حضرت ایزد قدیر چنان باشد که هر که هدایت کسی کند چنانست که هدایت جمیع مردمان کند چه هدایت سبب حیات ابد است و هر کرا حضرت الله تعالی مسمی بزنده گرداند بیقین او را ابد الآباد نمراند بلکه او را از سرای مشقت و محنت منتقل بسرای عطا و راحت نماید اما آنچه در قرآن از صفت باری منان جلّ ذکره من الزیاده و النقصان بعضی مکان مخاطب بلفظ انفراد و مرّه بعد اخری بخطاب جمع واقعست بدرستی که خدای تعالی و تقدس ذات مقدّس خود را توصیف و تقدیس بوحدانیت و یگانگی نمود چه او معبود حقیقی و نور ازلی و قدیم ابدیست که لیس کَمِثْلِهِ شَيْءٌ یعنی هیچ چیز مثل و مانند حضرت ربّ العزیز نیست تغییر و تبدیل در ذات و صفات خالق الموجودات بدلالات و واضحات راه ندارد و هر چه اراده و اختیار کند بعمل آرد که: یحکم ما یشاء و یختار لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه و از ایجاد و خلقت و از فطرت بریت اصلا نقصان و زیادت در ملک حضرت ربّ العزت عاید و راجع نگردد و از عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نوع نقصان بقا در منان لاحق و عیان نشود بلکه از تکوین و ایجاد موجودات حضرت صمدیت اظهار قدرت و ابراز سلطانیت و تبیین و توضیح براهین حکمت خود نمود پس بنوعی که اراده و خواهش حضرت واجب الوجود بود بهر وجه که خواست خلق فرمود و بعضی افعال و اشیاء را از دست برگزیدگان امنای خود جاری و سانح گرداند و فعل و امر آن اعیان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۵ امر و فعل مهیم سببناست چنانچه حقایق آن را در قرآن ظاهر و بیان فرمود که: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و زمین و آسمان را ایزد منان طرف از برای مشیت و ایجاد اصناف خلق نمود تا تمیز خبیث از طیب و جاهل نادان از عالم مؤدب نماید با آنکه حضرت ارحم الراحمین در سابق علم و دقایق بر تمامی حقایق فریقین از اهل آسمان و زمین بود و دیگر آنکه آن را مثال از برای اولیا و امنای خود گرداند و خلیفه را عارف و شاهد بفضل منزلت اولیای واجب تعالی سازد و او را باین اشفاق و احسان بنوازد و آنچه از اجر و پاداشت اطاعت ذات

اقدس خود برای مطیع صاحب علم و نفس خویش واجب و مؤسس فرمود نیز از جهت مطیعان انبیا و رسولان که اطاعت و متابعت آن اعیان را مقرون به طاعت خود فرمود جزا و پاداشت آن را بر خود لازم گردانید و حجت بر ایشان واجب نمود چنانچه ایشان را مخاطب گردانید بخطاب که دلالت بر انفراد و یگانگی ایزد وهاب دارد و نیز دلیل واضح و بین است بر آنکه ایزد تبارک و تعالی را اولیاست که افعال آنها و احکام آن اعلام جاری مجری افعال قادر علام است و آن اولیای بیچون بندگان مکرم حضرت واهب عالمند فهم العباد المکرمون لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ آن خدای که انسان را مؤید بروح خود گردانید و خلق را بر اقتداء انبیاء و رسولان بر علم غیب به ذریعه و تبعه قوله تعالی: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ عارف و شاهد و واقف فرمود حضرت قادر منعم آن خدایست که طوائف امم را در آن عالم از نعم که بایشان انعام نمود و بر آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۶ کسی که متابعت ایشان نمود از اولیای ایشان بی شبه و گمان سؤال خواهد فرمود سایل زندیق گفت: یا امیر المؤمنین جماعت که حجت ایزد مَنان اند چه کسانی؟ حضرت ولی رب العالمین گفت حجج رسول خدای تعالی بر کافه برایا و هر که نائب مناب و قایم مقام رسل کرام باشند از برگزیدگان ایزد علام که حضرت بیچون آن جماعت را مقرون بنفس اقدس خود و نفس رسول مقدس گردانید و اطاعت و متابعت ایشان را بر خلقان حضرت واهب سبحان چنان که اطاعت ذات اقدس خود را بر آن طایفه واجب نمود لازم فرمود آن جماعت والیان امر دین و هادیان سبیل رب العالمین اند که خالق السموات و الارضین در حق ایشان چنین فرمود که: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و ایضا در شأن عالیشان آن افضل امم میفرماید که: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ زندیق گفت: یا امیر المؤمنین آن امر کدام است که حضرت ایزد علام را در انصرام و انجام آن این همه تاکید و اهتمام است؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: آن امر عبارت است از آن چیزی که ملائیکه بآن از قبل مهیمن منان نازل گشتند در شبی که در آن شب هر امر و حکم از حضرت واحد علیم مقرون و مستقیم گردد از ایجاد و خلق و از اجل و رزق و از حیات و عمر و از موت ذی حیات و اجل و علم بغیب آسمانها و زمین و معجزات و آیات که هیچ احدی را سزاوار نباشد مگر خدای تعالی و اصفیاء و سفره که میان خدا و خلق الله باشند که ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۷ وجه خدای تعالی که در قرآن ذکر نمود اشارت بآن اعیان است چنانچه فرمود که: فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَجْه خدای تعالی ایشانند که بقیة الله اند یعنی حضرت محمد بن الحسن علیهما السلام که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد بعد از انقضای این مدت و زمین را بحکم احکم الحاکمین مملو گرداند به عدل و آسایش خلق چنانچه پیش از ظهور آن حضرت مملو بود از ظلم و جور، و از آیات و علامات او پنهان و غایب شدن آن ولی ایزد مَنان است در هنگام طغیان خلقان و اظهار انتقام عداوت اصحاب عدوان. ای زندیق قصه و حکایت که من ترا عالم و شناسا گردانیدم بحقایق آن اگر آن اخبار مخصوص حضرت رسول مختار بودی هر آینه خطاب دلالت بر فعل ماضی کردی و از برای حال و استقبال نبودی و بایست گفت نزلت الملائکة و فرق کل امر حکیم یعنی بلفظ ماضی مذکور میشد و بلفظ مضارع تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ مذکور نشدی پس اینکه بلفظ مستقبل واقع شد دلالت بر وجود وافر الجود آن خاتم الاوصیاء حضرت سید الوری علیه السلام دارد و حضرت ایزد مَنان در اثبات حجت بقول خود در قرآن زیاده باین بیان واضح و عیان گردانید چنانچه در حق اصفیا و اولیاء خود علیهم السلام فرمود: که أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَرتی عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ که درین آیه از برای خلیفه تعریف قرب آن اعیان نمود چنانچه در محاورات اهل ادب و فصحای عرب گویند: فلان الی جنب فلان گاهی که اراده قرب شخصی به شخصی نمایند و اینکه حضرت رب العزت این مقدمات را برموز مذکور گردانید الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۸ که آن را بغیر الله تعالی و رسل و انبیاء و حجج ایزد تعالی در زمین هیچ احدی بر حقایق آنها عارف و دانا نیست بواسطه آنست که حضرت ارحم الراحمین عالم بود بر آنکه مبدلین در کتاب ایشان احداث امر کبار از روی ظلم و کین در باب اسقاط اسمای حجت های دین از قرآن رب العالمین نمایند و بر امت آن امر را ملتبس گردانند تا آن جماعت اعانت ارباب بدعت بر بطلان و غوایت نمایند لهذا ایزد تبارک و تعالی برموز آنها مذکور و دل های آن طایفه

و ابصار ایشان را کور گردانید تا آنکه این آیات و غیر این آیات، از خطاب که دلالت دارد بر آنچه آن طایفه احداث آن در قرآن از روی تبدیل و تغیر آن نمودند و حضرت عزیز و هاب اهل کتاب را که اقامت بقرآن و عالم بظاهر و باطن آن اند آن جماعت را از شجره طیبه من شجره اُضِلُّهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا گردانید یعنی این علم حضرت علّام الغیوب در اذهان که از جمیع ارجاس عیوب مبرا و معرا و بتحلیه صدق و صفا مزین و مصفی بودند و قدرت تحمل و برداشت این علم در وقت بعد از وقت داشتند ظاهر و بین و مقرر و ممکن دانید و اعداء این اولیاء اصفیای ربّ العلی را از اهل شجره ملعونه که همت خود بر اطفاء نور الله بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ داشتند گردانید و اگر منافقین لعنه الله علیهم اجمعین آنچه از نقص و عیب که برای ایشان مقرر است در دار آخرت از محاذی صدق مطاوی این آیات که در قرآن واهب العطیات ترک کرده اند مطلع میگشتند هر آینه اسقاط و اخراج تمامی این آیات که من تأویل و تفسیر آنها برای تو واضح و هویدا گردانیدم با آنچه از قرآن از الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۵۹ اول اسقاط کردند می نمودند لکن حضرت ایزد مهیمن بامضای حکم خود بایجاب حجت و لزوم آن بر خلقان واضح و عیان گردانید چنانچه فرمود که: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ چشم و دل‌های آن جماعت را پوشیده از تأمل و تدبّر و از تفهّم و تفکر حقایق این آیات مأیوس و محروم و مخفی و محجوب نمود لهذا آن جمع یکسر بر آن مطلع و مخبر نگشتند و آن را ترک کرده بحال خود گذاشتند و ممنوع از تلبس این آیات بوساطت ابلیس خسیس و بامداد و اعانت آن مطرود و مردود ایزد متعال قادر بر تحریف و التباس نشدند پس سعدای ایزد اقدس آله بر آن حقایق واقف و آگاهند و اشقیاء و مردودان واجب تعالی و تقدّس از ادراک حقیقت تأویل آن آیات کور و گمراهند پس آنگاه حضرت ولی الله تلاوت این آیه کلام ربّ غفور نمود که وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ بعد از آن گفت: ای زندیق حضرت الله تعالی جلّ ذکره از سعت رحمت و کثرت احسان و رأفت بخلقان بوسیله علم بتغییر و احداث مبدلان و محرّفان کتاب قرآن لهذا آن را منقسم به سه قسم گردانید یک قسم آن را عالم و جاهل میدانند و قسم دیگر را بغیر آنکه ذهنش مصفا و جسمش لطیف و مجلی و ضمیرش صحیح و معزّا از کدورات ظلمت جفا باشد از طایفه: فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ نَمِيَّابَنْد و قسم ثالث آن را بغیر خدای منّان و امنای واحد سبحان و راسخان در علم و عرفان پی به حقایق دقایق آن نبرند و حضرت واحد جبار قسمت قرآن بانواع ثلثه مذکوره و اختیار این کار محض بواسطه آن نمود که اهل باطل که مستولی بر میراث رسول ایزد باری شدند و جمعی دیگر که معنی قرآن را بظاهر فی الجمله دانند دعوای آنچه حضرت واجب تعالی بجهت آنها بنصّ قرآن معنی و مهیا نگردانید نکنند و مردم را بامثال فرمان و امر خود ملجأ و مضطر نگردانند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۰ تا آن جمعی خاکسار از اطاعت و متابعت والیان حق استکبار و استنکار از روی اغترار و افترا بر خدای واحد بوسیله کثرت مظاهر اسرار و معادن مجاز بلکه محض از عباد خدای عزّ و جلّ و بغض حضرت سید الرسل نمایند و این جماعت را از ولات امر ایشان که بنصّ قرآن و تبلیغ رسول آخر الزمان باشند بر نگردانند تا آنها را در آخرت خاسر و واله نمایند، و اما آنچه از قرآن که عالم و جاهل مطلع و مخبر از تغیر مجمل و مفصل آن باشند آن از فضل حضرت خاتم الرسل است صلی الله علیه و آله و سلّم و آن در کتاب واهب سبحان آیه کریمه: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ است، و اما قول حضرت ایزد تبارک و تعالی: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصِيبُوكُمْ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا این آیه را ظاهر و باطن است ظاهرش صلوا علیه است، و باطنش و سلموا تسلیما است یعنی ای امت سلام کنید مر آن کسی را که وصیّ آن حضرت است و خلیفه بر شما گردانید از روی فضل و احسان و آنچه به شما عهد و شرط نمود در باب او از اطاعت و موالات ائمه اثنا عشر و تسلیم و انقیاد حکم و امر ایشان نمودن تا روز محشر تسلیم نمودن که اصلا تصور تجویز خلاف آن نمودن است: ای زندیق معنی باطن این آیه از آن ثابت است که ترا مطلع و مخبر گردانیدم که عالم بتأویل آن نگردد مگر کسی که حس او لطیف و ذهنش صفی و شریف و تمیزش صحیح و غیر سخیف باشد، و همچنین است تأویل قوله تعالی: سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ إِنَّكُمَا كَانَتْما مِنَ الصّٰلِحِیْنَ باین اسم گردانید چنانچه در محل دیگر ایزد اکبر میفرماید که: یس وَالْقُرْآنِ الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۱ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

و حضرت ربّ العالمین عالم و مطلع بود که اگر میفرماید- سلام علی آل محمد محترّین و مبدلین اسقاط این از قرآن می نمودند چنانچه غیر آن را اسقاط نمودند و اظهار عداوت بحضرت رسالت مینمودند مع هذا آن برگزیده رب العزه بایشان تقرّب الفت میفرمود و آن منافقین بیدین را در مجلس بهشت قرین ارم تزین خود در شمال و یمین مکن و هم نشین میگردانید و روی بایشان ترش نمیگردانید با آنکه حضرت ارحم الراحمین ترحم بحال سید المرسلین نمود و آن حضرت را بدوری و ابعاد اهل نفاق و فساد امر فرمود. چنانچه گفت وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و بقول عزّ و جلّ در آیه دیگر: فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ غَرِيزٍ أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ وَ هَمَجِنَ است قول حضرت عزّ و جلّ: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ که حضرت واهب عالم نام ایشان و اسم آباء و امهات آن لثام را بنام مذکور بر گردانید بلکه مرموز گردانید. ای زندیق اما قول خدای تعالی: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ تَأْوِيل و تعبیر آیه بدین منوال است که هر اشیاء در معرض هلاک و تلف است الا دین خالق ملک که آن از معرض فنا و هلاکت مصون و محروس است زیرا که از محالا- تست که حضرت خالق الموجودات همه چیز فناپذیرد الا وجه اوجه ذات اقدس او اجلّ و اعظم و ارفع و اکرم از آنست که فنا و زوال و تغییر و انتقال بدو راه یابد بلکه هر چه متصف بصف فنا و هلاک و زوال و استهلاک گردد از ممکناتست و او واجب الوجود است و بغیر او هر چه هست ممکن که قبول وجود و عدم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۲ از حضرت واجب عالم نمایند چنانچه فرماید که: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ خدای عزّ و جلّ حقایق آن را درین آیه مفصل بیان نمود چنانچه میان خلق خود و وجه خود تفصیل فرمود: که بغیر ذات و دین ایزد علام باقی موجودات بالتمام در معرض تلف و فناست اما اظهار انکار تو در قول مبارک واجب تعالی و تبارک وَ إِنَّ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ الْآیَه چنین نیست که بواسطه اشتباه قسط و جور اولیاء ایتام در اموال ایشان سبب نکاح نسوان مطلقا گردد و نیز همه زنان ایتام نیستند پس آن نیز از آن بابت خواهد بود که پیشتر بواسطه تو ذکر کردم که منافقین در قرآن حضرت ربّ العالمین تحریف و اسقاط نمودند. بر اصحاب دانش و ارباب بینش مخفی و مستور نیست که در سبب نزول این آیه خلاف و اختلاف بسیار است و آنچه مصنف کتاب ابو علی الطبرسی رحمه الله علیه در تفسیر مجمع البیان ایراد و عیان گردانید بعضی از آن را بعینه این مترجم احقر ذکر بنماید اینست که اختلاف در سبب نزول و کیفیت نظم محصول و اتصال فصول آن مبنی و محتوی بر بیان اقوال است اول آن اقوال آنکه این آیت در حق دختر یتیمه که در حجر بیت ولی خود بود نازل گردید چون ولی آن دختر را رغبت بسیار در مال و جمال آن یتیمه به هم رسید خواست که او را تزویج بدون مهر مثل نماید لهذا آن ولی و سایر اولیاء ممنوع و منزجر از ارتکاب مثل این فعل و اقدام این عمل گشتند و مأمور شدند بآن که اگر نکاح امثال این نسوان کنند باید که بمهر امثال ایشان عقد نمایند، قول دوم آنکه این آیت در حق مردی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۳ نازل شد که در تزویج مریض بود چهار زن و پنج و شش تا ده زن خواست بر چند اقوام و قبایل او او را از آن عمل منع مینمودند مفید نمی شد تا آنکه آن چه از مال که در تحت تصرف داشت صرف نمود و چون یتیم در حجر تربیت او بود و از آن یتیم مال که در تصرف او برسم و دیعت بود آن را نیز شروع در جمع نمود و خواست که مال یتیم را صرف نماید حضرت واجب الوجود او را از تزویج زیاده از اربع نهی نمود تا محتاج بتصرف مال یتیم نشود، و قول سیم آنست که این آیه در حق جمعی نازل شد که آن طایفه در صیانت و محافظت اموال ایتام سعی و اهتمام تمام مینمودند لیکن تزویج زنان بسیار میردند و اصلا با نسوان سلوک بر نهج عدل و رضای واهب منان مینمودند حضرت سبحان این آیه بر ایشان نازل گردانید که چنانچه شما از تعدی و تفریط در مال ایتام اجتناب و احتراز لازم میدانید باید که از حیف و ظلم و جور و ستم در حق نسوان برحذر و مجتنب باشید پس باید که از تزویج یک زن تا چهار زن تجاوز نکنید خلاف عدالت است قول چهارم آنکه طایفه تحرّج در اموال ایتام و اکل آن از روی اقرار اسلام و ایمان و تصدیق حضرت رسول آخر الزمان اجتناب و احتراز تمام مینمودند لیکن اصلا و قطعا از تحرّج زنا مجتنب و محترز نبودند لهذا حضرت ایزد سبحان و تعالی گفت چنانچه شما تحرّج از اکل مال ایتام مینمائید باید که تحرّج از زنا

نیز بر خود واجب دانید و نکاح مباح نمائید از یک زن تا چهار زن قول پنجم آنکه اگر شما می‌ت رسید در حق یتیمه که در حجر شما تربیت یافته عدل نتوانید نمود پس باید که نکاح ما طاب من النساء نمائید چنانچه فرمود: **كَلِمَاتٌ مِّنَ النَّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ لِّیَكُنْ مِنْكُمْ مِّنَ النَّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ** لیکن از آنچه خدای علام بشما حلال گردانید از ایتم و این خطاب متوجه بولی یتیمه در هنگام که ولی اراده تزویج ایتم نماید، قول ششم آنکه اگر تحرّج از مؤاکله ایتم الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۴ مینمائید باید که ایضا تحرّج از جمع بین النساء نیز نمائید تا آنکه ملحوظ نظر و مرکوز خاطر شما است معمول گردد البته تزویج زنان بسیار ننمائید مگر وقتی که از جور و ظلم و حیف و ستم نسبت بایشان باطمینان باشید پس معنی آیه **وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ** آن باشد که ای معشر اولیای ایتم اگر شما را خوف از عدم انصاف و عدالت نسبت بایتم از طرف شما باشد و ترسید که مبدا عدالت نتوانید نمود: **فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النَّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ** یعنی نکاح کنید از آنچه خدای تعالی بشما حلال گردانید زیرا که معنی طیب از نساء عبارت است از تزویج جماعتی که عقد و خواستگاری آنها بموجب شرع شریف ایزد باری حلال و مباح باشد نه از محرّمات پس بر تقدیر قول اول معنی آیه چنین باشد اگر شما را در یتامی در هنگام که تزویج آنها نمائید خوف آن باشد که نتوانید عدالت نمود باید که تزویج بوالغ نمائید بواسطه آنکه اگر در حق بالغ از شما حیف واقع گردد ابراء و اسقاط ممکن است، اما تأویل و تفسیر حضرت ولی ایزد بصیر ظاهر میگردد که درین آیه تحریف و تبدیل شد چنانچه مذکور شود پس آنگاه آن ولی الله فرمود: که در بیان نکاح نسوان در قرآن لازم الاذعان از خطاب و قصص زیاده از ثلث قرآنست. ای زندیق این و آنچه مماثل و مشابه اینست در قرآن رب العالمین از احداث منافقین است که آن ظاهر بر اهل نظر و ارباب تأمل است اما معطلین و ارباب ملل متفرقین را مساعی قدح و محامل نزاع بسیار در قرآن لازم الاطاعة و الإذعان بهم رسید و اگر من تمامی آنچه اهل نفاق و ارباب شقاق در قرآن اسقاط و تحریف نمودند شرح و بیان نمایم و ذکر آنچه آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۵ جماعت تبدیل و تغییر و آنچه جاری مجرای آنست نمودند هر آینه این مقدمات بطول انجامد لیکن وجه وجوب بعینه و حرمت آن ظاهر گردد که اظهار آن از مناقب اولیای ملک تعالی و از عیوب و مثالب اعدای این طایفه بیحیاست و اما قول خدای تعالی: **وَمَا ظَلَمْنَاهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** ذات مبارک ایزد تعالی و تبارک اجلّ و اعظم و ارفع و اکرم از آنست که جور و ظلم و حیف و ستم بر هیچ احدی از امم نماید اما حضرت واجب تعالی امنای شرع و دین را بر خلق بنفس خود قریب و قرین گردانید و خلیفه وقت را بر جلالت قدر این طایفه در نزد حضرت آله واقف و آگاه گردانید و برو واضح و معلوم نمود که ظلم ایشان بر خلقان ظلم حضرت واحد سبحانست نسبت به خلقان چنانچه فرمود و ما ظلمونا ببغضهم اولیاءنا یعنی هر چند منافقان اظهار بغض عداوت نسبت باولیای ما نمایند و معونت و مدد اعدای اولیاء در ظلم و ستم بر اولیا و احباء نمایند ما بر آن جماعت ظلم نکنیم بلکه ایشان ظلم و ستم بر نفس خود نمایند چه ایشان بوسیله این حرکت محروم از رحمت ربّ العزت و مأیوس از بهشت عنبر سرشت گشتند و بر خود خلود و ابود بنیران واجب و عیان گردانیدند. و اما قول حضرت ایزد تبارک و تعالی در آیه وافی هدایه **إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ** آنست که حضرت واهب متعال عزایم شرایع دین و آیات فرايض را در اوقات مختلفه شهور و سنین انزال و ارسال نمود چنانچه ایزد علام خلق - سموات و ارضین بالتمام در ساعات ستّه ایام فرمود: و اگر اراده کامله و مشیت شامله او تعلق در ایجاد و خلقت آن در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۶ کمتر از آن ساعات بلکه در اقل از لمح بصر شدی بی شبه و گمان بر قادر بی امتنان بغایت سهل و آسان بودی لیکن حضرت خالق الموجودات آنات ساعات و مدارات اوقات را مثال از برای امنای ذات حق عزّ اسمّه و ایجاب از جهت حجت بر خلق گردانید پس اول آنچه عزّ و جلّ خلقان را مقید معجل به آن نمود اقرار بوحدانیت و ربوبیت حضرت احدیت و تکلم بر شهادت کلمه طیبّه اشهد ان لا اله الا الله بود چون جماعت بحکم واحد بیچون اقرار بر آن نمودند بعد از آن همگی و تمامی ایشان را بر اقرار از برای نبیّ و نبوت و شهادت از برای آن حضرت برسالت جمیع بریت امر نمود چون همه عباد مطیع و منقاد گشتند و از فرموده صمدیت برنگشتند بر این جماعت اول امر باقامت نماز پنجگانه نمودند. پس آنگاه مأمور حضرت ربّ غفور بقیام صیام شهر رمضان بالتمام و اداء حج بیت الله الحرام مع الاستطاعة الیه

سیلا- بعد از آن بجهاد پس از آن مأمور باداء زکوات از آن تصدقات و آنچه جاری مجرای آنست از مال خراج و غنیمت مأمور شدند در آن زمان منافقان گفتند: یا محمد آیا برای پروردگار تو هیچ امر باقی است که بر ما واجب گردانی؟ اگر چیزی از مفروضات باقی باشد برای ما ذکر نمای تا خاطر ما ساکن و مستقر گردد و نیز معلوم ما شود که چیز دیگر بر ما فرض و مقرر نیست چون مکرر این سخن بسمع سید البشر رسانیدند حضرت عزّ و جلّ این آیه مبارکه: **إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ بِخَاتَمِ الرِّسْلِ وَ مَرْسَلِ وَ مَرْتَلِ** گردانید. و ازین آیه اراده ولایت ما ائمه البریه نمود و آنگاه حضرت اله انزال الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۷ آیه **إِنَّمَا وَ لِيُكْمِ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ** فرمود: و در میان امت نبی الرحمه خلاف نیست در آنکه در آن روز اعطای زکوات بغیر یک مرد کسی دیگر از اصحاب حضرت محمد ننمود و اگر حضرت واجب الوجود ذکر اسم در کتاب مستطاب مینمود هر آینه ارباب نفاق و اهل شقاق اسقاط اسم با آن آیه که نام در آن بود میکردند و اصلا، از مخالفت امر حضرت معبود و خسارت یوم الموعود فکر نمیکردند. ای زندیق این و آنچه مشابه اینست بالتمام از رموزاتست که من برای تو ذکر کردم که در کتاب ربّ العزّة واقع است و ثابتست اما اهل تحریف و ارباب تزییف معنی این را بنوعی دیگر حمل کنند تا آنچه از احداث معنی غیر واقع که بتو رسد و بامثال تو و شما بظاهر آن رفته اصلا متوجّه تأویل و تفسیری که مراد حضرت سمیع بصیر است نشوید: ای زندیق چون رسول حضرت بیچون بعد از نزول آیه: **إِنَّمَا وَ لِيُكْمِ اللّٰهُ الْآيَةِ وَ نَزُولِ: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِيْكَ مِّنَ النَّاسِ** تبلیغ امر ولایت ائمه البریه بعد نزول آیه العصمه بخلقان نمود و از امت مکرر مصافقه و مباحثه بواسطه ائمه المعصومین گرفت و در آن باب و مرام حسب الامر ایزد علّام تأکید تمام نمود در آن زمان ایزد تبارک و تعالی انزال و ارسال این آیه وافی هدایت نمود که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** ای زندیق اتمام و اکمال دین و نعمت موقوف بر تبلیغ ولایت ائمه البریه بود چنانچه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۸ مذکور شد، و اما آنچه حضرت ملک تعالی شأنه رسول مجتبی را بآن خطاب مستطاب نمود که: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** و شما جمعی کثیر از اهل ملل متخالفه بر ایمان و آنکه جاری مجرای ایشان باشند از کفره که مقیم بر تمرد و عصیان و عداوت و طغیان باشند مشاهده و ملاحظه مینمایند و به خاطر میرسد که اگر حضرت محمد رحمت هر احدی از عالمیان بودی بایستی که همگی امت بلکه تمامی بریت هدایت یافته از عذاب سعیر و عقاب ایزد کبیر نجات یافتندی بدان و آگاه باش که اللّٰه تبارک و تعالی از رحمت حضرت محمد رسول آخر الزمان بر عالمیان اراده نمود که آن حضرت سبیل مهلت و وسیله انظار امت باشد درین سرای محنت و مشقت که بواسطه رأفت و رحمت ایشان نسبت بعالمیان این امت از گرفتاری ببلائیاء معجله در دار دنیا در امن صحت و سلامت باشند. و چنانچه امم انبیای سابقین بوسیله تمرد و عدم اطاعت اوامر و نواهی انبیا و رسولان ایشان معجلا در دار دنیا ببلائیای گوناگون و شداید از شرح و بیان افزون گرفتار گشتندی. این طایفه از آن بلایا و محن در عین صحت و امنیت بجهت آنکه حضرت ایزد متعالی انبیای پیشین را بتصریح مبعوث و ارسال گردانید نه بتعریض تا بهر چه از حضرت ایزد علّام ربّ غفور مأمور گردند بر فور به امم تبلیغ نمایند و کمال سعی و اهتمام در انصرام و انجام اوامر و نواهی حضرت ایزد علّام نمایند و چون بعد از تبلیغ رسالت امت در باب اطاعت تقصیر و تقاعد مینمودند و در ایداء آزار انبیای ابرار و رسل اخیار نهایت سعی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۶۹ و اجتهاد میکردند: در زمان آن اعیان چون شکایت متمردان بامر و بیان می بردند در همان زمان بلائیای عجیب و شداید و غضب بر آن قوم متمرّد معجب نازل شدی و حضرت خاتم الرّسل چون از انبیای مرسل است و مأمور به تبلیغ امر از حضرت غنی اکبر بامنت می شد در ساعت باین جماعت میرسانید و چون قوم اجابت نبیّ الرحمه مینمودند آن طایفه با اهل دار در مهد امن و سلامت بودند و اگر احيانا اطاعت نمیکردند حضرت بزودی شکایت امت بحضرت ربّ العزت نکردی بلکه از ایداء و آزار مشرکین عرب و سایر اسرار بوثیقه انّ اللّٰه مع الصابرين صبر کردی لکن سایر خلفا و انبیا اگر قوم ایشان مخالفت آن اعیان میکردند بآفت و بلیت: که رسول و نبی آن وقت آن طایفه را وعده بآن داده بود آن جماعت بهمان بلیه هلاک و نابود شدند از خسف و رجف و ریح و قذف و زلزله

و غیر آنها از اصناف عذاب چنانچه در کتاب ایزد وهاب مذکورست که امم انبیای سالفه بآن بلایای معجله هلاک گشتند لیکن چون حضرت مهیمن عالم بود که رسول ذو المنن نبی ما محمد علیه سلام الله تعالی و اوصیای حجج او در زمین صابرند بر الم ایدای مخلوقین و طاقت مشقت و محنت امت که هیچ رسول و نبی از امت خود متحمل مثل آن نتوانستند شد می آرند و بزودی شکایت امت بحضرت جلت عظمته نمی آرند فلهمذا آن رسول با اقبال را حضرت آله متعالی بتعریض مبعوث و ارسال گردانید نه بتصریح و آن حضرت پیوسته اثبات حجت بر امت از روی تعریض میگردانید نه تصریح چنانچه بقول الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۰ مبارک خود در حق وصی خویش یعنی ولی ایزد تعالی و تبارک فرمود که: من کنت مولاه فهذا مولاه و هو منی بمنزله هرون من موسی الّا انه لا- نبی بعدی یعنی هر کرا من در ایام حیات مولی و حاکم او باشم پس این مولی و حاکم اوست و آن مرا به منزله هارونست نسبت بموسی علیه السلام الّا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود این کلام از روی تعریض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد و از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خلیفه و نبی نیست که کلام بیان کنند که آن را معنی محصل بلکه در آن رضای حضرت عزّ و جلّ نباشد پس نبی الزّحمه ازین کلام صدق التیام بر امت بالتمام واجب گردانید که بدانند چون نبوت و اخوت در نبی، خلقت بیچون حضرت هرون و موسی بود و در آن کس که نبی الاقدس او را بمنزله هرون نسبت بذات مقدّس خود گردانید این دو صفت معدوم بود البته او را خلیفه بر امت بمنزلت هرون گردانید. چنانچه موسی علیه السلام هرون را بر بنی اسرائیل بالتمام خلیفه بسیعی و اهتمام گردانید و از حضرت ایزد علام التماس و استدعای خلافت آن حضرت برای امت نمود. چنانچه فرمود که اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی و لیکن حضرت رسول آخر الزّمان اگر بامت میگفت که شما تقلید احکام اسلام و ایمان بغیر از فلان بحکم قادر سبحان جایز و رخصت بدانید که اگر خلاف کنید بامر ایزد وهاب هر آینه بشما عذاب نازل گردد. بیقین بموجب وعده حضرت رسالتآب بر آن طایفه ورود و اتیان عذاب میشد و باب انظار و امهال بنا بر قول رسول واهب متعال و خلل زوال یافتی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۱ دیگر آنکه حضرت نبی فرخنده خصال در اکثر احیان و محال بدون اذن و رخصت ذو الجلال مبادرت در هیچ طلب و سؤال نمودی و هیچ حال مرتکب افعال بغیر تحصیل رضای قادر فعال نشدی چنانچه در هنگام که سد ابواب اصحاب از مسجد الحرام نمود الّا باب وصی خود را که مسدود نمود و به حال خود گذاشت فرمود: که من هیچ باب مفتوح مسدود نگردانیدم و هیچ در گشاده را نیز بغیر حکم ایزد سیّوح مفتوح نگذاشتم بلکه درین هر دو کار اطاعت امر و حکم ایزد جبار نمودم مع هذا قوم بعد از استماع این گفتند که ابواب ما جماعت مشایخ را بالتمام از مسجد الحرام مسدود گردانیدی و باب آنکه از ما در سنّ بغایت کمتر بود بهمان حال مفتوح مستمر داشتی و ما را بحال خود نگذاشتی حضرت سید البشیر و النذیر فرمود: که سد و غلق ابواب و ترک بعضی ابواب بحکم حضرت مالک الرقاب بود و آنچه در باره حوادث سنّ ولی ایزد مهیمن فرمودند: بدرستی که خدای ذو المنن صغر سن را در اوصیای انبیای بیچون اعتبار نمودند چنانچه در باب یوشع بن نون حضرت موسی کلیم علیه التّحیّه و التسلیم را امر نمود که او را وصی و ولی عهد خود گرداند و حال آنکه یوشع در سن هفت سالگی بود و عزایم و شرایع اسلام و ایمان و دلائل حکمت و براهین آن را در نزد یحیی و عیسی علیهما سلام الله تعالی مودع گردانید در حال صغر سن ایشان کودکی بآن اعیان را منظور نداشت و آنچه خواست در باب احسان نسبت بایشان بعمل آورد و اینکه حضرت ربّ العالمین نظر بر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۲ صغر سن انبیاء مرسلین و اولیای دین نمود و عزایم دین و حکمت و براهین در نزد ایشان مودع گردانید بواسطه آنست که حضرت واهب غفور عالم و عارف بعواقب امورست و حضرت ارحم الراحمین بتحقیق و یقین میداند که اوصیای مرسلین بعد از ایشان ضال و کافر و گمراه و ابتر نگردند و گاه است که انبیای مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بواسطه توضیح حال شخصی که بحقیقت احوال او من جمیع الوجوه مطلع و مخبر است که امت ایشان بعد از آن اعیان باغواى شیطان میل بجانب آن کس میکنند همان شخص را به امر و حکم به تبلیغ مهام ایزد علام معین گردانند تا حقیقت عدم صلاحیت آن امر و غیر استحقاق و سزاوار نبودن او را بر برایا ظاهر گردانند چنانچه نبی ما حضرت محمد مصطفی سوره برائت بکسی داد که بمکه رساند و بمشركین

آن محل بحکم عز و جل بخواند که مطلع بود که مردم بعد از وفات سید عالم او را اختیار بر وصی او مینمایند چون رسول بیچون او را بمصحوب سوره مذکور روانه مکه معظمه گردانید در همان زمان جبرئیل از نزد حضرت ایزد منان بخدمت نبی الانس و الجان آمد و گفت یا نبی الاکرم واهب علّام بشما سلام میرساند و میگوید که: این سوره را باهل مکه نمیرساند الا آنکه از من یا از شما باشد و ماند که وصی خود را در عقب آنکه سوره را حواله او گردانید تا او را باز گرداند و سوره را ازو گرفته بمکه رسانیده بسکنه آن محل بخواند پس در ارتجاع آن مرد که سوره مزبوره با او بود دلالت تمام است بر خیانت او از آنچه خدای تعالی میدانست که امت بعد از آن حضرت او را بر وصی ایشان اختیار کنند و او لایق آن کار و مستحق آن کردار نیست الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۳

لیکن آن حضرت خواست که بر امت ظاهر گردد که او سزاوار اختیار هیچ- امر از امور پروردگار غفور نیست بعد از آنکه سوره براثت بوصی سید العربی حواله نموده مراجعت نموده مردم بخدمت سید عالم رفته بشفیع نمودند که: فلان چون از آن خدمت مأیوس گشته بغایت متألّم و حیرانست بهمه حال التماس و استدعا از مکارم اخلاق تو ای نبی المتعالی آنکه در غزوه ذات السلاسل در نزد امت او را سرافراز آن محل گردانی و بنزد علم نفاق عمرو بن العاص که سردار عسکر است فرستی که او سعی و اهتمام خود در جهاد کفره لثام ظاهر و بانصرام رساند حضرت سید الانام بنا بر التماس اصحاب در آن مرام او، را با دیگری نزد عمرو عاص فرستاد و پیغام داد که بموجب استدعای اصحاب این دو نفر را بعسکر گسیل کردیم تا سعی و نیکو بندگی خود را در امر جهاد با ارباب عناد ظاهر گردانند که تا مجزای ایشان در نزد حضرت خلاق، العباد گردد عمر و حراست عسکر بآن دو نفر مقرر داشت خلاصه آنکه حضرت نبی الوری ایشان را متولی هیچ امر نکردند بلکه همیشه ایشان در تحت امر و فرمان دیگران بودند چنانچه سید البریات ایّام وفات ختم امر ایشان بانضمام بمولائی گردانید و ایشان را باطاعت اسامه بن زید مأمور نمود و در متابعت امر و نهی اسامه تأکید بسیار فرمود: و در تعیین اسامه و تأکید امت باطاعت او عهد آخر آن سید البشر چنانچه فرمود: که نفذوا جيش اسامه و حضرت رسالتآب درین باب مکرر تأکید نمود چنانچه گفت لعن الله من تخلف عن جيش اسامه و بتکرار بر گوش ایشان الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۴ رسانید و حجت خود را بر آن جماعت واجب و تمام گردانید که مبدا امت بعد از آن حضرت اختیار منافقان نمایند و تابع ایشان شوند و ائمه صادقین و اطاعت امنای دین ربّ العالمین را نسیا منسیا انگاشته لوازم شرایط متابعت بجای نیارند تا آنکه نبی الاکرم کمال سعی و اهتمام در باب اوصیای آن حضرت علیهم الصلاة و السلام بخیر انجام و انصرام رسانید مع هذا امت ترک شیوه اطاعت و متابعت نمودند و آنچه در خاطر داشتند از نفاق و عصبیت در آن اتفاق نمودند: و بر وصی آن حضرت خروج نمودند و بناحق بتصرف حق اولیای ایزد حق و اوصیای نبی المطلق گشتند: ای زندیق اگر آنچه از آن فریق ظاهر شده بر من بیان کنم و تعداد آنچه رسول امجاد از معایب مستولیان میراث رسول آخر الزمان اظهار کرده نمایم هر آینه آن مقدمه بغایت طویل گردد بدان که سابق این طایفه چون مقلد قلاذه امر که اهل آن حق و لایق و مستحق آن نبود نمود و بر منبر رسول ایزد معبود صعود نمود همان که عجز خود را از قیام بامر امت با حال خود استتمام و استطلاع نمود و دانست که فکر و عقل و تدبیر آن جاهل از معرفت تأویل جواب سایل قاصر و کاهل در بیان مسایل شرعی و آداب احکام و سنّه سید البریه است اظهار اقلت و ندامت از تقلید امت نمود چنانچه فرمود: که اقیلونی لست بخیر کم و علی فیکم مع هذا باز اقامت بر ظلم و جور و ستم نمود و راضی نشد که آن همه گناه و ذلّت و وزر و خطیئت که بجهت خود الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۵ جمع نمود رجعت و انابت و توبه و ندامت بحضرت ربّ العزت نماید بهمان کار و عمل ناهنجار خود مستقیم و پایدار در ایّام حیات مستعار بود تا آنکه عقد امر بعد ازو بدیگر رسید که آن سفیه آخر از در خرد کمتر لیکن در عصبیت و شدّت اغلظ و اکثر بود چنانچه قدح و طعن او در اغلظ احکام شرع سید الأنّام بیشتر از بیشتر است و شمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت و آن کس را انداخت و زنان که با سیری گرفته بودند با آنکه اکثر آن زنان حامله بودند بشوهران رد کردند من او را از قتال و جدال اهل قبله نهی و منع کردم منزجر و ممنوع نشد و گفت که شما با کافران مهربانید بجهت آن مرا از قتال آن جماعت منع مینمائید اهل قبله را کافر نامید با آنکه او بوسیله ظلم و ستم که بآن

مردم کرد باطلاق این اسم بروحق و اولی و الیق و احری بود و پیوسته و مدام او در شرایع و احکام دین سید الانام خطای تمام میکرد و همیشه تهاون و تقصیر در اوامر شرع نبی البشیر و النذیر مینمود و قائل بر غلط خود بود چنانچه در بالای منبر میفرمود: که کانت بیعتی لأبی بکر فلتة وقی الله شرها فمن دعا کم الی مثلها فاقتلوه مرا اطاعت و بیعت با ابی بکر از روی فلتت بود نه از روی فکر و رویت و تدبیر و فطنت و حضرت ربّ العزت مرا از شر مثل این بیعت بی رویت نگاهدارد و اگر کسی شما را بمثل این بیعت دعوت و دلالت کند او را بقتل رسانید که کشتن او حلال است ازین کلام او ظاهر و بین و لایح و روشن گردید که بسیار از بیعت خود بابی بکر پشیمان و متحیر بود و کلام ازین بغایت روشنتر در محضر انصار و مهاجر و جمعی دیگر از زبان خود ظاهر گردانید چنانچه الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۶ میگفت که کاش من یک حسنه از حسنات و یک موی در سینه او می بودم و غیر این سخنان بی پنهان که مناقض غرض حجج مؤکد در دین بلکه واقع شرایع و احکام ملت و آئین بیان میکرد: و در باب امر شوری چیزی چند و تأکید ناپسند بر فساد و گزند اختیار و پسند نمود که از آن عمل مهممل او عقد ظلم و الحاد و غی و عناد بر بندگان خلاق العباد ظاهر شد تا آنکه مردم اراده او را در آن امر مبهم در همان دم دانستند و حقیقت حال او بر اهل عالم بنوعی بوضوح پیوست که بر هیچ صاحب عقل و خبره موضع و موقع فساد و ضرر او بر امت سید البشیر مخفی و مستتر نماند و بعد از آنکه امت نبی المرسلین سعی و اهتمام او را در مباحث و متابعت سیمین ایشان استشمام نموده بیعت کردند. ثالث القوم بمرتبه کار و امر بر مردم مضطر گردانید که آن جماعت اصلاً صبر و طاقت بر بدی فعل و سوء عمل و قدرت برداشت حرکت شنیعه و مخترعات عنیفه بذیعه او نداشتند لهذا معجلاً همت بر دفع بلکه بر قتل او گماشتند و بسیعی یک دگر او را از میان برداشتند. پس بوسیله خیانت که امت در باب قتل او کردند برای الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۷ منافقان و جمعی که موافقت بر ظلم و شقاق و کفر و نفاق با ایشان نمودند. میدان وسیع بواسطه تکاپوی مخالفت برای ارباب بدعت و به جهت طلب و خواست آن طایفه وخیم العاقبه مثل آن فساد و حرکت بوسیله استیلا بر امر امت بهم رسید و مدتی برین نهج مستدام خواهد بود و وجه تمادی مدّت آن از جهت اتمام ایام مهلت است که حضرت ربّ العزت از برای شیطان واجب و مرحمت نمود تا آنکه آنچه حضرت ایزد اقدس مکتوب مؤجل نمود سپس از برای هر کس مقرر گردانید بآن کس رسد: وَ یَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ حَقِيقَةُ قَوْلِ رَسُولِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ بِرِ كَفَرِهِ بَيِّنٌ وَاضِحٌ مِی گردد از آنچه ایشان را بمضمون: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ بَانَ طایفه وعده نمود یعنی وعده حق که حضرت قادر مطلق در کتاب حقّ مبین و محقق گردانید نزدیک گردد چنانچه فرمود: که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و این در هنگام واقع خواهد شد که از اسلام بغیر اسم و از قرآن بغیر رسم چیزی باقی نماند و صاحب الأمر بواسطه عذر ظاهر که کمی معین و ناصر است غایب گشته ظاهر نتواند شد و قلت ارباب نصرت نسبت بحضرت صاحب الأمر بحدیست که هر که اقرب مردمان نسبت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۸ بایشان باشد او اشد عداوت و ابغض از ارباب بغض است و در زمانی که حضرت واهب مَنان او را مؤید و مقوی گرداند بعسکری که هیچ احدی آنها را ندیده باشد در آن اظهار دین حضرت سید المرسلین بر دست آن خاتم المعصومین سلام الله علیهم اجمعین بر سایر ملل و آئین نماید چنانچه فرماید: که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اما آنچه در باب خطاب که دلالت بر تهجین سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و آزار و لوم او دارد با آنکه حضرت مالک الرقاب در کتاب مستطاب اظهار و بیان افضلیت آن رسالتآب از تمامی انبیا و رسل ایزد و هاب نمود وجه آنست که حضرت ربّ العالمین از برای همه انبیا و مرسلین مشرکین را دشمن باکین گردانید: چنانچه حقایق آن را در قرآن واضح و عیان نمود و چنانچه جلالت و منزلت پیغمبر ما نبی الرحمة در نزد ربّ العزه از سایر انبیا و رسل زیادت بود محنت و مشقت آن حضرت از ارباب شقاق و نفاق که در پی تکذیب و دفع نبوت او بودند که آن حضرت همواره از آن طایفه استعاده در هنگام شقاوت آن ارباب عناد بحضرت ایزد معبود مینمود نیز زیادت بود و پیوسته آن طایفه وخیم العاقبه در مکاره و مناقض و در پی نقض آنچه سید عالم بر ایشان جهد و حکم میفرمودی بودند و دایم امداد و معاونت کفر و الحاد و نفاق و عناد بر حضرت نبی الامجاد میکردند و در ابطال دعوی رسول

واهب متعال و تغییر ملت و مخالفت سنت آن حضرت در جمیع احوال و تمامی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۹ محال از روی سعی و استعجال نمودند و مردم را از بیعت حضرت نبی ایزد متعال و عهدی که بآن حضرت در باب اوصیای آن برگزیده ذو الجلال کرده بودند بحال دیگر انتقال نمودند: و در انجام مطالب و مرام و در اتمام آن مهام هیچ امری و تأکیدی ابلغ در انصرام و داعی و خواهش نفس نافرجام خود از تنفیر و گریزانیدن انام از موالات وصی آن نبی الاکرم ندانستند لهذا مردم را از وصی نبی المشکور ردّ و از متابعت او مصدود و مهجور گردانیدند بلکه امت را بعداوت و بغض او اغرا و دلالت کردند و قصد تغییر و تبدیل کتاب حضرت ایزد وهاب که حضرت رسالتآب بایشان آورده نموده تحریف و اسقاط فضل اولو الفضل اولیای عزّ و جلّ و اوصیای خاتم الرسل و حذف آنچه دلالت بر کفر ارباب کفر و جمعی دیگر که موافقت بآن ظلمه در بغی و ظلم و جور و ستم کرده‌اند نمودند لیکن حضرت رب العباد واقف و عالم بر حقایق احوال اهل عناد و ظلم و الحاد و عتو و افساد اصحاب فساد بود چنانچه فرمود: که إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا یعنی آن جماعت که در آیات ما میل بالحاد و فساد مینمایند حال آن خاینان بر ما مستور و پنهان نیست و نیز عزّ و جلّ در محل دیگر میفرماید: که يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ و بعد از وفات حضرت رسالت مآب کتاب مالک الرقاب کامل مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بنوعی که جبرئیل امین الوحی ایزد وهاب آورده بود و اصلاً یکحرف از حروف تهجی آن کلام مثل الف و لام و غیرهما ساقط نبود چون نزد آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۰ طایفه لثام حاضر شد و واقف شدند بر آنکه حضرت واحد عادل اسمای حق و باطل در آن کلام بین و ظاهر کرده است و یقین که تالیان کلام معجز نظام ربانی و حافظان آیات با برکات مهیمن سبحانی چون بر حقایق آن واقف گردند هر آینه مطلع بر آنچه در خاطر و ضمائر آن جماعت مصمّم گشته گردند گفتند: که ما را آنچه در نزد ما است کافی است و احتیاج باین کتاب نیست و ازین مستغنی در دنیا و آخرتیم و از اینجاست آنچه در کتاب واجب تعالی است فَتَبَيَّنُوا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيَسُرُّ مَا يَشْتَرُونَ و آن جماعت چون بعد از آن بواسطه ورود بعضی مسایل شرعی و تعلیم آداب دینیّه از آنچه تأویل آن را نمیدانستند مضطر گشتند بر جمع و تضمین و تحریف و تألیف قرآن از پیش خود بر آن نهجی که دعائم کفر ناملایم ایشان قایم گردد پس منادی ایشان حکم کردند: که در محضر تمامی انصار و مهاجر ندا کند که در نزد هر که آیه از آیات با برکات مرقومه منزله آسمانی و مختومه مرسوله مهیمن سبحانی موجود باشد حاضر گرداند بعد از آنکه آنچه در پیش هر یک آنها بود حاضر کردند آن کس بنفس خود با بعضی دیگر که موافقت با آن جماعت در عداوت اولیای رب العزت نمودند موکل نظام و تألیف و جمع قرآن بر وفق خاطر و اختیار نسق ضمائر نمودند و آنچه از قرآن که بر متأمل صاحب درایت و فطانت دلالت بر اختلال تمیز و افترای آن مجرمان داشت برداشت آن گروه اسقاط نمودند: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۱ و آنچه از کفر و نفاق و عداوت و شقاوت آن متمرّدان در قرآن ظاهر و عیان بود از قرآن ترک آن نمودند: الحال آنچه از تناکر و تنافر در قرآن بین و ظاهر است آن جماعت در کلام خالق البریه زیادت کردند و بر حضرت ایزد علام این حرکت شنیعه آن جمعی لثام در کمال وضوح و آشکارا بود چنانچه فرمود: ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ بلکه حقیقت این افترا و عوار آن اشرار بر اولو الابصار در نهایت کشف و آشکارا است و آنکه ابتدا در کتاب واجب تعالی از ازراء بر نبی المصطفی نمود از فرقه ملحدین حضرت ربّ العالمین آن را نیز بر سید المرسلین واضح و مبین گردانید: چنانچه گفت: و لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا و نیز حضرت عزّ و جلّ بواسطه خاتم الرسل بآنچه در کلام و احداث بعد از او خواستند نمود بیان فرمود چنانچه گفت و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ یعنی یا محمد هیچ پیغمبر از انبیای مهیمن داور نیست پیش از تو الا آنکه چون شیطان القای عداوت و طغیان در میان امت ایشان انداخت هر یک آن رسول ایزد خلاق بعد از رؤیت این عقوق و نفاق و تمرد و شقاق از امت خود، درین دار المشقه از حضرت واهب العطیه التماس و استدعا بتضرّع و دعا تمنای مفارقت خود ازین سرای مشتمل بر رنج و عناد انتقال بدار الاقامه و الراحة نمود چنانچه حقایق احوال برگزیدگان ایزد وهاب درین کتاب که بحضرت رسالتآب نازل شد مذکورست و ذم و لوم و

قدح و طعن آن قوم که بوسیله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۲ عداوت نسبت باعیان رب العزت اظهار نمودند مرقوم و مسطور است اما حضرت مقلب القلوب و الابصار آن عقوق و شقاق و تمرد و نفاق از اولیای ابرار امت تو مسلوب نموده لهذا آن جماعت قبول نمودند بلکه گوش به فساد آن اهل الحاد و عناد نفروند. بخلاف منافقان جهلای ارباب فساد که قلوب محبت مسلوب ایشان پیوسته مایل است بتمرد و طغیان و عداوت و عصیان: ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ یعنی حضرت واجب تعالی حمایت اولیای خود از ضلال و عدوان و از اهل کفر و طغیان که خدای تعالی راضی نشد که آن لثام را داخل در سلک انعام نماید. چنانچه فرمود که: بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا فكيف ایزد لطیف راضی شود که محبین امت حضرت رسالت داخل و منخرط در سلک اهل نفاق و ضلالت گردند. ای زندیق آنچه من برای تو بیان کردم باید که حقایق آن را من اوله، الی آخره خوب فهمیده عمل نمائی، بدان که تو آنچه در شریعت بر تو واجب بود که سؤال نمودی لیکن بحقایق واقعی آن واقف و عالم گردی ترک نکردی بلکه زیاده از آنچه نسبت بحال تو واجب بود سؤال نمودی لیکن من بر تو اقتصار کردم زیرا که ترا قدرت و اقتدار ضبط و تحمل زیاده از آنچه بر تو اظهار و اختصار کردم نیست و من آنچه تفسیر کردم آن تفسیر اندک از بسیار است و وجه عدم بیان تمامی تفسیر آن دو چیز است یکی قلت راغبین به آن دوم عدم قدرت و تحمل معاشر مردمان است بتمامی آن زیرا که راغب ملتمس و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۳ حامل که بهوس و خواهش نفس سؤال و استدعا نماید ندیدم بلکه در اقل از آن که بواسطه تو بیان کردم بلاغ مستطاب بجهت اولو الالباب است، سایل گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع) آنچه من از شما استماع نمودم مرا کافی و بسنده است امید که سعی تو مشکور و بمثوبات جزيله اخرویه مأجور گردی زیرا که مرا از غوایت شرک و از ضلالت دروغ و افک برهانیدی رجاء واثق و امل، وافق از حضرت واهب صادق آنکه ظل عنایت ترا بر مفارق محبان متابعان نبی الرحمه مستدام دارد انه علی کل شیء قدير، و رحمت و تحیت و درود و تهنیت در اول و آخر و باطن و ظاهر بر انوار هدایات و اعلام بریات محمد و آل او که اصحاب دلالات و اضحات و بینات لائحات بواسطه معاشر بریات اند باد و سلم تسلیم کثیرا کثیرا .. از اصبع بن نباته که از ثقات روات است مروی و منقولست که چون بعد از قتل عثمان معتبر مردمان بحضرت ولی ایزد منان و وصی بحق رسول آخر الزمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الملك الدیان بیعت کردند آن سرور در آن روز عمامه پیغمبر جلیل القدر را بر سر مبارک زینت تارک خود گردانید و برد آن رسول صاحب معرفت و هوش را زیور بال و دوش نمود و متعل بنعلین سید المرسلین و متقلد بسیف نبی الیقین گردید و با اعیان انصار و مهاجر که در آن اثر در آن محضر حاضر بودند روی بمسجد حضرت سید البشر آوردند و چون بنزدیک منبر آمد پای مبارک بر معارج مدارج آن مکان فیض اثر گذاشت در آن محل منبر سر فخر و مباهات بر ما فوق سبع سموات برافراشت سبحان الله جای آن داشت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۴ که هر خشت و احجار آن بنیان جنت نشان سراسر بواسطه تقبیل و تلثیم پیای مبارک آن ولی واهب سبحان میشدند چون آن مکان فیض نشان به وسیله شرف ادراک آن سعادت مشرف و مستعد گردید بلسان حال خطاب مستطاب بحضرت ولایتآب نمود که یا ولی الملك المتعال بخاک پای سعادت اینجای حضرت رسول واهب لا یزال که تو بنای بصر بلکه کحل الجواهر نظر هر خشت پاره و حجر من بود قسم است که از هنگام یأس و محرومی این مستهم از تلثیم بر آب اقدام رسول ایزد علام تا الیوم که بشرف تقبیل اقدام شما مستعد و دوستکام دید در تمادی تمامی این شهور و اعوام مدام در جمیع مجال پایمال اصحاب نفاق و ضلال و لگدکوب ارباب شقاق و نکال در همگی ساعات و احوال بالغدو و الاصال بود: و علی کل حال حصول امانی و أمالی را از حضرت بخشنده به زوال مستدعی و مترصد بودم که یا رب موقع شود که آن ولی مهیمن و وصی ذو المنن قدم بر دیده من گذارد و مرا از تحت قدم هر ظالم برون آرد زیرا که من هزار بار زیاده از نبی المختار شنیدم که از زبان معجز نشان بیان نمود که هر که بعد از من بغیر از تو ای ابو الحسن پای برین منبر گذارد آن کس ظالم و کافر است شکر خدای که الحال مرا از تحت لگد این ظلمه جهال خلاص - گردانیدی و سر فخر و مباهات این قطعات خاک را بما فوق سبعة افلاک رسانیدی بیت: شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم اما چون امیر المؤمنین حیدر به بالای منبر

سید البشر بر آمد ساعتی بسعادت بنشست و چون قرار گرفت آنگاه آن الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۵ ولی الله انگشتان مبارک گشود و بر اسفل بطن مملو از علم و فطن خود گذاشت بعد از آن آواز برداشت و گفت: معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی یعنی ای گروه مردمان از من هر نوع سؤال که در خاطر ضمائر خود مستتر دارید قبل از آنکه مرا مفقود یابید الحال نمائید و اشاره بشکم بکمال علم خود کرده فرمود: که این مکان علم و این مقر لعاب رسول ایزد وهاب است که مرا، چشائید چشائیدنی و چه چشائیدن که از آن علم اولین و آخرین بوسیله این عنایت و احسان بر من منکشف و عیان گردید، باز آن ولی ایزد بی نیاز تکرار این کلمات صدق سیماب سلونی قبل ان تفقدونی فان عندی علم الاولین و الآخرين نمود یعنی ای معشر الناس قبل از فقدان و عدم وجدان من از هر گونه مخفی و پنهان که خواهید از من سؤال نمائید زیرا که علم اولین و آخرین در نزد من واضح و مبین است پرسید هر چه خواهید بعد از آن باین نهج قسم یاد نمود: که اما و الله بخدای عالم مرا سوگند است که اگر برای مسند افاده و ساده برای استفاده بگذارند پس در هنگام که من در آن مقام نشسته آرام گیرم و اصناف طوایف انام از امم انبیاء و رسل سالفه علیهم السلام هر یک مطالب و مرام خود از کتب منزله آسمانی و مرقومه مرسوله عزیز سبحانی که هر یک انبیای سابقین و رسل ایام پیشین نازل گشته سؤال نمایند هر آینه هر طایفه ایشان را بهمان کتاب که مرسل بجهت انبیای ایشان است جواب و فتوی دهم چنانچه اهل تورا را بتورات ایشان و اهل انجیل را بانجیل الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۶ آن طایفه و اهل زبور را بزبور آن جماعت و اهل فرقان را بقرآن ایشان فتوی داده مجاب گردانم بنوعی که هر کتب از کتاب الله تعالی بنطق در آمده بشهادت بر صدق قول من دهند و گویند که علی آنچه ایزد تعالی در ما انزال نمود همان را بشما از روی راستی فتوی داد من غیر زیاده و نقصان و شما در صباح و مساء تلاوت قرآن بنمائید آیا در میان شما کسی هست که عالم بحقایق آنچه واجب تبارک و تعالی در قرآن انزال و ارسال نمود بدانید که اگر آن یک آیه در کلام ایزد علام نمیبود هر آینه من شما را مطلع و مخبر بحقایق ما کان و ما یکون از ازل تا ابد و آنچه تا روز قیامت سانس و صادر میگردد میگردانم لیکن مانع اعلام این آیه یمُحُوا الله ما یشاء و یُثَبِّتُ الایه از کتاب واهب علام است چون آن امام الانام کلام با تمام رسانید کره بعد اخری گفت: معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی خلاصه کلام آنکه تکرار این کلمات از آن ولی خالق البریات بواسطه اتمام حجت و آیات است بر جمیع امت سید کائنات بعد از آن فرمود: که بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان خود را بوسیله بندگی و طاعت از شراره التهاب نیران رهانید که اگر از من سؤال نمائید از حقیقت هر آیه که آیا آن در شب یا در روز از نزد ایزد منان نازل گشته یا آنکه آن آیه مکیه یا مدنیه یا حضریه یا سفریه است بشما اعلام نمایم و به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و بر تأویل و تنزیل آیات شما را خبر دهم، در آن اثنا مردی از حضار مجلس بهشت قرین ارم ترین بر پای خواست و گفت: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۷ یا امیر المؤمنین آیا شما پروردگار خود بدیده عیان مشاهده مینمائید؟ حضرت در جواب فرمود که من بندگی و طاعت و عبودیت و اطاعت خدائی که نینم نمایم چون سائل در آن باب کره ثانیه سؤال نمود او را نیز بجواب سائلی که حقیقت حال و سؤال او سابقا سمت تحریر یافت مجاب گردانید بعد از آن فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی در این حال شخصی از اقصای مجلس آن ولی ایزد لا یزال بر خاست و گفت یا امیر- المؤمنین دلالت کن بعملی که حضرت واهب غفار مرا بوسیله آن نجات از عذاب نار در هنگام حساب شمار نماید امیر المؤمنین علیه السلام گفت بشنو و بفهم و پس از آن بر خود یقین گردان که دنیا قائم بسه کس است یکی عالم ناطق بحق و مستعمل بعلم خود بر منهج صدق و عدل دوم غنی صاحب ثروت و منال که اصلا بخل بمال خود بر اهل دین خدای متعال در هیچ حال از احوال نکند. سیم فقیر صابر بر فقر و احتیاج پس در وقتی که عالم کتمان علم و غنی بخل بمال و فقیر صبر بفقر نکنند در آن حال فالویل و الثبور یعنی در آن وقت کار و امر بغایت دشوار و بعسر رسد و گوئیا مردم در آن دم همگی بواسطه ارتکاب افعال خلاف مراد حضرت ایزد عالم مستحق لوم و ذم گردند و قریب بآنست که اهل این دار جهان در آن زمان بعد از اسلام و ایمان مراجعت بکفر و عصیان نمایند ای سایل باید که مغرور بکثرت تردد مساجد و جماعت قوم که اجساد ایشان بجمع و با التیام بود و دلهای آن جماعت متفرق و بی آرام باشد نگردید زیرا که اتفاق جسم

و روح پسندیده ایزد سبوح است بدان که معشر مردمان درین جهان بسه صفت‌اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد یعنی آنکه میل بزخارف دنیا نکند او و آن کس که اگر دنیا رو باو آرد شادی نکند و اگر بگذارد محزون نشود و صابر کسی است که اگر تمنای چیزی در دل او خطوط کند فی الفور فکر عواقب بدی امور نموده آن دواعی و هوس را از نفس خود دور بلکه دل را از تصور آن منفور گرداند. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۸ و اما راغب و مایل بمشتهیات دنیای بی‌سرانجام او را چون همگی مقصد و مرام تحصیل زخارف این مقام است اصلاً باک از پیدا کردن و رسیدن به تمتی خود از وجه حلال و حرام ندارد آنگاه امیر المؤمنین گفت: پس علامت مؤمن درین زمان آنست که نظر بسوی ولی خدای تعالی نموده باو توالاً نماید و از اعداء الله تعالی تبراً فرماید هر چند آن دشمن خویش نزدیک آن مؤمن باشد سایل گفت: یا امیر المؤمنین و الله که راست گفתי پس آنگاه سایل غایب شد و دیگر کسی او را ندید چون از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از حقیقت حال او استعلام نمودند که یا ولی الله آن که بود؟ امام الانام فرمود: که آن برادرم خضر بود اینست تمام خیر و السلام. و نیز از اصبع بن نباته که اصحاب روایت امیر المؤمنین علیه السلام است منقول و مرویست: که روزی ولی الملک العلام امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه برای ما خطبه که مشتمل بر حمد خدای تبارک و تعالی و ثناء او بود نمود آنگاه فرمود که: ای معشر مردمان از من سؤال ارکان اسلام و ایمان و هر چه دلهای شما بآن مبتهج و شادمان گردد نمائید زیرا که در اطراف و جوانب من علم بسیار است در آن اثناء ابن الکواء که بعضی از أسئله او از ولی الله تعالی و اجوبه سابقاً مذکور و مسطور شد بر پای خواست و گفت: «یا امیر المؤمنین معنی آیه وَ الذَّارِیَاتِ ذُرَّوْاْ چیست حضرت فرمود: «که ذاریات عبارت از ریاحست آنگاه پرسید که معنی فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا چیست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۸۹ که حاملات و قرأ سحاب و غمام پر آب است ابن الکواء پرسید که معنی فَالْجَارِیَاتِ یُشْرِیْنَ چیست ولی الله گفت جاریات کشتی‌ها است ابن الکواء گفت: معنی فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا چیست امام الانام فرمود: که مقسمات امرا ملانکه‌اند. ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین علی (ع) در کلام حضرت واهب علام بعض آیات را متناقض دیگر یافتم حضرت ولی ایزد تعالی و تبارک فرمود: که ثکلتک امک یعنی مادرت بمرگت گریان باد کتاب قادر صادق بعض مصدق بعض دیگر است اصلاً بعضی آیات کلام خالق و مناقض بعض آیات دیگر نیست بعد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که آنچه بخاطر تو میرسد بیان کن و جواب بشنو گفت یا امیر المؤمنین علی (ع) شنیدم که خدای تعالی میگوید که: رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ و در آیه دیگر حضرت ایزد دارد میفرماید: که رَبُّ الْمَشْرِقِیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبِیْنِ، و در آیه آخری میفرماید: که رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: مادرت به مرگ تو بنشیند یا ابن الکواء این مشرق است اشاره به جانب مشرق نمود و گفت این مغربست و اشاره بطرف مغرب کرد و اما قول خدای تعالی رب المشرقین و رب المغربین بدرستی و تحقیق که مشرق زمستان علی حده و مشرق، تابستان نیز علی حده است از قرب آفتاب و بعد آن و اما قول خدای تعالی رب المشارق و المغرب بدان که آفتاب را سیصد و شصت پر جست هر روز آفتاب از یک برج طلوع مینماید و در برج دیگر غروب میفرماید که بغیر الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۰ از سال دیگر همان روز از آنجا طلوع آفتاب و غروب میسر نگردد چون ابن الکواء از ولی حضرت بیچون این کلمات بصدق مشحون استماع نمود گفت: یا امیر المؤمنین از موضع قدم شما تا عرش اعظم ایزد تعالی مسافت چه مقدار است امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: که یا ابن الکواء مادرت بمرگ تو بگرید آنکه سؤال نمائی از روی تعلیم و تفهم نمای نه از روی تعنت بدان که از موضع قدم من تا عرش اعظم حضرت مهیمن آن مقدار راهست که قائل از روی اخلاص بگوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي الْفُورِ ابْنِ الْكُوءِ گفت یا امیر المؤمنین علی علیه السلام ثواب کسی که کلمه مقدسه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید چیست؟ حضرت ولی الله فرمود که هر که از روی اخلاص بگوید که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گناه از بدن آن کس ریزان شود چنانچه برگ در ایام خزان ریزان گردد و هر که در مرتبه دوم بگوید که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ از روی اخلاص ابواب سموات مفتوح گردد و صفوف ملانکه ایزد سبوح چون استماع این کلمه طیبه از جهت عظمت و جلالت حضرت ربّ العزّ بتقدیم رسانید چون مرتبه سیم بنده مؤمن از روی اخلاص بگوید: که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

اَللّٰهُ عرش بحرکت آید و شروع در اهتزاز نماید در آن زمان حضرت ایزد سبحان گوید که: ای عرش ساکن شو و آرام گیر به عزّت و جلالت من که سمیع بصیرم گوینده کلمه طیبه را آمرزیدم با هر گناه که در ذمه قایل لا اله الا الله باشد. بعد از آن ولی واهب بی‌امتنان تلاوت این آیه مبارکه قرآن اِلَيْهِ يَصِيْعُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ یعنی الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۱ هر گاه عمل بنده صالح و خالص بود قول و کلام او مرتفع به خدمت ایزد علام گردد. ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از قوس قزح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مادرت بمرگ تو گریان باد قوس قزح مگوی زیرا که قزح اسم شیطان است و قوس الله گوی هر گاه بامر حضرت اله آن ظاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار در میان اهل روزگار بهم رسد. ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین مرا به حقیقت مجره آسمان خبر ده حضرت امیر متقیان گفت این شرح در آسمان است و شرح کهکشان را گویند و آن امان اهل زمین، از غرق و غیر آنست و از آن خدای سبحان غرق قوم نوح بآب طوفان نمود ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین (ع) سیاهی که در قمر بین و ظاهر است آن چیست ولی ایزد داور فرمود: که الله اکبر الله اکبر الله اکبر این مرد کور و بیدل بی‌بصر مسایل کورانه می‌پرسد ای ابن الکواء نشنیدی که واجب تعالی شأنه در قرآن می‌فرماید: که وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً یعنی شب و روز نشانه و آیات ایزد یگانه است چون آیه لیل را محو گردانیم آیه روز را بواسطه ابصار اهل بصیرت ظاهر گردانیم؟ گفت: یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از اصحاب سید البشر امیر المؤمنین حیدر فرمود اصحاب آن سرور بسیار است از کدام اصحاب آن رسالتآب سؤال مینمائی؟ ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از ابو ذر الغفاری رضی الله عنه ولی ایزد باری گفت که: من از حضرت رسول واحد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۲ مهیمن شنیدم که در حق ابو ذر فرمود: که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر خلاصه معنی حدیث رسول حضرت واحد غفار آنکه بعد از ائمه المعصومین سلام الله عليهم اجمعین که امنای اوصیای سید المرسلین و حفظه شرع مبین‌اند هیچ احدی از ابو ذر غفاری رضی الله عنه در قول و فعل راستگوتر نیست. گفت یا ولی حضرت قادر حنان مرا از حقیقت احوال سلمان رضی الله عنه مخبر و مطلع گردان. امیر المؤمنین علیه السلام الملك الدیان فرمود: که بخ بخ سلمان از اهل بیت ما است و کیست در میان شما مثل لقمان حکیم که عالم علم اولین و آخرین بود این نص است بر آنکه لقمان این امت محمد علیه السلام سلمان فارسی رضی الله عنه است و او عالم و مطلع بعلم اولین و آخرین است ابن الکواء گفت: مرا از احوال حذیفه الیمان واقف گردان امیر المؤمنین (ع) فرمود که او مردی است که عالم باسما منافقین و مطلع بحدود حضرت رب العالمین است اگر او را از آن سؤال کنند یقین بیان فرماید گفت یا امیر المؤمنین مرا از عمار یاسر با خبر گردان گفت او مردی است که حضرت ایزد علام گوشت و خون او را بر آتش دوزخ حرام گردانید ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین مرا از حقیقت احوال خود کما ینبغی و یلیق واقف و عالم گردان حضرت امیر مؤمنان فرمود: که من مرد کرام که هر چه سؤال نمائی جواب بشنوی و اگر تو ترک سؤال نمائی من ابتدا نمایم و آنچه حقایق شریعت و لوازم طریقت بود بیان فرمایم: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۳ ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا آیه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: آن جماعت کفره اهل کتاب یهود و نصارا اند که اول ملّت ایشان بر حق بود و آن طایفه نیز بطریق حق و صدق سلوک مینمودند بعد از آن در دین و آئین خود چیزی چند اختراع نمودند وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا یعنی گمان آن جماعت آنست که ایشان کار نیکو کردند و حال آنکه عمل آن ضال مضلّ بغایت فعل بد و شغل نارواست در آن اثر حضرت امیر- المؤمنین حیدر از منبر رسول نزول فرمود چون ابن الکواء در پیش منبر حاضر بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست بر دوش ابن الکواء زد و گفت: یا ابن الکواء کیست آنکه از اهل نهروان و از سلسله خوارج آن مکان است دور نیست ابن الکواء گفت: من غیر از شما یا امیر المؤمنین دیگر را نمیخواهم و بغیر از شما از کسی دیگر سؤال مشکلات مینمایم زیرا که حلال مشکلات و کاشف معضلات بنص آیات و وصیت سید الکائنات ذات فایض، البرکات شما است ابن نباته روایت کند: که چون در جنگ نهروان از ملتزمین رکاب سعادت انتساب و از مستسعدین مجلس بهشت

قرین آن ولایتآب بودم ابن الکواء را در میان خوارج نهروان و از اعیان آن منافقان منخرط دیدم گفتم یا ابن الکواء مادرت بمرگ تو بنشیند در آن روز تو از حضرت ولی ایزد متعال سؤال مینمودی و الیوم باتفاق این قوم شوم لثوم با حضرت امیر المؤمنین علی (ع) مقابله و مجادله مینمائی در آن اثنا دیدم که شخصی از اصحاب ولایتآب بر او حمله الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۴ آورد و او را بیک طعن نیزه بقتل رسانید و با سایر خوارج ملاعین در اسفل سافلین همنشین گردانید. حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیهم اجمعین از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای خود و آن اعیان از حضرت علی علیهم السلام روایت کنند که: حضرت ولی الله فرمود: مرا از کتاب الله تعالی سؤال نمائید که بخدای واحد، واحد متعال قسم است که هیچ آیه از آیات از کتاب خدای علام در لیالی و ایام و در وقت سیر و مقام بحضرت نبی الأکرم نازل نشد الا آنکه رسول کریم آن آیه را بر من تلاوت نموده تأویل و سبب تنزیل آن را از حضرت ربّ جلیل بمن تعلیم نمود، ابن الکواء فی الحال بمجرد استماع این مقاله صدق اشتغال بر پای خاست و گفت: یا امیر المؤمنین (ع) آنچه ساکن کردی در هنگام که شما در خدمت پیغمبر حاضر بودید میسر است و امّا آنچه بحضرت نازل میشد و شما غائب از خدمت آن نبی الرحمة بودید در آن آیات شما را چگونه اطلاع و اعلام حاصل می شد؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: که آنچه از آیات برو نازل میشد و من در شرف خدمت بوسیله غیبت مشرف نبودم چون رسول حضرت بیچون معاودت بمنزل و مقام مینمود و همان که من بشرف سعادت ادراک مقالات و ملاقات آن سید کائنات مستعسد و مشرف میشدم آن رسالتآب خطاب مستطاب بمن کرده میگفت: یا علی در ایام دوری و غیبت شما از صحبت لازم المسرت ما این آیات الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۵ از حضرت ملک تعالی بما نازل شد و تأویلات این آیات با برکات چنین است تأویل و تنزیل آنها را بمن تعلیم و تفهیم مینمود. در آثار ائمه الأبرار علیهم سلام الله الملك الغفار آمده که: روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در محضر اهل اسلام خطبه ادا مینمود در اثناء آن فرمود: که سلونی قبل ان تفقدونی سابقا معنی کلام صدق التیام آن امام الأنام سمت تحریر و انتظام یافت که آن حضرت فرمود: که هر نوع در هر باب و احوال که در ضمائر و خواطر شما مکنون و- مستتر است از من استعلام و استفهام نمائید بخدای عالم مرا قسم است که شما اگر از من سؤال کنید از احوال جماعت که از آن گروه مثلا- اگر صد نفر گمراه شوند و صد نفر آن فئه هدایت و ارشاد یابند هر آینه من شما را آگاه و مطلع گردانم بر یکی که آواز بکفر بردارد و بآن که خود را بسلسله اهل اسلام منخرط گرداند تا روز قیامت شما را بآن دو طایفه ارشاد و دلالت نمایم در آن اثر شخصی از آن محضر بیای خاست و گفت: یا ابا الحسن مرا خبر از طاقه موی ریش و سر من نمای که چند عدد است؟ حضرت ولی ایزد سبحان چون این سخن از آن اعمی نادان شنید گفت: و الله بخدایتعالی مرا سوگند است که خلیل من حقیقت سؤال تو از این بی رویت را بمن حدیث و حکایت کرد و مرا اعلام نمود که در هر طاقه موی سر تو ملکی است که ترا لعنت کند و در هر طاقه موی ریش تو نیز شیطان است که ترا بفرع و بفال بدزدن و بگفتن سخنان شوم مأمور میگرداند و در خانه تو بزغاله ایست که فرزند رسول خدای را بقتل رساند و نشان آن مصداق الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۶ اخبار من است که ترا بآن اخبار و اعلان نمودم و اگر برهان آنچه سؤال نمودی دشوار نبودی من ترا بحقایق آن اعلام و اعلان مینمودم لیکن نشانه آن همان است که ترا آگاه گردانیدم از لعنت و از بزغاله ملعون، و پسر او در این هنگام در سن صبوت بحدی بود که هنوز بپا راه نمیرفت و بدست و پا می خیزید کاش آن کالای بد قماش بسود او معامله نمیرسید زیرا که جنس پر خس یعنی عمر و نجس نحس چون بسن بلوغ و حس آن نابالغ بخش رسید متولّی و متصدی قتل حضرت امام السعید ابی عبد الله الحسین الشهید علیه سلام الملك المجید گردید: و چنانچه ولی ایزد منان امام الأنس و الجان امیر المؤمنین علیه سلام الله سبحان خبر داد چنان شد

(در ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر کسی که قائل برأی و اختلاف در فتوی بود و در میان مردمان متعرض حکم بغیر استحقاق و اهلیت آن می شد و ذکر وجه اختلاف مردم در دین در روایت منقول از حضرت رسول زبده اولاد عبد المناف)

(در ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر کسی که قائل بر رأی و اختلاف در فتوی بود و در میان مردمان متعرض حکم بغیر استحقاق و اهلیت آن می شد و ذکر وجه اختلاف مردم در دین در روایت منقول از حضرت رسول زبده اولاد عبد المناف) روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که: چون بر یکی از آن یاران قضیه وارد میشد در حکم از احکام شرع نبی الأکرم آن شخص در آن حکم برأی ما مشخص خود میکرد و چون همان قضیه بعینها بر غیر آن شخص وارد میشد این مرد آخر بخلاف رأی و قول اول حکم میفرمود بعد از آن که قضاوت در نزد امام که از ایشان افضی بود اجتماع مینمودند از آرای مختلفه جمیع را صواب میشمرد و با آنکه خدای آن جماعت یکی بود و رسول ایشان نیز یکی و کتاب همه یکی است درین باب نیکو تأمل کنید آیا خدای تبارک الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۷ و تعالی این طایفه را امر باختلاف نمود که این جماعت اطاعت نمودند یا نهی آن قوم از اختلاف فرمود: پس آن گروه معصیت کردند، یا دین ناقص حضرت رب الارباب برای حضرت رسالتآب ارسال و انزال نمود و نبی المحمود ازین جماعت در باب اتمام دین خود استعانت نمود، یا آنکه این جمع برایا که مرتکب این اختلاف و آراء شدند اینها شرکای حضرت نبی الوری بودند اگر چنین باشد این طایفه را رسد آنچه گویند و بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لازم باشد که راضی شود بآنچه آنها احداث نمایند، یا آنکه ایزد علام ارسال و انزال دین تمام بحضرت نبی الأکرم نمود و سید الأنام در تبلیغ و انصرام در آن اهتمام تمام بانجام نرسانیده باشد هیئات چون آن مقدمات چنین باشد حال آنکه خدای سبحان در قرآن لازم الاذعان بیان فرمود که: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، و در محل دیگر حضرت عز و جل میفرماید: که و فِيهِ تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ، و ایزد و هاب در کتاب مستطاب خود مذکور گردانید که بعضی آیات کلام ملک العلام مصدق بعضی دیگر است و اصلا، در آن خلاف و اختلاف بی شبهه و گزاف نیست چنانچه فرمود که: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدای تبارک و تعالی نازل شدی هر آینه در او اختلاف بسیار موجود و آشکار گشتی لیکن چون نزول آن از نزد و هاب بیچون است لهذا با اختلاف منوط و مشحون نیست بدرستی و تحقیق که ظاهرش انیق و نیکو و باطنش عمیق که هر احدی بواسطه دریافت جواهر زواهر معانی او در آن بحر عمیق الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۸ فرو نتواند شد و عجائب مفهومات قرآن بی شائبه گمان فانی نگردد و غرائب نکات بدایع آن هرگز منقضی نشود و ظلمات جهالت و غوایت در دنیا و طریق هدایت و نجات در عقبی بقرآن حضرت ایزد تبارک و تعالی است. مروی و منقولست که: حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی در محضر اصحاب آن سرور فرمود: ابغض خلائق در نزد حضرت قادر خالق دو کس است یکی آنکه خدای اقدس او را موکل نفس آن بی حس گردانید و قدرت دریافت ارادات واحد مقدس، در حق هر کس نداد او در وقتی که اراده دواعی و خواهش نفس خود را پیش نهاد و همت خود کرد و خواهد که فریب مردم نماید پس او جائز به قصد سیل و سایر بغیر علم و دلیلست زیرا که او را اصلا اطلاع و اخبار به حقایق ارادت اوامر و نواهی حضرت الهی و علم و آگاهی بشرایع و احکام حضرت رسالت پناهی نیست چون مرتکب شغل بدون حکم خدای عز و جل و رخصت خاتم الرسل گردد بیقین آن بیدین مشعوف بکلام بدعت و داعی بضالالت امتست پس او فتنه باشد و هر که تابع او شود مفتون ملعون است و ضال و گمراه و دور از رحمت و عنایت اله است آنکه راضی بهدایت او گردد مضل است آنکه اقتدا و اقتفا باو نماید در ایام حیات او چه آن بی رؤیت حمال وزر و ذلت سایر اهل دعوت بمتابعت و مرهون خطیث خود است، و دیگر آن کس است که جمع مال بجهت فریب جهال نماید و آن مال مخلوط و ملتوی بحرام و حلال صرف امت جهال و عوام نماید تا ظلمت فتنه برانگیزاند الاحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۹ و مردمان را بزبان در روزه و نماز حریص گرداند لیکن در خاطر خود امر دیگر را مخفی و مستتر دارد و با مردم بظاهر صلح کند و خود را در نظر جمعی بی بصر عالم و با خبر نماید خدای باری او را منسلخ و عاری نماید یعنی خالی و منزوع از علم و دانائی و بواسطه جهل و لباس سایر الناس او را عالم بی شبهه و التباس دانند و او را باین اسم مسمی گردانند با آنکه آن نادان یک روز تمام نفس نافرجام خود را در انصرام تعب تحصیل علم بی آرام نگردانید علی الصباح بدعوی علم و کمال تمام بر خاست و بدروغ بی فروغ خود را بیاراست چون بمحضر

انصار و مهاجر حاضر شد در تحصیل یکسر آنچه اصلا در آن خبر ظاهر و عیان نبود سعی و اهتمام فراوان نمود و پاک از طهارت و نجاست پنج امر نمود و در رطب و یابس تصرف میفرمود: تا آنکه او رفع تشنگی و دفع حرارت عطش نفس پر از هوس خود از آب متغیر اللون و الطعم بلکه از نجس نمود این کنایه از تصرف اسامی حرام است و او سعی بسیار در کار لا لاطایل نمود چنانچه در میان مردمان بحکومت ایشان نشست و قاضی و مفتی حضری و بدوی شد و ضامن آنچه قاضی سابق حکم نمود گردید چنانچه هر امر که بسابق مشتبّه بود و او برای امر ناتمام خود در آن امر حکم نمود او نیز همان حکم را ملخص دانسته مجری و ممضی داشت و اصلا نظر بامضا و اجرای امر حق نگذاشت و بخوف آنکه مبدا اگر مخالفت، امر سابق کند چون ایام او منقضی گشته دیگر نایب مناب و قایم مقام او گردد آن کس بر نقص حکم او نماید بناء علیه چنانچه در مرد سابق اگر یکی از امور مبهمه مرافعه میشد برای حشو خود قطع و فصل مینمود لاحق نیز بنسبت او الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۰ اقتدا و اقتفا نموده برای خود حکم میفرمود: بهیچ وجه من الوجوه در دفع و رفع امور مشتبّه ملتبسّه سعی ننمود و از بسکه مجلس بشبهات گردید مثل رشته خیط جاهلان و راکب شتر کور در بیابان و کلید شبّه و گمان گشت بنوعی که تمامی شبهات برو مفتوح گردید زیرا که هر کرا علم کم باشد هر چه برو وارد شود شبّه گردد چنانچه اگر کار صواب کند بواسطه عدم اطلاع بحقایق صواب و خطا پندارد که خطا کرد زیرا که او عالم و مطلع نیست بر آنکه آنچه از او صادر و سانش شده صوابست یا خطا هر چند صواب باشد او را بوسیله عدم علم بحقیقت آن متوهم خطا است و اگر آنچه از او بخیر ظهور و بروز رسید در واقع خطا باشد ایضا بواسطه عدم اطلاع بحقایق گاهی آن مترقب و مترجی صواب آنست و پندارد که صواب کرده پس رأس او مانند رشته عنکبوتست در ثبات و بقا و اعتبار و اعتنا و الله بخدای عالم مرا قسم است که آنچه برو وارد میگردد و ازو چیزی چند از روی جهل و نادانی مصدر میگردد. که اصلا گمان علم ازو در هیچ چیز نیست و ظاهر حال او چنانست که او را بغیر آنچه آن را مذهب دانسته و بر آن عمل نموده و رأی آن مذهب ناطق بحق واقع و عیان نیست نعوذ بالله من هذا الرأی، و اگر احیانا قیاس چیزی بجیزی نماید و در آن کار غلط ظاهر و آشکار باشد او اصلا تکذیب نفس ممثلی باز و هوس خود از آن غلط نمی نماید تا آنکه مردم توییخ و تقریح او نکنند و نگویند که او غلط در فتوی و عمل کرده نمیداند و از مخالفت قاضی سابق ایمن نیست از آنکه قاضی لاحق همان معنی را مرعی داشته الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۱ بخلاف حکم او حکم نماید و اجرا و امضای حکم نامحکم او ننماید: چنانچه سابقا اشاره بآن شد لهذا اگر بر غلط قاضی سابق مطلع گردد رفع و دفع آن ننماید و اگر امر برو مخفی و مستتر باشد آن را پنهان نماید و از معشر بشر که ازو در فضل و هنر و در علم و خبر بیشتر باشد استفهام و استعلام ننماید معاش و حیات او بر جهالت و موت او بر غوایت و ضلالت است و نیز آنچه نمیداند معذرت نمیخواهد بلکه خود را سالم از جهل و عالم بمعرفت و فضل داند با آنکه هیچ نمیداند خونهای اهل دنیا ازین کس بفریاد و فتاوی او در اولاد و موارث در حزن و بکاء است از عدم فطرت و فهم و قلت فضل و علم و از کثرت جور و ظلم او فرج حلال و بقضا و حکم او فرج حلال حرام و غیر حلال است اموال مردم را بجور و ظلم و به تعدی و ستم گرفته بغیر صاحب آن مال رساند و بوسیله ارتکاب این افعال و اعمال خود را داخل در سلسله عذاب و نکال میگرداند: مروی و منقولست که آن حضرت بعد از بیان حقیقت حال آن، دو شخص ضال گفت: ایها الناس ای معشر مردمان طاعت و معرفت را پیشه خود کنید و بشناسید کسی را که راضی بجهل نشود و بوسیله جهالت معذرت از امت نخواهد بلکه اعلم از تمامی امت و مرشد و هادی سایر بریت است ترا بدرستی و تحقیق علمی که حضرت ایزد عالم بحضرت آدم علیه السلام اعطا نموده بدنیا فرستاد و جمیع آنچه از فضل و کمال و علم و حال که بتمامی انبیاء و رسل تا خاتم المرسلین از حضرت رب العالمین رسید همگی و تمامی آن را در عترت الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۲ انبیای شما مودع گردانید من در میان شما حاضر و شما را بحقایق اشیاء گاهی واقف میگردانم: فَأَئِنَّ تَذْهَبُونَ پس میل بکدام طرف مینمائید بدانید و آگاه باشید هر که نقل از صلب صاحب سفینه شیخ المرسلین نبود و در آن کشتی آن حضرت بود از طوفان بلیت نجات یافت در میان شما نیز مثل آن کشتی، چیزی هست که اگر دست در حبل المتین آن اعیان دین زنید شما نیز نجات از تمامی بلیات می یابید و من

در رهن و گروی اینم بقسم حق و صدق، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ یعنی این کلام از من از روی تکلف نیست بلکه حق و واقعی است بعد از آن بزبان معجز بیان نمود که: فالویل لمن تخلف ثم الویل لمن تخلف تکرار این کلام از آن ولی ملک العلام تأکید انام در اطاعت و متابعت ائمه المعصومین علیهم السلام است اما آنچه پیغمبر شما در حجه الوداع مأمور شده بود بشما گفته نه رسانیده و نه آن حضرت بشما فرمود: که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؟ الحال شما از روی عقل و فکر تدبیر و نظر کنید که چگونه مرا گذاشتید و راه مخالفت بر داشتید آیا نه این راه حق هذا عَذْبُ فُرَاتٍ است پس از این آب گوارا بیاشامید: وَ هَذَا مِلْحُ أُجَاجٍ و از این آب شور اجتناب لازم دانید تا خود به بلایای آخرت گرفتار مگردانید و در آتش دوزخ مسوزانید. الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۳ از حضرت ولی رب العالمین امیر المؤمنین علیه السلام مروی و منقولست: که آن حضرت روزی در حضور جماعت یهود گفت که: شما چند فرقه شدید یهود گفت: بر فلان و فلان فرقه و تعداد فرق نمود حضرت ولی ایزد باری گفت: دروغ میگوی و فرق شما ازین بیشتر است پس از آن روی مبارک به معشر محضر آورده فرمود: که و الله که اگر برای من مسند افاده بگسترانید هر آینه من حکم میکنم میان اهل توراۀ بتوراۀ ایشان و میان اهل انجیل بانجیل آن طایفه و اهل زبور بزبور آن جماعت و اهل قرآن بقرآن ایشان یهود عاقبت نامحمود متفرق هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه ایشان در نار و یک فرقه در جنت اند یعنی ناجی و رستگاران و فرقه ناجیه ایشان آن طایفه اند که تابع یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی علیه السلام گشتند، و نصاری بر هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک فرقه در نارند و یک فرقه آن طایفه ناجی و رستگار است و طایفه ناجیه ایشان آن جماعت اند که تابع شمعون الصفا وصی عیسی علیه السلام شدند، و این امت متفرق به هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو فرقه در نارند و یک فرقه این جماعت در جنت و رستگارند و طایفه ناجیه این جماعت آن کسانی که تابع این وصی محمد علیه الصلاة و السلام گردند و دست مبارک بر سینه خود گذاشت پس آنگاه حضرت ولی الله فرمود: که سیزده فرقه از جمله این هفتاد و سه فرقه در مودت و محبت من الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۴ منتحل و تالی گردند یک فرقه ازین سیزده گروه ناجی و در جنت اند و این طایفه نمط اوسطند و در حدیث واقع است که نمط اوسط جماعت اند که امر ایشان همه یکی باشد و این طایفه بهترین امت اند، در صحاح اللغة واقع است که نمط اوسط جماعتی هستند که تالی ملحق بایشان شود و مرجع غالی بسوی ایشان باشد بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: که آن دوازده صنعت که تالی و منتحل اند در مودت من داخل نار و بعداب گرفتار گردند: از مسعده بن صدقه از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق مروی است: که آن حضرت فرمود که: روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در محضر خلق بسیار خطبه مشتمل بر حمد و ثنای حضرت آفریدگار و محتوی بر نعت نبی المختار مؤدی فرمود و آنگاه گفت: که من از حضرت رسول خدای مهیمن شنیدم که فرمود: هر گاه به شما ملتبس گردیده فتنه که ولید از آن ظاهر و پیدا گردد یعنی چون آن فتنه بتمتع حامله رسد بچه خود را از واهمه اسقاط نماید و آدم بزرگ از آن فتنه پیر گردد و مردم را بعد از ظهور آن فتنه حرارت بسیار در اختیار هر کار بهمرسد بنوعی که جمعی آن فتنه را سنت فرا گیرند چنانچه اگر کسی خلاف کند و آن فتنه محدثه مخترعه را تغییر دهد بر آن مرد اعتراض کنند و گویند که: فعل منکر و بغیر سنت نمود در آن وقت شما بر چه نوع خواهید بود؟ بعد از آن بلیه سخت گردد و چیزهای بسیار پروردگار ظاهر و آشکار گردد چنانچه آتش هیزم را بهم گرفته آن را بسوزاند فتنه خلایق را بتحت تصرف خود آورده محکوم امر و حکم خود گرداند و بنوعی که آسیاب دانه و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۵ تفال هر چیزی را ریزه و خورد گرداند فتنه همان نوع مردم را از هم دگر جدا گرداند در آن حال تمامی رجال علم بغیر ادب دین مؤدب گردند و عمل بغیر شرع سید المرسلین نمایند و از عمل آخرت طلب دنیا و ثروت نمایند چون حضرت امیر المؤمنین علیه الیه السلام کلام باین مقام اختتام نمود با جمعی کهتر از مردمان از اهل بیت خود و خواص شیعیان روی بمسجد آورد چون بمسجد آمد بمنبر بالا رفت حمد و ثنای ایزد منان و صلاة و سلام بحضرت نبی الأکرم فرستاد بعد از آن گفت: ای معشر مردمان و لات امر که پیشتر از ما بودند متصدی کارهائی بزرگ و امرهای عظیم شدند و از روی عمد و دانستگی

در آن مقدمات مخالفت با حضرت سید کاینات کردند: اگر من بحکم خدای مهیمن و رسول ذوالمنن مردم را از آن منع کنم و امر به ترک آن نمایم و ایشان را بآنچه در عهد رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آن صفت بودند بر چیزی که دامن هر آینه اکثر لشکر من از پیش، من متفرق شوند تا آنکه من تنها مانم با جمعی قلیلی از شیعیان خود که آن طایفه از کتاب مستطاب حضرت مالک الرقاب و سنت رسالتآب عارف به فضل و امامت من و عالم بولایت و هدایت منند و جماعت که مخالفت حضرت نبی الرحمة نمودند چنان دانید و بینید که اگر من ایشان را مأمور گردانم بمقام ابراهیم علیه السلام ایشان روان بمکانی که حضرت رسول در آن مکانست نمایند و نیز رد فدک بسوی ورثه حضرت فاطمه (ع) نمایم و قدر صاع و مدّ را چنانچه در زمان رسول ایزد منان بود بهمان مقدار قرار دهم: الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۶ و روی همان وزن نمایم و قطاع و عطایا که حضرت سید الوری بجهت مردمان نام برده مقاطعه فرمود بهر یک آنها ردّ کنم و سرای جعفر بن ابی طالب را از مسجد خراب گردانیده بورثه او ردّ نمایم و ردّ خمس بکسانی که اهل و مستحقّ آن باشند نمایم و هر حکم و قضائی که بجور و ستم و بتفریط ظلم کرده ردّ کنم و ردّ سبی و اساری بنی تغلب بآن طایفه نمایم و ردّ آنکه از زمین خیر قسمت نمودند نمایم و دیوان اعطای ایشان را محو نمایم و چنانچه حضرت نبی الوری اعطا مینمود بهمان منهج عطا کنم و آن را دولت بواسطه اغنیاء و غیر محتاجین نمایم و الله که اگر امر کنم مردمان را که در شهر رمضان بغیر نماز فریضه در نافله اجتماع نکنند و آنچه مذکور شد معمول گردانم بعض لشکریان من که سابقا با من مقاتله میکردند و شمشیر او با من است ندا کند که امیر المؤمنین علی علیه السلام طریق اسلام را تبدیل و سنت عمر را تغییر داد ما را منع نمود که در ماه رمضان نماز بجماعت بگذاریم و میترسم که در ناحیه لشکر من فتنه ظاهر و شایع گردد چنانچه سابقا از ائمه ضلالت و داعیان ائمت بدوزخ در آخرت باین ائمت رسیده بود، و اعظم از این مقدمات سهم ذوی القربی است چنانچه حضرت تبارک و تعالی میفرماید که: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ که آن متعلق است بما و مخصوص ماست: إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ، وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ. و الله بذات حضرت قادر عالم مرا قسم است که ذوی القربی که واجب تعالی در فرقان ذکر نمود و نزدیک بنفس مقدّس خود و نبی اقدس مذکور گردانید همین عترت اهل بیت آن حضرت است، و حضرت ایزد مجیب ما را در الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۷ صدقه نصیب نداد آن محض اکرام و احترام ما است که واهب علّام نخواست که ما را اطعام از اوساخ و چرک دستها مردمان آب و نان دهد لهذا سهم ذوی القربی بواسطه ما معین و مهتیا گردانید. در آن اثناء شخصی از حضار مجلس بهشت آئین، ارم ترین، بر پای خاست و گفت: یا امیر المؤمنین (ع) من از سلمان و از ابی ذر و مقداد خبری چند از تفسیر قرآن و حدیث مروی از حضرت رسول آخر الزمان شنیدم و از شما نیز تصدیق قول آن جماعت مسموع ما و باقی ائمت میگردد، و در دست مردمان چیزی چند از تفسیر قرآن و احادیث رسول ایزد منان میشنویم که شما مخالف ایشان میگوئید بلکه زعم شما چنانست که آنچه آن طایفه بیان میکنند باطل و از درجه صحت و صدق عاطل است. آیا در بیان تفسیر و احادیث که سایر مردمان مینمایند شما را گمان کذب و افترای آن جماعت نسبت بحضرت نبی الرحمة است که از روی دانستگی و تعمّد نسبت دروغ بحضرت محمد صلی الله علیه و آله نمایند و قرآن را برای خود تفسیر فرمایند. حضرت ولایتآب در آن حال روی توجّه و اقبال بآن مرد سایل آورد، و فرمود که: چون سؤال نمودی جواب بشنو و بفهم و خاطر خود را بآن مستمال دار بدان که در دست مردم چیز بسیار است از حقّ و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و حفظ و وهم و در زمان حیات سید کاینات نسبت دروغ بآن حضرت دادند چون آن خبر بسمع سید البشر رسید برخاست و خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مؤدّی گردانیده آنگاه آن حبیب الله فرمود که: ایها الناس مردم دروغ بر من بسته‌اند و هر که دروغ بر من بندد الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۸ محلّ تعوّد و سکناي آن بی‌ایمان در آتش نیرانست. آنگاه حضرت ولیّ الله گفت: بدانید که حدیث که بشما میرسد از چهار کس است که پنجم ندارند. اول- آنکه محدّث مرد منافق متصنّع الاسلام باشد یعنی اولّ رجال آن حدیث مروی منافق باشد و مسلمان در واقع نباشد لیکن خود را بزئی مسلمانان متزّی و ملبّس گرداند بنوعی که

هر که او را ببیند گوید مسلمان است حال آنکه او در واقع منافق نامسلمان باشد که او اصلاً از گناه و حرج نترسد شما ازو بترسید که او دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی دانستگی و عمد بندد و اگر مردم عالم و مطلع بر حال آن کاذب دژم گردند که او منافق کاذب است هرگز ازو قبول آن حدیث نکنند و تصدیق قول او نمایند لیکن حقیقت حال آن ضال بر سایر رجال مخفی و پنهان است میگویند که چون آن شخص از اصحاب حضرت رسالت مآب است و آن حضرت را دیده حدیث از آن سرور شنیده فرا گرفت ما نیز ازو فرا گیریم فلماذا حدیث ازو شنوند و بقول او عمل نمایند و حال آنکه حضرت خلائق العباد از احوال اهل نفاق و عناد خبر داد چنانچه من ترا اخبار به حال آن آشرا نمودم، و حضرت واهب العطیه صفت منافقان بآن وصف و نشان که بودند بیان کرد. و چون آن طایفه بعد از حضرت نبی الرحمة در دنیا باقی بودند تقرّب به ائمه ضلالت و داعیان مردم بآتش نار و در آخرت بغوایت جستند و بزور و بهتان و عمل آخرت را پس پشت انداختند، و ائمه ضلالت این طایفه را بر امت حکام و بر رقاب سایر انام مستولی گردانیدند و باتفاق یک دیگر دنیا خوردند بدانید که مردمان با ملوک زمان و با دنیای مملو از نفاق و طغیان بسیار مرتبط، و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۹ و منتظم اندالما آن کس که حضرت خدای تعالی و تقدّس او را در پناه عصمت خود نگاهدارد و او را خار و ضایع نگذارد و از اخبار و گروه محدّثین یکی این است که حقایق احوال او مذکور شد. دوم- از رجال محدّثین مروی است که شخصی حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنید لکن آن حدیث مهیم را بر وجهی که آن نبی الرحمة مؤدّی گردانید فرا نگرفت و توهم و گمانش آنست که آن حدیث را کما هو حقّه فرا گرفته، پس او در وقتی که حدیث از زبان معجز نشان رسول آخر الزمان بیان کند که آن سید المرسلین چنین و چنین فرمود اگر چه خلافت امّیا او از روی عمد و دانستگی نسبت کذب بحضرت نبی الامّه نمود، و او آنچه در دست اوست روایت از آن حضرت کند و بدان عمل نماید و گوید که من از حضرت رسول ذو المنن چنین شنیدم امّیا اگر مسلمانان واقف و عالم گردند که او در آن حدیث توهم کرده ازو قبول نکنند، و اگر بدانند که حقیقت حال راوی به چه عنوان است ترک آن حدیث نمایند و پیرامون آن نگردند در حال. سوم- از محدّثین مروی است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم چیزی شنید که امر نمود یا نهی فرمود و بعد از آن نبی الانس و الجن امتان را از آن نهی فرمود یا از آن منهی عنه رفع نهی فرمود امر فرمود و آن کس از حقایق امر و نهی کرّه ثانیه مطلع نیست، پس آن کس منسوخ را حفظ نمود و از حقیقت ناسخ عالم و عارف و شاهد و واقف نشد چنانچه اگر مطلع به حقیقت امر منسوخ میشد یقین آن را انداخته ترک مینمود، و نیز اگر مسموع مسلمانان میکردند که آن حدیث منسوخ است رفض و ترک آن میکردند. چهارم- از محدّثین کسی است که مبغض کذب و افترا است و از خوف الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۱۰ عقاب الله تعالی و تعظیم حضرت نبی الوری نسبت دروغ بخدای عالم و رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روا و مسلم ندارد و آنچه از حضرت رسول (ص) شنید هیچ گونه ابهامی بر او ظاهر و پدید نشد بلکه آنچه مسموع او شد کما هو حقّه حفظ نمود پس آنچه از نبی المجید شنید بلا زیاده و نقصان بمعشر مردمان بیان و عیان میگرداند و کما ینبغی و یلیق حکم و امر آن را بخلقان میرساند و این شخص استماع ناسخ نمود و بدان عمل کرد و حفظ منسوخ فرمود و از آن اجتناب و احتراز نمود و محکم و متشابه را شناخت، لهذا هر یک آن را بموضع خود مقرّر داشته خود را در نباخت و بحال کلام خاصّ و عامّ حضرت سید الانام معرفت تمام پیدا کرد و بسیار بود که کلام معجز نشان نبی الاکرم را دو طرف خاصّ و عامّ بود و بسا بود که آن کلام مسموع عام میشد و او نمیدانست که حضرت ملک العلام و نبی الانام را از آن کلام مطلب چه و مرام کدام است لهذا آن کس در تیه حیرت مستهام مانده پس چون سامع بحقایق کما ینبغی و یلیق آن مطلع نیست و معنی و مقصد آن را نمیداند که بجهت کدام امر آن کلام از حضرت سید البشر سانح و صادر گردید فلماذا آن را برای ما موجه که عالم بمعرفت وجه آن نیست توجه خلاف واقع میکند پس اگر در این صورت آن شخص خود یا دیگری عمل کند و اینست و هر کس از اصحاب رسول ایزد متعال را قدرت و حال فهم و دریافت کلام آن نبی با عزّ و اقبال نبود لهذا جمعی بودند که دوست میداشتند که اعرابی و سکنه بادیه مکی یا طاری و کسی که از شهر دیگر باشد بخدمت سید البشر آمده

سؤال کند تا ایشان نیز از آن رسول آخر الزمان احادیث و سخنان بشنوند و از خرمن احسان توشه دو جهان حاصل نمایند اما من که ولی حضرت مهیمن و وصی رسول ذو المنن و أبو الشَّیْبِطین الحسین و الحسن ام از آیات و الاحتجاج، ج ۲، ص: ۵۱۱ احادیث سید البریات هیچ چیز بمن نمیرسید الا آنکه من آن را از حضرت سید الوری سؤال و استعلام مینمودم و حفظ و ضبط آن بعد از علم و تحقیق کما ینبغی و یلیق مینمودم این وجوه اختلاف مردمان و علت خلاف در روایات ایشان است. از یحیی الجعفری منقول و مرویست که گفت: من شنیدم از حضرت ولی رب العالمین امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود: ما با جمعی کثیر روزی در خدمت سید البشیر و التذیر نشسته بودیم در آن وقت رسالتآب سر مبارک در کنار من گذاشته بخواب رفته بود شخصی از من پرسید که دجال کیست؟ حضرت نبی از خواب بیدار شد و روی خود بسعادت و اقبال افروخته گفت: من از برای شما از غیر دجال میترسم از ائمه ضلالت و ارباب بدعت که دجال این امت اند بیشتر خائف و هراسانم از آنکه شما را گمراه گردانند و خون عترت مرا بریزانند بعد از من هر که محارب عترت من است محارب منست و مسلم امر و مطیع حکم عترت من مطیع و منقاد منست. پایان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳

جلد سوم

جواب حضرت مجتبی فرزند علی مرتضی علیهما السلام از مسائل خضر علیه السلام که در حضور پدر بزرگوارش سؤال نمود

جواب حضرت مجتبی فرزند علی مرتضی علیهما السلام از مسائل خضر علیه السلام که در حضور پدر بزرگوارش سؤال نمود ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری از ابی جعفر بن علی الثانی علیه السلام روایت کند که: روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روی توجه و اقبال بمسجد حضرت ذو الجلال آورد امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه با آن حضرت رفیق بودند و خود بسعادت تکیه بر دست سلمان نموده بودند و چون داخل مسجد الحرام گردید و نشست در آن اثر مردی نیکو محضر با لباس فاخر در نزد امیر المؤمنین حیدر حاضر شد و سلام کرد آن حضرت (ع) رد سلام نمود پس آنگاه آن برگزیده حضرت آله نزدیک حضرت ولی الله بنشست و گفت: یا ابا الحسن من ترا از سه مسأله سؤال مینمایم اگر مرا بآن مخبر گردانی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴ بر من معلوم و ظاهر گردد که این قوم در امر تو مرتکب فعل و شغلی گشتند که در دنیا و آخرت باعث رسوائی و فضیحت ایشان است، و آن طایفه مأمون در دنیا و عقبی نیستند و اگر چیزی دیگر شود خواهم دانست که تو و سایر ایشان در آن مقدمه یکسانند. در آن حال حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: آنچه در خاطر داری بپرس که بتوفیق الله و تعالی و تقدس و تعلیم حضرت نبی الاقدس جواب و سؤال تو از هر کس باشد کما هو حقّه خواهند شنید. آن شخص گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع) مرا خبر ده از کسی که بخوابد روح او بامر قادر سبوح بکجا رود، و خبر ده مرا از حال مردی که پیوسته متذکر باشد یا همیشه نسیان برو غالب و عیان بود، و ایضا مرا مخبر و مطلع گردان از حال مردی که فرزندش چگونه گاه شباهت با اعمام و گاه مماثلت به احوال دارد؟ در آن وقت حضرت ولی ایزد باری ملتفت بسوی ابی محمد حسن بن - علی علیه السلام گردید و گفت: یا با محمد جواب سؤال این مرد بگوی. فی الفور آن نوباه بویستار نبوت و آن نوگل گلستان ولایت زبان معجز نشان باین مقالات صدق سمات جاری و ساری گردانید که: امّا آنچه سؤال نمودی از حقیقت احوال خواب ایشان که چون در هنگام که استراحت و خواب کنند روح ایشان بکجا میرود و مقّر و مکان گیرد بدرستی که روح بحکم ایزد سبوح متعلق است بباد و باد متعلق به هوا است تا آن وقت که صاحب نوم بامر و حکم حی قیوم حرکت بجهت تعطیت کند پس باذن قدّوس سبوح متعلق برّ روح در بدن صاحب روح گشته پس الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵ روح باد را جذب کند و باد هوا را جذب نماید تا او را بدن مراجعت - فرماید پس در بدن صاحب روح ساکن و ممکن گردانند، و اگر اذن حضرت عزّ و جلّ برّ روح بمحلّ بدن صاحب او متعلق نگردد و بحکم و امر تبارک و تعالی هوا

جذب باد و باد جذب روح نماید و نگذارد که روح مراجعت به بدن صاحب روح کند و روح بحکم قادر سبوح از بدن مخفی و مستور تا وقت بعثت و نشور ماند. و اما آنچه در باب ذکر و نسیان انسان مذکور و عیان نمودی بدرستی و راستی حقیقت این مقدمه چنانست که دل مرد در حقه است و هر حقه بالای طبق است پس اگر آن کس در هنگام اراده بذکر شیء صلوات تامه بر محمد و آل محمد علیهم السّلام و التّحیه فرستد بحکم حضرت خالق آن طبق از سر آن حقه منکشف گشته برخیزد در همان دم بحکم حضرت واهب نور و روشنائی به قلب رسد و آن مرد متذکر گردد بآنچه فراموش نموده بود، و اگر آن کس صلوات به حضرت محمد رسول ایزد تعالی و تقدّس و آل او نفرستد یا آنکه صلوات فرستد لیکن صلاه تامه نباشد بنوعی که چیزی از صلاه آن حضرت یا آل او کم و نقصان گرداند بحکم پروردگار خلاق آن طبق بر بالای آن حقه منطبق ماند پس دل در ظلمت باقیماند و اصلاً نور و ضیاء او را مستضیء و مستنیر نگرداند پس آن مرد آنچه در سابق در خاطر متذکر بود فراموش گرداند. و اما آنچه در باب مولود مذکور نمودی که گاه ولد مشابه اعمام و گاه مماثل احوال است حقیقت این امر آنست که چون مرد با اهل خود جمع شود با دل ساکن و خاطر جمع که بدن مضطرب ننماید و رگهای بدن هادی و ممکن باشد چون حال مرد و زن بدین منوال باشد بحکم حضرت قادر عالم چون نطفه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶ از صلب پدر جدا گردد و در جوف رحم مادر قرار گیرد و چون فرزند متولّد گردد فرزند مشابهت پیدر و مادر دارد، و اگر مرد در هنگامی که نزدیک زن آمد دل او جمع و ساکن و عروقه هاده و مطمئن نبودند و بدن ایشان به غایت مضطرب باشد نطفه نیز مضطرب گردد پس در حالت اضطراب نطفه او واقع بر بعض عروق گردد اگر احياناً بر عرقی از عروق اعمام واقع گردد، فرزند مشابه باعمام خود باشد و اگر نطفه در هنگام انفصال واقع بر عرقی از عروق احوال گردد فرزند مشابهت و مماثلت باحوال خود پیدا کند. سائل چون این أجوبه شافیه از حضرت ابی محمد الحسن بن علی علیه السّلام استماع نمود در ساعت فرمود که: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و تا در آن مکان ساکن بود پیوسته زبان شهادت بکلمه طیبیه أشهد أن لا اله الا الله و کلمه شهادت أشهد أن محمداً رسول الله جاری میداشت. و بعد از بیان کلمه شهادتین اشاره بحضرت امیر المؤمنین (ع) نموده گفت: شهادت میدهم بر آنکه وصی رسول الله و قایم بحجت خدا و رسول مجتبی تو خواهی بود، پس آنگاه اشارت بحسن بن علی علیه السّلام نمود و گفت: گواهی میدهم که تو وصی پدر و قایم بحجت بعد آن سرور خواهی بود، و نیز شهادت میدهم که حسین بن علی (ع) وصی پدر تو و قایم به حجت اوست بعد از تو، و شهادت میدهم که علی بن الحسین بن علی (ع) وصی حسین علیه السّلام و قایم بحجت اوست بعد از او، و شهادت میدهم بر محمد بن علی الباقر که وصی پدر خود و قایم بحجت اوست بعد از او. و شهادت میدهم بر جعفر بن محمد الصادق که وصی پدر خود و قایم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷ بحجت اوست بعد از او، و شهادت میدهم بر موسی الکاظم بن جعفر که وصی پدر خود و قایم بامر اوست بعد از او، و شهادت میدهم بر علی الرضا بن موسی که وصی پدر خود و قایم بحجت او است بعد از او. و شهادت میدهم بر محمد الجواد ابن الرضا که وصی پدر خود و قائم به حجت اوست بعد از او. و شهادت میدهم بر علی بن محمد الهادی که وصی پدر خود و قائم به حجت او است بعد از او. و شهادت میدهم بر حسن بن علی العسکری (ع) که وصی پدر خود و قایم بامر اوست بعد از او. و شهادت میدهم بر ولد حسن بن العسکری که کنیت و اسم او هیچ کدام ظاهر نگردد تا آنکه او خود ظاهر گردد، و زمین را مملوّ گرداند از عدل بعد از آن که از جور و ظلم و تعدی و ستم پر شده باشد. پس آنگاه آن مرد خدا گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین علیه السّلام و رحمه الله و برکاته و برخاست و روان شد. حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام روی مبارک به حسن بن علی علیه السّلام آورده گفت: در عقب این مرد مؤمن بیرون رو و نگاه کن که قصد کدام طرف دارد. حضرت حسن علیه السّلام در اثر آن مؤمن روان گردید چون از مسجد بیرون آمد آن مرد را دید که یک پای خود در خارج مسجد گذاشت و چون پای دوم برداشت معلوم نشد که پای خود در کدام زمین گذاشت. حسن بن علی علیه السّلام بعد از مراجعت حقیقت آنچه در باب الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸ آن مرد مؤمن مرئی و مشاهد او گردید به خدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت. امیر المؤمنین علی علیه

السَّلام فرمود که: یا با محمّد هیچ دانستی که آن شخص که بود؟ حسن علیه السَّلام فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السَّلام بهتر می‌دانند. امیر المؤمنین علی علیه السَّلام گفت: آن خضر پیغمبر علیه السَّلام بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹

جواب حسن بن علی علیه السَّلام از مسائلی که اهل شام و روم فرستاده بودند که جاری مجرای احتجاج بود در محضر مقدّس امیر المؤمنین علیه السَّلام

جواب حسن بن علی علیه السَّلام از مسائلی که اهل شام و روم فرستاده بودند که جاری مجرای احتجاج بود در محضر مقدّس امیر المؤمنین علیه السَّلام روایت میکند محمّد بن قیس از ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهم السَّلام گفت که: حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلام روزی در رجه مسجد بود و مردم کثرت و ازدحام بسیار بر آن ولّی حضرت پروردگار آوردند بعضی فتوی و گروهی استمداد از آن امام الوری میخواستند در آن اثنا شخصی برخاست و گفت: السَّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته. آن حضرت فرمودند: و علیک السَّلام و رحمه الله و برکاته کیستی تو ای مرد؟ گفت: من یکی از رعیت توام و از اهل شهر تو. حضرت ولّی ربّ العزّه فرمود: تو از رعیت من و از اهل بلاد من الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰ نیستی اگر تو در مدّت عمر خود یک روز بمن سلام میکردی بر من مخفی نبودی و ترا میشناختم که از چه قومی اگر چه الحال مرا نیز کمال معرفت بحال تست و کمالت آنست که من ترا نمی‌شناسم. چون آن مرد این سخن از آن ولّی ایزد مهیمن شنید گفت: الأمان یا امیر المؤمنین. علی علیه السَّلام حضرت ولّی الله تعالی فرمود که: آیا از روزی که داخل این شهر شدی هیچ گونه ضرر بتو رسید؟ گفت: نه امیر المؤمنین علیه السَّلام فرمود: که ظاهراً تو از اهل حرب خواهی بود؟ آن مرد گفت: یا علی بلی در کلام شما خلاف نیست. حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلام فرمود: هر گاه مقدّمات حرب و جدال و جنگ و قتال منتهی گردد در تردّد تو و سایر اهل حرب باین صوب باک نیست. آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین علیه السَّلام الحال من جاسوس معاویه ام مرا فرستاد که خبری چندی که ابن الأصغر در خاطر خود مضمّن داشت از تو سؤال و استعلام نمایم بنوعی که تو مرا شناسی و ندانی که من فرستاده و جاسوس ایشانم و حقیقت حال آنست که چون معاویه دعوی خلافت امت نمود من بامر ابن الأصغر نزد او رفتم و گفتم: اگر تو بامر ولایت امت و خلافت اصحاب ملّت أحقّ بعد از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم خواهی بود پس من ترا بهر چه سؤال کنم جواب گوی و چون جواب و سؤال بر وفق صواب الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱ بشنوم بی‌شبهه و گمان بطریق سایر مردم تابع تو گردم و جایزه نیز دهم. معاویه گفت: هر چه خواهی سؤال نمای چون اسئله خود را بمعاویه عرض کردم جواب نداشت و آن مسائل برو بغایت مغلق و مشکل بود، بعد از آن مرا بخدمت شما فرستاد تا از شما سؤال کنم. حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلام فرمود حضرت جبار العباد این آکله الأكباد را مقتول گرداناد او با تبعه کور و گمراه و مأیوس از رحمت - حضرت اله اند ربّ العزّت میان من و این امت حکم بعدالت کناد که این طایفه قطع رحم من و تضييع ايام من و دفع حقّ من و تصغير منزلت من و اجماع بر منازعت و مخالفت من نمودند. آنگاه حضرت ولّی الله فرمود: که حسن و حسین و محمّد را بخوانید چون آن جوانان اهل جنّت با محمّد بن الحنفیه بخدمت حضرت امیر - المؤمنین علیه السَّلام و التّحیّه حاضر شدند روی توجّه و اقبال بآن مرد آورده گفت: یا شامی این دو پسران حضرت رسول آخر الزّمان اند و اشاره به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السَّلام نمود و اشاره بمحمّد بن - الحنفیه کرد و گفت: این پسر منست از هر کدام این سه نفر که بخاطر تو رسد سؤال مسایل خود نمای و جواب آن را کما ینبغی و یلیق استماع فرمای. چون شامی در جمال جهان آرای آن اعیان واله و حیران بود حضرت ولّی ملک المعبود گفت: از این پسر که موی سرش بیشتر است پیرس و امام الانام از آن کلام حضرت حسن بن علی علیه السَّلام اراده نمود زیرا که موی سر مبارک آن فرزند رسول ایزد تعالی و تبارک تا بشحمه گوش آن منبع معرفت و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲ هوش رسیده بود. و در آن وقت حسن بن علی (ع) روی مبارک بجانب آن شامی آورده و فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن. شامی گفت: مسافت میان حقّ و باطل، مسافت میان زمین و آسمان و مسافت میان

مشرق و مغرب چه مقدار است؟ و قوس قزح چیست؟ و چشمه که ارواح مشرکین در آن مأوای و مکین گردد کدام است؟ و نیز چشمه که مقرّ و مکان مؤمنان است در چه محلّ و مکان واقع است؟ و کدام مؤنث است که حکم بذکورت و انوٲت آن نمیتوان نمود؟ و کدام است آن ده چیز که بعضی آن سخت ترست از بعضی دیگر. حضرت حسن بن علی علیه السّلام بعد از استماع اسئله شامی بلبل زبان را در جواب بترنم بیان در آورده گفت: یا شامی مسافت میان حقّ و باطل مقدار چهار انگشت است پس آنچه بچشم مرئی و مشاهد تو گردد حقّ است و بسیار است که آنچه بگوش می شنوی باطل است. شامی گفت: راست گفتی. آنگاه حضرت حسن بن علی (ع) فرمود: مسافت میان زمین و آسمان بقدر مدّ بصر و دعوت مظلوم مضطرّ است، و اگر برای تو کسی سوای آنچه من بیان کردم گوید بیقین آن دروغ است. شامی گفت: راست گفتی یا ابن رسول الله. بعد از آن امام حسن علیه السّلام فرمود که: مسافت میان مشرق و مغرب بقدر سیر یک روز آفتاب است نظر کن در آفتاب هنگام که از مشرق طلوع کند و نیز نظر بجانب آفتاب کن در حین که در مغرب غروب و غیبت نماید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳ شامی گفت: راست گفتی. بگوی که: قوس قزح چیست که ظاهر میگردد؟ حضرت حسن بن علی علیه السّلام فرمود: و یحکک مگوی قوس قزح زیرا که قزح اسم شیطان علیه اللّعنۃ و التّیرانست و آن قوس اله متّانست و چون قوس ظاهر و عیان گردد آن امان اهل زمین و نشانی ارزانی و فراوان بودن اشیاء در جهان است و قوس الله تعالی علامت و نشان اُمن و صیانت خلائق از غرق و هلاکت است. و اما چشمه که ارواح مشرکین در آن مکان مکین است آن چشمه را برهوت گویند و در بعضی نسخ معتبر بنظر مترجم اُحقر رسیده که برهوت چاه است در حضر موت و آن جزیره ای است از جزایر بحر عَمان گویند که ارواح کفّار در آن چاه گرفتارست، و در حدیث آمده که بهترین چاه در دنیا چاه زمزم است، و زبونترین چاه در زمین چاه برهوتست. و اما چشمه که ارواح مؤمنان در آن مکان مکین و شادمان باشند آن چشمه را سلمی گویند زیرا که ارواح مؤمنین در آن عین از عنایت ربّ العالمین بسلامت و صحتّ با کمال بهجت و مسرتند. و اما مؤنث که انوٲت و ذکورتش معلوم نباشد باید تا هنگام بلوغ او انتظار کشند اگر مرد باشد محتلم گردد و اگر زن بود حائض شود و پستان او ظاهر گردد و الاّ باو گویند که بر بالای دیوار بول کند و بول را بلند گرداند اگر بول را ببالای دیوار رساند پس آن مرد است و اگر بول او مانند شاش شتر- مراجعت بعقب کند و نتواند که ببالای دیوار رساند آن زن است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴ و اما آن ده چیز که بعضی آن سختتر از بعضی دیگر است سخت ترین چیزها که خدای تعالی آن را خلق کرد سنگ است، و سخت تر از سنگ بحکم و خلقت حضرت مهیمن آهن است که سنگ بآن شکافته و قطع گردد، و سخت تر از حدید نار است که بامر واحد قهار آن را میگدازد، و سخت تر از آتش آبست که بحکم ایزد وهّاب او را فرومی نشاند، و سخت تر از آب سحاب است که متحمّل نقل آن میگردد، و سخت تر از سحاب با دست که او را متحرّک گرداند، و سخت تر از او آن فرشته ایست که باد بامر او متحرّک میگردد، و سخت تر از آن ملک ملک الموت است که آن ملک را می میراند، و سخت تر از ملک الموت موتست که ملک الموت را می میراند، و اشدّ از موت امر خدای تعالی و تقدّس است که موترا میراند پس امر و حکم ایزد اقدس از همه چیز و همه کس سخت تر است. شامی گفت: راست گفتی من گواهی میدهم که تو پسر رسول خدائی حقّا و پدر بزرگوارت امیر المؤمنین علی علیه السّلام از سایر اُنام بامر خلافت امتّ حضرت نبیّ الأکرم خصوصاً بر معاویه تیره سرانجام اولی و اُحقّ و سزاوار و اُلیق است. بعد از آن شامی جوابات را کتابت نموده مراجعت فرمود چون نزد معاویه آمد و حقایق آنچه مرئی و مسموع او شد باو رسانید معاویه او را با- اُجوبه بجانب ابن الأصغر روانه گردانید. اما چون اُجوبه بابن الأصغر رسید و حقایق گذشته را کما ینبغی و یلیق بر خود معلوم و تحقیق گردانید بمعاویه کتابت باین خطاب و عتاب مکتوب فرمود که: چرا بمنّ متکلمّ بکلام و جواب غیر گشتی و جواب سؤال از روی علم و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵ فراست و فهم و کیاست خود ندادی؟ مرا قسم بحضرت مسیح بن مریم علیه السّلام است که این جواب مقرون صدق و صواب بیشبیه و ارتیاب از تو نیست، و این جواب از معدن نبوّت و موضع رسالت است و اگر تو سؤال یک فلوس از روی تضرّع و افسوس از من نمائی محال است که بتو اعطا نمایم زیرا که تو کذابی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶

احتجاج امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر جماعتی از معاندین و منکرین فضلش و فضل پدر بزرگوارش در حضور معاویه علیه اللعنه و الهاویه

احتجاج امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر جماعتی از معاندین و منکرین فضلش و فضل پدر بزرگوارش در حضور معاویه علیه اللعنه و الهاویه از شعبی و ابن مخنف و یزید بن ابی حبيب المصری روایت کنند که ایشان هر سه متفق اللفظ و المعنی گفتند در اسلام هیچ ایام منازعه و مشاجره قوم سخت تر از مثل روز اجتماع ایشان در محل نزاع از کثرت فریاد و از ارتفاع صوت در هنگام بیان کلام و از شدت مبالغه در قول و ابرام در نزد معاویه بن ابی سفیان نبود و حقایق این احوال علی سبیل الاجمال آنست که: روزی عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبہ بن ابی سفیان و ولید بن عقبه ابی معیط و مغیره بن شعبه همگی اتفاق بر یک امر نمودند و نزد معاویه حاضر شدند در آن اثر عمرو بن العاص گفت: ای معاویه التماس این اعیان از شما آنست که حسن بن علی (ع) را که متغل بنعلین پدرش امیر المؤمنین علی (ع) گشته احیای سیرت پدر خود مینماید چنانچه هر چه امر کند مردم اطاعت مینمایند، و آنچه بگوید - الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷ خلاق تصدیق او فرمایند، و هر گاه چنین باشد پس امر و قول او روز به روز مرتفع و کارش بجائی از این بزرگتر منتهی و مقرر گردد و اگر در این وقت کسی به نزد او فرستی و او را پیش خود حاضر گردانی و او را از آن دعوتی که او و پدرش بآن بودند و هستند فرود آری تا ما سب او و سب پدرش نمائیم و قدر او و قدر والدش را در نظرها صغیر و حقیر گردانیم و او را از آن دعوی متقاعد نموده باز داریم تا آنکه تصدیق تو در امر خلافت کند و من بعد دعوی خلافت و گراف با تو نکنم بهتر است. معاویه گفت: ای یاران من از آن میترسم که حسن بن علی علیه السلام قلاده‌ها در گردن شما اندازد که عار آن و ننگ و نار آن تا هنگام دخول قبر شما مستدام و برقرار ماند، و الله بخدای عالم قسم است که من هیچ وقت او را ندیدم الا آنکه از دیدنش کراهیت داشته آزار کشیدم و آنچه در عیب من مذکور گردانیده ازو در گذشته بخشیدم و اگر من کسی پیش او فرستم و او را حاضر گردانم آنچه او در حق ما و شما مذکور گرداند بر من لازم است آنچه شیوه عدل و انصاف او باشد از شما ممضی و مجری گردانم و حقیقت احوال او و پدرش بر ما و شما ظاهرست از این مقدمه بگذرید و باعث رسوائی ما و خود مشوید. عمرو بن العاص گفت: آیا میترسی که باطل حسن بن علی علیه السلام زیادتى را بر حق واضح جلی ما، و مرض او زیاده بر صحت ما گردد. معاویه گفت: ما از این نمیترسیم لیکن بر حقایق احوال این سلسله مطلقیم. عمرو بن العاص گفت: البته همین ساعت کسی پیش حسن بن علی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸ علیه السلام فرستاده او را طلب کنید. عتبہ گفت: این رأی شما را صحیح نمیدانم و اصلاً طرف خوبی آن را نمیشناسم. و الله بخدای عالم مرا قسم است که هیچ احدی شما را قدرت، و استطاعت ملاقات منازعه و مشاجره بأكبر و أعظم از آنچه از فضل و علم که با شما است مقابله با او نیست و آنچه در نزد حسن بن علی علیهما السلام است از فضل و حال و علم و کمال بهمان با شما ملاقات مینماید و بدعوی چیزی که در نزد حسن موجود نباشد هرگز بآن بشما بلکه بهیچ احدی ملاقات ننماید و حقیقت احوال او و پدر و جدش بر همگان أظهر من الشمس و أبین من الأمس است و آن طایفه اهل بیت خصومت و جدال و أرباب سیف و أصحاب حالند. اما چون عمرو بن العاص و جمعی دیگر در باب احضار حضرت حسن علیه السلام سعی بیحد و مر داشتند معاویه رسول بخدمت آن نور دیده زهراء بتول مرسول داشت و چون رسول معاویه بخدمت آن سلاله دودمان نبوت و ولایت آمده معروض رأی بیضاء صباى حسن المجتبی گردانید که معاویه شما را طلب داشته‌اند. حضرت حسن علیه السلام از رسول پرسید که: در نزد معاویه از أصحاب او که حاضر است؟ رسول گفت: فلان، و فلان و نام یکان یکان بیان نمود. پس حسن بن علی علیه السلام فرمود: ایشان را چه بر آن داشت که مرا بطلبند و در آن وقت این آیه مبارکه قرآن تلاوت نمود که: فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹ ظاهراً حضرت امام المجتبی از این آیه (وَاللَّهُ أَعْلَمُ) اراده آن نموده باشد که آن طایفه اگر چه الحال در طلب من سعی و استعجال دارند، امّا رفتن من بآن مکان باعث نزول عذاب و اتیان عقاب برایشان است بلکه سخن بجائی خواهد رسید که گمان کنند که سقف

مسکن آنها بر بالای ایشان فرود آید. آنگاه فرزند رسول الله (ص) روی مبارک بخادمه که عتبه رخوت آن ولی ایزد تعالی و تبارک در نزد او بود آورده آواز داد که جاریه ثیاب مرا حاضر گردان حسب الامر آن جاریه رخوت حاضر گردانید آن سرور در آن اثر فرمود که: اللهم انی ادرأ بک فی نحورهم و أعوذ بک من شرورهم و أستعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا أرحم الراحمین. بعد از آن روی بجانب رسول معاویه آورد و گفت: این کلام الفرج است و متوجه منزل معاویه گردید و چون داخل مجلس ایشان شد معاویه از جای برجست و استقبال کرد و تحیت و مرحبا گفت و بآن حضرت مصافحه نمود. حسن بن علی علیه السلام گفت: آنچه من بواسطه آن آمدم گویا سلامتی است چه مصافحه امن است. معاویه گفت: بلی چنین است این جماعت بیرخصت من کسی بخدمت شما فرستادند و شما را طلب داشتند که شما افتراء ایشان را استماع نمائی، که عثمان از روی جور و ظلم و تعدی و ستم مقتول مظلوم است و قاتل او پدر شما است از ایشان بشنو که چه میگویند بر وفق سؤال این جماعت جواب گوئی و شأن و علو مکان من باید که ترا از جواب ایشان مانع نگردد و خاطر خود را در هر باب جمع و مطمئن گردان. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰ حسن بن علی علیه السلام فرمود: سبحان الله خانه خانه تست و اذن و رخصت هر کس در نزد شما است و الله بخدای عالم مرا قسم است که اگر آنچه ایشان گویند و اراده نمایند من متوجه جواب گردم از تو حیا است مرا از آنکه فحش در مجلس شما مذکور گردد و اگر ایشان بر شما غالب باشند بر آنچه تو اراده نمائی و نتوانی که اجرا و امضای آن فرمائی هر آینه مرا از آن حیا است که ضعف شما از آن طایفه بر سایر برایا ظاهر و هویدا گردد و نمیدانم ازین دو امر مقرّ کدام و اعتذار ازین دو کار بچه کیفیت و انجام است و من اگر عالم باجماع و اتفاق ارباب نفاق درین مکان میبودم و من نیز بعدت تمام از بنی هاشم می آمدم با آنکه در تنهائی من وحشت و خوف ایشان از من به مراتب بسیار زیاده از وحشت جمعیت آن طایفه است نسبت بمن چه مرا أصلاً ترس از آن جماعت نیست زیرا که حضرت ایزد باری ولی من است امروز بعد از امروز من بدان وسیله بر خصم غالب و فیروزم باید که آنچه گویند بگویند و جواب بر وفق صدق و صواب بشنوند لیکن شما سامع باشید و ممیز میان ما و ایشان گردید، آنگاه آن پسندیده آله گفت: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. چون کلام صدق التیام آن امام باین مقام اختتام و انصرام یافت عمر بن عثمان بنطق و بیان در آمد و گفت: من بعد از امروز راضی نمیشوم که از بنی عبد المطلب احدی در روی زمین باشد بعد از قتل عثمان بن عفان که خلیفه سید المرسلین بود و حال آنکه خلیفه مظلوم خواهرزاده شما بنی عبد المطلب و در اسلام بحسب منزلت فاضل و باکرام و باثر و اقتدای رسول ایزد علام مخصوص بود و در اهتمام امر امت سعی تمام و در تبلیغ شرایع، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱ احکام نبی الاکرام جهد لا کلام مینمود پس شما با این همه اکرام و احترام ملک العلام نسبت باو در صدد دفع او از روی حسد و عداوت بواسطه نفاست ذات او و طلب فتنه از جهت حکومت دنیا نمودید تا آنکه خون آن مظلوم را به ناحق ریختند بواسطه چیزی که شما بنی عبد المطلب أصلاً اهل آن نبودید با آنکه شما عالم بسوابق او در اسلام و رفعت منزلت او در نزد ایزد علام و رسول علیه الصلوة و السلام بودید فیا ذلّاه یعنی وای بر ذلیلی و بی گناهی او در تحت خاک باشد و آن در نزد حضرت الله تعالی نیکو باشد و شما با سایر بنی عبد المطلب که قاتلان عثمان بودید زنده و در روی زمین مسرور و شادمان و او در زیر زمین بخون خود رنگین و دفین باشد، ایزد تعالی هرگز چنین ظلم روا ندارد و ما دعوی نوزده خون دیگر از اعیان بنی امیه از قتلی بدر بر شما بنی عبد المطلب داریم. بعد از عمرو بن العاص بتکلم در آمد پس بعد از حمد خدای و ثنای واجب تعالی گفت: ای ابن ابی تراب ما کسی پیش شما فرستاده بواسطه آن طلب کردیم تا بر تو ثابت و مقرّر گردانیم که پدرت ابا بکر صدیق را زهر داد و در خون عمر الفاروق با اهل نفاق و شقاق اتفاق کرده با آن جماعت شریک و سهم بود و عثمان ذی النورین را مظلوماً مقتول گردانید، و بعد از آن دعوی چیزی نمود که در آن دعوی صادق و مستحقّ آن امر حق نبود و چندان سعی نمود که بر سر آن رفت و تا در حیات بود و مهیج و محرّک فتنه بود. آنگاه عمرو بن العاص شروع در سرزنش و توبیخ حضرت ولی الله نمود و سخنان دور از طرق ثواب را نسبت بآن ولایتماآب صواب دانسته مذکور گردانیده گفت: یا بنی عبد المطلب حضرت ایزد تعالی و تبارک ملک

دنیا را مطیع شما الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲ بگردانید تا آنکه شما درین دارد دنیا مرتکب چیزی چندی که حلال نیست بگردید زیرا که حقیقت احوال بر حضرت واجب تعالی ظاهر و هویدا است. و تو ای حسن با نفس خود میگوئی که من پسر امیر المؤمنین هستم و حال آنکه ترا عقل و رأی نیست بلکه عقل از تو مسلوب و تو در میان قریش أحمق و معیوب ماندی و این از شومی عمل پدر توست و ما ترا بواسطه آن طلبیدیم که حقایق احوال واقعه تو و پدرت را گاهی بر تو ظاهر گردانیم و من بعد در محافل و مجالس سبّ تو و سبّ پدرت نمائیم و ترا قدرت و استطاعت ذکر عیب و کذب ما نیست زیرا که ما بنی امیه را حضرت حق سبحانه و تعالی از تمامی عیوب خلقیه و خلقیه منزّه و مبرا گردانید. امّا آنچه در حقّ تو و پدرت بیان کردیم و قول شما را نسبت به دروغ و باطل نمودیم اگر ما را در آن دعوی بر شما خلاف حقّ و بر شیوه عدل و صدق ندانید متکلم شوید و الاّ یقین دانید که تو و پدرت شرّ خلق خدای تعالی و زبونترین همه برایا خواهید بود. امّا پدرت که در پی آزار ما بود خدای تعالی او را مقتول گردانید و شرّ او را از ما کفایت نمود و تو الحال در دست ما گرفتاری اگر خواهیم ترا به قتل آریم مختاریم و در کشتن تو در نزد خدا گناه و در پیش خلق الله عیب و تباه نیست. بعد از آن عتبه بن ابی سفیان بتکلم در آمد و آنچه در اوّل سخنان خود مذکور و بیان نمود اینست که بگفت: یا حسن (ع) پدرت شریرترین قریش از برای اَصناف قریش بود قطع ارحام این اَنام و سفک دماء این اقوام نمود و تو نیز در سلک قاتلان مرتبط و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳ منخرط بودی حقّ و انصاف و عدل و انتصاف آنست که چون خون عثمان در ذمه تو و پدر تست و بحکم خدای عزّ و جلّ قصاص و قتل بر تو لازم است ما ترا در عوض آن قصاص کنیم. و امّا خدای تعالی و تقدّس در قتل پدرت متفرد است شرّ او را از ما کفایه نمود. و امّا آنکه تو آرزوی خلافت امت داری تو نه مرد این کاری زیرا که ترا در میز-ان بزرگی و اعتبار طرف رجحان بر سایر مردمان نیست و چون لایق و سزاوار آن کار نیستی جز باعث هیجان فتنه در میان اُخیار اُبرار نمیگردی. بعد از آن ولید بن عقبه بن ابی معیط بتکلم در آمد و او نیز به مثل سخنان اَصحاب سابقین و یاران پیشین خون سخنان چند مذکور کرد. آنگاه گفت: یا معشر بنی هاشم اوّل کسی که در صدد اظهار عیب به عثمان و تحریص مردمان و وسیله اجتماع ایشان بر قتل عثمان بود شما بودید و او را بر حرص ملک دنیا بقتل رسانیدید و همه امت را برو شورانیده بفریاد آوردید و قطع رحم که اعظم ارکان اسلام بلکه پسندیده تمامی اهل عالم است برای حبّ و طلب دنیای خسیسه و حرص حکومت ردیه نمودید و حال آنکه عثمان خال شما و نعم الخال و صهر شما و نعم الصّیهر بود و شما بیشتر از سایر بشر برو حسد برده طعن میزدید بعد از آن متولّی قتل عثمان شدید الحال صنع خدا و قدرت او را در باب خود چون می بینید که پدرت مقتول شد و خود نیز در سلک کشتگان منخرط خواهی شد. بعد از آن مغیره بن شعبه بتکلم در آمد و کلام او بالتّمام در حقّ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود و از گفتن سخنان لا- یعنی سعی تمام نمود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴ آنگاه گفت: یا حسن بدان که عثمان مظلوما مقتول شد و قاتلش پدر تست و او را در این باب بی شبهه و ارتیاب عذر برائت ذمه و اعتذار گناهکاری عثمان نیست بغیر آنکه ما را گمان چنان بود. یا حسن که پدرت خود را منضمّ در سلک قاتلان عثمان نگرداند و راضی بقتل عثمان نباشد بلکه بقدر الوسع و الامکان رفع و دفع قتل عثمان نماید و حال آنکه خلاف آن ظاهر و عیان گردانید. و الله مرا بخدای عالم قسم است که پدرت را شمشیر و زبان به غایت دراز بود زندگان قریش بشمشیر جان می ربود و مرده گان ایشان به لسان تعداد عیوب مینمود و پیوسته بنو امیه برای بنی هاشم بخوبی و خیر بودند و همیشه بنو هاشم در پی بدی و ضرر بنی امیه بودند چنانچه الحال معاویه برای تو یا حسن بسیار بسیار بهتر است از تو نسبت بمعاویه چه معاویه را نسبت بتو مودّت و محبّت است و ترا نسبت بمعاویه دشمنی و عداوت است و پدرت در ایّام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بآن حضرت در دل بد بود و پیش از فوت حضرت رسول (ص) ایزد معبود جلب نفع برای خود مینمود و اراده قتل حضرت رسول کرد آن حضرت از اراده او مطلع گردید، و از او گذرانیده. و چون حضرت سیّد البریّات وفات نمود و خلاّیق بر أبو بکر بیعت کردند پدرت از بیعت و اتّفاق امت کراهیت ظاهر کرد بخوف آنکه مبادا او را قصاص کند و پیوسته در فکر قتل أبو بکر بود تا آنکه او را زهر خوراند و مقتول گردانید، و چون عمر بن الخطّاب خلیفه شد

پدرت با او منازعه نمود و در آن باب سعی و اهتمام بسیار نمودند تا آنکه عمر خواست که گردن پدرت را بزند باز عفو کرد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵ لیکن پدرت در عمل قتل عمر سعی بود تا آنکه بشرکت بعضی قوم او را بقتل رسانید، و چون خلافت بعثمان رسید باز پدرت شروع در طعن او نمود و چندان سعی در آن مقدمه بحیز ظهور رسانید که او را نیز مقتول گردانید. خلاصه کلام آنکه پدرت شریک خون خلفای ثلاثه بلکه خود سعی، و جاهد در آن بودند پس پدرت امیر المؤمنین علی را در نزد ربّ العزّت چه قدر منزلت باشد. یا حسن این معنی بر همگنان ظاهر و بین و لایح و روشن است حضرت ایزد مهیمن ولایت و سلطنت خون را از برای ولی مقتول در کتاب که منزل به خاتم الرّسل است مقرر و معین گردانید ولی مقتول بغیر حقّ یعنی عثمان معاویه است، پس اگر او تو را و برادرت را در عوض خون عثمان به قتل رساند از روی حقّ میتواند. و الله بخدای عالم مرا قسم است که خون عثمان کمتر از خون علی نیست و خون علی را مزیدی بر خون عثمان بی شبهه و گمان نیست و خدای تبارک و تعالی در این عالم برای شما بنی هاشم نبوت و ملک را جمع با هم ننمود بعد از آن ساکت ماند. و چون ولی حضرت ذو المنن و امام المؤمنین ابی محمّد الحسن علیه السّلام کلام نافرجام ارباب لئام استماع نمود و بتکلم در آمد، نخست زبان معجز نشان به حمد و ستایش و شکر بی اعداد و احصایش ایزد متّان گشوده گفت: سپاس بی قیاس و ستایش فوق از حدّ احساس خداوندی را سزا و در خور است که اوّل شما را باوّل هادی ما مهدی گردانید، و گمراه آخر شما را الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶ بمرشد آخر ما هدایت خواهد نمود، و درود و تحیت از حضرت ایزد احد به روح و روان نبیّ الأمجد محمّد و آل او ممتدّ باد. و آنگاه آن ولیّ الله روی بآن طایفه گمراه آورد و گفت: از من بشنوید، و فهم و علم خود را تا هنگام اتمام این کلام در نزد من بعاریت گذارید، این سخن آن ولیّ مهیمن کنایه بل تصریح است بآن که چون شما أصلاً در استماع کلام حقّ رغبت نمینمائید و بمضمون صدق مشحون «الحقّ مرّ» بهیچ وجه من الوجوه مثل شنیدن سخنان حقّ نداشتید و نظر بر فساد و همت بر افساد از روی تمرد و عناد داشتید، لهذا آن حضرت فرمود که از روی علم و فهم کلام صدق التیام ما را گوش کنید و اگر خلاف حقّ و واقع باشد فراموش نمائید. آنگاه ولیّ الله تبارک و تعالی روی مبارک بمعاوله آورد و گفت: یا معاویه من در جواب کلام این قوم که خارج از طریقه ثوابست اوّل ابتداء بتو مینمایم بدرستی و تحقیق و بعمر الله و بقاء ذات فایض البرکات قسم است یا اُزرق مرا غیر از تو کسی دشنام نداد و این جماعت سبب شتم و سبّ من نشدند و دشنام ندادند لیکن تو بمن سبّ و فحش گفتی و این از بدی رأی و بغی و حسدست نسبت بما و عداوت و دشمنی با حضرت محمّد رسول مجتبی است بغض قدیم و جدید که تو را با نبیّ ایزد مجید است. ای اُزرق و الله که اگر من باین جمعی منافقی در مسجد حضرت رسول واهب خالق می بودیم و این جماعت با من منازعت و مواثبت مینمودند و در اطراف ما مهاجر و أنصار حاضر میبودند یقین که قدرت تکلم باین کلام نافرجام که در حضور تو از روی تشدّد و ابرام بما سبّ و دشنام دادند نبودند و هرگز بمن نوعی که در مجلس تو روبرو گفتگو کردند قدرت و استطاعت روبروی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷ شدن و گفتگو کردن نداشتند. آنگاه روی بآن جماعت آورد و گفت: ای جماعت که اجتماع بر عتوّ و عناد و بر تمرد و فساد بر سر من نمودید بشنوید از من و حقّ را نپوشانید آنچه- میدانید و اگر سخن باطل از من بشنوید تصدیق آن نکنید لیکن حق را کتمان نمائید چون ادّعی اسلام مینمائید. بعد از آن خطاب بمعاوله نمود و گفت: اوّل ابتداء بتو مینمایم اما از عیوب آنچه از بعضی در تو ظاهر و بعضی محجوب است هر چه بیان کنم کمتر از آن عیب و نقصان که در تو عیانست مذکور گردانم. شما را بخدای عالم قسم است که آیا آن کسی که شما او را دشنام دادید میدانید که نماز بد و قبله با حضرت رسول بی نیاز گذارد، و آن دو کس با سایر اهل ضلالت همگی بعبادت و بندگی لات و عزّی مداومت داشتند و آن کسی را سبّ و شتم کردید که دو بیعت بیعه الرضوان و بیعه الفتح با حضرت سیّد البریّه نمود و تو ای معاویه در بیعت اوّلی هنوز کافر و در ربه الأخری ناکث و شکننده عهد اسلام بودی. پس از آن گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که میدانید که آنچه میگویم حقّ است و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در روز بدر که شما ملاقات با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بجنگ و قتال داشتید رایت پیغمبر (ص) با آن مسرور بود و

رایت مشرکین که عبادت لات و عزی مینمودند در آن روز با تو بود و تو حرب رسول صلی الله علیه و آله و سلم را- واجب و لازم میدانستی و سعی و اهتمام تمام در آن مهام بانجام و انصرام میرسانیدی و در روز جنگ احد که تو ملاقات با حضرت محمد (ص) به واسطه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸ جنگ نمودی رایت النبی با امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن پیکار بود و رایت کفار و مشرکین با تو بود، و در یوم الأحزاب در هنگام ملاقات شما با عسکر اسلام رایت رسول ایزد علّام با آن امام الانام و رایت مشرکین لثام با اهتمام نافرجام تو بود و در تمامی آن مقام فوز فتح و حجت و نصرت با آن امام الایة بود و چون دعوتش بحق و حکایاتش بصدق و آیتش منصور و ذاتش پسندیده ربّ غفور بود لهذا حضرت نبی الوری در همگی و تمامی این موطن و مأوی از آن ولیّ الله تعالی راضی و شاکر بود. و ایضا شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید در وقتی که حضرت سید البشر در جنگ بنی قریظه و بنی النضیر حاضر شد در هنگام تعیین عسکر برای حرب آن طایفه عمر بن الخطاب را بالتماس و استصواب بعضی أصحاب صاحب رایت اسلام گردانیده ارسال داشت و در آن پیکار سعد بن معاذ صاحب رایت أنصار بود و چون تلاقی فریقین روی داد سعد بن المعاذ و اهل مهاجر بعد از آنکه مجروح شده برگردید. اما عمر همان که عسکر کفار بنظر او در آمدند روی از حرب پیکار گردانید هر چند أصحاب مهاجر او را منع و زجر کردند مفید نیفتاد تا آنکه تمامی لشکر را بیدل ساخته بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت فرمود چون نبی المحمود حال بدان منوال مشاهده نمود به زبان معجز نشان فرمود که: لأعطينَ الزّایةَ غدا رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله کراماً غیر فزار. معنی حدیث سید الانام آنست که رایت اسلام بحکم و امر ایزد علّام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹ صباح فردا بمردی احسان و اعطا خواهد شد که محبّ خدا و دوست رسول خدای تبارک و تعالی باشد و خدای تعالی و رسول مجتبی نیز او را دوست داشته باشند و او کزار در حملات حرب و نبرد باشد فرار از استعمال آلات و حرب طرد او را نباشد یعنی در طریق ایمان و اسلام و قبول شرایع و احکام تمام و مردانه و در حرب و غزای کافران لثام در ایام خود یگانه باشد رایت باو عنایت خواهم نمود. یکی از اکابر فصحای شعرای عرب در این معنی میفرماید: شعر: و قال سأعطی الزّایةَ الیوم صارما کما محبّا للرسول مؤاخیا و کان علیّ أرمدا العین یتغی دواء فلما أن تحسّ مداویا شفاه رسول الله منه بتفلة فبورک مرقیاً و بورک راقیا و امیر المؤمنین هرگز در میدان حرب و قتال ارباب کفر و عناد پشت بهزیمت نداد. و اما چون رسول بیچون حدیث اعطای رایت اسلام در حضور امت مذکور گردانید ابو بکر و عمر و غیر ایشان از أنصار و مهاجر بآرزوی آن علی الصّباح بدر دولت سرای رسول آخر الزّمان حاضر گشتند و مترقب و مترصد این احسان منتظر نشستند و امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن روز درد چشم سخت داشت حضرت نبی الرّحمة آن ولیّ الله را بتزدیک خود خواند و آب دهان مبارک خود قطره در چشم آن امام الانام انداخت و آن حضرت را از رمدا بریء ساخت و رایت باو عطا و عنایت نمود، و امیر المؤمنین روانه حرب کفار اشرار گردید و از آن جنگ برنگردید تا آنکه از کمال لطف و احسان و از الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰ مزایای طول و امتنان خدای منان فتح کرد، و تو در آن روز در مکه بدشمنی خدا و رسول مشغول بودید آیا کسی که در اطاعت و نصیح خدا و رسول باشد مساوی است با آنکه بعداوت ایزد متعال و دشمنی رسول فرخنده خصال اشتغال دارد. و من قسم بذات ایزد عالم یاد مینمایم که تو بعد از آنکه اظهار اسلام نمودی هرگز بقلب قبول اسلام ننمودی لیکن بلسان از خوف متکلم می شدی بجیزی که در چنان قابل بآن نبود، شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا حضرت نبی ایزد معبود در هنگام توجّه ذات اقدس خود بغزوه تبوک امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود گردانید و آن حضرت را با امیر المؤمنین (ع) هیچ گونه سخط و کراهیت نبود مع هذا اهل نفاق و ارباب شقاق نسبت بآن امام الایة چون سخنان میگفتند امیر المؤمنین (ع) گفت: یا سید المرسلین مرا بمدینه بخلافت مکین مگردان زیرا که من در هیچ غزوه از خدمت شما محروم و هرگز غایب و پنهان نبودم. در آن زمان رسول آخر الزّمان گفت: یا علی تو وصی و خلیفه منی در اهل من و تو در نزد من بمنزله هارونی در نزد موسی علیه السلام. پس آنگاه حضرت حبیب الله دست آن ولیّ الله فرا گرفته و روی مبارک بمعشر مردمان آورده گفت: ایها الناس هر که با موالات من باشد با موالات خدای تبارک و تعالی است و

هر که با موالات علی است با موالات منست، و آنکه اطاعت من نمود آن کس بی شبهه اطاعت ایزد اقدس نمود و هر که اطاعت علی کرد اطاعت من کرد، و هر که مرا دوست دارد او خدای را دوست دارد و هر که علی را دوست دارد او مرا دوست دارد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱ و نیز شما را بخدای قادر عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت رسول ایزد تبارک و تعالی در حجه الوداع فرمود که: ایها الناس بدرستی که من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر بعد از من اطاعت آن نمائید هرگز گمراه و دور از رحمت حضرت اله نمی گردید و هر چه در او حلال است بشما حلال و آنچه در او بشما حرام است حرام دانید، عمل بحکم او نمائید و ایمان بمتشابه او آرید. و در آن زمان حضرت بجمع شما حکم نمود که بگوئید ما ایمان آوردیم بآنچه خدای وهاب در کتاب مستطاب انزال و ارسال نمود و اهل بیت و عترت مرا نیز دوست دارید و موالات کنید با کسی که بموالات ایشان باشد و نصرت و اعانت اهل بیت من نمائید بر آن طایفه که بعداوت و دشمنی عترت و اهل بیت من باشند و بدرستی که مصحف و اهل بیت من پیوسته در میان شما خواهند بود تا آنکه روز قیامت هر دو در کنار حوض بمن رسند. و چون رسول حضرت بیچون منبر را بقدم سعاد لزوج خود مزین کرد امیر المؤمنین علی علیه السّلام را نزدیک خود خواند و او را بدست خود گرفته از زمین برداشت. آنگاه آن حبیب اله فرمود که: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. بعد از آن رسول آخر الزمان گفت: بار خدایا هر که علی را دشمن گیرد او را در دنیا مسکن و مأوی مده و روح او را با آسمان متصاعد نگردان بلکه او را در درک الأسفل من النار ساکن و مکین گردان. آنگاه فرمود که: شما را بخدای تعالی قسم میدهم آیا میدانید که نبی الاکرم روی مبارک خود بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام آورده خطاب الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲ نمود که یا علی تو مردم را که مستحقّ جزا و پاداشت نیک باشند بطرف حوض من میرانی و روز قیامت و جمعی را که سزاوار عزّت و عنایت نباشند چنانچه شتر غریب را از میان شتران خود دور میگردانند آن طایفه را از شرب حوض کوثر دور و از احسان و مرحمت ما مهجور میگردانی. و ایضا شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که روزی امیر - المؤمنین علی علیه السّلام در ایام مرض الموت نبی ایزد تبارک و تعالی در خدمت آن سرور حاضر شد و چون دانست که مهاجرت آن نبی الزحمة از این دار المحنة قریب گشته بغایت اندوهگین گردید لیکن چون رسول ایزد متعال امیر المؤمنین علی را در غایت حزن و ملال دید بگریه در آمد. امیر المؤمنین علی گفت: یا رسول الله چه چیز شما را بگریه آورد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی از آن میگیرم که میدانم در دلهای بعض امتانم عداوت و بغض تو بسیار است لیکن الحال اظهار ما فی القلوب و الضّمائر خود نمی نمایند تا آنکه من از تو دور و تو از شرف مواصلت من مهجور گردی. و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت سید عالم در حین احتضار تمامی اهل بیت جمع گشتند در آن اثر آن نبی جلیل القدر چون نظر بجانب ایشان نمود گفت: بار خدایا این جماعت اهل بیت و عترت منند. بار خدایا بدرستی که بدوستی گیر و بمودّت پذیر آن کسی را که ایشان را دوست دارد و آن کسی را که این طایفه را دشمن دارد تو نیز دشمن دار او را و هر که ایشان را نصرت دهد بار خدایا تو او را نصرت و یاری ده. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳ آنگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که: اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح نبی علیهِ السّلام است هر که داخل آن گردید از بلیه طوفان نجات و خلاصی یافت و آنکه از دخول کشتی و از رفاقت نوح نبی متخلّف شد غرق گردید پس هر که در کشتی ولایت اهل بیت من در آید از شرّ بلیه عذاب آخرت نجات یابد و آنکه تخلّف از کشتی ولایت ما نماید غرق عذاب آخرت گردد. و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که اصحاب رسول ایزد مجید در عهد آن سرور امیر المؤمنین حیدر را بولایت سلام و تحیت کردند و آن حضرت در حیات بود. و نیز من شما را بخدای مهیم قسم میدهم که آیا میدانید که علی علیه السلام اوّل آن کسی است که در اسلام همگی و تمامی شهوات را بر نفس خود حرام گردانید از اصحاب سید الانام حضرت ایزد علّام در آن هنگام این آیه مبارکه بحضرت نبی الاکرام انزال و ارسال گردانید که: یا ایّها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحلّ الله لکم ولا تغتدوا إنّ الله لا یحبّ الْمُعْتَدِینَ وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقْکُمُ الله حلالاً طیباً وَ اتَّقُوا الله الذی انتم به مؤمنون. و امیر المؤمنین علی علیه السّلام عالم بعلم منایا و

علم قضایا و فصل الخطاب و رسوخ بعلوم فراوان و عارف بمنزل قرآن بود. و علی از رهطی بود که نمیدانم که از آن گروه ده نفس بهم رسیده باشند مگر آنکه البتّه حضرت ایزد مَنّان اخبار بایمان ایشان داد و شما از یک رهط و گروهی میباشید که عدد شما بسیار است و جمیع آن جماعت از زبان نبیّ - الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴ الرّحمه ملعون و مردود از رحمت حضرت بیچون‌اند. و قسم میدهم شما را بخدای تعالی آیا میدانید که در وقتی که حضرت رسول (ص) نزد تو فرستاد که چون خالد بن الولید بر سر کفره بنی خزیمه رفته تو نیز بآن عسکر رفته آنچه از غنایم که جمع گردد نوشته ضبط نمائی. چون فرستاده بعد از تبلیغ پیغام سیّد الأنّام بشما مراجعت بخدمت حضرت نبیّ الوری نمود و گفت: یا رسول الله معاویه در اُکل و صرف غنایم ساعی است نه ضابط و جابی آنست کزّه ثانیه حضرت رسول الله کسی نزد تو مرسول گردانید و در باب ضبط غنایم تأکید تمام نمود چون فرستاد معاودت و مراجعت بشرف خدمت نبیّ الاکرام نمود باز کلام اُکل مال فیء و غنایم ترا در حضور رسول مجتبی مکرر بیان فرمود. کزّه ثالثه چون رسول از پیش تو مراجعت کرده سخن اُکل و عدم ضبط ترا در محضر أنصار و مهاجر بخدمت سیّد البشر معروضداشت در آن حال رسول ایزد لا یزال فرمود که: بار خدایا شکم او را هرگز سیر نگردانی که شکم او همیشه تا روز قیامت بقصد جوع و غرامتست. بعد از آن حضرت حسن بن علی (ع) فرمود: قسم میدهم شما را به خدای تعالی آیا میدانید که آنچه من میگویم همه حقست یا معاویه تو و پدرت اُبی سفیان هر دو بر بالای اشتر سرخ سوار بودید تو شتر میراندی، و این برادرت که الحال در پیش تو نشسته است که زمام شتر بدست گرفته میکشید در روز جنگ اُحزاب چون چشم حضرت رسالتّمآب بجانب شما افتاد در ساعه آن رسول صاحب سعادت فرمود که: لعنت خدای واهب بر راکب شتر و بر آنکه میراند و بر آنکه زمام گرفته میکشاند باد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵ یا اُزرق پدرت راکب بود و تو سایق و این برادرت که نشسته است قاید اُحمق حضرت رسول خلاق یقین که بمضمون کلام حقّ مشحون بصدق ایزد خالق: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. بحکم منتقم مهیمن در آن روز لعن شما نمود چه آن حضرت بوسیله اعلام ذو المنن آنچه در خاطر و ضمائر شما مستتر و متمکن بود عالم و مطلع بود. و نیز شما را بخدای مَنّان سوگند میدهم آیا میدانید که رسول آخر الزّمان در هفت مکان لعن بر اُبا سفیان از روی ظاهر و عیان نمود. اوّل آنکه حضرت سیّد الأنّام از مکه بیت الله الحرام بیرون آمده متوجه دار السّیلام مدینه صانها الله عن زلازل الاّیام بود و پدرت اُبا سفیان با اُکثر طوایف اُنّام از قریش آمده روانه مکه زادها الله شرفا و تعظیما الی یوم القیام بودند چون در راه ملاقات آن طایفه با حضرت حبیب الله واقع شد اُبا سفیان بی ادبی نسبت بآن نبیّ العرب و العجم نموده قصد قتل و اظهار بطش و شوکت و تهدید و وعید آن حضرت فرمود در آن مکان رسول آخر الزّمان لعن بر اُبا سفیان نمود. دوّم روزی اُبا سفیان با شتران مملوّ از اقمشه نفیسه شام و کاروان متوجه مکه معظمه بودند و خواستند که بنوعی از حوالی مدینه دار السّیلام بگریزند که خبر ایشان بر رسول ملک العّلام نرسد در آن اثناء واجب تعالی و تقدّس ارسال اُمین الوحی جبرئیل (ع) آن نبیّ الاکرام را اعلام نمود که اُبا سفیان با کاروانیان قریش از اُحفاد و خویش خود و با شتران بسیار مملوّ و موقّر از بار نفیسه گران در فلان روز از چهار منزلی مدینه دار الأمان میگذرند باید که ای نبیّ الانس و الجان تو با أصحاب اسلام و ایمان متوجه غزای آن کافران گردی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶ که حضرت واهب الامتّان یکی از آن طایفه ایشان را از کاروانیان با اشتران با سرداران قریش و اعیان را در دست مسلمانان گرفتار خواهند گردانید چنان که کریمه: وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخِيدَی الطّائِفَتَیْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهٖ الْآیَهِ مشعر بلکه نصّ است بر آن. چون حضرت بیچون تبلیغ خبر کاروان بمسلمانان رسانید بعد از بیرون رفتن شما بحکم ایزد تبارک و تعالی بقصد غزا و جهاد با اعداء یکی از آن دو طایفه را واهب العطایا بشما احسان و اعطا خواهد نمود ایشان بعد از تجهیز آلات حرب بزود استعداد ضرب و طرز چون از مدینه طیبه بیرون آمدند بعضی از کفره که در مدینه بودند این خبر بسمع آن ارباب شرک و کفر رسانیدند اُبو سفیان در ساعت کتابات بأعیان قریش که در مکه بودند قلمی نموده به مصحوب مسرعی ارسال داشت. مضمون آنکه محمّد با عسکر خویش به سر کاروان قریش شما می آید باید که بسرعت تمام سرانجام لشکر نموده روانه اینجانب شوید. بعد از آن اُبو سفیان کاروان را از راه بی راه از حضرت رسول الله

گریزانیده بیرون برد در آن وقت نیز رسول مهیمین بر اُبی سفیان لعن کرد. و سیم روز جنگ احد حضرت نبی الامجد محمد (ص) روی پدیرت آورد و گفت: مولا و ناصر و معین و یاور ما خدای تبارک و تعالی است. پدیرت گفت: ما را نیز لات و عزّی است که شما را نیست. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: لعنت خدا و ملائکه او و رسول او بر تو و جمیع بتان و اُصنام با تمام شما باد. و چهارم روز حنین در روزی که اُبو سفیان جمیع قریش و هوازن که قبیله الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷ از بنی قیس اند جمع کرده آمدند و عتبه بغطفان آمد و یهودان را نیز در آن کار یار خود کرده آوردند که خدای قهار تمامی آنها را مردود و خاکسار گردانید و ایشان را بخیر و خوبی نرسانید چنانچه خدای عزّ و جلّ در دو سوره که به حضرت خاتم الرسل منزل و مرسل گردانید اُبا سفیان و اُصحاب او را کافر نامید و تو در آن روز یا معاویه مشرک و برای پدیرت بودی و اُمیر المؤمنین علیه السلام در آن روز برای رسول (ص) و بدین آن حضرت بود و در آن روز نیز حضرت پیغمبر «ص» بر اُبی سفیان لعن کرد. و پنجم قول حضرت رحیم الرّءوف: وَالْهَدَىٰ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ تو و پدیرت و مشرکان قریش سدّ و منع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمودند در آن روز نیز رسول حضرت ربّ العزیز پدیرت و شملت و ذرّیت او را تا روز قیامه لعنت کرد. و ششم در روز جنگ اُحزاب در آن روز اُبو سفیان با جمیع قریش آمدند و عینیّه بن حصین بن بدر بغطفان بر آمد، حضرت رسول خدای تعالی تابع و متبوع آنکه لشکر را کشید و آنکه لشکر را رانده بجنگ آن پیغمبر جلیل القدر آورده لعن کرده تا روز قیامت. شخصی گفت: یا رسول الله (ص) در اُتباع ایشان مؤمنانند. حضرت رسالتآب در جواب فرمود که: لعنت بمؤمن نمیرسد امّا آنکه آن عسکر را کشیده آورده در میان ایشان مؤمن و مجیب و ناجی اصلاً نیست. هفتم روز ثثیه که عبارت از طریق العقبه است و در آن روز دوازده نفر با یک دیگر عهد و شرط بر قتل پیغمبر کرده بودند هفت نفر بنو امّیه بودند پنج نفر از سایر قریش. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸ خدای تبارک و تعالی لعنت کرد بر کسی که پیشتر از آن سرور از آن طریق العقبه بگذرد غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه زمام شتر گرفته قاید بود و آنکه شتران حضرت را راند و رسول نیز بر آن طایفه متمرده لعنت کرد و در این هفت مکان نبی آخر الزّمان بر اُبی سفیان و متابعانش لعنت فراوان نمود چنانچه مذکور شد. بعد از آن حسن بن علی علیه السلام گفت: بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که اُبا سفیان در اُیام خلافت عثمان در هنگام که بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه بیعت پیش عثمان رفته بود چون بیعت کرد گفت: یا بن اُخی آیا برای ما دیده بان و جاسوسی است؟ عثمان گفت: نه گفت: آیا برای ما هیچ روز بهتر ازین روز باشد که بخلافت مشرف شدید؟ گفت: نه اُبو سفیان گفت: قسم بکسی که نفس اُبا سفیان بید قدرت او منوط و مربوطست که الحال مرا نه شوق جنت و نه عار از نار است باید که اُمر خلافت در میان جوانان بنی امّیه ما متداول باشد. و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که در هنگامی که: خلیق بعثمان بیعت کردند روزی اُبا سفیان دست برادرم حسین بن علی علیه السلام را گرفته گفت یا ابن اُخی بیا با تو بقبرستان بقیع بیرون رویم چون باتفاق بمیان قبرستان بقیع رسیدند پدیرت اُبا سفیان با آواز بلند آواز داد که یا اهل القبور آنچه شما برای آن با ما نزاع و مقاتله و جدال و مکالمه میکردید الحال بدست ما در آمد و شما همه را در تحت خاک استخوان پوسیده و گوشت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹ بتراب مستحیل گردیده. حضرت حسین بن علی علیه السلام دست خود از دست آن لثیم کشید و گفت: خدای متعال روی تو و اُیام پیری ترا باقیح حال گرداند، و اگر نعمان بن بشیر در آن مکان حاضر نبود و دست پدیرت را گرفته به مدینه نرسانیدی هر آینه اُبا سفیان در همان قبرستان هلاک گشتی. پس اینست حال تو ای معاویه، آیا آنچه از اوصاف ذمیمه تو که مذکور شده هیچ میتوانی که از آن چیزی را بما ردّ کنی و گوئی که یکی از آن صفت در شما نیز موجود است و نیز قدرت و استطاعت دفع و رفع لعنت ربّ العزّت و نبی الرّحمه از خود و پدیرت نداری. یا معاویه پدیرت با آن همه شرارت ذات چون اراده نمود که در سلک اهل اسلام منخرط گردد بوی شعر بجهت منع او از اسلام گفته بنزد او فرستادی که مروی و معروف در میان قریش است و چندان سعی در صدّ و منع او از شرف اسلام نمودی تا او را از آن سعادت محروم گردانیدی. و دیگر از آن جمله وقتی که عمر بن الخطّاب ترا والی شام و اهتمام مهمان سکنه آن مقام را

در حوزه سعی و انجام تو مقرر داشته با او خیانت ظاهر کردی چنان که حقیقت آن بر همگنان واضح و عیان است. و چون عثمان ترا والی گردانید با او نیز بهمان عنوان سلوک کردی، و مردم را در شک و گمان انداختی. و بعد از آن ازین بزرگتر جرأت تو بر حضرت ایزد اکبر و سرکشی و تکبر تو آنست که با حضرت ولی ایزد داور امیر المؤمنین حیدر مقاتله و مجادله بواسطه خلافت نمودی و حال آنکه عالم و عارف و شاهد و واقف بسوابق فضل و حال و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰ علم و کمال او در نزد حضرت ذو الجلال بودی و میدانستی که آن حضرت در- خلافت و امامت امت از تو و از غیر در پیش ایزد متان و در نزد سایر مردمان اولی و أحق و أحرى و ألیق است بلکه خود با ده نفر مردم سازش کردی و خون خلق الله تعالی را از خلق خدا ریختی بفريت و کید خود و کار کسی کردی که أصلاً ایمان بمعاد نداشته و از عقاب و عذاب رب العباد ترس و اندیشه نکرده باشد پس چون کتاب رب الأرباب در باب عمل غیر صواب و ثواب در هنگام أجل و وقت مقرر از شیخ و شاب برسد تو متوجه بشر مسکن عتاب و خطاب خود گردی و حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك الوهاب منقلب بهترین مسکن و مآب گردد. آنگاه حسن بن علی (ع) روی بمعاولیه آورده فرمود که: و الله لك بالمرصاد یعنی: کلام امام الأنام و الله أعلم بحقیقه المرام ظاهراً آنست که حضرت خالق البریه از جهت بمرصاد که یک عقبه از عقبات پل صراطست، جمعی را معین گردانید که منتظر تواند که چون بآن عقبه بررسی بحقیقت احوال تو من جمیع الأحوال کما ینبغی و یلیق وارسند که چون لایق هر کدام محل و مقام درکات سعیر و سقر باشی ترا از آن مرصاد متصدیان رب العباد از همان مکان در اندازند و در آن مقر مقرر سازند. ای معاویه این عیوب که مذکور شد مخصوص تست و اما از عیوب که با تو جمعی دیگر مساوی و مشترکی چون بسیارست مرا بواسطه طول از ذکر و بیان آن کراهیت و عارست. بعد از آن امیر المؤمنین حسن بن علی (ع) روی مبارک بعمر بن عثمان آورده فرمود: که یا عمرو بن عثمان تو بواسطه حماقت و نادانی و جهالت و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱ هیچ ندانی لایق و سزاوار آن نیستی که تتبع مثل این امور که درک خوبی و بدی آن بواسطه قلت حسن و شعور از حوصله تو دور است نمائی چه تو مثل پشه که در بالای درخت خرما نشیند و چون خواهد که از آنجا برخیزد بدرخت خرما گوید که: خود را نگاه دار که میخواهم از تو فرود آیم نخله چون این سخن شنید متحیر گردید و باو فرماید: کای فلان وقتی که تو ببالای شاخ من متمکن گشتی أصلاً مرا از هبوط و وقوع تو بر بالای من اطلاع نبود از خفت و سبکی که با تست و ندانستم که در چه وقت فروز آمدی پس الحال چون از فروز آمدن تو از من مرا مشقت و آزار رسد بهر نوعکه مرضی خاطرست فروز آی که ترا در نزد من هیچ گونه اعتبار و وزن نیست. و الله بخدای عالم مراقبم است که مرا گمان آن نبود که ترا قوت حسن معادات با من باشد فکیف سخن ترا در پیش من وقعی و وزنی باشد به درستی که من آمدن ترا باین مکان بواسطه سب و شتم علی علیه السلام در حساب میزان زیادتی و نقصان هیچ نمیدانم زیرا که از این سب تو أصلاً نقص در حسب و نسب آن مولی العجم و العرب عاید و راجع نگردد و آن حضرت را از رسول ایزد واهب متباعد و مجتنب نگرداند زیرا که بدی در اسلام ازو ظاهر نشد و بی شبهه از آن حضرت هرگز جور در حکم و أمر اله داور یا در احکام شرع پیغمبر بین و ظاهر نگشته و أصلاً رغبت بلذات دنیا نمود و چون هیچ چیز ازین صفات ذمیمه از آن امام الائمه سانح و صادر نگشته بلکه از سر لذات و مشتیهات دنیا گذشته چنانچه حدیث زهد و برگشتن او از دنیا میان خلق الله تعالی بوثیقه کلام صدق التیام آن سید الأوصیاء یا دنیا طَلَّقْتَک ثلاثاً لا رجعة فیها مشهور و مذکور است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۲ و اگر تو گوئی که خلاف آنچه ذکر کردم یکی از آنها از آن ولی ایزد تعالی واقع شده است بدرستی و تحقیق که دروغ میگوئی. و بنا بر حدیث صدق مشحون رسول حضرت بیچون الکذاب لا آمینی از سلسله اهل ایمان از امتان رسول آخر الزمان تو برون خواهی بود. و أما آنچه گفتی که: شما طایفه بنی امیه را با بنی هاشم دعوای نوزده خون قتلی بدر از مشرکان بنی امیه است بدرستی و راستی که خدا و رسول آن قوم شوم را مقتول گردانیدند. و لعمری و بعمرم قسم است که جمعی از بنی هاشم که نیز مقابله با رسول حضرت رب العزت کردند در مرتبه اولی نوزده نفر و بعد از آن در مرتبه اخری سه نفر مقتول شدند، از یاران شما بنی امیه نوزده نفر و وقت دیگر نیز نوزده نفر یک موضع کشته گشته در سقر مقر کردند سوای آن

طایفه وخیم - العاقبه جماعت بسیار از بنی امیه که در اوقات دیگر مقتول شده در درکات سعیر و سقر مکان و مقرّ گزیدند که عدد آنها را بغیر علّام الغیوب کسی نداند و مجمل احوال کثیر الاختلال شما بنی امیه آنست که سید البریات در اّیام حیات روزی در محضر بعضی از خواصّ أصحاب أنصار و مهاجر فرمود که هر گاه فرزند وزغ بسی نفر رسند دست تسلّط دراز کنند. صاحب قاموس اللّغه در کتاب خود نقل کرد که وزغ عبارت از کسی است که مفسد در بدن و در مذهب و عقل و معنی بود. کلام سید الأنام واللّه أعلم بحقیقه المرام آنست که چون اولاد آن شخص که متّصف باین صفات ذمیمه باشد منتهی بسی نفر گردد ایشان مال خدای را متصرّف گشته خود را ارباب و دل و بندگان ایزد سبحان را خوار و ذلیل و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۳ کتاب حضرت عزّ و جلّ را دغل گرداند. خلاصه معنی کلام رسول ایزد علّام آنکه هیچ کدام اینها را بحال و مقام خود نگذارند و دست تصرّف و تعدّی هر یک از اینها دراز کنند و چون اولاد وزغ بسیصد و ده نفر رسند لعن بر آن اشرار واجب و سزاوار گردد لعن دوام برای آن طایفه لثام است و چون آن اولاد افساد با اعداد چهار صد و پنج نفر رسند هلاکت ایشان سریع و آسان ترست از پوست باریک که بروی خرماى رسیده است زیرا که مضغ آن در کمال سهولت و آسانی است. در اثناء این کلام سید الأنام حکم بن ابی العاص که داخل در ذکر و کلام رسول ایزد علّام بود روی بجانب حضرت نبیّ ایزد واهب آورد خواست که بحقایق سخنان رسول آخر الزّمان رسد سید البریات چون مطلب او را دانست که بواسطه چه در کمال اضطراب و استعجال بخدمت آن حضرت آمده روی به حضار مجلس جنت آثار یعنی مهاجر و أنصار آورده فرمود که: آهسته تر متکلم گردید که وزغ می شنود. و حقیقت این مقدمه آنست که حضرت سید الأنام در منام دید که بعد از آن حضرت چند نفر ازین امت یعنی بنو امیه حکومت خواهند کرد، چون خلافت آن جماعت بر نبیّ الرّحمه بغایت دشوار بود حضرت معبود آیه مبارکه لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ بر آن حضرت بجهت تسلیت انزال نمود لهذا برای شما شهادت داد که بعد از قتل علی (ع) حکومت شما نیست الا در مدّت مؤجل که حضرت عزّ و جلّ مقدّر و مقرّر گردانید که آن بی اشتباه هزار ماه است. بعد از آن روی مبارک بجانب عمرو بن العاص الشّانئ اللّعن اُتّر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۴ آورده گفت: امّا تو سگی مودّی ای اوّل کار و حقیقت کردار و اطوار تو آنست که مادرت زانیه بود و تو در فراش مشترک میان پنج مشرک تولّد یافتی مردان قریشی که اکثر اقوام و خویش با یک دیگر بودند بعد از تولّد تو با یک دیگر نزاع کردند و هر یک از آن جماعت دعویّ أبوت تو میکردند. از آن جمله یکی أبو سفیان بن حرب بود. دوّم: ولید بن مغیره. سیّم: عثمان بن الحرث. چهارم: نصر بن الحرث بن کلدّه. پنجم: عاص بن وائل و هر یک ایشان را گمان چنان بود که تو پسر آنی پس در میان قریش آن طایفه که ملامت ترین طوایف قریش است در حسب و خبیث ترین این جماعت در منصب. امّا بزرگترین ایشان در زنا و بغت بود بر تو غلبه کرده داخل اولاد خود گردانید چنان که الحال منخرط در سلسله آن جماعتی و چون بحدّ بلوغ و تمیز رسیدی روزی در میان قوم خود برخاسته خطبه خواندی و در اثناء آن: این سخن گفתי که: من شانی تراز محمّد یعنی شأن و اعتبارم بمراتب بسیار زیاده از محمّد علیه صلوات الملک الغفّار است. چون عاص عاصی این کلام ترا از روی بیقیاسی دانست آن ناسپاس بیرویت و احساس گفت: محمّد مردی است اُتّر و فرزند ندارد بیقین چون وفات یابد کسی ذکر او را بر زبان نیارد و چون اُتّر بمعنی مقطوع الآخر است عرب کسی را که بعد از فوت فرزند ندارد اُتّر گویند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۵ امّا چون حضرت ذو الجلال رسول فرخنده خصال خود را از کلام و مقال آن شانی بی همال در حزن و ملال دید این آیه مبارکه إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ - الْأَبْتَرُ بواسطه تسلیت خاطر آن سرور انزال نمود. یعنی: یا محمّد سید البشر شانی بیرویت و فکر اُتّر است زیرا که از او اثر خیر و خوبی در دار دنیا منقطع و منتفی است. ای عمرو مادرت همیشه پیش غلام قیس رفتی و او را مراوده و مطالبه زنا با نفس خود مینمودی در هر مکان و مقام که بود خواه در سرّ او خواه در صحراء و خواه در رحال و خواه بطون اودیه و آجام در هر محال بواسطه آن عمل در دنبال آن عبد ضالّ بود و آن تیره خصال در انصرام آن مهام سعی بکمال و انجام میرسانید و چون تو بحدّ بلوغ رسیدی در محضر و مشهد اعدای حضرت پیغمبر حاضر گردیدی و عداوت تو از اعدای دیگر آن سید و سرور اشدّ و بیشتر بود و در تکذیب نبیّ ایزد اکبر از همه

بیشتر بودی بعد از آن مصاحب شدی با أصحاب سفینه که پیش نجاشی ملک حبشه خروج کرده مهاجرت بولایت حبشه نمودند و او را تحریص و ترغیب بخون جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه و سایر مهاجرین که بسوی نجاشی رفته بودند مینمودی پس مکر سیئی را ز شومی تو بتو رسید و جد و سعی تو پس مانده به جایی نرسید بلکه آرزوی تو باطل و سعی تو خائب و عاطل و سخنان دروغ بی فروغ گشته و نان تلبیس بسعی نفس خبیث بدوغ نیفتاده خاسر و زیان کار و مطرود و خاکسار شدی. آنگاه آن امام الوری این آیه کلام ایزد تعالی وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا تلاوت نمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۶ یعنی: مدام کلام ناتمام کفره لثام به پستی مقام گیرد و کلام صدق التیام ایزد علّام بدرجه علیا و ذروه أعلام مسکن و آرام گزیند لهذا مقصد و مرام شما لثام بی سرانجام ماند. اما آنچه در باب عثمان مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام در قتل او ساعی بودند. ای بی حیا و بیدین ای محروم از شرف اسلام و شفاعت سید المرسلین اوّل تو آتش سوزان برای عثمان افروختی و چون خاطرت را جمع کردی که او را بآن نیران سوختی بعد از آن بجانب فلسطین گریختی و متربّص و منتظر نشستی و چون خبر قتل او بتو رسید خوشحال گشتی و خود را بمعایه بستی بلکه نفس خود را بحبس معایه محبوس ساختی. ای خبیث تو دین خود را برای تحصیل دنیای غیر فروخته سرمایه آخرت در باختی و کاری که برای نفع عقبی بود سرانجام نشناختی ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. و من ترا ملامت بیغض و عداوت اهل بیت النبوه و معاتب بر عدم محبت و مودّت این سلسله گرامت نمی نمایم زیرا که بر حقایق احوال کثیر الاختلال تو من جمیع الوجوه واقف و عالم و میدانم که تو دایم دشمن لایم بنی هاشم در ایّام جاهلیت و اسلام بودی و هفتاد بیت هجو سید عالم محمّد النبی صلی الله علیه و آله و سلّم نمودی و چون خبر شعر اُتبر تو بسمع جناب پیغمبر جلیل القدر رسید. آن نبی المحمود فرمود که: بار خدایا من مطلع بشعر نیستم و بیقین مرا سزاوار و درخور نیست که شعر گویم لیکن ای مهیمن امیدوارم که به عدد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۷ هر بیت لعن بر عمرو بن العاص نمائی و او را بسقر مقرّ فرمائی. و تو ای عمرو مؤثر و اختیار دنیای غیر بردین خود نمودی و به واسطه نجاشی هدایا فرستادی و خود نیز دوباره به پیش او رفتی و آنچه از رطب و یابس از حضرت ایزد اقدس نترسیده گفتی و از رفتن مرتبه اولی به حبشه شرم نداشتی و آن ترا از تردّد و رفتن مرتبه ثانیه بآنصوب مانع و مزاحم نشد و هر بار که بآن دیار رفتی سخنان بسیار بواسطه هلاک جعفر طیار و أصحاب اُبرار او گفتی و چون بالتماس و آرزوی خود نرسیدی خایب و خاسر و آزرده و متحیر هر بار مراجعت باین دیار نمودی و چون دانستی که در آن کار خطا کردی و آنچه مترقّب و مترصد آن بودی مأیوس و محروم گشتی و در آن مهام مقضی المرام و دوستگام نگشتی و غلط باختی آن خطا و عمل رأی نامعتمد خود را بگردن مصاحبت عماره بن ولید انداختی و الحال در فکر اضلال و اغوای چاره گشته. بعد از آن حضرت امام المؤمنین ابی محمّد الحسن بن علی (ع) روی مبارک بولید بن عقبه آورده فرمود که: یا ولید من ترا در بغض و عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیّه توبیخ و ملامت نمایم زیرا که آن حضرت ترا بواسطه شرب خمر بحکم ایزد اکبر و شرع حضرت پیغمبر هشتاد تازیانه زد و پدرت را در بدر مقتول گردانیده بسقر مقرّ داد و اما تو آن امام العجم، و العرب را سبّ چون توانی نمود که او را حضرت واجب الوجود مهیمن مستی به مؤمن گردانید چنانچه در ده آیه قرآن آن را مذکور و عیان نمود و ترا در قرآن فاسق نامید چنانچه حضرت ایزد خالق میفرماید که: إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۸ و یقین فاسق بیدین و مؤمن در نزد ربّ العالمین مساوی نیستند چنانچه حضرت عزّ و جلّ در آیه کلام منزل بحضرت خاتم الرّسل از آن خبر دهد که: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ پس ترا نسبت بأهل اسلام و ایمان نباشد و چون چنین باشد خود را در سلک اسلام در آوردن و با ایشان سخن گفتن دلالت بر کمال بی شرمی و بی حیائی تو دارد، و دیگر آنکه بقوم قریش ترا چه نسبت و چه علاقه ربط و خویشی است که هر ساعت تو خود را در سلک آن جماعه مذکور و منخرط میگردانی و جز این نیست که تو پسر علجی از اهل صفوره که نام آن بی نشان ذکوان بود و اگر تو از مادرت از پدرت نشان طلبی حقیقت تولّد تو آنست که چون ذکوان مادرت را گذاشت عقبه بن ابی معیط مادرت را برداشت چه بوسیله بیت: ذرّه کاندرا همه ارض و شما است جنس خود را

همچو کاه و کهریاست بذریعه الجنس مع الجنس یملیل یقین زانیه را میل تمام بزانی و بعکس است لهذا او را بزنی داشت و ترا در هنگام که مادرت بخانه عقبه رفت در شکم داشت حقیقت احوال تو اینست. و اما اینکه زعم تو آنست که ما اهل بیت النبوة عثمان را مقتول گردانیدیم و الله بخدای عالم مرا قسم است که طلحه و زبیر و عایشه قدرت و استطاعت گفتن این کلام بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نداشتند پس ترا به این جلالت حسب و نسب که مذکور شد. ای خبیث بی ادب چون استطاعت گفتن این سخن غیر مؤدب باشد الحال تو اکتساب سناء و رفعت برای نفس خود و مادرت کردی بآنچه حضرت واحد قهار برای تو و پدرت و مادرت معین و برقرار داشته از خزی و عار در الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۹ دار دنیا و در روز حساب و شمار که آن ابود و خلود بعذاب و عقاب نار است. آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود که وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ آنچه ایزد علّام بأمثال شما عباد که أرباب شقاق و عناد و نفاق و فساد ید عمل آرد عین عدل و انصافست و ظلم و اعتساف نیست. دیگر تو ای ولید الله اکبر در میلاد تو که از کدام بناء یا ننگ و عار و از دودمان رفیع الشان والانام که تو دعوی نسبت خود بآن سلسله حسب نمائی فکیف تو سب علی علیه سلام الله تعالی برگزیده ذو الجلال و وصی بحق نبی ایزد متعالست توانی نمود و اگر تو مشغول بحقیقت نفس خسیس خود گردی روز و شب تو هم شتم و سب نفس خود نمائی تا پیدرت نه بآن کسی که تو دعوی بنوّت او داری زیرا که او پدر تو نیست چنانچه روزی مادرت بتو گفت: ای پسر و الله که پدرت مادر تست و تو احتساب از عقبه نمائی چون ولید این کلام از آن سبط سیّد الانام شنید و سابقا همین کلام از مادرش شنیده بود ساکت و متحیر گردید بعد از آن امام الانس و الجان روی بعقبه بن اُبی سفیان آورد و گفت امّا تو ای عتبه کسی نیستی که در حساب و شمار آئی تا من متوجه جواب تو گردم و عاقل برای صواب نیستی تا با تو خطاب و عتاب نموده عقاب فرمایم و کفو به خبر نیستی که از تو امید و رجاء باشد و قادر بشر هیچ بشر نیستی که از تو ترس و پروا باشد و آنچه تو بعمل آری از سب علی علیه السلام چون تو داخل چیزی نیستی هر که از تو سب علی (ع) استماع نماید توبیخ و سرزنش تو فرماید که مثل ترا قدرت این کلام سب و دشنام علی علیه السلام نیست و تو در پیش من و سایر بندگان حضرت مهیمن کفو غلام غلام امیر المؤمنین علی علیه السلام نیستی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۰ تا رد آن سب و دشنام بمثل تو با تمام نمائیم یا عتاب و عقاب تو فرمائیم، لکن حضرت قهار مهیمن لعن بر تو و پدرت و مادرت و برادرت لبالمرصاد نمود و تو ای عتبه ذریت آباء خودی که ایزد منّان ذکر و بیان ایشان در قرآن لازم الاذعان فرمود چنانچه گفت: عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً تُشْقِي مِنْ عَيْنِ آتِيَةٍ تا آنجا که واجب تعالی میفرماید که: مِنْ جُوعِ الْآيَةِ. و اما اینکه تهدید و وعید من بقتل بنمائی اگر ترا غیرت مردی و جرأت مردانگی باشد و قدرت بر کشتن داری چرا کسی را که در فراش خود با حلیله خود یافتی و حال آنکه او شریک غالب تست در فرج زنت و شریک در فرزند تست تا آنکه فرزندی که بتو ملصق گردانیدند آن فرزند تو نیست فی الواقع تو با این حمیت و جرأت دعوی شجاعت مینمائی و ننگ و عار و خزی را دثار خود کردی. ویل لک سابقا مذکور شد که این کلام عذابست چنانچه ویح کلمه راحت است. ای بی حمیت از مردی دور وای بی عزت از جلادت مهجور اگر ترا عقل و شعور بودی مشغول بنفس منفعل خود گشته طلب ثأر و مردی خود را اظهار میکردی یقین که در نظر اولو الأبصار این بواسطه تو بغایت جدیر و سزاوار بود از آن فعل و عمل پاک نداری و بقتل خوشحالی و مرا بقتل وعید و تهدید مینمائی و من ترا بسب علی (ع) ملامت نمایم چه بر من ظاهر است که علی (ع) بمبارزت و مردانگی برادرت را مقتول گردانید و آن حضرت ولی ایزد واهب با عمش حمزه بن عبد المطلب در قتل جدت شریک بود تا آنکه به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۱ سعی و اهتمام این دو پسندیده عرب و عجم حضرت جبار منتقم جدت را به نار جهنم و بعذاب الیم متألّم گردانید و عم ترا بأمر سیّد عالم از شهر نفی و اخراج نمودند. و اگر من آرزوی خلافت نمایم فلعمر الله ببقاء و دوام ذات خدای علّام مرا قسم است که اگر مترجی و مترقب خلافت و ولایت باشم بآن حقیق و سزاوارم و تو نظیر و مشابه برادرت نیستی و خلیفه و جانشین پدرت نشدی و ترا قدرت برادر نیست زیرا که برادر تو از تو در تمرد امر خدای اکبر پیشتر و در طلب ریختن خون مسلمانان از تو در سعی بیشتر است و نیز در طلب و خواست آنچه اهل و مستحق آن نیست در مخادعه و

فرب مردم و مکر و ریب سعی و اهتمام تمام بانجام و انصرام میرساند. اَمَّا بذریعه مصدوقه و اللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ غافل و ذاهل است چون بمیرد وانگهی داند. و اَمَّا آنچه گفتی که: علی علیه السّلام شرّ قریش و زبونترین قریش بر ایشان بود. و اللّٰهُ بحضرت قهار عالم مراقب است که هرگز آن امام معصوم میت مرحوم این طایفه را حقیر و مذموم و مظلوم زنده ایشان را مقتول و مسموم نگردانید و صفات ذمیمه تو کذب ذمیمه است. بعد از آن امام الانس و الجان روی مبارک بمغیره بن شعبه آورد، و فرمود: اَمَّا تو ای مغیره دشمن حضرت آله و هّاب و نابذ و تارک کتاب مستطاب و مکذّب حضرت رسالتآب بودی تو مستی و زنا کردی و حدّ شرعی بر تو واجب بود، یعنی رجم زیرا که عدل بره اُتقیا شهادت بر زناء تو داده بودند، پس الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۲ در رجم تو تأخیر کردند و دفع حقّ بباطل و رفع صدق به اغالط مهمل کردند اگر در دنیا با تو مدارا و مواسا نمودند لیکن حضرت سمیع علیم عذاب الیم و خزی و گرفتاری بنار جهیم که بغایت اشدّ و اُتعب از دنیا است مقرر گردانید که: وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَکْزٰی. و تو ای مغیره بیرویت حضرت فاطمه بنت سید البریه را اذیت ضرب رسانیدی بنوعی که اسقاط حمل که در بطن آن بضعه رسول مهیم بود نمودی و مطلب تو ذلت و خواری آن سیده عالم و ایداء و آزار حضرت رسول صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلّم بود بلکه مقصد و مرام تو مخالفت امر نبیّ الا-کرام و هتک حرمت آن سید الانام بود و حال آنکه حضرت رسول ایزد علّام در حقّ آن امّ الائمّه المعصومین علیهم السّلام فرمود که: یا فاطمه تو سیده نساء العالمین در بهشت برین خواهی بود. و اللّٰهُ بخدای عالم قسم است که مسیر تو در نار است و وبال آنچه در دار دنیا بناطق بآن گشتی در مآل بآن مستمال خواهی شد. ای ضالّ تو سبّ علی علیه السّلام را بچه سبب جایز میدانی آیا نقص در حسب و نسب آن حضرت دیدی یا او را از حضرت رسول ربّ غفور دور میدانی یا ازو بدی در اسلام ظاهر شده یا او جور در حکم از احکام شرع سید الانام به انجام رسانیده یا رغبت و میل بدنای نافرجام نموده و حال آنکه هیچ یک ازین افعال از آن امام فرخنده خصال سانح و صادر نشده پس تو چگونه ای خمول بیپال سبّ آن ولیّ ایزد متعال را جائز و حلال میدانی. و اگر گوئی که آن حضرت مرتکب یکی از اعمال مذکوره گشته دروغ میگوئی و مردم تکذیب تو نمایند چه حقایق احوال خیر مآل ایشان بر همگنان واضح و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۳ عیان است. و اگر زعم تو نادان چنانست که علی علیه السلام الملك المّان، قتل عثمان نمود از روی ظلم و جور و اللّٰهُ که علی (ع) اُتقی و اُورع از سایر ائمه است در این باب. و لعمری و بعمرم قسم است که اگر علی (ع) عثمان را مظلوما کشته باشد و اللّٰهُ که تو در باب اعانت او در هیچ حساب نیستی نه در زندگی نصرت او توانستی داد و نه در مرگ او تعصّب او توانی کشید و تو مدام در طایف مسکن و مقام داشتی و اصلاً ربط و علاقه خویشی باو نداشتی سرایت پیوسته بیعه زانیان و محیی مراسم جاهلیت و ممیت اسلام و ایمان در میان مردم بودی و یقین اعتراض تو در بنی هاشم و بنی امیه نه از روی حسن و رویت است پس این دعوی بسوی معاویه است. و امّا قول و سخن شما در باب امارت و اصحاب بنو امیه در باب ملک، و دولت که مالک و متصرّف آن شدید و بدان مفاخرت مینماید. فرعون با کفر و طغیان چهار صد سال پادشاهی مصر کرد حضرت ایزد بیچون موسی و هرون را به نبوت پیش او فرستاد و آن دو نبیّ ربّ العزّت از آن کافر بیرویت آزار و اذیت بسیار کشیدند و حضرت ایزد غفّار چون مالک الرّقاب و ملک الوهّاب عطا و احسان مرد فاجر و مؤمن و کافر مینماید پس بآن فخر و مباهات نباید نمود زیرا که حضرت عزّ و جلّ در قرآن میفرماید که: وَ اِنْ اُدْرِیْ لَعَلَّهٗ فِتْنَهٗ لَکُمْ وَ مَتَاعٌ اِلٰی حِیْنٍ. یعنی: دنیا فتنه از برای مردم دانا و صاحب دین و ارباب اسلام و یقین است و نیز در محلّ دیگر حضرت ربّ العزیز میفرماید که: وَ اِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُّهْلَکَ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۴ قَرْیَهٗ اَمَرْنَا مُتْرَفِیْهَا فَفَسَّ قُوا فِیْهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَمَزَّ نَهَا تَدْمِیْرًا. و چون آن امام الانام کلام صدق التیام باین مقام رسانید برخاست، و جامه خود را برداشت و متوجّه منزل و مقام دار السّلام خود گردید و همان که از آن مجلس برخاست و شروع در تلاوت این آیه کلام ملک العلّام نمود که: الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ وَ الْحَبِیْثُوْنَ لِلْحَبِیْثَاتِ وَ تو و اصحاب و شیعه تو ای معاویه داخل این جماعت خواهی بود. وَ الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ وَ الطَّیِّبُوْنَ لِلطَّیِّبَاتِ اُولٰٓئِکَ مُبْرَؤُوْنَ مِمَّا یَقُوْلُوْنَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیْمٌ آن جماعت علی علیه السّلام و اصحاب و شیعه ایشانست. بعد از آن بیرون رفت و در آن هنگام بمعاویه گفت: بچش و بال آنچه جنایت کردی

و بدست خود اکتساب آن نمودی. و آنچه حضرت قادر واحد از برای تو ای معاویه و برای یاران بنی امیه خزی و عار و ننگ و شنار در حیات دنیا و عذاب بسیار در آخرت و در روز حساب و شمار معین و برقرار داشت و آنگاه روان شد. در آن وقت معاویه روی بأصحاب خود بنو امیه آورد و گفت الحال و بال آنچه کردید بپشید و بکشید. ولید بن عقبه روی بمعاویه آورد و گفت: تو با ما شریک غالب و سهمیم متغلب خواهی بود و چون تو مال اعمال و أفعال خود رسیدی و میرسی ما هم برفاقت و اطاعت او این سخنها شنیدیم و میشنویم. معاویه گفت: آیا نگفتم بشما که شما مرد چشم حسن بن علی علیه السلام نیستید و با او بر نمی آئید، اگر اطاعت مرا در اول قبول میکردید او بر شما نصرت و تسلط نمی یافت. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۵ و الله که این مرد شما بلکه سایر بنی امیه را فضیحت کرد و از این مقام برنخواست تا این خانه را تاریک گردانید و من خود را بر آن مصروف داشتم که این خانه را بر سر حسن فروز آریم نهایت از آن شرم کردم که مردم نگویند که معاویه در خانه خود با حسن بن علی علیه السلام جنگ و نزاع نمود لیک او در ایذاء و آزار ما و شما بهیچ وجه من الوجوه تقصیر ننموده که خیر بعد از امروز در میان شما بنو امیه نماند. راوی گوید: که چون خبر اجتماع بنو امیه بمروان بن الحکم رسید که مشاجره و منازعه با حسن بن علی علیه السلام و التّحیه نمودند و بعد از ابرام و لجاج از حسن (ع) بدلیل و احتجاج الزام یافتند از آن خبر بغایت متحیر و متأثر شد بنوعی که تاب آن نتوانست آورد. لهذا با کمال اضطراب خود را بمعاویه و باقی بنو امیه که هنوز در آن مجلس حاضر بودند رسانید و گفت: بمن رسید که حسن با شما جدال و مباحثه بقیل و قال کرد و سخن بجائی رسانید که لعن و سب تمامی اعیان بنو امیه نمود بلکه شتم همگی قریش در حضور شما مذکور فرمود. ایشان در جواب مروان گفتند: که چنین بود و حسن (ع) در ایذاء لسانی این قوم سعی تمام نمود. مروان گفت: بعد از آنکه حسن علیه السلام با شما بر سر دعوی و غوغا بود مرا حاضر بیایست نمود تا این دعوی بی معنی او را بی وجه و سبب میگردانیدم و الله که سب و شتم میکردم او را با آباء و اهل البیت بنوعی که غلامان و کنیزان تمامی قریش بغنا و سرود با دف و رود خویش گفتند و بنوعی او را ایذاء و آزار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۶ میکردم که من بعد هرگز قدرت تذکار و تکرار مثل آن کار نداشته باشد. معاویه گفت: این بار آن نیز تقصیر نکردند آنچه خواستند گفتن. اما چون مروان در فحش و بدی لسان در میان ایشان مشهور و عیان بود و هر یک از بنو امیه عالم بأحوال مروان بودند. چون مروان بمعاویه گفت: الحال کسی بنزد حسن بن علی علیه السلام فرستاده او را بخوان تا من حقایق أحوال بنو عبد المطلب بلکه تمامی بنی هاشم را بر حسن (ع) واضح و عیان گردانم. باقی بنو امیه کَرّة ثانیه بمعاویه گفتند: چون مروان اراده دارد که بعضی سخنان واقع و عیان بحسن علیه السلام رساند و او را از آن لاف و گزاف باز گرداند باید که اراده او بانجاح مقرون و مشحون گردد. معاویه چون سایر بنو امیه را در باب طلب حسن بن علی علیه السلام با مروان بن الحکم متّفق و مستحکم یافت او نیز روی از موافقت و انجاح سؤل ایشان باجابت و اقران آن باطاعت برنفت. در ساعت کسی برسالت بنزد حسن بن علی (ع) فرستاد که حضور قدوم مسرت لزوم شما مطلوب ما و سایر بندگان ایزد تعالی است حاضر شوید. چون رسول معاویه بخدمت آن امام البریه مشرف و سرافراز گردید حقیقت طلب بخدمت معروضداشت. حسن علیه السلام فرمود که: ای رسول این طایفه طاغیه أبو الفضول را با من چکار است که هر ساعت مرا بطلب آزار می دهد. و الله بخدای غنی عالم مرا قسم است که اگر ایشان بر سر سخنان مبالغه روند و اعاده آن کلام کذب التیام نافرجام خود نمایند هر آینه من سامع ایشان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۷ را از شنار و عار که بموجب حکم ایزد غفار برای ایشان و اشرار ثابت و برقرار است تا روز قیامت مملوّ موقر گردانم. آنگاه آن ولیّ الله روی بمجلس آن جماعت آورد چون بآن مکان رسید آن طایفه وخیم العاقبه را بر همان صفت اجتماع دید الا آنکه مروان نیز در آن مجلس نیران نشان حاضر گردید. حضرت امام السّر و العلی متوجّه آن شقی رئیس اهل عصیان نشد ازو در گذشته به بالای سریر که معاویه با عمرو بن العاص در آن متمکن بودند آن حضرت بسعدت و اقبال در آن سریر مستقر گردید. آنگاه روی مبارک بمعاویه آورده فرمود: که باز کَرّة ثانیه کسی بطلب من چرا فرستادی؟ معاویه گفت: من کسی نزد شما نفرستادم مروان این سخن بخدمت شما مرسل گردانید. در آن حال مروان گفت: یا حسن علیه السلام تو مردان قریش را سب و شتم

مینمائی؟ امام المؤمنن أبی محمد الحسن (ع) روی مبارک بآن دشمن ایزد مهیمن آورده فرمود: تو چه میخواهی؟ مروان گفت: و الله که من سب پدرت و سب اهل بیت شما مینمایم به نوعی که عیب و اما قریش به آن غنا و سرود با دف و رود نمایند. حسن بن علی علیه السلام فرمود که: یا مروان من سب تو و سب پدر تو نمی نمایم، زیرا که عز و جل لعن تو و لعن پدرت و اهل بیت تو و ذریت تو تا روز قیامت از لسان نبی الرحمة نمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۸ ای مروان تو و یاران که در این مجلس حاضرند همه در لعن سهیم و شریکند از جهت شما و پدران شما که پیش از شما بودند. یا مروان برای شما زیادتى از یاران آنست که شما را تخفیف به وسیله ارتکاب طغیان کثیر ایزد سمیع بصیر نمود بتصدیق خدا و تصدیق رسول مجتبی چنانچه عز و جل میفرماید که: وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا. ای مروان تو و ذریت تو شجره ملعونه که در قرآن مذکورست از قول رسول خدای تبارک و تعالی بی شبهه و ارتیاب خواهید بود. و چون آن ولی ایزد بیچون احوال آن ملعون را معلوم او و باقی بنو امیه نمود معاویه بخوف آنکه مبدا حقایق احوال سابقه او را کره ثانیه با بعضی از مقدمات که حضرت ولی ذو المنن مخاطبات میفرمود که: ای معاویه من حقایق احوال شما را مفضلاً بیان مینمایم زیرا که ذکر آن موجب طول کلام است چه بیان تمامی شمار و عار بواسطه کثرت آن به غایت صعب و دشوار است، در این وقت شروع در ذکر و بیان آن نماید لهذا دست بر لب مبارک حسن بن علی علیه السلام گذاشت و گفت: یا أبا محمد شما هرگز فحاش نبودید الحال بس است. در آن اثر حضرت ولی ایزد اکبر رداء مبارک پوشیده از مجلس ایشان برخاست و بیرون رفته متوجه دولت سرای خود گردید و قوم بنو امیه از آن مجلس بغیظ و خشم تمام و حزن و اندوه لا کلام و سیاهروئی خارج از ادراک او هام بیرون بردند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۵۹

ذکر بیان مفاخرت حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بر معاویه و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و مغیره ابن شعبه و بر ولید بن عقبه»

اشاره

ذکر بیان مفاخرت حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بر معاویه و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و مغیره ابن شعبه و بر ولید بن عقبه» مرویست که روزی حضرت امام السرّ و العلن أبی محمد الحسن علیه السلام در مجلس معاویه که اکثر اعیان بنو امیه در آن محفل حاضر بودند بسعدت و اقبال حاضر شد چون آن قوم سبط نبی الوری را در آنجا تنها دیدند هر یک ایشان شروع در فخر خود و باقی خویشان بر بنی هاشم نمودند و ذکر معایب آن جماعت میکردند. حضرت امام حسن علیه السلام از استماع این سخنان بغایت آزرده گردیده فرمود: ما از بهترین شعبه از شعبات عرب و آبای کرام عظامم اکرم و اشرف این طایفه در حسب و نسبند، ما راست فخر و ما راست کرم و جوانمردی در حسب، ما از شاخهای بهترین درختیم که آن درخت را فروع نامیه و میوه های زاکیه و ابدان قایمه الی یوم القیامه ثابت و برقرار و مستدام، و پایدار خواهد بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۰ اصل اسلام و علم نبوت و اکرام و احترام ایزد علّام در سلسله آباء، و اجداد عظام ماست در هنگامی که فخر سر برافراشت ما را بر بالای سر داشت و در وقتی که عز و شرف و همت بر منع طالبان ایشان داشتند و دست تطاول - نامتنشان اطاعت امر نگذاشتند بلکه عز و شرف بوسیله ما معزز و مشرف شدند ما بحور زاخره ایم، که هرگز از جوش اعطاء و احسان نقصان انقطاع نداریم و ما کوهها و جبال بلند پایه اقبالیم که هیچ کوه بلند را بر ما ترقی و استعلا نیست زیرا که ما معزز و مکرم و مرشد و هادی طوایف امم از اصناف بنی آدم به حکم حضرت ایزد عالمیم. چون آن ولی قادر بیچون کلام صدق التیام خود باین مقام رسانید مروان تیره سرانجام تاب استماع سخنان امام الأنام نیاورده گفت: ای حسن (ع) تا چند باد در بینی خود اندازی و بمدح نفس خود پردازی؟ هیئات یا حسن (ع) شما کجا و فخر و بزرگی ما بکجا. و الله که ما ملوک ساده و اعزّه قاده ایم. یعنی: ما سید پادشاه و عزیزترین بزرگان اهل جهانیم تو خوشحالی بشرافت نسب و بکرامت حسب خود بما سادات قریش و عرب مینمائی چه عزّت شما مثل عزّت ما و فخر و مباهات شما مثل فخر

حسب و نسب ما نیست. آنگاه آن ضالّ گمراه شروع در انشاء این آیات عربیه نمود. شعر: شفینا أنفسا طابت وقورا فقالت عزّنا فیمن یلینا فابنا بالغنیمه حین ابنا فابنا بالملوک مقرّینا امام حسن بن علی علیه السّلام فرمود: کلام ایزد علّام مملوّ و مشحون الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۱ بذکر کمال ما و آبای عظام و أجداد ذوی الاحترام ماست چنانچه بر همگان ظاهر و هویدا است. بعد از مروان بن الحکم مغیره بن شعبه متکلم گردید و گفت: یا حسن علیه السّلام من در اُیّام حیات پدرت او را نصیحت بخیریت میکردم أصلا قبول نمیکرد تا رسید باو آنچه رسید و اگر مرا قطع رحم دامن گیر نمی بود و کراهت از آن نمیداشتم که مردم گویند که فلانی قطع علاقه رحم و خویشی و دفع رابطه دوستی و قرابتی علی (ع) نموده هر آینه من نیز منخرط در مسلک اهل شام میشدم در آن دم بر پدرت معلوم میکردم که طریق سلوک با اعیان ملوک بچه نوعست و غوغای قبیله قیس و حکم بنی ثقیف را برو وارد میگردانیدم و او را از اکثر قبایل تجربه بسیار برو ظاهر و آشکار مینمودم. چون پیشتر از کلام او روی کلام حضرت امام حسن (ع) با مروان نافرجام بود لهذا آن امام الأنام روی بمروان آورده گفت: آیا تو مرا باین سخنان بی بنیان خود میترسانی یا مرا ضعیف و عاجز میدانی؟ آیا گمان تو چنانست که من بمدح نفس خود ساختم و باد در بینی انداختم، من فرزند رسول خدا و سید جوانان اهل جنت در یوم الثّواب و الجزاء خواهم بود من تکبر و استعلا بر نفس خود ننمودم و چیزی که در من موجود نباشد بیان نفرمودم و کیست آنکه اراده رفعت نفس و استطاعت صفت که درو نباشد بر هر کس ظاهرا دعوی کند البتّه آن مدّعی آرز و هوس مردود رحمت حضرت ایزد اقدس و محروم از شفاعت رسول خدای تعالی و تقدّس خواهد بود و ما اهل بیت الرّحمة و معدن جود و کرامت و مکان خیر و مرحمت و کثیر ایمان و رمح اسلام و سیف دین و صمصام برای اهل شرک و أرباب نفاق و کین بی شبهه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۲ و یقین خواهیم بود. مادرت بمرگ تو گریان باد ساکت نمیشوی پیش از آنکه به تیرهای جوشن شکاف صدر سینهات شکاف کند و داغ گردانند ترا بآلت میسم که از نشان و اسم منتفی و مستغنی گردی یعنی هلاک و فنای دو جهانی بر تو ارزانی باد. آیا مرجع و مآب تو بغنیمت حکومت و مملوک چون تواند بود؟ آیا آن روزی که گریختی و از ترس با هیچ کسی نپرداختی و خود را در نظر همه کس خوار ساختی غنیمت تو در روز حرب هزیمت است و ننگ و عارت سلامتی جان مستعار است عذر تو با طلحه در وقت قدرت مشهور است که او را بحیله و غدر و مکر و حیل قتل نمودی. بسیار بسیار قبیح و زبون و ناکس و دون و پوست روی تو به غایت غلیظ و سخت و تو بینهایت شقی و بدبخت خواهی بود. وای بر تو در یوم الموعود. چون مروان این سخنان از آن امام الانس و الجان استماع نمود سر در پیش انداخته حیران بماند و مغیره را نیز از آن کلام بهت تمام و حیرت لا کلام سرانجام یافت. در آن زمان امام حسن علیه السّلام ملتفت بآن نافرجام گردیده گفت: ای أعرور ثقیف تو از قریش نیستی پس ترا چه فخر است بآن طایفه؟ آیا تو مرا نمی شناسی من پسر بهترین اماء ایزد تعالی و سیده نساء العالمین فاطمه بنت سید المرسلین ام ما بتعلیم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم عالم بعلم خدای تبارک و بتأویل القرآن و مشکلات احکام اسلام و ایمان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۳ میباشیم. ما راست عزّ علیا و فخر و سنا و تواز قومی که ایشان را در جاهلیّت از نسب و حسب در اسلام نصیب أصلا نبود، بنده گریخته بودی ترا افتخار در مضمار اختیار و در معرکه حرب و پیکار مصادمت با شیران بیشه و غار و مجادلت با دلیران روزگار است، و ما سادات عظیم الشّان و صاحب رای و نشان علم و عرفانیم ما حامی اطراف خود از زمار و از دخول اشرار در مرعی و محمی خود بعزّت و اعتباریم و از ساحت فخر و شرف خود ما نفی ننگ و عار نمائیم و من پسر نخبه أبکارم یعنی مادرم جناب حضرت فاطمه علیها السّلام از نجایب أبکار و بضعه رسول مختار است و گمان تو آنست که بهترین اوصیاء که وصیّ خیر الأنبیاء محمّد المصطفی علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء. یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام است بحقایق احوال تو مطلع نیست. بالله که آن امام اکرام بعجز تو أبصر و بجور و ظلم تو أعلم بود از همه اُمّت و آنچه از بغض و حسد که تو در سینه پر کینه نسبت بآن امام الاّمّه داری مرا جایز و سزاوار است که آن را بتو ردّ نمایم و آن ألم و درد را در چشم تو جا دهم هیئات، هیئات رخصت نیست نزد حضرت ایزد بمضمون آیه کلام قادر واحد لم یکن لیّخذ المضلّین عضدا که از جمعی مضلّین و گمراهان ناکشین نصرت و اعانت یقین جوید و زعم تو

بی شرم و بی حیاء بی آزرَم که اگر تو در صفین به تحریک جنگ و نزاع قیس یا حکم ثقیف بودی با آن حضرت زیادتى مینمودی. مادرت بمرگ نشیناد و مدام برای تو مادرت گریان بآنچه جز او آن طایفه را زیادتى بر ولّی ایزد باری میشد، آیا آن حضرت در مقامات جنگ و حرب و در مقاسات طرد و ضرب از تو با آن جماعت عاجز میگردد و یا گریزد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۴ اما و الله بخدای عالم قسم است اگر شجعان عرب که در مردانگی و حرب مشهور و در السنه عجم و عرب در تهوّر و جلادت مذکور باشند هنگامی که برابر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) آن جماعت را محارب نبی بر حال ایشان گریان و پریشان کردی و معلوم تو گردد که هیچ احدی از آشاجع روزگار دفع موانع از تو نتواند نمود، وقتی که آن حضرت اراده اذیت و آزار مثل تو خاکسار مینمود هر آینه از تو فریاد و صدای عجیب و غریب صادر و سانج میگردد که آن خلاف صیحه انسان بودی. اما اینکه اظهار کثرت قوم قیس می نمائی ترا بآن طایفه چه نسبت است و تو غلام آبقی که خود را به بنی ثقیف منسوب گردانیدی پس از آن جهت مسمی بثقیف شدی و نفس خسیس خود را از سلسله که از آن قبیله نیستی به بستی، تو از مردان آن گروه نیستی و تو همواره در معالجه شرک از سقم و فسادى و در افساد میان میان بندگان خلاق العباد پر زبان و با استعدادی که چنانچه آداب طریق مخاصمت و شیوه هیجان فساد و حرکت را اعراف و اعلّم از آداب حرب و مجادلت و جنگ و مقاتلت خواهی بود. امّا اینکه اراده داری که صاحب حکم باشی چه حکم یابنده در تحت رقیّت و بندگی باشد خواهد بود. بعد از آن با این حال تمنّای لقای ولّی ایزد متعال امیر المؤمنین - علی (ع) داشتی، با آنکه میدانستی که آن حضرت در هنگام میدان حرب و نبرد و در معرکه ضرب و طرد شیرى است بغایت دلیر و سمّ قاتلى است که هرگز از حرب و قتل اعداء الله تعالى و رسول بشیر نذیر آزرده و سیر نگردید تا آنکه آن طایفه را مطیع یا؟؟؟؟ قطع میگردانید دلاوران طعن و نبرد و شجعان ضرب و طرد را قدرت مقاومت و تاب مجادلت با آن امام البریه نبود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۵ پس چگونه گفتار آن آدم گریز و جعلان سرگین بر را حوصله و تاب ستیز آن سامی محبّان در روز رستاخیز باشد. ای بی حمیت و تمیز تو با این حرکت قهقری اراده و فکر بیجا داشتی لهذا تراب ذلّت بر و جنات امانی و آمال خود انباشتی ذلک هو الخسران المبین. اما وصلت تو با آن حضرت امام الائمة امریست مجعول و قرابتی و علاقه خویشی ادّعائی تو غیر مشهور است و نیست صله رحم تو بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الامل نبات آب از خشفان آهو بلکه اُبعد از آن است در نسب. مغیره نافرجام را بعد از استماع این کلام تاب نماند بروی آن حضرت جست امام المؤمنین ابی محمّد الحسن علیه السلام نیز دست مبارک دراز کرده خواست که آن مردود ایزد تعالی و تبارک را بمقام سعیر و درک مرگ گردانند. و گفت: ای بنو امیه ما را معذور دارید که بعد از همزبانی با غلامان و استماع مفاخرت ایشان تاب زیاده ازین سخنان بی بنیان ایشان نتواند آورد. و چون معاویه حال بدان منوال دید گفت: ای مغیره برگرد و بحال خود باش ترا نمیرسد که با حسن بن علی (ع) این سخن گوئی یا این کار و فنّ ظاهر نمائی این طایفه بنو عبد منافد صنادید عرب را در برابر ایشان اراده - مقاومت و لاف و دعوی شجاعت امر گزاف است و هیچ احدی را فخر بر ایشان جایز و عیان نیست. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۶ بعد از آن حسن بن علی علیه السلام را قسم بذات ایزد اقدس داد که ساکت باشید و با مغیره زیاده ازین متکلم نگردید لهذا آن حضرت ساکت شد

[خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت]

[خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت] مرویست که روزی عمرو بن العاص بمعاویه التماس نمود که کسی به خدمت حسن بن علی علیه السلام فرستد و او را بمسجد حاضر سازد و مأمور گرداند که آن حضرت بمنبر رفته برای مردمان خطبه بخواند که امید است که در هنگام بیان خطبه در ماند و آن را بفصاحت و بلاغت مؤدّی نگردانند، و آن وسیله تویخ و سرزنش آن ولّی عزّ و جلّ در آن محفل گردد. معاویه نیز استدعای آن عادی بو الفضول را مرعی و مبذول داشته و کسی بطلب آن نور دیده بتول و سبط الرّکی الرسول مرسول داشت چون آن پسندیده ایزد اکبر در آن اثر که اکثر اعیان عزّت با

قبایل بالتّمام و رؤساء شام در آن هنگام در مسجد مقام و آرام داشتند حاضر شد. معاویه گفت: یا با محمّد چون اعیان شام آوازه فصاحت و بلاغت اهل بیت نبی الاکرام عالیشان شنیده استدعا مینمایند که بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد ایزد قادر و نعت سید البشر مؤدّی گردانید باید که التماس ایشان را مقرون باجابت سازی و آن جماعت را از التماس که دارند محروم نسازی. در ساعت آن امام الاّمّه باقبال و سعادت قد مبارک برافراشت و مدارج و معارج منبر را بيمين قدوم میمنت لزوم خود بیاراست و بعد از أداء حمد و سپاس واجب الوجود و بیان نعت و ستایش نبی المحمود گفت: اَیْهَا النَّاسُ اِیُّ مَعْشَرٍ مُّردمان هر که مرا بشناسد پس عارف و شناسا و عالم و داناست بحقایق احوال من و آنکه مرا نداند باید که بداند که من حسن بن علی بن ابی طالبام که ابن عمّ رسول اَنام و اوّل مسلمانان در الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۷ ایمان و اسلام بود و مادرم فاطمه (ع) بنت نبی الاکرام و جدّم محمّد صلی الله علیه و آله بن عبد الله علیه الصّلوٰه و السّلام است و من ابن نبی الرّحمه و من ابن بشیر و من ابن نذیر و من پسر سراج منیر و من پسر آن کسم که رحمت عالمیان و مبعوث بانس و جانست. چون معاویه دید که آن نور دیده رسول آخر الزّمان بذکر محامد و بسیر مناقب خود و آبای عالیشان و اجداد عالیمقام رفیع مکان رطب اللّسان و عذب البیان است بخوف آنکه مبدا بعضی از رؤسای شام که کما ینبغی و یلیق مّطلع بر حقایق احوال خیر مآل حضرت نبی ایزد متعال محمّد و آل علیهم صلوات الملک الفعّال هستند، بعد از استماع کما هی احوال میل تمام بآن طایفه برگزیدگان واهب علّام نمایند بلکه اراده نمود که آن ولی ایزد معبود عزّ و جلّ را از آن کلام ساکت و خجل نماید. گفت: یا ابا محمّد برای ما حدیث خوبی رطب نمای تا دماغ طبیعت خود را بآن مرطّب گردانیم چون حضرت دانست که مطلب از طلب تعریف رطب ترک بیان رطب اللّسان عذب البیانست بواسطه ترطیب دماغ خاطرش گفت: آری، خرما را اریاح منفتح و حرارت آن را منضج و بی نفخ گرداند، و شب رطب را مبرّد و متطیب سازد. و بعد از آن حضرت امام الانس حسن بن علی (ع) رجعت بکلام اوّل نمود و فرمود: من پسر مستجاب الدّعوه و من پسر شفیع الاّمیّه و مطاع البریّهام و من پسر آن کسم که پیشتر از تمامی بنی آدم از سر خود خاک فرو ریزد و پیش از همه کس از قبر برخیزد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۶۸ و من پسر آن کسم قبل از همه در جنّت زند و آن باب بامر ایزد وهّاب سبّوح بر آن حضرت مفتوح گردد. و من پسر آن کسم که در حرب ملائکه ایزد غفّار برای او مقاتله و کارزار کردند و غنیمت بر او حلال بود، و بمسافت یک ماهه راه برعب و اقبال نصرت یافتی، و هرگز از حرب و قتال روی برناتفتی. حسن بن علی علیه السّلام مثل این کلام در آن مقام بسیار مذکور کرد تا آنکه دنیا را در نظر معاویه تاریک ساخت و خود را بأهل شام و بسایر اَنام که اّطلاع بحقایق احوال او و آبای کرام و اجداد عظام علیهم الصّلوٰه و السّلام نداشتند شناسانید و بعد از آن از منبر بزیر آمد. معاویه گفت: یا حسن (ع) آرزوی خلافت امتّ داری لیکن لایق آن نیستی. حسن بن علی علیه السّلام فرمود که: ای معاویه خلیفه امتّ کسی است که سایر بسیرت رسول البریّت باشد و عمل بطاعت خدای عزّ و جلّ و متسنّن بسنن آن خاتم الرّسل بود، و کسی که سایر بجور و رفتن و معطل - آداب شرع و سنن رسول ایزد مهیمن بود یقین آن جائر بیدین و ظالم لایق خلافت امتّ سید المرسلین نیست چه او دنیا را مادر و پدر خود دانسته. مثل این کس مثل ملک است که بملک دنیا بعاریت چند روز متمنّع به مدّت قلیل فیروز است و عمّا قریب آن تمتّع ازو منقطع و لذّات آن مختتم، و مندفع گشته ظلم و جور که در ایّام حکومت ازو سانح و صادر شده برای او باقی و تابع است. و اینست آنکه خدای تعالی در حقّ او فرموده: وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ بِالْاِحْتِجَاجِ، ج ۳، ص: ۶۹ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حَیْنٍ مَّتَّعْنَاهُمْ سَتَیْنِیْنِ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا یُوعِدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا یُمْتَعُونَ. در آن ایام به معاویه نمود، و بدست مبارک اشاره بسوی او فرمود. آنگاه آن ولی الله برخاست و منصرف به مقام و مصرف خود گردید. معاویه در آن حال روی بعمر و بن العاص آورد و گفت: و الله به خدای عالم قسم است که ترا مطلب از طلب حسن باین مسکن فضیحت و رسوائی من بود که مرا أمر بآن نمودی. و الله که اهل شام هرگز مثل من در حسب و نسب در هیچ احدی از اَنام در تمامی ولایات حجاز و شام و عراق و عجم و کوفه نمیدانستند تا آنکه امام حسن بن علی متّصدی بیان آن کلام گردید این همه از شومی تو روی داد. عمرو بن العاص گفت: مقدّمات نجابت حسن بن علی علیه السّلام امری است بغایت واضح و هویدا که هیچ

کس را قدرت و استطاعت پنهان داشتن و دفن کردن آن نیست و تغییر آن بواسطه شهرت و عیان نتوان کرد زیرا که آن در میان مردمان واضح و روشن و لایح و بین است. معاویه بعد از استماع این سخن ساکت و ساکن گردید.

[خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع]

[خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع] شعبی که از اعیان روات ثقاتست روایت کند که: چون معاویه بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التَّحِيَّةُ بِمَدِينَةِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْبَرِيَّةِ آمد روزی در محضر حسن بن علی (ع) و بعضی دیگر برخاست و خطبه خواند در اثناء گفت: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) کیست؟ همان که این کلام بسمع شریف حسن رسید فی الفور برخاست و خطبه خواند و در اثنای آن حمد خدا و ثنای واجب تعالی و تبارک و نعت نبی - الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۰ المحمود در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مؤدّی نمود. آنگاه فرمود که: حضرت واجب الوجود هیچ نبی را مبعوث و موجود ننمود الا آنکه برای آن نبی وصی اهل بیت او مقرر و معین نمود و نیز هیچ پیامبر نبود مگر آنکه او را از مجرمان و اهل طغیان و دشمنان بودند. و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنصّ ایزد علّام و حدیث سید الانام وصی حضرت نبی الاکرام بود و من پسر علی ولیّ مهیمن ام و تو پسر صخری و جدّت حرب بود و جدّم حضرت رسول است، و مادرت هند بود و مادرم فاطمه سیدة نساء العالمین است، و جدّه من خدیجه کبری و جدّه تو ثیله است. خدای عالم بر کسی که ملامت حسب ما نماید برو لعن و ذمّ نمود و آنکه به ریا یا کفر و شقاق تقدیم نماید و ما را در نام و نسب خمول فرماید و در نفاق با اشدّاء سایر منافق بیحیا باشد لعنت ایزد تعالی برو باد و عامّه حضّار که در آن دم در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلّم بودند گفتند: آمین آمین. معاویه از استماع آمین بغایت ملول و حزین گشته از منبر بزیّر آمده قطع خطبه نمود.

[خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت]

[خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت] مروی و منقولست که چون معاویه بعد از وفات امیر المؤمنین علی (ع) بکوفه آمد بعضی از ارباب شقاق و نفاق با بعضی دیگر اتفاق کرده گفتند که حسن بن علی (ع) چون خود را از سایر مردمان در رتبه و مکان بغایت عالی شأن میدانند باید که او را امر کنی که در منبر جایی که شما در آن مقام قیام و آرام مینمائید او یک پایه از آن پستر در منبر مقام گیرد و در مقام و مسکن شما بایستد بیقین چون شما امر چنین نمائید او را غم و ملال رسد و در بیان و مقال عاجز و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۱ أبکم بلکه لال گردد. معاویه ضالّ را مقال ارباب ضلال بغایت پسندیده خصال نمود و اراده ایشان آن بود که شاید آن امام الانس و الجنّ در هنگام بیان سخنان عاجز و حیران گشته از نظر مردمان ساقط و عاطل و قولش هابط و باطل گردد و مردم را باد انکار آن حضرت ظاهر و آشکار کنند و اقتداء و اقتفاء باو نکنند لهذا معاویه امر نمود که حسن بن علی (ع) در منبر در محلّ و مقامی که او قیام نماید آن حضرت یک پایه از آن فروتر ایستد و در موقف او نایستد. حضرت امام حسن علیه السلام دید که تمام ارباب نفاق بر آن امر شقاق اتفاق کردند لا علاج آن سبط نبی الوهّاج چون بواسطه حفظ عرض و دماء شیعیان خویش مفتقر و محتاج بقبول آن بود فلهذا تقبّل نمود که در منبر در هنگام أداء خطبه معاویه فروتر ایستد. روز دیگر چون بمسجد سید البشر حاضر شد بعد از صعود منبر در مقام مقرر ساکن و مستقرّ گردیده حمد خدای اکبر و ثنا بر ذات مقدّس ایزد داور نمود و نعت پیغمبر جلیل القدر و تحیت آن سرور مؤدّی فرمود آنگاه گفت: اما بعد ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب طلب و تفحص نمائید که مثل من کسی که جدّ او پیغمبر باشد بغیر من و برادر من هیچ احدی نمی یابید ما صفقه و متاع پسندیده که از جدّم سید المرسلین بامر ربّ العالمین بما رسیده ما باین طایفه طاغیه گذاشتیم و اشاره بدست مبارک خود بیالای منبر نبی ایزد تعالی بمعاویه نمود و او در آن هنگام در منبر مقام رسول ایزد علّام ایستاده بود.

الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۲ بعد از آن حسن بن علی (ع) فرمود: ای معشر مردمان من اختیار این امر برای آن کردم که حقن دمای مسلمانان و صیانت عرض ایشان را افضل از اهراق خون ایشان و سایر محبان خود دانستم. بعد از آن تلاوت این آیه نمود که لَعَلَّه فِتْنَةُ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و اشارت بدست خود بجانب معاویه نمود. معاویه گفت: یا حسن ازین سخن خود چه میخواهی؟ حضرت ابی محمّد الحسن فرمود که: آنچه خدای عزّ و جلّ و خاتم الرّسل اراده نمودند مرا نیز اراده همان بلا زیاده و نقصان است. معاویه چون این کلام از آن امام المؤمنین ابی محمّد حسن شنید، جهان روشن در نظرش تیره و تاریک گردید برخاست و خطبه در غایت طویله که مشتمل بر فحش و سبّ امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود مؤدّی نمود. حضرت امام المؤمنین چون حال بدان منوال دید بی تاب گردید هنوز معاویه در منبر بود که آن حضرت برخاست و فرمود: یا ابن آکله الأكباد سبّ علی (ع) مینمائی که آن حضرت نبیّ العجم و العرب در حقّ او فرمود: که هر که سبّ علی نماید همانست که سبّ من نمود و آنکه سبّ من نمود چنان است که سبّ خدای تعالی کرده باشد و سبّ خدای و هاب بی شبهه و ارباب بحکم ایزد احد در جهنّم مخلّد و مقیم و بعداب الیم مؤیّد و مستقیم خواهد بود این بگفت و از منبر بزیّر آمد و متوجّه دولتسرای خود گردید و آن وقت در مسجد نماز نگذارد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۳

ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السّلام بر معاویه لجاج در باب اینکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلّم آنکه مستحقّ امامت بود و آنکه نبود

ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السّلام بر معاویه لجاج در باب اینکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلّم آنکه مستحقّ امامت بود و آنکه نبود بیان آنچه میان عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن عباس (ع) و معاویه واقع شد و بیان حجج این دو عبد الله بر معاویه گمراه در امامت مستحقّ در محضر حسن (ع) و فضل بن عباس و غیرهما. از سلیم بن قیس الهلالی منقولست و مرویست که فرمود: من از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم شنیدم که گفت: روزی معاویه بمن گفت: این همه تعظیم و تکریم از برای حسن و حسین برای چه میکنی ایشان بهتر از تو و پدرشان نیز بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه علیها سلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نبودی هر آینه من میگفتم که: أسماء بنت عمیس کمتر از فاطمه (ع) نیست بلکه کمتر از ایشان. هر دو عبد الله گوید که: من از استماع این کلام نافرجم در غضب شدم و لرزه بر اندام من بمرتبه مستولی شد که ضبط خود نتوانستم نمود گفتم: ای الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۴ معاویه تو خود را چنان مینمائی که گویا قلیل المعرفه بحال این دو سبط رسول ایزد متعال و بحال پدر بزرگوار ایشان و بأحوال والده ماجده ساجده ایشان فاطمه بنت نبی المختار باشی. بلی و الله که ایشان هر دو بهتر از من و پدر و مادر ایشان بی شبهه و گمان بهتر از پدر و مادر منست در پیش خدای مّان و رسول آخر الزّمان و سایر خلقان. ای معاویه من پسر بسّ رشد و تمیز بودم که از حضرت رسول ربّ- العزیز استماع نمودم که حدیث میفرمود در حقّ این دو عزیز و در حق پدر ایشان احادیث بسیار در حضور مهاجر و أنصار و خوبی ایشان از سایر طوایف انسان مذکور عیان گردانید من آنها را شنیده حفظ کردم و در خاطر خود نگاهداشتم. چون در آن مجلس بغیر امام حسن و امام حسین و ابن جعفر رحمه الله و عبد الله بن عباس و برادرش فضل کسی دیگر در آن محلّ و در آن محفل حاضر نبود. معاویه روی بابن جعفر آورده و گفت: بیار آنچه در حقّ این جماعت پنهان و آشکارا از سیّد الأبرار نبی ایزد غفّار داری و الله که تو کذاب نیستی در آن حال ابن جعفر گفت: آنچه در شأن و بزرگی ذات عالیشان ایشان است بسیار بسیار أعظم از شأن تست. معاویه گفت: بگوی اگر چه آن أعظم از جبل احد و جبل حرّا باشد که چون احدی از اهل شام در این مقام نیست بیار آنچه داری که خدای تعالی طاغی شما را مقتول و جمع شما را متفرّق و اعیان شما را خمول گردانید و امر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۵ ایالت و خلافت امت را در محلّ که اهل و معدن و مکان بود مقرر داشت، و الحال آنچه که شما گوئید و ادّعی آن نمائید هیچ پاکی نیست زیرا که از آن بیان أصلا ضرر و نقصان بما لا حق و عیان نگردد. عبد الله بن جعفر گوید: که از این کلام ملالت انجام بغایت آزرده و مستهام شدم لیکن زبان به بیان محامد و مناقب اولاد

علی بن ابی طالب و بذکر صفات پسندیده امیر المؤمنین علیه السلام و التَّحِیَّه که از حضرت نبی الرَّحْمَه شنیده بودم گشادم و گفتم که: حضرت رسول میفرمود که: من اُولى از تمامی مؤمنین و از سایر برایام از نفسهای ایشان در آن وقت روی به امیر المؤمنین علی علیه السلام آورده فرمود که: یا اُخی هر کرا من مولى و حاکم باشم از نفس او بعد از من تو مولى آن طایفه خواهی بود. در آن وقت امیر المؤمنین در پیش روی آن حضرت حاضر بود و در آن خانه حسن و حسین و عمرو بن ام سلمه و اسامه بن زید و حضرت فاطمه علیها السلام در زوایای آن خانه و امّ ایمن نیز بودند و ابو ذر الغفّاری و مقداد الأسود الکندی و زبیر بن العوّام همه حاضر بودند که حضرت رسول ایزد تعالی دست بر بازوی امیر المؤمنین علی (ع) زد و اعاده آن کلام نمود و تا سه مرتبه سیّد الأنام تکرار آن کلام صدق التیام کرد پس از آن نصّ بر امامت تمام ائمه اثنی عشر علیهم السلام فرمود. آنگاه حبیب الله فرمود: برای امت من دوازده امام دیگر که همه ائمه اثنا عشر ضالّ و مضلّ اند خواهند بود ده نفر آن ائمه مضلّه از بنی امیه و دو مرد از قریش خواهند بود. و زر و دولت و اثم و خطیئت تمامی آن ائمه اثنا عشر و آن جماعت که بوسیله الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۶ ایشان گمراه و مضلّ گردند در گردن آن دو نفر است. آنگاه آن رسول اله نام آن دو گمراه بزبان مبارک مذکور گردانید بعد از آن ده نفر دیگر از ائمه اثنا عشر مضلّه را با آن دو نفر مسمّی و مشتهر فرمود و همه آنها را برای ما نام برد. معاویه از عبد الله بن جعفر استعلام نمود که: حضرت رسول ایزد علّام نام هر یک آنها را مذکور گردانید؟ عبد الله گفت: بلی نبی الله نام یکان یکان مذکور فرمود و گفت: آن فلان و فلان و فلان و صاحب سلسله و ابن او از آل ابی سفیانست و هفت نفر از اولاد مروان بن الحکم بن ابی العاص که اول ایشان همان مروانست خواهد بود. معاویه چون این سخن از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب (ره) شنید رنگش متغیّر گردید و گفت: یا عبد الله اگر آنچه گفתי راست باشد من هلاک شدم و آن خلفای ثلثه که پیش از من بودند ایشان هر سه با جمیع مردمان که تولّی باین ثلثه نمودند ازین امت بلکه همگی أصحاب رسول ایزد جبار از مهاجر و أنصار و تابعین هلاک و زیانکار و خاسر گشتند غیر شما اهل بیت نبی المختار و شیعیان شما. عبد الله گفت: یا معاویه و الله آنچه گفتم همه حقّست و صدق و من آن را از حضرت رسول خدای تبارک و تعالی شنیدم. معاویه بعد از تحیّر بسیار روی بحضرت امام حسن (ع) و امام حسین علیه السلام و ابن عباس (ع) آورده پرسید که: آنچه عبد الله بن جعفر میگوید حقّست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۷ ابن عباس گوید: که چون بعد از قتل علی (ع) سال اوّل بود که معاویه بمدینه آمده بود و مردمان از اطراف و اکناف آمده مجتمع بودند من گفتم که چون ابن جعفر مینماید که در هنگام که حضرت نبی الأکرم بیان این کلام مینمود جمعی از أصحاب سیّد البشر در آن محضر حاضر بودند اگر چه بعضی از آن اعیان متّصل رحمت و مغفرت شدند اما گروهی باقی و موجودند أمر باحضر آن اعلام نمائید بعد از حضور آن جماعت حقایق این کلام سیّد الأنام بوضوح و انجام انصرام خواهد یافت. معاویه بعد از تصدیق کلام ابن عباس أمر باحضر آن جمعی که عبد الله بن جعفر نام آن طایفه برده که در آن مأمّن در خدمت رسول ذو المنن در وقت بیان آن کلام حاضر بودند نمود. چون عمرو بن ام سلمه و اسامه بن زید حاضر شدند هر دو شهادت دادند که آنچه عبد الله بن جعفر از لسان حضرت سیّد البشر نقل نمود حقّ است و ما هر دو با جمعی دیگر از پیغمبر جلیل القدر در حقّ امیر المؤمنین حیدر و وصی آن سرور و در حقّ باقی ائمه اثنا عشر اوصیای آن نبی ایزد داور شنیدیم و در باب ائمه ضلال آن کلام و مقال از حضرت رسول واهب- متعال استماع نمودیم. آنگاه معاویه روی بسوی امام حسن (ع) و حسین (ع) و عبد الله بن عباس و فضل و پسر امّ سلمه عمرو و اسامه بن زید آورده گفت: همه شما قایل بقول عبد الله بن جعفر ابی طالبید و سخنان او را بالتّمام از کلام حضرت رسول ایزد علّام میدانید؟ همه گفتند بلی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۸ معاویه گفت: یا بنی عبد المطلب شما و الله که هر آینه دعوی أمر عظیم مینمائید و بر طبق دعوی خود حجّت قویّه مستقیم اقامت میفرمائید و اگر این حجّت و دلیل قویم حقّ و مستقیم باشد هر آینه شما بر أمر بی خطر صابر و خوشحال و شاکرید و سایر مردمان در غفلت و طغیان و کوری ضلالت و عصیان هستند، و اگر آنچه شما میگوئید حقّ باشد بی شبهه تمامی امت در معرض تلف و هلاکت و رجعت از دین و ردّت نموده کافر به پروردگار و منکر نبوت نبی المختار شدند اهل بیت رسول ایزد غفّار و

آنکه قائل بقول شما باشد از شیعیان و محبان شما و این جماعت اندک خواهند بود از مردمان. ابن عباس گفت: الله، آنگاه روی بمعاویه آورده فرمود که حقیقت این حال از آیه کلام لا یزال غفور و قلیل من عبادی الشکور در غایت تبیین و ظهور است. بعد از آن گفت: اگر متابعان نبی و ولی و اولاد کرام عظام ایشان قلیل باشند چه نقصان بذوات کامله آن اعیان راجع و عیان گردد. و این را از ما چرا متعجب میدانی ای معاویه. آیا این حال أعجب از احوال بنی اسرائیل است در هنگام که سحره مشاهده معجزه نبی الکلیم علیه التّحیّه و التّسلیم نموده دانستند که موسی علیه السّلام رسول ایزد تبارک و تعالی است اقرار بنبوت و ایمان به رسالت آن حضرت آوردند در آن حالت آن کافر بیرویت یعنی فرعون علیه اللّٰعنه آن طایفه را تهدید بقتل و عقوبت و قطع یادی و أرجل از روی سیاست نمود آن جماعت چون مطلع بر حقیقت موسی (ع) بودند بر همان ایمان و اخلاص عقیدت خود مصمم گشته گفتند: فَاَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ هَرَّجَ ارَادَهُ تَسْتِ اِی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۷۹ فرعون نسبت بما در باب اسلام و ایمان ما معمول گردان که ما را رجعت از ملت موسی علیه السّلام و التّحیّه بآئین سحر و کفر ممتنع و محال است، ایمان بموسی کلیم آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند و با بنی اسرائیل در هنگام فرار از قبطیان اشرار رفیق شدند، و چون بحکم قادر بیچون برفاقت بنی اسرائیل از بحر نیل برهنمونی جبرئیل (ع) معبری شدند و فرعون با هامان و سایر قبطیان بعاقبت بنی اسرائیل بدریای نیل رسیدند از عبور بنی اسرائیل از نیل در سبیل حیرت‌هایم و بی دلیل ماندند نه قدرت عبور و نه روی رجعت بمنازل و دور داشتند. در آن اثنا جبرئیل امین بر مادیان باد پای از پیش آن لعین و دعوی گذشت همان که بوی مادیان بر مشام توسن آن مغضوب ذو المنن رسید شروع در سرکشی بسیار کرده تا آنکه ضبط عنان از ید تمالک و اقتدار و از حیّز قدرت و اختیار آن خاکسار برون رفت لهذا سر در عقب آن مادیان گذاشته به آن بحر زخار بیکران در آمده‌امان با جمیع قبطیان برفاقت فرعون بآن دریای مَواج متلاطم بی پایان در آمدند چون احدى از ایشان در کنار بحر نماند و تمامی داخل بحر نیل شدند آن بحر بامر ایزد اکبر بهیئت اوّل و صورت اصلی معاودت و مراجعت نمود و تمامی ایشان را طعمه دواب بحر و باقی جانوران گردانید. بنی اسرائیل بعد از اینکه از اذیت قبطیان و آزار ایشان نجات یافتند باز شروع در فساد نمودند چنانچه تصدیق موسی علیه السّلام و اقرار بدین آن حضرت و بتورات ربّ العزت رجعت و معادت بعبادت اصنام نمودند قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۰ پس بنی اسرائیل گفتند: ای موسی چنانچه سایر خلقان یعنی: عبده اوثان را خدایان هستند برای ما نیز آلهه بسیار معین و مقرّر دار که از آلهه بسیار منافع بشمار متصور است و از یک خدا نفع متعدّیه ظاهر و هویدا نیست. موسی (ع) فرمود: شما قوم جاهل و از رتبه عقل کامل ناقص و غافلید اصلاً سخن آن رسول ایزد مهیمین در گوش عقل و هوش قوم بنی اسرائیل بوطن سبیل نیافت. لهذا همان که آن نبی الوری بامر ایزد تبارک و تعالی متوجّه طور سینا گردید آن قوم دود بدمدمه و افسون موسی بن ظفر سامری طریقه گوساله پرستی برداشتند و شیوه بندگی حضرت باری بگذاشتند، الّا هرون (ع) همگی بنی اسرائیل گمراه گشتند و برفاقت سامری میگفتند که این عجل - خدای شما و خدای موسی (ع) است. موسی (ع) چون بعد از مراجعت از طور سیناء و مشاهده احوال اضلال آن قوم جهّال مستعانی بحضرت ذو الجلال گردید در آن حال حکم ایزد متعال عزّا صدار یافت که تمامی بنی اسرائیل داخل ارض مقدّسه گردند. چون موسی (ع) پیغام ایزد علّام ببنی اسرائیل رسانید جواب ایشان بموسی آنست که در قرآن مذکور و عیانست. موسی (ع) از مقال آن جهّال مشجر و مضطرّ گشته در آن حال گفت: قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ، التماس جدائی قوم از حضرت حیّ قیوم نمود و حکایت موسی (ع) با بنی اسرائیل به واسطه اشتها محتاج بتفصیل و تکرار نیست. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۱ امّا اتباع این امت بر حال که شما آنها را سیّد ساخته اطاعت کردید چون آن جماعت سابقه عظیم و منازل قریبه بحضرت رسول البریه داشتند و پدر أزواج نبی الوهاج بودند و در اوّل مقرّر بدین محمّد خاتم الرّسل و تابع قرآن عزّ و جلّ گشتند امّا بعد از فوت برگزیده حضرت ایزد اکبر حسد و کبر آن طایفه را از طریق معتبر سیّد البشر بدر برد لهذا مخالفت با امام ایشان و ولی واهب مّنان و وصی پیغمبر آخر الزّمان که بنصّ قرآن و وصیّت نبی الانس و الجان مقرّر و معین بود نمودند. فیا عجباه این قوم نیز اقتداء و اقتفاء

بقوم بنی اسرائیل نعل بنعل نمود چنانچه آن جماعت از حلی قبطیان گوساله ساخته بعد از آن ببندگی آن پرداختند و معتکف بر عبادت آن گوساله نابود از روی جحود و عنود گشته برو سجود مینمودند و زعم آن ملاعین چنان بود که آن ربّ العالمین است. و تمامی آن مشرکین اجتماع بر آن دین و آئین نمودند الا هرون. چنانچه مذکور شد قلیلی از خواصّ أصحاب ایشان و همچنین بعد از وفات سید البریّات سایر مردمان طریقه مخالفت و عصیان برداشتند و صاحب ما را که در نزد پیغمبر ما بمنزله هرون (ع) در نزد موسی علیه التّحیّه و الثّناء بود تنها گذاشتند و چنانچه با هرون (ع) در آن زمان از اهل بیت ایشان چند نفر از مردمان باقی بودند، همچنان در نزد ما سلمان و أبو ذر و مقداد و زبیر و قلیلی از أصحاب سید البشر بهمان طریق باقی و صابر و راضی و شاکر بودند الا زبیر که از مسیر حقّ برگشته و سبّ این جماعت ثلثه با امام ایشان نمود و بهمان اعتقاد بود تا ملاقات بخدای معبود فرمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۲ یا معاویه تعجّب مینمائی از آنکه خالق البرایا ان شاء الله هر یک آن ائمّه را که حضرت رسول مجتبی در موضع خم غدیر و در مواطن کثیر احتجاج به آن اعیان بر شما و بسایر امتان نموده فرمود که آن امامان اثنا عشر هر یک بعد از دیگر بنصّ ایزد اکبر معین و مقزّرند ظاهر گردند نه پیغمبر (ص) امر شما به طاعت ایشان و نهی از معصیت آن اعیان نمود؟ و بعد از آن اخبار و اعلان فرمود که اوّل ائمّه اثنا عشر امیر المؤمنین حیدر (ع) ولیّ هر مؤمن و مؤمنه است که بعد از وفات آن سرور وصیّ آن حضرت و خلیفه امت است. ای معاویه در تعیین امیر المؤمنین (ع) برای ولایت امت از حضرت سید المرسلین بی شبهه یقین صادر و معین گشته زیرا که پیوسته نبیّ ربّ العالمین در وقت ارسال جیش و تعیین عسکر بواسطه غزوات اهل کفر خلیفه و سردار برای مسلمین مینمود چنانچه در هنگام که حضرت سید الانام تعیین لشکر برای غارت موده سرداری عسکر نصرت اثر بجعفر بن ابی طالب مقزّر داشت و فرمود که: اگر جعفر مقتول گردد خلافت عسکر بزید مقزّر است و اگر زید نیز هلاک و شهید شود پس عبد الله بن رواحه سردار عساکر منصور است، لشکر یکسر حکم پیغمبر جلیل القدر را پذیرفتند و از امر او بیرون نرفتند. هر گاه حضرت حبیب الله برای قلیل از سپاه آن همه تأکید کنند، امّا هیچ گنجایش دارد که در هنگام سفر آخرت این امت را چنین گذاشته بر ایشان تعیین خلیفه بعد از وفات خود نکند، عجب عجب بلکه کمال تعجّب است که تعیین وصیّ و خلیفه نکند و این امر و کار به استصواب و اختیار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۳ ایشان گذارد. آیا رأی ایشان برای نفس هر کس احرى و ارشد و اخیر و اصبوب از رأی محمّد مختار و بهتر از اختیار آن رسول ایزد غفّار باشد بیقین این محالست و قائل این اصل از تمامی امت ضالّ است قوم آنچه کردند همگی از مخترعات و مبتدعات ایشانست و الا حضرت نبیّ الرّحمة امت را در عمی و شبهت و بغیر امام و حجّت نگذاشت. پس ای معاویه آنچه رهط اربعه مظاهرت و مخالفت بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نمودند و دروغ و افتراء بر حضرت سید الوری بسته حدیث موضوعه از لسان معجز نشان از روی تهمت و عصیان بلکه عین و زر و بهتان نقل نمودند که آن حضرت فرمود که: خدای عزّ و جلّ برای اهل بیت ما نبوّت و خلافت را جمع ننمودند گمان ایشان چنانست که این قول نبیّ الانس و الجنّ است لا- و الله این قول را از زبان رسول الله ساخته و شهادت از روی کذب و مکر حقیقت امر بر أصحاب انصار و مهاجر بلکه بر تمامی بشر مشتبّه و ملتبس گردانیده و همه مردم را از دین ربّ العالمین و امین سید المرسلین بر گردانیدند. معاویه چون استماع این سخنان نمود روی سخن بحضرت امام- المؤمنین ابی محمّد الحسن (ع) آورد گفت: که یا حسن (ع) شما در این باب چه میگوئی؟ حضرت امام حسن (ع) فرمود: آنچه ای معاویه من گفتم بشما سابقا همانست که شنیدی و الحال آنچه ابن عباس از لسان معجز نشان رسول آخر الزّمان گفت أصلاً خلاف در آن نیست. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۴ ای معاویه تو از قلّت حیا و بی شرمی و از جرأت از روی بی آزر می تو بر خدای تعالی و رسول مجتبی بغایت الغایه عجب و جای بسیار تحیر و تعجّب است که حال کسی که دانی او پسندیده خدای عزّ و جلّ و وصیّ و ابن عمّ خاتم الرّسل و بعد از رسول از تمامی بشر أعلم و أفضل باشد تو گوئی که خدای تعالی طاعی شما را مقتول و امر را بمعدن خود ممکن و موصول کرد ای معاویه امّا تو معدن خلافت و ریاستی و ما لایق امامت و ولایت نیستیم؟ ویل لك و الثلاثه الّتی قبلک، چاه ویل برای تو و برای آن سه کس است که پیش از تو بودند و ترا باین مجلس ساکن و

متمکن نمودند و این سنت مبتدعه برای تو مخترع نموده مقرر داشته‌اند. ای معاویه، سخن مذکور میگردانم اگر چه تو اهل آن نیستی لکن چون بنو اُبو سفیان و جمعی دیگر از مردمان که حاضرند بشنوند میدانند که در زمان سید عالم مردم اجتماع بر امور بسیار که خیر و رضای حضرت ایزد جبار در آن بود نمودند و در میان مردمان اصلاً اختلاف در آن امور و منازعه و فرقت و شور نبود و آن امور مشکور مرضی ربّ غفور. یکی شهادت کلمه طّیه ان لا اله الاّ الله محمّد رسول الله نبی و بنده او است. دوم- نماز پنجگانه. سیّم- زکاة مال. چهارم- صوم شهر رمضان. پنجم- حجّ بیت الله الحرام. دیگر چیز بسیار از طاعت خدای غفار که حصر و شمار آن بر غیر قادر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۵ مختار بغایت صعب و دشوار بلکه در حیّز قدرت و اختیار نیست. و نیز مردم در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلّم اجتماع کردند بر حرمت هر امر حرام از زنا و سرقت و کذب و دشنام و قطع رحم و خیانت با سایر اَنام و اشیاء بسیار از امر معاصی و حرام که حساب و شمار آن نیز بر غیر علّام الغیوب مخفی و محجوب است و اختلاف در سنن رسول مهیمن نموده در آن مقاتله با یک دیگر کرده متفرّق بچند فرقه شدند و آن ولایت است بعضی در آن باب لعن بر بعضی مینمایند و بعضی مبرا از بعضی میفرمایند و بعضی بعضی دیگر را بقتل می‌رسانند که ما اُحقّ و اُولی باُمر ولایت و خلافتیم الاّ یک فرقه ازین فرق متفرّق که ایشان متّبع کتاب خدای تبارک و تعالی و تابع سنت نبی ایشان محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم شدند. پس کسی که آداب دین و شرایع احکام سید المرسلین از جمعی که اهل قبله باشند و در میان ایشان اختلاف و خلاف و ردّ علم و گزاف نباشد و اختلاف در ذات خدای تعالی بجور و اعتساف ننموده باشند آن جماعت از هر آفت عذاب و بلیّات عقاب سلامتند و بوسیله آن نجات از نار و داخل جنّات تجرّی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ گردند و اگر فی الجمله مقصّر در عبادت پروردگار باشند از شفاعت رسول ایزد غفار و ائمه الأبرار محروم نگردند، و کسی که حضرت واهب مَنان او را بامتنان موفّق ساخته حجّت خود را بر او تمام گردانند بآن که دل آن بنده پسندیده خود را منور بنور معرفت ولات اُمر از ائمه اثنا عشر و معدن علم که آن در کدام مقرّ مستقرّ است گرداند پس آن بنده در نزد خدای مجید سعید و از برای ایزد ولیّ رشید است و حال آنکه رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که: رحمت خدا بر آن کس باد که عالم به حقّ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۶ گردید پس آن را بخلقان گفت پس بوسیله آن خیر غنیمت یافت یا آنکه ساکت شد و دانست که اگر افشای حقّ نماید کسی گوش بکلام و سروش او ننمایند. ای معاویه ما اهل البیت میگوئیم که بدرستی ائمه از طرف ماست و خلافت و ولایت بغیر از ما از کسی دیگر سزاوار و درخور نیست زیرا که حضرت ربّ العزّت ما را در کتاب مستطاب و سنت نبی الرّحمة مستحقّ ولایت و اهل خلافت گردانید و علم در ما موجود و مثبت است و ما اهل علم و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و لایح و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث و زیادت نخواهد شد و جزوی و کلّی و اُزلی و اُبدی در نزد ما ظاهر و هویداست حتّی ارش جنایت که در نزد ما باملاء رسول محبوب ایزد قیوم و بخطّ علیّ بن ابی طالب مکتوب و مرقوم است. و جمعی از قوم را زعم چنانست که ایشان بخلافت و ولایت خلّان اُولی و اُحقّ و سزاوار و یقنند از ما حتّی تو یا بن هند مدّعی این اُمری و میگوئی که من از اولاد نبی در اُمر ولایت اُحقّم و زعم تو آنست که عمر الخطّاب به نزد پدرم فرستاد که من اراده دارم که تمامی قرآن متفرّق را در مصحف به خطّ خود جمع نمایم. ای علی آنچه از قرآن نوشته نزد من ارسال دار پدرم علی (ع) بنزد عمر رفت و فرمود اگر قرآن که در پیش منست برای تو میفرستادم پیش از آنکه آن قرآن از نزد من بتو رسد حضرت ایزد گردن مرا میزد. عمر گفت: یا ابا الحسن چرا؟ اُمیر المؤمنین (ع) فرمود: بواسطه آنکه قادر سبحان در قرآن میفرماید که: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ راسخون علم مرا خواسته الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۷ و تو و اصحابت را نخواسته. عمر ازین کلام در غضب شد و گفت: یا ابن ابی طالب گمانت بغیر از تو کسی دیگر را علم و فضل نیست. آنگاه روی بسایر خلق الله آورده گفت: هر که از قرآن چیزی خوانده باشد و در حفظ داشته باشد باید که بنزد من حاضر آمده آن را بیاورد، در همان وقت مردی بنزد عمر حاضر شد و چیزی از قرآن بر عمر خواند اگر دیگر آمده مثل آنچه مرد اوّل تلاوت نموده قراءت نمود و آیات آن موافق آیات مقروّ بها بودی آن مکتوب گردانیدی و الاّ کتابت آن آیات

نمودی. پس از آن در میان ایشان میگفتند قرآن بسیاری ضایع شد و الله که دروغ گفتند تمامی قرآن در نزد اهل قرآن محفوظست. پس از آن عمر بقضات ولات خود امر نمود که همه آرای خود را جمع نمایند بعد از آن آنچه آن را حق دانند حکم و امر بر آن فرمایند پیوسته کار او و والیانش بهمین نهج انصرام و انجام داشت و چون در وقایع عظیمه گرفتار می شدند پدرم علیه السلام ایشان را از آن مهلکه عظیمه اخراج مینمود اما در بعضی امور قضات ولات در پیش خلیفه ایشان حاضر میشدند و در یک امر قضایا و احکام مختلفه میکردند و عمر نیز تجویز ایشان میفرمود زیرا که حضرت ایزد و هیاب ایشان را علم حکمت و فصل الخطاب نداد، و زعم هر یک صنف از اصناف مخالف بی انصاف ما که از اهل این قبله اند آن است که آنها معدن علم و لایق خلافت است نه ما اهل بیت نبی الوری. پس استعانت ما بر ظلمه و منکران حق ما و بر آن طایفه مردیه که بر گردن ما سوار شدند و سنت برای مردمان گذاشتند که بر آن سنت مبتدعه احتجاج الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۸ بر ما مینمایند مثل تو بر حضرت رب العزتست، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. ای معشر الناس مردم در این عالم سه گروهند: اول- مؤمن که حق ما را داند و ما را ولایت و امامت مسلم دارد و آن را بما گذارد و اقتداء و اقتفاء بما نماید، پس آن کس ناجی از عذاب ایزد تعالی و تقدس و محب مجیب امر و حکم واحد مقدس و مطیع رسول اقدس است. دوم- ناصبی که دشمنی ما را ظاهر کند و از ما تبرا نموده لعن ما نماید و منکر حق ما گردد و خون ما را حلال داند و دین جداگانه برای خود و سایر منافقین که آن آئین مشتمل بر برائت از ما و سایر ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین باشد پیدا کند آن کس بیقین کافر مشرک و فاسق منافق است. و وجه کفر و شرک آن مشرک آنست که خلاف حکم ایزد تعالی و رسول مجتبی نمود و مخالف امر واحد علماء و نبی الاکرام کافر و مشرک است و او عالم بآن نیست چنانچه سب خدای واهب مینماید از روی عداوت و طغیان و عالم بحقایق آن نیست. سوم- مردی است که اخذ شرایع اسلام و احکام که اُنّام در آن اختلاف کردند نماید و آنچه بر او مشکل باشد رد آن علم بحضرت عزّ و جلّ فرماید، اما با ولایت ما باشد و اقتداء بما بکند لیکن بعداوت ما نباشد و حق ما را کما هو حقّه نداند چون این مرد جاهل و از شرف خدمت کثیر المنفعه ما دور است ما را امید از ربّ غفور است که گناه او را مغفور و بدخول جنّت و مواصلت خود مسرور گرداند، پس این مرد مسلم ضعیف است. چون معاویه از حضرت امام البریه و از عبد الله بن جعفر بن ابی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۸۹ طالب و عبد الله بن عباس و فضل این سخنان گوش کرد صد هزار درهم به هر یک ایشان جوایز و انعام داد. اما حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر هر یک این سه سرور را هزار هزار درهم داد، آنگاه وداع ایشان نموده بیرون رفت. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۰

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسن علیه السلام بر جمیع اُنّام که بعد از مصالحه او با معاویه بموجب رأی اُنّام و نسبت تقصیر بآن حضرت در باب طلب حق ولایت و امامت نمودند

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسن علیه السلام بر جمیع اُنّام که بعد از مصالحه او با معاویه بموجب رأی اُنّام و نسبت تقصیر بآن حضرت در باب طلب حق ولایت و امامت نمودند از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مرویست که بعد از مصالحه میان حسن علیه السلام و التّحیه و معاویه روزی در محضر که معاویه نیز در آنجا حاضر بود آن سرور برخاست و بمنبر رفت پس از حمد ایزد تعالی و ثناء برو گفت: ای معشر مردمان معاویه را گمان چنانست که من او را بخلافت اولی و سزاوار از نفس خود دانستم که با او صلح کردم معاویه دروغ میگوید، من اولی مردمان بمردمانم در کتاب خدا و بر لسان رسول مجتبی و مرا قسم به ذات الله تعالی است که اگر مردمان مبايعت و متابعت و نصرت و اعانت من مینمودند هر آینه آسمان قطرات خود را بر ایشان اعطا و احسان و زمین برکت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۱ خود را بر ایشان ظاهر و عیان میگردانید و هرگز مرا طمع در امر خلافت میسر نبود بلکه تصوّر آن ترا بغایت متعذّر و متعسر بود و کار امت و امر آخرت ایشان باین غایت خراب و نقصان نمی پذیرفت. چنانچه حضرت نبی الرحمة فرمود که: هر گاه امت امر ولایت خود به جاهل بيمعرفت مقوّض گردانند و حال آنکه در میان آن رجال مردی در کمال علم و حال بود و او

را متولّی امر خود نگردانند پیوسته و لا- یزال امرشان را میل به پستی و زوال دارد، و بالاخره بجائی رسد که از فساد عمل بشّامت جهل آن طایفه مراجعت عبادت بت نمایند. چنانچه بنی اسرائیل هرون علیه السّلام را که نبیّ عزّ و جلّ و أعلم و أفضل از همه ایشان بود گذاشته شیوه بندگی عجل برداشتند و حال آنکه میدانستند که هرون خلیفه و نبیّ ایزد تعالی است و حضرت موسی کلیم ایشان را امر باطاعت هرون و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده بود. ای معاویه این امت نیز علی علیه السّلام را ترک کردند با آنکه از رسول (ص) شنیده بودند که بحضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب نمود که یا علی ترا در نزد من منزله هرون در نزد موسی علیه التّحیه و الثّناء است یعنی مراتب کمال که برای هرون در نزد موسی (ع) ثابت بود و برای تو ای علی در نزد من ثابت و حاصل است غیر از نبوّت، که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر میبود آن تو بودی. و اینکه من از قلّت ناصر و معین گوشه‌نشین شدم جای تعجب است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم مردم و قوم خود را بخدای عالم میخواند چون آن طایفه مردیه قصد سید البریه کردند او فرار بغار نمود و اگر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۲ أعوان و أنصار می‌یافت هرگز بسوی غار فرار نمی‌نمود، اگر مرا نیز أعوان و أنصار می‌بود هرگز با تو بمصالحه بیعت یار نمی‌شدم. یا معاویه حضرت الله تعالی وقت را بر هرون بقدر موسّع گردانید که قوم بنی اسرائیل بنوعی او را ضعیف و خوار داشتند که اراده قتل آن نبیّ عزّ و جلّ نمودند و نزدیک بود که او را بقتل آرند، چنانچه وثیقه کریمه: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي نَصّ است بر آن و أصلاً هرون أعوان بر آن طاغیان نمی‌یافت و بر پیغمبر ما علیه السّلام نیز وقت را بنوع وسیع گردانید که آن حضرت گریخت، زیرا چون در آن زمان أعوان بر آن اهل عدوان نیافت پس بر فرار از اهل نفاق و آشرا قرار یافت. چون امت بیرویت مرا و پدرم امیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیه را گذاشتند ما نیز در سعت تنگی ماندیم زیرا که أعوان و أنصار بلکه هیچ کسی معین و مددکار ما نشد مع هذا بیعت بهر احدى نموده در پی دفع و آزار ما شدند و الحال در میان شما رجال این سنت مبتدعه امر لازم الامثال گردید که بعضی در آن خلاف و اضلال بتوسط دواعی نفس و آمال تابع بعضی دیگر از جهال میگردند و أصلاً از آن فساد و ضلال بر نمیگردند. ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب جهان در میان بنی نوع انسان تفحص و تجسس نمائید که فرزندی از فرزندان یکی از انبیاء و رسولان بدست آرید بغیر من و برادرم نور دیده گان رسول آخر الزّمان نخواهید یافت یقین که پاداشت عمل خود را از حضرت عزّ و جلّ خواهید یافت. از حنان بن سدیر از پدرش سدیر بن حکیم از پدرش و او از ابی سعید عقیصا منقول و مرویست که چون مصالحه فیما بین حسن بن علی علیه السّلام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۳ و التّحیه و ابن أبو سفیان واقع شد بعضی از مردمان بخدمت آن سید انس و جان حاضر شده شروع در ملامت آن حضرت بواسطه مصالحه ایشان با ابن ابی سفیان نمودند آن امام (ع) فرمود که: و یحکم، راحت شما باد شما چه میدانید که من اختیار این کار و مصالحه با آشرا برای چه نیکو و سزاوار دانستم. و الله بخدای عالم مراقبم است که من این عمل بواسطه خیر و خوبی شیعیان خودم کردم بدانید از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب نماید او عالم و با خبر مطلع و مخبر است که من امام مفترض الطّاعه بر شما و بر سایر امتم و من یکی از آن دو جوان جنّم بنصّ رسول الله (ص). آن جماعت گفتند: نعم یا ابن رسول الله (ص) چنین است. حضرت امام حسن (ع) فرمود که: آیا شما نمیدانید که خضر (ع) در هنگام که موسی (ع) در سیر طریق مصاحب و رفیق بود چون کشتی را شکست و دیوار برقرار داشت و غلام بر آن حیات مستعار نگذاشت این کردار خضر علیه السّلام بر موسی (ع) بغایت صعب و دشوار بود زیرا که حکمت این کار بر او ظاهر و آشکار نبود اما این امر از خضر (ع) چون مشتمل بر حکمت و صواب بود لهذا آن مستطاب و مختار ایزد غفّار بود. اما نمیدانید که هیچ احدى از سلسله رفیعہ ما أئمة البریه نیست الا آنکه بر گردن او بیعت طاغیه زمان او بر او واجب و لازم و فرض متحمّم است به واسطه نفس و عرض ایشان و حقن دمای شیعیان الا قایم آل محمّد (ص) که عیسی روح الله (ص) در عقب سر او نماز گذارد و آن حضرت را تنها نگذارد و اینکه بر آن حضرت (ع) واجب نیست که بیعت کند سبب آنست که حضرت عزّ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۴ و جلّ ولادت آن حضرت مخفی و سخن مبارک ایشان را مخفی خواهند گردانید تا بر گردن او بیعت دیگر نبود وقتی که آن نهم از اولاد برادرم حسین (ع) که پسر

سید الامام است بیرون آید و حضرت ربّ جلیل عمر آن زنده نبایر رسول جمیل را در آیام غیبت طویل گرداند و چون بحکم بیچون وقت ظهور و خروج آن حضرت رسد ایزد واحد آن قایم آل محمّد (ص) را بصورت جوان کمتر از سنّ چهل سال بود و ظاهر گرداند تا آنکه بر مردم ظاهر گردد که خدای عالم بر همه چیز قادر و حاکم است. از زید بن وهب الجهنی منقول و مرویست که: چون حسن بن علی علیه السّلام مصالحه با معاویه نمود در مداین مردم شروع در مطاعن او نمودند و کار بجائی رسید که بخیمه آن سرور ریخته غارت کردند، حضرت امام- المؤمنین ابی محمد الحسن (ع) از حرکت آن جهول متوجّع و ملول گردید در آن اثر من بخدمت آن سبط سید البشر مشرّف و مفتخر گشتم گفتم: ای سید و سرور مردم از مصالحه شما با معاویه در کما تحیرند در آن باب شما بچه سبب صواب آن امر را موجب ثواب دانستید که آن مختار و مستطاب شما گردید و بر هیچ احدی از بندگان حضرت مهیمن مجید وجه اختیار صلح ظاهر و پدید نیست؟ آن حضرت فرمود که: و الله که من معاویه را نسبت بخود بسیار بسیار بهتر از این جماعت که گمان ایشان آنست که شیعه منند دیدم زیرا که این جمع گندم نمای جو فروش و سره آرای خارج از صفت معرفت و هوش اراده قتل من نموده مال مرا بغارت و تاراج و أثقال مرا بنهب با کمال مسرّت و ابتهاج بردند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۵ و الله که اگر در این حال من از معاویه أخذ عهد و پیمان در أقوال و أفعال نمایم که خون من محقون و اهل بیتم مأمون مانند بهتر است از آنکه من در دست این جمعی نامؤمن کشته اهل بیت و بعضی از تبعه من ضایع و زبون و دمای ایشان محقون نماند. و الله که اگر با معاویه مقابله می کردم هر آینه بحلقم گرفته تسلیم معاویه مینمودید. پس و الله اگر من بواسطه قلّت ناصر و معین این امر بمعاویه مسلّم دارم و خود را عزیز در پیش خالق و خلق گذارم بهتر از آنست که مرا این جماعت تنها گذارند در آن حال من اسیر مانم و در تحت مّنت بر زنده و مرده ما میگذاشت و آنچه از دست فساد و تعدی او ممکن بود در فعل آن تقصیر نداشت چون أحوال نافرجام این لثام بدان وجه انصرام داشت و بهیچ وجه امید نصرت و اعانت از آن طایفه نداشت لهذا طریق مصالحه را برداشت. زید گوید که: من گفتم: یا ابن رسول الله (ص) شما شیعه خود را مثل رمه بی شبان گذاشتید. حضرت امام حسن (ع) فرمود که: ای برادر جهینه من چه کنم و الله که من اختیار این کار بواسطه آن کردم که حقیقت این امر بمن رسیده بود از کسی که صحیح القول وثقه بود، زیرا که روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) مرا فرح و شادان دید گفت: یا حسن آیا خوشحالی مینمائی وقتی که پدرت را مقتول بینی حالت چون و اوضاع بچه عنوان موزون خواهد بود و بر حال تو بچه کیفیت و منوال باشد در آن حال که بنو امیه متولّی این امر خلافت گردید و امیر آن شخصی واسع الحلقوم که معده اش از مطعوم و مشروب هر گز پر نگردد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۶ و هر چند اکل نماید سیر نشود و بمیرد و او را در آسمان هیچ احدی به نصرت نگردد و در زمین نیز کسی عذر او نپذیرد و او بر شرق و غرب عالم حاکم گردد و دین و آئین برای خود و سایر عباد گزیند و ملکش بطول کشد و او متسنّن به سنتهای بدع و ضلال و مخترع بیدعتهای خارج از اعتدال بر وفق امانی و آمال و دواعی نفس و اضلال گردد و حقّ و سنّت رسول (ص) صادق را میراند و مال مردم را بأهل ولایت خود تقسیم نماید و صاحب حقّ را از آن منع فرماید، در ملک او مؤمن ذلیل و در سلطانت و حکومتش هر فاسق قوی و جلیل است و مال را در میان أنصار و أعوان خودش دول و بندگان خدای منّان را خول گرداند، یعنی در سلک عبید و اماء خود منخرط سازد. و در آیام سلطنتش امر حقّ مندرس و باطل ظاهر و مؤسّس گردد، و لعن صلحا و اتقیاء نماید و قتل کسی که قاصد حقّ و طالب آن باشد فرماید و هر که بر موالات باطل او باشد اعانت نماید و آن مهام بهمین نهج بر قیام مستدام خواهد بود، تا آنکه حضرت خدای علّام از روی احسان و امتنان در آخر الزّمان که مملوّ از شدّت و عصیان و جهل و طغیان باشد یکی از مردمان را مبعوث بخلقان گرداند و او را حضرت ربّ العلیّ مؤید و مقوی گرداند به ملائکه کرام عظام و منصور و مظفّر سازد بأنصار ذوی الاحترام و بآیات و نشان، و معجزات فراوان بخلقان نصرت دهد، و او را بر زمین ظاهر گرداند تا هر کسی را بطوع و رغبت یا بجبر و کراهیت بجز او پاداشت او رساند. و زمین را بعدل و غور مملوّ سازد و بقسط و نور و برهان ظاهر و مشهور بحقیقت اشیاء کما هی پردازد عرض بلاد و طول آن از مشرق تا مغرب جهان هر کسی که تظلم بآن

حضرت نماید انتصاف آن مظلوم از ظلم از روی عدل، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۷ انصاف فرماید و از مشرق تا مغرب کافر نماند الا آنکه در دین آن ولی الله فی الارضین در آید و هیچ نماند مگر آنکه صالح گردد و أصلاً کسی از دین و آئین آن حضرت برنگردد و سباع و دد و دام با یک دیگر در آیام آن سرور مصالحه نمایند و در یک مقام آرام گیرند و آسمان در آن زمان برکت خود را منزل و زمین نبات را ظاهر گرداند و گنج بالتمام بر آن خلاصه ائمه المعصومین علیهم السلام مخفی و پنهان نگردد و آن حضرت تا بین خافقین را چهل سال بحکم قادر متعال مالک و حاکم باقتدار گردد و طوبی کسی را که ایامش در یابد و کلام معجز نظام او را بسمع رضا تلقی و اصغاء نماید. شخصی از أعمش و او از سالم بن ابی جعد روایت کند که یکی از یاران ما میگوید که: من بعد از مصالحه فیما بین معاویه و ابی محمّد الحسن (ع) به خدمت آن خلاصه زمن رفته گفتم که: یا بن رسول الله تو گردن ما شیعیان را ذلیل و تمامی ما را بنده های بیدلیل گردانیدی. آیا با تو مرد نبود که شما را از این منع نماید و این صلح شما با آن مفضل دعوی بچه وجه بود که تسلیم أمر خلافت بآن طاغیه نمودی؟ در آن اثناء آن امام الوری فرمود که: و الله که من تسلیم أمر باو ننمودم الا آنکه چون أنصار و أعوان برای این کار نیافتم بواسطه همان به مصالحه راضی شدم و چشم انتظار در راه أعوان و أنصار دارم. و اگر معین و مددکار برای انصرام این کار می یافتم در تمامی ساعات لیل و نهار با او مقاتله و کارزار میکردم تا آنکه حضرت پروردگار منان بین من و آن خاکسار بچه پسند و قرار دهد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۸ لکن من چون تجربه اهل کوفه کردم و میدانم که هیچ أمر از آن جماعت بصلاح و رستگاری و فلاح و سازگاری نرسد خصوص کار من که أصلاً از ایشان امید انصرام و انجام بواسطه فساد عقیدت آن لئام نیست. بدرستی که ایشان را در مزرعه دنیا یک جو وفا و قول و فعل آن جمع نافرجام را اعتبار و اعتنائی نیست و شیوه ایشان اختلاف و گزافست و بما گویند که دلهای ما در نزد شما است و حال آنکه شمشیرهای ایشان بر ما مشهور و هویدا است. أعمش گوید: که آن حضرت با من در سخن بود که خون از حلق مبارک آن امام المؤمنان روان شد در آن اثناء طشت طلید چون طشت حاضر آوردند از اندرون ایشان چندان خون آمد که آن طشت لبان از آن گردید. پس من گفتم: یا بن رسول الله این خون از کجا است؟ آیا با شما گزندى هست؟ فرمود: بلی این طاغیه مرا زهر خورانیده و آن الحال بجگر من رسیده و این از آن محل می آید چنانچه می بینی. گفتم: یا ابن رسول الله آیا تداوی آن مینمائی؟ آن حضرت فرمود که: دو مرتبه مرا زهر خورانیدند و این مرتبه سیم است الحال این زهر را علاج و دوا نمی یابم. معاویه بافسون و دمدمه کتابت نزد ملک روم مکتوب و مرقوم میگرداند و سؤال و التماس مینماید یک شربه از سم قتل ارسال دارد. ملک روم بنزد معاویه می شود مرقوم مینماید که در دین و آئین ما جایز و روا نیست که کسی که با ما جنگ و قتال و محاربه و جدال ننماید غیر را بر قتل الاحتجاج، ج ۳، ص: ۹۹ او اعانت نمائیم. باز معاویه بنزد او مکتوب گردانید که این سخن پسر کسی است پدرش بأرض تهامه خروج کرده بود و آن مرد دفع شد و الحال پسر او دعوی ملک پدر مینماید و من اراده دارم پنهان جان او را بزهر بستانم، و بندگان خدای منان را از شر پر ضرر او مستخلص گردانم تا عباد راحت و اهل بلاد فرح و استراحت یابند. و با آن مکتوب هدایای مرغوب و تحف مصحوب گردانیده ارسال داشت ملک الزوم بعد از وصول تحف و ارمغان بنزد ایشان برای معاویه این شربت سمیه را بخفیه مرسل داشت. و معاویه چون زهر باو رسید آن زهر را بمصحوب معتمد خود به نزد کسی فرستاد که بما خوراند و او را نوید تفقدات و نوازشات معهود و مشروط گردانید که بعد از انصرام مهام بانجام رسانید و آن حضرت بهمان زهر شهید شده بجنت عبر سرشت رسید و قاتلش بمراد و مطلب موعود نرسید. و در بعضی روایت صحیح منقول و مرویست که معاویه مردیه بواسطه قتل آن سبط سید البریه زهر را بجعه بنت الأشعث که زوجه آن سرور بود فرستاد و او را بنوید تزویج پسرش یزید موعود گردانید و گفت: چون این زهر به خورد حسن بن علی (ع) دهی من ترا بعقد یزید پسر خود در آورده، بلکه جهان گردانم. چون آن ملعونه ولی حضرت بیچون امام حسن علیه السلام را زهر خوراند و ایزد مجید آن پسر ولی رب حمید را بعد از وفات بجنت المأوی خرامانید آن ملعونه بشام رفت و گفت: من عهد و شرط که با تو کردم وفا نمودم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۰ الحال وقت احسان و امتنان تست باید که تو نیز بشرط و عهد خود

وفا نمائی و از عهده آنچه در ذمه تست از نذر و شرط بیرون آئی. معاویه گفت: از پیش من دور شو، بدرستی زنی که بمثل حسن بن علی (ع) نسازد بیقین با پسر من سازش نخواهد نمود زیرا که شرف و حسب و اکرام نسب با حسن (ع) بود و ظاهر است که تو با آن سبط رسول متعال نساختی و کارش را بزهر هلاهل ساخته‌ای با پسر من هم نمی‌سازی و بزودی او را بر زمین و دفین زمین سازی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۱

ذکر بیان احتجاج امام الشّهِید الامین ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السّلام بر عمر بن الخطّاب در باب اَمّت و خلافت اَمّت

ذکر بیان احتجاج امام الشّهِید الامین ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السّلام بر عمر بن الخطّاب در باب اَمّت و خلافت اَمّت منقول و مرویست که روزی عمر بن الخطّاب بر منبر حضرت رسالتآب خطبه میخواند در أثناء آن بیان نمود که من اُولى بمؤمنانم از نفسهای ایشان چون حضرت ابی عبد الله الحسین (ع) در رحبه مسجد رسول ایزد اکبر حاضر بود و این سخن عمر بسمع شریف آن سرور رسید فی الفور آن حضرت روی مبارک بعمر آورده فرمود: اَیّها الکذّاب ای دروغ گو بی تاب از منبر پدرم نبوّت مآب فروز آی که منبر پدر منست نه منبر پدر تو. عمر گفت: لعمری یا حسین بن علی (ع) که منبر پدر تست نه منبر پدر من اما راست بگوی که ترا تعلیم داد که این سخن بمن گفתי، گوئیا پدرت علی معلّم تست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۲ امام حسین (ع) فرمود: اگر تو اطاعت پدرم می‌نمودی در باب آنچه با اعتقاد تو مأمور گردانید که بتو رسانم لعمری بعمر و بقیام قسم است که هر آینه آن ولّی ایزد تعالی هادی تو بودی و من مهتدی باو و هرگز تو چنین گمراه و دور از رحمت اله و شفاعت رسول الله نبودی نه آن حضرت را بر رقاب تمامی اَمّت بعهد نبی الرّحمة بیعت است بموجب حکم و امر ربّ العزّت و وصیّت رسول البریّه که جبرئیل امین از نزد ربّ العالمین بآن سید المرسلین نازل شد؟ ای عمر منکر آن نگردد مگر آنکه منکر کتاب ایزد وهّاب و منکر رسول مستطاب بود همگی مردمان بدل و جنان عالم و عارف و شاهد و واقف بحقایق آنند لیکن بلسان از روی جهل و عدوان منکرند. ویل باد بر منکران حقّ اهل بیت رسول آخر الزّمان امّا چگونه ایشان با این عداوت و مخالفت در روز قیامت ملاقات بمحمّد (ص) شافع المطیعین فی يوم الدّین توانند نمود از دوام غضب حضرت رسالتآب و شدّت عذاب مالک الرّقاب در روز حساب. عمر گفت: یا حسین هر که منکر حقّ پدر تست لعنت خدای تعالی برو باد. ای حسین: مردم و اعیان اصحاب جدّ تو محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم مرا بامارت برداشتند من نیز قبول نمودم و الاّ من در بدایت حال- مستدعی امر خلافت نبودم و اگر اَمّت در آن وقت که ما را بامارت اطاعت کردند اگر پدر ترا بامامت بر میداشتند هر آینه ما اطاعت میکردیم و اصلاً مخالفت نمیکردیم امام حسین علیه السّلام فرمود: یا بن الخطّاب کدام جماعت از مردم، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۳ اصحاب ترا امیر خود گردانیدند پیش تر از آنکه تو ابو بکر را بر نفس خود امیر گردانیدی تا آنکه او ترا بعد از خود امیر مردمان گرداند بغیر حجت و رخصت نبی و رضای آل محمّد (ص) مرتکب امر خلافت شدید. آیا رضای شما رضای محمّد (ص) و رضای اهل بیت محمّد (ص) است لا و الله این کار شما خلاف رضا و سخط است از برای آن حضرت و اهل او. اما و الله بخدای عالم قسم است که اگر شما را بر مردم مقال حقّ بودی که خلاق تصدیق آن مینمودند و فعل بودی که مؤمنان اعانت توانستندی فرمود هرگز تو بر رقاب آل محمّد (ص) تخطی و تغضی نمودی. الحال تو بر منبر ایشان صعود مینمائی و بر ایشان حکومت میکنی؟ به کتاب ایزد متعال که در شأن عالیشان ایشان انزال و ارسال نمود که شناخته نمیشود بواسطه عجم آن و سماع عالم بتأویل آن بمجّرد استماع نگردد خصوصاً تو ای ابن الخطّاب که مخطی و مصاب در نزد تو بی شبهه، و ارتیاب در گناه و ثواب مساوی اند خدای تعالی ترا جزا دهد بآنچه جزای تست و از تو سؤال نماید آن را که تو احداث نمودی بلکه آن را که سنّت در میان اَمّت گردانیدی. راوی گوید که: چون عمر این کلمات از آن سبط سید کائنات استماع نمود از منبر حضرت نبی العجم و العرب با کمال اندوه و غضب فرود آمد و با جمعی بسیار از اصحاب خود روانه خانه امیر المؤمنین حیدر کزار گردید وقتی که بدر دولترای آن امام البرایا رسید اذن دخول بنزد زوج بتول طلب نمود بعد از

تحصیل اذن دخول معروض رأی فیض اقتضای آن ولیّ الله تعالی گردانید که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۴ یا أبا الحسن آنچه امروز از پسر حسین (ع) بمن رسید از آنکه آواز بر من بلند گردانید بهیچ احدی در مسجد پیغمبر چنین امر منکر نرسید تمامی اراذل و اوباش و همگی اهل مدینه را با کمال ایحاش بر سر من جمع گردانید و جمیع اهل مسجد را بر من شورانید. هنوز عمر در ذکر شکایت آن سرور بود که حضرت امام حسن بن علی علیه السلام از استماع کلام نافر جام ایشان بر آشفت و فرمود: اسکت یا بن الصّیّهاک الحبشیّه ترا چه قدرت تکلم مثل این کلام با اولاد سیّد الانام است و آنچه امام حسین (ع) در مسجد البشیر بعمر گفت آن حضرت در محضر امیر المؤمنین حیدر بعمر گفت. آنگاه فرمود: که برادرم حسین (ع) راست گفت، زیرا که ترا ای عمر در حضور آن سبط پیغمبر حکم بر هیچ بشر روا نیست. اما تو ای عمر این جمع که اهل دین سیّد المرسلین باشند تو چون آن طایفه را بطغام و اراذل الناس نسبت دادی. اما و الله که نرسیدی آنچه سزاوار رسیدن آن بودی که آن نمیرسید الا از اراذل لثام و اوباش طغام، لعنت خدای علّام بر آنکه تحریض، و تحریص طغام بر احدی بر اُنام نماید و این شیوه تست که در صبح و شام در فکر آن امر نافر جامی. چون حسن بن علی (ع) کلام باین مقام رسانید حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام فرمود مهلا یا با محمد ساکن شو بشدت و غضب که هرگز بآن مقرب نبودی یار مشو زیرا که تو کریم النسب از طرف امّ و ابی و در تو ای فرزند ارجمند رگ سیاهان نیست و لثیم الحسب نیستی بشنو سخن مرا و تعجیل در کلام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۵ از تو مستحسن و بانجام نیست. عمر گفت: یا أبا الحسن (ع) این پسران شما آن در خاطر خود آرند، و قصد آن مینمایند که آن امر را بغیر حکومت و خلافت در ضمیر خود نتوان گذرانید خلاصه معنی کلام آنکه پسران تو رغبت به خلافت و دعوی حکومت دارند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: ای عمر کسی نیست که از این دو پسر بحضرت پیغمبر جلیل القدر به نسب و حسب نزدیکتر باشند اگر قصد آن کنند از ایشان کسی بآن امر لایق و سزاوارتر نیست. یا ابن الخطّاب ایشان را بحق ایشان راضی کن تا آنکه از ایشان بعد ایشان آید از تو راضی باشد. عمر گفت: یا امیر المؤمنین (ع) من چگونه ایشان را راضی گردانم که مطلع بامر که مرضی خاطر ایشان باشد نیستم؟ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: رضائی ایشان آنست که ازین خطیئت و معصیت بتوبه و ندامت مراجعت نمائی. عمر گفت: یا أبا الحسن این چه سخن است باید که پسر خود را ادب نمائی که با سلاطین و ملوک این نوع حرارت و سلوک نمایند زیرا که ما پادشاه اهل زمین و حکام بر تمامی مخلوقیم. علی (ع) فرمود: ای عمر من کسی را مؤدّب نمایم که اهل معاصی باشد و مرتکب مناهی و ملامی گردد و آن را ادب نمایم که از زلت هلاکت او ترسم اما آنکه او را والد رسول مجتبی و آن حضرت مؤدّب او باشد چون ادیب بهتر از آن حبیب ایزد مجیب نیست. بیقین که بعد از آن حضرت اینها بأدب أحسن و اخیر از آن سیّد البشر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۶ مستقل و مستقل نخواهند شد. اما ای عمر بن الخطّاب تو ایشان را راضی گردان. راوی گوید که: چون دانست که مرتضی علی علیه السلام طرف پسر را بواسطه عمر نخواهد گذاشت خصوصا در این امر که حق بطرف آن دو سبط سیّد البشر باشد، بناء علیه از آمدن اظهار ندامت نموده بمسکن خود مراجعت فرمود. چون بیرون آمده در راه به عثمان بن عفّان و عبد الرحمن بن عوف رسید. در آن حال ابن عوف گفت: یا أبا حفص با بنی هاشم چه کردی شنیده شد که حجّت میان تو و ایشان بطول انجامید بیان نمائید که بالأخره امر بچه مشیّت یافته منتهی گردید؟ عمر گفت: ای عبد الرحمن هیچ احدی را قدرت حجّت بر ابن ابی طالب و فرزندان او نیست. عثمان گفت: که ایشان ای عمر بنو عبد مناف اند که در سخن بغایت سمین و تمام و سایر الناس در کلام خشک و نافر جامند. عمر گفت: ای عثمان من حق و خفّت عقل که از تو دیدم تعداد آن نمیتوانم نمود آیا الحال تو افتخار بحق خود میکنی؟ عثمان در آن حال دست دراز کرد و گریبان عمر محکم بگرفت و بییش کشید بعد از آن بنشست و دست از نزد خود دور کرد. آنگاه گفت: یا بن الخطّاب گوئیا تو منکری بآنچه در باب این جماعت گفتم مقدّمات این طایفه کالشّمس فی رائعه النهار و آشکار است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۷ عبد الرحمن بن عوف چون دید که میان ایشان مقدّمات به منازعه و مخاصمه منتهی گردید در میان آمده، و ایشان را از یک دیگر جدا گردانید عمر با قوم که رفیق او بودند مراجعت به منزل نمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۸

ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسین بن علی علیه السلام بذکر مناقب حضرت امیر المؤمنین (ع) و اولاد کرام فخام او بر معاویه

اشاره

ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسین بن علی علیه السلام بذکر مناقب حضرت امیر المؤمنین (ع) و اولاد کرام فخام او بر معاویه ما يستحقّ من الملك العالم در هنگام که امر آن سبط سید الأنام نمود که لعن امیر المؤمنین علیه السلام نماید و قتل شیعه آن حضرت فرمود و حکم کرد که هر کسی که از فضایل علی علیه السلام حدیث و روایت کند او را بر تقتیل آرند از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مرویست که معاویه بن ابی سفیان در ایام خلافت خود بقصد حجّ بیت الله الحرام از شام با اعیان آن مقام روانه مدینه سید الأنام گردید، چون بحوالی آن دار السلام رسید سکنه آن محلّ استقبال آن مضلّ نمودند، چون معاویه در آن جماعت که پیش باز او کردند نظر کرد از قریش کسی بنظر او نرسید لهذا وقتی که بشهر مدینه نزول نمود پرسید که: أنصار را چه کار پیش آمده که مرا استقبال نمودند مگر مَطَّلَع و مخبر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۰۹ بر قدوم من نبودند؟ شخصی گفت: که چون أنصار بغایت محتاج و عیال بار و در فقر و آزارند و ایشان را دوابّ و بار بردار نبود بناء علیه نتوانستند استقبال شما نمود. معاویه گفت: شتران که خرما سننهای خود را آب میدهند چه شد تا نسبت بر آن شتران سوار شده استقبال ما میکردند؟ قیس بن سعد بن عباد که سید أنصار بود گفت: ما شتران خود را در روز جنگ بدر و أحد و جنگهای دیگر که در خدمت سید البشر بودیم در آن اثر که آن سرور تو و پدرت را بضرب قتال و جدال با سلام و اطاعت ایزد متعال آورده و اظهار امر خدای غفار نمود و شما کاره بودید در آن حال شتران و اسبان ما را فنا کردید الحال ما را قدرت و مال نیست. معاویه چون این کلام شنید ساکت و خاموش گردید. قیس گفت: یا معاویه نه حضرت پیغمبر جلیل القدر در ایام حیات آن سرور با ما و شما عهد مقرر نمود، که همان بعد از آن رسول ایزد داور بر اثر او باشیم؟ معاویه گفت: پس از آن ترا بچه امر نمود؟ قیس گفت: آن نبیّ جلیل القدر ما را حکم و امر نمود که بر شداید و آزار صبر را اختیار نمائیم تا ملاقات او فرمائیم. معاویه گفت: شما نیز صبر کنید تا هنگام که بشرف ملاقات آن حضرت مشرف گردید. و چون معاویه از آنجا گذشت بجمعی رسید از قریش که ابن عباس در الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۰ آن محضر حاضر بود آن جماعت را چون چشم بمعاویه افتاد همگی به تواضع برخاستند الاّ ابن عباس. معاویه بعد از مشاهدت آن حال بغایت متزلزل و متحیر گردیده گفت: یا عبد الله بن عباس (ع) ترا از تواضع برای من چه مانع آمد گوئیا همان مقاتله که میان ما و شما در جنگ صفّین واقع شد همان را منظور داشتید و من با شما به واسطه آن یا ابن عباس جنگ کردم که شما ابن عمّ من عثمان را مظلوما شهید کردید. عبد الله بن عباس علیه السلام گفت: یا معاویه پس عمر بن الخطّاب نیز مظلوما مقتول شده باشد. معاویه گفت: عمر بن الخطّاب را کافر مقتول گردانید. ابن عباس گفت: پس عثمان را که مقتول گردانید؟ معاویه گفت: او را مسلمانان کشتند. ابن عباس گفت: هر گاه مسلمانان او را کشتند لازم است که او را به واسطه امر شرع مستحقّ آن دانسته باشند و این برای رفع حجّت تو أظهر و أدحض باشد. معاویه گفت: من نیز در عوض تقصیر شما در اکناف و آفاق و در حجاز و عراق کتابات و احکام بحکام و والیان آن محالّ بالتمام قلمی نمودم و ایشان را از وضع و شریف و قوی و ضعیف و بنده و آزاد و خسته و دلشاد را از ذکر مناقب علی (ع) و اهل بیت او نهی فرمودم باید که تو نیز لسان خود را نگاهداری و الاّ آزار خواهی یافت. عبد الله بن عباس گفت: یا معاویه ما را از تلاوت کلام ایزد علّام نهی و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۱ منع مینمائی؟ معاویه گفت: نه ابن عباس گفت: آیا ما را از تأویل و تفسیر آیات کلام سمیع بصیر منع میفرمائی؟ معاویه گفت: بلی ابن عباس گفت: پس ما تلاوت آیات نمائیم اما کسی از ما سؤال ننماید که ایزد تعالی از این آیه چه چیز خواسته و اراده چه معنی نموده؟ معاویه گفت: بلی ابن عباس گفت: ای معاویه شما از این دو امر کدام را بر ما واجب، و مقرر میگردانید قرائت و تلاوت قرآن را یا عمل بآن را. معاویه گفت: عمل بآن نمائید، اما از معنی و تفسیر آن سخن بیان ننمائید. ابن عباس گفت: هر گاه حقایق تأویل قرآن بیان نشود عمل به کما ینبغی و یلیق آن در حیز قدرت و امکان هیچ احدی از

بنی نوع انسان نیست. پس آنگاه معاویه از روی تقریر و کنایه و توییح گفت: سؤال از تأویل قرآن از آن کسی باید نمود که قرآن را از تو و از اهل بیت تو فرا نگرفته باشد. ابن عباس گفت: خدای متعال ای معاویه قرآن را بر اهل بیت ما- انزال و ارسال نمود پس ما حقایق تأویل این قرآن را از آل ابو سفیان تعلیم و سؤال نمائیم. یا معاویه تو ما را از بندگی و عبادت ایزد علّام بآنچه در قرآن لازم الاذعان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۲ است از حلال و حرام نهی و ابرام مینمائی، اگر امت سؤال از حلال و حرمت اشیاء و طریق آداب عبادت حضرت واجب تعالی از قرآن که هدایت و ارشاد همه برایا بآنست نمایند و آنها را کما ینبغی و یلیق دانسته از قرآن تحقیق نفرمایند بیقین پرستش ربّ العالمین بر نهج که لایق و سزاوار است نتوانند نمود و واحد غفّار را بندگی پسندیده و مختار نخواهند کرد بلکه بر این و آن در عبادت پروردگار اختلاف بسیار و آشکار خواهند کرد و آن باعث هلاکت دنیا و آخرت تمامی امت خواهد شد. معاویه گفت: یا بن عباس باید که تلاوت و قراءت قرآن نمایند و تفسیر و تأویل آن فرمایند لیکن آنچه ایزد مَنان در قرآن در شأن شما اهل بیت رسول آخر الزّمان انزال و ارسال از آسمان نمود آن را مشهور بروایت در میان مردمان مکنید. اما آنچه در حقّ شما نازل نشد مذکور و مشهور اگر گردانید مانع نیست. ابن عباس گفت: ای ابن ابی سفیان اگر چه شما را در حقّ اولاد و اهل بیت رسول ایزد سبحان رأیی بر خلاف عدل و انصاف است اما حضرت مهیمن سبحان در قرآن بنوعی دیگر واضح و عیان گردانید. چنانچه فرمود: **كِهِ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**. معاویه گفت: یا بن عباس باید که رفق و مدارا بر نفس خود نمائی و زبان خود را نیز از ذکر و بیان کلمات لا یعنی باز داری و تا توانی خود را در حلقه منخرط مأولین و مفسّیرین نگردانی و اگر لا بدّ و ناچار مرتکب و فاعل این الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۳ کار خواهی شد باید که آن را بسرّ و پنهان مذکور و بیان گردانی و بعلاویه و چهار ظاهر و آشکار نگردانی و بسمع اُحدی از اهل روزگار و مشهور در ولایت و أمصار نسازی، و به گوشه‌ای منزوی گشته به عبادت بی‌نیاز پردازی. معاویه بعد از اتمام این کلام مراجعت بخانه و مقام خود نمود و همان روز مبلغ یک صد هزار درهم برسم جایزه بابن عباس صله و عطیه فرمود و به منادی امر فرمود که ندا نماید بآن که معاویه میگوید که: من براءت ذمه خود نمودم از آنکه اعلام هر اُحدی از اُنام فرمودم که اگر کسی ذکر حکایت و حدیثی از مناقب علی (ع) و اولاد و اهل بیت ابن ابی طالب نماید آن کس در نزد من اشدّ و أصعب مردمان است بیلا یا و تعب از اهل کوفه و سایر عرب که در آن بلاد شیعه علی (ع) و اولاد زیاده از شهرهای دیگر باشد و زیاد بن ابیه را در آن محلّ بر مدینه عامل گردانیده و از طرف خود والی آن مقام عالی نموده عراق کوفه و بصره را بر آن اضافه فرمود. چون ابن ابیه مردیه عارف بأحوال شیعه علی علیه السلام و التّحیّه بود در پی آزار شیعیان شد و آن طایفه نیکو سیر را مقتول و شهید میگردانید و مدفن ایشان را در تحت حجر و مدر داشت و همت را باستیصال این جماعت گماشت. چنانچه بعضی را تخویف نموده از اوطان و مقام جلاء فرمود و برخی را بعد از قطع ایادی و ارجل بر جذوع نخل صلب نمود و گروهی را بمیل آهن که در آتش گرم کرده بود کور گردانید و جمعی را بظلم و جور و سیاست غیر از شهر نفی و دور نمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۴ چنانچه هیچ اُحدی از شیعیان معروف و مشهور در عراق مذکور باقی نبود الاّ آنکه آن محبّ وصیّ رسول یا مصلوب و مقتول یا محبوس و خمول یا از شهر منفور و در میان مردمان مجهول بودی و در هیچ بلاد و أمصار آن جمع ابرار ظاهر و آشکار از ظلم اشرار فجّار نتوانستندی بود و مدّت کار عمّال معاویه در اطراف و أمصار با شیعیان حیدر کزار برین نهج و شعار بود و آن اخیار بوثیقه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** صبر را شیوه و شعار ساخته در اذیت و آزار پای مصابرت بر دامن وقار و اقتدار کشیده بر جای فرح و سرور توکل به حضرت ربّ غفور نموده منتظر میبودند. چنانچه تا حالت ترجمه و تحریر این کتاب سنه إحدى و خمسين و ألف من هجرة نبیّ المستطاب حال این احباب بهمان نهج از ظلم همان ظلمه در عین خفا و احتجاب است و در هیچ بلاد و أمصار سوای بعضی بلاد عجم این مردم بغیر تقیّه ظاهر و آشکار نمی‌تواند شد تا اُیام ظهور قائم آل نبیّ المختار الحجة بن الحسن المهدی علیه صلوات الغفّار حال شیعیان خاندان پیغمبر آخر الزّمان از شامت معاویه بن ابی سفیان و یاران ثلاثه قبل از آن بهمین منهج و عیان است.

[علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد]

[علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد] راوی گوید که: معاویه در ایام خلافت بعمال و ولات جهال خود در أمصار فرامین و احکام اصدار نمود که در هیچ محلّ و مقام قبول شهادت - شیعه علی و اهل بیت او علیهم السّلام نکنند خصوصا در باب شرایع احکام اسلام نشنوند و اجازت شهادت و طلب استشهاد از آن محبّان اهل بیت أمجاد ننمایند بلکه نظر در ایام قبل از حکومت و خلافت امیر المؤمنین علیه - السّلام نمایند از جماعت شیعیان و محبّان اهل بیت او و اهل ولایت او که الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۵ روایت فضل و مناقب عثمان از حضرت رسول آخر الزّمان نمایند باید که عمال هر محال آن طایفه را اکرام و احترام تمام نموده با ایشان مجالست کنند و توقیر و تکریم و عزّت و تعظیم آن طایفه را بر خود فرض و عین فرض دانسته آنچه از مناقب عثمان روایت کنند آن را باسم ایشان و اسم پدر ایشان و قبیله را مکتوب گردانند. حسب الامر معاویه عمال بفرموده عمل نمودند تا آنکه روایت بسیار از عثمان مشهور و آشکار گردید و آن وسیله رفعت شأن و علو مکان عثمان گردید از بسکه معاویه صلوات و خلع و عطایا و قطایع برای عرب و موالی فرستاد در هر شهر حدیث بسیار ظاهر و آشکار شد مردم بواسطه رغبت بأموال دنیا این نوع شغل معین و هویدا گردید، و هیچ احدی از ولایات و أمصار از هر ملک و دیار معاویه و عمال نمی آمد الا آنکه حدیث در باب منفعت و فضیلت عثمان روایت و بیان میکردند که در همان ساعت اسم ایشان را مکتوب و مرقوم میگردانید و آن کس را در کمال تقرّب و احترام و عزّت و اکرام داشته جایزه میدادند، و مدّت این مقدّمه بهمین منهج و مرام انجام و انصرام داشت. چون معاویه دید که احادیث موضوعه مرویه در مناقب عثمان بغایت فراوان گردید بعمال خود قلمی نمود که چون احادیث بسیار در باب عثمان افشاء و آشکارا شد باید که من بعد در هر شهر مردم را بروایت در باب مناقب و فضل معاویه بخوانند و احادیث در سوابق او مروی و منقول دارند، زیرا که الحال این احادیث که در باب مناقب و فضیلت ما روایت کنند در نزد ما بسیار دوستر از احادیث مذکور بیشتر است چه این برای قرّت عین ما بیشتر است زیرا که احادیث مرویه در باب مناقب ما دلیل تمام و حجّت لا کلام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۶ بر اهل بیت سیّد الأنام و بر آن طایفه بغایت سخت و ابرام و حجّت الزام است و چون کتابات معاویه بعمال ایشان رسید هر والی و امیر و قاضی و در بر او مکتوبات او را بر مردمان هر ولایت تلاوت و قرائت نمودند. مردم چون استمزاج مزاج آن منکر لجاج فرمودند شروع در روایت احادیث موضوعه مرویه از سیّد البریه در باب فضایل معاویه در منبر و در هر شهر و مسجد ایزد داور از روی کذب و وزر مینمودند تا آنکه احادیث مناقب موضوعه معاویه را بمکتب اطفال نوشته ارسال داشته اند که بمعلمان دهند تا ایشان بصیّان مکتب تعلیم آن نمایند. چنانچه قرآن را بطفلان تعلیم میدهند چون اکرام و احسان بسیار بواسطه تعلیم احادیث مرویه در مناقب و فضل او بمردمان مینمود به حدی تعلیم بعلم آن در میان خلائق جهان اشتها یافته که مردم دختران و زنان بلکه ممالیک خود را بتعلیم آن تأکید و ترغیب فراوان میفرمودند، تا مدّت که اراده و مشیّت ربّ العزّت در مکتب اهل شقاق و نفاق متعلّق بود تمامی و تفصّی پذیرفت. و زیاد بن ابیه بیرویت بمعاویه قلمی نمود که خضرمیّین از خواصّ شیعه امیر المؤمنین (ع) بلکه بر دین قویم و رأی او مستقیم اند. معاویه بر آن شقی معاند محبّان علی علیه السّلام قلمی نمود که بر تو لازم است که هر کجا شیعه علی (ع) یابی هیچ کس را زنده نگذاری و ایشان را بغیر خاک بهیچ احدی نسپاری آن ملعون بعد از قتل شیعیان ولیّ حضرت بیچون بمثل و تنکیل ایشان مینمود. و ایضا معاویه در تمامی بلاد و أمصار و بهر شهر و دیار به عمال خود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۷ بلکه بسایر اهل نفاق و ضلال قلمی نمود که بکسی که شهادت بر آن دهند اگر آن کس از شیعیان علی (ع) باشد باید که اسم او را از دیوان محو نمایند و او را بهیچ وجه من الوجوه امان بجان ندهند و کتابت دیگر بعمال خود در هر شهر مکتوب و مرقوم گردانید که أحيانا در پرسش شما شیعه علی (ع) و کسی که متهم بمحبّت علی (ع) باشد حاضر شود هر چند که گواه بر تشیع او اقامت نشده باشد بمجرّد استماع این خبر آن کس را بقتل آرید و او را مهلت ندهید. چون عمال این کتابات مطالعه نمودند

جمعی را بمجّرد تهمت و ظنّت و شبهت محبّت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیّه مقتول گردانیده در تحت حجر و مدر مخفی و مستتر و مکین و مستقرّ میگردانیدند و کار در باب شیعیان حیدر کزار بجائی رسانیدند اگر یک کلمه در باب علی یا اهل بیت میشنیدند فی الفور گردن او را بضرب شمشیر از پیکر بدن منفی و مهجور میگردانیدند. و احوال شیعه در ضیق و عسرت بجائی رسید که در هیچ شهر از شهرها مأمون از عرض و مال و خون نبود خصوصاً در بصره و کوفه که محبّان در این دو شهر بغایت مضطرّ و متحیر بودند. چنانچه اگر یکی از محبّان اراده ملاقات یکی از یاران که خاطر از طرف او مأمون بود مینمود در سرّ و پنهان بآن مکان و بخانه ایشان آمدند زیرا که خاطر آن مؤمن مضطرّ از خدمه و ممالیک مطمئن و مستقرّ نبود و به آن کس تکلم و سخن نمینمود البّا بعد از اخذ پیمان مغلّظه و ایمان بر اختفا و کتمان. سلوک معاویه بن ابی سفیان و عمّال ایشان با شیعیان علی (ع) الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۸ و محبّان علی (ع) و اهل بیت رسول آخر الزّمان بدین عنوان بود و او و تبعه آل ابی سفیان اگر زندیق یا کافر بطریق را میدیدند توقیر و تعظیم و عزّت و تکریم آن مرد مینمودند و روز بروز معاویه و عمّال او در ایذا و آزار شیعیان حیدر کزار سعی و اهتمام بسیار بسیار ظاهر و آشکار میکردند تا آنکه امر از شدّت و اضطراب از حیّز شرح و بیان قراء بیرون رفت و احادیث کاذبه بسیار ظاهر و آشکار گردید و صبیان تمامی آن حدیث را در دبستان در نزد معلّم تعلیم میگرفتند. و أشدّ الناس در ذکر احادیث مناقب و مآثر و مدایح و مفاخر معاویه و راویان احادیث متّضعه موضوعه بودند که اظهار خشوع و ورع و خضوع از روی کذب مینمودند و احادیث موضوعه مذکوره را بخود بسته مؤلّفات بسیار از آن مبّین و اظهار میکردند و بوسیله آن در نزد والیان و قاضیان معاویه بن ابی سفیان حظّ فراوان و بهره بی پایان می یافتند. و در مجلس و محافل ایشان از مستسعدان بوده بقطایع و اموال و منازل و اوطان از روی اعطا و احسان میرسیدند تا آنکه احادیث ایشان در نزد آل ابی سفیان در غایت حقّ و عیان و صدق و اعلان گردید پس تمامی حدیث را روایت و نقل می نمودند و قبول و تعلیم آن و تعلّم آن می فرمودند و جای آن احادیث در نزد ایشان بغایت عزیز و از محبّان ابی سفیان- بودی. و آنکه اظهار شکّ یا ردّ آن احادیث متّضعه مینمود آن کس در نزد ایشان ابغض مردمان و دشمن ترین خلقان بایشان بود. و همگی ایشان بر آن امر اجتماع نمودند و احادیث در دست متنسّکین الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۱۹ و متدینین ایشان که پیشتر اصلاً تجویز مثل آن امر نمینمودند. در آن حال قبول آن احادیث و اقوال نموده روایت میکردند که آن احادیث همه حقّست چه حقایق آن بر اکثر ایشان مخفی و پنهان است زیرا که اگر علم ببطلان آن میداشتندی و بیقین میدانستندی که آن احادیث موضوعه متصنّعه است هر آینه از آن اعراض نموده روایت و حکایت از آن ننمودندی و آن را دین و آئین ندانستندی و از مخالفت آن بغض و عداوت با هیچ احدی از امت نداشتندی. پس حقّ در زمان آل ابی سفیان باطل و باطل در آیام خلافتشان حقّ بود و کذب در آن وقت صدق و صدق کذب بود و مؤمنان در آن زمان که به وسیله فرار از منازل اوطان از دست والیان معاویه بن ابی سفیان جان برده در اطراف و اکناف جهان مضطرب و سرگردان بودند و در هیچ بلاد و اُمصار ظاهر و آشکار نبودند. و چون امام حسن بن علی علیهما السّلام از دار الغرور جهان منتقل بدار السّرور جنان شدند برای محبّان و شیعیان خاندان ایشان فتنه و بلا و مشقّت و عنا فراوان بلکه بغایت بی پایان ظاهر گردید هیچ ولیّ از والیان خدای مَنان نبود الاّ آنکه از آل ابی سفیان بر نفس و جان بغایت الغایت ترسان و متحیر و سرگردان بود. یا آنکه مقتول و شهید، یا از شهر و ولایت دور و مهجور یا مطرود، و منفور میبود. راوی روایت کند که قبل از فوت معاویه بدو سال سبط رسول ایزد متعال ابی عبد الله الحسین علیه السّلام من الملك الفعّال اراده حجّ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۰ بیت الله الحرام در آن سال نمود و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عبّاس و جمیع بنی هاشم از رجال و نسوان و موالی و شیعیان ائمّه المعصومین علیهم سلام الملك المَنان از آنان که حجّ در آن سال میکردند و جمعی که حجّ نمیکردند با آن حضرت طریقه مرافقت و شیوه متابعت را مرعی داشته رفاقت نمودند. و چون آن سبط رسول بیچون بجمعی از أنصاری که معرفت به حال آن امام الأبرار و باقی اهل بیت سید النبی المختار داشتند از أصحاب رسول ایزد غفّار و أتباع ایشان و تابعین و از أنصاری که معروف بصلاح و تقوی و عبادت و بندگی واجب تعالی بودند گذشت آن طوایف امم

را برفاقت خواند همگی با آن سرور رفاقت در آن سفر نمودند و چون بمنی رسید زیاده از هزار نفر در تحت سرادق سامیانه آن نور دیده امیر المؤمنین حیدر حاضر شدند که اکثر ایشان متابعان و ابناء اولاد أصحاب نبی الانس و الجان بودند در آن حین حضرت امام حسین علیه السلام بر پای خاست و در میان ایشان شروع در خطبه نمود و حمد خدای تبارک و تعالی و ثنای ایزد مَنان و تحیت و درود حضرت نبی المحمود مؤدی فرمود. بعد از لسان معجز نشان گفت: اَمَّا بعد: ای معشر المسلمین این طاغیه مردیه با ما و شیعه ما کاری چند اظهار کرد که بشما رسید و اکثر آن منظور و مرئی شما گردید و بآن اعمال شنیعه او عالم و شاهد ید و مرا اراده آنست که از شما از حقایق بعضی اشیاء سؤال و استعلام و از کیفیت استشهاد آن استفهام نمایم اگر راست گویم تصدیق من نمائید و اگر دروغ گویم تکذیب ما فرمائید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۱ الحال مقال مرا استماع نمائید، و بعد از شنیدن قول من کتمان آن بر خود لازم و عیان دانید و چون مراجعت به امصار و معاودت بشهر و دیار و قبایل خود نمائید بجمعی که موثق بایشان و مأمون بآن شیعیان و محبان باشید، آن جماعت را بنزدیک خود بخوانید و آنچه دانید و از ما تعلیم دارید ایشان را بحقایق آن واقف و عالم گردانید زیرا که من از آن خائف و هراسانم که امر حق مندرس و ضایع مطلق گردد اگر چه قادر بیچون بوثیقه و الله مُتِمُّ نُورِهِ و لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ حقایق احکام شرایع و آداب اسلام برطرف و زبون نخواهد کرد. خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین (ع) در آن محفل و مقام آنچه از حجت و الزام اَنام بر آن حضرت واجب و لازم بود بحکم ایزد علّام حقایق آن را بالتّمام بایشان رسانید و آنچه حضرت ایزد مَنان در قرآن لازم الاذعان در شأن عالیشان ایشان و آبی کرام فخام ذکر و بیان نمود تفسیر و تأویل تمامی آن را بر آن مردمان مذکور و عیان گردانید و هر چه حضرت رسول ایزد معبود در حق پدر و مادر او و باقی اهل بیت گفته بود روایت و نقل مینمود و از صحابه شهادت و طلب تصدیق میکرد ایشان میگفتند: اللَّهُمَّ نعم بار خدایا چنین است ما بهمین ذکر و بیان از حضرت نبی الانس و الجان شنیدیم و شاهد بر آنیم و تابعین میفرمودند: بار خدایا با همین حکایات که حضرت سبط سید البریات در محضر این مردمان بیان و عیان گردانید حضرت رسول ایزد مَنان که ما تصدیق ایشان و ایمان بآن نبی آخر الزّمان داشتیم برای ما و سایر یاران که در ظلّ رأفت و احسان ایشان متمکن بودیم مکرّر از زبان معجز نشان شنیدیم و شاهد بحقایق آنیم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۲ خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین (ع) هر چه حضرت سید الأنام در مناقب و مفاخر ایشان مذکور کرده بود هیچ چیز آن را ترک ننمود و تمامی آن را بیان فرمود، آنگاه گفت: ای معشر النّاس شما را بخدای عالم قسم است که چون هر یک شما مراجعت و معاودت بأوطان و مکان خود نمائید این حکایات و سخن بآن کس که ازو موثق و مؤتمن باشید بگوئید و بهر کسی که خاطر ازو جمع و مطمئن نباشد نگوئید. بعد از آن از منبر نزول نمود، و مردمان متفرّق گشتند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۳

ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السّلام بر معاویه و تویخ او بر قتل شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سرانجام»

ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السّلام بر معاویه و تویخ او بر قتل شیعه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سرانجام» از صالح بن کیسان مروی و منقول است که چون معاویه بن ابی سفیان قتل حجر بن عدی و أصحاب او بواسطه تشیع و محبت خاندان اهل بیت رسول آخر الزّمان نمود در همان سال اراده حجّ بیت الله الحرام و زیارت حضرت سید الأنام فرمود قضا را در همان و لا ملاقات بحضرت ابا عبد الله - الحسين علیه السلام نمود گفت: یا ابا عبد الله بشما رسید که من به حجر بن عدی و أصحاب و اشیاع و قوم و اتباع او و به شیعه پدرت چه کردم؟ حضرت امام حسین (ع) پرسید که چه کردی بایشان؟ معاویه گفت: تمامی آن جماعت را بقتل آوردیم و بعد از آن تکفینشان نموده بعد از نماز بر ایشان همگی را دفن کردم. امام حسین (ع) خنده بر معاویه زد و بعد از آن فرمود که: قوم خصم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۴ تو باد ای معاویه لیکن اگر ما شیعه ترا مقتول گردانیم هرگز بر آن طایفه کفن نپوشانیم و نماز نگذاریم و دفن ننمائیم. ای معاویه وقیفه و عیبه تو در باب امام البریه امیر المؤمنین

علی (ع) و التَّحِيه و بغض و عداوت تو نسبت بآن حضرت و بأولاد کرام عظام ایشان بما رسید و اعتراض تو به بنی هاشم و اظهار عیوب آن مردم مینمائی. پس وقتی که چنین کنی باید رجوع بنفس خود کرده حق را برو عرض نموده سؤال نمائی و اندیشه و شیوه و پیشه خود کنی اگر نفس خود را معیوب از سایر أنفس شنیع نیز نیابی بدان که در حق خود ظلم کردی، زیرا که عیب تو صغیر نیست. یا معاویه باید که نظر بر بدی کار خود نمائی و نیز بغیر هدف و نشانه خود بمحلّ دیگر ناندازی و با مردم بخدعه و مکر لعب نبازی و با ما به مراتب از مکان نزدیک بدشمنی نپردازی چه از این بازی خود را در بازی. و الله بخدای عالم ما را قسم است که تو در حق ما سخن کسی شنیدی که او قدیم الاسلام و جدید التَّفَاق در باب اهل بیت رسول ایزد خَلَّاق نیست و این کنایه از عمرو بن العاص است چه آن عاصی در گاه اله را با اهل بیت رسول الله نفاق بسیار بودی. ای معاویه ترا نظر و رویه در امر مَال فی یوم لا ینفع بنون و لا مال نیست پس باید که نظر به امانی و آمال مَال که آن اودع و اوثق است برای نفس تو نمائی. مروی و منقولست که معاویه کتابت بخدمت امام حسین (ع) مکتوب نمود و آن حضرت این کتاب برو بطریق احتجاج انشاء نمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۵ اما بعد: ای معاویه کتابت تو بمن رسید و در آن کتابت مندرج بود که از من امر چند بتو عاید و ملحق گردید که من از آن بغایت مستغنی‌ام و گمان تو آنست که مرا رغبت بر آنست و حال آنکه مناسب بحال و مَال من آنست که من جدیر بآن فعل و سزاوار بآن عمل از تو نباشم بلکه آن را درین حال نسبت به شما جایز و حلال ندانم زیرا که من حقایق نفاق و شقاق ترا من کُلّ الوجوه و الأحوال میدانم. امّا آنچه از من بتو رسیده بدان که آن را جمعی بشما میرسانند که زبان و جنان ایشان را با یک دیگر اتَّفَاق و پیمانسست و شغل و فعل هر یک آن سخن چین دغل آنست که دو کس را بهم اندازند تا ایشان را از یک دیگر جدا سازند و تفرقه در مجمع ایشان اندازند و آن دروغ گویان سخن چینان را بسیار بسیار سعی در نفاق و تفرقه در اتَّفَاقست. ای معاویه من اراده حرب و گزاف و فعل و خلاف بر تو نکردم و حال آنکه و الله که من هر آینه از خدای تعالی ذکره، در ترک این بغایت خایف، و هراسانم و گمان ندارم که خدای عالم بترک این امر راضی از من باشد و عذر من در حق تَمَرّد و سرکشی تو و این جماعت قاسطین که عدول از حق و انحراف از آن نمودند منخرط بحزب ظالمین که مجلب به اولیای شیطان رجیم لعینند گشته‌اند بپذیرد. امّا تو نه قاتل حجر بن عدیّ اخی کنده و أصحاب صالحین و مطیعین عابدین ایشان. گناه آن محبّان و مؤمنان چه بود که تو از روی عنود و جحود قتل آن بندگان ایزد معبود نمودی و آن مردم منکر جور و ظلم و تعدی و ستم تو بودند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۶ و امر بدع در نزد ایشان بغایت و عظیم مبتدع و مخترع بود و ایشان اختیار احکام کتاب خدای علّام مینمودند و لَا یَخَافُونَ لَوْمَةً لَاِئِمَّ. یعنی: آن مردم اصلاً در اطاعت امر ایزد عالم ترس و خوف از سرزنش لائم نداشتند و همواره خود را بر جاده شرع قویم و دین مستقیم استقامت داشتند. تو بعد از آنکه ایمان مغلظه و عهد مؤکده برای ایشان کرده فرستادی که من به امری که در میان ما و شما حادث و عیان گردد و بوسیله حقد و حسد که در سینه تو بود نسبت بایشان مؤاخذه نمائی آن جماعت اعتبار بميثاق و پیمان کلام و سخنان تو نمودند و چون نزدیک تو آمدند از روی عداوت و ظلم و جور و ستم قتل تمامی آن مردم نمودی و اصلاً از حضرت جَبّار منتقم اندیشه ننمودی. و نه تویی ای معاویه قاتل عمرو بن الحکم صاحب رسول الله صَلَّی الله علیه و آله و سلم و بنده صالح قادر عالم که بدن خود را در بندگی و عبادت امتحان بآلم و درد و جسم خود را ضعیف و رنگ خود را زرد گردانیده بود و بعد از آنکه او را مأمون بعهد و ميثاق خدای عزّ و جلّ نمودی هستی او را به نیستی مبدّل گردانیدی اگر غیر از تو آن عهد و پیمان بیکی از بنی نوع انسان میکرد هر آینه آن کس در امان عصمت حضرت ایزد اقدس بودی و هیچ کسی را قدرت ایذاء و آزار آن کس نبود. آن بنده واهب متعال چون از شعب و سر قلّه جبال نزدیک تو آمد او را با کمال استعجال قتل نمودی و این جرأت بر خدای عزّ و جلّ از روی ظلم و جهل فرمودی و استخفاف بعهد خود کردی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۷ و نه تو آن کسی که زیاد بن سمیه که متولّد بر فراش غلامان عبد ثقیف بود تو بگمان دعوی نمودی که آن پسر پدر تو و برادر تست از قبل پدرت و حال آنکه حضرت نبیّ ایزد اکبر فرمود که: الولد للفراش و للعاهر الحجر. یعنی: فرزند متعلّق بصاحب فراش و زوج مرأه است و برای آنکه

زانی است بامر و حکم خدای اکبر حجر مقرر است. پس تو ترک سنت شرع حضرت پیغمبر نموده تابع هوا و خاطر اسیر خود شدی و بهدایت و ارشاد رب العباد و تبلیغ نبی الامی مهتدی نشدی بعد از آن زیاد بدبنیاد برادر گمانی خود را باطاعت و استرضای نفس- شیطانی باو تفویض ایالت و سلطانی نموده او را بر اهل عراق والی و حاکم از روی نفاق و شقاق نمودی و چون آن بیدین بر آن مسلمین مسلط کردی قطع ایادی و أرجل مسلمانان نمود و چشم بعضی را بمیل آهن که بآتش گرم و مسخن کرده بود کور گردانید و جمعی را بجذوع خرما صلب نمود. ای معاویه گوئیا تو از این امت نیستی، یا این امت از جنس تو نیستند آیا تو ای معاویه صاحب حضرمتین یعنی اهل حضرموت و قاتل آن مردم از روی جور و ظلم نیستی که ابن سمیه در حق ایشان بنزد تو مکتوب و مرقوم گردانید که این جماعت بدین علی و رأی او مستقیم اند تو بنزد او نوشتی که هر که به دین علی علیه السلام و برآی او باشد باید که او را بقتل آری و بجان مهلت و امان ندهی. پس آن خاکسار آن بندگان ایزد غفار را بقتل رسانید و بامر و حکم تو آن طایفه را گوش و بینی تراشیده بمثل و تنکیل نمود. دین علی و الله و پسر علی است که با پدرت حرب نمود تا آنکه او را به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۸ اسلام در آورد و دین اسلام را قوی گردانید که امروز تو و جمعی که پیش از تو بودند بدعوی اسلام بسایر انام حکومت کردند و ترا باین مجلس که الحال نشسته صاحب سریر و حکومت گردانیدند. و اگر علی و اولاد او نبودندی شرف تو مثل شرف پدرت میبود که دو بار رحلت بغربت بواسطه عسرت نمود الحال علی از آن عسرت از شما رفع نمود و الا تو و پدرت و سایر بنو امیه را دعوی ایالت و حکومت جایز و رخصت نبود. باید که الحال نظر بنفس خود و بدین خود نمائی، و نظر به امت محمد نبی الرحمه کنی و نوعی نکنی که وسیله تفرقه این امت گردی. و پرهیز از ایذا و آزار عترت آن حضرت نمائی و زنهاری این امت را به فتنه ناندازی چه اعتقاد من آنست که هیچ فتنه برای مردمان اعظم و افخم از ولایه و ایالت تو بر ایشان نیست. و من چون نظر بنفس و اولاد خود و امت جدّم رسول صلی الله علیه و آله و سلم میکنم و هیچ امری افضل از جهاد با تو نمیدانم. و اگر با تو جهاد و قتال و جنگ و جدال نمایم البته آن محض قربۀ الی الله عزّ و جلّ و دفع شرّ تو از امت حضرت خاتم الرسل است. و اگر ترک جهاد کنم مرا استغفار از گناه خود بحضرت واهب غفار است و سؤال توفیق ارشاد و هدایت ارشاد این امور از حضرت ربّ غفور مینمایم و میگویم آنچه تو میگوئی که اگر من منکر تو گردم تو نیز منکر من گردی و اگر کید با تو نمایم تو نیز کید با من نمائی. آیا رأی تو ای معاویه از روزی که مخلوق و موجود گشتی بغیر کید و مکر با صالحان و مفلحان امر دیگر بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۲۹ و پیوسته شب و روز در فکر هر نوع کید که رأی تو در باب من اندیشد معمول گردان. اما من امید بحضرت ایزد مجید دارم که کید تو ضرر بمن نرساند و ضررت بجز نفس تو دیگری را متضرّر نگرداند، بلکه کید تو برای تو اضرّ از تمامی بشر باشد، یا آنکه کید تو بمردمان دشمنانت را بیدار و ترا هلاک و خاکسار گرداند مثل این عمل که تو نسبت باین جماعت کردی که ایشان را بقتل آوردی، و تمثیل گردانیدی بعد از صلح و ایمان و عهد و پیمان که با آن بندگان حضرت قادر سبحان کردی و سبب قتل ایشان نبود الا آنکه آن مؤمنان ذکر فضل ما و تعظیم حقّ و امر ما مینمودند، همان حقّ ما که سبب شرافت و عزّت تو گردید و تو بآن شرف مشرف و معروف و مشهور و موصوف گشتی، و بترس آنکه اگر ایشان را مقتول نگردانی تو قبل از آنکه ایشان کاری که مرضی تو نباشد بعمل آرند یا بمیرند تو بمیری و ایشان را در نیابی. لیکن ای معاویه بشارت باد ترا بقصاص و عتاب و مستعدّ شوی برای حساب و کتاب در محضر محاسبان حضرت مالک الرقاب و بدان که حضرت را کتابیست که صغایر و کبایر هر بشر در آن دفتر محسوب و مستطر است. چنانچه ملک ایزد تعالی در قرآن میفرماید که: لَا يُغَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا کَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ یَبْقِیَنَّ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ فراموش فعل و عمل تو که بوسیله ظنّ و شبهت و قتل اولیاء او بتهمت نمودی و نفی ایشان از دیار دار ایمان و هجرت بدیار و حشمت و غربت فرمودی و اینکه بندگان مهیمین سبحان را به بیعت پسرت که غلامیست از غلامان که عمل آن شرب شراب و لعب بنجل کعاب است بجبر و قهر منکری، من در آن فعل جز به مکر و دغل به بندگان خدای الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۰ عزّ و جلّ و خسارت نفس تو ازین عمل و فروختن دین و غشّ در مذهب و آئین و خزی و عار در امانات و اعتبار تو نمیدانم و اختیار تو این

کار را محض بواسطه استماع و اعتبار مقاله آن سفیه جاهل خاکسار است یعنی عمرو بن العاص العهّار و ترسانیدن شخصی متورّع پرهیزگار و حلیم سلیم نیکوکار است و بی شبهه در روز حساب و شمار جزای کردار تو بتو عاید و ظاهر و آشکار خواهد شد و چون کتابت را تمام کرده بعد از اختتام بمصحوب یکی از معتمدان عالیمقام بنزد ولیّ شام ارسال داشت و معاویه کتابت را تلاوت نمود و بر خود پیچید و روی خود پیسرش یزید و عبد الله بن ابی عمرو بن حفص آورده فرمود که: حسین بن علی (ع) را در دل نسبت بما کینه بود که أصلاً مرا بر آن اشعار و اطلاع بر آن نبود. ایشان گفتند: که جواب سخت بجهت او قلمی نمائید که تا او از آن- کتابت تصغیر نفس خود نماید و باید که حسین (ع) را متذکّر گردانی بأفعال و به أعمال و آثار پدر او. معاویه گفت: حاشا و کلاً اگر شما پیشتر ازین مرا دیدید که اراده داشتم که امیر المؤمنین علی (ع) را موصوف بعیب گردانم از روی حقّ و صدق نبود چون علی (ع) فی الواقع از سایر عیوب منزّه و بری بود و شایسته و سزاوار نبود که مثل من عیب علی (ع) بیاطل نمایم زیرا که عیب کسی بیاطل در هنگامی سزاوار و درخور است که مردمان او را شناسند اما کسی که او را مردم مصاحب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم دانند و از او امری مستنکر و چیزی خلاف شرع پیغمبر ندیده باشند او را متّصف بعیب و بأمر منکر چون توان نمود و نیز اگر من عیب حسین بن علی (ع) نمایم از من نیکو و مستحسن نیست، زیرا که در حسین (ع) الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۱ مکان عیب را مقام و مأوای نمی بینم، الا آنکه من اراده داشتم که باو کتابت مکتوب گردانم و او را تهدید و وعید نموده جهالت او را باو بفهمانم چون در آن مقصد و مرام اندیشه و فکر تمام نمودم بخود گفتم که: مرتکب آن در انجام بیشبهه با سرانجام نخواهد بود لهذا ترک آن نمودم. راوی گوید: معاویه بعد از آن بحضرت ابی عبد الله الحسین (ع) کتابت که آن سرور را از آن بدی یا ضرر رسد مکتوب مرقوم نگردانید و صله و عطایا که سابق بواسطه آن امام البرایا میفرستاد چیزی از آن نقصان و قطع ننمود و هر سال هزار هزار درهم بغیر هدایا و متاع ولایات عرب و عجم برای آن نور دیده رسول صلی الله علیه و آله و سلّم ارسال مینمود تا در حیات بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۲

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسین علیه السلام به امامت خود بر معاویه و غیر او و بیان طرف از مفاخرات و مشاجرات که میان او و معاویه روی نمود

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسین علیه السلام به امامت خود بر معاویه و غیر او و بیان طرف از مفاخرات و مشاجرات که میان او و معاویه روی نمود از موسی بن عقبه مروی و منقولست که شخصی بمعاویه بن ابی سفیان گفت که: چون چشم تمامی مردم بحسین بن علی (ع) است و او را بوسیله آنکه سبط رسول (ص) است خواهش بسیار دارند لیکن چون او را در لسان لکنت ظاهر و عیان است اگر او را حکم و امر نمائی که تصاعد بمنبر نماید، و خطبه مشتمل بر حمد و سپاس ایزد مَنان و نعت و ستایش رسول (ص) آخر الزّمان ذکر و بیان فرماید بیقین بواسطه کلال لسان از آداء خطبه در نزد مردمان آلکن و حیران گردد و او را بعد از آن توقیر و تعظیم چندان و عزّت و تکریم در پیش مردمان نماند و در آن زمان فصاحت و بلاغت تو بر همگنان لایح و درخشان گردد. معاویه گفت: ای یاران ما را بهمین گمان با حسن بن علی (ع) بود و آن از خاطر ما زایل و منقطع نگردید تا آنکه بر حسب التماس اعیان بنو امیه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۳ او را روزی بواسطه خطبه بمنبر فرستادیم او خطبه در غایت فصاحت مشتمل بر حمد و ثنای ربّ العزّت و درود و نعت سیّد البریه و از صفات کامله خود و پدر و جدّ بیرون از توصیف چندان بیان فرمود که خود را در نظر مردمان معظّم و با احترام و مفخّم و با اکرام نمود و ما را فضیحت و رسوا گردانید. هر چند معاویه بأمثال این مقال دفع این سؤال آن طایفه مینمود ایشان از آن قیل و قال ممنوع نگشتند تا آنکه معاویه بحضرت امام حسین (ع) گفت: یا ابا عبد الله اگر بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد و ثنای ایزد تعالی و تحیت نبیّ الوری مؤدّی گردانی بیقین این جماعت را ممنون میگردانی. حسب الاستدعای معاویه آن سرور بمنبر رفته حمد و ثنای واجب- الوجود و صلاه و سلام نبیّ المحمود مؤدّی فرمود. مردی از اعیان شام چون استماع

کلام فصاحت انجام بلاغت انتظام آن امام الأنام نمود گفت: این خطیب کیست؟ حضرت امام حسین علیه السلام الملک الوهاب پیشتر از آنکه شخصی دیگر متوجه جواب گردد بزبان معجز نشان فرمود که: ما حزب و گروه غالب خدا و عترت رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اهل بیت طیبین طاهرین و أحد ثقلین که رسول خدا ما را دوم کتاب خدای تبارک و تعالی که در او تفصیل همه اشیاء هست. لا- يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ حضرت عزّ و جلّ اعتماد و معول بر مادر تفسیر و تأویل قرآن نمود چه ما تأویل آن را باطل و احکام آن را ضایع و مهمل نگردانیم بلکه تابع حقایق آنیم. پس شما اطاعت ما نمائید تا ناجی و رستگار در روز حساب و شمار باشید الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۴ و اگر مخالفت ما نمائید خاسر و زیانکار و شرمنده در نزد حضرت پروردگار خواهی بود زیرا که اطاعت واجب و لازم بلکه فرض متحتّم است به جهت آنکه طاعت ما مقرون بطاعت خدا و رسول ایزد تعالی است. چنانچه حضرت عزّ و جلّ در کلام منزل بحضرت خاتم الرسل میفرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ. و در محلّ دیگر میگوید که: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا. و تحذیر و تخويف شما مینمایم از آنکه گوش باواز شیطان را که راهزن شما است مکنید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. بدرستی که او دشمن ظاهر و بین شما است و اگر اطاعت شیطان کنید هر آینه شما از اولیای شیطان و إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ. و چون حال بدین منوال شود شما را ملاقات با یک دیگر بضرب شمشیر آبدار برد نمایند و برماح مردم شکار وارد گردید و از روی عمد قصد یک دیگر نموده نشانه تیر میگردید. بعد از آن ایزد اقدس از هیچ نفس قبول ایمان نکند، آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود: لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۵ خیراً. چون حضرت امام حسین (ع) کلام معجز نظام باین مقام انتظام داد جهان در نظر معاویه از استماع آن کلام در عین تاریکی و ظلام گردید. لهذا گفت: یا أبا عبد الله بس است ترا از آنچه تبلیغ بهر خاصّ و عامّ نمودی بناء علیه آن حضرت از منبر بزیر آمد. و از محمد بن السائب مرویست که: روزی مروان بن الحکم بن حسین- ابن علی علیه سلام الله العلی گفت: اگر این افتخار شما بواسطه دختر نبی الأمجاد نبود بواسطه کی بر ما فخر مینمودید. چون حسین علیه السلام این سخن ناهنجار شنید بغایت در غضب و غصّه شد برجست و بحلق او چسبید و بسیار بیفشرد و عمامه او را در گردش انداخته چندان کشید که او بیهوش گردید پس از آن دست از مروان برداشت و او را بهمان حال گذاشت و روی مبارک بجانب قریش که در آن محضر حاضر بودند آورده گفت: شما را بخدای عالم قسم است که اگر من راست گویم تصدیق من نمائید آیا میدانید که دو دوست که در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم أحبّ از تمامی مردم بودند من و برادر من بودیم یا در روی زمین پسر دختر- پیغمبر بغیر من و برادر من کسی دیگر موجود باشد. آن جماعت در ساعت گفتند: بار خدایا نه هیچ احدی بغیر از تو و برادر تو باین دو صفت موصوف و منعوت نیست. آنگاه آن ولی الله فرمود که: من در تمامی زمین لعین بن لعین مثل این و پدرش مردود و مطرود رسول رب العالمین نمیدانم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۶ بعد از آن گفت: و الله که ما بین جابرسا و جابلقا که یکی دروازه مشرق و دیگر دروازه مغربست از مردی که نسبت اسلام بخود دهد و دشمن خدا و رسول و اهل بیت (ع) باشد مثل تو ای مروان من در میان خلقان نمیدانم و علامت عداوت تو باین سلسله رفیعہ آنست که چون غضب بر نفس متعصّب تو مستولی گردد رداء از دوش تو ساقط گردد. راوی گوید: و الله بخدای عالم مرا قسم است که از آن مجلس برنخاست تا آنکه بغضب شد و رداء از منکب او ساقط گردید الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۷

ذکر در بیان احتجاج امام الشّهدی أبی عبد الله الحسین علیه الصلوة و الثناء از وصول بکربلاء با اهل کوفه بعد از آنکه آن سرور بوسیله مکتوبات و استدعای آن قوم شوم بآن مرز و بوم آمده بود

ذکر در بیان احتجاج امام الشَّهید اَبی عبد الله الحسین علیه الصَّلوة و الثَّناء از وصول بکربلاء با اهل کوفه بعد از آنکه آن سرور بوسیله مکتوبات و استدعای آن قوم شوم بآن مرز و بوم آمده بود از مصعب بن عبد الله مروی و منقول است که چون قوم کوفه و شام تصمیم قتل سبط سید الأنام حسین بن علی (ع) نمودند آن حضرت بعد از آنکه عَمَّامه حضرت سید البشر بر سر بسته و رداء آن سرور یعنی نبی با فضل و هوش را زیور بال و دوش گردانیده و ذو الفقار امیر المؤمنین علی علیه السَّلام را حمایل کرد و پسر آن ولی ایزد داور در پس پشت انداخت پای سعادت باقبال و دولت برکاب دلدل در آورده خود را سوار ساخت. پس آنگاه اسب بمیدان تاخت و ساحت مضمار را از شعشعه جمال خود منور و دلهای اهل عدوان و ضلال را پریشان و اُتر گردانید در آن زمان تمامی مردمان چشم و گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشتند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۸ در آن حال سبط رسول ایزد متعال لسان مقال بحمد واهب بيمثال و ثنای ذات لا یزال و درود و تحیت حضرت نبی و آل گشوده آنگاه فرمود: ای جماعت کوفه و شام مقطوع و متفرق باد شما را اجتماع و التیام و همه بدیهای لیالی و ایام بوسیله اختیار الحاد نافرجام شما قایم و مستدام باد شما مکرراً مکاتبات و مراسلات نزد ما ارسال داشتید که ما را امام رهنما و مرشد بأحكام شرایع و اسلام سید الأنام بغیر شما نیست باید که قدم رنجه نموده این مردم را بنوازی و این طایفه را بتعلیم آداب دین الهی و احکام ملت و آئین رسالت پناهی سرافراز و ممتاز سازی و الا ما را در عقبی بر شما حجتها است زیرا که الیوم امامت و ولایت مخصوص ذات فایض البرکات شما است. الحال که بمقال شما اعتبار نموده بدین صورت آمدم شما شیوه مخالفت و ضلالت و طریقه مخاصمت و احتیال برداشته مستعد جنگ و جدال و حرب و و قتال شده لحظه فلحظه بل انا فانا مهيج فتنه و عصیان و محرک و مبتدع طریق طغیان گشته شمشیرها که پیوسته در دست ما بود برای قتل اصحاب جحود و دفع ارباب کفر و عنود شما آن سیوف بر ما آخته و آتشی که ما برای دشمنان خود و شما افروخته بودیم. الحال شما از برای ما افروختید اما از آن غافلید که خود را در آتش آخره سوختید زیرا که شما شب خود را بصبح باجماع بر عداوت اولیای خود، و بامداد اعدای خویش بغیر عدل بلکه از روی جهل آوردید تا آنکه اعانت جماعت میکنند که از آن طایفه دعی اصلا اظهار عدل و افشای آن در میان شما نشده و حصول امانی و آمال شما از آن اهل ضلال از ممکن شام خیال شما اشغال بخیر صبح وصال بی قیل و قال ممتنع و محال است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۳۹ مع هذا گناه از جانب نسبت شما در ایام غیبت و حضور ما ظاهر و هویدا نگردید، پس از این جهت در روز حساب و شمار و ویلای بسیار از شما بین و آشکار خواهد گردید چه ما را بکراهیت باین مقام آوردید. و الحال شمشیر از غلاف و نیام برای عداوت و انتقام ما بر آوردید و مانند آروغ ترش که مطمئن در بدن باشد بواسطه معده فساد بیکبار در طبیعت جوشش نماید همان نوع یکنوع جوش و خروش بر آوردید. اما رأی شما بغایت سست و بی اعتبار و بی نهایت نامحکم و نااستوار است لیکن در بیعت ما مانند ملخ بیکبار هجوم آوردید و مانند فرش که فزاش گسترده و قبل از آنکه کسی بر آن نشیند بر چند فعل و شغل و کار و عمل شما بر آن نهج است که از روی سفاهت و گمراهی و بدی نفس و تباهی رو و عهد و پیمان و توکید و ایمان خود را شکسته منخرط در سلک اهل عصیان و مرتبط به ارباب تمرّد و عدوان شدید بعد و دوری و سحق و مهجوری بواسطه مثل اُمت که اهل طواغیت و بدعت ثابت است در قیامت زیرا که شما بقیه احزاب شیاء- طین و بنده و پس پشت اندازندگان کتاب ربّ العالمین و گریزندگان از سنن سید المرسلین و برادران مستهزئین و سخریه کنندگان دین و آئینید. الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضًا وَ عَاصِيَانِ از ائمه الهدی و ملحقین بأولاد الزّنا نسب و حسب که این آیه کریمه در شأن ایشان نازل است. از حضرت ایزد واهب که: لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ. آیا شما ای اهل کوفه بیوفا بآن جماعت معتضد گشته امید و رجا در روز جزا دارید و از ما متخاذل و نامعتضد شده اصلا پروا بلکه امید احسان و اعطاء الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۰ از حضرت تبارک و تعالی و محمد سید الانبیاء علیه الصَّلوة و الثَّناء ندارید. آری و الله آنچه گفتم چنین است زیرا که خذل و عار در میان شما درخت معروف و برقرار است که اصول آن در جسم و جان شما روئیده و رگ و استخوان شما بآن محکم و استوار گردیده. پس شما خبیث ترین میوه درخت از برای جماعت ناظران با کسی

که میل اکل و تناول آن نماید خواهید بود از برای آنکه غضب در حق او نمایند یعنی بر کسی که غضب ایزد تعالی بر او متعلق گردد او را بمثل شما مردم گرفتار گرداند. آنگاه فرمود که: **الا لعنة الله على الظالمين الناكثين الذين ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا**. یعنی: لعنت از برای ظالمان که شکنندگان عهد و پیمانند ثابت است. بدرستی که آن دعای بن دعای ما را در میان خواری و ذلت گذاشت هیهات، هیهات، از برای اوست ذلت و خواری و خست در قیامت. سوگواری و گرفتاری بعد از عقاب آخرت و شرمساری در نزد حضرت باری. ای اهل کوفه خدا و رسول (ص) و مؤمنان و حجرهای طاهره، و حجره‌های طیبه ابا و انکار من اختیار کنند اگر من اختیار اطاعت ارباب لثام در میدان که مصارع اصحاب کرام است نمایم و من راضی به اسیری و راجف به این گرفتاری‌ام بواسطه قلت عدد خود و کثرت اعداء و خذلت ناصر و معین و بسیاری دشمنان دین و تمامی شداید و آزار بخود قرار دادم و ننگ و عار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۱ اطاعت آن شقی خاکسار بخود بهیچ وجه من الوجوه قرار نتوانم داد و این کار اختیار نخواهم کرد. آنگاه آن ولئی الله تمثیل باین کلمات منظومه نمود. شعر: و ان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغير منهز مينا و ما ان طبنا جبن و لكن منايانا و دوله آخرينا فقل للشامتين بنا افيقوا سيلقى الشامتون كما لقينا پس آنگاه از میدان مراجعت بمنزل و مکان و بسرادق و خیمه اصحاب و یاران نمود. و بعضی گفته‌اند که این مقدمه مکالمه بین امام حسین علیه السلام و التحیه و میان ارباب ظلمه در هنگامی بوقوع انجامید که اصحاب آن حضرت و اقارب بالتمام بتجرع جام شهادت ساکن دار السلام گشتند و امام المظلوم المعصوم تنها و بیکس در برابر آن قوم شوم ماند و هیچ کس با آن ولئی ایزد اقدس نبود الا پسر او علی زین العابدین علیه السلام و پسر دیگر شیرخواره که نام مبارکش عبد الله بود. در آن اثناء امام انس و جان پیش خیمه پرده گیان حرم نبوت و عصمه و محتجبان سرادق عفت و طهارت رفته چون چشم مبارک بر آن طفل مظلوم انداخت آه سرد بر کشید و گفت: چون سفر آخرت نزدیک است و وقت وداع قریب شده آن طفل را بمن دهید که او را وداع کنم چون صبی معصوم بدست آن امام مظلوم دادند آن حضرت بوسه بر روی او میداد و با کمال حزن و ألم باین کلام متکلم گردید که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۲ ای پسرک من ویل لهؤلاء القوم یا ویل است مکان و مأوی این قوم شوم در یوم القیام در هنگام که سید الأنام محمد علیه صلوات الملك العلماء خصیم آن. در آن اثناء نامردی از متمرّدان کوفه و شام تیری بقصد آن امام الأنام انداخت قضا را آن تیر بر خلق آن طفل معصوم آمده روح آن بلبل بوستان ولایت بر شاخسار اشجار جنّات تجری من تحتها الأنهار پرواز نمود. و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم آحقتر رسید که چون حضرت امام حسین علیه السلام در کزه ثانیه از میدان مراجعت بواسطه وداع اهل بیت النبوة نمود. بعد از آنکه بدر خیمه حجله‌نشینان سرادق عصمت و پرده گیان تنق طهارت و عفت رسید آن طفل بگریه و اضطراب از واسطه عدم شیر و آب بود. چون حضرت ولایت‌آب مشاهده آن نمود بی تاب گردید گفت: آن طفل را بمن دهید که نزد آن جمعی مرتاب برده شاید دمی آب برای این طفل که از کمی شیر والده و عدم آب تشنه و بی تابست توانم گرفت. مرویست که چون آن سرور آن طفل را در میدان آورد از قربوس زین برداشت و پسر را دست گرفت و گفت: ای قوم اگر من باعتقاد شما بواسطه عدم بیعت یزید گناه کار باشم باری این طفل شیرخوار بیگناهست چون در پستان والده او شیر نمانده و از بی بی تا بی مینماید و الحال بهلاکت نزدیک شده اگر او را چندان آب دهید که سیراب شود من با شما شرط کنم که در آخرت در پیش جدّم نبیّ الرّحمه با شما خصمی نکنم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۳ قوم را بعد از استماع این کلام نفس بکام آن لثام محتبس گشته جواب آن امام (ع) ندادند چون آن سید و سرور آن التماس و استدعا مکرر گردانید جمعی از سنگین دلائل شام و گروهی از کوفیان لثام آواز خود بلند گردانیدند که ای حسین (ع) اگر از مشرق تا مغرب مملو از آب باشد و آن تحت تصرف، و فرمان ما باشد یک قطره بتو ای حسین (ع) و فرزندان ندهیم تا در بیعت والی شام در آئی. چون حضرت امام حسین علیه السلام دانست که آن لثام قطره آب بکام آن صبی مستهزم نخواهند رسانید. خواست که مراجعت فرماید که در آن اثناء نامردی از تیراندازان شام گفت: ای یاران حسین (ع) خوش بنشانه ایستاده چه گوئید بیک تیر کار او سازم و خود و سایر عساکر کوفه و شام را از غم و غصه او پردازم. همان دم تیری

بعرصه کمان بست و بجانب آن امام مظلوم انداخت قضا را آن تیر از حلق آن طفل مرحوم گشته بر بازوی حضرت امام حسین (ع) نشست و آن طفل همان ساعت برحمت ربّ العزّت پیوست. قولی آنست که امام (ع) بعد از مراجعت از میدان والده طفل را طلب فرمود و فرمود: بستان پسر خود را که بجای آب از خون سیراب گردید چون پردگیان حرم عزّت و نبوّت آن حال مشاهدت نمودند خروش و ویلا و وا محمّده و وا علیاه برآوردند، حضرت امام حسین علیه السّلام ایشان را بصبر تسلّی مینمود. و بعضی از مشاهیر نقل کردند که چون آن طفل در همان میدان به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۴ روضه رضوان خرامید. حضرت امام حسین علیه السّلام از اسب فرود آمد و از بتان شمشیر حفره برای دفن آن نور دیده نموده با همان لباس خون آلوده مدفون گردانیده آنگاه با حزن و آه از سر قبر آن قوّت عین امیر المؤمنین علی ولّی الله برجست و بایستاد و انشاد این کلمات صدق سمات مشتمل بر احوال خیر مآل خود و حرکت و تعدی اهل ضلال فرمود. شعر: کفروا القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله ربّ الثقلین قتلوا قدما علیا و ابنه حسن الخیر کریم الطّرفین حنقا منهم و قالوا أجمعوا نفثک الآن جمیعا بالحسین یا لقوم من أناس، ردّل جمعوا الجمع لأهل الحرمین ثم ساروا و تواصلوا کلّهم باحتیاجی لرضاء الملحدین لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین و ابن سعد قد رمانی عنوةً بجنود کوکوف الهاطلین لا لشیء کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء الفرقدین بعلی الخیر من بعد النّبی و النّبی القرشیّ الوالدین خیرة الله من الخلق أبی ثم امی فأنا ابن الخیرتین فضة قد خلّصت من ذهب فأنا الفضة و ابن الذّهبین من له جدّ کجدی فی الوری وارث الرّسل و مولی الثقلین فاطم الزّهراء امی و أبی قاصم الکفر بیدر و حنین عروة الدّین علی المرتضی صاحب الحوض مصلّی القبلیّین الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۵ و له فی یوم احد وقعة شفت الغلّ بقبض العسکرین ثم بالأحزاب و الفتح معا هازم الجیش و أهل القبلیّین عبد الله غلاما یافعا و قریشی یعبدون الوثنّین فی سبیل الله ما ذا صنعت امّ السّوء معا بالعترتین عتره البرّ النّبی المصطفی و علی القوم یوم الجحفلین چون حضرت امام حسین علیه السّلام و التّحیة این کلمات منظومه به اتمام و انجام رسانید پای مبارک برکاب در آن وقت سوار شد و شمشیر از نیام برکشید و روان گردید و چون به پیش روی آن قوم شوم رسید عنان کشیده بایستاد. در آن حال آن سبط نبیّ ذو الجلال شمشیر برهنه در دست مستعدّ حرب و قتال گشته مأیوس و محروم از حیات مستعار و عازم موت و مترصد، و منتظر امر و فرمان حیّ الّذی لا یموت شده شروع در بیان این رجز نمود. شعر: انا ابن علیّ الخیر من آل هاشم کفانی بهذا معجزا حین أفر و جدی رسول الله أکرم من مشی و نحن سراج الله فی الخلق یزهر و فاطم امی من سلالة أحمد و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی بالخیر تذکر و نحن أمان الله للنّاس کلّهم نطول بهذا فی الأنام و نجهر و نحن ولّاء الحوض نسقی ولاتنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر و شیعتنا فی التّیاس أکرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة أخسر چون رجز باتمام رسانید خود را بصف اهل ضلال زد و چندان قتال الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۶ نمود که برحمت ایزد معبود واصل گردید رحمۃ الله علیه و لعنة الله علی - قاتلیه. و تفصیل احوال خیر المآل آن سبط رسول واهب متعال در اکثر کتب محتویه بر ذکر و بیان احوال سید البریة و آله ائمة المعصومین علیهم السّلام و التّحیة منقول و مسطور و مروی و مذکور است. و چون این کتاب مشتمل بر ذکر و بیان احتجاج حضرت نبیّ العدنان و امیر المؤمنین (ع) و باقی امامان از اولاد ایشان علیهم السّلام الملک المّان و بعضی از أصحاب و محبّان است لهذا بذکر همان مطلب و مرام کلام اختتام مینماید و بخوف طول آن شروع در آن نمینماید و الله المستعان. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۷

«ذکر در بیان احتجاج فاطمة الصّغری بر اهل کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام و أصحاب آن حضرت در کربلا بوسیله غدر و دغای کوفیان و کثرت عداوت و بغض شامیان علیهما ما یستحقّان من الملک المّان»

«ذکر در بیان احتجاج فاطمة الصّغری بر اهل کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام و أصحاب آن حضرت در کربلا بوسیله غدر و دغای کوفیان و کثرت عداوت و بغض شامیان علیهما ما یستحقّان من الملک المّان» از زید بن موسی بن جعفر مرویست و

آن بزرگوار از آبای کرام عظام خود علیهم سلام الله الملك المنان روایت کند که چون بعد از قتل حضرت امام السعيد الشهيد أبی عبد الله الحسين (ع) امام زین العابدین (ع) را با اهل بیت از کربلا بکوفه انتقال و ارتحال نمودند ایشان را بدار الاماره که مسکن و مقام عید الله زیاد بود فروز آوردند. روزی دیگر که عید الله زیاد در دیوان مظالم و اکثر کوفیان ظالم در محضر حاضر بودند آن ثمره شجره الکبری فاطمه الصغری بنت حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن اثر خطبه باین نسق به نثر مؤدی فرمود که: حمد بعدد رمل و حصی و شکر بموازنه عرش اعظم باری سرافراز ذات الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۸ خدای تبارک و تعالی است که متفرد و منزّه از شواهد و انداد و مقدس از عوارض و اضداد است که لیس کمثله شیء و هو السميع البصير. من حمد او تمام و ایمان باو دارم و از پرستش و عبادت غیر او بری و بیزارم و مرا توکل برو و شهادت بیگانگی ذات بی شبهه و انداد اوست که: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له. و درود و تحیت و ثنای لا یحصی بر اشرف رسل و انبیای او محمد مصطفی و اولاد او باد که: أشهد أن محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله. و گواهی میدهم بر آنکه اولاد امجاد آن رسول (ص) رب العباد بشط الفرات باتفاق اهل شقاق و عناد بناحق و ظلم و از روی جور و ستم مذبح و مقتول ارباب ظلم و جهول شدند. بار خدایا مرا پناه به تست اگر افترا و کذب نسبت بذات ستوده صفات تو دهم و آنچه تو انزال و ارسال در حق علی (ع) و آل آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پسندیده خصال در باب أخذ عهد و میثاق از امت از جهت وصی او علی بن ابی طالب (ع) نموده خلاف گویم. و علی علیه السلام که بوسیله ظلم امت حق او مسلوب و مقتول بغیر ذنب از دست اعدای جهولست، چنانچه فرزند ارجمند او را دیروز از روی ظلم و ستم او را بقتل آوردند آن سرور را نیز در سابق در بیت از بیوت خدای عز و جل که آن وصی خاتم الرسل در عبادت و بندگی ایزد کافل مشغول بود بقتل آوردند و بآن بیت معشر مسلمانان بزبان و بدل مملو از نفاق و کینه اهل بیت رسول آخر الزمان حاضر بودند دفع شر از آن ولی ایزد داور ننمود بلکه امر بقتل آن حضرت و گروهی اعانت قاتل نمودند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۴۹ بار خدایا دفع شر آن ظلمه بر تو بغایت آسان بود و آن امام معصوم پیوسته مظلوم بود تا آنکه او را قبض نمودی بسوی خود به نقیبه محموده و ضریبه طیبه مشهوده و آن پسندیده ایزد واهب معروف المناقب و مشهور المذاهب بود و هرگز در بندگی تو ای قادر عالم بسرزنش لایم و به عدل عاذل هایم ممنوع و منزجر نگشته. پروردگارا هدایت آن امام الانام با سلام در صغر سن او نمودی و حمد و ستایش مناقب او در ایام بزرگی او در نزد خاص و عام ظاهر فرمودی و آن حضرت پیوسته ناصح و مطیع تو ای بصیر سمیع و ناصر و معین رسول تو سید المرسلین بود تا آنکه او را قبض بسوی خود نمودی و هرگز او را رغبت به دنیا و حریص بمشتهیات و مستلذات این سرا نبود. چنانچه فرمود: یا دنیا طلقتك ثلاثا لا رجعة فیها. لیکن آن امام جن و بشر را رغبت بسیار بدار القرار و همسایگی انبیای اخیر و رسل ابرار خصوصا نبی المختار بود. چنانچه دایم مجاهد راه تو بود آن حضرت واهب بیچون چون از او راضی بودی او را اختیار نمودی و بدین قویم و طریق مستقیم هدایت - فرمودی. آنگاه بضعه ولی الله فرمود که: اما بعد یا اهل کوفه بیوفا و یا اهل مکر و دغا و اهل غدر و حیلها با اهل بیت نبی ایزد تعالی را حضرت واجب منان بشما امتحان نمود و شما را نیز باطاعت ما ابتلاء و امتحان فرمود ابتلای ما را نسبت بشما نیکو گردانید زیرا که علم خود را در نزد ما و فهم خود را در پیش ما مودع و مستقر گردانید پس با عیبهی علم و دعا و مکان فهم خدای عالم و حکمت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۰ و حجت در زمین و در بلاد از برای عباد اویم ما را بکرامت خود مکرم و ما را تفضیل بر سایر طوایف بنی آدم بلکه از تمامی انبیاء سابقین و امم بوجود وافر الجود نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد. شما ای اهل مکر و غدر تکذیب ما نمودید بلکه بکفر ما فرمودید و قتال ما حلال و نهب و غارت اموال ما جایز بطریق مال اهل ضلال دانسته گوئیا ما اولاد ترک و اولاد اهل کابلیم. چنانچه پیشتر با جدم سید البشر بلکه دیروز با آن سرور مقاتله کردید بنوعی که هنوز از شمشیرهای شما دمای اهل بیت ما متقاطر است بواسطه حقد و حسد پیشتر باین عمل شنیع و فعل وضعی قتل اولاد نبی الشفیع. آیا قرت عین شما بهم رسید؟ و قلوب محبت مسلوب شما از این شغل نامرغوب خوشحال گردیدند عجب جراتست شما را بر حضرت واجب تعالی و طرفه مکرری بین و ظاهر کردید لیکن و الله خیر

الْمَاكِرينَ. أصلاً نفس خود را باین فعل ناپسند که از شما صادر گشته از اهراق دمای ما اولیای ایزد تعالی و دست درازی شما بأموال ما هیچ گونه بخذلان و شرمساری و خسارت و زیانکاری منسوب نمیگرداند اگر چه این کار در نظر شما آشکار صعب و دشوار نیست. اما و الله بخدای عالم ما را سوگند و قسم است که این مصائب بر ما اشد نوائب دهر و اُتعب حوادث عجائب است. و قال الله فی کتابه: مِنْ قَبْلِ أَنْ تَبْرَأَها إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. مقطوع باد جمعیت شما پیراکنندگی مقرون باد الفت شما منتظر لعنة الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۱ از حضرت رب العزت باشید که متواتر بدیها از برای شما از آسمان ظاهر و هویدا خواهد شد. فیسحتکم بما کسبتم و یذیق بَعْضُکُمْ بِأَسْ بَعْضٍ و بعد از آن مخلص به عذاب الیم و عقاب جسیم در روز قیامت بواسطه ظلم و غرامت بر ما اهل بیت نبی الرحمة روا داشتید گرفتار خواهید شد أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. ویل لكم، چاه ویل مقر شما باد آیا میدانید که بکدام دست بمطاعن و محاربه ما دراز کردید و بکدام نفس خسیس بقتال ما مایل شدید و بکدام پا مشی برای محاربه ما آمدید و تابع محارب ما شدید بیقین در آخرت جوارح و اعضای شما بر این أفعال شنیعه و أعمال قبیحه شما شهود ظاهر و آشکار خواهند بود. شما را دلها بغایت در قساوت و جگرها در نهایت بی شرمی و غلظت است بلکه قلوب شما مطبوع و سمع شما مختوم و بصر شما در غشاوت مکتوم- است. و سؤل لكم الشیطان و املی لكم و جعل علی بصرکم غشاوة و أنتم لا تهتدون. یا اهل کوفه الفت شما بیکدیگر مقطوع و پیراکنندگی و تفرقه مبدل باد آن همه وصیت که حضرت سید البریه بشما نمود بلکه آن را در نزد شما مودع فرمود در باب برادر خود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شما غدر بجدّم امیر المؤمنین حیدر علیه السلام و بحضرت نبی الا-کرام و عترت النبی علیهم السّلام نمودید و افتخار بقتال و جدال حضرت امیر المؤمنین علی علیه- السّلام و آل فرمودید چنانچه شعر: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۲ نحن قتلنا علیاً و بنی علی بسیوف هندیّه و رماح و سینا نساء هم سبی ترک و نطحناهم و اى نطاح ای قایل این کلام نافرجام دهانت در صبح و شام مملو از سنگریزه ها و خاک بتوالی آیام با دو بجز همان ترا ای تیره سرانجام بهره در آغاز و انجام مباد. افتخار بقتل قومی مینمائی که حضرت خدای مّان تزکیه و تطهیرشان از رجس عبادت اوثان و از سایر وزر و عصیان نمود. چنانچه در کلام در انتظام خود فرمود که: لِيُذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً. ظاهراً قائل این کلمات منظومه نامنتظمه عبید الله زیاد باشد لهذا آن معصومه خطاب باو نموده که ای قائل أفعال تو این که قتل اولاد سید المرسلین نمودی و مقال تو آنکه افتخار و جدال با پسندیدگان ایزد متعال فرمودی، وقوع این عمل از تو عجب و بدیع نیست زیرا که پدرت نیز به مثل این فعل شنیع بعمل آورده بیقین و بی اشتباه بوثیقه و انما لكل امرئ ما قدّمت یداه هر احدى بجزای عمل خود بذریعه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و پاداشت جزو و کل آن بمجری و منفعل گردد. شما ای قوم حقد بر ما و حسد نمودید از آنچه حضرت ربّ جلیل ما را بر شما و بر سایر برایا تکریم و تفضیل فرمود. ویلا لكم، چاه ویل و عذاب برای مکین و مقر شما مستقر باد. شعر: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۳ فما ذنبنا إن جاش دهر بحورنا و یحرک ساج لا یواری الدّعاء مصا ای قوم بیمروّت گناه ما چه بود که دنیا را بظلم و جور ما در هیجان و حرکت آوردید و اگر منکر این امر شوید که از ما این امر منکر بحیز ظهور بین و ظاهر و سائح و صادر نشده این انکار شما چون انکار امروز غایت وضوح و ظهور است و بحر عمل شما چون ساکن است و خفای آلات و ادوات آن به واسطه عدم عمق فراوان میسر نیست و وجه أعمال شما را مخفی و پنهان نمیگرداند بلکه هر چه شما در حقّ ما اهل بیت رسول مجتبی بمنصّه عمل بین و ظاهر نمودید همگی آن بر تمامی خلقتان روشن و عیان است و این احسان و تفضّل از حضرت عزّ و جلّ نسبت بأولاد خاتم الرّسل بدیع و مستبعد نیست. ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ. چون فاطمه الصّغری کلام صدق التّیام باین مقام اختتام فرمود- خروش و فغان از حضّار آن مکان برخاست و گریه مردم بغایت بلند شد و قطرات عبرات ایشان متقاطر و دمامد گردید همگی گفتند: یا بنت الطّیّین بس است آنچه ذکر نمودی زیرا که در درون ما نوایر متلهّبه اندوختی و دلهای حزین و سینه های غمین ما را بآن نیران سوختی. آن معصومه چون حال بدان منوال دید ساکت گردید سلام الله علیها و علی آبیها و جدیها المعصومین.

الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۴

«ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب (ع) بر کوفیان بطریق خطبه در محضر رجال و نسوان ایشان»

«ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب (ع) بر کوفیان بطریق خطبه در محضر رجال و نسوان ایشان» از حذیم بن شریک
 أسدی منقول و مرویست که: چون حضرت امام الشَّهید ابی عبد الله الحسین علیه السَّلام بدرجه شهادت رسید امام زین العابدین
 علیه السَّلام با نسوان از کربلاء بکوفه آمد در آن اثر آن خلاصه و زبده دودمان رفیع البیان امیر المؤمنین حیدر مریض و محموم و
 با شداید هموم و مغموم بود و همان که بسعادت و اقبال داخل شهر کوفه گردید مردان و زنان در جلوی خدمتکاران ایشان بغایت
 گریان و نالان و گریبان جامه‌ها تا دامن چاکها گردیده وا علیّاه و احسیناه گویان دوان دوان می‌رفتند. چون آن ولیّ حضرت امام
 العابدین (ع) از بیماری در نهایت ضعف بوده باواز حزین چنین فرمود که: این جماعت برای ما گریان و نالانند پس ما را بغیر ایشان
 که بقتل رسانید و کدام طایفه ما را چنین بی‌سرانجام گردانید در آن حال زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السَّلام روی مبارک
 بجانب آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۵ طایفه آورده ایماء بسکوت نمود. حذیم أسدی گوید که: والله بخدای عالم مراقب است که
 آنچه از آن بضعه حیدر کُزار مسموع میشد گوئیا از نطق و بیان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السَّلام الملک المَنان
 مسموع مردمان می‌گردید. حضرت زینب (ع) اشارت نمود بمردمان که گوش بسنخاں ایشان نمایند لهذا مردم نفس و دم در کشیدند
 و جرس را آواز مقطوع گردانیدند. بعد از آن فرمود که: بعد حمد ایزد مَنان و شکر و ثنای ذات قادر سبحان و صلاة و سلام بر
 رسول او محمّد و آل ایشان که امنای دین و حفظه شرع مبین‌اند. ای اهل کوفه و اهل حيله و مکر و اهل خذلان و غدر الحال این
 قطرات عبرات و این صوت گریه از روی رياء و سمعه از برای چه و اظهار حزن و ألم و اهراق آب چشم از جهت کدام مردم است؟
 اگر بواسطه اهل بیت رسول الله است هر اُحدی بر مکر و غدر شما اهل کوفه مطلع و مخبر است که شما بعد از عهد و میثاق و
 ارسال مکاتبات، و مراسلات بنزد آن سبط سیّد البریّات مکرّر مکرّر آن حضرت اعتماد بقول و فعل شما ننمود تا آنکه عهد و بیعت
 از شما گرفته آن را بسوگند غلاظ و شداد مؤکّد فرمود مع هذا شما بر عهد و قول خود وفا ننمودید و این عمل شنیع و فعل منیع
 ظاهر نمودید. مثل شما مثل آن عورت است که صبح تا شام کارش خرجه کردن بود و چون روز بانجام میرسد هر چه در آن روز
 رشته کرده تمام را خراب و نقض مینمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۶ بعد از آنکه سعی و اهتمام بقدر وسع بانصرام رسانیده بود،
 آنگاه تلاوت آیت کلام حضرت ربّ العزّت فرمود که: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَغْدٍ قُوَّةً أَنْكَاثًا تَتَحَدُّونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا
 بَيْنَكُمْ. آیا ای اهل کوفه در میان شما بغیر غدر و تعسّف و عجب و شنف، و کذب و تخلف و ملاقات با فرومایگان و ارتباط و التیام
 با دشمنان خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلّم آخر الزّمان امر دیگر یّین و ظاهر است و با شما آشنائی و امید و داد و دوستی
 مانند آنست که مرعی و محمی در زمین شورشستان و معدن فضّه از نمکزار بی‌پایان اختیار کنند أفعال و أقوال شما بر همگنان
 کالشمس فی وسط النهار در کمال ظهور و آشکار است و جزا و پاداش کردار خود سخط و آزار از منتقم جبار است خواهید یافت
 لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسِهِمْ أَنْ يَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ. آیا شما می‌گیرید، نعم آری و الله بخدای عالم قسم است
 که شما سزاوار گریه و بکاء دوام و جدیر برنج و عنابتابع لیلی و ایام خواهید بود و از این أعمال تا سرانجام شما باید که لبهای شما
 در تمادی مشهور و أعوام هرگز به تبسم انجام و التیام نیابد. فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا زیرا که شما به مترجی ننگ و عار دنیا و
 متمنی بعب و شنار ما شدید و هرگز شما را أبدا امید خلاصی از شداید عذاب حضرت مالک الرّقاب و انتهاء عقاب نیست و چگونه
 امید نجات باشد شما را که قاتلان سلاله خاتم النبّه و معدن الرّسالة و سیّد شباب اهل الجنّه که ملاذ حریم شما و معاذ حرب عظیم
 شما و مقرّ مسلّم شما و نومیدکنندگان مردم از جرح و کلم شما و محلّ مفزع و فریادرس شما در هنگام نزول و هبوط شدید و بلایا
 و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۷ مرجع شما در دار دنیا و عقبی و ملجا و مقرّ شما در وقت مقاتله شما با أعداء و مدار حجج شما و منار

محبّه شماوند بودید و بعد از قتل آن اعیان نهب و غارت اموال ایشان نمودید. ألا ساء ما قدّمتم لأنفسکم و ساء ما تزرّون و آنچه بواسطه ذخیرت آخرت خود گذاشته و بجهت زاد معاد و توشه آن مکان داشتید آن بغایت بدو بینهایت ضایع در دست زیرا که ذخیره شما بغیر نکث عهد و پیمان و نقض میثاق و ایمان نیست شما در سعی خایب و ایادی شما مقطوع از تحصیل مطالب و در بیع و شرای خود خاسر و غیر راغب و محروم و مأیوس از احسان و مرحمت ایزد واهب و متصل بغضب او خواهید بود. و یؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلّة و المسکنه. ویل لکم چاه ویل مقام شما بادای ارباب عناد آیا میدانید که کدام کبد و جگر حضرت سیّد البشر است که قطع نمودید و کدام عهد است که شکستید و کدام طایفه مستوره مکرمه اند که ایشان را بر مردمان ظاهر نمودید و حرم کدام نبیّ محترم است که هتک آن نمودید و این خون کیست از اولاد و سیّد عالم که از روی جور و ظلم و تعدی و ستم ریختید. لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا. شما ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حيله کار بسیار بد و بی نهایت زبون و ردّ ما بین آسمان و زمین از روی عداوت و کین بعمل آوردید. آیا عجب میدانید اگر از این حرکت ناموزون و فعل زشت زبون شما بحکم و امر حضرت قادر بیچون آسمان بروی زمین خون ببارد و شما را معجلاً به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۸ عذاب و بلای گوناگون گرفتار و بلعن ملعون گرداند. لیکن بوثیقه و لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ رَبِّ الْعِزَّة موقوف عقاب بآخرت داشته چه عذاب آخرت اشدّ و اخزی و آن عقاب بشما اَلِیق و اُحری است. باید که شما بآن مهلت خیال خفت عذاب و نکال در یوم لا ینفع فیه بنون و لا مال مکنید زیرا که در نزد عزّ و جلّ مثل این عمل حقیر نیست و این کار ناشایسته جمعی سیه روزگار در نزد ایزد جناب بغایت عظیم و دشوار است و حاشا و کلا که ترس عدم پرسش این چون از حضرت عادل بیچون متصوّر باشد. و این ستم و ظلم را که بر ما اهل بیت رسول مجتبی واقع شده بی انکار و الحاد حضرت خلاق العباد لبالمرصاد بفریاد ما مستغاثیان بعدل و داد رسیده، دلّهای حزین و سینه های غمگین ناشاد ما را در آن روز شاد و آباد خواهد گردانید. بعد از آن بضعه امام انس و جان شروع در انشاد و بیان این کلمات منظومه نمود. شعر: ما ذا تقولون اذ قال النبیّ لکم ما ذا صنعتم و أنتم آخر الامم بأهل بیتی و اولادی و تکرمتی منهم اساری و منهم ضرّجوا بدم ما کان هذا جزائی او نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی انّی لأخشی علیکم أن تحلّ بکم مثل العذاب الّذی أودی علی ارم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۵۹ چون آن سیده معصومه این کلمات منظومه باتمام رسانید روی خود از آن لثام بگردانید. حذیم اُسدی روایت کند که بخدای مَنّان قسم است که جمیع مردمان را بعد از استماع این سخنان در غایت اضطراب و حیران دیدم که دستها بر دهنهای خود میزدند و میگریستند. و چون ملتفت بیک طرف خود گردیدم شیخ را از کوفیان دیدم که چنان می گریست که آب چشم او از محاسن او مانند باران روان بود. در آن زمان دست بجانب آسمان برداشته میگفت: که پدر و مادرم فدای شما باد کهول شما بهترین کهول و جوانان شما بهترین جوانان و نسل شما کریم و فضل شما عظیم است بعد از آن شیخ شروع بخواندن این شعر نمود: کهولکم خیر الکهول و نسلکم اذ اعدّ نسل لا یبور و لا یخزی لیکن حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چون عمّه خود را در کمال اضطراب و بغایت مضطّر و بی تاب دید فرمود که: یا عمّه خاموش باشید و با این طایفه اهل ضلال قیل و قال منمائید که اثر کلام صدق التیام شما در ایشان محال است و ما و شما را بواسطه حیات مستعار تجربه در ماضی و حال است. بحمد الله که تو عالم و دانا بحقایق احوال اهل دنیائی و محتاج بتعلیم و تفهیم نیستی. و می فهمی که بکاء و حزن از کسی که دهر او را خراب و مصادمات زمانه او را مضطّر و با اضطراب گردانید مردود و ممنوع نیست. زینب علیه السّلام بعد از استماع کلام امام زین العابدین علیه- الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۰ السّلام ساکت و خاموش گردید. بعد از آن حضرت امام (ع) بسعادت و اقبال فروز آمد و خیمه و سرا پرده بر پا کرد و عورات و پرده گیان حرم محترم را فروز آورده داخل خیمه گردانید و ایشان را امر بصبر و تسلی فرمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۱

«ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بکوفه در هنگامی که از خیمه بیرون آمده بود بر اهل کوفه توبیخ و سرزنش ایشان بر غدر و مکر آن طایفه و نکث عهد و پیمان نمود»

«ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بکوفه در هنگامی که از خیمه بیرون آمده بود بر اهل کوفه توییح و سرزنش ایشان بر غدر و مکر آن طایفه و نکث عهد و پیمان نمود» از حذیم بن شریک الأسدی منقول و مرویست که چون حضرت امام زین العابدین (ع) در کوفه از خیمه بیرون آمد و چشم مبارکش بجانب کوفیان افتاد روی بایشان آورده و ایماً بآن جماعت کرده و آن حضرت در آن حال به سعادت و اقبال ایستاده بود شروع در حمد حضرت واجب الوجود نموده و حمد و سپاس و شکر بی اندازه خدای تعالی و احسان ایزد معبود مؤدّی فرمود و صلاه و سلام نبی الاکرام و آل فخام ادا نمود. آنگاه آن ولیّ الله گفت: ایّها النّاس ای معشر مردمان هر که مرا شناسد پس او عارف و آگاه است بحال من و آنکه مرا شناسد بداند که من الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۲ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم. حسین (ع) که مذبح بشرط الفرات بنا حقّ و بغیر گناه از روی جور و ظلم و تعدّی و ستم گردید و یل برای آن کس معین و مؤسّس است که چنین حیف در حقّ آن صاحب منی و خیف پسندید. و من پسر آن کسم که قوم هتک حریم و قطع نعیم او و تاراج و غارت مال و سبی و اسیری عیال آن امام با عزّ و اقبال نمودند. و من پسر آن کسم که مقتول بصر است و همین کافی است ما را بواسطه فخر زیرا که بذریعه إنّ الله مع الصّابرين همیشه شعار آبای ابرار و اجداد و اخیار ما صبر بر شداید و آزار بود. ای معشر مردمان شما را قسم است بخدای قادر مجید آیا میدانید که شما مراسلات و مکاتبات بنزد پدرم سبط سیّد البریّات قلمی نمودید و عهد و پیمان و میثاق و ایمان با آن حضرت فرمودید. و در کتابات شما مندرج بود که اگر شما بزودی زود تشریف باین حدود نیارید ما را در یوم الموعود در نزد حضرت نبیّ المحمود بر شما الزام و حجت خواهد بود. بعد از آنکه آن امام برای اعتماد بر اقوال شما نمود و بدین صوب تشریف ارزانی فرمود، شما مکر و ریب و خدعه و فریب نموده نقض بیعت و نکث عهد متابعت فرموده مقاتله و مجادله با آن حضرت کردید و او را مخدول و خود را مأیوس از تمامی مأمول و محروم از شفاعت حضرت رسول نمودید. مقطوع باد جمعیت شما و پیراکنندگی مبدل باد الفت شما از آنچه بیشتر از جهت نفس متکبر و رأی بد منکر خود بر منصّه ظهور ظاهر کردید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۳ آیا شما بکدام دیده ها نظر بجمال جنان آرای رسول مجتبی توانید نمود و جواب سؤال رسول متعال در آن حال توانید فرمود. یعنی: وقتی که از شما پرسد که چرا عترت مرا مقتول و مذبح و دل مرا محزون و مجروح نمودید و هتک حرم محترم من و غارت اموال فرزند مکرم من فرمودید، پس شما امت من نیستید. حذیم روایت کند که چون فرزند امام حسین الشّهِید کلام باین مقام رسانید آواز گریه مردمان بغایت مرتفع و بلند گشته باسما رسید. بعضی از کوفیان بعضی ایشان میگفتند که بهلاک شدیم و نمیدانیم و از شیوه اهل اسلام بیرون شدیم و پنداریم که مسلمانیم. حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که: رحمت خدای بر آن کس باد که قبول نصیحت و حفظ وصیت من در حقّ خدا و رسول و اهل بیت او صلی الله علیه و آله و سلّم نماید. بدرستی و تحقیق که ما را تأسی نیکو و اقتفاء بحضرت رسول ایزد تعالی است که حضار کوفیان در آن مقام بالتمام گفتند: یا ابن رسول الله (ص) ما همه سامعین کلام شما و مطیع امر و فرمان لازم الاقدام و حافظ عهد و زمام شمائیم و راغب بامر شما و مأمور بحکم شمائیم و هرگز از متابعت و اطاعت شما رو نگردانیم که ما را بامر خود مأمور گردانی که خدای واحد بر تو رحمت کند. یا ابن رسول الله (ص) بدرستی که محارب شما را محارب و مسلم امر و حکم را مسلم و طالبیم و هر آینه ما کینه شما و کینه خود را از آن کسی که بر شما و بر ما ظلم کرد میستائیم و شرّ آن ظالم را از شما و از خود کفایت نمائیم. حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که: هیئات هیئات الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۴ ای طایفه غدره مکره اگر توانید حيله و مکر فیما بین خود و شهوات نفوس امر خود نمائید. آیا اراده آن دارید که چنانچه به آباء ما طریقه مخالفت و شیوه - مخاصمت مرعی داشتید و بدان وسیله خاک در دیده امانی و آمال خود نپاشید. کلاً و حاشا بحقّ پروردگار رقاصان منی و مشتاقان کعبه لقا هنوز جراحت شما دیروز از قتل پدرم سبط سیّد الرّسل و نور دیده ولیّ حضرت عزّ و جلّ مندمل نشده. ای اهل کوفه بی فرزند شدن جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و قتل اهل بیت او در اُمس فراموش من بلکه نسیان هیچ کس نگردد و از قتل پدرم و دو پسر او پدر و جدّم امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام را بی فرزند و جهانی را بسوز و شیون و درد

و حزن مقترن گردانیدید. از این مصیبت سینه من شکافته و مجروح و دلم محزون و مقروح است و از تلخی این غصه و غم حنجره و حلقم در غایت مرارت و تلخ کامی و از تجرع کأس ألم این درد غصص بیحد در فراش سینه بی کینه ام بشاد کامی است. استدعای و التماس من از حضرت ایزد تعالی آنست که شما اهل کوفه را بمددکاری و یاری ما و از دشمنی و عداوت ما مهجور گرداند. بیت: ز کوفی امید بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن بعد از آن آن سرور انس و جان متکلم باین کلمات منظومه گردید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۵ شعر: لا غرو إن قتل الحسين و شیخه قد کان خیرا من حسین و أکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی أصیب حسینا کان ذلک أعظما قتیل بشطّ الثّهر نفسی فداؤه جزاء الذی أرداه نار جهنّما الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۶

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از وصول آن حضرت با اهل بیت النبوه بنزد یزید به شام بر بعضی سکنه و اهالی لا ابالی آن مقام

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از وصول آن حضرت با اهل بیت النبوه بنزد یزید به شام بر بعضی سکنه و اهالی لا ابالی آن مقام از دیلم بن عمر مرویست که در هنگام که سبایای آل محمد (ع) را بشام آوردند در آن ایام من از مقیمان آن مقام بودم چون آن برگزیدگان حضرت ایزد احد را بر در مسجد جایی که اساری ترک و روم را در آن مقام نگاه میداشتند در همان مکان اقامت فرمودند و حضرت علی بن الحسین (ع) در میان ایشان بود. در آن هنگام شیخ از مشایخ اهل شام را نظر بآن نیکوترین طوایف اُنام افتاد آن غافل جاهل از حقایق آغاز و انجام آن روی بأهل بیت رسول علیهم السلام آورده گفت: الحمد لله، حمد و سپاس مر آن خدای را که شما را مقتول و هلاک نموده و شاخ فتنه را مقطوع و محبت شما را از دلهای مردمان بزدود و آسان مقلوع الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۷ گردانید. بعد از آن شروع در شتم و دشنام نموده هر چه خواست از زبان تیره سرانجام بانصرام و انجام رسانید. چون کلام او باتمام رسید حضرت امام (ع) فرمود که: من آنچه تو گفتی گوش کردم تا تو از منطق فارغ گشتی، و آنچه در نفس از عداوت و بغض ما اهل بیت رسول خدای تبارک و تعالی و تقدس مضمّر داشتی فاش و ظاهر کردی الحال تو نیز گوش کن به کلام من، چنانچه من گوش بسخن تو داشتم. شیخ شامی بکام و ناکامی گفت: بیار یا هاشمی. حضرت امام (ع) فرمود که: آیا در کلام حضرت واجب تعالی آیه: قُلْ لَا أَشْتَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى تلاوت نمودی؟ گفت: بلی حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: ما آن جماعت هستیم. آنگاه آن سلاله رسول الله (ص) فرمود که: آیا بجهت ما در سوره بنی اسرائیل هیچ حقّ که مخصوص ما باشد و احدی از مسلمان را در آن أصلا حقّ نباشد می یابی؟ شیخ شامی گفت: نه حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: آیات تلاوت آیت و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ در قرآن ننمودی؟ گفت: نعم نمودم آن حضرت فرمود که: ما آن جماعتیم که الله تبارک و تعالی رسول خود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۸ محمد مصطفی علیه سلام الله تعالی امر نمود که حقّ ما را بما اعطا نماید. شامی گفت: شما آن طایفه اید؟ حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: نعم آیا ای شامی تلاوت این آیه کلام ربّ العزّت و اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَئِمَّةِ الْقُرْبَى نمودی؟ گفت: بلی امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ذوی القربی مائیم ایا برای ما یا شیخ هیچ حقّ در سوره الأحزاب میایی که مسلمانان را حقّ در آن نباشد؟ شامی گفت: بلی حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: که آیا تلاوت آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا نمودی؟ شامی چون از آن ولی حضرت بیچون استماع این آیه نمود دست- خود بسوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا مرا از این مقال توبه و رجعت و ندامت و انابت بتو یا ذا الجلال است. آنگاه سه مرتبه گفت: اللهم انی أتوب الیک من عداوة آل محمد و من قتل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. بار خدایا من مدت عمر خود تلاوت کتاب تو مینمودم و تا امروز مشعر و مطلع باین معنی نبودم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۶۹

ذکر در بیان احتجاج زینب بنت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر یزید در هنگام که آن باغی ایزد تعالی چوب بر دندانهای سید الشهداء علیه سلام الملک العلی میزد در محضر

ذکر در بیان احتجاج زینب بنت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر یزید در هنگام که آن باغی ایزد تعالی چوب بر دندانهای سید الشهداء علیه سلام الملک العلی میزد در محضر روایت کرد شیخ الصدوق السعید أبو جعفر القمی رضی الله عنه از مشایخ بنی هاشم و غیر ایشان از مردمان که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام را با حرم محترم او داخل شام بر یزید علیه ما یستحق من الملک العلام من اللعنه الدائمه گردانیدند، امر کرد که سر حسین (ع) را بمجلس حاضر کنید چون سر مبارک حضرت امام حسین (ع) را در طشت - گذاشته بنزد یزید حاضر کردند مخصره که در دست آن لعین بیدین بود بر ثنایای آن حضرت میزد و میگفت که: حسین (ع) عجب لب و دندان بغایت نیکو داشت. پس از آن، آن طاعی ایزد اکبر شروع در انشاد این شعر نمود: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۰ شعر: لعبت هاشم بالملک فلا- خبر جاء و لا- وحی نزل لیت أشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الأسل لأهلوا و استهلوا فرحا و لقالوا یا یزید لا تشل فجزیناهم بیدر مثلها و أقمنا مثل بدر فاعتدل لست من خندف إن لم اسقم من بنی أحمد ما کان فعل چون زینب بنت علی علیه السلام که مادرش فاطمه بنت نبی الاکرم علیه صلوات الملک العلام بود آن حال و آن مقال از آن باغی ضالّ عدوّ محمد (ص) و آل استماع نمود بر پای خاست و زبان صدق نشان بحمد، و سپاس ایزد منّان بیاراست و فرمود که: حمد و سپاس و شکر بیحدّ و قیاس مر خدای را که پروردگار عالمیانست و صلاه بی اندازه و احساس بر روح پر فتوح جدم که سید انبیاء و رسولانست و اصل باد. ای یزید راست گفت: حضرت ایزد سبحان چنانچه در قرآن لازم - الاذعان فرمود که: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ. یا یزید زعم و گمان تو آنست که از این حرکت عصیان که از روی تمرد و طغیان نسبت بما اهل بیت رسول آخر الزمان ظاهر و عیان گردید اقطار زمین بر ما بظلم و کین گرفتی و آفاق آسمان را بر ما تنگ مانند حلقه مکین و مکین سجین گردانیدی تا بوسیله آن ما را اساری آثار رانده امروز نزد تو خاکسار بقطار آوردند و تو بر ما ذوقنداری این برای ماهوان و خواری حضرت ایزد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۱ باری و برای تو ممت و کرامت از ربّ العزت و مزید و قادر تو و ذو اعتباریست. حاشا و کلمانه این از برای تو خوبی و تکریم است یا از برای عزّت و تعظیم یا بواسطه بزرگی و خطر تو بجهت جلالت قدرتست که باد در بینی اندازی و نظر بعطف دامن ناموتمن خود کنی و سینه خود را مسرور سازی و غم و ألم بواسطه این حرکت ناملایم از خاطر دور اندازی در هنگامی که دنیا را بر وفق خاطر فاطر خود مستولی و امور را بر نسق خواهش خویش متّسق یابی و ملک ما را برای خود صافی و سلطائیت ما را بواسطه خود بلا منازع و مکافی بینی مناز که حضرت عزّ و جلّ را مهل است مهل باید که مسرور بنشاط و سرور نگردي از روی غرور و جهل. آیا فراموش کردی قول حضرت ایزد لم یزل: وَلَا يَحْصِيَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَّا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. یا ابن الطلقاء این از عدالت و دعوی اسلام است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده مستور گردانی و بنات رسول (ص) و فرزندان فاطمه بتول (ع) را در سلک سبایا و اساری منخرط و مشهور گردانی و هتک ستور عصمت ایشان و وجوه محجوبه عفت این محتجبات حرم محترم سید البریات را ظاهر و غیر مستور نمودی بر دشمنان ایشان و ایشان را حدی گویان از شهر به شهر میگردانی و این جماعت را مستشرف می سازی بأهل منافق و بارز و ظاهر گردانی بأهل مناهل یعنی در کوهها و در صحرا و در مشارب و آبخورها این سلسله نبی الرحمة را بر همه برایا ظاهر و هویدا گردانیدی و رویهای ایشان را بر قریب و بعید و غایب و شاهد و شریف و وضع و دنی و رفیع ظاهر و پدید نمودی و حال آنکه با آن نسوان کسی از اولیای ایشان و خویشان و اقربا هیچ احدی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۲ با ایشان نبود. چنین سرکشی و عنود تو بر حضرت معبود و تمرد و جحود بر رسول محمود محض از برای رفع ما جاء به الرسول از نزد حضرت عزّ و جلّ از معرض عزّ و قبول است و أصلا این فعل و شغل از تو غریب و عجیب نیست. و من امیدوارم از حضرت قادر عالم که آن کسی که زبان در حق جگر سوختگان شهداء بیدی گشود و بخون آن سعداء گوشت بدن او افزود، و نصب حرب و قتال و جنگ و جدال

سلاسله سید الانبیاء نمود و جمع لشکر از اطراف و اکناف بواسطه قتل زبده و خلاصه اولاد عبد مناف و تشهیر حرب و مصاف و اهتر از آسیاف از غلاف بر روی نبی با عدل و انصاف از روی ظلم و اعتساف نمود او را اصلاً روی ببهید در دار دنیا و آخرت و امید رحمت، و مغفرت از حضرت ربّ العزت نباشد و بیقین او را نجات از عذاب در مرجع و مآب نخواهد بود زیرا که آن مطرود و مردود از رحمت ایزد معبود بدترین عرب است در انکار امر خدای تعالی و منکرترین ایشانست در حقّ رسول مجتبی و اعلان و اظهار تمامی خلقانست در باب بغض عدوان و سرکشترین مردمان بحضرت ایزد مَنان بکفر و طغیان است. زیرا که آن متمرّد ابتر نتیجه خلال کفر و سوسمار متجرّج در صدر بواسطه قتلی بدر است و پیوسته ملاعین مقتول بیدر موصول باسفل سافلین در خاطر پرکین آن لعین مضمّر و مکین بود. پس آن بیدین در باب عداوت و بغض با اهل البیت و انتقام ما منتظر و در کمین بود و الحال از روی حقد و حسد و کینه دیرینه که در سینه ذخیره و دفینه داشت ظاهر نمود و کفر خود را برسول مبین و آشکار فرمود و تفضیح الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۳ حال خود را بلسان تیره مقال خود بیان کرد چنانچه قتل اولاد نبی کریم را امر شنیع و فعل منیع ندانسته آن بی توقیع آن را محلّ وقیع عظیم و آمر، و متصدی آن را مستوجب عذاب الیم و مَحَلّد در درکات جحیم نمیداند، بلکه فرح و سرور از قتل ولد نبی المشکور و سبی ذرّیت رسول ربّ غفور بخیر ظهور ظاهر نمود چنانچه فرمود: لأهلوا و استهلّوا فرحا و لقالوا یا یزید لا تشل مع هذا مخضر به ثنایابی اُبی عبد الله الحسین علیه السلام که محلّ مقتل و مکان بوسه حضرت خاتم الرّسل بود میزنی امیدوارم که هرگز: بهجت و سرور روی ترا مسرور نگرداند. لعمری بعمر و بقایم قسم است که درد قرحه و جراحت از برای تو ظاهر و طراوت و نضارت از تو مستأصل گردید بواسطه ریختن خون سید شباب اهل الجنّه و پسر یعسوب عرب و شمس آل عبد المطلب صاحب کریمتر حسب و نسب اُبی عبد الله الحسین بن علی بن اُبی طالب علیه السلام. و تو بوسیله اهراق خون آن سبط رسول (ص) بیچون ندا به شیوخ ارباب خلاف و تقرّب بدم آن امام امم بکفره اُسلاف خود مینمائی و فریاد بر میداری بندای خود و افتخار میکنی باین فعل نار و او از این عمل غیر مرضی خود. و لعمری و مرا بعمر و بقایم سوگند است اگر تو آن جماعت را که ترا بینند و تو نیز مشاهده ایشان نمائی چون ندای آن طایفه کنی نگاه بجانب تو نکنند و هرگز شهادت برای تو ندهند بلکه هر آینه دست راست تو دوست دارد چنانچه زعم تست که شل میگردید از تو بلکه مقطوع از مرفق خود میگردید تا از الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۴ او این بی ادبی نسبت بسبط النبی العربی سائح و صادر نمیگردید و مادرت بتو حامله نمی شد و پدرت سبب تولّد تو در حینی که تو در سخط خدای جبار و خصم تو رسول (ص) مختار نمیبود تا از تو این عنود و جحود ظاهر نشدی. آنگاه آن بضعه ولیّ الله متکّم باین کلمات دعا و مناجات بحضرت قاضی الحاجات گردید که اللهم خذ بحقنا و انتقم ممّن ظلمنا و احلل غضبک علی من سفک دماننا و نقض دمارنا و قتل حماتنا و هتک عنا سدولنا. بعد از آن گفت: یا یزید کردی فعل خود را و نسوختی از این شغل و فعل الا جلد خود را و خوار و ضایع نساختی مگر لحم جسد خود را و زود بود که تو وارد برسول (ص) گردی یا آنچه از وزر دائم و خطیئت که متحمّل تجشّم به واسطه جور و ظلم و تعدی و ستم پدرت بنبی الاکرام نمودی و هتک حرمت او و سفک دمای عترت او بلکه پاره از گوشت بدن او قطع فرمودی و کسی را بقتل آوردی که پریشانی اهل بیت رسول از او بجمعیت و پراکندگی آن نیکوترین اُنام بوجود وافر الجود آن سبط نبی الا-کرام التیام پذیرفتی و انتقام از ظلمه لثام و أخذ حقّ ایشان از دشمنان برای ایشان نمودی باید که تو مستقرّ به فرح و سرور بقتل آن نور دیده رسول ربّ غفور گردی. آنگاه تلاوت این آیت نمود که: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا، بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوِّقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. ای یزید کافی است ترا به آنکه خدای عالم در آن عالم ولیّ حاکم، و رسول خصم تو ظالم بود و جبرئیل ظهیر و معین اولاد رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باشد و زود معلوم شود که ترا برانگیخت و بر رقاب مسلمین ممکن گردانید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۵ انّ بس للظالمین بدلا و انکم شرّ مکانا و أضلّ سبیلا قدر تو وسیله استصغار و احتقار ما نگردد و تقریع تو با ما اصلاً در نظر ما هیچ گونه استعظام و استظهار ندارد و بجهت انتجاع خطاب تو در حقّ ما ما را بوهم و اضطراب ندارد. بعد از آنکه عیون مسلمانان را بسبب آن بقطرات عبرات ما مفتوح نمودی و

سینه‌های ایشان را در این هنگام بافتاده گی و عجز ما منشرح فرمودی پس اینها را دل‌های قاسیه و نفوس طاغیه باغیه و اجسام و ابدان مملو و محشو به سخط خدای تعالی و لعنت رسول مجتبی (ص) است که در دل‌های ایشان شیطان مکان نفیس خویش نموده جوجه و فرزندان بهم رسانید و از آنجا مانند ترا بدرج و منتهض گردانید و عجب و جای بسیار بسیار تعجب است بواسطه شهادت و قتل اتقیا و اسباط و سلاله اوصیا از دست أبناء طلقای خبیثه و اولاد الزنا که کف دستهای خود را از خون ما نطیف و خضاب و دهنهای خود را از لحوم ما متخلّب و مستطاب گردانیدند یعنی گوشت ابدان ما را قیاس- پستان مادران خویش دانسته روزان و شبان مشغول بمکیدن آند و بسیار بسیار تعجب است. از آن جثه‌های زاکیه و ابدان طاهره که در آن صحرای کربلا در حراره آفتاب سوخته و کباب میگردند گرگان و سایر جانوران بر آن اعیان نوحه کنندگان و گریانند اگر چه الحال ما را در این صحرا تنها یافته غنیمت دانستی و آنچه از دست تو آمد معمول گردانیدی لیکن زود ما غرامت این حرکت ترا در وقتی که هر چه کردی از تو بازخواست کنند خواهیم گرفت. و ما الله بظلام للعبيد فالی الله المشتكى و المعول و اليه الملجأ و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۶ المؤمل. بعد از این تو هر کیدی که داری بعمل آر و هر جهدی که از تو متصور باشد مبذول گردان بحق آن خدائی که ما را مشرف گردانید بارسال وحی و کتاب و اعطای نبوت و تکریم انتخاب هرگز تو ادراک آمد و عزت ما نکنی و به رتبه و غایت درجه ما نرسی و محو ذکر ما در آیام و دفع عار ما از خود بتمادی و انصرام شهو و أعوام نتوانی نمود. و در هنگام که ندا کند منادی که لعنت خدای بر ظالم عادى رأى خود را باطل و آیام حکومت را عدد متزایل و جمعیت خود را متبدّد و عاقل بلکه خود را در أسفل سافلین گرفتار باغللال و سلاسل یابی. و شکر و سپاس خداوندی را سزااست که حکم و امر کرد بواسطه اولیای خود بسعادت و ختم مآل أحوال أصفیاء ببلوغ مطالب ارادت و نقل ایشان نموده برحمت و برأفت و برضوان و مغفرت و بمشقت تو گرفتار و مبتلا- و ممتحن به جز تو خاکسار نگردانید. و استدعا و سؤال من از حضرت ایزد متعال آنکه آن برگزیدگان را اجر جمیل و ذخر جزیل کرامت کند و دشمنان آن اعیان را بعداب نکیل و عقاب ویل گرفتار گرداناد. و نیز سؤال من از حضرت مجیب الدعوات آنکه امر خلافت را مستحسن گرداند و انابت را جمیل بدست شخصی مؤتمن بنده خاص حضرت مهیمن رساند آنه رحیم و دود. و چون یزید این کلمات از زینب استماع نمود در جواب فرمود: شعر: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۷ یا صیحه تحمد من صوایح ما أهون الموت على التوائح بعد از آن حکم کرد ایشان را که مراجعت بمدینه طیه نمایند. و بعضی گفته‌اند که فاطمه بنت الحسین علیه السلام بغایت صبیحه الوجه بود و در میان نسوان نشسته بود یکی از ملاعین شام که در آن مقام حاضر بود گفت: یا یزید این جاریه را بمن عنایت نمائید یزید گفت بتو بخشیدم فی الفور آن ملعون دست بطرف دامن آن معصومه نجیه دراز نمود و خواست که او را بکشد. چون آن مظلومه آن حال مشاهده نمود دست بدامن عمه خود دراز کرد و خود را باو چسپانید و فریاد بر آورد که وا ابتاه و یا عمّته. زینب روی بشامی آورده فرمود که: و الله که دروغ میگوئی و ملامت نفس خود مینمائی این دختر نه از برای تو و نه برای یزید است چه این نبیره رسول الله مجید است. از استماع این سخن یزید در غضب شد و گفت که: این جاریه به من متعلق است و من اگر اراده او داشته باشم هر چه خواهم بعمل می‌توانم آورد. زینب فرمود: کلاً و حاشا و الله بخدای عالم قسم است که هرگز خدای تعالی او را برای تو نگردانید و نخواهد گردانید مگر آنکه از ملت ما و آبای ما بیرون روی و بدین غیر ما در آئی. یزید گفت: از دین پدر و برادرت بیرون رفتند و بجزای خود رسیدند. زینب فرمود: تو بدین خدای تعالی و دین جدّ و پدر و برادرم مهتدی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۷۸ شدى اگر مسلمان باشی. یزید گفت: دروغ میگوئی یا دشمن خدا. زینب فرمود: تو پادشاهی چرا مردم را شتم از روی ظلم بسلطانت خود بخلائیق عالم قهر و ستم میکنی؟ چون زینب این سخن گفت: یزید گوئیا از روی حیاء ساکت گشت در آن حال آن شامی بی سعادت و اقبال باز اعاده همان مقال نمود که یا امیر این جاریه را بمن بخش. یزید گفت: دور شو که خدای واحد مرگ معجل بتو بخشید دیدی که از شومی تو شامی کلام بدشنام انجام و انصرام یافت، شامی مأیوس و معبوس از مجلس آن منحوس بیرون رفت. یزید در همان هفته اولاد و أحقاد رسول أمجاد را رخصت انصراف به مدینه نمود. الاحتجاج، ج ۳،

ذکر در بیان احتجاج علی بن الحسین (ع) بر یزید در آن هنگام که داخل دار الملام شام شد

ذکر در بیان احتجاج علی بن الحسین (ع) بر یزید در آن هنگام که داخل دار الملام شام شد روات ثقات و عدول این جماعت روایت کردند که چون علی بن الحسین علیه السلام را با جمله سبایا و اساری از اولاد حسین (ع) بدار الملام شام انتقال نموده مقام دادند. روزی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر یزید وارد گردید آن ظالم باغی گفت یا علی شکر و سپاس مر خدای را که پدرت را بقتل رسانید و خاطر ما و سایر آنانم از افساد او جمع گردانید. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پدرم را مردمان کشتند و به وسیله قتل او از دین برگشتند. یزید گفت: الحمد لله شکر است خدا را که او را مقتول نمود و شر او کفایه فرمود. حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: لعنت خدای تعالی بر آنکه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۰ پدرم را بقتل رسانید. ای یزید آیا می بینی مرا از این کلام لعنت به حضرت خدای علّام کرده باشم؟ یزید در این باب اصلاً جواب آن ولایت‌آب نداد و گفت: یا علی بالای منبر رو و مردم را از حال فتنه پدرت اعلام نمای و توفیق روزی ظفر از حضرت ایزد داور به امیر المؤمنین علیه السلام در این محضر بر جمیع مردم حاضر ظاهر کن. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: که نمیدانم که ترا از این کلام مطلب و مرام چیست، اما چون بموجب وجوب تقیه آن حضرت خود را در باب اجابت آن مراتب در کمال عجز و اضطراب دید. بعد از آن که آن سرور منبر را بقدم میمنت لزوم خود مشرف گردانید حمد و ثنای ایزد تعالی نمود و درود نامعدود و صلاة بر حضرت نبی الم محمود مؤدی فرمود آنگاه گفت: ای معشر مردمان هر که از شما مرا شناسد شناسد و آنکه مرا شناسد پس بر من لازم است که خود را بشما شناسانم. من پسر صاحب مکه و منی. من پسر چاه زمزم و صفا. و من پسر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. و من پسر آن کسم که او مخفی بر هیچ احدی از بندگان و متابعان واجب تبارک و تعالی نیست. و من پسر آن کسم که در هنگام معراج و استعلا بعد از قطع منازل عالم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۱ بالا- از مقام سدره المنتهی گذشته بمکان قاب قوسین او اذنی رسید و جواب شنید آنچه بامر و حکم ایزد مجید ازو پرسید و بواسطه تکمیل سکنه خاک بفرمان خالق الأفلاک مراجعت فرمود و تا بود ارشاد و هدایت اهل کفر و ضلالت نمود چون این کلام باهل شام رسید فریاد و فغان و گریه ایشان بلند گردید و کار بجائی رسید که یزید ترسید که او را از معقد حکومت و مسند ایالت منقطع گردد بمؤذن فرمود که: اذان گوئی تا مردم بنماز جمع گردند چون مؤذن فرمود که الله اکبر الله اکبر. حضرت علی بن الحسین (ع) بر همان منبر نشستند، باز چون مؤذن گفت: أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. علی بن الحسین (ع) بگریست. پس آنگاه بجانب یزید نگریست و فرمود یا یزید آیا این محمد پدر تو است یا پدر من؟ یزید گفت: پدر تست، اما از منبر فروز آئید. حضرت علی بن الحسین (ع) فروز آمده بناحیه در مسجد مقرّ گزید در آن اثنا مرد مکحول که مصاحب رسول ایزد واهب بود بنزد آن حضرت حاضر گردید چون چشم او بر امام زین العابدین علیه السلام افتاد گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امشب را چون بروز آوردی؟ حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: چنانچه بنی اسرائیل در میان قبطیان که ذبح و قتل پسران ایشان مینمودند و دست بر شکم زنان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۲ حامله آن جماعت می مالیدند و اسقاط اولاد ایشان میفرمودند بنوعی که قرآن لازم الاذعان مبین احوال ایشان است که: يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. اما یزید چون از نماز فارغ گردید منصرف بمنزل و محلی خود گشت حضرت علی بن الحسین (ع) را بنزد خود طلبید چون آن سرور در محضر یزید حاضر گردید یزید گفت: یا علی با پسر خالده مسارعت و کشتی میکنی امام زین العابدین (ع) فرمود که از کشتی من با پسر حقیقت شجاعت بار ایشان ظاهر نگردد و یک کارد بدست پسر دهمید و کارد دیگر بما اعطاء نمائید تا اقوی و أشجع ما أضعف ما را بقتل رساند یزید چون این سخن شنید حضرت علی بن الحسین (ع) را منضمّ بسینه خود گردانید و گفت: از مار بغیر مار متولد نگردد که لا تلد من الحیة

أَلَا الْحَيَّةُ گواهی میدهم که تو ابن علی بن ابی طالبی (ع). آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: یا یزید بمن رسید که تو اراده قتل من داری اگر لا بد قاتل من خواهی بود پس البته کسی را برگزین که این عورات و نسوان را بمدینه حرم نبی آخر الزمان رساند. یزید گفت: یا علی آن عورات را بمدینه دار السّلام بغیر از تو هیچ احدی بآن مقام نمیرساند لعنت خدای باین مرجانه باد من او را امر بقتل پدرت نفرمودم و اگر من أحياناً متولّی قتال و جدال حسین بن علی (ع) می شدم هرگز قتل او نمی کردم الحال این امر صادر و سانح گردید از ما هر چه میخواهی بخواه. آن حضرت فرمود که: سه التماس از شما است: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۳-اول- آنکه قاتل پدرم را بمن دهی تا قصاص کنم. دوم- سر پدرم را بمن دهی تا به کربلا برده با تن دفن کنم. سوم- آنکه این عورات را همراه من کنی که بحرّم محترم جدّم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم رسانم و خود نیز در آن مکان عبادت ایزد مَنان اشتغال نمایم. یزید گفت: یا علی ملتسمات شما بانجاح مقرون است. روزی دیگر یزید اعیان کوفه و لشکریان شام را بالتّمام حاضر گردانید و پرسید که قاتل حسین بن علی علیه السّلام کیست؟ بعد از قیل و قال بسیار گفتند شمر ذی الجوشن سر مبارک حسین علیه السّلام را از پیکر بدن جدا گردانید. یزید گفت: یا شمر تو چرا حسین علیه السّلام را شهید گردانیدی. شمر گفت حسین علیه السّلام را آن کس به قتل رسانید که سر خزانه و در بیت المال را گشوده و تمامی آن را بلشکریان تقسیم نمود. ای یزید قاتل حسین (ع) بغیر تو کیست؟ در آن حال یزید روی بحضرت علی بن الحسین علیه السّلام آورده گفت یا علی از قاتل حسین (ع) در گذر و آن دو امر دیگر مبدول و مستقرّ است. بعد از آن جایزه خوب و اسباب مرغوب سفر همراه آن امام علیه السّلام کرده با سرانجام تمام روانه دار السّلام مدینه حضرت سیّد الأنام گردانید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۴

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین (ع) بمحضر انام در علوم بسیار و بیان طرف از مواعظ بلیغه آن امام الأبرار

اشاره

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین (ع) بمحضر انام در علوم بسیار و بیان طرف از مواعظ بلیغه آن امام الأبرار مردی از شهر بصره بخدمت حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: یا علی جدّت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام مؤمنان را بقتل میرساند. چون آن حضرت این سخن شنید چشم مبارک پر آب گردانید بنوعی که آب چشم در کفهای ایشان پر گردید آن را بر زمین ریخت و پس. آنگاه گفت: یا أخوا أهل البصره نه و الله بخدای عالم قسم است که هرگز علی علیه السّلام مؤمنی را بقتل نرسانید و مسلمانی نیز از دست او مقتول نگردید لیکن چون قوم مسلمان نمی شدند آن حضرت ایشان را به جبر با سلام در آوردی اما ایشان بظاهر اسلام و بیاطن در کفر و ظلام بودند و کتمان کفر میکردند تا وقت قدرت اظهار آن مینمودند و چون أنصار و أعوان در بر ابراز و اظهار کفر و غدر یافتند کفر مضمّر که در خاطر و ضمائر مستتر داشته الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۵ ظاهر کردند. اما صاحب ستر یاقوت مطلع بر أحوال شتر خویش است و مستحفظان دین قویم و مروّجان شرع مستقیم از آل محمّد علیهم صلوات الملك الأحد-عالم و عارف و شاهد و واقف اند که أصحاب صفّین و أصحاب نهروان یقین از لسان حضرت سیّد المرسلین مغضوب و لعین اند و این کلام ما کذب و افترا به حضرت نبی الوری نیست زیرا که بر ما حقیقت آیه وَ قَدْ خَابَ مَنْ افترى ظاهراً و هویدا است. در آن اثناء شیخ از أهل کوفه گفت: یا علی بن الحسین (ع) جدّت علی علیه السّلام میفرمود: برادرانم بغی و طغیان بر ما ظاهر و عیان کردند علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: یا شیخ آیا آیه کتاب خدای تبارک و تعالی وَ إِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا تلاوت نمودی؟ گفت: بلی امام زین العابدین (ع) فرمود: حضرت ایزد معبود نجات هود و آن جمعی که با او بود از عاد مردود و مطرود نمود و او را هلاک بریح عقیم و عقاب عظیم فرمود. و باسناد که ذکر آن پیشتر مذکور و عیان گردید مروی و منقولست که: روزی حضرت علی بن الحسین علیه السّلام ذکر بیان أحوال کثیر الاختلال جمعی از بنی اسرائیل که صورت ایشان مسخ و تبدیل

بصورت قرده گشتند می نمود و قضیه ایشان را من اولها الى آخرها حکایت فرمود. آنگاه آن ولی آله فرمود: قوم بنی اسرائیل بواسطه صید ماهی در روز شنبه که بامر و حکم ایزد مَنان موسی علیه السلام ایشان را منع و نهی از آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۶ نموده بود مسخ بصورت ذمیمه میمون گشتند. پس حال کسی که قتل سید اولاد سید الرسل کرده باشد در هنگام جزای عمل بنزد حضرت عزّ و جلّ چون خواهد بود اگر چه این قوم بیحیا مسخ صورت در دنیا نشدند لیکن عذاب آخرت که برای آن جماعت معدّ و مهیاست آن عذاب أضعاف مضاعفه از عذاب مسخ است. در آن اثناء شخصی گفت: یا بن رسول الله ما این حدیث را از شما- مکرر شنیدیم اما چون این کلام بعضی از نواصب رسید بما گفته اند اگر قتل امام حسین (ع) باطل نبودی یقین آن أعظم و اکبر از سمک است در روز شنبه بایستی که چنانچه حضرت ایزد مَنان بر آن صیّادان غضب کرد هم چنین بر قاتلان امام حسین (ع) نیز غضب کردی. حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: بآن نواصب بگوی که معاصی ابلیس یقین زیاده از معاصی آن طایفه باغیه است که باغوی آن لعین کافر و بیدین گشتند مع هذا حضرت الله تعالی هر کرا خواست از آن قوم هلاک گردانید مثل قوم نوح و فرعون و غیر ایشان را و ابلیس با آنکه اولی بهلاکت بود حضرت معبود او را باقی و موجود گذاشت. پس چرا حضرت ایزد تعالی جمعی را که بتقصیر آن ضالّ کبیر مرتکب عمل موبقات شده هلاک گردانید و حضرت عزّ و جلّ آن باغی دغل را با متابعان مضلّ برای کشف محرّمات مهل داد. یقین ایزد لم یزل این عمل از روی تدبیر و حکمت و عدل بحیّز ظهور و فعل آورد و در باب آنکه او را هلاک گردانید و در حقّ آنکه او را باقی گذاشت همچنین است حال صیّادان سمک در روز شنبه و حال قاتلان پدرم امام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۷ حسین (ع). ربّ العالمین آنچه در حقّ هر یک از فریقین اولی بصواب و وسیله أجر و ثواب بحکمت و عدل مستطاب دانست به معمول گردانید. لا یُسْتِثْلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْتِثْلُونَ. حضرت ایزد متعال از بندگان سؤال از أفعال و أعمال و نماید من غیر عکس. و از امام الباطن و الظاهر محمّد بن علی بن الحسین الباقر علیهم السّلام منقول و مرویست که: چون پدر بزرگوارم علیه السّلام این حدیث بیان فرمود بعضی که در مجلس شریف و محفل منیف حاضر بودند گفتند: یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم حضرت الله تعالی و تقدّس چگونه هر کس از أخلاف را بر قبایح و فضایح أسلاف معاتب و توبیخ و سرزنش تقریع فرماید و حال آنکه در قرآن واقع و عیان است که: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟ حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که: قرآن حضرت- سبحان نازل بلغت عرب است و آن مخاطب أهل لسان بلغت ایشانست چنانچه مرد تمیمی میگوید که: قوم ما غارت فلان شهر کردند و قتل هر که در آن بلد بود نمودند و گویند شما غارت فلان شهر کردید و چنین فعل از شما به منصّه ظهور و حیّز عمل ظاهر گردید و مرد عربی میگوید که: ما به بنی فلان چنین کردیم و ما آل فلان را با سیری گرفتیم و ما فلان شهر را خراب کردیم. حضرت الله تعالی نیز اراده و خواهش معاشرت آن فعل از آن طایفه نکردند لیکن اراده ملامت این جماعت أخلاف بواسطه اراده امتحان آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۸ طایفه أسلاف نمود بآن که قوم ایشان عمل چنان ظاهر و عیان کردند. پس قول خدای تعالی عزّ و جلّ در این آیات جز این نیست که توبیخ و سرزنش أسلاف و تقریع ملامت این جماعت موجودین أخلاف است زیرا که قرآن بر این لغت نازل است و دیگر آنکه جماعت أخلاف راضی بأعمال، و أفعال أسلافند و باعتقاد ناصواب ایشان أفعال پیشینیان جایز و صواب بلکه مباح أجر و ثوابست پس بواسطه این اعتقاد أخلاف نسبت باسلاف جایز و رواست که ایزد تعالی باخلاف گوید که شما این کار کردید بواسطه این آنکه شما راضی بأفعال ناملایم و أعمال قبایح لائم ایشانید. آن طایفه چون این جواب از آن ولایت مآب استماع نمودند تصدیق سخنان صدق نشان آن سلاله حضرت رسالت مآب فرمودند. از اَبی حمزه الثّمالی منقول و مرویست که قاضی از قضات أهل کوفه به خدمت حضرت امام السّاجدین الأئمین زین العابدین سلام الله علیه و آبائه أجمعین حاضر شد و گفت: خدای تعالی مرا فدای تو گرداناد خبر ده مرا از حقایق معانی قول خدای تبارک و تعالی: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبِيلًا لَّيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ. (ع) فرمود که: مردمان که پیش از شما در عراق بودند در باب معنی آن چه گفتند؟ قاضی گفت: آن جماعت میگویند که قری مکه است. حضرت علی بن

الحسین (ع) فرمود: که آیا در مشرق هیچ موضع زیاده از مکه دیدی؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۸۹ قاضی گفت: آن کدامست؟ حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود: بدرستی خدای متعال از لفظ قری اراده رجال نمود. قاضی گفت: آن در کجاست در کتاب خدای عز و جل که ایزد لم یزل اراده آن کرده باشد؟ علی بن الحسین (ع) فرمود که: آیا استماع قول حضرت ایزد تعالی: وَكَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ. در جای دیگر میفرماید که: وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا. و در محل دیگر: وَسَيَلَّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا، آیا سؤال ای قاضی از قریه کنند یا سؤال از رجال و سکنه آن محال و کاروان نمایند؟ گوید که: حضرت امام علی بن الحسین (ع) آیه بسیار در همین معنی بر آن قاضی تلاوت نموده. من گفتم: فدای تو گردم آن جماعت چه کسانی؟ حضرت امام (ع) فرمود که: آن طایفه نیکو سرانجام ما ائمه معصومین علیهم السلام خواهیم بود. آیا شنیدی قول حضرت رب العالمین: سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ یعنی: سیر با آن اعیان سبب نجات از عذاب زیغ و بهتان و عقاب عصیان است.

[احتجاج علی بن الحسین ع بر عموم بر حسن بصری در منی]

[احتجاج علی بن الحسین ع بر عموم بر حسن بصری در منی] مروی و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام روزی بحسن بصری گذشت در منی و او مردم را وعظ می‌گفت آن حضرت لمحّه در آن مکان توقف فرمود و گفت: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۰ خود را نگاه دار من ترا سؤال از حال تو مینمایم آیا تو باین حال که بالفعل بر آن مقیم و باین جاّه که بر آن مستقیمی راضی هستی از برای نفس خود میان تو و میان حضرت الله تعالی اگر فردا موت بتو رسد؟ حسن بصری گفت: نه علی بن الحسین (ع) گفت: آیا هیچ بنفس خود حکایت تحوّل، و انتقال از این حال غیر مرضی بحالی که مرضی تو باشد مینمائی و نجات از آن حال از حضرت واهب متعال از روی تضرّع و ابتهاج استدعا، و التماس میفرمائی؟ حسن بصری سر در پیش انداخت و بعد از مدّتی که سر برآورد، و گفت: من حقیقت این حال بشما نخواهم گفت. حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: هیچ امید داری که بعد از حضرت محمد (ص) پیغمبری موجود و مبعوث گردد که ترا با او سابقه باشد و دین، و آئین سوای دین آن سید المرسلین بهم رسد؟ حسن گفت: نه حضرت سید الساجدین (ع) فرمود که آیا بغیر این مسکنت دار دنیا هیچ جای دیگر داری امیدواری که ترا بآنجا برند و برای عبادت گذارند تا تو در آن محلّ بعبادت و عمل بندگی عزّ و جلّ مشغول گردی؟ حسن بصری گفت: نه امام زین العابدین (ع) فرمود: آیا تو هیچ احدی دیدی که او را فی الجمله عقل باشد او راضی شود برای نفس خود باین حال که تو بآن حالی و راضی نباشی بآن و مع هذا با نفس خود حدیث انتقال از آن حال بحال الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۱ که راضی باشی بحقیقت آن نمائی و مترجی نبی محمد سید العربی و مترقّب دار و سرای بغیر همین دار و بناء که مسکن تست نباشی که ترا به آنجا رد کنند تا عمل که موجب نجات و وسیله رفع درجات تو گردد بجای آری پس چرا وعظ مردمان مینمائی و تعهّد حال خود نمینمائی. پس آنگاه حضرت ولی الله متوجه مقام و آرامگاه خود گردید، حسن بصری از حضّار استعلام و استبصار احوال آن امام الأبرار و الأخیار نمود ایشان گفتند که: او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. حسن بصری گفت که: این طایفه اهل بیت علم و حال و أرباب معرفه کاملند. راوی گوید که: بعد از آن حسن بصری برای هیچ احدی از عربی و عجمی و بدوی و حضری وعظ و پندی نگفت.

[احتجاج علی بن الحسین ع بر مرد قرشی]

[احتجاج علی بن الحسین ع بر مرد قرشی] و از ابی حمزه الثمالی رضی الله عنه مرویست که من از حضرت علی بن الحسین (ع) شنیدم که برای شخصی از قریش حدیث و حکایت میکرد که: چون آدم علیه السلام توبه کرد و ندامت و رجعت از وزر و آثام بحضرت ملک العلّام نمود و باز مواصلت حوّا و آدم چون با هم بهم رسید آدم با حوّا مواجه نمود و از روزی که آدم و حوّا مخلوق

گشتند و بزمین آمدند چون توبه آدم قبول شد تعظیم خانه کعبه و حوالی آن بسیار مینمود بواسطه احترام و اکرام خانه و چون اراده واقعه حوّا میکرد از حرم بیرون میرفت و حوّا نیز با او بیرون رفتی وقتی که از حرم میگذشتند و داخل حلّ میشدند در آن مکان با هم جمع شدند بعد از آن غسل میکردند پس آنگاه داخل حرم میشدند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۲ و بعد از آن رجوع بآستانه خانه مینمود. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: حوّا بواسطه آدم دارای بیست پسر و بیست دختر شد و در هر بطن توأمان آوردی پسر و دختر و در اوّل بطن از حوّا هابیل متولّد گردید و با او جاریه تولّد یافت مسّمیه یاقلیما که در حسن یکتا نبود و در بطن ثانی قابیل از او تولّد گردید و با او جاریه بود که آن را لوزا میگفتند و این جاریه أجمل بنات آدم در حسن و ملاحه، و نیکوترین دختر او در خوبی و صباحت بود چون این دو پسر و دختر به سنّ بلوغ رسیدند حضرت آدم بواسطه ایشان بهم ترسید ایشان را نزدیک خود خواند و در باب تزویج ایشان بر قانون شرع خود سخن راند و گفت: ای فرزندان اراده چنانست که لوزا را بتو ای هابیل نکاح کنم و ای قابیل اراده من آنست که اقلیما را بنکاح و عقد تو درآرم. فی الفور قابیل از کلام آدم علیه السلام برآشفّت و گفت: من راضی نیستم که خواهر هابیل که قبیح المنظر است معقوده من گردد و خواهرم که با من توأمان در شکم حوّا بود در کمال حسن و جمال است او را به نکاح هابیل درآری. آدم گفت: من قرعه میان شما میزنم ای قابیل اگر سهم تو بر لوزا افتد یا سهم هابیل بر اقلیما برآید هر یک شما تزویج آنکه بسهم او برآید نماید. حضرت امام السّاجدین زین العابدین (ع) فرمود که: چون آدم (ع) اسم قرعه در میان فرزندان مذکور نمود ایشان راضی بر آن گشتند و چون آدم قرعه زد میان فرزندان سهم هابیل بلوزا و سهم قابیل بر اقلیما برآمد و توأم واجب هر یک ایشان بنام آنکه با او توأم نبود حضرت معبود مقرر فرمود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۳ بنا بر آن آدم (ع) تزویج هر یک ایشان بنوعی که قرعه بنام آنها برآمده بود نمود و بعد از آن حضرت ایزد مَنان نکاح أخوات به برادران در جمیع شرع و ادیان حرام فرمود. آن مرد قریشی بحضرت امام زین العابدین (ع) گفت: اولاد ایشان که در آن زمان بهم رسیده باشند حلال زاده باشند؟ حضرت امام علی بن الحسین (ع) فرمود: بلی حلال زاده اند. پس آنگاه قریشی گفت: یا بن رسول الله (ص) این فعل الیوم عمل مجوس است؟ آن حضرت (ع) فرمود که: بعد از آنکه خدای معبود آن فعل را حرام نمود و از ارتکاب آن منع فرمود آنگاه آن طایفه مرتکب آن شدند. پس آنگاه علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: منکر این نشوی زیرا که این شرایع جاری شد، نه حضرت ایزد مجید حوّا را از پهلوی آدم موجود و پدید نموده زوجه و محلّله او گردانید. پس این پیشتر در شریعت آدم (ع) أبو البشر جایز و مستمرّ بود بعد از آن حضرت ایزد داور او را آن را حرام گردانید. مرویست که عبّاد بصری در طریق مکه معظّمه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیامه ملاقات و دریافت شرف خدمت علی بن الحسین علیه السلام نمود و گفت: یا علی بن الحسین (ع) ترک صعوبت جهاد با کفره لثام نموده اقبال و توجّه بشغل آسان حجّ بیت الله الحرام فرمودی و حال آنکه حضرت عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل در قرآن منزل گردانید که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۴ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ «الی قوله» وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. در این آیه حضرت ربّ العالمین برای مجاهدین ثواب بسیار که عبارت از دخول جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ است مقرر و معین گردانید حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: اگر ما جمعی را بنظر آریم که جهاد با ایشان افضل از حجّ بیت الله الحرام باشد بی شبهه یقین در آن وقت جهاد با آن ارباب انکار و عناد خواهیم کرد. غرض امام زین العابدین (ع) از این کلام آنست که ما را علم تمام به حقایق احوال اَنام زیاده از شما و سایر خلق الله تعالی است. شخصی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از نبیّد سؤال کردند آن حضرت (ع) فرمود که: قوم بشرب آن مشغولند و گروه صلحا آن را حرام میدانند پس شهادت آن جماعتی که شهوات و مستلذّات دنیویّه وسیله شهادت و ایمان دفع و ترک نمودند اولی بقبول است از شهادت آن جمعی که شهوات ایشان را بشهادت اسلام و ایمان جاری گردانیدند بلکه به وسیله مشتهات دنیویّه اختیار اسلام و ایمان نمودند. عبد الله بن سنان از اَبی عبد الله علیه السلام روایت کند که مردی به حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: یا علی فلانی ترا منسوب بضلالت و گمراهی و بدعت و بیراهی میگرداند.

[احتجاج علی بن الحسین ع بر شخصی در باره سکوت و تکلم]

[احتجاج علی بن الحسین ع بر شخصی در باره سکوت و تکلم] حضرت امام (ع) فرمود که: تو رعایت حق مجالست آن مرد نکردی زیرا که حدیث که او در خفیه بتو نقل کرد تو در نزد ما عیان و بیان کردی و أداء حق ما نمودی زیرا که از برادرم سخن غیبت بما تبلیغ نمودی و حال آنکه آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۵ برادر میدانند که موت مدرک ما و ایشان و بعث محشر ما و ایشان در روز قیامه موعود ما و ایشان است و حضرت الله تعالی و تقدس حاکم است میان ما و ایشان. آنگاه فرمود که: ایاکم و الغیبه یعنی زنهار غیبت یکی نکنی بدرستی که غیبت اِدام سگهای آتش دوزخ است. ای فلان بدان که کسی که عیب مردمان بسیار گوید همان شاهد است بر آنکه او مطالبه عیوب به قدری که خودش بآن معیوب است مینماید. و مرویست که شخصی از آن امام الانام علیه السلام یعنی: امام زین العابدین (ع) سؤال کرد که آیا سکوت افضل است یا کلام؟ آن حضرت فرمود که: هر یک از کلام و سکوت را اوقاتست پس اگر سکوت و کلام هر دو از آفات سلامت باشند پس کلام افضل از سکوت است. شخصی گفت: یا ابن رسول الله (ص) در هنگام سکوت و کلام از آفات و ملام سالم و با سرانجام باشند اختیار کلام از سکوت بچه وجه بانجام و سر انجام باشد؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که: خدای عز و جل هیچ پیغمبری از انبیاء و اوصیاء خود را مبعوث بسکوت نگردانید بلکه تمامی آن اعیان را حضرت ایزد علام مبعوث بکلام و به تبلیغ شرایع و احکام گردانید مع هذا هیچ احدی سزاوار چنان سکوت و مستوجب ولایت ایزد منان به سکوت و وقایت و صیانت نفس از بر آن بسکوت و اجتناب از سخط خدای سبحان بسکوت و وقایت بلکه همه این اسباب بکلام بانصرام رسد یا تعدیل قمر بافتاب و سها به ماهتاب نمیکند زیرا که توصیف تفضیل سکوت به کلام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۶ میکنی و صفت فضل کلام بسکوت نمیکنی چنانچه بین و ظاهر است.

[احتجاج علی بن الحسین ع بر محمد بن الحنفیه در مورد امامت خویش]

[احتجاج علی بن الحسین ع بر محمد بن الحنفیه در مورد امامت خویش] از امام الباطن و الظاهر ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام مرویست که: چون امام السید السید الشهدی ابی عبد الله الحسین علیه السلام شربت شهادت چشید محمد بن الحنفیه کسی بخدمت علی بن الحسین (ع) فرستاد و گفت: مرا حرفیست با تو که بخلوت باید گفت: حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که در هر زمانی که اراده نمائی میسر است. چون محمد بن الحنفیه بخدمت آن امام البریه حاضر گردید گفت: یا ابن رسول الله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدانی که وصیت و امامت را بعد از خود برای علی بن ابی طالب (ع) و بعد از علی برای حسن علیه السلام و پس از آن برای پدرت حسین (ع) مقرر گردانیده بود و الحال، پدرت مقتول شده و او کسی را وصی خود نگردانید و من عم تو و هم فرزند پدر توام چون من در سن از تو أقدم و بأمر المؤمنین علی (ع) اقریم و تو در حوادث سن و جوانی، پس بر تو اطاعت و متابعت من لازم است باید که با من منازعه در وصیت و مخالفت در امامت نکنی. حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لك بحق ائی اعظک ان تكون من الجاهلین. ای عم من پرهیز بخدایتعالی و چیزی که حق تو نباشد دعوی آن نکنی و من ترا وعظ و نصیحت میکنم از آنکه مبادا از جاهلان گردی. یا عم بدرستی که پدرم صلوات الله علیه مرا وصی خود گردانید و ولایت و امامت بمن سپرد پیش از آنکه متوجه عراق گردد و نیز در هنگام شهادت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۷ پیشتر از آنکه شهید گردد بنصف ساعت مرا ولی عهد خود گردانید و امامت امت تسلیم من نموده و این سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در نزد منست باید که در این بابت تعرض من نکنی که من بنقصان عمرو پریشانی حال تو ای عم میترسم. و دیگر آنکه حضرت ایزد تبارک و تعالی قسم یاد نمود که وصیت و امامت بجز در عقب حسین بن علی علیه السلام و التّحیه نگذارند و اگر تو ای عم خواهی که حقیقت این امر بر تو بین و ظاهر گردد باتفاق ما بنزدیک حجر الأسود حاضر شو تا او را حکم

درین مهم گردانم و از او سؤال این حال از آن مطیع ایزد متعال نمائیم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که این کلام در آن روز در میان ایشان در مکه معظمه زادهای الله تعظیما الی یوم القیام بود هر دو ایشان به پیش حجر الأسود آمدند. حضرت علی بن الحسین (ع) بمحمد بن الحنفیه گفت: یا عمّ اول تو ندا کن و از روی تضرّع و ابتهال از حضرت ایزد متعال سؤال نمائی که آن سنگ را برای شهادت تو بنطق آرد، بعد از آن سؤال از حقیقت حال خود نمائی. محمد بن الحنفیه بفرموده عمل نموده از روی تضرّع و ابتهال از حضرت واهب حصول امانی و آمال خود را سؤال نمود و بعد از آن حجر را بمراد خود خواند حجر اجابت کلام محمد در آن امر ننمود. حضرت زین العابدین (ع) فرمود که ای عمّ نه اگر تو وصی و امام انا می بودی هر آینه اجابت سخن و استدعای تو در آن امر مینمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۸ محمد بن الحنفیه گفت: یا بن أخ باید که الحال تو سؤال نمائی و حجر را در باب ولایت و امامت خود بخوانی. حضرت علی بن الحسین (ع) آنچه مطلب و مراد او بود از حضرت ربّ العالمین سؤال استدعا نمود. پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: ای حجر بخدائی که ترا میثاق جمیع پیغمبر و میثاق تمامی اوصیاء اولو الامر و پیمان همگی بشر گردانید تو ما را بلسان عربی روشن و بزبان واضح بین خبر ده از وصی و امام بعد از حسین ابن علی (ع). در آن دم آن حجر بامر ایزد عالم بنوعی بحرکت و اهتزاز آمد که نزدیک بآن بود که از موضع و مقام زائل گشته آرام نگیرد. بعد از آن حضرت قادر سبحان آن را بنطق و بیان در آورد و بزبان عربی روشن و آسان گفت: بار خدایا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام حقّ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) و ابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. چون محمد بن الحنفیه این نوع شهادت از حجر الأسود در باب وصیت و امامت علی بن الحسین علیه السلام و التّحیه مشاهدت نمود اقرار بولایت حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود. پس آنگاه رجعت و انصراف بمنزل خود نمود

احتجاج علی بن الحسین ع بر عدهای و طلب باران او و باریدن ابر

احتجاج علی بن الحسین ع بر عدهای و طلب باران او و باریدن ابر از ثابت البنانی منقول و مرویست که من با جماعت بصریان مثل ایوب سجستانی و صالح المروی و عتبه الغلام و حبیب الفارسی و مالک بن دینار براه کعبه معظمه بقصد حجّ بیت الله الحرام احرام بسته بودیم و بعد از قطع منازل و طی مراحل چون الاحتجاج، ج ۳، ص: ۱۹۹ داخل آن مکان و محلّ شدیم آب در آن موطن و مآب بغایت کم و نایاب بود و مردمان را از شدّت عطش بی تاب و در حیرت و اضطراب دیدیم اهل مکه تفرّع و تضرّع بما نمودند و حجاج نیز استدعا و التماس فرمودند که ما بواسطه ایشان طلب آب از حضرت و هاب نمائیم چون بکعبه رسیدیم و طواف خانه واهب یگانه نمودیم از کریم متعال از روی تضرّع و ابتهال و تخضع و تخشع احوال التماس و سؤال اعطای غیث بسکینه آن محلّ فرمودیم ایزد معبود اجابت و استدعاء ما ننمود و ما را در آن باب حیرت تمام روی نمود و بهمان حال در کمال ملال بودیم ناگاه جوانی مکروب محزون که اثر صلاح و رستگاری و سیمای فلاح و خشیت ایزد باری ازو جنات احوال او معلوم و مشحون بود و از گریه در قلق و اضطراب و از خوف عقاب بی تاب شده لیکن شروع در طواف کعبه ملک الزّروف نموده چون طواف خانه باتمام اشیاء هفتگانه بانجام و انصرام رسانید روی توجّه بسعدت و اقبال بجانب ما ارباب ارادت و أصحاب اطاعت آورد و گفت: یا مالک بن دینار و یا ثابت البنانی و یا ایوب السجستانی و یا صالح المروی و یا عتبه الغلام و یا حبیب الفارسی و یا سعد و یا عمر و یا صالح الأعمی و یا رابعه و یا سعدانه و یا جعفر بن سلیمان ما گفتیم: لَبَّیک و سعد یک یافتی آنگاه فرمود که: آیا در میان شما کسی هست که حضرت رحیم الرحمن او را از روی مودّت و محبت مهربان و خواهان باشد؟ گفتیم: ای جوان بر ما است دعا و التماس از حضرت مهیمن منّان و بر او است اجابۀ اعطا و احسان، چون حضرت امام السّاجدین زین العابدین (ع) این سخن از ما شنید فرمود: که شما از کعبه دور شوید که اگر در میان شما کسی میبود که حضرت واجب الوجود او را دوست میداشت اجابت مینمود و شنید که میگفت که: ای سیّد و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۰ مالک من بآن محبتی که ترا با منست که باعطاء و احسان آب باران این تشنه

لبان را سیراب گردانی. راوی گوید که: هنوز آن برگزیده ایزد علّام کلام با تمام نرسانیده بود که باران مانند دهان مشک گشاده گشته روان شود، از آسمان روان گردید ثابت البنانی گوید که: من گفتم: ای جوان محبت حضرت قادر سبحان بشما چگونه دانستی که ایزد تعالی را بمودّت خود قسم دادی؟ حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود که: اگر حضرت واجب- الوجود مرا دوست نمیداشت مرا خوشحال نمیگردانید چون من دانستم که مرا دوست میدارد لهذا واهب متعال را بمحبت او نسبت بمن استدعا و سؤال نمودم و حضرت ربّ العزّت نیز التماس مرا باجابت مقرون گردانید و سکنه این مکان را سیراب و ریّان نمود. پس از آن ولیّ ایزد جبار از ما استدبار فرمود و در آن حال انشاء این مقال فرمود. شعر: من عرف الربّ فلم تغنه معرفه الربّ فهذا شقی ما ضرّ فی الطّاعه ما ناله فی طاعه الله و ما ذا لقی ما یصنع العبد بغیر التقی و العزّ کلّ العزّ للمتقی چون این کلمات بسمع ما و یاران رسید حیرت در حقّ اخلاص او به حضرت ملک تعالی از حیز بیان متجاوز گردید که یا ربّ این جوان از کدام دودمان رفیع الشّان و از کدام خاندان باشد در آن زمان از اهل مکه از حقایق ذات عالیشان استعلام و استعلان نمودم گفتند این علی بن الحسین بن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۱ علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

[بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت]

[بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت] و حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصادق (ع) از پدرش امام محمّد الباقر (ع) و آن بزرگوار از پدرش علی بن الحسین (ع) و آن حضرت از آبای کرام عظام علیهم السّلام روایت کنند که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود ما و اولاد ما ائمه دین و اوصیای سید المرسلین الی یوم الدّین خواهیم بود. و حضرت سید السّاجدین علی بن الحسین (ع) فرمود که: ما ائمه مسلمین و حجج خدای تعالی بر تمامی مخلوقین و سادات مؤمنین و قاده غرّ محجّلین و موالی ارباب دین و ما امان اهل زمینیم چنانچه نجوم امان- اهل آسماناند و بسبب وجود وافر الجود ما آسمان بغیر دعایم و بنیان بر قرار و امان و مستحکم بمکانست و ساقط بزمین نگردد. و بنا تمسک السّماء أن تقع علی الأرض و بوسيله ما زمین اهل خود را فرو نمیرد و بجهت ما باران از آسمان جاری و عیان گردید. و بنا تمسک الأرض أن تمید بأهلها و بنا ينزل الغیث من السّماء و ينشر الرّحمه. و بواسطه وجود و ذات فایض البرکات ما نشر رحمت از آسمان به زمین و ظهور و فرج برکت از زمین بجهت سکنه زمین گردد و اگر از ما کسی در زمین باقی نماند اثر از زمین نیز نماند. بعد از آن فرمود که: یقین از روزی که خدای تعالی آدم علیه السّلام را ایجاد نمود هرگز زمین از حجت ربّ العالمین خالی نماند خواه ظاهر مشهور یا غایب مستور تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت آن حجت ربّ العزّت باقی در زمین و اگر حجت در زمین موجود نبودی هرگز ایزد معبود معبود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۲ نشدی. و از ابی حمزه الثّمالی منقول و مرویست که أبو خالد کابلی گفت: که من روزی بخدمت سید و مولای خود علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام مشرف شدم و گفتم: یا ابن رسول الله (ص) مرا خبر ده از سکنه زمین که طاعت و متابعت و مودّت و محبت ایشان واجب و لازم بر تمامی اهل عالم است و بعد از رسول صلی الله علیه و آله السّلام اقتدا بآن بر اناام بامر ایزد علّام از فروض متحتّم است. آن حضرت فرمود: ما بدرستی که اولی الامری که حضرت ایزد داور ایشان را ائمه همگی و تمامی بشر گردانیده و طاعت و متابعت ایشان را بر جمیع انس و جان واجب و عیان فرمود حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از حسن و بعد از حسن علیه السّلام حسین (ع) پسران علی بن ابی طالب علیه السّلام پس از ایشان امر ولایت و امامت منتهی بمن گردید. آنگاه ساکت شد من گفتم: یا سیدی از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بما رسید که آن حضرت فرمود که: زمین خالی از حجت ارحم الرّاحمین برای مخلوقین نماند و شما انتهای امامت و ولایت بذات فایض البرکات خود نسبت دادید پس حجت و امامت بعد از شما که خواهد بود؟ حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: امام و حجت بعد از من پسر محمد و نام او در تورات باقر مبقر علم و مظهر آنست، و بعد از محمّد پسر او جعفر (ع) و نام مبارک او در نزد اهل آسمان صادق (ع) است. من گفتم: یا سیدی و مولائی ای

صاحب و مالک من همگی و تمامی ائمه صادقان و امناء حضرت ایزد منانند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۳ وجه تخصیص این اسم بآن شبان چراست باید که از روی مرحمت و احسان برای این بنده خاص خود بیان و عیان نمائی. آن حضرت (ع) فرمود که: پدرم حکایت کرد از پدر بزرگوار خود حضرت علی (ع) گفت که: حضرت رسول ایزد معبود فرمود که: هر گاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام متولّد گردد باید که او را بصادق مسمّی گردانید زیرا که ولد پنجم او که ایضا مسمّی به جعفر است دعوی امامت نماید و این نوع جرأت بر حضرت ربّ العزّت از روی کذب فرماید. پس او در نزد خدای وهّیاب کذاب و مرتاب و مفتری بحضرت خدای وهّیابست و او مخالف حکم پدر و حاسد برادر اوست و این آن کس است که کشف ستر خدای تبارک و تعالی در هنگام غیبت ولیّ ایزد علّام نماید. پس آنگاه حضرت علی بن الحسین (ع) گریه بسیار کرد و گفت: گوئیا من جعفر کذاب را می بینم که طاغیان زمان خود را ترغیب و تحریص بر تفتیش امر ولیّ الله تعالی که غایب در حفظ و حمایت اله و محروس و در پناه بود مینماید و متوکّل را بحرم محترم پدر مکرم از روی جهل و حرص گردد تا مطلع بولادت آن صاحب سعادت و مظفّر بر آن ولیّ ربّ العزّت شده او را بطمع میراث پدر بقتل آرد و أخذ حقّ او بغیر حقّ نماید. أبو خالد گوید که: من گفتم: یا ابن رسول الله (ص) این امر چنان خواهد شد که شما فرمودید؟ گفت: آری مرا به پروردگار قسم است که این مقدمات در صحیفه که ذکر محن که بر ما ائمه الهدی علیهم السّلام جاری و ساری خواهد شد، الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۴ مکتوب و مرقوم است که بعد از حضرت رسول آخر الزّمان به ما چنین و چنان شدید و محن واقع و عیان خواهد شد. أبو خالد روایت کند که من بآن حضرت عرض نمودم که: یا ابن رسول الله (ص) بعد از آن احوال آن اعیان در جهان بچه نوع انجام و انصرام خواهد یافت؟ حضرت سید السّاجدین امام زین العابدین (ع) فرمود که: ایّام امامت و ولایت ممتدّ بایّام غیبت ولیّ حضرت ایزد داور امام ثانی عشر از اوصیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم گردد و همین اعیان بعد از نبی الانس و الجنّ ائمه و هدایت تمامی خلقانند. آنگاه حضرت ولیّ الله علی بن الحسین (ع) فرمود که: یا ابا خالد اهل زمان غیبت آن ولیّ ربّ العزّت که قائل بامامت و منتظر ظهور آن صاحب سعادت اند بهترین اهل زمان و افضل آن خلقانند زیرا که قادر سبحان اعطای عقول و افهام و معرفت بایشان از روی مرحمت و احسان چندان نمود و اسباب غیبت آن امام الامّه را بنوعی بر ایشان واضح و عیان فرمود که غیبت آن حضرت در پیش امت آن وقت بمنزلت مشاهدت و رؤیت است و آن شیعیان و محبّان ما را حضرت واجب تعالی در آن بمنزله مجاهدان و غازیان در خدمت رسول ایزد منّان بسیف و سنان گردانید و این جماعت مخلصان به حقّ و شیعیان ما از روی صدقند و این طایفه اعیان قائل بدین خدای تعالی بسرّ و آشکارا و بعلاّیت و خفا در تمامی صباح و مساء اند. بعد از آن علی بن الحسین (ع) فرمود که: انتظار فرج در ایّام شدّت ارباب بلّیت را از اعظم فرج است بیگمان و شبهت. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۵

بیان امام سجاد ع در مورد هدایت و ایمان و قصاص

[بیان امام سجاد ع در مورد هدایت و ایمان و قصاص] و باسناد مقدّم مذکور از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام مروی و منقول است در تفسیر آیه قول حضرت ایزد وهّاب و لکم فی القصاص حیاة یا اُولی الألباب. یعنی: ای امت سید البریّات شما را در قصاص حیات است زیرا که چون شخصی اراده قتل کسی نماید بعد از آنکه عالم و عارف و شاهد، و واقف گردد که اگر او آن کس را بقتل رساند البتّه وارث مقتول آن قاتل را به قصاص مورث خود مقتول میگرداند بی شبهه در آن حال جرأت و اقبال بقتل آن بنده ایزد متعال ننماید و بواسطه همین از قتل بلکه از اراده آن باز آید پس در این حال که آن شخص از ترس قصاص ترک قتل نمود این کفّ از قتل موجب حیات دو بنده عزّ و جلّ گردید یکی جانی و دیگر مجنّی علیه، بلکه وسیله حیات غیر این دو کس از سایر بندگان خدای تعالی و تقدّس است زیرا که مردمان چون بدانند که اگر اقدام بقتل خلقان نمایند بموجب امر قادر سبحان قصاص واجب و عیان گردد در آن زمان بی شبهه و گمان جرأت بر آن ننمایند. یا اُولی الألباب، یعنی: ای صاحبان عقول. لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ،

یعنی: وجوب قصاص محض بواسطه تقوی و رستگاری و نجات از شدت عذاب ایزد باری است. پس آنگاه حضرت امام الاثمه زین العابدین علیه السّلام و التّحیه فرمود که: ای بندگان حضرت ایزد مَنّان این قصاص قتل شما برای آن کسی است که او را در دار دنیا بقتل رسانید و روح آن بنده واهب سیّوح را فانی گردانید و چون شما را در عوض قصاص کنند تحمّل که در آخرت شما را از آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۶ طلب و بازخواست نکنند. آیا دوست دارید که شما را مخبر و مّطلع گردانم بچیزی که آن اعظم از قتل و آنچه حضرت عزّ و جلّ بر قاتل واجب و لازم گردانید از آنچه آن اعظم از این قصاص است. آن جماعت گفتند: بلی یا بن رسول آخر الزّمان این کلمات مرحمت و احسان است. حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: اعظم از این قتل آنست که بسبب آن بحال این محبّان و شیعیان بقتل آرند که أصلاً آن منجر نگردد، بعد از آن آن را زندگی نیاید. حضّار مجلس بهشت آثار گفتند: یا بن نبیّ المختار آنچه آن اعظم از قتل انسان و قصاص ایشان کدام است. حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: آن گمراهی از ادراک نبوّت حضرت رسالت پناهی است و اضلال از ولایت علیّ و آل علیهم سلام الله الملك الفعّال و سلوک مسلک غیر سبیل حضرت ذو الجلال و عادی گردد بوسیله اتّباع طریق أعداء علیّ علیه السّلام و قایل بامامت آن عادیان لثام و دفع حقّ علیّ علیه السّلام نموده منکر فضل آن ولیّ عزّ و جلّ گردد و آن را اعطا به اعدای آن حضرت نماید و أصلاً پاک از آن نداشته باشد و تعظیم دشمن آن ولیّ حضرت مهیمن را دوست داشته باشد پس این کشته شدن در آن عالم باعث تخلید مقتول در نار جهنّم است زیرا که جزای آن قتل پیوسته خلود و ابود در آتش دوزخ است. و از حضرت أبو محمّد الحسن بن علیّ العسكري علیه السّلام مروی و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۷ منقول است که: مردی با خصم خود بخدمت حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام آمده گفت: یا بن رسول الله این مرد پدرم را بقتل آورد. حضرت سیّد السّاجدین امام زین العابدین (ع) از مدّعی علیه حقیقت آن استعلام نمود آن کس اعتراف بقتل پدر مدّعی فرمود در حال آن ولیّ ایزد متعال بر او قصاص و قتال واجب و لازم بناء علی اقراره گردانید و بعد از آن از مدّعی قود سؤال عفو از قتل مدّعی علیه نمود و فرمود که: چون عفو او موجب بسیاری ثواب و اجر از حضرت عزیز و هابست آنسب آنست که تو از قتل او در گذری و نفس او را بمعرض تلف نیاری. نفس مدّعی علیه به کلام عفو راضی و خوشحال نگردید. حضرت علیّ بن الحسین (ع) در آن حال روی بآن ولیّ دم یعنی مدّعی که مستحقّ از طرف از برای قصاص بود آورده گفت: اگر این مرد را بر تو فضل و حقّ باشد باید که بخاطر آری و این جنایت را باو بخشی و او را بوسیله آن حقّ نکشی و طلب مغفرت این گناه او از حضرت آله نمائی و او را باین جرایم عفو فرمائی. آن مرد گفت: یا بن رسول الله (ص) او را بر من حقّ است لکن آنقدر نیست که از واسطه آن او را عفو نمایم و خون والد خود طلب نفرمایم. حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که: از او چه میخواهی گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اگر اراده شما باشد که من بهمان حقّ قلیل او با او مصالحه بدیت کنم و از قتل او در گذرم من نیز صلح کردم و عفو او نمودم. حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: حقّ او در ذمه شما الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۸ چیست؟ گفت: یا ابن رسول الله (ص) تلقین توحید خدای مجید و نبوّت حضرت رسول لازم التّمجید (ص) و تعلیم امامت علیّ بن ابی طالب (ع) و ائمه معصومین علیهم سلام الملك الحمید بما نمود. علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: این وفا و کفایت بخون پدرت باعتقاد تو نمیکند. و الله بخدای عالم مرا قسم است که این تلقین و تعلیم اعیان دین قویم و آداب شریعت مستقیم سوای خون انبیای مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین وفا و کفایت بدماء تمامی اهل زمین از اوّلین و آخرین اگر مقتول شوند مینماید لیکن وفا بدماء انبیاء و ائمه الهدی علیهم السّلام نکند

[احتجاج علی بن الحسین ع بر شهاب زهری]

[احتجاج علی بن الحسین ع بر شهاب زهری] و از حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد بن علیّ الباقر علیهم السّلام منقول و مرویست که محمّد بن شهاب الزّهری داخل دولتسرای حضرت علیّ بن الحسین (ع) شد و بشرف بساطبوسی آن حضرت مشرف گشته لیکن

با کمال حزن و اندوه بود. حضرت علی بن الحسین علیه السلام چون او را بدان حال مشاهدت نمود و فرمود که: یا فلان چرا مغموم و مهمومی؟ گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غم و هم و اندوه و ألم بر من متابع و متوالی گردید بواسطه آنکه مرا ممتحن گردانید بجمعی که حسیاد نعمت من و طامعان مال من از آن جماعت که از ما امیدواریها میداشتند، و من نیکوئیها نسبت بایشان کردم و از آن جماعت گمان خوبی و احسان داشتم ظن من خلاف واقع بود و بغیر آزار از آن طایفه امر دیگر متصور شود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۹ حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: یا فلان حفظ لسان در حق اخوان باعث صید دلهای ایشان و مالکیت آن محبان است. زهری گفت: یا بن رسول الله (ص) من نیکوئی بایشان آنچه از دست و زبان می آید تقصیر در آن ننمودم. سید الساجدین علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، زنهار زنهار، عجب بنفس خود راه ندهی و متکلم بکلام نگردی که چون بدلهای مردمان رسد انکار تو بر ایشان واجب و لازم گردد و اگر ترا احياناً عذر آن کلام باشد بسا که هر کس آن عذر ترا نشنود و ترا قدرت و امکان نیست که آن عذر را بز و بحر بشنوانی. ای زهری هر گاه عقل کسی در باب مقدمه کامل نباشد و بحقیقت آن چیز کما ینبغی و یلیق نرسد یقین که هلاکت آن کس در آن امر بغایت سهل و آسان است. یا زهری نه طریق زیست و سلوک در میان مسلمانان آنست که همگی ایشان را بمنزله اهل بیت و خویشان خود شمرد، پیران ایشان را به منزله پدر دانی و جوانان ایشان بجای فرزند خود قیاس کنی و جمعی که در سنّ با تو شریک و سهم باشند آنها را برادران خود دانی تا در طریق سلوک در نمایی و هر گاه بمتابعان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین نوع سلوک کنی پس بکدام طایفه از این مردم راضی بتعدی و ظلم گردی، و خوشحال بنفرین و دعای بد و ستم کدام جماعت از این مردم شوی، و کدام طایفه را هتک ستر ایشان کنی. یقین که هر گاه ایشان بمنزله پدر و برادران و فرزندان باشند هرگز الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۰ راضی بسلوک خلاف رضای ایشان نگردی و اگر شیطان بعرض تو رساند که تو افضل از سایر مسلمانان اهل قبله در معرفت و ایمان خواهی بود، پس باید که نظر بحال هر یک از اهل قبله نمائی اگر آن کس از تو بزرگتر باشد پس بگوئی که آن بنده ایزد سبحان چون در عمل صالح و ایمان سبقت به من دارد پس او یقین از من بهتر خواهد بود و اگر او در سنّ از تو اصغر باشد که بنفس خود گوئی که من بآن بنده الهی در معاصی و ملاهی و گناه و روسیاهی سابقم پس بواسطه این همین بنده ارحم الراحمین از من بهتر خواهد بود. و اگر در سنّ برابر تو باشد باید که بنفس خود گوئی که من در گناه خود مقیم و در گناه او بشکّ چرا یقین را بشکّ بگذارم و آن را بعمل نیارم. و اگر جمیع مسلمانان را در تعظیم و توقیر و تکریم و تبجیل خود راغب و تحریص نمائی، پس بگوئی که این فضل و احسان از توجه و مرحمت واهب بی امتنان است که آن جماعت نسبت بشما ظاهر و عیان کردند و اگر از این جماعت آزار و جفا و انقباض و ایذا از سرا پا بینی آن را از وزر و خطایای خود دانسته که بآن مؤاخذ گشتی بدرستی که تو اگر آنچه من گفتم عمل نمائی حضرت عزّ و جلّ این امر را بتو سهل و یسیر و عیش ترا بغایت خوش و قریر گرداند. باید که اصدقاء خود را بسیار و اعداء را کم و خوار گردانی و از ترخم که بمردم نمودی خوشحال باشی و از آنکه کسی بتو جفا کرده باشد و تو مکافات به جفا نکرده باشی در تأسف و بدحالی نباشی. ای زهری بدان که اکرم و اسخی مردمان بمعشر مردمان آن کسی است الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۱ که خیر ایشان بسایر خلقان فایض و رایگان باشد و حال آنکه آن کسی از تمامی مردمان مستغنی باشد و محتاج نباشد و سخی ترین مردمان بعد از او بمردمان آن کس است که از مردم اظهار استغناء نماید هر چند محتاج به ایشان باشد، زیرا که ارباب ثروت و منال و مخلفات تر که اموال خود را در عقب خود گذارند چون کسی مزاحمت بحال و مال ایشان نرساند اهل دنیا آن کس را نسبت بجود کریم دانند و بر کسی که مزاحمت بمال و مخلفات متعقبه ایشان برساند بلکه آن کس ایشان را بآن مال ممکن و مسلط گرداند، آن شخص در نزد ایشان اعزّ خلایق و اکرم بندگان ایزد خالق است. و باسناد متقدم ذکره از سلطان سریر قضا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول و مرویست که آن حضرت فرمود که: حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: اگر شما شخصی را ببینید که سلوک او خوب و مرغوب و صفت و سیرتش محبوب بود و از پارسائی مسارعت در نطق و بیان ننماید و خضوع و خشوع در عبادات خالق البریات و

در حرکات در میان مردمان نماید باید که شما مغرور بآن و فریفته ایشان نشوید زیرا که اکثر مردمان که ایشان را دست به زخارف و باقی مشتبهات دنیا و رکوب محارم و مستلذات ما فیها نیست بغیر نیت و صورت او بدل و او خایف و بد دل گردد، پس آن شخص دین را در میان خلقتان مانند آلت صید آهو گرداند و امثال این جماعت پیوسته مختل احوال مردمان و وسیله فسق و معصیت ایشانند زیرا که ضعف و عدم قدرت از تمکن و تصرف مال حرام باعث منع و زجر مردمان از آنست پس هر گاه شما جمعی را ببینید که آن جماعت احتراز و اجتناب بعزّ منع و ابرام مینمایند باید که شما مغرور و فریفته آن نشوید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۲

بدرستی که شهوات و دواعی نفس هر کس از خلائق خالق اقدس - مختلف است بسا کسی که چشم از مال حرام بردارد اگر چه آن بسیار باشد لیکن نفس آن شخص متحمل فضایح و قبایح دیگر شود. پس اگر چه از آن محترز و مجتنب است، اما باین امور قبیحه ملوث و به افعال مرتکب است. و اگر ببینید که از آن نیز اجتناب کند باز مغرور نشوید تا آنکه نظر بعقده عقل او نمائید بسا باشد که ترک جمیع ملاحی و معاصی نماید امّا نه از روی عقل تمام و فراست لا کلام پس بسا باشد که آنچه مفسد او باشد او جاهل آن بود در این حال آنچه فساد او نماید بواسطه جهالت و نادانی او بسیار - بسیار بیشتر است از آنچه مصلح او بعقل و جهد اوست. و اگر عقل او را متین و محکم و فراست او را استوار و مستحکم دانید باید که مغرور و فریفته نشوید تا آنکه نظر کنید که آیا هوا و هوس او بر عقل او غالب است یا عقلش بر هوا متغلب و ایضا نظر بر محبت و مودت بر ریاست و حکومت باطله دنیا و بر عدم میل و زهد او از زخارف این سرا و ما فیها نمائید زیرا که جمع هستند از مردمان که ایشان خسر الدنیا و الآخره اند. و این جماعت ترک دنیا برای دنیا کردند و لذت ریاست باطله عاجله را افضل از لذت اموال و نعمت مباحه آجله میدانند. پس ترک نعم آخرت همگی بواسطه ریاست باطله این جهانی از روی جهل و نادانی نمایند، تا آنکه اگر با جدی ایشان گوید: اتقِ اللهَ اخذته العزّة بِالْإِثْمِ فَحَسِبُهُ جَهَنَّمَ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ آن کس را مخبط عشوا گویند و حال آنکه او را اول طلب باطل او با بعد غایت خسارت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۳ کشد، و چون مدام در طلب امر باطل نافرجام باشد حضرت پروردگار علّام او را کشاند بچیزی که او قدرت طغیان از آن نداشته باشد. و آن ضالّ در آن حال آنچه ایزد متعال حرام گردانید حلال داند و حلال را حرام گرداند و همان که ریاست باطله دنیویّه برای او سلامت ماند او اصلاً پاک از ترک و فوت آداب دین و ملت ندارد زیرا که او اختیار شقاوت به واسطه دنیا کرده. اولئك الذين غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مَّهِيناً. لیکن مرد تمام و نیکو در معرفت و شناخت حضرت لا- آله الهو و مطیع اوامر و نواهی رسول او آن مرد است که هوای خود را تابع امر خدای تعالی و قوای خود را مبذول رضای حضرت خالق البرایا گرداند و ذلت را با حقّ اقرب به عزّ ابد از عزّت امر باطل هر چند بیحدّ بود داند و عالم و عارف و شاهد و واقف شود بآن که متحمل قلیل از ضراء و شدايد آلام دنیا. البتّه مؤدّی بجلال عقبی و دوام آن از مزایای انعام حضرت ایزد علّام گردد و در آن سرای ابد که اصلاً منقطع و متبدّد نگردد. و نیز بداند که اگر تابع هوا و هوس و مشتبهات نفس گردد از کثرت شرّ او آنچه ملحق و مختصّ آن کس شود بی شبهه و ارتباب او را مؤدّی گرداند به عذاب حضرت مالک الرقاب که آن را اصلاً انقطاع و زوال در هیچ باب نباشد. پس این مرد مردی نیکو و در علم و حال و معرفت و کمال متفرد است به این مرد متمسک و مترجّی و البتّه شما نسبت باو تشبّث و اقتداء به پروردگار توسّل و اقتفاء نمائید، زیرا که دعای او ردّ و طلبش از حضرت ایزد أحد - مستردّ نگردد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۴ و بر عارف نکته دان واضح و عیان و لایح درخشان است که این صفات مذکوره امّهات صفات کلامی دین و عرفای صدق و یقین است، و سالک مسالک شریعت و طریقت را رعایت این صفات کامله از مفترضاتست. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۵

ذکر در بیان احتجاج ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام بر جمعی از خوارج و غیره

ذکر در بیان احتجاج اَبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهما السّلام بر جمعی از خوارج و غیره محمّد بن مسلم از حضرت ولیّ ایزد قادر اَبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر (ع) روایت کند که آن حضرت (ع) در تفسیر آیه کلام ایزد بصیر قوله تعالی: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا فرمود: هر کرا دلیل بر خلق سماوات و اَرْضین و اختلاف لیل و نهار و دوران فلک بآفتاب و ماهتاب و باقی آیات عجیبه و علامات غریبه نباشد بر آنکه در وراء این صنایع مکنونات و بدایع مصنوعات امریست که آن اعظم از هر یک آن- صنایع بدیعه و بدایع عجیبه است پس او در آخرت اَعْمی است آن حضرت فرمود که: چون او این مصنوعات را بمعاینه نبیند اَعْمی و اَضَلُّ سَبیل است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۶ نافع بن اُزرق از آن ولیّ ایزد خالق داور یعنی اَبی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام سؤال نمود و گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرا خبر ده از خدای عزّ و جلّ از چه وقت و چه محلّ بود حضرت اَبی جعفر علیه السّلام فرمود که: کدام وقت و زمان بود که ایزد مَنان نبود تا من ترا خبر دهم که از کدام وقت ربّ العزّت و ذات منزّه لم یزل و لا یزال ایزد متعال فرد صمد که اصلاً أخذ صاحب و ولد ننموده و ننماید پیدا شد. عبد الله بن سنان از پدرش روایت کند که من بخدمت حضرت اَبی جعفر محمّد الباقر (ع) حاضر شدم در همان دم مردی از خوارج بنزد آن ولیّ ایزد عالم آمد و گفت: یا اَبی جعفر (ع) شما عبادت و بندگی کدام چیز به تقدیم میرسانید؟ آن حضرت فرمود که: بندگی خدای تعالی مینمایم. آن مرد گفت: او را دیدی؟ امام اَبو جعفر (ع) فرمود: بلی امّا بمشاهده عیون و ابصار دل حضرت مهیمن عزّ و جلّ را بحقایق ایمان و انوار آن می بینند ذات حضرت خالق جنّ و ناس شناخته بقیاس و مدرک بحواسّ و مشابه بهیچ احدی از ناس نگردد بلکه موصوف بآیات و مشهور و معروف بدلالات بی شبهه و التباس است، جور در حکم قادر عالم و تعدی در امر غنی سالم نیست اینست خدای لا اِلهَ اِلَّا هُوَ که خدائی جز او نیست. چون آن مرد از آن ولیّ بیچون این کلمات استماع نمود از خدمت او بیرون شد و گفت: که الله اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ یعنی حضرت ایزد علّام اَعْلَمُ اعدل است بوضع و قرار بر چیزی بمحلّ که لایق و سزاوار آن چیز بحکم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۷ واحد غفّار عزیز است چنانچه امر رسالت و حکم ولایت را در سلسله محمّد و اوصیای آن رسول مختار مقرر و پایدار گردانید.

[احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا]

[احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا] و ایضا محمّد بن مسلم از حضرت اَبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهم السّلام روایت کند که آن حضرت در صنعت حضرت آله فرمود که: واجب تعالی و أحد و صمد و اُحدی المعنی است و او را معانی بسیار مختلفه بموجب عقل و رویت نیست. من گفتم: فدای تو گردم بدرستی قوم از اهل عراق را گمان در حقّ قادر علی الاطلاق چنانست که سمیع نه بغیر آلت سمیع و بصیر نه بغیر آلت بصر است، یعنی الله تعالی سمیع است بعین آنچه شنیده شود و بینا است بعین آنچه دیده شود. آن حضرت گفت: دروغ میگویند و آن جماعت ملحدانند که تشبیه ذات خدای تعالی ببعضی اشیاء نمودند و میگویند که خدای قدیر سمیع و بصیر است بمعنی آنکه سمیع است به آنچه بینید و بصیر است بآنچه بآن شنوید. من گفتم: یا بن رسول الله (ص) گمان ایشان چنانست که حضرت ایزد مَنان بصیر است بآنچه بعقل در آید. آن حضرت فرمود: که خدای تعالی ازین صفت منزّه و مبراست، زیرا که آنچه متعقل گردد آن برای کسی است که بصفات مخلوقین باشد و حضرت الله تعالی متّصف باین صفات نیست.

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب]

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب] بمعنی اصحاب ما روایت کردند که عمرو بن عبید بخدمت محمّد بن علیّ الباقر (ع) حاضر شد و گفت فدای تو گردم قول خدای عزّ و جلّ: وَمِنْ يَحْتَلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ آن غضب کدامست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۸ آن حضرت فرمود که: آن عبارت از عذابست یا عمرو زیرا که غضب از صفات مخلوقین است، و چون

چیزی بکسی رسد که او را از طبیعت جبلی برهاند و مغیر بحالت دیگر گرداند آن را غضب گویند. پس کسی که زعم او چنان باشد که رضا و غضب بغیر حال ذات ایزد متعال بحال دیگر گردد و از آن حال رضا بغضب و غضب برضا منتقل گردد چه اگر ربّ العالمین موصوف بصفت چنین گردد پس بیقین ذات ارحم - الزّاحمین متّصف بصفات مخلوقین شود. و از ابی الجارود مرویست که: حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: هر گاه من بواسطه شما حدیث و حکایت کنم بچیزی باید که از من سؤال آن از کتاب ایزد سبحان نمائید. بعد از آن فرمود که: حضرت رسول واجب الوجود نهی از قیل و قال و فساد مآل و کثرت سؤال از بسیاری امانی و آمال نمود. پس شخصی گفت: یا ابن رسول الله (ص) حضرت عزّ و جلّ این در کتاب ایزد لم یزل در کجا است؟ آن حضرت فرمود که: این در آیه: لا خَیْرَ فِی کَثِیْرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَتِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ. و در محلّ دیگر عزّ و جلّ میفرماید که: لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ. و در جای دیگر فرمود که: لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ.

[بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او]

[بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او] و از ابی الیاس چنان مرویست که من از حضرت ابا جعفر محمد الباقر علیه السّلام از معنی قول خدای تعالی و اُنیده بروح منه استعمال و استفهام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۱۹ نمودم آن حضرت فرمود که: روح مخلوقیست حضرت خالق آن را بحکمت خود در حضرت آدم و عیسی خلق و ایجاد فرمود. محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر محمد الباقر علیه السّلام سؤال از قول خدای متعال: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي نمود که یا ابن رسول الله (ص) این نفخ روح بحکم حضرت ایزد سیّوح بچه نوعست؟ آن حضرت فرمود که: بدرستی که روح متحرّک بتدریج است و او را به واسطه آن روح گویند که آن مشتقّ از ریح است و روح را اخراج از ریح بواسطه آن کردند که روح را انس از ریحت. و امّا وجه آنکه حضرت ایزد اقدس اضافه روح بذات مقدّس خود کرد آنست که روح آدم و عیسی را از سایر ارواح اصطفاء و اختیار نمود، چنانچه خانه از خانها را برگزیده و اختیار فرمود و گفت بیتی و یکی از رسول مرسل خود گفت: که خلیل من و هر چه مانند آنست و همه اینها مخلوق و مربوب و مدیر بخضوعست. و از ابی القاسم مروی و منقول است که من از حضرت ابا جعفر محمد الباقر علیه السّلام سؤال نمودم که یا ابن رسول الله (ص)، در بعضی روایت واقع است که خدای عالم خلق و ایجاد آدم (ع) بر صورت خود نمود مگر حضرت واجب الوجود را صورت و صنعت خاصّه بود که تا آدم بر آن صورت و هیئت مخلوق و موجود شود و آن کدام صورت خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: آن صورت محدثه مخلوقه است که خدای تعالی بعد از ایجاد و اصطفاء و اختیار آن از سایر صور مختلفه الأعیان نمود و آن را اضافه بنفس اقدس خود فرمود چنانچه کعبه و روح را بذات مقدّس خود مضاف الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۰ گردانید و گفت: بیتی و در جای دیگر فرمود: که نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و أمثال این بسیار است.

[احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قیامت]

[احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قیامت] و از عبد الرحمن بن عبد الله الزّهری منقول و مرویست که: در سالی که هشام بن عبد الملك اراده حجّ بیت الله الحرام نمود در هنگام که داخل مسجد الحرام میشد تکیه بر دست غلام خود سالم نموده بود در آن حال ولیّ ایزد متعال حضرت محمّد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام الله الواحد الفعّال در مسجد ایزد علّام نشسته بود چون سالم آن امام اهل عالم را دید در همان دم بمولای خود گفت: یا امیر المؤمنین این است محمد بن علی بن الحسین (ع). هشام گفت: همین است که اهل عراق مفتون و فدوی او باشد؟ ای سالم بنزد او رو و بگوی امیر المؤمنین میگوید که چه چیز است آنکه مردم در روز قیامت و در وقت حساب و کتابت مشغول باکل و شرب آن گردند تا آن وقت که در میان ایشان حکم بجنان یا بدخول نیران شود؟ چون سالم پیغام هشام بآن امام علیه السّلام رسانید در همان ساعت آن امام الّامّه باقبال و سعادت فرمود که آن در وقت

و زمانی است که جنّ و بشر در آن محشر بامر ایزد اکبر که بر مثال فرضه زمین پاک بلا احجار که در آن فواکه و اثمار عیون و آنهار بسیار ظاهر و آشکار باشد حاضر شوند و در آن ماکل و مشرب اکل و شرب نمایند تا آنکه ایزد وهاب از کتاب و حساب فارغ گردد. چون سالم بعد از استماع جواب امام (ع) بنزد هشام آمده پیغام او را مجاب گردانید هشام دید که آن خلاصه دودمان سید البشر در کلام برو الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۱ مظفر است در همان اثر از روی اضطرار و تحیر گفت: الله اکبر ای سالم مراجعت بنزد ابا جعفر محمد بن علی الباقر (ع) نمائی و از او استعلام و استفهام فرمای که در آن روز در آن محلّ چه چیز آن مردم را از شرب و اکل معطل گرداند؟ چون کزه ثانیه سالم غلام هشام بخدمت آن امام الانام پیغام گذارد و آن حضرت فرمود که: گرفتاری مردمان بدوزخ تابان ایشان را مشغول از آن شرب و اکل گرداند و آن طایفه را منع از گفتن این کلام اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ نماید. چون سالم این پیغام بهشام نافرجام رسانید او را سکوت تامّ و بهت لا کلام حاصل شد بنوعی که او را قدرت رجعت بکلام در آن مقصد و مرام نماند

[احتجاج امام باقر ع بر گروهی از خوارج]

[احتجاج امام باقر ع بر گروهی از خوارج] روایت است که نافع بن أزرُق بخدمت حضرت امام محمد الباقر (ع) حاضر شده پیش روی آن سرور بنشست و شروع در سؤال مسائل حرام، و حلال از روی استعلام از آن ولیّ ایزد متعال نمود آن حضرت در اثنای آن کلام فرمود که: یا نافع تو باین جماعت مارقین که از عهد و پیمان حضرت امیر المؤمنین علیه سلام ربّ العالمین بیرون رفته‌اند بگوی که: شما فراق و جدائی از خدمت امیر المؤمنین علی (ع) را بچه وجه حلال دانستید و حال آنکه حضرت دمای شما را در طاعت خود قربۀ الی الله ریخته تا آنکه شما را بینائی در دین حضرت ملک تعالی حاصل گشت. اما چون این کلام بآن جمعی لثام گوئی ایشان گویند بشما که وجه مفارقت ما از علی علیه السلام آنست که اگر علی امام بحکم ایزد علّام و نصّ حضرت سید الانام بودی هرگز راضی بحکم در دین خدای عالم نشدی، چون الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۲ اختیار حکم نمود پس او ولیّ خدا و وصیّ رسول مجتبی نباشد. ای نافع بگوی در جواب ایشان که حضرت مهیمن سبحان در شریعت رسول آخر الزّمان حکم مقرر و عیان میان دو نفر از خلقان گردانید چنانچه آیه قرآن لازم الاذعان ناطق و مشعر است بر آن قوله تعالی: فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا. این آیه جلالت پایه در باب ناسازگاری مرد و زن از نزد حضرت ذو-المنن نازل شد و حکم آن تا حال منسوخ و مستأصل نشد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سعد بن معاذ را در قوم بنی قریظه حکم گردانید و سعد بموجب امر سید عالم در میان آن قوم حکم بآنچه رضا و امضای الله تعالی بود مینمود. آیا شما نمیدانید که حضرت امیر المؤمنین حکمین أبو موسی اشعری و عمرو بن العاص السّهمی را امر و حکم نمود که حکم ایشان بقرآن باشد، و أصلاً تجاوز و تعدی از منهج قرآن و رضای ایزد مّیان نمایند و شرط نمود که اگر حکم مخالف حکم قرآن در احکام مردمان نمایند آن حضرت آن حکم بایشان ردّ نماید. ای نافع اگر آن جماعت گویند که: امیر المؤمنین علی (ع) در اختیار حکم موافق امر و حکم ایزد عالم ننمود پس در جواب ایشان بگوی: هر گاه آن ولیّ اختیار آن امر بر وفق کتاب الله فرمود شما مارقین بیراه چون آن وصیّ رسول الله را گمراه میدانید و حال آنکه شما را اطلاع و اخبار تمام است که آن ولیّ ایزد علّام امر و حکم نمود که حکمین حکم بر وفق قرآن نمایند و شرط ردّ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۳ قول ایشان نمود در هنگام که حکم بر خلاف قرآن فرمایند. نافع بن أزرُق بعد از آنکه استماع قول آن زبده و خلاصه اولاد رسول (ص) نمود گفت: و الله این کلامیست که هرگز بسمع من نرسید و بخاطر من خطور و عبور ننمود و این کلام بی شبهه و ابرام حقّ و صدقست ان شاء الله الملك العلّام

[احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص]

[احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص] اَبی الجارود از حضرت اَبی جعفر محمد الباقر علیه سلام الله الودود روایت کند که آن حضرت فرمود که: یا ابا الجارود مردم در حق حسن و حسین پسران رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه میگویند؟ گفتم: یا ابن رسول الله (ص) مردم در باب بنوّ ایشان منکرند، و میگویند که ایشان پسر رسول (ص) نیستند. اَبو جعفر (ع) گفت: پس شما در آن باب چه حجّت بر آن جماعت استقامه نمودید؟ گفتم: یا ابن رسول الله (ص) ما حجّت بر آن جماعت بقول حضرت ربّ العزّت که در حقّ عیسی بن مریم فرمود که: مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ تا آخر قول خدای اکبر کُلِّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ نمودیم و گفتیم با تقصّی مدّت مدید ربّ العالمین تبارک و تعالی حضرت عیسی (ع) را از ذرّیت ابراهیم (ع) گردانید. دوّم- حجّت بر آن طایفه وخیم العاقبه بقول خالق البریه: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ الْآیه. آن حضرت فرمود که: آن جماعت در آن حال چه گفتند؟ گفتم: که ایشان گفتند که: پسر دختر پسر پدر است نه پسر پدر مادر- الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۴ است و اگر اَحياناً پسر دختر را پسر گویند هر آینه آن پسر صلبی نیست. ابا الجارود فرمود که: حضرت اَبو جعفر (ع) روی مبارک بمن آورد، و گفت: من سند این کلام از آیه کتاب ایزد علّام بشما بنمایم که حضرت الله- تعالی آن دو نفر بزرگوار را از صلب رسول الله (ص) شمردند و پسران حضرت رسول ایزد مَنان نامیدند و ردّ این آیه وافی هدایت نمیکند مگر کافر منکر. من گفتم: فدای تو شوم یا بن رسول الله (ص) کجاست آن محلّ که: حضرت عزّ و جلّ حسن و حسین را پسران رسول ذو المنن نامیدند؟ آن حضرت فرمود که: یا ابا الجارود در جایی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که: حُرِّمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ الی قوله وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ باید که از آن جماعت سؤال نمائید که آیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را حلال است که حلیله حسن و حسین را نکاح کند. اگر گویند نعم و الله که دروغ میگویند. و اگر گویند که روا نیست پس و الله ایشان پسران صلبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اند و حلیله ایشان بر آن حضرت علیه الصلوة و السلام حرام نشد مگر به علّت آنکه آن اعیان از صلب رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایزد مَنان اند.

[احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند]

[احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند] اَبی حمزه الثمالی از اَبی الزّبیع روایت کند که او گفت: من در خدمت حضرت اَبی جعفر محمّد بن علی الباقر (ع) حجّ کردم در سالی که هشام بن عبد الملک هم در آن سال بزیارت بیت الله الحرام آمده و نافع غلام عمر بن الخطّاب با او بود چون نافع نظر بسوی اَبی جعفر محمّد الباقر (ع) نمودید الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۵ که در رکن خانه مبارکه حضرت ایزد مهیمن ساکن گشته و خلق بسیار بر سر آن ولیّ ایزد غفار جمع شدند. نافع بهشام گفت: یا امیر المؤمنین این کیست که خلق بر او تکافی نمودند؟ هشام گفت: این محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب (ع) است. نافع گفت: من برخصت امیر المؤمنین علیه السلام بنزد او می‌روم و از مسائل چند سؤال کنم، که آن اسئله را بغیر نبیّ یا وصیّ نبیّ جواب نگویند. هشام گفت: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست البتّه بسرعت تمام باین مقصد و مرام سعی و اهتمام نمائی شاید او را خجل نمائی. نافع بعد از استماع کلام هشام باستعجال خود را بآن مجمع ازدحام رسانید و بر آن جماعت تکیه نمود بنوعی که مشرف بحضرت اَبی جعفر محمّد الباقر (ع) گردید و گفت: یا محمّد بن علی (ع) من کتاب تورات و انجیل و زبور و قرآن در خدمت اعیان مقزّین بآن کتب واهب دیان تلاوت و قرائت فرمودم و تحصیل معرفت تمام بحلال و حرام مذکورین در کتب اربع حضرت ایزد علّام نمودم در این دم بخدمت شما آمدم که سؤال مسائل چند از شما نمایم که جواب آن مسایل بغیر رسول (ص) یا وصیّ رسول (ص) عادل یا پسر رسول (ص) دیگری نتواند گفت. حضرت اَبو جعفر (ع) در آن اثر سر مبارک برداشت و نظر به جانب نافع عمر گماشت و فرمود که: هر چه خواهی سؤال کن. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۶ نافع گفت: مرا خبر ده از تقصّی مدّت متمادی میان محمّد و عیسی علیهما السّلام که چند سالست؟ امام اَبی جعفر محمّد الباقر (ع) گفت: جواب این بقول و اعتقاد خود

میخواهی یا بقول ما ائمه اولیای واجب تعالی؟ گفت: جواب به قول ما و شما بیان نمای تا اعتقاد طرفین بر ما ظاهر و هویدا گردد.

حضرت أبو جعفر علیه سلام الله تعالی فرمود که: مدّت متمادی میان محمّد و عیسی (ع) بقول ما ائمه الهدی پانصد سال است و بقول شما شش صد سال. نافع گفت: مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: وَ سَيَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ظاهر آیه وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْبَدَايَةِ بمعنی آنست که ای محمّد (ص) سؤال کن از آن کسی که من او را قبل از تو برسالت برای امت ارسال داشتم از رسولان ما که پیش از تو در دار دنیا بودند. آیا من آن رسل را بعبادت و طاعت غیر خود مأمور گردانیدم و آلله بغیر ذات یکتای بی همتای رحیم الرحمن مقرر داشتم که تا خلقان عبادت آن اَصْنَام و اوثان نمایند. یعنی: من که حضرت ذو المنن و پروردگار عالمم راضی به پرستش غیر ذات اقدس خود نیستم. نافع گفت: ای ابی جعفر فاصله میان عیسی و محمّد سید البشر پانصد سال یا بیشتر است، در این حال حضرت رسول فرخنده خصال مأمور الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۷ بسؤال از که بود؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روی بنافع ضالّ آورد تلاوت این آیت کلام ربّ العزّت نمود که: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا. و این از آیات و نشانههای حضرت ایزد تبارک و تعالی اینست که به حضرت رسول مجتبی محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نمود چنانچه آن حضرت را از خانه مبارکه ایشان تا به بیت المقدّس که محضر اولین و آخرین از نبیین و مرسلین است که حضرت ارحم الراحمین در آن سرزمین حشر تمامی مخلوقین نماید نقل فرمود. پس جبرئیل (ع) را امر نمود که اذان گوید: و فصول هر یک آن را دو بار مذکور گرداند و بعد از آن اقامت بهمان نهج اذان مذکور و عیان نماید جبرئیل (ع) در اذان ذکر لفظ حیّ علی خیر العمل فرمود، چون تمامی آن طایفه حاضر در آن محضر شدند حضرت پیغمبر (ص) پیش صف ایستاد و سایر قوم اقتداء بآن نبی حیّ قیوم نموده نماز گزاردند و چون آن رسل بیچون از نماز فارغ شد در آن محلّ حضرت عزّ و جلّ خطاب به محمّد خاتم الرسل کرده فرمود که: وَ سَيَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ. حضرت نبیّ المحمود (ع) بموجب امر واجب الوجود هر که در آن مشهد و محضر حاضر بود از معبود ایشان سؤال و پرسش نمود و گفت شما عبادت و بندگی و اقرار بیگانگی و مقرّره نبوت که در دار دنیا داشتید؟ ایشان همگی و تمامی زبان گشوده گفتند که ما گواهی میدادیم باین مضمون که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۸ نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد أنک رسول الله یا محمّد از ما عهد و میثاق بر تصدیق نبوت و ولای شما گرفته اند. نافع گفت: یا ابا جعفر راست گفתי لیکن مرا از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ خبر ده کدام زمین است در روز قیامت بحکم ربّ العالمین مبدل بزمین دیگر گردد. حضرت أبو جعفر محمّد الباقر (ع) فرمود که: آن عبارت از تبدیل زمین است بقرصه نان سفید که خلائق اکل از آن نمایند تا آنکه خدای خالق از حساب همه خلق فارغ مطلق گردد. نافع گفت: یا ابا جعفر (ع) پس ایشان در آن محلّ مشغول به اکل باشند. آن حضرت فرمود که: آن شغل اکل ایشان را از سایر فعل و عمل باز نمی دارد، یا نافع آیا شغل این جماعت زیاده است یا شغل اهل ناره؟ نافع گفت: بی شبهه و گمان شغل اهل نیران زیاده از شغل ایشان است. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر گاه با آن گرفتاریهای اهل دوزخ و شداید آن ایشان را قدرت طلب و بیان سخنان باشد یقین این طایفه را نیز قدرت ارتکاب و شغل بعضی فعل و عمل در آن محلّ باشد چنانچه حضرت عزّ و جلّ در حق گرفتاران آن محلّ میفرماید که: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ. هیچ شغل ایشان را مانع از خواهش و آرزو نیست. پس ایشان چون اراده و خواهش طعام نمایند آن طایفه را مطعوم بطعام زقوم گردانند، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۲۹ چون از تشنگی و عطشان مضطرب و حیران گشته طلب آب و میل تمام بآن نمایند بغساق و حمیم نیران که عبارت از آب و چرک ابدان دوزخیانست سیراب و ریّان گردانند. نافع گفت: راست گفתי یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک مسأله از اسئله من باقی است. حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: آن مسأله کدامست؟ نافع گفت: مرا خبر ده که خدای علّام از کدام وقت پیدا و بانجام رسید و از چه زمان ذات ایزد مّنان بین و عیان گردید؟ آن حضرت (ع) گفت: ویلک معنی ویل لک پیشتر

مذکور شد تکرار آن به موجب تکرار بیان است. ای نافع مرا خبر ده از زمانی که ذات حضرت سبحان موجود در آن زمان نبود تا من ترا مخبر و مطلع گردانم که حضرت واهب مَنّان از چه وقت و زمان ظاهر و عیان و معلوم تمامی انس و جان و فرشتگان گردید. یا نافع ذات ذو الجلال لم یزل موجود و لا یزال باقی فرد و صمد است که أصلاً أخذ صاحب نکند و ولد و مصاحب نگیرد، و وی تغیر نپذیرد. اما چون هشام مدّتی انتظار نافع کشید و او را حاضر ندید او نیز متوجّه بجانب نافع گردید. در آن دم او را بحضرت ابا جعفر (ع) متکلم دید گفت: یا نافع این همه نفس درازی از برای چیست؟ نافع گفت: یا امیر المؤمنین (ع) واگذار مرا و از این کلام در گذر و الله که این مرد أعلم ناس و پسر رسول خدای تعالی بی شبهه و التباس است حقّاً و صدقاً. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۰

[احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی]

[احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی] ابان بن تغلب روایت کند که طاوس یمانی بقصد طواف خانه ایزد سبحان متوجّه مکه معظمه گردید. چون داخل مسجد الحرام گشت و با کسی که مصاحب او بود شروع در طوف بیت الله الحرام نمود در اثنای شوط دید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پیش پیش ایشان مشغول بطوف خانه حضرت ایزد مَنّان است در آن زمان آن زبده خلاصه اولاد رسول آخر الزمان در سنّ حوادث و جوانی بود. طاوس الیمانی بمصاحبش گفت که: این جوان بغایت صاحب علم و عرفان است و چون حضرت امام الأنام از اشواط سبعة طواف بیت الله الحرام فارغ گشته دو رکعت نماز طواف خانه ایزد کار سازی بجای آورده به گوشه مسجد بنشست مردم بسیار بخدمت آن ولی مهیمن غفّار جمع شدند طاوس بعد از ملاحظه آن حال از آن عترت رسول متعال بمصاحب خود گفت: بیا تا ما نیز بخدمت اُبی جعفر محمّد بن علی الباقر (ع) رویم و از او- سؤال مسأله نمایم که گمان من آنست که او را أصلاً اطلاع بر آن نباشد چون باتفاق یک دیگر نزدیک آن سرور آمده سلام کردند بعد از استماع جواب طاوس گفت: یا ابا جعفر (ع) هیچ میدانی که کدام روز بود که سه یک خلاقیق در آن روز بامر واجب الوجود نومید از وجود خویش گشتند. حضرت ابا جعفر (ع) فرمود که: یا با عبد الرحمن البتّه شما اراده آن داشتید که استعلام از موت چهار یک خلاقیق نمائی. در آن دم فی الفور طاوس یمانی گفت: راست گفتمی اما آن چه نوع بود؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۱ حضرت امام محمد باقر (ع) گفت: آن در وقت و زمانی بود که آدم و حوا و قابیل و هابیل در این جهان بودند و بغیر ایشان هیچ احدی در این عالم کون و فساد نبود پس قابیل هابیل را بقتل آورد و آن ربع خلقتان در آن زمان بود. طاوس گفت: راست گفتمی. آنگاه آن ولی الله گفت: یا طاوس میدانی که حضرت ربّ جلیل به قابیل بعد از قتل هابیل چه کرد و بچه نوع عقوبت و عذاب او را معذّب و عقاب نمود؟ طاوس گفت: نه یا ابا جعفر (ع). حضرت محمد باقر (ع) فرمود که: او را بافتاب معلق آویخته اند تا او را به آب گرم پخته گردانند تا روز قیامت.

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه]

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه] مرویست که عمرو بن عبید بواسطه امتحان حضرت امام محمّد باقر (ع) بخدمت آن سرور حاضر شد و شروع در سؤال نموده فرمود که فدای تو گردم معنی قول خدای تعالی: أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا چیست؟ و این رتق و فتق کدام است؟ حضرت ابو جعفر (ع) فرمود که: آسمان بسته از باران و زمین را بنبات و غیر آن بود حضرت کریم بی امتنان آسمان را مفتوق و مفتوح بباران و زمین را به نبات و اشجار مثمره و غیر آن گردانیده. عمرو بن عبید را بعد از استماع این کلام بهت تمام دست داده منقطع و ساکت گشته بنوعی که أصلاً قدرت اعتراض دیگر نداشته آن سرور را گذاشته الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۲ راه خود برداشته برفت و چون کَرّه ثانیه بخدمت آن امام جنّ و بشر مستسعد و مفتخر شد گفت: یا ابا جعفر (ع) فدای تو گردم مرا از تفسیر و معنی قول- حضرت تبارک و تعالی: وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ

غَضَبِي فَقَدْ هَوَى خَيْرُ دَهْ كَهْ غَضَبُ قَادِرِ سَبْحَانَ بَجَهْ كَيْفِيَّتْ وَ عُنَاوَنَسْت. پس حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: یا عمرو غضب ایزد و هیاب عبارت از عذاب و عقابست و اگر کسی اعتقاد کند که ایزد اکبر متغیر بشیء دیگر گردد بی شبهه آن کافر است و او مَطَّلَع و مخبر بذات مقدس و اهب اقدس نیست چه ذات واجب تعالی اصلاً متغیر بشیء از اشیاء نگردد.

[احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری]

[احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری] و از ابی حمزه الثمالی منقول و مرویست که حسن بصری به خدمت حضرت محمد بن علی (ع) آمد و گفت: یا بن رسول الله (ص) بواسطه سؤال بعضی اشیاء از کتاب حضرت واجب الوجود تقدس و تعالی بخدمت شما آمدم. ابو جعفر (ع) گفت که: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟ حسن بصری گفت: گاه مردم بهمین قول متکلم میگرددند. حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: آیا در بصره از فقها کسی هست که از تو آفقه و أعلم بود تا تو از او تفقه و تعلم نمائی؟ حسن گفت: نه ابو جعفر (ع) گفت: پس جمیع اهل بصره از تو تعلیم دین و تفهیم آداب شرع مستقیم مینمایند؟ حسن بصری گفت: نعم امام الباطن و الظاهر ابی جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۳ تو متقلد قومیم امر عظیم و متصدی حکم جسیم گشتی از تو بمن امر رسید نمیدانم که تو آنچنانی یا آن دروغ بتو بستند. حسن گفت: آن کدام است؟ ابو جعفر (ع) فرمود که: زعم مردمان در حق تو چنانست که تو میگوئی حضرت خلاق العباد خلق و ایجاد عباد نمود تفویض امر ایشان به ایشان فرمود تا ایشان هر چه خواهند از خیر و شر بعمل آرند. راوی گوید که: حسن بصری بعد از استماع کلام ابی جعفر علیه السلام ساکت شد. آن حضرت فرمود که: آیا آنچه حضرت واجب تعالی ذکره در کتاب خود در باب آن کسی که فرمود إِنَّكَ آمَنَ تَوَاوَا را دیدی هر گاه حضرت اله در حق کسی گوید که تو در دنیا و آخرت ایمن و در پناه رب العزت خواهی بود. آیا او را بعد از استماع این سخن از حضرت ذو المنن هیچ گونه خوف و حزن خواهد بود؟ حسن گفت: نه ابو جعفر (ع) فرمود که: من عرض آیه ایزد و هیاب و انهاء خطاب مالک الرقاب از کتاب مستطاب خود که بحضرت رسالتآب ارسال داشته بر تو نمایم و تفسیر آن از تو طلب فرمایم اما گمان من چنانست که تو تفسیر آن بر من به غیر وجه مستحسن و سوای مراد حضرت مهیمن بیان خواهی کرد. و اگر آیه را بر خلاف مراد خلاق العباد تفسیر و بیان کنی خود هلاک گردی و مستمعین تفسیر قرآن که از تو استماع نمودند و بدان عمل نمایند بی شک و گمان آنان نیز هلاک و ویران گردند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۴ حسن گفت: یا ابا جعفر (ع) آن آیه کدام است؟ امام محمد باقر (ع) فرمود آیا دیدی در کلام ایزد علّام در جایی میفرماید که: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اَيَّامًا اَمِينٍ. ای حسن بمن رسید که تو فتوی بمردمان دادی که آن مکه خانه مبارکه ایزد سبحان است. آنگاه ابو جعفر (ع) فرمود که: آیا تو بر خود قطع و جزم نمودی که این آیه از برای آن کس است که حج خانه کعبه نماید آیا اهل مکه را خوف هست یا نه و آیا اموال ایشان نیز میروید یا نه پس چگونه آن جماعت ایمن خواهند بود؟ در آن زمان حسن بصری از بیان آن مبهوت و حیران ماند. حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ای حسن این آیه در حق ما نازل شد و خدای متعال در شأن ما این آیه قرآن را ضرب الأمثال گردانید ما آن قرای ایم که حضرت ایزد تعالی و تبارک او را مبارک ساخته برکت در او گذاشت، و قول عزّ و جلّ بهمین تفسیر و بیان منزل است، پس هر که مقرّ به فضل ما و معترف بولایت ما گردد چنانچه واجب تعالی ایشان را مأمور باتیان خدمت ما گردانید و فرمود که: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا معنی و تفسیر این آیه آنکه ما گردانیدیم میان ایشان و میان شیعیان ایشان الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً قرای ظاهره عبارت از رسل و نقله ما بشیعه ما و از شیعه ما به شیعه الی یوم القیمه وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ پس سیر مثل است از برای علم که بواسطه تحصیل آن سیر در لیالی و اَیّام فراوان مینمایند تا آنکه از علم ما الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۵ میسر گردد و برای ایشان در لیالی و اَیّام در باب حلال و حرام و فرائض و احکام شرایع و اسلام آمینین فیها یعنی هر گاه آن جماعت أخذ علم از معدن و منبع آن که حضرت و اهب منّان امر و حکم گرفتن

علم از آن محلّ و مکان نمود چون علم از آن بندگان خاصّ ربّ العالمین فرا گرفته‌اند ایمن از شکّ و ضلال گشتند و انتقال از حرام بحلال نمودند زیرا که ایشان أخذ علم و عرفان فرمودند از آن کسی که برایشان فرا گرفتن علم و عرفان از آن جماعت محمودۀ العاقبه واجب و عیان است که مغفرت از ایشانست زیرا که ایشان ذریّات اهل میراث علم از حضرت آدم أبو البشر تا بهر مکان و محلّی که منتهی، و مستمرّ گردد که همه آن ذریّات برگزیدگان ایزد منّان بعضی ایشان از بعضی دیگر هم از ایشان آن علم را فرا گرفته‌اند و اصطفاء و اجتناء منتهی به شما نشد بلکه منتهی بما و بسلسله ما گردید و ما آن ذریّه نجیبه‌ایم نه تو و أمثال تو. ای حسن اگر من بتو گویم که در این زمان دعوی چیزی نمودی که به جهت تو نبود و ترا ای جاهل بصره أصلاً علم و حوصله دریافت فهم آن نیست یقین که آنچه در حقّ تو گفتیم مرا علم و اطلاع بر حقیقت آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق است زیرا که همگی آن از تو بر من ظاهر و عیان گردید اما زنهار قائل بتفویض نگردي بدرستی که خدای عزّ و جلّ در هیچ مکان و محلّ از وهن و ضعف أمر بسوی خلق نگذاشت و ایشان را بجبر بر معاصی از روی ظلم نگاه نداشت. مصنّف رحمه الله میفرماید: که چون این خبر طویل و حکایت مستطیل بود لهذا ما بأخذ موضع حاجت و مرام کلام خود اختتام نمودیم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۶

[احتجاج امام باقر ع بر سالم در امر امیر المؤمنین ع]

[احتجاج امام باقر ع بر سالم در امر امیر المؤمنین ع] مرویست که سالم روزی بخدمت حضرت امام الأنام أبو جعفر (ع) آمد و گفت: من بخدمت شما بواسطه آن آمدم که با شما در باب این مرد متکلم گردم. آن حضرت پرسید که در حقّ کدام مرد؟ سالم گفت: در شأن علی بن ابی طالب (ع). امام محمد باقر (ع) گفت: در امور علی (ع) حرف داری؟ گفت: نه، در باب آنکه علی بعد از فوت نبی در حدّاث سنّ جوانی بود و مشایخ در سنّ کمال در خدمت رسول و اهب متعال بودند. أبو جعفر علیه السّلام فرمود که تو باید نظر از روی تدبیر و تفکر نمائی به آنچه بتو رسید از روایت روات ثقات از آبای ایشان چنانچه در نزد تو مستقرّ و عیانست. بعد از آن آن ولیّ ایزد سبحان نسبت ایشان را بوضوح تمام بیان نمود و فرمود که: یا سالم آیا بتو رسید که در آیام حیات سیّد المرسلین آن رسول ایزد غفار سعد بن معاذ را برایت أنصار بجهت فتح خیبر بجنگ مرحب نابکار که در شجاعت و شهامت مشهور روزگار بود فرستاد سعد مکسور و منهزم بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم مراجعت و معاودت نمود. روز دیگر که بنا شد صبح أنور از مشرق منور سر بدر کرد حضرت پیغمبر جلیل القدر عمر بن الخطّاب را با رایت مهاجر بصوب خیبر مرسل گردانید، سعد بعد از آنکه جنگ با کفّار خیبر کرده بود شکست خورده و زخم برداشته، و گریخت. اما عمر بدون حرب و جنگ با مرحب سردار اهل خیبر بد دل شده و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۷ أصحاب خود را ترسانید و آن جماعت نیز عمر را بیدل ساخته باتفاق یک دیگر به خدمت رسول ایزد اکبر مراجعت نمودند. حضرت رسول ایزد متعال گفت: ای مهاجر و أنصار شما را شغل و کار چنین است. سه بار حضرت نبیّ المختار تکرار این گفتار با مهاجر و أنصار نمود و فرمود که: مهاجر و أنصار چنین کار میکنند چون ایشان از کلام و سخنان رسول بیچون شرمسار گشتند. پس آنگاه حضرت حبیب الله فرمود که: لأعطین الزّایه غدا رجلاً لیس بفزار یحبّه الله و رسوله و یحبّ الله و رسوله بعد از آن رسول (ص) فرمود که نعم تمامی قوم و مردم نیز گفتند نعم. حضرت أبو جعفر (ع) گفت: ای سالم اگر گوئی که خدای عالم آن امام اکرم را دوست داشت لیکن آن حضرت را اطلاع و علم أصلاً بحقیقت ذات- صانع عالم نبود. پس تو یقین از دین سیّد المرسلین برگشتی و مرتدّ کافر گشتی و اگر گوئی که خدای عزّ و جلّ آن وصیّ خاتم الرّسل را دوست میداشت، و میدانست که او صانع و شافع العصات فی العرصاتست پس تو کدام حکم و أمر و فکر در نظر داری؟ در آن دم سالم گفت: یا أبا جعفر (ع) این کلام بر من مکرّر گردان تا در ضمیر و خاطرم متمکن و مستقرّ گردد. چون أبو جعفر (ع) کلام برای سالم مکرّر گردانید. سالم گفت: من عبادت خدای متعال در مدّت هفتاد سال بر صنعت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۸ جهل و ضلال بتقدیم رسانیدم.

احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه

[احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه] از ابی بصیر رضی الله مریست که حضرت امام اکرم أبو جعفر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود و در اطراف و جوانب ایشان جمعی از اولیای متعصبین بآن خلاصه اولاد سید المرسلین حاضر بودند که ناگاه طاوس الیمانی با جمعی از أصحاب خود حاضر شدند در همان اثر طاوس بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت: آیا مرا اذن در سؤال هست؟ حضرت أبو جعفر گفت: اذن است ترا هر سؤال که خواهی بکن. طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده که در کدام وقت سه یک خلاق و مردمان در آن زمان هلاک و ویران گردیدند؟ حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: یا شیخ وهم کردی زیرا که خواستی بگوئی که چهار یک خلقان در چه زمان هلاک شدند؟ و آن روزی بود که قایل هایل را بقتل رسانید در آن وقت خلاق - چهار نفر بودند آدم و حوا و قایل و هایل، پس ایشان در آن روز هلاک شد. طاوس گفت: رای تو صواب بود و من وهم کردم اما مرا خبر ده که از این دو نفر کدام پدر تمامی بشر است قاتل یا مقتول. ابی جعفر (ع) فرمود که: نه آن و نه این هیچ کدام ایشان پدر سایر انام نیستند بلکه پدر جمیع خلاق شیث بن آدم (ع) بود. طاوس گفت: وجه تسمیه آدم باین اسم چیست. أبو جعفر (ع) فرمود: بجهت آنکه طین آدم از روی ارض سفلی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۳۹ مرفوع شد. طاوس گفت: حوا را چرا مسمی بحوا گردانیدند؟ حضرت امام محمد باقر (ع) گفت: بواسطه آنکه حوا مخلوق از ضلع حی یعنی از پهلوی آدم ایجاد شد. طاوس گفت: ابلیس چرا باین نام مسمی گردید؟ آن حضرت (ع) فرمود: بواسطه اینکه او مبلوس یعنی مأیوس از رحمت ایزد و پیوسته در حزن و افسوس است هرگز او را امید از رحمت خدای مجید - نیست. طاوس گفت: جن چرا مسمی باین نام گردید؟ أبو جعفر (ع) فرمود: بواسطه آنکه طلب اختفاء نمودند و نخواستند که کسی ایشان را ببیند لهذا مرئی نمیشوند. طاوس گفت: اول دروغ که تکذیب از صاحب کذب واقع شد مرا بآن مخبر و مطلع گردان. حضرت امام الانس و الجان أبو جعفر (ع) فرمود که: اول دروغگویان و رئیس ایشان شیطان بود در وقت و هنگامی که مهیمن علام او را مأمور کرد بسجده آدم (ع) گفت: اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از جمعی که شهادت بأمر حق دادند و حال آن طایفه کذاب مطلق بودند. امام محمد باقر (ع) فرمود که: آن جماعت منافقان و ارباب عدوان بودند که بزبان بحضرت رسول آخر الزمان میگفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول ایزد سبحانی لیکن بقلب و جنان معتقد و مصمم بر آن نبودند لهذا الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۰ حضرت عز و جل این سوره بخاتم الرسل منزل و مرسل گردانید که: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ. حضرت قادر متان فرمود که: من شهادت برسالت تو و کذب آن جماعه که مرا علم بر حقیقت کذب ایشان است میدهم. طاوس گفت: خبر ده مرا از طایری که یک مرتبه پرواز کرد و بیشتر از آن طیران ننمود و بعد از آن نیز نخواهد نمود و آن طایر را در قرآن خدای معبود ذکر نمود کدام است؟ أبو جعفر (ع) فرمود که: آن طور سینا است که خدای متان بر بالای بنی اسرائیل طیران فرمود در هنگامی که سایه بر مفارق ایشان با جناح که در او انواع عذاب بأمر خالق الریاح بود انداخت تا آنکه آن طایفه قبول تورات موسی (ع) نمودند و از اینجاست قول عز و جل: وَإِذْ تَنْقَضِي الْجَبَلُ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ. طاوس گفت: مرا خبر ده از رسول که خدای تعالی او را مبعوث کرد که نه انس و نه جن و نه ملائکه حضرت مهیمن بود و خدای عز و جل آن را در قرآن ذکر نمود. ابا جعفر (ع) فرمود که: آن رسول غراب بود که ایزد معبود برای قایل مردود مبعوث و مرسل گردانید تا به بیند که جسم برادر خود هایل را که مقتول ساخته بود چگونه در زمین مستور و دفن گرداند. چنانچه واجب تعالی در کلام خود فرمود: كَذَبَ اللَّهُ غُرَابًا - يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۱ طاوس گفت: مرا خبر ده از آن کسی که انذار و تخويف قوم خود نمود و حال آنکه او از انس و جن و ملائکه نبود و حضرت واجب الوجود آن را در کتاب خود ذکر نمود. أبو جعفر (ع) فرمود که آن نمله بود که خطاب بجماعت خود کرده گفت يا أَيُّهَا النَّفْلُ اذْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ

لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. یعنی: ای مورچگان باید که شما بمحلّ و مکان خود داخل شوید و از منازل و اوطان بیرون مروید که مبادا سلیمان و جنود ایشان شما را در ته دست و پا خراب و ویران نمایند، و مشعر و مطلع بأحوال شما نباشند. طاوس گفت: مرا خبر ده از دروغ که آن را نسبت دادند بآن که از آدمیان و جنیان و از ملائکه ایزد سبحان نبود واقع و عیان نشد و حال آنکه آن در قرآن ذکر شده. أبو جعفر (ع) فرمود که: آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ گفتند که یوسف (ع) را درید. طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از چیزی که اندک آن حلال و بسیار آن حرام و وبال است و حضرت ذوالجلال او را در کتاب لازم الامتثال مذکور گردانید. حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: آن نهر طالوت بود که حضرت معبود فرمود که: إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ. طاوس گفت: مرا خبر ده از صلاه واجبه که بغیر وضوء است و از روزه که اکل و شرب در آن جایز است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: اما صلاه بغیر وضوء صلاه بر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۲ پیغمبر و آل او ائمه اثنا عشر است و اما صوم عبارت از قول خدای قیوم در حقّ مریم والده مسیح علیه السلام است در هنگام اعتراض قوم باو در باب ولد او عیسی (ع) و اشاره فرمود که: إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا طاوس گفت: مرا خبر ده از چیزی که زیاد و کم شود و از چیزی که زیاد شود و کم نشود و از چیزی که کم نشود و امّا آن چیزی که زیاد شود و کم نشود آن بحر است، و آن چیزی که کم شود و زیاد نشود آن عمر است چنانچه حقیقت آن بر همگان بّین و ظاهر است. مصنف رحمه الله علیه میفرماید که: ایراد اول این خبر اگر چه در ذکر مکررست اما بواسطه فواید آخر آن در ذکر مکرر گشته.

[احتجاج امام باقر (ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع]

[احتجاج امام باقر (ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع] و باسناد مقدّم از امام عسکری مروی است که: حضرت علی بن الحسین علیه السلام روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین خود فرمود که: حضرت سیّد المرسلین از ربّ العالمین چون مأمور بسیر غزوه تبوک و گذاشتن امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه طّیبه گردید لیکن امیر المؤمنین (ع) بعد از استماع کلام سیّد الانام گفت: یا رسول الله من هرگز دوست نداشتم که از شرف خدمت موفور السّیرور شما دور و از مشاهده جمال مسرت آمال غایب و مهجور گردم و در امر و کار شما پیوسته مترجّی و مستدعی انصرام و انجام بوده و خواهم بود تا یوم الموعود. رسول مجتبی (ص) فرمود که: یا علی آیا تو راضی نیستی در نزد من الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۳ بمنزله هرون در نزد موسی علیه السلام باشی الا آنقدر هست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود. یا علی چون در مدینه اقامت نمائی اجر و ثواب تو در نزد حضرت ایزد وهّاب برابر آنست که بقصد غزوه تبوک برفاقت ما بر آئی و بی ریب و شبهت ترا در استقامت مدینه طّیبه اجر آن جماعتست که ایشان بطوع و رغبت و از روی یقین اطاعت سیّد المرسلین نمایند. یا علی علیه السلام تو چون دوست داری که مشاهده جمال با کمال نبی ایزد متعال نمائی و در سایر احوال نظر از سمت محمّد بهیچ حال بر نداری بر خدای ذوالجلال بالغدوّ و الآصال واجب و لازم گردد که پیک وحی جلیل امین الوحی جبرئیل (ع) را امر کند که در جمیع منازل مسیر ما به جانب تبوک زمینی که ما بر آن سیر مینمائیم، و زمینی که شما نیز بزی آن سایر میگردید تمامی آن زمین را مرفوع گرداند و پرده از میان بردارد. و بصر شما را تیز گرداند تا آنکه تو مشاهده جمال محمّد (ص) و نظر بر احوال أصحاب آن برگزیده ایزد أحد در تمامی احوال خود و احوال ایشان خواهی نمود. و انس رؤیت تو بحضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و رؤیت أصحاب آن نبی الرّحمة فوت نخواهد شد و همین شما را مستغنی از مکاتبات و مراسلات میگرداند و محتاج برسل و رسائل نمیگرداند. چون اما زین العابدین در آن مجلس و مقام کلام صدق التیام از لسان معجز نشان نبی الا-کرام (ص) بانجام و انصرام رسانید شخصی هم از آن محفل جنّت مثل بر پای خاست و گفت: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۴ یا بن رسول الله این صفت از صفات انبیای ذوی الاقترار و پیغمبران ایزد غفّار است برای علی علیه السلام و غیر او چون

تواند بود؟ امام زین العابدین (ع) فرمود که: این معجزه حضرت محمد رسول ایزد معبود بود از برای علی (ع) نه از برای غیر آن حضرت زیرا که خدای تعالی رفع پرده خفا بدعاء محمد علیه الصلوة و السلام من الله تعالی نمود و نور بصر آن حضرت نیز بدعاء آن نبی المحمود افزود تا آنکه علی (ع) در مدینه میدید و درک تمامی حقایق تبوک اصحاب حضرت نبی الرحمة در آنجا درک و مشاهدت مینمودند حضرت ولّی ایزد معبود همگی آن را در مدینه کما هی مشاهده مینمود. حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: یا عبد الله بسیار کس از این امت ظلم بیحّد در حقّ علیّ بن ابی طالب (ع) نمودند و با آن حضرت به انصاف سلوک نمودند و اکثر صفات کمال که برای سایر اصحاب نبی متعال ثابت میگردانند با افضلیّت علیّ بن ابی طالب علیه السلام در جمیع احوال بر تمامی آن رجال از آن حضرت منع می نمایند. پس چگونه صنعتی که مخصوص غیر آن ولّی ایزد علّام باشد از آن حضرت منع آن منزلت بنمایند؟ شخصی گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم آن چگونه چنین باشد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود که: بواسطه آنکه شما موالات با محبّان ابی بکر بن ابی قحافه مینمائید و تبرّا از اعداء او هر که باشد لازم می دانید و ایضا تولّا بعمر بن الخطاب و تبرّا از دشمنان او واجب می شمیرید هر که باشد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۵ و همچنان تولّا بعثمان بن عفّان و تبرّا از اعداء آن هر که باشد لازم و عیان میدانید امّا چون امر ولایت و امامت منتهی بعلی (ع) گردید گفتند که: ما را تولّا بمحبّان علی علیه السلام است لیکن ما را تبرّا از اعدای علیّ در هیچ مکان و مأوی نیست بلکه ما دشمنان علی را نیز دوست میداریم. یا عبد الله فکر نمائید که چون آن جماعت را گفتن این مقال جایز و حلال باشد و حال آنکه رسول و اهاب متعال در حقّ علیّ علیه السلام الملك الفعّال گوید که: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. آیا شما می بینید آن کس را که او را اصلا معادات باعداء و خاذل علی (ع) نیست پس این عمل با آن وصی خاتم الرّسل از روی انصاف و عدل نیست دیگر آنکه هر گاه کسی برای آن جماعت ذکر صنعت که ایزد تعالی مخصوص به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود نمایند و گویند که این محمود بدعای حضرت رسول واجب الوجود از پروردگار معبود و کرامت آن حضرت برای علی بابت و موجود بود آن طایفه عنود و جحود منکر گردند و آنچه برای علی (ع) و اولاد امجاد ایشان است آن را در حقّ علی و آل قبول نمایند و آن را در حقّ اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم حضرت ذو الجلال قبول نمایند. پس چه چیز ایشان را ممنوع گرداند از آنکه صفات که برای جمیع - اصحاب اثبات و انتخاب مینمایند، آن صفات را در حقّ علی (ع) و آل منع نمایند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۶ ای عبد الله این عمر بن الخطاب در مدینه سیّد البشر در بالای منبر خطبه در محضر أنصار و مهاجر میگفت در أثناء خطبه ندا فرمود که: یا ساریه الجبل. یعنی: ای عسکر اسلام طرف جبل را اهتمام تمام نمائید که مبدا کفره لثام در سیر بر شما سبقت گیرند و آن مسکن و مقام بتصرّف اصحاب ظلام در آید زیرا که بعد از تسلّط و توطّن کفّار بر آن محلّ مبدا از عقب لشکر اسلام در آیند و بواسطه غفلت عساکر نصرت پا بر شکست دهند. خلاصه کلام آنکه اصحاب حضّار چون از عمر این گفتار استماع نمودند تعجّب بسیار کرده گفتند که: یا عمر این چه کلام است که در أثناء خطبه مذکور کردی که یا ساریه الجبل؟ عمر گفت: یا معشر أنصار و مهاجرین در أثناء خطبه بدانید که چون نظر بآنجناب که برادران شما بواسطه جهاد و غزای اعدا یعنی کفّار نهانند بیرون رفته اند انداختم که سعد بن وقّاص با ایشان است. در آن دم حضرت ایزد و اهاب برای من فتح استار و حجب و تقویت بصرم بغیر خواهش و طلب من نمود تا آنکه تمامی لشکر اسلام را دیدم که میان کوه که در آنجاست صف بسته در برابر کفّار برای حرب و کارزار منتظر، و طیارند و دیدم که بعضی کفّار آمده تا در عقب ساریه و سایر آن جماعت که با اوست از مسلمانان بگردد و اهل اسلام را در میان گیرند و قتل نمایند. پس من بواسطه همان ندا بمسلمانان نمودم که یا ساریه الجبل تا اهل اسلام ملتجی بآن جبل گردند و آن را پناه خود ساخته کفّار را از احاطه لشکر نصرت شعار ما مانع آیند و بعد از آن مسلمانان قتال و جدال با آن کفّار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۷ اشرار نمودند، حضرت ایزد جبار برادران مؤمنین شما را نصرت و اقتدار و شوکت و وقار ارزانی داشته کفّار را از میان برداشته اند و مفتّح الأبواب فتح بلاد و تسخیر عباد برای اهل اسلام فرمود باید که حفظ این وقت نمائید. چون حضرت امام

محمّد باقر (ع) این خبر بآخر رسانید فرمود که: یا عبد الله این خبر بر شما وارد است زیرا که شما قائل باین کلام کذب التیامید و حال آنکه از مدینه تا نهاوند مسافت زیاده از پنجاه روز راهست بلا اشتباه و از مدینه تا تبوک مسافت اندک است. آنگاه حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: خبر نهاوند اگر برای عمر بابت و مستقر خواهد بود پس چگونه آن خبر دیگر برای علی بن ابی طالب (ع) معین و مستقر نباشد لیکن شما بی انصاف بلکه أصحاب مکابره و اعتسافید. و از عبد الله بن سلیمان مروی و منقول است که: من در خدمت حضرت امام محمّد باقر (ع) حاضر بودم که در آن زمان شخصی از اهل بصره که او را عثمان اعجمی میگفتند نزد آن حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله (ص) گمان حسن - بصری چنانست که جماعتی که صاحب علم و کمال و ارباب فضل و حال باشند و علم خود را بپوشانند حضرت منتقم جبار آن طایفه را در نیران مستقر و پایدار گرداند و از تن و ریح بطون آن اشرار اهل نار متأذی گشته مستعانی به حضرت ایزد غفار گردند. حضرت ابو جعفر (ع) فرمود که: حسن بصری هالک و زیانکار است اگر قائل باین گفتار است زیرا که حضرت بیچون مدح مؤمن آل فرعون نمود که کتمان ایمان خود از قبطیان کرده بود و از روزی که علم را حضرت عزّ و جلّ مبعوث بشیخ الرّسل نوح علیه السّلام گردانید همیشه آن مکتوم و پنهان بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۸ حضرت امام الباطن و الظاهر محمّد الباقر (ع) فرمود که: باید که حسن بصری تردّد بیمین و شمال برای تحصیل علم و حال نماید زیرا که به خدای عالم قسم است که علم یافته نگردد مگر آنجا. یحتمل که حضرت ابا جعفر (ع) از لفظ آنجا اراده باب انا مدینه - العلم و علی بابها کرده زیرا علم کامل در آن باب حاصل و کامیاب است. پس آنگاه آن ولیّ الله گفت: که محنت مردمان بر ما بسیار بسیار عظیم و گرانست چه اگر این جماعت را بارشاد و هدایت میخوانیم اجابت کلام ما از جهل و ابرام ننمایند و اگر ایشان را میگذاریم از غیر ما ارشاد و هدایت نمیابند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۴۹

ذکر در بیان احتجاج امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام در انواع علوم دینیّه بر اصناف بسیار از اهل ملل و دیانات از هر دیار

اشاره

ذکر در بیان احتجاج امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام در انواع علوم دینیّه بر اصناف بسیار از اهل ملل و دیانات از هر دیار هشام بن الحکم روایت کند که زندیق بخدمت حضرت امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام آمده سؤال بدین منوال نمود که دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم کدام است. ابو عبد الله علیه السّلام فرمود: دلیل بر وجود صانع جلیل فعلهای محکمه متقنه است که دلالت بر صنعت صانع میکند چنانچه آسمان و زمین و باقی موجودات خارجیّه و ذهبتیه را ایجاد نمود. ای زندیق هر گاه تو نظر بنای مشید معتبر نمائی البتّه میدانی که آن را باقی خواهد بود که آن بنا را بآن وضع خاصّ مصنوع نمود هر چند تو آن باقی را ندیده باشی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۰ زندیق گفت: آن چه چیز است؟ امام (ع) گفت: چیزیست بخلاف چیزها که أصلاً او را بهیچ شیء از اشیاء نسبت نتوان داد. رجوع بدرک قول من کن بآن که من گفتم چیزیست مطلب من اثبات ذات حضرت مهیمن است و اینکه او چیزیست بحقیقت شیئت الا آنکه آن شیء جسم و صورت وی اسم نیست، بحسّ قیاس و مدرک بحواسّ خمس جنّ و ناس بی شبهه و التباس نگردد و اوهام و عقل ادراک حضرت عزّ و جلّ ننماید و نقصان بتقصّی دهور و أجل و تغیر بزمان و محلّ نپذیرد. زندیق گفت: ما هر چه بوهم و بعقل مردم در آید آن را مخلوق، و موجود میدانیم و الا چیزی که مدرک بوهم و عقل نباشد موجود چگونه باشد؟ حضرت ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السّلام فرمود که: اگر امر چنان باشد که تو میگوئی هر آینه توحید از ما مرتفع خواهد بود زیرا که مکلف و مأمور نیستیم بآن که اعتقاد کنیم مگر امر موهوم متعقل را لیکن آنقدر هست که ما میگوئیم که هر موهوم بحواسّ که ممثّل باشد آن مخلوقست و لا بدّ و ناچار است از اثبات ذات صانع اشیاء که خارج ازین دو جهت مذمومه باشد. جهت اولی آنکه نفی را بذات حضرت واجب تعالی راه نیست زیرا که نفی

ابطال و عدم است و عدم در هیچ دم بر ذات قادر عالم راه ندارد و جهت ثانیه آنکه متشبه بصفه مخلوق که ظاهر آن ترکیب و تألیف است نباشد. پس لا- بد است از اثبات صانع بواسطه وجود صانع و مصنوعات، و اضطرار و احتیاج آنها بسوی او زیرا که موجودات مصنوعات اند، و صانع الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۱ ایشان غیر ایشانست و مثل ایشان نیز نخواهد بود چه اگر مشابه و مانندشان باشد هر آینه شبیه ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف و در آنچه بر خلقان جاری و ساری گردد از آنکه حادث گردند بعد از عدم و نقل ایشان از کوچکی بزرگی و از سیاهی و از قوت بضعف خواهد بود. و در باقی احوال موجوده که ما را احتیاج بتفسیر آن چیزها بواسطه ثبات و وجود آنها نیست نیز مشابه خواهد بود. سائل گفت: پس شما او را بحد تعریف و توصیف نمودید که بدان حد اثبات وجود او فرمودید. حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: من حد او نکردم، لیکن اثبات او کردم زیرا که میان نفی و اثبات منزله دیگر نیست. سائل گفت: پس قول خدای تعالی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اَشِیْتَوِیْ محمول بچه معنی است؟ أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: واحد مقیاس به این تعریف وصف نفس اقدس خود میکنی بمعنی آنکه مستولی بر عرش و جدا از خلق و محتاج بمکان و فرش نیست نه آنکه عرش محل و مکان ملک تعالی تا حامل یا فحوی ایزد عز و علا باشد لیکن ما میگوئیم که: حضرت غنی کامل حامل ممسک عرش است. خلاصه کلام آنکه آنچه ما در باب تفسیر و بیان وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ذکر کنیم در این مکان نیز همان معنی و بیان مذکور و عیان است پس ما از عرش و کرسی اثبات آنچه خواستیم نمودیم و نفی کردیم از آن که عرش یا کرسی حامل قادر سبحان یا حاوی یا عز و جل محتاج بمکان یا مفتقر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۲ بسوی خلق خود از انس و جان یا غیر ایشان بود بلکه تمامی خلقان محتاج و مفتقر بسوی واهب ذی الجود و الاحسان اند. سائل گفت: یا ابا عبد الله هر گاه استیلائی ربّ العلی در ارض و سما مساوی و بیک اندازه باشد. پس چه فرق است میان آنکه کف دستها در وقت دعا مرفوع بطرف سما یا منخفض بنحو غبرا باشد؟ حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: در ارض و سما علم و احاطه و قدرت ربّ العزت بی شبهه مساویست لیکن خدای عز و جلّ امر اولیا و عباد هر مکان و محلّ برفع ایادی ایشان بسوی آسمان بجانب عرش حضرت رحیم الرحمن نمود بواسطه آنکه قادر متّان آن مکان را معدن رزق خلقان گرداند ای زندیق ما اثبات آن نمودیم چنانچه قرآن و اخبار و احادیث رسول آخر الزّمان هر یک مثبت آن اند مثل قول نبی خاتم الرّسل که فرمود: ارفعوا اید- یکم الی الله عزّ و جلّ و به همین واسطه تمامی فرق امت را مجمع به سوی حضرت او است. و از جمله سؤال که آن زندیق بآن امام با سعادت و اقبال نمود نیز یکی آنست که: چرا جایز نباشد که صانع عالم زیاده از یکی باشد؟ حضرت امام الخلائق أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: بدان که قول تو در باب آنکه میگوئی خدای تعالی چرا دو تا نباشد حال خالی از آن نیست که آن هر دو قدیم و قوی اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی قوی و دیگر ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک ایشان دفع صاحب خود کرده الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۳ منفرد در الوهیت و ربوبیت نگردد. اگر زعم و گمان تو چنانست که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف، و ناتوان است پس ثابت شد که خدای متّان همان قوی قادر سبحان یکی است و آن عاجز ظاهر بیقین از بندگان حضرت واحد عینی است. و اگر گوئی که خدای دو است حال خالی از آن نیست آن هر دو متّفقند با یک دیگر در هر جهت یا متّفقند در هر جهت و این هر دو نوع مستدعی فساد نظام عالم و عدم انتظام احوال بنی آدم است و چون ما خلائق را منتظم و افلاک را جاری و ملتئم و اختلاف لیل و نهار و شمس و قمر بر وفق مقدّر مقرّری می بینیم اینها دلالت دارد بر صحت امر و تدبیر و ائتلاف امر بتقدیر بر آنکه مدیر واحد بصیر است. و از هشام بن الحکم مرویست که ابن ابی العوجاء بخدمت امام جعفر الصادق علیه السلام حاضر شد آن حضرت فرمود که: یا بن ابی العوجاء آیا تو مصنوعی؟ ابن ابی العوجاء گفت: من مصنوع نیستم. حضرت أبو عبد الله علیه السلام گفت: اگر مصنوع نیستی پس چیستی و اگر مصنوعی پس چگونه بودی؟ ابن ابی العوجاء جواب پا بر جا نداشت از مجلس برخاست و راه خود برداشت.

[احتجاج امام صادق ع بر ابو شاکر دیصانی] مرویست که ابو شاکر الدیصانی که زندیق بود بنزد حضرت ولی ایزد معبود ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام الملك الودود حاضر شد و گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) مرا دلالت و هدایت بر معبود من نمائی. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۴ حضرت امام جعفر (ع) بنزدیق گفت: در همان حال پسر کوچک در آنجا حاضر گشت و تخم مرغ در دست داشت که بآن بازی میکرد حضرت امام الاّمّه گفت: ای پسر این تخم بمن ده. پسر بموجب امر آن سرور تخم مرغ تسلیم آن امام جنّ و بشر نمود. حضرت ابو عبد الله (ع) فرمود که: یا دیصانی این قلعه‌ای است بی در که او را جلد غلیظست و در تحت جلد غلیظ جلد دیگر است به غایت باریک و هموار و در تحت جلد رقیق طلای گداخته و نقره آب شده بطلای گداخته به نقره آب شد مخلوط و نه نقره آب شده بطلای گداخته ممزوج گردد و این بیضه بر حال خود است هیچ خارج مصلح از او بیرون نیاید تا خبر از صلاح حال او دهد و هیچ مفسد داخل این نتواند شد تا خبر از فساد آن دهد و نمدانی که این بیضه مخلوق برای ذکر است یا انثی از او بیرون خواهد آمد مانند ألوان طاوس. آیا این نوع بیضه مدبری میخواهد و برای این هیچ موجد مدبری می‌بینی؟ راوی گوید: که مدّتی دیصانی سر در پیش انداخت پس آنگاه گفت أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمّدا عبده و رسوله و أشهد أنك امام و حجّة من الله على خلقه و من یا ابن رسول الله باین عقیده ثابت قدم گشتم و از اعتقاد فاسد که داشتم در گذشتم.

[احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله]

[احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله] و نیز از هشام بن الحکم منقول و مروی است که: من روزی از حضرت امام جعفر علیه السلام الله تعالی از حقیقت اسماء حقّ عزّ و جلّ و اشتقاق آن سؤال نموده گفتم که: الله از چه مشتقّ است؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۵ آن حضرت گفت: یا هشام الله مشتقّ از اله و وله است، زیرا که آن مقتضی مألوهست و اسم غیر مسمّی است یعنی نام دیگر است و صاحب نام دیگر، پس کسی که بندگی اسم کند بدون معنی و مسمّی بدرستی که آن عابد اَبتر کافر است و او أصلا عبادت و بندگی چیز بتقدیم نرسانید. و آنکه بندگی و عبادت اسم و معنی هر دو نماید او نیز کافر است زیرا که عبادت دو چیز بجای آورد. و آنکه عبادت معنی بدون اسم نماید پس آن توحید و بندگی ایزد حمید است. آیا فهمیدی یا هشام؟ راوی گوید که: در آن حال هشام از روی استعجال تمام گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم زیاده کن برای من تا از یمن توجه شما مرا معرفت تمام بحال ایزد تعالی حاصل گردد. در آن حال حضرت ابو عبد الله علیه السلام الملك المتعال فرمود که: خدای تعالی را نود و نه نام است پس اسم و مسمّی اگر هر دو داخل باشند هر آینه هر اسم از این اسماء الله باشند پس تعدّد آلهه لازم آید لیکن الله تعالی معنی است که دلالت بر ذات ربّ العزّت دارد، پس این اسماء بالتّمام غیر ذات واحد علّام است. یا هشام خبز اسم مأکول، و آب اسم مشروب و ثوب اسم ملبوس، و نار اسم محرق است. آیا فهمیدی یا هشام. فهمیدی که توانی بآن دفع و دوری کلام اعدای ما و آن جماعت که الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۶ برای خدای عزّ و جلّ شریک پیدا کردند نمائی؟ گفتم: بلی یا ابن رسول الله (ص). آن حضرت در آن زمان دعا در حقّ این کمترین محبّان خاندان ایشان نمود که نفعک الله به و ثبتک. هشام فرمود: که و الله من از آن روزی که این کلام از آن امام الأنام استماع نموده از آن مجلس عالیمقام بیرون آمدم هیچ احدی را در علم توحید ایزد خالق بر من زیادتی بقهر و تفوّق نبود.

[احتجاج امام صادق ع بر عبد الملك زندیق]

[احتجاج امام صادق ع بر عبد الملك زندیق] و نیز از هشام بن الحکم مروی و منقول است که زندیق بمصر بود به او رسید که:

حضرت اُبی عبد الله علیه سلام الله الملك المتعال صاحب علم و حامل معرفت و کمال است. آن زندیق بی بصر بعد از استماع این خبر از مصر بواسطه مناظره به آن سرور روانه مدینه سید البشر گردید. چون بمدینه آمد باو گفتند: که آن حضرت در مکه است فی الفور زندیق روانه مکه شد قضا را در آن زمان من در خدمت حضرت اُبی عبد الله علیه السلام بودم زندیق در هنگامی که امام جعفر بن محمد الصادق (ع) در طواف بیت الله الحرام مشغول بود آمده سلام کرد. حضرت ابو عبد الله (ع) گفت نام تو چیست؟ گفت: عبد الملك. آن حضرت فرمود که: کنیت تو کدام است؟ گفت: اُبو عبد الله امام (ع) گفت: کدام ملک است که تو بنده آنی آیا از ملوک آسمانست الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۷ یا از ملوک زمین و خبر ده مرا از پسر خود که او آیا بنده خدای آسمانست، یا بنده خدای زمین؟ زندیق ساکت گشت. حضرت اُبو عبد الله گفت: بگوی، زندیق همچنان ساکت در جواب و حیران بود. چون آن ولی بیچون او را ساکت دید گفت: وقتی که من از طواف فارغ گشتم بنزدیک من آی. چون حضرت اُبی عبد الله (ع) از طواف فارغ شد زندیق به خدمت آن سرور حاضر شد و پیش روی آن حضرت بنشست و ما با بعضی محبان در نزد آن ولی ایزد اکبر جمع شدیم. اُبو عبد الله علیه السلام روی بجانب زندیق آورد و گفت: آیا میدانی که این زمین را تحت و فوق است؟ گفت: بلی حضرت امام علیه السلام فرمود که: داخل تحت این زمین شدی یا نه؟ گفت: نه اُبو عبد الله علیه السلام فرمود که: میدانی که تحت این چیست؟ زندیق گفت: نه اما گمان من آنست که در تحت زمین هیچ چیز نباشد. امام المؤمن اُبو عبد الله علیه السلام گفت: ظنّ عجز ظاهر و بین است مادامی که آن امر معین و متیقّن نباشد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۸ بعد از آن آن امام الانس و الجان فرمود که: ای فلان صعود و عروج بآسمان نمودی؟ گفت: نه حضرت (ع) فرمود که: آیا میدانی در آسمان چه چیز است؟ گفت: نه امام الخلاق (ع) از آن زندیق پرسید آیا بمشرق و مغرب رسیدی و نظر در ما وراء آن دو مکان بدیده عیان نمودی؟ گفت: نه حضرت اُبو عبد الله علیه السلام فرمود که: بسیار بسیار تعجب است از تو که بمشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی و بتحت الأرض نزول نمودی و بآسمان صعود و عروج نفرمودی و بآنجا نگذشتی تا بدانی که در خلقت - مشرق و مغرب چه چیز است مع هذا منکری بآنچه در آنها است آیا هیچ عاقل منکر میگردد چیزی را که نشناسد و نداند؟ زندیق گفت: یا اُبا عبد الله غیر از شما هیچ احدی بما متکلم باین سخن نگردید و سامعها جز از ذات فایض البرکات شما از هیچ عالم دانا این کلام نشنید. حضرت اُبو عبد الله علیه السلام فرمود که: تو در شکی که آیا امید است که باشد و لعل نباشد. زندیق گفت: امید است که باشد بلکه آنچه شما خبر دهید خلاف در آن ظاهر و پدید نیست. پس اُبو عبد الله (ع) گفت: ای مرد آنکه او را علم نباشد هرگز او را الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۵۹ بر عالم حجت نبود و ایضا جاهل را بر عالم کامل حجت از روی فراست و عقل نیست. ای برادر اهل مصر این کلام از روی درک تمام از من بفهم، آیا نمی بینی که آفتاب و ماهتاب و لیل و نهار هر یک ایلاج در دیگر مینمایند و مدام باقی و مستدام نیستند بلکه هر یک آنها میروند و می آیند و گاهست که شب و روز مضطربند که ایشان را مأوی و مکان نیست که توانند از آن در گذرند، و هر یک از لیل و نهار در غیر وقت خود ظاهر و آشکار گردند. پس اگر هر یک ایشان قدرت میداشتند که بیشتر از تقصی ساعات خود بروند میرفتند و مراجعت نمیکردند و نیز اگر غیر مضطرب نباشند چرا شب و روز نشود و روز شب نگردد همه مضطربند به امر حضرت بیچون در سیر و سکون. و الله یا برادر اهل مصر بدرستی آنچه مردم آن را مذهب خود دانستند و گمان ایشان چنانست این از اثر دهر است پس اگر ایشان را ببرد پس چرا ایشان را رد نکند و اگر رد کند پس چرا ایشان را نمیرد. آیا نمی بینی که آسمان مرفوع و زمین ساکن و موضوعست که ممسک آسمان و زمین و حافظ این دو مکان و مکین بی شبهه بیقین خالق و مدبر آن و این حضرت رب العالمین است. چون آن زندیق این سخنان از آن امام الانس و الجان استماع نمود بر دست مبارک ولی ایزد تعالی و تبارک ایمان آورد. در آن هنگام حضرت امام جعفر الصّیّادق (ع) آن جدید الاسلام را به هشام سپرد و گفت: او را بمنزل و مقام خود مسکن و آرام داده تعلیم آداب شرایع اسلام و تفهیم ارکان احکام سید الانام نمای و مدام از احوال او الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۰ استعلام فرمای.

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء] و از عیسی بن یونس رضی الله عنه مرویست که ابن ابی العوجاء از تلامذه و شاگردان حسن بصری بود از طریق توحید منحرف بطریق غیر سدید گردید کسی باو گفت: که ترک مذهب صاحب و استاد نمودی و داخل مذهب گشتی که آن را اصل و حقیقت و شیوه شریعت و طریقت مستقیمه نیست ابن ابی العوجاء که چون اسم پدر با مسمی بود در اعوجاج مذهب و کجی در دین ایزد واهب گفت: صاحب من مغلط در قول است گاه قایل بقدر و گاه قایل بجبر است مرا گمان چنانست که حسن بصری معتقد مذهب که دایم بر آن قایم باشد نبود. ابن ابی العوجاء بهمان حال تردد و انکار آن کسی که بر او حجت نماید داخل مکه معظمه شد اما علما مجالست و مسائلت او را مستکره بودند بواسطه خبث لسان و فساد ضمیر و جنان ایشان. روزی بخدمت حضرت ابا عبد الله (ع) آمد و در مجلس آن حضرت که جماعت از نظرات آن امام الوری حاضر و پا بر جا در آن مکان و مأوی بودند- نشست و گفت: یا با عبد الله (ع) بدرستی مجالس و محافل که در آن مکان اعیان و افاضل باشند آن محل امانت و جای بیان مطالب و حاجت است پس لابد و ناچار است که هر کسی که باسعال باشد باید که در هنگام هیجان آن ضبط خود نکند و سعال کند و این کنایه از آنست که چون سؤال یا مطلب در خاطر داشته باشد در جای که محل عرض آن باشد معروض گرداند آیا مرا اذن در کلام و سؤال هست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۱ حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که: هر نوع کلام و سؤال که خواهی بیان نمای. ابن ابی العوجاء گفت: تا بچند شما این در آستانه را بیای خود کوبید و پناه باین حجر برید و عبادت این خانه مرفوع بخاک و آجر و هروله در میان صفا و مروه بر مثال شتر منفر مینمائید هر که در این باب بفکر و تدبیر از روی عقل مستقر کند میدانند که این فعل است که مؤسس آن حکیم صاحب نظر، و دانای مخبر نیست. یا ابا عبد الله که سر این مرد و سنم آن یعنی بزرگ این جماعت و اعلم ایشان و پدیرت مؤسس آنست زیرا که قطعا اساس این مهم از آبای عظام کرام است بیان نمای. حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی را که حضرت حق عز و علا او را ضال و گمراه گرداند و دل او را تاریک و دور از رحمت اله سازد امر حق در نظر آن نالایق بغایت ناموافق نماید و او اصلا استعداد اطاعت ایزد خالق ننماید و شیطان ولی آن ناکس گردد و او را در مقام هلاکت وارد گرداند و او را مصدر خیر نگرداند این خانه ایست که حضرت خلاق العباد از تمامی بندگان طلب عبادت این خانه نمود و ایشان را بطاعت خود- اختیار و امتحان در اتیان بآن مکان و تحریر بر تعظیم و زیارت این مامن عالیمکان فرمود و این خانه را محل انبیاء رسول و قبله نماز گزارندگان، و سعت رضوان و طریق مؤدی بغفران حضرت مهمیمن سبحان گردانید زیرا که این بنیان منصوب بر استوار کمال مجتمع عظمت و جلال ایزد متعال است خالق فعال خلق این محل قبض و اقبال پیش از گسترانیدن زمین به دو الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۲ هزار سال نمود، پس منشی ارواح و صور یعنی خدای اکبر سزاوار و در خور اطاعت است در آنچه هر یک بشر را بآن امر یا نهی و زجر نماید. ابن ابی العوجاء گفت: ذکر حضرت الله تعالی کردی اما نزول و حلول ذات او بر غایب نمودی. حضرت ابو عبد الله علیه السلام گفت: ویلک چگونه ایزد تعالی و تبارک غایب بود که با خلق خود حاضر و شاهد است و حضرت قادر مجید به بندگان خود اقرب از جبل الوری است آنچه گفتند شنید و اشخاص ایشان را دید چه عالم بأسرار ایشان در آشکار و نهانست. ابن ابی العوجاء گفت: پس خدای من در همه مکانست یا ابا عبد الله هر گاه واجب تعالی در آسمان باشد در آن زمان چون حضرت- بیچون در زمین مکین تواند بود و اگر رب العالمین در زمین باشد پس چگونه در آسمان تواند بود؟ حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که: بدرستی که آنچه توصیف و بیان آن کردی آن صفت مخلوقست نه صفت خالق زیرا که مخلوق چون از مکان منتقل بمکان و محل دیگر گردد مکان اول از او خالی و مشغول است و او در مکان ثانی که بآنجا آمده مطلع و مخبر امور حادثه مکان اول نیست. فاما خدای عظیم الشان ملک الدیان هیچ مکان از او خالی و او بهیچ مکان مشغول و محوی نیست و نیز بهیچ مکان اقرب از مکان دیگر نیست بلکه ذات حضرت ایزد تعالی بهمه مساوی است.

و نیز در روایت آمده که حضرت ابی عبد الله علیه السلام باین ابی العوجاء که زندیق بود و قایل به بعث و نشور و حساب ربّ غفور نبود فرمود که الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۳ اگر بعث و نشور بر وفق قول تو باشد، یعنی بعث و نشور و حساب و کتاب در محشر واقع نشود و آن امر موافق قول ما نباشد تو و ما هر دو نجات از عذاب و عقاب خالق البریات خواهیم یافت و اگر امر بعث و نشور موافق قول تو نباشد بلکه بر وفق قول ما باشد پس ما ناجی و رستگار و تو خاسر و زیانکار خواهی بود. و همچنین در روایت آمده ابن ابی العوجاء از حضرت امام جعفر الصادق علیه التّحیّه و الثّناء از حدوث العالم سؤال و استعلام نمود. آن حضرت (ع) فرمود که: هیچ کوچک و بزرگ از مخلوقات ایزد تعالی و تبارک نیست الا آنکه چون آن چیز را ضمّ کنی بمثل آن خواه کوچک و بزرگ البتّه آن چیز بزرگتر از اوّل گردد و در این زوال و انتقال است از حالت اوّل و حدوث عباد از اینست و اگر قدیم باشد حلول و زوال بر او محال است زیرا که هر چه زوال و حلول پذیر و جایز است که موجود گردد و او است که وجود نپذیرد. پس هر چه از عدم موجود گردد داخل در حدوث است و هر چه در ازل باشد داخل در قدم است و هرگز صفت حدوث و قدم در یک چیز جمع بهم نشود. ابن ابی العوجاء گفت: شما را چنان پنداریم که عالم باشی در- اجرای حالتین و زمانین که در این هر دو حالت و هر دو زمان هر آنچه ذکر کردی استدلال بر حدوث اشیاء نمائی پس اگر اشیاء باقی بصغر خود بودی تو کجا استدلال بر حدوث آن مینمودی؟ حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: ما را سخن بر این عالم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۴ موضوع است پس اگر ما مرفوع و موضوع بعالم دیگر گردیم هیچ شیء اوّل بر حدوث آن از رفع ما بآنجا و وضع ما در غیر محلّ و مکان اوّل نیست لکن من ترا مجاب گردانم از حدث شیء که تو قادر بر الزام نباشی چنانچه میگوئیم ما که هر گاه اشیاء بر همان حالت صغر و خوردی باقی دایم باشند هر آینه در او هم ثابت خواهد بود که هر گاه ضمّ کنند چیزی را بچیزی دیگر البتّه بعد از ترکیب و ضمّ آن چیز بزرگتر از قبل ضمّ خواهد بود و در جواز تغیر بر آن چیز همان دلیل اتمّ است برای برون رفتن آن چیز از صفت قدم چنانچه تغیر شیء از حالی بحالی دیگر مستلزم حدوث آن شیء است یا عبد الکرم تو را ورای آن خرد مگر ظاهر و عیان نیست.

احتجاج امام صادق ع بر زندیق

[احتجاج امام صادق ع بر زندیق] و از یونس بن ظبیان مرویست که من در خدمت حضرت ابی عبد الله جعفر (ع) حاضر بودم که مردی بنزد آن سرور آمد و گفت که حضرت ایزد مّنان را در هنگام عبادت و بندگی بدیده عیان می بینی؟ امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود که: آیا میتواند بود که من عبادت چیزی که او را نمی بینم بجای آرم. یونس بن ظبیان گفت: آن مرد از آن امام الوری پرسید که خدای تعالی را چگونه دیدی؟ امام گفت که: حضرت ایزد مّنان بی شبهه و گمان بادراک ابصار به مشاهده عیان نشود لیکن قلوب و جنان بحقایق ایمان و بنور آن ادراک- رؤیت مهیمن سبحان کند حضرت قادر تعالی و تبارک مدرک و مرئی بحواسّ و بهیچ احدی از جنّ و ناس نسبت و قیاس نتوان کرد زیرا که ذات فایض البرکات معروف بغیر تشبیه و التباس است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۵ و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله (ع) روایت کند که آن حضرت (ع) در تفسیر آیه کلام واهب علّام چنین بیان و اعلام نمود که: لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ عبارت از احاطت و هم است. آیا نمی بینی در قول خدای عزّ و جلّ: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ بمعنی بصائر عیون نیست. فَمَنْ أَبْصَرَ فَلْيَنْفِسْ: حضرت امام جعفر فرمود که: تفسیر آیه کلام ایزد علّام عبارت از احاطت و هم و علم است بذات قادر عالم بمعنی آنست که هر کسی بصارت بذات حضرت خالق الموجودات پیدا تواند کرد و او را تواند- دید. و مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا نیز بمعنی عمی عیون نیست بلکه عبارت از عدم احاطت و هم است، زیرا که بصارت عبارت از وقوف و دانائی است چنانچه میگویند فلانی بصیر است بفقّه، و فلان بصیر بدراهم و فلان بصیر به ثبات است، و خدای عالم اعظم از آن است که مرئی به چشم اهل عالم گردد. و از جمله سؤال این زندیق که از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام مسایل بسیار استعلام و استفهام نمود. یکی آن بود که گفت: یا با عبد الله (ع) سایر برایا که ذات واجب تعالی را نبینند عبادت و بندگی او چون نمایند؟ حضرت ابی عبد الله

علیه السلام فرمود که: دل‌های خلقان به نور ایمان او را بیند و بعقول و فطانت آن اثبات ذات مهیمن مَنان نمایند- اثبات ظاهر و عیان و بیان هستی قادر سبحان از روی عقل و عرفان کنند مرئی أبصار می‌گردد بآنچه دیده شود از حسن ترکیب و انتظام اهل عالم و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۶ احکام تألیف و نظام عوالم. پس از آن رسل خدای عزّ و جلّ و آیات آن و کتب و محکّمات آن همگی و تمامی آن ادله واضحه و براهین لایحه بر وجود حضرت خالق البریه است و علما بر رؤیت عظمت و اجلال ذات حضرت ذو الجلال اقتصار از رؤیت ذات ایزد متعال نمودند و از آثار و علامات استدلال وجود ایزد معبود فرمودند زندیق گفت: آیا حضرت ربّ العلی قادر و توانا نیست بر آنکه خود را بر خلقان ظاهر و عیان گرداند تا خلاق ذات خالق را دیده بشناسند و عبادت و بندگی ارحم الرّاحمین از روی صدق و یقین نمایند؟ حضرت امام جعفر الصّادق علیه سلام الملک الفعّال گفت: آیا محال را جواب است؟ آن ضالّ بعد از استماع مقال گفت: پس اثبات انبیاء و رسل بدون رؤیت خدای عزّ و جلّ چگونه ظاهر و مسجّل گردد؟ حضرت امام الوری علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: بدرستی چون اثبات نمودیم که ما را خالق صانع که متعالیست از ما و از جمیع ما سوی الله تعالی یّین و هویدا است و آن صانع عادل و حکیم است که جایز نیست هیچ احدی از خلقان مشاهده و ملاسمه آن نتوانند نمود و او مباشرت و مجالست به خلقان و بندگان را نیز مباشرت بایزد سبحان محال و ممتنع است و محاجّه خلقان بواهب مَنان و محاجّه مهیمن سبحان به بندگان واقع و عیان نگردد و ثابت است که حضرت ربّ العزّت را سفرا یعنی رسل و انبیاء در میان خلائق و عباد واحد خالق بر منهج حقّ و صدق هستند که خلقان را دلالت بر مصالح ایشان و منافع و بآنچه بناء بقای ایشان و ترک آن وسیله فناء انس و جان بود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۷ نمایند، پس آمران و ناهیان از حکم علیم مَنان در خلقان ثابت و عیان‌اند و در آن هنگام ثابت گردد که حضرت قادر دیان را معتبران باشند و آن اعیان انبیاء و رسولان برگزیدگان حضرت مهیمن سبحان حکماء مؤدّبین بحکمت که مبعوث و مرسول از ربّ العزّت‌اند این جماعت چون در ترکیب و خلقت مشارکت با سایر مردمان دارند لهذا در احوال و در قبول افعال شریک با جمیع خلقان باشند. لیکن از نزد حکیم علیم تأدیب و تعلیم حکمت بدلائل و براهین و شواهد از زنده کردن موتی و ابراء و صحیح کردن کور مادر زاد و مبروص به حکم حضرت ربّ العباد در دار دنیا نمایند. پس در هیچ وقت زمین خالی از حجت ربّ العالمین که باو علم و حالت بود که بر صدق مقال رسول دلالت کند با زهد و عدالت او که پسندیده تمامی ارباب ملّت است نباشد. چون حضرت امام جعفر الصّادق علیه السلام کلام باین مقام انصرام نمود فرمود که: ما را زعم چنانست که زمین در هیچ زمان خالی از حجت ارحم الرّاحمین بی‌شبهه یقین نگردد و آن حجت نیست الاّ از أعقاب و رسل حضرت عزّ و جلّ ایزد تعالی هرگز پیغمبر نفرستاد مگر از نسل انبیاء. و وجه این آنست که حضرت ایزد سبحان برای بنی آدم طریق به غایت روشن و اعلان و منهج در کمال وضوح و بیان ظاهر و عیان گردانید و از نسل آدم أبو البشر نسب طاهر طیب ظاهر نمود و اخراج انبیاء و رسل که ایشان صفوت خدای عزّ و جلّ و جوهر خالص در فعل و عمل که از أصلاب طاهره و ارحام زاکیه متولّد شدند و از سفاح جاهلیت مصون و از شوب، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۸ آمیختن بآن انساب محفوظ و محروس‌اند زیرا که حضرت ایزد تعالی آن جماعه را درجه عالیه عزّت و شرف از روی احسان و لطف ارزانی داشته و حضرت قادر سبحان این اعیان را خزّان علم و عرفان گردانید. پس کسی که خازن علم خدای تعالی و امین غیب ربّ العلی و مستودع سرّ و حجت خدای اکبر بر تمامی خلقان و ترجمان و لسان ایشان باشد باید که متّصف باین صفت حسنه و شیوه محسّنه بود. پس حجت برای امّت نیست الاّ از نسل انبیای ربّ العزّت که قایم مقام و نایب مناب نبیّ در امّت گردد به وسیله علم و معرفت که در نزد آن کس باشد که آن علم از رسول باو رسیده باشد. اگر مردمان منکر او در علم شوند او ساکت شود و بعد از سکوت او از انکار خلقان و بقاء مردم بر انکار او علم رسول که در نزد قایم مقام او بود و در دست منکر نباشد و اگر احياناً قلیلی از علم رسول در نزد آن بو الفضول باشد در آن نیز اختلاف کنند و در میان خود برأی و قیاس اقامت نمایند. و اگر اقرار بر رسول و اطاعت آن حضرت و اخذ علم از او مینمودند هر آینه عدل ظاهر و امر مستوی و متظاهر شدی و اختلاف و تشاجر در میان طوایف بشر بر طرف گشتی و دین اله واهب روشن و یقین بر شکّ

بی شک غالب و مبرهن بودی. اما در هنگام تشاجر و نزاع امید اقرار مردم بر رسول و اطاعت آن حضرت از روی عزّ قبول میسر نیست و هیچ رسول و نبی ربّ العزّت از این دار الفناء و المحنة انتقال و رحلت نمودند مگر آنکه امت هر یک ایشان اختلاف بعد از آن حضرات نمودند و برای و قیاس بی اساس خود عمل فرمودند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۶۹ و وجه اختلاف امت انبیاء و رسولان بعد از آن اعیان بواسطه خلاف بر محبت رسول و ترک کردن امر آن حضرت است. زندیق گفت: که هر گاه قایم مقام رسول متّصف بصفات قبول باشد او را حجت چه لازم است. امام فرمود که: بعد از اظهار حجت خلائق اقتدار باو نمایند و از آن چیز که منافع خلقان باشد و سبب صلاح ایشان شود ظاهر گردد و اگر چه ایشان احداث چیزی در دین خدای عزیز نمایند آن نایب مناب رسول اعلام آن جماعت بر حصول فساد لازم آن احداث فرمایند. و اگر چیزی در دین زیاد کنند نیز ایشان را بر آن مطلع و مخبر گرداند و نیز اگر چیزی در دین کم کنند آن کس بجهت آن طایفه افاده کند و ایشان را بر آن نقصان واقف و اعلان نمایند. زندیق گفت: از چه چیز اشیاء مخلوق و پیدا شدند؟ حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: ایجاد از لا شیء است. زندیق گفت: که از لا شیء چگونه شیء موجود گردد؟ آن حضرت (ع) فرمود که: بدان که اشیاء حال خالی از آن نیست که مخلوق از شیء اند یا موجود از غیر شیء اگر مخلوق از شیء باشد که باو بود پس آن شیء قدیم است و قدیم را حدوث و فناء و زوال و تغیر در هیچ مکان و ماوی جایز و روا نیست و حال خالی از آن نیست که آن شیء موجد جوهر واحدست یا لون واحد که عبارت از عرض است. اگر چنین باشد این ألوان مختلفه و جواهر کثیره موجود در این عالم از وجوه بسیار ظاهر و آشکار شدند از چه وجه موجود شدند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۰ و اگر آن شیء که انشاء اشیاء و ابداع تمامی آنها از او موجود و پیدا شده اند زنده باشد پس موت اشیائی که از او موجود گشته باشند از کجا و از چه وجه بود. و اگر شیء که موجد اشیاء است میت باشد پس حیات اشیاء از چه وجه حاصل و پیدا شد و جایز و روا نیست که وجود اشیاء و هستی موجودات از حی و میت که هر دو قدیم لا یزال باشند زیرا که از حی که پیوسته و لم یزل حقّ باشد از او میت صادر نگردد و نیز جایز نیست که میت قدیم ازلی باشد به سبب موت که با او است بواسطه آنکه میت را بقاء و قدرت نیست. زندیق گفت: پس این جماعت از کجا قایل به ازلیت اشیاء شدند. حضرت امام الوری ابی عبد الله جعفر علیه السلام تعالی فرمود که: این مکالمه مقاتل قومیست که منکر مدبّر اشیاء، یعنی حضرت عزّ و جلّ و مکذّب مقاله انبیاء و رسل اند و خود اخبار از حضرت ایزد جبار دهند و کتاب خود را اساطیر نامیدند و بواسطه وجود دین و آئین با رأی و اهوای خود که مستحسن ایشان است گردانیدند. بدرستی که استدلال بر حدوث اشیاء دوران فلک مع ما فیهاست و این افلاک نه است و تحرّک زمین و آنچه در او است و انقلاب ازمه و اختلاف وقت امکان و حوادث که در عالم حادث گردد از زیاده و نقصان و موت و بلی و امتحان و اضطراب نفس بسوی اقرار بآن که این محدثات را صانع و مدبّر بر قرار است. آیا نمی بینی که شیرینی مبدل به ترشی گردد و عذب و گوارا منتهی بتلخ و مرّ شود و نو کهنه گردد و تمامی اشیاء بالآخره متغیر و فنا گردد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۱ آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: پیوسته حضرت صانع عالم عالم است بأحداث که حادث خواهد نمود. یعنی: پیش از آنکه حضرت صانع تعالی شأنه احداث بعضی اشیاء نماید، علم او به آن تعلّق گیرد، پس همیشه ایجاد و خلق معلومات خود نماید. زندیق گفت: که آیا ملک تعالی مختلف است به اشیاء یا مؤتلف است بآنها. حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: بذات حضرت خالق العدل و الانصاف ائتلاف و اختلاف سزاوار و لایق نیست زیرا که هر چه مختلف شود متجزّی است و آنچه مؤتلف گردد متبعض است. پس حضرت واجب تعالی را مؤتلف و مختلف نتوان گفت. زندیق گفت: پس چگونه او را خدای واحد میگویند؟ آن حضرت (ع) فرمود که: حضرت الله تعالی واحد در ذات است نه واحدی که مشابه و مانند واحد باشد بواسطه آنکه ما سوای خدای واحد هر واحدی متجزّی است و ایزد تعالی واحد است نه متجزّی و اسم عدد بر خدای واحد واقع نگردد. زندیق گفت: پس حضرت خالق بچه علت ایجاد خلق نمود و حال آنکه ذاتش بایجاد خلقان مضطرّ بخلقت ایشان نبود و بواسطه ما عبثیت بر حضرت الله تبارک و تعالی جایز و روا نیست. پس هر گاه حضرت معبود محتاج بخلقت خلق نبود بچه وجه ایجاد خلائق نمود؟ الاحتجاج،

ج ۳، ص: ۲۷۲ حضرت امام الصادق الأمين جعفر بن محمد سلام الله عليهم - أجمعين فرمود که: ایجاد و خلقت بریت از حضرت ربّ العزت محض اظهار حکمت و انفاذ علم و امضاء تدبیر از روی قدرت نمود. زندیق گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) چرا حضرت ایزد اکبر اقتضای بهمین دار ننمود و این سرا را دار ثواب خود و محتبس عقاب أصحاب مستحقّ عتاب و خطاب نگردانید. حضرت امام جعفر علیه السلام در جواب زندیق از روی تحقیق و تصدیق فرمود: بدرستی که این دار سرای ابتلا و عتاب و محلّ اتجار و تحصیل ثواب و مکتسب رحمت حضرت مهیم و هابست داریست مملوّ از آفات و مطبوق بشهوات تا آنکه خالق اختیار خلاق در این سرای مشتمل بر محنت و غم بطاعت فرمود، پس این دار عمل سرای جزاء و لایق عیش و صلاحیت استکانت و بقاء نیست. زندیق گفت: آیا از حکمت حضرت ربّ العزت بود اینکه بواسطه نفس خود دشمن پیدا نمود و حال آنکه او را هیچ گونه دشمنی نبود خلق را ایجاد فرمود و گمان تو آنست آن ابلیس است پس او را مسلط گردانید بر بندگان خود که ایشان را بر خلاف طاعت او میخواند و بمعصیت خالق البریت مأمور میگرداند و ابلیس را بر نبیّ آدم قوّت و تسلط تمام داد. چنانچه زعم تست که ابلیس پر تلبیس بلطایف الحیل تصرف در قلوب خلائق عزّ و جلّ نماید و ایشان مشتبّه و ملتبس گردد بنا بر آن از شناخت و معرفت حضرت ربّ العزت ایشان تعالی و تبارک بهم رسد و دین ایشان بر ایشان مشتبّه و ملتبس گردد بنا بر آن از شناخت و معرفت حضرت ربّ العزت بازمانند تا الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۳ آنکه قوم بواسطه وسوسه شیطان منکر ربوبیت رحیم الرحمن گشتند و عبادت و بندگی سوای حضرت ربّ العالی نمودند. پس چرا واجب تبارک و تعالی ابلیس لعین دشمن خود را بر بندگان خویش مسلط گردانید و بر اغواء و اضلال خلقان قدرت و قوّت فراوان داد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام الملک - الخالق فرمود که: این دشمن که تو ذکر کردی أصلاً عداوت او ضرر بحضرت ایزد اکبر و ولایت او نیز نفع بواحد قادر نمیرساند و از عداوت او نقصان به ملک مهیم سبحان نرسد و از ولایتش مزیدت بر ربّ العزت عاید نگردد. ای زندیق رفع و دفع و نفی و قمع دشمن از روی عقل و فطن گاهی واجب و لازم گردد که از او نفع و ضرر ظاهر و متصور باشد که اگر قصد ملک او کند قادر بر اخذ آن بود و اگر در سلطانت و حکومت او قهر نماید بر آن قادر باشد اما ابلیس بنده ایست که حضرت ایزد خالق او را برای بندگی و عبادت و اطاعت و متابعت ذات خود یعنی واجب الوجود تعالی شأنه موجود نمود تا اقرار بیگانگی او نماید و بعد از خلق ابلیس چون معلوم حضرت بیچون شد که نفس ابلیس خسیس چه نوع در تمرد است و استکبار و بالاخره کارش بچه نوع قرار خواهد یافت. اما آن ملعون ابدی و مطرود سرمدی پیوسته با ملائکه مشغول به عبادت و بندگی حضرت ربّ العزت بود تا آنکه ایزد معبود او را امتحان به سجده آدم علیه السلام نمود ابلیس بواسطه غلبگی شقاوت و حسد که بر نفس اُخسّ او غالب بود امتناع از امر و سجده آدم فرمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۴ حضرت مهیم موجود بعد از اظهار عنود و جحود آن مردود او را لعن فرمود و اخراج از صفوف ملائکه و انزال بزمین نمود در حالتی که آن مغضوب ایزد غفور ملعون مدحور بود و چون ابلیس خسیس دانست که بواسطه - استکبار و استنکار سجده آدم ایزد عالم او را مردود ابدی و مطرود لایزالی گردانید و بواسطه این سبب او دشمن آدم و اولاد او صلی الله علیه و آله و سلّم گردید لیکن او را سلطنت بر اولاد آدم بغیر حیل و وسوسه و خواندن بغیر راه حضرت خالق البریه امر دیگر بین و ظاهر نیست و ابلیس خود اقرار بمعصیت او با پروردگار و ربوبیت ایزد غفار نمود. زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی که معبود و لایق سجود است غیر او هیچ احدی سزاوار سجود نیست. چون امام جعفر الصادق علیه السلام کلام باین مقام رسانید. زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی را سجود کردن جایز و رواست؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: هر که سجده بامر خدای تعالی نماید، پس سجده برای خدای تبارک و تعالی نمود زیرا که این سجده آدم بحکم خدای قادر عالم است. زندیق گفت: اصل کهانت از کجا است و مردمان خبر بخلقان چگونه بآن دهند که در جهان حوادث چنین و چنان ظاهر و عیان خواهد شد؟ حضرت امام الأمين الناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: در زمان جاهلیت که زمان فترت انبیاء و رسولان بود چون کاهنی به منزله حاکم بود، مردم محاکمه بسوی کاهنان می آوردند در امور متشابها که در میان خلقان سانح و عیان میشد کاهن ایشان را مخبر و مطلع بر آن اشیاء

الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۵ که بعد از آن محدث میشد می گردانید و این بچند نوع بود: یکی - بفراسط عین. دوم - ذکاء قلب و وسوسه نفس. سوم - فطانت روح بآنچه در دل اندازد، زیرا که هر چه از حوادث که در زمین ظاهر و حادث شود همگی و تمامی آن معلوم شیطان است، و شیطان آن را مؤدی گرداند بکاهن و او را مخبر و مطلع میگرداند بآنچه در منازل جهان و اطراف عالم حادث و عیان گردد. و اما آنچه از اخبار آسمان بخلقان میرساند حقیقت این مقدمه چنان است که شیاطین بآسمان رفته در مقاعد استراق سمع می نشستند و هر چه در آن مکان می شنیدند زیرا که در آن زمان ایشان محجوب از آسمان و محروم از نجوم یعنی از شهب و تبارک آن مکان نبودند لهذا صعود و عروج بآسمان می نمودند و استراق سمع کرده مراجعت فرموده بکهنه اعلام و اخبار مینمودند اما در زمان حضرت رسول ایزد سبحان محجوب و مرجوم از آسمان بواسطه آن شدند که چون اخبار ایشان مشاکلت و مشابهت بوحی آسمان در باب اخبار سماوی داشت و خوف التباس و اشتباه برای اهل زمین بود در آنچه از خدای تعالی بواسطه اثبات حجت و نفی تشبیه بوساطت جبرئیل امین به ایشان میرسید بناء علیه شیاطین را از عروج و صعود منع و رجم فرمود زیرا که شغل و عمل ملاعین بنوعی که مذکور شد که شیطان استراق کلمه و أخذ خبر آسمانی بآنچه حادث شود از خدای تعالی در خلقان می نمود و بعد از هبوط و نزول بزمین آن را بزبان کاهن می انداخت چون کاهن بر آن امر مطلع میشد کلمات چند از پیش خود بر آن مخلوط میگردانید پس امور باطله را بامر حق ممزوج الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۶ ساخته بخلاق میرسانید. پس آنچه بعضی کلمات حق و صواب که از کاهن مرتاب به خلقان میرسید از خیر و نیکوئی آن از جمله آن چیزها است که شیطان در آسمان استراق نموده بایشان رسانید و آنچه از امور باطله که در آن خطا فرمود آن بی شبهه و گمان از امور و کلمات زایده آن کاهن است فلهذا همان که شیطان از استراق سمع از اهل آسمان ممنوع و محجوب شد کهنات نیز منقطع و مندفع گشت، الیوم کار شیاطین و عمل آن جمعی مردود قادر سبحان آنست که بکاهن خود خبر خلقان میرسانند که خلاق در فکر احداث فلان شغل، و علمند و چنین و چنان از ایشان صادر و عیان گردید و شیاطین بشیاطین به آنچه حادث شود در روی زمین در دور از دوری که دزدی کرده باشد و از قاتلی که کسی را بقتل رسانید و از غایبی که غایب شده و ایشان نیز در این زمان بمنزله سایر مردمانند که بعضی صادق و گروهی کافرنند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) شیاطین در خلقت و کثافت بطریق سایر بنی آدم اند. پس صعود ایشان بآسمان چگونه میسر باشد و حال آنکه ایشان برای حضرت سلیمان بن داود علیه السلام عمارت چند بنیان نمودند که بنی آدم از بناء مثل آن عمارت عاجز بود. حضرت امام (ع) فرمود که: چون شیاطین را قدرت تشکّل به اشکال مختلفه است لهذا شیاطین از جهت انصرام خدمات حضرت سلیمان علیه السلام چنانچه مسخر آن حضرت بودند غلیظ وزینه و جثّه شدند. و اما ایشان خلق رفیق بودند و غذای ایشان نسیم است و دلیل رقت خلقت ایشان صعود بآسمان است بواسطه استراق سمع و جسم کثیف الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۷ را قدرت ارتقاء بآسمان و استعلا بآن مکان نیست مگر بربدان یا سبب دیگر مثل معراج انبیاء. زندیق گفت: یا امام الوری مرا از حقیقت سحر مطلع و مخبر گردان که اصل آن چیست و قدرت ساحر چگونه است بر آنچه صفت آن کند از عجایب و غرایب که بفعل و عمل آرد؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: سحر بر چند نوع است یکی از آن بمنزلت طلب است چنانچه اطّیا برای هر درد دواء وضع و مقّرر داشته اند علم سحر بر چنین است که سحره حیلها کرده برای هر صحت آفت و بواسطه هر آفت عاهت و برای هر معنی حیل اندیشیدند. و نوع دیگر از سحر آنست که در او سرعت و مخاریق و سبکی است. و نوع سیم از سحر آنست که اولیاء و احبّای شیاطین از ایشان تعلیم میکردند. زندیق گفت: شیاطین علم سحر از کجا تعلیم گرفته اند؟ أبو عبد الله جعفر علیه السلام فرمود که: از جایی که اطّبا تعلیم علم طب گرفته اند و نیکو شناخته اند بعضی را بتجربه و بعضی را بمعالجه. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) در حقّ ملکین هاروت و ماروت و در باب آنکه خلاق میگویند که تمامی بشر از ایشان تعلیم سحر میگیرند چه میگوئی؟ حضرت ابا عبد الله (ع) فرمود که: بدرستی که ایشان در مکان امتحان و در موقف فتنه ساکن و حیرانند الیوم در تسبیح و تقدیس اند. و اگر بعضی چنین و چنین کنند هر آینه چنین و چنین خواهد شد و اگر در الاحتجاج، ج ۳،

ص: ۲۷۸ معالجه بیمار چنین و چنین کنند هر آینه اثر چنین و چنین ظاهر خواهد شد همچنین است انواع سحر و أصناف آن از عمل هر نوع آن اثر علاحدۀ ظاهر و عیان خواهد شد. پس خلاق آنچه از آن ملکین بیرون آید چون خواهند تعلیم گیرند ملکین بایشان گویند که زنهار از ما چیزی تعلیم نگیرید زیرا که ما در مکان فتنه هستیم پس باید که چیزی نیاموزند از ما که بشما نفع نرساند بلکه ضرر میرساند زندیق گفت: یا با عبد الله علیه السلام آیا ساحران را قدرت آنست که انسان را به صورت کلب یا حیوان دیگر مبدل و مصور گردانند؟ حضرت ولی ایزد اکبر فرمود که: او، یعنی ساحر أعجز و أضعف از آنست که تغییر خلق الله تعالی نماید ابطال ترکیب صور مثال آنچه حضرت ایزد متعال تصویر فرمود فرمایند زیرا که هر کرا قدرت ابطال ترکیب صور و غیرها که واجب تعالی آن را بقدرت کامله و ارادت شامله خود تصویر کرده باشد بود. پس آن کس شریک و سهم خدای تعالی و تقدس در خلق و ایجاد هر نفس باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. ای زندیق اگر ساحر ماهر بر آن امر که تو بیان و ظاهر کردی عالم و قادر بودی هر آینه دفع پیری و آفت زمین گیری و أمراض و نفی بیاض از سرو رفع غم و فقر از ساحت جسم و پیکر از ترکیب مستولی و عنصر خود میکرد. بدرستی که بزرگترین سحر نیمه و سخن چینی است و باین افتراق میان دوستان و جلب عداوت فیما بین محبان صافی عقیدت و صوفی طوئی واقع گردد و بواسطه سخن چینی ضرر صوری و معنوی ظاهر و هویدا گردد و سفک دماء و خرابی خانها و کشف ستور خلق الله تعالی از شامت آن سانح الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۷۹ پیدا شود اکثر مردم عالم که طی مراحل زمین بقدم مینمایند سخن چین نامحرم است. پس أقرب أقوال سحر بصواب آنست که بمنزله طب در هر باب بود مثل آنکه ساحر بسحر علاج مردی نماید و او را از مجامعت ممتنع گردانند، و نوع کند او قادر بجماع نبود، پس چون طیب حاضر شود او را معالجه بغیر آن علاج کند و او را از آن ألم صحیح و سالم گردانند چه او را از اعتلال خوف و نقص قدرت بواسطه أمراض درون خواه لفیف مفروق و خواه مقرون هر چه متصرف گرداند و برای او صحیح فرماید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) از کجاست آنکه اولاد آدم، بعضی شریف و گروهی وضعیاند. حضرت امام الشفیع علیه السلام فرمود که: شریف مطیع أوامر و نواهی ایزد سمیع و وضعی عاصی منیع آنست. زندیق گفت: آیا در میان بنی آدم (ع) فاضل و مفضول نیست. حضرت ابی عبد الله (ع) فرمود که: فضیلت بعضی ایشان ببعضی از آن نیست مگر بتقوی پس هر که بتقوی اکمل بود او بعلم و فضل افضل و أعلم است. زندیق گفت: که ما میگوئیم که اولاد آدم همه مساوی در اصل خلقت ایزد تعالی اند و تفاضل بعضی ببعضی دیگر نیست الا بتقوی. امام الأکرم الأعظم فرمود: نعم من یافتم که اصل خلقت بنی آدم از خاک است زیرا که پدر ما آدم و مادر ما حوا بحکم ایجاد حضرت خالق الأفلاک از خاکست همگی خلاق را خالق واحد خلق کرد و خلقان بالتمام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۰ بندگان موجد مئان اند بدرستی که قادر مختار از اولاد آدم اختیار بعضی مردم که میلاد ایشان ظاهر و ابدان آن اعیان طیب ظاهر است نمود و ایشان را در أصلاب مردان و أرحام نسوان نگاهداشت و انبیاء و رسل ایزد عالم که ازکی و أطهر أنواع بنی آدم اند از ایشان اخراج نمود و بغیر فعل و عمل که خدای عز و جل مستحق آن عنایت و تفضل باشند این نوع شفقت و احسان از حضرت قادر لم یزل واقع و عیان شد زیرا که چون حضرت بیچون ایشان را در آن أصلاب و أرحام گذاشت و آنست که جمعی از ایشان اطاعت و عبادت ذات بی امتنان او مینمایند و أصلا شرک باو نمی آرند. پس این جماعت بوسیله اطاعت از حضرت رب العزت شرف و کرامت و منزلت و رفعت یافته اند و این طایفه را شرف علم و نسب و فضل و حسب است و سایر الناس بی شبهه و التباس همه مساوی اند در اصل خلقت الا آنکه أتقی و أوع بود حضرت الله تعالی بواسطه تقوی او را اکرام و احترام نماید و هر که اطاعت او کند او را بدوستی گیرد و هر کرا ایزد غفار دوست دارد او را به عذاب و آزار نار معاقب و گرفتار نگردانند. زندیق گفت: مرا خبر ده که چرا عز و جل همه خلق را مطیع موحد خلق نگردانید با آنکه قادر بر آن بود. حضرت ولی ایزد معبود فرمود که: اگر حضرت واجب الوجود خلق را مطیع موجود مینمود هرگز خلائق را ثواب نبود زیرا که هر کرا طاعت نبود، او مستحق ثواب و جنت نگردد و آنکه مرتکب معصیت نشود داخل نار نمی شود لکن حضرت مهیمن چون خلق را ایجاد نمود ایشان را امر بطاعت و نهی از معصیت فرمود و رفع حجت ایشان بارسال

رسل عالیشان و دفع عذر ایشان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۱ بکتاب تورات و انجیل و فرقان و غیر آن نمود تا آنکه از ایشان اطاعت کند- مستحق ثواب شود آنکه معصیت نماید سزاوار عتاب و آزار نار گردد. زندیق گفت: پس عمل صالح از بنده و شر نیز از بنده صادر گردد. حضرت اُبی عبد الله علیه السلام فرمود که: عمل خیر صالح از بنده است که بامر واهب قادر مصدر آن گردد و عمل شر نیز از آن بنده است که ظاهر گردد و حال آنکه حضرت ایزد تعالی او را از آن نهی نمود. زندیق گفت: آیا عمل نه آخر از آلت که ربّ العزت در او خلق نمود از او موجود گردید. حضرت امام فرمود که: اما این آلت همان آلت است که از او عمل خیر نمود و از او قادر بشر بود لیکن حضرت ذو المنن او را از آن نهی فرمود. زندیق گفت: پس بسوی بنده از امر و فعل اجبار چیزی باشد؟ حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمود که: حضرت الله تعالی بنده را نهی از عمل نمیکند الا آنکه علم دارد بر آنکه آن بنده را طاقت ترک آن عمل است و نیز بنده را امر بهیچ فعل خیر نکند مگر آنکه عالم است بآن که آن بنده را قدرت و استطاعت فعل آنست زیرا که ظلم و جور بحضرت ربّ غفور روا نیست و جور و ستم و عبث و ظلم بر خلق عالم در هیچ وقت و دم روا نبود و ایزد متعال این افعال نکرد و نخواهد کرد و تکلیف بندگان بامر و کاری که در حصر قدرت و امکان ایشان نباشد آن بی گمان ظلم صریح و عیانست. زندیق گفت: پس آن کس را که خدای تعالی و تقدّس کافر خلق کرده باشد او را استطاعت قبول ایمان بعد از آن هست و حال آنکه او را بر خدای تعالی بر ترک ایمان حجت و برهان ظاهر و عیان است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۲ حضرت امام جعفر الصّادق علیه السلام گفت: که حضرت مهیمن علام تمامی خلق خود را بر صفت تکلیف و اسلام ایجاد نمود و ایشان را امر بخیر و نهی از شرّ فرمود و کفر عبارت از فعل است که چون فاعل مرتکب آن فعل گردد او را بعد از انصرام آن عمل کافر گویند و ایزد اکبر در هنگام خلقت، و ایجاد بنده او را بر صفت کفر و کافر خلق ننمود زیرا که چون بنده بسنّ بلوغ و زمان رشد رسید بر خدای عالم اتمام حجت بر آن بنده لازم است لهذا به ارسال انبیاء و رسل عرض حقّ بر آن بنده از روی صدق نمود و آن نالایق قبول قول و اطاعت پروردگار خالق ننمود پس بواسطه جحد و انکار حقّ- کافر خاکسار مطلق گردید. زندیق گفت: آیا جایز است که قادر بصیر بنده را مأمور بخیر گردانید بعد از آنکه او را مقدّر بشر بیشتر کرده باشد و حال آنکه آن بنده قدرت و استطاعت عمل خیر و طاعت نداشته باشد و در آخرت آن بنده را عذاب به واسطه آن معصیت نماید. حضرت امام جعفر الصّادق علیه السلام فرمود که: ای زندیق، به درستی و تحقیق که این فعل از حضرت عزّ و جلّ و برأفت و عدل او سزاوار و یلیق نیست که بر بنده تقدیر شرّ او و اراده آن امر منکر کند و بعد از آن او را مأمور گرداند بچیزی که خود عالم و عارف باشد بر آنکه بنده مضطرّ به شرّ قادر و مستطیع بر اخذ آن امر نیست. یا آن بنده را نهی و انزاع فرماید از چیزی که آن بنده متحیر مضطرّ قدرت بر ترک آن نداشته باشد. پس آنگاه آن بنده را حضرت اله بواسطه گناه ترک امر او که خود عالم بود بر آنکه آن بنده حیران را قدرت و استطاعت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۳ اخذ و عمل آن بی شبهه و گمان نیست، مع هذا در یوم الحساب آن بنده را عتاب و عقاب نماید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) جمعی که در سعت رزق و غنا فارغ البال و بواسطه آن بحصول دواعی و خواهش نفس مرفّه الحال اند، آن جماعت بچه سبب مستحقّ آن احسان و رویت از حضرت ربّ العزت گشتند و نیز جمعی از فقر آنچه وسیله تقصیر پیوسته در تضییق و تغیر و محتاج و بی عزّ در نظر خلائق زار و حقیرند. حضرت امام الخلاق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام فرمود که: أغنیا را باعطا اختیار و امتحان نمود تا به بیند که شکر سپاس ایشان در باب نعم و احسان بچه کیفیت و عنوانست و فقرا را از سعت رزق و شرف مال منع نمود تا ببیند که صبر ایشان در آن باب به چسان است. و وجه دیگر در باب ثروت أغنیا و عسرت فقرا آنست که آنچه حضرت عزّ و جلّ بواسطه بعضی معین و مسجّل گردانید بعضی ایشان را در همین نشأ حیات دنیوی بایشان معجّل رساند و گروهی را در وقت حاجت در آجل به ایشان مفوّض گرداند. و وجه دیگر در باب غنا أغنیا و فقر طایفه فقرا آنست که حضرت عزّ و جلّ عالم بقدرت و تحمّل هر قوم است لهذا هر قوی را بقدر تحمّل ایشان اعطا و احسان نمود و اگر واجب تعالی تمامی خلق را أغنیاء میگرداند هر آینه دنیا خراب و تدبیر آن فاسد بی آب و تاب شدی و اهل دنیا بسوی سرور و عنا میل کند لیکن حضرت

مهیمن بعضی اهل دنیا را ممد و معاون بعضی دیگر گردانید و جمعی را سبب رزق گروهی دیگر ساخت و برخی را بواسطه ضروب أعمال و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۴ تعلیم صناعات أفعال و أنواع مقرر داشت و هیچ احدی را بغیر شغل و امر نگذاشت و این نوع که حضرت قادر عالم در حق بنی آدم بعمل آورد، این بجهت بقاء نوع انسانی اُدم و در تدبیر اصح و اتم است بعد از آن اختیار و امتحان اغنیا باستعطاف و مهربانی ایشان نسبت بفقیران نمود، و این لطف و رأفت و احسان و مرحمت است از حضرت حکیم که أصلا آن را عیب در تدبیر و قدرت او نیست نسبت بانسان. زندیق گفت: طفل صغیر بچه سبب و تقصیر مستحق اوجاع و أمراض گردید نه گناه او بحیث عمل و نه جرم در نامه عملش مسجل گردید تا سزاوار آن أمراض و علل گردد. حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: مرض بچند وجه است مرض بلوی و امتحان و مرض عقوبت عصیان و مرض که علت فناء و سپردن جانست و ترا زعم چنانست که هر کسی که او سیاست بدن خود کند در مأكّل و مشرب. یعنی: هر چه مشتهی نفس و اراده آرز و هوس بود در پی آن نرود و نظر در احوال خود کند و ضار از نافع بشناسد از آنچه تناول کند هرگز مریض نشود و گمانت آنست که مرض از غذاهای بد و از آب و شراب ناگوار یا از علت که با مادر بود در مولود اثر نمود و این قول بآن ماند که تو نیز میل کنی به قول شخصی که میگوید که موت و مرض از مطعم و مشربست اگر چنین بودی بایستی که حکمای دانا که أعلم بمضار و منافع اشیاء بودند و در مطعم و مشرب احتیاط تمام مینمودند در سلسله اموات منخرط نگردند. و حال آنکه ارسطاطالیس که معلّم الأطباء و استاد أحدقا بود و افلاطون الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۵ که رئیس الحكماء و استاد همه بود و جالینوس که حکیم فیلسوف بود مردند میبایست که هر یک بکمال پیری رسید بینی و بصر ایشان بغایت باریک گشتی و چون هر یک بساحت مرگ نزول نمودند موت از ایشان دفع نشد و نتوانستند که حفظ نفس شان و نظر بآنچه موافق بود نمایند. بسا مریضی که از علاج معالج مرض او زیاده شدی و بسا از طبیبان عالم بصیر و معالجان دانا و خبیر بود بدردها و ماهر بعلتها که مردند و پی به معالجه نفس خود نبردند، و بسا جاهل بطب و بی خبر از علم و آداب که بعد از آن طبیب ماهر زمان بسیار بحیات مستعار باقی پایدار بودند پس آن طبیب را نفع بعلم طب حاصل نشد در هنگام انقطاع مدّت حیات و امل و انفصام زمام زندگی و حضور أجل و این جاهل طب را با بقاء مدّت حیات و تأخیر أجل هیچ نوع آزار و ضرر از جهل نرسید. بعد از آن حضرت امام الانام (ع) فرمود: که اکثر اطباء میگویند که انبیاء و رسل عالم بعلم طب و عمل آن نبودند بنا بر قول ایشان و بر قیاس زعم آن طایفه انبیا را چه احتیاج بعلم طب است. چه ایشان حجج خدای مّنان بر خلقان و ائمه حضرت رحیم الرحمن در زمین و زمان و خازنان علم و عرفان و وارثان حکمت ایزد سبحان و هادیان به سوی واحد دیّان و داعیان همگی و تمامی بندگان بطاعت حضرت قادر بی امتناناند و من اکثر اطبا را یافتم که ببلائی مذهب خود گرفتارند و منکر- سیل انبیاء و تکذیب کتب منزله بآن اعیان از حضرت ایزد تعالی بودند و وجه زهد من از طب ایشان و عدم رغبت من بحاملی آن همین است. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام تو چون ترهّد نمائی و رغبت به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۶ قوم نمائی که تو مؤدّب و بزرگتر ایشان باشی. امام الخلائق اُبی عبد الله جعفر الصادق فرمود که: من چون شخصی که ماهر در علم طب و متفرد در فهم آن فنّ و ادب بود و او را دیدم و سؤال از آن طبیب از هر چه کرده پرسیدم و أصلا از آن واقف و دانا نبود و اسئله آن بود که از طبیب چون حقیقت احوال او استعلام نمودیم او واقف بر حدود نفس خود و تألیف بدن او و ترکیب اعضا و مجرای اغذیه در أعضاء و جوارح او و از مخرج نفس و روح او و از حرکت لسان مستقرّ کلام و بیان او و نور بصر و انتشار ذکر و اختلاف شهوات آن طبیب و ریختن عبرات آب چشم او و مجمع سمع او و موضع عقل او و مسکن روح او و مخرج عطسه او و هیجان غموم او و أسباب سرور او و علت آنچه حادث گردد در او و أبکم و أصمّ از کری و گنگی و غیر اینها أصلا او را هیچ گونه علم و اطلاع نبود و اطبا بغیر که سخنان چند خود پسندیدند و علل که در میان ایشان خود بخود تجویز آنها نمودند و بوسیله همین خود را طبیب میدانند زندیق گفت: یا ابا عبد الله مرا خبر ده از خدای عزّ و جلّ آیا او را شریک در ملک و مضادّ در تدبیر هست یا نه؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود: نه زندیق گفت: پس این فساد که موجود در این عالم است از درندگان ضارّه و

دد و دام مؤذیه و هوام مخوفه خلاق بسیار که بغایت در صورت زشت و در فعل بد کردارند موجود گردانید و دود و پشه و مار و عقرب و أمثال این حشرات برای چه ایجاد نمود. و حال آنکه زعم شما آنست که حضرت ربّ العباد هیچ چیزی از موجودات را بغیر علت ایجاد موجود نگردانید بواسطه آنکه حکیم کار عبث نخواهد کرد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۷ أبو عبد الله علیه السلام فرمود که آیا زعم شما آنست که عقارب نفع دهد اوجاع مثانه و حصاء و آن کسی را که پیوسته در خواب بول در فراش کند و نیز زعم شما آنست که أفضل تریاق آنست که از لحوم أفاعی معمول گردد. بدرستی که اگر لحوم أفاعی با شبّ بخورد مجذوم دهند نفع دهد و نیز زعم شما آنست که کرم سرخ که در تحت الأرض است نافع است از برای أکله صاحب صحاح گوید: که اکله بکسر حکه و شب مشابه است بزاج. زندیق گفت: آری. حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: اما بعوض و بقّ، بعضی أسباب ایجاد اینها آنست که حضرت ایزد خلاق آن حشرات أرزاق طیور گردانید و نیز جبار متمرّد را بآن پشه اهانت نمود و آن مردود نمود که جبر و تکبر کرده منکر ربوبیت حضرت ربّ العزّه گردید. لهذا حضرت واجب الوجود آن مطرود را بأضعف موجودات عذاب فرمود و قدرت و عظمت خود بر سایر بریت ظاهر نمود و آن پشه بود که داخل سوراخ بینی او گشت تا بدماغ او رسید و شروع در اکل مغز آن کافر پای نغز نمود و او را بقتل رسانید. ای زندیق بدان که ما بر هر چیز توقّف نمائیم از آنچه حضرت ایزد تعالی خلق را ایجاد فرمود که: گوئیم آن را برای چه خلق نمود و بواسطه انشاء و اختراع فرمود لکن نامساوی با ایزد باری در علم ما و علم او خواهیم بود، در آنچه از معلوماتست و استعانت ما از حضرت واجب تعالی است در معلومات که میان ما و او مساواتست. زندیق گفت: یا أبا عبد الله (ع) مرا خبر ده که آیا در خلق حضرت ایزد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۸ منّان و در تدبیر ایشان هیچ گونه عیب و نقصان هست. آن حضرت (ع) فرمود که: هیچ عیب نیست. زندیق گفت: یا أبی عبد الله حضرت ایزد خالق بیچون خلاق خود را أغلف غیر مختون خلق کرد، آیا این از حضرت ربّ العالمین از روی حکمت است یا عیب و ناپسند است. امام علیه السلام فرمود که: بلکه این امر از حضرت واهب اکبر عین - حکمت و مصلحت است. زندیق گفت: پس شما تغیر خدای تعالی را بعمل خود صواب دانستید که آنچه واحد خالق برای أغلف خلق کرد شما او را عیب نمودید و آن را قطع فرمودید. خلاصه آنکه آنچه فعل و خلق خدای تعالی است آن را عیب میدانند و دم و ختان که فعل شما است آن را صفت مدح می‌شمرند آیا شما آن را از خدای تعالی غیر حکمت و خطا میدانید. حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: خلق أغلف به این صفت از حضرت واهب عین حکمت و صوابست الا آنکه آن را در سنّت شریعت بر خلق خود واجب گردانید. چنانچه مولود وقتی که از رحم ما در متولّد گردد ناف مولود متصل بسره مادر اوست همین نوع حضرت حکیم علیم او را خلق کرد مع هذا ایزد تبارک و تعالی امر بقطع آن نمود چه در ترک و عدم قطع آن فساد میان فرزند و مادر بین و ظاهر گردد. و همچنین است ناخن انسان که حضرت خالق سبحان خلق آن نمود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۸۹ و فرمود که آن را دراز نکنند و همچنین است موی شارب و سرکه دراز می‌شود و قطع میکنند، و همچنین است ثیران که حضرت واجب تعالی آن را محوّل خلق گردانید و خصای آن أوفق است نظر بآن کرده و بحسب عقل هیچ عیب در این باب در تقدیر خدای عزّ و جلّ نیست. زندیق گفت: یا أبا عبد الله جعفر نه شما میفرمائید که خدای تعالی فرمود که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ مرا بخوانید تا اجابت کنم و حال آنکه می‌بینیم ما که مضطرّ بینوا هر چند تضرّع و دعا بحضرت ایزد واهب مینمائیم أصلا جواب در هیچ مطلب و مأب نمی‌یابد و مظلوم مطیع هر چند طلب نصرت از بصیر و سمیع بر دشمن نمود حضرت معبود نصرت و یاری ننمود. حضرت ولیّ خدای تعالی فرمود که: و يحكك بدان که هیچ احدی بحضرت واهب متعال دعا نکرد و سؤال نمود مگر آنکه واجب الوجود دعا و التماس او را مستجاب فرمود، اما دعای ظالم مطرود بی‌رویه تا هنگام انابت و توبه مردود است اما محقّ و سزاوار از اجابت دعاء چون سؤال و دعا بحضرت مجیب - الدّعوات تبارک و تعالی نماید بی‌شبهه و ریب اجابت دعا او نموده از و دفع بلا و آسیب نماید بنوعی که او را علم بر آن نباشد و ثواب بسیار برای روز حاجت او ادّخار فرماید. و اگر آنچه بنده بدعا و تضرّع سؤال از کریم لا یزال نماید و در حصول آن خیر به بنده عاید و عیان نگردد، حضرت خالق الأفلاک آن را

از اجابت امساک فرماید و مؤمن عارف بذات خدای تعالی بسا باشد که دعا و استدعا بحضرت خالق البرایا نماید در باب چیزی که نداند آن صوابست یا خطا، و گاه بود که بنده از پروردگار خود هلاک کسی که آیام حیاتش منقضی، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۰ منقطع نگشته سؤال کند. و گاه بنده تا بر آن حضرت ایزد مَنّان طلب نماید در زمان که تقاطر مطرود آن اثر مصلح و درخور نیست لهذا واحد اکبر دعای او را باجابت مؤخر گرداند زیرا که سمیع بصیر بتدبیر آنچه خلق و ایجاد برای خلاق کبیر و صغیر و مانند آن گردانید أعلم و أعرف بآنست و این بسیار قریبست بفهم این را نیکو فراگیر زندیق گفت: اَیُّهَا الْحَكِيمُ مَا خَبَرُ دِهْ كِه چَرَا از آسمان بزمین نزول نکنند و از زمین بآسمان هیچ بشر صعود و عروج ننماید و هیچ مسلک و طریق از زمین بسوی آسمان بتحقیق نیست و اگر بنده ایزد اکبر در تمامی عمر خود در همه دهر یک بار از جمعی بشریکی را که بآسمان مسافر گشته صعود نماید و بعد از آن هر که از آنجا هبوط و نزول فرماید نظر و مشاهده افکند هر آینه این برای اثبات ربوبیت ربّ العزّت أثبت و برای نفی شکّ اقوی و از جهت تعیین أجدد و أحرى است زیرا که هر گاه چنین شود معلوم هر بنده واهب اکبر که عالم و قادر بر تدبیر و تفکر باشند بعد از تعمق نظر و تصوّر از روی فراست و تدبیر بر او بین و ظاهر گردد که در آنجا مدبری است که تقاعد هر أحد بسوی آن- واجب الوجود واحد است که هر هابط و نازل از پیش او هبوط و نزول فرمایند. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام بعد از استماع کلام آن زندیق منافق گفت: بدرستی و راستی تمامی و همگی آنچه تو در زمین از تدبیر ربّ العالمین ادراک نمائی همه آن منزل از آسمانست و از آنجا بین و ظاهر گردد. آیا نمی بینی آفتاب که نور نهار و قوام دنیا و اعتبار از او برد وام و آشکار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۱ است از آسمان طالع گردد و اگر آفتاب در آسمان محتبس گردد هر که در آسمان باشد از حرارت و گرمی آن هلاک و ویران شود و ماهتاب جهانتاب نیز از آسمان بحکم قادر و هاب طلوع کند و نور شب از روشنائی او است و با و عدد سنین و حساب و شهر و آیام بی شبهه و اریاب معلوم و مفهوم گردد و اگر قمر از ایشان محبوس و پنهان شود هر آینه امر بغایت دشوار و تدبیر فاسد و بی اعتبار گردد و نجوم در آسمان بارشاد حیّ قیوم و بهدایت ایزد قادر، و هادیان در ظلمات بحر و بَرّاند و نیز باران حیات تمامی اشیاء از زراعات و نباتات و انعام و غیرها به آنست آن از آسمان آید اگر باران از آنها محبوس گردد، هیچ کدام این اشیاء را حیات و سرانجام بانصرام و انجام نرسد و نیز اگر باو چند روز محبوس شود همگی اشیاء متغیر و تباه شوند. ای زندیق غیم و رعد و برق و سایر صواعق همه آنها دلیل بین و برهان روشن است بر آنکه در عالم کون و فساد مدبریست که تدبیر هر شیء نماید و از نزد او هر چیزی که نازل گردد و حضرت مهیمن معبود با موسی کلیم علیه التّحیه و التّسلیم تکلم نمود و حضرت ایزد علّام عیسی بن مریم علیه السّلام را بآسمان مرفوع گردانید و ملائکه کرام نیز از آن مقام بحضرات انبیاء علیهم السّلام از نزد أرحم الرّاحمین آیند لیکن تو ایمان نمی آری تا بجشم خود بینی. امّا آنچه مرئی و مشاهد تو گردید همان کافی است برای ایمان تو بحضرت عزّ و جلّ که از روی فراست و دانائی تفهّم و تعقّل نمائی. زندیق گفت: یا امام اگر حضرت علّام در هر صد سال تمام یکی از اموات را زنده گردانیده بنزد ما مراجعت میفرمود تا با او گفت و شنود و سؤال از آن کسی که از ما گذشتند و بر آن صفت و سیرت که در اینجا داشتندی پرسیدیم أحوال الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۲ ایشان بچه کیفیت و عنوان است و بعد از موت ملاقات بچه کسان و بچه چیز از أهوال و أفزاع آن جهان نمودند و با ایشان چه نوع سلوک کردند اگر چنین می شد هر آینه مردمان بی شبهه و گمان عمل بیقین میکردند و از ضمائر ایشان شکّ مضمحلّ و از دلّهای خلاق رین غلّ بر طرف شدی. حضرت ولیّ عزّ و جلّ امام جعفر الصادق علیه السّلام فرمود که این مقاله تو قول منکران رسل و تکذیب کنندگان انبیای لم یزل است که آن جماعت به تصدیق انبیاء و رسل باخبار از خدای عزّ و جلّ و بسایر ما جاء به النّبیّ ننمایند و گویند که خدای مَنّان در کتاب خود قرآن لازم الاذعان و غیره بر لسان انبیاء و رسولان حال آنکه از ما وفات یافته بیان و عیان گردانید. آیا هیچ أحدی از خلق از حضرت حقّ تعالی و تقدّس و از رسول ایزد خالق اُصدق در قول و فعل هست چنانچه بامر و حکم خدای تبارک و تعالی از اموات جمعی بسیار بدینا مراجعت نمودند. از آن جمله أصحاب کهف عبارتست از غار جبل بتاخلوّص قریب به شهر افسوس و آن جمعی از خداپرستان

بودند که از دست آن ظالم پرفسوس - مدعی الوهیت گریخته پناه بآن غار بارشاد و ایزد غفار بردند و بواسطه شهره آن حکایت احتیاج بیان آن نیست. خلاصه سخن آنکه آن طایفه را حضرت مهیمن سیصد و نه سال بعد از آن که ایشان را میرانید در ایام زمان قوم که منکر بعث و نشور بودند زنده، و مبعوث گردانید تا قطع حجت آن جماعت کند و قدرت خود بر ایشان ظاهر گرداند تا بدانند که بعث و نشور حق است. و نیز خدای عزیز ارمیا نبی علیه السلام را که نظر بسوی خرابی بیت - الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۳ المقدس و حوالی آن که بسعی بخت نصر کافر در هنگامی که با بنی اسرائیل جنگ کرد و ایشان بقصد غزا و جهاد با آن رئیس اهل عناد و الحاد و نیز به واسطه ثواب و ذخیره یومِ یُنَادِ الْمُنَادِ در قتال و جدال سعی بیداد کردند لیکن چون شکست یافتند آن کافر بتیر یعنی بخت النصر بعد از قتل عام بنی اسرائیل و سبی و زراری ایشان بیت المقدس حضرت ایزد تعالی و تقدس را از بنیان خراب و ویران گردانید. چون بتقدیر حضرت بیچون ارمیای پیغمبر بعد از تقصی ایام شهرور و سنین بر آن سرزمین گذشت و آن مقام رفیع مکان را بغایت خراب و ویران دید قال اَنّی یُحیی هَذهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِائَةً عَام. یعنی: حضرت ارمیا بعد از مشاهده آن ویرانی گفت که: حضرت اللّهُ تعالی بعد از موت این جماعت و خرابی آن مأمن عزّ و کرامت در کدام وقت و ساعت احیاء آنها خواهد کرد. و این کلام از آن پیغمبر عالی مقام از روی استعلام و استفهام بود نه بر سبیل انکار و استعظام و چون آن نبی (ع) این کلام باتمام و انصرام رسانید در همان مکان و مقام حضرت مهیمن علام او را تا صد سال میرانید. پس آنگاه او را زنده گردانید او نظر به اعضای خود می نمود که بعد از انقطاع و انفصام چگونه اتصال بیکدیگر و التیام لحوم لباس عظام و مفاصل و عروق واصل و انجام یابد. چون جمیع اعضای او بنهج اولی انصرام و سرانجام یافت برخاست و راست نشست و قال اَعْلَمُ اَنَّ اللّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ. یعنی: ارمیا بعد از رؤیت و مشاهدت حقیقت احیاء اشیاء فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۴ من الحال دانستم که ایزد تعالی قادر و توانا بر ایجاد و احیاء تمامی اشیاء است. و نیز قوم را که از طاعون گریخته و وطن گذاشته بیرون رفته بودند چون اراده کامله و قدرت شامله بیچون بر موت ایشان تعلق پذیر گشته بود همان که آن قوم که احصاء عدد ایشان را جز حی قیوم کسی نداند بر کنار رودبار اراده رحل اقامت نمودند هنوز اَثقال و اَحمال فروز نیاورده بودند که بصدای ندای دو ملک از ملایک حضرت عزّ و جلّ یکی از اعلا و دیگری از اسفل موتوا موتوا میگفتند در حال رجال و نسوان و خورد و کلان همگی و تمامی تعب جان بقابض آن سپرده در سلک مرده گان منخرط گشتند و ربّ جلیل مدّت مدید طویل آن جماعت را بهمان صفت مرده گان گذاشته تا اعضا و جوارح ایشان از یک دیگر جدا گشته و گوشت پوسیده و عظام رمیم گردید. پس حضرت ایزد جمیل در هنگام که اراده او تعلق گرفته که خلق او مشاهده قدرت او نماید پیغمبر جلیل القدر که او را حزقیل و گروهی ارمیا و برخی عزیر گفتند بر آن محلّ گذشت در حقّ ایشان دعا کرد و التماس احیاء آن جماعت از حضرت ربّ العزت در خواست نمود تیر دعای آن نبی ایزد تبارک و تعالی بههدف اجابت کارگر آمد تراب ابدان هر یک ایشان به فرمان خالق مَنان در یک محلّ و مکان جمع گشتند و ارواح ایشان مراجعت به ابدان نموده برخاستند بر همان هیئت روز وفات که نقد جان بمتصدی آن سپردند. چنانچه یک کس از اعداد آن بندگان خدای تعالی و تقدس معقود و محتبس نشد و بعد از احیاء مدّت بسیار تعیش در این دهر ناپایدار نمودند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۵ و به تناکح و تناسل از ایشان خلق بیشمار موجود و آشکار شدند. و نیز حضرت ربّ العزت بر جمعی که با موسی (ع) کلیم علیه السلام به میقاتگاه حضرت اله بیرون رفتند و چون بآن محلّ موعود حضرت عزّ و جلّ رسیدند فَقَالُوا اَرِنَا اللّهُ جَهْرَةً گفتند یا موسی تا خدای تعالی را بما بین و آشکارا ننمائی ما ایمان بخدای تعالی و اقرار به نبوت شما نمی آریم، اللّهُ تعالی به أخذ صاعقه آن طایفه را میرانید و بالتماس موسی علیه السلام آن جماعت را زنده گردانید. زندیق گفت: مرا خبر ده از آن کسی که قایل بتناسخ ارواح است در چه وجه قایل باین قول نامعقول گشتند و کدام حجت بر مذهب خود اقامت نمودند؟ حضرت ابی عبد اللّهُ علیه السلام فرمود که: اصحاب تناسخ و این جمعی ناسپاس در ناسخ منهاج دین و مسالک طرق و آئین را پسی پشت انداختند و شیوه نامرضیه ضلالت را برای نفس خویش مزین ساختند و نفسهای خود را ممتزج بشهوات گردانیدند و زعم ایشان چنانست که آسمان

خالیست از آنچه صفت و بیان وجود آن در آسمان میکنند و مدبر این علم بصورت مخلوقین است بحجت و برهان آنکه روایت است که حضرت قادر عالم آدم صلی الله علیه و سلم را بصورت خود خلق و ایجاد نمود و ایزد جبار را جنت و نار و بعث و نشور روز حساب و شما راست و قیامت در نزد ارباب تناسخ بی رویت عبارت از خروج روح از قالب و ولوج در قالب دیگر است اگر در قالب اول محسن و پسندیده عز و جل بود اعاده او در قالب دیگر که افضل و اکمل است از قالب اول که در حسن در اعلا درجه دنیا بود گردد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۶ و اگر مستی بود و عارف بمعارف حقایق شرع شریف نبود روح او منقلب بقالب دواب تبعه دنیا یا هوام مشوهیه الخلق بی سر و پا گردد و نماز و روزه و هیچ چیز از عبادت حضرت واهب العطیه بر مردم واجب و لازم نیست بغیر از آنکه شناخت و معرفت آن کسی که شناختن او بر این کس واجب باشد چیزی دیگر واجب نیست. و نیز اعتقاد اهل تناسخ آنست که همه چیز از شهوات دنیا مباحست بر ایشان از فروج نسوان و غیر اینها از خواهران و دختران و خالات و زنان شوهردار و همچنین مردار و خمر و خون را مباح و حلال میداند و مقاله آن طایفه بیرویت بغایت در نزد هر فرقت قبیح و وسیله ذلت و خطیبت است و تمامی امت مذمت و لعنت آنها میکنند و چون از ایشان سؤال حجت و برهان نمایند تند و آشفته گردند تورات تکذیب مقاله ایشان و فرقان لعنت بر ایشان مینماید. و نیز ارباب تناسخ را با این اعتقاد گمان چنانست که خدای ایشان منتقل از قالب اول بسوی قالب دیگر گردد. و بدرستی که ارواح ازلیه همان روحست که در آدم علیه السلام بود باز همان روح کشیده آمده از یکی بدیگری منتقل گردید تا بروزگار ما رسید پس خالق در صورت مخلوق بود در آنچه استدلال کنند که یکی از ایشان خالق و موجد صاحب خود است. و نیز اهل تناسخ میگویند که: ملایکه از اولاد آدم اند چون هر کدام در درجه اعلی در دنیا سرفراز و ممتاز گردند از درجه امتحان بیرون میروند و چون بمنزله تصفیه رسید بگذرد، پس آن کس ملک ایزد تعالی و تقدس الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۷ هست پس طور ایشان را طایفه نصاری در بعضی اشیاء اختیار نمودند و طور دیگر این طایفه مثل طور دهریه است که میگویند که: اشیاء بر غیر حقیقت خود باشند و آنچه در نظر شما است نه عین هر اشیاء است پس بر اهل تناسخ لازم است که از هیچ گوشت نخورند بواسطه آنکه دواب بالتمام از اولاد آدم اند که تحویل صور ایشان شده بسا باشد که بموجب اعتقاد ایشان آن جانوران خویشان پس جایز نباشد که اکل لحوم قربات و خویشان خود نمایند. زندیق گفت: و از اهل تناسخ جمعی هستند که گمان ایشان چنان است که لم یزل و لا یزال با حضرت ایزد متعال طینت و داخل بآن گردد پس خدای تعالی را خلق بعضی اشیاء از این طینت موزیه هست که أصلا و قطعاً ایزد تعالی قدرت و استطاعت گریز از آن ندارد بلکه او ممتزج بآن طینت و داخل بآن گردد پس خدای تعالی خلق بعضی اشیاء از این طینت موزیه نمود. حضرت امام الأنام علیه السلام فرمود که: سبحان الله تعالی چون خدای مَنان متَّصف بصفه قدرت و توان بود که او عاجز بود و او را استطاعت تفصیی و گریز از آن طینت موزیه نبود. پس اگر آن طینت را که لازمه ذات الهیه است حیات ازلیه بوده باشد بیقین لازم آید که دو اله که هر دو قدیم باشند بهم ممتزج و مرکب گشته تدبیر عالم هر دو با هم کنند و اگر این چنین باشد پس موت و فناء از کجا پیدا شد، و اگر آن طیب لازمه ذات میت بود و بر صفت حیات ازلیت نبود میت را با ازلی قدیم بقاء و ثبات نیست و از میت دمی حیات موجود نگردد. و این قول مقاله جماعت دیصائیه که اشد طایفه و خیم العاقبه زنادقه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۸ هستند در قول، و مهمل ترین آن جماعت اند در مثل، ایشان نظر در کتب که اوایل آن اهل ضلال تصنیف نمودند و خبر برای ایشان در أفعال و أعمال بألفاظ مزخرفه و کلمات مزیفه اثبات و بیان نمودند که أصلاً آن دعوی بیمعنی آن جماعت را دلیل ثابت و برهان حجت که موجب اثبات دعوی که گردید نیست تمامی و همگی قول آن طایفه بو الفضول خلاف بر خدای تعالی و رسول، و تکذیب ما جاء به من عند الله است. و اما آن کسی که زعم و گمان او چنان بود که ابدان ظلمت و ارواح نور است و نور فاعل شرّ و ظلمت عامل خیر نیست، پس بر آن طایفه واجب و لازم نیست که الزام هیچ احدی بر فعل و ارتکاب معصیت و حرمت و اتیان فاحش است نمایند زیرا که این چیزها همه از ظلمت ظاهر و پیدا شد چه از ظلمت و اثر او پیدا شدن مثل این امر مستنکر نیست و او را نرسد که پروردگار را بخواند و تصرع بسوی او

نماید زیرا که نور ربّ است و پروردگار را سزاوار از تضرّع بسوی نفس خود نیست لهذا تضرّع بنفس خود ننماید. و نیز پناه و استعاذه بغیر نماید و هیچ احدی از اهل این مقاله را نرسد که گویند خوب کردی یا بد کردی بواسطه آنکه اساءت از فعل و عمل ظلمتست و احسان از نور است و نور بنفس خود بگوید که یا محسن تو نیکو کردی و ثالث در آنجا نیست، پس ظلمت بنا قیاس قول برویت ایشان در فعل محکمر و در تدبیر استوارتر و در ارکان عزیز از نور بود زیرا که ابدان بغایت محکم در بنیاست، پس از این خلاق که تصوّر صورت واحده بر نعوت مختلفه نماید و همه اشیاء که مرئی و مشاهد ما گردد و از شکوفه و اشجار و از طیور و دواب و اثمار واجب و لازم است که همه اله و پروردگار باشند و نور در آن صورت مجوس و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۲۹۹ دولت از جهت او مخصوص بود. و آنچه اهل تناسخ ادعا نمودند که عاقبت بسا باشد که بجهت نور بود پس این قول مجرّد دعوای پیش نیست و بر قیاس قول ایشان باید که نور را فعل نبود زیرا که او اسیر است نه سلطان نه امیر تا ایجاد فعل تواند نمود یا تدبیر و تقدیر شیء تواند فرمود و اگر نور را با ظلمت قدرت تدبیر بود یقین نور امیر نبود بلکه مطلق و عزیز، و گر نور در هنگامی که او با ظلمت بود أصلاً او را قدرت تدبیر نبود، پس او اسیر ظلمت بود زیرا که مرئی و مشاهد ما میگردد و ما می بینیم که در این عالم کون و فساد احسان و خیر و فساد و شرّ بین و ظاهر میگردد. پس وقتی که از نور تدبیر و تصرف متصوّر نبود البتّه این که گاهی خیر و احسان آشکارا و عیان گردد ظلمت آن چیز را نیکو دانسته معمول گردانید. چنانچه شرّ را نیکو دانسته بفعل آورد اگر اهل تناسخ گویند محالست که از ظلمت فعل خیر ظاهر گردد بناء علیه نور و ظلمت هر دو حاصل و ثابت نباشند و دعوی ایشان باطل و از درجه استماع ساقط و عاطل گردد و امر مراجعت نماید بآن قول انبیاء و رسل که خدای عزّ و جلّ واحد و عادل و ما سوای ایزد لم یزل فاسد و باطل است و این قول اهل تناسخ که مذکور شد مقاله مانی زندیق است و أصحاب او. و اما آن کسی که گوید: نور و ظلمت البتّه واقع است و میان ایشان بی شائبه گمان حکم ظاهر و عیان است که اگر یکی از ایشان اراده زیادتی و ظلم بر دیگری نمایند حکم ظالم را از عمل ظلم مانع آید. این حکم بعقل محکم نیست زیرا که لازم آید که حکم ازین ثلثه اکبر و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۰ احکم بود و نور و ظلمت مغلوب و حکم غایب بود و مغلوب محتاج است زیرا که محتاج بحاکم نگردد الّا مظلوم و ملهوف غیر کافل یا مغلوب و جاهل و این مقاله مانوئیه از جماعت زنداقه و حکایت و قصّه ایشان بسیار بسیار طویل البیان است زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام قصّه قول مانی چه نوعست؟ حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق علیهم سلام الله اجمعین فرمود که: قول او بغایت منخفّض و بی اعتبار بود اما بعضی مجوسیه دور از رویت آن را اعتبار نموده فرا گرفتند و بعضی از نصرانیّه را نیز اشتباه بهم رسید. و بعضی از آن سخنان مستحسن نصرانیان گردید و أصحاب این هر دو ملت خطا کردند و هیچ یک از این دو مذهب عمل برای صواب نکردند و زعم و گمان ایشان چنانست که این عالم مدبّر بتدبیر دو خداست یکی نور و دیگری ظلمت و نور در حصار ظلمت است بر آن وجه که ما حکایت و بیان آن کردیم چون نصاری استماع قول زنداقه در این باب نمودند تکذیب آن جماعت کردند لیکن مجوس قبول قول آن طایفه تناسخیه نمودند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله مرا خبر ده از طایفه مجوس آیا الله تبارک و تعالی برای ایشان نبی یا رسول مبعوث و مرسل گردانید یا نه. اما من در پیش ایشان کتب محکمه و مواعظ بلیغه یافته ام و بأمثال شافیه و احکام وافیه و مقرّ بثواب و عقاب اند و ایشان را شرایع و دین و ملت و آئین است که بدان عمل مینمایند. حضرت امام الهام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام این آیه مبارکه را در جواب آن زندیق تلاوت نمود که: وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۱ یعنی: هیچ طایفه از امت باین دار المحنه دنیا نیامد الا آنکه نذیر که عبارت از نبی و رسول ایزد سمیع بصیر است بایشان آمد و خدای تعالی برای مجوس نیز کتاب و رسول مبعوث و مرسل گردانید آن طایفه منکر پیغمبر، و جاحد کتاب ایزد وهّاب گشتند. زندیق گفت: آن رسول کیست یا ابا عبد الله علیه السلام وجه استعلام از اسم آن رسول قادر عالم آنست که جمعی کثیر از مردمان را زعم و گمان چنانست که آن نبی خالد بن سنانست. آن حضرت فرمود که: خالد مرد عربی بدوی بود و نبی نبود و این حرفی است که مردم میگویند و هیچ احدی از انبیاء باین کلام متکلم نگردید. زندیق گفت: آیا

آن نبی زردشت بود؟ امام الأنام (ع) فرمود که: نعم زردشت با جمعی بنزد ایشان آمد و دعوی نبوت نمود گروهی از آن قوم بآن نبی حی قیوم ایمان آوردند، و جمعی از آن قوم جحد و انکار آن پیغمبر ایزد اکبر نموده او را از شهر اخراج به بیابان که در آن سرزمین درندگان بسیار بود فرمودند آن نبی قادر سبحان در آن مکان طعمه سباع و درندگان گردید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام مرا خبر ده از مجوس که آیا این طایفه أقرب بصوابند یا مشرکین عرب؟ حضرت امام الأنام (ع) فرمود که: عرب در زمان جاهلیت بدین حنفی أقرب از مجوس بودند و بواسطه آنکه مجوس کافر بجمیع انبیاء و جاحد کتب ایشان و منکر براهین آن اعیان شدند و أصلاً هیچ چیز از سنن و آثار انبیا بر نداشتند و کیخسرو ملک مجوس و پادشاه آن جمع بافسوس در ایام حکومت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۲ خود سیصد نبی ایزد تعالی را بقتل رسانید و مجوس غسل جنابت نمی کردند و کفره عرب غسل میکردند و غسل کردن از جنابت از خالص دین شرایع حنیفیه است و مجوس ختنه نیز نمیکردند و این ختنه از سنن انبیای خدای تبارک و تعالی است و اول آن کسی که عمل بدین سنت سئیه نمود خلیل - الرحمن ابراهیم علیه السلام بود و مجوس موتای خود را غسل نمیدادند، و تکفین نیز نمی نمودند امّا عرب تمامی این افعال بتقدیم میرسانیدند، و مجوس موتی خود را در نوایس و صحاری می انداختند و تکفین نیز نمینمودند امّا عرب تمامی این افعال بتقدیم میرسانیدند و مجوس موتی خود را در - نوایس و صحاری می انداختند و عرب موتی خود را در گور لحد کرده دفن مینمودند و سنت انبیاء و رسول نیز چنین است. و اول آن کسی که بجهت او قبر حفر کردند حضرت آدم أبو البشر بود و مجوس امّهات که زنده در خانه بود مع هذا دختران آنها را نکاح میکردند و نکاح خواهران خود مینمودند و عرب آنها را حرام میدانستند. و مجوس منکر بیت الله الحرام بودند و آن مکان را بیت الشیطان گفتند و عرب حجّ و زیارت آن خانه میکردند و تعظیم و تکریم آن می نمودند، و میگفتند که این خانه پروردگار ما خدای عزّ و جلّ است و عرب بتورات و انجیل قایل و مقرّ بودند و پیوسته از اهل کتاب سؤال مسایل ضروریّه می نمودند و حقایق آن را از آن جماعت فرا میگرفتند و عرب در همه اسباب به دین حنیفیه أقرب از مجوسند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله مجوس در نکاح اخوات محتجّ بآن شدند که این فعل سنت حضرت آدم أبو البشر است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۳ حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: حجّت ایشان در اتیان، و نکاح بنات در حیات امّهات چیست؟ آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء بالتّمام این را حرام میدانستند و مجوس هر چه از خدای عزّ و جلّ آمد به انبیاء و رسل آن را میکردند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) خدای غنیّ اکبر برای چه خمر را حرام گردانید و حال آنکه از مکلفات هیچ چیز از آن بدتر نیست. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: ایزد علّام شراب را بواسطه آن منع و حرام نمود که آن امّ الخبائث و سر همه بدیها است زیرا که ساعت بر شارب الخمر میگذرد که او را عقل در سر نیست و پروردگار خود خدای عزّ و جلّ را نمی شناسد و چون مست لا یعقل گردد از فعل معصیت و انصرام هیچ عمل بد بر نگردد و هر فعل حرام که در آن حال بخاطر اُتر او رسد بعمل آرد و قطع رحم در آن دم کند و هر فاحشه که بود معمول گرداند البّته زمام سکران بدست شیطان است اگر شیطان او را در حالت سکران امر بسجده بتان نماید در حال او سجده اُصنام بانصرام رساند و بهر مکمن و مقام که شیطان او را کشد و دواند او نیز در آن امر مسارعت تمام به انجام رساند. زندیق گفت: چرا خدای تعالی خون مسفوح را حرام گردانید؟ حضرت امام الأئمن النّاطق جعفر بن محمد بن علی بن الصادق (ع) فرمود که: دم مسفوح را ایزد سبوح بواسطه آن حرام گردانید که مورث قساوت - قلب و منتج سلب رحم از دل است و مغیّر لون انسان و وسیله تعفّن بدن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۴ آدمیانست و اکثر جذام از اکل خون حرام است. زندیق گفت: یا ابا عبد الله اکل غدد جایز است؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: اکل غدد مورث جذام و حرام است. زندیق گفت: اکل میته را چرا واجب تعالی حرام گردانید؟ امام جعفر الصادق (ع) فرمود: میته را بواسطه آن حرام گردانید که فرق باشد میان میته و میان آنچه تزکیه کنند و اسم خدای تعالی در هنگام ذبح بر آن ذبیحه مذکور گردانند و میته گاهست که خون آن منجمد شده رجعت ببدن آن حیوان نماید، پس گوشت میته بواسطه آن بغایت ناگوارا و گران باشد زیرا که اکل آن گوشت را با

خون تناول مینماید. زندیق گفت: چون میته حرام است، پس ماهی میته است و حرام باشد؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: سمک میته نیست و تزکیه آن اخراج اوست از آب در حالتی که زنده باشد و چون بیرون آرد در زمین گذارد و بگذارد که خودی خود بمیرد و اینکه او را ذبح نمیکنند بواسطه آنست که او را خون نیست و حکم ملخ نیز چنین است. زندیق گفت: یا امام علیه السلام حضرت ایزد علّام زنا را برای چه حرام گردانید؟ حضرت امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: حرمت زنا بواسطه فساد بسیار است که آن عبارت از بر طرف شدن موارد و انقطاع نسب است چه عورت زانیه هر گاه در شبانروزی سه چهار نفر برو وارد شوند چون حامله الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۵ گردد نمیداند که او را حامله گردانید و مولود نیز مطلع و عالم بحال والد نیست و نمیداند که والد او کیست و أرحام موصوله نیز معلوم نشود، و قرابت معروفه بهم نرسد و نتوان گفت که فلان صله رحم مولود و قرابت مشهور و معروف فلان است. زندیق گفت: لواطه را حرام چرا گردانید در آن نسب نیست؟ امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوٰه و السلام فرمود که: وجه حرمت لواطه برای آنست که اگر لواطه حلال میشدی مردان را از زنان استغنا بهم رسیدی و این امر موجب قطع نسل و تعطیل فروج بودی و در اجازه این کار فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی. زندیق گفت: وطی بهایم را چرا حرام گردانید و این نیز نوع اشفاعست از مال خود؟ حضرت امام التّائط جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: حضرت صمدیّت کراهیّت دارد از آنکه مرد آب خود را ضایع گرداند و به غیر شکل و هیولی و عنصر خود آمده متصل گردد. و دیگر آنکه اگر قادر سبحان اتیان بهایم را حرام نگردانیدی هر آینه هر مردی ما ده خری در خانه خود بستی و نگاهداشتی بر پشتش سواری کردند و دخول بفرجش نمودی، پس اگر چنین میکردندی فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی چنانچه بر ارباب عقل و عرفان ظاهر و عیان است پس حضرت ملک العلّام بواسطه آن فساد و آثار بر همگی خلاق ظهورش را حلال و فروجش را حرام گردانید. و دیگر آنکه حضرت خالق زنان را بجهت مردان خلق نمود تا آنکه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۶ رجال انس بنسوان گیرند و در پیش ایشان ساکن گردند و مواضع شهوات مردمان و امّهات اولاد ایشان زنانه. زندیق گفت: یا ابا عبد الله غسل جنابت بر امت چرا واجب کردند و حال آنکه جنب بپهلوی حلال خود رفت و در حلال أصلا دنس و کثافت نیست تا رفع آن واجب و لازم بود؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: جنابت بمنزله حیض است بواسطه آنکه نطفه آدمی دم غیر مستحکم است و در جماع حرکت شدید و شهوت غالبه است و چون مجامع از جماع فارغ گردد بدن تنفس زند البّته آن مرد رایحه کریه از نفس خود می‌یابد، پس غسل بواسطه همین واجب گردید مع هذا غسل جنابت امانت است که حضرت مهیمن میان بندگان خود را بر آن ایتمان نمود و ایشان را بآن اختیار، و امتحان فرمود. زندیق گفت: ایها الحکیم ای امام حکیم حلیم و ای عارف علیم، چه میگوئی در حقّ آن کسی که زعم او چنانست که تدبیری که در این عالم ظاهر و قایم گردد آن تدبیر نجوم سبعة سیاراتست. حضرت امام الأنام علیه الصلوٰه و السلام گفت که ایشان را دلیل بین و حجت واضح روشن بر اثبات دعوی لازم است که عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر نجوم است که در فلک تقدیر تبع حضرت سمیع قدیر ذاکر و بهر طرف که علیم قادر دایر گرداند از روی تعب بحکم ایزد واهب دایر غیر فاطر است و بهیچ مکان واقف و ساکن نگشته مدام سائر است. پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: هر نجم از نجوم به امر حی قیوم موکّل الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۷ مدبّر است پس این نجوم بمنزله بندگان مأمور و منهیان ربّ غفور باشند که مترصد و منتظر حکم ایزد اکبرند که بهر چه مأمور گردند معمول گردانند و اگر نجوم قدیمه ازلیّه بودندی بایستی که متغیر از حال بحال دیگر نگشتندی. زندیق گفت: اثر نجوم بطبایع است، یعنی بالطبع مدیر در عالم است. حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: این قول کسی است مالک بقاء و دوام نباشد و صرف حوادث از آیام بتغیر لیالی و آیام نتواند نمود و ردّ هرم و پیری و رفع عجز و زمین گیری نتواند فرمود و هیچ مرد را دفع نتواند کرد از آنچه با او معمول گرداند. زندیق گفت: مرا خبر ده از آنکه زعم او چنانست که خلق لم یزل توالد و تناسل مینماید و بهمین طریق قرن میگذرد و قرن دیگر می‌آید و خلاق را صنوف آفات و أمراض و أسباب علل و أعراض فانی میگردانند چنانچه ترا اخیر خبر از اوّل دهد و خلف از سلف مخبر و مطلع گرداند و

قرون از قرون و از حقایق شهور و سنون واقف گردانند و میگویند که خلائق را بمنزله شجر و نبات و بر صنعت أجسام که ازاله و قطع آن در همه دهر و ایام تواند کرد دانستند ازین خلق بحکم واحد کریم و حکیم علیم وقتی دانای بطبع مستقیم بیرون آید که بمصالح مردمان عارف و دانا و واقف و شناسا بود و قادر بتألیف کلام باشد و کتاب تصنیف کند و بظنانت خود بهم مربوط گرداند و بحکمت خود آن را نیکو و مضبوط نماید و آن کتاب را حاجز میان مردمان فرماید که امر و تحریر مردم بخیر و اتحاد و نهی ایشان از شرّ و فساد و زجر و منع از ایجاد نماید تا آنکه خلائق بعضی زیادتى ببعضی دیگر و قتل و افساد گروهی با جمعی آخر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۸ نتوانند نمود. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: و یحک بدرستی که آن کسی که از شکم مادر بیرون آید دیروز و فردا رحلت - نماید آن کس را علم بآنچه پیش از او بود و آنچه بعد از او خواهد بود بی شبهه نخواهد بود دیگر آنکه حال خالی از آن نیست که انسان ایجاد نفس خود نمود یا دیگر او را موجود فرمود، یا آنکه همیشه موجود بود. پس آنچه شیء نبود قدرت ایجاد شیء دیگر ندارد و خلق پیشتر از آن که موجود شوند چیزی نبودند و همچنین مادامی که خلق وجود پیدا ننمود چیزی نبود که از او سؤال توان نمود، پس معلوم نیست که ابتدا آن چگونه بود و اگر انسان ازلی باشند باید که حوادث که در او حادث نشود بواسطه آنکه ازلی ایام را بصرف ایام متغیر و فنا را برو راه تصور نیست با آنکه هیچ بناء بغیر بناء معتبر و هیچ اثر بغیر مؤثر و هیچ تألیف بی مؤلف مخبر بيشبیه میسر نیست. پس کسی را که زعم و کمان چنان بود که پدر ایشان ایجاد و خلق ترکیب صوری و پیکر هیولانی او نمود از او استعمال باید فرمود که پدر او را که خلق، و ایجاد کرد و اگر پدر او را موجود گردانیده باشد هر آینه خلق او بواسطه لذۀ نفس و شهوت و تصویر آن مؤدب و دوستی عشرت خود کرد و اگر پدر را قدرت میبود بایستی که او مالک حیات پسر بودی و حکمت در ولد جایز و ممتد گشتی و أصلاً هیچ نوع از انواع بلایا بر او راجع نگشتی و حال آنکه اگر ولد مریض گردد والد أصلاً نفع او ندهد و اگر میرد والد عاجز از دفع درد آنست و موت از ولد نتواند کرد زیرا که هر کرا قدرت و استطاعت ایجاد خلائق و نفخ روح در ایشان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۰۹ بود بنوعی که آن مخلوق او بپا روان گردد و راه تواند رفت، پس یقین آن کس را قدرت دفع اذیت و فساد از مخلوق خود تواند نمود. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) چه گوئی در عالم نجوم؟ حضرت امام الأنام فرمود که: آن علمست که نفعش قلیل و ضررش کثیر و جزیل است، زیرا که امر مقدر بعلم منجم و بسعی او در ازاله آن دفع و بر نگردهد و از محذور قدرت پرهیز ندارد و اگر منجم کسی را ببلاء ضرر عالم و مخبر گرداند آن کس را نجات از آن باحتراز از قضاء مّنان در حیز قدرت و امکان نیست و اگر کسی را مطلع بخیر سازد و آن شخص را استطاعت تعجیل نیست که تا معجلاً بآن پردازد و اگر بدی بکسی رسد او را صرف و منع آن نرسد و منجم مضادّ حضرت خلائق العباد در علم و حکم بزعم خود است زیرا که گمان منجم نادان چنانست که او ردّ قضاء ایزد سبحان از خلقان مینماید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام رسول أفضل است یا ملک ایزد تعالی و تبارک که به رسالت ربّ العزت بنزد آن رسول آمدی؟ حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: بلکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم أفضل است. زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) علت رفاقت ملائکه موکلین را بینندگان ارحم الراحمین و ارقام فعل و عمل آنها بر ایشان برای ایشان بیان نمای و حال آنکه حضرت واجب تعالی عالم السیر و اخفی است. امام الهام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که خدای معبود از بندگان خود طلب عبادت و بندگی نمود و این طایفه را شهود بر خلائق فرمود، زیرا که در هنگامی که ملائکه کرام در ملازمت ایشان باشند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۰ بی شبهه و گمان بندگان بر طاعت و عبادت حضرت مهیم مّنان در سعی اشدّ و در مواظبت آن بعدّ بیشتر باشند چنانچه حقیقت آن بر ارباب عقل و عرفان واضح و عیانست، و ایضا از معصیت خایف و هراسان گشته بسا باشد که مرتکب آن نگردند زیرا که گاهی بنده از روی خطا و نسیان قصد فعل عصیان کند و چون آدم دو ملک قادر بیچون که رفیقاند بخاطر رساند که کرام الکاتبین در ساعات لیل و نهار شهور و سنین همراه و هم نشیناند فی الفور از آن فعل منکر باز ایستد و گوید که پروردگارم مرا می بیند و حفظه من شاهد و کاتب بامر حضرت ایزد واهباند بواسطه همان دست از آن

عصیان بدارد و خود را از آتش نیران محفوظ و در امان دارد و نیز حضرت ربّ العزیز از روی احسان و رأفت و لطف و مرحمت ملکی کرام الکاتبین را به بندگان خود موکّل گردانید تا آن دو ملک عزّ و جلّ ایشان را از مرده شیاطین و تبعه ملاعین و هوام و حشرات جنّ و آفات بسیار از مکان که بنده آن را نمی‌بینند باذن و فرمان ارحم الراحمین در حفظ حضرت ربّ العالمین تا آن محلّ که حکم و امر عزّ و جلّ بآن بنده و اصل و مسجّل گردد نگاهدارند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله حضرت خالق و هاب خلق را برای رحمت ایجاد نمود یا بواسطه عذاب؟ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: حضرت - مالک الرقاب خلق عباد برای رحمت و ثواب نمود و ربّ العباد قبل از ایجاد و ارشاد عالم بود که جمعی از این قوم بواسطه انکار و الحاد و ارتکاب اعمال ناصواب محروم از رحمت و ثواب و مستحقّ عذاب و عقاب گردند. زندیق گفت: پس عذاب منکر بواسطه آن باشد او منکر ذات خالق الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۱ واحد اکبر گردید و بوسیله انکار مستوجب عذاب و آزار باشد لیکن چرا عذاب و عقاب عارف موخّذ که او را یکتای بی‌همتا داند، و شناسا بحال ایزد تبارک و تعالی باشد نماید؟ حضرت امام الصادق الأمجد جعفر بن محمد علیهم السلام فرمود که حضرت ربّ الأرباب منکر الوهیت ذات واحد خود را معذّب بعذاب و عقاب ابد گرداند و مقرّ بذات کامل الصیفات خود را بواسطه ارتکاب معصیت عذاب و عقاب بجهت عمل آن خطیئت نماید که ترک ما فرض الله نمود و چون خدای بیچون آن عاصی را بقدر فعل معاصی عذاب کشد بعد از آن آن بنده را از نیران بیرون آورده جنّات تجرّی من تحتها الأنهار داخل گرداند و بوصال حور و رضوان مبتهج و شادمان سازد و لا یظلم ربّک أحدًا. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام میان کفر و ایمان هیچ منزله واضح و عیانست یا نه. حضرت امام الانس و الجان فرمود که: هیچ منزلت ظاهر درخشان - میان کفر و ایمان نیست. زندیق گفت: ایمان چیست و کفر کدام است؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: ایمان عبارت از تصدیق مهیمن سبحان است در آنچه از بنده غایب و پنهان بود از عظمت خدای تعالی مثل تصدیق آنچه آن را ببیند و مشاهده کند و کفر عبارت از انکار ذات حمیده صفات حضرت غافر الخطیئات است. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام شرک کدام و شکّ بچه کیفیت و انجام است؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۲ حضرت امام الأنام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که شرک عبارت از ضمّ شیء است بذات واحد که مثل آن شیء دیگر نیست و شکّ عبارت از آنست که آن کس بدل اعتقاد بآن چیزی که باو رسیده ننماید. زندیق گفت: آیا عالم جاهل گردد؟ حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود بلی عالم بما یعلم و جاهل بما یجهل گردد یعنی هر چه میدانند عالم بآنست و آنچه نمیدانند جاهل است بآن. زندیق گفت: سعادت کدام و شقاوت چیست؟ امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: سعادت سبب خیر است که سعید بآن متمسک شود تا او را بسوی نجات رساند و شقاوت شرّ است که شقیّ بآن تمسک نماید پس او را بهلاکت کشاند و خدا یتعالی عالم بهمه اینها است. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام مرا خبر ده از حقیقت سراج که چون فرو نشیند نورش بکدام مقام رفته آرام گیرد؟ آن حضرت فرمود که: ضوء سراج میرود و هرگز عود نکند. زندیق گفت: چه چیز شما را مانع است و منکر دارد از آنکه انسان نیز مثل و مانند آن سراج و هاج باشد که چون از ضوء بازماند دیگر هرگز نور باو رجعت ننماید انسان نیز چون فرمان قادر بیچون وفات یابد و روح از بدن او مفارقت کند بعد از این هرگز روح بامر مهیمن سبوح رجعت بجسم آن میت نکند چنانچه ضوء منطقی از سراج رجعت بآن نفرماید. حضرت امام الأمجد جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۳ قیاس تو بصواب در این باب بی‌شبهه و ارتیاب نیست زیرا که آتش در اجسام مکّمّن است و اجسام قایم بأعیان آنست مثل سنگ و آهن که چون یکی از اینها را بدیگری زنند آتش از میان این دو جنس ساطع و لامع گردد اقتباس ضوء سراج از آن آتش کنند که از سنگ و آهن حاصل گشته. پس آتش در اجسام ثابت و ضوء ذاهب است و روح بحکم قادر سبوح جسم رقیق است که ملبّس بلباس قالب کثیف شده و آن بمنزله سراج نیست که تو ذکر آن کردی آن پروردگار قادر عالم که از آب صافی خلق جنین در رحم نمود و در او ترکیب ضروب مختلفه و عروق و عصب متفاوت و اُسنان، و استخوان و موی و غیر آن فرمود همان احیای مردگان بعد از موت ایشان و فناء اجسام و ابدان مینماید و این بر

عاقل نکته‌دان بعد از تدبّر و تفکر فراوان ثقیل و گران نمی‌نماید بلکه در غایت ظهور و عیان نماید. زندیق گفت: پس روح بعد از مفارقت ابدان بکدام مکان رود؟ حضرت امام جعفر بن محمد (ع) فرمود که روح بامر ایزد سبوح در بطن زمین در مکان مصرع و مدفن ابدان مکین گردد تا هنگام بعث مخلوقین. و در بعضی احادیث معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که ارواح را مکان علاحدّه است وراء عالم برزخ و آن را عالم ارواح نامند و چون تمامی خلّقان از دو صفت بیرون نیستند محسن یا مسیء عالم ارواح نیز دو است هر گاه روح محسن از دار المحنة دنیا متوجّه مکان و محلّ روح نیکوکاران گردد، چون قریب بآن مکان شود جمعی از اقوام و خویشان نیکوکاران که پیشتر بآن مکان آمده‌اند استقبال او نمایند و از و استعلام احوال متخلّفان دنیا میفرمایند اگر روح جدید الورد گوید که من او را بر صفت حیات باقی گذاشته‌ام ارواح الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۴ گویند که امید است که او بعد از وفات ناجی باشد و بنزد ما آید که فلانی، و فلانی قبل از این وفات یافتند بیکدیگر گویند که چون نزدیک ما نیامدند مشخص شد که خاسر و زیانکار و هلاک و گرفتارند البتّه اما روح مسیء در مقام هوان و خواری و در موضع ذلّت و سوگواری است و چون روح از دار الملک دنیا بآنجا رسد ارواح بعد از ملاقات و حسرت احوال او خبر از خویش و اقرباء دنیا پرسند اگر گوید که فلانی در دنیا باقیست امید نجات او دارند. و اگر گوید که پیشتر از این وفات یافته با یک دیگر گویند چون باینجا نیامد البتّه نجات از این عذاب و عقاب یافت. و از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما سلام الله الملک الغافر مرویست که ارواح با یک دیگر حلقه حلقه نشینند و اکل و شرب نمایند و روح هر کس کمال مشابّهت و مماثلت بصورت مثالی آن کس به حکم ایزد تعالی و تقدّس پیدا کند چنانچه اگر کسی روح مثالی کسی را به نظر آرد گوید که این فلانی است الحاصل در روح که مخلوق قادر سبوح است در او خلافت و اختلاف بسیار است و أفضل المتقدّمین و المتأخّرين شیخ بهاء المله و الدین العاملی أسکنه الله تعالی فی الفردوس العالی در بعضی از مصنّفات خویش مسمی بکشکول چهارده قول در باب روح نقل نمود، و مترجم بعضی از آن اقوال که باعتقاد این شکسته بال بصحّت اقرب و بقرآن و حدیث انسب بود در بعضی از مؤلّفات خویش که ترجمه الاعتقاداتست به اوضح البرهان بیان نمود و الله أعلم بالصواب. زندیق گفت: یا ابا عبد الله روح مصلوب بکجا مخفی و محجوب گردد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۵ روح مصلوب در کف فریشته‌ایست که قبض روح نموده تا هنگامی که آن مصلوب را در زمین مدفون محجوب گردانند و چون آن مصلوب مدفون گردد روح او بنزدیک او ممکن گردانند. زندیق گفت: مرا خبر ده از روح که آیا آن غیر از خون است یا نه؟ حضرت ابی عبد الله (ع) فرمود که: نعم، روح که من برای تو وصف و بیان آن کردم ماده آن از خونت زیرا که از دم صفای لون و رطوبت، و تراوت جسم است بلکه حسن صوت و کثرت ضحک نیز از دم است پس چون خون بفرمان حضرت بیچون منجمد و زبون گردد روح از بدن بیرون رود. زندیق گفت: آیا روح وصف به سبکی و سنگینی و وزن گردد؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود روح به منزله ریح است در مشک که چون مشک مملوّ از باد گردد هیچ چیز در وزن آن نیفزاید و چون باد از آن بیرون آید نقصان در آن پدید نیاید روح نیز چنین است که آن را ثقل و وزن نیست. زندیق گفت: مرا از جوهر ریح خبر کن. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که ریح هوای متحرّک است، یعنی اگر هوا حرکت کند او را ریح گویند و چون ساکن باشد هواست و به باد قوام دنیا است اگر سه روز باد بامر خالق العباد در دنیا نهجده هر آینه هر چه در روی زمین است فاسد و فتن گردد زیرا که ریح بمنزله مروحه است که دفع فساد از تمامی اشیاء کند و آنها را متطیب و نیکو گرداند و باد بمنزله روحست چون روح از بدن بیرون رود البتّه جسم متغیّر گردد قَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۶ زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی می‌گردد یا باقی بهمان حال است؟ حضرت جعفر بن محمد الصادق الأمين رضوان الله علیهم أجمعین فرمود که بلکه روح باقی است تا وقتی که اسرافیل صور اوّل در زند در آن هنگام تمامی اشیاء باطل و فنا گردد پس حس و محسوس نگردد بلکه جمیع اشیاء فانی گردد یعنی هیچ چیز بغیر ذات حضرت واجب الوجود عزیز باقی نماند، و چون اسرافیل بحکم قادر بیچون صور دردمد

دوم تراب اشیاء فانیه موجود هر چند متفرق باشد بفرمان ایزد خالق در یک جا جمع گردد و بعد از نفخ صور سیم حضرت قادر تعالی اعاده و ایجاد اشیاء چنانچه در مرتبه اولی بغیر ماده واضحه هویدا ظاهر و پیدا نموده کژه ثانیه نماید و از نفخ صور اولی تا نفخه ثانیه چهار صد سال است خلاق بواسطه تمادی آیام احوال بین النفختین بر گردند. پس آنگاه حضرت واهب اله جمیع خلاق را بجایگاه آرامگاه دهد و بعد از تشخیص حساب هر کسی را بمحل و مأب که بجزای عمل و اکتساب - لایق و مستحق آن باشد عطا و احسان نماید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام بعث و ایجاد ابدان بعد از آنکه پوسیده و متفرق شده باشد چنانچه یک عضوی او را در شهرش سباع و سایر درندگان اکل آن نمودند و عضوی دیگر را هوام و حشرات الارض قطعه قطعه کرده باشند و عضو دیگر تراب یعنی خاک بی تاب و آب گشته و بناء آن خاک را برداشته و با گل بنای عمارت گذاشته باشد بغایت از عقل دور و از شیوه خرد مهجور است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۷ حضرت امام الاتقیاء اَبی عبد الله علیه التَّحِیَّه و الثَّناء فرمود که: حضرت واجب الوجود که ابداع و انشاء خلقتان بغیر ماده و بنیان در مرتبه اولی از غیر شیء و تصویر او را بر غیر مثالی که در سابق بر او بوده باشد فرمود همان خدای مَّان قدرت بر ایجاد و بعث و اعاده و خلقت خلقتان بنوع اول دارد. زندیق گفت: یا ابا عبد الله از این واضحتر برای من بین و ظاهر گردان حضرت امام الانس و الجان علیه السلام فرمود که: روح بحکم قادر سَبوح در مکان مقیم و در محل خود مستقیم است چنانچه روح محسن در ضیاء و فسحت و روح مسیء بدبخت در ضیق ظلمت است لیکن بدن خاک گردد همان نوع که پیشتر از ایجاد بشر بر آن صفت مستمر بود. اما آنچه هوام و درندگان از خلاق اکل نمودند یا پاره پاره فرمودند که در جوف شکم جانوران مقیم و مستحکم گردید چون رجعت همگی بخاک است تمامی آن در تراب بامر ایزد و هَهاب محفوظست در نزد آن کس یعنی ایزد تعالی و تقدس هیچ مثال ذره در ظلمات زمین بر آن رحیم الرحمن پوشیده، و پنهان نیست و او عالم و عارف و شاهد و واقف بر حقایق عدد اشیاء و وزن آن بی شبهه و گمانست. ای زندیق خاک روحانیین بمنزله طلای احمر خالص در تراب دفین است و چون بحکم حضرت رب غفور هنگام بعث و آیام نشور رسد زمین ممطر گردد بمطر نشور، پس زمین چون بیاران نشور تر گردد آن زمین بامر رب العالمین فی الجمله بالا آمده، بعد از آن بدرد زائیدن آید و بیرون آورد بیقین از جوف بطن خود آنچه از مخلوقین در او مخزون و دفین است و کراء خود را پاک گرداند و خاک ابدان روحانیین مانند طلای آلوده بخاک که آن را به الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۸ آب بسته باشند و پاک ساخته و مانند مسکه «۱» که از دوغ بیرون آورده باشند بیرون آید، پس تراب هر قالب در نزد آن قالب جمع گردد بعد از آن، آن خاک بحکم خدای عز و جل منتقل بمکان که روح در آن محل است نماید پس صورت هر صور باذن مصور مثل شکل اول مخلوق و موجود گردد. و آنگاه بامر و حکم آله ابلاغ روح در آن صور بود پس در هنگام که آن شخص مستوی گردد، و خود را ملاحظه نماید صورت خود را از صنعت اول در هیچ وجه کمتر نبیند. زندیق گفت: مرا خبر ده از مردمان که آیا در محشر برهنه و عریان در روز قیامت حاضر گردند؟ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که خلاق بامر ایزد خالق در محشر باکفان خود بواسطه حساب حاضر شوند. زندیق گفت: یا امام (ع) در آن زمان اثر از اکفان نخواهد بود بلکه همگی آن پوسیده چنانچه اصلا از آن اثر ظاهر و عیان نیست. امام الناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود: معبود مجید که: ایشان را احیاء نمود اکفان آن جماعت را نیز تجدید خواهد فرمود. زندیق گفت: کسی که مدفون بغیر کفن گردد؟ حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: عورت او را حضرت ستار به هر چه خواهد می پوشاند از آنچه در نزد خدای تبارک و تعالی است. زندیق گفت: آیا خلاق بر واجب تعالی عین صفه الخلق بر صفوف ایستاده عرض اعمال خود نمایند؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۱۹ امام الجن و البشر اَبی عبد الله جعفر بن محمد بن علی علیه السلام فرمود: نعم خلاق در آن روز یک صد و بیست هزار صف در عرض زمین - است. زندیق گفت: آیا وزن اعمال نمیکند؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: اعمال اجسام - نیست و جز این که اعمال صفت افعال است امر دیگر نیست و صفت شیء موزون نشود و محتاج بوزن شیء کسی است که جاهل از عدد اشیاء و عالم و عارف بثقل و خفت آنها نباشد و اما بر خدای تبارک و تعالی هیچ چیز مخفی و

پوشیده نیست. زندیق گفت: پس معنی میزان چیست؟ حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: میزان عبارت از عدل است. زندیق گفت: پس معنی میزان در کتاب ایزد مَنان در آیه: *فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ* چیست؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: ثقل میزان عبارت از رجحان عمل است. زندیق گفت: مرا خبر ده آیا در نار دوزخ هیچ عذاب دیگر نبود که حضرت معبود قانع بآن عتاب گشته بندگان خود را بآن معذب گرداند و ایشان را بحیات و عقارب عذاب و عقاب بفرماید؟ حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصّیّادق علیه السلام فرمود که: حضرت ایزد وهّیاب قومی بحیات و عقارب عذاب کند که زعم آن مردم چنانست که ایشان از مخلوقات حضرت خالق الأرض و السموات نیستند، بلکه شریک الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۰ مهیمن سبحان خلق و ایجاد ایشان نمود لهذا حیات و عقارب در نشاء آخرت بر آن جماعت بی شبهه مسلط و آن طایفه را بآن بلایا و شدّت مرتبط گرداند تا در نیران عالم و بال که بواسطه جحد و انکار ذات واحد متعال مستحقّ آن شدند بچشند و بدانند که ایشان منکران صنعت حضرت ربّ العزّت اند. زندیق گفت: از کجا میگوئی که اهل جَنّت چون اُکل ثمره بهشت کنند و میوه از درخت تناول نمایند بحکم واهب العطیه مثل همان میوه که تو چیده بدل آن در همان موضع معاودت کند؟ حضرت امام الامین جعفر بن محمد الصّادق علیهم السلام اُجمعین فرمود که: نعم این چنین است بر قیاس ضوء اسراج که قابس چون از اقتباس روشنائی کند و چراغ خود از آن سراج بحکم قادر وهاج در گیرد چیزی از سراج مقتبس منه نقصان نپذیرد و دنیا را از آن یک سراج پرتوان گردانید که أصلا از آن کمی و نقصان ظاهر و عیان نگردد. زندیق گفت: نه، ایشان از اُثمار اُشجار جنان و غیر آن اُکل و شرب مینمایند و قوم را زعم آنست که آن امت را در آن مکان قضاء حاجت که عبارت از تقاضای بول و غایط است نیست. حضرت امام الامّه فرمود که بلی، چنانست بواسطه آنکه غذای اهل چنان بی شبهه بتحقیق بغایت صاف و رقیق است و بحکم عزّ و جلّ أصلا در او ثقل نیست و آن از اجساد آن اُنام بعرق بیرون رفته چنانچه اثر آن در بدن نماید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام پس این چگونه است که هر گاه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۱ زوج حور العین با ایشان ملاقات کند آن جماعت باکره باشند. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصّادق علیه السلام فرمود: بلی این چنین است، زیرا که حضرت خالق مجیب حوراء حسنا را مخلوق از طیب گردانید که أصلا عاهت در اجسام ایشان معتری و آفت بأجساد آن طایفه محتوی نگردد و در ثقب حوراء هیچ شیء از اُشیاء مجری نیاید و آن ثقبه مدّنّس و ملوّث خون نفاس و حیض نگردد. پس رحم حوران بهم بسته است به واسطه آنکه در رحم حور برای سرایت احلیل مجرائی نیست. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام حوران را چنین گویند که هفتاد حله پوشند و شوهران ایشان در ورای حلل و بدن مغز ساق آن طایفه را میتوانند دید. حضرت امام ابی عبد الله علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: نعم آری چنین است چنانچه شما دراهم که در آب صاف انداخته باشند اگر چه بقدر رمح باشدی بینید. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام اهل جَنّت چون راضی بتنعم در آن محفل و تنعم از هر درد و اُلم و مشغول بعیش و طرب دمام گردند که هیچ اُحدی از ایشان نیست الاّ آنکه پدر یا خویش و پسر یا مادر و برادر در آن محضر مفقود دارد و چون آن جماعت را در جَنّت نبیند هیچ شک نیست که گوید: البّته مسیر این خویشان ما به نیران خواهد بود. پس آن کس که داند خویش در جهنّم بهزار گونه بلایای معذب و متألّم است او را چه نوع ذوق عیش جَنّت و تنعم است؟ حضرت امام النّاطق الامین رضوان الله و سلامه علیهم اُجمعین فرمود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۲ که: اهل علم میگویند که اهل جنان اقربا و خویشان را فراموش کنند. و بعضی ایشان گویند که: اهل جَنّت در آن مکان منتظر قدوم خویشان اند و امیدوارند که در میان جَنّت و نار در سلک اصحاب اُعراف منخرط و برقرار باشند. زندیق گفت: مرا خبر ده از آفتاب که به حکم حضرت ایزد وهّاب بکدام مقام غایب و یا سرانجام گردد؟ حضرت امام الهمام علیه السلام فرمود که: بعض علماء گفتند که: در هنگام آفتاب منحدر گردد بأسفل قبه دایر گرداند فلک او را بسوی بطن آسمان و آفتاب همیشه میل تصاعد کند با آنکه منحرط موضع مطلع خود گردد. یعنی: چون آفتاب در چشمه حامیه غایب گردد از آنجا در هنگام مراجعت بمطلع خود خرق زمین کند و چون بمحلّ طلوع خود در تحت الأرض رسد متحیر گردد نه قدرت رجوع و نه رخصت عبور در آن مکان حیران چندان ایستد که

او را مأذون بطلوع گردانند و چون هر روز نور آفتاب عالم افروز در وقت غروب سلب نمایند در هنگام طلوع بحکم حضرت ایزد علّام نور جدید به او ارزانی فرمایند. زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السّلام آیا کرسی بزرگ تر است یا عرش؟ حضرت امام الخالق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که: همه چیزها که خدای تعالی خلق کرد در جوف کرسی است و کرسی محتوی تمامی آنها است سوای عرش معظم زیرا که آن اعظم از آنست که کرسی احاطه آن تواند کرد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۳ زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السّلام خلق نهار پیش است یا ایجاد شب صنعت بقدم دارد. آن حضرت فرمود: آری خلق روز پیشتر از ایجاد لیل است و نیز خلقت آفتاب پیش از خلقت ماهتاب است و ایجاد زمین قبل از خلقت آسمان از حضرت ربّ العالمین واقع گردید و خالق جسم و عرض وضع ارض ماهی و حوت در آب و آب بر سنگ مجوّف و سنگ بر گردن فرشته و آن فرشته بر ثری و ثری بر باد عقیم و باد بر هوا نمود و هوا را قدرت واجب تعالی حفظ و صیانت فرمود و در تحت ریح العظیم بغیر هوا و ظلمات بتقدیر رحمان الرّحیم چیزی نیست و در وراء آن نه وسعت و نه تنگی است و هیچ چیز در آنجا ظاهر و پیدا نیست. بعد از آنکه واجب تعالی از خلقت زمین و ترکیب و قرار آن پرداخت، کرسی را موجود ساخت، چون سموات و ارضین کرسی را بغایت عظیم، و رزین دید بغایت ترسیدند و کرسی اکبر از جمیع چیزها است که مخلوق شدند بعد از آن حضرت مهیمن مّان خلق و ایجاد عرش اعظم نمود و آن را بزرگتر از کرسی گردانید.

[احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی]

[احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی] ابان بن تغلب روایت کند که من در خدمت حضرت ابی عبد الله (ع) - حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل یمن بخدمت آن امام الانس و الجانّ علیه السّلام آمد و سلام بر آن برگزیده و قدوه اُنام کرد آن حضرت (ع) ردّ سلام نمود و گفت: مرحبا یا سعد. چون سعد این نام خود شنید حیران گردیده گفت: یا ابا عبد الله (ع) این بغیر مادرم هیچ احدی از مردم مرا باین اسم نخوانده و گمان من آنست الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۴ که هیچ کس بغیر مادرم مرا باین نام نشناسد. حضرت ابو عبد الله علیه السّلام فرمود که: راست گفתי یا سعد المولی آن مرد گفت: جعلت فداک فدای تو گردم یا سیدی، من باین اسم ملقب شدم. حضرت ابا عبد الله علیه السّلام فرمود که: هیچ چیز در این لقب نیست به درستی که تبارک و تعالی در کتاب مستطاب خود میفرماید: وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْقُشُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، ای سعد چه صنعت داری؟ سعد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد من از اهل بیت و سلسله اهل نجومم و هیچ احدی قایل نگردد که در تمامی ولایات بمن کس در نجوم، و مهارت آن فن مثل من باشد. حضرت ابا عبد الله علیه السّلام فرمود که: ضوء قمر چند درجه تفاوت دارد؟ یمانی گفت: نمیدانم. آن حضرت فرمود: راست گفתי. ضوء مشتری را بر ضوء عطارد تفاوت چند درجه است؟ باز یمانی گفت: یا حضرت مرا اطلاع بر حقیقت آن نیست. ایضا آن امام البریه علیه الصّیلموه و التّحیه فرمود که: راست گفתי امّا بگوی که نام آن ستاره چیست که چون بحکم قادر بیچون طالع گردد شتران مست گردند. یمانی گفت: مرا علم بر آن ستاره نیست. حضرت ابی عبد الله علیه السّلام گفت: نام آن ستاره چیست که بعد از الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۵ طلوع آن گاوان بمستی و هیجان آیند. یمانی گفت: نمیدانم. حضرت امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: این ستاره چیست که چون طلوع کند کلاب در هیجان و مستی آیند؟ یمانی گفت: نمیدانم. ابی عبد الله علیه السّلام فرمود که: راست گفתי نمیدانی امّا بگوی که ستاره زحل را در نزد شما چه عزّت شرف و محلّ است؟ یمانی گفت: که زحل ستاره نحس است. امام التّائلق الامین جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام و سلام الله ربّ العالمین فرمود که: ای یمانی زنهار این سخن نحوست زحل بر زبان نرانی زیرا که آن ستاره نجم امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین است، و آن حضرت سید الأوصیاء است او آن نجم ثاقب است که حضرت ایزد واهب ذکر آن را در کتاب خود واجب دانسته مذکور گردانید. یمانی گفت: یا امام الاّمّه معنی ثاقب چیست؟ امام علیه السّلام فرمود که: مطلع آن ستاره در هفتم است چون زحل در آن

محلّ بحکم عزّ و جلّ طالع گردد اضاءت و روشنائی آن از تمامی آسمان درگذرد و سوراخ همه سموات کند تا آنکه بآسمان دنیا رسد پس از این جهت از تعدی ثقب او حضرت مهیمن واهب آن را مسمی بنجم ثاقب گردانید. پس آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: یا أخوا العرب ای برادر مردم عرب آیا در پیش شما عالم دانا و فقیه عارف شناسا است. یمانی گفت: نعم جعلت فداک آری مادر و پدرم فدای تو باد در- الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۶ شهر یمن قوم هستند که هیچ طایفه مثل ایشان در علم و عرفان نیستند. حضرت ابو عبد الله علیه السلام گفت: از عالم یمن چه چیز می‌رسد به مردم و چه هنر از فضل او بر تو ظاهر گردید؟ رجل یمانی فرمود که: عالم یمن مرغ را در سبقت سیر از طیران باز میدارد و در ساعت واحده بقدر مسیره یک ماهه راه راکب که بر مرکب تیزرو سوار گشته سیر نماید او بر اثرش رود که أصلاً ازو نماند. امام الناطق الأمین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: عالم مدینه أعلم از عالم یمن است. مرد یمانی گفت: که از علم عالم مدینه چه بمردم میرسد. حضرت امام الهمام اُبی عبد الله علیه السلام فرمود که: عالم مدینه را قدرت سیر و سفر چندانست که وقوف بر اثر راکب مرکب تیزتک و زجر طیر از طیران بهر ملک بی‌شبهه و شک نکند و در لحظه واحده عالم بمسیر آفتاب که قطع دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم نماید. یمانی گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام گمان نیست که هیچ احدی عالم باین مذکورات باشد و درک کنه آن چیزها تواند نمود. راوی گوید که: یمانی بعد از آن از مجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الأمین علیه السلام برخاست و راه خود برداشت

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی]

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی] و از سعید بن اُبی الخصیف مرویست که گفت من و ابن ابی لیلی در زمان امامت حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد علیهما السلام به مدینه سید البریه رفتیم و چون باتفاق رفیق طریق بمسجد حضرت رسول شفیق داخل گشتیم و نشستیم، ناگاه حضرت اُبی عبد الله (ع) از در مسجد در الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۷ آمد من با رفیق استقبال آن سرور نمودیم و چون عرض فدویت و نیکو بندگی خود ظاهر نمودیم از احوال من و اهل و عیالم سؤال نمود و بنده‌نوازی به جای آورد. بعد از آن گفت: این کسی که با تست کیست؟ گفتم این ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان است. آن حضرت فرمود که: نعم و بعد از لحظه روی بسوی ابن ابی لیلی آورد و گفت: ای فلاّن مال این را گرفته بآن میدهی و میان مرد و زن مفارقت، و جدائی بهم میرسانی و از ارتکاب این افعال از هیچ احدی نمیترسی؟ گفت: بلی آن حضرت فرمود که: تو بچه چیز حکم میان مردم میکنی؟ ابن ابی لیلی گفت: آنچه از حضرت رسول آخر الزّمان و از اُبی بکر و عمر بمن رسید من بهمان حدیث و خبر حکم و امر در میان مردمان مینمایم. حضرت اُبی عبد الله جعفر علیه السلام از ابن ابی لیلی پرسید که: حضرت سید البشر علیه صلوات الملك الاکبر در شأن حضرت امیر المؤمنین حیدر فرمود که: أَفْضَاکُم عَلَیّ علیه السلام. قاضی گفت: نعم، بلی این حدیث فیما بین الناس مشتهر است. اُبی عبد الله جعفر بن محمد سلام الله تعالی فرمود که: هر گاه تو راه بخدمت رسول ایزد داور بردی و این چه صحیح بتو رسیده تو چون حکم و قضاء بغیر قضاء علی مرتضی میکنی؟ راوی گوید: که رنگ ابن ابی لیلی بعد از استماع کلام حضرت امام الوری معصفر گردید و گفت: یا ابا عبد الله التماس من از ذات ستوده صفات الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۸ شما آنست که در آن باب با من سخن نگویی و مرا نیز و الله بخدای عالم قسم است که من بعد أصلاً و أبداً بر سر آن یک کلمه از آنچه مذکور شد نمیروم. و حسین بن یزید از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: یا فاطمه حضرت ایزد واهب بغضب تو در غضب آید و برضای تو راضی گردد. یعنی: هر کس که ای فاطمه تو ازو راضی باشی حضرت واجب الوجود ازو راضی است و خشنود و آنکه مغضوب تست واحد معبود نیز بی‌شبهه از او در غضب و ناخشنود است. راوی گوید: که امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام این کلام صدق التیام در محضر جمعی کثیر از اهل اسلام بیان نمود محدّثون این حدیث قایل گشته‌اند و در کتب خود نقل نمودند لیکن چون ابن جریج در آن محضر حاضر بود گفت: یا

أبا عبد الله عليه السلام امروز حدیث برای ما نقل کردید که مردمان را در حیرت تمام دارد. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: آن کدامست؟ گفت: یا حضرت آن کلام آنست که حدیث نمودی که حضرت سید البریه خطاب بفاطمه نموده فرمود که: یا فاطمه الله تعالی لیغضب بغضبک و یرضی لرضاک. راوی گوید که: امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: شما می بینید که خدای تبارک و تعالی برضای بنده مؤمن راضی و بغضب او مغضوب و ناخشنود میگردد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۲۹ ابن جریج گفت: بلی آن حضرت فرمود: هر گاه حضرت آله بواسطه هر آحاد مؤمن این احسان بخیر ظهور ظاهر کند شما را چه انکار است از آنکه دختر حضرت رسول فاطمه البتول مؤمنه بود که حضرت واجب الوجود برضای آن بضعه نبی المحمود راضی و خشنود گردد و بغضب آن امّ الأئمه البریه در غضب آید. آن مرد چون این سخن شنید گفت: راست گفתי آنگاه فرمود که: الله أعلم حیث یجعل رسالته.

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء] و از حفص بن غیاث مرویست که: گفت: من روزی داخل مسجد الحرام گردیدم در آن اثناء دیدم که ابن ابی العوجاء از امام البرایا ابی عبد الله علیه التحیه و الثناء سؤال از قول ایزد تعالی کُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ مینمود که یا حضرت آن جلد غیر چه گناه دارد که خلاق وهاب او را عذاب و عقاب کند؟ امام الهمام علیه الصلوة و السلام فرمود که: و یحکک جلد آن همانست لیکن چون جلد اولی محترق گردید و باز مهیمن کار ساز کره ثانیه جلد اخری بر او ملبّس گردانید. ابن ابی العوجاء گفت: یا بن رسول الله تعالی برای توضیح این بیان بواسطه خاطر من مثال از امر دنیا بیان فرمائی. حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود آری اگر مردی خشت بردارد پس آن را بشکند و بعد از آن آن خشت شکسته را از آنجا که برداشته بیندازد پس این همانست و آن خشت که در اول برداشت غیر این خشت شکسته است زیرا که آن صحیح غیر مکسور بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۰

[احتجاج امام صادق ع بر قوم در معنی آیات قرآن]

[احتجاج امام صادق ع بر قوم در معنی آیات قرآن] روایت است که شخصی از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد (ع) از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در قصه ابراهیم (ع) نمود که: قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئْلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که: کبیر آن اَصنام نکرد، و خلیل الرحمن علیه السلام دروغ نگفت. آن مرد گفت: پس این قول چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود که: ابراهیم (ع) بقوم گفت که: از آن اَصنام سؤال نمائید اگر آنها را قدرت نطق و بیان باشد و ایشان بنطق و بیان در آیند پس آن فعل کسر اَصنام از بزرگترین ایشان صادر و سانسح گردید و اگر ایشان قادر بنطق و بیان نباشند آن کار بزرگترین اَصنام نخواهد بود و هیچ گونه فعل و عمل از آن مردودان یزد عزّ و جلّ صادر و مسجل نگردد و آن جماعت بنطق و بیان در نیامدند یعنی اَصنام ناطق نگشتند و حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت. و نیز از حضرت امام الامّه ابی عبد الله علیه السلام و التحیه از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در سوره یوسف علیه السلام: أَيْتُهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ سؤال شد. حضرت امام الهمام علیه السلام فرمود که: سرقت اخوان یوسف آن بود که آن حضرت را از پدرش دزدیدند. آیا نمی بینید که در هنگام که وکلای حضرت یوسف علیه السلام گفتند که: أَيْتُهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ. برادران در جواب گفتند که: ما ذا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفْقِدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ، و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۱ نگفتند که شما صواع ملک را دزدیدید بلکه ایشان یوسف را از پدرش دزدیدند چون از آن ولی حضرت بیچون از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فَتَنَظَرُ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ سؤال نمودند آن حضرت علیه السلام فرمود که: ابراهیم علیه السلام سقیم نبود و دروغ نیز نگفت بلکه مطلب ابراهیم علیه السلام از سقیم سقم در دین مهیمن کریم است.

[احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت]

[احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت] و از عبد المؤمن الأنصاری منقول و مرویست که من گفتم بحضرت اُبی عبد الله علیه السلام که: جعلت فداک قوم از حضرت رسول حیّ قیوم روایت میکنند که آن نبیّ الرّحمه علیه الصّلوٰه و التّحیّه فرمود که: اختلاف امت من رحمت است. حضرت اُبی عبد الله فرمود که: راست گفتند. عبد المؤمن الأنصاری گوید که: من گفتم پس هر گاه اختلاف رحمت باشد پس اجتماع ایشان وسیله عذاب و دخول نیران باشد. حضرت امام جعفر بن محمد علیه السّلام فرمود که: مطلب حضرت نبیّ المحمود نه بنوعی است تو و قوم بر آن رفته‌اند جز این نیست که مراد و مفاد از قول حضرت عزّ و جلّ فَلَؤْ لَا نَفَرُ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. آنست که حضرت واجب الوجود تعالی امر بندگان خود نمود که بخدمت حضرت نبیّ المحمود رفته و از آن حضرت شرایع و احکام دین اسلام را فرا گیرند و بعد از تعلیم چون- مراجعت بسوی قوم خود نمایند آن طایفه را از آنچه تعلیم گرفته‌اند بیاموزند پس ایزد تعالی و تقدّس اراده کرد که خلافت اختلاف از بلدان بنزد آن رسول آخر الزّمان بواسطه تعلیم آداب اسلام و ایمان نمایند نه آنکه مراد از الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۲ اختلاف ایشان در دین باشد زیرا که دین یکی است و در او اختلاف نیست.

[بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را]

[بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را] و از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصّادق علیه السّلام منقول و مرویست که حضرت رسول خدای فرمود که: هر چه شما در کتاب خدای عزّ و جلّ بیابید، البتّه عمل بدان نمائید و اعتذار در ترک آن نکنید که عذر شما مسموع نیست و آنچه در کتاب منزل از حضرت عزّ و جلّ نباشد و در آن سنّت من که رسول ایزد علّام بود پس شما را هیچ گونه عذر در ترک سنّت من نبود البتّه عمل بآن باید نمود و هر چه اصحاب من شما را امر بآن نمایند که چنین کنید و چنین گوئید باید که شما قایل بقول و فعل آن جماعت شوید و آن طایفه را هدایت دین ربّ العالمین و پیروان سیّد المرسلین دانید زیرا که اصحاب در میان شما مثل نجوم آسمانند که بهر کدام آنها که مستمسک و متشبّث میگردید ارشاد و هدایت مییابید و بقول هر یک از اصحاب من که فرا گیرید مهتدی خواهید شد و اختلاف اصحاب من از برای شما رحمت است. جمعی پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اصحاب شما چه طایفه‌اند؟ حضرت نبیّ الرّحمه فرمود که: اصحاب من اهل بیت منند. محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی رضی الله عنهم میگوید که: اختلاف در میان اهل بیت رسول آخر الزّمان هرگز ظاهر و عیان نشد لیکن شیعیان ایشان فتوی بامر حقّ دهند و بمضمون الحقّ مَرّ چون تلخی آن بمردمان رسد نوع دیگری در خاطر و ضمائر ایشان متمکّن و مستقرّ گردد و نیز بسا باشد که اختلاف شیعیان در قول و فتوی بواسطه تقیّه در دین سیّد البریه بود و تقیّه برای شیعه رحمت است و مؤیّد تأویل قول محمّد بن علی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۳ القمّی رضی الله عنه اخبار بسیار احادیث نبیّ المختار و ائمّه الأبرار است و از جمله آن روایت محمّد بن سنان از نصر خثمی است. راوی گوید که: من از حضرت اُبا عبد الله علیه السلام شنیدم که میفرمود آن کسی که عارف امر ما باشد و حقایق احکام شرع سیّد الأنام را نیکو داند باید که بغیر حقّ امر دیگر چیزی مطلق نگوید و اکتفاء بهمان که از ما میدانند کرده بیان نماید، پس اگر خلاف آنچه میدانند از ما بشنود باید که آن کلام ثانی را بواسطه دفاع امر و اختیار آن داند. و از عمر بن حنظله مرویست که: من از حضرت امام الخلائق اُبی عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام سؤال کردم از حال دو شخص که از اصحاب ما باشند و در میان ایشان منازعه در امر دین یا در میراث بهم رسد و ایشان هر دو محاکمه بسلطان وقت و بقاضی زمان برند آیا جایز است؟ امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام فرمود که: آن کس که محاکمه باو نمایند و در امر حقّ و باطل جز این نیست که محاکمه شما بطاغوت است که خدای تعالی نهی از آن

نمود و آنچه او حکم بآن کند چون او را حکم به آن میرسد پس اگر حکم کند جز این نیست که یا مانع او گردد از روی بخل و جهل یا اگر حقّ او ثابت باشد چون برای او حکم کنند و گوید که استیفاء حقّ از مدّعی علیه بحکم طاغوت نماید پس او مطیع طاغوت باشد و حال آنکه امر حضرت عزّ و جلّ صادر گشته که خلق منکر او شوند چنانچه در قرآن لازم- الاذعان واقع و عیان است که: *يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ*. عمر بن حنظله گوید که: من گفتم در آن زمان که میان ایشان مخالفت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۴ پیدا شود چه کنند؟ حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: که باید نظر کنند بآن که از شما باشد و حدیث از ما روایت کند و حلال و حرام ما را بداند و عارف بأحكام ما باشد. چون چنین کسی بیاید باید که راضی شوید بآن که او حکم کند میان شما زیرا که من او را حاکم شما گردانیدم. پس هر گاه او حکم کند و محکوم علیه که بر آن راضی نشود آن کس حکم ایزد تعالی و تقدّس را خفیف دانسته ردّ قول ما نمود و ردّ قول ما موجب ردّ قول حضرت واجب تعالی است و آنکه ردّ قول حضرت ایزد اکبر کند آن اتر بيشبیه یقین کافر است بلکه آن آن کسی است مشرک بخدای تعالی است. من گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر هر یک از متخاصمین اختیار دیگر کنند یکی مثلاً گوید: که زید حاکم باشد و دیگر گوید که حارث برای حکم میان ما و شما بهتر است، بعد از آنکه ما راضی شویم که ناظرین در حقّ مدّعی و مدّعی علیه باشند در آن حال اختلاف در میان حکمین واقع گردد و ایشان را اختلاف در حدیث که از شما روایت میکنند بهم رسد در آن وقت ما را اعتماد و عمل بقول ایشان چه نوع باید کرد؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: حکم حکم أعدل وافقه و أصدق آن دو نفر است هر کدام ایشان که در صنعت ثلاثه طرف رجحان داشته باشد باید که عمل بحکم قول ایشان کند شرطی که در حدیث ما با این صفات ثلاثه مذکوره أروع از أصحاب ورع بود در آن وقت که یکی از ایشان حکم کند بر کسی باید که همان را مجری و ممضی گرداند و ملتفت بحکم حاکم دیگر نگردد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۵ عمر گوید: که من گفتم: یا ابن رسول الله هر گاه هر دو حکمین عادل مرضی باشند و در معرفت و فضل نه مساوی باشند بنوعی که هیچ یک انسان را بر دیگر طرف رجحان در صفات ثلاثه مزبوره نباشد در آن حال مدّعی و مدّعی علیه مرافعه بکدام ازین دو نفر نمایند؟ حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: در آن زمان نظر کند بسوی آنچه آن دو نفر از ما روایت کنند از احادیث حضرت سید البشر هر چه ملاحظه نمایند ازین دو نفر مسموع در باب حکم و امر متخاصمین گردد به بینند که آن مجمع علیه میان أصحاب است یا آنکه آن روایت بطریق شاذّ و نادر است اگر مجمع علیه بود همان را در میان حکم حکمین اختیار نمایند و ترک شاذّ که مشهور در میان أصحاب نیست فرمایند زیرا که امر مجمع علیه حقّ است که أصلاً در آن شکّ و ریب نیست. بدان که امور بموجب عقل و شعور بر سه وجه محصور و مقصور است: اوّل- آنکه امر بین و ظاهر بود لیکن بطریق شاذّ نبود، پس مردم تابع آن گردند. دوّم- امر بین که غیّ آن ظاهر بود خلق از آن اجتناب کنند. و سوّم- امر شکل مبهم که بغیر ایزد عالم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین را بر او اطلاع و علم نباشد این امر مسترد به حکم خدای عزّ و جلّ و بحضرت خاتم الرّسل است در آن باب آنچه امر کند آن را بر خود فرض عین و عین فرض دانند. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حقایق تمامی اشیاء را در ضمن سه امر بین و ظاهر گردانید چنانچه فرمود که: هر چه هست یا حلال مبین الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۶ است یا حرام بین یا مشتبه است میان این دو چیز که أصلاً طرف حرمت و حلیّه بهیچ احدی از شما امتّ ظاهر نباشد. پس هر که در أمثال این أوقات ترک شبهات کند او را معین نجات از محرّمات است، و اما آنکه أخذ شبهات نماید بی شبهه آن محروم از سعادت ادراک شفاعت سید البریّات مرتکب محرّماتست و منخرط است در سلک- هلاکات لیکن او را علم بحقیقت آن نیست. راوی گوید که: من گفتم یا أبا عبد الله (ع) اگر آن دو خبر هر دو از شما مروی و مشتهر باشد که ثقات روات از شما روایت کنند در آن وقت مترافعین عمل بقول کدام از این دو نفر مطیعین حضرت ائمه المعصومین علیه السلام نمایند؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: نظر کنند بآن حکم که موافق کتاب ایزد و هاب و سنّت رسالتآب بود و عامّه نیز در آن موافق باشند بدان عمل کنند. گفتم: جعلت فداک من فدای تو گردم اگر به بینم که

آن دو و فقیه حکمین را به پیش ایشان مرافعه نمودند هر دو حکم آن را از کتاب و سنت نیکو دانند. بعد از آن مطلع گردیم بآن که یکی از این دو چیز موافق است بقول عامه و خبر آخر مخالف ما بکدام از این دو خبر مستمسک متشبث گردیم؟ حضرت امام التّائط الأعمین جعفر بن محمّد الصّادق سلام الله علیهم أجمعین فرمود که: نظر کنند بآن خبری که عامه را میل بآن نباشد و بدان حکم عمل نمایند زیرا که هر چه مخالف رأی عامه است در آن برای شما هدایت تامه است. گفتیم: فدای تو گردم اگر آن هر دو خبر را موافق رأی عامه یابیم در آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۷ اثر ما را اختیار بعمل کدام از آن دو خبر است؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: نظر کنید بسوی آنچه حکام و قضات ایشان را بالتّمام میل بدان امر ناتمام است همگی آن را ترک کنید، و آنچه مخالف آرای قضات و حکام و غیر آن باشد بدان حکم و عمل نمائید. من گفتیم: اگر حکام ایشان در آن دو خبر جمیعاً متّفق باشند ما را چه باید کرد؟ حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: هر گاه حال بدان منوال باشد پس امیدوار باحسان حضرت پروردگار خود گشته آن را موقوف دار تا آنکه ملاقات بامام خود از ائمه الأبرار نمائی زیرا که وقوف، و احتراز در نزد شبهات بسیار بسیار بهتر از وقوع و اقتحام در هلاکات است و ایزد تبارک و تعالی مرشد و هادی بریّات است و حافظ و حامی از تمامی زلّات و زاجر و مانع از ارتکاب خطیّاتست. مصنّف این کتاب أبو علی الطبرسیّ أسکنه الله فی الفردوس العالی میفرماید که: این خبر بر تقدیر قیاس است که اگر چنین واقع شود حکمش آنست و الّا در آثار و اخبار بسیار بسیار کم است که این چنین امر متّفق گردد که دو خبر که هر دو مختلف یک دیگر در حکم از احکام باشند که آن هر دو موافق کتاب و سنت باشند و این خبر مثل حکم شستن روی و دستها در وضو بواسطه بندگی و عبادت لا آله الا هو است زیرا که در اخبار و احادیث آمده که هر یک از روی و دستها را یک مرتبه یک مرتبه بشویند و نیز در اخبار آمده که هر یک را دو مرتبه دو مرتبه بشویند و ظاهر قرآن مقتضی خلاف هیچ از این دو قول نیست بلکه محتمل هر دو روایتست و مثل این در احکام شرع حضرت سید المرسلین الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۸ موجود است. و اما قول حضرت رسول مجتبی محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم که به سائل فرمود که: ارجه وقف عنده حتّی تلقی امامک بر أصحاب اولو الألباب واضح است که امر امت بتوقّف در آن زمان تا هنگام ملاقات امام ایشان این در وقتی است که وصول بخدمت امام ممکن باشد. و اما اگر امام غایب باشد و تمکّن وصول بخدمت آن اولاد رسول نباشد و أصحاب همگی و تمامی اجتماع بر دو خبر کنند و أصلاً در آن وقت رجحان روات از این دو خبر روات دیگر بکثرت و عدالت بیشتر نبود در آن زمان حکم ایشان من باب التّخیر است بهر کدام از این دو خبر که اختیار کند مختار است، و دلیل بر آنچه گفتیم: قول حسن بن جهم از حضرت امام رضاء علیه التّحیّه و الثّناء است. چنانچه حسن مذکور روایت کند که من روزی معروض رأی فیض - اقتضای حضرت امام البرایا أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه سلام الله تعالی گردانیدم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از شما به ما احادیث مختلفه رسد ما را در آن باب حیرت و اضطراب بسیار بهم میرسد زیرا که ما را قدرت عمل بحدیثین بيشبهه یقین میسر نیست. حضرت امام الاتّقیاء أبی الحسن الرّضاء علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: احادیث که از ما بشما رسد باید که شما آن را بکتاب حضرت واجب تعالی قیاس نموده بسنجانید و بباقی احادیث ما ائمه الهدی موازنه نمائید اگر آن احادیث را مشابه و مماثل بکتاب ایزد وهّاب و بسایر احادیث ما یابید پس آن را از ما دانید و اگر آن احادیث را بهیچ وجه مشابه در کتاب و احادیث رسول و اوصیای ایشان نیابید پس آن را از ما ندانید. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۳۹ من گفتیم: یا أبا الحسن علیه السّلام دو کس بنزد ما با دو حدیث مختلف آیند و هیچ کدام ایشان را ما کاذب ندانیم بلکه هر دو را ثقة دانیم در این حال ما کدام را أحقّ از دیگر دانیم و عمل بقول کدام از این دو راوی صحیح القول نمائیم؟ حضرت امام الهدی فرمود که: هر گاه حقایق احوال هر دو بر تو ظاهر باشد که در فقاها و عدالت و تقوی و ورع من جمیع الوجوه مساوی اند در آن زمان وقت بر تو موسّع است بقول هر کدام که خواهی عمل کن. و اما آنچه حرث بن مغیره از حضرت أبی عبد الله علیه السّلام روایت کرد که آن حضرت فرمود که: هر گاه تو از أصحاب خود حدیث بشنوی و حال آنکه همه آنها ثقة باشند پس وقت بر تو موسّع است بقول و حکم آنها که خواهید عمل نمائید

تا آنکه قایم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دریابید در آن زمان که بشرف و ادراک ملاقات او مشرف گردید البتّه رجعت در هر باب بخدمت آن ولایت‌آب نمائید. از سماعه بن مهران مرویست که گفت: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه دو حدیث از شما برسد که یکی از آن دو حدیث ما را مأمور گرداند بفراگرفتن چیز و حدیث دیگر ما را نهی از اخذ کند در این حال از آن دو حدیث کدام را ترک و کدام را استعمال باید کرد؟ حضرت امام الأمجد اُبی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که: هیچ کدام از این دو حدیث عمل نخواهی کرد تا آنکه بصاحب خود یعنی امام وقت ملاقات کنی پس در آن اثر تحقیق آمر و نهی از آن سرور خواهی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۰ نمود. سماعه گوید: که من گفتم فدای تو گردم لا بدّ ما را عمل بیکی از آن دو چیز لازم است. آن حضرت علیه السلام فرمود که: هر چیز که خلاف عامّه در آن باشد آن را فراگیر آن ولیّ ایزد آمر ترک آنچه عامّه را اتفاق در آن خبر است نمود بواسطه آنکه محتمل است که أمر متفق علیه طرفی دارد و در مورد تقیّه باشد اما آنچه مخالف قول آن جماعت بود بی شبهه آن احتمال تقیّه و غیر آن ندارد، پس البتّه آن موافق مذهب اهل ایمان است. و از ائمه المعصومین علیهم السلام روایت است که آن اعیان دین، و هدایت راه صدق و یقین فرمودند که ای معاصر المؤمنین هر گاه احادیث ما را بشما مختلف رسانند و ندانید که بعمل کدام از آن احادیث مختلفه براءت ذمه حاصل گردد در آن حال باید که مستمسک بآنچه اجتماع بر شیعیان، و محبّان ما در آن باشد گردید و عمل بدان نمائید زیرا که در حقیقت مجمع علیه شیعیان ما أصلاً بهیچ نوع شکّ و گمان نیست. و أمثال این مقال و اخبار از ائمه الأبرار علیهم سلام الله الملك الجبار بغایت بسیار است بنوعی که در این کتاب احتمال ذکر آن من جمیع الأبواب محتمل و مستطاب نیست لیکن آنچه ما ذکر و ایراد آن در این کتاب نمودیم محض بواسطه معارضه بود و الا در این کتاب موضع ذکر آن نبود.

[احتجاج امام صادق ع بر ابي حنيفة]

[احتجاج امام صادق ع بر ابي حنيفة] و بشیر بن یحیی العامری از ابن اُبی لیلی روایت کند که او گفت: که من و نعمان اُبو حنيفة بخدمت حضرت امام الثّیاطق جعفر بن محمد الصّیّادق علیه السلام مشرف شدیم آن حضرت بسوی ما توجّه نمود و فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۱ یا ابن اُبی لیلی این مرد کیست؟ و خطاب بما کرده اشاره به ابو حنيفة نمود. گفتم: جعلت فداک، فدای تو گردم این مرد از اهل کوفه و صاحب رأی و بصیرت و نقّاد سخن از روی علم و معرفت است. حضرت امام البرایا علیه سلام الله تعالی فرمود که: گوئیا اینست آنکه برای خود قیاس اشیاء مینماید. پس آنگاه آن ولیّ الله خطاب مستطاب به ابو حنيفة فرمود که: یا نعمان آیا قیاس سر خود را نیکو میدانی و آنچه برای تو مقرّر شده به قیاس توانی دانست؟ نعمان گفت: نه حضرت امام الأنام ابن محمد جعفر الصّادق علیه السلام فرمود که: پس قیاس اشیاء را چگونه نیکو توانی نمود آیا قیاس در شناخت ملوحت عینین و مرارت و تلخی اذنین و برودت در منخرین و عذوبت در دهان توانی نمود؟ گفت: نه آن حضرت فرمود که: ای نعمان کلمه که اوّلش کفر و آخرش ایمان است کدام است؟ گفت: نمیدانم. در آن حال ابن اُبی لیلی گفت: جعلت فداک ما را در کوری نگذارید و آنچه وصف آن کردی برای ما بیان کنید و ما را بتعلیم آن سرفراز و ممتاز گردانید. حضرت امام الأکرم جعفر بن محمد صلوات الله علیه و سلم فرمود که: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۲ نعم، حدیث و حکایت کرد پدرم از آبای کرام ما علیهم السلام و آن اولیای ایزد علّام روایت کردند که حضرت رسول ملک العلّام علیه الصّلوٰه و السّلام فرمود که: خدای تعالی هر دو چشم این آدم از شحم نمود و آب هر دو چشم را شور گردانید چه اگر شوری نمیداشتی هر آینه آن شحم گداختی و هیچ چیز از قذی در عینین نیفتادی البّا آنکه گداخته گشتی لیکن آن ملوحت هر قذی و چیزهای درشت که در چشمها می افتاد آن را بیرون انداخت و تلخی در گوشها بجهت آن مقرّر داشت تا آن حجاب بواسطه دماغ باشد و آن محفوظ از اذیت جانوران ماند زیرا که أحياناً جانوری اگر بگوش فرو رود همان لحظه التماس خروج از آن مکان کند، و اگر تلخی آن نبودی هر آینه آن دانه به دماغ آن کس رسیدی و آزار رسانیدی. و

برودت در سوراخهای بینی بواسطه آنست که دماغ انسان از شرّ اذیت جانوران و غیرها مصون و محروس ماند. و اگر برودت در منخرین نبودی هر آینه دماغ گداختی و فرو ریختی. و عذوبت در دهان انسان بین و عیان از حضرت واهب مَنّان محض از روی احسان و امتنان است تا آنکه بنی آدم لذّت طعام و شراب از دهان بیابد و اما کلمه که اوّلش کفر و آخرش ایمان است آن عبارت از گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است که اوّل آن کفر است بواسطه نفی و آخرش ایمان بجهت اثبات ذات خَلّاق الموجوداتست. بعد از آن آن امام الأنس و الجانّ فرمود که: یا نعمان زنهار قیاس نکنی و پیرامون این کار بی‌هنجار نگردی زیرا که پدر بزرگوارم حدیث از آبای کرام عظام بیان نمود که: آن اعیان از حضرت رسول آخر الزّمان نقل الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۳ فرمودند که: آن رسول خیر البشر علیه صلوات الملك الاکبر روزی در محضر أصحاب نیکو سیر چنین فرمود اگر کسی در امر از امور دین قیاس برای خود کند بیقین حضرت ربّ العالمین او را با ابلیس لعین در أسفل السّافین جلیس و قرین گرداند زیرا که اوّل قیاس کنندگان آن لعین بیدین بود چنانچه در هنگام که حضرت واجب الوجود آن مطرود و مردود را امر بسجده آدم نمود آن متمرّد از روی جحود و عنود دعوی اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ نمود گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ در آن زمان متکبر خناس در حضور ملک الثّاس دعوی رأی قیاس نمود. و در روایت دیگر از حضرت جعفر بن محمّد علیه السّلام مروی و مشتهر است که آن سرور به ابو حنیفه گفت: در وقت که او بخدمت آن حضرت مشرفشد که تو کیستی؟ ابو حنیفه گفت: من مفتی أهل عراقم. حضرت فرمود: نعم یا نعمان بچه فتوای ایشان میدهی؟ ابو حنیفه گفت: بکتاب خدای و هاب. امام جعفر علیه السّلام فرمود که: پس تو ای نعمان عالم بکتاب ایزد مَنّان و بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه آن باشی؟ ابو حنیفه گفت: بلی حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: پس مرا خبر کن از تفسیر و معنی قول خدای تبارک و تعالی وَ قَدْ زَنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اَيَّامًا آمِنِينَ آن کدام موضع است که حضرت مهیمن علّام امر بسیر آن مقام نمود؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۴ ابو حنیفه گفت: آن ما بین مکّه و مدینه حضرت سیّد الانام است. امام الباطن و الظّاهر جعفر بن محمّد باقر روی مبارک بجلسای مجلس عالی و محفل متعالی خود آورده گفت: من شما را بحضرت واجب تعالی قسم می‌دهم که آیا شما سیر میان مکّه و مدینه مینمودید که فیما بین آن دو محلّ شما مأمون از قتل بعض جدال و مال از سرقت و زوال نباشید؟ حضّار گفتند: اللّهم نعم، بار خدایا بلی بسیار بود که ما در ایام سیر از قتل نفوس و از سرقت اموال از قطع الطّریق در ترس و افسوس بودیم. چون آن ولیّ حضرت بیچون از أهل حضّار این سخن شنید روی به ابو حنیفه آورده گفت: یا ابا حنیفه حضرت ایزد خَلّاق نگوید الاّ حقّ. دیگر مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آن کدام موضع است که بعد از دخول آن محلّ آن کس مأمون و مصون در پناه عزّ و جلّ است؟ ابو حنیفه گفت: آن موضع بیت الحرام است در آن هنگام امام الأنام اَبی عبد الله جعفر بن محمّد (ع) روی بجلیسان مجلس بهشت آئین ارم تزئین خود آورده گفت شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم است که آیا میدانید که عبد الله بن الزّبیر و سعید بن جبیر هر دو در هنگام ترس و خوف داخل حرم حضرت رحیم الرّؤوف گشتند، مع هذا مأمون از قتل نگشتند؟ أصحاب حضّار یک بار گفتند که: اللّهم نعم، بار خدایا چنین است که امام التّائِق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود، و در آن خلاف نیست. امام علیه السّلام گفت: و یحک یا ابا حنیفه بدرستی که خدای تعالی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۵ آنچه گوید حقّ است و أصلاً در آن خلاف ظاهر نگردد. ابو حنیفه چون دانست که از جواب سؤال آن ولیّ ایزد متعال عاجز و لال است گفت: مرا علم به کتاب حضرت ذو الجلال نیست، و من مرد صاحب قیاسم. ابو عبد الله علیه السّلام فرمود که: تو چون مرد مقیسی پس نظر در قیاس خود نمای و بین که در نزد ایزد اکبر قتل از ربا یا زنا از قتل کدام أعظم است؟ ابو حنیفه گفت: بلکه قتل أعظم از زنا است. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: پس چگونه است آنکه عزّ و جلّ در قتل راضی گردید بشاهدین و در زنا راضی نگردید الاّ بچهار شاهد، بعد از آن گفت: یا ابا حنیفه نماز أفضل است یا روزه؟ ابو حنیفه گفت: بلکه نماز أفضل است. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: بنا بر قیاس تو بایستی بر حائض قضای آنچه ایام حیض از او فوت گشته لازم است از نماز و قضاء روزه لازم نباشد و حال

آنکه حضرت قیوم قضاء نماز را ساقط گردانید و امر بقضاء صوم نمود. باز حضرت ولّی بی نیاز فرمود که: یا ابا حنیفه بول أقذر و أنجس است یا منی؟ ابو حنیفه گفت: بول. امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود که: بنا بر قیاس تو لازم آید که الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۶ غسل از بول باید کرد نه از منی و حال آنکه خدای تعالی غسل از منی واجب گردانید نه از برای بول. ابو حنیفه گفت: من مرد صاحب رأی ام. حضرت امام جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: رأی تو در حقّ مرد که او را غلام باشد و خواجه تزویج بزنی نماید و غلامش نیز تزویج کند بزن دیگر و این هر دو عقد در یک شب واقع گردد و خواجه و غلام هر دو در یک شب دخول کنند و بعد از آن هر دو در یکوقت مسافر گردند و هر دو زن خود را در یک خانه بگذارند قضا را بعد از مسافرت ایشان هر دو زن پسران زائیدند و بعد از تولّد زنان دیوار خانه برایشان واقع گشته وفات یافتند و هر دو پسر باقیماندند در این حال برای تو مالک کدام و مملوک کدام و وارث که و موروث کدام است؟ ابو حنیفه چون جواب آن ولّی ایزد وهّاب در این باب نداشت پرده از حقیقت احوال خود برداشت و گفت: حقایق این مقدمات بر من مخفی است و من مرد صاحب حدودام. حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السّلام گفت: چه نوع حدّ شخصی که یکی را چشم کنده باشد و بعد از آن دست دیگر را قطع کند مقّرر خواهی داشت و اقامت حدود بر او چه نوع مینمائی؟ ابو حنیفه گفت: من مردی ام که مطلع به بعثت انبیاء عظام و رسل کرام آن حضرت فرمود: پس مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ در هنگام که موسی و هرون علیهما السّلام را بفرعون مبعوث گردانید و امر کرد که او را با سلام بخوانند لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى لفظ لعلّ در نزد تو بمعنی شکّ است؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۷ ابو حنیفه گفت: نعم. حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصّیّادق علیه السّلام فرمود: چنان که لعلّ در پیش تو موضوع از برای شکّ است ایضا در نزد خدای عزّ و جلّ لفظ لعلّ از برای شکّ مستعمل است چنانچه در قرآن فرمود که: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى حقیقت این بیان ظاهر و عیان گردان. ابو حنیفه گفت: مرا علم بحقایق آن کما ینبغی و یلیق نیست. امام التّائطق الامین جعفر بن محمد الصّیّادق صلوات الله علیهم اجمعین فرمود که: ای ابو حنیفه فتوی بکتاب خدای متّان میدهی و وارث آن نیستی و زعمت آنست که در مقدمات ذی اساس صاحب قیاسی و حال آنکه بنای دین اسلام بر قیاس انصرام نیافت و اوّل کسی که بر اساس قیاس شتافت ابلیس بود. و نیز زعم تو آنست که صاحب رأی و حال آنکه رأی از حضرت رسول ملک تعالی صلوات الله و سلام علیه صوابست از غیر آن حضرت خطا و موجب محرومی از ثواب و جزاست، زیرا که خدای تعالی و تبارک خطاب بحضرت رسالتّمآب فرمود که: وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْآيَةَ وَ بغير نبیّ المحمود ایزد معبود این احسان و مرحمت بهیچ احدی ننمود. و زعمت آنست که حدود و آن کسی باشی که مباحث انبیاء بتو نازل شد و خاتم الانبیاء محمد المصطفی علیه صلوات ربّ الارض و السّماء أعلم بمباحث انبیاء علیهم سلام الله تعالی از تو و سایر خلق الله بود. ای ابو حنیفه اگر نه آن بودی که تو بعد از خروج از منزل مادر هر مقام و مأوی در نزد احدی از خلق الله تعالی میگفتی که من در پیش پسر رسول الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۸ حضرت قادر عالم رفتم و مدّتی در نزد او نشستم أصلاً از من حقیقت شیئی از اشیاء را سؤال ننمود من هرگز از تو سؤال نمیکردم. ابو حنیفه گفت: مرا علم و کمال نیست. امام الأنام جعفر بن محمد علیه السّلام فرمود: حقایق احوال تو به نوعی است که مذکور شد قیاس حال خود نمائی اگر تو مرد صاحب قیاسی. ابو حنیفه گفت: من بعد از این مجلس هرگز متکلم بقیاس نگردم زیرا که من از کلام صدق التّیام شما قیاس اساس کار خود گرفتم. حضرت امام الهمام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود: حاشا و کلاً که حبّ ریاست دنیا ترا بگذارد و تو ترک آن توانی نمود چنانچه قبل از این ترک آن نتوانستی کرد الحال بر حال تو بهمان منوال حقیقت است تمامی خبر اینست که مذکور شد. و از عیسی بن عبد الله القریشی مرویست که: ابو حنیفه در هنگام که به خدمت حضرت امام جعفر بن محمد الصّادق علیه السّلام آمد آن حضرت (ع) فرمود که: یا ابا حنیفه بمن رسید که تو قیاس میکنی و مدار تو در احکام شرع سید الأنام بقیاس است؟ ابو حنیفه گفت: نعم امام علیه السّلام فرمود که: قیاس مکن زیرا که اوّل آنکه قیاس کرد ابلیس بود، چنانچه در هنگامی که حضرت واجب الوجود او را بسجده آدم (ع) امر نمود از روی قیاس گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

بدرستی که آن مطرود لعین از روی عداوت و کین قیاس فیما بین نار و طین نمود لیکن قیاس میان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۴۹ نوریت آدم بنوریت نار ننمود چه اگر قیاس فیما بین این نورین و صفاء یکی از این دو نور بر دیگر مینمود هر آینه عالم و عارف بمراتب عزت و قدر و منزلت اب الأنبياء و الأوصیاء آدم علیه سلام الله میباید احتمال بعد از معرفت تام بحال آدم علیه السلام منکر سجده او نگشتی و ملعون سرمد و مطرود ابد نشدی. و از حسن بن محبوب مرویست که گفت: من از سماعه شنیدم فرمود که: چون ابو حنیفه بخدمت حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام حاضر شد فی الفور از آن حضرت سؤال نمود که مسافت میان مشرق و مغرب چه مقدار است. آن ولی الملک الوهباب گفت: مسافت میان مشرق و مغرب سیر یک روزه آفتاب است بلکه کمتر از آن. چون ابو حنیفه شنید گفت: این بغایت امر عظیم و عجیب است. حضرت امام علیه السلام فرمود که: ای عاجز این آفتاب از مشرق طالع گردد و در مغرب غروب کند، در اقل از یک روز این تمام خبر است. از عبد الکریم بن عبته الهاشمی مروی است که من در نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلام در مکه بیت الله الحرام حاضر بودم که جمعی کثیر از معتزله که در میان ایشان در آن مکان و مقام حاضر گشته شروع بر کلام نمودند چون در آن مقصد و مرام بحد کثرت و ابرام رسانیده خبط در آن کلام فرمودند و مقالات فاسده آن لئام بسمع شریف ابو عبد الله علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود که: شما کلام خود را بر من بغایت دراز بلکه طویل بی ساز گردانیدید، پس شما امر خود را مستند بیک مرد گردانید تا او بوکالت جمیع متکلم بحجج و براهین شما با ما گردد بشرطی که بیانش بر سبیل ایجاز و اختصار الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۰ نه بر وفق اطناب و اکثار بود.

[احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت]

[احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت] معتزله اسناد امر خود بالتمام به عمرو بن عبید نمودند و آن لئام خاطر خود باو جمع فرمودند. آن مرد شروع در بلاغت و اطاعت کلام نمود و آنچه گفت این بود که: یا ابا عبد الله اهل شام تا خلیفه خود را بقتل رسانیدند و شمشیر در یک دگر گذاشته اند بعضی از ایشان قتل بعضی دیگر از قوم و خویشان خود نمودند و چون امر و کار و عمل و کردار ایشان بغایت اُتبر و پریشان گشت بالأخره ما و ایشان فکر مال حال خود فی یوم لا ینفع بنون و لا مال نموده گفتیم: لا علاج ما محتاجیم بمرشد هادی که ما را ارشاد و هدایت نماید، چون نظر کردیم یافتیم مردی که او را عقل و دین و مروّت و معدن خلافت است و او محمد بن عبد الله بن الحسن است ما را اراده چنان است که با او اجتماع نمائیم و باو بیعت فرمائیم بیقین بعد از متابعت ما باو احوال ما کمال قوت بهم رساند و ما را مظاهرت تمام پیدا گردد و ما خلائق را بمتابعت و مبايعت او خوانیم. پس هر که باو بیعت کند ما با ایشانیم و او نیز از ماست و آنکه از ما اعتزال نماید ما نیز از او باز ایستیم و آنکه با ما بقتال و جدال برخیزد ما نیز با او مقاتله و مجادله نمائیم تا او را از بغی و ضلال ردّ بحق و اهل آن من جمیع الوجود و الأحوال نمائیم. و چون ترا صاحب فضل و کمال و بکثرت شیعیان و محبان بی نظیر و امثال یافتیم و ما را بی قیل و قال احتیاج بامثال شما خداوندان علم و حال است لهذا دوست داریم که این مقال بسمع شما رسانیم و حقایق احوال بشما الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۱ معروض گردانیم زیرا که ما را از شما استغناء نیست، بلکه احتیاج ما در امر دین و دنیا بشماست. چون آن مرد از کلام فارغ شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که من اگر با شما تکلم نمایم بمثل کلام عمر و شما در آن امر مستمر خواهید بود؟ قوم گفتند: نعم راوی گوید: در آن دم حضرت امام الاکرم جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمد و سپاس و شکر و ثنای دور از حدّ بیان و احساس و نعت حضرت نبی المبعوث الی الجنّ و الناس بلسان معجز نشان بیان نمود. پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا عمرو ما از کسی که عاصی از حضرت الهی باشد در سخط و غضبیم لیکن از مطیعان ایزد باری و تابعان حضرت رسالت پناهی شاکر و راضی در ازمنه حال و مستقبل و ماضی خواهیم بود. ای عمرو مرا خبر ده که اگر امت سید البریه ترا متقلّد امر خلافت خود گردانند و تو مالک خلافت بغیر قتال و مئونت گردی و بتو گویند که اختیار امر ولایت امت بکف کفایت و بقبضه اقتدار و درایت آنست هر کرا

خواهی والی و حاکم امت کن در آن وقت تو کرا متولّی و متصدّی أمر خلافت خواهی گردانیدی؟ عمرو بن عبید گفت: من أمر خلافت بشورای مسلمین میان امت مقرر خواهم کرد. حضرت امام الخلاق فرمود که: میان جمیع امت یا بعض ایشان؟ عمرو گفت: میان تمامی ایشان. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: آیا شوری میان فقهاء ابرار و علماء اخیر برقرار خواهی داشت یا برای سایر الناس خواهی گذاشت؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۲ عمرو گفت: بیقین شوری میان فقهاء و اخیر مسلمین است. حضرت امام علیه السّلام فرمود که: قریش و غیر ایشان نیز داخل در شورای خود میکنند؟ عمرو گفت: بلکه جمیع عرب و عجم را داخل شوری اگر توانم میگردانم. امام الأنام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: مرا خبر ده یا عمرو آیا ابا بکر و عمر را بولایت می پذیری یا از ایشان هر دو تبرّا مینمائی؟ عمرو گفت: ایشان را بولایت و خلافت بپذیرم. آن حضرت فرمود که: یا عمرو اگر تو مردی باشی که تبرّا از ایشان هر دو مینمودی نمائی، جایز است که خلاف قول و فعل ایشان کنی، و اگر از موالیان و دوستان ایشان بودی پس الحال که این شیوه پیش گرفتی مخالفت با ایشان کردی و بر مذهب و کیش ایشان نرفتی زیرا که ابا بکر به عمر عهد کرد که اگر او بیعت به ابا بکر نماید چون ایام وفات او نزدیک رسد برای او بخلافت امت وصیت کند چون عمر از ابا بکر عهد و شرط گرفت بیعت کرد، و ابا بکر در باب ولایت عمر شور بهیچ احدی از جنّ و بشر ننمود. اما عمر در ایام وفات امر خلافت بشوری انداخت میان شش نفر چنانچه سابقا حقیقت این خبر منقول و مستطر گشت و بغیر آن شش نفر از اصحاب ترا و اصحاب بلکه تمامی احباب راضی بآن نخواهید بود. عمرو بن عبید گفت: یا ابا عبد الله عمر چه کرد؟ آن حضرت فرمود که: عمر صهیب را امر کرد که تا سه روز پیش نماز باشد مردمان اقتداء بایشان نمایند تا آن شش نفر شور با یک دیگر نمایند بشرطی که در میان اعیان شوری احدی بغیر ابن عمر نباشد و او را دخل در شوری الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۳ نبود، آیا امر اصحاب شوری باشد و ایشان را بتهاون و توجه در باب تعیین خلیفه نگذارد و عمر در محضر انصار و مهاجر وصیت کرد که سه روز بگذرد و اصحاب شوری مقدمات خلافت بانصرام نرسانند گردن هر شش نفر را بزنند و اگر چهار نفر اتفاق کنند پیش از تقصّی ایام ثلثه و دو نفر مخالفت نمایند باید که گردن آن دو کس را بزنند پس شما نیز راضی باین نوع شوری در میان مسلمانان خواهید بود؟ عمرو بن عبید و باقی اصحابش گفتند: ما هرگز راضی باین نوع شوری نخواهیم شد. در آن حال ولّی ایزد متعال جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام الملك الفعّال گفت: یا عمرو در آن هنگام چنان می بینی که تو و اصحاب اگر مبايعت بصاحب نمایند یعنی بمحمّد بن عبد الله بن الحسن بیعت کنید و مردم را بمبايعت ایشان بخوانید و امت بر سر او جمعیت کنید بنوعی که دو نفر از امت از آن جماعت با شما مخالفت نکنند پس شما نزد مشرکین که ایمان و اسلام نیاورده باشند و آداء جزیه نکرده کسی نزد آنها اگر بطلب جزیه فرستید یا آن طایفه را با سلام بخوانید و آن جماعت بقدم انکار و تمرد پیش آیند آیا در نزد شما یا در پیش صاحب شما از علم و حال و فضل و کمال آنقدر هست که آن مشرکان را بسیرت حضرت سیّد البریه صلی الله علیه و آله و سلم که در ایام حیات مشرکان را به قبول جزیه ممنون میگردانید شما نیز آن طایفه را متقبّل شرایط ذمه و جزیه توانید نمود؟ ایشان گفتند: نعم آن حضرت فرمودند پس چگونه سلوک در این حال با منکران دین حضرت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۴ رسول ایزد متعال مینمائید؟ معتزله گفتند که: ما اوّل مشرکان را باسلام و ایمان میخوانیم و چون ابا و انکار نمایند آن طایفه را بشروط الزام جزیه ملتزم میگردانیم. حضرت ابی عبد الله علیه السّلام فرمود که: اگر منکران دین سیّد المرسلین مجوسی باشند یا اهل کتاب چنین خواهید کرد؟ معتزله گفتند: خواه مجوس باشند یا اهل کتاب سلوک ما با اهل مراتب بی شبهه و ارتیاب باین منهج مستطابست. حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمّد فرمود: اگر متمرّدان پرستش اصنام و اوثان یا عبادت بهایم و نیران نمایند و از اهل کتاب خدای منّان نباشند سلوک شما بآنان بچه کیفیت و عنوان خواهد بود؟ معتزله گفتند: جمیع اصناف کفّار در پیش ما مساوی اند. حضرت امام النّاطق جعفر الصادق (ع) فرمود که: ای عمرو مرا خبر ده که آیا تو قرآن خوانده ای؟ عمرو گفت: نعم. امام الأنام (ع) فرمود که این آیه تلاوت کن که: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ

يَزِدُ وَهُمْ صَاغِرُونَ. ای عمرو حضرت ایزد تبارک و تعالی استثناء اهل کتاب و غیر ایشان را در این باب آیا مساوی میدانید؟ عمرو گفت: نعم حضرت امام علیه السلام فرمود: یا عمرو تو قول از که فرا گرفته‌ای؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۵ عمرو گفت: من از مردمان چنان می‌شنوم که تمامی کافران در این باب یکسانند. امام (ع) فرمود که: این کلام واگذارید و از امثال این مقال بگذرید اگر اَصْنَافِ کُفْرِهِ اَبَا از قبول جزیه نمایند پس اسما با ایشان بعد از مقاتله، و مجادله اگر مستظهر گردید و غنایم بسیار از آن اهل انکار بتصرف شما درآید چگونه آن غنیمت را در میان امت صرف و قسمت خواهید کرد؟ عمرو گفت: اول اخراج خمس آن نمائیم و چهار خمس دیگر را بر آن جماعت که با آن اهل ضلال قتال و جدال نمودند دهیم. حضرت امام الأَئِمَّةُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ گفت: بر جمیع آن جماعت که ایشان مقاتله با اهل ضلال نمودند تقسیم خواهی کرد؟ گفت: بلی حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود: ای عمرو بدرستی که اگر قسمت غنایم بدین نهج نمائی هر آینه تو مخالفت بحضرت نبی الرحمة در فعل و در سیرت خواهی کرد و میان من و میان تو در این باب فقهاء مدینه و مشایخ آن مکان حاضرند اگر مرا صادق ندانی باید که از ایشان سؤال حقایق آن کنی زیرا که فقهاء و مشایخ مدینه در آن باب نزاع و اختلاف ندارند و نیز حضرت- رسول عزیز و هیاب در اتمام حیات آن رسالت مآب مصالحه با جماعت اعراب سکنه بادیه نموده مقرر فرمود که: آن حضرت ایشان را در مسکن و مآب و در دیار و موطن ایشان با اقوام و اصحاب ایشان بگذارد که آن طایفه را از آن مکان مهاجرت بمکان دیگر نفرماید و اگر جمعی از دشمنان قصد حضرت رسول آخر الزمان نمایند چون حضرت نبی الرحمة بواسطه امداد و معاونت آن طایفه را الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۶ طلبد آن جماعت اطاعت نبی الله را بر خود واجب و لازم دانسته امداد و اعانت نمایند و رسول ایزد مجیب شرط نمود که ایشان را بعد از اعانت اصلاً از غنایم حصّه و نصیب نباشد. ای عمر تو میگوئی که غنایم میان سایر امم کفار بقسمت برقرار خواهد بود پس تو مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سیرت آن حضرت در حقّ مشرکین نمودی و بهیچ باب تفکر در آن باب نفرمودی از این بگذر چه میگوئی در صدقه؟ آنگاه آن ولی الامّه تلاوت این آیه نمود که: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ، وَالْمَسْكِينِ، وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا الی آخرها و گفت: نعم ای عمرو تو آن را چگونه قسمت در میان آن امت خواهی کرد؟ عمرو گفت: من آن را منقسم بهشت سهم گردانم هر جزو از اجزای ثمانیه را بجزو از قوم دهم. حضرت امام الهمام علیه الصلوة و السلام فرمود که: اگر یک صنف ده هزار کس باشند و صنف دیگر یک نفر یا دو یا سه نفر باشند برای این صنف که یکی یا دو سه نفر باشند قسمت ایشان را مثل قسمت آن ده هزار نفر میگردانی عمرو گفت: بلی حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: وضع قرار قسمت میان حضری و بدوی چگونه مقرر خواهی داشت باید که قسمت میان این دو طایفه بالتویه نباشد بلکه قسمت غنیمت بر قدر ما یحضر است از آن جماعت و بر قدر آنچه صاحب ولایت و خلافت برای خود صلاح داند و بر قدر آنچه از غنایم حاضر گردد و اگر خلافت آنچه ذکر شد معمول گردانی هر آینه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۷ مخالف حضرت رسول در فعل و قول خواهی بود و اگر آنچه من گفتم تو را چیزی دیگر بخاطر رسد بدرستی که فقهاء اهل مدینه و مشایخ ایشان حاضرند و تمامی ایشان مخالفت در آن ندارند که نبی ایزد مَنّان تقسیم صدقات، و غنایم بدین عنوان قسمت و اعطاء می‌نمود. بعد از آن روی مبارک بجانب عمرو بن عبید آورده گفت: یا عمرو اتق الله بخدای پرهیز ای عمرو نیز شما ایها الزهط اتقوا الله. بخدای عزیز پرهیزید بدرستی که پدر بزرگوارم برای من حدیث و حکایت کرد و حال آنکه آن ولی ایزد متعال بهترین اهل زمین و أعلم انسان بکتاب خدای مَنّان و أعرف بسنت حضرت رسول آخر الزمان بود آن سرور از سید البشر چنین خبر داد که آن رسول و اهب معبود چنین فرمود که کسی اگر مردمان بضرب شمشیر خود بخود خواند و خود را اولو الامر داند و حال آنکه در میان مسلمانان أعلم و أفضل از او در آداب شرایع و احکام اسلام و ایمان موجود و عیان باشد پس آن مدّعی ضالّ متکلف و غاوی متعسف است.

[احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او]

[احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او] از یونس بن یعقوب منقول و مروی است که من روزی در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام حاضر بودم که در آن وقت مردی از اهل شام بشرف دریافت ملاقات آن امام الهمام مستسعد و مقضی المرام گردید و گفت: من مرد صاحب فقه و کلام و عالم بفرائض بالتّمام و از شام بواسطه مناظره با اصحاب تو باین مقام آمدم. حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: آیا کلام تو کلام حضرت رسول ملک العلام است یا از پیش تست. شامی گفت: بعضی از آن کلام از حضرت رسول و بعضی از آن از پیش الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۸ منست. امام الهمام گفت: ای غاوی شام پس تو شریک سید الانام باشی؟ گفت: نه امام جعفر الصادق علیه السلام گفت: آیا تو وحی از حضرت ایزد تعالی شنیدی؟ شامی گفت: نه امام علیه السلام فرمود که: آیا اطاعت تو بر سایر انام واجبست چنانچه اطاعت رسول ملک العلام واجب و لازم است؟ شامی گفت: نه در آن اثر یونس بن یعقوب گوید که آن سرور ملتفت بجانب من احقر گردید و گفت: یا یونس این مرد خصم نفس خود گردید پیش از آنکه متکلم شود پس آنگاه فرمود: یا یونس اگر تو کلام را نیکو میدانستی با تو مکالمه مینمودم و حقایق آن را بر تو آشکار میفرمودم. یونس گفت: پس برای آن کس حسرت است که مطلع بحقایق کلام نباشد لیکن سابقا من فدای تو گردم از لسان معجز نشان شما شنیدم که نهی از کلام مینمودی و میفرمودی: ویل لأصحاب الکلام که میگویند که این امر منقاد است و این منقاد نیست و این منساق است و آن منساق نیست و این معقول ماست و آن معقول ما نیست. حضرت امام الهمام ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: من گفتم ویل از برای قومیست که ترک قول من بواسطه کلام نموده‌اند و آن مذهب ناپسند را پسندیدند و آنچه در خاطر داشتند در پی عمل آن شتافتند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۵۹ پس آنگاه آن ولی الله بمن گفت: یا یونس بیرون رو و هر که را از متکلمین بیابی او را داخل این منزل گردان من غیر تراخی و مهل من حسب الأمر آن سرور چون از محلّ و منزل آن ولی عزّ و جلّ بیرون رفتم حمران بن أعین که حسن الکلام و عالم و محمّد بن نعمان احوّل که مرد متکلم بودند و هشام بن سالم و قیس الماصر که این دو نفر نیز از متکلمان آن عصر بودند. اما قیس چون تعلیم علم کلام از حضرت علی بن الحسین علیهما الصّلوٰه و السّلام گرفته لهذا در کلام احسن و أعلم از تمام بود حاضر یافتم بعد از تبلیغ پیام آن امام الانام (ع) ایشان را داخل منزل آن سلاله سید الرّسل - گردانیدم و آن حضرت در آن وقت در خیمه خود در طرف جبل در راه حرم تشریف داشتند و آن چند روز پیش از احرام و اتیان مناسک حجّ بیت الله الحرام بود چون ما با یاران بمجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الثقلین در آمدیم آن سرور سر مبارک از خیمه بدر کرد ما بعد از عرض نیکو بندگی و اداء عبودیت و سر افکندگی ناگاه دیدیم که در عقب آن سرور شتر در پس خیمه مخبی است، گفت: هشام و ربّ الکعبه که حضرت امام الجنّ و البشر ما را بواسطه تحقیق امر و خیر طلب داشت. یونس گوید که ما را گمان چنان بود که هشام مردی از اولاد عقیل بن ابی طالب باشد زیرا که آن عبد صالح ایزد علامّ شدید المحبّه بحضرت ابی عبد الله علیه السلام بود که ناگاه هشام بن الحکم وارد بخدمت آن امام اکرام گشت و در میان ما کسی بجز اکبر و أسنّ از او نبود و اوّل کسی که خطّ لحيه او نمود او بود. یونس گوید که: حضرت ابی عبد الله علیه سلام الملك المجید چون او الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۰ را بی جای دید برای جلوس او در پهلوی خود موسّع گردانید. پس آنگاه فرمود که: این ناصر ما بقلب و لسان و بدست و باقی جوارح و ارکانست. بعد از آن آن حضرت روی بحمران بن أعین آورد و گفت: با این مرد یعنی بشامی متکلم شو حمران حسب الأمر آن امام الانس و الجنّ با آن مرد شروع در تکلم و جدال و مباحثه و قیل و قال نمود تا آنکه بر او مستظهر، و غالب گشته الزام فرمود بعد از آنکه حمران الزام شامی نمود حضرت امام الانام جعفر بن محمّد علیه السلام روی بمحمّد بن نعمان آورد فرمود که یا طاقی با شامی متکلم شوی حسب الأمر آن ولی ایزد باری طاقی بعد از تکلم با شامی او را الزام داده بر او مستظهر گردید. پس آنگاه آن ولی مهیمن علامّ روی بهشام آورده گفت تو نیز به او تکلم نمای چون هشام را سابقه آشنائی بشامی بود بعد از ملاقات و تعارف یک دیگر حرف از آن ممرّ مذکور و مشتهر نگردانیدند. بعد از او حضرت ابی عبد الله علیه السلام بقیس الماصر فرمود که: تو نیز با شامی متکلم شوی همان که هر یک ایشان با شامی بتکلم و بیان

در- می آمدند، حضرت أبو عبد الله علیه الصلوة و السلام از سخنان ایشان خندان میشد و چندان مباحثه در کلام نمودند که شامی بکام و ناکامی مستخذل و خجل گردید. بعد از آن حضرت امام الاکرام جعفر بن محمد علیه السلام به شامی گفت: که با این غلام متکلم شوی یعنی به هشام بن الحکم در تکلم در آی. شامی گفت: نعم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۱ پس آنگاه شامی گفت: بهشام که از من سؤال در باب امامت حضرت ولی ایزد متعالی ابي عبد الله علیه سلام الملك الفعّال نمای. هشام چون از آن اعلم اهل شام استماع این کلام نمود در غضب تمام شد چنانچه مرتعد و مرتعش گردید بعد از آن گفت: ای شامی آیا پروردگار تو خلق خود را انتظار و مهلت دهد یا خلاق ایزد خالق هر نفس انتظار و مهلت از برای نفس ایشان بهر کیفیت و عنوان که خواهند ظاهر و عیان گردانید؟ شامی گفت: بلکه حضرت پروردگار خالق مهلت خلق دهد. هشام گفت: پس هر نظر و مهل که از برای خلاق بود عزّ و جلّ آن را در دین ایشان بحیّز عمل آورد و آن کدام است؟ شامی گفت: آن چنانست که رحیم الرحمن تکلیف تمامی امت بمعرفت و عبادت و شناخت و طاعت نمود و اقامت دلائل و حجّت بر آن تکلیف ظاهر و عیان فرمود و علل ایشان را زایل نمود. هشام گفت: کدام است آن دلیل که حضرت ربّ جمیل از برای بندگان خود نصیب فرمود؟ شامی گفت: که آن دلیل ظاهر و مشهور ارسال ذات رسول واجب الوجود بود. هشام گفت: چون رسول ایزد بیچون وفات کرد بعد از آن حضرت دلیل واضح و مرشد لایح چه خواهد بود؟ شامی گفت: کتاب مالک الزّقاب و سنّت رسالتآب. هشام گفت: ای شامی کتاب و سنّت الیوم برای ارشاد و هدایت نفع الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۲ تمام در جای که در آن اختلاف واقع گردد خواهد داد بنوعی که اختلاف از ما بغیر خلاف و گزاف واقع نخواهد شد و ما را تمکین تمام بر اتفاق پیدا خواهد گردید؟ شامی گفت: بلی هشام فرمود که: پس تو از شام باین محلّ و مقام برای چه آمدی و ما و ترا مخالفت از برای چیست و ترا زعم و گمان چنانست رأی در دین طریق پسندیده و آئین سنجیده است و قول تو آنست و مقرّی بآن که رأی مجتمع بر قول واحد که مختلف باشد نخواهد شد. شامی ملزم و ساکت شد مانند منکران. حضرت ابي عبد الله علیه السلام فرمود که: یا شامی چرا متکلم نمیشوی شامی گفت: یا حضرت اگر من گویم که خلاف و اختلاف نکردیم مکابره است و اگر گویم که کتاب و سنّت رفع اختلاف میکنند و از ما دفع مخالفت مینمایند قول من باطل است زیرا که در هر یک از قرآن و سنّت وجوه بسیار محتمل است و مرا نیز بر هشام بمثل همین کلام است. حضرت امام الامّه فرمود که: آن را سؤال کن که جوان آن را بر وفق دلخواه بلا اشتباه بسیار خواهی یافت. شامی گفت: یا هشام آیا که خلق را انتظار و مهلت دهد پروردگارشان یا آنفس ایشان؟ هشام گفت: بلکه پروردگار ایشان انتظار و مهلت از جهت بندگان مقرّر گرداند. شامی گفت: آیا حضرت ایزد قادر تعالی برای ایشان کسی که جمع الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۳ کلمات و رفع اختلافات آن جماعت نماید و باین حقّ از باطل بواسطه آن طایفه فرماید؟ هشام گفت: بلی شخصی عالم کامل قادر بر ازاله جهل در هر وقت و محلّ از حضرت عزّ و جلّ معین و مسجّل است. شامی گفت: یا هشام آن کیست؟ هشام فرمود که: اما در ابتداء شریعت آن رسول ربّ العزّتست لیکن بعد از فوت رسول حضرت مهیمن آن مرشد اهل زمین دیگری خواهد بود شامی گفت: کیست آن غیر که او نایب مناب آن نبیّ الزّحمة و قائم مقام آن حضرت در تبلیغ احکام اسلام و حجّت بعد از آن سید البریه بطوایف امت باشد؟ هشام گفت: در این وقت ما یا پیشتر از این؟ شامی گفت: بلکه در این وقت ما. هشام گفت: امام امت در این وقت این کس است که در این مجلس نشسته است و او از این کلام اراده حضرت ابي عبد الله علیه السلام نمود و فرمود که: آنست آن کسی که شدّ رحال بسوی او و مرجع و مآب رجال در یوم لا ینفع بنون و لا مال بر او است که بأمر حضرت واجب تعالی مخبر بأخبار سماء به وراثت اجداد و آبا است. شامی گفت: مرا حقیقت صدق این کلام شما بچه نوع ظاهر و هویدا و معلوم و پیدا خواهد شد؟ هشام گفت: ای شامی سؤال کن از آن حضرت هر چه بخاطرت خطور و عبور کند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۴ شامی گفت: یا هشام باین جواب عذر مرا منقطع و بی آب و تاب گردانیدی الحال مرا سؤال از آن ولی ایزد متعالی واجب است بی شبهه و احتیال. حضرت ابي عبد الله علیه سلام الملك الفعّال در آن حال بسعدت و اقبال باکمال استعجال فرمود که: یا شامی من کفایت مسألت تو نمایم ترا از سیر و سفرت آگاه

فرمایم تو از شام در فلانه روز بیرون آمدی در راه تو بفلان محلّ بتقدیر حضرت عزّ و جلّ واقع شدی و در راه چنین و چنین دیدی و مرور در طریق با رفیق بصفت این و این کردی. شامی گفت: و الله که هر چه در باب سیر و سفر در قفای من در هر منزل خبر دادی راست گفتم، و در غرر فواید سوانح احوال مرا بمثقب صدق سفتی در آن وقت شامی گفت الحال من مسلمان گشته اقرار بحضرت ذو الجلال و به نبوت رسول ایزد لا یزال نمودم. أبو عبد الله علیه السلام گفت: یا شامی بلکه در این ساعت ایمان به واهب سبحان آوردی زیرا که اسلام پیش از ایمان است چه توارث و تناکح با سلام است و ثواب بایمانست. شامی گفت: راست گفتمی آنگاه گفت: که أشهد أن لا اله الا الله، و أشهد أن محمداً رسول الله و أشهد أنك وصی الأوصیاء. یونس گوید که: حضرت أبو عبد الله علیه السلام روی مبارک بحمران بن أعین آورده فرمود که یا حمران کلام مجری بر اثر کلام گردد پس هر چه جواب بصواب گفتمی صواب کردی. و بعد از آن حضرت امام علیه السلام ملتفت بهشام بن سالم گردید و گفت: اراده تو آنست که بر اثر آن روی و لیکن معرفت بحقیقت آن نداری. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۵ پس آنگاه آن ولی حضرت عزّ و جلّ ملتفت بمحمّد بن نعمان الأحوال گردید و گفت: قیاس تو قیاس رواغ است اراده باطل بیاطل دیگر کردی لکن باطل تو بغایت بین و ظاهر است. پس از آن متوجّه به قیس الماصر گردید و گفت: یا قیس متکلم شو اما باید که کلام خود را نزدیک گردانی بخبر از رسول علیه الصلوة و السلام و سخنان خود را از کلام حقّ که ممزوج از باطل باشد دور گردان زیرا که حقّ اندک برای تو کافی است از باطل بسیار، ای هشام تو و محمّد بن نعمان الأحوال دو معاذ حاذق و صاحب فراست لا یقید. یونس بن یعقوب گفت: ظنّ من چنان بود که آن حضرت و الله که هشام بن الحکم همان کلام که با آن دو شخص اول گفته بمثل آن یا قریب به همان خواهد گفت اما آن خلاصه اولاد رسول ربّ العباد فرمود که: یا هشام اگر نخواهی که پایهای تو در هنگام طیّ مسافت زمین که مثل طیران امثال خود کنی و آن بهم پیچد پس باید که متکلم بمردم از روی عرف و مکرم گردی و پرهیز از ذلّت و شفاعت آنکه در وراء تست نمائی.

[بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع]

[بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع] و از یونس بن یعقوب مرویست که: من در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شدم جماعت از أصحاب آن حضرت در آن وقت در خدمت آن سرور حاضر بودند و در میان ایشان حمران بن أعین و مؤمن الطاق و هشام ابن سالم و طیار یک بار بودند و نیز جمعی از أصحاب در خدمت آن ولایتآب بودند که هشام بن الحکم که جوان نوخواسته بود او نیز در سلک آن طایفه منخرط بوده، حضرت أبو عبد الله علیه السلام روی بجانب هشام آورد و گفت: یا هشام، هشام گفت: لئیک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۶ و سلّم. حضرت امام الاّمّه فرمود: بمن خبر نمیدی که با عمرو بن عبید چه کردی و با او چگونه سؤال نمودی؟ هشام گفت: جعلت فداک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرا حیاء از جلالت قدر شما مانع از بیان آن است و زبانم در پیش دست شما یا رای گویائی و بیان ندارد. حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود: که یا هشام هر چه ما شما را مأمور بآن گردانیم شما را بنا بر وجوب اطاعت فعل آن بر شما لازم است. هشام بعد از استماع این کلام گفت: سمعا و طاعتاً یا ابن رسول الله (ص) حقیقت این امر چنانست که از عمرو بن عبید سخنان چند بمن رسید که در مسجد بصره می‌نشیند و سرانبان لاف و گزاف گشوده کلام خارج از طریقت و شریعت حضرت سید الانام و اتّیّه المعصومین علیهم السلام در نزد عوام خاصّ و عامّ می‌گوید این مقدمه بر من بغایت گران آمد با خود گفتم که بهتر آنست که خود را بصره رسانم و او را بامداد و اعانت حضرت ربّ العزّه از این لاف باز گردانم بواسطه همین روانه بصره گشتم و روز جمعه داخل شهر بصره گشته بمسجد جامع آن بلده در آمدم ناگاه دیدم حلقه مجمع بزرگ است چون نیک نظر کردم عمرو بن عبید را دیدم که شمله سیاه از صوف پوشیده و شمله دیگر را رداء ساخته در آن مجمع مریّع نشسته و مردمان از او سؤال میکنند من از مردم راه طلبیدم و بهر نوع که خود را در آن ازدحام بر کنار حاشیه مجلس ایشان رسانیدم و در آخر محفل قوم بر زانو نشستم

چون بسوی من نگریست گفتم: الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۷ ایها العالم ای مرد دانای کامل و ای فقیه فاضل، من مرد غریب و مسأله بر من مشکل است و چون اوصاف فضل و کمال و معرفت و حال شما در اطراف و أکناف عالم کالشَّمس فی رائعه النَّهار مشهور و آشکار است من بعد از استماع احوال خیر المآل شما خود را بهر حال بخدمت شما رسانیدم آیا مرا اذن هست که مسأله خود را سؤال نمایم؟ عمرو بن عبید گفت بپرس آنچه خواهی. من گفتم: یا شیخ آیا چشم داری؟ عمرو گفت: ای پسر من این چه قسم سؤالست و چگونه تو آنچه بینی و مشاهده میکنی سؤال مینمائی؟ من گفتم: یا شیخ مسأله من اینست. عمرو گفت: ای پسر هر چند سؤال مسأله تو مثل مسأله احمقان است اما چون مشکل تو همانست سؤال کن. من گفتم: آیا شما را چشم بینائی هست؟ گفت: بلی گفتم: از این چشم چه چیز مرئی و مشاهد شما است؟ گفت: ألوان و أشخاص. گفتم: آیا شما را أنف که ادراک مشومات نماید هست؟ گفت: بلی گفتم: باو چه میکنی؟ گفت: از او استشمام رائحه مینمایم. گفتم: یا شیخ آیا با شما زبان گویا هست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۸ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: باو تکلم نمایم. گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: نعم گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: أصوات أشیاء باو استماع میکنم. گفتم: آیا تو دستها داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: بطش من بدستهای من است و دیگر شناختن نرمی اشیاء، و درشتی آن، چون مرتبط بدان است من نیز مبروهات بآن مینمایم. گفتم: آیا پایها داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: باو نقل از مکان بمکان دیگر میکنم. گفتم: یا شیخ آیا دهان داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: بدهان اختلاف مطاعم و غیر آن شناسم گفتم: یا شیخ آیا قلب که مکان معرفت ایزد واهب است با تو هست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۶۹ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ عمرو بن عبید گفت: هر چه بر جوارح و أركان من وارد گردد بمیزان بدل نمایم. گفتم: آیا این جوارح از تمیز دل مستغنی نیست؟ گفت: نه گفتم: چون چنین باشد که تمامی جوارح صحیح و سالم باشند؟ عمرو گفت: ای پسر هر گاه جوارح شک در چیزی کنند آیا او را بو میکند یا بنظر می بیند یا می چشد بلکه بهیچ یک از اینها متمیز نگردد اما چون رد آن به قلب نماید آنچه یقین است بر او شود و شک باطل گردد. من گفتم: پس حضرت عزّ و جلّ دل را برای شک جوارح اقامت نموده باشد. گفت: بلی من گفتم: پس دل برای جوارح ضرور باشد چه اگر دل نباشد جوارح را تیقّن حاصل نگردد. عمرو گفت: بلی من گفتم: یا با مروان حضرت حقّ سبحانه و تعالی جوارح شما را بغیر هادی مرشد نگذاشت بلکه امام برای جوارح شما معین گردانید که هر چه صحیح است نزد او تصحیح یابد و هر چه در آن شک و گمان باشد در خدمت او نفی و بی بنیان شود چه اگر چنین نباشد لازم آید که حضرت ایزد خالق همگی و تمامی خلق را در حیرت و شک و اختلاف ترک کرده باشد و برای ایشان امام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۰ و حجّت معین و اقامت نکرده باشد که ایشان در حیرت و شک رجوع بآن نمایند و حال آنکه حضرت واهب متعال امام برای جوارح تو مقرر نمود که در شک و حیرت ترا البتّه رجوع باو باید نمود و آن ولّی ایزد معبود حاضر و موجود است. چون سخن باینجا رسانیدم عمرو بن عبید ساکت بلکه مبهوت گردید. بعد از بهت مدّت بسیار ملتفت به جانب من گردید و گفت: تو هشامی؟ گفتم: نه گفت: با هشام مجالست و التیام داشتی؟ گفتم: نه گفت: پس تو از کدام صلابت عراقی؟ گفتم: من از اهل کوفه ام. گفت: البتّه هشام تو خواهی بود. بعد از آن بغل گشود و مرا در بغل گرفت و در آن زمان مرا در پیش خود نشانید و در اصل بعد از آن متکلم نشد تا آنکه من از نزد او برخاستم. حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام بعد از استماع کلام هشام تبسم نمود، بعد از آن فرمود که: یا هشام که ترا تعلیم این کلام نمود؟ هشام گفت: یا بن رسول الله (ص) حضرت ایزد باری این سخنان بر زبانم جاری گردانید. امام جعفر الصادق علیه السّلام فرمود: و الله که آنچه گفتمی همگی و تمامی آن در صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهم السّلام مکتوب و مرقوم است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۱

[احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود]

[احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود] و بهمان اسناد سابق مذکور از حضرت امام الهمام جعفر بن

محمّد- الصّادق علیه السّلام مرویست که فرمود: قول حضرت ایزد کریم در آیه اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ مراد از آن و مفاد اُرشدنا الصّیراط المستقیم است، یعنی: ارشاد ما تمامی بلزوم طریق که مؤدّی بسوی محبّت تو گرداند و بی امتنان غیر ما را به جنت تو رساند و ما را محافظت کن از متابعت نفس و هوای ما که بوسیله اطاعت آن بعط و مشقّت گرفتار و بموجب تبعیت رأی نافرجام بی سرانجام خود به بلّیت و هلاکت روز حساب و شمار بلکه در عذاب و عقاب دایم قایم و پایدار خواهیم بود زیرا که هر منابع از و هوا و معجب برای ظلمت انتها مثل آن مردیست که من شنیدم از طوایف مردمان که تعظیم و توصیف او بعلم و عرفان مینمودند لهذا من مشتاق ملاقات او گشتم و خواستم که او را به بینم اما بنوعی که او مرا نشناسد تا من نظر در مقدار و محلّ او در قول و کردارش نمایم. روزی او را در میان جمعی از خلائق که تمامی آن عامّه را چشم باو بود دیدم و از ایشان دورتر نقاب و لثام بسته بگوشه ایستادم بلکه خود را بلثام پوشیده نظر بسوی آن شیخ و آن عوام مینمودم و آن مرد همیشه در فکر مکر و فریب بود تا آنکه از آن طایفه در سلوک طریق و سیر مخالفت و مفارقت فرمود و آن جماعت او را نشناختند و از او آن عوام جدا گشته در پی مقاصد و مهام خود شتافتند لیکن من تابع او شده بر اثرش میرفتم چون اندک راه رفت به در دکان خبّاز رسید بعد از لبث و مکث زمان قلیل خبّاز را غافل و ضلیل ساخته دو نان از دکان آن غافل نادان ربود و پنهان گردانید من از مسارت آن قلیل البضاعت حیران شدم و از آن تعجّب فراوان نمودم امّا خود را باو آشنا الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۲ ننمودم و بخاطر خود رسانیدم که گوئیا این شیخ را سابقه معامله با خبّاز بود که این عمل ناساز از او بوجود آمد بعد از آنکه از دکان خبّاز آهنگ راه و ساز نمود و قدم چند طّی فرمود بدکان انار فروش بیهوش رسید و آن غافل را مدهوش یافت از در دکانش مسافرت نمود تا آنکه دو انار از کنار آن خاکسار برربود از عمل دزدی ناستود مرا از رؤیت این مسارت حیرت و عجب بسیار افزود باز با خود گفتم امید است که معامله فیما بین ایشان بود که شیخ حرکت ناپسند چنین پسند نمود. باز با خود گفتم: که اگر معامله در میان ایشان میبود شیخ را چه احتیاج بسرقت بود خلاصه من رعایت طریق مرافقت و متابعت او مینمودم و بر اثر او میبودم تا آنکه او بمریض رسید و آن دو گرده و دو انار که پنهان داشت، در پیش آن بیمار گذاشت و راه صحرا برداشت و گذشت و من نیز تابع او شدم. و چون شیخ در صحراء ببقعه رسید و در آن مقرّ قرار گرفت باو گفتم: یا عبد الله بدرستی که تعریف تو از مردم شنیدم و آرزو داشتم که ملاقات با تو نمایم اما چون ترا دیدم آنچه از اوصاف تو شنیده بودم در تو موجود ندیدم لهذا مرا دل از حرکت و عمل تو مشغول گردانید، من نیز سؤال از حقیقت احوال تو نمایم باید که مرا از حقایق آن فعل مّطّلع و مکمل گردانی تا از دلم آن شغل را مهمل بلکه زایل گردانی. شیخ گفت: از ما چه دیدی که موجب شغل دل شما از عمل ما گردید؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: ای شیخ من ترا دیدم که بدکان خبّازی رسیدی و دو رغیف از دکان آن مرد ضعیف بسرقت و حیف برداشتی و بعد از آن بدکان صاحب الرّمان گذشتی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۳ و دو انار از دکان آن مرد ذی عسار بدزدی بردی. راوی گوید که: ابو عبد الله علیه السّلام فرمود که من چون کلام به این محل و مقام انصرام و انجام دادم، شیخ فرمود که: شما پیشتر از سؤال حقیقه اشیاء از ما بگوئید که تو کیستی؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد (ع) گفت: من مردی ام از فرزندان آدم از امت حضرت محمّد (ص). شیخ گفت: البتّه برای من حکایت کن که تو کیستی؟ آن حضرت فرمود که: من از اهل بیت رسولم. شیخ گفت: مسکن تو در کدام شهر است؟ امام علیه السّلام فرمود مسکنم مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلّم است. شیخ گفت: گوئیا تو جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) باشی؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: بلی فی الفور شیخ گفت: این جهل که با تست شرف أصل تو معلوم شد که بهیچ وجه من الوجوه نفع بتو نرسانید و تو ترک علم جدّ و پدرت نمودی بدرستی که آنچه تو دوست داری که فاعل آن محمود و ممدوح گردد آن منکر خوبی من بهیچ عنوان نیست بلکه شاهد عادل مرسل از حضرت عزّ و جلّ است. امام الانس و الجانّ فرمود که: چه چیز است آن شیخ گفت: قرآن لازم الاذعان. حضرت امام علیه السّلام فرمود: چیست آنکه در قرآن من جاهل از آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۴ باشم مرا بیان و عیان نمائی. شیخ گفت: آن قول خدای عزّ و جلّ است: مَنْ جَاءَ

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا. بدرستی من در هنگامی که سرقت آن دو کرده نمودم مرتکب آن دو سیئه گشتم و چون دو انار برداشتم دو سیئه دیگر را بر گردن خود گذاشتم پس چهار گناه از من در حضرت اله بحیز صدور رسید لیکن در وقت تصدق آن چهار چیز از برای تصدق هر یک آن ملایک حضرت عز و جل ده حسنه، در دیوان عمل ما مسجل گردانید، پس از چهل حسنه ما چهار حسنه بواسطه عمل آن چهار سیئه کم شد و بجهت من سی و شش حسنه باقی است نفع بهتر و زیاده از این چه خواهد بود. حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرماید که: من بآن شیخ گفتم مادرت بمرگت گریان باد تو جاهل بکتاب حضرت ایزد وهاب خواهی بود آیا تو نشنیدی که عز و جل در فعل و عمل میفرماید که: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس قبول عمل موقوف بتقوی و تحصیل رضای ایزد تعالی است تو چون دو نان سرقت نمودی دو سیئه حاصل کردی، و چون دو انار دزدیدی ایضا دو سیئه از برای خود تحصیل کردی و وقتی که بغیر اذن صاحب دو نان و مالک دو انار آنها را بکسی اعطاء کردی چهار سیئه بر سیئات أربع اولی اضافه نمودی و اضافه حسنات أربعین بر سیئات أربع ننمودی زیرا که در تصدق مال غیر بغیر اذن صاحب آن بغیر ذلت و خسران چیزی ظاهر و عیان نیست. آن شیخ شروع در لجاجت نمود و أصلاً بجواب صواب ملزم و مجاب نمیشد من او را گذاشتم و راه خانه خود برداشتم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۵

[احتجاج امام صادق ع بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توره کرد]

[احتجاج امام صادق ع بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توره کرد] و باسناد سابق مذکور از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهم السلام منقول و مرویست که آن حضرت فرمود که: روزی در حضور امام الصبور الشکور ولی ایزد خالق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شخصی از نواصب بیکی از شیعیان ایشان گفت چه میگوئی تو در عشره بشره از صحابه. آن مرد مؤمن گفت: که در حق ایشان سخن خیر میگویم که حضرت واهب العطیات بوسیله آن سخن خیرم حبط سیئات و رفع درجات من نماید ناصبی چون این کلام از آن شیعه أئمة المعصومین علیهم السلام شنید فی الفور گفت: الحمد لله، شکر و سپاس مر خدای راست که مرا نگاه داشته از عداوت و بغض تو چه مرا گمان در حق تو چنان بود که تو رافضی باشی و به صحابه البته بغض و عداوت داری. آن مرد گفت: هر که یکی از آن اصحاب را بغض داشته باشد، لعنت خدای بر او باد. باز ناصبی گفت: چه میگوئی در حق کسی که مبغض اصحاب عشره مبشره بود؟ آن مرد گفت: هر که دشمن عشره مبشره بود لعنت خدا و ملائکه و سایر مردمان بر آن جاهل نادان باد. در آن وقت ناصبی برجست و سر او را بوسید و گفت: ای عزیز مرا حلال کن که ترا برفض دشنام دادم چه من پیش از امروز ترا رافضی میدانستم. گفتم: من تو را حلال کردم سایل بعد از جواب مراجعت بمقصد و مآب خود نمود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۶ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: خدای تعالی ترا خیر دهد و الله که ملائکه از حسن توره تو و بلطفی که بواسطه احسانت و محافظت دین خود کردی و قطع مذهب خود نکردی و عمی بر عمی مخالفان ما افزودی و حقیقت امر جمعی که بمودت ما متجلی اند در تقیه بر آن طایفه مردیه محتجب گردانیدی بسیار تعجب نمودند و بعد از آن که ترا ستایش بسیار کردند در آسمان بیکدیگر نمودند. در آن اثر بعضی از اصحاب حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) به آن سرور گفتند: یا ابن رسول الله ما از کلام این مرد بغیر اتفاق در مخالفت و تمرد با این ناصبی متعنت متمرّد چیزی دیگر نیافتیم و عقل ما بجز اینکه به خدمت شما ای خلاصه اولاد حضرت سید المرسلین معروض گردانیدیم أصلاً بچیزی دیگر نمیرسد و شما او را میسر آن خیر بسیار از حضرت واهب مختار گردانیدید حقیقت این امر پنهان از برای محبان از روی مکرمت و احسان عیان و بیان نمائی. امام الانس و الجان علیه السلام فرمود که: اگر شما را استطلاع، و استعلام بحقیقت کلام این مؤمن نیکو سرانجام بانصرام و انجام نرسید، و مراد او از این کلام بعقل و فهم شما معقول و مفهوم نشد لیکن فهم و علم ما به حقایق کلام التیام این مؤمن ستوده ایزد مجید کما ینبغی و یلیق رسید و او مشکور و مغفور از رب غفور در یوم النشور گردید زیرا که هر گاه ولی ما

که موالی اولیاء ما و دشمن اعدای ما باشد و خدای تعالی او را مبتلا گرداند به امتحان مخالفان و موفق سازد بجواب آن طایفه و خیم العاقبه که بوسیله آن دین و ایمان و عرض او و باقی اخوان در حرز سلامت و امان مانند و تقیه را در زمان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۷ ضرورت بر لسان آن مؤمن جاری و عیان گرداند بی شبهه واهب بی امتنان ثواب او را بواسطه آن تقیه عظیم و گران سازد و او را باعطای جنان و بمواصلت حور و رضوان در آن مکان بنوازد و بدانید که این مؤمن صاحب شما که در جواب آن سایل فرمود: هر آن کس که عیب یکی از عشره مبشره کند لعنت خدای تعالی و ملائکه ارض و سماء بر او باد آن مؤمن از واحد عشره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را اراده نمود و در مرتبه ثانیه گفت: که هر که عیب عشره مبشره نماید یا او دشنام ایشان دهد لعنت خدای تعالی و ملائکه ارض و سما بر او باد آن مؤمن راست گفت زیرا که بر کسی که عیب و شتم تمام اصحاب نماید البتّه آن جاهل غبی عیب و دشنام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الملک العلی داد چه آن حضرت یکی از اصحاب سید البریه بود و اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام را مذمت بعیب و دشنام ننماید. پس آن کس عیب جمیع اصحاب رسول ایزد تعالی و تقدّس ننمود بلکه عیب بعضی از اصحاب نبی المقدّس نمود و عمل این مؤمن مطیع عزّ و جلّ بعینه عمل حزیل حزقیل مؤمن آل فرعون با قوم ایشانست. مرویست که چون گروه از قبطیان بر حقیقت اسلام و ایمان حزقیل مطلع و مخبر گشتند و بعد از آنکه او را از اطاعت و متابعت موسی و هارون مکرّر منع بلکه زجر بزبان نصیحت در حضور و غیبت نمودند و از آن اصلاً نفع و اثر استشمام نمودند. و گروهی هم از قوم فرعون بسمع او رسانیدند که حزقیل که خویش نزدیک است بشما قبطیان بلکه همه اقوام و عشایر شما را بیگانگی خدای تعالی و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۸ نبوّت موسی علیه التّحیه و الثّناء در تمامی ایام شهر و سنین میخواند و به تفضیل محمّد خاتم الانبیاء بر جمیع رسل حضرت عزّ و جلّ و پس از آن حضرت به تفضّل علی بن ابی طالب و خیار از ائمّه معصومین علیهم السلام بر سایر اوصیاء پیغمبران قائل و مقرّر میگرداند و تمامی امت اقرار از ربوبیت تو ممنوع بلکه مأمور باظهار براءت از پرستش و عبودیت شما میگرداند. فرعون گفت: بحقیقت این خواهم رسید چون آن لثام ملا حظّه نمودند که فرعون توجّه تمام بکلام نافرجام ایشان در باب حزقیل ننمود روز دیگر - جمعی از ایشان حزقیل را گرفته بنزد فرعون بردند و گفتند که: این حزقیل در پی اغواء و تضلیل است زیرا که مردم را بمخالفت تو میخواند و اعانت اعدای تو بر ضدّیت تو داده مقوی میگرداند. فرعون گفت: ای قبطیان حزقیل ابن عمّ و خلیفه من بر ملک من است و بعد از من ولیّ عهد منست عجب است که او بأمثال این حرکت قیام و اقدام باین جرأت نماید و راه مخالفت و شیوه معاندت ظاهر فرماید اگر چنانچه او اقدام باین فعل نافرجام که شما بیان و ابرام در آن مهام نمودید نموده باشد مستحقّ عقاب و عذاب از من بوسیله کفران نعمت من در آن باب گردید بی شبهه و ارتیاب بجزای عمل ناصواب خود خواهد رسید و اگر شما در حقّ او کذب و افتراء کرده باشید سزا و جزای خود خواهید دید چه شما در سیئات و بدی او قیام و اقدام نمودید و عتاب و خطاب خود را بر ما واجب فرمودید. پس روز دیگر حزقیل و آن قوم ضلیل را بحضور خود طلبید و کشف این امر محبوب بر وجه مرغوب نمود. آنگاه فرمود: ای قوم شما را بحزقیل چه نوع سؤال دعوی قیل و قال الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۷۹ است در بیان آن سعی و استعجال لازم دانسته جواز تائی و اهمال را مجال ندانید؟ آن جماعت گفتند: ای حزقیل تو منکر ربوبیت فرعون ملک جلیلی و کفران نعمت او را بر تمامی خلقان ظاهر و عیان گردانیدی حزقیل روی به فرعون آورده پرسید که ای ملک در این مدّت که در سلک چهره خوان نعمت و احسان توئیم هرگز دروغ از زبان من جاری و ساری گردید؟ فرعون گفت: حاشا هرگز کذب از شما مرئی و مشاهد ما نشد. حزقیل گفت: التماس این داعی قدیم در حضرت ملک کریم شما آن است که آن طایفه را از پروردگار ایشان استطلاع و استعلام نمائید، در حال فرعون از آن طایفه پرسید که خالق شما کیست آن قوم گفتند خالق و پروردگار ما فرعون است که در این مجلس بهشت قرین حاضر است. فرعون گفت: رازق کافل از جهت معایش شما و دافع مکاره و اذیت از هر ظالم بیرویت از شما کیست؟ گفتند: این فرعون که شاهد حاضر است. حزقیل گفت: ای ملک من شما را با سایر حضار این محفل جنّت آثار شاهد میگیرم که شما گواه باشید، و برای من در هنگام حاجت اقامت شهادت کنید که پروردگار

این جماعت پروردگار منست و خالق ایشان خالق من و رزاقشان رزاق من و مصلح معایش ایشان مصلح معایش منست و مرا پروردگار و خالق و رزاق جز پروردگار و خالق و رزاق ایشان نیست و من از غیر خدای تعالی که پروردگار این جماعت است کافر و بیزارم و اقرار با آن ندارم. حزقیل که این سخنان میگفت مطلب و مراد او آن بود که پروردگار ایشان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۰ که واجب تعالی است همو پروردگار منست و بگفت که آن را که ایشان پروردگار میدانید همان پروردگار منست، چه آن فرعون ملعون بود و این معنی را بر فرعون و حضار مجلس او مخفی و پنهان گردانید چه ایشان از قول حزقیل توهم نموده چنان دانستند که او میگوید فرعون پروردگار و خالق و رزاق من است. در آن هنگام روی بایشان آورده گفت: شما بسیار بسیار مردم بد و خواستگان فسادید در ملک من اراده فتنه میان من و پسر عم من حزقیل که بازوی ملک و دولت منست دارید و میخواستید که من او را بقتل آرم تا بعد از من ولی عهدم که حزقیل است در میان نباشد و این ملک و دولت بواسطه شما بلا منازعه باشد شما مستحق سیاست و عقاب و لایق ایدای تمام و عذاب لا کلامید چه شما در فساد امر من و هلاک ابن عم و در شکست دولتم ساعی و جاهد بودید. بعد از آن امر کرد که ایشان را بند و حبس نمایند پس در ساق هر یک ایشان زنجیرهای گران نهادند و روز دیگر حکم کرد گوشتهای آبدان آن جماعت را میتراشیدند و سیاست تمام آن طایفه خسر الدنیا و الآخرة را بقتل رسانیدند و از اینجا است قول خدای تبارک و تعالی فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا و سَيِّئَاتِ آن طایفه عبارت از گفتن سخنان ایشان است بفرعون در باب قتل حزقیل مؤمن آل فرعون و هلاک آن بنده خاص و اهل بیچون و حاق بآل فرعون سوء العذاب. یعنی: رسید آل فرعون عذاب بدو آل فرعون عبارت از آن جماعت است که بفرعون سخنان اسلام و ایمان حزقیل بیان کردند و فرعون بعد از استماع الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۱ سؤال از حزقیل و جواب آن طایفه وخیم العاقبه را باوتاد امر نمود یعنی حکم کرد که آن جماعت را چهار میخ و گوشت آبدان ایشان را از مشاطه جدید جلا د میتراشید تا هر یک آنها بجزا و سزای خود رسید.

احتجاج امام صادق ع بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء

احتجاج امام صادق ع بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء] و مثل این توریه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام و التّحیّه در مواضع کثیره غیر عدیده بحیث ظهور رسیده. از آن جمله یکی آنست که معاویه بن وهب از سعید سمان نقل و بیان نمود که گفت: من در خدمت آن سرور زمن حاضر بودم که ناگاه دو مرد از گروه زیدیه بخدمت آن امام البریه آمدند و از آن حضرت پرسیدند که آیا در میان شما امام مفترض الطّاعه هست؟ آن حضرت در ساعت فرمود که: نه آن دو نفر گفتند: که ما را جمعی از ثقات شما خبر دادند که قایل به آن در این زمانید و آسامی آن جماعت را یکان یکان بیان و عیان نمودند و گفتند ایشان که این سخن از شما بیان کردند آن طایفه أصحاب و صلاح و ارباب تقوا و فلاحند و آن جماعت از آن طایفه‌اند که هرگز دروغ از زبان بیان ایشان فروغ نگرفت. حضرت ابو عبد الله علیه السلام از آن کلام در غضب و مستهام شد و فرمود من آن طایفه را مأمور بگفتن این کلام بهیچ محلّ و مقام نگردانیدم. راوی گوید: که چون آن دو نفر زیدیه مردیه اثر غضب از روی مبارک آن ولی ایزد تعالی و تبارک مشاهده و ملاحظه نمودند از همان راه که آمده بودند مراجعت فرمودند. سعید سمان گوید که: بعد از خروج ایشان از مجلس جنت نشان آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۲ امام الأنس و الجانّ روی بجانب من آورده گفت: این دو کس را میشناسی؟ گفتم: یا بن رسول الله این دو نفر از اهل بازار این شهر و از گروه زیدیه بیرویه‌اند گمان ایشان چنانست که شمشیر حضرت رسول الزّمان در پیش عبد الله بن الحسن است. حضرت امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: هر دو دروغ میگویند که لعنت خدای منّان بر ایشان باد. و الله بخدای عالم قسم است که عبد الله بن الحسن آن سیف را به هر دو چشم بلکه بیک چشم خود نیز ندیده و پدرش هم مشاهده آن شمشیر ننموده مگر آنکه در نزد جدّ بزرگوارم علی بن ابی طالب علیهم السلام دیده باشد و اگر آن دو زیدی باعتقاد خود صادق باشند از ایشان نشان مقبض و اثر و علامت مضرت استعلام نمائید یعنی از قبضه و مکان ضرب آن نشان پرسید اگر شما

را بحقایق صفت آن گاهی اعلام نمایند شما آن جماعت را صادق دانید و الا فلا. ای سعید آن سیف رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رایت آن حضرت و درع و لامت و جوشن و مغفر سر حضرت سید البریه در نزد منست و اگر کسی دعوی کند که درع آن صاحب الکواء و الورع در پیش آن کس است باید که نشان آن را بیان و عیان نماید بدرستی که رایت مغلبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ألواح موسی و عصای آن حضرت علیه و علی نبینا السلم و التّحیه و خاتم سلیمان بن داود (ع) و طشت که با موسی کلیم بود که قربان بوسیله آن قبول حضرت مهیمن سبحان می شد و آن آلت تجربه و امتحان بود با منست و آن اسم که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون آن را الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۳ آن رسول حضرت بیچون در میان مسلمانان و مشرکان می گذاشت أصلاً و قطعاً تیر آن طایفه متمرد به اهل اسلام و ایمان نرسیدی و گزندی بهیچ کس نرسانیدی در پیش منست. و نیز تابوت که ملائکه آن را برای انبیای بنی اسرائیل آوردند مثل سلاح است در میان ما که آن مثل تابوتست در میان بنی اسرائیل که چون آن را بر در هر خانه یافتند نبوت برای اهل بیت آن خانه مقرر بود همچنین سلاح بهر خانه که بگردد امامت تعلّق باهل آن خانه دارد پدر بزرگوارم چون درع رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید آن درع بسیار دراز بود، چنانچه دامان اطراف آن بزمین میکشید و من نیز لبس درع رسول ایزد معبود نمودم چنانچه بقامت با استقامت آن حضرت دراز بود برای قد من بعینه همچنان بود و چون قائم ما ملبس بدرع حضرت رسول ایزد تعالی و تقدّس گردد ابدان مبارک ایشان ملبان و موافق بآن گردد ان شاء الله تعالی.

[بیان امام صادق ع در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه]

[بیان امام صادق ع در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه] و نیز مرویست که حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بلسان معجز نشان میفرمودند که علم ما غابر و مزبور و نکت در دلها منشورست و نقر در اسماع مقرّ و در عالم مذکور و مشتهر است و جفر أحمر و جفر أبيض و جفر جامع که در او جمیع ما یحتاج الیه مردم مذکور است و مصحف حضرت فاطمه علیها السلام در نزد ما است پس شما از هر چه خواهید سؤال کنید از تفسیر این کلام. بعد از آن آن ولی ایزد سبحان فرمود که: امّا غابر عبارت از علم بما یکون است یعنی آنچه بعد از این بحیث ظهور و تبیین رسد و مزبور عبارت از علم بما کان است، یعنی آنچه پیش از این بوده و امّا نکت در قلوب آن بی شبهه الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۴ و ابرام عبارت از الهام است و امّا نقر در اسماع آن حدیث و کلام ملائکه عظام علیهم السلام است که ما کلام ایشان را می شنویم و اشخاص آن طایفه کرام را می بینیم و امّا جفر أحمر آن عبارت از ظرفیست که در آن سلاح رسول آخر الزّمان است و آن سلاح به حکم حضرت خالق الاصباح از آن مکان بیرون نیاید تا آنکه قایم اهل البیت ما بیرون آید و زمین را بعد از آنکه بظلم و جور مملوّ و محشو باشد بعدل و انصاف بیاراید. و امّا جفر أبيض آن نیز ظرفیست که تورات موسی کلیم (ع) و انجیل عیسی علیه التّحیه و التسلیم و زبور داود و باقی کتب خدای تعالی که سابقاً برسل و انبیاء مرسل گردانید همگی در آن مندرج و مضبوطست. و امّا مصحف حضرت فاطمه زهراء علیه السلام که در او جمیع آنچه بعد از این حادث گردد و از جزئیات و کلیات و نام جمعی که در دنیا مالک و پادشاه گردند تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت بالتّمام در آن مسطور و مزبور است. و امّا جامعه کتابیست که طول آن هفتاد ذرع است باملاء رسول ملک- العلّام و بخطّ علی بن ابی طالب علیه السلام هر که پیدا گردد و آنچه سانح و عیان نمود بی شبهه و گمان و همه ما یحتاج الیه خلقتان تا روز قیامت و نصب میزان همگی مذکور در آنست تا ارش خدشه و جلد و نصف جلد.

[احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت]

[احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت] از روایت مرویست که زید بن علی بن الحسین علیه السلام طمع

داشت که برادر او از طرف پدر حضرت امام الباطن و الظاهر محمد الباقر علیه السلام الاکبر در هنگام وفات او را وصی و نایب مناب و قایم مقام در خلافت، و ولایت امت سید الانام علیه الصلوة و السلام گرداند تا بعد از آن حضرات به ولایت امت مشغول باشد، چنانچه پیشتر محمد بن الحنفیه همین معنی الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۵ در خاطر داشت که بعد از وفات و شهادت سید الشهداء اَبی عبد الله -الحسین علیه السلام تعالی او وصی آن حضرت و خلیفه امت باشد و لهذا در آن مرام جهد و اهتمام تمام بظهور رسانید تا آنکه در آن باب دعوی بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام نمود و بعد از آنکه مرافعه بحجر الأسود نمودند و او از پسر برادرش زین العابدین علیه السلام معجزه داله بر صحت قول آن خلاصه اولاد سبط الرسول و امامت و ولایت آن سرور بنظر در آورد بنوعی که سابقا مذکور شد از آن ممنوع و منزجر گردید، زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز امیدوار بود که بعد از وفات امام محمد الباقر (ع) قایم مقام و نایب مناب آن سرور باشد تا آنکه شنید آنچه از برادرش شنید، و دید آنچه از پسر برادرش اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام دید و حقیقت دعوی زید بن علی بن الحسین علیه السلام علی سبیل الاجمال بدین منوال مذکور خواهد شد. از آن جمله روایت است از صدقه بن اَبی موسی که اَبی بصیر گفت: که چون حضرت اَبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه صلوات الملك الاکبر محتضر گردید و وفات نزدیک رسید فرزند ارجمند یعنی خلف الصدق دلپسند خود جعفر الصادق (ع) را طلبید تا او را ولی عهد گرداند و عهد امامت و ولایت امت را به او سپارد. برادر آن حضرت زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعد از استطلاع و استعلام این امر بحضرت محمد الباقر (ع) گفت: ای برادر شما چرا در این باب متمثل بمثال لازم الامثال حسن و حسین علیهما سلام الملك المتعال نمی شوید که شیوه پسندیده و طریقه مرضیه است زیرا که مرا رجاء و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۶ ترقب و استدعا و طلب از شما آنست که بهیچ وجه از وجوه امر منکر از تو ای برادر بمنصب ظهور ظاهر نشود. حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: یا ابا الحسن بدان و آگاه باش و خاطر خود را بهوای آز و هوس محراس که امانات بمثال لزوم و بعهد مرسوم نیست که الحال ما و شما را اختیار در آن کار باشد و خواهیم هر کس را بدوای و خواهش نفس خویش یا بموجب آز و هوس نفس بداندیش تعیین توانیم نمود. بلکه حضرت ایزد تعالی این امر را از امور سابقه از حجج خدای تعالی و تبارک گردانید و جمعی را برای این کار معین و برقرار داشت و به رأی و اختیار ما و شما و سایر خلق الله تعالی نگذاشت چنانچه در این باب احادیث از حضرت رسالتآب سید المرسلین و ولایتآب امیر المؤمنین علیه السلام - بسیار بسیار است. بعد از آن حضرت محمد الباقر (ع) روی بابن عبد الله جابر الأنصاری آورده گفت: ای جابر آنچه در صحیفه که در خدمت جدّه ماجدهام سیده نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین دیدی برای ما حدیث و حکایت کن جابر گفت: نعم، یا ابا جعفر روزی داخل خدمت مولات و سیده خود فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدم برای تهنیت ولادت امام حسن علیه السلام در دست مبارک آن بضعه رسول الثقلین از در سفید صحیفه دیدم گفتم: ای سیده من و سیده جمیع نساء العالمین این چه صحیفه است که در دست مبارک شما می بینم؟ گفت: یا جابر در این صحیفه اُسماء ائمه از اولاد منست. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۷ من گفتم: یا سیده النساء آن را بمن ده تا نگاه در آن نمایم. آن حضرت فرمود که: یا جابر اگر نهی در آن باب از حضرت ایزد وهاب نمیبود بتو میدادم اما چون حضرت بیچون نهی نمود که بغیر نبی و وصی نبی و یا اهل بیت نبی کسی دیگر مس آن صحیفه ایزد داور نکند لهذا به تو نمی توانم داد امّا ترا اذنست که از باطن آن نظر بمکتوبات ظاهره آن کرده تلاوت نمائی. من چون این سخن از آن بضعه رسول شنیدم همان را شرف سعادت دنیا و آخرت خود دانستم شروع در قرائت آن نمودم در آن صحیفه بعد از تسمیه و حمد و ثنای خالق البریه نام نامی و اسم گرامی حضرت رسول علام به دین نهج و آئین مرقوم نمود که: اَبو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف المصطفی مادرش آمنه. اَبو الحسن علی بن اَبی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اَسد بن هاشم بن عبد مناف. اَبو محمد حسن بن علی البرّ الثقی. اَبو عبد الله الحسین بن علی مادر ایشان فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. اَبو محمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانو بنت یزدجرد بن شاهنشاه. اَبو جعفر محمد بن علی الباقر مادرش امّ عبد الله بنت

الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۸ أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر. أبو ابراهیم موسی بن جعفر الثقة مادرش جاریه نام آن حمیده. أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مادرش جاریه نامش نجمه أبو جعفر بن محمد بن علی الرکی التقی مادرش جاریه اسمش خیزران. أبو الحسن علی بن محمد الأمين مادرش جاریه نامش سوسن. أبو محمد الحسن بن علی العسکری مادرش جاریه اسمش سمانه و مکنی بام الحسن است. أبو القاسم محمد بن الحسن و او حجت خدای تعالی و قائم است مادر او جاریه نامش نرجس صلوات الله علیهم أجمعین. از زرارۀ بن أعین منقول و مرویست که گفت: من روزی در خدمت حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حاضر شدم زید بن علی ابن الحسین علیه السلام در محفل جنت قرین ارم تزئین نیز حاضر بودند چون چشم او بمن افتاد گفت: ای جوان چه میگوئی در حق مردی که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اگر از تو طلب نصرت کند امداد و اعانت او خواهی کرد؟ گفتم: اگر مفترض الطاعة باشد نصرت او را بر خود واجب و لازم بلکه از فروض متحتم دانسته بتقدیم رسانم و اگر آن کس که از آل رسول اقدس است مفترض الطاعة نباشد پس مرا در باب نصرت اختیار است اگر خواهم نصرت دهم و الا فلا. زید بن علی چون سخن از من شنید برخاست و از مجلس بیرون رفت. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۸۹ بعد از خروج ایشان حضرت امام الانس و الجان أبو عبد الله علیه سلام الملک المنان فرمود: ای زرارۀ و الله که تو او را از پیش رو و از عقب و بین یدیه بنوعی گرفتی که أصلاً مخرج و بیرون شدی برای او نگذاشتی. مرویست که روزی شخصی بحضرت امام الهمام أبو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام گفت: یا بن رسول الله پیوسته از اهل بیت شما یکی خروج میکند و کشته می شود و جمعی کثیر با او بقتل میرسند. حضرت امام التیاط جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مدتی سر در پیش انداخت و پس از آن که سر مبارک برداشت و گفت که در میان ایشان دروغ گویان هستند و در میان این جماعت تکذیب کنند گانند. و از حضرت امام الباطن و الظاهر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که آن سرور فرمود: هیچ احدی از ما ائمة المعصومین صلوات الله علیهم أجمعین نیست که از اهل البيت خود دشمن نداشته باشد. شخصی گفت: یا بن رسول الله بنی حسن نمیدانند و معرفت ندارند بر آنکه حق ولایت و امامت امت متعلق بکیست؟ امام الهدی فرمود: بلی لیکن تحمل حسد ایشان مانع ایشانست. و از ابی یعقوب روایتست که: گفت من و معلی بن خنیس به دیدن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام رفتیم چون ملاقات واقع شد روی بمن آورد و گفت: یا یهودی خبر ده بما آنچه جعفر بن محمد بشما گفت: پیش از آنکه من بتکم در آیم باز خود گفت: و الله که او بیهودیت از شما دو نفر اولی و سزاوارتر است زیرا که یهودی آن کس است که شرب خمر کند. و بهمین اسناد راوی گوید که: من از حضرت ابی عبد الله علیه السلام الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۰ شنیدم که بلسان معجز نشان چنین بیان فرمود که: اگر حسن بن حسن بن علی علیه السلام بر اکل رباء و فعل زنا و شرب خمر متوفی میشد بسیار برای نجات آخرت در روز شمار بهتر بود از آن حال که او وفات بر آن نمود. و از ابی بصیر رضی الله عنه مروی و منقول است که فرمود: من از حضرت أبو عبد الله علیه السلام از این آیه ملک العلام از حقیقت معنی و تغییر آن استعلام نمودم الآیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا. آن حضرت گفت: تو آیا چه میگوئی؟ من گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگویم که اهل اصطفاء مخصوص است برای اولاد فاطمه زهراء علیهما السلام. حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: آیا از اولاد فاطمه علیه السلام کسی که شمشیر برهنه کرده بیرون آید مردمان بنفس خود بضاللت خواند، یعنی آنکه امام مفترض الطاعة نبود خروج کند و مردم را باطاعت خود دلالت کند هر چند از اولاد فاطمه زهراء باشد داخل در این آیه نیست. من گفتم: پس که داخل در این آیه است؟ آن حضرت فرمود که: که ظالم بر نفس خود که مردمان را بضاللت نخواند و بارشاد و هدایت دلالت نکند و معتقد ما اهل البيت که عارف بحق امام بود داخل است و سابق بخیرات امام است بنص آیات و احادیث سید البریات محمد بن ابی عمیر الکوفی از عبد الله الولید السمان روایت کند که او گفت: حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام بمن گفت: مردمان در حق اولو العزم عالیشان و صاحب شما امیر المؤمنین علی الاحتجاج،

ج ۳، ص: ۳۹۱ علیه السلام الملك المَنَّان چه میگویند؟ عبد الله بن الوليد گوید که: من گفتم یا حضرت معشر مردمان هیچ احدی را بر اولی العزم از پیغمبران مقدّم نمیدارند. چون آن امام الاّمّه از من این استماع نمود فرمود که: حضرت الله تبارک تعالی از برای موسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم این کلام منزل گردانید که: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً. یعنی: در لوح موسی علیه السّلام از برای هر شیء از اشیاء موعظه است و نگفت که هر چیز موعظه است و از برای حضرت مسیح علیه السّلام گفت که: وَ لِأَتْبِیْنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ نَكُفْتُ كَهِمَهُ أَشْيَاءَ مُخْتَلَفٍ فِيهِ مَبِیْنٌ گِرد و در باب صاحب شما امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. و نیز حضرت عزّ و جلّ فرماید که: وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ای عبد الله علم این کتاب بی شبهه و ارتیاب در نزد آن ولیّ ملک الوهّابست. و از عبد الله بن فضل الهاشمی مروی و منقولست که گفت: من از حضرت جعفر الصّادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از برای صاحب این امر یعنی امر ولایت و خلافت امت غیبت که لا بدّ است از آن که شکّ در آن ندارد مگر مبطل نادان. من گفتم: فدای تو گردم برای چه آن غیبت لازم باشد؟ آن حضرت باقبال و سعادت فرمود که: برای امر مکتوم مخزون که کشف آن بحکم بیچون برای شما مأذون نیست. من گفتم: وجه حکمت در غیبت چیست؟ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۲ حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: هر چه وجه غیبت حجج سابق حضرت ایزد خلاق بود همان باتّفاق وجه غیبت حضرت الحجه بن الحسن خواهد بود. و وجه حکمت منکشف نگردد الاّ بعد از ظهور و خروج آن حضرت علیه- السّلام چنانچه وجه حکمت خرق سفینه و قتل غلام غیر بالغ بغیر جرم و آثام و اقامت جدار بر موسی علیه السّلام مخفی بود تا وقت افتراق میان حضرت (ع) و آن حضرت علیه الصّیلوّه و السّلام. یا بن الفضل بدرستی که این امر غیبت امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ الله، غیبی است از غیبت ایزد تبارک و تعالی. و چون ما دانستیم که حضرت قادر بیچون حکیم است و بعدالت انصرام دارد هر چند وجه آن بر ما غیر منکشف و پنهان باشد. [احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر زید بن علی بن الحسین در خروج] علی بن الحکم از أبان بن تغلب روایت کند که گفت: مرا خبر داد احوال از ولیّ حضرت عزّ و جلّ أبو عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق (ع) و آن مؤمن مخبر نیکو سیر اُبی جعفر محمّد بن النّعمان ملقب بمؤمن الطّاق که در آن زمان باتّفاق در تشیّع و ایمان مشهور آفاق بود فرمود که زید بن علی ابن الحسین علیه السّلام در هنگام اختفاء که اراده خروج داشت کسی به طلب من فرستاد چون بنزد او رفتم بمن گفت: یا ابا جعفر چه میگوئی اگر راه روی از سلسله ما براه رود تو با او بیرون روی و موافقت در مرافقت مینمائی؟ مؤمن الطّاق گوید که: من در جواب گفتم: اگر پدر و برادر تو باشند الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۳ بلی زیرا که اطاعت ایشان بحکم خدای مّنان و امر رسول آخر الزّمان بيشبیه و گمان واجب و عیان است. زید گفت: یا ابا جعفر من میخواهم خروج کنم و با این قوم شوم جهاد کنم با من خروج میکنی یا نه؟ گفتم: نه جعلت فداک زید گفت: چرا مگر تو بنفس خود خواهش و رغبت زیاده از نفس من داری و نفس تو عزیزتر از نفس منست؟ من گفتم: نفس یکی است خواه از تو و خواه از من بیقین که نفس هر کس در پیش آن کس عزیز است. امّا آیا حضرت ربّ العزّت را در زمین حجت برای امت بغیر از شما کسی دیگر هست یا نه، اگر حجت دیگر موجود و باستقامت بود پس هر که از تو تخلف نماید و مستمسک بحجت ایزد تعالی و تبارک گردد ناجی و رستگار باشد و آنکه با تو خروج کند هالک و زیانکار و در قیامت خاسر و شرمسار بود، و هر گاه که تو حجت حضرت ایزد باری نباشی تخلف از تو و خروج با تو مساوی خواهد بود چون این سخن از من شنید و از رفاقت و همراهی من مأیوس شده محروم گردید. گفت: یا ابا جعفر من مکرّر با پدر بزرگوار بودم در هنگامی که بر سر خوان می نشستم بدست مبارک خود لقمه های چرب جدا کرده مرا میخورانید و لقمه گرم را بواسطه من سرد میگردانید و اشفاق و مهربانی بسیار بین و آشکار میفرمود، امّا چنانچه ترا مکرّر از امر دین مطلع و مخبر میگردانید و حقایق آداب شرایع و احکام آن را بشما می فهمانید مرا مطلع و مخبر و چنانچه سزاوار و در خور بود الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۴ واقف و خبردار نمود؟ مؤمن الطّاقی گوید: من در جواب زید گفتم اینکه امام العابدین سیّد السّاجدین علی بن الحسین علیه السّلام ترا بحقایق امر دین مخبر نگردانید

آن عین احسان و اشفاق ایشان بود از خلاصی شما از آتش دوزخ در روز جزا و ترا خبر دار از اوصیاء حضرت نبی المختار بواسطه آن نمود که مبادا او را بقتل آری و بعد از نار و عقاب روز شمار گرفتار گردی و مرا که خبر داد اگر قبول قول آن خلاصه اولاد رسول تمام نجات از عقوبات واهب الخطیئات نمایم و اگر قبول نمایم هیچ باک از دخول نارو شداید آزار خالق الأفلاک ندارم. بعد از آن گفتم: جعلت فداک شما افضلید یا انبیاء؟ گفت: بلکه انبیاء. گفتم: یعقوب نبی پسر خود یوسف گفت: لا تَقْضِصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا چرا یعقوب، یعنی یوسف از حقیقت امر و احوال خود خبر بر برادران نداد تا آنکه ایشان کید بیوسف نمیکردند لیکن یوسف بحکم پدر بلکه بامر ایزد اکبر کتمان رؤیای رؤیت کوكب احدی عشر و شمس و قمر بر تمامی برادر مخفی و مستتر گردانید و حقیقت رؤیا و سجده نجوم بر او بر هیچ احدی از اخوان معلوم ننمود و عدم انکشاف امر از یوسف محض از بیم و خوف از هر برادر بود پدرت که کتمان این امر بتو نمود برای تو خایف بود. مؤمن الطّاقی گوید که: چون من این سخن بخدمت زید بن علی بن الحسین (ع) عرض کردم گفت: واللّٰه که چنانچه گفتم همان نوع بود زیرا که صاحب یعنی امام الهمام جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام در مدینه سیّد البریه مرا بقتل و بصلب الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۵ من بر کناسه خبر داد و در پیش آن حضرت صحیفه که در آن قتل و صلب من مکتوب و عیان است حاضر است. مؤمن الطّاقی گوید: من در سالی که حجّ کردم و بشرف ملاقات فایض البرکات امام البریّات اُبی عبد الله جعفر بن محمّد علیه السّلام و التّحیات مشرف شدم مقالت زید آنچه من آن روز نزد زید حدیث و حکایت کرده بودم بالتّمام معروض رأی بیضا ضیای آن ولی ایزد تبارک و تعالی داشت و در بیان أصلاً چیزی فرو نگذاشتم. آن حضرت بمن گفت: تو زید را از پیش رو و پس پشت و از جانب چپ و راست و از بالای سر و تحت قدم بغایت سخت و محکم گرفتی و هیچ مسلکی برای بیرون رفتن او نگذاشتی. گفتم: جعلت فداک حقایق امور که در حضور او مذکور شد همین بود. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۶

ذکر در بیان احتجاج و الزام اُبی حذره از اُبی جعفر مؤمن الطّاقی و شهرت الزام او در اُکناف و آفاق

ذکر در بیان احتجاج و الزام اُبی حذره از اُبی جعفر مؤمن الطّاقی و شهرت الزام او در اُکناف و آفاق اُحمد بن اُبی عبد الله البرقی از پدرش و او از شریک بن عبد الله و او از أعمش روایت کند که اجتماع شیعه و محکمه با ناصیه در نزد اُبی نعیم - نجفی بکوفه واقع شد و اُبو جعفر محمّد بن النّعمان مؤمن الطّاقی در مجلس حاضر بود در آن اثر ابن اُبی حذره که خود را عالم و کامل میدانست گفت: ای جماعت شیعه من امروز بر شما مقرّر از روی ظهور و وضوح لایح و هویدا و بین و پیدا گردانم که اُبی بکر أفضل از علی و از جمیع أصحاب حضرت رسالت مآب است بچهار خصلت که هیچ احدی از اُمت را قدرت دفع یکی از آن نیست. خصلت اوّلی آنکه و ثانی اثّین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم است از آنکه در خانه آن حضرت مدفون است. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۷ خصلت ثانیه ثانی اثّین سیّد المرسلین در غار بود، خصلت ثالثه: اُبا بکر ثانی اثّین سیّد البشر بنماز آخر بأصحاب، و مهاجر بود که بمردمان گذارد و رسول بعد از آن نماز بجماعت نگذارد. خصلت رابعه ثانی اثّین آن حضرت در تصدیق نبوت بود زیرا که پیش از صدیق هیچ احدی تصدیق رسول شفیق ننمود از تمامی اُمت آن حضرت. اُبو جعفر مؤمن الطّاقی رحمه الله علیه گفت: یا بن اُبی حذره من امروز بتوفیق الله تعالی ترا مقرّر گردانم که حضرت امیر المؤمنین حیدر علی علیه السّلام أفضل از اُبی بکر و از جمیع أصحاب حضرت پیغمبر است بهمان خصال که تو وصف و بیان آن کردی و حال آنکه صفات از صاحب تو مسلوبست و هر گاه تو کسی را که متّصف باین صفات باشد امام دانی پس بر تو لازم است که اطاعت علی علیه السّلام بسه جهت نمائی. امّا از قرآن بواسطه وصف و بیان شأن علیّ عالی شأن و امّا از حضرت رسول آخر الزّمان بواسطه نصّ و تعیین ایشان برای ولایت و امامت خلقان و امّا از جهت عقل و اعتبار آن زیرا که عقل حاکم عدل بر ولایت و خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام و التّحیه است و اتّفاق بر ابراهیم نخعی و بر اُبی اسحق السّبیعی و بر سلیمان بن مهران الأعمش نمودند. در آن زمان اُبو جعفر

مؤمن الطّاقی گفت: یا بن ابی حذره مرا خبر ده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام سفر آخرت خانه که خدای مَنّان اضافه بآن رسول آخر الزّمان نمود چون گذاشت نه حضرت بیچون هیچ احدی را بدخول آن خانه بدون اذن آن نبیّ مهیمین مأذون ننمود بلکه از دخول آن بغیر اذن نبیّ نهی نمود امّا نبیّ ایزد تبارک و تعالی آن را میراث الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۸ بجهت ورّاث اهل و ولد خود گذاشت یا آنکه آن خانه را در وجه مسلمانان به صدقه مقرر داشت؟ از این دو وجه هر کدام که میخواهی بگو. چون ابن ابی حذره بر آنچه بر او وارد میشد بر تقدیر اختیار هر یک از جهتین مطلع بود ملزم و منقطع گردید. پس ابو جعفر مؤمن طاقی گفت: اگر گوئی که آن خانه را حضرت نبیّ - الرّحمة میراث بواسطه ولد و ازواج طاهرات گذاشت بدرستی که حضرت سیّد کائنات بر سر نه زن وفات یافت پس از برای عایشه از ثمن که اصل فریضه ازواج متعه است تسع ثمن خواهد بود، پس از آن خانه که آن حضرت بمیراث مانده که صاحب در آن محلّ مدفونست از آن خانه او را ذراع در ذراع در وقت تقسیم سهام نمیرسد و اگر آن خانه را صدقه دانید پس بلیه اتمّ و اعظمست زیرا که در این صورت آنچه سهم اذنی مسلمان باشد بتعین حصّه هر یک از ابا بکر و عمر با آن مسلمان یکسان است پس دخول بیت نبیّ علیه السّلام در ایّام حیات آن حضرت و بعد از وفات او بنا بر عموم نهی مفاد از آیه کلام حضرت خَلِّمَاق العباد معصیت باشد اَللّٰهُ عَلٰی بن ابی طالب و اولاد امجاد او را بدرستی که حضرت عزّ و جلّ مر علیّ و اولاد او حلال نمود هر چه بر رسول متعال حلال کرده بود. بعد از آن مؤمن الطّاقی روی باین ابی حذره و سایر اهل نفاق که وفاق و اتّفاق بر جدال کرده بودند آورده گفت: شما همه مخبر و مطلعید بر آنکه حضرت نبیّ ایزد وهّاب امر بسدّ ابواب جمیع مردم که مشرعه بسوی مسجد مالک الرّقاب بود الاّ باب ولایتآب امیر المؤمنین علیه السّلام که بحکم ایزد سبوح که مفتوح ماند ابو بکر بعد از ملاحظه این احسان نسبت بامیر المؤمنین - الاحتجاج، ج ۳، ص: ۳۹۹ علیّ علیه سلام الملک الودود از حضرت رسول ایزد معبود التماس نمود که برای او در جایی که در خانه او بود سوراخ بقدری که ابو بکر از آن حال ملاحظه و مشاهده جمال رسول فرخنده خصال تواند نمود بگذارد و آن حضرت ابا فرمود و استدعا و التماس او را قبول ننمود و عمّ آن نبیّ الجنّ و النّاس ابو الفضل عبّاس از آن در غضب شد و گفت یا محمد چرا بر مردمان مهربان نمی شوی حال آنکه تو ای سیّد المرسلین برای سایر مخلوقین رحمة للعالمین و شفیع یوم الدّین بی شبهه یقین خواهی بود. نبیّ المحمود چون استماع این کلام از عمّ خویش نمود خطبه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای خالق البریه و نعت آن نبیّ الرّحمة مؤدّی فرمود و گفت: ای معشر برایا حضرت خدای تبارک و تعالی بموسی و هرون علیهما السّلام امر نمود که اَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا، یعنی واحد اکبر بموسی، و هرون امر کرد که برای قوم خود یکسر در شهر مصر منزل و مقرّ گیرند و حکم و امر بدین نهج مقرر کرد که در مسجد بیتوته نکنند در وقتی که جنب باشد و در آن مکان نزدیکی بزنان نکنند الاّ موسی و هرون و ذرّیت ایشان و چون به حکم حضرت بیچون علیّ بن ابی طالب نسبت بحضرت رسول ایزد واهب بمنزله هرون نسبت بموسی علیه السّلام و ذرّیت علیّ ولیّ مثل ذرّیت هرون نبیّ علیه السّلام است پس هیچ احدی از خلقان را مقاربت بنسوان در مسجد رسول آخر الزّمان و شب بروز آوردن جنب در آن بی شائبه ریب و گمان حلال و جایز بتحقیق و عیان نیست مگر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و ذرّیت آن ولیّ ایزد تعالی علیهم صلوات من الرّبّ العلیّ. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۰ مؤمن الطّاقی کلام باین منهج بانجام و انصرام رسانید اهل نفاق و ارباب وفاق همگی باتّفاق گفتند که ای مؤمن راست گفستی چنین بود و در آن امر هیچ گونه خلاف و گراف نیست. ابو جعفر مؤمن الطّاقی گفت: یا ابن ابی حذره ربع دین تو رفت و آنچه ذکر کردم که خاصّ و عامّ را اتّفاق در آن مقصد و مرام است آن منقبت صاحب من و اولاد او علیهم السّلام است که هیچ احدی را مثل این منقبت نیست و اما قول تو که فرمودی ابو بکر ثانی اثْنِینِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ است با حضرت نبیّ المختار یا بن ابی حذره مرا خبر ده از آنکه حضرت ذو الجلال انزال و ارسال سکینه برای رسول ایزد غفّار و مؤمنان در غیر غار در موضع حرب و کارزار هیچ نمود؟ ابن ابی حذره گفت: نعم، بسیار بسیار این احسان از حضرت ایزد مختار بحیّز ظهور اصدار یافت مؤمن طاقی گفت: پس صاحب تو در غار از سکینه و اقتدار بیرون رفته مخصوص بحزن

و ملال آزار گردید و مکان رتبه حیدر کزار که در آن شب تار در فراش رسول مختار بذل مهجه و جان برای رسول آخر الزمان نمود بسیار بسیار افضل از مکان صاحب تو در غار بود. در ساعت مردمان که در آن مکان حاضر بودند گفتند: یا مؤمن راست گفتی. در آن زمان ابو جعفر مؤمن الطّاقی روی باین اُبی حذره آورده گفت نصف دین تو رفت. و اما قول تو بر آنکه اُبا بکر البتّه ثانی اثین صدیق نبی الرّحمه بود بدان که ایزد غفار استغفار برای حیدر کزار بر صاحب تو واجب و لازم در آناء الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۱ اللیل و اطراف النهار گردانید چنانچه در قول حضرت عزّ و جلّ مذکور است که وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ، رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا الْآيَةَ و آنچه ادّعی سبقت او می نمائی آن قول مردمان است و اما آنچه در قرآن حضرت ایزد مَنَّاست امیر المؤمنین علی (ع) مسّی بآن و شهادت برای آن حضرت در قرآن لازم الاذعان واضح و عیان است و بی شبهه و گمان تصدیق قرآن و شهادت بر سبقت علیّ عالیشان بر اسلام و ایمان از سایر اصحاب پیغمبر آخر الزمان اولی و اخیر و اصدق و بهتر از تسمیه مردمان است از آنکه گویند اُبو بکر در اسلام سابق از یاران است و حضرت امیر المؤمنین حیدر (ع) روزی در بصره بمنبر در محضر اصحاب نیکو سیر فرمود که: انا الصّدیق الأكبر اُمنت قبل اُن آمن اُبو بکر و صدقت قبله هر گاه آن ولیّ الله خود بسعادت و اقبال متکلم باین کلام صدق التیام گردد و گوید که من صدیق اکبر و ایمان بحضرت داور و به پیغمبر قبل از اُبا بکر و تصدیق به آن حضرت پیشتر از او و از هر بشر کردم و آن حضرت باتفاق خاصّ و عامّ خلیفه مفترض الطّاعه و امام باشد هر که تصدیق او ننماید بلکه تکذیب او کند آن کس مسلمان ناتمام بلکه کافر در نزد خواصّ و عوامّ است. چون اُبو جعفر مؤمن من الطّاق کلام باین مقام رسانید مردمان یک بار گفتند که: راست گفتی. اُبو جعفر محمّد مؤمن الطّاق گفت: یا بن اُبی حذره سه ربع دین تو رفت. و اما قول تو در باب نماز اُبی بکر بمردمان در ایّام بیماری رسول آخر الزمان الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۲ این دعوی فضیلت است از برای صاحب تو، امّا دعوی تمام نیست بلکه این بتهمت نزدیکتر است از فضیلت پس اگر این اقامت اُبا بکر بنماز جماعت بامر حضرت نبی الرّحمه بود بایستی که خاتم الرّسل او را از اقامت همان نماز به عینه عزل نمیکرد آیا تو نمیدانی که چون اُبو بکر اراده پیش نمازی مردمان نمود و مقدّم بر جمیع مردم گردید تا آنکه امام امت سیّد الانام گردد همان که این خبر به سمع اشرف آن پیغمبر جلیل القدر رسید فی الفور آن رسول مجید تکیه با بعضی از اهل بیت نموده پای از دولت سرای بیرون گذاشت بهر نوع که خود را بمسجد رسانید و اُبو بکر را از اقامت خدمت پیشنمازی معزول گردانید و آن نبی و اهاب متعال خود بسعادت و اقبال نماز بمردمان گذارد و نگذاشت که اُبو بکر یک نماز با امت او بجماعت گذارد فکیف او را بخلاف و ولایت امت واگذارد و این آخرین نماز جماعت بود که حضرت سیّد المرسلین بر آن اقامت نمود که حال خالی از آن نبود در وقتی که اُبا بکر اقامت بر آن نماز جماعت مینمود چون از این دو وجه بیرون نبود: اوّل- آنکه این نماز جماعت از روی مکر و حیل از او واقع گردید و آن سرور بعد از اطلاع بر حیل اُبی بکر بیرون آمده با آن علّت و او را از آن مکر و حیل و فریب و مخادعه امت منع و زجر نمود و خود با امت نماز بجماعت گذارد و بالفرض اگر حضرت نبی الاکرام مّطلع بر حرکت اُبی بکر بر امامت امت نمی شد و او نماز با مردمان بجای می آورد و بر آن یک نماز جماعت بر امت او را حجت بر امت بعد از وفات نبی الرّحمه نبود زیرا که امت در آن وقت معذور بودند چه اطلاع بر حرکت او نداشتند. دوّم- آنکه پیشنمازی امت بامر حضرت سیّد البریه کرده باشد، و آن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۳ نبی الرّحمه خود بسعادت در آن وقت به ابو بکر تفویض و عنایت کرده باشد، و بعد از آن بحکم قادر مّنان او را منع از اقامت پیشنمازی مردمان کرده چنانچه در قصّه تبلیغ سوره براءت که بعد از رخصت اُبی بکر بجهت انصرام و انجام آن خدمت جبرئیل امین علیه السّلام و التّحیه از حضرت ربّ العزّه نازل شده گفت: یا سیّد الانام حضرت ملک العلّام بعد از دعا و سلام میفرماید که تأدیه و تبلیغ این سوره بمشرکین مکه نمی نماید الا ذات اقدس تو ای رسول مقدّس یا آن کس که از تو باشد فی الفور علی علیه السّلام را بطلب اُبی بکر و اخذ سوره براءت از او ارسال فرمود و او را از آن عمل بحکم حضرت عزّ و جلّ منع و عزل نمود پس قصّه صلاه بنا بر تقدیر اذن چنین بود و بهر دو حالت اُبو بکر مذموم است زیرا که امری که در او مستمّر بود ایزد اکبر آن

را بر افراد بشر منکشف ساخته مشتهر گردانید و این دلیل واضح و مبین است بر آنکه ابا بکر صلاحیت خلافت امت بعد از حضرت رسالت پناه (ص) ندارد و او مأمون در دین سید المرسلین و بر هیچ چیز از اشیاء احکام شرایع اسلام نبی الأکرم نیست. ابی نعیم نخعی گفت: مردمان گفتند راست گفתי یا با جعفر. در آن اثر ابو جعفر محمد مؤمن الطاق گفت: یا بن ابی حذره دینت بالتّمام از تو رخصت انصراف یافت و بی دینی و رسوائی و فضیحت تو بواسطه مدحت صاحب شد چه اگر مدح او نمینمودی چنین رسوا و فضیحت نمی یافتی در آن زمان مردمان که در آن مکان بودند گفتند: یا مؤمن الطاق تو آنچه در باب وجوب طاعت و لزوم اطاعت علی علیه السّلام دعوی بر کافه امت بعد از حضرت سید البریه نمودی حجت دعوی خود بیار. ابو جعفر مؤمن الطاق گفت: نعم. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۴ اما آنچه در قرآن در وصف علی علیه السّلام ظاهر و عیان است قول حضرت عزّ و جلّ: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ. چون حضرت بیچون اهل ایمان را مأمور به بیعت صادقان و اطاعت ایشان گردانید و ما امیر المؤمنین علی علیه السّلام را باین صنعت پسندیده که بهترین صفات اهل ایمان است در قرآن متّصف یافتیم، و نیز در قول حضرت عزّ و جلّ: وَ الصّٰبِرِیْنَ فِی الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِیْنَ الْبَأْسِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ مَرَادٍ مِنْ صَبْرٍ وَ ضَرَّاءٍ وَ حِیْنَ الْبَأْسِ وَ جَدَالٍ بِأَهْلِ ضَلَالٍ است و نیز در قرآن واقع است که: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اجماع امت واقعست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام اولی باین امر است از دیگران زیرا که ایشان هرگز از زحف و معرکه قتال مخالفان فرار بر قرار اختیار نکردند چنان که دیگران مکرر از جنگ فرار کرده گریزان شدند. مردمان گفتند: یا مؤمن الطاق راست گفتی. آنگاه ابو جعفر مؤمن الطاق گفت: اما حدیث و خبر در باب وجوب اطاعت امیر المؤمنین حیدر بر هر فرد از افراد بشر از حدیث نصّ پیغمبر (ص) اینست که مذکور و مشتهر است إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ما إن تمسيّ كتم بهما لن تضلّوا بعدی. و در نسخه دیگر واقع است که كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانهما لن يفرقا حتى يردا على الحوض. و نیز آن حضرت فرمود که: انما مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق. و در نسخه دیگر واقع است که: هلك و من بعد منها مرق و من امها لحق. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۵ پس بنا بر این احادیث متمسک به اهل بیت رسول (ص) هادی و مهتدی است بشهادت حضرت نبی الرّحمة و متمسک بغير رسول ایزد تعالی و تبارک ضالّ و مضلّ هالك است. مردمان گفتند: یا ابا جعفر راست گفتی. بعد از آن مؤمن الطاق گفت: اما وجوب اطاعت وصی خاتم الرّسل امیر المؤمنین علی علیه سلام الله عزّ و جلّ بنا بر حجت عقل که مردمان همگی طلب عبادت و بندگی بطاعت عالم ریّانی نمایند و باجماع یافتیم که این صفت کمال در ذات خجسته خصال امیر المؤمنین علی علیه صلوات الملك المتعالست، زیرا که آن حضرت أعلم أصحاب حضرت رسول ربّ العزّت بوده و أصحاب و جمیع مردمان محتاج الیه در احکام اسلام و شرایع سید الانام بودند و آن حضرت از ایشان مستغنی بوده و أصلا آن ولایتآب در هیچ باب احتیاج به أصحاب نداشت و همه کس احتیاج باو داشت بیقین فاضل و مفضل در فروع و اصول نزد ارباب ذوی العقول مساوی نیستند و شاهد و برهان بر عدم تساوی میان این و آن آیه واقعه در قرآن لازم الاذعان است چنانچه میفرماید که: أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چون ابی جعفر مؤمن الطاق کلام باین رواج بر طاق سبع طباق به مسامع مجامع ملانکه ایزد خلاق رسانید و حقایق آن را از ارباب نفاق و أصحاب شقاق ظاهر گردانید بعضی تصدیق و گروهی سر خجالت در پیش انداختند راوی گوید که: هرگز قبل از آن مجلس بحث و جدال میان أصحاب شیعه و ارباب ضلال بخوبی آن روز اتفاق نیفتاد و این داستان صدق نشان بلسان مردمان افتاد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۶ و مترجم این کتاب در بعضی از کتب پیروان حضرت ولایتآب مطالعه نمود که روزی یکی از ظریفان فصیحان عرب بیکی از فحول علمای علم و ادب پرسید که دلیل و سبب ولایت و امامت علی بر تمامی عرب و عجم چیست؟ آن پسندیده عزّ و جلّ فرمود که: احتیاج الكلّ الیه و استغناؤه عن الكلّ و این کلامیست بغایت رشیق انیق که از مورد تحقیق و معتذر تدقیق محقّ گردید و جمعی از ارباب علم و عرفان صاحب کلام سیبویه را دانند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۷

ذکر در بیان مقامات که میان ابی جعفر مؤمن الطاق و میان ابو حنیفه در آفاق که بمطایبه دکه بتفاق اتفاق افتاد

اشاره

ذکر در بیان مقامات که میان ابی جعفر مؤمن الطاق و میان ابو حنیفه در آفاق که بمطایبه دکه بتفاق اتفاق افتاد از آن جمله مرویست که ابو حنیفه روزی از روزها در هنگام محاورات، و ملاقات بمؤمن الطاق گفت: شما زمره شیعه آیا قائلید برجعت؟ مؤمن گفت: نعم، ما متابعان حضرت رسول ایزد منان را تصدیق آن حضرت و ما نبی و اقتداء بآن نبی الوری واجب و لازم است و چون آن رسول صادق واجب تعالی بذریعه کریمه و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی. فرمود که: هر چه در میان امم انبیای سباق باراده و مشیت ایزد خلّاق سانع و صادر گشته از رجعت و بعثت فرق امت در میان امت من نیز واقع خواهد شد چنانچه حقیقت رجعت عزیز و اصحاب کهف سابقا سمت تحریر الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۸ یافت فلهذا ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین امر باقرار محبتین و پیروان ایشان بقول حضرت سید المرسلین نمودند و امت نبی الرحمه، و محبتان ائمة البریه اقتداء بهم و امتثالا لأمرهم آن شیوه سته و طریقه مرضیه را شعار و دثار خود ساخته بلکه آن را از متحتمات دین و مستحسانات شرع و آئین سید النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین دانسته بر آن اعتقاد قویم پایدار و مستقیم اند. ابو حنیفه گفت: چون شما را اعتقاد این و ملت و آئین چنین است الحال مرا هزار درهم اعطا کن که وقتی مراجعت ما و شما بدنیا بود تا بتو من هزار دینار دهم. مؤمن الطاق چون از ابو حنیفه الباغی این سخن استماع نمود من غیر مهل و تراخی فرمود که مضایقه در دین نیست اما بشرطی که کفیل دهی که تو در نشأ رجعت بصورت انسان مراجعت نمائی و بصورت خنزیر رجعت ننمائی. ابو حنیفه را بعد از استماع این کلام سکوت تمام و بهت لا کلام روی داد. روزی دیگر ابو حنیفه در محضر جمعی از اصحاب علم و خبر که مؤمن الطاق نیز در آن رواق حاضر بود گفت: اگر علی علیه السلام را در خلافت امت و در آن امر بهره و قسمت می بود چرا بعد از وفات نبی الوری مطالبه حق خود از خلفاء نمود؟ مؤمن در جواب ابو حنیفه فرمود: مطالبه حق خود بواسطه خوف خود نمود که مبدا ایشان او را مقتول و نابود گردانند چنانچه سعد بن عباد به تیر سهم مغیره بن شعبه مقتول گردید و اکثر مردم و اصحاب فساد و ظلم شهرت میان خاص و عام دادند که جنیان سعد بن عباد را شهید و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۰۹ بی جان گردانیدند و از زبان جنّه شعر بسته بأفواه انداختند که: نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباد و رمیناه بسهمین و لم یخطيء فؤاده شغل اصحاب شما این و عمل ارباب دعی چنین است. و نیز روز دیگر ابو حنیفه با مؤمن الطاق در کوئی میگذشتند از سلک کوفه ناگاه منادی ندا میکرد که کیست مسلمانی که ما را دلالت بر صبی گمشده کند مؤمن الطاق فی الحال بمجرد استماع آن مقال گفت: ای طالبان صبی ضالّ من کودک گمشده پریشان حال ندیدم امّا اگر پیر ضالّ خواهند در پیش من حاضر است و مطلب و مرام او از آن کلام ابو حنیفه در آن محضر اُنام بود. مروی و منقول است که چون امام الهمام جعفر بن محمد صادق علیه السلام از این دار الایام اختیار سفر آخرت و سکنای مسکن دار الرّاحه جنت ربّ العزت نمود روزی ابو حنیفه را اتفاق ملاقات بمؤمن الطاق افتاد گفت: یا مؤمن امامت وفات یافت و بسوی آخرت شتافت. مؤمن الطاق فی الفور در جواب آن رئیس اهل شقاق گفت اما امام تو که ابلیس خسیس است فهو من المُنْظَرینَ اِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. یعنی: امامت که ابلیس است او از منتظران و مهلت دادگان است تا روز قیامت که روز جزا و پاداشت اصناف هر نیت و طوایف همه امت است.

[احتجاج فضال بن حسن فضال بر ابی حنیفه]

[احتجاج فضال بن حسن فضال بر ابی حنیفه] روایت است که فضال بن حسن بن فضال کوفی رضی الله عنه روزی به ابو حنیفه گذشت و او در مجمع بود که بر آن جماعت املاء فقه و حدیث و روایت خود می نمود. در آن اثناء فضال روی بکسی که مصاحب

او بود آورده گفت: یا فلاّن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۰ و الله که من از این مکان نمی‌روم تا أبو حنیفه را ملزم و خجل و او را مفتضح، و رسوا در قول و عمل نمیکنم. مصاحبش گفت: یا فضّال دست از این اعمال بدار و پیرامون این أقوال نگردد زیرا که حالت اُبی حنیفه بر ما ظاهر و روشن و حجت و غلبگی او بر تو و بر همگنان واضح و بین است مبدا از عهده جواب و سؤال او بیرون نیائی و ما و سایر شیعیان اُئِمَّةُ الهدی علیهم السّلام را فضیحت و رسوا نمائی. مؤمن بعد از استماع قول من بر آشفت و گفت: ای برادر ساکن باش و خاطر خود و ما را بناخن یأس و حرمان از گفتن امثال این سخنان مخراش هرگز دیدی که حجت ارباب معرفت و ایمان طرف زیادتی و رجحان ظاهر و عیان گرداند بی شبهه و گمان بمضمون صدق مشحون الحقّ یعلو و لا یعلی علیه همین ساعت بامداد حضرت واهب عطایا او را خجل و شرمنده در نزد هر آزاد و بنده خواهم گردانید، بعد از آن به نزدیک ایشان رفت و سلام کرد. أبو حنیفه و قوم بالتّمام ردّ سلام بأجمعهم بآن مؤمن ایزد علّام نمودند در آن هنگام آن مؤمن یعنی فضّال بن حسن الفضّال گفت: یا با حنیفه مرا برادر یست که از شیعیان و محبّیان علی علیه السّلام است هر چند او را نصیحت میکنم که از طرف حقّ میل بطرف حیف و ناحقّ نکند أصلاً در او مؤثر نیست و میگوید که: أفضل و بهتر از تمامی جنّ و بشر بعد از حضرت پیغمبر علی بن اُبی طالب علیه السّلام و باقی اُئِمّه اثنا عشر است و من میگویم که أبو بکر بهتر است و بعد از او عمر أصلاً از من قبول این کلام نمینماید و میگوید که در هیچ زمان و ایام دعوی بغیر بینه و حجت بحیث صحت و اتمام نرسد و مرا قدرت حجت و الزام او بهیچ وجه من الوجوه در آن مطلب و مرام نیست به رحمت الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۱ خدای علّام بر تو و بر سایر اهل اسلام باد مرا اعلام و ارشاد فرمائی. أبو حنیفه بعد از استماع این سخن سر در پیش انداخت و چون سر بر آورد و گفت: فخر و اکرام و عزّت و احترام این دو نفر یعنی اُبا بکر و عمر از أصحاب سید الأنام همین کافیست که هر دو ایشان در قرب جوار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم خوابگاه دارند چه حجت واضح تر از این بواسطه مزید شرف و رتبت و عزّت و کرامت انسان در کار است. فضّال گفت: یا با حنیفه من این مقدّمه را ببرادرم گفتم: و الله که در جواب من گفت: ای برادر اگر آن خانه از آن رسول یگانه بود و آن دو یگانه را در آن خانه حقّ نبود پس بعد از دفن ایشان در آن موضع که حقّ آن ییگانگان نبود این ظلم و جور بود از ایشان نسبت بحضرت نبیّ المحمود المبعوث الی الانس و الجانّ و اگر آن موضع از ایشان بود که بحضرت رسول مجید بخشید و بعد از وفات سید البریّات از آن همه رجوع نمودند و عهد را فراموش کردند هر آینه بسیار بسیار بد کردند و اینکه رجوع بهبه و نیکوئی خود نمودند و خوب نکردند. أبو حنیفه سر در پیش انداخت و بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت که آن مکان نه از رسول آخر الزّمان و نه از ایشان بود بلکه بعد از وفات نبیّ ایزد متّیان آن خانه تعلق بوارثان گرفت و هر یک از اُبی بکر و عمر نظر بحقّ دختران شان عایشه و حفصه کردند لهذا نظر بحقّ دختران ایشان هر دو مستحقّ دفن آن مکان گشتند. فضّال گفت: من این سخن را بر برادرم گفتم او در جواب من گفت که تو میدانی حضرت نبیّ العدنانی از سر نه زن وفات یافت چون نظر در میراث الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۲ نسوان رسول حضرت واهب متّان بنمائیم همگی و تمامی نسوان نیست که میراث مستحقّ اند؟، پس هر یک از عایشه و حفصه نه یک از هشت یک میراث دارند و آن در هنگام تقسیم آن مکان شبر در شبر یا کمتر از آن است پس چگونه آن دو مرد در آن مکان در حصّه و سهم دختران مدفون باشند مع هذا آن مکان مشاع و غیر مقسوم است و دیگر آنکه چگونه است که عایشه و حفصه از رسول میراث برند و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از میراث آن- حضرت ممنوع است. أبو حنیفه بعد از استماع این سخنان از فضّال بن حسن بن الفضّال گفت: ای یاران این شخص را از پیش من دور کنید که این رافضی خبیث بلکه از اعیان ایشان است.

[احتجاج مرد شیعی بر اُبی الهذیل العلاف در امامت]

[احتجاج مرد شیعی بر اُبی الهذیل العلاف در امامت] حکایت کنند از اُبی الهذیل العلاف که گفت: من در وقتی از اوقات ایّام

مسافرت داخل رقه گشتم بمن گفتند که در دیر زکن مجنون نیکو کلام، بلکه شخصی پاکیزه سرانجام است مرا شوق ملاقات او دریافت قصد ملازمت او کردم و چون بخدمت او رسیدم مرد پیر نیکو منظر بنظر من درآمد که بر روی بالش راحت عزلت استراحت نموده سر و ریش را شانه میکند نزدیک رفتم و سلام کردم جواب سلامم از روی عزت و احترام داد و گفت ای مرد از کجائی؟ أبو الهذیل گوید که: گفتم از أهل عراق عرب. شیخ گفت: نعم أهل طرف و أدب. آنگاه گفت: از کدام عراق؟ گفتم: از أهل بصره. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۳ شیخ گفت: بلی أهل علم و تجارب. پس از آن فرمود: از آن قوم کیستی؟ گفتم: أبو الهذیل العلاف. شیخ گفت: از متکلمان آن مکانی؟ گفتم: بلی، فی الفور از جای برجست و دست من گرفت بر پهلوی خود جای داد و بعد از آنکه سخنان فراوان میان من و ایشان گذشت گفت: ای أبو الهذیل شما أهل بصره چه میگوئید در باب امامت؟ گفتم: کدام امامت قصد و ارادت نمودی؟ شیخ گفت: کرا مقدم بعد از سید عالم محمّد رسول (ص) برای امامت مردم میدانید؟ أبو الهذیل گوید که: گفتم آن کسی را که حضرت نبی الاکرام خود در آیات حیات ذات محترم برای امامت امت معین و مقدم گردانید؟ شیخ گفت: کیست آن؟ گفتم: أبو بکر. شیخ گفت: یا أبا الهذیل چرا شما أبو بکر را بر سایر انصار و مهاجر مقدم داشتید؟ راوی گوید که: أبو الهذیل گفت: یا شیخ چون رسول بیچون فرمود: قدّموا خیرکم و ولّوا فضلکم. یعنی: تقدیم بهترین خود نمائید و افضل خود را بولایت بردارید بناء علی هذا جمیع مردمان راضی بولایت و خلافت ایشان گشتند و در عقب هر احدی از اصحاب رسالتآب نگشتند. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۴ شیخ گفت: یا أبا الهذیل در همین مکان از روی جهل افتادی زیرا که اینکه گفتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قدّموا خیرکم و ولّوا افضلکم بدرستی که من ترا و اکثر اصحاب را یافتم که روایت کنند که چون أبو بکر تصاعد بمنبر سید البشر نمود در محضر جمع کثیر از انصار و مهاجر فرمود که: ولّیتکم و لست بخیرکم و علی فیکم پس اگر شما دروغ بر او بستید، شما مخالفت امر رسول ایزد تبارک و تعالی فرمودید و اگر أبو بکر تکذیب نفس خود نمود و در آن باب کاذب بود بیقین صعود کذب بر منبر رسول حضرت واجب الوجود جایز و محمود نیست. و امّا آنچه گفتی که مردمان راضی بامامت و خلافت ایشان شدند حال آنکه انصار میگفتند که از ما امیر و از شما امیر برای انصرام امر خطیر خلافت امت در کار است تا آنکه خلافت بر نهج عدالت دلپذیر گشته دایر گردد، و امّا مهاجران ایشان هم خلاف در باب ولایت و امامت ظاهر کردند، چنانچه زبیر بن العوام میگفت: که من بغیر علی بن ابی طالب (ع) بهیچ احدی بیعت نکنم زیرا که جز آن حضرت من دیگری را امام نمیدانم عمر بعد از استماع این سخن از زبیر بن العوام در عقب و قهقری رفت و امر کرد تا شمشیر او را شکستند و أبو سفیان بن الحرب نیز بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: یا أبا الحسن اگر بخواهی و مرا رخصت دهی شهر مدینه با سکنه را مملوّ از اسب و مرد گردانم و أبو بکر را بر تصاعد منبر سید البشر نگذارم و او را از تخت خلافت دور آرم و سلمان فارسی رضی الله عنه در آن روز پر خون حال چنان دید گفت: ای یاران کردید و نکردید و ندانید چه کردید، یعنی ای قوم الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۵ هر چه خواستید از خلافت و عناد با أهل بیت رسول أمجاد کردید و گمان شما آنست که هیچ تقصیر نکردید در ظلم و جور با اولاد و اوصیای نبی المشکور آیا شما نمیدانید چه کردید، یعنی تا هنگام مکافات و پاداشت عمل هر یک شما از حقیقت ظلم و ستم خود جاهل و غافلید و نیز مقداد و ابی ذر و جمعی دیگر از مهاجر هر یک در آیات خلافت أبو بکر حجّت بر او در باب ولایت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام از قول حضرت سید البشر تمام ظاهر کردند و اکثر در آیات خلافت ابی بکر منکر ولایت او بودند و تا در حیات مستعار بودند باو بیعت ننمودند. یا أبا الهذیل مرا خبر ده از آنکه أبو بکر بعد از تصاعد بمنبر حضرت خیر البشر میفرمود که: إنّ لی شیطانا یعترینی فاذا رأیت منی مغضبا فاحذرونی یا أبا الهذیل نه در کلام منظوم و منثور شما مذکور و مزبور و مشهور و منشورست که أبو بکر در منبر شما را مطلع و مخبر بر جنون و زبونی عقل و فکر خود نمود و گفت من مجنون و از ورطه عقل ذوفنون بیرونم آیا شما را رخصت و رواست که مجنون را ولی حضرت بیچون و وصی رسول شافع یوم لا ینفع مالٌ ولا بئونَ نمائید. و نیز مرا ای أبو الهذیل العلاف خبر ده از قول عمر که در منبر می گفت که: انّی وددت أن أكون شعيرة فی

صدر اُبی بکر. یعنی: من آرزو داشتم که یک موئی در سینه اُبو بکر میبودم و بوطن در آن مکمن میداشتم و بعد از آنکه خلافت باو رسید در منبر میگفت که اَنْ بیعتی لأبی بکر کانت فلتة وقی الله شرها فمن دعاکم الی مثلها فاقتلوه. پس بیان معنی این دو کلام بر وجه نیکو سرانجام و انصرام نمائی که عمر در یک موضع میگوید که: دوست دارم که یک موی در سینه او باشم و در محلّ الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۶ و موضع دیگر اظهار کراهیت خود بلکه اُمر هر اُحدی باجتناب بیعت اُبی بکر مینماید و بعد از ارتکاب اُمر بقتل گوید. دیگر مرا خبر ده از احوال آن کسی که زعم آن نادان چنان است که حضرت رسول ایزد مٔان در هنگام مسافرت بسوی چنان خلیفه برای خلقان تعیین و عیان ننمود و اُبو بکر خلیفه برای خلقان و وصیّ بواسطه خود عمر را معین کرد و نیز چون عمر در هنگام مسافرت خلیفه تعیین ننمود و اُمر خلافت را بشوری مقرر فرمود زیرا که میان اُمت تناقض مشاهدت مینمود. و مرا خبر ده یا اُبا الهذیل از عمر خطّاب در هنگامی که خلافت اُمت را به شوری میان شش نفر مقرر گردانید و زعمش چنان بود که همگی آن جماعت اُصحاب صلاح و اُرباب فلاح و جنت اند مع هذا گفت: اگر دو نفر از این شش نفر در هنگام شور مخالفت با چهار نفر نمایند و از صلاح و صوابدید قول ایشان بیرون روند آن دو نفر را مقتول گردانند و اگر سه نفر از آن جماعت مخالفت با سه نفر که ابن عوف با او نباشد مقتول گردانند این دیانت عمر بود که اُمر بقتل اُهل جنت مینمود و نیز یا اُبا الهذیل مرا خبر ده از آنکه در وقتی که بعمر زخم رسید عبد الله بن عیّاس بیعت ایشانشان رفت او را در کمال اضطراب و جزع دید و گفت یا اُمر المؤمنین این جزع و قلق چیست؟ عمر گفت: یا ابن عیّاس جزع من بواسطه نفسم نیست و از مرگ نمیترسم اما جز عم بجهت این امر خلافت اُمت است که بعد از من متوّلی این اُمر خطیر که تواند بود. ابن عیّاس گوید که: من گفتم بواسطه خلافت طلحه حاضر است. عمر گفت: که او مرد با حدّت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۷ سلّم او را می شناخت لهذا او را بلکه هیچ مردی تند و متعّک را متوّلی امور مسلمانان نمیگردانید. من گفتم: زبیر بن العوّام نیز برای خلافت و انصرام این مهام حاضر است. عمر گفت: او مرد بخیل است و همواره زن خود را بواسطه چرخه بگردن آزار میکند من دلالت مسلمانان را بدست بخیل نخواهم گذاشت. ابن عیّاس گوید که گفتم: برای خلافت سعد بن اُبی وقّاص نیز حاضر است. عمر گفت: او مرد صاحب اسب و کمان است، یعنی مرد سپاهی است و از اُهل اُحلاس خلافت نیست. گفت: گفتم: عبد الرّحمن بن عوف نیز حاضر است. عمر گفت: او کفایت مئونت عیال خود را نیکو نمیداند فکیف خلافت اُمت کما ینبغی و یلیق تواند. گفتم: عبد الله بن عمر نیز لایق اُمر خلافت اُمت است. در آن اثر فی الفور عمر از جای بستر برخاست و راست نشست و گفت یا ابن عیّاس اما و الله اراده من آنست که متوّلی اُمر خلافت کسی را گردانم که او طلاق زوجه خود را بهیچ وجه من الوجوه نیکو نداند و آن عمل مستحسن - نشمارد. ابن عیّاس گوید: چون عمر را در باب خلافت جمعی مذکور راضی ندیدم گفتم برای این اُمر عثمان بن عفّان نیز حاضر است. عمر گفت: و الله که من او را متوّلی اُمر خلافت اُمت نمیگردانم زیرا که او بعد الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۸ از تسلّط بنی اُبی معیط را بر رقاب مسلمانان بی شبهه و گمان مسلّط گرداند و گمانم چنانست اگر من او را متوّلی اُمر خلافت اُمت گردانم او کار بجائی رساند که بدست مسلمانان کشته شود و این سخن را در باب خلافت عثمان سه مرتبه بیان نمود. ابن عیّاس گوید که: چون من عالم و عارف بمعاندت و کین عمر نسبت بحضرت اُمر المؤمنین علی علیه السّلام بودم لهذا نام نامی و اسم گرامی آن ولیّ ربّ غفور را در حضور او بواسطه اُمر خلافت اظهار و مذکور نکردم. عمر گفت: یا ابن عیّاس صاحب را ذکر کن. ابن عیّاس گوید که: چون عمر ذکر نام حضرت اُمر المؤمنین حیدر (ع) نمود من نیز گفتم پس علی (ع) را متوّلی اُمر خلافت گردان. عمر گفت: یا ابن عیّاس فو الله پس بخدای عالم مرا سوگند و قسم است که جزع و حزن من نیست الاّ بجهت آنکه أخذ حقّ از او در باب آن و مستحقّ نمودم. و الله که اگر من اُمر المؤمنین علی علیه السّلام را متوّلی این اُمر گردانم هر آینه خلاّیق را حمل بر حجّت عظما و برهان واضح و هویدا گردانم و هر که اطاعت و متابعت علی کند بی شبهه بجنت داخل گردد. عمر یا اُبا الهذیل العلفّ این سخن در محضر ابن عیّاس و جمعی - دیگر در باب اُحقّیت و اولویّت اُمر المؤمنین حیدر میگفت مع هذا بعد از آن اُمر خلافت را بشوری شش نفر از

اُمّت مقرر گردانید. ویل له من ربّه از حضرت ایزد اکبر برای عمر بواسطه عمل این فعل منکر چاه ویل مکان و مقرر مستقرّ باد. الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۱۹ ابو الهذیل گوید: در این کلام بود و با من تکلم و مجادله مینمود که عقل او مختلط گردید و از هوش و تمیز بر گردید، من با کمال تحیر از پیش آن شیخ نیکو محضر بدر رفتم و همان که بخدمت مأمون عباسی رسیدم قصّه و حکایت او را یکسر باو خبر دادم. مأمون از جمعی کثیر از حقیقت احوال او استعلام و استطلاع فرمود. گفتند: یا امیر المؤمنین (ع) وجه اختلاط عقل او آنچه بر معاشر بشر بین و ظاهر است آنست که او را مال بسیار و ضیاع و عقار بیشمار بود جمعی از روی غضبه و عناد مکر و غدر باو ظاهر کردند و تمامی ملک و مواشی و اموال او را یکسر از دست او بدر کردند بعد از آن در عقل او خلل و نقصان ظاهر و عیان گردید. مأمون چون حکایت او شنید او را بخدمت خود طلبید و معالجه کوفت او نموده اموال او را از تصرف ارباب عناد بیرون آورده باو بخشید و او را ندیم مجلس خاصّ خود گردانید و تشیع مأمون در میان مردمان بواسطه این عمل مشهور گردیده الحمد لله علی کلّ حال. و در آثار حضرات ائمه الأبرار (ع) و اخبار ایشان منقول و مرویست که اگر از علماء شیعه کسی خود را منصوب گرداند برای منع اهل بدعت و ضلال و نگذارد که آن طایفه جهال مسلط بر ضعفاء شیعه و مساکین این جماعت گردند و بحسب تمکن و اقتدار خود و بموجب طاقت و شعار بسبب تقویت و وسیله قدرت پیروان ائمه البریه گردد بی شبهه آن عالم صاحب کمال و معرفت را فضل و ثواب بسیار است چنانچه از حضرت ابی محمد الحسن بن علیّ العسکری علیه السلام منقول و مرویست که حضرت امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن الاحتجاج، ج ۳، ص: ۴۲۰ محمّد الصادق علیه السلام فرمود که: علماء شیعیان ما رابطین اند در ثغر و سرحدّ که در پهلوی ابلیس و جوار عفاریت او واقع است و پیروان ما منع او و تبعه آن مردود سیاه روی از خروج بر شیعیان ما مینمایند و نمیگذارند که ابلیس و شیعیان نواصب او مسلط بر محبّان ما گردند و هر که از شیعیان ما خود را منصوب برای این خدمت داند و بقدر وسع و امکان سعی در آن نماید او افضل است از مجاهدین که ایشان جهاد با کفره روم و چین و خزر و ترک اهل ما چین نمایند هزار مرتبه. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱

جلد چهارم

ذکر در بیان احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه و علی آبائه و سلم بر مخالفان دین نبی المختار بر اشیاء بسیار و غلبگی آن حضرت بر آن طوایف اشرار

اشاره

ذکر در بیان احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه و علی آبائه و سلم بر مخالفان دین نبی المختار بر اشیاء بسیار و غلبگی آن حضرت بر آن طوایف اشرار از حسن بن عبد الرحمن الحمانی منقول و مرویست که من به حضرت الامام الأکرم الأعظم ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام عرض کردم که هشام بن الحکم را رأی و زعم آنست که حضرت ایزد عالم جسم است لیکن لیس کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، یعنی حضرت موجد عالم شیء و جسم است، اما مشابَهت و مماثلت بأشیاء و اجسام ندارد و او سمیع و بصیر و عالم و قادر، و ناطق و متکلم است و کلام و قدرت و علم در نزد ارباب کمال و فضل و فهم هر سه جاری مجری یک چیزند هیچ چیز از این اشیاء مخلوق و متمیز نیست از دیگری و هر سه یک چیز است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲ حضرت امام الأعلی علیه السلام فرمود که: قاتله الله، خدای تبارک و تعالی او را مقتول گرداند آیا او نمیداند که جسم محدود است و قبول قسمت در ابعاد ثلاثه مینماید و کلام غیر متکلم است. معاذ الله مرا پناه بحضرت آله و ابراء بسوی واجب تعالی است از امثال این قول بی همال زیرا که قادر عالم جسم و صورت وی اسم و صاحب تحدید و رسم نیست و جمیع مخلوقات و همگنان در نزد ذات حضرت خالق البریات در خلقت و ایجاد بالسویه است و ایجاد ممکنات و اختراع مخلوقات منوط اراده مربوط بمشیت ایزد علامست

بغیر تردّد در نفس کلام و بدون استنطاق بلسان در حصول مطالب و مرام. و یعقوب بن جعفر رضی الله عنه از حضرت امام الأنام اُبی ابراهیم- موسی بن جعفر الکاظم علیه السّلام روایت کند که آن حضرت علیه السّلام فرمود که: ما نمی گوئیم که حضرت سمیع علیم قایم بمحلّ و مقیم است تا آنکه او را زایل از مکان گردانیم و نیز نمیگوئیم که ما حضرت واجب تعالی را در این مکان خاصّ میستائیم و نیز قائل بحدّ ایزد أحد نگردیم و او را تحدید و توصیف ننمائیم به آنکه متحرّک است در شیء از اشیاء ارکان و جوارح و نیز تعریف و تحدید او به لفظ مشتقّ بشقّ از دهان بود ننمائیم لیکن توصیف ذات او بقدرت و کمال به قول او بدین منوال که إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. یعنی: امر و حکم حضرت قادر عالم بنوعی است که چون اراده تکوین و ایجاد چیزی نماید بمجرّد اراده و مشیّت آن بغیر تردّد در نفس حضرت فرد صمد به هستی و وجود پیوند دو محتاج بشریک که ذکر حقایق ملک و اصلاح أبواب علم و درک برای حضرت ایزد تعالی نماید نیست زیرا که حضرت واهب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳ العطیات غنی در ذات و در صفاتست. و نیز یعقوب بن جعفر الجعفری رضی الله عنه از حضرت اُبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کند که من روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین آن خلاصه اولاد سیّد المرسلین حاضر بودم که در آن محضر مذکور گردانیدند که جمعی هستند که زعم آن قوم بی سر و پا است که حضرت الله تبارک و تعالی نزول از عرش اَعْلَاءِ بآسمان دنیای نماید. آن حضرت علیه السّلام بعد از استماع این کلام کذب التیام روی بمعشر آن اَنام آورده فرمود که: خدای علّام نزول از هیچ مقام ننماید و محتاج نزول مقام بی شبهه و ابراهیم نیست و منظر حضرت غنی مجید در قریب و بعید یکسان و مساویست و بهیچ بعید دور از حضرت عزیز حمید و حنیف و نیز هیچ قریب بذات کریم مجیب نیست و جمیع اشیاء محتاجند بحضرت ایزد تعالی و أصلاً او را در ذات و صفات احتیاج بأشیاء نیست و هو ذی الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي الْمَصِيرُ. و اما قول جمعی که اتّصاف ذات قادر سبحان بنزول آسمان این جهان نمایند بی شبهه و گمان آن طایفه جهله دور از علم و عرفان نسبت ذات- خالق بی امتنان بزیاده و نقصان نمایند زیرا که هر متحرّک محتاج است بآن که او را حرکت دهد یا محتاج است بآنچه که بوسیله آن حرکت نماید پس هر کسی که بحضرت ایزد مهیمن ظلّ بد برد بدرستی که آن تیره روزگار در روز حساب و شمار هالک و زیان کار و محروم از رحمت قادر غفّار است، پس حذر از صفات ایزد اکبر نمائید که مبدا صفت کنید او را بحدّ و تعریف که باعث زیاده و نقصان یا وسیله تحریک و تحرّک ذات واهب مَنّان یا سبب زوال یا طلب زوال ذات الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴ قادر متعال گردید یا بیان صفت نهوض و قعود برای ذات حضرت واجب الوجود نمائید حذر و احتراز از امثال این مقال نسبت بذات ذو الجلال واجب و لازم شمردید زیرا که ذات حضرت عزّ و جلّ أعظم و أجلّ است از صفت واصفین و نعت ناعتین و توهم متوهمین. و از حسن بن راشد منقول و مرویست که شخصی از حضرت امام البرایا أبو الحسن موسی علیه التّحیّه و الثّناء از معنی: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى سؤال نمود. آن حضرت فرمود که: معنای آن عبارت از استیلائی قدرت واحد مَنّان است بر آنچه از روی قدرت و اجلال ایجاد آن نمود. و از یعقوب بن جعفر الجعفری منقول و مرویست که مردی که او را عبد- الغفّار السّلمی میگفتند از حضرت امام الأنام اُبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام از قول حضرت ایزد تبارک و تعالی: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى پرسید که یا ابن رسول الله (ص) آیا در آنجای که نبی الوری اقامت نمود حضرت واحد معبود از حجب بیرون آمده و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم او را دید یا آنکه محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم پروردگار قادر عالم را بقلب دید و نسبت رؤیت ربّ العزّت ببصر نمود حقیقت این چگونه است؟ از روی مرحمت و احسان بیان و عیان نمائی. اُبو ابراهیم علیه التّحیّه و السّلام فرمود که: دنی فتدلی بمعنی آنست چون محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بآن مقام آرام گرفت بملک العلّام نزدیک گردید زیرا که ذات ایزد علّام از هیچ موضع و مقام زایل نیست و در همه منزل و مقام حاضر است لیکن متدلیّ ببدن با ذات واحد مهیمن نگردند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵ عبد الغفّار گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم شما صفات ذات باری تعالی و تقدّس نمائید بآنچه ایزد اقدس وصف نفس مقدّس خود بآن نمود چنانچه فرمود: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. پس هر گاه حضرت آله متدلیّ بمحلّ نشود هر آینه ذات لم یزل لازم آید که

متزایل از بعضی محلّ باشد و حال ذات عزّ و جلّ در تمامی موضع، و محلّ است چه اگر چنین نمی بود غنیّ معبود وصف ذات فایض الجود خود باین نمی نمود. حضرت أبو ابراهیم (ع) فرمود که: یا عبد الغفار این نوع در لغّه قریش مستعمل است که هر گاه شخصی خواهد بیان کند که من استماع فلان کلام نمودم گوید که: من بفلان سخن نزدیک شدم چنانچه در میان فصحای ایشان مشهور و عیان است که قد تدلّیت ای سمعت و فهمت و تدلّی بمعنی فهم است. و از داود بن قبیصه روایت است که من روزی از خلاصه اولاد حضرت نبیّ الوری أبو الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه التّحیّه و الثّناء شنیدم که بزبان معجز بیان فرمود که: از پدرم سؤال کردند که یا ابن رسول الله آیا واجب تبارک و تعالی از آنچه امر بآن نماید منع از آن فرماید و چیزی را که اراده آن کند آیا که نهی از آن نماید و برایا اعانت بریت کند بر اقدام فعل و ارتکاب عمل که حضرت عزّ و جلّ اراده وقوع آن فعل نکند؟ پدرم علیه السّلام فرمود که: اما آنچه سؤال نمودی که آیا ربّ غفور بنده را ممنوع گرداند از آنچه او را مأمور گردانید بآن بدان که منع چنین از حضرت ربّ العالمین جایز و محلّ تحسین نیست و اگر این منع از حضرت ربّ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶ الأرباب مستحسن و مستطاب بودی پس هر آینه ابلیس را بعد از امر به سجده آدم او را منع از اقدام آن مطلب و مرام نموده باشند و هر گاه آن عاصی آلّه بمنع ایزد معبود سجده آدم بواسطه همین عذر ننمود پس بچه وجه آن مردود ناستود مستحقّ مذمت و لعنت بود و حال آنکه حضرت واجب الوجود او را لعن فرمود. از قول آن ولیّ ایزد اکبر بین و ظاهر شد که خدای تعالی منع احدی از برایا از مأمور ننمود و نخواهد نمود. و اما آنچه سؤال نمودی که آیا خلاق العباد نهی خلقان از مطلب و مراد خود مینماید یعنی چیزی که اراده وقوع آن کند آیا بعد از آن نهی از آن فرماید بدان که این فعل نیز از ربّ العزیز جایز نیست و اگر جایز و سزاوار بودی پس هر آینه در هنگامی که ایزد علّام نهی آدم علیه السّلام از اکل شجره منهیه نمود لازم آید که در همان دم حضرت قادر عالم اراده اکل شجرنا محترم از حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلّم نموده و این امر مبهم بعقل و فهم به غایت ناملتئم بلکه نامحرمت چه اگر مهیمن قادر معبود امر آدم با اراده اکل او از آن شجره منهیه می نمود بی شبهه بر آدم ندای و عصی آدم ربّه فغوی در جنت المأوی نمی نمود، و بر حضرت حقّ سبحانه و تعالی جایز و روا نیست که امر بچیزی نماید و اراده غیر آن فرماید. و اما آنچه سؤال نمودی که آیا ربّ العزّه اعانت اعیان و اشخاص بریت بر امری که ارادت و مشیت قادر متّان بر ایجاد و تکوین آن تعلّق نگیرد نماید این اعانت از پروردگار جایز و سزاوار نیست و ذات حضرت عزّ و جلّ مقدّس عزّ و اجلّ و اقدس است از آنکه اعانت و امداد اهل کفر و فساد بر قتل انبیا و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷ رسل أمجاد و بر تکذیب أمثال این عباد و اعانت بر شهادت حسین بن علی و فضلاهی أصحاب و اولاد آن حضرت (ع) نماید و چگونه اعانت اهل ظلم نماید بر آنچه اراده آن بی شبهه و گمان ننماید زیرا که مخالفان قول و فعل انبیا و رسولان و تکذیب کنندگان ایشان را بوسیله ارتکاب مخالفت و کذب آن مردم موعود بعذاب جهنّم و عقاب و ألم دائم گردانید و اگر اعانت حضرت خالق البریه مر کسی را که از او اراده فعل و مشیت آن نماید جایز و رخصت بودی پس هر آینه اعانت فرعون و سایر متمردان بر ادّعاء ربوبیت و کفر و عصیان ظاهر و عیان باشد آیا این فعل در نظرت نیکو نماید که حضرت بیچون از فرعون ملعون اراده ادّعاء ربوبیت کند و بعد از آن از او و از جمیع کافران طلب رجعت و ندامت توبه و استنابت از افعال معصیت بآن حضرت ربّ العزّت فرماید قایل این کلام اگر توبه نسبت کذب بر حضرت ایزد علّام نموده دوستکام، و مقضی المرام گردد فهو المطلوب و اگر آن تیره سرانجام بوسیله توبه سرفراز و با انجام نگردد واجب القتل گردد و او بحکم حضرت ذو المنن و بشرع شریف رسول ایزد مهیمن گردن او را بزن. روایت است از حضرت امام الوفی الزّکّی علیّ بن محمّد العسکری علیهم صلوات الله الملك العلیّ که آن حضرت گفت: که حضرت أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: که حضرت قادر خالق ایجاد خلق نمود و بعد از خلقت و ایجاد انسان معلوم ذات ایزد متّان گردید از ایشان کدام صنف صابر و مطیع و منقاد حکم حیّ اکبرند همان طایفه را امر و نهی نمود، پس آنچه ایشان را امر فرمود بآن برای ایشان طریق و سیل اخذ آن ظاهر و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸ عیان بلکه در غایت یسیر و آسان است و آنچه ایشان را نهی از آن شیء نماید سبیل ترک آن را بر او مقرر و ظاهر فرماید و جمیع

خلقان أخذ و اختیار مأمور به و ترک و اجتناب منهی عنه نتوانند نمود مگر باذن و رضاء حضرت واجب الوجود و حضرت قادر سبحان هیچ احدی از خلقان را بر فعل کفر و عصیان جبر ننمود بلکه اختیار و امتحان خلقان به بلوی و مکاره زمان و محل نمود چنانچه بقول عز و جل خود فرمود که: لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی: ابتلاء و اختیار هر یک از شما بواسطه ظهور و بروز احسن عمل هر یک از آحاد شما عباد است. و قول آن حضرت علیه السّلام که فرمود: أخذ أمر و ترک نهی از هر کس ممکن و میسر نیست الا باذن ایزد تعالی و تقدّس اشاره و ایما است بتخلیت و علم ربّ العزّت یعنی واجب تعالی و تقدّس آن کس را مخلّی بطبع او و او را عالم و عارف به بد و نیکو هر چیز گرداند تا در قبول قول رسول و اطاعت امر و حکم قادر عالم او را أصلاً عذر و سخن نماند.

[احتجاج امام موسی کاظم علیه السلام بر ابو حنیفه]

[احتجاج امام موسی کاظم علیه السلام بر ابو حنیفه] مروی و منقولست که روزی ابو حنیفه داخل مدینه طّیبه گردید و عبد الله بن مسلم در سیر طریق با او رفیق بود. عبد الله روزی به ابو حنیفه گفت: از علماء آل محمّد سید البشر علیه - صلوات الملك الأكبر حضرت اَبی عبد الله جعفر بن محمّد الباقر علیه السّلام در این شهر مدینه جنّت قرینه حاضر است با من رفاقت بخدمت آن بهترین جنّ و ناس بواسطه اکتساب علوم و اقتباس مینمائی که بنزد او رفته مستفیض گردیم؟ ابو حنیفه قبول نمود چون باتفاق او داخل دولت سرای آن امام البرایا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹ شدیم دیدیم که جمعی کثیر از شیعیان و محبّان آن حضرت منتظر خروج آن سرورند که چون بیرون آید بخدمت آن ولیّ ربّ العزّت داخل شده و ملتزمات و حاجات خود را معروض گردانند ما و آن جماعت در آن فکر بودیم ناگاه غلام حدیث السنّ یعنی پسر قلیل السنّ از خانه آن سرور بیرون آمد و من و مردمان از هیبت آن جوان بلکه بجهت تواضع او برخاستند در آن زمان ابو حنیفه در دم ملتفت بجانب او گشته گفت: یا ابن مسلم این پسر که نمونه از شعور و فهم است کیست؟ گفتم: این پسر حضرت اَبی عبد الله علیه السّلام نامش موسی کاظم است. ابو حنیفه گفت: و الله که من در همین دم در حضور شیعه او و باقی مردم او را شرمنده گردانم. عبد الله بن مسلم گوید که: گفتم: یا ابو حنیفه در این باب سخن و دم از تو بغایت ناملایم است، زیرا که ترا چه قدرت و یا رای الزام و تکلم با حضرت موسی کاظم علیه السّلام است چه او أعلم از تو و از سایر بنی آدم است. ابو حنیفه با کمال خشیت و خیفه گفت: و الله که من این کار می کنم و او را خجل می گردانم، در آن اثر متوجّه به جانب موسی بن جعفر (ع) گردید و گفت: ای پسر عرب اگر غریب باین شهر شما مضطرّ گردد چگونه نماید یعنی اگر مسافر غریب بشهر شما رسد و او را تقاضای بول و غایط مضطرّ گرداند به کدام محلّ و مکان خود را از آن متقاضی ناگهان مستخلص گرداند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰ حقیقت در ساعت و زمان آن منبع هوش و عرفان روی به ابو حنیفه کوفی آورده فرمود که: آن مسافر با اضطراب باید که متواری بعقب جدار و متوقّی از چشم جار گشته و صیانت خود از شطوط آنها و مکان مسقط ثمار و محافظت خود از استقبال قبله و استدبار و احتراز از سایه اشجار که مهبط رجال اشرار و ابرار بود و از موضع لعن و انکار نموده در آن هنگام در غیر این محالّ و مقام هر چه خواهد بعمل آرد. باز ابو حنیفه گفت: ای پسر معصیت از که سانح و صادر گردد از طوایف بشر یا از حضرت غنی اکبر؟ اَبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود که: یا شیخ امر معصیت و افعال منکر از سه وجه بدر نیست. وجه اول: آنکه از حضرت مهیمن قادر بود و أصلاً بنده را در آن هیچ نوع قدرت و اثر نبود پس حکیم را سزاوار و در خور نیست که بنده را بفعل خود که أصلاً آن عبد را قدرت و اثر در آن فعل منکر نباشد معذّب گرداند. و وجه ثانی: آنکه آن فعل معصیت از بنده و ربّ العزّت صادر به شرکت و در حضرت ربّ العالمین اقوی الشریکین است و شریک اکبر را جدیر و درخور نیست که شریک اصغر را بذنب که بوسیله ارتکاب معصیت و فعل منکری بشرکت یک دیگر مصدر گردانیدند مؤاخذه نماید. و وجه ثالث: آنکه افعال معاصی بالتّمام از بنده عاصی صادر و سانح گشته و أصلاً ایزد عزیز را در آن چیز قدرت و

اثر نبود عفو و عذاب أمثال این معاصی موقوف بمشیت واجب تعالی است اگر خواهد عفو نماید و اگر نخواهد عقوبت فرماید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱ راوی گوید که: حضرت موسی کاظم (ع) چون این سخن بیان نمود سکوت تمام به ابو حنیفه نافر جام رسید چنانچه گفتی از کلام صدق التیام امام علیه السّلام حجر بر دهان ابو حنیفه مستهام آمد و بهت تمام از آن اعتراض ناتمام یافت. من گفتم: که ترا زنه‌ار متعزّض اولاد رسول مختار بأمثال این گفتار نگردي که در روز حساب و شمار خاسر و شرمسار گردی و یکی از شعرای عرب بیان این معنی از روی علم و ادب در این ابیات مرتبط و منتظم گردانید شعر: لم تخل أفعالنا اللّاتی نذّم بها إحدى ثلث معان حین نأتیها أمّا تفرّد بارینا، بصنعتها فیسقط اللّوم عنا حین نشیها او کان یشرکنا فیها فیلحقه ما سوف یلحقنا من لائم فیها او لم یکن لالهی فی جنایتها ذنب و ما الذّنب الا ذنب جانیها

[حکایت حفر چاه در زمان مهدی و بیان امام کاظم ع قصه عاد و احقاف را]

[حکایت حفر چاه در زمان مهدی و بیان امام کاظم ع قصه عاد و احقاف را] روایت کند علی بن یقظین رضی الله عنه که ابو جعفر الدّوانیقی پدرم یقظین را امر بحفر بئر در قصر العتّادی نمود و تا ابو جعفر در ربه‌ه حیات بود پدرم در حفر بئر سعی موفور بحیز ظهور رسانید اما آب از چاه مستنبط و ظاهر نگردانید. مهدی از منهیان چون استماع خبر حفر بئر در موضع مذکور نمود پدرم را بحضور خود طلب فرمود و گفت: یا یقظین در باب حفر بئر در آن سرزمین سعی و اهتمام تمام بانصرام باید رسانید و آب از آن مکان ظاهر باید گردانید اگر تمامی آنچه در خزانه بیت المال موجود است صرف باید نمود زنه‌ار در آن بقدر وسع و امکان سعی و اهتمام فراوان نمائی و تقصیر نمائی که عذر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲ نامسموع است. یقظین چون جدّ و اجتهاد مهدی در حفر بئر قصر العبادی بسیار بسیار دید برادر خود ابو موسی را بجهت حفر بئر بر آن سرزمین مقررّ تعین فرمود ابو موسی پیوسته و لا یزال با سعی و کمال استعجال در حفر چاه در گاه و بیگاه اشتغال داشت و عمله و فعله در کندن چاه بودند که نقب در ته چاه پیدا شد در آن سفلی زمین که از آن باد تصاعد مینمود در ساعت اینخبر بسمع ابو موسی رسید بسر چاه حاضر شد نقب دید مانند چاه که چهل ذرا طول و عرض آن چاه بود. ابو موسی گفت: مرا باین چاه فروز آرید پس آنگاه در شقق محلّ محمل نشسته متوجّه قعر چاه گردید چون به ته چاه رسید نظر بأطراف و جوانب آن نمود هول و صدای باد از أسفل آن چاه استماع میفرمود در آن اثر امر کرد که او را ببالا کشند چون ببالا رسید حکم کرد تا آن خرق را واسع گردانیدند و مانند دری عظیم بر آن وضع کردند، پس آنگاه ابو موسی دو مرد در شقّ محلّ محمل گذاشته گفت: باید که به ته این چاه رفته خبر حقایق آن را کما ینبغی و یلیق استعلام و تحقیق نموده که آن صدا و ندا از چه چیز مسموع و متمیز میگردد. چون آن دو مرد بقعر چاه رسیدند عجایب بسیار و غرایب بیشمار به نظر درآوردند و بعد از مکث مدّت در آن محلّ حرکت آن حبل نمودند، جمعی که در اعلای آن چاه منتظر و آگاه بودند آن دو مرد را ببالا کشیدند و حقایق آن را از آن دو نفر استعلام و استخبار نمودند. ابو موسی گفت: آنچه در قعر این چاه مرئی شما گردید بیان نمائید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳ آن دو نفر هر چه در آن بئر مرئی و مبصر ایشان گردید بابو موسی خبر دادند که رجال و نسوان و بیوتات و ابناء بیرون از حدّ حصر و بیان و متاع فراوان به نظر ما عیان گردید که همگی و تمامی آن مسخ بأحجار گردیدند لیکن با مردان و زنان لباسها و جامهای الوانست، بعضی ایشان نشسته و گروهی بر پهلویشان خوابیده و برخی تکیه بحیطان بیوت و جدران دارند چون بجامها و لباسهای آن طایفه دست گذاشتیم آن را مانند هبا یافتیم أمّا دیوارهای منازل قائمه بهمان حال سابق و محکم و برقرار است. راوی گوید که: ابو موسی در ساعت حقایق این خبر بنزد مهدی خلیفه یکسر محرّر گردانید مهدی بعد از اطلاع بر آن امر حقیقت این خبر بمدینه سیّد البشر بموسی بن جعفر علیه السّلام تحریر فرمود و التماس و سؤال قدوم مسرّت لزوم آن حضرت علیه السّلام بنزد خود نمود بعد از آنکه آن خلاصه اولاد نبی المحمود او را مشرّف فرمود از حقایق آن امر استعلام و استخبار نمود آن سرور او را بحقیقت آن امر خبر داد و گفت: یا امیر المؤمنین این جماعت بقیه قوم مغضوب‌اند که حضرت قادر

مَنّا منازل ایشان را بر سر آن طایفه اهل عصیان فروز آورده هلاک گردانید، و این قوم اَحْقَافند. مهدی گفت: یا ابا الحسن اهل اَحْقَاف کدام قومند و اَحْقَاف عبارت از چیست؟ حضرت موسی بن جعفر (ع) گفت: اَحْقَاف رمل است و حقایق احوال این طایفه و عصیان ایشان مشهور و عیانست.

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در مسائلی]

اشاره

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در مسائلی] حکایت کرد ابو احمد هانی بن محمد العبدی رضی الله عنه و گفت: الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴ حدیث و حکایت نمود برای من ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام و سند حدیث و روایت خود بحضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوة و السلام رسانید که آن ولی ایزد اکبر علیه السلام فرمود که: من در هنگامی که بمجلس رشید داخل شدم بر او سلام کردم ردّ سلام من نمود و گفت: یا موسی بن جعفر شما و پدرت که خراج برای شما و ایشان می آید؟ من چون این سخن از آن نامؤمن شنیدم گفتم: یا امیر المؤمنین از تو پناه بحضرت آله میبرم اَنْ تَبَوَّءَ يائُمِي وَاِثْمَكَ مرا التماس و استدعا از شما آن است که قبول سخنان باطله و بهتان عامله از اعداء ما در حقّ ما ننمائید زیرا که بر شما ظاهر و هویدا است که از زمان قبض رسول آخر الزّمان الی هذا الاوان پیوسته خلقان کذب و بهتان نسبت بما میدهند آیا این امر بر شما ظاهر نیست اگر شما خویشی و رابطه قرابتی بحضرت رسول قریشی بینید و ما را از آن سلسله علیه دانید بوثیقه کریمه قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ما را مأذون گردانید بذکر و بیان حدیث که برای شما حکایت کنیم. رشید گفت: ترا مأذون گردانیدم. گفتم: خبر داد بمن پدرم از آبای ما و آن اعیان از جدّ ما رسول ایزد مَنّا علیهم سلام الله تعالی بر آنکه آن نبی مکرم فرمود که: هر گاه رحم من رحم نماید هر دو رحم متحرّک و مضطرب میگردند مرا خدای تعالی فدای تو گرداناد دست خود بمن ده تا حقیقت این امر بر تو نیز بین و ظاهر گردد. چون رشید این سخن از من شنید گفت: یا موسی بن جعفر به من نزدیکتر آی و دوری منمای من نیز نزدیک او رفتم دست مرا گرفته به پیش خود کشید و مرا بسینه خود چسبانید و دست در گردن من کرد و مدّت طویل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵ میان من و او معانقه بود زو چون دست از گردن من برداشت و مرا گذاشت و گفت: یا موسی بن جعفر بنشین با اطمینان خاطر زیرا که ترا أصلاً هیچ گونه باس و خوف ضرر از من نسبت بتو متصوّر نیست. من چون در آن اثر نیک در او نظر کردم دیدم که از هر دو چشم او آب مانند فواره جوشید من نظر از او برداشتم و رجعت بنفس خود نمودم. رشید در آن وقت روی بمن آورده گفت: تو راست گفتی و جدّت رسول ایزد خالق نیز صادق بود و الله که بعد از ملاقات شما خونم بحرکت آمد، و عروقم بغایت مضطرب و بی آرام و رقت بر من مستولی گشته در آن مرام بی انتظام شدم و آب از چشمم بی اختیار روان و آشکار گردید. یا موسی ترا طلب کردم بجهت آنکه چیزی بسیار خلجان سینه و خاطر منست و مدّتی است که من هیچ احدی از ارباب فضل و حال از کیفیت حقایق آنها استعلام و سؤال نکردم اگر تو مرا از آن مجاب گردانی در آن باب آنچه جواب صواب بود بیان نمائی دست از تو بردارم و قول هیچ احدی را در حقّ تو نشنوم بدرستی که بمن رسید که شما هرگز دروغ نگفتید نباید که تصدیق من نمائید در باب مختلجات کلام که در خاطر منست. آن حضرت گوید که: من در جواب رشید گفتم: حقایق امور آنچه دانم ترا بر آن مطلع گردانم بشرطی که مرا از طرف خود ایمن گردانی. هارون رشید گفت: ترا امانست اگر بمن راست گوئی و ترک تقیّه که شما معشر بنو فاطمه و بنو عبد المطلب میدانید نمائید. آنگاه فرمود که: یا موسی بن جعفر ما در نسبت با رسول (ص) مساوی با شما خواهیم بود و أصلاً هیچ گونه تفاوت در آن باب میان ما و شما با حضرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶ رسالتآب نخواهد بود زیرا که ما بنو عبّاس ایم و شما اولاد اُبی طالب و عبّاس و اُبی طالب هر دو عمّ رسول ایزد واهب‌اند و ربط خویشی و نسب قرابتی این هر دو با نبی ابطحی

یکیست شما را در این باب چه سخن است؟ حضرت موسی الکاظم (ع) گفت: ما به نسب و رحم بحضرت رسول ایزد عالم أقرب از شما خواهیم بود. هارون رشید پرسید که چون شما أقرب به رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ما خواهید بود که بسبب قرابتی ما و شما نسبت بحضرت سید البرایا عمومست است؟ حضرت امام الاکرم موسی الکاظم علیه السلام فرمود: نه چنین است و وجه افریت ما به رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شما آنست که عبد الله و ابي طالب هر دو برادر از طرفین مادر و پدرند و پدر شما عباس برادر ایشان بود اما از طرف پدر، چه مادر او غیر مادر عبد الله و ابا طالب بود. رشید گفت: شما بنی ابي طالب چون دعوی وراثت بحضرت نبی الزحمة توانید کرد که ابا طالب پیشتر از حضرت رسول قادر واهب وفات یافت و پدر ما عباس بعد از وفات نبی المحمود مدتی در ربه حیات باقی و موجود بود. حضرت موسی الکاظم علیه السلام فرمود که: گفتم یا امیر المؤمنین التماس و استدعا از مکارم اخلاق شما آنست که مرا از سؤال این مسأله معذور داری و بغیر این باب از هر باب سؤال نمائی که در جواب آن بقدر الوسع و الامکان سعی و اجتهاد نمایم. هارون رشید گفت: نه دوست دارم که از حقیقت این کما هو حقّه واقف و عالم گردم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷ من گفتم: یا امیر المؤمنین پس مرا امان ده. هارون رشید گفت: یا موسی بن جعفر شما پیش ازین کلام یعنی قبل از سؤال امان از ما در ایمن و با جمعیت خاطر و مطمئن خواهید بود باید که ما را بحقایق این امر عالم و مخبر گردانی. موسی بن جعفر علیه السلام گوید که: گفتم در قول حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود که: لیس مع ولد الصلب ذکرا کان او انثی سهم الا الابوین و الزوج و الزوجه. یعنی: بعد از وفات مورث که از او ولد صلبی باقی ماند خواه ذکر و خواه انثی هیچ احدی را در آن میراث سهم تراش نیست مگر آنکه با ولد صلبی پدر و مادر و شوهر باشند یا زن که هر یک از والدین و زوج یا زوجه حصّه سهم خود را بر میدارند و باقی میراث تعلق بولد صلبی دارد خواه ذکر و خواه انثی و عمّ مورث را با ولد صلبی او میراث نرسد. و در کتاب مستطاب حضرت ربّ الارباب چیزی که ناطق در این باب بود موجود نیست الا آنکه بنی عدی و بنی امیه میگویند عمّ والد است این رأی شان است که بی حقیقت و بی اثر از قول رسول ایزد منانست و اعیان دین و علمای صادقین اعتماد و اعتنا بقول هیچ احدی بدون دلایل و براهین نمایند و هر که قائل بقول حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گردد از علماء قضایا و احکام آن طایفه خلاف قضایای این جماعت است این نوح بن درّاج در این مسأله قائل بقول علی علیه السلام است و باین قول حکم فرمود و حضرت او را باین دو شهر کوفه و بصره متولّی قضایا و احکام امت گردانید او بهمین نوع حکم میفرمود مردم این خبر بسمع شریف منهی و معروض گردانیدند آن حضرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸ امر باحضار او و احضار آنکه بر خلاف نوح بن درّاج بود نمود. از آن طایفه مخالفین و از جمله ایشان سفیان بن ثوری و ابراهیم - المدنی و فضیل بن عیاض بودند، چون آن جماعت بمحضر امیر المؤمنین (ع) حاضر گشتند و شهادت دادند که آنچه نوح بن درّاج بر آن قائل است در این مسأله آن قول امیر المؤمنین علی علیه السلام است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بآن طایفه فرمود که آنچه بما رسانیدند بعض علماء اهل حجاز چرا شما فتوی به آنچه نوح بن درّاج حکم و فتوی بآن نمود نمی نمائید. پس گفتند: ما بخدمت شما آمدم تا بهر چه مأمور گردیم معمول گردانیم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام حکم و قضاء خود را امضاء نمود. آنگاه حضرت ابي ابراهیم موسی بن جعفر گفت: یا امیر المؤمنین قدماء و عامّه میگویند که روزی حضرت نبی جلیل القدر در محضر أنصار و مهاجر خطاب مستطاب بأصحاب نموده فرمود که: أفصاکم علیّ. و همچنین عمر بن الخطاب در بعض محفل و مآب میفرمود که علیّ أفصانا و این اسم جامع تمامی اَسَماء محموده است زیرا که جمیع آنچه از صفات ممدوح که حضرت رسالتآب مدح أصحاب نمود از قرائت و فرائض و علم همگی آنها داخل اند در قضا. هارون رشید گفت: یا موسی بن جعفر حقیقت این امر را بر من زیاده گردان و واضحتر بیان و عیان نمای. امام الاکرم گفت که: در آن مجلس از هر نوع مردم بودند گفتم مجالس را امانات و ساعات بسیار است خاصّه مجلس شما که هر لحظه متقاضی امر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹ دیگر است. رشید گفت: هیچ باک نیست. گفتم: که حضرت پیغمبر میراث بکسی که مهاجرت با آن حضرت نمود نمیداد و او را بتولّی و تصدّی هیچ ولایت نمیفرستاد تا آنکه آن کس مهاجرت

مینمود، پس آنکه آن شخص را متصدی و متولی ولایات میگردانید. رشید گفت: این سخن شما دعوا است و هیچ دعوی بغیر حجت و شهود مسموع و مشهود نیست حجت خود بیار. در آن دم گفتم: حجت سخنم قول ایزد عالم است که در کلام خود میفرماید که: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ - يُهَاجِرُوا. عم من عباس علیه رحمه الله تعالی مهاجرت با جدّم محمد مصطفی، نمود پس او را بناء وافى هدایت هیچ نوع ولایت نبود. در آن اثر رشید از من پرسید که یا موسی من از تو سؤال مینمایم آیا این سخن را تو فتوی بأعداء در هیچ وقت دادی یا اخبار احدى از علماء و فقها به چیزی از این مسأله نمودی؟ گفتم: اللهم لا. یعنی: بار خدایا تو شاهدی و مطلع که من هرگز این سخن بهیچ کس نگفتم و نیز هیچ احدى بغیر امیر المؤمنین از من سؤال از حقیقت این نمود بعد از آن گفت: یا موسی چون شما تجویز عامه و خاصه نمودید در آنکه نسب شما را منسوب بحضرت محمد مصطفی علیه التحیه و الثناء نمایند و به شما گویند که یا بن رسول الله (ص) و حال آنکه شما بنو علی و از اولاد ابی طالبید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰ و جز این نیست که هر کس منسوب بوالد آن کس است و فاطمه زهراء علیها سلام ظرف و رعاء بود و نبی المحمود جدّ مادری شما بود؟ حضرت امام الأکرم موسی الکاظم علیه السلام فرمود: که من چون این کلام ناموزون از هارون رشید شنیدم گفتم: من نسبت نسب خود به حضرت نبی الوهاب بر شما ظاهر گردانم. رشید گفت: نعم. گفتم: اگر حضرت نبی الرّحمة از تو خواستگاری کریمه تو نمایند، شما اجابت آن حضرت در تزویج بنت خود مینمائید. رشید گفت: سبحان الله چرا اجابت نکنم بلکه بعد از اجابت فخر بر عرب و عجم و خویش بلکه بر تمامی اعیان عرب و قریش نمایم. گفتم: لکن رسول از من مخاطبه مینماید و من نیز تزویج او ننمایم گفتم یا امیر المؤمنین بواسطه آنکه آن نبی خیر البشر ایلاذ من نمود و ترا ایلاذ نمود یعنی: من از اولاد حضرت نبی الأمجاد و تو از فرزندان پیغمبر آخر الزّمان نیستی. رشید گفت: أحسنت یا موسی بعد از آن گفت: یا موسی شما چگونه میگوئید که ما ذریّت نبی الرّحمة ایم و حال آنکه رسول ایزد واهب را أصلاً عقب نماند زیرا که عقب هر بشر عبارت از این و ذکر است که بعد از او باقی و موجود بود و شما بنو علی فرزند دختر آن پیغمبر جلیل القدرید و فرزند دختر أصلاً عقب آن سرور نخواهد بود؟ در آن اثر گفتم: یا امیر المؤمنین ترا قسم است بقراستی پیغمبر و بقبر آن سرور و بآن کس که در آن قبر است که مرا از بیان این مسأله معفو و معذور الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱ داری. رشید گفت: نه یا موسی بن جعفر تو که فرزند علی و یعسوب آن قوم یعنی سید و رئیس آن طایفه و امام زمان ایشان آیا مرا خبر حجت شما نمی‌دهی و مطلع و مخبر بحقایق این امر مخفی و مستتر نمیگردانی؟ چنین بمن رسید یا موسی که تو أعلم امم و امام جمیع مردمی و من از سر تو دور و ترا از پیش خود غایب و مهجور نگردانم تا آنکه تمامی اسئله که از تو سؤال نمودم مرا در آن باب مجاب بدلیل و حجت از کتاب حضرت خدای وهّاب نگردانی چه شما معشر اولاد علی (ع) دعوی مینمائید که چیزی از قرآن حَتَّى الف و واو که مکتوب در آن بود از علم شما ساقط و بیرون نبود و البتّه شما را علم بتفسیر و تأویل آن بود شما حجت و برهان خود را در این باب بقول حضرت مالک الرّقاب ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ مِدَانِيْد و خود را از اقتباس رأی - خورشید انجلای علما و اقتباس محکم أساس کلامی دانا مستغنی میشمارید حضرت موسی الکاظم علیه السلام فرمود که: یا امیر المؤمنین آیا مرا اذن در جواب میدهید؟ رشید گفت: بیار آنچه در خاطر داری. امام الاکرم أبو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام فرمود که: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى يَا امیر المؤمنین پدر عیسی کیست؟ رشید گفت: یا موسی عیسی را پدر نیست. أبو ابراهیم فرمود که: حضرت واجب تبارک و تعالی عیسی علیه السلام را الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲ ملحق بذراری انبیا از طرف مریم علیهم سلام الله تعالی نمود همچنین ما را نیز ایزد تعالی از قبل مادر ما حضرت فاطمه الزّهراء (ع) ملحق بذراری سید النبی العربی گردانید یا امیر المؤمنین اگر اذن و رخصت در باب بیان این حقیقت بود زیاده گردانم. رشید گفت: بیار. آن حضرت فرمود که: قول عزّ و جلّ که در این آیه وافى هدایت: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِينَ هیچ

أحدی از علما بیان و دعوی نمود در باب آنکه حضرت نبیّ المحمود در تحت الکسا در هنگام مباحله با نصاری کسی را بغیر علی بن ابی طالب (ع) و فاطمه الزّهراء و حسن و حسین دیگری را داخل در آن مکان و مأوی ننمود یا امیر المؤمنین پس أبناء ما حسن و حسین (ع) و نساء فاطمة الزّهراء و أنفس ما علی بن ابی طالب علیه التّحیة و الثّناء باشند علماء دین سیّد الوری اجماع کردند در باب آنکه جبرئیل علیه التّحیة و الدّعاء در روز أحد بعد از مشاهده و ملاحظه سعی و ضرب و طعن او در حرب گفت: یا محمد علی مواساة عجب نسبت بشما یا نبیّ العجم و العرب مینماید. حضرت سیّد العربی فرمود که: یا אחی علی از منست و من از علی (ع) جبرئیل علیه السّلام گفت: یا رسول الله علیه السّلام من نیز از شما و از علی ام پس از آن امین الوحی ایزد باری فرمود که: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در نزد واجب تعالی ممدوح است چنانچه عزّ و جلّ مدح خلیل علیه السّلام نمود در هنگام که فرمود: الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳ قَالُوا سَمِعْنَا قَتَى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ یا امیر المؤمنین ما افتخار بقول حضرت نبیّ المختار مینمائیم بآن که آن حضرت فرمود که: علی از منست و من از علی ام. رشید گفت: أحسنت یا موسی حاجات خود را بمن اعلام نمای که در انصرام و انجام مهام و مرام شما سعی تمام نمایم و شما را دوستکام و مقصی المرام روانه مدینه با سکنه حضرت سیّد الانام فرمایم. موسی الکاظم علیه السّلام میفرماید که: برشید گفتم أول حاجت من به خدمت شما آنست که این پسر عمّ خود را اذن رجعت نمائی تا آنکه مراجعه بسوی حرم با محترم جدّ خود مُحَمَّد رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و بعیال و اقربا نمایم. رشید گفت: در این امر نظر و فکر میکنم ان شاء الله تعالی. منقول و مرویست که مأمون رشید گفت بقوم و اقربا و بمعشر برایا که آیا شما میدانید که مرا تعلیم تشیع نمود؟ قوم گفتند: لا و الله نه بخدای عالم مرا قسم است که ما را اطلاع اصلا بحقیقت این امر نیست. مأمون گفت: مرا هارون رشید مطلع و مخبر بحقیقت این امر نمود شخصی گفت: یا امیر المؤمنین این چگونه جایز بود که ما دیدیم که قتل این اهل البیت میکنید. مأمون فرمود که: صدور قتل ایشان از ما محض بواسطه ملک دنیا بود لَانَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ.

[بیان نمودن مامون علت تشیع خود را]

[بیان نمودن مامون علت تشیع خود را] بعد مأمون گفت: که روزی موسی بن جعفر (ع) بمجلس رشید داخل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴ گردید در ساعت رشید برخاست و استقبال آن حضرت نمود و او را در صدر مجلس اجلاس فرمود خود پیش روی آن سرور نشست و سخن در پیوست و میان موسی و رشید سخنان بسیار بسیار جاری و سانح گردید. بعد از این موسی بن جعفر علیه السّلام پیدرم گفت: یا امیر المؤمنین به درستی که حضرت عزّ و جلّ بر همه والیان عهد او در هر محلّ و مکان واجب و عیان گردانید که وسیله معاش و سبب انتعاش فقراء امت باشند، و دین أصحاب قرض و دین را مؤدّی گردانند و بار گران از گردن بندگان ایزد مَنان بردارند و برهنگان را پوشانند و نیکوئی بحال در مانده گان و محبّان نمایند یا امیر المؤمنین شما در فعل خیرات و میراث اولی از سایر برائی که مرتکب نیکوئیها گردید. رشید گفت: یا أبا الحسن در فعل خیرات تقصیر نمیکنم. بعد از آن آن حضرت برخاست و پدرم نیز بتواضع او برخاست و میان هر دو چشم او را بوسید پس آنگاه آن بنده خاصّ آله را متوجه منزل و آرامگاه او گردانید. بعد از آن روی بمن و امین و مؤتمن آورده گفت: یا عبد الله و یا محمّد و یا ابراهیم در ملازمت و برکات ابن عمّ و سیّد شما بروید و رکاب او را بگیرید و دامن جامه او را مساوی گردانید و مشایعت او نموده بمنزل شریفش برسانید و ازو مرخص گشته بمنزل خود عودت نمائید. ما هر سه برادر حسب الامر پدر در رکاب سعادت اثر آن سرور روان گشتیم در اثناء راه آن پسندیده حضرت آله پنهان از برادران بسرّ میان من و ایشان مرا بشارت بخلاف داد و گفت: چون مالک این امر گردی و حکومت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵ بر تو مستقرّ گردد باید که نیکوئی بفرزندم نمائی. پس آنگاه ما را رخصت انصراف بخدمت پدر ما فرمود و چون جرات من در تکلم و سخن در محفل و مجلس خالی از هر کس گردید گفتم: یا امیر المؤمنین این چه کس بود که تعظیم و اجلال او نمودید و

او را در صدر مجلس، اجلاس فرمودید و خود در مکان آدون ممکن شدید و چون متوجه منزل و محلّ خود گردید ما را حکم بمتابعت خدمت او و گرفتن رکاب ایشان نمودید. پدرم فرمود: که ای فرزند این شخص امام مردمان و حجتّ خدای سبحان بر خلقان و خلیفه او بر بندگان بی شبهه و گمان است. من گفتم: یا امیر المؤمنین این صفات کامله و نعوت شامله همگی در ذات پسندیده شما نیست؟ پدرم گفت: ما امام جماعت و خلیفه امت در ظاهر از روی قهر و غلبه ایم و موسی بن جعفر امام حقّ از قبل ایزد اکبر و از اوصیای حضرت پیغمبر است ای پسر این موسی بن جعفر بمقام رسول خیر البشر أحقّ است از من و از سایر خلق و بشر. و الله بحضرت قادر عالم مرا سوگند و قسم است اگر تو در امر خلافت با من منازعت نمائی هر آینه من جایی که دو چشم تو در آن ممکن است از پیکرت بردارم، زیرا که ملک عقیم است و حبّ جاه بی اشتباه بغایت عزیز و عظیم. اما چون آن ولیّ بیچون از امیر المؤمنین هارون مرخص و مأذون - مراجعت بمنزل گردید و اراده رحلت از مدینه حضرت نبیّ الرّحمه بمکه نمود هارون بعطیه صره سوداء که در آن کیسه دوست دیناری که یکدرهم از آن پیش و کم نبود فرمود چون خازن زر حاضر ساخت پدرم در آن محلّ روی به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶ فضل آورده گفت: این زر بخدمت موسی بن جعفر ببر بگوی که امیر المؤمنین بخدمت شما معروض میدارد که ما در این وقت در ضیق و عسرت معاش - میگذرانیم ان شاء الله تعالی همین که جز این زر از ولایت و مصر برسد البتّه حصّه در سدّ شما بزودی بشما رسد. من در آن زمان در پیش روی ایشان برخاستم و گفتم یا امیر المؤمنین شما أبناء مهاجر و أنصار و سایر قریش و بنی هاشم غیر ذی اعسار و کسی را که حسب و نسب او را نمیدانید بلکه نمی شناسید که از کدام ولایت و دیار است پنج هزار ریال اعطاء و احسان مینمائید و موسی بن جعفر که تعظیم و اجلال او از همه کس بیشتر نمودید دوست دینار که أحسن عطیّت تو از عطایائی که بسایر الناس نمودی بموسی بن جعفر احسان و اعطا فرمودی این عطیه نه سزاوار از تو و نه درخور اوست. پدرم گفت: اسکت لا امّ لک مادرت مباد ساکت شوید بدرستی که اگر من زیاده باو اعطا و احسان نمایم که ضامن او می شود از آنچه من ایمن از او نیستم که فردا بروی من صد هزار شمشیر از شیعیان و موالیان او برسد، و فقراء اهل بیت او بر من زنند. ای پسر در هنگام بسط ایادی داعین ایشان سلامتی برای من و تو آسان نیست.

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در روضه نبی اکرم ص]

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در روضه نبی اکرم ص] (از شخصی معتبر منقول و مشتهر است که چون هارون الرشید داخل مدینه با سکنه گردید متوجه زیارت نبیّ الرّحمه شد و در آن وقت قبایل اعراب نیز بواسطه ادراک ملاقات هارون از اطراف و اکناف بمدینه خلاصه و زبده اولاد عبد مناف بلکه در روضه و مطاف او حاضر شدند در آن اثر هارون الرشید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷ محض برای اظهار شرف و فخر خود تقدیم بقبر سیّد البشر نمود و فرمود السّلام علیک یا رسول الله، السّلام علیک یا ابن عمّ و باین زیارت نبیّ المختار اظهار افتخار بر غیر خود از حضار مطاف سیّد الأبرار نمود. حضرت أبو الحسن موسی علیه السّلام در آن مقام حاضر بود و از مطلب هارون الرشید عالم و مطلع گردید پیش روی رسول صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و گفت: السّلام علیک یا رسول الله، السّلام علیک یا أبة. هارون الرشید چون این کلام از حضرت أبو الحسن علیه السّلام شنید رویش متغیّر گردید و اثر غیظ از رنگ روی و جسم هارون در محضر آن حشم ظاهر و هویدا شد. و از حضرت ابی الحسن موسی الکاظم علیه السّلام مرویست که آن امام الهمام علیه الصّیله و السّلام فرمود که: من چون ابیات که از مروان بن ابی حفصه است شنیدم دانستم که اکثر عامّه عالم بحقایق امر حقّ اند لیکن کتمان آن نمودند و آن ابیات اینست: شعر: أتى یكون و لا یكون و لم یکن لبنی البنات وراثه الأعمام کان التّراث لبنی البنات و لم یکن للمشرکین دعا یم الاسلام لبنی البنات نصیبهم من جدّهم و العمّ متروک بغیر سهام ما للتّطبيق و للتّراث و أنّما سجد الطّلیق مخافه الصّیصام و بقی ابن ثلثه واقفا متلذّذا فیهِ و یمنعه ذوی الأرحام إنّ ابن فاطمه المنوه باسمه حاز التّراث سوی بنی الأعمام

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر محمد بن الحسن و بر ابی یوسف]

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر محمد بن الحسن و بر ابی یوسف] محمد بن الحسن از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام در محضر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸ رشید در مکه پرسید که یا موسی بن جعفر محرم را آیا جایز و درخور است که محمل خود را تظلیل کند؟ حضرت موسی علیه التَّحِيَّة و الثَّناء فرمود که: در حالت اختیار جایز و سزاوار نیست. محمد بن الحسن گفت: آیا محرم را جایز است که مشی در تحت الظلال در وقت اختیار نماید؟ آن امام الاکرام گفت: نعم. محمد بن الحسن چون این سخن از حضرت أبو الحسن (ع) شنید فی الفور خندید. امام المؤمن گفت: یا ابن الحسن تعجب از سنت رسول حضرت - مهیم می نمائی و سخریه و استهزاء بآن میفرمایی؟ نبی الاکرم کشف ظلال در احرام خود نمود لیکن در هنگام که محرم بود مشی در تحت الظلال آن رسول ایزد متعال فرمود یا محمد احکام ایزد علام قیاسی نیست تا بعضی آن را قیاس ببعضی دیگر توان نمود، هر که قیاس کند در این طریق و سبیل که بی شبهه آن جاهل مضل است از سواء السبیل. محمد بن الحسن بعد از استماع این سخن ساکت و مبهور گردید به نوعی که در هیچ باب قدرت رجوع بسؤال و جواب نداشت بلکه از آن مجلس برخاست و راه خود برداشت. و میان أبو یوسف و حضرت ابی الحسن علیه السلام نیز مثل این سخن سانح و جاری در حضور مهدی خلیفه گردید و آن مقدمه چنان بود که حضرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹ موسی کاظم علیه السلام بنا بر التماس و استدعای مهدی از ابا یوسف سؤال مسائل که اصلاً أبو یوسف را بر آنها اطلاع نبود نمود، مهدی چون دید که ابی یوسف را اصلاً از اسئله حضرت موسی کاظم علیه السلام اطلاع و علم حاصل نیست بابی یوسف اشارت نمود که تو از موسی کاظم علیه السلام نیز چیزی پرس. در آن وقت أبو یوسف گفت: یا ابا الحسن موسی (ع) مرا اراده سؤال - مسائل از شماست. آن حضرت (ع) فرمود که: بیار از سؤال آنچه در یاد داری که من نیستم چون تو از علم عاری أبو یوسف گفت: یا موسی کاظم چه میگوئی در تظلیل سایه از برای محرم آیا جایز و رخصت است؟ امام موسی کاظم فرمود که: جایز نیست. أبو یوسف گفت: آیا میتواند خیمه برپا کند و در آنجا ساکن شود؟ آن حضرت فرمود که: نعم در ساعت أبو یوسف بیمعرفت گفت: آیا فرق میان این و آن ظاهر، و عیان است؟ حضرت امام (ع) گفت: یا ابا یوسف چه میگوئی در زن حائض آیا بعد از قطع خون و نقا نماز را قضا میکند یا نه؟ أبو یوسف گفت: که نه. امام گفت: قضاء صوم مینماید؟ گفت: نعم قضاء صوم بر حائض لازم است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰ امام موسی علیه السلام فرمود چرا. أبو یوسف گفت: در شرع حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمد. حضرت امام المؤمن أبو الحسن علیه السلام فرمود که: این نیز مثل آن است. در آن حال مهدی گفت: یا ابا یوسف ترا نمی بینم که در مباحثه و مکالمه با موسی کاظم کاری توانی ساخت و با او بجدا پرداخت. أبو یوسف گفت: یا امیر المؤمنین موسی کاظم مرا بدلیل و حجة انداخت ساکت شدم.

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر مرد مؤمن در ظن به برادری که تقیه نمود]

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر مرد مؤمن در ظن به برادری که تقیه نمود] از حضرت أبو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که شخصی از خواص شیعه در مجلس حضرت موسی بن جعفر (ع) حاضر شد با کمال اضطراب و بنوعی میلرزید که گویا مرتعش است چون امام الاکرم حال آن مؤمن مکرم را بغایت نامنتظم دید مجلس از اغیار خالی ساخت و تفحص احوال او پرداخت و از او وجه ارتعاش پرسید. گفت: یا بن رسول الله (ص) مرا هیچ گونه خوف و اشتباه نماند در آنکه فلان بن فلان در اظهار اعتقاد وصیت و امامت تو کاذب است زیرا که نفاق شقاق آن شقی منافق بر من مانند صبح صادق ظاهر و عیان گردید. حضرت موسی علیه صلوات الله تعالی فرمود که: حقیقت این امر چگونه بود؟ آن مؤمن گفت: یا ولی ایزد معبود امروز من بآن تیره روز داخل و حاضر مجلس فلان گشتیم و در پیش آن مرد شخصی از اکابر اهل بغداد حاضر بود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱ صاحب

مجلس برفیق من گفت: یا فلاں زعم تو آنست که موسی بن جعفر امام خلقان و پیشوای انس و جانست نه اینکه الیوم بر سریر خلافت متمکن و حکمش بر عجم و عرب نافذ و روانست بیقین این رأی و دین تو بر خلاف اهل اسلام و ایمانست. آن صاحب و شیعه تو در ساعت در جواب آن ناصبی شقی گفت من هرگز مثل این سخن نگویم بلکه میگویم و زعمم آنست که موسی بن جعفر امام نیست و اگر اعتقاد بر عدم امامت او نباشد بر من و بر آن کس که اعتقاد بر عدم امامت او نکند لعنت رب العالمین و لعن سایر مخلوقین و ملائکه أجمعین متواتر و متوالی الی یوم الدین باد. همان که آن کس این سخن از آن ناکس شنید گفت: جزاک الله خیرا و از آن بکسی که بشما مواسات نماید لعن کرد. حضرت موسی بن جعفر گفت: چنانچه ظنّ و گمان تو بر آنست این امر نه آنچنانست آنقدرست که صاحب از تو آفته و أعلم باین امر و مهمّ است اینکه آن مؤمن فرمود که: موسی امام نیست او آن موسی اراده نمود که امام نبود پس آنکه غیر آن موسی است او در این هنگام امامست آن مؤمن بهمین قول اثبات امامت من نمود و نفی امامت غیر من فرمود. ای عبد الله وقتی که توبه و استغفار بحضرت قادر مختار نمائی و این ظنّ از آن مؤمن زایل و از خود فرمائی از عهده این بیرون می آئی زیرا که این ظنّ نامؤمن تو بر آن مؤمن بمضمون صدق مشحون **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ** سبب نفاق و موجب گناه و شقاق و وسیله دوری از رحمت حضرت مهیم خلاق است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲ آن مؤمن خاصّ چون این کلام از آن ولّی بیچون علیه السلام استماع نمود بغایت غمگین و حزین گردید و گفت: یا ابن رسول الله مرا مال دنیا چیزی نیست تا آن مؤمن را بآن از خود راضی و شادمان گردانم لیکن شطر از ثواب عمل از عبادت و بندگی حضرت عزّ و جلّ صلوات بر شما اهل البیت و جزا و پاداشت لعنت من بر أعدای شما اولاد و أحفاد سید الرسل باو هبه بصدق دل نمودم. حضرت موسی علیه سلام الملک الغفار فرمود که: ای مؤمن نیکوکار الحال از نار بیرون آمدی و منخرط در سلک ابرار و اختیار شدی. و نیز از ابو محمد الحسن العسکری منقول و مروی است که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام فرمود که: یک فقیه از فقهای ما که یتیم از ایتام ما را که منقطع از مشاهده ما و محروم از صحبت کثیر البهجه و المنفعه ما شده باشد و او را بوسیله تعلیم ما یحتاج الیه نگاه از مکاره دارد او اشدّ است بر ابلیس از هزار عابد زیرا که همگی همّت و تمامی بهمت عابد وقایت و صیانت نفس اوست و بس بخلاف فقیه که همّت او با ذات نفس خود ذات جمیع بندگان ایزد تعالی و تقدّس است که همگی بندگان قادر سبحان را از دست ابلیس و باقی مرده شیطان بسعی او در حفظ و امان ایزد مّان باشد و این در نزد خدای واحد افضل است از هزار عابد بلکه از هزار هزار عابد. و در روایت آمده که حضرت موسی الکاظم (ع) بغایت خوش آواز و حسن القرائه و التلاوه بود و قرآن را بسیار بسیار خوش خواندی و آن حضرت فرمود که: روزی حضرت امام سید الساجدین زین العابدین (ع) تلاوت قرآن مینمود شخصی از آن کوچه که خانه آن یگانه گوهر ولایت در این مقام بود عبور مینمود چون بمحاذی دولترای آن امام وری رسید و آواز تلاوت قرآن آن امام زمان بگوش آن مؤمن رسید بیهوش گردید از حسن صوت آن امام علیه السلام و اکثر ائمّه بلکه تمامی آن اعیان حسن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳ الصّوت بود. چنانچه حضرت موسی الکاظم علیه السلام فرمود که: اگر امام چیزی از آنچه از حسن الصّوت و غیر آن در پیش ایشان است ظاهر و بیان آن نمایند هیچ احدی از مردان بی شبهه و گمان متحمّل آن نتوانند شد. شخصی بآن حضرت گفت: نه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نماز بمردم میگذارد و آواز مبارک بقرآن بلند میگرداند؟ آن حضرت فرمود: بلی چنین بود اما رسول معبود حمل آن جماعت که در عقب نبی الرّحمه بودند بقدر قدرت و طاقت ایشان مینمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام البرایا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التّحیّه و الثّناء در توحید و عدل و غیر این مطالب بر مخالف و مؤالف و آجانب و اقارب

اشاره

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام البرایا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التّحیّه و الثّناء در توحید و عدل و غیر این مطالب بر

مخالف و مؤالف و أجنب و أقارب أفعال رضیه و أعمال مرضیه از آن بضعه سیّد البریه أكثر من أن تحصی و أزيد من أن تعدّ و تنهی است، اما چون مصنّف الكتاب أبو علی الطبرسی أسكنه الله تعالى فی الفردوس العالی در این کتاب التزام نمود که از احتجاج هر یک از حضرات ائمه اولیای قدیر سبحان و أوصیای رسول آخر الزمان آنچه بنظر ایشان درآمد بیان نماید.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مردی در حدوث عالم]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مردی در حدوث عالم] مرویست که مردی بخدمت حضرت امام البرایا أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و الدعاء حاضر شد و گفت: یا ابن رسول الله (ص) دلیل بر حدوث عالم چیست؟ امام (ع) فرمود که: دلیل حدوث وجود تست چنانچه پیشتر نبود و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵ الحال ذی حیات و موجودی، پس دانستی که خود سبب ایجاد نفس خود نشدی و تکوین و ایجاد تو از نفس تو نیست، و نیز کینونت تو از کسی که مثل تو بود نخواهد بود زیرا که تو و مثل تو چون در امکائیت مشترک و محتاجید، علّت ایجاد خود و دیگری نتوانند گردید چون انسان منخرط در سلک عوالم ثمانیه عشر ألف است و حدوث او ثابت شد، پس حدوث عالم نیز ظاهر و بین گردید

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر زندیق در وجود خداوند و صفات او]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر زندیق در وجود خداوند و صفات او] و از محمد بن عبد الله الخراسانی خادم الرضا (ع) مرویست که از زنداقه شخصی بخدمت امام الأتقیاء أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام حاضر شد و در آن حضرت جمعی کثیر حاضر بودند در آن اثر آن سرور روی مبارک بآن زندیق کافر آورده گفت: می بینی که اگر قول قول شما می بود و آنچه جمعی دیگر میگویند آنچنان نمی بود آیا نه ما و شما در شرع مساوی و نیک انجامی بودیم و چنانچه أفعال و أعمال شما در عقبی موجب ضرر و وسیله دخول سقر است أعمال ما نیز بهمان نهج مضرّ مستمر می بود و حال آنکه هیچ ضرر برای نماز ما و روزه و اداء زکوات و باقی أفعال مبرّات که از ما در دار دنیا صادر و سانح گردید و از اقرار بیگانگی ذات حضرت واجب تعالی و تصدیق رسالت سیّد الأنبیاء نیز ضرر و نقصان بما نرسید و نخواهد رسید. زندیق چون این سخن از آن ولیّ حضرت مهیمن شنید ساکت، و مبهوت گردید. أبو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) فرمود که: ای زندیق پس قول حقّ قول ما باشد و آن بنوعی است که گفته شد در باب نماز و روزه و غیرهما که در اقامت آنها هیچ نوع ضرر متصور نیست بلکه اثر نفع آن بقول ایزد اکبر و حضرت پیغمبر در يوم الحشر بین و ظاهر گردد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶ آیا نه شما که اقدام بر آنها نمودید هلاک گشتید و ما نجات از عقوبات یافته مستحقّ ثواب در جنّات شدیم. زندیق گفت: رحمک الله یا أبا الحسن الرضا (ع) تحدید ذات خدای تعالی که باعتقاد شما خالق الأشياء است بیان نمائی که چگونه است و کیفیت و کمیت ذات کامله او بچه این است؟ حضرت (ع) گفت: و یلک یعنی ای زندیق چاه ویل که أسفل درکات - درک و مقام عذاب و سبیل است مسکن و موطن تو باد، که تو بر آن رفتی غلط و موجب عذاب و سخطست زیرا که او این این است بواسطه آنکه ذات او بود و این نبود و او کیف کیف است بجهت آنکه او بود، و هیچ کیف موجود نبود و او معروف و محدود بکیفوفیت و شناخت و مشهور باینوئیت نشود و ذات قادر تعالی و تبارک بطریق حواسّ مدرک و قیاس او بشیء و بی مقیاس متدرّک نگردد به واسطه آنکه خدای تعالی شیء لا کالاشیاست، یعنی چیزی است نه مشابه و مانند چیزها. مرد زندیق گفت: آنچه مدرک بحواسّ نگردد اطلاق لفظ شیئت و وجود بر آن نتواند نمود. حضرت أبو الحسن الرضا علیه صلوات الله تعالی فرمود که: و یلک یا زندیق چون عاجزست حواسّ بی اساس تو از ادراک خالق الأفلاک و الناس منکر ربوئیت حضرت أحدیت او شدی و امّا در وقتی که حواسّ ما از ادراک ذات واجب تبارک و تعالی عاجز و قاصر گردد بیقین تا زیاده تر گردد در وجود پروردگار با واجب الوجود بآن که چیزیست بخلاف اشیاء. زندیق گفت: یا أبا الحسن مرا خبر ده از ذات حضرت

مهمین که از چه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷ وقت ظاهر و بین گردید. حضرت علی الرضا فرمود که: تو مرا خبر ده که کدام وقت بود که ذات معبود نبود تا من ترا خبر دهم که ذات قادر از کدام وقت پیدا و ظاهر گردید. آن مرد گفت: دلیل بر وجود ذات ایزد علّام کدام است. حضرت ابی الحسن الرضا (ع) فرمود که: من چون نظر در جسد، و پیکر خود کردم و دانستم که مرا بی شبهه و گمان قدرت و توان زیادت، و نقصان در عرض و طول و رفع مکان و خیر منفعت و فواید بآن نیست بر من واضح و عیان شد که این بنیان را احتیاج تمام است به بانی. پس اقرار بذات واحد سبحانی کردم با آنچه مشاهده آن نمودم از مبصرات از دوران فلک و حرکات ایشان و سحاب و علامات و تصریف ریح و آیات و اجراء شمس و قمر و نجوم و سایر مشاهدات و غیر اینها از آیات و عجائب که دیدم دانستم که تمامی آنها را مقدر و منشی در کار است. مرد زندیق گفت: یا ابا الحسن پس چرا حاشه بصر ادراک ذات واحد اکبر نمینماید. حضرت امام المؤمن أبو الحسن الرضا علیه السلام گفت: تا فرق میان خالقان و ذات ایزد اکبر ظاهر و عیان گردد زیرا که خلق واجب تعالی و تبارک بجامه ابصار ایشان مدرک گردد بخلاف ذات حضرت خالق الأرض و السموات که آن أجل و اتم و ارفع و اعظم از آنست که مدرک ببصر ذی هیولی و عنصر و محیط توهم و مضبوط بعقل هیچ عاقل گردد. زندیق گفت: یا ابا الحسن حدّ حضرت مهمین برای من نکردي. أبو الحسن علیه السلام فرمود که: هیچ حدّ او را نیست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۸ آن مرد گفت: چرا؟ امام علیه السلام فرمود که: هر محدود متناهی است و هر چه احتمال - تحدید دارد متحمل زیاده است، و هر چه متحمل زیاده باشد نیز متحمل نقص است و احتمال زیاده و نقصان در صفات قادر مئان واقع و عیان نیست پس معبود غیر محدود و نه متزاید و نه متناقص و متجزی بود. زندیق گفت: مرا خبر ده یا ابا الحسن علیه السلام از قول شما آنچه گوئید که خدای عظیم لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است و حال آنکه سمیع - نیست الا باذن و بصیر نیست مگر بچشم و لطیف نیست الا بعمل و حکیم نیست مگر بصنعت اشیاء از روی وفور عقل و ذکا. أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: لطیف از ما بر جدّ و تعریف صنعت فعل است. آیا نمی بینی هر گاه شخصی چیزی را نیکو فرا گیرد پس او الطاف در أخذ آن چیز نموده چه آن را خوب و نیکو فرا گرفته از اینجاست و میگویند فلانی در صنعت عمل بغایت لطیف و بی بدل است فکیف نتوان خالق سبحان را لطیف جلیل گفت: که داخل گردانید در خلق خلق لطیف جلیل و ترکیب نمود در حیوانات ارواح ایشان را و خلقت و ایجاد هر جنس را مبین جنس دیگر گردانید در صفت و صورت بنوعی که بعضی از آن مشابه بعضی دیگر به هیولی و پیکر نیستند، پس هر یک از خلقان لطف جداگانه از حضرت ایزد یگانه یافتند چه در ترکیب صورت هر خلق قوی و ضعیف و حقیر لطف از خالق لطیف حیّز تصدیر یافته پس لطیف باشد. بعد از آن ما نظر بسوی اشجار و حمل آن نمودیم از آنچه طیه مأكوله الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۹ هستند از اشجار و از غیر مأكوله آن دانستیم که خالق ما لطیف است، گفتیم واجب تعالی لطیف است نه مثل لطف خلقان در صنعت ایشان و گفتیم سمیع است بواسطه آنکه اصوات خلائق از عرش اعلاء تا تحت الثری بر او غیر مخفی بلکه ظاهر و هویداست از مورچه و اکبر از آن در دریا و خشکی بیابان بر و پوشیده و پنهان نیست و لغات ایشان نیز برو مشتبه بی شبهه و گمان نیست پس از آن گفتیم که سمیع است اما نه باذن و اینکه گفتیم بصیر است اما نه ببصر زیرا که اثر مورچه را که در شب تاریک بر سحما گذشته باشد می بیند بر صخره سوداء و دیب نمله را در شب دجنه مظلّمه می بیند و مضار و منافع آنها را ملاحظه می کند و شغار و فراخ و نسل آن را در هر مقام و مکان می بیند پس بواسطه این گفتیم که او بصیر است اما نه بمثل بصارت خلایق. راوی محمّد بن عبد الله الخراسانی گوید که: آن مرد از خدمت آن حضرت علیه السلام دور نشد تا آنکه مسلمان شد و در این مقام بغیر آنچه مذکور گردید کلام است. و در خبر دیگر از آن امام الجنّ و البشر مروی و مشتهر است که حضرت الله تبارک و تعالی مسمی است بعالم بغیر عالم حادث که بآن دانا به حقایق اشیاء گردد بلکه لفظ علم و اطلاق آن بحضرت واحد غفار استعاره است که به واسطه حفظ امور مستقبله و رؤیت و اطلاع بر آن بعاریت گرفته اند در آنچه بعد آنا فآنا مخلوق و موجود گردد اما خلق مسمی بعالم از جهت حدوث علم است بچیزی که قبل از آن جاهل بود بآن و بسا باشد که علم خلایق بأشیاء از ایشان مفارقت نماید پس از آن

علم بجهل مبدل گردد و حضرت حق عزّ و جلّ مسمّی بعالم است بواسطه آنست که هرگز علم ایشان منقلب به جهل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۰ نگردد، پس خالق و مخلوق در اسم عالم جامع و مشترک باشند لیکن در تعیین معنی مختلف اند. و دیگر آنکه خدای تعالی عالم قایم است اما نه بمعنی انتصاب و راست ایستادن بساق است، چنانچه همه اشیاء قایم بقوایم اند لیکن حضرت ایزد مهیم جبار اخبار نمود قایمست بجز آن امر و حافظ و ساعی بانصرام آنست، چنانچه میگویند فلان قایم بامر ما است و خدای عزّ و جلّ قایمست بر همه نفس بآنچه مکتسب هر کس است و نیز عزیز عالم قایم بر کلام همه انامست و قایم به معنی کافی نیز آمده چنانچه گوئی بشخص که قم بامر کذا و کذا یعنی باید که فلان شغل و فلان عمل بسعی تو کفایت یابد و اختلال بر آن راه نیابد اما قایم از ما خلق الله تعالی کسی را گویند قایم بساق و منتصب بقوایم بود باتفاق پس ما جمع اسم نمودیم و جمع معنی نمودیم. و اما خیر آن کسی را گویند که هیچ شیء از او پوشیده و پنهان و به معونت از اطلاع او بر او نباشد و خبرت برای تجربه و اعتبار بأشیاء نیست تا آنکه از تجربه و اعتبار علم برای ذات ایزد جبار بهم رسد. و اگر آن اعتبار و تجربه بحیز اصدار نرسد آن علم نیز بهم نرسد زیرا که هر کرا کارش چنین بود آن جاهل بتعین بود و الله تعالی لم یزل و لا یزال خیر از مردمان و مستخبر از احوال ایشان بالغدوّ و الاصال است، پس ما جامع اسم خیر با خبرت سمیع و بصیریم لیکن مختلف در معنی خیریم. و اما ظاهر که اطلاق آن بر واحد قادر نمایند نه بمعنی آنست که ایزد تعالی بر بالای اشیاء بوسیله رکوب بر فوق اشیاء و قعود بر آنها ظاهر و هویدا گردد بلکه بواسطه قهر و غلبیت واجب تبارک و تعالی بر اشیاء و تسلط قدرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۱ بر همگی آنها او را ظاهر گویند مثل آنکه مردی گوید که: ظهرت علی أعدائی و أظهرت علی خصمی. یعنی: ظفر بر دشمن یافتیم و حضرت الله تعالی از روی لطف و کرم مرا بر خصم مظفر و مکرم گردانید ظهور الله تعالی بر اشیاء بهمان انجام است و وجه دیگر در معنی ظاهر آنست که واحد اکبر ظاهر است از برای کسی که- شناخت ذات او نماید و بر آن کس مخفی و پنهان نیست بمکان دلیل و برهان بر وجود ایزد سبحان در جمیع آنچه تدبیر و صنعت آن بقدرت کامله و ارادت شامله ظاهر و عیان گردانید از آنچه مرئی و مبصر صاحب رؤیت و بصر گردد پس کدام امر ظاهر أوضح و أظهر امر از خدای تبارک و تعالی جلّ ذکره باشد زیرا که تو مقدم بر صنعت و اراده او بهر جا که توجه کنی نیستی و از آثار خالق خلق مئان در توحید آنست که ترا مستغنی از سایر خلقان گردانید اما ظاهر در نزد ما خلاق چیزی بارز بنفس و معلوم بمجد هر کس بود پس ما بی شبهه تلبس با حضرت تعالی و تقدس جامع و مشترک در این اسمیم لیکن در معنی جامع و شریک نیستیم. و اما باطن که اطلاق از حضرت مهیم جایز است آن معنی استبطان مر اشیاء نیست آن امر مغور بلکه مستور در آن چیز بود لیکن اگر استبطان برای اشیاء بود البتّه آن استبطان از حضرت قادر سبحان بود از روی حفظ و علم و تدبیر و حکم مثل قول جاهل بطنّه بمعنی خبرته است یعنی من مخبرم از او و عالم بمکنون سرّ او و باطن در پیش خلقان امر غابر و مستتر در چیزی را گویند، پس ما در اسم جامع در معنی مختلفیم با حضرت ایزد کریم. و همچنین است جمیع اسماء اگر چه ما موسوم در همه آن نیستیم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۲

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر بنی هاشم در فضیلت خود در حضور مامون]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر بنی هاشم در فضیلت خود در حضور مامون] منقول و مرویست که در هنگام که مامون عباسی اراده کرد که حضرت امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء را بعد از خود متولّی امر خلافت و خلیفه امت گرداند در آن اثر امر و حکم بجمع تمامی بنی هاشم در محضرا و نمود چون همگی آن مردم در آن مجمع جمع گشتند مامون آنچه باعتقاد خود در ضمیر مکنون داشت پرده از روی آن برداشت و گفت: ای بنی هاشم من در خاطر دارم که حضرت امام الأتقیاء أبو الحسن الرضا ع را بعد از خود متولّی و متصدی امر خلافت امت گردانم. بنی هاشم حسدی بر آن امام ع داشتند گفتند عجب است از شما مر جاهل که أصلا او را در تدبیر امر خلافت اطلاع حاصل نیست چون خلافت امت از روی احسان مکرمت باو عنایت

و مرحمت فرمائی رحم بحال امت آر و این شغل خطیر باو مسپار. مأمون چون این کلام از بنی هاشم شنید گفت: من او را خواهم طلبید و شما خواهید دید و دانست که جاهل کیست از آنچه سؤال دلیل کنند او بر آن دلیل واضح و عیان بیان نماید. اما چون آن سرور در آن محضر بعد از طلب مأمون حاضر شد همان که بنو هاشم را نظر بآن امام جنّ و بشر افتاد گفت: یا أبا الحسن الرضا علیه السّلام التماس و استدعا از شما آنست که این منبر را بنور قدوم سعادت لزوم منور گردان و از برای ما انتصاب و بیان علم نمای که ما عبادت و بندگی واجب تبارک و تعالی بآن علم حقیق کما ینبغی و یلیق بر وجه تحقیق بجای آریم. آن امام شفیق بعد از صعود منبر مدّتی سر پیش داشت و با هیچ احدی از مردم تکلم ننمود، الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۳ پس آنگاه برخاست و راست بایستاد و حمد و ثنای خدای تعالی و نعت و تحیت سید الانبیاء محمد المصطفی با کمال فصاحت و بلاغت مؤدّی فرمود بعد از آن آن ولیّ الله گفت: یا معشر عباد الله اوّل عبادت و تحسین بندگی و طاعت حضرت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شناخت و معرفت اوست و أصل معرفت توحید و اقرار بیگانگی ذات باریست و نظام توحید منتظم بذات عبارت از نفی صفات از ذات خالق الموجوداتست زیرا که عقل کامل شاهد عدل است بر آنکه هر صفت و موصوف مخلوقست و بشهادت هر مخلوق بر خالق او که از صفت و موصوف نبود و شهادت آنکه هر صفت موصوف بیکدیگر مقرر و مشعوفند و بشهادت هر مقرر بحدوث و بشهادت حدوث بر امتناع از لیت، یعنی بشهادت آنکه هر امر حادث ممتنع از وجود ازلیست. و بشهادت ازل ممتنع از حدوث ظاهر و بین و واضح و روشن گردید که ذات مهیمن مجید معروف بتشبه نگرده و آنکه حضرت حقّ سبحانه و تعالی بیان کنه یافت بی شبهه و گمان او را نیافت و هر که مثال بواسطه ذات بیمثال او ثابت گرداند بی التباس شبهه و احتمال آن کس بذات متعال نرسید و نیز تصدیق بذات حضرت واجب الوجود نمود آنکه او را منتهی بوقت نمود و حمد ذات ایزد احد بحمد لایق و سپاس موافق ننمود هر که در هنگام حمد اشاره به سوی او نمود و بی شبهه یقین اراده ذات ارحم الراحمین نکرد. آنکه او را تشبیه بچیزی نمود و حضرت عزّ و جلّ را هیچ تذللّ از نقص، و مماثلت بجوهر و عرض نیست و اراده ذات قادر عالم ننمود آنکه در او توهم نمود و هر معروف و مشهور بنفس خود مصنوع و مردود است بحسّ و هر قایم سوای ذات عزیز عالم معلول است لیکن عزّ و جلّ بصنع مصنوعات و ابداع ممکنات و اختراع الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۴ مخلوقات استدلال کنند بقول ذات او و بعقل و خبرت اعتقاد بمعرفت ربّ العزّت و بفکرت اثبات حجت او نمایند. حضرت خالق ایجاد خلاق و تکوین و خلقت خلق نمود تا حجاب میان این موجودات و حضرت واجب الوجود شاهد و مشهود بود ایزد منّان مفارقت و مابینت با خلقان نمود تا الفت میان ربّ البریه و امت نبود و ابتداء و اختراع و ایجاد خلقان از حضرت قادر سبحان دلیل و برهان واضح و عیان است بر عجز هر مبتدا غیر از واجب تعالی و اثبات اختصاص ذات اُحدیّت به ابتداء نیست و اینکه خلّاق الموجودات خلاق را ادوات گردانید این دلیل واضح و مبّین است بر آنکه ادوات از اراده بحضرت ارحم الراحمین نیست زیرا که ادوات از جهت تتمیم مادیاتست و چون اینها مشهودند بر آنکه هر چه ذی موادّ هستند محتاجند و حضرت الله تعالی غنیّ است و أصلاً محتاج در ذات و در صفات نیست، پس ادوات را بحضرت راه نباشد و اسمای او تغییر و أفعال ذو الجلال تفهیم و ذاتش حقیقت و کنهش سبب مفارقت میان بنده او و ربّ العزّت است و غیور کریم غفور تحدید از برای ما سوای او است. پس آنکه طلب بیان صفات ذات واهب العطیات نماید آن کس جاهل است و آنکه او را تمثیل صفت کند آن متعدّی متفرّط از بیان حقیقت صفت عزّ و جلّ غافل است و آنکه عزیز مهیمن را مکین بکنه داند آن خاطی از اعیان اهل معاصی است. و آنکه گوید حضرت الله تعالی بجه کیفیت است پس آن کس تشبیه ربّ العزیز بچیزی نمود. و آنکه گفت: که بر وجود واجب الوجود دلیل چیست آن کس ذات تعالی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۵ و تقدّس را معلول از علّت مؤسّس داند و حال آنکه ذات اقدس واجب تعالی و تقدّس علّت ایجاد هر نفس است. و آنکه گوید که: ذات معبود از چه وقت بود آن جحود را شناخت، و معرفت بحال واجب الوجود نبود و ذات او را بوقت موقت نمود. آنکه گوید حضرت واجب الوجود از برای چه بود او برای او تضمین نمود. و آنکه گفت: حضرت الله تعالی از چه وقت بود آن غافل ذات غنیّ کافل را منتهی بمکان و بنهایت محلّ نمود. و آنکه گوید: ذات ایزد علّام تا

کدام وقت خواهد بود آن بیرویت مدّت و غایت بواسطه خالق البریه ثابت نمود. و آنکه او را ذی غایت داند پس او را صاحب غایت شمارد و هر که او را ذی- غایات داند البتّه آن کس او را مجرّاً گرداند و هر که او را ذی أجزاء داند بیشبّه ذات او را بآن متّصف گرداند و آنکه او را بصفات موصوف نمود پس آن کس ذات تعالی و تقدّس را تعریف بحدّ فرمود و هر که او را تحدید بحدّ نمود پس البتّه آن کس در ذات تعالی و تقدّس ملحد گردید و ذات حضرت معبود چنانچه به تحدید احدی محدود نشود همچنان بتغییر مخلوق متغیّر نگردد. و حضرت ایزد احد است بغیر تأویل عدّت و ظاهر است نه به تأویل مباشرت متجلی است، اما نه بطلب مشاهده و رؤیت باطن است لیکن نه باستبطان مزایلت و مابین است بخلقان اما نه ببعد مسافت و دوری آن قریب است اما نه بقربت بلاد و مدّت، لطیف است اما نه بتجسّم، موجود است لیکن نه بعد عدم، فاعل است نه باضطرار، بلکه باراده و اختیار، مقدّر است نه بحول و فکرت، بلکه از روی قوّت و قدرت. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۶ مدبّر است، اما نه بحرکت، بل بمجرّد قصد و ارادت، و مرید است نه به همامت، و شائی است نه بهمت، مدرکست نه بمجسّت، سمیع است نه به آلت، بصیر است لیکن نه بادات بصارت، وقت از اوقات را باو مصاحبت نیست و هیچ مکان از امکانه را باو تضمّن و کفالت بی ذات او را ادوات مقیّد نگرداند و اوقات بر هستی ذات و کینونت او نیستی نداند و نتواند سنات و نوم و صفات رسوم بر ذات حیّ قیوم راه ندارد وجود وافر الجودش بر قدم صفت سبقت، و تقدیم دارد. ابتداء او ازلیّت اوست و بقایش دوام سرمدیّت او، و چون حضرت بیچون تشعیر مشاعر و ذمّ و تحقیر ارباب شعر نمود دانسته شد که شعر بذات ایزد اکبر سزاوار و درخور نیست و بتجهیر جواهر معروف و ظاهر گردید که أصلاً جوهر را بذات غنیّ قادر رابطه مقرّری و بوسیله مضادّات بین الأشياء و التیام الفت در میان آنها ظاهر و هویدا شد که ذات ملک تعالی را ضدّ و همتا نیست و به ذریعه آنکه ایزد مئان اقتران بین الامور نمود معروف و مشهور شد که قرین به حضرت أرحم الراحمین نی. و حضرت ایزد اکبر ظلمت را بنور منور گردانید و جلالیه از بهت مقرّر داشت یعنی کشیدن شیر از پستان موافق و لائم دانست و جمود یعنی خشکی، و بستگی را بتراوت طری و نصارت بخشید و محبّت را بحرارت اضافت نمود تألیف فیما بین أشياء متعدایه نمود و تفریق میان متداینات و بوسیله تفریق أشياء همه چیز را مایل متفرّق آنها نمود و بتألیف و التیام تمامی آنها را بر مؤلف ظاهر فرمود و از اینجاست قول بیچون وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. پس تفریق میان تمامی قبل و بعد نمود تا معلوم شود که آن قبل را قبل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۷ از برای او نیست و آن بعد بعد از برای او و از رؤیت و مشاهدت غرایز أشياء دلیل است بر آنکه غریزی نیست از جهت مغرّز آنها سوای عزّت ذاتی و تفاوت أشياء نیز برهان ظاهر است بر آنکه مفوّت آن را تفاوت در ذات نیست و اخبار مخبر بقرّ و استقرار از أشياء موجوده ازلیّه و ابدیّه هر یک را بوقت لایق و اوان موافق آنها دلیل حقّ و برهان صدقست بر آنکه وقت از برای موقت آنها نیست زیرا که او در ازل و ابد بوده و خواهد بود. حجاب و خفاء بعضی أشياء از بعضی دیگر دلیل روشن و برهان ظاهر است بر آنکه بر هر احدی معلوم گردد که هیچ حجاب میان حضرت مالک الرقاب و بندگان او نیست. معنی ربوبیّت از جهت ربّ الأربابست چه او مربوط هیچ احدی نبود و حقیقت سزاواری الهیّت ثابت برای ربّ العزّت است زیرا که مألوه کس نبوده و معنی عالم مقرّر از برای ایزد اکبر است، چه ذات خدای تعالی و تقدّس مشهور و معلوم هیچ کس نگشته و معنی خالق نیز ثابت برای خدای حقّ یعنی موجد خلایق است چه او مستحقّ این معنی است بجهت آنکه او مخلوق کس نیست، و تأویل سمیع از برای حضرت سمیع اوست چه او مسموع کس نبود. چون زعم بعضی از أصحاب ملل آنست که حضرت عزّ و جلّ تا ایجاد خلایق و ارتزاق خلق ننمود خالق و رزاق نشد و این رای مستحسن حضرات أئمه الهدی نبود لهذا آن امام البرایا فرمود نه آنست که حضرت مهیمن سبحان از آن زمان که ایجاد خلقان نمود و احداث برایا فرمود: مستحقّ معنی خالق و معنی بارئیت گردید چه اگر چنین بودی بایستی بنوع از انواع اشارات- لفظیّه که مؤید آن بودی بیان نمودی و حال آنکه لفظ مذ که از اشارات لفظیّه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۸ است اعانت آن کلام ننمود و لفظ قد الصاق بابت و جزای او نفرمود و لفظ لعلّ حاجت آن عمل و کلمه متی نیز آن را موقت بوقت و محلّ شده و نیز لفظ زمان و حین شامل آئین او نگشته و ایضا لفظ مع که دلالت بر اتّصال دارد بر مقارن و متّصل آن

نشده زیرا که اوقات نفس خود را شناساند و آلات اشارت بنظایر نماید و در آشیائی که فاعل آن ظاهر و هویدا باشد لفظ منذ موضوع از برای قدمت در أمثال آن محالّ ممتنع الاستعمال است و قد ازلت حامت اشیا از زوال و فناء نماید و لولاء تکمله موضوع از جهت تکمیل بیان احيان استکمال معنی آن بلا زیاده و نقصان فرماید. پس هر یک از ألفاظ قد و کلمات منذ و غیرهما دلالت بر معرفت حقایق اشیاء در ازمان و ایجاد مابینت هر یک آنها دارد پس آنها از مبتیات بمعربات آیند یعنی از فساد بصحّت گریند و حقایق خود را کما ینبغی و یلیق ظاهر گردانند بوسیله این اشیاء ذات صانعش متجلّی بقول و بسبب حقیقت اینها وجود اقدسش محتجب از رؤیت بنزد ارباب عزّ و قبول است. اوهام بسوی اشیاء متحاکم است و از اشیاء اثبات غیر یعنی ذات واجب تعالی ظاهر و هویدا است بلکه از اشیاء انبساط دلیل وجود و هستی ربّ جمیل و استقصای صفات ایزد جلیل است و باین اشیاء بزبان اقرار بمعروف و بعقول تصدیق و اعتقاد بحضرت ربّ العباد و اقرار بکلمه ایمان بایزد سبحان ظاهر و عیان کنند و دیانت ثابت نیست مگر بعد از معرفت حضرت ربّ العزّت و معرفت حاصل نگردد و الا باخلاص و اخلاص با تشبیه صحیح نیست زیرا که نفی اُضداد ربّ العباد با صفات تشبیه میسر بلکه سزاوار و درخور نیست آنچه در خلق موجود بود در خالق موجود نبود و جمیع آنچه ممکن است در خلق مصنوع الاحتجاج، ج ۴، ص: ۴۹ همه آن از خالق صانع ممتنع و موضوع است و حرکت و سکون بی شایبه چرا و چون بر حضرت بیچون جاری و ساری نیست، چگونه اجرای چیزی بر حضرت مهیم عزیز جایز و عیان تواند بود که قادر معبود اجرای آن خود به خلقان نمود باو اعاده در ذات فایض البرکات نماید آنچه که ایزد تبارک و تعالی ابتداء در ایجاد آن چیز در اوّل فرماید و اگر حال بدین منوال باشد هر آینه ذات او متفاوت و کنه او جاری در حرکت آید. و ممتنع از معنی ازلت گردد و اما چون از جهت حضرت باری سبحانه و تعالی معنی غیر باری مبروء موجود و امام عالم بحقیقت بهم رسید هر آینه باید که حقایق اُسمای مهیات ازو پرسید زیرا که نقصان ظاهر و عیان بر ذات حضرت مهیم منان واقع بلکه لازم گردد و هر محلّ حضرت عزّ و جلّ ممتنع از حدوث در مکان و محلّ نبود. پس در این وقت و محلّ حضرت ایزد لم یزل مستحقّ معنی ازل نگردد و چگونه تواند بود آنکه امتناع قبول از انشاء غیر خود نتواند نمود آن کس ایجاد و انشاء اشیاء خلق هر کس تواند نمود و هر گاه حال حضرت لا اِلهَ اِلَّا اللهُ چنین بود هر آینه بیقین بر ذات صانع ربّ العالمین آیه مصنوع قایم گردد و بعد از آنکه مدلول علیه بود دلیل شود. بناء علیه قول او را در محال افعال و أعمال حجت نماند و مسأله را جواب صواب از حضرت ایزد وهّاب در آن وقت ممکن و میسر نیست و أصلاً در معنی الله هیچ نوع تعظیم و در انکار و بدی او از امر حقّ ضمیم نخواهد بود و از او اخبار نتوان داد مگر بامتناع اُزلی و ابتداء در میان حقیقت صفات ذات او نفرماید مگر از جهه آن چیزی که خواهد مبدء از برای آن شده ابتداء فرماید لا اله الا الله العلیّ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۰ العظیم. بخدای عالم قسم است که آن جماعت عدول از حضرت الله تعالی نمودند و از امر حقّ تفریط و تعدی فرمودند. بعد از آن امام الانس و الجنّ فرمود که: کذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعیداً و خسروا خساراً مبیناً و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین. چون حضرت امام علیه السّلام کلام در باب معرفت حضرت ایزد علّام به این مقام رسانید مأمون و سایر حضار را قدرت و قوّت انکار آن ولیّ ایزد مختار در آن کار نماند. مأمون گفت: یا أبا الحسن آنچه فرمودی حقّاً خلاف در آن نیست حال خلاق را این نصیحت کافی است بسعدت و اقبال از منبر نزول اجلال فرمائی حضرت امام المؤمن أبو الحسن علیه التّحیّه و الثّناء در آن وقت من غیر توقّف و امهال نزول از منبر نمود و رجوع بدولتسرای خود فرمود.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر سلیمان مروزی در مسائلی چند]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر سلیمان مروزی در مسائلی چند] از حسن بن محمد النوفلی منقول و مرویست که چون سلیمان المروزی متکلم خراسان بخدمت مأمون عباسی رسید خلیفه اکرام و احترام او بسیار نمود و به او صلات و عطایای بیشمار احسان فرمود و چون در آن زمان حضرت امام البرایا أبو الحسن الرضا (ع) در خراسان تشریف داشتند. مأمون روی بسلیمان آورده

گفت: یا سلیمان امسال از مزاید احسان حضرت مهیمن کارساز ابن عمّ علی موسی الرضا از حجاز آمده و کلام و أصحاب آن را بغایت دوست دارد و در اعزاز و احترام این طایفه سعی تمام به انصرام میرساند. البتّه شما روز ترویّه که هشتم ذی الحجه الحرام است بواسطه مناظره او بمنزل و مقام ما خواهید بود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۱ سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین من بغایت مستکرمم از آنکه در مجلس شما در محضر جماعت بنی هاشم از مثل او سخن و سؤال نمایم و نقص قدر و منزلت خود در نزد قوم ظاهر فرمایم چه اگر آن کس در مجلس با من متکلم گردد مرا از او کمی در کلام و سخن مستحسن نیست و از او باز نمی مانم تا آنکه او را منقطع گردانم چه اگر انقطاع او ننمایم در نزد قوم تخفیف خود و مأمون فرمایم. گفت: یا سلیمان من بواسطه آن توجه بشما نمودم که عالم و عارف و شاهد و واقف بحال شما در علم و قدرت و قوّت شما در تکلم و مطلب و مرام و مقصد تمام من از شما آنست که او را از یک حجت و بس ساکت و منقطع النفس گردانی تا او دعوی فضل و کمال در هر محفل و محال نکند. سلیمان گفت: چون خاطر مبارک امیر المؤمنین متوجه انقطاع و الزام اوست بنده را بجان منت است بنوعی او را ساکت و ملزم گردانم که تا در حیات باشد اراده تکلم و جدال در هیچ محفل و محال با ارباب فضل و کمال نکند یا امیر المؤمنین میان من و ایشان اجتماع نمائی و او را بمن گذار و در اعانت او با من تکلم فرمای. روزی دیگر مأمون بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام متوجه گشته گفت: یا ابا الحسن مردی از اهل خراسان که او یکی از اهل و أصحاب کلام است بلکه در آن باب بغایت مستعدّ و تمامست نزد ما آمده اگر بر شما گران نباشد بحشمت و سعادت بمنزل ما تشریف آرید و از آن منت بجان ما گذارید، در ساعت آن قبله اهل سعادت بسعادت برخاست و وضوء از برای عبادت- حضرت ربّ العزت بتقدیم رسانید و بمجلس مأمون نامأمون حاضر شد و چون الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۲ سلیمان مروزی در آن مجلس حاضر بود میان او و حضرت امام علی الرضا (ع) کلام در بدا بمعنی ظهور بتغییر مصلحت جاری و سانح گردید. و آن حضرت (ع) از قرآن آیات فراوان استشهاد بر آن آورد که آن صحیح و عیانست مثل قول خدای تعالی: اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، وَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ مَا يُعَمِّرُ مِنْ مَّعْمَرٍ وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ عُمْرِهِ وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ أمثال این آیات بسیار بیان فرمود. و سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین ان شاء الله تعالی من بعد از امروز منکر بدا نگردم و تکذیب بآن نفرمایم. مأمون گفت: یا سلیمان از ابا الحسن (ع) آنچه در خاطرت ظاهر و ممکن بود سؤال نمای لیکن بحسن استماع و بشیوه انصاف کلام ایشان را استماع فرمای. سلیمان گفت: یا سیدی چه میگوئی در حقّ آن کسی که ارادت ربّ العزه را مانند حی و سمیع و بصیر و قدیر آن را اسم و صفت ایزد اکبر گردانند و از اسمای واجب تعالی داند. حضرت امام الأتقیاء اَبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود یا سلیمان نه شما میگوئید که اشیاء موجود و مخلوق گردید از جهت آنکه ایزد معبود مشیت و ارادت ایجاد آنها نمود و هرگز نمیگوئید که اشیاء حادث و موجود شد بواسطه آنکه ایزد تعالی سمیع و بصیر است پس این دلیل است بر آنکه اراده ربّ جلیل مثل و مانند سمیع و بصیر و قدیر نیست. سلیمان گفت: یا سیدی حضرت عزّ و جلّ لا یزال و لم یزل مرید در ازل و ابد بود؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۳ اَبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا سلیمان پس ارادت او غیر او باشد؟ سلیمان گفت: نعم حضرت امام رضا (ع) فرمود که: یا سلیمان برای حضرت مهیمن سبحان اثبات غیر او نمودی که در ازل با او بود، یعنی چنانچه ذات او قدیم بود آن نیز قدیمست؟ سلیمان گفت: ما او را ثابت نمیدانیم. حضرت امام رضا علیه السلام گفت که: آیا آن محدث است؟ سلیمان گفت: آن محدث نیست. حضرت اَبو الحسن الرضا علیه السلام مسأله را بر او اعاده نمود و گفت: یا سلیمان البتّه آن محدث است زیرا که هر چه قدیم و ازلی نباشد محدث جدیدی خواهد بود چه اگر محدث نباشد هر آینه ازلی باشد و حال شیء از این دو وجه بیرون نیست. سلیمان گفت: ارادت او شیء را مثل سمع و بصر و علم او است به آن چیز. امام الأتقیاء یعنی: اَبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: پس اراده او از آن عبارت از نفس اقدس واجب تعالی بود؟ سلیمان گفت: نه امام (ع) فرمود: پس مرید مثل سمیع و بصیر نباشد. سلیمان گفت: جز این نیست که آنچه مسموع ما گردید آنست ارادت حضرت الله تعالی و تقدّس همان نفس علم واجب الوجود مقدّس است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۴

حضرت امام الرضا علیه السلام فرمود که: یا سلیمان معنی ارادت نفس او کدامست. آیا باعتقاد تو اراده نفس ایزد اقدس آنست که او اراده کرد که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ سلیمان گفت: بلی حضرت امام (ع) فرمود: پس باراده او سمیع و بصیر باشد؟ سلیمان گفت: نه حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: یا سلیمان بنا بر این قوم تو آنچه فرمودی که: اراده که سمیع و بصیر باشد آن را معنی نباشد زیرا که سمیع و بصیر بودن ایزد تعالی بوسیله اراده او نبود. سلیمان گفت: بلی بارادت حضرت رب العزت بود. در آن زمان مأمون و جمعی که در آن مجلس حاضر بودند به خنده در آمدند. و حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء نیز تبسم فرمودند و روی مبارک بحضار آورده گفت: ای یاران بمتکلم خراسان رفق و مدارا نمائید. پس سلیمان گفت: آیا در پیش شما حال من متغیر بحال دیگر گردید اگر چنین باشد نیز سهل است زیرا که بغیر حضرت عزّ و جلّ که متّصف بحال و محلّ نگردد و تمامی افراد بنی نوع انسانی را از این صفت ناپسند برائت ذمت حاصل نیست بلکه انتقال هر یک از افراد نساء و رجال از حال بحال دیگر به حسب عقل ممتنع و محال نی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۵ چون کلام باین مقام و محلّ رسانید منقطع و ساکت گردید. بعد از آن امام الانس و الجانّ أبی الحسن الرضا علیه سلام الملک- المّان گفت: من یا سلیمان اراده دارم که از تو سؤال مسأله نمایم. سلیمان گفت: جعلت فداک، فدای تو کردم سؤال کن. حضرت امام علیه السلام فرمود که: یا سلیمان خبر ده مرا که تو و أصحاب تو که با سایر مردمان سخنان و تکلم مینمائید آیا تکلم بجیزی که می دانید و میشناسید میفرمائید یا تکلم بسایر الناس بجیزی که عارف و عالم بحقیقت آن نیستید بیان مینمائید؟ سلیمان گفت: بلکه مردم سخن و تکلم نمی نمایند مگر آنچه عارف و عالم بآن باشند. حضرت امام الثّقلین أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا سلیمان پس اینکه مردمان میگویند که مرید غیر اراده است بلکه مرید پیش از اراده است. یعنی: اطلاق لفظ مرید بر آنکه هنوز اراده هیچ چیز ننموده باشد روا است و فاعل قبل از فعل است این مبطل قول شما است از آنچه میگوئید که نزد اهل هوش و تمیز اراده و مرید یک چیز است زیرا که مرید کسی را گویند که اراده چیزی نماید و تا اراده نکند مرید نباشد. سلیمان گفت: جعلت فداک این نه از آن بابت است که مردمان عارف و عالم بآن باشند و بسهل و آسان مطلع و مخبر بحقایق آن توانند شد. حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: من شما را بنمایم و بشناسانم که شما دعوی علم بحقیقت اینها بدون فقاها و معرفت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۶ نمودید و فرمودید که: ارادت مثل سمع و بصر است از برای ربّ العزّه و هر گاه معنی ارادت و نسبت آن بحضرت آله در نزد شما بنوعی باشد که در حوصله تعقل و معرفت مردم متعقل و مرتسم نشود و اکثر بشر بدان مخبر و آگاه نگردند پس شما چون بدون تعرّف و تفقه آن میفرمودید که اراده مثل سمع و بصر است. سلیمان از این سؤال عاجز و حیران ماند و زبان بر اجرای جواب آن نراند. بعد از آن حضرت امام الانس و الجانّ أبی الحسن الرضا علیه سلام الملک المّان فرمود که: یا سلیمان آیا حضرت قادر سبحان عالم به حقایق جمیع آنچه در جنان و نیران بود هست یا نه؟ سلیمان گفت: نعم حضرت امام رضا (ع) فرمود پس هر چه معلوم حضرت عزّ و جلّ باشد در بهشت و دوزخ موجود باشد و آن نیز از بابت این خبر بود یعنی از قبیل سایر معلومات او بود؟ سلیمان گفت: بلی امام الهدی أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: تمامی آنچه در جنّت و نار موجود مستدام باشد معلوم ایزد علّام بود چنان که أصلاً در آن دو محلّ موجود و ممثّل نبود مگر آنکه آن موجود معلوم حضرت عزّ و جلّ بود و علم مهیمن سبحان بی شبهه و گمان محیط بود بر آن. بعد از آن امام الانس و الجانّ فرمود که: یا سلیمان آیا حضرت ایزد مّان آنچه برای سکنه نیران و جنان مقرر و عیان در آن دو مکان نمود چیزی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۷ بر آن زیاده و نقصان گرداند یا نه؟ سلیمان گفت: بلکه حضرت ذی الجود و الاحسان هر روز احسان جدید و عطای مزید نسبت بسکنه آن دو مکان ظاهر و پدید گرداند. حضرت امام البرایا أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: یا سلیمان اینکه گفتی حضرت رحیم الرّحمن بسکنه آن دو مکان اعطا و احسان زیاده گرداند. آیا در علم حضرت قادر خالق در سابق بآن تعلّق گرفته بود که هر روز احسان زیاده به سگان جنان و جزا و پاداشت اهل نیران نیز بر وفق زیاده عمل آن طایفه بایشان خواهم رسانید یا نه؟ سلیمان گفت: جعلت فداک نه، زیرا که زیادتی احسان حضرت ایزد مجید را

نهایت و غایت پدید نیست. حضرت امام رضا علیه التَّحِيَّةُ الصَّيْلُوهُ و السَّلَامُ فرمود که: پس به مذهب شما چون حضرت قادر بیچون عارف و عالم بزیادتیها که در جَنَّت و نار واقع گردد نیست علم او محیط بموجودات جَنَّت و نار نباشد و هر گاه علم حضرت آله محیط بجمیع آنچه در جنان و نیران بود نبود بی شبهه حضرت ربّ- العباد عالم بحقایق اشیاء قبل از ایجاد آنها بطریق اولی نخواهد بود تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا. سلیمان گفت: یا مولا آنچه گفتم که حضرت مهیمن مَنان عارف و عالم به آن نیست بواسطه آنست مراتب مزایای اعطا و احسان ایزد مجید را غایت پدید نیست زیرا که حضرت عزّ و جلّ وصف جود و احسان ذات اقدس خود برای سکنه آن محلّ مقدّس نمود و مرا بغایت کراحت است از آنکه بیان جود واهب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۸ بی امتنان نسبت بسکّان آن مکان نمایم. امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه السّلام از لسان معجز نشان بیان فرمود که: احاطه علم باری تعالی بمزیدت احسان و اعطاء در محلّ نیران و مکان جَنَّة المأوی موجب انقطاع آن از سکنه نیران و جنان نگردد زیرا که در سابق علم ایزد خالق متعلّق بود بآن که یوما فیوما بل ساعة فساعتاً و آناً فآناً برای ایشان عطاء و احسان نسبت بأهل جنان و جزا و پاداشت سکنه نیران اضافه خواهد نمود. بعد از آن دو و هر یک از این دو گروه بمحلّ لایق و مکان مستحقّ ایشان حضرت ایزد سبحان آنچه عالم بحقایق استحقاق اضافه هر یک از سکنه نیران و جنان بود نسبت بایشان ظاهر و عیان گردانید چنانچه در قرآن لازم الاذعان بیان حال سکنه هر یک از نیران و جنان واضح درخشان فرماید چنانچه در بیان زیادتی عذاب و عقاب اهل نیران بیان میفرماید که: کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و در بیان احوال اهل جنان میفرماید که: عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ. و نیز حضرت عزّ و جلّ در بیان حال سکنه اهل جنان و مستسعدان آن محلّ فرماید که: فَكَفَّهِ كَثِيرَهُ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٍ. پس حضرت تبارک و تعالی عالم بحقایق آن بود و از اهل جنان قطع زیادتی عطاء و احسان أصلاً ننمود. آیا می بینی که آنچه اهل جَنَّت اُکَل نمودند یا شرب آن فرمودند مکان مأکول و مشروب البتّه خالی نماند بلکه آنچه برداشتند کارکنان قضاء و قدر عوض آن بجایش گذاشتند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۵۹ یا سلیمان آیا این قطع نعیم از اهل جنانست؟ سلیمان گفت: نه زیرا که هر چه صرف گردید عوض آن رسید. حضرت امام الأنقیاء ابی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود: همچنین است بهمه آنچه در جَنَّت و نار موجود و برقرار باشد چون از آن نعم چیزی حضرت قادر بیچون صرف نمایند در ساعت بحکم حضرت ایزد عوض آن بهمان مکان رسد، پس آن مقطوع از ایشان نباشد. سلیمان گفت: بلی آن قطع است از ایشان زیرا که هرگز احسان زیادت از حضرت ربّ العزّت نسبت بآن جماعت نشد. حضرت ابی الحسن الرضا (ع) فرمود که: پس شما باعتقاد خود آنچه بعد از صرف مشروب و مأکول بآن مکان رسد عوض آن نمیدانید پس جمیع آنچه در جنان با تمادی قرون و دهور و توالی سنین و شهور بوسیله تصرّف سکّان آن مکان انقطاع و نقصان یافته ساعة فساعة کم گردد بنوعی که بعد از تقصّی أحيان از آن أصلاً نشان ظاهر و عیان نماند. اگر حضرت ذو الجلال بدین منوال باشد ای سلیمان هر آینه این موجب ابطال خلود موعود حضرت ایزد معبود است بلکه آن فعل ناصواب و خلاف کتاب مالک الرقابست زیرا که حضرت عزّ و جلّ در حقّ سکنه آن محلّ میفرماید: که لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَمَدِينَا مَرِيدٌ. و در محلّ دیگر فرماید که: عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ. و ایضا در موضع دیگر میفرماید که: وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ. و نیز فرماید که: خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. و نیز ایزد عزیز فرماید که: وَ فَكَفَّهِ كَثِيرَهُ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ الْآيَةُ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۰ سلیمان بعد از استماع این سخنان بنوعی ساکت و حیران گشته که أصلاً و قطعاً قدرت اجرای لسان بر جواب کلام آن امام الأنام علیه الصّیْلُوهُ و السَّلَامُ نداشت لهذا خاک خجلت جهالت بر دیده عمی و ضلالت خود انباشت. بعد از آن حضرت امام الانس و الجنان فرمود که: یا سلیمان آیا مرا مخبر از ارادت واحد اکبر نمیدانی؟ آیا آن در ازل با حضرت عزّ و جلّ بود؟ سلیمان گفت: اراده همان مشیّت ربّ العزّت باشد. امام علیه الصّیْلُوهُ و السَّلَامُ فرمود که: یا سلیمان شما در همین کلام عیب ضرار و أصحاب او در صبح و شام مینمودید که ایشان میگویند که هر چه خدای عزّ و جلّ در هر مکان و محلّ زمین و آسمان و در بحر و برّ ایجاد نمود از سگ و خوک و انسان و قرده و دابّه و سایر حیوان همه آنها از اراده ایزد سبحان بود و همین اراده قادر مَنان زنده میگرداند و میبراند و میروند و می آید میخورد و می آشامد و

نکاح میکند و لذت می‌یابد و ظلم میکند و مرتکب فعل فواحش و عمل منکر مثل شرک و کفر گردد. بعد از آن حضرت ذو الجلال از آن افعال اظهار براءت نماید و کراهت و عداوت خود را نسبت بآن عمل و عامل آن فواحش و منکر بر افراد بشر بین و ظاهر گرداند. سلیمان گفت: اراده حضرت ایزد عالم مثل سمع و بصر و علم اوست. امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا (ع) فرمود که: ای سلیمان کرهٔ ثانیه باز بر سر همان کلام ناساز رجعت نمودی پس در این حال مرا خبر ده که آیا سمع و بصر و علم نزد تو مصنوع نمیدانید پس چگونه تقسیم آن نمودید چنانچه یک مرتبه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۱ میگوئید که ایزد معبود اراده نمود و مرهٔ بعد آخری میگوئید که اراده نمود اما بحیث فعل معمول نگردانید. سلیمان گفت: یا أبا الحسن الرضا (ع) این نیز بطریق قول ماست که یک بار میگوئیم که خدای تعالی عالمست ببعضی اشیاء و مرتبه دیگر گوئیم که ایزد اکبر مخبر و عالم ببعضی چیز دیگر نیست. حضرت امام البرایا علیه التّحیة و الثّناء فرمود که: این و آن مساوی نیست یعنی اراده و علم یکسان نیستند زیرا که نفی معلوم مستلزم نفی علم نیست لیکن نفی مراد مستلزم نفی اراده است بجهت آنکه تا چیزی را اراده نکند آن مراد نشود، اما بسا بود که علم ظاهر و پیدا باشد و معلوم أصلاً بین و هویدا نباشد. سلیمان بعد از آنکه از جواب ولیّ ایزد وهاب عاجز و بیتاب شد باز بر سر همان سخن بی‌بنیان سابقه مراجعت مینمود و آن حضرت او را ملزم و منقطع میگردانید. خلاصه کلام آنکه چون سلیمان قدرت سؤال و جواب نداشت هر وقت که مراجعت بهمان خلاف و گزاف سابقه مینمود آن حضرت از روی علم و انصاف خلاف آن بی‌انصاف را بر او ظاهر و صاف میگردانید بنوعی که سلیمان اقرار و تصدیق قول آن بضعه حضرت رسول (ص) مینمود لیکن سلیمان متکلم - خراسانی هر ساعت از کثرت بهت و حیرانی منتقل بحال دیگر میشد، چنانچه گاهی منکر اقرار شدی و گاه مقرّر بمنکر گشتی و هر ساعت آن امام باقبال، و سعادت بر او نقض بین و ظاهر میکرد تا آنکه کلام میان سلیمان و آن امام انس و الجان بطول شایان کشید و عجز و انقطاع سلیمان و ابرام و الزام آن مضطرّ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۲ حیران کزات بسیار و مژات بیشمار بر خلیفه و حضار آن مجلس ظاهر و آشکار گردید. مصتّف کتاب رحمه الله علیه میفرماید که: من بخوف طول کلام ایراد تفصیل آن مقصد و مرام ننمودم. ملخص کلام آنکه چون سلیمان از جواب سخنان امام الأتقیاء، أبی الحسن علی الرضا علیه السّلام عاجز و مضطرّ گردید گفت: یا أبا الحسن الرضا ارادت ربّ العزّت عبارت از قدرت اوست. امام البرایا فرمود که: یا سلیمان این سخنان شما از روی علم و عرفان نیست، زیرا که حضرت قادر ایزد قدرت بر امر دارد که هرگز در ابد الآباد اراده بلکه یاد آن نکند چنانچه در قرآن لازم الاذعان میفرماید که: وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس اگر ارادت بنوعی که تو گفتی یا سلیمان همان عین قدرت بود بایستی ایزد وهاب اراده ذهاب که قدرت بر آن داشت نمودی و حال آنکه بر همگنان واضح و عیان و لایح درخشانست که قادر مئان اراده رفتن نمود و چون رفت. چون امام الأنام کلام صدق التّیام باین محلّ و مقام رسانید سلیمان منقطع و ساکت گردید بنوعی که بعد از انقطاع و الزام أصلاً پیرامون سخن در آن مجلس و مقام نگشت بلکه در همان محلّ از مأمون طلب رخصت انصراف به منزل خود نمود بعد از تحصیل رخصت با همّت تمام و حیرت لا کلام معاودت به مقام خود فرمود، در همان اثر مأمون نیز از مجلس برخاست و قوم متفرّق شدند و حضرت امام البرایا متوجه دولترای خود که نمونه جنت المأوی بود گردید.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر أبی قره صاحب شبرمه در توحید و کلام خدا]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر أبی قره صاحب شبرمه در توحید و کلام خدا] از صفوان بن یحیی مرویست که أبو قره المحدث صاحب شبرمه از من الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۳ التماس نمود که او را داخل محفل جنت مثل ولیّ حضرت عزّ و جلّ أبی الحسن الرضا علیه التّحیة و الثّناء گردانم من بعد از استیذان از آن امام الانس و الجان او را داخل در آن مقام دار السّلام گردانیدم. اما چون أبو قره بشرف تقبیل سده سته و تلثیم عتبه علیه رضیّه رضویّه علیه ألف سلام و تحیت مشرف گردید از آن ولیّ ایزد متعال از حقایق حرام و حلال استعلام و سؤال مینمود و از فرائض و احکام و آداب شرایع اسلام دین سید الأنام استبصار و استفهام

میفرمود تا آنکه کلام گفت و شنید ابو قرّه با امام الأنام منتهی بسؤال توحید ایزد علّام گردید. ابو قرّه بآن حضرت گفت: جعلت فداک مرا خبر ده از حقیقت کلام ایزد اکبر با حضرت موسی پیغمبر (ع) که آن بچه عنوان و بکدام زبان بود؟ امام الأنام علیه السلام فرمود که: حضرت قادر سبحان أعلم است به آنکه آن سخنان بکدام لغت و لسان بود که بموسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم تکلم نمود، آیا کلام ایزد تعالی با موسی علیه السلام به سریانی بود یا عبرانی. در آن زمان ابو قرّه بزبان خویش شروع در سخنان با آن سرور انس و جان نمود و گفت: یا أبا الحسن من با تو سخن و سؤال از همین لسان و مقال و بدین منوال بحث و جدال خواهم فرمود. پس آنگاه ابو قرّه گفت: یا بن رسول الله آیا کلام حضرت ملک العلّام با موسی کلیم علیه و علی نبینا الصّلوّه و السلام بمثل کلام با سایر اُنّام بود؟ أبو الحسن الرضا (ع) فرمود: سبحان الله منزّه و مقدّس است حضرت الله تعالی و تقدّس از آنچه تو میگوئی معاذ الله از آنکه او مشابّهت بخلقان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۴ داشته باشد یا متکلم گردد بمثل آنچه متکلم گردند بآن سایر خلقان، لیکن تبارک و تعالی بمضمون لیس کَمِثْلِهِ شَیْءٌ مشابّهت و مماثلت بهیچ احدی از موجودات ندارد و قابل و فاعل مثل حضرت عزّ و جلّ نیست. ابو قرّه گفت: همین چگونه است؟ أبو الحسن الرضا (ع) فرمود که: کلام خالق از برای مخلوق نیست، و حضرت ایزد حافظ در هنگام کلام متلفّظ بشقّ فم و لسان و نطق و بیان نگردد لیکن میفرماید که: کُنْ فیکون. یعنی: بمجرّد تلفّظ این لفظ و مشیّت امر آن چیز بحیّز ظاهر گردد پس آنچه ایزد اقدس با حضرت موسی (ع) از امر و نهی بغیر تردّد در نفس مخاطبه و مکالمه با آن نبیّ المقدّس نمود همین نوع بود و بس. ابو قرّه گفت: یا بن رسول الله (ص) چه میگوئی در کتب منزله آسمان، و مکتوبه مرقومه ایزد سبحان. حضرت أبو الحسن الرضا (ع) فرمود که: تورات و انجیل و زبور و فرقان و باقی کتاب که حضرت ذو الجلال بانبیاء و رسل ارسال و انزال نمود همگی و تمامی آن کلام حضرت ربّ العالمین است که برای مخلوقین فرستاد و آن نور هدایت است از برای بریت تمامی آن کلام محدث است زیرا که آن کلام غیر خدا است و هر چه هست بغیر ذات الله تعالی همه حادث است چنان که در باب حدوث قرآن میفرماید که: أَوْ يُخْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا. و ایضا عزّ و جلّ در محلّ دیگر فرماید که: مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٌ إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ وَهُمْ يَلْعَنُونَ. و الله بخدای عالم قسم است همگی کتب آسمانی که حضرت مهیمن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۵ سبحانی انزال نمود همه آن حادث ظاهر و عیانست. ابو قرّه گفت: یا امام الانس و الجنّ آیا کتب منزله آسمانی نابود و فانی گردد؟ أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: اجتماع مسلمین است بر آنکه سوای ذات ایزد سبحان جمیع اشیاء در معرض فنا و نقصان است و ما سوای حضرت عزّ و جلّ بالتّمام فعل لم یزل است. یعنی: وجود همه موجودات از حضرت خالق اشیاء خدای تبارک و تعالی است، پس تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز از فعل ربّ العزیز باشد. یا أبا قرّه آیا از مردمان نشنیدی که میگویند ربّ القرآن و همچنین قرآن در روز حساب و هنگام تطایر الکتاب گوید که: یا ربّ الأرباب این فلانی است که من روز او را تشنه داشتم و شب او را بیخواب و گرسنه گذاشتم پس مرا شفیع او گردان و همچنین است تورات و انجیل و زبور همه این کتب محدث و مربوط است و احداث این کتب نمود آنکه لیس کَمِثْلِهِ شَیْءٌ هدی لقوم یعقلون. یعنی: حضرت واجب الوجود احد که شبیه و ندّ و مثل و ضدّ ندارد این کتب آسمانی را برای انبیا و رسل منزل و مرسل گردانید بواسطه ارشاد، و هدایت قوم که صاحب عقل و رویت و ادراک و فطنت باشند. پس آن کس که زعم او چنان بود که این کتب آسمانی قدیم‌اند و ازلی بی‌شبهه و گمان آن جاهل نادان خدای مَنّان را اوّل قدیم سبحان و واحد بی‌امتنان نمیداند و میگوید که کلام ایزد علّام لم یزل با حضرت عزّ و جلّ بود و کلام را بدایت و نهایت نیست ابو قرّه گفت: ما چنین در روایت از أصحاب نقل و روایت کردیم که کتب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۶ آسمانی بالتّمام در یوم القیام در هنگام که همگی اُنّام در روی یک زمین با صفوف بسیار و خلق بیشمار در آن مسکن و مقام قائم و برقرار باشند در آنجا حاضر گردند از جهت حضرت ربّ العالمین تا آنکه رجوع بآن نمایند زیرا که این کتب آسمانی تمامی از حضرت ایزد واهب‌اند و این کتب جزء ایزد قدیر است، پس تعبیرش بسوی سمیع بصیر باشد و بالاخره رجعت همه کتب سماویّه بحضرت خالق البریه بود. أبو الحسن علیه الصّیلوّه و السلام فرمود که: نصاری در حقّ مسیح علیه السلام نیز مثل این میگویند چنانچه

آن طایفه را اعتقاد چنانست که عیسی روح حضرت ایزد سبوحست بلکه جزء واجب تعالی است و رجعت عیسی (ع) در ذات خالق البریات واقع خواهد شد. آنگاه آن ولی الله فرمود که: تعالی الله ربنا پروردگار خدای ما منزّه و متعالی است از آنکه مجزّی یا مختلف گردد و اختلاف و ائتلاف نیست الا در متجزّی متوهم که مستلزم قلت و کثرتست و این هر دو مخلوقند که دلالت بر وجود خالق که خلقت و ایجاد قلت و کثرت و سایر موجودات نموده دارد. ابو قره گفت: بدرستی که ما روایت از قول أصحاب ثقه نمودیم که خدای تبارک و تعالی قسمت رؤیت و کلام میان دو پیغمبر عالیمقام (ع) نمود چنانچه کلام بحضرت موسی علیه السلام مقرر داشت و لقاء و رؤیت برای نبی الرحمة محمد (ص) گذاشت. ابو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: مبلغ احکام اوامر و نواهی ایزد تعالی و تقدّس بثقلین جنّ و انس از انبیاء کدام است نه حضرت محمد نبی المقدّس است که بشما میرسد که لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار، ولا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۷ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. ابو قره گفت: بلی ابو الحسن علیه السلام فرمود: پس چگونه کسی از ایزد خالق بواسطه ارشاد و هدایت جمیع خلائق مرسل گردد و اخبار و اعلام تمامی انام نماید که من از نزد ایزد عالم بجهت ارشاد و اعلام آدم و ایشان را بامر خدا باطاعت و متابعت اوامر و نواهی حضرت الهی میخوانم و بأفعال و أعمال که موجب أجر و ثواب در یوم الحساب باشد واقف و آگاه گردانم آن پیغمبر جلیل القدر در محضر اکثر بشر مکرر در باب تنزیه و تقدیس ذات ایزد قادر گوید: که لا تدركه الأبصار و لا يحيطون به علماً و ليس كمثل شئ تفسير آیات و الله أعلم آنست که خدای غفار مدرک بأبصار طوایف مخلوقات نگردد و در حیطه علم هیچ عالم محیط نشود و مثل و مانند چیزی نبود آن نبی الانس و الجان بعد از تکرار بیان این آیات قرآن لازم الاذعان بلسان صدق بیان فرماید که: من او را بچشم سر دیدم و بعلم و فضل محیط بحقیقت ذات عزّ و جلّ گردیدم و او را بصورت بشر در نظر در آوردم. آیا شما را آنچه طایفه زنداقه بعد از اطلاع و استعلام بحقایق امثال این کلام اگر سبّ و دشنام در هر محفل و مقام دهند بد و نافرجام نمینماید که گویند که پیغمبر ایشان تبلیغ امر از خداوند سبحان بامّتان خود نمود و باز از وجه دیگر اّمّت خود را بخلاف آن امر و حکم فرمود بدین وسیله سرزنش اهل اسلام در اکثر مجالس در حضور خاصّ و عامّ نمایند شما را نه عقل و علم تمامست و نه غیرت دین و اسلام. ابو قره گفت: نه در کلام ملک تعالی واقعست که: وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۸ ابو الحسن الرضا (ع) فرمود که: بعد از این آیه آیه دیگر است که دلالت دارد بر آنچه مرئی و مبصر گردید، چنانچه ایزد معبود فرمود که: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى حضرت عزّ و جلّ برای او بیان مینماید که دل نبی الأمجد محمد صلی علیه الله و آله و سلّم تکذیب آنچه آن حضرت بدیده سر بنظر در آورد ننمود بلکه آنچه بدیده بصر یعنی بچشم سر مشاهده نمود دیده دل تصدیق آن فرمود بعد از آن آنچه رسول آخر الزمان بچشم سر دید امّتان را اخبار بحقایق آن نمود چنانچه لقد رأى من آیات ربّه الکبری. پس آیات ایزد تبارک و تعالی غیر ذات الله تعالی است و فرمود که: لا يحيطون به علماً و در آن باب خلاف از حضرت رسالتآب ظاهر نشد زیرا که اگر أبصار ادراک ذات قادر مختار مینمودی بی شبهه و گمان علم آن حضرت بذات ایزد عالم محیط بودی و معرفت ذات حاصل و ثابت شدی. ابو قره گفت: یا ابا الحسن الرضا علیه السلام شما تکذیب روایت مینمائید حضرت امام الأتقیاء فرمود هر گاه روایت مخالف آیت قرآن ربّ العزت باشد تکذیب آن لازم است و حال آنکه اجتماع مسلمین است بر آنکه علم-انسان احاطه ذات قادر سبحان نتواند نمود و أبصار و ادراک او نمیتواند، فرمود و مثل حضرت عزّ و جلّ چیزی نخواهد بود. ابو قره چون سؤال از قول ایزد متعال: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى نمود، آن حضرت (ع) او را اخبار و اعلام نمود بر آنکه ملک عالم رسول عالیمقام خود را بمعراج برد صاحب اللّواء و التاج گردانید. بعد از آن ابو الحسن الرضا علیه السلام بیان سبب معراج نمود که آن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۶۹ برای نمودن آیات بود چنانچه فرمود که: لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ پس آیات الله غیر ذات الله تعالی است بسی معذرت نمود و بیان کرد که چرا با او چنین نمود و آنچه او را نمود از آیات چنانچه فرمود: فَبَيَّأْتُ حَدِيثَ بَعْدِ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ. پس الله تعالی و تقدّس خبر داد که حدیث و آیات غیر از ذات مقدّس او است. ابو قره گفت: پس ذات خدای تعالی و

تقدّس کجا است؟ أبو الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: کجا مکان را گویند و این مسأله شاهد از غایبست هیچ کس بنزد ایزد تعالی و تقدّس نرفته و او را بدیده بصر و بچشم سر در نیافته و ندیده لیکن قادر مهیمن همه کس را دید و او در جمیع مکان موجود مدیر صانع حافظ و ممسک آسمانها و زمین و رازق خلایق أجمعین است. أبو قرّه گفت: یا أبا الحسن نه الله تعالی در بالای آسمانها است در جای که سوی ذات بی همتای او هیچ کس نیست. حضرت أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ. یعنی: اوست خدائی که در آسمانها و در زمینها است وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ. و در محلّ دیگر فرماید که: وَهُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ. و در موضع دیگر: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۰ و در محلّ دیگر: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. و در جای دیگر: وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ بَدْرَسْتِي که ذات او بود و هیچ خلق نبود و او همچنان که هست بود. یعنی عالم و خالق و رازق بود و أصلاً خلق نبود حضرت عزّ و جلّ با خلایق که منتقل از حال بحال دیگر گردند نبود تا از حال بحال دیگر منتقل گردد زیرا که این صفت محدث و محتاج است و حق تعالی لا یزال مستغنی از حدوث و زوال است. أبو قرّه گفت: یا أبا الحسن الرضا علیه السّلام شما چرا در هنگام دعا دستهای خود بسوی آسمانها بر میدارید نه بقول شما واجب تبارک و تعالی در جمیع مکان و مأوی حاضر و پیدا است پس رفع ایادی در وقت دعا بسوی سماء چرا؟ أبو الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: حضرت معبود طلب عبادت و بندگی و طاعت و سرافکندگی از بندگان خود بچند نوع نمود و واجب الوجود را مفازع و مستعید یعنی محلّ فرع و عبادت برای ربّ العزّت بسیار است، پس ذات اقدس او طلب بندگی و طاعت از بندگان خود بقول و فعل و علم و عمل و توجّه بندگی او در بعضی مکان و محلّ نمود چنانچه طلب عبادت بتوجّه نماز و بندگی ایزد بی نیاز بسوی کعبه بیت الله الحرام نمود و امر بقامت أفعال و مناسک حجّ و عمره بتوجّه بسوی کعبه مقدّسه فرمود همان قادر سبحانه تعالی طلب عبادت در وقت دعا و طلب حاجات و بدعاء بتضرّع و ابتهال بسط ایادی و رفع آن بسوی سماء نمود بر حال استکانت و علامت تذللّ از برای عزّ و جلّ و عبودیت چون این نوع بندگی در نزد ایزد مهیمن نیکو و مستحسن بود امر بآن نمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۱ أبو قرّه گفت: أقرب بحضرت ربّ العالمین أصناف ملائکه اند یا امم روی زمین؟ حضرت أبو الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: اگر أقرب بایزد اکبر به ذراع و شبر میگوئی بدرستی که اشیاء همگی بنزد حضرت وهاب یک باب اند و تمامی موجودات فعل حضرت عزّ و جلّ اند، چنانچه بوسیله اشتغال به بعضی غافل و مشتغل از بعضی دیگر نگردد از جایی که تدبیر مخلوقات ملاء أعلاء نماید از همان مکان تدبیر سکنه سفلی فرماید و تدبیر خلق اوّل از حیث خلق آخرست بغیر عناد و کلفت و بغیر مثنونت أحدى و مشاورت. و اگر أقرب بسوی ایزد واهب در وسیلت و سبب رحمت گوئی پس آن بی شائبه ریب و گمان کسی است از بندگان او که أطوع بحضرت ایزد سبحان بود یعنی طوع و رغبت و بندگی و اطاعت او بحضرت ربّ العزّت بیشتر از سایر بشر باشد و شما روایت میکنید که آنچه بنده را از سایر اشیاء بحضرت ایزد تبارک و تعالی نزدیکتر گرداند آنست که بنده ساجد بود. و نیز روایت میکنید که چهار نفر از ملائکه واحد اکبر در نزد یکی از پیغمبران عزیز سبحان با یک دیگر ملاقات کردند در سابق سمت تحریر یافت که در خدمت حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه التّحیّه و التّسلیم حاضر گشتند یکی ایشان خلق أعلاء و دیگری خلق سفلی و ثالث ایشان از خلق شرق و رابع ایشان از خلق غرب بود بعضی از ایشان از بعضی دیگر سؤال نمودند که سیر و سلوک شما از نزد که بود همه ایشان گفتند که ما را حضرت ربّ العالمین برای خدمت چنین و چنین فرستاد پس در این دلیل واضح و مبین است که این در منزلت ایزد جلیل است نه تشبیه و تمثیل. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۲ أبو قرّه گفت: یا أبی الحسن الرضا علیه السّلام آیا تو اقرار مینمائی بر آنکه ایزد تبارک و تعالی محمول است. حضرت أبی الحسن الرضا (ع) فرمود که: هر محمول مفعول است و مضاف بغیرست و محتاج بآن، پس محمول در لفظ نقص است اما حامل فاعل است و در لفظ ممدوحست و همچنین است قول قائل فوق و تحت و أعلى و أسفل و حال آنکه حضرت تعالی میفرماید که: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا و در هیچ

کتب از کتب منزله آسمانی و مرقومه مختومه ایزد سبحانی نفرمود که حضرت واجب الوجود محمول است بلکه فرمود: او حامل در بحر و بر نگاه دارنده آسمان و زمین و سایر مخلوقین است بقدرت و قهر و ما سوی الله تعالی محمول است. و ما نشنیدیم از احدی که ایمان بخدای مَنان آورده باشد و اقرار به عظمت و جلالت او نموده باشد هرگز در دعاء و حالت استکانت و ابتهاج و تضرع بحضرت ایزد متعال گوید یا محمول. أبو قره گفت: یا ابا الحسن علیه السلام آیا تکذیب بروایت که واقع است در باب آنکه هرگاه حضرت آله بغضب آید ملائکه حمله عرش مجید را علم و معرفت بغضب حضرت ربّ العزّت بوسیله ثقل و گرانی که مجدّد از حمل آن بدیشان رسد مطلع گردند در ساعت بسجده در آیند و اظهار عجز و بندگی خود نمایند، پس وقت که غضب ایزد واهب برطرف گردد و خفت بر ایشان رسد آن ملائکه بموقف خود رجعت کنند. أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: مرا خبر ده از آنکه الله تبارک و تعالی از زمان لعنت ابلیس تا امروز تو و تا روز قیامت آیا ملک مَنان همچنان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۳ بر ابلیس خسیس و بر اولیای آن متمرّد رئیس اهل عصیان بر خشم و غضبان است یا آنکه راضی از ایشانست؟ أبو قره گفت: نعم بیشک غضبانست بر او و بر متابعانش. امام الأتقیاء أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: پس در چه وقت - حضرت الله تقدّس از آن غاوی خلقان راضی گردید که ثقل عرش بر حمله آن خفیف گشته که متحمّل آن شدند و حال آنکه تو میگوئی که حضرت قادر متعال لم یزل و لا یزال غضبان بر آن غاوی ضالّ است بلکه با متابعانش بی قیل و قال. بعد از آن امام الانس و الجانّ گفت: و یحک یا ابا قره چگونه برائت و اظهار اقتدار قدرت مینمائی در آنکه پروردگار خود را متّصف گردانی بصفت تغیر و زوال و انتقال از حال بحال و اینکه میگوئی بر حضرت ایزد باری ساری و جاری است تمامی آنچه بر مخلوقین ساری و جاریست منزّه و مقدّس است حقّ سبحانه و تعالی و تقدّس از آنکه لم یزل زایل با زائیلین گردد و تغیر با متغیرین یابد و عقل کامل شاهد عادل و بینّه حقّست بر آن. صفوان گوید که: أبو قره بعد از استماع این کلام آن ولیّ ایزد و هّاب به نوعی متحیر گردید که أصلاً زبانش جاری بسؤال و جواب نگردید بناء علیه از مجلس برخاست و بیرون رفت.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر عبد السلام هروی در رؤیت خداوند]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر عبد السلام هروی در رؤیت خداوند] از عبد السلام بن صالح الهروی منقول و مرویست که من روزی بموقف عرض امام البرایا أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام معروض گردانیدم که یا ابن رسول الله چه میگوئی در باب حدیث که اهل حدیث روایت میکنند که مؤمنان در منازل خود در چنان زیارت پروردگار خود ایزد سبحان مینمایند؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۴ آن حضرت علیه السلام فرمود که: یا ابا صلت الله تبارک و تعالی پیغمبر خود حضرت محمّد مصطفی علیه صلوات الله تعالی بر جمیع خلق خود از رسل و انبیاء و ملائکه ارض و سماء افضل گردانید و طاعت آن حضرت را طاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زیارت نبیّ الرّحمه را زیارت خود در دنیا و آخرت گردانید چنانچه عزّ و جلّ فرمود که: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. و در محلّ دیگر میفرماید که: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ. و حضرت نبیّ ایزد مختار فرمود که: من زارنی فی حیاتی او بعد موتی فقد زار الله تعالی. یعنی: هر که مرا زیارت کند خواه در حیات و خواه بعد از وفات من - چنانست که آن کس زیارت ایزد تعالی و تقدّس کرده باشد درجه حضرت نبیّ الرّحمه در جنت ارفع درجات انبیاء و رسل عزّ و جلّ است پس آن کس که زیارت نبیّ الأقدس در درجه او در منزل مقدّس آن حضرت نماید چنانست که زیارت الله تبارک و تعالی و تقدّس بتقدیم رساند. ابا الصیلت گوید که: من گفتم یا ابن رسول الله در روایت آمده که ثواب لا إله إلا الله برای قائل آن نظر بوجه الله تعالی است معنی این کلام چیست حضرت أبو الحسن الرضا (ع) فرمود که: یا ابا الصیلت آن کسی که وصف ذات ایزد اکبر بوجه از وجوه نماید بی شبهه آن اُبتر کافر است لیکن، وجه خدای مهیمن انبیاء و رسل و حجج حضرت عزّ و جلّ است که بوسیلت و وساطت آن اعیان علیهم صلوات الله الرّحیم الرّحمن متوجّه بحضرت ربّ العالمین و بمعرفت و دین او گردند. و حضرت ایزد

سبحان میفرماید که: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۵ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام. و در موضع دیگر فرماید که: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، پس نظر بسوی انبیاء و رسل الله تعالی و حجج علیهم السّلام در درجات ایشان ثواب عظیم برای مؤمنانست در روز قیامت هنگام جزا و عنایت. و حضرت نبی الرّحمة فرمود هر که: بغض ما اهل بیت و عترت من داشته باشد من او را نمی بینم و او مرا نمیبیند در روز قیامت. و آن حضرت فرمود که: یا ابا الصّیلت در میان شما جمعی هستند که بعد از مفارقت من دیگر مرا نخواهند دید. یا ابا الصّیلت: خدای تعالی موصوف به مکان و مقام و مدرک به أبصار و أوهام نگردد. ابا الصّلت گوید که من باو گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرا از حقیقت جنان و نیران اعلام و اعلان نمائی که الیوم هر دو مخلوق و موجودند یا نه؟ آن حضرت فرمود نعم هر دو موجودند و نبی المحمود (ص) در هنگام که معراج سماء نمود مشاهده آن هر دو مقام و مأوی فرمود. ابا الصّیلت گوید که گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قوم بسیار را رأی و قول آنست که بهشت و دوزخ مخلوق نیستند بلکه مقدّرند. أبو الحسن الرضا (ع) فرمود که: آن جماعت از ما و ما از آن طایفه نیستیم کسی که منکر خلق جنّت و نار است آن شخص تکذیب حضرت نبی المختار و مکذّب أئمة الأبرار علیهم سلام الله الملك الغفار است و او از ولایت ما نیست و مخلّد در جهنّم مقیم و آن مکان خواری مستقیم خواهد بود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۶ و از اینجاست که حضرت بیچون میفرماید که: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آن. و نیز رسول عزیز ما فرمود که: چون مرا با آسمان بردند جبرئیل امین (ع) دست مرا گرفته داخل جنّت گردانید و چند عدد رطب از درخت خرماي جنان چیده بمن داد من آن را تناول نمودم آن متحوّل بنطفه در صلب من گردید و چون بزمین فرمود آمدم و با خدیجه مواجهه نمودم او بفاطمه حوراء انسیه حامله شد و هر گاه من مشتاق رائحه جنان میشدم استشمام رائحه دخترم فاطمه (ع) مینمودم. حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا (ع) روزی در محضر جمعی از محبّان آن سرور و بعضی از نواصب أمر فرمود که قول ایزد عزّ و جلّ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. یعنی: وجوه اهل نجات در روز عرصات با کمال اشراق و اضائت منتظر ثواب پروردگار ایشان ربّ العزّت است. و نیز آن حضرت (ع) فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت که الله تعالی جلّ جلاله در حدیث قدسی بمن خطاب فرمود که یا محمّد؟؟؟؟؟ نیامورد کسی که تفسیر کلام من برای خود نماید و نشناخت مرا آنکه؟؟؟؟؟ فرماید و بر دین قویم و جاده مستقیم من نیست آنکه در دینم؟؟؟؟؟؟ و نیز حضرت أبی الحسن الرضا (ع) فرمود که: هر کسی که رد متشابه قرآن بمحکم آن نماید بی شکّ آن بنده سلیم مهتدی بطریق مستقیم گردید بعد از آن آن امام الانس و الجنّ علیه السّلام فرمود که: در احادیث و اخبار ما نیز الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۷ متشابهاتست چنانچه متشابهات قرآنست و محکّماتست چنانچه محکّمات قرآن لازم الاذعانست باید که ردّ متشابهات اخبار ما بمحکّمات آن نمائید و تابع متشابهات بدون محکّماتش نگردید که اگر چنین کنید گمراه و دور از رحمت آله خواهید بود. و نیز حضرت امام الهدی أبی الحسن الرضا علیه الصّیلوۃ من الملك الأعلى فرمود که: کسی که تشبیه ایزد خالق بخلق نماید بی شبهه آن جاهل بی درک مشرک است و آنکه بحضرت واحد اکبر نسبت أمر دهد که او را از نسبت مثل آن أمر نهی و زجر کرده باشد آن اُبتر کافر است.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر حسین بن خالد مروی در صورت خلق آدم و علم و سمع و بصر خدا]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر حسین بن خالد مروی در صورت خلق آدم و علم و سمع و بصر خدا] و از حسین بن خالد منقول و مرویست که من از أبی الحسن الرضا علیه السّلام شنیدم فرمود که: حضرت عزّ و جلّ لم یزل علیم و قدیر و حیّ و قدیم، و سمیع و بصیر بود. من گفتم: یا ابن رسول الله قومی چنین پندارند و گویند که خداوند عزّ و جلّ عالم است بعلم، و قادر است بقدرت و حیّ است بحیاء و قدیم است بقدم و سمیع است بگوش و بصیر است بچشم. امام علیه السّلام فرمود که: هر کسی که قابل باین گردد و این را دین و آئین خود گرداند بدرستی که آن بیدین آله دیگر بغیر ذات یکتای بیهمتای ایزد اکبر بجهت خود سزاوار

و در خور دانسته آنها را بخدائی گرفته و آن کس أصلاً بهیچ چیز در ولایت ما نیست. بعد از آن آن هادی انس و جانّ أبی الحسن الرضا علیه السلام تکرار آن کلام صدق التیام نمود که خدای عزّ و جلّ لم یزل علیم و قادر و حیّ و قدیم و سمیع و بصیر لذاته است و تعالی و تقدّس و منزّه بلکه در غایت تقدّس است از الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۸ آنچه مشرکان و مشبّهات نسبت بذات حضرت واهب سبحان دهند تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و نیز از حسین بن خالد مروی و منقولست که من روزی معروض رأی فیض اقتضای أبی الحسن الرضا علیه الصّلاه و السّلام من الله تعالی گردانیدم که یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قوم بسیار میگویند که حضرت رسول مختار در حضور مهاجر و أنصار فرمود که: خدای تعالی خلق آدم بر صورت خود نمود. حضرت أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: قاتلهم الله ربّ العباد آن ارباب عناد را از نفع حیات بی بهره گرداناد و الله که آن طایفه حذف اوّل حدیث نمودند زیرا که حقایق بیان این اجمال آنست که رسول ملک- العلام علیه السّلام روزی بدو مردی که بیکدیگر سبّ و دشنام میدادند گذشت از یکی ایشان چنان استماع نمود که بدیگری میگفت که خدای تعالی روی تو را و روی آنکه مشابه روی تست قبیح گرداناد. حضرت رسالتّماب بقائل این کلام نامستطاب خطاب نمود که یا عبد الله به برادرت چنین نگوی بدرستی که خدای عزّ و جلّ خلق آدم علی صورته. از ابراهیم بن أبی محمود منقول و مرویست که من بحضرت امام الأتقیاء أبو الحسن الرضا (ع) معروض گردانیدم که شما در باب این حدیث که مردمان از رسول آخر الزّمان روایت میکنند که آن برگزیده حقّ عزّ و علاء فرمود که: ملک تعالی هر شب از عرش اعلیٰ نزول بآسمان دنیا مینماید. أبو الحسن علیه السّلام فرمود که: لعنت خدای عالم بر محزّنین کلم از مواضع آن مبّدلین سخنان از مکان بیان بر خلاف موضع و محلّ آن باد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۷۹ و الله بخدای عالم قسم است که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین نگفت بلکه آنچه سیّد المرسلین بیان فرمود چنین بود که حضرت ایزد معبود در هر ثلث آخر شب در لیالی جمعه از اوّل شب تا آخر شب فرشته بآسمان- دنیا میفرستد و او را امر بندا مینماید بدین وجه که آیا هیچ سائیلی هست که آنچه خواهد سؤال کند تا او را باعطای آن سرافراز گردانیم و آیا هیچ تائب هست که ندامت و رجعت بحضرت ربّ العزّت نماید تا توبه او را بپذیریم و او را بآن وزر و خطایا نگیریم آیا هیچ مستغفّری هست که طلب مغفرت و رحمت کند تا او را بیامرزیم. ای طالب خیر روی بعمل نیکو آرا وای طالب شرّ در طلب آن سعی کمتر کن که موجب نقصان و ضرر بلکه سبب سکنی و موطن سقر است آن فرشته ایزد مّنان پیوسته ندا میکنند تا آنکه فجر طلوع کند و بعد از طلوع فجر معاودت به محلّ مستقرّ خود نماید از ملکوت سماء و از آن مکان و مأوای. ای فلان پدر بزرگوارم این حدیث از جدّ عالیمقدارم روایت کند و جدّم از آبای کرام عظامم و آن اعیان از رسول ایزد علامّ علیهم الصّلوٰه و السّلام. و از محمّد بن سنان منقول و مرویست که من از حضرت أبی الحسن الرضا سؤال نمودم که آیا خدای تعالی و تقدّس قبل از ایجاد و خلق خلائق عالم و عارف بحقایق نفس اقدس خود بود یا نه؟ آن حضرت (ع) فرمود که: نعم گفتیم: آیا می شنید و میدید؟ امام الأنام علیه السلام گفت: محتاج بآنها نبود زیرا کسی نبود که سؤال از حضرت معبود و طلب شیء از واجب الوجود نماید او بود و نفس او و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۰ نفس او بود و او قدرتش نافذ و روان بود و محتاج بتسمیه نفس نبود لیکن ربّ الودود اختیار أسماء بواسطه نفس خود از جهت غیر خود نمود تا او را بآن أسماء نخواند زیرا که اگر قادر داور را بنام کسی نخواندی أصلاً ایزد تعالی شناخته نشدی پس اوّل اسم که حقّ تعالی و تقدّس برای ذات اقدس خود اختیار نمود آن اسم العلیّ العظیم بود و بواسطه آنکه واجب تعالی اعلیٰ الأشياء است بالتمام پس معنای او الله است و اسمش العلیّ العظیم است و این اسم اوّل أسماء ملک تعالی است زیرا که او علیّ بر همه اشیاء است.

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع بر سوالات متعدد در امور مختلف]

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع بر سوالات متعدد در امور مختلف] و آن حضرت علیه السّلام فرمود که: قول خدای تبارک و تعالی یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ سَاقٍ حِجَابٍ از نور است وقتی که آن حجاب منکشف گردد مؤمنان همگی بسجده قادر مّنان و أصلاب

منافقان بنوعی تاریک و ظلمانی گردد که استطاعت سجود ندارند. مرویست که شخصی از أبو الحسن الرضا علیه السلام از حقیقت معنی آیه کلام حضرت بیچون: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** چون سؤال نمود آن حضرت علیه السلام فرمود که: الله تعالی موصوف بمكان نگرده حلول در آن ننماید تا بوسیله محجوب در آن مکان گردد و از نظر عباد پوشیده و پنهان ماند و لیکن مراد از آن محجوب و ممنوع بودن خلقان از ثواب و رحمت ایزد سبحان است. و چون از آن حضرت از قول حضرت عز و جل: **وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا** سؤال نمودند آن ولی ایزد و هیاب در جواب سایل فرمود که: حق تعالی بی شبهه و ارباب متصف بمجیء و ذهاب نگردد و از این کلام حضرت ملک العلام اراده خواهش اینان امر خود نمود یعنی امر پروردگار تو بایشان رسد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۱ و سؤال از آن حضرت علیه السلام چون از قول عز و جل **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ** نمودند فرمود که: یعنی ملائکه در ظلل از غمام اند و گفت: این چنین نازل شد. و چون سؤال از قول ایزد متعال: **سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ** و از قول حضرت واجب تعالی **اللَّهُ يَشْتَتِهْزِي بِهِمْ** و از قول ایزد آله **وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ** و از قول ایزد عالم: **يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ** شد. آن امام الانام فرمود که: خدای واجب الوجود سخریه و استهزاء و مکر و ریب و خدعه و فریب با هیچ موجود نمود لیکن قادر مهیمن بآن طایفه وخیم - العاقبه جزاء سخریه و جزاء استهزاء و جزاء مکر و خدیعت که فعل و عمل هر یک از اصناف آن امت رسانید. آنگاه آن ولی الله فرمود که: تعالی عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَوًا کبیرا. و چون از آن حضرت سؤال از قول عز و جل **نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ** نمودند آن سرور فرمود که حضرت الله تبارک و تعالی سهو و نسیان نمیکند زیرا که سهو و نسیان صفات مخلوقین است و محدثین. آیا نشنیدی که عز و جل میگوید که: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** یعنی نسیان شیوه پروردگار تو نیست لیکن هر که ایزد مهیمن را فراموش کند او جزای نسیان و نسیان ملاقات روز قیامت بنوعی که فراموش نموده از حضرت رب العزت خواهد یافت، چنانچه فرمود که: **نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ فَاَلْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا**. یعنی: حق سبحانه و تعالی ایشان را میگذارد و چنانچه ایشان خدای الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۲ تعالی را فراموش کردند و ترک استعداد لقاء روز قیامت نمودند جزای این عمل از قادر لم یزل بآن طایفه وخیم العاقبه واصل گردد. و نیز از آن حضرت سؤال از قول عز و جل **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا** نمودند فرمود که: هر کرا خدای تعالی اراده هدایت او بایمان نماید در دنیا و اراده ایصال به جنت و دار کرامت خود در آخرت فرماید تشریح سینه آن کس بواسطه تسلیم و انقیاد امر خود واجب تعالی و تقدس مینماید و او را ساکن و موثق بآنچه او را موعود گردانید از ثواب گرداند تا آنکه خاطرش جمع، مطمئن گردد و آن را که اراده اضلال و از جنتش و دار کرامتش در آخرت بواسطه کفر و معصیت او در دار دنیا که مسکن محنت و مشقت است فرماید سینه او را منشرح نگرداند بلکه بغایت تنگ و حرج گرداند تا آنکه آن کس شک در کفر او نماید و مضطرب در اعتقاد او گرداند و او را منقلب گرداند بحال دیگر بنوعی که گویا او صعود و عروج به آسمان می نماید. آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود **كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ - الرَّجَسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**.

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات مأمون]

[جواب امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات مأمون] و از أبو الصیلت مرویست که چون مأمون الرشید از حضرت أبو الحسن رضا علیه السلام سؤال از قول عز و جل: **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا** نمود. آن امام البرایا علیه السلام فرمود که: ایزد سبحانه و تعالی ایجاد و خلق عرش اعظم و آب و ملائکه واهب اکرم پیش از آسمانها و زمینها نمود، پس ملائکه استبداد نفس خویش و بعرض و بآب بحضرت عز و جل نمودند بعد از الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۳ آن حضرت مالک الرقاب عرش را بروی آب ممکن گردانید و قدرت خود را بر ملائکه ظاهر نمود. بعد از آن ملائکه دانستند که حضرت سمیع بصیر بر تمامی اشیاء عالم و قدیر است پس از آن رب العزت عرش را بقدرت خود رفع و نقل نمود و جای آن را بر

بالای آسمان هفتم مقرر فرمود. پس آنگاه حضرت آله در شش روز خلق آسمانها و زمینها نمود و ذات ایزد معبود مستولی بر عرش او بود و ربّ العالمین قادر بود بر آنکه بیک طرفه العین ایجاد سموات سبع و ارضین نماید لکن ایزد علّام خلق آسمان و زمین در سیه ایام بواسطه آن نمود تا بر ملائکه حضرت واجب الوجود ظاهر شود که آنچه ازینها مخلوق گشتند هر یک بعد از دیگری حادث و پدید شدند، پس استدلال بحدوث آنچه ازینها حادث شدند مرّه بعد مرّه آخری بر حضرت الله تبارک و تعالی نمایند و ایجاد و خلقت عرش از ربّ العزت بواسطه ضرورت و احتیاج بآن بی شبهه و گمان نبود، زیرا که ذات واجب تبارک و تعالی غنی از عرش و از جمیع موجودات است و ذات اقدس از جلوس بر عرش و در آن مکان موصوف و عیان نگردد بواسطه قادر عالم جوهر و جسم نیست تا محتاج، و مفتقر بمکان و مقرّ بود الله تبارک و تعالی منزّه و مقدّس از صفات جمیع برایا است تعالی الله عن ذلک علّوا کبیرا. و اما قول حضرت عزّ و جلّ لِيُبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا یعنی خلاق علی الاطلاق که خلق خلاق بر وضع جدیر و لایق و بر طبق تقاضای عناصر مطابق و موافق نمود بواسطه اختیار و امتحان ایشان بتکلیف طاعت و عبادت بر سبیل امتحان و تجربه امر دیگر زیرا که عزّ و جلّ لم یزل عالم بهمه اشیاء در هر مکان و محلّ، الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۴ است. در آن حال مأمون گفت: یا ابا الحسن چنانچه مرا در این باب مفرّح گردانیدی حضرت مفتّح الأبواب ترا از جمیع اَلَم و اضطراب مفرّح گرداناد. پس آنگاه مأمون روی بآن ولیّ الله آورده گفت: یا ابن رسول الله (ص) معنی این آیات کلام خالق البریات و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و آیه و مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ چیست؟ حضرت ابو الحسن الرضا (ع) فرمود که: حدیث و حکایت کرد برایم پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد و آن حضرت از پدرش محمد بن علی و محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین و آن حضرت از پدرش سید الشهداء ابی عبد الله الحسین و آن سبط نبی الهاشمی از پدرش امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که مسلمانان روزی بحضرت رسول آخر الزّمان (ص) معروض گردانیدند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم جمعی از مردمان که شما را قدرت تمام بر ایشانست اکراه و اجبار بر اسلام و اطاعت دین ایزد علّام نمائی تا عدد ما بسیار شود و قوّت و اقتدار ما بر أعدای دین قاهر مختار حاصل گردد. حضرت نبی المحمود فرمود که: مرا خوش نمی آید که ملاقات به خدای عزّ و جلّ نمایم یا بدعت که أصلاً از احداث و اختراع مثل آن امر از حضرت ایزد اکبر خبری بمن نرسیده باشد و من از جماعت متکلفین را که خلاق بخیر بر امر دارند حضرت کریم مجید چون این مکالمه فیما بین امت و نبی الرّحمه شنید این آیه مبارکه بآن حضرت منزل و مرسل گردانید که: یا محمد و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَمَأَمَنَّ مِنَ الْأَحْتِجَاجِ، ج ۴، ص: ۸۵ فی الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً. یعنی: اگر اراده و مشیّت ربّ الأرباب در باب ایمان سکنه زمین بر سبیل الجاء و اضطراب متعلّق گردد در دار دنیا هر آینه تمامی آنها ایمان می آوردند چنانچه در هنگام رؤیت ناس و معاینه در آخرت اظهار ایمان مینمایند و اگر من که خالقم خلاق را مجبور بطاعت و ملجا بمتابعت خود- گردانم هر آینه خلق از من مستحقّ مدح و ثواب یا محمد (ص) در هیچ باب نگردند لیکن اراده من عزیز میهنم از ایشان آنست که همگی طوایف خلقت در حالت اختیار من غیر کره و اجبار ایمان بحضرت ایزد غفار آرند تا آنکه از من مستحقّ زلفی و کرامت و دوام خلود و ابود در جنت الخلد که دار الأمن، و استراحت است گردند. آیا تو اکراه مردمان بایمان میکنی و ایشان را مجبور بآن میگردانی تا مؤمن گردند یعنی حصول این امر از تو بغایت متغیّر بلکه غیر ممکن و متعذّر است لهذا ملک تعالی این آیت بحضرت سید الوری انزال و ارسال نمود که أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و این اشاره بآنست که اکراه امت بنبی الانس و الجنّ بر اسلام و ایمان در حیّز قدرت و اقتدار نبی المختار نیست بلکه آن منوط و مربوط باراده و مشیّت حضرت قادر مختار است. و اما قول حضرت عزّ و جلّ و مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ پس این آیه بر سبیل تحریم ایمان بدون اذن رحیم الرّحمن نباشد بلکه معنی آن بدین وجهست که ایمان نمی آرد هیچ نفس بحضرت خدای تعالی و تقدّس مگر باذن و اراده ایزد مقدّس و اذن حضرت ذو المنن عبارت از امر ارباب نفوس است بایمان بنوعی که ایشان را تکلیف بآن کند که تعیّد او نمایند به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۶ اختیار و خواهش

خویش و الجاء نفوس بسوی ایمان عبارت از زوال تکلیف، و تعبّد است بلکه جبر و اضطرار ایشان است بآنچه خواهد و اراده نماید. مأمون گفت: یا أبا الحسن فرّجت عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنْكَ چنانچه مرا خوشحال و منتعم گردانیدی. یا أبا الحسن خدای تعالی ترا مفرّج گرداند و جمیع مکروهات از تو بردارد یا امام الاّمّه مرا خبر از قول خالق البریه: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا دَهْ که تفسیر این آیه کریمه چیست؟ حضرت امام علیه السّلام فرمود که: غطاء عین ممنوع از ذکر نیست و ذکر به چشم دیده نشود لیکن حضرت عزّ و جلّ جمعی را که تکفیر بولایت علی بن ابی طالب سلام الله علیه نمودند آن طایفه وخیم العاقبه را تشبیه بکوران نمود زیرا که ایشان قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در حقّ علی علیه السّلام قبول میکردند لیکن گوش اطاعت ولایت آن منبع فضل و هوش نمی نمودند. مأمون گفت: یا أبا الحسن فرّجت عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنْكَ.

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات ابراهیم بن ابی محمود]

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات ابراهیم بن ابی محمود] و از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی مرویست که از ابراهیم بن ابی محمود رضی الله عنه روایت کند که ابراهیم گفت: من از حضرت أبو الحسن رضا علیه السّلام از قول خدای بیچون معنی آیه وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ- سؤال نمودم. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: خدای تعالی و تبارک موصوف به صفت ترک نگردد چنانچه ایزد خالق هرگز متّصف بصفات خلق خویش نشده و لیکن قادر متعال وقتی که عالم بر احوال آن طایفه گردد که بوسیله اغوای آن مضلّ ضالّ رجعت از کفر و ضلال بواهب ذو الجلال نمینماید جبار منتقم لا یزال منع معاونه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۷ و لطف بی غایت خود از آن کفره تیره مآل مینماید و آن مشّت خاکسار را باختیار ایشان میگذارد. ابراهیم رضی الله عنه فرماید که: من بعد از آن از آن ولیّ حضرت لم یزل از قول عزّ و جلّ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ آیه سؤال نمودم. آن امام الانس و الجنّ فرمود که: ختم عبارت از طبع و مهر قلوب کافران است از برای عقوبت کفر ایشان چنانچه عزّ و جلّ در محلّ دیگر خبر بحضرت خاتم الرّسل میدهد که بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. و نیز از آن سرور سؤال نمودم که آیا ایزد اکبر بندگان خود را بر معاصی مضطرّ و مجبر میگرداند بنوعی که بنده را در ترک آن أصلاً قدرت و اختیار نماند آن حضرت علیه السّلام فرمود نه بلکه ربّ العزّت از روی احسان و مرحمت بنده را مخیر گرداند و مهلت دهد تا توبه و رجعت بواهب بی منت نمایند. گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قادر خلّاق تکلیف عباد و خلق خود بامر ما لا یطاق مینماید. آن ولیّ الخالق و الخلاق بالاستحقاق فرمود که: از حضرت ایزد مجید أمثال این امر غیر سدید چون ظاهر و پدید گردد که در کلام حمید میفرماید که: وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ. بعد از آن مرشد و هادی انس و جان فرمود که: یا فلان حکایت کرد پدر بزرگوام بواسطه من یعنی موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام نقل نمود که آن سرور فرمود که: اگر کسی را زعم و گمان چنان بود که قادر سبحان جبر بندگان خود بفعل معاصی و أمر شاقّ و تکلیف ایشان بما لا یطاق نماید شما بعد از اطلاع بأحوال او اکل ذبیحه او نمائید و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۸ شهادت او را قبول میفرمائید و نماز در خلف او نگذارید و از زکاء چیزی به او مدهید.

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات یزید بن معاویه شامی در لا جبر و لا تفویض]

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات یزید بن معاویه شامی در لا جبر و لا تفویض] و از یزید بن معاویه الشّامی منقول و مروی است که در آیام مسافرت من به خراسان چون بمرور رسیدم داخل مجلس بهشت قرین ارم تزئین أبو الحسن الرضا علیه السّلام گردیدم گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مردمان از امام الخلاق جعفر ابن محمّد الصادق صلوات الله علیهما روایت میکنند که آن حضرت در حضور جمعی از مسلمین مکرّر چنین فرمود که: لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین،

یعنی این کلام با امام الأنام بر چه انجام و انصرامست؟ آن مرشد خاص و عام فرمود کسی را که زعم آن تیره سرانجام چنان باشد که خدای علّام افعال ما را خود بتقدیم و انصرام میرساند و بعد از آن ما را بآن معذب میگرداند آن کس قائل بجبر خدای تعالی و تقدّس است، و آن کسی که زعمش چنان بود که حضرت عزّ و جلّ تفویض امر خلق و روزی همه خلائق بحجج ایزد خالق یعنی انبیاء و رسل و ائمه السّبل نمود آن شخص قائل بتفویض است و بی شبهه قائل بجبر کافر و قائل بتفویض مشرکست. گفتیم: یا ابن رسول الله پس امر بین امرین کدام است؟ آن حضرت فرمود امر بین امرین عبارت از وجود سبیل و طریق مستقیمست بسوی اتیان و اقدام مأمور به و ترک منهی عنه. گفتیم: یا ابن رسول الله آیا حضرت عزّ و جلّ را مشیت و ارادت در امر و نهی یعنی در فعل و طاعت و ترک معصیت است. آن امام الاّمه علیه السّلام و التّحیه فرمود که آیا طاعات آن بی شایبه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۸۹ گمان بارادت و مشیت خدای مّیان است بجهت آنکه امر بطاعات و رضا خود در آن و معاونت بر آن ظاهر و عیان گردانید و ارادت و مشیت ربّ العزّت در امر معصیت نهی او از آنست و اظهار سخط خود در آن و خسران و خذلان عاصیان است بر آن. من گفتیم: پس خدای عزّ و جلّ را در آن باب قضا و حکم بر اصناف امم بود حضرت امام أبو الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که قادر عالم بلا ارباب حکم بخلائق در هر باب بآنچه مستحقّ آن باشند از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت نماید. روایت است که روزی در نزد حضرت أبو الحسن الرضا جبر و تفویض مذکور گردید آن حضرت فرمود که: عزّ و جلّ آله هرگز مطیع باکراه و کس از او عاصی به غلبه بلا اشتباه نشد. یعنی الله تبارک و تعالی هیچ بنده را بجبر و کراهت مطیع خود ننمود و بقهر و غلبگی خود بر آن طایفه ایشان را عاصی بجبر بر معاصی نفرمود و بندگان خود را مهمل نگذاشت در ملک خود بلکه به ارسال انبیا و رسل تمامی خلائق را قادر خالق بر طریق حقّ دلالت نمود. و او مالک است بواسطه آنچه مالک خلقان بآن شده و قادر است بر عباد بنا بر آنچه اقتدار ایزد غفّار بر بندگان بر آنست. پس اگر بندگان او قصد طاعت او نمایند حضرت الله تعالی و تقدّس صدّ و منع ایشان از آن بندگی و طاعت نمی نماید. و اگر عباد بوسیله تمرد و الحاد قصد معصیت و عناد نمایند پس اگر ایزد قادر مّتان نخواهد حائل میان بندگان و آن فعل عصیان نماید و اگر حایل فیما بین عباد و آن فعل فساد بعنایت ربّ العباد واقع نگردد و بندگان به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۰ وساطت و تمرد و طغیان مرتکب آن فعل عصیان گردند در این حال نتوان گفت که مهیمن سبحان داخل در آن فعل و عصیان گردانید. آنگاه آن ولیّ الله حضرت آله فرمود: کسی که ضبط حدود این کلام بر سبیل درک و استعمال نمود پس او خصم غالب بر مخالف مبرم خود خواهد بود. از حسین بن خالد مروی است که من بحضرت امام الانس و الجنّ أبو الحسن الرضا علیه السّلام گفتیم: که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مردمان ما را منسوب بقول جبر و تشبیه میگردانند و میگویند که شما قائلید به تشبیه و جبر نسبت بحضرت واحد اکبر بواسطه اخبار و احادیث مرویه از آبای شما ائمه الأبرار علیهم سلام الله الملك الغفّار. آن حضرت علیه السّلام در ساعت باقبال و سعادت گفت: یا ابن خالد مرا خبر ده از آن احادیث و اخبار که مروی است از آبای عظام کرامم در باب- تشبیه ایزد وهّاب. آیا روایت که شما در باب تشبیه و جبر حضرت مهیمن قادر از سایر بشر شنیدید بیشتر است یا اخبار و احادیث که من از حضرت پیغمبر علیه صلوات الملك الاکبر در باب عدم تشبیه و جبر برای شما نقل و روایت کردم؟ گفتیم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بلکه آنچه شما روایت از آن پیغمبر جلیل القدر نمودید بیشتر است؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: پس شما بگوئید که رسول خدای تبارک و تعالی قائل بجبر و تشبیه بود. من گفتیم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم این قوم میگویند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۱ که حضرت نبیّ المحمود در باب جبر و تشبیه ایزد معبود چیزی بیان ننمود و جز این نیست که روایت از رسول (ص) کنید. امام البرایا أبو الحسن الرضا علیه التّحیه و الثّناء فرمود که: پس بایست میگفتند که آبای من ائمه ایزد علّام علیهم السّلام نیز در باب جبر و تشبیه قادر وهّاب چیزی نفرمودند اما از آن اعیان مردمان چنین روایت کردند. پس آنگاه آن ولیّ حضرت آله روی بمن آورده فرمود که: هر کسی که قایل تشبیه و جبر خدای تعالی و تبارک گردد بی شبهه و شکّ آن کافر مشرک است و ما از آن جاهل بیرویت بیزاریم در دنیا و آخرت. یا ابن خالد وضع اخبار و احادیث از ما ائمه الأبرار در

جبر و تشبیه ایزد جبار جماعت خلاف نابکار که تصغیر عظمت خدای جبار نمودند فرمودند و بر ما آن احادیث و اخبار موضوعه از روی کذب و افتراء بسته‌اند پس محب ایشان مبغض ما و مبغض ایشان محب ما است و موالات با ایشان معادات با ما است و معادات با ایشان موالات با ما است. وصل بایشان قطع از ما است و قطع از ما وصل با ایشان است و جفا کردن با آنها نیکوئی کردن با ما است و نیکوئی در حق ما جفا در حق ایشان است، و اکرام و احترام آن طایفه اهانت و عدم عزت ما است و اهانت و عدم حرمتشان وسیله اکرام و عزت و احترام ما است. کسی که آن طایفه را قبول نمود ما را رد فرمود و آنکه ما را قبول فرمود آن جمع مردود را رد نمود و هر که با آن جماعت نیکوئی کرد با ما بدی کرد و کسی که بآن طایفه بدی نمود با ما نیکوئی فرمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۲ و مصدق ایشان مکذب ما است و مکذب ما مصدق ایشان است و هر که اعطاء و احسان بآن طایفه نمایند ما را از عطا و احسان محروم فرماید و هر که آن جماعت را محروم گردانند بما احسان و عطا نماید. یا ابن خالد هر که از شیعه و محبان ما است باید که آن طایفه را بولایت و نصرت نگیرد ایشان را أصلاً بمودت و دوستی نپذیرد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۳

ذکر بیان احتجاج ابي الحسن الرضا عليه صلوات رب الأرض و السماء بر اهل کتاب ايزد تعالى از اصناف يهود و مجوس و نصاری و اهل زبور و صابی و غير ایشان و الزام اين جماعت بتوفيق ايزد منان

اشاره

ذکر بیان احتجاج ابي الحسن الرضا عليه صلوات رب الأرض و السماء بر اهل کتاب ايزد تعالى از اصناف يهود و مجوس و نصاری و اهل زبور و صابی و غير ایشان و الزام اين جماعت بتوفيق ايزد منان از حسن بن محمد التوفلي منقول و مروی است که چون حضرت ولي ايزد بیچون أبو الحسن الرضا عليه السلام در خراسان بمأمون الرشید وارد گردید در همان هفته ورود مأمون الرشید بفضل بن سهل أمر نمود که اجتماع أصحاب مقالات مثل رأس الجالوت و جاثلیق و رؤساء صابئين و هربذ أكبر و أصحاب زردشت و نسطاس الرومی و متکلمين در یک محل نماید و تمامی این طوایف را در یکجمع و محضر حاضر فرماید تا مأمون کلام حضرت أبو الحسن الرضا (ع) با ایشان و کلام ایشان بآن امام الانس و الجان در باب مذهب و ادیان استماع نماید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۴ فضل بن سهل بموجب فرموده عمل نموده و چون بحکم مأمون أصحاب مقالات را فضل در یک محل جمع نمود و مأمون را باجماع ایشان در یک مکان اعلام فرمود. مأمون گفت: ایشان را بنزد من حاضر گردان فضل بن سهل حسب الأمر مأمون آن جماعت را بمجلس او حاضر گردانید. در آن وقت مأمون گفت: که ما شما را برای کار خیر جمع کردیم و دوست داریم ابن عمم این مدنی که درین ولایت بنزد ما آمده شما با او مناظره نمایند باید که صباح بزودی تمام در نزد من حاضر شوید و احدی از شما از این أمر تخلف ننماید. جملگی گفتند سمعا و طاعة ما صبح زود تمام بخدمت تو یا امیر المؤمنین حاضر خواهیم شد. حسن بن محمد التوفلي روایت کند که ما را حدیث و حکایت با حضرت أبو الحسن الرضا عليه السلام بود و با آن حضرت علیه السلام در تکلم بودیم که ناگاه یا سر الخادم از در آمد و گفت: یا سیدی امیر المؤمنین یعنی مأمون الرشید بشما از روی شوق تمام سلام فرستاد و میگوید: که فداک اخوک برادر فدای تو گردد أصحاب مقالات و اهل ادیان مختلفه و آرای متخالفه و متکلمين از جمیع اهل هر ملت صباح زود پیش ما حاضر خواهند بود اگر شما بسعادت و اقبال با ایشان تکلم و جدال و مباحثه قیل و قال را دوست داشته باشید ما را مشرف گردانید و اگر از تکلم آن طایفه گمراه مستکره باشید باید متحمل آزار و مشقت نگردید و اگر راضی باشید ما با آن جماعت بمنزل شما بخدمت مشرف گردیم و این بر ما بغایت سبک و آسان است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۵ حضرت أبو الحسن الرضا عليه السلام بیا سر فرمود که: سلام ما بایشان برسانید و بگوئید که اراده و مطلب شما را دانستیم علی الصباح ان شاء الله به نزد شما خواهیم بود. از حسن بن التوفلي مرویست که چون یا سر بواسطه تبلیغ سلام و پیام آن سرور از مجلس بدر رفت آن حضرت بجانب ما ملتفت گردید و گفت: یا نوفلي تو از اهل عراقی بیشتر رقه عراقی أصلاً غلیظ نیست آنچه در پیش تست ابن عمم

همگی و تمامی آنچه بر ما جمع نمود برای چیست؟ یعنی اهل شرک، و أصحاب مقالات و بدعت را؟ من گفتم: فدای تو کردم اراده و امتحان شما در فضل و حال معرفت و کمال دارد و بسیار بسیار خاطرش مصمم است در آنکه بداند و بشناسد که حالت شما در چه مرتبه است. آن حضرت گفت: و الله که بناء او بر اساس غیر وثیق البینانست و بخدای عالم قسم است که بناء او بسیار بسیار بد بنیان است. پس آنگاه آن ولی الله فرمود: که یا نوفلی بناء او در این باب کدام است؟ گفتم: یا بن رسول الله بدرستی که أصحاب کلام و بدع خلاف علماء اهل شرعند و این بواسطه آنست که عالم منکر نگردد الا امر منکر را و أصحاب مقالات و کلام یعنی متکلمون و اهل شرک أصحاب انکارند چنانچه اگر بر آن طوایف حجت آرید بر آنکه خدای تعالی یکیست گویند که تصحیح وحدانیت حضرت الوهیت نمائید. و اگر گویند که حضرت محمد رسول و فرستاده ایزد تعالی است آن طوایف الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۶ گویند که اثبات نبوت و رسالت آن حضرت فرمائید و چون احدی اراده بیان دلایل و حجج بر آن جمعی لجج نماید آن طایفه بر آن مرد بدل از روی بهت و جهالت سخنان گویند و آن کس اگر دلیل ایشان را با حجت خود باطل کند این جماعت أصلاً استماع دلایل او ننمایند و چندان مغالطه نمایند تا ترک قول خود نمایند، یا سیدی و مولای شما از این جماعت بر حذر بوده، جعلت فداک یا خیر یا سید. آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم از کلام نوفلی تبسم نمود بعد از آن فرمود که: یا نوفلی آیا میترسی که آن لثام بوسیله لجاجت و ابرام حجت ناتمام خود را بر ما قطع و اتمام نمایند؟ نوفلی گوید که گفتم: لا و الله من در هیچ دم بواسطه مباحثه و مجادله فضل و علم از جهت شما نترسیدم بدرستی که من از حضرت ذو المنن مترجی و مترقیم که شما را بر آن طایفه و خیم العاقبه مظفر و منصور گرداند ان شاء الله تعالی. پس آنگاه آن ولی الله تعالی فرمود که: یا نوفلی آیا میخواهی بدانی که در چه ساعت و چه دم مأمون از این حرکت ناملایم پشیمان و نادم گردد؟ گفتم: نعم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. آن حضرت فرمود که: ندامت مأمون و پشیمانی از این حرکت ناموزون در هنگامی خواهد بود که استماع احتجاج ما بر یهود و اهل تورات بتورات آن طایفه عاقبت نامحمود و بأهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور آن جماعت و بر گروه صائین عبرانیت ایشان و بر هرابذه بغارسیت آن قوم و بر اهل روم برومیت ایشان و بر اهل هر مقالات بلغات آن طوایف نماید که بآن مردم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۷ تکلم نمایم. پس هر گاه که قطع کلام و لجاجت و ابرام هر صنف آن لثام نمایم و حجت آن طایفه یک یک را شکسته مقطوع و ملزم گردانیم بنوعی که هر یک از اصناف - اهل مقالات از مقالات خود برگشته رجعت بقول من نمایند در آن دم مأمون نادم گشته میداند که آن موضع و مکان که سبیل سلوک در آنست او نه مستحق آنست در آن وقت اظهار ندامت و خجالت نماید و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. چون روز دیگر بأمر خالق اکبر صبح صادق سر از مشرق بدر کرد خورشید خاور جهان ظلمانی را از کسوت لباس ظلمت عاری ساخته به اضائت و استضاءه خود نورانی گردید. فضل بن سهل بخدمت آن ولی حضرت عز و جل آمده بعد از عرض تحیت و نیکو بندگی گفت: جعلت فداک ابن عمّت منتظر قدوم مسرت لزوم شما است و تمامی قوم در آن مجمع و محضرند شما بسعادت و اقبال در تشریف آوردن آن محال چه میفرمائید؟ حضرت امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا فضل در پیش باش که من نیز بتوفیق عز و جل بغیر تراخی و مهل بناحیه شما بآن محل سایر مستعجلیم. پس آنگاه آن ولی الله وضوء بواسطه بندگی حضرت آله کرده بعد از آن آن امام الانس و الجان شرب سریق نموده و ما را نیز از آن خورانیده، و از دولت سرای خود بیرون آمد ما نیز با آن ولی ایزد عزیز بیرون آمده روانه شدیم و چون آن ولی خدای بیچون بمجلس مأمون رسید محفل دید مملو و مشحون الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۸ از خلق افزون چنانچه جلوس احدی در آن ممکن نبود و از کثرت خلایق در آن مأمّن جای توطن ارباب پیکر و بدن بغایت متعسر بلکه متعذر بود و محمد بن جعفر از جماعت و سلسله طالبیان و جمع کثیر از هاشمیان بنی هاشم و قواد حاضر بودند. و چون حضرت امام الأتقیاء ابی الحسن الرضا علیه السلام داخل آن مجلس شد مأمون و محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم بتواضع آن امام الامم برخاستند و ایستادند، مأمون دست مبارک آن ولی ایزد اکبر تعالی و تبارک را گرفته بر سریر در پهلوی خود ممکن گردانید اما آن جماعت همچنان ایستاده بودند تا آنکه

حضرت أبی الحسن الرضا (ع) ایشان را رخصت جلوس نمود قوم نشستند. اما مأمون را همیشه روی سخن بحضرت أبی الحسن علیه السلام بود ساعه فساعه با آن حضرت حدیث و حکایت می نمود پس از آن ملتفت به سوی جاثلیق گردید و گفت: یا جاثلیق این ابن عمم علی بن موسی بن جعفر است و او از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پسر علی بن أبی طالب است و من بسیار بسیار میخواهم که تو با او متکلم گشته بر او احتجاج به انصاف نمائی و لجاج نمائی. جاثلیق گفت: یا امیر المؤمنین چگونه محاجه کنم با کسی که بر من احتجاج بکتاب نماید که من منکر آن باشم یا در باب مباحثه او جدال مستدل گردد بر من بقول پیغمبری که مرا ایمان و اخلاص به نبی ایشان نیست. حضرت امام البرایا چون این کلام از آن أعلم نصاری شنید گفت: یا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۹۹ نصرانی اگر من حجت و الزام شما بر انجیل عیسی که کتابت شماست نمایم اقرار بآن نمائی؟ جاثلیق گفت: مرا چگونه قدرت دفع ما نطق به الانجیل که مرقومه منزله رب جمیل و محتومه و مکرمه ایزد جلیل است بود. آری بخدای ایزد تعالی قسم است من بر رغم انف خود اقرار بآن نمایم هرگز انکار آن ننمایم امام گفت: سؤال کن هر چه خواهی و جواب بشنو. جاثلیق گفت: چه میگوئی در باب نبوت عیسی و کتاب او که از حضرت ملک تعالی آورده آیا منکر هیچ یک ازین دو تا کتاب و عیسی علیه التّحیه و الثناء میباشید یا نه؟ امام البرایا أبی الحسن الرضا علیه سلام الله تعالی فرمود که: ما مقرّیم نبوت عیسی (ع) و بکتاب او و بآنچه آن حضرت نبی الله امت خود را بشارت داد بآن و حواریین اقرار بآن نمودند. یعنی: ما مقرّیم نبوت عیسی و کتاب او که هر دو مقرّ و مخبر از نبوت سید البشر بودند و کافر منکریم نبوت همه عیسی که مقرّ نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بکتاب آن رسالتآب نبودند و بشارت باقت به بعثت آن نبی - الرّحمه ندادند. جاثلیق گفت: نه قطع و فصل احکام شرع بحکم ملک العلام بدو شاهد عدلین است الحال که شما مدعی نبوت برای پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید نه بر شما لازم است که دو گواه از غیر اهل ملت خود بر نبوت محمد بر طبق دعوی خود از آن جماعت که نصرانیته منکر آن طایفه نباشد بگذرانید و این سؤال که با ما کردی از غیر اهل ملت ما مثل آن بر سؤال نمائی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۰ امام الاُتقیاء أبی الحسن الرضا فرمود که: یا نصرانی آیا قبول بشهادت عادل که پیشتر در زمان عیسی علیه السلام در خدمت آن حضرت بوده از من مینمائی؟ جاثلیق گفت: آن عادل را بنام مذکور گردان تا بدانم کیست. حضرت امام الأنام علیه السلام فرمود که: چه میگوئی در حق یوحنا الدیلمی. جاثلیق گفت: بخ بخ ذکر نام دوست ترین مردمان در نزد مسیح علیه سلام الملک المّنان نمودی. حضرت امام المؤمن أبی الحسن الرضا فرمود که: من ترا قسم، ای جاثلیق قسم بذات پروردگار عالم میدهم آیا انجیل ناطق است به آنکه یوحنا مذکور کرد گفت: که حضرت مسیح علیه السلام مرا خبر بدین محمد - العربی سید البشر داد و مرا بشارت داد بر آنکه آن پیغمبر جلیل القدر بعد از من بچند سال بحکم ایزد مهیمین پیدا و ظاهر خواهد شد و حضرت عیسی بن مریم حواریین را نیز بوجود آن نبی الا - کرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد و آن طایفه ایمان بر رسول آخر الزّمان آوردند. جاثلیق گفت: یوحنا از حضرت عیسی علیه السلام این کلام ذکر فرمود که آن حضرت بشارت نبوت مردی و بأهل بیت و وصی او داد و مشخص نمود که نبوت آن مرد در چه وقت و زمان بود و نام و نشان او را قوم نیز بیان نکردند تا ما را معرفت بحال آن نبی آخر الزّمان ظاهر و عیان گردد. امام الخلاق علیه السلام گفت: ای جاثلیق اگر من برای تو کسی را که قاری انجیل بود بیارم تا بر تو در انجیل جایی که ذکر محمد و اهل بیت و امت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۱ آن حضرت بود تلاوت کند آیا تو ایمان بآن نبی آخر الزّمان خواهی آورد؟ جاثلیق گفت: این سخت نیست. حضرت امام البرایا أبی الحسن الرضا (ع) روی به نسطاس الرّومی آورده گفت: تو حفظ سفر ثالث انجیل نمودی یا نه؟ گفت: مرا حفظ انجیل چندان نیست. در آن حال آن ولی ایزد متعال بطرف رأس الجالوت ملتفت گشته فرمود که انجیل خواندی؟ گفت: بلی آن حضرت گفت: سفر ثالث آن را بگیری اگر در آن اسم محمد رسول آخر الزّمان و اهل بیت ایشان باشد شهادت برای ما بر طبق آن بیان و عیان گردان و اگر در سفر ثالث انجیل نام آن رسول جمیل نباشد شهادت مدهید. پس آنگاه آن ولی الله شروع در تلاوت انجیل ایزد مجید نموده تا به جای که نام گرام رسول ملک العلام بود رسید توقّف نمود و گفت

یا نصرانی ترا بمسیح و مادرش قسم است که آیا عالم و مطلق بر آنکه من عالم بانجیلیم؟ رأس الجالوت گفت: نعم در آن دم امام الامم تلاموت آیه انجیل که در او ذکر حضرت نبی الجمیل بود با اسامی گرامی اهل بیت و امت آن نبی الرحمه فرمود. بعد از آن گفت: یا نصرانی چه میگوئی این قول حضرت مسیح بن مریم است اگر تو تکذیب آنچه انجیل کتاب رب جلیل بر آن ناطق است نمائی پس تو تکذیب موسی و عیسی علیهما السلام نمودی، چه هر یک از آن دو پیغمبر جلیل القدر مصدق آن پیغمبر دیگر بودند و امم خود را امر بتصدیق هر یک الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۲ از آن پیغمبر نمودند و آنچه من در باب نبوت محمد ذکر کردم که در انجیل مذکور است، اگر منکر آن شوی واجب القتل گردی زیرا که تو کافر پروردگارت ایزد قادر و پیغمبرت عیسی بن مریم و بکتابت انجیل شدی. جاثلیق گفت: من منکر آنچه از انجیل بر من ظاهر و بین و لایح و روشن گردید نخواهم شد و مقرر بآن. آن ولی قادر مختار گفت: ای حضار گواه بر اقرار او شوید. بعد از آن گفت: یا جاثلیق سؤال کن از آنچه در خاطر داری. جاثلیق گفت: مرا خبر از حواری عیسی پیغمبر ده که چند نفر بودند و از عدد علمای انجیل مطلع گردان که آن طایفه محمود العاقبه که چند کس بودند؟ حضرت امام رضا (ع) فرمود که: بر مخبر عارف و عالم معارف وارد شدی بدان که حواریین عیسی پیغمبر دوازده نفر بودند و افضل و أعلم آن مردم لوقا بود و اما علمای نصاری آن جمع نیکو سیر نیز سه نفر بودند: یوحنا اکبر یاحی و یوحنا بقریسیا و یوحنا الدیلمی بزخار بود که ذکر حضرت پیغمبر جلیل القدر ما و ذکر اهل بیت آن سرور در نزد او بود و او کسی است که مبشر امت عیسی و بنی اسرائیل برسالت و بعثت حضرت نبی الرحمه بود. آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا نصرانی و الله که ما ایمان و اقرار داریم به عیسی که او ایمان بمحمد آخر الزمان آورده بود. اما منکر هیچ چیز عیسای شما نیستم مگر ضعف او را در بندگی رب العزت و قلت صیام و صلاة او را در عبادت. جاثلیق بعد از استماع این کلام از آن امام الانام گفت: و الله که شما الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۳ افساد علم و ضعف امر و مهم خود نمودید مرا ظن و گمان در حق شما چنان بود که أعلم اهل اسلام و افضل ایشان خواهی بود. أبو الحسن الرضا علیه الصلوة و السلام فرمود که: این برای چه چنین باشد؟ جاثلیق گفت: از آنکه تو میگوئی عیسی علیه السلام ضعیف در بندگی ایزد علام و قلیل الصلوة و الصیام در لیالی و ایام شهور و أعوام بود و حال آنکه عیسی در عبادت ایزد غفار مستدام و پایدار بود چنانچه هرگز در روز روزه را افطار نمود و أصلا در هیچ شب آن نبی واجب الوجود بخواب و استراحت نفرمود و پیوسته آن پیغمبر ایزد اکبر قائم اللیل و صائم الدهر بود. حضرت امام الأنقیاء أبو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: برای که عیسی علیه السلام باقامت صلوات و صیام قیام می نمود که او باعتقاد فاسد شما معبود است. جاثلیق لال و گنگ و منقطع بی عقل و فرهنگ گردید. حضرت الرضا علیه السلام فرمود که: یا نصرانی من از تو سؤال مسأله نمایم. جاثلیق گفت: سؤال کنی اگر دانم جواب تو گویم. امام المؤمنین أبی الحسن الرضا سلام الله تعالی فرمود که ای جاثلیق تو منکری از آنکه عیسی علیه السلام احیاء موتی باذن الله تبارک و تعالی می نمود. جاثلیق گفت: پیشتر من منکر بواسطه آن بودم که کسی محیی موتی و مرئی کور مادر زاد او بود و مبروص را معالجه نماید البتّه آن کس پروردگار تعالی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۴ و تقدّس است بلکه او مستحقّ عبادت هر کس است و چون مطلع و مخبر بحقیقه حال آن روح الله جلیل القدر گشتم از اطاعت و عبودیت او برگشتم. حضرت أبی الحسن علیه السلام فرمود که: احیاء موتی سبب الوهیت یا خالقیت اگر می شدی بدرستی که الیسع پیغمبر آنچه عیسی علیه السلام بعمل آورد از احیاء موتی او نیز احیاء موتی نمود و بر روی آب عبور فرمود و ابراء اکمه و أبرص کرد و امت نبی الله او را ربّ و آله فرا نگرفتند و بغیر خدای عزّ و جلّ او را پرستش و بندگی در هیچ وقت و محلّ نکردند و حضرت حزقیل الثبی (ع) آنچه حضرت عیسی بن مریم مصنوع گردانید او نیز مثل همان صنعت در ایام نبوت خود ظاهر نمود و احیاء سی و پنج هزار کس بعد از موت آن طایفه العصاة مدّت شصت سال بحکم خالق متعال فرمود و هیچ احدی از امت او را بمعبودیت اطاعت و عبودیت ننمود. بعد از آن آن ولی ایزد مجید أبی الحسن الرضا علیه السلام ملتفت به جانب رأس الجالوت گردید و گفت: یا رأس آیا این جماعت را از اساری بنی-اسرائیل در تورات یافتی که بخت نصیر از سبایای بنی اسرائیل در هنگام خرابی بیت المقدّس و قتل اکثر ایشان و انتقال بقیه السیف

آن گروه اختیار نمود و این جماعت را بشهر بابل نقل فرمود. حضرت ربّ العباد آن نبیّ الله را بآن سرزمین فرستاد و آن حضرت موتی آن امت را احیاء نمود و این حکایت و خبر در تورات مرقوم و مستظهرست و دفع آن از یهودان میسر بلکه امکان ندارد مگر از کافران شما که بر دین موسی ابن عمران نباشند. رأس الجالوت گفت: ما این کلام از تورات ایزد علّام شنیدیم و میدانیم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۵ حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: راست- میگوئی. بعد از آن، آن امام الانس و الجان فرمود که: یا یهودی این سفر تورات از من بشنو. راوی گوید در آن حال آن ولیّ حضرت ذو الجلال شروع در تلاوت آیات تورات نمود، یهودی با کمال تحیر روی بآن سرور نمود می شنید که آن حضرت تلاوت آیات در غایت فصاحت و بلاغت مینمود آن یهودی بر خود می پیچید و تعجب میفرمود. بعد از آن، آن امام الاثمه علیه السلام روی بجاثلیق نصرانی آورده گفت یا نصرانی آیا آن جمعی انبیاء که آسامی سامی ایشان مذکور و عیان گردید آنها پیش از عیسی علیه السلام بودند یا عیسی أقدم بود بر ایشان؟ نصرانی گفت: آن جماعت بر عیسی مقدّم بودند. حضرت امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که: بناء علیه بشخص چند که جمعی پیش از عیسی علیه السلام بودند که احیاء موتی و ابرای اُکمه و أبرص می نمودند آن عمل مخصوص آن حضرت نبود و در زمان سیّد الأنام صلوات الله علیه مثل این امر بحکم آن پیغمبر جلیل القدر از حضرت امیر المؤمنین حیدر بین و ظاهر گردید حقیقت این خبر چنانست که قریش با جمیع أحفاد خویش اجتماع نموده بخدمت نبیّ الرّحمة آمده از رسول آخر الزّمان سؤال و استدعا نمودند که آن حضرت موتی آن امت را زنده گرداند. سیّد البریه بموجب التماس آن علیّ بن ابی طالب علیه السلام را بایشان مواجه نمودند و مقّرر فرمود که: آن ولیّ حضرت آله برفاقت و همراه ایشان به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۶ جَبانه که مقبره آن طایفه بود رفته باآواز بلند منادی نماید بأسماء آن جماعت موتی که آن قوم و رهط از آن حضرت التماس و سؤال نمودند و بگویند که یا فلان و فلان حضرت رسول ایزد مجید محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم میفرماید که به اذن واهب حمید از مسکن و مقام خود برخیزید امیر المؤمنین بموجب فرموده عمل نموده چون پیغام رسول خدا بآن قوم رسانید در ساعت بأمر و حکم ربّ العزّت آن گروه از جای خود برخاستند و تراب از سر و روی خود می ریختند در آن حال قریش هر یک از احوال و امور قوم و خویش سؤال نمودند. بعد از آن آن جماعت را بیعت محمّد صلی الله و رسالت ایشان اخبار و اعلان نمودند همگی و تمامی آن قوم گفتند ما بسیار بسیار میخواستیم که ادراک زمان رسالت نمائیم تا تحصیل شرف صحبت کثیر البهجت آن نبیّ الرّحمة نموده و ایمان بآن رسول آخر الزّمان می آوردیم. بعد از آن یک دیگر را وداع نموده بمسکن و مدفن خود هر یک معاودت نمودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم برای اُکمه و أبرص و مجانین نموده و مکالمه بابهایم و طیور و جنّ و شیاطین نامحصور فرمود امت آن سرور او را ربّ و خدای اکبر فرا نگرفتند و بغیر خدای عزّ و جلّ هیچ احدی را پروردگار در هیچ زمان و محلّ ندانستند و یکی از ما منکر فضل آن خاتم الرّسل نشد اگر شما بواسطه احیاء موتی و ابرای اُکمه و أبرص عیسی علیه السلام را پروردگار فرا میگیرید پس شما را جایز است که الیسع بن الخطوب و حزقیل علیه السلام را دو پروردگار دانید زیرا که ایشان هر دو فعل مثل صنعت و عمل عیسی بن مریم علیهما السلام ظاهر کردند از احیاء موتی و غیر آن. و حقیقت این خبر آنست که وقتی در میان بنی اسرائیل بحکم ایزد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۷ کریم طاعون عظیم پیدا شد و در بعضی از نسخ معتبره بنظر مترجم أحقر رسید که اشتداد طاعون بمشیت و ارادت حضرت بیچون بحدی رسیده بود که هر روز هفتاد هزار نفر از مرد و زن بلکه بیشتر از ربقه حیات بیرون رفته در سلک اموات منخرط میگشتند چون بنی اسرائیل اشتداد طاعون را روز بروز در تزیاید و افزون مشاهده و ملا حظّه نمودند و بتجربه یا باخبار ثقه معلوم آن طایفه متحیر گردیده هر که فرار از عساكر نصرت مآثر طاعون نماید یحتمل که از سر پنجه صولت طاعون نیم جان بیرون برد لهذا آن جماعت بهیئت اجتماعی ترک اوطان و دیار کرده از آن سرزمین فرار نمودند و چون بعد از قطع منازل به مقصد رسیدند هنوز اُحمال و اُثقال بالتمام از دوابّ انزال و انتقال ننموده بلکه اکثر بمنزل نرسیده بودند که ندای موتوا موتوا از جوانب اربع و جهات سته به مسامع ایشان میرسید و بغیر وصیت و وداع دوستان جان به قابض آن می سپردند. و گویند

آن نداء دو ملک عزّ و جلّ یکی از اعلی و یکی از اسفل به سمع آن برگزیدگان حکم و امر ایزد لم یزل میرسید تمامی ایشان از خورد و کلان رجال و نسوان و عیید و ممالیک امان همگی جان دادند در یک ساعت و چون مدّت بر آن گذشت مردمی در آن حوالی و اطراف ساکن بودند. بعد از اطلاع بر حقیقت احوال آن جماعت اجتماع نموده دیوار و حیطان بر اطراف ایشان کشیدند و آن مکان حظیره آن غافلان گردید اما چون مدّت ببعثت منقضی شد و عظام رمیم و اجسام نامستقیم گردید. نبی از انبیای بنی اسرائیل بقولی ارمیا و بقولی حزقیل بر آن گذشتگان عبور نمود از کثرت عظام بالیه ایشان تعجب بسیار نمود آن حال حضرت قادر متعال الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۸ وحی بدعاء آن نبی بعظام رمیمه فرستاد که ای استخوانهای پوسیده و کهنه بر خیزید باذن عزّ و جلّ در ساعت برخاستند و خاک از سر و روی خود ریختند و بعد از آن باتفاق آن نبی ایزد لم یزل در همان مکان و محلّ عبادت غنی عادل مشغول بودند. پس آنگاه به حکم آله به أجل مسمی هر یک آنها استراحت نمودند. بعد از آن آن حضرت علیه السلام فرمود که: ابراهیم خلیل الله الرحمن صلوات الله علیه در هنگام که طیور را بامر غفور قطعه قطعه نمود. پس آنگاه لحوم عظام تمامی آن طیور را در یک مقام جمع کرده کوفت تا امتزاج تمام حاصل شد آن را بر رؤس کلّ جبل که قریب با آن محلّ بود وضع نموده به حکم واجب الوجود هر یک آن طیر را باسم او ندا فرمود در ساعت آن طیور به حکم قادر شکور حیات جدید یافته در اقبال و توجّه بخدمت آن نبی المشکور سعی موفور بظهور رسانیدند و بشرف ادراک صحبت آن نبی الرحمن مشرف گشتند. و بعد از آن موسی بن عمران علیه السلام و أصحاب او هفتاد نفر که آن پیغمبر جلیل القدر بامر قادر مختار برای میقات اختیار کرده وقتی که آن طایفه با آن رسول عزّ و جلّ بیالای آن جبل رفتند بموسی علیه السلام گفتند: که چون تو حضرت قادر لم یزل را در این مأمّن و محلّ می بینی ما را نیز البتّه بنمای چنانچه تو او را می بینی ما هم بشرف لقاء و رؤیت مشرف گردیم. موسی علیه السلام گفت: ای أصحاب من حضرت مهیمن را بچشم سر ندیدم و ایزد عالم بی شک و شبهه مرئی و مشاهد هیچ احدی از اهل نگرده آن طایفه بیرویه موسی علیه السلام و التّحیه را در آن باب مصدّق نداشتند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۰۹ فقالوا وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ. تفسیر آیه و الله أعلم آنست که أصحاب موسی کلیم الله که برفاقت آن نبی آله به میقات گاه رفته بودند میگفتند که: ما ایمان بشما نمی آریم تا حضرت حقّ سبحانه و تعالی را ظاهر و آشکارا نبینیم هر چند از گفتن آن کلام منکر منع و زجر می نمود مفید نیفتاد. چون حضرت مهیمن قادر آن طایفه را بر قول آن اشیاء مصرّ و مستمرّ دید آن ظلمه را بصاعقه نار محترق گردانید و آن هفتاد را بالتمام سوخته نابود ساخت. حضرت موسی علیه السلام فردا وحیدا باقی ماند چون حال بدان منوال مشاهده نمود متحیر گشته بموقف بارگاه حضرت آله معروض گردانید که ملکا صمدا مهیمنا احدا من بموجب حکم و امر تو هفتاد نفر از اعیان بنی اسرائیل برگزیدم و آن جماعت را بعد از استخاره بامر حضرت شما بمیقاتگاه آوردم الحال اگر من تنها این خبر به بنی اسرائیل برم چون تصدیق بخبر من نمایند و اگر ارادت و مشیت ربّ العزت شما در هلاکت ایشان متعلّق بود بایست پیشتر از آن ما و ایشان را هلاک میگردانیدی در این وقت سفهاء این قوم با ما چه گویند چنانچه وثیقه کریمه لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا الْآيَةَ شاهد این کلام است. چون موسی علیه السلام این استدعا و التماس از حضرت خالق الجنّ و الناس نمود عزّ و جلّ بموجب دعا و التماس موسی (ع) بعد از آن آن طایفه را- بالتمام زنده گردانید. پس آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: جمیع آنچه من ذکر کردم ترا قدرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۰ دفع آن بی شبهه و گمان نیست زیرا که تورات موسی کلیم الله و انجیل عیسی روح الله و زبور داود نبیّ الله و فرقان محمد حبیب الله ناطقاند بر آن پس اگر هر کسی که احیاء موتی و ابرای اکمه و أبرص و مجانین نماید شما او را خدا دانید باید که شما بغیر ربّ الأرباب همه این جماعت را خدا دانید. آنگاه گفت: چه میگوئی یا نصرانی؟ جاثلیق گفت: قول قول تست و لا اله الا الله. بعد از آن امام الانس و الجان ملتفت بجانب رأس الجالوت گردید و فرمود که: یا یهودی روی بمن آر تا از تو سؤال آیات عشره که بحضرت موسی علیه السلام منزل گشته نمایم. آیا تو در تورات نوشته یافتی که باین مضمون مرقوم بود که نباء محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و امت او هر گاه بیاید امت آخره

متابعان راکب بعیر آن جماعت تسبیح ربّ العزّت نمایند جدا جدا تسبیح کردن جدید در کتابش بود. پس باید که بنی اسرائیل فرع و پناه بسوی ایشان برند و بجانب ملک ایشان روند تا آنکه دلهای آن طایفه مطمئن گردد زیرا که در دست متابعان راکب بعیر شمشیرهاست که امم کافره را در اقطار اراضی عالم پاک میگردانند یا یهودی در تورات موسی بن عمران بهمین نوع مکتوب و عیانست. رأس الجالوت گفت: نعم ما همچنین در تورات یافتیم. پس از آن بجاثلیق گفت: یا نصرانی آیا بکتاب شعیا عارف و دانائی یا نه؟ جاثلیق گفت: حرف بحرف آن کتاب را عالم و عارفم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۱ آنگاه آن ولیّ الله روی بسوی هر دو ایشان آورده گفت: که شما میدانید که این از آیات تورات ربّ العالمین است که یا قوم بدرستی که من بینم راکب الحمار را که لابس است بجلبات نور و راکب البعیر را مشاهده مینمایم که ضوء او مثل ضوء قمرست. آن دو کافر تصدیق صدق التیام آن ولیّ ملک العلّام نموده گفتند که بی شبهه اریاب و ابهام شعیا نبی علیه السلام متکلم باین کلام مکرّر در محضر جمعی از انام گردید. در آن دم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: یا نصرانی آیا این کلام را در انجیل از قول عیسی علیه السلام میدانی که آن روح الله فرمود که من بنزد پروردگار شما و پروردگار خود میروم و فارقلیطا بعد از من از نزد واجب تعالی بشما می آید تا ارشاد و هدایت شما نماید و شهادت بر حقیقت نبوت من دهد چنانچه من شهادت بر رسالت آن حضرت دارم و او آن نبی مقدّس است که بحکم ایزد تعالی و تقدّس برای شما و همه کس تفسیر مشکلات اشیاء و بیان معضلات و مخفیّات همه آنها نماید و اوست آن نبی ایزد عالم که فضایح امم و قبايح مردم را بر اهل عالم واضح و مبرهن میگرداند و اوست پیغمبر حضرت قادر ایزد که عمود کفر را می شکند و اکثر آن طایفه را تابع خدای معبود و مطیع اوامر و نواهی خود خواهد نمود. چون آن ولیّ قادر مجید کلام حقیقت انجام انجیل باین محلّ و مقام رسانید. جاثلیق گفت: یا أبا الحسن الرضا علیه السلام هیچ چیز شما از انجیل ربّ العزیز نقل و بیان نمودی الا آنکه ما آن را بلا زیاده و نقصان در آن کتاب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۲ لازم الاذعان دیدیم و بآن بلسان و جنان قایل و مقرّیم. حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا جاثلیق آنچه من برای شما نقل کردم آن را در انجیل بغیر تغییر و تبدیل یافتی و آن در انجیل - واهب بی امتنان ثابت و عیان است یا نه؟ جاثلیق گفت: نعم امام الاتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا جاثلیق آیا مرا خبر از انجیل که مفقود نمودید نمیدهید که بعد از فقدان کره ثانیه آن را در نزد که یافتید و کدام شخص این انجیل را برای شما وضع و احیاء نمود؟ جاثلیق گفت: هرگز انجیل ربّ جمیل از نزد ما مفقود نشد و أصلاً تغییر و تبدیل در انجیل نیست مگر یک روز که آن در پیش ما نبود روز دیگر آن را یافتیم تر و تازه که متی و یوحنا اخراج آن نموده بنزد ما آوردند. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: ای جاثلیق بیقین و به تحقیق معرفت شما بسنن انجیل و بحقایق احوال علماء آن کتاب ربّ جلیل بسیار بسیار قلیل است اگر در واقع حقیقت امر انجیل و بیان آن موافق زعم و گمان شما بودی گنجایش اختلاف شما ارباب خلاف و گزاف در انجیل از روی عناد و اعتساف نبودی و این اختلاف در این انجیل که الیوم در دست شماست بسیار است برای همان وضع و اضافه بعضی اشیاست. پس اگر انجیل بر عهد اوّل بودی که حضرت عزّ و جلّ بر عیسی بن مریم منزل گردانید شما در آن اختلاف نکردندی لیکن من حقیقت این امر برای تو افاده نموده منکشف بلکه واقف گردانم بآن. ای جاثلیق بدان که بر تقدیر عزّ و جلّ انجیل اوّل مفقود ناپیدا شد جمیع الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۳ نصاری بنزد علمای ایشان مجتمع گشتند و گفتند که: عیسی روح الله مقتول گردید و انجیل از ما مفقود و ناپیدا شده شما علماء و ارباب فضل و ذکائید در این باب فکر برجا نمائید پس باید که آنچه در پیش شما از آن کتاب مستطاب ملک الوهاب باشد برای ما بیان نمائید. لوقا و مرقانوس که: أعلم علمای نصاری بودند گفتند: که انجیل ایزد علّام تبارک و تعالی در سینه های ماست و برای شما آن را سفر در هر أحد اخراج نموده بشما رسانیم بشرط آنکه شما خیانت در آن ننمائید و کنائس که معبد حقّ تعالی و تقدّس است آن را خالی نگذارید. بدرستی که ما بر شما هر أحد سفر سفر آن را تلاوت نمائیم تا آنکه تمامی و همگی آن را جمع نمائیم. بعد از آن حضرت امام الانس و الجانّ أبو الحسن الرضا علیه السلام - فرمود که: ای جاثلیق بدان که لوقا و مرقانوس و یوحنا و متی برای شما نصاری وضع این انجیل بعد از آنکه انجیل اوّل

را مفقود نمودید فرمودند و این جماعت اولیه شاگردان شاگردان اولین اند، آیا تو ای جاثلیق این مقدمه یقین و تحقیق میدانید؟ جاثلیق گفت: من تا حال مطلع و مخبر برین احوال نبودم الحال از فواضل علم و حال و از مزایای فضل و کمال تو که حقیقت این کمال امر بر من مبین و مبرهن گردانیدی واضح و روشن گردید و این از بسیاری علم شما- بانجیل واجب الوجود تعالی و تبارک که از لسان مبارک شما استماع نمودیم فرا گرفتیم و الا قبل ازین ما را بهیچ گونه تحقیق و یقین أصلاً علم کما ینبغی و یلیق بر حقایق این نبود لیکن الحال آنچه از شما شنیدم دل من شهادت بر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۴ حقیقت آن دهد و این کلام صدق التیام را الفت تمام بخاطر مستهام ما بهم رسید بلکه ساعت فساعت اثر این در خاطر من زیادت است. حضرت امام البریه فرمود که: شهادت این جماعت بر تو بچه نوعست؟ جاثلیق گفت: جایز و مسموعست زیرا که این طایفه علماء انجیل و بندگان خاصّ الخاصّ ربّ جلیل اند از این جمع لایق بتشبه بهر چیزی که شهادت بر آن دهند البتّه حقّست. در آن دم آن ولیّ قادر بی چون روی مبارک بمأمون و باقی حضار آن مجلس جنّت آثار از اهل بیت مأمون و غیر ایشان از بنی هاشم آورده فرموده که بر او گواه شوید که اقرار بچه وجه نمود. ایشان گفتند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ما جمیع شاهد هستیم بر اقرار او. مأمون گفت: بعد از این اقرار از او انکار مسموع بلکه لایق و سزاوار نیست بعد از آن امام الجنّ و الانس أبی الحسن الرضا علیه السّلام به جاثلیق فرمود که: بحقّ پسر و مادر ترا قسم است که آیا میدانی که متی از علماء انجیل باعتقاد شما در محضر اعیان نصاری گفت: که مسیح علیه السّلام پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهود ابن خفرون بود و مرقانوس در نسبت عیسی علیه السّلام گفت که: او کلمه الله بود که حلول در جسد آدمی نموده انسان گردید و لوقا که أعلم نصاری باعتقاد آنها بود گفت عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از لحم و دم که روح القدس او در آن داخل گردید، دیگر آنکه تو میگوئی که شهادت که عیسی علیه السّلام بر نفس اقدس خود داد حقّ است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۵ چنانچه گفت: ای امت بنی اسرائیل بشما میگویم که عروج بآن مکان و صعود بآسمان نمی نماید مگر کسی که نزول از آسمان بزمین نماید الا راکب البعیر خاتم الانبیاء یعنی شتر سوار محمّد مصطفی علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء که خاتم پیغمبرانست زیرا که آن سیّد الانبیاء صعود بسماء و نزول از آنجا به غیرا نماید. یا نصرانی تو در این قول چه میگوئی حقّ است یا نه؟ جاثلیق گفت: این قول عیسی بن مریم است ما منکر آن نیستیم. امام علیه السّلام فرمود که: پس چه میگوئی در شهادت لوقا و مرقانوس و متی در حقّ عیسی علی نبینا و علیه التّحیّه و الثّناء در باب آنچه نسبت به آن حضرت دادند. جاثلیق گفت: که کذب و افتراء بحضرت عیسی علیه السّلام بسته اند در آن اثر ولیّ ایزد اکبر روی بقوم آورده گفت: یا قوم نه الحال این نصرانی، ضالّ تزکیه آن جماعت در شهادت نمود و خود گواهی داد که آن طایفه علماء انجیل و قول ایشان حقّ و بی تبدیل است؟ جاثلیق گفت: یا عالم المسلمین دوست دارم که مرا بخاطر ربّ العالمین از امر این طایفه معذور داشته معفو گردانی. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام فرمود ما هم بموجب التماس و استدعاء تو چنان کردیم الحال هر چه خواهی از من سؤال کن یا نصرانی. جاثلیق گفت: غیر من باید که از شما سؤال تواند نمود و الله که مرا ظنّ و گمان چنان نبود که در میان علماء مسلمانان مثل شما موجود در این زمان باشد از روی احسان مرا بگذارید و دست از من بدارید. بعد از آن آن حضرت علیه السّلام ملتفت برأس الجالوت گردید و فرمود که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۶ یا یهودی تو سؤال میکنی یا من سؤال کنم؟ رأس الجالوت گفت: بلکه من از شما سؤال مینمایم لیکن حجّت و دلیل شما را قبول نمی نمایم مگر آنکه از تورات یا از انجیل یا از زبور داود یا آنچه از صحف ابراهیم و موسی علیهما سلام الله تعالی باشد. حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که باید که از من استماع حجّت و دلیل نکنی الا از تورات، یعنی آنچه تورات موسی علیه السّلام بر آن ناطق باشد بلسان آن حضرت و انجیل بلسان عیسی بن مریم علیه السّلام و زبور بلسان داود علیه السّلام بود از من بحجّت قبول نمائی. رأس الجالوت گفت: شما نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را از کجا بثبوت میرسانی؟ حضرت أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که: شهود نبوّت آن نبیّ المحمود باعلام رسولان حضرت ایزد معبود موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلفای واجب تعالی در زمین بودند. رأس

الجالوت گفت: قول موسی بن عمران بر شهادت رسالت و نبوت محمد (ص) بین و ثابت میتوانی نمود؟ امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: یا یهودی موسی بنی اسرائیل را وصیت برای رسالت آن حضرت نمود چنانچه بایشان گفت که بدرستی زود باشد پیغمبر بشما بیاید از قبل حضرت ملک تعالی که از برادران شما بود، پس باید که تصدیق آن نبی واجب تعالی نمائید و آنچه گوید از او بشنوید. یا یهودی میدانی که بنی اسرائیل را برادری با ولد اسماعیل بود اگر تو الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۷ عارف و عالم می بودی بقرابتی اسرائیل از اسماعیل و سبب میان ایشان از طرف ابراهیم علیه السلام حقیقت این امر بر تو بین و ظاهر بودی. رأس الجالوت گفت: این قول موسی بن عمران علیه صلوات الملک - المنان است اما دفع آن نتوانیم نمود. حضرت امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: آیا این سخن در پیش طایفه یهود شما صحیح و واقع است؟ رأس الجالوت گفت: نعم آری لیکن من میخواهم که شما امر را از تورات موسی بن عمران بر ما صحیح و عیان گردانی. امام الأتقیاء ابی الحسن الرضا فرمود: آیا تو منکری در باب آنکه در تو راه حضرت غافر الخطیئات بشما خطاب مستطاب نموده میگوید که: جاء الثور من قبل سیناء و أضاء للنّاس من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران. رأس الجالوت گفت: شما تفسیر و تعریف این کلمات نمائید که مرا بیقین و تحقیق اطلاع کما ینبغی بر تفسیر این کلمات بتحقیق نیست. حضرت امام الخلائق ابی الحسن الرضا علیه سلام الله الخالق فرمود که من تفسیر این کلمات و حقایق آن ترا مخبر و مطلع گردانم. اما قول خدای تعالی جاء الثور من طور سیناء این عبارت از وحی ملک تعالی به حضرت موسی علیه السلام بر جبل طور سینا است. و اما قوله اضاء للنّاس من جبل ساعیر ساعیر عبارت از جبلی است که حضرت عزّ و جلّ در آن محلّ به عیسی بن مریم وحی منزل گردانید و روح الله در آن مکان بودی. و اما قول خدای تعالی و استعلن علینا من جبل فاران این جبل از جبال الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۸ مکه است و مسافت میان آن جبل و مکه یک روزه راهست این بیان حقیقت احوال خیر المآل حضرت رسول ایزد متعال است. اما ای یهودی روزی حضرت شعیا الثّبی (ص) میگفت: که دو راکب اند که زمین بوسیله آن دو نبی ذو المنن بغایت روشن مزین گردد یکی راکب حمار و یکی راکب بعیر و این کلام شعیه نبی را تو در تورات ایزد تعالی و اصحابت دیدید پس راکب حمیر چه کس و راکب بعیر کدام بنده سمیع بصیر است؟ رأس الجالوت گفت: مرا معرفت بحال آن دو بنده ربّ العزّت نیست باید که شما بخاطر موسی کلیم الله مرا بأحوال آن دو بنده اله عارف و آگاه گردانی. امام البریا فرمود که: ای یهودی راکب حمار حضرت عیسی بن مریم و راکب جمل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم هست، آیا این کلام را از تورات میدانی یا منکر آنی؟ رأس الجالوت گفت: نه ما از منکران نیستیم زیرا که این سخن در تورات کالشمس فی وسط السّماء بین و آشکار است. بعد از آن ولیّ ایزد منان گفت: یا یهودی اما ترا معرفت بحال حیقّ الثّبی (ع) و التّحیه هست یا نه؟ رأس الجالوت فرمود که: نعم مرا معرفت تمام بحال آن نبی الاکرم است. پس آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: کتاب مستطاب شما تورات ناطقست بر آنکه آن نبی ایزد تعالی فرمود که: جاء من الله تعالی بالیان من جبل فاران و امتلأت السّماوات من تسبیح أحمد (ص) و اّمته. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۱۹ تفسیر و معنی کلام آنکه از جبل فاران نبی عالیشان بأفصح بیان به واسطه ارشاد خلائق ظاهر و عیان گردد و آن پیغمبر جلیل القدر راکب شتر باشد و خیل آن ساکن در بحر و برزند و بنزد ما با کتاب جدید بعد از خرابی بیت المقدّس پدید گردند، یعنی بکتاب قرآن ظاهر و عیان گردند، آیا تو عالم و عارف بحال آن نبی صاحب الفضل و المعارف هستی یا نه و ایمان به آن نبی عالیشان آوردی؟ رأس الجالوت گفت: یا أبا الحسن الرضا علیه السلام حیقّ الثّبی - صلی الله علیه و آله و سلّم باین کلام متکلم گردید و ما منکر قول آن نبی ایزد داور نیستیم. حضرت امام الأتقیاء ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: داود نبی علیه السلام در زبور مذکور نمود و تو آن را تلاوت و قرائت نمودی که: اللهم ابعث مقیم السنّه بعد الفتره، یعنی بار خدایا متحمّم سنّت را بعد از ایام قرب مبعوث گردان. آیا تو بعد از فترت بغیر حضرت نبی الرّحمه محمد المصطفی هیچ پیغمبر را میدانی که اقامت بسنّت نموده باشد؟ رأس الجالوت فرمود که: ما منکر این کلام نیستیم زیرا که این قول داود علیه السلام است لیکن آن نبی الاکرم از این کلام اختیار عیسی علیه الصلاه و السلام نمود چه ایّام آن حضرت ایّام فترت و ایّام بی سرانجام بود. حضرت ابی

الحسن الرضا عليه السلام فرمود که: تو بحقیقت این امر جاهل و بیخبری زیرا که از عیسی علیه السلام سنت جدید پدید نشده چه اگر سنت علیحده داشتی نام و نشان آن باقی و عیان بودی بلکه سنتش موافق الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۰ سنت تورات بموسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم بود تا آنکه حضرت واجب- الوجود بسوی آسمان او را رفع نمود. یا نصرانی، آیا در انجیل مکتوبست که ابن البریه یعنی عیسی علیه السلام می‌رود فارقلیطا یعنی محمّد المصطفی علیه سلام الله تعالی بعد از او می‌آید و آن حضرت اصرار بشرایع و احکام پروردگار بر خلائق مخفف سازد، و دشوار نسازد و جمیع اشیاء را بر شما تفسیر و تأویل نموده واضح و هویدا گرداند و شهادت بر نبوّت من دهد چنانچه من گواهی بر رسالت آن نبوّت پناهی دادم من بشما بأمثال آمدم و آن نبی اقبال بر تأویل و تفسیر شرع حضرت ذو الجلال آید، آیا در انجیل ایمان به این کلام آن رسول ایزد متّان آوردید و اقرار دارید؟ رأس الجالوت گفت: آری ما منکر آن نیستیم. امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: من از نبی تو موسی بن عمران از تو سؤال نمایم. یهودی گفت: سؤال کن. امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: حجت شما بر نبوّت موسی علیه التّحیّه و التّناء کدامست؟ رأس الجالوت گفت: دلیل و برهان بر نبوّت موسی بن عمران آنست که آن حضرت بآیات و معجزات روشن و عیان بر بنی اسرائیل و سایر خلقان آمد که هیچ احدی از انبیاء و رسولان بمثل آن آیه و نشان پیش از ایشان از قبل رحیم الرحمن بخلقان بی شبهه و گمان نیامدند. حضرت امام علیه السلام فرمود که: بمثل کدام معجزه و نشان بخلقان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۱ آمده بیان آن نمائی؟ رأس الجالوت گفت: مثل شکافتن بحر نیل بامر ربّ جمیل بواسطه عبور بنی اسرائیل، و دیگر قلب عصای آن نبی ایزد تعالی بصورت اژدها و سیّم انفجار حجر بضرب عصا و اظهار عیون مشحون بر آبها، و چهارم بیرون آوردن دستها و اشتعال أنوار از سر انگشتان آن نبی الوری و علامات دیگر از آن پیغمبر جلیل القدر بین و ظاهر گردید که خلائق را قدرت بر اقدام أمثال آنها نیست. حضرت امام الوری أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و التّناء فرمود که: راست گفתי در باب آنکه آنچه ذکر کردی تمامی آن حجت و برهان نبوّت موسی بن عمران بود که خلائق را قدرت باتیان مثل آنچه آن حضرت در آن وقت برای امامت ظاهر کرد نبود. ای رأس الجالوت آیا نه هر کسی که دعوی نبوّت کند و بر طبق دعوی خود معجزه چنان بین و عیان گرداند که هیچ احدی از خلقان را قدرت اظهار و اتیان مثل آن نباشد بر شما تصدیق آن کس بر ثبوت او بحکم واجب تعالی و تقدّس واجب و لازم بلکه از فروض متحتّم است. رأس الجالوت گفت: نه بر ما تصدیق آن شخص لازم نیست زیرا که موسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم را نظیر و شبهه در عمل و مثل بواسطه قرب و مکان عزّت و محلّ بحضرت عزّ و جلّ نبود و هیچ احدی مثل آن رسول کامل نخواهد بود، پس بر ما واجب نیست که اقرار بر نبوّت هر مدّعی رسالت نمائیم مگر آنکه آن کسی بر علامت و نشان که موسی بن عمران علیه السلام بخلقان آورد او نیز بمثل آنها بهتر از آن ظاهر و عیان گرداند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۲ أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و التّناء فرمود که: پس شما چگونه اقرار به انبیاء علیهم السلام که پیش از موسی علیه السلام بودند نمودید و حال آنکه هیچ احدی از آن انبیاء و رسولان انغلاق بحر و انفجار حجر و اظهار عیون اثنا عشر مملوّ و مشحون بر آب عذب منهمر نمودند. چون آن ولی بیچون کلام صدق التیام باین مقام و مکان رسانید رأس الجالوت مبهوت و حیران ماند و أصلاً قدرت نطق و بیان با آن عالم یهودان نماند و لسان کذب نشان خود را بر جواب آن امام الانس و الجانّ ساری و جاری نگردانید. حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام گفت: ای یهودی جواب گوئی هر گاه از انبیاء و رسولان حضرت آله مثل معجزات موسی علیه السلام ظاهر و صادر نشده باشد و نیز اخراج ید بیضاء و انقلاب عصا بصورت اژدها از آن رسل و انبیاء ظاهر و هویدا نگشته آن شما چگونه مقرّر بر رسالت آنها گشتید؟ رأس الجالوت گفت: من بشما خبر دادم که هر گاه آن انبیاء حضرت آله بر طبق دعوی نبوّت و رسالت خود هر یک ایشان آیه و نشان ظاهر و عیان گردانند که جمیع خلقان از اتیان و اظهار مثل آن قادر نباشند اگر چه آیه و معجزات ایشان خلاف آیات و علامات موسی بن عمران باشد ما بمثل ما جاء به موسی بن عمران اقدام و اتیان نموده باشند در این هر دو حال بر تمامی افراد بنی نوع انسان از نساء و رجال تصدیق مقال و اطاعت و متابعت أفعال این انبیا و رسل حضرت ذو الجلال واجب است بی شبهه قیل و قال. حضرت

أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: ای رَأْسُ الْجَالُوتِ پس شما را چه مانع از تصدیق عیسی بن مریم علیه التَّحِيَّةُ و الثَّناء گردید و حال آنکه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۳ آن نَبِیِّ مُلْکِ تَعَالٰی اِحْیاءِ مَوْتی و اِبرای اُکْمه و اُبرص و اِیجاد طیر از کُلِّ باذن ایزد تَعَالٰی و تَقْدَسُ مینمود بعد از آنکه نفخ در آن دمیدی بحکم ایزد کارساز آن طیر پیرواز آمدی چون آن رسول بیچون دعوت نبوت نمود و بر طبق دعوی معجزه ظاهر فرموده بنا بر اقرار شما آن پیغمبر بود شما چرا از تصدیق عیسی علیه السَّلَام استنکار و ابا ظاهر و آشکار نمودید و اطاعت او بحکم و امر واجب تَعَالٰی ننمودید؟ رَأْسُ الْجَالُوتِ گفت: که مردمان میگویند که از عیسی بن مریم آیه و نشان بَیِّن و عیان گردید لیکن أَصْلاً هیچ چیز از آن علامات مرئی و مشاهد ما نگردید حضرت امام البرایا فرمود که: هیچ از آیات و علامات ما جاء به موسی بن عمران علیه سلام الله الواحد مرئی و مشاهد تو گردید بی شبهه یقین از ثقات اخبار بشما رسید که از موسی بن عمران علیه السَّلَام آیات و علامات چنین و چنان ظاهر و عیان گردید. رَأْسُ الْجَالُوتِ گفت: بلی چنین است. أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السَّلَام فرمود که: همچنین است آنچه از اخبار متواتره مردم از حضرت عیسی بن مریم علیه السَّلَام بشما رسید که از آن نَبِیِّ مَكْرَمٌ بحکم و اِهب عالم معجزه چنین بحیث ظهور رسید پس چون تصدیق موسی کلیم علیه السَّلَام ننمودید و تصدیق عیسی علیه التَّحِيَّةُ و التَّسْلِيمُ نفرمودید؟ رَأْسُ الْجَالُوتِ ساکت و مبہوت گردید و أَصْلاً لسان بر جواب آن امام الانس و الجان جاری نگردانید. حضرت امام الهمام أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السَّلَام فرمود که: امر حضرت مُحَمَّدٌ صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ مثل امر موسی و عیسی و سایر اَنْبِیاء است با الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۴ جمیع ما جاء به از احکام شرایع اسلام و دیگر از آیات و علامات مخصوصه سید البشر آنست که آن سرور یتیم بی مادر و پدر و فقیر و شبان و آجیر بود و تعلیم کتاب و تردّد بنزد هیچ معلّم بواسطه تعلیم خطّ و علم ننمود و بقرآن ایزد معبود که در او قصص اَنْبِیاء و اخبار آن اعیان حرف بحرف مذکور و مشهود است، و محتوی است بر اخبار آنکه گذشت و آنکه الی یوم القیام باقی و مستدام خواهد بود و ثقلین انس و جان آمده. بعد از آن ایشان را مخبر بأسرار آن جماعت از آنچه در خانهای ایشان از عمل و طاعت و تمرّد و معصیت نمودند گردانید و آیات و علامات لا تعدّ و لا تحصی از آن سید الوری ظاهر و هویدا گردید. رَأْسُ الْجَالُوتِ مبہوت گفت: خبر عیسی و خبر مُحَمَّدٌ صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ هیچ کدام در نزد ما یهود بصحّت و انجام نرسید و ما را اقرار به نبوت و رسالت و نبوت عیسی و مُحَمَّدٌ عَلَیْهِمَا السَّلَام نیست. امام رضا (ع) گفت: آیا شاهدان که شهادت اقامه نمودند شاهدان زور و گواهان نامقبول و مشکورند آن یهود عاقبت نامحمود ساکت گردید و زبان او اصلاً بیان جواب ساری و جاری نشد. چون آن یهود مبرم ساکت و ملزم شد حضرت امام الاکرم أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السَّلَام هر بزد اکبر که أعلم علماء زردشت بود بنزد خود خواند و با او سخن از دین و آئین زردشتیان راند و فرمود که: ای هر بزد اکبر مرا خبر ده از زردشت که زعم تو آنست که او پیغمبر است حجتّ شما بر نبوت زردشت چه است؟ هر بزد گفت: حجتّ او آنست که آیات و علامات بواسطه ما ظاهر نمود چنانچه هیچ احدی پیش از و مثل آن بما ظاهر و عیان ننمود و ما هرگز مثل آن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۵ از پیشینیان ندیدیم و نشنیدیم اما آنقدر است که این اخبار اسلاف ماست که از آنها بما رسید که آن نَبِیِّ بر ما حلال گردانید چیزی را که غیر او هیچ کس آن را بما حلال نگردانید پس ما تابع او شدیم. حضرت أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السَّلَام فرمود که: آیا نه آنچه از اخبار زردشت بشما رسید تابع آن شدید؟ هر بزد گفت: بلی حضرت أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السَّلَام فرمود که: همچنین است حال سایر امم سالفه که اخبار بآنچه از اَنْبِیاء ذُو الاِقتدار و رسل عالی مقدار به ایشان رسید به آن عمل نمودند و آنچه حضرت موسی بن عمران و عیسی بن مریم بنت عمران و مُحَمَّدٌ بن عبد الله عَلَیْهِمُ السَّلَام الله المَنَّان از نزد قادر سبحان بخلفان آوردند و اکثر طوایف امم اطاعت آن رسل مهیمن عالم نمودند الا شما مجوس عذر شما در ترک اقرار باین پیغمبران عالیشان، و متابعت ایشان چیست بیان نمائید که چرا بر زردشت پیشتر بأخبار متواتره که از او بشما رسیده که او بآیات و علامات زبان خود بر اسلاف شما آمده که غیر او اتیان بمثل آن ننمودند و شما بمجرّد شنیدن آن قبول دین زردشت ننمودید و دین رسل و اَنْبِیاء و قریب العهد بآبای شما بلکه بشما بودند قبول ننمودید؟ هر بزد اکبر چون جواب معتبر بر اعتراض آن ولیّ ایزد داور نداشت مبہوت و منقطع گردیده در

مکان خود ماند و بعد هذا أصلاً بهیچ حرف لا و نعم نطق و بیان نراند. و چون آن ولی قادر بیچون آن سه کافر مدبر را بالزام ساکت و زیون گردانید از حضار آن مجلس و مکان از متکلمان و طوایف امم و مدعیان فضل و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۶ علم بخوف آنکه مبدا از آن حضرت ملزم گردند قدرت بلکه اراده تکلم نمودند آن امام با سعادت و اقبال چون حال آن ارباب قیل و قال را بدان منوال دید با آواز بلند فرمود که اگر در میان شما طوایف انام احدى مخالف اهل اسلام که او را حرف و کلام با متابعان دین سید الانام بود حاضر باشد باید که سؤال نماید بشرط آنکه تجشم در سؤال نکند. در آن حال عمران الصابی که یکی از اعیان متکلمین بود بر پای خاست و گفت: یا عالم الناس اگر نه شما بدعوی مردمان را بسؤال از شما دعوت نمودی من از شما سؤال نمی‌کردم و اقدام بشما در پرسیدن مسایل علم کلام و تفحص و استعلام هیچ مقصد و مرام نمی‌نمودم و الله که من داخل اعظم بلاد مثل کوفه و بصره و شام و جزیره و بغداد بالتمام گشته یا اکثر متکلمین ملاقات کردم و بیکی از علماء نرسیدم که بر من اثبات وجود واحدی که قایم بوحدانیت خود بود که بغیر او دیگری نبود نماید اگر مرا اذن دهی از شما سؤال نمایم. حضرت اَبی الحسن الرضا علیه سلام الله تعالی عمران الصابی را قبل از آن ندیده بود و در حالت تکلم او نیز نام او را از او و از سایر مردم نشنیده آن سرور در همان دم فرمود که: اگر در میان این مردم عمران الصابی باشد تو خواهی بود. عمران گفت: بلی من عمرانم. آن حضرت علیه السلام فرمود یا عمران سؤال کن لیکن با انصاف باش و از طریق تّرد و اعتساف و اباء و استنکاف ننمائی. عمران گفت: و الله یا سیدی و مولائی مرا مطلبی نیست الا امری که خاطر من متعلق است بآن و التماس و استدعا از شما آنست که آن را برای من ثابت، و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۷ هویدا گردانی. حضرت امام الوری فرمود که: هر چه بخاطرت رسد سؤال کن. عمران الصابی شروع در سؤال کلام و در عرض مطالب و مرام بآن امام الانام علیه الصلوة و السلام نمود در هنگام مکالمه ایشان ازدحام و کثرت مردمان بحدی رسید که بعضی بر بالای بعض دیگر افتادند. و در اثنای مکالمات عمران الصابی گفت مرا خبر ده از کائن اول یعنی از موجود اول که قبل از او موجودی و بحیث وجود پدید نگردید و نیز مرا از آنچه مخلوق و موجود گشتند مخبر و مطلع گردان. حضرت امام البرایا علیه سلام الله تعالی فرمود که: یا عمران سؤال کردی جواب آن بشنو و بفهم اما واحد موجود او لا یزال واحد و کائن بود که چیزی دیگر با او نبود او بلا حدود و أعراض است و همیشه بعد از این نیز خواهد بود، بعد از آن ابداع مخلوقات و ایجاد و اختراع موجودات بأعراض مختلفه و حدود متفاوته نمود ذات مقدّس او در هیچ چیز اقامت و هیچ مکان استقامت ندارد و حدّ و تعریف واحد لطیف در هیچ چیز توصیف نپذیرد و او به چیزی مشابّهت و مماثلت نگیرد، یعنی او را مثل و ضدّ و مشابه و ندّ از ازل تا ابد نبود و نخواهد بود و خلاق را حضرت ایزد خالق بعد از ایجاد بر چند نوع مختلف گردانید چنانچه بعضی را صفوه و پاک طینت و گروهی را غیر صفوه و حبیب بی‌اتصاف و جمعی را با یک دیگر بر صفت اختلاف و صنفی را متفق و بر وفق ایتلاف گردانید و ألوان و ذوق و طعم در انواع بنی آدم و در باقی موجودات قادر عالم پدید نمود و حضرت واجب الوجود را در ایجاد موجودات و اختراع مصنوعات أصلاً حاجت نبود و نیز برای فضل و مزید منزلت نبود که وصول بآن بدون او الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۸ میسر و ممکن نباشد و در خلق خلاق حضرت واهب خالق را بواسطه نفس - اقدس او رویت زیادت و نقصان بی‌شائبه گمان نبود یا عمران تعقل این سخنان کما ینبغی و یلیق نمائی. عمران گفت: نعم و الله یا سیدی در این مرام فکر تمام نمایم. پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا عمران اگر حضرت ایزد خالق را به واسطه حاجت خود خلق می‌نمود هر آینه خلقت خلاق نبود الا برای استعانه از ایشان برای حاجت امور ضروریّه مقتضیه آن و هر گاه چنین می‌بود لایق و سزاوار بود که حضرت قادر معبود أضعاف ما خلق ایجاد می‌نمود زیرا که أعوان و أنصار هر چند بیشتر صاحب ایشان قویتر خواهد بود. عمران الصابی گفت: که یا سیدی راست گفتم. بعد از آن فیما بین ایشان سؤال و جواب فراوان گذشت و چون سؤال و جواب میان امام الأتقیاء اَبی الحسن الرضا علیه التّحیة و الثّناء و میان عمران الصابی بطول انجامید و آن حضرت علیه السلام الصابی را ملزم گردانید و در اکثر مسایل عمران بقول آن امام الانس و الجنّ قائل گردید و مقدّمه قیل و قال در نزاع و جدال بجائی رسید که عمران در آن مکان و محالّ گفت: که ای أعلم مردمان من گواهی میدهم که

حضرت مهیمن سبحان بر همان صنعت است که شما بیان و عیان نمودید لیکن یا سیدی مرا یک مسأله باقیست. حضرت فرمود که: هر چه خواهی بپرس. عمران الصّابی گفت: که یا سیدی من ترا سؤال از حکیم علی الاطلاق مینمایم که او در چه چیز و بر چه نوعست آیا هیچ محیط بحضرت عزیز است، و خدای عزّ و جلّ از شیء به شیء دیگر متحوّل میگردد و آیا ربّ العزت را بهیچ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۲۹ چیز حاجت هست یا نه؟ حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود یا عمران من ترا خبر بآن دهم، لیکن باید که از آنچه سؤال نمودی تعقل آن از روی علم و عرفان نمائی زیرا که این مقدمه پنهانترین مقدمات مغموضاتست که در مسایل مردم وارد کرد و این را کسی که متقارب بعقل بود لیکن عاجز بحلم و جهل باشد تعقل و تفهّم نتواند نمود امّا صاحبان عقل و فهم و داعیان فضل و علم که منصف بحلم باشد آن جماعت عاجز از درک و فهم آن بی شبهه و گمان نباشند. ای عمران حضرت عزّ و جلّ ثابت در لا شیء لم یزل بود و ایجاد خلق و سایر اشیاء از حضرت واجب تبارک و تعالی برای حاجت نبود الا آنکه خلق بعضی ممسک بعض و بعض ایشان داخل در بعضی دیگر و خارج از آن کردند امّا خدای تعالی و تبارک بقدرت کامله و ارادت شامله خود حافظ و ممسک تمامی اشیاء است واهب عادل در هیچ شیء داخل نشود لیکن حضرت مهیمن از هیچ شیء خارج نبود و هیچ چیز از محافظت او بیرون و او از امساک هیچ چیز عاجز و زبون نیست بلکه جمیع موجودات و مکنونات در حیّز قدرت، و اقتدار خالق البریات است، امّا احدی از خلائق عالم و عارف بحقایق آن بغیر ایزد خالق نیست و حضرت عزّ و جلّ انبیاء و رسل را مطلع و مخبر بحقیقت آن امر گردانید و بعد از ربّ العالمین بغیر انبیاء و مرسلین و اهل سرّ حضرت ایزد اکبر و مستحفظان امر و خازنان امین حضرت أرحم الرّاحمین که عالم بشریعت و دین اند کسی دیگر را اطلاع أصلاً بر آن امر نیست و امر واحد قادر کلّیّ البصیر أو هو أقرب. یعنی: مثل گردانیدن چشم بصر از آن میسر است، زیرا که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۰ هر گاه حضرت آله اراده ایجاد شیء نماید فإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ پس به مجرد مشیّت و ارادت آن چیز بر منصّه ظهور ظاهر گردد و هیچ چیز بحضرت ربّ العزیز نزدیکتر از چیز دیگر و نیز چیز دورتر از چیز دیگر نیست بلکه تمامی اشیاء در قرب و بعد بحضرت ملک تعالی یا عمران مساوی و یکسان است آنچه گفتیم، فهمیدی؟ عمران گفت: نعم یا سیدی فهمیدم و گواهی میدهم بر آنکه قادر سبحان بر همان صنعت و نشان است که شما بصنعت وحدت او از لسان معجز نشان بیان و عیان نمودید و گواهی میدهم بر آنکه حضرت محمّد نبیّ الرّحمة مبعوث بر تمامی امت از ایزد خالق بهدایت بدین حقّ است. عمران بعد از اسلام بطرف قبله سر بسجده مهیمن علّام گذاشت. از حسن بن محمّد النوفلی منقول و مرویست که جماعت متکلمین چون عمران الصّابی را در میان خود بغایت در علم و کمال فاضل و تمام میدانستند و او در قیل و قال و در مباحثه علم جدال هرگز منقطع و لال نگردید در آن دم که او را ساکت و ملزم دیدند دم در کشیدند و هیچ یک از آن مردم با حضرت امام أعلم أبی الحسن الرضا صلی الله علیه و آله و سلّم بنطق و تکلم در نیامدند و سؤال از هیچ امر مبهم و غیر مبهم از ترس و وهم الزام در آن محفل و مقام نمودند، بلکه چون تاب مقاومت از آن طایفه طاق بود مضمون الفرار من سنن المرسلین فیما لا یطاق مطابق و موافق خود دانسته فرصت غنیمت شمرده بغیر رخصت مأمون اکثر جماعت از آن محفل بیرون رفتند. در آن حال مأمون الرّشید برخاسته متوجّه مقام خود گردید أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء نیز با مأمون داخل مهمانسرای رشید گردید و سایر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۱ مردمان منصرف بمقام و مکان خود شدند. لیکن حضرت ولّیّ ایزد مهیمن بعد از معاودت و مراجعت بمنزل جنت مثل خود روی مبارک بجانب یکی از عبید خود آورده فرمود که یا غلام به نزد عمران الصّابی رفته او را به پیش من آر که مرا با او شغل و کار است. حسن بن محمّد النوفلی روایت کند که من بعد از عرض بندگی و تحیت بخدمت آن امام الاثمه معروض گردانیدم که: جعلت فداک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فدای تو گردم من عالم و عارف بموضع مسکن و مقام آن مؤمن جدید الاسلام او در نزد بعضی برادران شیعه ما می باشد. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: هیچ باک نیست در هر مقام که خواهد توطن نماید لیک الحال این اسب را برداشته بنزد او رفته او را به پیش من حاضر کنید من بدان خدمت قیام نمودم و عمران الصّابی را بخدمت آن امام الاثمه علیه السّلام و التّحیّه

آوردیم آن حضرت علیه السلام او را عزّت و احترام لا کلام نمود بعد از آن کسوت و لباس فاخر از سر کار فیض آثار خود طلبیده او را مخلّع گردانید و ده هزار درهم نیز طلب داشته به آن احسان و اعطا فضله منضمّ گردانید. حسن التوفلی گوید که: من چون این نوع اشفاق و احسان از حضرت امام الانس و الجانّ نسبت بعمران جدید الاسلام و الایمان ملاحظه، و مشاهده نمودم گفتم: جعلت فداک حکایت فعل جدّ بزرگوارت امیر المؤمنین سلام الله علیه بعمل آوردی. آن حضرت علیه السلام فرمود که: این چنین واجب است بعد از آن بعمران و بما گفت که در وقت عشاء تعشّا در نزد ما خواهی کرد چون وقت موعود ما و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۲ عمران در خدمت آن ولیّ ایزد معبود حاضر شدیم مرا در دست راست و او را در دست چپ خود اجلاس نمود تا آنکه فارغ از طعام و کلام شدیم جلوس ما در خدمت امام الهام بهمان نظام انتظام داشت. و چون عمران روان شد حضرت امام الاتقیاء ابی الحسن الرضا (ع) به عمران فرمود که: شما و حسن با یک دیگر مصاحب بوده در طریق سیر و سلوک در طریقه موافقت نمائید و علی الصّباح باتّفاق پیش ما حاضر شوید تا شما را مطعوم بطعام مدینه جنتّ قرینه گردانیم. حسب الامر آن ولیّ ایزد اکبر علی الصّباح ما و عمران باتّفاق بخدمت آن وصیّ نبیّ امام الانس و الجانّ آمدیم و طعام در خدمت آن امام الهام تناول نمودیم که در مدّت عمر به خوش مزگی آن طعام هیچ گونه از اشربه و اطعمه را نخورده بودیم. روزی دیگر عمران بمنزل و مکان خود استیطان نمود حقیقت خبر او میان اصحاب مقالات منتشر گردید متکلمین و غیرهم اجتماع نموده با او شروع در جدال و مباحثه قیل و قال نمودند عمران دلایل تمامی ایشان را در نظر همگنان باطل و امر آن طایفه را فاسد و معطل میگردانید تا آنکه آن جهله نادان از او اجتناب نموده گریزان شدند مأمون الرّشید ده هزار درهم بصله باو احسان و کرم نمود و فضل بن سهل که در جود و سخاوت بی بدل بود مال بسیار باو احسان و ایثار نمود و حضرت امام البرایا ابی الحسن الرضا علیه السلام او را والی و جابی صدقات بلخ و اطراف آن حوالی گردانید و او را غایب بمردم بغیر مشقّت و تعب رسانید.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مأمون خلیفه عباسی]

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مأمون خلیفه عباسی] از علیّ بن الجهم منقول و مرویست که من روزی در خدمت مأمون الرّشید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۳ بواسطه امر ضرور حاضر شدم. حضرت امام الاکرم ابی الحسن الرضا علیه سلام الملک الودود در آن مجلس حاضر بود مأمون در آن ساعت از آن ولیّ ایزد بیچون از احوال انبیا و عصمت ایشان از ذنوب و عصیان استعلام نمود و گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نه شما میگوئید که انبیاء و رسل علیهم السلام از جمیع زر و آثام بعصمت ایزد علّام معصومند؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: نعم. مأمون گفت: پس معنی قول حضرت ملک تعالی و عَصَى آدَمَ رَبُّهُ فَعَوَى چیست؟ حضرت امام الاتقیاء فرمود که: خدای تعالی بعد از ایجاد و خلقت آدم و حوّا بآدم خطاب مستطاب نمود که: یا آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. یا مأمون حضرت قادر بیچون آدم و حوّا را از تقرّب آن درخت ممنوع کرد امّا از اکل آن و از اکل آنچه از جنس آن باشد منع و زجر نمود چنانچه فرمود: وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ نَفَرَمُودَ که: وَ لَا تَأْكُلْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ مَعَ هَذَا آدَمَ وَ حَوَّاءَ مِنْ شَجَرَةٍ مِنْهَا الْقَرْيَةُ أَكُلَ نَمُودُنَا بَلَكَا مِنْ غَيْرِ أَنْ شَجَرَةٍ بِهِ وَسُوسَةُ شَيْطَانٍ وَ بَقَسَمِ دروغ آن رئیس عاصیان از شجره که جنس همان درخت بود تناول نمودند چه آن غاوی طاغی و آن باغی یاغی بآدم علیه السلام گفت که ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ بِالتَّقَرُّبِ إِلَيْهَا وَ الْإِنْسِ بِهَا. یعنی: نهی ایزد تعالی متعلّق بقرب آن شجره است نه باکل آن و دیگر آنکه آن نهی از آن شجره خاصّ مستلزم نهی از سایر اجناس آن شجر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۴ نیست و نهی از اکل آن درخت ننمود إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ و بعد از آن قرب شروع در قسم کذب نمود چنانچه فرمود که: وَ قَالَسَ مَهْمَا إِنِّي لَكُمْ لِمَنْ النَّاصِحِينَ. خلاصه معنی کلام حضرت مهیم علّام آنکه شیطان بآدم و حوّا گفت چون شما از این درخت تناول کنید دو ملک یا هر دو مخلص در جنتّ خواهید بود و حضرت قادر أحد خلود و أبود شما را در جنتّ

نمی‌خواهد لهذا شما را از اکل این شجره الخلد ممنوع و متزجر گردانید، بعد از آن شیطان بر صدق قول و بیان خود قسم یاد نمود که من برای شما ناصح آمین و خیر خواه یوم الدینم. چون آدم و حوا پیشتر از آن ندیده بودند که گواهی کسی بنا حق دهد و بر طبق قول دروغ خود قسم یاد کند که من محقّم قَدْ لَأُهِمَا بَعُورٍ، پس به دلالت مؤکده بحلف و یمین شیطان لعین ربّ العالمین آدم و حوا موثق گشته او را در آن قول صادق پنداشته و قسم و نصیحت او را بحساب برداشتند فَأَكَلَا مِنْهَا از آن درخت تناول کردند و این عمل از حضرت أبو البشر قبل از استسعاد آن سرور برتبه جلیل القدر نبوّت سانح و صادر گردید و این فعل از آن پسندیده عزّ و جلّ گناه کبیره نبود که آن مسجود له ملائکه ایزد غفّار که مستحقّ دخول نار گردد. یا مأمون اگر چه خدای تعالی فرمود که: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، لیکن حضرت واجب الوجود بعد از آن فرمود که: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى و در محلّ دیگر حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: إِنَّ اللَّهَ اضْيَضَ طَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۵ مصنّف الکتاب أبو علی الطبرسی أسکنه الله تعالی بحبوحه جَنّاته فرمود که: در این مقام حضرت امام الأنام أبی الحسن الرضا علیه السلام از ذکر ذنب أبو البشر اراده ذنوب صغایر موهوبه بتوبه که بوسیله ترک فعل مندوب و ارتکاب فعل مکروه بهم رسیده نموده باشد نه ذنب صغیر که بارتکاب فعل قبیح مصدر گردد و آن گناه صغیره نظر بما فوق بالاضافه بگناه که اعظم از آن بود صغیره باشد زیرا که صدور مثل این گناه از انبیاء حضرت اله بلا اریاب و اشتباه جایز نیست چه دلایل عقل و نقل مقتضی این قول است. مصنّف رحمه الله علیه فرمود که: رجعت ما بسیاق حدیث و حکایت لازم است. چون آن ولیّ ایزد بیچون از سؤال اولّ مأمون را مجاب گردانید مأمون گفت: یا ابن رسول الله معنی قول واجب تبارک و تعالی: فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا چیست؟ حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: حوا برای آدم صَلَّى الله علیه و آله و سلّم پانصد بطن ذکر و انثی بحکم واجب تعالی زائیده آدم و حوا عهد بخدای عزّ و جلّ و دعا کرده گفتند که بار خدایا اگر آنچه بما احسان در باب اولاد و فرزندان نمائی مستدعی و ملتمس ما از شما آنست که اولاد ما را صالح و سالم از غایت زمین گیری و از اکثر الم گردانی. خدای تعالی حسب الاستدعاء آدم و حوا تمامی آنچه از نسل به ایشان اعطاء و احسان نمود همه را خلق سوئی در خلقت و بری از آفت و عاهت گرداند و این جماعت انسان دو صنف بودند گروه اناث و گروه ذکران و این هر دو گروه از طریق متابعت پدر و مادر برون رفته بندگی و شکر ایزد اکبر بر نهج عبودیت و شکر پدر و مادر برای عزّ و جلّ مؤدّی و ظاهر نکردند بلکه شرکاء به واسطه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۶ واجب تعالی پیدا کرد. پس از آن حضرت ایزد معبود تقدیس و تنزیه ذات مقدّس خود از آن صفت نالایق نمود چنانچه فرمود که: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. مأمون بعد از استماع این جواب موزون از آن ولیّ حضرت بیچون گفت من گواهی میدهم که تو پسر رسول الله سیّد البشری حقّا پس خبر ده مرا از قول خدای عزّ و جلّ که در حقّ حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام میفرماید که: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّيَ الْآيَةُ ... امام البرایا أبی الحسن الرضا علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: ابراهیم - خلیل علیه السلام در آن هنگام بر سه صنف عبده کوکب بود و صنف عبادت زهره مینمودند و کَرّه پرستش قمر میکردند و جمعی از عبده آفتاب بودند در حینی که او از سرب که در آن مکان پنهان بود بیرون آمد چون شب شد، و آسمان مزین بستارگان گردید و ستاره زهره مرئی و مشاهد آن حضرت گشت بر سیل انکار و استخبار گفت: هذا ربّي. یعنی: بزعم شما عبده نجوم اگر گنجایش عبادت و پرستش باشد باید که زهره و آن ستاره‌ایست در غایت روشنی او پروردگار باشد چون آن کوکب غروب و افول نمود ابراهیم علیه السلام فرمود که: لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ من چیزی را که افول و غروب نماید دوست ندارم زیرا که افول از صفات محدثین و به قوّت محتاجین است نه از صفات قدیم ربّ العالمین. و چون قمر طالع گردید باز آن حضرت بر سیل استخبار و انکار فرمود که: فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّيَ و چون قمر بحکم ایزد اکبر غروب کرد قَالَ لَيْتَنِي لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَمَا كُؤِنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۷ یعنی: اگر پروردگار ما را هدایت و ارشاد بطریق ارشاد ننماید هر آینه من از آن قوم گمراه و ظالمین خواهم بود. و چون صبح نورانی گریبان و دامن افق را تنق گردانیده جهان تاریک را مانند سینه بی‌کینه أصحاب معرفت و عرفان

مشحون و مملو از نور علم و ایقان و متور ساخت خسرو خاور سر از مشرق بدر کرده و هر تیره بصر را قوت عین بصر گشته از قراضه نقود زر از کران تا کران بلکه از دامن تا گریبان پر از درّ و جواهر گردانید و خورشید انور بنظر کیمیا اثر از آن پیغمبر جلیل القدر مرتسم و جلوه گر گردید. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَاذِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: این آفتاب بسیار بزرگتر از قمر و زهره است این کلام از نبی ایزد علّام بر سبیل انکار و استخبار بود نه بر سبیل اخبار و اقرار چنانچه بر اولو الألباب ظاهر و آشکار است. فَلَمَّا أَفْلَقَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ آن حضرت خطاب بأصناف ثلاثه از عبده زهره و شمس و قمر نموده فرمود که: یا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. و اینکه حضرت ابراهیم علیه السّلام اظهار برائت خود از ارباب شرک و لثام نموده مطلب و مرام آن نبی الاکرام اعلام آن کفره یعنی أصناف ثلاثه بالتّمام بر بطلان مذهب ناتمام ایشان بود بر آنکه هر چه بصنعت آفتاب، و ماهتاب و زهره بود البتّه آن مستحقّ عبادت نبود بلکه مستحقّ عبادت کسی است که خالق امثال این آیات و موجد ارض و سموات بود. و آنچه آن حضرت احتجاج بآن و بر آن قوم شوم نمود آن از ملهمات حضرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۸ معبود تجلیل ربّ جلیل بود چنانچه حضرت عزّ و جلّ فرمود که: وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ. خلاصه کلام آنکه امام الانقیاء أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود سؤال و خطاب ابراهیم علیه السّلام بر آن أصناف ثلاثه عبده نجوم بر آن کلام بالهام ایزد علّام اعلام آن طوایف آثام بر بطلان مذهب ناتمام و الزام تمام ایشان بود. مأمون بعد از استماع آن جواب موزون از آن خلاصه اولاد رسول بیچون فرمود که: اللَّهُ دَرَكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این کلام در میان عرب در مکان و محلّ دعا مستعمل است و دَرَك بمعنی درّ اللّبن است وقتی که بسیار شود. مأمون گفت: یا ابن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم خبر ده از قول ابراهیم علیه التّحیّه و التّسليم در محلّ که عزّ و جلّ از احوال او بحضرت خاتم الرّسل خبر میدهد که: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي. امام الانام أبی الحسن الرضا علیه السّلام فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی و تبارک بابراهیم خلیل وحی فرستاد که من از بندگان خود یکی را بخلّت گیرم و دوستی چنان که اگر از من آن خلیل استدعا و سؤال احیاء موتی نماید من از روی کثرت اشفاق و مرحمت التماس او را بعزّ اجابت مقرون گردانم و بآن سبب موتی را بوسیله سؤال خلیل زنده سازم و او را بدان سبب بنوازم. چون ابراهیم علیه السّلام این پیام از وحی ملک العلّام استماع و استعلام نمود در نفس مقدّس و خاطر اقدس آن برگزیده ایزد تعالی و تقدّس مصمّم گردید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۳۹ که او آن خلیل ملک جلیل است. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي عَلَى الْخَلْقِ. یعنی: حضرت خلیل الرحمن بعد از آنکه از وحی ایزد مئان استماع نمود خواست بداند که خلیل اوست یا دیگری فلهذا گفت: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى، ای پروردگارم بنما بمن که چگونه احیاء موتی مینمایی؟ حضرت محی الأموات فرمود که: آیا تو ایمان بمن در باب آنکه قادرم بر احیاء اموات و ایجاد مردگان بعد از ممات نیابوردی و تا حال این احوال بر تو مخفی و پنهان ماند. خلیل بعد از خطاب ربّ جلیل گفت: بلی ایمان آوردم و مقّرّم بر آنکه قدرت بر احیاء و بعثت هر میت داری لیکن لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي. لیکن چون فرمودی که هر کرا من بخلّت گیرم و او را بدوستی بپذیرم اگر آن کس از من بخواهد که احیاء اموات بواسطه استدعا و التماس او نمایم آن دعاء و خواهش او بعزّ اجابت مقرون است. الحال چون مرا در خاطر از کمال التفات متواتر متکثر ایزد اکبر که شاید آن خلیل مهیم جلیل من باشم لهذا این گستاخی نمودم که احیاء اموات نمائی تا خاطر من در باب خلّت ربّ العزّت برای من جمع گردد و دل خود را مطمئن گردانم که من خلیل حضرت مهیم مئانم. قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا. حضرت معبود فرمود که: ای ابراهیم چون مطلب تو اطمینان خاطر در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۰ باب خلّت است بگیر چهار مرغ از هر جنس طیور که خواهی و جمیع آنها را قطعه قطعه نموده در پیش خود بکوب تا لحوم و عظام آنها با یک دیگر امتزاج تمام یابد پس بر سر تمامی جبال که قریب بمنزل و محلّ تست گوشت کوفته آنها را بگذار بعد از آن سرهای آن طیور را بدست گرفته هر یک را باسم ایشان بنزد خود بخوان تا حقیقت حال بر

تو ظاهر و عیان گردد. خلیل الرحمن بموجب امر قادر سبحان کرکس و بط و طاموس و خروس را بعد از ذبح و قطع رؤس جمیع آنها را مقطوع الأعضاء گردانید و همه لحوم و عظام را ممزوج بیکدیگر ساخت. بعد از آن آن گوشت ممزوج را بر سر کوهها که در حوالی آن حضرت بوده جزء گردانیده گذاشت و منقار آنها را میان انگشتان گرفته پس از آن هر یک آن طیور را باسمای ایشان در نزد خود بدانه و آب که گذاشته بود خواند، در هنگام ندای حضرت خلیل الرحمن اجزای آن طیور بعضی بجانب بعضی دیگر طیران می نمودند تا آنکه مساوی ابدان گردیدند و گوشت و عظام کوفته و شکسته هر بدن بحکم قادر مهیم بنزد همان بدن جمع گشت پس از آن هر یک آن طیور منضم برقه و رأس خود گردیدند. ابراهیم علیه السلام دست از منقار آن مرغان برداشت طیور بطیران آمده خود را بآب و دانه خلیل الرحمن رسانیده شروع در شرب آب و التقاط دانه نمودند. بعد از آنکه از آن شغل پرداختند و خود را از آب و دانه سیر ساختند و زبان بحمد و ثنای مهیم منان گشاده. بعد از آن گفتند: یا نبی الله ما را زنده گردانیدی حضرت رب العباد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۱ شما را پیوسته زنده دارد. ابراهیم علیه السلام گفت: بلکه احیاء شما کسی نمود که میمیراند و زنده میگرداند و اگر اراده ایجاد شیء کند می تواند خود فرماید که هو یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير. مأمون الرشید چون این جواب صواب از آن ولایتآب شنید گفت بارک الله فیک یا ابا الحسن علیه السلام مرا خبر ده از قول حضرت عز و جل که در کلام منزل بحضرت خاتم الرسل از احوال موسی کلیم علیه التحيه و التسليم خبر داد که: فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ. حضرت امام الاتقياء أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که چون موسی علیه السلام داخل مدینه از مداین فرعون بحکم تقدیر قادر بیچون در وقت غفلت اهل آن مدینه گردید و آن ما بین مغرب و عشا بود که آن نبی ایزد مجید بآن شهر رسید فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ. پس موسی علیه السلام حکم بر عدو شیعه خود نمود بحکم خدای مجید دست بر آن دشمن شیعه رسانید همان دم آن عدو براه عدم شتافت. موسی علیه السلام فرمود که: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ یعنی از مقاتله و مجادله که میان این قبطی و اسرائیلی سانح و صادر گردید از عمل شیطان و سرکش از فرمان قادر سبحان است نه آنچه حضرت موسی نبی مرسل بجز فعل و عمل قتل از آن مصدر گردانید اشاره بآن بود آن بدرستی که شیطان عدو مبین دشمن گمراه سازنده انسان از روی ظهور و عیان است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۲ مأمون گفت: پس معنی قول موسی علیه السلام که فرمود: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي چیست؟ حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: موسی کلیم علیه التحيه و التسليم میگوید: که ای پروردگار من ظلم بر نفس خود کردم زیرا که نفس را در غیر موضع او گذاشتم بوسیله دخول این شهر که تمامی این مردم تبعه فرعون ملعوناند. فَاغْفِرْ لِي، یعنی: مرا از نظر این اعدای بیدین خود بیوشان و محجوب و پنهان گردان که مبادا بر من ظفر یافته مرا بقتل رسانند. فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ حضرت رحیم غفور موسی علیه السلام را از نظر آن خلاق پنهان و مستور گردانید. موسی گفت: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ای پروردگارم بآنچه نعمت بمن دادی یعنی قوت و قدرت که از روی احسان و مرحمت و کرم و عطیت بمن نمودی تا آنکه مردی را کشتم بوساطت دست رسانیدن بآن و گفت: فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ، پروردگارا باید که من ظهیر و نصیر مجرمان و گناهکاران نباشم بلکه مجاهد در راه تو ای عزیز واحد باشم باین قوت و قدرت که از روی شفقت و مرحمت بمن احسان و عنایت کردی و چندان جهاد با اعدای تو ای خلاق العباد نمایم که از من راضی گردی. فَاصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ در آن شهر آن نبی ایزد اکبر خایف و منتظر و مترصد اذیت و آزار از اهل کفر بروز آورد و چون بعد از طلوع فجر از مسکن بدر آمد. فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ، پس نیک ناگاه همان شخص الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۳ سابق که روز پیشتر با یکی از تبعه فرعون کافر در جنگ و جدل بود که آن حضرت سر آن مدبر را از سر آن مستغاثی مضطر دفع کرده بود باز با یکی از اهل شرک و کفر در آویخته بود چون بمقابل آن پیغمبر جلیل القدر آمد فی الفور از دست آن کافر شکایت و استغاثه بحضرت موسی علیه التحيه و الثناء نمود. إِنَّكَ لَعَوِيُّ مُبِينٌ موسی علیه السلام باو گفت: که تو غاوی ظاهر و روشنی زیرا که دیروز با یک مرد در جنگ بودی و امروز نیز با یکی در جدل و پیکاری من ترا

بدست ایشان دهم و اراده نمود که او را بآن جماعت بسپارد. فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عِدُوُّ لَهُمَا پس چون آن نبی بیچون اراده کرد که متحیر و محزون را حواله آن طایفه که دشمن موسی و دشمن آن مستغاثی بودند نماید و حال آنکه آن مرد از پیروان موسی و مطیعان آن کلیم الله تعالی بود. اما چون آن مستغاثی دید که موسی علیه السلام در فکر اوست و گفت ای قال یا موسی ا تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُضْلِحِينَ. یعنی: ای موسی علیه السلام چنانچه دیروز یکی را بقتل آوردی امروز اراده قتل من داری و میخواهی که جبار و ظالم در روی زمین باشی، و نمیخواهی که از نیکوکاران و صلحای بندگان رب العالمین گردی. مأمون چون این جواب صواب از آن ولایتمآب استماع نمود گفت: یا أبا الحسن علیه السلام جزاک الله عن أنبیائه خیرا خدای جزای خیر از انبیاء خود بشما عاید و متواصل گرداناد بالنبی و آله الأئمه. مأمون گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر ده از معنی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۴ قول موسی علیه السلام که در هنگام مکالمه او بفرعون ملعون فرمود که فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ. اَبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: چون حضرت موسی علیه السلام بعد از مراجعت از خدمت شعیب بحکم سمیع مجیب بواسطه تبلیغ رسالت به نزد فرعون مفرّ از نصیر و عون آمد و آداب شرع و احکام و تبلیغ پیام قادر علّام نمود فرعون آن حضرت را شناخت زیرا که نبی الرّحمه مدّت بتقدیر ربّ العزّت در حجر تربیت فرعون بیرویت بود و بعد از قتل قبطی از خوف فرعون از آن شهر فرار نموده بیرون رفت همان که متمرّد عنید بعد از معاودت آن حضرت آن نبی ایزد مجید را دید گفت: وَ فَعَلْتَ فَعَلْتُكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ. فرعون گفت: ای موسی نه تو چنان فعل کردی که بر تو واضح است و تو از جمله کافران بودی بمعنی آنکه کفران نعمت ما نمودی یا آنکه کیش و آئین خود را بر ما پوشانیدی. حضرت موسی علیه السلام گفت: فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ معنی آن فعل از من بر منضمّه ظهور ظاهر گردید و حال آنکه من از راه گم شده بودم که در مدینه از مداین شما افتادم و چون تمرّد و جباری تو از حضرت باری بر من واضح و لایح بود از تو گریختم زیرا که از تو میترسیدم و چون بخدمت شعیب النبی علیه السلام مشرف شدم مدّتی در خدمتی آن نبی عالقدر بسر بردم و از تزویج بنت آن پیغمبر جلیل القدر و رخصت انصراف بوطن مألوف چون به محاذی طور سینا رسیدم قضا را در همان محلّ بتقدیر عزّ و جلّ متعلّقه ما را وضع حمل شد در شبی بغایت تاریک احتیاج بآتش بهم رسید در آن مکان هر چند سعی بیشتر بواسطه تحصیل آتش کردم نشان کمتر یافتم پاره از الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۵ جوانب اربع و جهات ستّ در پی آن شتافتیم أصلاً بمقصود نرسیدیم بالأخره در کوه طور آتش منظور ما گردید بتوفیق ارشاد ایزد مجید متوجّه آن صوب گردیدم بعد از قطع مسافت بعیده خود را بآن رسانیدم أصلاً نشان آتش در آن جبل نبود متحیر ماندم. در آن اثنا ندای از حضرت ربّ العلیّ بمن رسید فَوَهَبْ لِي رَبِّي حُكْمًا، وَ جَعَلْنِي مِنَ الْمُتَسَلِّينَ، حضرت واهب مجید بمن علم و حکمت بخشید مرا از انبیای مرسلین گردانیده أمر به تبلیغ رسالت بشما نمود. خلاصه کلام آنکه حضرت امام الهمام اَبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: مطلب موسی علیه السلام از آن کلام وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ گم کردن راه سیر و سلوک مسافت مقصوده او بود به ضلّت و گمراهی از طریق معرفت، و شناخت حضرت الهی یا مأمون حضرت آله بیچون برای پیغمبر جلیل القدر خود حضرت سید الانبیاء محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن این آیه فرستاد که: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ بَارَى سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى مِيفْرَايِدْ که: آیا محمّد نه من ترا تنها یافتم مردمان بسوی تو مکان و مأوی دادم. وَ وَجَدَكَ ضَالًّا، یعنی: ترا در نزد قوم تو یا محمّد گم یافتند. فهدی، یعنی: ایزد تعالی هدایت قوم بشما نمود تا شما را شناختند وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى، یعنی: یا محمّد چون ترا صاحب عیله و فقر یافتم ترا غنی گردانیدم تا آنکه دعای ترا مستجاب ساختم چه در استجاب دعا گنجایش حصول همگی مطالب و مدّعا است. مأمون گفت: بَارَكَ اللهُ فِيكَ یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر ده از معنی قول خدای عزّ و جلّ که در حقّ حضرت موسی علیه التّحیّه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۶ و الثّناء میفرماید: وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْآيَةُ یا أبا الحسن علیه السلام چگونه جایز و رخصت بود که کلیم الله تعالی موسی بن عمران علیه سلام الملك المّان عالم و عارف بآن نباشد

که رؤیت قادر سبحان جایز و عیان نیست تا سؤال از آن نماید؟ حضرت امام الرضا علیه السلام فرمود که: موسی کلیم الله عالم بود بر آنکه عز و جل مختار مرئی و مشاهد بأبصار هیچ آفریدگان نگردد لیکن در هنگامی که قادر عالم آن حضرت را مقرب گردانیده برگزید تکلم نمود آن کلیم الله بعد از مراجعت از میقاتگاه قوم را بحقیقت مناجات و قرب و تکلم حضرت آله با او آگاه گردانید قوم بیکبار گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ. یا موسی ما ایمان بشما نمی آریم تا آنکه کلام مهیمن عالم را چنانچه شما شنیدید ما نیز بشنویم و آن قوم در آن وقت به کثرت تعداد نفس هفتصد هزار کس بودند. موسی علیه السلام از آن طوایف بنی اسرائیل هفتاد هزار نفس برای میقات واجب تعالی و تقدس اختیار باز در میان ایشان هفت هزار برگزید باز از این جماعت هفتصد کس اختیار نمود. پس از آن موسی بن عمران هفتاد مرد که باتفاق بنی اسرائیل بهترین ایشان بودند بواسطه میقات پروردگار منان برگزیده باتفاق آن طایفه بیرون رفته بطور سینا رفتند چون بآن محل و مکان رسیدند آن نبی مرسل به حکم عز و جل تمامی آن جماعت را در دامن آن جبل گذاشته فردا وحیدا ببالای کوه طور تصاعد نمود و از حضرت عز و جل سؤال و استدعا فرمود که: با او تکلم نماید و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۷ کلام خود را ایزد عالم بر همگی و تمامی آن انام که باتفاق آن نبی الاکرام به آن محل و مقام آمدند بشنوند. حضرت واجب الوجود استدعا و سؤال آن نبی ایزد معبود را به عز اجابت مقرون و مشحون نمود و همان که مهیمن سبحان بموسی بن عمران تکلم فرمود آن کلام مسموع تمامی رفقای کلیم الله علیهم السلام از فوق و تحت و یمین و شمال و پس و پیش آن طایفه گردید زیرا که حضرت قادر عالم احداث کلام در شجره زیتون نمود. بعد از آن کلام از آنجا منبعث بسمع هر انام می شد چنانچه از جمیع وجوه و جهات ست می شنیدند مع هذا در آن هنگام بحضرت موسی علیه السلام گفتند که: یا موسی ما باین شنیدن کلام ایمان بشما نمی آریم زیرا که بر تمامی ما ثابت و هویدا نشد که این صدا که بما میرسد این کلام خدای تبارک و تعالی است لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً. چون آن قوم این سخن بزرگ بلسان راندند و استکبار و استنکار، و سرکشی از فرمان ایزد جبار ظاهر و آشکار کردند حضرت منتقم قهار صاعقه بر آن جماعت منزل گردانید چنانچه وثیقه فَاَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ بظلمهم مخبر و محکی است بآن آن جماعت بیکبار بصاعقه نار نابود و خاکسار گشتند موسی از مشاهده آن امر متحیر شده گفت: یا رب من بعد از مراجعت بنی اسرائیل را در هنگام که گویند قوم را بقتل آوردید بواسطه آنکه صادق در باب مناجات به حضرت عز و جل نبودید بچه وجه مجاب گردانم؟ قادر وهاب بنا بر دعا و اضطراب آن نبوت مآب آن طایفه را احیا نموده بمصحب موسی علیه السلام بنزد اصحاب ایشان فرستاد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۸ پس آن قوم بعد از احیاء گفتند: یا موسی اگر شما از الله تبارک و تعالی سؤال رؤیت برای خود می نمودید که خود را بشما بنماید ایزد متعال هر آینه اجابت سؤال شما می نمود و شما بعد از مشاهده و رؤیت رب العزت ما را خبر از حقیقت حال و کیفیت ذات ذو الجلال میدادید که چگونه است پس ما را کما ینبغی و یلیق معرفت ذات از روی حق بتحقیق حاصل گشتی. حضرت موسی (ع) گفت: یا قوم بدرستی و تحقیق که خدای غفار مرئی و مشاهد بأبصار اولو الأبصار نگردد و ذات خالق البریه را أصلاً کیفیت نیست، و غافر الخطیئات بآیات و معلوم بأعلام و علامات گردد. قوم گفتند: تا سؤال رؤیت نمائی ایمان ما به شما بی شبهه محال است. موسی در آن حال گفت: یا رب أقوال بنی اسرائیل بسمع حضرت ایزد متعال میرسد و تو ای قادر عالم عارف و عالم به صلاح حال آن مردم خواهی بود. حضرت واحد معبود بموسی کلیم علیه السلام وحی نمود که آنچه قوم به جبر و لؤم از شما سؤال کنند و استدعا نمایند که از من سؤال کنی باید که از من سؤال نمائی که من ترا مؤاخذه بقول و جهل آن جهال بهیچ حال ننمایم پس در آن حال موسی علیه السلام سؤال رؤیت قادر متعال بدین منوال فرمود که: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي. یعنی: موسی علیه السلام گفت: یا رب ای پروردگار من خود را به من نمائی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۴۹ حضرت ایزد وهاب در جواب آن نبوت مآب فرمود که: یا موسی (ع) تو هرگز مرا نخواهی دید نه در دنیا و نه در عقبی. چون معلوم حضرت بیچون بود که قوم موسی باین جواب مجاب نمیگردند فرمود که یا موسی نظر بسوی جبل کن اگر جبل بعد از رؤیت آیه از آیات من مستقرّ وز آن ممکن گردد ترا نیز رؤیت من میسر شود فَلَمَّا

تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ چُون عَزَّ وَ جَلَّ بَایَه از آیات خود متجلی بآن جبل گردید. جَعَلَهُ دَكَاً وَ خَرَّ مُوسَى صَرِيعًا آن از هیبت و جلالت آن آیت بستوه آمده و شکاف شکاف گشت و موسی بیهوش شد و بعد از افاقه بمضمون صدق مشحون فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ موسی علیه السَّلام فرمود که: منزّه و مقدّس ذات اقدس تو و توبه و رجعت بسوی معرفت خود بتو از جهل قوم نأهل خود نمودم. وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ أَوَّلُ مُؤْمِنَانِ آن جماعتم که بتو ایمان آرند، که مرئی و مشاهد بصر هیچ شاهد نگردی. مأمون گفت: لِلَّهِ دَرْكٌ یا أَبُو الْحَسَنِ مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ که در حکایت- یوسف (ع) میفرماید که: وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لُؤْلَآءُ. أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ؟ حضرت اَبی الحسن الرضا (ع) فرمود که امرأه عزیز مصر قصد یوسف (ع) در باب مراوده نمود و اگر یوسف (ع) برهان پروردگار خود نمیدید هر آینه او نیز قصد مینمود چنانچه آن امرأه قصد نمود لیکن چون آن نبی حضرت بیچون معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و هرگز بآن راه بیراه نیابد فلهدا آن حضرت نیز قصد گناه در هیچ گاه ننمود و اتیان به آن نفرمودند. ایضا پدرم موسی الکاظم علیه السَّلام از پدر خود جعفر صادق علیه سلام الملک الخالق حدیث و حکایت نمود که آن حضرت فرمود که زلیخا قصد فعل نمود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۰ و یوسف علیه السَّلام قصد عدم فعل فرمود. مأمون گفت: لِلَّهِ دَرْكٌ یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول عزّ و جلّ که در حقّ یونس پیغمبر (ع) میفرماید که: وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ. حضرت اَبی الحسن الرضا علیه السَّلام فرمود که: ذَا التُّونِ یونس بن متی بود که از روی غضب از قوم خود روی پنهان نمود و یقین او بود که ما رزق او را در هر مکان و محلّ که بود مضیق نخواهیم فرمود لفظ ظنّ اینجا بمعنی استیقن است و از اینجاست قول خدای عزّ و جلّ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ. یعنی: رزق او را مضیق و مقتر گردانید فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ. یعنی یونس در ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی در این سه جا مناجات بحضرت آلهی نموده گفتم: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی: ای مقدّس خدای که نیست خدائی خدای بحقّ تبارک و تقدس بجز ذات اقدس تو بدرستی که من از جمله ظالمان بنفس خودم بواسطه ترک عبادت قادر سبحان که قوت عین من در بطن حوت بتذکار و تکرار آن بود حضرت قادر لم یزل اجابت دعای آن نبی عزّ و جلّ نمود و فرمود که فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. یعنی: اگر یونس بن متی علیه السَّلام در بطن حوت تسبیح و دعای ایزد تبارک و تعالی نمینمود و مناجات بحضرت مجیب الدّعوات نمی فرمود در بطن حوت تا روز بعث ساکن می بود. مأمون گفت: لِلَّهِ دَرْكٌ یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول عزّ و جلّ: حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۱ حضرت امام الاتقیاء اَبی الحسن الرضا علیه السَّلام فرمود که: حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: تا هنگام که رسل مایوس از قوم پر افسون و افسوس خود گشتند و قوم ایشان را بر ظنّ و گمان چنان بود که رسل تکذیب میکردند در آن وقت نصرت ما برسل رسید. مأمون گفت: لِلَّهِ دَرْكٌ یا أبا الحسن علیه السَّلام مرا خبر ده از قول حضرت ایزد علّام قادر لِيُغْفِرَ لِمَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. حضرت ولّی ایزد اکبر اَبی الحسن الرضا علیه السَّلام فرمود که: این خطاب مستطاب بحضرت رسالتآب محمّد مصطفی علیه صلوات الله تعالی از حضرت قادر و هابست زیرا که در نزد مشرکان مکّه هیچ احدی در وزر و اثم اکبر و اعظم از نبی العرب و العجم محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم در آن دم نبود بواسطه آنکه مشرکان مکّه در آن زمان بغیر بندگی قادر عالم پرستش سیصد و شصت صنم مینمودند. چون آن رسول خالق بیچون برسالت مبعوث گردید آن طایفه را دعوت بکلمه الاخلاص لا اله الا الله نمود و امر باقرار بیک خدای خاصّ فرمود، این مقدّمه بر آن کفار بغایت عظیم و بسیار نمود. قالوا أَ جَعَلَ الْإِلَٰهَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اضْبِرُّوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَجَعْنَا بِهَذَا فِي الْمِثْلَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ. مشرکان قریش و غیره می گفتند که: یا محمّد ما را از بندگی و پرستش- خدایان ما منع نماید و ما را مأمور بطاعت و عبادت یک خدای نادیده برای زمین و آسمان فرماید این امر بغایت عجیب و غریب است و جمعی از آن جماعت جدا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۲ گشتند و طریق حقّ برداشتند و گروهی بهمان آئین که سابقا داشتند بر عبادۀ آلهه متعدّدۀ ثابت قدم و راسخ دم بوده دست از آن شیوه نامرصّیه برداشتند و میگفتند که این در ملّت

آخرت پسندیده نیست. پس چون عزّ و جلّ برای حضرت خاتم الرّسل مکه را مفتوح گردانید ایزد اکبر کریمه إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ بر آن حضرت منزل فرمود. یعنی: یا محمّد گناه تو که باعتقاد مشرکان بواسطه دعوت آن کافران به یگانگی خدای عزّ و جلّ ثابت و حاصل است از ما تقدّم و تأخّر یکسر معفو است و مغفور و ما تأخّر بواسطه آن مذکور و عیان است که مشرکان مکه بعضی مسلمان گشتند و بعضی بعد از فتح مکه از آن محلّ بیرون رفته لیکن بر همان شرک و عصیان بودند و جمعی از ایشان که در مکه باقی و پنهان بودند آن طایفه قادر بر انکار توحید در هنگام که مردمان ایشان را بر آن دعوت مینمودند نبودند. پس گناه آن رسول ایزد تعالی و تقدّس معفو و مغفور است به واسطه آنکه توحید و یگانگی قادر مجید بر آن طایفه بین و ظاهر گردید. مأمون گفت: لله درک. یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ. أبا الحسن الرضا علیه الصلوة و السلام فرمود که: نزول این آیه از بابت إِيَّاكَ أَعْنَى و اسمعی یا جاره است. یعنی: من ترا میگویم و یا همسایه تو بشنو حضرت مالک الرقاب مستطاب بحضرت نبی الرّحمه فرمود و لیکن اراده امت آن حضرت نمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۳ یا مأمون همچنین است قول خدای عزّ و جلّ: لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. و نیز قول حضرت ربّ العزّت و لَوْ لَا أَنْ تَبْنِيَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا، در این موضع هر چند خطاب بحضرت نبوتّمآب است اما مراد ربّ العباد اعلام و ارشاد بندگان اوست. مأمون گفت: یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم راست گفתי مرا خبر ده از قول خدای تعالی: وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. حضرت الرضا علیه الصلوة و السلام فرمود که: روزی حضرت رسول ایزد معبود بواسطه مهمّ ضرور که بر زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی داشت اراده آن مرد نمود چون آن رسول بیچون بسرای زید رسید زن او را دید که غسل میکرد آن حضرت (ص) مخاطبه بآن امرأه نموده فرمود که: سبحان الله الذي خلقك و اراده حضرت نبی المقدّس از این کلام تنزیه و تقدیس خدای متّان از قول آنکه زعم او چنانست که فرشتگان دختران خداوند قادر بیچونند نمود. پس حضرت عزّ و جلّ دفع قول آن طایفه نموده فرمود: أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ تَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا این استفهام بی شبهه و ابرام بر سبیل انکار و استعظام آن مقصد و مرامست چنانچه میفرماید که آیا ای جماعت قائلین باین قول بو الفضول خدای تعالی که پروردگار تمامی خلقتان است شما را برمیگزیند و پسر میگرداند و ملائکه که در صنعت تجرّد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۴ از شما بیشترند ایشان را باعتقاد تمام شما دختر میگرداند این سخن شما بسیار بسیار بزرگ است. حضرت أبا الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: چون نبی المحمود دید که امرئه زید غسل میکند فرمود که: آن کسی که ترا خلق کرد اگر فرزند میگرفت او نیز هر آینه محتاج باین تطهیر و اغتسال میگردید. اما بعد از مراجعت آن سرور و معاودت زید بخانه زوجه او حقیقت امر کما کان مسموع زید گردانید حتّی کلام آن حضرت که در حقّ او فرمود که: سبحان الذي خلقك. زید بعد از استماع حدیث سیّد البشر بغایت متحیر گردید در باب آنکه نمیدانست که مطلب و مرام سیّد الأنام از آن کلام چه بود؟ بالأخره ظنّ زید بر آن قرار گرفت که رسول بیچون امرئه او را دید و عاشق گردید زیرا که آن امرأه در میان عرب در حسن و جمال بدیع المثل بود. بناء علی هذا بخدمت حضرت سیّد البریه آمد و گفت: یا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم زن من بغایت بد خلق است میخواهم او را برخصت شما طلاق دهم. رسول (ص) فرمود که: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» یعنی: ای زید امساک محافظت زوجه خود نمای و او را طلاق مفرمای و بیرهیز بخدای عزّ و جلّ از طلاق او در این محلّ بنمای چون حضرت (ص) عالم و عارف بعدد ازواج خود بود و میدانست که آن نیز داخل سلسله ازواج خواهد بود لیکن نبی حضرت مهیمن این امر پنهان میداشت و بزید اظهار نمیکرد و می ترسید که مردم گویند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۵ که محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم میگوید اگر زید نمی بود البتّه زن او بزودی مرا خواهد بود و باین وسیله عیب و سرزنش آن رسول حبیب صلّی الله علیه و آله و سلّم نمایند. پس حضرت عزّ و جلّ این آیه بخاتم الرّسل منزل گردانید که: وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. یعنی: در هنگام نبی ملک العلّام گفت: بآن کس که خدای تعالی

و تقدّس او را از نعم متواتره خود منعم گردانید یعنی نعمت اسلام باو انعام و اکرام نمود تو نیز ای رسول عزیز باو انعام و احترام فرمودی چنانچه گفتی: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. اما زید بن حارثه زوجه خود را مطلقه گردانید و آن زن عدت طلاق از زید نگاهداشت بعد از آن حضرت رحیم الرحمن او را بتزویج رسول آخر الزمان در آورد. واحد متعال حقیقت این خبر را در قرآن انزال فرمود چنانچه عزّ و جلّ فرمود که: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا چون خدای بیچون عالم بود که منافقان در باب تزویج زوجه زید عیب و سرزنش رسول مجید نمایند. لهذا واجب تبارک و تعالی انزال این آیه بحضرت نبی الوری نمود که ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ. یعنی: خبری که حضرت ایزد واهب بر آن نبی العجم و العرب لازم و واجب گردانید آن سید البشر را در آن امر هیچ گونه جرح و تعب نخواهد بود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۶ مأمون گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و الله که سینه مرا از آن اندوه و ألم که در باب آن امر مبهم بود شفاء دادی و آنچه بر من ملتبس و بغایت مخفی و مبهم بود واضح و عیان و لایح درخشان گردانیدی فجزاک الله عن أنبيائه و عن الاسلام خيرا پس حضرت ربّ العباد ترا از اسلام و از انبیای امجاد جزای خیر دهد. و راوی این کلام علی بن الجهم گوید مأمون بعد از آن برای نماز و عبادت حضرت بی نیاز برخاست و محمّد بن جعفر چون در آن مجلس حاضر بود مأمون دست او را گرفته بیرون رفتند و باتفاق و متابعت یک دیگر روانه منزل و مقام شدند در راه مأمون بمحمّد بن جعفر گفت: یا عمّ امروز پسر برادرت را چون دیدی؟ محمّد بن جعفر گفت: عالم و فاضل بود و دانا و کامل با آنکه ندیدم او را تردّد در در خانه مردم برای علم نماید. پس مأمون گفت: ای عمّ این پسر برادرت از اهل بیت النبوه و معدن الرّسالت است از آن جماعت که حضرت نبی الرّحمه در حقّ ایشان فرمود که أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عَتَرَتِي وَ أَطَايِبَ أَرْوَمَتِي أَحْلَمُ النَّاسِ صَغَارًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا فَلَا تَعْلَمُوهُمْ أَنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ لَا يَخْرُجُونَكَ مِنْ بَابِ هَدًى وَ لَا يَدْخُلُونَكَ فِي بَابِ ضَلَالٍ. بر أصحاب دانش و بینش واضح و روشن و لایح و مبرهن است که این حدیث بر تقدیر صحت مخصوص عترت و ذریت آن حضرت است چه آن صفات کامله در آن طایفه موجود است و یقین است که هیچ طایفه را علم و حلم وجود و کرم بقدر کمال حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نیست. چون مأمون و سایر تبعه متوجه مقام شدند حضرت امام الأشرف أبی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۷ الحسن الرضا (ع) نیز منصرف بمنزل خود گردید و چون روز دیگر شد جمعی به خدمت آن سرور رفته آن حضرت را از قول مأمون و جواب عمّ او محمّد بن جعفر مطلع و مخبر گردانیدند. امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا (ع) از آن کلام بخنده در آمده تبسم نمود بعد از آن گفت: یا ابن الجهم باید که مغرور نگردی بآنچه از او شنیدی پس بدرستی که مأمون در پی اذیت منست اما خدای تبارک و تعالی انتقام من از او خواهد کشید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۸

ذکر بیان احتجاج حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا سلام الله تعالى بر جميع برایا در بیان آنچه متعلق است به امامت

ذکر بیان احتجاج حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا سلام الله تعالى بر جميع برایا در بیان آنچه متعلق است به امامت و بیان صفات آن کس که خدای تعالی او را- مخصوص باین صفات گردانیدند و بیان طریق آن کسی که بر صفت امامت بود و ذمّ آنکه تجویز اختیار امامت بغير آن صفات کند و ملامت آنکه در امام غلو نماید و بیان امر شیعه بتوریه و تقیه در وقت ضرورت و حاجت و حسن تأدّب. أبو یعقوب البغدادی روایت کند که ابن الشیخکیت بحضرت امام البرایا أبی الحسن الرضا علیه السّلام گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم، چرا موسی بن عمران در هنگام بعث مبعوث بید بیضاء و آلت سحر عصی گردید و عیسی بن مریم علیه السّلام مبعوث بآلت طبّ و حضرت خاتم الرّسل محمّد مبعوث و مرسل بکلام و خطبت گردید؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۵۹ حضرت الرضا علیه السّلام و علیه التّحیه و الثّناء فرمود که: در هنگام که واجب الوجود موسی را برسالت ارسال فرمود در میان اهل عصر موسی (ع) سحر غالب و سحره و کهنه در جهان بیرون از حدّ حصر و بیان بودند، لهذا موسی علیه السّلام الله تعالی از نزد

حضرت ملک العلّی بآن قوم بچیزی آمد که در وسع و طاقت آن جماعت اتیان مثل آن نبود و بآن سحرهای همه ساحر را باطل گردانید و بوسیله آن اثبات حجّت خود بر ایشان نمود. اما عیسی علیه السّلام در ایّام که زمینگیری و انواع بیماری که مردمان را احتیاج بطیب و معالج بسیار بود مبعوث گردید و با آیات معجزات از نزد حضرت خالق البرّیات بآن مرض و زمانات آمد که در نزد ایشان مثل آن بی شبهه و گمان نبود و زیاده بر معالجان اهل آن زمان احیاء اموات و ابرای اُکمه کور مادر زاد و ابراء اُبرص باذن الله تعالی و تقدّس مینمود و بآن وسیله اثبات حجّت خود بر آن جماعت و بهر کس فرمود. اما حضرت نبیّ الحافظ محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم در وقت و زمان مبعوث گردید که أغلب بر اهل عصر آن رسول ایزد واهب کلام و شعر و خطب بود، پس آن حضرت سیّد الأنام از نزد ملک العلّام با مواعظ و احکام که مورث و منتج بطلان قول کفره لثام ایّام آن نبیّ الأکرم بود آمده و بآن مواعظ، و کلام اثبات نبوّت و حجّت خود بر آن انام نمود. یعقوب بغدادی راوی کلام گوید که: ابن السّکّیت تا در مجلس آن امام الأنام بود علی الدّوام میگفت: که و الله یا امام الامم من هرگز در میان مردم مثل شما در فضل و علم هیچ احدی ندیدم. آنگاه ابن السّکّیت گفت: ای خلاصه اولاد رسول ایزد علّام حجّت بر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۰ امام در این ایّام چیست و مرشد و هادی خلائق الیوم کیست؟ اَبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: حجّت و مرشد در این محلّ از مزایای احسان حضرت عزّ و جلّ عقل است زیرا که بعقل آنکه خبر از قادر خالق دهد معلوم گردد که صادق است یا نه، پس بوسیله عقل تصدیق او نماید و آنکه کذب بر حضرت واهب نسبت دهد بوساطت عقل تمام هر سامع تکذیب آن مکذّب ناتمام نماید. راوی گوید: که ابن السّکّیت گفت: ای اصحاب و الله که سؤال مرا همین جواب است. بر ارباب عقل و ذکاء و اصحاب فضل ظاهر و مؤید است که این کلام حضرت امام الأنام اَبی الحسن علیه السّلام متضمّن است بر آنکه حضرت قادر عالم این عالم را در زمان و ایّام تکلیف خالی از صادق امین از قبل خدای ربّ العالمین نگذارد و هر چه بر هر مکلف مشته شود ملتجی باو گردد یعنی در امر شریعت هر چه بر احدی از مکلفان امّت مشتهبه و مخفی گردد رجوع بآن صادق امین صاحب دلالت و ارشاد که عقل دلالت بر صدق او بر حضرت ربّ العزّت نماید فرماید، چه اگر عقل نمیبودی هیچ احدی از مکلف عارف و عالم صادق از کاذب و کاذب از صادق نبودی پس مشیّت عقل و حجّت اوّل خدای عزّ و جلّ است. از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز منقول و مروی است که مادر ایّام سکنای اَبی الحسن الرّضا علیه السّلام در مرو اقامت داشتیم در روز جمعه در مسجد جامع آن شهر در آمدیم خلق بسیار در گوشه و کنار آن مسجد مجتمع دیدیم چون نیک بکلام و سخنان مردمان رسیدیم کلام آن امام در امر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۱ امامت و بیان اختلاف مردمان در آن بود و هر کس چیزی میگفتند من چون حال بدان منوال مشاهده نمودم بسرعت تمام خود را بخدمت سیّد و مولای خود اَبی الحسن الرّضا علیه السّلام رسانیده حقیقت امر انام که در باب امام خوض لا کلام مینمودند اعلام نمودم که هر احدی در آن مرام کلام بغایت بی انتظام در آن مسکن و مقام مذکور میکردند. آن سرور علیه الصّلوٰه و السّلام تبسّم نمود، پس آنگاه آن ولیّ الله (ع) فرمود که: یا عبد العزیز این قوم جاهل بی تمیز فریب در دین و شکّ و ریب در ملّت و آئین ظاهر کردند بدرستی که حضرت الله تعالی قبض روح حضرت نبیّ الوری ننمود مگر وقتی که دین او را بشرایط و احکام کامل و تمام نمود و ارسال، و انزال قرآن بر آن رسول آخر الزّمان فرمود که: در او تفصیل هر چیز بالتّمام و بیان حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع ما یحتاج الیه انام بحدّ کمال و تمام است. خلاصه کلام آنکه مهیم علّام هیچ چیز از ضروریات دین مبین و واجبات شرع سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلّم را فوت و فرو گذاشت ننمود و آن را در قرآن بأوضح بیان عیان نمود چنانچه مصدوقه: ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ شَاهِدَ حَقٍّ وَ كَلَامَ صَدَقَ است بر آن و در حَجّه الوداع که آخر عمر آن پیغمبر جلیل القدر علیه الصّلوٰه و السّلام است کریمه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا نازل شد پس امر امامت از اتمام دین و اكمال نعمت بر تمامی مسلمین است. حضرت رسول متوجّه بارگاه حضرت آله نشد تا آنکه برای امّت بیان معالم دین و ایضاح سبیل یقین بلکه برای تقلین نمود و همگی امّت را بر قصد حقّ و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۲ اطاعت قادر مطلق گذاشت و حضرت امیر المؤمنین علی علیه

السَّلام را به امامت ایشان اقامت فرمود که: أعلم و أفضل از تمامی أهل عالم بعد از نبی الأکرم بود و هیچ چیز از ما يحتاج الیه نگذاشت الا آنکه بیان نمود. پس آن کسی را که زعمش چنان بود که مهیمن سبحان اکمال دین ننمود آن کس رد کتاب و قرآن خدای عز و جل نمود و هر که رد کتاب الله تعالی نمود بی شبهه آن جاهل و مدبر کافر است. یا عبد العزیز آیا ایشان قدر امامت و محل و مکان آن را از امت میدانند که خدای تعالی برای کدام طایفه از امت امامت مقرر و مرحمت فرمود تا بعد از معرفت تجویز اختیار ایشان در امامت امت نمایند. بدان که امامت بوسیله جلالت قدر و مکان و عظمت و مرتبه و شأن و علو رفعت او در نزد ایزد متان و بممانعت جانب و ببعد و غور او از هر اقارب و اجانب است از آنکه مردمان بعقول قاصره ایشان بآن رتبه علیه توانند رسید یا بآرای ناقصه خود را بآن مرتبه عالیه توانند رسانید تا باختیار ایشان اقامت بر امامت نمایند زیرا که امامت منصب بغایت قلیل است که حضرت ربّ جمیل آن را در سابق مخصوص ابراهیم خلیل گردانید و بعد از نبوت و خلّت آن را مرتبه ثلثه عزّت و کرامت و شرف و فضیلت آن حضرت نمود و آن پیغمبر رفیع القدر را بآن اکرام و احترام معزز و مکرم فرمود و اشارت بذکر امامت آن حضرت عز و جل در کتاب منزل بخاتم الرّسل نمود، چنانچه خطاب بحضرت خلّت مآب فرمود که: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. خلیل الرحمن بعد از استماع این نوید ایزد متان مبتهج و شادمان گشته با کمال ذوق و سرور از حضرت ربّ غفور از روی استفهام و استعلام گفت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۳ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. ابراهیم علیه السلام فرمود که: ای خداوند معبود آیا این عنایت، و احسان و کرامت امامت و امتنان مخصوص است بمن یا برای ذریت و فرزندانم نیز خواهد بود؟ واجب الوجود فرمود که: عهد امامت تعلق بظلمه هیچ امت نگیرد، و غنی واحد برای این منصب جلیل القدر هر بشر را در حیز قبول نپذیرد. ای عبد العزیز این آیت وافی هدایت ابطال امامت جمیع ظالم تا روز قیامت نمود چه ربّ العزّت این رتبه جلیله امامت را در صفوت ذریت حضرت خلیل الله علیه السلام و التّحیه فرمود و بعد از اکرام ابراهیم علیه السلام به آن احسان و احترام آن پیغمبر بآن انعام و اکرام حضرت معبود آن- امامت را بوراثت در أهل بیت صفوت و طهارت ذریت حضرت ابراهیم علیه السلام معین و مقرر فرمود. پس ایزد تعالی و تقدّس در حقّ آن نبی المقدّس گفت که: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ پس عز و جل پیوسته رتبه امامت را از سلسله عالیه و در ذریت علیه آن حضرت زایل نگردانید و بعضی از ذریت او امامت را از بعض ذریت دیگر آن پیغمبر جلیل القدر بوراثت بوسیله استحقاق بحکم قادر علی الاطلاق قرن بعد از قرن متصرّف میشدند تا آنکه آن مرتبه رفیع بوراثت بحضرت سید البریه رسید و آن نبی الرّحمه بارث و هم باستحقاق متصرّف آن گردید. چنانچه ایزد متعال جلّ جلاله در قرآن لازم الادعان بیان وراثت و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۴ قرابت رسول آخر الزّمان بحضرت خلیل الرحمن علیهما صلوات الله الملك المتان نموده فرمود که: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. پس امامت مخصوص از برای حضرت سید البریت صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت بامر ربّ العزّت علی علیه الصلوة و السلام را متقلّد قلاده امر امامت بر رسم آنچه حضرت واهب العطیه آن را واجب و لازم نمود گردانید لهذا امامت در ذریت اصفیاء امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیه آن جماعت که علم و ایمان بحکم حضرت مهیمن سبحان منزل بایشان است چنانچه عز و جل در قرآن لازم الادعان بیان آن نماید که: وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ. پس این امامت مخصوص است بأولاد و ذریت علی علیه السلام و التّحیه تا روز قیامت زیرا که بعد از محمد نبی الرّحمه حضرت ربّ العزّه پیغمبر برای امت تا روز قیامت مبعوث نخواهد نمود. پس از کجا این طایفه جهال امامت که منزلت انبیاء و بارث اوصیاء و صفت اصفیاءست اختیار آن نموده میگویند که امامت و خلافت بخدای عز و جل و خلافت حضرت محمد خاتم الرّسل است و بغیر استحقاق باتفاق أهل نفاق و شقاق تصرّف در آن نمودند و حال آنکه بعد از وفات سید الانام آن مسکن و مقام متعلق بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهم السلام بودند. بدرستی که امامت زمام دین و نظام امور مسلمین و صلاح جهان و عزّت اکرام مؤمنانست بلکه امامت رأس اسلام نامی و فرع سامی

او است و اتمام صلاة الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۵ و صیام و زکاة و حج بیت الله الحرام و جهاد و توفیر فیء و صدقات برای اهل اسلام و اجراء و امضای حدود و احکام و منع ثغور و اطراف بلاد و أمصار بامام است. امام حلال خدای علّام را حلال و حرام او را حرام اقامت بحدود خدای تعالی و منع فساد از دین ملک العلی نماید و امام تمامی بریت را بسبیل ربّ العزت بحکمت و موعظت حسنه و حجت بالغه خواند. و امام برای این عالم مثل آفتاب درخشنده است در افق بحیثیتی که ایادی و أبصار هیچ احدی بآن نرسد. امام بدر منیر و سراج زاهر مستنیر و نور ساطع و نجم هادی لامع در ظلمات کفر ماه شب چهارده است. و در لحج بحار سفینه بر سکون و قرار است. و امام بر تشنگان اهل ایمان و اسلام آب بغایت عذب و خوشگوار است. و امام دلیل بر هدایت اَنام و منجی از ردی در غواهب وزر و آثام است. و امام بر سکنه بقاع حارّه از برای آن کسی که او بوساطت رصانت آن بقاع شروع تمرّد و استنکار نمایند نارست برای احتراق آن اشرار. و امام بحکم ایزد تعالی و تبارک دلیل است بر سالک که اگر از آن مفارقت کند در ضیق المهالک هالک است سحاب ماطر و غیث هاطل متقاطر و آفتاب منور و زمین گسترانیده و چشمه غدیر و غدیر و روضه است. و امام امین و وثیق و والد رفیق و برادر شفیق است و مفزع عباد و پناه ایشان در محلّ درماندگی و اَیام اضطرار و گرفتاری اَنام امامست. و امام امین خدای علّام در زمین او و حجت حق بر بندگان ایزد خالق و خلیفه خدای در بلاد حضرت ربّ العباد و داعی بخدای تعالی و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۶ مانع از حریم الله است. امام مطهر از ذنوب و مبرا از تمامی عیوب و مخصوص بعلم و موسوم به حلم و موصوف بجدود و کرم و نظام امور دین و وسیله عزّت مسلمین و باعث خشم منافقین و محلّ بوار کافرین است. امام واحد است که دنیا در زمان او متدانی و متکافی او بهیچ احد نتواند نمود و مشابه و مانند او پیدا نتواند فرمود و هیچ عادل بعدل اَنام و یافتن مثل او و پیدا کردن نظیر و بدل آن پسندیده حضرت عزّ و جلّ در هیچ وقت و محلّ محتمل نیست. و امام عادل بحکم عزّ و جلّ مخصوص بعقل کامل است و همگی و تمامی این صفت کامله و نعوت پسندیده در امام بغیر سؤال و طلب او را ایزد علّام، و بدون اکتساب از فضایی اَنام از متفضّل و هاب بایشان اختصاص یافت. پس کیست آنکه بحقیقت معرفت امام تواند رسید و احوال او را کما ینبغی و یلیق از روی علم و تحقیق تواند یافت و یا آنکه احدی را امکان اختیار آن بود امامت، هیهات، هیهات عقول عقلا گم و حیران و علوم فضلا در تیه بیداء حیرت سرگردان اَلباب اُولو الالباب در آن باب حایر و قاصر و عیون اُولو الأبصار در شأن آن اصحاب و اله و متحسر بلکه عظماء در نزد بزرگی آن اعیان متصاغر و حکماء دانا متحیر و حلما متقاصر دانسته خطبا در ذکر و بیان صفات آن برگزیدگان ایزد متعال لال و متحاصر است از وصف یک شأن از شأن عالی شأن آن اوصیای رسول آخر الزّمان عقلاء جهّال و شعرا فصحا ذی کلال و ادباء عرفاء عاجز از مقال و بلغای عرب العربا از بیان یک فضیلت از فضایل امام اَبکم و لالست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۷ و اگر یکی از عقلاء و شعراء و فصحاء و ادباء و بلغا از روی نادانی جرأت و جسارت نموده قدم در ذکر و بیان آن امر پیش گذارد بعد از تعمق نظر، و تدبّر بعقل و فکر فی الفور هر یک اقرار بعجز و تقصیر خود نمایند و لا حول گویان از امثال آن جرات و اقتدار بی هنجار توبه و استغفار بحضرت ایزد غفّار فرمایند، و کیف لا یقرّوا به و چگونه اقرار بعجز ننمایند و اراده بیان صفت و نعت بکنه امام علیه السّلام نتواند نمود یا چیزی از امر امام نتواند فهمید یا کسی که قایم مقام امام علیه السّلام بود و مردم را مستغنی از امام گرداند پیدا نتواند کرد نه این چنین است زیرا که امام علیه السّلام مثل نجم آسمان از ایادی متناولین دور از وصف و بیان واصفین افزون و مستور است. پس کجاست کسی را اختیار از این که هر که را خواهد بامامت بردارد و کجاست عقول که مدرک این تواند شد و از کجا یافت شود مثل این یعنی هیچ احدی مختار نیست که اختیار امامت برای خود یا بواسطه دیگر بغیر حکم خدای و نصّ پیغمبر نماید و نیز عقل هیچ کس ادراک کنه امام علیه الصلوة و السلام نتواند نمود و مثل آن حضرت پیدا نتواند فرمود و ظنّ و گمان اصحاب- عداوت و طغیان و ارباب بغض و عصیان که آن در غیر آل رسول آخر الزّمان علیهم صلوات الله الملك المنان پیدا کردن توان. و الله بخدای عالم مرا قسم است که آن طایفه دروغ بنفس خود بستند و مسّ باطل و مرتکب امر معطل گشتند و مرتقی و مستعلی بربدان صعب دشوار لغزنده که اصلا پای سالک را بر آن ثبات و قرار نیست شدند که

بواسطه عدم استقرار اقدام از آن مقام بحضیض سقر مسکن و آرام گیرند این امت رمی اقامت امام علیه السلام بعقول بایره متحیره ناقصه و رأیهای مضلّه غیر تامّه نمودند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۸ فلّهذا از اشراف ادراک صحبت لازم المسرت کثیر المنفعت امام علیه التّحیّه و السّلام محروم و مأیوس مستدام اند. یعنی: چون اکثر انام ادراک مراتب عالیّه امام المنصوص من عند الله الملك العلام بعقل تامّ و رأی صحیح تمام نمودند بلکه آن را نسیا منسیا انگاشته بمضمون فَبَذَلُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت گذاشتند و رتبه جلیله امامت را بقیاس بی اساس اهل زمان مثل خلافت و حکومت دانسته حاکم و خلیفه، برای خود برداشتند و طریق قویم و منهج مستقیم نبی الکریم را بگذاشتند. قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنّی یُؤَفِّکُونَ خدای تعالی و تبارک آن طایفه نامبارکه را به واسطه دروغ و افک مقتول گرداند که دروغ بی فروغ چنین ساختند و خود را در مضایق مهالک صعبه انداختند قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا. پس بدرستی و تحقیق آن طایفه گمراه و دور از رحمت حضرت آله گشته در ظلمت حیرت دنیا و آخرت افتادند زیرا که بواسطه عدم تصوّر و تفکر از روی بصیرت ترک امام امت نمودند. وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَيَّدَهُمُ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ. و این جماعت از کثرت غوایت از امام که مختار حضرت حق سبحانه و تعالی و مختار سید الانبیاء محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته باختیار خود امام یعنی خلیفه بغیر حکم حضرت قادر عالم و نبی الا-کرم برای طوایف امم و برای خود و برای مردم برداشتند و قرآن لازم الاذعان منادی ایشان به عدم جواز اختیار در باب امام و خلیفه بغیر حکم ملک العلام مینماید چنانچه عزّ و جلّ میفرماید که: وَ رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا یُشْرَکُونَ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۶۹ و نیز حضرت ربّ العزیز فرماید که: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ یَّکُونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ. و ایضا عزّ من قال فرمود که: مَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ اَمْ لَکُمْ کِتَابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ اِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمَّا تَخِیْرُونَ اَمْ لَکُمْ اَیْمَانٌ عَلَیْنَا بِالْعَهْدِ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ اِنَّ لَکُمْ لَمَّا تَحْکُمُونَ سِیْلَهُمْ اَیُّهُمْ بِذَٰلِکَ زَعِیْمٌ اَمْ لَهُمْ شُرَکَاءُ فَلِیَأْتُوا بِشُرَکَائِهِمْ اِنْ کَانُوا صَادِقِیْنَ. و نیز حضرت عزّ و علا میفرماید که: اَفَلَا یَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلَی قُلُوبٍ اَفْقَالُهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا یَسْمَعُونَ اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِیْنَ لَا یَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیْهِمْ خَیْرًا لَّاسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بَلْ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ. ای عبد العزیز پس مردم را باین آیات با برکات چگونه اختیار امام جایز بود و امام عالم است نه جاهل راعی است که هرگز نکول نکند. امام معدن قدس و طهارت و نسک و رهبان و علم و عبادت و مخصوص بدعوت رسول علیه السلام و التّحیّه است. و امام از نسل مطهره بتول فاطمه بنت الرسول است هیچ مغمز در نسب امام نیست و نیز در حسب با او برابری نتواند نمود از خانواده قریش و از دوده هاشم و عترت از آن رسول و راضی از خدای تعالی شرف الأشراف و فرع عبد مناف است نامی در علم کمال در حلم منصوب و منصوص بامامت عالم بسیاست مفروض الطّاعه قایم بامر ربّ العزّه ناصح عباد الله حافظ دین الله حامی خلق الله است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۰ انبیاء و ائمه موفق بتوفیق الله تعالی اند و بایشان از مخزون علم خدای تعالی و حکم او چیزی چند میرسد که غیر آن اعیان را هرگز نرسد پس علم انبیا و ائمه علیهم السلام زیاده از علم اهل زمان بالتّمام است چنانچه در قول حضرت عزّ و جلّ واقع است که: اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهْدِی اِلَّا اَنْ یُّهْدِی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ و قوله تعالی وَ مَنْ یُؤْتِ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا. و ایضا قول عزّ و جلّ است در قصّه طالوت اِنَّ اللَّهَ اَصْیَفَاہُ عَلَیْکُمْ وَ زَادَهُ بَشَیْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ. و نیز عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل خطاب مستطاب فرمود که: وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیْمًا. و ایضا عزّ و جلّ در حقّ اُتْمِیّہ السّیبل از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عترت و ذرّیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: اَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرَاهِیْمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْکًا عَظِیْمًا فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفِیْ بِجَهَنَّمَ سَیِّئًا. و دیگر آنکه هر گاه حضرت کریم الله یکی از بندگان خود را بواسطه امور اخرویّه سایر بندگان خود اختیار کند هر آینه سینه او را منشرح گرداند و دل او را منبع حکمت و مودع آن ساخته او را ملهم بعلم و کمال و مستغنی از فضل و حال ارباب قیل و قال سازد و بعد هذا أبدا او را عاجز در جواب سؤال هیچ

سایل نسازد و آن برگزیده مهیمن و هاب مجبور از صواب در هیچ باب نیست بلکه او معصوم و مؤید و موق و مسدد از حضرت ایزد عز و جل و ایمن از خطا و زلل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۱ و غبار و خلل است. پس تخصیص امام از قادر علّام باین احترام و اکرام محض بواسطه اتمام حجت او بر عباد و شهادت بر خلق او یوم التناد است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم. پس اگر در میان شما کسی که قادر بود مثل این چیزها که مذکور گشته موجود بود او را بامامت اختیار کند و اگر کسی که از شما و از برای امامت اختیار نمودید متّصف باین صفت بود پس او را مقدم بر سایر امم در امامت و احق و اولی و الیق و احرى از تمامی امت دانید. و الله که آنچه حق بود حضرت معبود در کتاب خود بایشان انزال، و ارسال فرمود و حضرت نبی الم محمود حقایق آن را کما ینبغی و یلیق بر امم تحقیق معلوم نمود نبذوا کتاب الله و راء ظهورهم کأنهم لا یعلمون در کتاب خدای تعالی هدایت و شفاء از هر بلاء و اذیت است لیکن این امت فنبذوه و اتبعوا أهواءهم احکام آن را پس پشت انداختند و تابع أهواء و آرای خود گشتند پس حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس مذمت و مقت و تعسی این قوم تبعه آز و هوس نمود. چنانچه فرمود که: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيِرَ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. و نیز حضرت عز و جل فرمود که: فَتَعَسَّ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. و ایضا میفرماید که: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ. حسن بن علی بن فضال از حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کند که آن حضرت علیه الصلوة و السلام فرمود که: الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۲ امام را علامات مختصه است چنانچه أعلم جمیع مردمان و احکم ایشان و اتقی الناس و أحلم از تمامی مردم و أشجع مردمان و سخی ترین همه خلقان است و مختون و مطهر از مادر متولد گردد چنانچه پیش روی و بین یدیه مرئی و مبصر او است خلف او نیز مشاهد او است، یعنی چنانچه از پیش می بیند از عقب نیز می بیند و مخبر و مطلع است و او را سایه نیست و در هنگام که آن حضرت امام از شکم مادر بزمین آید البته بهر دو کف دست بزمین آید و در همان دم آن سرور امم آواز خود بشهادتین أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بلند گرداند و هرگز محتلم نگردد و در وقت استراحت نوم چشمش در خواب و دلش بیدار است، زیرا که آن حضرت را غفلت از ایزد غفار نیست. و امام محدث و صاحب کلام مشتمل بر نصایح و مواعظ اناام است و درع حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مساوی و موافق جسم امام است و بول و غایط امام مرئی و مشاهد اناام نگردد زیرا که حضرت عز و جل زمین را موکل گردانید که از فضلات آنچه از امام بیرون آید منع نماید و رایحه فضلات امام أطیب و أحسن از رایحه مشک از فر است، و اولی مردمان بمردم از نفس ایشان بایشان و مهربان تر از پدر و مادر بهر بشر از مطیعان آن سرور امام است و تواضع امام بحضرت آله اشد و ازید از تواضع سایر اناام مهیمن علّام است. امام آخذ امر رحیم الرحمن بیشتر از جمیع مردمان و أكف از تمامی خلقان در منهی عنه قادر سبحان است دعای او مستجاب و او پسندیده کریم و هاب است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۳ و اگر امام دعا کند بر صخره که دو نصف شود هر آینه چنان شود و سلاح- رسول اناام و سیف آن حضرت علیه السلام و ذو الفقار حیدر کزار در نزد امام علیه السلام است و در نزد امام صحیفه ایست که بر او أسماء شیعیه او که الی یوم القیام پیدا گردند در آن صحیفه مرقوم بالتّمام است. و ایضا صحیفه در نزد امامست که در او أسماء أعداء آن حضرت که تا روز قیامت ظاهر و آشکارا گردند مسطور است و جامعه در نزد امامست و آن صحیفه ایست که طول آن هفتاد ذراعست در آن جمیع ما یحتاج الیه اولاد آدم تا آخر الزّمان مذکور و عیانست و جفر اکبر و جفر اصغر و آن اهاب کبش است که در او جمیع علوم خصوص علم ضروری دین حتی اُرش خراش وجه و غیره و تا جلده و نصف جلده و ثلث جلده مذکور است و مصحف حضرت فاطمه بنت سید الانام در نزد امام علیه الصلوة و السلام است. و این حدیث در اکثر کتب معتبره بنظر مترجم أحقر رسید مثل من لا یحضره الفقیه و غیره. از خالد بن أبی الهیثم الفارسی رضی الله عنه منقول و مرویست که من بحضرت أبی الحسن الرضا (ع) گفتم مردمان را گمان چنانست که در زمین- ابدال اند آن ابدال کیانند؟ حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: ایشان راست میگویند آن اوصیاء اصفیاء که خدای تعالی ایشان را ابدال انبیا گردانید زیرا که چون حضرت بیچون

انبیاء را از این جهان برداشته بیرون برد و ختم انبیاء به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نمود هر نبی را وصی بلکه اوصیاء بود آن جماعت ابدالاند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۴ در مذمت غلات و مفضله از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام مروی و منقول است که این هر دو طایفه کافر گمراهند و برائت از ایشان و بیزاری از اصناف این طوایف گمراهان واجب و لازم است بلکه بیزاری از جمعی که به موالات و مودت این جماعت باشند نیز واجبست و آن حضرت بیان آنچه سبب و علت اعتقاد فاسده باطل ایشان باین مذهب بی بنیان بود نمود چنانچه در سابق ذکر طرف از آن عیان و مذکور گردید. و از این جهت از آباء ائمه عظام و از ابناء کرام در حق آن طوایف لائم و در مذمت ایشان و در امر به لعن آن جماعت و برائت از ایشان در فصاحت حال آن جهله و گمراهان و در انکشاف و اظهار بدی و اعتقاد نکنند تا بکسی که او مخالف این صفات بود و گمان ایشان چنان بود که جمیع شیعه بر آن اعتقاد فاسد و مذهب باطل اند نعوذ بالله از آن کس از آنکه اعتقاد بآن کند و میل بآن نماید. پس جمیع آنچه حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام از علت وجه خطا و ضلال آن طایفه از دین قویم و منهج مستقیم بیان نمود همانست که ما در سابق در این کتاب باسناد متقدم از حضرت ابی الحسن العسکری علیه السلام روایت کردند که آن حضرت علیه السلام نقل نمود که: ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: این جماعت اهل ضلال کفره بر آنچه اعتقاد کردند وجه آنست که آن طایفه قدر و مقدار ائمه دین را نمیدانند و این طایفه کرام عظام را در قدر به مقدار نفوس معطله ایشان قیاس مینمایند. از این جهت آنچه از آن مقربان حضرت احدیت ملحوظ و مشاهد ایشان گردد در نظر آن جماعت بغایت عجب مینماید و از آن واسطه تعظیم ائمه البریت بسیار بسیار مینمایند پس بآراء فاسده چیزی چند از خود پیدا کردند و اقتصار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۵ بر عقول قاصره خود نمودند و سالک مسالک غیر طریق واجب گشته از دین قویم و ملت مستقیم برگشته اند تا آنکه قدر خدای اکبر را صغیر و امر او را حقیر دانستند و تهاون در تعظیم شأن واجب التعظیم عالیشان قادر سبحان نمودند زیرا که آن طایفه اسلام بحضرت ایزد علّام در باب آنکه ایزد تعالی و تقدس قادر بنفس غنی بذات مقدس و قدرتش مستعار از هیچ کس و او غنی از همه کس و غناء او نیز مستفاد از ذات اقدس او است. او آنچنان خداوندیست که فقیر گرداند هر کرا خواهد و غنی گرداند آن را که اراده غناء و ثروت او نماید و هر کرا خواهد بعد از قدرت عاجز گرداند و آن را که خواهد بعد از غنی فقیر و محتاج گرداند پس مردمان نظر کردند بسوی بنده او که او را مخصوص گردانید بقدرت که هیچ احدی از امت را مثل آن قدرت و عنایت و احسان و شفقت ننمود و مطلب ایزد واهب از آن شفقت و اعطاء قدرت بواسطه اظهار و اعلان فضل و عزت آن بنده در نزد ربّ العزت بود و اختیار آن بنده بجهت کرامت و حرمت آن بنده است تا حجت او را بر خلق واجب و محقق گرداند. و از جهت آنکه آنچه آن بنده به بندگان قادر مّان رساند آن را ثواب بر طاعت او گرداند و باعث اتباع امر او سازد او را بآن وسیله بنوازد و عباد- مکلفین حضرت ربّ العالمین را از غلط در نصب حجت او بر ایشان مأمون ساخته او را مقتدای جمیع خلقان گرداند. پس این جماعت غلات مانند طالبان پادشاه از پادشاهای دنیااند تا منقطع از فضل و کرم و مترجی به اوایل و نعم او گردند و امیدوار استظلال بظلّ آن پادشاه ذی حشمتی باشند که منتعش بمعروف و احسان آن پادشاه زمان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۶ گشته بوسیله جزیل اعطای آن پادشاه باهل و اوطان خود رجعت بشرط که آن ملک ایشان را از طلب دنیا مستغنی سازد و از تعرض در مکاسب، و خسیس مطالب نگاهداشته بنوازد فلهدا متوجه درگاه آن پادشاه گردند و از متردین طریق جناب ملک سؤال از عتبه و باب او نمایند تا شرف خدمت او دریابند. قضا را بعضی از رعایا دلیل و مرشد آن طایفه شده ایشان را بآن جناب عالیمآب رسانیدند دلّهای آن جماعت متعلّق و مرتبط برؤیت آن ملک باشد و از هر احدی خدم و حشم هنگام ملاقات آن پادشاه محترم را استطلاع و استعلام نمایند. شخصی بایشان گوید: که همین ساعت آن ملک باستقبال و سعادت بالشرک و مراکب و با خیل مردان راکب بیرون خواهد آمد لیکن شما بالتّمام تسلیم و کورنش و تعظیم و پوزش در وقتی که ملک را ملاقات کنید بجای آرید و اصلاً تقصیر در تکریم و تعظیم ملک روا مدارید و اقرار بمملکت و اظهار بندگی و عبودیت در خدمت ملک نمائید. زنهار و الف زنهار که آن پادشاه را باسم مذکور مگردانید و غیر او را در حضور او تعظیم مثل

تعظیم ملک بتقدیم مرسانید چه اگر چنین فعل از شما در حضور ایشان سانش و هویدا گردد پس شما ملک را از حشمت حقّ او انداختید زیرا که روی از او گردانیدید و باین واسطه مستحقّ عقوبت عظیم بعثت ترک تعظیم و تکریم ملک میگردید. آن جماعت بآن آمین ناصح گویند که: یقین چنین خواهیم کرد و بقدر جهد و طاقت خود ترک اطاعت و عبودیت او نخواهیم کرد چون آن طایفه به در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۷ خانه آن پادشاه رسند هنوز لبث و مکث نکرده باشند که یکی از غلامان آن پادشاه که سید و مولی او آن غلام را فی الجمله اکرام و احترام نمود بناء علیه- آن غلام از بعضی عید ممتاز باشد ناگاه از مطلع و مقام پادشاه بیرون آید چون این جماعت نظر در او نمایند همان که او را ملّیس بلباس فاخر و بنعم مالکش مفتخر یابند با آنکه این طایفه در طلب پادشاه طیّ مسافت آن راه نموده باشند به مجرّد رؤیت و مشاهده آن غلام بواسطه آن نعمت قلیل که از آن پادشاه جلیل بآن عبد انعام فرموده آن را آن جماعت بسیار دانند و منعم علیه را منعم و پادشاه محتشم فرا گیرند همگی و تمامی یک بار روی باو آرند و تحیت و عرض عبودیت که بواسطه ملوک و پادشاهان عالیشان بجای می آرند آن طایفه بیرویه بواسطه بنده آن پادشاه محترم کریم با کمال احترام بتقدیم رسانند و آن بنده را به نام آن پادشاه عالیمقام خوانند و منکر گردند بر آنکه ملک دیگر هست که مالک اوست. اما چون آن مردم روی بآن عبد منعم علیه آرند و تعظیم پوزش پادشاهانه نسبت باو بجای آرند در همان دم آن غلام منعم و سایر جنود و حشم آن ملک محتشم روی بآن مردم آرند و آنها را نهی و زجر از ارتکاب مثل آن امر نمایند و اظهار برائت از آن جماعت بواسطه تسمیه آن عبد منعم بنام آن پادشاه مکرم فرمایند و آن طایفه را بعد از لوم و سرزنش مخبر گردانند که آن پادشاه عالم کسی است که این عبد منعم علیه آن پادشاه محتشم است و آن ملک را أمثال این بنده بسیار است و او را بنعم و احسان خود مخصوص و محترم گردانید و اگر این کلام بی نظام شما بسمع اشرف آن پادشاه ذوی الاحترام رسد یقین هیچ مطلب و مرام شما بحیّز انجام و انصرام نرسد و تمامی امید و آرزو که از او دارید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۸ فوت گشته سخط و عذاب و غضب و عقاب او بشما برسد. هر چند آن عبد منعم و سایر حشم آن پادشاه از روی جبر و اکراه روی بآن قوم گمراه آورده گفتند که: شما در این باب خطا کرده از طریق صواب بیرون رفتید آن جماعت تکذیب قول و ردّ کلام آن أصحاب ملک بالتّمام می نمودند و پیوسته بهمین منهج غیر قویم مصرّ مستقیم بودند و چون آن ملک دید که آن جماعت غلام او را بسیادت و نجابت گزیدند و آن بنده او را به امیری در مملکت او برداشتند و بعضی حقّ تعظیم و تکریم او نموده او را گذاشتند پادشاه بر آن جماعت غضب فرموده جمیع ایشان را محبوس مخلد ساخته و جمعی را موکل ایشان سازد که آن طایفه را معذب بأشدّ العذاب و سوء العقاب گردانند. پس همچنین آن جماعت غلات امیر المؤمنین علی علیه السّلام را بنده مکرم حضرت مهیمن عالم یافتند و عزّ و جلّ اکرام و احترام امیر المؤمنین علی علیه السّلام بواسطه آن نمود که تا فضل او را بر تمامی اَنام میّین و بانجام، و حجت او را بقامت و انصرام رسانند. نهایت آن جماعت بيمعرفت تصغیر ذات خالق البریه در نزد خود نموده گفتند که: چون شود که علی علیه السّلام بنده ایزد علّام باشد چه صفات آلّهی همگی در امیر المؤمنین علی علیه السّلام ظاهر و جلی است و این امر بر آن جماعت بسیار بسیار مشکل و بغایت بزرگ و عظیم بود که حضرت عزّ و جلّ ربّ امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود آن حضرت مسّی بغیر اسم او گردانیدند. اما امیر المؤمنین علی علیه السّلام و شیعه و اتباع آن حضرت از اهل ملّت نهی و زجر آن طایفه از آن قول شنیع و عمل منع نموده گفتند که: ای جماعت بیرویت بدانید که علی علیه السّلام و ائمّه یعنی باقی اولاد آن امام الائمّه عباد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۷۹ مکرم و بندگان محترم قادر عالم و مخلوق و مدبّر غنیّ اکبرند بی شبهه به یقین أصلا قادر بهیچ چیز و امر نیستند مگر بچیزی که حضرت ربّ العزیز ایشان را قوّت و اقتدار بر آن امر و کار داده باشد و مالک هیچ چیز نمی باشند مگر آنچه حضرت ایزد تعالی و تبارک آن برگزیدگان خود را بان صاحب و مالک گرداند و ایضا أصلا ائمّه الهدای علیهِ السّلام مالک موت و حیات و قبض و نشور و بسط موفور و حرکت و سکون نیستند الاّ آنچه ربّ العزّت این جماعت را طاقت و قدرت بر آن دهد خالق ایشان منزّه از صفات مخلوقین و مبرا از حدوث و متعالی از نعوت واصفین و مقدّس از وضع محتاجین است. و اگر کسی از امت حضرت ائمّه علیهم السّلام یا یکی

از آن اعیان الائمة را ارباب داند بدون خدای وهاب بدرستی که آن شخص کافر و مستحق عذاب و بیل فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ است. پس اکثر قوم او باستنکار بین و آشکار نمودند و در طغیان و عصیان به غایت مشتد و مصر بودند وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ بیان حال تیر مآل آن قوم زبون است مگر قلیل که متوسل بآن هدایت سبیل باشند اهل طغیان را امانی بحکم ایزد سبحان باطل و مطالب ایشان خائب و عاطل و همه در عذاب باقی و معطل باشند. و جامع این کتاب میگوید: که ما ایضا باسناد مقدم که سابق مذکور شد از حضرت أبی الحسن العسکری علیه الصلوة و السلام روایت کردیم که حضرت امام البرایا أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: هر که امیر المؤمنین علی علیه السلام را از عبودیت بیرون برد و اعتقاد بر بوییت او نماید آن کس بحکم ایزد تعالی و تقدس از جمله مغضوب علیهم و من الضالین گردد یعنی از گمراهان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۰ و از جماعت است که خدای تعالی بر آن طایفه غضب نموده. و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از زبان صدق نشان خود بیان و عیان نمود که عبودیت را از ما بگذرانید و ما را یکی از بندگان واجب تعالی دانسته بعد از آن هر چه خواهید بگویید و باید که تلفف ما بجمع دیگر مکنید و در حق ما غلو مانند غلو نصاری در حق عیسی روح الله علیه السلام منمائید بدرستی که من نیز از او بری از غلات و آن طایفه عصاتم. چون آن ولی بیچون یعنی أبی الحسن الرضا علیه السلام کلام باین مقام رسانید شخصی از محفل جئت مثل قدر است کرده بنزد أبی الحسن (ع) آمد و گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را برای ما بیان نمای زیرا که ما سخن هر که در این باب شنیده قبول کردیم مردم اختلاف بر ما ظاهر کردند. آن ولی ایزد اقدس وصف ذات مقدس واجب تعالی و تقدس به نیکو ترین وصف برای آن کس نمود و تنزیه و تمجید ذات مهیم شفیق از آنچه باو لایق و حقیق نبود فرمود. آن مرد گفت: بأبی انت و أمی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که با من شخصی رفیق است که در مودت و موالات شما بغایت غلو دارد و آنچه شما الحال در این مجال در تنزیه ذات ایزد متعال بیان و عیان فرمودید میگوید تمامی آن صفات در شأن عالیشان علی علیه السلام است و او بیقین رب العالمین است. راوی گوید که: این کلام چون بسمع امام الأنام أبی الحسن الرضا علیه السلام رسید عرق در روی آن حضرت علیه السلام ظاهر گشته و اعضای مبارکش الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۱ بلرزه و رعشه درآمد باقبال و سعادت فرمود که: سبحان الله عما یقول الظالمون الکافرون. منزّه و مقدس خدای تعالی و تقدس از آنچه ظالمان کافران در حق او بیان کنند. آنگاه هادی خلق الله روی بمن آورده گفت: آیا علی در میان خورندگان اکل و در میان آشامندگان شارب و در میان ناکحان ناکح و در میان محدثان و حکایت کنندگان محدث نبوده بلکه آن حضرت (ع) بعد از بندگی و طاعت حضرت فالح الاصباح مرتکب بأکثر مباح می شد مع هذا نماز و بندگی مهیم کارساز بین یدی الله بغایت ذلیل ذلت و خضوع و تضرع و خشوع بجای می آورد و همیشه انابت و رجعت بحضرت رب العزت می نمود. پس اگر کسی که صفت او چنین و شغل و فعل او این باشد خدای تعالی بود بناء علیه هر احدی از شما بواسطه مشارکت او با علی علیه السلام در آن صفات داله بر حدوث و احتیاج باید هر احدی از شما که موصوف و منعوت بآن باشد هر آینه خدای باشند. آن مرد گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جماعت غلات را زعم و گمان چنانست که چون علی علیه السلام از قبل نفس خود بغیر استعانت کس معجزات ظاهر نمود که جز خدای تعالی و تقدس هیچ کس را قدرت و دسترسی مثل آن نیست همان دلیل بین اولی برهان مبین جلی بر الوهیت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. بلکه آن حضرت علیه السلام بر آن جماعت ظاهر گردانید تا صفات حدوث و احتیاج که لازمه محدثین محتاجین عجز و قصور است آیات و معجزات که آن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۲ أصلا در حیزه قدرت و توان ایشان و سایر خلقان نبوده و مطلب حضرت علی علیه السلام از اظهار آن اختیار و امتحان آن جماعت بواسطه معرفت آن حضرت به ولایت و امامت بود و از جهت آنکه ایمان آن امیت باختر و رغبت نفس ایشان و بدون جبر و کراهت در آن باشد لیکن آن طایفه بیرویه بعد از مشاهدت، و رؤیت معجزه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیة از دین و ملت سید البریه علیهم الصلوة و السلام برگشته اند، این آئین فاسد برداشتند. حضرت الرضا علیه السلام فرمود که چون از امیر المؤمنین علی علیه السلام فقر و فاقه که هر دو

دلالت میکنند بر آنکه هر کرا صفت او این و شریک با ضعفاء و محتاجین باشد بالبداهه و یقین معجزات چنین از قبل فعل نفس آن کس نباشد. پس از اینجا معلوم شد که آنچه از معجزات از نزد آن امام البریات بین و ظاهر گردید از فعل قادر مجید است که او را مشابهت بمخلوقین نبود و فعل عز و جل مثل فعل محدث محتاج مشارک ضعفا در ضعف عمل نیست چنانچه بر ارباب عقل بین و ظاهر است. منقول و مرویست که مأمون الرشید علیه ما یشتحق من الملك الحمید اگر چه در ظاهر با حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام انواع لطف و احسان مینمود لیکن در باطن سقطات و بدیهات آن حضرت را بغایت مترجی و مستدعی بود و بسیار بسیار میخواست بهر نوع که میسر گردد بآن امام الانس و العان بحجت غالب و مستظهر شود و اگر خود بر آن حضرت غلبه نتواند نمود باری هر که باشد از سایر خلق الله تعالی از اصناف مردم آن امام اکرم أعلم را بیحث علم ساکت و ملزم گردانند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۳ بناء علیه حکم باحضر جمیع فقها و متکلمان نمود و چون حاضر گشتند به ایشان در خفیه کسی فرستاد که باید در امامت با ابا الحسن الرضا علیه السلام مناظره نمایند و بهر نوع که توانید او را ساکت و ملزم گردانید. بعد از آنکه با آن فقها و متکلمین سازش چنین نمود یکی از متقربان خود را بخدمت حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام ارسال داشت و گفت به آن حضرت بگویند که ابن عمّت بعد از عرض تحیت و سلام بشما اعلام مینماید که چون فضلاء عجم الیوم در خراسان بالتّمام حاضر شدند و حقیقت حال و فضل حسب و کمال و نسب شما بحضرت نبی العجم و العرب بسمع اهل شرق و غرب عالم بجمیع طوایف امم رسیده لهذا اکثر درین محلّ در خانه و منزل این عبد- مستوثق بخدای عزّ و جلّ حاضرند و آرزوی ملاقات و مکالمات شما دارند در آن باب آنچه برای مستطاب لایق و صواب دانند بعمل آرند. چون پیغام مأمون بخدمت آن ولی بیچون رسانید در همان وقت با آن امام الامّه باقبال سعادت روانه خانه مأمون گردید بعد از دخول آن مجمع محضری دید مملوّ مشحون از طوایف مردم و اقربای مأمون و اکثر اعیان بنی هاشم. مأمون الرشید چون آن سرور را دید بی اختیار از جای خود برخاسته و سایر مردم و تبعه ایشان را اقربا و خویشان بالتّمام تواضع و استقبال آن امام الهام علیه الصّیله و السلام بتقدیم و انصرام رسانیدند و همان که نزدیک مأمون الرشید رسید او دست مبارک آن حضرت را گرفته در سریر در پهلوی خود متمکن گردانید و انواع تفقّدات و تلطف ظاهر نمود. پس آنگاه فرمود که: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم آرزوی این الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۴ مردم آنست که با شما مناظره و تکلم نمایند. حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: مضایقه تکلم مرا با این طوایف امم نیست لیکن بشرط که متکلم یک آدم که أعلم آن مردم بود تکلم نماید در آن وقت امام الامم روی بآن مردم آورده فرمود که: اقتصار بواحد که أعلم از تمامی مردم باشد نمایند که الزام بشما که الزام او بود. یعنی: همان که آن مرد در بحث و جدل ملزم و منفعل گردد کافی و پسند باشد و احتیاج متکلم ما با باقی مردم نباشد. چون آن طوایف امم بر این شرط ثابت قدم شدند پس همه قوم بیک مرد که معروف بیحیی بن الصّحاک السّمرقندی بود باو راضی گشتند که در خراسان مثل او در فضل و عرفان کسی نبود. حضرت ابی الحسن الرضا علیه الصّیله و السلام روی بیحیی آورده فرمود که: یا یحیی خبر ده مرا از آن کس که تصدیق کسی نماید که او تکذیب نفس خود کند یا تکذیب کسی نماید که او تصدیق خود آید آن کس محقّ مصیب یا مخطئ مبطل غیر مثبت است. یحیی ساکت گردید. مأمون الرشید گفت: یا یحیی جواب و سؤال ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بگوی و در راه تغافل مپوی. یحیی بن الصّحاک گفت: یا امیر المؤمنین باید که ابی الحسن الرضا (ع) مرا از جواب این سؤال معفو و معذور دارد. مأمون گفت: یا ابا الحسن غرض خود را در این مسأله بما بشناسان. آن حضرت علیه السلام فرمود که: یحیی لا بدّ باید که ما را خبر از ائمه خود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۵ دهد که ایشان سخنان که گفته اند تکذیب بر نفس خود بستند و دروغ گفتند یا راست گفته اند؟ پس اگر زعم یحیی در حق خلفا چنان باشد که ایشان در سخنان دروغ گویان بودند بی شبهه بیقین کذاب ائمه دین نخواهند بود. و اگر زعمش چنان بود که آن ائمه صادق در قول باشند پس اوّل خلفا یعنی ابو بکر در بالای منبر سید البشر در محضر انصار و مهاجر میگفت: اقلونی ولّیتکم و لست بخیرکم و علی فیکم. یعنی: ای معشر انصار و مهاجر مرا در باب امامت و ولایت بگذارید و

دست از من بدارید که با وجود علی علیه السلام من برای امامت امت لایق نیستم. و دوم خلفا عمر در بالای منبر ایضا در حضور أنصار و مهاجر این کلام مکرر میگفت: که کانت بیعتی لأبی بکر فلتة فمن عاد لمثلها فاقتلوه. یعنی: بیعتم بابی بکر از روی فکر و رویت و عقل بصیرت نبود پس کسی اعاده ارتکاب بمثل این بیعت نماید او را البته بقتل رسانید و او را سفیه جاهل دانید فوالله ما رضی لمن فعل مثل فعله الا بقتل. این قسم از حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام واقع شد که آن سرور فرمود که پس بخدای عالم مرا سوگند و قسم است که عمر در حق کسی که مثل فعل او در بیعت أبی بکر بخیر عمل از او بهیچ چیز بغیر قتل راضی نمیشد، پس آن کس بخیریت مردمان نباشد که راضی بامامت همچو کسی گردد و خیریت واقع نگردد الا بنعوت پسندیده و صفات حمیده که از آن جمله یکی علم است بلکه از آن جمله جهاد است و سایر فضایل که در او اصلا موجود نبود و آن را که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۶ کسی که بیعتش فلته بود و کسی که مرتکب مثل فعل او گردد واجب القتل داند چگونه قبول عهد او بسوی غیر او رسد و این صورت و صفت بود. و بعد از آن بر منبر گوید که: أن لی شیطانا یعتزینی فاذا مال بی فقومونی و اذا أخطأت فأرشدونی. معنی این کلام آنست که بدرستی ای دوستان مرا شیطانست که در پی اغوا و اعترای منست پس هر گاه مرا میل دهد بامر خلاف شرع که وسیله کجی دین و اعوجاج در ملت سید المرسلین است باید که شما ما را راست گردانید و در اعوجاج مگذارید و هر گاه خطا از من ظاهر و هویدا گردد مرا ارشاد و هدایت کنید. جمعی را که قول ایشان این و کلام بی سرانجام آن طایفه چنین باشد البته آن جماعت ائمه نیستند اگر صادق باشند و اگر کاذب پس آنچه در نزد یحیی در این باب بود نیاید. مأمون از کلام صدق التیام آن ولی بیچون بغایت متعجب بلکه محزون گردید و گفت: یا أبا الحسن الرضا علیه السلام الیوم در روی زمین کسی نیست که این کلام را نیکوتر از شما داند، بلکه هیچ احدی بغیر از شما این مقدمه را نمیداند. و نیز از حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرضا علیه السلام منقول و مروی است که فاضلترین چیزی که عالم از علمای محبان و متوالیان ما بعد از معرفت رب العزت برای ذخیره آخرت مقدم بر جمیع عمل و طاعت میدارند امام ایشان است تا آنکه فقر و فاقه و ذلت و مسکنت او در آخرت مرتفع گردد اگر آن عالم در این عالم باستغاثه مسکین محتاج از محبان و موالیان ما رسد و او را از دست الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۷ ناصبی دشمن خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلاص سازد روزی از قبر مبعوث گردد ملائکه از لب قبر تا محل و مکان او در جنات حضرت خالق البریات صف در صف کشیده منتظرند و بعد از خروج قبر آن عالم را بر آنچه خود سوار گردانند و تهنیت و مرحبا گویان روانه مکان و منزل او در جنان گردند و گویند طوبی لک ای دافع کلاب مودیه از ابرار وای محب متعصب برای ائمه اخیار و آن مؤمن عالم را با کمال احترام و احسان داخل جنان گردانند و باسناد مذکور مکرر از أبی الحسن العسکری منقول و مرویست که مردی داخل در مجلس بهشت قرین ارم تزئین بضعه سید المرسلین أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیهم سلام الله تعالی شد و گفت: یا بن رسول الله (ص) الیوم خیر عجب دیدم. حضرت أبی الحسن الرضا علیه السلام فرمود آن چه بود؟ آن مرد گفت: یا بن رسول الله (ص) مردی پیوسته با ما در حضر و سفر و در اکثر محفل و محضر رفیق بود و همواره با ما اظهار موالات شما ائمه الهدی مینمود و تبرّا از أعدی شما میفرمود الیوم دیدم که او را مخلف بخلعت فاخره گردانیده جامها پوشانیدند و او را در شهر و محلات بغداد میگردانیدند و چند کس از دست راست و چپ و پیش روی و عقب او ندا می نمودند که ای معشر مسلمانان بشنوید توبه این رافضی را که چگونه از طریق رافضیان انابت، و رجعت باززد منان نمود. بعد از آن باو گفتند که بگوی. آن مرد گفت: بهترین مردمان بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم أبا بکر است. پس هر گاه آن مرد این کلمات بر زبان راندی آن جماعت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۸ شادان گشته میگفتند که این مرد مسلمان ثابت شده و تفضیل أبا بکر بر علی بن أبی طالب (ع) نمود. پس حضرت أبی الحسن الرضا (ع) فرمود که: یا فلان هر گاه من در خلوت باشم این حدیث بر من اعاده کن. چون آن ولی قادر بیچون در خلوت قرار گرفت آن مرد حقیقت حال آن شخص سابق در خدمت آن پسندیده ایزد خالق اعاده نمود. آن حضرت علیه السلام فرمود که: من تفسیر معنی کلام آن مرد در محضر آن خلق منکوس و قوم منحوس بواسطه آن

نمودم زیرا که کراهیت داشتم از آنکه نقل حقیقت احوال آن مرد در نزد آن جماعت نمایم که مبدا این طایفه وخیم - العاقبه او را شناسند و ایدای او نمایند. بدان که آن نگفت که افضل مردمان بعد از رسول آخر الزمان ابا بکر است یا او را بر علی علیه السلام تفصیل نموده باشد بلکه آن مرد گفت: که بهترین مردمان بعد از رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم باعتقاد مردم ابا بکر است، پس این کلام ندا از برای ابا بکر است و مطلب آن مرد از این کلام آن بود که بعضی از عوام که پیرو ابا بکرند و در پی او میروند از بعض آن جماعت جهله نافرجام بعد از استماع این کلام از آن مرد مؤمن راضی گردند تا آن مرد از شرور ایشان متواری و پنهان در حفظ و امان ماند بدرستی که خدای تبارک و تعالی رحم بشیعه و محبان ما نمود که این توریه را برای آن طایفه مقرر فرمود. بهمین اسناد از ابی محمد الحسن بن علی العسکری منقول و مرویست که چون مأمون الرشید ولایت عهد بحضرت امام الأتقیاء ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام تعالی مفرّض گردانید روزی داخل مجلس ابی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۸۹ الحسن الرضا علیه السلام گردید و گفت: قوم در دولخانه شما حاضرند، و طلب اذن دخول از شما مینمایند که ما شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام و از پیروان ایشانیم. آن حضرت فرمود که: ما مشغولیم ایشان را بگردانید. پس آن جماعت را بگردانید. همچنان هر روز مردمان بآستان رفیع الشأن آن امام الانس و الجان آمده طلب اذن دخول بشرف خدمت آن بضعة الرسول (ص) مینمودند و به غیر تحصیل مقصود و مأمول بواسطه عدم رخصت دخول معزوز و ملول مراجعه و معاودت می نمودند تا آنکه مدت دو ماه علی الاتصال حال آن رجال بدین منوال منقضی شد و آن جماعت مأیوس از ادراک تقبیل عتبه والا و جناب معلّا آن امام الأتقیاء گشتند و پیغام بآن ولی ایزد علّام فرستادند که ما شیعه پدر تو علی ابن ابی طالب علیه السلام از منازل بعیده بآرزوی ملاقات شما باین شهر آمدم و الحال دو ماه متوالی الاّیام و اللّیالی منصرف و منقضی شد که هر روز بآرزوی ادراک ملازمت سامی گرمی بآستان ملایک پاسبان آمده و محروم و مأیوس مراجعت مینمایم. الحال کار بجائی رسید که دشمنان بما شماتت مینمایند از آنکه شما در حجاب از مائید و ما با کمال حزن و اضطراب از آستان خورشید احتجاب شما معاودت بمنزل و مآب می نمائیم اگر این کزّت ما محرومان را ادراک ملاقات ذات فایض البرکات آن امام البریات میسر نگردد همان که از آستان ایشان مراجعه بمحلّ و مقام نمائیم از خجالت که بما رسید و عجزی که از تحمّل غصص ألم - مهاجرت آن حضرت بما ملحق گردید بوسیله شماتت أعدا و قلت احسان و عنایت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۰ أحبّا ترک منازل و أوطان و ولایت خود نموده فرار بر قرار اختیار خواهیم کرد زیرا که ما را طالع عاقّ و طاقت طاق شده و کلام الفرار ممّا لا یطاق من سنن المرسلین کلام صدق التیام سخن برگزیدگان ایزد علّام است. چون پیغام آن جماعت بسمع شریف ابی الحسن الرضا علیه السلام رسید آن حضرت علیه السلام فرمود که: اذن دهید تا داخل شوند چون اذن یافتند بالتّمام داخل دولت سرای آن امام علیه السلام شدند و سلام بآن حضرت (ع) کردند ردّ سلام نمود و ایشان را اذن جلوس در خدمت آن سرور نفرمود که همچنان بر پای ایستادند و گفتند: یا ابن رسول الله این چه جفای عظیم و استخفاف جسیم است که بعد از آن منع و حجاب صعب منتج قلق و اضطراب نسبت بما ظاهر میگردانی اما بعد از ریاضت مهاجرت و منع اشرف ملاقات و سعادت مکالمات هنوز چیزی دیگر برای ما باقی است. حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که: اقرار کنید که آنچه بشما میرسد از مصیبت کسب ایادی شما است. آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود که: ما أصابکم مِنْ مَّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ فرمود که: من در این کار اقتدا بایزد غفار و بر رسول مختار و بأمیر المؤمنین حیدر کزار و بعد از آن حضرت بآبای خود ائمه اطهار نمودم و اقتدا بآن اعیان کرده بشما عقاب مینمایم. آن جماعت گفتند: یا بن رسول الله عتاب ما از چه وجه و چه باب است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود بواسطه آنکه شما دعوی نمودید که ما شیعه امیر المؤمنین علی و از محبّانیم و بحکم شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۱ حسن و حسین و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر این جماعتند که أصلا و قطعا مخالفت بآن حضرت در اوامر او نکردند و از جاده اطاعت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیه قدم برون نگذاشتند و شما در اکثر أعمال مخالف اقوال آن ولی ایزد متعال و مقصّر در بسیار از

فرايض حضرت ذو الجلال و متهاون در تعظيم حقوق اخوان مؤمنين و متقاعد از أكثر آداب شرع سيد المرسلين صلى الله عليه و آله و سلم ميباشيد و تقيه مي كنيد در مكان كه تقيه در آن واجب نيست و ترك تقيه مينمائيد در محل كه بحكم عز و جل و بشريعت حضرت خاتم الرسل تقيه واجب و لازم است. اگر شما گوئيد كه ما موالى ايشان و محبان و دوستدار اوليائى آن اعيان و دشمن اعدائى آن اوصيائى رسول خالق منانيم من منكر قول شما نيستم و ليكن شما اين مرتبه را دعوى مينمائيد اگر قول شما بفعل شما موافق و مصدق نباشد منخرط بسلسله هلكا در قيامت خواهيد بود و هيچ عمل و طاعت و بندگى و عبادت شما مقبول حضرت رب العزت نيست مگر آنكه رحمت پروردگار شما تدارك شما فرمايد بايد كه استغفار نمائيد. آن جماعت گفتند: يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما بچه وجه استغفار بخداى تعالى و توبه بسوى او از قول خود نمائيم بلكه آنچه مولى بما تعليم نموده و ما را بآن امر فرموده ميگوئيم كه ما محب شما و محب اوليائى شما و دشمن اعدائى شمايم و ما را ملجا و پناه بغير شما اولياء الله نيست. در آن حال حضرت امام الانس و الجان ابى الحسن الرضا عليه السلام فرمود كه: مرحبا بكم اى برادران و دوستان من خوش آمديد بالا آئيد. آن طايفه بالا آمدند باز آن حضرت فرمود: بالا بنزد يك آئيد، همچنان الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۲ ايشان را امر بنزدى خود نموده مرتفع ميگردانيد تا آنكه آن جماعت را ملتصق به نفس اقدس و ذات مقدس خود نمود بعد از آن بحاجب خود گفت: يا فلان چند مرتبه منع ايشان نموديد؟ دربان گفت: يا حضرت حسب الحكم شصت مرتبه منع ايشان نمودم. حضرت امام الهمام عليه السلام فرمود: كه شصت مرتبه متواليه بنزد آن جماعت رفته سلام كن و سلام من نيز بايشان رسان بدرستى كه محو گناهان ايشان باستغفار و توبه آن جماعت شده و اين طايفه بوسيله موالات و محبت ما مستحق كرامت گشتند بايد كه تفقد امور ايشان و امور عيال ايشان نمائى، و دفع معزات و اذيات از ايشان نموده در نفقات و صلوات و احسان و مبرات آن جماعت در وسعت ييفزائى. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۳

ذكر بيان احتجاج ابى جعفر محمد بن على الثانى عليهما السلام در نوع بسيار از علوم دينيه حضرت نبي المختار عليه صلوات الملك الجبار

اشاره

ذكر بيان احتجاج ابى جعفر محمد بن على الثانى عليهما السلام در نوع بسيار از علوم دينيه حضرت نبي المختار عليه صلوات الملك الجبار ابو هاشم داود بن القاسم الجعفري روايت كند كه بحضرت امام المؤمن ابن ابى الحسن ابى جعفر الثانى عليه الصلوة و السلام گفتم در آيه كريمه قل هو الله احد معنى احد چيست؟ آن حضرت عليه السلام فرمود كه او مجتمع عليه بوحدانيت است جز اين نيست كه حضرت عز و جل ميگويد: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ با آنكه چنين ميگويند بعد ذلك شريك و صاحب بواسطه ايزد واهب ثابت ميكنند. راوى گويد گفتم يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قول قادر عالم است لا تدركه الأبصار؟ آن حضرت عليه السلام فرمود يا با هاشم اوهام قلوب يعنى آنچه در دلها خطوط و عبور كند بغايت رقيق تر از أبصار عيونست زيرا كه تو ادراك هند و سند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۴ و أكثر بلدان بمشاهده كه هرگز بآن محال داخل نشدى و نديدى بوهم خود مينمائي و آن را ادراك بنظر تو ميسر نيست و به اوهام قلوب ايزد غفار مدرك نشود فكيف بادراك أبصار رحيم اللطيف مدرك و مبصر گردد. و نيز از آن حضرت عليه السلام سؤال نمودند كه آيا ميتوان گفت كه خداى تعالى چيز است؟ آن امام البرايا فرمود كه: نعم، آرى كه او را بشرط از حد ابطال و حد تشبيه بيرون داند و تعريف ذات واحد متعال بحد تشبيه و ابطال صحيح نيست چنانچه در علم كلام مشهور است.

[احتجاج امام محمد تقى الجواد ع بر ابى هاشم جعفرى در تفسير آياتى از قرآن]

[احتجاج امام محمد تقی الجواد ع بر ابی هاشم جعفری در تفسیر آیاتی از قرآن] و نیز از ابی هاشم الجعفری مرویست که گفت: که من در نزد حضرت ابی جعفر الثانی علیه الصلوة و السلام حاضر بودم که مردی از آن حضرت علیه السلام سؤال نمود که مرا خبر ده از پروردگار تبارک و تعالی که او را اَسْمَاء و صفات در کتاب مستطاب او مذکور است آیا آن اَسْمَاء و صفات ذات فایض البرکات او است یا نه؟ آن حضرت فرمود که: این کلام مبنی بر دو جهت اول آنکه اگر تو میگوئی که این صفات خداست بمعنی آنکه ذو عدد و کثرتست فتعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. دوم- آنکه اگر میگوئی که این اَسْمَاء و صفات از حضرت عز و جل هرگز زایل نگردد بدرستی آنچه ما لم یزل است محتمل دو معنی است: اول- آنکه اگر میگوئی که لم یزل در نزد او در علم اوست و ایزد تعالی مستحق آن صفات است نعم، چنین است. ثانی- آنکه لم یزل است و پیوسته صورت و هجای و تقطیع حروف صفات الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۵ از حضرت عز و جل زایل نگردد فمعاذ الله از آنکه چیزی با ذات فایض البرکات بود که آن غیر او باشد بلکه ذات خدای تبارک و تعالی بود و هیچ خلق نبود پس از آن خلق آنها نمود تا وسیله میان خدا و میان خلق ملک تعالی بود و هیچ نبود و بآن صفات خلاق تضرع رب العباد نمایند و بآن عبادت و بندگی او فرمایند و این صفت ذکر او است و خدای سبحانه و تعالی بود و ذکر نبود و مذکور بذکر خدای تبارک و تعالی قدیم لم یزل است و اَسْمَاء و صفات مخلوقات خالق الأرض و السموات است و مرا دو مقصد ما بآن صفات ذات خدای تعالی است آنچنان خدائی که اختلاف لایق ذات پسندیده صفات او نیست زیرا که هر چه مؤتلف و مختلف گردد متجزی است و ذات غنی جمیل را کثیر و قلیل نمیگویند لیکن ایزد تعالی قدیم در ذات است زیرا که ما سوی واحد متجزی است و الله تعالی واحد است و متجزی نیست و متوهم بقلت و کثرت نگردد چه همه متجزی و متوهم بقلت و کثرت مخلوق است که دلالت دارد بر وجود خالق که او را ایجاد نموده باشد. پس اینکه تو میگوئی که خدای تعالی قادر است خبر دادی بآن که هیچ چیز او را عاجز نتواند گردانید بلکه قدرت او بر جمیع ممکنات مساوی است، پس باین کلمه تو نفی عجز از ذات حضرت لا اله الا هو نمودی و عجز را برای غیر او ثابت گردانیده مقرر فرمودی و نیز قول شما که میگوئید که خدای تعالی عالم است باین کلمه نفی جهل از ذات حضرت عز و جل نموده جهل از برای سوی ایزد لم یزل ثابت فرمودی. پس هر گاه شیئی از اشیاء از ذات نفی شده باشد بمعنی آنکه ذات غنی واحد در ازل و ابد متصف بآن صفت نمائید پس صورت آن شیء منفی و هجا و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۶ تقطیع آن نیز منفی از حضرت قادر سبحان است بناء علی هذا ذات عز و جل که لم یزلست لا- یزال عالم باشد. آن مرد گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس چگونه ذات سامی واجب تعالی مسمی بسمع گردید که ما پروردگار خود را سمیع میگوئیم. حضرت ابی جعفر الثانی علیه السلام فرمود بواسطه آنکه آنچه معلوم و مدرک است بر ذات ایزد تعالی و تبارک مخفی و پنهان نیست و ما صفت خدای تعالی بسمع بعقل که در سراسر است نمینمائیم زیرا که بسمع آن از صفات ممکنات است و ذات مقدس او منزّه است از مکان و همچنین رب العالمین را بصیر مینامیم زیرا که هر چه مدرک بأبصار باشد بر ذات ایزد غفار مخفی و پنهان نباشد از رنگ و شخص یا غیر آن و یکطرفه العین ما او را متصف ببصر و عین ننمودیم، و همچنین او را لطیف نامیدیم زیرا که او عالم است بشیء لطیف مثل پشه و آنچه آخفی از آن بود و موضع تناسل و شهوة و جمع شدن و حذب بر اولاد آن پشه و اقامت بعض این بعوضه بر بعض دیگر و نقل طعام و شراب برای اولادشان در کوهها و بیابانها در اودیة و قفار یعنی جایی که آب و گیاه بود و محلّ که آب و گیاه نبود بر تمامی حقایق احوال ایزد متعال عالم و واقف بلکه شاهد و عارف است. پس ما بهمین دانستیم که خالق ما لطیف است بلا- کیفیت زیرا که کیفیت از برای مخلوق مکیف است. همچنین پروردگار خود را قوی مینامیم اما نه آن قوت بطش که معروف است از خلق زیرا که اگر قوت خدای تعالی مثل قوت بطش معروف از خلق بود هر آینه تشبیه میان خلق و خالق بهم رسد و احتمال زیاده و نقصان در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۷ ذات قادر سبحان نیز لازم است و هر چه ناقص باشد قدیم نبود و هر چه قدیم نباشد عاجز باشد و حال آنکه قدرت او بایجاد مخلوقات و اختراع مصنوعات ظاهر و بین و لایح و مبین گردید. پس ذات مقدس پروردگار تعالی و تقدس را شبیه و ضدّ و کیفیت و ندّ و نهایت و حد

نیست و دل هیچ محرم متحمل عزّ و جلّ و وهم هیچ فاضل حدّ ذات لم یزل و در ضمایر هیچ اُحدی از ارباب فضل متصوّر نگردد چه ذات پسندیده صفاتش اعزّ و أجلّ و اتمّ و اکمل از ذات خلق او و سمات بریت او است تعالی عن ذلک علّوا کبیرا.

[احتجاج امام جواد ع بر یحیی بن اکثم در حضور مأمون و عباسیان]

[احتجاج امام جواد ع بر یحیی بن اکثم در حضور مأمون و عباسیان] از ریّان بن شیب منقول و مرویست چون مأمون عباسی اراده نمود که دختر خود امّ الفضل را بحضرت ولّی ایزد علّام و امام الانام ابی جعفر محمّد ابن علیّ علیهما السّلام تزویج نماید همان که این خبر بعباسیان رسید جهان روشن در نظر آن طایفه تاریک و سجن گردید و این مقدمه بغایت غلیظ، و مستنکر در نظر آن جماعت بی‌بصر نمود همگی و تمامی منکر مأمون گشتند و در غیبت و حضور او سخنان بی‌بنیان فراوان میگفتند چه می‌ترسیدند چنانچه امیر ولایت عهد در سابق پیدر بزرگوار آن حضرت ابی الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام منتهی شده بود بعد از تزویج آن حضرت بامّ الفضل بنت المأمون باز آن امر منتهی بابی جعفر الثانی علیه السّلام گردد و در آن باب خوض نمودند و اهل بیت و نزدیکان مأمون از خویشان و اکثر عباسیان بلکه جمعی از- نواصب نیز با آن طایفه اتّفاق نموده بنزد مأمون آمدند و گفتند: یا امیر المؤمنین ما ترا قسم بذات واهب عالم میدهیم بر آنکه این عزم جزم که در خاطر خطیر شما مصمّم گردید از تزویج ابن الرضا علیه السّلام زنهار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۸ و الف زنهار اقدام بر این امر بی‌هنا منمائی زیرا که این کار شما بر ما به غایت صعب و دشوار است بواسطه آنکه ما می‌ترسیم از آنکه امر خلافت و حکومت که حضرت ربّ العزت آن را تملیک ما نموده عنایت فرمود از دست ما بیرون بری و لباس عزّ و کرامت که خدای تعالی آن را بما پوشانید انتزاع نمائی و آنچه میان ما و این قوم در قدیم و جدید ظاهر و پدید است شما خود عالم و عارف و شاهد و واقفید و خود بسعادت مطلقید که خلفاء راشدین پیوسته ایشان را دور میکردند و نمی‌گذاشتند که بولایت نزدیک گردند و دائم این طایفه را صغیر و حقیر میداشتند و ما همیشه بواسطه عمل شما که با علیّ الرضا علیه السّلام در باب اعطاء ولایت عهد در حیرت و وحشت بودیم که آن امر بکجا منتهی گردد تا آنکه حضرت کافی المهمّات مهمّ او را از ما کفایت نمود. الله الله استدعا و التماس آنکه باز ما را بآن غم که حضرت مهیمن عالم از روی لطف و کرم خلاص و بیغم گردانیده کزّه بعد اخری ما را بآن بلا- مبتلا- مکن. و البتّه رأی خود را از ابن الرضا علیه السّلام بگردانی و ما و خود را مضطرّ و سرگردان نگردانی باید که عدالت در این باب مرعی داری و از اهل بیت خود هر که صلاح دانی این امر باو مفوّض گردانی و غیر را در این امر داخل- نگردانی. مأمون چون این سخنان استماع نمود روی بایشان آورده فرمود: اما آنچه میان شما و میان آل ابی طالب است از رشک و حسد شما سبب آنید اگر شما انصاف پیش آرید این قوم هر آینه از شما اولی بامر خلافت و ولایتند. و اما آنچه بفعل آمد از قبل من بود بایشان پس بدرستی که من به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۱۹۹ وسیله آن قطع رحم نمودم و الحال پناه بحضرت آلّه میبرم از مثل آن فعل. و الله که من از آنکه حضرت الرضا علیه السّلام را خلیفه گردانیدم پشیمان نیستم و من مکرّر از آن سرور سؤال نمودم که بآن امر قیام و اقدام نماید لیکن آن امام الانام قبول این مطلب و مرام ننمود و ابا نمود با آنکه من نفس خود را از آن انتزاع نموده بودم. آنگاه مأمون تلاوت این کلام واهب علّام نمود که وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا. بعد از آن گفت: ای یاران من اختیار ابو جعفر محمّد بن علیّ (ع) به واسطه آن نمودم که او با صغر سنّ بر کافّه اهل فضل در علم و فضل أعلم و أفضل است و تعجّب من در او باین سبب است و من امیدوارم که آنچه در باب ابو جعفر علیه السّلام بر من واضح و ظاهر شد نوعی شود که جمیع مردمان عالم و عارف بآن گردند پس بدانند که من در رأی خود مصیب بودم و آن طایفه در خطا و از حقّ بی‌نصیب. لیکن آن جماعت چون مأمون را در باب تزویج امّ الفضل بحضرت ابی جعفر علیه السّلام در غایت ساعی و جاهد یافتند گفتند: یا امیر المؤمنین این پسر در سنّ صبوت است هر چند شفقت و رأفت شما نسبت باو ییحدّ و نهایت است لیکن او را أصلاً معرفت و فقاہت نیست باید که او را مهلت دهید تا- تحصیل ادب و معرفت در هر باب خصوص در امر شریعت نماید بعد از آن آنچه در

باب او صلاح دانی. مأمون گفت: و یحکم من بحال این جوان عارف از شما و سایر مردمانم و میدانم که علم تمامی این اهل بیت الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، از الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۰ حضرت الله تعالی و تقدس است و مواد علوم این طایفه بی شائبه از حی قیوم است و آباء عظام و اجداد کرام او در علم دین و ادب مستغنی از رعایای ناقصه بلکه در حد کمال بودند و اگر خواهید که صدق قول ما بر شما ظاهر گردد امتحان ابا جعفر نمائید تا آنچه من از فضل و حال و علم و کمال از شما بیان کردم بر شما نیز ظاهر و بین گردد. گفتند: یا امیر المؤمنین ما باین راضیم که بنفس خود امتحان او نمائیم باید که شما ما و او را بگذارید تا ما کسی را منصوب و معین گردانیم که در حضرت شما از او از فقه شریعت و علم طریقت سید البریه سؤال نماید اگر جواب بر وجه صواب از آن سلاله نبوتآب استماع نمائیم ما را اعتراض در امر آن سرور نخواهد بود و بر عامه و خاصه سدید رأی امیر المؤمنین بلکه بر کافه مسلمین واضح و لایح خواهد شد و اگر از جواب بر وفق صواب عاجز آید پس ما او را در معنی خطب در نزد عجم و عرب کفایت نموده باشیم. مأمون گفت: شما را در امتحان اختیار است هر گاه اراده نمائید مختار هستید تمام عباسیان و جمعی از ناصبیان بعد از خروج از مجلس مأمون جمع و اتفاق آرای ضلالت انتهای خود بر آن نمودند که یحیی بن اکثم که در آن زمان آفقه و أعلم از سایر طوایف امم و در آن روز قاضی زمان بود از او مسأله سؤال نماید و بعد از اتفاق رأیهای اکثر آنها بنزد قاضی یحیی آمده التماس و استدعا نمودند که از ابی جعفر علیه السلام سؤال مسأله در دین سید الانام نماید که آن حضرت جواب آن را نداند و عجز او در نظر خلقان ظاهر و عیان و لایح و درخشان گردد و او را بواسطه قبول این امر موعود بمال وافر و جوایز و عطایای متکاثره گردانیدند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۱ بعد از تقبل یحیی آن جماعت مراجعت و معاودت بنزد مأمون نمودند و از او سؤال و استدعا فرمودند که یک روزی را بواسطه اجتماع این کار به جهت ایشان اختیار نماید. چون مأمون قبول التماس ایشان نمود و در یوم الموعود حکم باجماع و اتفاق آن اهل نفاق و شقاق فرمود حسب الامر جمعیت ایشان منعقد و یحیی که در علم باعتقاد آن طایفه منفرد بود نیز حاضر شد. در آن وقت مأمون حکم فرمود که بواسطه جلوس سلاله حضرت سید- الانبیاء ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام فرش و مسند چهار بالش گسترانیدند و دو سوره گذاشتند و آن حضرت علیه السلام در میان مسورتین نشست و آن برگزیده ایزد متعال در آن وقت در سن نه سال بود و چند ماه و یحیی اکثم در مقابل آن حضرت علیه السلام نشست و مردم در مراتب حال خود بر پای ایستادند و مأمون بر مسند دیگر که مثل مسند آن حضرت علیه السلام و متصل بآن بود قرار گرفت. در دم یحیی بن اکثم گفت: یا امیر المؤمنین آیا مرا اذن میدهی که مسأله از ابی جعفر سؤال کنم؟ مأمون گفت: طلب اذن و رخصت از آن حضرت نمای. یحیی بن اکثم روی بآن امام الاکرم آورده گفت: جعلت فداک مرا اذن میدهی که مسأله از شما سؤال نمایم؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر میخواهی سؤال کن. یحیی گفت: جعلت فداک چه میگوئی که در محرم که قتل صید نمود؟ ابو جعفر گفت: که آن صید را محرم ذبح در حل نمود یا در حرم محترم؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۲ عالم بحرمت بود یا جاهل؟ قتل صید از روی دانستگی نمود یا از روی خطا؟ آیا صیاد محرم آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ متعدی بقتل صید بود یا قبل از آن نیز مثل آن عمل کرده بود؟ و آن صید از ذوات الطیر بود یا از غیر آن، صید کوچک بود یا بزرگ؟ و محرم صیاد مصر است بر آن فعل یا نادم؟ در شب قتل صید نمود یا در روز؟ آیا محرم در هنگام ذبح صید محرم باحرام عمره بود یا محرم بحج؟ یحیی بن اکثم از جواب عاجز بلکه أبکم گردید و عجز و انقطاع او بر جمیع مردمان ظاهر و عیان شد. بعد از آن شروع در لجاجت نمود و چندان با حضرت در آن باب لجاجت کرد که اهل مجلس همه کس حال او را دانستند. در ساعت مأمون بعد از ملاحظه آن حالت فرمود که: الحمد لله علی هذه النعمه و التوفیق لی. شکر و سپاس مر خدای را لایق و سزااست که چنین احسان و نعمت بمن کرامت نمود و مرا توفیق عنایت فرمود که: در رأی خود غلط نکردم. پس آنگاه روی بأهل بیت خود آورده فرمود: الآن حقیقت حال این جوان بر شما ظاهر و عیان گردید و آنچه منکر آن بودید دانستند. بعد از آن روی بأبا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما التَّحِيَّةُ و الثَّناء آورده گفت: یا ابا جعفر جعلت فداک آیا خطبه ام الفضل دخترم که من راضی ام از برای تو مینمائی و من او را بتو

تزويع مينمايم اگر چه قوم بسيار بواسطه اين كار من بينه‌هاى خود را بزمين خاك مال گردانند. أبو جعفر عليه السّلام فرمود: نعم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۳ پس آنگاه آن ولّی الله شروع در خطبه نكاح نموده گفت: الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا بوحدانيته وصلى الله على محمد سيد بريته والأصفياء من عترته. اما بعد فقد كان من فضل الله على الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمُ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. ثم أن محمد بن علي بن موسى يخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون وقد بذل لها من الصّدق مهر جدّته فاطمه بنت محمد عليهما السّلام وهو خمسمائه درهم جیادا فهل زوجته يا أمير المؤمنين بها على هذا الصّدق - المذکور؟ پس مأمون گفت: آری زوجته يا أبا جعفر أم الفضل ابنتی على الصّدق المذکور فهل قبلت النكاح؟ حضرت أبا جعفر عليه السّلام فرمود که: نعم قد قبلت ذلك و رضیت به. در آن حال مأمون حکم فرمود تا سایر رجال بر مراتب حال عزّت و جلال خود از خاصّه و عامّه بجای خود نشستند. ریّان بن شیب گوید: ما لبث و درنگ چندان واقع نشد که در آن اثناء آواز مشابه آواز ملّاحین بحر که در محاورات خود در هنگام اجرای سفینه بآن حدی مینماید بگوش ما میرسید. ناگاه دیدیم که خدم مأمون کشتی که از نقره بر صورت گوساله ساخته بودند و آن را بطنابهای ابریشم بسته میکشیدند و آن مملوّ از غالیه بود و چون سفینه مملوّ از غالیه را در حواشی مجلس آوردند مأمون حکم فرمود تا محاسن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۴ خواصّ أصحاب را بآن غالیه خضاب کردند. بعد از آن بسرای عامّه آن کشتی را کشیدند و از آن غالیه سکنه آن محال را مطیّب و خشبوی گردانیدند. پس آنگاه سفره کشیدند و مائده گذاشتند جمیع مردمان از خواصّ، و عوام از آن طعام تناول نمودند و هر چه خواستند از آن برداشتند و بعد از آن جوایز و عطایا بخلق الله تعالی بقدر مراتب ایشان از خزانه مأمون بیرون آمده بطوایف امم از پیش و کم بهمه مردم رسید و خلائیق متفرّق شدند و از خاصّه ایشان کسی که سزاوار و لایق آن محفل بود باقی ماند. در آن هنگام مأمون بحضرت ابی جعفر عليه السّلام گفت: جعلت فداک اگر وقت بیند و صلاح دانند ذکر فقه در امور مفصّله از وجوه قتل صید محرم از روی احسان و کرم بیان نمائی تا استفاده آن از شما نموده بحقایق وجوه آن صید محرم واقف و عالم گردیم. أبو جعفر عليه السّلام بعد از استماع این کلام فرمود نعم یا أمير المؤمنين هر گاه محرم قتل صید در حلّ نماید و آن صید از کبار ذوات الطّیر بود بر او گوسفند لازم است. و اگر محرم این کار در حرم کند بر او جزا مضاعف آن شاتست یعنی: دو گوسفند لازم است. و اگر صید تخم در حلّ گذاشته بود و محرم قتل آن نماید بر او کفّاره بّره که از شیر مانده باشد لازم است. و اگر صید تخم در حرم گذاشته بود و محرم قتل نماید کفّاره بر محرم بّره و قیمت فرخست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۵ و اگر صید وحشی بود پس محرم اگر قتل حمار و حش نماید بر او کفّاره آن بقره لازمست. و اگر صید مذبوح محرم شتر مرغ بود کفّاره آن شتر است. و اگر صید آهو باشد کفّاره آن گوسفند است. و اگر محرم چیزی از این حیوانات را در حرم ذبح نموده باشد جزا و کفّاره آن مضاعف صید حلّ است هَدْيًا بِالْغِ الْكَعْبَةِ این هدی بعد رسیدن کعبه لازمست. و اگر محرم باحرام حجّ ذبح صید نماید که هدی بر او واجب گردد باید که نحر هدی بمنی نماید. و اگر محرم باحرام عمره بود نحر هدی بمکه کند و کفّاره بر محرم خواه جاهل و عالم مساویست امّا در قتل عمد گناهست و در خطا از قاتل موضوع، و مرفوعست و کفّاره سید بر محرم آزاد بر نفس او لازم است. امّا کفّاره عبد محرم بر مالک و سید او واجب و لازم است، و بر محرم صغیر بحکم ایزد کبیر کفّاره لازم نیست، و بر محرم کبیر کفّاره بموجب أمر ایزد واهب واجبست، و محرم نادم بقتل صید خواه در حلّ و خواه در حرم عذاب آخرت از او مرفوع و او از ألم بیغم است لیکن مصرّ بر قتل صید بحکم حضرت مالک الزّقاب بر او در آخرت عذاب و عقاب است. مأمون چون استماع جواب بر وجه صدق و صواب از آن ولایت مآب نمود روی بحضرت امام محمد التّقی علیه السّلام آورده فرمود أحسنت یا أبا جعفر أحسن الله اليك کار نیکو کردی خدای تبارک و تعالی نیکوئی کناد اگر شما صلاح دانید از یحیی مسأله سؤال کنید چنانچه او از شما سؤال نمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۶ در آن حال أبو جعفر محمد التّقی علیه السلام الملك المنان روی مبارک خود آن برگزیده ایزد تعالی و تبارک بیحیی بن اکثم آورده گفت: یا یحیی از تو چیزی سؤال نمایم. یحیی گفت: جعلت

فداک این امر اگر مختار شما بود مرا ابا و انکار نبود اگر مطلع و عارف بجواب باشم بخدمت معروض سازم و الا از شما استفاده نمایم. حضرت أبو جعفر علیه السلام فرمود که: ای یحیی مرا خبر ده از مردی که در اول روز نظر بزن نمود نظر آن مرد بسوی آن زن بر او حرام بود چون روز بلند گردید نظر آن مرد بر آن زن حلال شد و چون پیشین شد باز آن زن بر او حرام گردید و چون وقت عصر شد حلال گردید و چون وقت مغرب آمد حرام گردید و چون وقت عشاء داخل شد باز آن زن بحکم ایزد کارساز حلال گردید و چون نصف شب شد آن زن بر او حرام گردید و بعد از طلوع فجر بامر واهب اکبر باز حلال شد حال این زن چیست و بچه سبب به او حلال می شود و بر او حرام می گردد. یحیی بن اکثم گفت: لا والله من باین مسأله مهتدی نگشتم و أصلاً به وجوه جواب این سؤال مطلع و مخبر نیستم اگر شفقت نمائی و از برای ما افاده فرمائی عین احسان است. حضرت أبو جعفر علیه السلام فرمود که: این کنیز مردیست که شخصی اجنبی در اول نهار نظر بسوی او نمود این نظر بر آن اجنبی حرام بود، و چون روز بلند شد آن کنیز را از مولی او ابتیاع نمود پس بر او حلال شد و چون وقت ظهر شد مالک جدید او را آزاد گردانید پس بر او حرام گردید و چون وقت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۷ عصر شد آن معتقه را بعقد دوام بخواست پس بر او حلال شد باز در وقت مغرب او راظهار کرد بر او حرام شد و چون وقت عشاء آمد كفارهظهار داد بر او حلال گردید و چون نصف شب شد او را مطلقه بیک طلاق گردانید بر او حرام گردید، و بعد از طلوع فجر چون طلاق رجعی بود رجعت نمود پس بر او حلال شد. راوی گوید که: در آن زمان مأمون روی بیاران و اهل بیت خود، و خویشان که در آن مکان حاضر بودند آورده گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را بمثل این جواب صواب تواند گفت: باین منوال که سابقاً مذکور شد بآن قول عالم و عارف باشد و بآن ترتیب سؤال تواند کرد. گفتند: لا- والله بخدای عالم قسم است که امیر المؤمنین در رأی از ما أعلم و أحکم است. مأمون گفت: و یحکم این اهل البیت مخصوصند بفضل که دیدید از سایر خلائق که هیچ احدی بآن رتبه و حال و فضل و کمال نرسیدند و صغر سنّ در این جماعت مانع ایشان از وصول درجه کمال نیست. آیا نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتتاح دعوت به دعاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نمود و علی پسر ده ساله بود و قبول اسلام در آن سنّ از امیر المؤمنین علی علیه السلام و حکم باسلام او بآن صغر سنّ فرمود و در سنّ ده سالگی غیر امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچ احدی را باسلام دعوت ننمود و حسن و حسین قبل از بلوغ سنّ شش سالگی بحضرت سید العربی النبی الأبطحی بیعت نمودند و حضرت نبی صلی الله علیه و آله بغیر ایشان مبايعت هیچ صبّی را قبول نکرد باسلام نیز دعوت- صبیان رسول آخر الزمان نمی نمود چنانچه قرآن و احادیث هر دو مملو اند به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۸ آن. آیا الحال معلوم شما شد که علم و فضل این طایفه چیز است که مخصوص است باین قوم و هم ذریّه بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ و این سلسله رفیع ذریّه بعض انسان است از بعض آنچه از فضل و کما که بواسطه اول این جماعت ساری و جاری بود همان بلا زیاده و نقصان بجهت آخر ایشان واقع و عیانست. حضار آن مکان همگی گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین و الله که خلاف در آن نیست. بعد از آن قوم منصرف و متوجه منازل خود گشتند و چون روز دیگر خسرو خاوری جهان ظلمانی را از أشعه جمال بیهمال خود نورانی گردانید. مأمون حکم باحضار مردمان نمود چون خلائق حاضر شدند و زبده و خلاصه اولاد سید المرسلین و امام الثقلین أبو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیه و علیهم اجمعین نیز آن مجلس را از قدوم مسرت و میمنت لزوم خود خلد آئین بلکه رشک روضه برین گردانید. مأمون فی الفور بتواضع آن پسندیده ربّ غفور از جای خود برخاست و دست مبارک آن سرور را گرفته بر مسند خاصّ جای داد و خود نیز بقرب جوار آن ولی کردگار قرار گرفت. در آن اثر قوّد و حجاب و خاصه و عمال و باقی اصحاب از حضار آن محفل و مآب شروع در تهنیت مأمون و ابی جعفر علیه السلام الملک الوهاب نمودند. در آن حال سه طبق نقره از بنادق مالا مال که از مشک و زعفران خمیر کرده بندقها ساخته میان آنها را خالی کرده رقعها که مکتوب باموال جزیه و عطایای ستیه بود و اقطاعات بسیار در جوف آن بنادق گذاشته بودند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۰۹ مأمون حکم فرمود که: بر خواصّ قوم منشور گردانند و چون آن بنادق به

أمر مأمون منتشر گردید بدست هر که از آن بندقه در آمده بود چون شکافتند رقعہ کہ در آنجا بود بیرون آمده آن مبلغ را گرفته بر قوَاد و غیر آن منتشر گرداند و عطایا و اقطاعات کہ مخصوص هر کس بود بدرہہای زر در نزد مردم گذاشتند هر اُحدی عطایای خود برداشتند چون مردمان را منصرف بمنازل و مکان خود نمودند از جوایز و عطایای آن مجلس اغنیا بودند و از یمن قدوم حضرت محمّد الجواد خلا-یق شهر نیز از عطایا و جوایز دلشاد شدند زیرا کہ مأمون بوسیله آن حضرت و اکرام و احترام ایشان صدقات فراوان بر کافہ مسلمانان نمود، و پیوستہ اکرام اُبی جعفر علیہ السّلام می نمود و تعظیم و تکریم قدر آن سرور میفرمود تا مدّت کہ آن امام البرّیات در حیات بود و مدام آن امام علیہ السّلام مقدّم بر اُولاد بر جمیع اهل بیت خود میداشت. و در روایت آمده کہ بعد از آنکہ مأمون دختر خود امّ الفضل را بحضرت اُبی جعفر محمّد التّقی علیہ سلام اللّٰہ عزّ و جلّ نمود روزی در مجلس خاصّ بر سریر خلافت متمکّن بود و اُبی جعفر علیہ السّلام نیز در آن محفل بسعدت و اقبال حاضر بود و یحیی بن اُکثم و جمعی کثیر از مردم نیز در مجلس بود. یحیی بن اُکثم بحضرت اُبی جعفر محمّد التّقی علیہ سلام الملک العلّی گفت: یا ابن رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلّم جعلت فداک چه می گوئی در خبر کہ مرویست از جبرئیل علیہ السلام کہ آن پیک ربّ الودود به رسول معبود نزول نمود و فرمود کہ: یا محمّد بدرستی کہ خدای عزّ و جلّ بشما سلام میرساند و میگوید کہ: از اُبا بکر سؤال نمائی کہ آیا از من راضی است یا نہ زیرا کہ من از او راضیم. حضرت علیہ السلام فرمود: من منکر فضل اُبی بکر نیستم لیکن واجب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۰ است بر صاحب این خبر واجب و لازم است أخذ مثال چیزی کہ حضرت سیّد البشر در حجتہ الوداع بیان نمود نماید و آن حدیث صحیح اینست کہ فرمود: و کثرت علیّ الکذّابہ و ستکثر فمن کذب علیّ فلیتّبوا مقعده من النار. معنی این حدیث سابقا سمت تحریر یافت. خلاصہ کلام سیّد الأنام تهدید کذوب لنام است کہ دروغ بر آن پیغمبر عالمقام علیہ الصّلوٰۃ و السّلام بسته اند بدخول نار و سکون دار البوار جہنّم - یصّلمونها و یسّ القارّ. بعد از آن حضرت سیّد الأبرار فرمود کہ: هر گاه حدیث بشما رسد باید کہ آن حدیث را بر کتاب اللّٰہ عزّ و جلّ و سنّت من عرض کنید اگر آن حدیث موافق کتاب خدای خالق و سنّت من بود آن را فرا گیرد و آنچه مخالف کتاب ایزد و هاب و سنّت من بود اصلاً پیرامون آن نگردید. بعد از آن حضرت اُبی جعفر علیہ السّلام فرمود کہ: این خبر بی شبهه موافق کتاب خدای اکبر نیست زیرا کہ حضرت اللّٰہ تبارک و تعالی فرمود کہ: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ هر گاه حضرت آلہ به بنده اقرب از رگ گردن بود و آنچه بر نفس هر کس و سوسه کند او عالم بر آن باشد. پس چون حضرت بیچون عالم برضاء اُبی بکر از سخط او نباشد و حقیقت این امر بر حضرت ایزد داور مخفی و مستتر باشد تا آنکہ واحد متعال سؤال از مکنون سرّ خود نماید این در نزد ارباب عقل و حال بغایت بدیع بلکه محال است. پس از آن یحیی بن اُکثم گفت: یا ابن رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلّم از حضرت نبیّ الأبطحی منقول و مروی است کہ آن مثل اُبا بکر و عمر مثل جبرئیل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۱ و میکائیل است. حضرت اُبی جعفر محمّد التّقی علیہ السلام فرمود کہ: جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب ایزد و اہباند کہ هرگز عاصی در گاہ آلہ نشد و لحظہ از طاعت و بندگی ایزد غنی متقاعد نگشتند و اُبا بکر و عمر شرک بحضرت واحد قادر آوردند و اگر چه بعد از شرک اسلام و ایمان بخدای تعالی و تبارک آوردند اما اُیام شرک ایشان اکثر از اُیام اسلام و ایمان ایشان بود. پس محال است کہ نبیّ متعال تشبیه اُبا بکر و عمر بجبرئیل و میکائیل علیهما السّلام نماید. یحیی بن اُکثم گفت: ایضا در روایت آمده کہ حضرت رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ و سلّم فرمود کہ: انّ اُبا بکر و عمر سیّدا کھول اهل الجنّہ در آن باب چه میگوئی؟ امام البرایا محمّد التّقی علیہ سلام الملک الفعّال فرمود کہ این خبر نیز بی شبهه محال است زیرا کہ اهل جنّت بالتّمام جوانان باشند و اصلاً کھل یعنی جمعی کہ بسّ کھولت باشند در جنّت أمثال آن طایفہ نمی باشند، و این خبر را بنو امیّہ وضع نمودند زیرا کہ خبر مضادّ قول حضرت سیّد البشر است کہ در حقّ حسن و حسین علیهما سلام اللّٰہ الاکبر فرمود کہ: هما سیّدا - شباب اهل الجنّہ. یحیی بن اُکثم گفت: از حضرت رسول عربی منقول و مرویست کہ عمر بن الخطّاب سراج اهل الجنّہ. حضرت اُبو جعفر علیہ سلام الملک المتعال فرمود کہ: یا یحیی این نیز محال است بدرستی کہ در جنّت

ملائکة الله که همه آنها مقرّبین و حضرت آدم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع انبیاء و مرسلین ساکن اند جنت از انوار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۲ این جماعت مستضیء و مستنیر نگردید پس چون بنور عمر منور گردد. یحیی بن اکثم فرمود که: یا ابا جعفر از حضرت پیغمبر علیه صلوات الملك الأكبر مرویست که سکنه ناطق بلسان عمر است. یحتمل که واضح این حدیث را مراد از این کلام کذب التیام چنین باشد که سکنه بهشت در هنگام تکلم بلسان عمر متکلم گردند: مصراع: زهی دروغ که اصلاً نمیرسد بفروغ. حضرت اُبی جعفر علیه السّلام فرمود که: من منکر فضل عمر نیستم، لیکن اُبا بکر از عمر فاضلتر بود مع هذا در بالای منبر پیغمبر جلیل القدر میگفت که انّ لی شیطاناً یعتبرنی فاذا ملت فسدّ دونی. معنی این حدیث اُبا بکر در پیشتر مذکور گردید هر گاه حال اُبا بکر با مزید فضل نسبت بعمر بدان نهج ممتد و مستمر بود پس معلوم است که حال عمر بجه نوع معین و مقرر خواهد بود. یحیی گفت: که یا اُبا جعفر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود اگر من برسالت مبعوث نمیشدم هر آینه عمر نبوّت، و رسالت مبعوث میگشت. چون این کلام بسمع شریف اُبی جعفر علیه السّلام رسید فرمود که کتاب الله تعالی که منزل بحضرت سید الوری است اُصدق از این حدیث است، چنانچه الله تبارک و تعالی میفرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ، وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الْآيَةَ ای یحیی هر گاه حضرت آله از مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أخذ میثاق و پیمان در ازل نموده باشد پس چگونه ممکن است بدل-الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۳ میثاق خاتم الرّسل از حضرت عزّ و جلّ بود مع هذا هیچ اُحدی از انبیاء علیهم السّلام طرفه العین شرک بحضرت ایزد علّام نیاوردند و بنا بر حدیث جَدَم سید الانام همگی و تمامی از اصلاّب طاهره و ارحام زاکیه بنکاح تولّد یافته به نبوّت و رسالت مبعوث شدند فکیف مشرک و کسی که اکثر اُیام حیاتش با شرک بخدای تعالی منقضی شده باشد نبوّت مبعوث گردد. و دیگر آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من نبی ایزد بودم و آدم میان روح و جسد مستمرّ و ممتدّ بود. یحیی بن اکثم گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که حضرت نبی ایزد متعال فرمود که: هیچ وقت حبس وحی بر من نشد الا آن که مرا گمان چنان بود که البتّه وحی بر عمر الخطّاب نازل میگردد. اُبو جعفر امام محمّد التّقی علیه سلام الملك الوهاب فرمود که بی شبهه و ارتیاب این نیز محالست زیرا که حضرت سید البشر را شک در امر نبوّت سزاوار و درخور نیست بواسطه آنکه واجب تبارک و تعالی میفرماید که: اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ رسلا. پس چگونه ممکن باشد که نبوّت از آنکه برگزیده حضرت عزّ و جلّ بود به کسی که مشرک بخدای لم یزل بود منتقل گردد؟ یحیی بن اکثم گفت که: یا ابن رسول الله علیه السّلام از نبی الهاشمی منقول و مرویست که لو نزل العذاب لما نجا منه الا عمر. اُبی جعفر محمّد التّقی علیه السّلام فرمود که: این نیز محالست زیرا که حضرت قادر عالم خطاب مستطاب به نبی الأکرم نموده میگوید که: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. پس ایزد اکبر بحضرت پیغمبر خبر داد که مادامی که آن حضرت جلیل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۴ القدر در میان آن جماعت بسعادت و اقبال اقامت داشته باشد و مادامی که امت توبه و انابت و استغفار بر ربّ العزّت نمایند بر آن جماعت عذاب و مشقّت نباشد. و از سید الزّکی عبد العظیم الحسنی صلی الله علیه و آله و سلم منقول و مرویست که من بحضرت محمّد بن علی بن موسی علیهم السّلام گفتم که: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من امیدوارم که تو قائم از اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بوده همان قایم که زمین را مملوّ گرداند از قسط و عدل بعد از آنکه پیشتر از ظلم و جور پر شده باشد. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: نیست هیچ اُحدی از سلسله علیّه اهل بیت ما الا آنکه او قایم بامر آله و هادی خلق بدین الله است لیکن قایم که بحکم خدای مهیمن زمین را از اهل کفر و انکار پاک گردانیده آن را مملوّ از قسط و عدل سازد. او آنچنان کسی است که بر مردمان ولادت ایشان مخفی و پنهانست هم نام و هم کنیت پیغمبر علیه الصّلوٰة و السّلام است و آن قائمست که زمین منتظر قدوم مسرت و میمنت لزوم اوست و هر صعب جهان بر آن حضرت بغایت آسان گردد و هنگام خروج و ظهور آن سرور اصحاب او چون بعد از اهل بدر که آن سیصد و سیزده نفرند رسد. البتّه آن امام الجنّ و البشر ظاهر گردد و آن جماعت از اقصای بلاد زمین در مکان که آن حضرت علیه السّلام بود حاضر گردند و

از اینجاست قول خدای تبارک و تعالی اَیْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. پس هر گاه این عدد مذکور از اهل اخلاص مجتمع گردند حضرت ایزد اکبر امر آن خلاصه اولاد سید البشر را بر خلائق ظاهر گرداند و چون به حکم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۵ حضرت بیچون آن جماعت اهل اخلاص بعقد کامل گردند و آن ده هزار مردند در همان ساعت آن امام الاّمّه باقبال و سعادت خروج بر اهل کفر، و ضلالت و سایر أصحاب خلاف و بدعت نموده باذن خدای تعالی ظاهر گردد و پیوسته قتل اعدای خدای عزّ و جلّ نماید چندان که حضرت لم یزل از آن زبده اولاد سید الرّسل از قتل آن کفره راضی گردد. و عبد العظیم رضی الله عنه گوید که: من گفتم یا سیدی چون معلوم آن ولیّ حضرت بیچون گردد که ایزد باری از او راضی است؟ امام الاّمّه فرمود که: رضای واجب تعالی از آن امام الوری علیه السّلام باین نوع ظاهر گردد که حضرت ربّ العزّت در دل آن حضرت القاء رحمت نماید تا بر بقایای امت مرحمت فرماید و چون بمدینه سید البریه داخل گردد لات و عزّی را بیرون آورده بسوزاند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۶

ذکر بیان احتجاج ابی الحسن علی بن محمّد النقی علیه السّلام در چیز از توحید و غیر آن از علوم دینیّه و دنیویّه بر اصناف امم مخالف و بعضی از مؤالف

اشاره

ذکر بیان احتجاج ابی الحسن علی بن محمّد النقی علیه السّلام در چیز از توحید و غیر آن از علوم دینیّه و دنیویّه بر اصناف امم مخالف و بعضی از مؤالف مرویست که شخصی از حضرت ابی الحسن علی النقی علیه السّلام از توحید ایزد علّام سؤال و استعلام نمود. أبو الحسن علیه السّلام فرمود که: خدای عزّ و جلّ هرگز از یگانگی زایل نشد و در ازل تنها بود و هیچ چیز با او نبود پس از آن خلق اشیاء نمود و بواسطه نفس اقدس و ذات مقدّس خود اختیار اَسْماء فرمود و اَسْماء و حروف با حضرت واحد علیم در قدیم بودند و هرگز از او زایل نبودند پس از اینجاست که نوشته شده که خدای عزّ و جلّ در ازل موجود لم یزل است. بعد از آن تکوین و ایجاد آنچه مراد و مطلب خلاق العباد بود اراده نمود لا رادّ لقضائه و لا معقّب لحکمه قضا و امر قادر واحد بهیچ وجه من الوجوه ردّ- نگردد و حکم عالم واهب بعد از اراده وقوع امر در تراخی و معقّب نماند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۷ اوهام متوهمین در ذات ربّ العالمین تایه و نظرات طارقین قاصر و واله، و اوصاف و اصفین حقایق صفات کامله ارحم الراحمین متلاشی و متشابه و اقوال مبطلین مضمحلّ و مکاره از ادراک ذات پروردگار عظیم بواسطه عجیب شأن و علو مکان مهیمین سبحان و حضرت آلهی در موضع و محلّ لا یتناهی است و بمکان که بچشم اشاره بآن بهیچ وجه من الوجوه نتوان نمود و عبارت و بیان ذکر آن نتوان فرمود هیئات، هیئات از جمعی که ادراک این سخنان نتوانند نمود. أحمد بن اسحاق حکایت کند که من بخدمت حضرت ابی الحسن علی بن محمّد النقی بن علی الرضا علیه السلام الله تعالی چیز نوشتم و از حقیقت رؤیت ربّ العزّت که میان امت بغایت شهرت دارد سؤال نمودم. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: رؤیت جایز و متصوّر نیست مادام که میان رائی و مرئی هوایی نبود که نفاذ بصر مبصر کند و خطوط خیط شعاع بصر بمرئی رساند پس جای که هوا منقطع گردد و ضیاء معدوم شود البتّه رؤیت صحیح و ممکن نبود زیرا که در رؤیت اتّصال ضیاء میان رائی و مرئی و اَشباه صبری واجب است و حضرت الله تعالی منزّه از شبه و ضدّ و ندّ است. بناء علیه ثابت شد که بر حضرت حقّ سبحانه و تعالی رؤیت بأبصار جایز و سزاوار نباشد زیرا که اسباب لا بدّ است که متّصل بمسبّبات بود. و از عبّاس بن هلال مرویست که من از حضرت ابی الحسن علی النقی علیه السّلام سؤال از قول خدای عزّ و جلّ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نمودم. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: حضرت الله تبارک و تعالی هادی- جمعی که در آسمانها و هادی جمعی در زمینها و هادی کسی است که اجابت دعوت رسل حضرت عزّ و جلّ نماید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۸

[نامه امام هادی ع بر اهل اهواز در جواب جبر و تفویض]

[نامه امام هادی ع بر اهل اهواز در جواب جبر و تفویض] در بعضی از روایات آمده که حضرت ابی الحسن علی النقی علیه السلام در رساله که باهل اهواز شیراز قلمی نمود در هنگامی که آن جماعت از آن- ولی ایزد متعال از جبر و تفویض استعلام و سؤال نمودند و جواب که آن ولایت مآب در آن باب ارسال فرمود باین مضمون مکتوب و مرقوم بود که جمیع امت قاطبه اجتماع نمودند بر آنکه أصلاً اختلاف میان امت نیست که قرآن حق است و هیچ شک و ریب در قرآن باعتقاد جمیع فرق امت نیست و ایشان بر اجتماع مصیب‌اند و بتصدیق آنچه حضرت ذو الجلال به نبی المتعال- ارسال و انزال نمود مهتدی و مشیب و ادراک فیوضات چنان فایز و با نصیب‌اند چنانچه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا یجتمع امتی علی ضلالة. پس آن سرور خبر داد که هر چه امت بر آن اجتماع نمایند و بعض آن مخالف بعض دیگر نباشد بی شبهه و گمان آن حق و عیانست، پس معنی حدیث همین وجه بود که آن ولی ایزد معبود مذکور و بیان نمودند آنچه جهل امت و معاندان اهل ملت بر وفق و خواهش و رویت خود تأویل فرمودند و ابطال حکم کتاب حضرت مالک الرقاب نموده تابع احکام احادیث مزوره و روایات مزخرفه و أهواء مردیه مهلکه که مخالف نص کتاب ایزد وهاب و بر خلاف تحقیق آیات و أصحاب تیرات و احادیث معجز سمات رسالت مآب بود شدند و ما سؤال از حضرت واحد متعال می‌نمائیم که ما را موافق گرداند بصواب، و هدایت و ارشاد نماید بآنچه منتج ثواب بود در مرجع و مآب. بعد از آن، آن امام الانس و الجان علیه سلام الملک المنان فرمود که هر گاه کتاب حضرت ایزد وهاب شاهد بتصدیق خبر و تحقیق آن باشد، و طایفه از امت از روی جهل و ضلالت منکر احکام صدق التیام آیه کلام ملک علما الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۱۹ گشته آن را معارضه بحدیث از این احادیث مزوره نمودند. پس بوسیله این انکار آشکار و دفع کتاب مهیم غفار آن طایفه اشرار کفار ضلال گردید و خبر که تحقیق آن از کتاب ایزد سبحان معروف و بیان و معلوم و عیان گردد آن نیز از جمله احادیث مجمع علیه مروی از حضرت النبی صلی الله علیه و آله و سلم است. چنانچه آن پیغمبر جلیل القدر فرمود که: انی مستخلف فیکم خلیفتین کتاب الله تعالی و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و این حدیث سید البشر بلفظ دیگر از آن سرور نیز در همین معنی نقل و مشتهر است و این بعینه قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض اما انکم ان تمسکتُم بهما لن تضلوا. پس چون ما آنچه شواهد این حدیث و نص بر این معنی است در کتاب الله دیدیم که موجود و مذکور است مثل قول خدای تعالی إِنَّمَا وَئِیکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. و اکثر روایات علماء متفق است که این آیه در شأن عالیشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه صلوات الله الملک المنان نازل و عیان گردید چه آن حضرت علیه السلام تصدق انگشتی خود بسائل نمود در حالتی که آن بنده خاشع خاضع در نماز ایزد رافع راکع بود لهذا رب غفور این فعل آن حضرت (ع) را مشکور گردانید و انزال و ارسال این آیه جلالت پایه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیه نمود. پس از آن یافتیم که حضرت رسالت مآب این مقدمه را بر تمامی أصحاب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۰ یعنی ولایت آن ولایت مآب را باین لفظ خاص بر عوام و خواص بانجام بیان و انصرام رسانید که: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نیز حضرت رسول عزیز صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی یقضی دینی و ینجر موعدی و هو خلیفتی علیکم بعدی. و همچنین قول حضرت سید المرسلین است در هنگامی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بنیابت خود در مدینه بخلافت بگذاشت. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون تاب مفارقت سید الانام علیه الصلوة و السلام نداشت گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا بانساء و صبیان در مدینه حرسها الله عن نوائب الحدثان میگذاری و خود باقبال و سعادت متوجه جهاد اهل کفر و ضلالت میگردید. هیئات، هیئات مفارقت شما بر ما بغایت صعب و دشوار و بی نهایت محنت و آزار است. چون رسول بیچون میدانست که امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الوهاب در فراق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت شدت و بی تاب و بسیار بسیار در قلق و اضطراب

است گفت: یا علیّ أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هرون من موسى عليه السلام الا أنه لا نبی بعدی. راوی گوید: چون حضرت اُبی الحسن علی بن محمد التّقی علیهما - السّلام کلام معجز نظام حقیقت انجام باین مقام رسانید فرمود که: ما میدانیم و بر ما بحکم واجب تبارک و تعالی ظاهر و هویدا گردید که کتاب مستطاب ایزد و هّاب شاهد بر تصدیق این اخبار است و این شواهد محقق گردید پس بر امت اقرار بآن لازم است زیرا که این اخبار و احادیث نبی الانس و الجنّ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۱ موافق قرآن و قرآن موافق اخبار رسول آخر الزّمان است و چون ما این چیزها را موافق کتاب خدا و کتاب خدا را موافق این اخبار یافتیم همین دلیل است بر آنکه ما را اقتدا باین اخبار واجب و لازم است و تعدی و انحراف و تفریط و اعتساف از آن جایز نیست مگر اهل تمرّد و عناد و أصحاب ظلم و فساد را. بعد از آن آن ولیّ سبحان فرمود که: مراد و قصد ما از کلام در جبر و تفویض و شرح و بیان هر یک آنست و اینکه ما بیان اتّفاق قرآن باخبار و اتّفاق اخبار بقرآن نمودیم بواسطه آنست که هر گاه هر دو متّفّق باشند دلیل آنچه ما ایراد و بیان آن نمائیم خواهد بود و قوّت از برای آنچه ما بیان فرمائیم از این ظاهر و عیان خواهد شد إن شاء الله تعالی. پس آن امام الخلائق علیه السّلام فرمود که: در هنگامی که از حضرت ولیّ الخالق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام سؤال از جبر و تفویض نمودند آن حضرت علیه السّلام فرمود که: لا- جبر و لا- تفویض بل امر لکن بین امرین. در آن حال جمعی از آن ولیّ ایزد متعال سؤال نمودند که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم پس آن امر بچه وجه باشد. آن حضرت (ع) فرمود که: صحّت عقل و تخلّیت سرب، و مهلت در وقت، و زاد از قبل راحله، و سبب که مهیّج فاعل بر فعل باشد. پس این پنج چیز تا آن فعل حاصل و مصدر گردد و هر گاه بنده چیزی از صفات خمسه را کم کند البتّه عمل از آن بنده مطرح بحسب واقع خواهد شد و آن فعل کما ینبغی و یلیق بحیّز وقوع و تحقیق مصدر نخواهد شد و من از برای هر یک از این ابواب ثلاثه که جبر و تفویض و منزلت که میان این منزلتین الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۲ است مثل میزنم که طالب آن را بمعنی نزدیک گرداند و بر او شرح و بحث از آن بغایت سهل و آسان سازد و قرآن ایزد و هّاب بحکم آیات و بتحقیق تصدیق بیّنات خود در نزد اولو الألباب شاهد صواب در آن باب بود و بالله العصمه و التوفیق و منه الاعانه بالتحقیق فی کلّ امر حقیق. بعد از آن اُبی الحسن علی بن محمد التّقی علیه السّلام فرمود که: اما جبر آن قول آن کسی است که زعمش آن بود که خدای عزّ و جلّ جبر بندگان خود بر فعل معاصی متّصل نماید و در آخرت ایشان را بر فعل معصیت عذاب و عقوبت فرماید و هر قایل بو الفضول که قایل باین قول نامعقول گردد آن کس ظلم بر ذات الله تعالی و تقدّس و کذب نیز بر واحد مقدّس لازم و ثابت گرداند و ردّ قول خدای تعالی نماید چنان که واجب تبارک و تعالی در تنزیه و تقدیس ذات اقدس خود فرماید که: وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا. و در محلّ دیگر میفرماید که: بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و مثل این آیات در این معنی بسیار است پس کسی را زعم چنان باشد که بنده مجبور بر معاصی و مقهور بر ملامی و مناهی است آن عاصی از روی جهل - حواله گناه بر آله عزّ و جلّ نماید و عقوبت بنده را بعد از فعل معصیت جور و ظلم از خدای عالم قیاس فرماید. مصرع: زهی تصوّر باطل زهی خیال محال و کسی که پروردگار خود را ظالم گوید آن شخص کذب بر حضرت ایزد واهب نسبت داده که از آن کذب منفرّ باجتماع امت پیغمبر صلوات الملك الا- کبر کفران بدر لازم آید از باب عقل و هوش و أصحاب علم و فضل در باب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۳ بنده مجبور از حضرت ربّ غفور و عقاب او در آخرت بواسطه فعل نامشکور و تعذیب او بعذاب نامحصور در یوم النّشور چنین مثل زدند که مردی مالک غلام شد که آن غلام بغیر نفس نافرجام خود مالک هیچ عرض از عروض دار الملام دنیا نیست و مولای او مّطلع و عالم بحقایق فقرا و بالتّمام است مع هذا مولا او را امر نماید که بیازار رفته حاجت او را بانجام و انصرام رساند و حال آنکه قیمت آنچه عبد را امر باحضار آن نمود با آن غلام نباشد و مالک عالم باشد که حاجت او در جای محفوظست که هیچ احدی در أخذ آن از صاحب و مالکش بدون تسلّی و رضای او را بثمرن میسر و ممکن نیست مع هذا مالک عبد نفس خود را بعدالت در نزد جمیع فرق امت موصوف و مشتهر گردانیده و ذات خود را بحکمت و انصاف و عدم جور و اعتساف شهرت داده بنده خود را تهدید و وعید نماید که اگر تو از بازار باعدام انصرام حاجت بنزد ما

مراجعت نمائی ترا عقوبت برون از حدّ طاقت تو نمایم و آن عبد بعد از وعید و ابرام بیازار رود و بواسطه آن أخذ حاجت مالک سعی تمام بانجام رساند لیکن بواسطه مانع که او را منع و انصرام و اتیان حاجت بدون ثمن و قیمت نماید نتواند آن را باتمام رساند و خود قادر به قیمت حاجت نبود بالاخره خائب و بغیر نیل مقصد و حاجت بخدمت مالک مراجعت نماید مولی در همان ساعت بر او غضب کرده عقوبت فرماید که چرا بغیر انصرام حاجت ما مراجعت نمودی بیقین هر که مرتکب چنین امر گردد بیشبیه آن ظالم متعدّی و مبطل با تفریط و تعدّیست و حال آنکه او موصوف است به عدالت و منعوتست بحکمت و نصفت. و اگر عقوبت مرتکب معصیت و خطیئت نکند لازم آید تکذیب نفس خود نماید آیا نه واجب است بر حضرت مالک الزقاب که آن عاصی کذاب را عذاب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۴ و عقاب فرماید و کذب و ظلم مرد و منافی عدل و حکمت ایزد عالمست تعالی الله عمّا یقول المجتره علوا کبیرا. بعد از آن حضرت امام العالم علیه السّلام و التّحیّه بعد از کلام طویل فرمود و اما تفویض که حضرت جعفر الصادق علیه السّلام ابطال آن کرد و کسی که آن را دین و اعتقاد و آئین خود گرداند و او را خاطی عاصی شمرد پس آن مناط به قول قایل است که گوید: حضرت عزّ و جلّ تفویض امر نمود بسوی عباد و اختیار امر و نهی بایشان داد و همگی آنان را مهمل و بر فساد گذاشت. آنگاه آن ولیّ الله فرمود که در اینجا کلام دقیق رشیق اُنیق حقیق است که بغیر ائمه المهدیه از عترت سیّد البریه اُحدی بغور و دقّت آن نتواند رسید بلکه پیرامون آن کلام صدق التیام نمیتوانند گردید و لیکن ائمه علیهم السّلام فرمودند که: حضرت متعال تفویض امر بعباد بر جهت اهمال نماید هر آینه فساد لازم آید که حضرت ایزد باری تعالی راضی باشد بهر فعل و شغل و کار و عمل که بندگان اختیار آن نمایند و بآن عمل مستوجب ثواب از عزّ و جلّ گردند و أصلا در ارتکاب خطیئت او را آزار مشقّت نباشد و هر گاه اهمال از حضرت واحد متعال نسبت بآن بنده بی سعادت و اقبال واقع شده باشد، پس آن بنده مستوجب عقاب از عزیز و هّاب نگردد و این مقالت بر حسب عقل و رویت منصرف گردد بر دو معنی. اول آنکه بندگان مستولی و متظاهر بر حضرت قادر سبحان باشند پس الزام ایزد علّام نمایند که قبول اختیار ایشان با رأی خلقان فرماید بمعنی آنکه بنده را چندان قدرت بود که الزام خدای تعالی کند که او را برأی و اختیار او گذارد و این امر بالبداهه و الیقین مستکره و مستهجن جمیع مخلوقین است یا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۵ آنکه بندگان بر حضرت و هّاب واجب بر وجه ایجاب گردانند که أصلا حقّ سبحانه و تعالی نتواند که آن جماعت را منع از اختیار در عمل برای مهمل ایشان کند اگر حال بدین منوال باشد پس بدرستی که عجز و سستی ایزد تبارک و تعالی لازم آید. معنی دوم آنکه حضرت عزّ و جلّ از ارادت بندگی و تکلیف بندگان بامر و نهی و غیر آن عاجز و ناتوان باشد و چون مهیمن بیچون اختیار کفر و ایمان بدست خلقان گذاشت پس ایزد تعالی از ارادت بندگی و طاعت از بنده ضعیف و بیقدرت بود. و مثل این مثل مردیست که مالک عبد بقیمت بواسطه خدمت شده که بعد خریدن تا در حیات باشد در خدمت مالک سعی تمام نماید و در محافل و مجالس تعریف فضل ولایت مالک خود فرماید و بر وفق امر و نهی او توقّف نماید یعنی اقدام بمأمور به و اجتناب تمام بمنهیّ عنه مالک فرماید و مالک عبد- دعوی کند که او قادر قاهر و عزیز و حکیم است و بنده خود را امر و نهی کند و بر اتّباع و اقدام امر موعود بثواب عظیم نماید و بر ارتکاب معصیت عبد او بعقاب اَلیم فرماید آن بنده قلیل الدّرك مخالف اراده مالک نموده بر امر و نهی او توقّف و تدارک ننموده، پس کدام امر آن بنده تیره سرانجام را امر خلاف امر مالک نمود و کدام نهی آن بنده را نهی از نهی مالکش فرموده که بر اراده مولی و ولیّ نعمت خود نیامده و متابعت نفرموده بلکه پیوسته تابع ارادت- نفس خود باشد. چنانچه اگر مولی آن بنده را بواسطه انصرام بعض حوائج به جای ارسال دارد و با او قرار دهد که بعد از وصول بفلان محلّ باید که چنین و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۶ چنین کنی و أصلا بر خلاف امر من اقدام نمائی و از فرموده تخلّف و انحراف نفرمائی. آن عبد چون بمقصد رسید بر دواعی و خواهش نفس و به تبعیّت هوی و هوس خود آن حاجت را بر خلاف قرار مؤسّس و مولی باسّاس رساند و مخالفت ولیّ نعمت را بر همگنان ظاهر گرداند و چون مراجعت و معاودت به خدمت مولی نماید مولی نظر کند بیند که آن عبد بر خلاف مأمور به اتیان نمود، بعد از اطماع نظر از روی تحیر چون از وجه آن عمل ناموزون پرسد

بنده در جواب گوید که یا مولی چون شما تفویض امر من کل الامر مفوض بمن و مقرر گردانیدید من نیز اعتماد بر آن نموده تابع هوا و هوس و بموجب دواعی و خواهش نفس خود معمول گردانیدم زیرا که مفوض الیه ممنوع و محصور علیه نیست بواسطه آنکه تفویض و تحصیر با هم مجتمع نگردند. پس از آن آن حضرت علیه السلام فرموده کسی را که زعم آن چنان باشد که خدای تعالی تفویض قبول امر و نهی بعباد خود نمود آن کس اثبات عجز بر خدای تعالی و تقدس نماید و بر حضرت قادر ممان قبول همه عمل بندگان از خیر و شر واجب گرداند و امر و نهی ایزد عز و جل را ضایع و باطل فرماید. بعد از آن آن امام العالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: خدای خالق خلق و ایجاد خلاق بقدرت خود نمود و ایشان را مالک استطاعت، و قدرت گردانید آنچه عبادت بآن توانند نمود از امر و نهی مطلع و مخبر فرمود و از خلقان قبول اتباع امر نمود و از ایشان راضی آن گردید و نهی ایشان از معصیت فرمود و ذم عاصیان و بیان عقاب آن جماعت بر عصیان نمود و خدای غفار را اختیار در امر و نهی خلاق است آنچه اراده نماید امر بآن فرماید و از هر چه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۷ کراهیت دارد نهی از آن نماید و از اقدام امر مثبت رساند و از نهی عقوبت فرماید بواسطه آن استطاعت به بندگان خود عنایت فرمود تا متابِع امر ایزد اکبر گردند و اجتناب و ارتکاب معاصی او نمایند زیرا که او عادل است و انصاف و حکومت از ایزد جبار و او بالغ حجت باعذار و انذار است و اختیار به حضرت کریم السّیّار است از بندگان حضرت خود هر کرا خواهد برگزیده او را مبعوث بخلاق جن و انس گردانید. و اگر حضرت ایزد داور تفویض امور خود بعباد نماید هر آینه جایز باشد که قریش اختیار امیه بن ابی الصّیلت و ابی مسعود الثقفی نمایند چه باعتقاد خود ایشان این دو نفر را افضل از محمد میدانستند چنانچه میگفتند که: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرَبَتَيْنِ عَظِيمِ آن طایفه از این کلام آن دو کس را خواستند چنانچه حقایق تفسیر این آیه در بیان احتجاج سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم علیهم اجمعین بر منافقین تحریر یافت. و در خبر آمده که عبایه بن ربیع چون از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) سؤال از استطاعت نمود آن حضرت علیه السلام فرمود که: آیا خلاق مالک - استطاعت و قادر بأفعال طاعت بدون ربّ العزّت اند یا بشفقت مرحمت حضرت واهب العطیه و بامداد و معاونت او اقدام بر طاعت و عبادت نمایند؟ عبایه ساکت گردید. در آن حال آن ولّی ایزد متعال فرمود که بگوی یا عبایه. عبایه گفت: من چه گویم تا شما به سعادت و اقبال حاضر باشید امثال ما مردم را یارای کلام در این محلّ و مقام نیست یا امیر المؤمنین علی. آن حضرت علیه السلام فرمود که تو مالک استطاعت بطاعت بوسیله عنایت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۸ و مرحمت ربّ العزّتی آنچنان خدای که غیر ترا نیز مالک استطاعت به واسطه بندگی و طاعت خود گرداند. خلاصه کلام آنکه آن حضرت علیه السلام فرمود که اگر حضرت واهب العطیه بندگان خود را مالک استطاعت گرداند از اعطاء و احسان اوست و اگر سلب استطاعت و قدرت از سایر بریت نماید آن از بلاد قهاریت الوهیت اوست الله تعالی و تبارک مالک چیزیست که تملیک شما نمود و نیز مالک است آن را که در تحت تصرف شما مقدور و مقرر فرمود. آیا نشنیدی که جمیع مردمان سؤال حول و قوت از واهب العطیه نمایند چنانچه میگویند که: لا حول و لا قوه الا بالله. عبایه گفت: تأویل معنی این کلمات چیست یا امیر المؤمنین (ع)؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که معنی کلام آنست که حول بما نیست، از معاصی الله تعالی مگر به عصمت حضرت آله و ما را قوت طاعت واهب العطایا نیست الا بعنایت امداد و اعانت حضرت ربّ العزّت. چون عبایه این سخن شنید برجست و هر دو دست و پای آن امام الاّمّه را بوسید. بعد از آن ولّی ایزد سبحان فرمود که: در قول خدای تعالی و لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ. و نیز در قول عز و جل: سَنَسَبِدْرَجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. و ایضا در قول ایزد اکبر أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ. و قول الله تعالی: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً. و قول واجب تعالی: فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۲۹ و قول خدای تعالی که در بیان احوال موسی علیه السلام میفرماید که: إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتْنَتُكَ. و قول حضرت ایزد عالم: لَيَبْلُوَنَّكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ. و قول قادر سبحان: ثُمَّ صَيَّرَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ. و قول خدای کریم: إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ. و قول الله تعالی: لَيَبْلُوَنَّكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. و در محلّ دیگر عز و جل فرماید: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ. و در

جای دیگر گوید: وَلَكِنْ لِيَقُولُوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ. ای عبايه جميع اينها که در قرآن خدای تبارک و تعالی آمده همگی و تمامی آن بمعنی اختیار است. پس از آن امام المشارق و المغارب أسد الله الغالب علی بن أبی طالب علیه سلام الله الملك الوهاب فرمود که اگر گویند که حجت در قول خدای تعالی یَهْدِي مَنْ يَشَاءُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ و آنچه مشابه این آیه در اشتباه و خفا بود چیست؟ ما گوئیم این آیه را دو معنی مقتضی بر مجاز است. اول- آنکه إخبار قدرت رب العزت باشد و بر هدایت آنکه خواهد و ضلالت کسی که اراده اضلال نماید و اگر ایزد جبار جبر بندگان بر هدایت یا ضلالت نماید هیچ احدی از خلقان از فعل طاعت مستوجب ثبوت و از عمل معصیت مستحق عقوبت نگردید چنانچه ما شرح و بیان نمودیم. و معنی دوم آنکه هدایت از حضرت واهب العطیه شناسا گردانیدن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۰ بندگان بطریق طاعت و اعلام خلقان بطور معصیت باشد چنانچه در قرآن فرماید که: أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى. خلاصه کلام آنکه هدایت را دو اطلاق است اول هدایت عبارت از موصل مطلوبست و اطلاق ثانی هدایت عبارت اراثت طریق یا موصل مطلوبست در این آیه حمل بر اطلاق معنی ثانی است. و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: هر آیه مشبهه در قرآن حجت بر حکم آیات که امر بر أخذ و تقلید آن باشد نیست. و آیات که خلقان مأمور از حضرت رب غفور بأخذ و تقلید باشد آن مثل در قول عزّ و جلّ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. و در موضع دیگر مهیمن قادر میفرماید که: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ. آنگاه حضرت علیه السلام فرمود که: یا اولو الالباب و ففنا الله و إياکم لما یحبّ و یرضی و یقرب لنا و لکم الکرامه الزلفی و هداانا لما هو لنا و لکم هو خیر و أبقى فعال لما یرید الحکیم الجواد المجید

. [احتجاج امام هادی ع بر فقهاء در مقدار مال کثیر از آیه]

. [احتجاج امام هادی ع بر فقهاء در مقدار مال کثیر از آیه] از أبی عبد الله الزیادی منقول و مرویست که چون المتوکل بالله را زهر دادند نذر کرد که اگر حضرت شافی علی الاطلاق او را شفاء بخشد تصدق مال بسیار در راه ایزد غفار نماید. بعد از آنکه از آن سم مؤلم صحیح و سالم و از آن علّت صحت یافت فقها را جمع فرمود و از حدّ مال بسیار که نذرش بر آن مبلغ قرار یافته بود سؤال الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۱ نمود از تصدق چه مقدار از مال از عهده عهد و نذر واحد متعال برائت ذمت حاصل گردد. فقها در حدّ مال کثیر اختلاف نمودند، بعضی گفتند که از تصدق یک هزار درهم امیر المؤمنین را بیقین برائت ذمت حاصل گردد. و بعضی گفتند: که ده هزار درهم بمستحقین تصدق باید نمود. و جمعی صد هزار درهم میگفتند بواسطه اختلاف فقها متوکل را اشتباه تمام بهم رسید و در آن امر متحیر بود. حسن حاجب گفت: یا امیر المؤمنین اگر من جواب آنچه حقّ و صواب باشد بنزد شما آرم ما را عطا و صله از نزد شما خواهد بود یا نه؟ متوکل فرمود: اگر بحقّ صدق جواب آری ده هزار درهم بتو دهم و الا صد تازیانه زنم. چون خاطر حسن حاجب از حضرت ولیّ ایزد مهیمن یعنی امام مؤتمن أبی الحسن علی النقی علیه السلام جمع و مطمئن بود که بعد از استعلام از آن امام الأنام آنچه موافق قول ایزد علّام و مطابق شرع نبی الاکرام محمّد المصطفی علیه الصلوة و السلام باشد از آن حضرت استماع خواهد نمود و أخذ صله مشروط موعود از متوکل بی شبهه و ریب خواهد فرمود فلهدا راضی به شرط گردید بعد از معاهده شرط و عهد حسن حاجب بخدمت ولیّ غنی واهب آمده عرض مرام بنزد آن امام علیه السلام نمود. آن حضرت علیه السلام فرمود که: بمتوکل بگوی که تصدق هشتاد درهم بمستحقین نماید بحکم قادر عالم البتّه از عهده نذر و شرط بیرون آید. فی الفور حسن بعد از استماع این سخن از حضرت أبی الحسن (ع) به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۲ سرعت تمام خود را بمتوکل رسانید و هر چه از آن ولیّ ملک العلّام بعد از استعلام استماع نموده بود بالتّمام معروض گردانید. متوکل چون خبر شنید گفت: ای حسن بخدمت حضرت أبی الحسن- مراجعت نمائی و از آن پسندیده ایزد متعال علّت این کلام استعلام و سؤال فرمائی. چون حسن حاجب بعد از

معاودت بخدمت ابی الحسن علی (ع) از وجه آن سؤال نمود آن سلاله سید الرسل فرمود که خدای عز و جل خطاب مستطاب بحضرت رسالتآب فرمود که: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ أَلَيْهَ ای حسن چون ما تعداد موطن نصرت رسول خدای تبارک و تعالی نمودیم آن هشتاد موضع بود. حسن حاجب در ساعت مراجعت بنزد متوکل نمود و آنچه از آن سرور استماع فرموده بعرض رسانید. متوکل بغایت فرحناک گردید و ده هزار درهم موعود بحسن حاجب عطا نمود و فقها بعد از استماع دلیل ابی الحسن علی الثقی علیه السلام تصدیق اقوال آن امام انس و جنّ نموده گفتند: که ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ

[احتجاج امام هادی ع بر یحیی اکثم و سایر فقها در قتل نصرانی]

[احتجاج امام هادی ع بر یحیی اکثم و سایر فقها در قتل نصرانی] از جعفر بن رزق الله منقول و مروریست که در ایام خلافت المتوکل بالله مرد نصرانی که فجور بزن مسلمه کرد و او را در محکمه او حاضر کردند، همان که متوکل بواسطه آن عمل مهمل اراده اقامت حدود خدای عز و جل بر آن نصرانی مصلّ نمود در ساعت نصرانی بغیر مهل و تائی عرض کلمه طیبیه شهادت - أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله نموده مسلمانی اختیار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۳ فرمود. در آن حال یحیی بن اکثم گفت: یا امیر المؤمنین در اقامت حدود و ترک آن هدم ایمان این نصرانی نادانست. و بعضی از فقها گفتند: که سه حدّ بر نصرانی در شریعت نبی العدنان لازم است. و بعضی از فقها گفتند: یا نصرانی چنین و چنین باید کرد. چون متوکل دید که اختلاف در میان اهل ملت در اقامت حدّ نصرانی به هم رسید و هر کسی چیزی میگوید: متوکل بدبیر خود امر نمود که در آن باب کتاب بخدمت ابی الحسن علی الثقی علیه السلام قلمی نماید و از آنچه در شرع نبی الهاشمی بر آن نصرانی زانی از حدّ شرعی که لازم باشد استعلام فرماید بعد از آنکه کتاب متوکل بآن ولی عز و جل رسید آن حضرت علیه السلام فرمود که آنقدر بر نصرانی زانی زنند که بمیرد. چون یحیی اکثم و باقی فقها مدعیان علم این فتوی از آن امام الأنام علیه السلام شنیدند منکر قول آن امام الاکرم الأعلّم گشته گفتند: یا امیر المؤمنین از ابی الحسن علی بن محمد الثقی علیه السلام از حقیقت این حدّ سؤال و استعلام نماید که این حکم او خلاف حقّ است و مطابق کتاب ایزد خالق و موافق سنت رسول صادق نیست. متوکل حسب الاستدعاء فقها بخدمت آن امام البرایا باین مضمون تحریر و انشاء نمود که: یا أبا الحسن علیه السلام فقهاء مسلمین منکر فتوای چنین اند و میگویند که أصلاً آیه در کتاب ربّ العالمین ناطق بر این نیست و در شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلّم حکم چنین نیامده شما از کجا بر آن نصرانی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۴ زانی ضرب موت واجب میگردانی؟ آن خلاصه اولاد محمد الثقی علیه السلام الملك السبحانی در جواب آن طایفه مکتوب گردانید که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَيْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ أَلَيْهَ ... متوکل چون مطالعه کتاب ابی الحسن علی الثقی علیه السلام الله الوهاب نمود بعد از توییح و سرزنش فقها و باقی منکرین أصحاب در آن باب امر بضرب نصرانی زانی فرمود که چندان بزدند تا مرد و جسم خود را بمسکن سفر سپرد. یحیی بن اکثم چون در حضور متوکل الزام کامل از آن ولی ایزد عز و جل یافت زیرا که مقرر بعرض متوکل از روی عناد و جهل میگفت که در باب حدّ نصرانی زانی أبو الحسن علیه السلام از روی نادانی غلط کرده بواسطه آنکه حکم خلاف حقّ که قرآن بر آن ناطق و بسنت رسول صادق مطابق و موافق ثبت نمود. بعد از آنکه آن امام الأنام سند و شاهد از کلام ملک العلام بر آن دعوی و مرام گذرانید و احکام سنت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بانجام، و انصرام رسانید و یحیی اکثم تیره سرانجام در آن محفل و مقام الزام تمام یافت چنان که شرمنده خاصّ و عام گردید در آن أثناء از روی عصیّت و عناد با عترت و اولاد نبی الأمجاد بخاطر فاطر ظلمت مآثر گذرانید که چیزی در این محلّ از او باید پرسید که حلّ بر او مشکل باشد و آن از احکام شرع سید الرسل نباشد لهذا از آن ولی واحد متعال سؤال نمود که قول خدای تعالی در قرآن سَبَّحَهُ أَبْحَرُ مَا نَقِدتُ کَلِمَاتُ اللَّهِ بحور سبعة را چه نام و کلمات الله کدام الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۵ است؟ حضرت امام العالم علیه السلام و التّحیه فرمود که: از بحور سبعة اول عین کبریت

دوم عین الیمین سوم عین البرهوت چهارم عین الطیریه پنجم جمه ماسیدان، ششم جمه افریقیه، هفتم عین ماجروان، و کلمات الله تعالی مائیم ائمه الهدی اوصیای نبی الوری هادیان سبل و اولیای حضرت عز و جل که شما مدرک علوم و فضایل و مستقصی احوال اعیان و امثال ما نبوده و نخواهید بود.

[احتجاج امام هادی ع بر علویین و هاشمیین در تکریم مرد شیعی]

[احتجاج امام هادی ع بر علویین و هاشمیین در تکریم مرد شیعی] از حضرت امام الوفی ابی الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که پیدر بزرگوارم ابی الحسن علی النقی علیه السلام الملك العلی رسید که مردی از فقهاء شیعه ایشان سخنان دین و آئین با بعضی ناصبیان که از روی بحث لجاج نمودند و الزام و احتجاج آن طایفه و خیم العاقبه فرمود چنانچه فضیحت ناصبی بر حاضران مجلس بحث بین و جلی گردید. در همان روز آن مؤمن بعد از الزام آن ناصبی لثام بخدمت امام الانام ابی الحسن علی النقی علیه السلام آمد در صدر مجلس آن امام الجن و الانس فرش و مسند چهار بالش که مخصوص آن خلاصه آفرینش بود گسترده بودند و آن حضرت بر خارج مسند متکی و مستند بود و در حضرت ایشان خلق فراوان بود از علویین و بنی هاشم. امام العالم آن مؤمن فاضل عالم را هر ساعت مرفوع القدر میگردانید تا آنکه او را بر مسند خاص خود ساکن گردانیده روی مبارک بجانب آن مؤمن بنده خاص ایزد تعالی و تبارک آورده اظهار اشفاق و احسان ما فوق تعریف و البیان نمود آن شفقت بر اشراف آن امت بغایت سخت آمد اما علویین بعتاب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۶ تأجل نمودند لیکن هاشمیان شیخ ایشان شروع در تعجیل عتاب آن ولایتآب نموده گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این چنین فعل و مهم از شما بغایت بدیع و مبهم است که عامی را بر سادات بنی هاشم اختیار نموده مقدم داری و جماعت طالبیان و عباسیان را از امثال این مردم متأخر گردانی این مقدمه بر ما هاشمیان بی نهایت صعب و گران است. حضرت ابی الحسن علی النقی علیه السلام الملك المئان چون این سخنان بی بنیان از عباسیان و علویان استماع نمود فرمود که ای یاران زنهار شما خود را در سلک جمعی از امت که حضرت رب العزت در حق ایشان میفرماید که: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ. آیا شما راضی بقول خدای عز و جل و حکم لم یزل او هستید یا نه؟ گفتند: بلی ما از حکم و فرمان ملک تعالی راضی و شاکریم. در آن حال آن ولی ایزد متعال فرمود که: حضرت لا یزال در کتاب لازم- الاقبال میفرماید که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ اَلِی قَوْلِهِ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ مَعْنَى آيَةِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ أَنَّهُ اسْتِ بِالْبَدَايَةِ اِیْ أَهْلَ اِیْمَانٍ هَرِّ گاه شما را مأمور گردانند که در مجالس، و محافل جای بر مؤمنان دیگر تنگ مگردانید باید که اطاعت قول آن جماعت را واجب و لازم دانید تا حضرت حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نگیرد بناء علیه بر هر احدی از مؤمن واجب و لازم و فرض متحتم است که از برای هر مؤمن عالم راضی نگردد جز قدر رفیع و شرف و توقیع را و او را از مؤمن غیر عالم اشرف و اکرم داند چنانچه مؤمن را از غیر مؤمن اشرف و اکرم میدانند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۷ خلاصه کلام آنکه حضرت واحد علام اهل ایمان و اهل علم و عرفان را رفیع الدرجات گردانند. آنگاه آن ولی الله فرمود که خدای تعالی این دو طایفه را مقرر گردانید. گفتند: ما را خبر ده از حال ایشان. حضرت امام الأتقیاء أبو الحسن علی النقی علیه التَّحِيَّهِ و التَّنْاءِ فرمود که حضرت ایزد معبود احوال این دو طایفه را در قرآن لازم الاذعان بیان نمود که: يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. حضرت أبو الحسن علیه السلام فرمود که آن جماعت که صاحب علم اند حضرت واحد عالم رفع شرف نسب و درجات ایشان مینماید زیاده از آنکه مؤمنان بغیر علم را عنایت فرماید نه حضرت عز و جل در شأن اهل علم و فضل میفرماید که: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، پس شما چون منکر ما می شوید در باب رفعت قدر این مؤمن نیکو سیر که حضرت ایزد اکبر او را رفیع القدر گردانید تا آنکه فلان ناصبی منکر را متکسر بحجتهای خدای قادر ساخت بعلم که واهب عالم باو عنایت و کرم کرده ما نیز بواسطه همین علم او را معزز و محترم داشتیم نه از

برای آنکه او را بواسطه افضل در جمیع شرف نسبی و حسبی تواضع در قدر کرده باشیم. آن مرد عباسی از روی ناسپاسی گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما تفضیل میدهید بر ما کسی را که او أصلاً در شرف و نسب و عزّت و حسب بما نمیرسد و نسبش مثل نسب ما نیست و همیشه از روز اوّل اسلام که نبوّت بحضرت خاتم الرسل معین و مسجّل گردید آن رسول حمید مهیمین مجید تقدیم افضل در شرف نسب بر آن کسی که او آدون از آن مؤمن در شرف میبود مینمود، و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۸ امروز از شما خلاف آن بر ما ظاهر و هویدا شد. چون آن حضرت (ع) این سخن از آن عباسی شنید فرمود که: سبحان الله یا فلان نه عباس بیعت بابی بکر کرد و او تیمی بود و عباس هاشمی، و نه عبد الله ابن عباس خدمت عمر بن الخطاب میکرد و عبد الله هاشمی و أبو الخلفا بود و عمر عدوی، و نیز عمر چرا جمعی که دورترین قریش بودند در شوری داخل گردانید، و عبد الله عباس که هاشمی و از اعیان قریش و خویش رسول الله (ص) و ابن عمّ آن حضرت (ع) بود در شوری داخل نمود پس ما اگر کسی را که هاشمی نباشد در قدر تقدیم بر هاشمی نموده باشیم این امر منکر بود؟ پس بر شما آنگاه عباس که بیعت بابی بکر نمود و انکار عبد الله عباس که خدمت عمر میکرد و مطلع امر و حکم او بود واجب و لازم است و اگر گویند که آن امر جایز بود پس این امر که از ما نیز مصدر گردید مجوز باشد. راوی گوید که: چون آن عباسی منکر این کلام صدق التیام از آن امام الجنّ و البشر (ع) استماع نمود و مبهوت و متحیر گشته چنان بود که لگام از حجر بر دهان آن مدبر مستقرّ گردید. و از حسن العسکری (ع) منقول و مرویست که پدر بزرگوارم علی بن محمد (ع) در مجلسی که جمعی از محبّان و شیعیان در خدمت آن حضرت در آن مکان حاضر بودند فرمود اگر نه بعد از غیبت قایم آل محمد (ص) کسی از علماء که دلالت پیروان بر آن حضرت نمایند و ضعفاء شیعه را بسوی او خوانند و منکران دین را بحجج خدای تعالی منع فرمایند و ضعفاء این طایفه منجیه را بل سایر عباد الله را از دام خساره انجام ابلیس گمراه و مریدان لثام عاقبت و خام از فجاج نواصب و دعوی بی سر انجام آن طایفه تیره سرانجام باشد که نگاه از این دو گروه گمراه مأیوس از رحمت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۳۹ حضرت آله دارد هر آینه هیچ احدی از اُنام باقی نماند الا آنکه مرتدّ از دین ربّ العالمین و رجعت شریعت سیّد المرسلین نماید لیکن علمای این طایفه امساک و محافظت ذمام دلهای ضعفاء شیعه اُثمّه المهدیه علیهم السّلام و التّحیه- مینمایند و نمیگذارند که پای از سفینه اهل بیت النّبوه بیرون گذارند که مبادا غریق بحر معصیت گردند چنانچه صاحب سفینه بامساک سگان محافظت سکنه آن مکان نمایند این علماء صاحب علم و فضل در نزد خدای عزّ و جلّ أعلم و افضل از سایر اهل علم و فضل اند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۰

ذکر بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه الصّلوٰات و السّلام در انواع متفرّقه از علوم دینیّه بر بعض اُنام

اشاره

ذکر بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه الصّلوٰات و السّلام در انواع متفرّقه از علوم دینیّه بر بعض اُنام باسناد سابق مذکور از ابی محمد حسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که فرمود در قول حضرت معبود ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم. یعنی: بحکم ایزد عالم بر آن امم داغ متألّم مینمایند چنانچه هر که از ملائکه نظر بر آن طایفه وخیم العاقبه نماید و خواهد که بشناسد بمجّرد نظر بر آن جماعت میدانند که آن طایفه اند که ایمان بحضرت خالق الانس و الجنّ نیاورده اند و بر گوشهای ایشان داغ و نشان ظاهر و عیان باشد و بر چشمهای ایشان پرده بود که مانع نظر آن طایفه بی بصر شود و وجه غشاوه بصر آن جمعی مدبر آن است که آن طایفه بعد از تکلیف حضرت رؤف اللطیف اعراض نموده الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۱ از آنچه ایشان را تکلیف بآن نمودند نظر در آن بجهت قیام و اقدام بر آن ننمودند و در آنچه از آن طایفه اراده کردند تقصیر در آن کرده اقدام و اهتمام بآن نکردند و آنچه لازمه ایمان بود خود را از آن جاهل ساختند و از ثبوتات اخروی

و فیوضات آن جهانی محروم ساختند پس این طایفه مثل کسی باشد که بر هر دو چشم او پرده باشد که أصلاً آنچه در پیش چشم او بود نبیند و این امر از تقصیر و جهل آن بی‌بصر باشد یا نه از حضرت عزّ و جلّ زیرا که خدای تعالی منزّه است از عیب و فساد و از دعوی و مطالبه عباد بوسیله عباد منع و قهرشان از امور ضروریّه در یوم التّناد است، پس حضرت واجب تعالی و تقدّس امر هیچ کس بخیر و مغالبه و بمکر و حيله ننمود نه امر کسی باقدام و مصیر به سوی چیزی کند که آن را از ایشان صدّ و مانع بقهر و غلبه کرده باشد. بعد از آن گفت: وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. یعنی: در آخرت ایشان را عذاب کند که معدّ از برای کفّار در دار البوار است و در دار دنیا نیز برای آنکه اراده استصلاح نفس خود نماید از عذاب استصلاح که بواسطه آن نزول نماید تا آنکه او را بطاعت خود آگاه گرداند و از عذاب اضطلام دور دارد تا آن بنده بعدل و حکمت ربّ العزّت گراید و به بندگی و عبودیت او میل فرماید. و از حضرت أبو محمّد الحسن العسکری علیه الصّلوٰه و السّلام نیز مثل معنی که مذکور است در تأویل این آیت آنست که مراد بختم بر قلوب کفّار است به شرح روایت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام لیکن زیادت شرح در بیان آن کلام که بخوف تطویل مرام ذکر آن در این کتاب مستحسن و با انجام نیست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۲ و باسناد مقدّم متکّرراً از ابی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مشتهر است که آن حضرت علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا الْآيَةَ یعنی: فرمود حضرت ربّ العالمین قطعات زمین را ملایم طبایع مخلوق و موافق أجساد شما سکنه این مکین گردانید چنانچه آن را شدیده الحاره، و الحمی نمود تا شما را سوخته و نابود سازد و نیز شدیده البروده نگردانید تا شما را بوسیله انجماد دم منجمد و منعدم گرداند و نیز بسیار طیب الرّیح نبود که مبادا بوی آن بر تارک سر آدمیان در آید و از آن صداع فراوان حاصل آید. و نیز حضرت أرحم الرّاحمین زمین را بد بوی و نتن نگردانید تا شما را به عطب و مشقّت قرین و بسیار نرم مثل آب نمود تا شما در آن غرق نگردید. و نیز بسیار سخت و صلبه نگردانید تا امتناع شما از حرث و اُبنیه و دفن میّت ننماید و لکن عزّ و جلّ زمین را آن مقدار متین گردانید که شما از آن منتفع شوید و متماسک در آن نتوانید نمود و تماسک بنیان و اُبدان در زمین نتوانید کرد. و نیز در لیت آن را آن مقدار ملّین گردانید که مطیع و منقاد است برای حرث و قبور شما منافع شما در زمین حضرت آفریدگار بسیار است پس بواسطه همین أرحم الرّاحمین زمین را فراش از برای قرار و مکین شما مخلوقین گردانید و نیز در قول ربّ العزیز وَالسَّمَاءِ بِنَاءٌ یعنی سقف از بالای شما بغایت محفوظ است که در آن شمس و قمر و نجوم بواسطه منافع شما مدیرند. بعد از آن فرمود که: حضرت معبود میفرماید: وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً. یعنی: حضرت ملک تعالی مطر از بالای فرستد تا آنکه آن باران بقلل جبال و تلال و در أراضی ناهموار پست و بلند رسد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۳ بعد از آن باران را متفرّق ساخت بر ذاذ و وایل و هطل و طلل بواسطه تنشیف زمینهای شما و باران را بیکبار قطعۀ واحده بر شما نازل نساخت زیرا که اگر چنین میکرد زمین و أشجار و زراعت و ثمار شما را فاسد و ناپایدار میگرداند بعد از آن قادر سبحان فرمود که: فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ. یعنی: آنچه اکرم الأکرمین از زمین بیرون آورد آن را روزی شما مخلوقین گردانید باید که شما اُشباه و امثال یعنی شبه و مثل از برای عزّ و جلّ از اُصنام که آن را سمع و بصر و قدرت و عقل و هرگز متصوّر و متعقّل نگردد پیدا ننمائید. و بعد از اقرار بیگانگی و عدل و حکمت و علم و قدرت ذات کامل الصّفات او را متّصف بجمیع صفات ثبوتیه دانید و مقدّس و منزّه از اوصاف سلبیه شمارید و اظهار برائت از اُصنام و اُشباه و اُنداد نمائید زیرا که شما دانا و عارف و شاهد و واقفید که اُصنام و غیرها أصلاً بر هیچ شیء از اشیاء قدرت ندارند خصوصاً این انعام جلیله و احسان عمیمه جسیمه که حضرت واهب العطیّه بشما تمامی بریّه نمود. و نیز باسناد سابق که مذکور شد از حضرت ابی الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست در باب تفسیر و معنی قول خدای تعالی وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْآيَةَ امّی منسوب است بسوی مادر خود یعنی او مثل آن کسی است که از شکم مادر بیرون آمده باشد که نه قرائت داند و نه کتابت تواند لا یعلمون الكتاب المنزل من السماء. یعنی: آن جماعت مطّلع بکتاب منزل از حضرت عزّ و جلّ نیستند و تکذیب آن نیز نمینمایند و تمیز میان این مقدّمه نمینمایند الاّ اُمانی مگر آنکه کسی این الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۴ کتاب را بر ایشان بخواند و آن

طایفه را آگاه گرداند بر آنکه این کتاب خدا و کلام حضرت ملک تعالی است چنانچه اکثر کتاب حضرت ایزد وهاب قرائت و تلاوت کرده شود بر خلاف آنچه در او است آن طایفه را معرفت بر حقیقت آن نیست و إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ یعنی آن جماعت آنچه رؤسای ایشان تلاوت مینمایند قایلند بهمان که آن تکذیب محمّد (ص) در نبوت و تکذیب امامت سید عترت آن حضرت علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام و التّحیّه است تقلید همان رؤسای خود مینمایند و از صلاح و صوابدید ایشان بیرون نمیروند با آنکه تقلید رؤسای ایشان بر آن طایفه حرامست فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا. حضرت ابی محمّد الحسن العسکری علیه السلام فرمود که: این از برای قوم از یهود است که آنها صفت در پیش خود نوشته بودند و گمان آن طایفه- چنان بود که آن البتّه صفت حضرت رسول آخر الزّمان است و حال آنکه آن خلاف صفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بود و یهود عاقبت نابهود بطایفه مستضعفین خود گفتند: که محمّد رسول آخر الزّمان است او را صورت و صفت چنین و چنان است و آن صفت ذات فیض البرکات سید کاینات نبود چنانچه نوشته بودند که آن حضرت طویل القامت عظیم البدن و جسیم البطن و أصهب الشعر بود و باتّفاق امت آن حضرت بر خلاف این صفت بود. و نیز آن جماعت گفته بودند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بعد از پانصد سال بسعادت و اقبال ظلال احسان و مکرمات برای هدایت و ارشاد امت بر مفارق سعادت‌مندان در آخر الزّمان خواهد انداخت و جمعی را به ارشاد و هدایت بسبیل الرّشاد و الصّواب مهتدی و مستطاب گرداند و مطلب یهود عاقبت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۵ نامحمود از این دروغ بیفروغ آن بود که بر ضعفاء آن جماعت ریاست ایشان بر دوام ماند و آنها بر دین و آئین ایشان باقی و مستدام باشند و در پی تحقیق حقّیت مذهب حضرت رسول ایزد واهب نباشند. و نیز آن یهود بیرویت کفایت نفس خود از مئونه خدمت حضرت سید البریّت نمایند و از ملازمت علی علیه السلام و اهل خاصّه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم نیز مستخلص باشند. پس از اینجاست قول خدای عزّ و جلّ: فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ یعنی چاه و یل مقام و مسکن آن جماعت است که آنها کاتب آن صفات محرّفات مخالفات صفت محمّد سید البریّات صلی الله علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام باشند و شدّت عذاب در أسوء بقاع جهنّم برای اهل عقاب مقرر است وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ. یعنی: شدّت عذاب در مرتبه ثانیه که مضاف گردد بعذاب اوّلی به واسطه کسب ایشان است یعنی کسب آن نمودند از اموال که أخذ آن از طوایف یهودان بجهت اثبات و اقرار بر کفر با حضرت نبی المختار و انکار وی نبیّ خدای تعالی و وصیّ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم و برادر او علی ابن ابی طالب علیه سلام الله تعالی. بعد از آن حضرت ابی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام فرمود که: شخصی بحضرت جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام آمد و گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم هر گاه قوم یهود عاقبت نابهود عالم و عارف و شاهد و واقف بحقایق کتاب تورات حضرت مالک الرّقاب نباشند و احکام وقایع آن را ندانند مگر آنچه از علماء ایشان می شنیدند أصلاً آن طایفه را اطلاع بغیر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۶ مقالات مفاسد آن علماء نبود و راه بجیزی دیگر نمی بردند پس مذمت یهودان بتقلید علماء ایشان و قبول قول آن مفسدان نباید نمود زیرا که عوام یهود نیز مثل عوام مسلمانان ما خواهند بود که تقلید از علماء ما مینمایند اگر یهود را تقلید از علماء آن طایفه جایز و روا نباشد باید که عوام اهل اسلام را نیز رخصت و جواز تقلید و قبول قول علماء این طایفه نباشد. حضرت امام الطّائِق جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام بعد از استماع این کلام فرمود که: میان یهود لثام و علماء عاقبت و خام آن طایفه و میان عوام اهل اسلام تفرقه از جهت و تسویه از جهت دیگر است اما جهت تسویه بین الفريقین آنست که حضرت الله تعالی و تقدّس مذمت عوام ما بواسطه تقلید و قبول قول غیر سدید علماء نمود چنانچه مذمت عوام آن طایفه کذب لثام به واسطه تقلید علماء تیره سرانجام ایشان فرمود، و اما جهت و حیثیت که متفرّق اند أصلاً تساوی و تشابه میان این دو طایفه نیست. آن مرد گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم برای من واضح و بین گردان که آیا عوام یهود عالم و مّطلع و عارف و واقف بحال علماء دروغگویان ایشان بکذب تمام و باکل برشا و حرام و بتغییر واجبات احکام دین موسی علیه السلام بوسیله شفاعات جمعی از آن علماء و عنایات آن علما یا بعضی رعایا و صناعات و اعمال خود بودند

و میدانستند که علماء ایشان تعصّب بسیار به مسلمانان دارند آن چنان تعصّبی که بوساطت آن آن طایفه را از آدیان ایشان بیرون می بردند و نمیگذاشتند که طایفه یهود قبول دین نبیّ المحمود و اطاعت امر حکم ایزد معبود نمایند زیرا که علماء یهود آن طایفه را خاطر نشان چنان کرده بودند که عداوت با زمره محمّدیّان و تعصّب با مسلمانان از صفات الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۷ مستحسنه اسلام ایشان و سبب اتمام دین یهودان است چه اگر آن طایفه تعصّب بجمعی بکسی نمایند البتّه ازاله حقوق آنکه بر او تعصّب دارند نخواهند نمود و کسی که خاطر نشان یهودان نماید که تعصّب بمسلمان لازم است او را مال که مستحقّ آن نیست اعطا و احسان مینمایند لیکن از اموال غیر ایشان که بسرقت یا بوجه از وجوه غیر شرعیّه بدست آن گمراهان آید و ظلم در حقّ مسلمانان از واسطه دروغ علماء که در باب تعصّب و عبادت با اهل اسلام از شروط و لوازم دین یهودان خاطر نشان کردند روا دارند. و نیز یهودان را شناسا گردانیدند که بر شما لازم است که در اکثر محرّمات مفارق و مخالف اهل اسلام باشید و آن طایفه را بمعارف قلوب از اسلام مسلوب ایشان چنان خاطر نشان کردند که اگر یکی از یهود عاقبت نامحمود فعل و عمل که مسلمان بحیّز بروز و ظهور میرسانند از او مثل آن بر منصّه ظهور ظاهر و عیان گردد آن یهود در دین موسی علیه سلام الملک الودود فاسق و ناستود است و او را تصدیق بخدای تعالی و بوسایط میان خلق و میان خدای خالق از انبیاء جایز و روا نیست از این جهت یهودان مذمومند چه ایشان عالم و عارف بودند بر آنکه آن جماعت را تقلید قول علما و قبول خبر آنچه این طایفه علماء از تورات موسی علیه التّحیّه و الثّناء و تصدیق او در حکایت و عمل بآنچه او به ایشان رساند از کسی که یهودان او را ندیده باشند جایز و رخصت نیست و بر یهود قاطبه واجب و لازم و فرض متحمّم است که همگی و تمامی ایشان نظر و فکر و تدبّر و تفکّر در امر حضرت رسول سید البشر علیه صلوات الملک الأكبر نمایند زیرا که دلایل نبوّت آن صاحب سعادت اوضح از خفا و آشهر از آنست که غیر ظاهر و مخفی ماند پس عوام یهود را تقلید از علماء ایشان اصلا جایز و روا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۸ نباشد. همچنین عوام امت ما را گاهی که عالم و عارف و شاهد و واقف بفسق علماء ایشان که ظاهر بوده باشند و شدّت عصبیّت او را دانند و تکالّف فقهاء خود را بر حطام بینظام و حرام تیره سرانجام آن دانند که اگر کسی بر او تعصّب نماید او را هلاک گرداند پس هر که از عوام ما تقلید این فقها کند آن کس مثل همان یهودان مقلّدین اند که بواسطه فسق فقهاء ایشان مذمومند در تقلید مثل و در قبول قول غیر صواب و سدید. و اما آن کسی از فقهاء امت ما که نگهبان نفس خود از آرز و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و تقدّس و مخالف آرز و هوا و مطیع امر حضرت مولی خود بود عوام ما را تقلید از او جایز و روا است و بعض فقهاء ما متّصف باین صفتند نه جمیع، پس هر که از فقهاء ما مرتکب قبايح و فواحش گردند. چنانچه فسقه فقهاء عامّه نیز مرتکب اعمال فضايح و قبايح شدند باید که قبول قول امثال این فقهاء ننمایند و آنچه از حدیث و کرامت ما گویند استماع میفرمایند زیرا که آنچه از ما اهل البيت عليهم السلام شنیدند و متحمّل آن گشتند آن را مختلط بکلام دیگر گردانیدند بواسطه آنکه فسقه از ما متحمّل چیز میگردند و بجهل خود همه آن را تحریف و مبدّل میگردانند و این جماعت بجهت قلّت معرفت خود اکثر اشیاء را بر غیر موضع آن مقرر میدارند. و جمعی از این فسقه شنیعه از روی تعمّد و دانستگی کذب بر ما بندند و دروغ بیفروغ که ناپسند اهل خردمند است بر ما پسندند و بواسطه جزّ عرض دنیا و تحصیل حطام بی انتظام آن از آنچه او را متألّم بأنواع ألم و متواصل بنار مخلص جهنّم گرداند سعی تمام و اهتمام لا کلام نمایند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۴۹ و بعضی از این قوم ناصبیانند که قادر بر قدح ما اهل بیت رسول آخر الزّمان نشدند لیکن تعلیم بعض علوم صحیحه ما میگیرند و متوجّه بعض شیعه ما میگردند و آنچه از ما استماع نمودند چیزی از مصنّفات و مخترعات خود بر آن افزایند یا از آن چیزی کم کرده نقل نمایند و چون بنزد دشمنان ما از اهل نصّاب رسند تشنّیع ما کنند و آنچه از ما شنیدند اضافه بر آن بلکه اضعاف مضاعفه از دروغهای بیفروغها که اصلا ما را اطلاع بر آنها و بری و بیزار از آنهایم بیان فرمایند و جمعی از شیعیان ما که امر و حکم ما را مطیع و مستسلم و منقاد و مسلمند گویند که این از علوم ائمّه دین شما و اوصیای شرع سید المرسلین علیهم صلوات الله ربّ الأرض و السمّاست و شیعه ما را از آن عقیدت برگردانند و آن فسقه خود گمراهند و شیعیان ما را گمراه گردانند و

این طایفه بر ضعفاء شیعه ما در ضرر و آزار رسانیدن زیاده از لشکر یزید بن معاویه بر حضرت حسین ابن علی علیه السلام و أصحاب آن حضرت علیه سلام الملك الغفارند زیرا که فسّاق سلب ارواح و أعمال از شیعیان اولیای ایزد متعال مینمایند و علماء نواصب دشمنان اولیای حضرت کریم واهبند خود را متشبه به اولیای ما مینمایند و میگویند که ما موالی شما و موالی اولیای شما و معاندان اعدای شمائیم و چون کذب لثام چنین گویند شک و شبه در خاطر ضعفای شیعه ما خطور کند که احتمال ایشان در آن دعوی صادق باشند و قبول قول آن طایفه وخیم العاقبه نمایند و البته این شیعیان را گمراه ساخته منع ایشان از قصد حق مصیب و از ثواب و دخول جنت مأیوس و بی نصیب گردانند. لا جرم آنکه خدای تعالی را داند بر او ظاهر است که عوام این جماعت شیعه را اراده نیست مگر صیانت دین و تعظیم ولی او بواسطه ثواب روز الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۰ واپسین باید که او را در دست آن متلبس کافر نگذارد و از دست آن ناصبی اتر برون آرد و چون مؤمن است باید که او را بر طریق صلاح و ثواب نگاه دارد. بعد از آن حضرت مهیمن میان آن را از رفق بقبول و او را بمأمول موصول گرداند و خیر دنیا و آخرت برای او جمع و الفت نماید و آنکه سبب ضلّت، و گمراهی و وسیله ذلّت و روسیاهی او گردید حضرت ربّ العزت برای آن کس، جمع لعن دنیا و عذاب آخرت فرماید. پس آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: رسول خدای عالم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که: زبونترین علماء امت ما آن طایفه‌اند که مردمان را از ما گمراه کنند و قطع طریق مردم از طرف ما نمایند و اصداد ما را بأسماء ما و ائداد ما را ملقب به ألقاب ما فرمایند پس ایشان را گمراه سازند. آن جماعت بلعن سزاوار و بعذاب گرفتارند مع هذا لعن ما مینمایند و حال آنکه ما بکرامات خدای تعالی معمور و بصلوات ربّ العالمین و طلب مغفرت ملائکه مقرّبین سزاوار و احقّ و احری و الیقیم و از صلوات و تحیت این جماعت بر ما مستغنی و غیر محتاجیم. بعد از آن آن حضرت علیه السلام فرمود که: شخصی بأمیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: یا ولیّ الله خیر خلق الله بعد از ائمه الهدی و مفاتیح الفلاح و مصابیح الدجی علیهم سلام الله تعالی چه کسانیست؟ آن ولیّ ایزد اکبر فرمود علماوند هر گاه بر صلاح و رستگاری و بر فلاح و اطاعت ایزد باری باشند. شخصی دیگر از آن امام الجنّ و البشر استعلام و استفهام نمود که شرّ از خلق خدای بیچون بعد از ابلیس و فرعون و نمرود ملعون و جمعی که متّسمین الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۱ بأسماء ایشان و متلقّب بألقاب آن خلقان و آخذ مکان و متأخر به اماکن آن رؤسای اهل عصیان باشند کدام صفت از اصناف خلقان در روز حساب و میزان خواهند بود؟ آن سرور علیه صلوات الملك الأكبر فرمود که علماوند هر گاه بر صنعت - فساد و الحاد باشند و اظهار اباطیل و کتمان حقّ و برهان و دلیل نمایند زیرا که در حقّ این طایفه مضلّ حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا الْآيَةُ

[ذکر بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع بر مردی در امر هاروت و ماروت]

[ذکر بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع بر مردی در امر هاروت و ماروت] و نیز بهمین اسناد مقدّم مذکور از ابی یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابی الحسن علی بن محمد بن سیار مرویست که ما از حضرت امام البرایا حسن بن العسکری علیه سلام الله تعالی پرسیدیم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم جمعی از مردم هستند که زعم ایشان چنانست که هاروت و ماروت دو فرشته مقرب حضرت ایزد واهبانند که چون ملائکه ربّ العزت ملاحظه معصیت بنی آدم نمودند زبان طعن بر آدمیان گشودند و گفتند که ما اصناف ملائکه پیوسته در ذکر تسبیح و تقدیس ذات مقدّس ایزد تعالی و تقدّس اشتغال داریم و این طایفه بنی آدم همیشه و دایم مشغول بأفعال نامالیم بلکه پیوسته بأعمال که وسیله لومۀ لائم است مرتکب آن میگردند. چون ملائکه متکلم باین کلام گشتند ندا بایشان رسید که چون بنی آدم مخلوق بنفس شهوانی جسمانی شدند مرتکب بعضی أفعال ناپسند میگردند و شما را این نفس از مزید ألطاف حضرت حقّ سبحانه تعالی و تقدّس نیست. فلهذا از آن بلیّه محفوظ و مصون و در پناه عصمت حضرت بیچونید و اگر خواهید که حقیقت این امر بر شما بین و ظاهر گردد باید که دو سه نفر از ملائکه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۲

کرام عظام ایزد علّام که تمامی شما اجتماع بر خوبی آنها نمائید اختیار فرمائید تا بزمین بخلافت و حکومت و عدالت و نصفت بنی آدم بعد از تبدیل صورت ملکی بصفت انسانی رفته بحکم ایزد کبیر بر آن امر خطیر قیام و اقدام نمائید تا حقیقت حال بر شما بی قیل و قال بین و آشکار در جمیع احوال گردد. ملائکه بعد از استماع کلام منادی اتفاق بهاروت و ماروت و ملک دیگر که در میان اصناف ملایک ایزد قادر در تقوی و صلاح و عبادت فائق الاصباح از سایر ملک خدای تعالی و تبارک ممتاز و مشتهر بودند اختیار فرمودند. چون آن سه نفر بعد از تبدیل بصورت بشر بزمین آمده بحکومت بنی آدم متمکن و مستقر گردیدند یکی از آن سه نفر که بحذاقت عقل و تمیز از آن دو نفر دیگر ممتاز بود فکر در مآل احوال خود نمود. بعد از توبه و انابت بحضرت ربّ العزت و قبول توبه مراجعت به معبد اصلی و مکان اولی خود معاودت فرمود. اما هاروت و ماروت در زمین بحکومت بنی آدم مشغول بودند تا آنکه عورتی زهره نامی که بمرافعه و مخاصمه با جمع بنزد ایشان رفتند چون زن در حسن و جمال بدیع المثال بود هر دو عاشق و مفتون آن عورت شدند و هر یک ایشان به پنهانی بر دیگر اظهار تعشق نمودند ایشان را در وقت خاص بمواصلت خود موعود گردانید قضا را هر دو چون در همان یکوقت و زمان موعود بودند در یک زمان در نزد ایشان آن عورت حاضر شدند آن زن موصلت کام خود را موقوف بانصرام و ارتکاب بعضی از شرایط بی سرانجام گردانید مثل شرب خمر و قتل نفس محرمه و تعلیم اسم اعظم چون ایشان قبول شرایط بالتمام نمودند و در انجام و انصرام آن سعی و اهتمام فرمودند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۳ بعد از آنکه اراده زنا بآن زن نمودند آن عورت ایشان را مست گردانید و اسم اعظم را خوانده صعود و عروج باسما نموده چون ایشان به هوش آمدند زهره را ندیدند و خود را مفتضح و رسوا دیدند استغاثه و رجعت بحضرة ربّ العزة نمودند. در آن حال منادی ایزد متعال بایشان رسید که ما شما را مختار میان اختیار عذاب دنیا و آخرت گردانیدیم آن دو ملک گفتند اختیار عذاب دنیا بر عذاب آخرت که آن را حدّ و نهایت نیست نمودیم. حضرت ایزد عادل هر دو را بچاه بابل گرفتار گردانید و حرارت بر ایشان مستولی فرمود و هر لحظه آب از قعر چاه میل علوّ مینماید چون آب نزدیک به لب و دهان آن دو فرشته میرسد بحکم بیچون آب باز میل بسفل میکند و ایشان تشنه و حیران میمانند و میگویند که مردم تعلیم سحر از آن دو فرشته معظم میگیرند و خدای تعالی مسخ آن عورت بصورت این کوب مشتهر به زهره گردانید. و چون آن امام الانام این کلام استماع نمود فرمود: معاذ الله، از این اعتقاد فاسد و قول باطل نامساعد زیرا که ملائکه مهیمن علّام معصوم و محفوظ از کفر و قبایح بلکه از جمیع آثام و فضایح بالطف حضرت خالق العدل و الانصاف چنانچه این آیه وافی هدایت: لا یُعْصِیُونَ اللَّهَ مَا أَمَرُهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ. و نیز حضرت ربّ العزیز میفرمایند: وَلَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ. یعنی: ملائکه حضرت احدیت لا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا یَسْتَحْسِرُونَ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۴ یَسْبُحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ. و ایضا قادر بیچون در حق ملائکه خود میفرماید که: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا یَسْیْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه یَعْمَلُونَ تا آخر آیه قوله تعالی مشفقون. و حضرت ربّ العالمین نه این ملائکه مقربین را خلفای خود در روی زمین گردانید و ملائکه واجب تعالی در دنیا مثل انبیاء و ائمه الهدی علیهم التحیه و الثناء میباشند آیا انبیاء و ائمه الهداء مرتکب قتل نفس محرمه و زنا میگردند. آن مرد فرمود: که لا- و الله. بعد از آن آن ولی واهب منان فرمود که آیا تو میدانی که حضرت ارحم الراحمین هرگز زمین را خالی از نبی و ولی از بشر نگردانید نه خدای تعالی میگوید که: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرْی. یعنی: ما پیش از تو ای نبی الوری رجال از انبیاء که وحی با ایشان فرستاد از اهل قری مکه معظمه و غیرها بودند خبر داد که هرگز ملائکه را برای امامت مخلوقین و حکومت ثقلین نفرستاد بلکه ملائکه را برسات بنزد انبیاء خالق البریه مرسل میگردانید. چون کلام امام علیه السلام باین مقام رسید آن دو مرد سایل سؤال کردند که یا امام البرایا پس بنا بر این ابلیس لعین نیز ملک حضرت اکرم الاکرمین نباشد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: ابلیس از طایفه جنّ بود نه از جمع دیگر آیا شما نشنیدید که حضرت قادر بیچون میفرماید که: وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ. ایزد تبارک و تعالی خبر داد که ابلیس از طایفه جنّ بود نه از ملک، و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۵ جنّ آن جماعتند که حضرت حی قیوم در حقّ

ایشان میفرماید که: وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. حکایت حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام روایت کند از پدر بزرگوار و آن حضرت از جدّ عالیمقدار خود أبو الحسن الرضا علیه السلام و آن امام از پدر خود موسی الکاظم علیه السلام و آن حضرت از آبای عظام کرام علیه السلام و ایشان از حضرت سید الأوصیاء امیر المؤمنین علیه السلام و آن سرور از حضرت پیغمبر سید البشر علیه صلوات الملك الأكبر که آن حضرت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود که: حضرت آفریدگار ما معاشر انبیا را و معاشر آل محمد و معاشر اخیار ملائکه مقربین را اختیار نمود برای هدایت امت هر وقت و چون قادر بیچون عالم بود بر آنکه این اصناف اخیار و طوایف ابرار شغل و کاری که موجب خروج ایشان از ولایت و اطاعت ربّ العزت باشد ننمایند و از طریق عصمت منقطع نمیگردند و منضمّ بجمع که مستحقّ عذاب و عقوبت و سزاوار ایداء و نعمت باشد نمی شوند فلهمذا این طایفه را اختیار نموده برگزید.

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع در قبول ملائکه ولایت امیر المؤمنین را]

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع در قبول ملائکه ولایت امیر المؤمنین را] ابی یعقوب یوسف بن محمد و ابی الحسن علی بن محمد بن سيار این دو راوی گویند که: ما هر دو معروض رأی أنور فیض گستر آن ولی و اهب اکبر ابی محمد الحسن العسکری علیه سلام الله تعالی گردانیدیم که: در نزد ما چنین روایت است: که چون حضرت نبی الرحمة علی بن ابی طالب علیه السلام و التّحیه را بر امامت و ولایت امت منصوص و معین گردانید حضرت الله تعالی و تقدّس ولایت آن حضرت را بر گروه گروه ملائکه عرض نمود هر که قبول ولایت آن امام الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۶ صاحب سعادت فرمود. قادر معبود آن کس را معزّز و ممتاز نمود و هر که ابا از قبول ولایت نمود آنها را واجب تعالی مسخ گردانید بصفت ضفادع آیا چنین است یا نه؟ ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام فرمود که معاذ الله از این جماعت دروغ گویان که بر ما چیزهای غیر واقع نسبت میدهند ملائکه عزّ و جلّ ایشان رسل خدای لم یزل اند چنانچه سایر انبیاء خدای تعالی بخلق مبعوث اند. آیا از انبیاء کفر بخدای تعالی میسر و ممکن است یا نه؟ گفتیم: نه آن حضرت (ع) فرمود که: ملائکه عظام کرام ایزد علّام نیز بهمین نهج و انجامند.

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری در امر تقیه در دین]

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری در امر تقیه در دین] و باسناد مقدّم متکرّر از ابی یعقوب و ابی الحسن مرویست که ما هر دو بنزد حضرت حسن بن علی ابی القائم صلوات الله علیهم حاضر شدیم در آن اثناء بعض از اصحاب آن سرور بخدمت او حاضر شدند و گفتند که: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آلّه و سلّم مردی از برادران ما شیعه به نزد ما آمد و میگوید که: مرا جهال عامّه امتحان بمذهب و تفتیش آن در امامت ائمه البریه می نمایند و مرا قسم میدهند که تو شیعه نباشی من در آن امر متحیرم که چه کنم و چگونه از دست آن مستخلص گردم. من گفتم: او را که آن طایفه بتو چه میگویند؟ گفت: میگویند که بگوئی فلان بعد از رسول آخر الزّمان امام خلقان و پیشوای تمامی امتان است و مرا لا بدّ و ناچار است که در جواب آنها گویم که نعم و اگر تصدیق بنعم ننمایم مرا چندان زنند که از جان بفرسایم و چون گویم نعم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۷ آن جماعت گویند که: بگو و الله من گفتم: نعم و الله اراده نعم از انعام شتر و گاو و گوسفند نمودم. من باو گفتم: که هر گاه آن طایفه گویند که بگوی و الله، تو بگوی ولی یعنی مراست که اختیار امر چنین و چنین کنم زیرا که نواصب را تمیزی چندان نیست و هر گاه که چنین گوئی از ضرر و ایداء سالم مانی و بدست آن طایفه گرفتار نمایی. یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آلّه و سلّم آن مرد گفت: که اگر نواصب گویند که هاء الله را محقّق و مبین گردان و بگوی و الله در آن حال مرا چه باید کرد؟ گفتم: بگوئی و الله و ها را مرفوع گردان زیرا که چون ها را مکسور نگردانی آن قسم نیست باید که خاطر خود جمع گردانی. آن مرد رفت و بعد از مدّتی که رجعت بنزد ما

نمود گفت: که مرا کَرّه بعد اخری با آن جماعت گفتگوی بسیار واقع شد و من بهمان نهج از تو تعلیم گرفته بودم، معمول گردانیدم، از من قبول کردند و اعزاز و احترام من بسیار فرمودند. حضرت حسن العسکری علیه السلام فرمود که: تو داخل در سلسله جماعتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان فرمود که: الدّالّ علی الخیر کفاعله. و صاحبی که تقیه کرده است خدای تعالی بعدد هر شیعه از موالیان و محبّان ما که تقیه کردند و بعدد شیعه که ترک تقیه نمودند یکحسبه در دیوان عمل آن بنده عزّ و جلّ مکتوب و مسجّل گرداند که اَدنی حسنه قطع گناه صد ساله کند و ترا نیز بواسطه ارشاد و هدایت او باین عمل حضرت عزّ و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۸ جلّ مثل این ثواب احسان و عنایت کند.

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع در تواضع و نقل قصه مهمان امیر المؤمنین]

[بیان احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری ع در تواضع و نقل قصه مهمان امیر المؤمنین] و باسناد مکرّر از آن امام الجنّ و البشر الحسن العسکری علیه سلام- الله الأكبر مروی و منقول است که آن سرور فرمود که: أعرف و أعلم مردم بحقوق برادران مؤمن در این دار دنیا کسی است که قضاء حوائج ایشان کند و در آن باب سعی و اهتمام بجای آورد آن کس در نزد خدای تعالی و تقدّس أعظم شأن و أرفع مکان خواهد بود و کسی که در دنیا برای برادر مؤمن تواضع کند آن مؤمن متواضع یقین در نزد حضرت ربّ العالمین از صدق یقین و از شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خواهد بود حقّا. پس آنگاه آن ولّی الله فرمود که: روزی در مجلس عالی و محفل متعالی آن کعبه آمال و امانی یعنی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دو برادر مؤمن آن حضرت (ع) که پدر و پسر بودند حاضر گشتند در ساعت آن امام الاّمّه بواسطه تواضع آن دو مؤمن برخاست و اکرام و احترام تمام ایشان نمود و بر مسند جلوس خود اجلاس فرمود و خود بسعدت و اقبال در پیش روی آن دو مؤمن نشست و با ایشان از روی اشفاق و مهربانی سخن در پیوست بعد از آن امر باحضار طعام بجهت آن مؤمنان نیکو سرانجام نمود چون قنبر طعام حاضر گردانید آن حضرت علیه السلام با ایشان طعام تناول فرمود و چون از اکل طعام فارغ شدند قنبر طشت و ابریق چوبین و مندیل لطیف آورده تا آب بدست آن مرد ریزد در آن دم آن امام الامم از جای برجست و ابریق از دست قنبر گرفت و خواست که آب بر دست آن مؤمن خاصّ آن ولایتآب ریزد آن مرد بر خاک غلطید و گفت: یا امیر المؤمنین (ع) فدای تو گردم من راضی نیستم که خدای مجید أحد ترا ببند که خود بسعدت آب بر دست من ریزی که زیرا که من محبّ و مرید شما ای الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۵۹ ولّی حمیدم. حضرت ولّی معبود فرمود که: راست بنشین و دست خود بشوی و در باب منع من حرف و سخن ای مؤمن حضرت مهیمن مگوی زیرا که من دوست دارم که حضرت ربّ العزّت ترا و برادرت را که متمیز از تو نیست که دعوی تفضیل و زیادت بر تو ندارد ببند که در تغسیل ید تو میل تحصیل رضای او تبارک و تعالی دارد و از انجام و انصرام این کار در خدمت حضرت آفریدگار در جنت مترجّی و مترقّب ثواب بسیار در روز حساب و شمار است که آن عبارت از ثواب عدد در برابر اهل دنیا است أضعافا مضاعفه و بهمین حساب در ممالک جنت حضرت ایزد تعالی و تبارک مترصد ثواب عدد ده برابر اهل جنت است أضعافا مضاعفه. چون آن ولّی ملک العلّام کلام خیر انجام صدق التیام باین محلّ و مقام رسانید آن مؤمن برخاست و بنشست در آن حال امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا مؤمن و من ترا قسم میدهم بجلالت و عظمت قدر من که تو آن را شناختی، و قبول نمودی و بتواضع که من حسبه الله تعالی برای تو کردم تا آنکه تو مجازات از آن یافتی تا آنکه نزدیک من آئی و چنانچه اگر قنبر آب بدست تو میریخت و تو به اطمینان خاطر دست خود را مغسول گردانی زیرا که ایزد سبحانی ترا مشرف گردانید از آنکه من در این باب خدمت تو کنم. آن مرد حسب الأمر امیر المؤمنین حیدر آنچه آن سرور حکم بر او فرمود بجان و دل اطاعت نمود بعد از آن دست پیش داشت و آن حضرت آب بدست او ریخت تا آنکه غسل آیدی خود نمود و از آن اشفاق و احسان سر فخر و مباهات از سایر انبیای روزگار بر آسمان سود. مصرع: زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق. پس آنگاه آن ولّی الله ابریق بدست محمد بن الحنفیه داد و فرمود که یا الاحتجاج،

ج ۴، ص: ۲۶۰ بنی اگر این پسر او بتهائی بغیر رفاقت پدرش بخدمت من حاضر می شد من آب بدست او میریختم لیکن حضرت ملک تعالی از مساوات سلوک عزّت و احترام اُنام میان این و آن هر گاه در یک مقام مجتمع گردند ابا و انکار تمام دارد، اما چون من آب بدست پدرش ریختم باید که تو آب بدست پسرش ریزی. محمّد بن الحنفیه حسب الأمر آن امام البریه آب بدست پسر آن مرد مؤمن ریخت تا تطهیر و غسل دست خود نمود. بعد از آن آن امام الانس و الجانّ الحسن بن علیّ العسکری علیهما سلام الملک السّبحان فرمود که: ای معشر مردمان شرف و عزّت مؤمنان در نزد حضرت واهب بلا امتنان ما فوق الحدّ و الحصر و البیان است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۱

ذکر بیان احتجاج قایم منتظر صاحب اللّواء و التّاج محمّد ابن الحسن المهدی المستضیّء منه الشّمس و السّراج صلوات الله علیه و علی آباءه الطّاهرين بر اصناف مسلمین در علم دین

اشاره

ذکر بیان احتجاج قایم منتظر صاحب اللّواء و التّاج محمّد ابن الحسن المهدی المستضیّء منه الشّمس و السّراج صلوات الله علیه و علی آباءه الطّاهرين بر اصناف مسلمین در علم دین از سعد بن عبد الله القمّی الأشعری منقول و مرویست که گفت من به بلیّه منازعه و مباحثه سخت ترین نواصب گرفتار گشتم چنانچه یک روزی مناظره میان من و او بجائی رسید که گفت: من امیدوارم که حضرت قادر عالم تو و أصحاب بلکه شما معاشر روافض را مقطوع الحیات و منخرط در سلک اموات گرداند که شما قصد مهاجرین و أنصار سیّد الأبرار بطعن و لعن برایشان بواسطه عدم علم و وقار خود مینمائید و منکر حبّ سیّد البشر نسبت بهر یک از أصحاب مهاجر و أنصار آن سرور می شوید و أصلاً متبّه و متّعظ بأحادیث که در حقّ آن اعیان واقعست نمیشوید نه صدیق در علم و شرف بالاتر از جمیع صحابه سیّد الأنام بواسطه سبقت او در اسلام بود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۲ آیا نمیدانند که حضرت نبیّ المختار در هنگام توجّه بغار چون برای آن بهترین مهاجر و أنصار میرسید با آنکه هیچ احدی را در آن شب مصاحب و یار نگردانید او را صاحب و یار غار خود گردانید بواسطه آنکه چنانچه برای نفس خود میترسید بجهت او نیز میترسید. و دیگر آنکه میدانست که او بعد از حضرت نبیّ الرّحمه خلیفه امت او خواهد بود بواسطه همان اراده حفظ و صیانت نفس او نمود چنانچه همین محافظت نفس اقدس خود فرمود تا بعد از آن حضرت اختلال در دین ایزد لا- یزال پیدا نگردد علی علیه السّلام را بجهت همان در فراش خود گذاشت که میدانست که اگر علی علیه السّلام مقتول گردد دین نبیّ الأکرم از انتظام نخواهد افتاد و چون رسول بیچون صلّی الله علیه و آله و سلّم یقین میدانست که بوجود أبو بکر دین او منتظم خواهد بود. و نیز هیچ احدی از صحابه قایم مقام او نخواهد بود فلذا او را همراه برد و علی را بواسطه همان گذاشت که از قتل علی علیه السّلام هیچ گونه ترس و خوف بواسطه دین نداشت. سعد بن عبد الله القمّی گوید که: من جواب بسیار بدین کلام بیهنجار برای آن خاکسار بیان و اظهار کردم ساکت و مجاب نگردید و گفت ای گروه روافض شما میگوئید که اسلام خلیفه اوّلی بعد از اسلام علیّ علیه السّلام بود مرا خبر دهید که آیا اسلام ایشان بطوع و رغبت بود یا اسلام ایشان از روی کره و اجبار بحیّز اصدار رسید من در آن اثر از جواب او احتراز نمودم و با نفس خود گفتم: که اگر جواب او گویم که اسلام هر دو از روی کره و اجبار بود خواهند گفت که در آن وقت أصلاً اسلام را قوّت چندان نبود که بقهر اکراه اسلام آرند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۳ پس من رجوع از آن خصم بر انقطاع کردم و جواب او نگفتم چون حال خود بدان منوال دیدم کاغذ طومار درست کردم و یک چهل و چند مسأله از مسائل غامضه که جواب آن را نمیدانستم در آنجا مکتوب گردانیدم و با خود گفتم که این مسایل را بالتّمام بخدمت مصاحب مولای من یعنی ابی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه السّلام که او أحمد بن اسحاق بود میبرم تا جواب بر وفق صواب از او بشنوم چون بدر خانه آن مؤمن یگانه رفتم و طلب او کردم او متوجّه بخدمت امام الهدی که در سرّ من رأی بود گردید من چون این سخن شنیدم بر اثر او روان گشتم و در راه بادراک ملاقات او

مستسعد گردیدم و احوال خود را بالتّمام عرض کردم. آن مؤمن ایزد مهیم گفت: با من بسرّ من رأی بخدمت امام البرایا اَبی محمّد الحسن العسکری علیه سلام الله تعالی حاضر شو ما حقایق این مسایل از آن امام العادل سؤال نمائیم من نیز برفاقت آن مؤمن عزیز روانه سرّ من رأی گشتم و چون بدر خانه آن ولیّ بیچون رسیدیم اذن دخول به خدمت آن بضعه رسول طلبیدم ما و آن مؤمن را اذن دادند. امّا چون داخل دولت سرای آن خیر خلق الله تعالی شدیم آن حضرت با فرزند ارجمند خود اَبو القاسم محمّد بن الحسن العسکری علیه السّلام نشسته بودند و با اُحمد بن اسحق انبان بود که آن را بکسای طبری پوشانیده بود و در آنجا یک صد و شصت کیسه از زر طلا بود و کاغذی که صاحبان مال نام خود، و کمیّت مبلغ که در آن کیسه هر کسی گذاشته بودند مکتوب بود هر کسی مهر خود بر کیسه خویشتن نهاده بودند. چون ما داخل مجلس آن ولیّ ایزد تعالی که رشک جنّت المأوی بود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۴ شدیم و چشم ما بر جمال جهان آرای آن امام البرایا افتاد روی او را مانند ماه شب چهاردهم دیدیم و بر ران آن امام الانس و الجانّ پسری مثل منظری خورشید بنظر ما در آمد که از نور جمال بدیع المثل او عالم روشن و از اُزهار کثیر الأنوارش این جهان گلشن گشته بود و بر فرق مبارک آن خلاصه اوصیای رسول ایزد تعالی و تبارک دو گیسوی تافته بود که طعن برشک ختن میزد و در نزد آن امام البریه اُناز از طلائی اُحمر که تجلّی و ترصیع از نگینهای جواهر ثمینه و درّ و گوهر کرده بودند و یکی از رؤسای بصره آن را برسم هدیه بخدمت آن خلاصه البریه ارسال گردانیده حاضر بود. و در دست آن امام الأعلم قلم بود که بآن چیزی بر کاغذی قلمی مینمود و هر گاه که آن ولیّ الله اراده کتابت میکرد آن پسر دست مبارک او را میگریفتی و از کتابت بازداشتی. در آن حال آن برگزیده واهب لا- یزال آن رمیان را می انداختی و اشاره به آن پسر کردی که بزود بیار. چون آن غلام دست از آن ولیّ ملک العلام برداشتی باز آن حضرت مشغول بکتابت گشتی و آنچه خواستی نوشتی. بعد از آن اُحمد بن اسحق فتح کساء نمود و انبان را در پیش آن هادی هر بد و نیکو وضع فرمود. در آن عصر حضرت الهادی علیه سلام الملک الا- کبر نظر فیض گستر به آن پسر نمود و فرمود که: ای پسر مهر از هدایا و تحف شیعه و موالی تو که آنها را بشما متحف گردانیدند بردار و آنها را بنظر در آر. آن پسر گفت: یا مولای آیا جایز و درخورست که ایادی طاهره ممتدّ به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۵ هدایای نجسه اموال رجسه گردد؟ در آن دم آن امام المنتظر القائم علیه السّلام روی بأحمد بن اسحاق وکیل قم آورده گفت: یا بن اسحق آنچه در جواب داری باید که بیرون آری تا آنکه حلال آن متمیز از حرام بحکم ایزد علّام و دین سیّد الأنام گردد. ابن اسحق بموجب حکم آن ولیّ ایزد خلّاق صرّه از آن جراب بیرون آورد و در نزد آن حضرت گذاشت. آن پسر یعنی قایم منتظر فرمود که: یا ابن اسحق این کیسه از فلان ابن فلان از محلّه فلان قم است و در این کیسه دویست و شصت دینار است از آن جمله چهل و پنج دینار در این کیسه از قیمت خانه کوچکی است که از میراث پدر باین کسی که این مبلغ را ارسال داشت رسیده آن را فروخته و ثمن را به مصحوب تو یا بن اسحق فرستاد. و از آن جمله از قیمت هفت ثوب که بچهارده دینار ابتیاع شده در آن کیسه است و از اجرت حوانیت سه دینار نیز در آنجا است. در آن وقت مولای ما حسن العسکری علیه السّلام فرمود که: ای پسر من راست گفتی این مرد را بر حرام آنچه درین کیسه است دلاّلت و ارشاد نمائی پس غلام یعنی امام القائم المنتظر علیه السّلام فرمود که: در این کیسه دو هزار دینار است بسکّه که تاریخ آن در سنه فلان است و نصف نقش آن سکه و مهر بر طرف شده و در آنجا سه قطعه از قراضه زر است که وزن آن یک دانگ و نیم است آنچه در این صرّه حرامست همین است. و وجه حرمت آنست که صاحب صرّه در شهر کذا و سنه کذا در پیش نساج الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۶ بافنده که از جمله جیران او بود یکمن و ربع ریسمان داشت مدّتی آن ریسمان در نزد آن مرد بود تا آنکه دزد آن عزل را دزدید نساج بنزد صاحب ریسمان رفته حقیقت حال باو عرض نمود مالک تصدیق او ننموده او را غرامت بغزل که باریکتر از آن بود بمن و نصف فرمود. بعد از آن همان نساج را امر بنسج ثوب از آن غزل نمود و این دینار و سه قطعه قراضه از ثمن این ثوب منسوج از آن غزل است. پس از آن حلّ عقد و مهر از آن کیسه نمود چنانچه آن خلاصه اولاد سیّد البشر از حقیقت آن خبردار بود آن دینار و سه قطعه قراضه زر از آن کیسه بدر آمد. بعد از آن ابن اسحق صرّه

دیگر از تحت آن کساء طبری بدر آورد همان پسر فرمود که: این صره از فلاّن بن فلاّن از محلّه فلانیه قم است و عین در کیسه پنجاه دینار است لیکن ما را بحکم ایزد مهیمن بی نیاز جایز و باساز نیست که دست بر آن دراز نمائیم. آن مرد گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را بوجه عدم جواز سرفراز و ممتاز ساز. آن ولی قادر کارساز فرمود وجه آنست که این دنانیر از قیمت گندمست که مالک این بشرکت و انبازی شخص زراعت کرده چون شریک ضعیف و او قوی بود أخذ حصّه و نصیب خود از کیل کامل نمود و اعطای نصیب شریک از کیل ناقص بخلاف عدل فرمود. در آن حال مولای ما الحسن بن علی العسکری علیه السلام الله تعالی فرمود: صدقت یا بنی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۷ ای پسرک من راست گفتی. آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا بن اسحاق این کیسه ها را بار کن و ببر و بأصحاب و ملاک اینها رسان و اگر شما را کوفت پیدا شود البتّه وصیت به تبلیغ این اموال بصاحبان مال نمائی که ما را حاجت باین اموال نیست. بعد از آن، آن سرور فرمود که: جامه آن عجز را بنزد من آر. أحمد بن اسحاق گفت: که آن جامه را در مکان مأمون گذاشته بودم و تا حال طلب و اظهار آن خاتم الأوصیاء نبی المختار أصلاً آن را بخاطر نداشتم که در کجا گذاشتم. چون أحمد بن اسحاق رفت تا آنکه آن جامه به خدمت این امام الاّمّه حاضر سازد در آن اثر مولای من أبو محمّد الهادی علیه السّلام بسوی من نظر کرد و فرمود که: یا سعد: ترا چه چیز باین صوب آورد؟ گفتیم: فدای تو گردم مرا أحمد بن اسحاق مشتاق شما مولی گردانید. آن حضرت علیه السّلام فرمود که: آن مسائل که بواسطه سؤال آن باین محال آمدی چه شد؟ گفتیم: سیّدی و مولای، ای سیّد و مولای من مسائل به حال خود هست. در آن حال آن ولی ملک متعال فرمود که: آن را از قرت عین من سؤال کن و ایماء بآن پسر یعنی قایم آل محمّد نمود. فی الفور آن پسندیده ربّ غفور گفت: از هر چه خواهی سؤال کن. گفتیم: ای مولای من و پسر مولای من روایت از حضرت سیّد البریه به ما الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۸ رسید که آن نبی المختار طلاق زوجات طاهرات خود را بدست امیر المؤمنین حیدر کزار مقرر گردانید. چنانچه بعد از وفات آن بزرگوار عایشه در جنگ جمل با لشکر بسیار به حرب حیدر کزار غیر فرّار آمد، آن ولی حضرت آفریدگار قبل از حرب و پیکار با عایشه وقار رسولی بنزد او ارسال داشت و پیغام باین نهج برای دفع فساد که بحرکت او اشتداد یافت داد که: ای عایشه تو اهل اسلام را در مهلکه انداختی بغشّ و عذری که پیدا ساختی و اولاد خود را در موضع هلاک ساکن گردانیدی بجهالت و نادانی و خود چنین امر ناپسند را پسندیدی باید که از این حرکت و فعل شنیع و عمل بی توقیع ممتنع و منزجر گشته توبه و رجعت بحضرت ربّ العزّه نمائی و الّا من ترا طلاق دهم و از سلسله أزواج طاهرات نبی صاحب اللّواء و المعراج اخراج کنم. یا مولی مرا از معنی این طلاق مخبر و مطلع گردان که بچه عنوان و بچه بیان است که آن رسول فیاض ایزد مّنان تفویض حکم آن بآن امام الانس و الجنّ گردانید؟ آن حضرت یعنی قایم آل نبی المختار فرمود که: خدای تعالی و تقدّس شأن نساء نبی المقدّس را معظّم و مکرم و بشرف امّهات المؤمنین مختصّ در این عالم گردانیده بود. روزی خطاب مستطاب بحضرت ولایت مآب نموده که: یا أبا الحسن این شرف برای نسوان باقی و مستدام است مادامی که ایشان بر طاعت ملک العلّام ثابت و بر دوام باشند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۶۹ و اگر عاصی امر اله و منکر تو ای ولی الله گردند یعنی بر تو خروج کرده از خانهای خود بیرون آیند هر آینه هر که باشد او را طلاق داده از سلسله أزواج من اخراج کن. آن حضرت قبول نمود و در وقتی که عایشه باغواي جمعی با لشکر ببصره آمد حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام بعد از اتمام حجّت بر عایشه او را طلاق داده از زوجیت حضرت نبی الرّحمة صلی الله علیه و آله و سلم اخراج و از شرف امّیت المؤمنین اسقاط و استخراج نمود. سعد بن عبد الله گوید که: من در آن حال گفتیم: یا بن رسول الله مرا خبر ده از فاحشه بینه که آن اگر از زن صادر و سانح گردد شوهرش را میرسد که او را در ایّام عدّه از خانه خود اخراج نماید. آن خلاصه و زبده اولاد سیّد البشر الامام القائم المنتظر علیه السلام الملك الأكبر فرمود که: آن فاحشه مساحقه است و سحق عبارت از آنست که دوزن با هم جمع شوند و چون این عمل از زنی صادر گردد بر او رجم لازم آید و آن زنا نیست زیرا که اگر زنا از زنی واقع شود او واجب الرّجم نشود بلکه حدّ شرعی که عبارت از صد تازیانه است بر او لازم گردد. و اگر بعد از اقامت حدّ کسی اراده تزویج آن

عورت نماید احدی را منع او از عقد بواسطه ضرب حدّ نرسد لیکن اگر آن مساحقه کرده باشد رجم بر او واجب گردد و سنگ سار کردن خزی و خواری است و آن کسی را که خدای باری آمر بسنگسار او نمود پس حکم بخزی و خاری او فرمود و بناء علیه هیچ احدی را نزدیکی باو روا نبود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۰ بعد از آن سؤال از آن پسندیده واهب متعال نمودم که قول خدای تبارک و تعالی به پیغمبر خود موسی علیه السلام در هنگام صعود بجبل طور خطاب مستطاب فرمود که: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى. مرا خبر ده که مراد از خلع نعل چه بود بدرستی که فقهاء فریقین و علماء طرفین میگویند که: موسی علیه السلام که نعلین مأمور بخلع آن از حضرت رب العالمین گردید آن پوست میته بود. آن حضرت علیه السلام فرمود که: هر کسی که قایل باین قول گردید آن کس افتری بموسی علیه السلام نمود او بی شبهه و ارباب جاهل از رتبه موسی و نبوت آن رسالتآب خواهد بود زیرا که این امر خالی از دو خطیه نیست: اولی، آنکه آیا صلاه موسی علیه التَّحِيَّةِ و الثَّناء در آن نعلین جایز بود یا نه؟ اگر موسی علیه السلام را صلاه در آن جایز و عیان بود پس موسی (ع) را لبس آن نعلین در آن وادی مقدس نیز جایز باشد زیرا که آن نعلین یقین طاهر و مقدس بود. خطیه ثانی، آنکه اگر نماز موسی علیه السلام در آن جایز نباشد مع هذا موسی ملبس آن باشد لازم آید که موسی علیه السلام حلال از حرام نشناسد و آنچه نماز و بندگی حضرت بی نیاز در آن جایز و با ساز باشد و آنچه نماز در آن رخصت و جایز نباشد نداند و این کفر است. گفتیم: یا بن رسول الله مرا از تفسیر و تأویل این آیه جلالت پایه مخبر و مطلع گردان که از حقایق آن بغایت متحیر و نادانم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۱ حضرت أبو القاسم الحَیَّه بن الحسن علیهما السلام فرمود: که موسی نبی علیه السلام بوادی مقدس آمد مناجات بحضرت مجیب الدَّعوات نمود که یا ربَّ اِنِّی اُخْلِصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ وَ غَسَلْتُ قَلْبِی عَمَّنْ سِوَاكَ. اَمَّا چون آن رسول بیچون را محبت باهل او از حدّ و حصر افزون بود حضرت ملک تعالی فرمود که: اخلع نعلیک یعنی حبّ اهل خود را اگر با ما محبت - داری از خاطر خود بیرون کن و مودّت آنها را از دل خود نزع نمائی چون در محبت ما دعوی اخلاص میکنی که دل بمحبت غیر ما مایل و بما سوای ما مشغول و معطل شدی. من گفتیم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم مرا خبر از تأویل کهیصص ده. و آن حضرت علیه السلام فرمود که: این حروف از اخبار غیبت که حضرت علّام القیوم بنده خود زکریا علیه السلام را بر آن امر غیب مطلع گردانید. بعد از آن آن قصه بر آن حضرت سید الانبیاء محمد المصطفی صلوات الله علیه و آله وانمود کرد و حقیقت این خبر بدین نهج منقول و مشتهر است که چون زکریا علیه السلام اوصاف حمیده و نعوت پسندیده آل عبا از کتب سماویّه دیده و شنیده بود و مطلع باسمای آن اعیان نبود. از حضرت معبود سؤال تعلیم اسماء خمسه نمود ایزد بیزوال و امین وحی جبرئیل علیه سلام الله المتعال را بنزد آن پیغمبر با اقبال ارسال نمود و او را باسمای اولیای حضرت ذو الجلال اعلام فرمود. پس زکریا را در هنگام تذکر اسمای محمد و علی (ع) و فاطمه و حسن (ع) و حزن و غم و کرب و ألم بغایت کم میشدی و از انواع مکروهات منجلی و متسلّی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۲ گشتی. و چون باسم حسین علیه السلام رسیدی مختق میشدی و از کثرت عبرت و دمت عین بسیار بسیار متألّم و حزین گشتی و دل تنگ شدی. روزی آن نبوت پناهی مناجات بحضرت الهی نمود که خدایا چراست که من در وقت تذکر اسمای اربع از انواع غموم و از جمیع هموم تسلّی می یابم و چون متذکر بنام نامی حسین بن علی علیه السلام میشوم چشمم پر آب و سوز دل و اضطراب بسیار بهم میرسد؟ حضرت ملک تعالی آن نبی الله را از قصه حسین و شهادت آن سید الشهداء در کربلا خبر داد. پس فرمود که: کهیصص کاف نام کربلا و هاء اشاره بهلاکت عترت طاهره و یا، یزید که ظالم حسین علیه السلام است و عین عطش حسین و أصحاب و صاد صبر آن ولی ایزد اکبر است. چون زکریا علیه السلام این احوال امام المظلوم علیه السلام از حضرت ملک العلّام استماع نمود تا سه روز سر عجز و نیاز با کمال سوز و گداز بسجده بی نیاز گذاشت و أصلا سر برنداشت و مردم را در این سه روز بنزد خود راه نداد و در گریه و بکاء و حزن و عنا بودی و مرثیه و مناجات بحضرت مجیب الدَّعوات نمود که: الهی اَتَفْجَعْ خیر جمیع خلقک بولده. الهی اَتَنْزِلْ بلوی هنه الرزیه بفنائیه. الهی اَتَلْبَسْ علّیا و فاطمه ثیاب هذه المصیبه. الهی اَتَحِلّ کربه هذه المصیبه بساحتها. و چون آن نبی بیچون از این مناجات بحضرت مجیب الدَّعوات فارغ

الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۳ شدی در باب طلب فرزند میگفتی: الهی ارزقنی ولدا تقرّبه عینی علی الکبر فاذا رزقته فاقتنی بحیه ثم أفجعنی به کما تفجع محمدا حبیبک صلی الله علیه و آله و سلم بولده. نیز دعای آن نبی حضرت مهیمن بههدف اجابت مقترن گردید و ایزد مجید یحیی نبی محصور که ربّ غفور نعت پسندیده او را در قرآن مذکور گرداند که: وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ باو بخشید. بعد از آنکه یحیی نبی محصور بسنّ رشد و تمیز رسید نهایت خوف و وحشت بر آن نبی ربّ العزت رسید و بغایت اندوه ذلت بر و مستولی گردید که أصلاً لحظه بلکه لمحّه نیاسودی و دائم بحزن و ألم قائم و متألّم بودی و چون آن نبی بیچون بدرجه شهادت رسید حضرت زکریّا نبی علیه السّلام به در دو مصیبت او مبتلا گردید. پس آنگاه آن حجّه الله فرمود که: حمل یحیی علیه السّلام مدّت شش ماه بود و حمل حسین علیه السّلام نیز چنین بود. سعد گوید که گفتم: یا مولی خبر ده مرا از علّتی که از سبب آن قوم را اختیار امام برای نفس ایشان جایز و عیان نیست. آن حضرت علیه السّلام فرمود که اختیار قوم بر امام مفسد است یا مصلح؟ گفتم: بمصلح. در آن اثر آن امام جنّ و بشر فرمود که آیا جایز است که عقلاً اختیار قوم بر امام مفسد واقع شود زیرا که هیچ کس آنچه در خاطر غیر او گذرد و از صلاح و فساد و الحاد مطّلع و مخبر نیست. و چون حال هر افراد در حال بدین منوال است پس محتمل است که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۴ اختیار قوم بر یکی از اهل فساد و جهال واقع گردد. گفتم: بلی یا مولی آن ولیّ ایزد تعالی فرمود که همین علّت است که من آن را مؤیّد برهان عقلی گردانیدم تا عقل تو قبول آن کند. گفتم: نعم مثل این برهان بغایت دل‌نشین و خاطر‌نشانست. بعد از آن آن هادی انس و جان گفت: یا سعد مرا خبر ده از رسولان عالیشان که حضرت قادر سبحان برگزید ایشان را از جمیع خلّقان و انزال، و ارسال کتب بدیشان نمود. و مؤیّد آن اعیان بوحی و عصمت ایشان از هر وزر و خطیبت فرمود چه آن رسل اعلام امم و هدایت خلایق بحضرت ایزد عالم‌اند چون قادر بیچون ایشان را بر ثبوت اختیار بهدایت مشحون گردانید. و از جمله انبیاء و رسل واجب تعالی موسی و عیسی علیهما التّحیّه و الثّناء بودند آیا ایشان را بر ثبوت اختیار با وفور عقل و فهم و کمال شعور و علم که هر دو در اختیار مختار بودند میتواند بود که اختیار آن دو بزرگوار بر منافق خاکسار واقع گردد و حال آنکه ایشان هر دو ظنّ ایمان بآن منافق بی‌ایمان داشته باشند. من گفتم: نه پس آن ولیّ ایزد مقدّس فرمود که چون جایز نباشد که این موسی کلیم الله علیه السّلام با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از قادر عالم از وجوه عسکر و از اعیان آن قوم یکسر اختیار هفتاد نفر بمیقات پروردگار داور از آن جماعت که أصلاً شکّ و گمان در ایمان ایشان نداشت و اخلاص آن طایفه را نسبت بحضرت خالق البریّه در حدّ کمال گمان داشت. قضا را بعد از صعود و عروج موسی علیه السّلام با ایشان ظاهر شد که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۵ اختیار موسی بر منافقان واقع شد نه بر مؤمنان. چنانچه ایزد مّنان بیان احوال منافقان در قرآن لازم الاذعان مینماید که: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا الْآیَه ... یا سعد چون ما دیدیم که اختیار آن کسی که واجب تعالی و تقدّس اصطفای و اجتبابی او برای نبوّت هر کس نمودند بر افسد واقع گردید نه بر أصلح و حال آنکه ظنّ آن رسول ایزد متعال چنان بود که ظنّ او بر أصلح واقع شد اختیار نه بر افسد دانستیم که اختیار آن کسی که عالم بمقتضیات صدور و مکروهات ضمائر از روی درک و شعور نباشد و از او سرایر منصرف و ظاهر گردد این نوع شخص را هیچ خطر برای اختیار نخواهد بود. بعد از وقوع حیره انبیاء ربّ العباد بر أصحاب فساد فلّهذا اهل صلاح اراده این نوع اختیار ننمودند و تجویز این کار نفرمودند. بعد از آن مولای ما فرمود که یا سعد خصم تو که دعوی میکند که حضرت نبی المختار با آنکه مختار این امت بود با نفس نفیس خود بسوی غار رفت به واسطه آنکه برای نفس او می‌ترسید. چنانچه برای نفس اقدس خود خایف بود چه میدانست که او بعد از آن حضرت خلیفه این امت خواهد بود زیرا که از حکم اختفا نبود که نبی الرّحمه به غیر أبو بکر بغار رود مگر آنکه او با آن رسول آخر الزّمان باشد و علی علیه السّلام را برای آن در خوابگاه و مقام خود گذاشت که میدانست اگر علی علیه السّلام مقتول گردد آن خلل که بقتل ابی بکر واقع و حاصل میشد هرگز از قتل علی (ع) متصوّر و محصّل نمیشد زیرا که علی علیه السّلام را قایم مقام و نایب مناب بود که اقامت در امور آن ولیّ ربّ غفور خواهد نمود هیچ گونه نقص بر آن خصم تو لازم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۶ نیامدی زیرا

که نه شما میگوئید که حضرت نبیّ الائمّه فرمود که الخلافه من بعدی ثلاثون سنه و غیر آن موقوف است بر عمر آن چهار نفر ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام. بدرستی که این چهار نفر بمذهب شما خلفای حضرت پیغمبر (ص) اند چه خصم ترا اعتقاد چنین است. من گفتم: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه امر چنین باشد پس ابو بکر چگونه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلا فصل خلیفه امت خواهد بود؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نعم هر گاه این ثلاثه خلفاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، تعیین تقدیم ابو بکر بر عمر و عثمان نکرده باشد مع هذا با ابو بکر تنها بغار رفته چرا با هر سه خلیفه رفته چه هر گاه این هر سه خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشند. پس این سه نفر سزاوار و در خور آن بودند که با حضرت نبیّ المختار به غار روند نه ابو بکر تنها مستحقّ آن مرحمت از حضرت نبیّ الوری باشد و بس زیرا که بنا بر قول آنکه هر سه را خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم داند باید که اعتقاد کند بآن که حضرت نبیّ ایزد واهب لازم و واجب است که آنچه در حقّ ابی بکر بعمل آرد از لطف و احسان در باره عمر و عثمان نیز چنان کند، زیرا که ایشان نیز خلیفه رسول آخر الزمان بودند. و چون آن رسول قادر بیچون احسان در حقّ عمر و عثمان بمثل آنکه در باره ابو بکر نمود ننمود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۷ پس آن نبیّ الاقدس تهاون در حقّ آن دو کس و ترک شفقت بر آن هر دو نفس فرمود، بعد از آنکه شفقت بر آن هر سه کس بر حضرت رسول مقدّس بر ترتیب خلافت ایشان واجب و عیان بود چرا مختصّ به یکی ایشان گردانید. بناء علیه معلوم گردید که رفتن ابو بکر با حضرت رسول ایزد غفّار بجانب غار نه بواسطه آن بود که آن سرور مطلع و مخبر بر خلافت ابی بکر بعد از آن پیغمبر جلیل القدر بر امت او از جنّ و بشر بود، بلکه چون سید البشر مطلع بر نفاق و غدر ابو بکر بود و در هنگام که آن نبیّ الاکرم اراده سکناى مقام غار برای حفظ نفس اقدس خود از شرّ آشراى بحکم حضرت پروردگار نمود همان که امیر المؤمنین علی علیه السلام را بامر ایزد علّام باعلام امین الوحی جبرئیل علیه السلام در خوابگاه خود خوابانید چه باخبار جبرئیل علیه السلام خاطر از طرف امیر المؤمنین حیدر جمع داشت و میدانست که هیچ گونه ایذا و ضرر بآن ولیّ ایزد داور نخواهد رسید پای از دولت سرای خود بیرون گذاشت و راه غار برداشت. در همان اثر ابو بکر در معبر بنظر آن سرور در آمد حضرت پیغمبر (ص) بنوعی که مذکور شد چون از طرف غدر ابو بکر مطمئنّ خاطر نبود لهذا او را به رفاقت راه غار یار گردانید و قبل از وصول بدر غار او را مکان قرار داد و مندل بر اطراف او کشید بخوف آنکه مبدا مراجعت نماید و اهل نفاق و آشراى که با او یار بودند بدر غار آرد. فلهذا رسول ایزد اکبر گفت: یا ابو بکر زنهار پای از مندل بدر ننهی و الا آزار بسیار بتو رسد که خوف هلاکت تست. مع هذا ابو بکر بخاطر رسانید الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۷۸ که البتّه محمّد بر احوال سازش من با جمع دیگر مطلع و مخبر گشته و الا برای چه مرا با خود باندرون غار نبرد و در این مکان در مندل نگاهداشت، مرا باید راه خود برداشت و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را در اینجا گذاشت باز بخاطر رسانید که چون آن سید و سرور فرمود که: اگر پای از مندل بدر آری البتّه آزار بسیار یابی. القصّه در مکث و خروج از آن مکان متردّد و حیران بود بالاخره رأى ابو بکر بر آن نهج مقرّر گشت که پای از مندل بیرون گذارد و از آن فعل و کردار او ضرار و آزار بین و آشکار گردد تا آمدن نبیّ المختار بر مندل ساکن و برقرار ماند و الا فرار برقرار اختیار کند همان که پای از مندل بیرون گذاشت مار بحکم حضرت پروردگار نیش در کار او کرد. پس آنگاه ابو بکر در آن مقرّر مستقرّ گردید تا آنکه حضرت نبیّ ایزد اکبر باو رسید حقیقت آن یار غار با نبیّ المختار بدین وجه و هنجار بود. یا سعد اما آنچه خصم از تو استعلام نمود که آیا اسلام آن دو نفر یعنی ابا بکر و عمر از روی طوع و رغبت تمام بود یا از روی کره و ابرام چرا نگفتی که اسلام آن کس محض برای طمع و هوس بود چه پیوسته این دو نفر مخلوط بیهودان کافر بودند و طایفه یهود عاقبت نامحمود إخبار و إعلام ابی بکر و عمر به خروج محمّد سید البشر و استیلای آن سرور بر عرب و قوم دیگر از کتب تورات و سایر کتاب سماوی که پیشتر از آن بر پیغمبران از نزد قادر سبحان آمد و از ملاحم قصّه آن رسول عرب و عجم یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می نمودند و میگفتند که استیلای محمّد بر عرب مثل استیلای بخت النّصر بر بنی اسرائیل است. الاحتجاج، ج ۴،

ص: ۲۷۹ زیادتى از طرف محمد آنکه او دعوى نبوت کند و حال آنکه او را أصلاً اطلاع بر هیچ شیء از نبوت نیست. چون أبو بکر و عمر مکرّر خبر خروج حضرت نبی اکبر از یهود و جمعی دیگر شنیده بودند که آن سرور ظاهر خواهد شد و منتظر آن بودند بعد از ظهور امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر دو بخدمت او آمده زبان به شهادت آن لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ گشودند بطمع آنکه بعد از انتظام مهام آن رسول ملک العالم و خوبی احوال آن سید الانام بر وجه دلخواه و مرام ولایت و حکومت شهر از آن سرور یابند چون نبی بیچون ظاهر شد، و نبوتش قویم و ولایتش مستقیم گردید و لیکن حقایق احوال کثیر الاختلال آن دو نفر بر حضرت پیغمبر من کلّ الوجوه بین و ظاهر بود که بچه کیفیت و انصرام انتظام و انجام خواهد یافت توجه بایشان در باب ولایت و ریاست بر خلقان نمود. چون ایشان مایوس از حضرت نبی الانس و الجان گشتند در لیلۃ العقبه با سایر مشرکان فسقه که امثال ایشان بودند اتفاق نمودند و هر دو مثلث گشتند بمثل ثلاث تمامی مشرکین که عهد و شرط نمودند که در لیلۃ العقبه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن کوه ساقط گردانند و بقتل رسانند از آن جمله این دو نفر از آن جماعت بودند. بعد از آنکه آن طایفه بقصد قتل خاتم الرسل در لیلۃ العقبه بآن جبل متصاعد گشتند، حضرت عزّ و جلّ ذات کامل آن نبی مکمل را از مکر و کید ارباب خدعه و حیل صیانت و محافظت نمود و أصلاً آنها را قدرت هیچ چیز نسبت بآن رسول ربّ العزیز نبود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۰

حال أبو بکر و عمر در بیعت اسلام با حضرت نبی المحمود مثل حال طلحه و زبیر بود در هنگام که بخدمت علی علیه السلام آمدند و هر یک بطمع ولایت و ایالت ولایت از ولایات عراق متابعت نمودند و چون مأمول ایشان به حیّز وصول نرسید و هر دو مایوس شدند نکث بیعت و نقص عهد اطاعت آن سرور نمودند و خروج بر آن حضرت علیه السلام فرمودند تا آنکه هر یک امر ایشان آئل کردند بمحلّ که امر ناقضان عهد و میثاق و ناکثان شروط وفاق و اتفاق بآن حدّ آئل و مختل گردد. چون کلام باین مقام رسید مولای ما حسن بن علی العسکری سلام الله علیهما برای نماز و عبادت حضرت بی نیاز برخاست و قائم منتظر نیز با پدر بزرگوار موافقت در قیام نمود من نیز از خدمت ایشان مراجعت بمقام و مکان خود نمودم. أحمد بن اسحق که یار بی نفاق بود طلبیدم دیدم که گریه کنان روی بمن آورد. گفتم: چرا دیر کردی و وجه گریه چیست؟ گفت: یا سعد جامه امانت که مولای من طلب احضار آن از من نمود گم کردم و حیرانم که آن سرور را هیچ وجه صواب مجاب نتوانم نمود. گفتم: که بر تو هیچ باک نیست نهایت آنکه آن خلاصه اولاد سید بشر را بحقیقت امر کما هو حقّه مطلع و مخبر گردان. در حال متوجّه ثلاثیم جناب آن ولایتآب گردید و چون داخل دولتسرای آن ولی ملک تعالی شد. در ساعت رجعت از پیش آن امام انس و جان خوشحال و خندان به الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۱ منزل و مکان خود نمود و صلوات بر محمد و اهل بیت او میفرستاد. گفتم: یا أحمد چه خبر است؟ گفت: ای سعد آن جامه را یافتم در تحت قدم مولی ما فرش است و آن سرور بر بالای آن نماز میگذارد. سعد گوید: چون این سخن از أحمد اسحق شنیدم بسیار بسیار مبتهّج و مسرور گردیدم و حمد و سپاس و شکر بیحدّ و بی قیاس حضرت خالق الجنّ و الناس جلّ ذکره بجای آوردم. و بعد از آن هر روز تردّد بمنزل مولای ما علیه التّحیّة و الثّناء در آیام که در آنجا میبودم می نمودم لیکن دیگر آن پسر خورشید منظر را در پیش آن سرور نمی دیدم. چون روز وداع من و أحمد بن اسحق و شخصی دیگر از اهل شهر ما کهلان نام بخدمت آن امام الانام داخل شدیم. أحمد در پیش روی سرور بایستاد و گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محنت من و رحلتی نزدیک بکار شد. الحال سؤال من از حضرت ایزد غفار آنست که: أن یصلّی علی المصطفی جدّک و علی المرتضی اَبیک و علی سَیِّدَةُ النِّساء امّک و علی سَیِّدِ شباب الجنّه عمّک و اَبیک و علی الأئمّة الطّاهرين من بعدهما آبائک و أن یصلّی علیک، و علی ولدک و نرغب الیه أن یعلی کعبک و یکفی عدوّک و لا جعل الله هذا آخر عهدنا من لقاءک. یعنی: مرا استدعا از حضرت مجیب الدّعوات فرستادن صلوات بر جدّ تو محمد مصطفی و صلوات علی المرتضی و درود مادرت سَیِّدَةُ النِّساء فاطمه الزّهراء الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۲ و تحیت بر سَیِّدِ شباب اهل الجنّه سبطی سید المرسلین الحسن و الحسین عمّ و پدرت و صلوات باقی ائمّه الطّاهرين. بعد از آن جوانان بهشت که آبای عظام و اجداد کرام تست و نیز از حضرت باری مستدعی صلوات بر ذات

أقدس تو و ولد مقدّست میباشم، و التماس و رغبت من بحضرت مهیمن چنانست که قدر ترا مع فرزند ارجمندت بلند و دشمنت را خوار و ثرند گرداند و این ادراک لقاء و شرف صحبت کثیر- البهجت را آخر لقاء و عهد من نگرداند. سعد گوید: که چون أحمد بن اسحق این مناجات بحضرت قاضی الحاجات نمود و این کلمات بسمع شریف آن امام البریات رسید چشم پر آب گردانید، چنانچه قطرات عبرات بر و جنات قمر سمات آن سرور متقاطر گردید. بعد از آن فرمود که: یا ابن اسحق در دعا بسیار تکلف بحضرت ایزد خلّاق مکن که ملاقات تو بحضرت غافر الخطیئات بغایت نزدیک است چنان که گوئیا در این زمان در سینه تو حاضر و عیانست. أحمد بن اسحاق از شنیدن کلام از آن مقتدای خاصّ و عام بیهوش گشته بر زمین افتاد و چون بیهوش آمد گفت: یا مولی بعزّت الله تعالی، و بحرمت جدّت محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم که مرا مشرفّ و مخلّع بخرقت از سر کار فیض آثار خود گردانی که آن را کفن خود سازم و خاطر از عذاب گور و ضغظه آن مطمئن گردانم بلکه بوسیله احسان شما بهیچ بلایه و عذاب درنمانم. مولی ما علیه السّلام و الدّعاء چون او را مضطرّ دید در آن اثر آن ولیّ ایزد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۳ تعالی و تبارک دست مبارک در تحت بساط که خود بسعدت و اقبال بر آن ساکن بود برده و سیزده درهم بیرون آورده بآن مؤمن مکرم عنایت و کرم فرمود و گفت: باید که بغیر این درهم چیزی دیگر برای نفس خود خرج نکنی. و آنچه سؤال نمودی از آن البّته محروم و مأیوس نخواهی ماند زیرا که حضرت عزّ و جلّ أجر عمل نیکو را ضایع و صاحبش را بی آبروی نگرداند، بلکه پاداشت آن را بوثیقه هَلْ جزاء الإحسان إِلَّا الإحسان بدر رساند. سعد گوید: که ما بعد از رخصت انصراف از حضرت مولای خود علیه السّلام چون سه فرسخی حلوان رسیدیم أحمد بن اسحق راتب محرق بهم رسید و درد و تعب و ألم صعب باو عاید گردید چنانچه مأیوس از حیات شد، اما چون داخل شهر حلوان گشتیم و در بعض سراهای آن بلده فروز آمدیم أحمد بن اسحق مردی را که هم شهری موحدی الیه بود لیکن در حلوان توطن داشت او را بنزدیک خود خواند و با آن مرد سخن بسیار گفت. بعد از آن روی بیاران آورد و گفت: ای عزیزان امشب باید که جمیع یاران از پیش ما متفرّق شوید و مرا تنها در اینجا بگذارید. ما بموجب استدعاء آن مؤمن بیری از پیش او منصرف شده هر کس بمرقد راحت و مضجع استراحت رجعت و معاودت نمودیم. و چون قریب بطلوع صبح شد مرا فکر آن مؤمن ربود و همگی خاطر بطرف او مایل گردید که یا ربّ حال او بکجا رسید. آیا باقی باشد یا مسافر عالم باقی شده باشد همان که چشم گشودم پس ناگاه کافور الخادم که خادم مولای ما ابی محمّد علیه السّلام بوده در پیش الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۴ خود دیدم و او فرمود که: أحسن الله بالخير عزاکم یعنی خدای تعالی خیر شما را بعزا نیکو گرداند و این مصیبت را بخیر و خوبی بشما ختم تمامی مصایب سازد من از غسل و کفن صاحب شما الحال فارغ شدم و آن مؤمن را ثوب که مولای من برای کفن- فرستاد بعد از غسل و حنوط در او پوشانیدم بحکم مولی و شما را نیز مطلع برای دفن او گردانیدم و او را مدفون سازید که او در نزد سیّد و مولای شما گرامیتر از جمیع شما است. کافور خادم در همان دم از نظر من و باقی مردم غایب گردید و دیگر هیچ احدی او را در آن مکان ندید. ما بر سر آن مؤمن پسندیده ربّ جمیل اجتماع بگریه و زاری و عویل نمودیم تا از امرش فارغ شدیم و او را وداع نموده هر کسی راه شهر و ولایت خود گرفتیم، رحمه الله علیه و علی جمیع المؤمنین و المؤمنات.

[جواب امام مهدی ع از نامه شیعیان بحضرتش در امر خلف عسکری ع]

[جواب امام مهدی ع از نامه شیعیان بحضرتش در امر خلف عسکری ع] از شیخ الموثوق أبی عمرو العمری رحمه الله منقول و مرویست که میان ابن ابی غانم القزوينی و جماعت از شیعه أئمّه أولاد أمير المؤمنين علی (ع) منازعه در حقّ خلف القائم المنتظر سانح و صادر شد. ابن ابی الغانم مذکور ذکر مینمود که حضرت ابی محمّد علیه السّلام گذشته و پسری از او نماند اما چون جماعت شیعه این سخن شنیدند صلاح دنیا و آخرت خود در آن دیدند که در آن باب بآن ولایتآب نویسند آن حضرت را از حقیقت منازعه آن امر مطلع و مخبر گردانند فلهذا کتاب بآن امام الاّمه قلمی نمودند و آن را بمصحوب معتمدی بناحیه فرستادند و

آن سرور را از مشاجره، و منازعه در حقّ او اعلام و افهام نمودند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۵ و چون آن ولیّ بیچون کتابت شیعیان مطالعه نمود جواب ایشان را به خطّ مبارک خود باین مضمون صدق مشحون قلمی فرمود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنَا وَ لَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَ أَجَارَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ أَنَّهُ أَنْهَى إِلَى ارْتِيَابِ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَ الْحَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ فَغَمْنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَ سَاءَنَا فِيكُمْ لَا فِينَا لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَ الْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوَحِّشَنَا مِنْ قَعْدِهِ عَنَّا وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ الْحَقُّ بَعْدَ صَنَائِعِنَا. يَا هَؤُلَاءِ مَا لَكُمْ فِي الرِّيبِ تَتَرَدَّدُونَ وَ فِي الْحَيْرَةِ تَتَعَكَّسُونَ أَمَا سَمِعْتُمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. او ما علمتم ما جاء به الآثار ممّا يكون و يحدث فى أئمتكم على الماضين و الباقيين منهم السّلام. او ما رأيتم كيف ما جعل الله تعالى لكم معاقل تأوون اليها و أعلاما تهتدون منها من لدن آدم عليه السّلام الى أن ظهر الماضى (ع) كلّما غاب علم بدا علم و اذا أفل نجم طالع نجم فلما قبضه الله اليه ظننتم أنّ الله أبطل دينه و قطع السّبب بينه و بين خلقه كلّما كان و لا يكون حتّى يقوم السّاعة و يظهر امر الله و هم كارهون. و أنّ الماضى عليه السّلام مضى سعيدا فقيدا على منهاج آبائه عليهم السّلام حذو النّعل بالنّعل و فينا وصيّته و علمه و منه خلفه و من يسدّ مسدّه و لا ينازعنا فى موضعه إلّا ظالم آثم و لا يدّعيه دوننا إلّا جاحد كافر و لو لا أمر الله لا يغلب و سرّه لا يظهر و لا يعلن لظهر لكم من حقّنا ما تنفر منه عقولكم و يزيل شكوككم لكنّه ما الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۶ شاء الله كان و لكلّ أجل كتاب فاتّقوا الله و أسلموا لنا و ردّوا الأمر إلينا فعلينا الإصدار كما كان ممّا الإيراد و لا تحاولوا كشف ما غطى عنكم و لا تميلوا عن اليمين، و تعدّلوا الى اليسار و اجعلوا قصدكم إلينا بالموّدة على السّيّنة الواضحة قد نصحت لكم. و الله شاهد علىّ و عليكم و لو لا ما عندنا من محبّة صاحبكم و رحمتكم و الاشفاق عليكم فكنا عن مخاطبتكم فى شغل ممّا امتحنا به من منازعة الظّالم العتلّ الضّالّ المتتابع فى غيّه المضادّ لرّبّه المدّعى ما ليس له الجاهد حقّ من افتراض طاعته الظّالم الغاصب فى ابنه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم الى اسوء حسنه و ستردىّ الجاهل رداء عمله و سيعلم الكافر من عقبى الدّار عصمنا الله و إياكم من المهالك و الاسواء و الآفات و العاهات كلّها رحمة فأنّه وليّ ذلك و القادر على ما يشاء و كان لنا و لكم وليّا و حافظا و السّلام على جميع الأولياء و المؤمنين و رحمة الله و بركاته و صلّى الله على محمّد النّبى و آله و سلّم تسليمًا

[جواب امام مهدى ع از نامه احمد بن اسحاق و جعفر كذاب]

[جواب امام مهدى ع از نامه احمد بن اسحاق و جعفر كذاب] سعد بن عبد الله الأشعرى از شيخ صدوق أحمد بن اسحق بن سعد- الأشعرى رحمه الله روايت كند كه مردى از أصحاب ما بنزد ما حاضر شد و گفت كه جعفر بن علىّ التّقى عليه السّلام بمن كتابت باین مضمون قلمی نمود كه ترا اطاعت من لازم است و تعريف نفس خود و اظهار علم خود و دعوى ميكند كه بعد از برادر او حسن العسكرى عليه السّلام او قیّم أمر دين نبىّ متعال و عالم بحلال و حرام است بلكه عالم بجميع ما يحتاج اليه الناس و غير ذلك از علوم همگى مثل فقه و حديث و نجوم و رمل و هندسه است. أحمد بن اسحق گوید كه: چون من این سخن شنیدم كتابت از آن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۷ مؤمن گرفتیم و اوّل تا آخر آن كتابت را تلاوت و قرائت كردم در همان ساعت به خدمت آن صاحب اقبال و سعادت حضرت صاحب الزّمان صلوات الله عليه و على آبائه الطّاهرين كتابت نوشتم و كتاب جعفر بن علىّ عليه السّلام را در آن كتابت خود درج كردم چون كتابتم بآن حضرت رسید بعد از مطالعه جواب آن بيرون آمد باین مضمون بسم الله الرحمن الرحيم أتانى كتابك أبقاك الله و الكتاب الذى انفذت فى درجه و احاطت معرفتى بجميع ما تضمّنه على اختلاف ألفاظه و تكرّر الخطأ فيه و لو تدبّرته توقّفت عليه منه. و الحمد لله ربّ العالمين حمدا لا شريك له فى أعلى احسانه إلينا و فضله علينا الى الله عزّ و جلّ للحقّ إلما اقاما و للباطل إلّا زهوفا و هو شاهد علىّ بما أذكره ولى عليكم بما أقوله اذا اجتمعنا اليوم الّذى لا ريب فيه و يسألنا عن ما نحن فيه مختلفون. و أنّه لم يجعل لصاحب الكتاب المكتوب اليه و لا عليك و لا على أحد من الخلق جميعا امامة مفترضة و لا طاعة لازمة و

سأبين لكم جملة تكتفون بها ان شاء الله. يا هذا يرحمك الله ان الله تعالى لم يخلق الخلق عبثا ولا أهملهم سدى بل خلقهم بقدرته و جعل لهم أسمعا و أبصارا و قلوبا و ألبابا. ثم بعث اليهم النبيين عليهم السلام مبشرين و منذرين يأمرونهم بطاعته و ينهونهم عن معصية و يعرفونهم ما جهلوه من أمر خالقهم و دينهم و أنزل عليهم كتابا. و بعث اليهم ملائكة و بائن بينهم و بين من بعثهم اليهم بالفعل - الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۸ الذي جعله لهم عليهم و ما آتاهم من الدلائل الظاهرة و البراهين الباهرة و الآيات الغالبة فمنهم من جعل النار عليه بردا و سلاما و اتخذ خليلا و منهم من كلمه تكليما و جعل عصاه ثعبانا مبينا و منهم من احيى الموتى باذن الله و أبرأ الاكمه و الابرص باذن الله و منهم من علمه منطق الطير و أوتى من كل شيء سببا. ثم بعث محمدا صلى الله عليه و آله و سلم رحمة للعالمين و تتم به نعمته و ختم به أنبياءه و أرسله الى الناس كافة و أظهر من صدقه ما أظهر و بين من آياته و علاماته ما بين. ثم قبضه صلى الله عليه و آله حميدا فقيدا سعيدا و جعل الأمر من بعده الى أخيه و ابن عمه و وصيه و وارثه على ابن أبى طالب عليه السلام. ثم الى الأوصياء من ولده واحدا بعد واحد أحيا بهم دينه و أتم به نوره و جعل بينهم و بين اخوتهم و بنى عمهم و الأذنين فالأذنين من ذوى أرحامهم فرقا بينا. يعرف به الحجّة من المحجوج و الامام من المأموم بأن عصمهم من ذنوب و برأهم من العيوب و طهرهم من الدنس و نزههم من اللبس و جعلهم خزان علمه و مستودع حكمته و موضع سرّه و أيدهم بالدلائل لو لا ذلك لكان الناس على سواء و لادعى أمر الله عزّ و جلّ كلّ أحد و لما عرف الحق من الباطل و لا العلم من الجهل. و قد ادعى هذا المبطل المدعى على الله الكذب بما ادّعاه فلا أدري بأيّة حاله هى له رجا أن يتمّ دعواه أيفقهه فى دين الله فو الله ما يعرف حلالا من حرام و لا يفرّق بين خطاء و صواب و لا يعلم حقّا من باطل و لا محكما من متشابه و لا يعرف حدّ الصلوة و لا وقتها أم يورع و الله شهيد على تركه الصلوة الفرض أربعين يوما يزعم ذلك لطلب الشعوذة و لعلّ خيره تأدى اليكم و هاتيكم ظروف الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۸۹ منكره منصوبه و آثار عصيانه الله عزّ و جلّ مشهورة قائمه أم بآية فليات بها أم بحجّة فليقمها أم بدلالة فليذكرها قال الله عزّ و جلّ فى كتابه: بسم الله الرحمن الرحيم حم، تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بينهما إلّا بالحقّ و أجلّ مسامى و الذين كفروا عمّا أنذروا معرضون قل أ رأيتكم ما تدعون من دون الله أرونى ما ذا خلقوا من الأرض أم لهم شركك فى السماوات اثبتوني بكتاب من قبل هذا أو آثار من علم إن كنتم صادقين و من أضل ممّن يدعوا من دون الله من لا يستجيب له إلى يوم القيامة و هم عن دعائهم غفلون. و إذا حشّر الناس كانوا لهم أعياء و كانوا بعبادتهم كافرين فالتمس تولّى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك و امتحنه و أسأله عن آية من كتاب الله تفسيرها أو عن صلاة يتبين حدودها و ما يجب فيها لتعلم حاله و مقداره و يظهر لك عواره و نقصانه و الله حسيبه. حفظ الله الحقّ على أهله و أقّره فى مستقرّه و قد أبى الله عزّ و جلّ أن تكون الأمانة فى أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام و اذا أذن الله لنا فى القول ظهر الحقّ و اضمحلّ الباطل و انحسر عنكم و الى الله أرغب فى الكفاية و جميل الصنع و الولاية. حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على محمد و آل محمد

توقيع شريف بمحمد بن عثمان از جواب نامه اسحاق بن يعقوب

[توقيع شريف بمحمد بن عثمان از جواب نامه اسحاق بن يعقوب] محمد بن يعقوب الكليني از اسحق بن يعقوب روايت ميكند كه من سؤال كردم از محمد بن عثمان العمرى رحمه الله كه مرا مسائل چند مشكل بود آن را بر كاغذى مكتوب گردانيدم بايد كه آن را بصاحب ما رسانی و جواب آن برای ما الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۰ بستانی. آن مؤمن چون آن مسائل من بخدمت آن ولّی ذو المنن رسانيد جواب توقيع بخط مبارك مولای ما صاحب الزمان صلوات الله عليه و على آبائه الطاهرين بدين مضمون بما رسانيد كه: اما آنچه از آن سؤال كردى ارشدك الله و ثبتك در امر منكرين من از اهل بيت ما و از بنى أعمام ما كه اقرار بولايت من نمى نمايند بلكه انكار در آن كار ظاهر ميفرمايند. بدان كه ميان خدای عزّ و جلّ و ميان هيچ احدى فراق نيست و جميع افراد انسانی را بازگشت بحضرت قادر سبحانى است هر كه منكر من گردد پس آن كس از من نيست و سبيل سلوك او مثل سبيل پسر نوح است

عليه السلام. و اما عم من جعفر و پسرش سبیل ایشان همان طریق برادران یوسف علیه السلام است. و اما فقاع شرب آن حرام است، و هیچ پاک در اکل و شرب شلماب نیست. و اما اموال شما را ما قبول نمی کنیم مگر آنکه شما پاک شوید پس هر که میخواهد طریق موصلت ما اختیار کند و آنکه نخواهد از ما منقطع گردد. آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود که: فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم. یعنی: هر چه ما اتیان بآن نمائیم برای خدای تعالی یقین آن بهتر از آنست که شما اتیان و اقدام بآن نمائید. و اما آنچه در باب ظهور فرج قلمی نمودید آن در نزد خدای مَنان است الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۱ و جمعی که در آن باب وقت مقرر میگردانند بی شبهه و ارتباب آن طایفه کذاب هستند. و اما قول آن کسی که زعمش چنان باشد که حسن بن علی العسکری (ع) مقتول نیست و برحمت حق عز و جل موصول نشد آن محض کفر و تکذیب و ضلال از طریق ایزد لا یزال است. و اما در حوادث واقعه و امور و قضایای سانحه پس باید که رجوع در آن باب بسوی روات حدیث ما و أصحاب نمائید زیرا که آن اعیان حجت ما بر شماوند و من حجت خدای تبارک و تعالی بر جمیع براییم. و اما محمّد بن عثمان العمری پس خدای تعالی از او و از پدرش راضی باد که از او در پیش بود بدرستی که او ثقه من و کتاب او کتاب منست. و اما محمّد بن علی بن مهزیار الأهوازی حضرت ایزد واهب قلب او را بصلاح آرد و شک از دلش زایل گردانیده بالتمام بردارد. و اما آنچه از شما بما رسانیدند ما آن را قبول نمیکنیم مگر آنچه پاک و طیب بود و ثمن مغنیه حرامست. و اما محمّد بن شاذان بن نعیم بدرستی که او مردیست از شیعیان ما اهل بیت. و اما أبو الخطاب محمّد بن زینب الأجدع ملعون است و اصحابش نیز ملاعین و مأیوس از رحمت رب العالمین و محروم از شفاعت سید المرسلین و ائمه المعصومینند. زنهار مجالست با اهل مقالات ایشان مکنید زیرا که من از آن جماعت بریتم و آبای عظام و اجداد کرام من نیز از امثال این طایفه وخیم العاقبه بریء و بیزارند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۲ و اما آن جماعت که متلبس باموال ما گشتند پس آن کس مال ما را حلال داند و از آن چیز اکل کند بدرستی که اکل الثیران و در دوزخ تابانست. و اما خمس بدرستی که آن بر شیعه ما حلال است و آن را تا وقت ظهور امر ما بر طایفه شیعه حلال گردانیدند بواسطه طیب ولادت ایشان و عدم خباثت آن. اما ندامت قوم که در دین خدای تعالی داشتند چون از آن برگشتند و بما رسیدند و اقات و رجعت نمودند ما نیز اقاله ایشان نمودیم و قبول شک و توبه قوم فرمودیم و ما را احتیاج نیست بصله شاکرین. و اما علت غیبت که واقع گردد پس بدرستی که حضرت عز و جل ذکره فرماید که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَيِّدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ هِيَ مِنْ أَجْدَادِ ذَوِي الْاِحْتِرَامِ نَبُوْد مگر آنکه بیعت طاغی باغی زمان آن حضرت تقیه در گردن او بود و من بیرون می آیم در وقت و زمانی که بیعت هیچ از طاغیان در گردن من نخواهد بود. و وجه انتفاع امام در غیب من برای سکنه اقطاع زمین مثل انتفاع آفتاب است در هنگام غیبت آن از انغیاب سحاب اگر چه آفتاب در وقت که سحاب او را پوشاند و شعاع او را پنهان گرداند ظاهر نمینماید اما نفع آن بجمیع اشیاء که محتاج الیها است میرساند و این ظاهر و بین است. و من برای اهل زمین امانم چنانچه ستارگان امان اهل آسمان اند ای شیعیان و موالیان شما من بعد أبواب سؤال از ما لا یعنی در بندید و متکلف نگردید الا بعلم که کفایت شما کند لیکن در دعاء بتعجیل فرج هر چند پیشتر کنید بهتر است زیرا که فرج تمامی شما در آنست و السلام علیکم یا اسحق بن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۳ یعقوب و علی من اتبع الهدی.

[توقیع شریف از جواب نامه شیعیان در تفویض]

[توقیع شریف از جواب نامه شیعیان در تفویض] از أبو الحسن علی بن أحمد الدلال القمّی منقول و مرویست که اختلاف میان جماعت شیعه واقع شد در باب آنکه حضرت مفیض الخیر و الجود تفویض امر بسوی ائمه المعصومین علیهم السلام نموده تا آنکه آن اعیان ایجاد خلاق کنند و روزی با ایشان رسانند. و قوم از همین طایفه میگفتند که این محال است و بر حضرت واجب تعالی مثل این فعل جایز و روا نیست زیرا که جسم قادر بر ایجاد و خلق جسم دیگر نیست از او غیر خدای عز و جل از هیچ موجودی

ایجاد و خلقت شیء از اشیاء متصور و متعقل نگردد. و قوم دیگر میگفتند: بلکه خدای عزّ و جلّ ائمه السّبل را بر آن امر قادر گردانید و تفویض امر بایشان نمود و ائمه ایجاد خلاق کردند روزی بایشان برسانند. الحاصل میان شیعه در این باب منازعه بسیار واقع شد بالاخره قایلی بایشان گفت: شما در این باب چرا رجوع بآبی جعفر محمّد بن عثمان نمینمایید و از او سؤال حقیقت این احوال نمی کنید تا آنچه حقّ باشد بر شما واضح و روشن و لایح و مبرهن گردد زیرا که آن مؤمن را بیقین راه بحضرت صاحب الزّمان علیه سلام الله است همه آن جماعت راضی بمحمّد بن عثمان گشتند و مسأله نوشتند و بنزد او فرستادند از جهت آبی جعفر برای ایشان توقیع آمد بیرون که در آن مکتوب بود که: بدرستی خدای تعالی آنچنان خدائست که بذات اقدس خود خلق اجسام و قسمت أرزاق نمود زیرا که حضرت قادر علّام جسم نیست و حلول در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۴ جسم نمیکند لیس کَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. اما حقیقت احوال خیر مآل ائمه یعنی اولیای ایزد متعال علیهم سلام الله الملك الفعّال آنست که آن اعیان از حضرت قادر مّان سؤال ایجاد خلقت و سؤال ارتزاق ایشان مینمایند مهیمن سبحان بواسطه ایجاب و مسألت ایشان و اعظام و احترام و عزّت و اکرام آن هدات اُنام انجام- مطالب و مرام و مقاصد آن اعیان را بانصرام رساند و دعای ایشان را به عزّ اجابت مقرون گرداند.

[جواب حسین بن روح از سؤال مردی در ابتلاء ائمه ع]

[جواب حسین بن روح از سؤال مردی در ابتلاء ائمه ع] از ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رحمه الله نقل و مرویست که برای من حدیث و حکایت نمود محمّد بن ابراهیم بن اسحاق الطّالقانی که من در نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح رضی الله عنه با جمعی کثیر حاضر بودم که از آن جماعت یکی علی بن عیسی القصری بود که ناگاه مردی هم از آن مجلس بر پای خاست و روی بشیخ آورده گفت: یا حسین بن روح آیا علی بن ابی طالب علیه السّلام ولیّ ملک العلّام بود. شیخ گفت: نعم آن مرد گفت: مرا از قاتل علی علیه السّلام لعنه الله علیه خبر ده که آیا آن ملعون دشمن خدای بیچون است یا نه؟ شیخ فرمود: که نعم در دم آن مرد گفت: که آیا جایز است که حضرت عزّ و جلّ دشمن مفرط خود را بر ولیّ خود مسلّط گرداند. شیخ ابو القاسم گفت: از من آنچه بتو میگویم بشنو و بفهم بدان که حضرت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۵ واحد دیان خطاب مردمان بمشاهدۀ العیان و بمشافهه و محاوره جوارح و ارکان بکلام و سخنان نمی نماید لیکن حضرت مهیمن جلّت عظمته از روی کمال شفقت و مرحمت شخصی از اجناس و اصناف بشر که مثل ایشان باشد، برای هدایت و ارشاد خلقت مبعوث و مرسل گرداند چه اگر رسل از غیر صنف بشر و از صورت دیگر باشد هر آینه این طوایف امت را از آن رسل غیر صورت و صفت ایشان نفرت فراوان بی شبهه و گمان خواهد بود و این مردمان قبول اوامر و نواهی آن انبیاء و رسولان نخواهند نمود. پس چون انبیاء و رسل از حضرت عزّ و جلّ از جنس انسان برای ارشاد و هدایت ایشان آمدند که اکل طعام در هر صبح و شام و مشی أسواق به واسطه انجام ضروریات و انصرام مهام می نمودند. معشر النّاس بآن اعیان میگفتند که شما نیز مثل بشرید ما قبول قول شما در باب نبوّت و رسالت نمینمائیم تا آنکه شما آیات معجزات بر طبق دعوی خود بر ما ظاهر و هویدا گردانید به شرط که ما را قدرت اتیان بمثل آن نباشد بلکه از آن عاجز و حیران باشیم در آن دم ما عارف و عالم بر اختصاص شما بر نبوّت و رسالت از حضرت ملک تعالی خواهیم بود نه ما چه ما را قدرت بر اتیان معجزه چنانچه از شما بحیّز ظهور رسیده نیست. پس حقّ عزّ و جلّ از برای انبیاء و رسل علیهم السّلام معجزات و آیات مقرر و معین گردانید از ارتکاب و اصدار بمثل آن عاجز و حیرانند و معجزات و آیات انبیاء و رسل بسیار است چنانچه از ایشان کسی است که بعد از انذار خلقتان و اعدار خلقتان بایشان قادر سبحان بدعای آن شیخ انبیا و رسولان اولو العزم طوفان برای غرق طاغیان فرستاد تا هر که تمرد و طغیان نمود الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۶ غرق گشته و در دوزخ تابان و عذاب گوناگون نیران سوزان و گدازانست. و از جمله انبیاء و رسل اولو العزم کسی است که او را در آتش انداختند و آن نیران بر آن پیغمبر عالیشان چون گلستان پر از سنبل و گل و ریحان شده بر او برد و سلام بحکم ایزد رحیم الرحمن گردید. و بعضی از انبیاء کسی است که از

سنگ خارا ناه که پستان آن پر از شیر بود ظاهر و عیان گردانید و تمامی اهل شهر از شیر آن ناه بهره‌ور بودند. و نیز از جمله انبیاء کسی بود که بحر بحکم ایزد اکبر برای او شکافته شد و چشمه‌های آب خوشگوار متفجر و آشکار گردید و حضرت واهب قادر عصاء یابس برای معجزه او اژدها گردانید تا مکذبان آن رسول خدای را ویران گردانید. و ایضا از جمله انبیاء اولو العزم کسی بود که بامر و حکم واجب الوجود، ابرای اُکمه و اُبرص مینمود و اُحیاء موتی باذن حق سبحانه و تعالی میفرمود و اخبار مردم باکل و ادّخار آنچه در خانهای خویش میکردند می‌نمود. و از جمله رسل عزّ و جلّ نیز کسی است که انشقاق قمر برای آن پیغمبر جلیل القدر بواسطه معجزه آن سرور بموجب طلب مشرکان مکه ظاهر گردید و بهایم وحشیه و غیرها مثل گرگ و شتر با آن حضرت نبی الأکرم متکلم گردیدند و چون آن انبیاء و رسولان اتیان بمثل آن آیات و معجزات بحکم ایزد مَنان نمودند و خلایق از امام ایشان در هر زمان عاجز باتیان آنچه پیغمبران آن زمان ظاهر می‌نمودند بودند فلَهِذا بعضی از امام آن انبیاء و رسولان مسلمان میشدند و بعضی بر همان کفر و عصیان باقی بودند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۷ و از تقدیر حضرت ایزد قدیر جلّ جلاله و لطف یزوال بعباد حضرت قادر متعال و حکمت لا- یزال او آنست که گاهی با این آیات و معجزات انبیاء و رسل خود را غالب و وقت دیگر مغلوب و منقلب گرداند. و گاهی قاهرین بر اُصناف متمرّدين سازد، و گاهی انبیاء مقهور گردند و وجه اینکه انبیاء گاه غالب و زمان دیگر مغلوب و گاه قهاران و گاه مقهورند آن است که اگر حضرت ذو الجلال در جمیع احوال انبیاء را غالب و قاهر بر تمامی افراد جنّ و بشر گرداند و ایشان را ممتحن ببلیا و محن نگرداند مردمان ایشان را بخدائی بردارند و بغیر خدای عزّ و جلّ انبیاء و رسل را آلهه فرا گیرند. دیگر آنکه فضل و زیادتى صبر انبیاء و رسولان را در شداید بلایا و محن بر امام ایشان ظاهر و بین گرداند و حضرت قادر ذو المنن احوال انبیاء و رسل را در بلایا و محن مثل احوال غیر آن اعیان از خلقان گردانید که در حال شدت و محنت و بلیت صابر و در هنگام استظهار بر اعداء و صحت و عافیت، جوارح و اعضاء شاکر باشند و در جمیع احوال متواضع و در انقیاد امور ربّ غفور بغایت خاضع و خاشع اند نه آنکه متحیر و سرکش و نه متألّم و مشوّش گردند و خلایق نیز بدانند که ایشان را مدبّر و خالق است تا عبادت عزّ و جلّ و اطاعت رسل او نمایند و حجّت ربّ العزّت بر آن جماعت که متجاوز از حدّ شریعه گشتند و ادّعای ربوبیت از برای انبیاء و رسل نمودند با عناد خلاف و انکار و عصیان بمعجزات و آیات انبیاء و رسولان ظاهر فرمودند ظاهر گردد لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ. محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی رضی الله عنه گوید که: من روز الاحتجاج، ج ۴، ص: ۲۹۸ دیگر بخدمت شیخ أبو القاسم بن روح رضی الله عنه معاودت نمودم و با نفس خود میگفتم که آیا چنان شود که بغیر از سؤال و استعلام من از آن شیعه اُثمیه الأنام آنچه دیروز ذکر و بیان نمود امروز از پیش خود همان را بلا-زیاده و نقصان مذکور و بیان گرداند آن مؤمن همان که مرا دید خود ابتدا بسخن فرمود و گفت: یا محمّد بن ابراهیم اگر من خلاف حق گویم فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ - فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. بدرستی که اگر آسمان بر سر من افتد و مرغ مرا بدرد یا باد مرا برداشته در مکان تنگ و تاریک اندازد پیش من دوستر است از آنکه در دین خدای أحد برای خود چیزی گویم بلکه هر چه گفتم و خواهم گفت: همه را بالتّمام از محلّ أصل میگویم و آن را از حضرت حجّت صاحب الزّمان صلوات الله علیه شنیدم و اکثری را از آن سرور پرسیدم و بر من واضح و عیانست که کذب بر انبیاء بستن موجب وزر و ذلّت و وسیله کفر و معصیت است.

[توقیع شریف به محمد بن علی کرخی در رد غلات]

[توقیع شریف به محمد بن علی کرخی در رد غلات] و از جمله آنچه از حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام از توقیع که در جواب کتاب که بعضی از شیعیان بآن حضرت نوشته محمّد بن علی بن هلال کرخی فرستادند بر ردّ غلات بیرون آمده اینست. یا محمّد بن علی بدان که حضرت واجب تعالی و تقدّس منزّه و مقدّس است از آنچه غلات نسبت بذات اقدس او میدهند تعالی الله عزّ و جلّ عمّا یصفون سبحانه و بحمده ما شرکای حضرت ملک تعالی در علم و قدرت نیستیم و غیر حضرت قادر مجیب احدی را علم بر امر

غیب نیست. چنانچه در محکم کتاب خود اشاره در آن باب نمود که: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ مِنْ وَ جَمِيعِ آبَايَ عِظَامِمْ اَزْ اَوَّلِيْنَ اَدَمَ وَ نُوْحَ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰى وَ عِيسٰى وَ غَيْرِ اِيْشَانِ اَزْ اَنْبِيَاءِ وَ رَسُوْلَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ اَزْ اٰخِرِيْنَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَمٌ وَ عَلِيٌّ بِنُ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ غَيْرِ اِيْشَانِ اَزْ جَمَاعَتِ اَنْتَمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْمَلِكُ الْمَنَانُ تَا رَسِيْدِنِ اَيَّامِ مِنْ وَ اَنْتِهَاءِ عَصْرِ مِنْ پِيُوْسْتِه بِنْدِگَانِ خِدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَرِ عِبَادَتِ وَ اِهَابِ لَمْ يَزَلْ دَايِمٌ مُشْتَغَلٌ بُوْدُنْد. چه حضرت واجب تعالی میگوید: وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمٰى قَالَ رَبِّ لَمْ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسٰى. یا محمد بن علی جهلای شیعه و حمقای این طایفه و جماعت که دین ایشان بموازنه جناح بعوضه بود اگر حجت از آن جماعت مطالبه کنند ایدای من میکنند باید که گواهی دهید بآن خدای که نیست خدای الا او. و اشهد الله الذي لا اله الا الله و كفى بالله شهيدا و محمدا رسوله عليه السلام و ملائكة و انبيائه و اوليائه و اشهدك و اشهد كل من سمع كلامي هذا اني بري الى الله و الى رسوله ممن يقول انا نعلم الغيب و نشارك الله تعالى في ملكه او يحلنا محلا سوى المحل الذي رضىه الله لنا و خلقنا له او يتعدى بنا عما فسرته لك و بينه في صدر كتابي. و اشهدكم ان كل من لم تبرأ منه فان الله بري منه و ملائكته و رسله، و اوليائه. و جعلت هذا التوقيع الذي في هذا الكتاب امانة في عنقك و عنق من سمعه ان لا يكتمه من أحد موالي و من شيعتي حتى يظهر على هذا التوقيع الكل من الموالي لعل الله عز و جل يتلافاهم فيرجعون الى دين الله الحق و ينتهون الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۰ عما لا يعلمون منتهى أمره و لا بلغ منتهاه فكل من فهم كتابي و لم يرجع الى ما قد أمرته و نهيته قد خلت عليه اللعنة من الله و ممن ذكرت من عباده الصالحين. و أصحاب ما رضوان الله عليهم أجمعين روایت کنند که ابي الحسن - السیرعی در اول از اصحاب حضرت ابي الحسن علي بن محمد عليه الصلوة و السلام بود بعد از آن حضرت در سلك اصحاب حضرت ابي محمد الحسن عسکری عليه السلام منخرط گردید و او اول آن کس است که دعوی مقام نمود که حضرت ملک العالم آن را برای او مقرر نمود. و آن دعوی نیابت از قبل حضرت صاحب الزمان بود و کذب بر خدای تبارک و تعالی و حجج او عليهم السلام نسبت نمود و آن اعیان را منسوب به چیزی که لایق ذات فایض البرکات نبود فرمود. و آن حضرات از آن بری بودند بعد از آن مرتد نادان کفر و الحاد ظاهر و عیان گردید. و محمد بن نصیر النمیری نیز که از اصحاب حضرت امام الحسن العسکری عليه السلام بود همان شیوه نامرضیه را شعار خود ساخته بود. و چون ابي محمد الحسن بن علی العسکری عليه السلام بفرادیس جنان مقام و مکان نمود او دعوی نیابت صاحب الزمان صلوات الله عليه نمود حضرت رب العزت او را فضیحت فرمود بواسطه آنچه از آن جاهل و نادان ظاهر و عیان گردید از الحاد و غلو و قایل شدن بتناسخ و بالاخره کارش به جایی رسد که در هر مکان و محل که او میرسد دعوی رسالت از طرف حضرت علی بن محمد علیهما سلام الله عز و جل مینمود و میگفت او خدا است و مرا نبوت و رسالت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۱ از قبل خود بامت فرستاد و قایل با باحت محرمات بود. و نیز از جمله غلاة أحمد بن هلال الکرخی بود و او پیشتر در عدد اصحاب حضرت ولایتآب ابي محمد عليه السلام الملك الوهاب منخرط بود و از نایبان ابي جعفر محمد بن عثمان می بود. بعد از آن برگشت و منکر نیابت ابي جعفر گشت توقیع بلعن او از قبل حضرت صاحب الامر برون آمد و آن ولی پروردگار اظهار برائت از آن نابکار در ضمن آن جمله که لعن و تبرأ از آنها فرمود نمود. و همچنین بود ابو طاهر محمد بن علی بن هلال و الحسين بن منصور الحلّاج و محمد بن علی السلمغانی المعروف بابن ابی العزاقر لعنهم الله

[توقیع شریف به حسین بن روح در امر عدهای از غلات]

[توقیع شریف به حسین بن روح در امر عدهای از غلات] توقیع از آن امام الشّفع بلعن ایشان و برائت از آن جماعت جمیعا بر دست شیخ ابو القاسم بن روح رضی الله بیرون آمد و نسخه آن معروف بابن مضمون بود که: عَرَفَ اَطَالَ اللّٰهُ بِقَاكَ وَ عَرَفَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ

ختم به عملك من تثق بدينه و تسكن الى نيتيه من اخواننا ادام الله تعالى سعادتهم بأنّ محمد بن على المعروف بالشلمغانى عجل الله له النقمه و لا أمهله قد ارتدّ عن الاسلام و فارقه و ألحد فى دين الله و ادعى ما كفر معه الى الخالق جلّ و تعالى و افترى كذبا و وزرا و قال بهتاناً و اثماً عظيماً كذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراناً مبيناً. و انا برئنا الى الله تعالى و الى رسوله صلوات الله و سلامه و رحمته و بركاته منه و لعناؤه عليه لعائن الله تترى فى الظاهر منا و الباطن فى السّرو الجهر فى كلّ وقت و على كلّ حال و على من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فأقام على توليته بعده. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۲ و أعلمهم تولّك الله اننا فى التّوقى و المحاوره منه على مثل ما كنّا عليه ممّا تقدّمه من نظرائه من السّريعى و الثّميرى و الهلالى و البلالى و الشلمغانى و غيرهم و عادة الله جلّ ثناؤه مع ذلك قبله و بعده عندنا جميله و به نثق و إياه نستعين و هو حسبنّا فى كلّ امورنا و نعم الوكيل

. [اسامى نواب خاص آن حضرت كه معروف به نواب اربعه بودند]

. [اسامى نواب خاص آن حضرت كه معروف به نواب اربعه بودند] و اما در باب نائبان و سفراء كه ممدوحند در زمان غيبت آن حضرت عليه السّلام پس اوّل ايشان شيخ موثق أبو عمر و عثمان بن سعيد العمرى رضى الله عنه بود كه او را در اوّل حضرت أبو الحسن على بن محمّد الهادى عليه السّلام منصوب گردانيد. و بعد از آن پسر آن حضرت أبو محمّد الحسن بن على العسكرى عليهما- السّلام نيز منصوب ساخت فلهذا آن مؤمن در أيام حيات آن دو وليّ ايزد مهيمن متولّى قيام و انصرام امور ايشان مى بود. بعد از ايشان اقامت أمر حضرت صاحب الزّمان صلوات الله عليه ميكرد و توقعات و جواب مسائل از آن حضرت بر دست أبو عمرو عثمان بن سعيد مذكور بيرون مى آمد. چون آن مؤمن مخلص از ربقه حيات خلاص گرديد پسر او أبو جعفر محمّد ابن عثمان قايم مقام و نائب مناب پدر خود بود در سرانجام امور آن حضرت (ع) چون محمّد بن عثمان براه آخرت مسافرت نمود أبو القاسم الحسين بن روح كه از بنى نوبخت بود اهتمام و انصرام امور آن امام عليه السّلام مينمود.

[توقيع شريف به محمد السمرى در وقوع غيبت كبرى و انقضای نيابت خاصه]

[توقيع شريف به محمد السمرى در وقوع غيبت كبرى و انقضای نيابت خاصه] بعد از آنكه آن مؤمن نيز وفات يافت أبو الحسن على بن محمّد السّمرى اقامت امور آن حضرت (ع) مينمود. خلاصه كلام در اين مقام آنكه هيچ أحدى از اين جماعت اقامت بامور الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۳ هر يك يك آن حضرت (ع) بدون تنصيب و تعيين از قبل صاحب الزّمان، و نصيحت صاحب او كه پيش از او در قيام و انجام مهام آن سرور عليه السّلام ساعى و جاهد بودند و شيعة نيز قبول قول نائبان نمى نمودند الا بعد از ظهور آيه و معجزه از ايشان بناء عليه از قبل حضرت صاحب الزّمان بر دست هر يك آيات و معجزات ظاهر و عيان گرديد كه دلالت بر صدق مقالت ايشان و صحت نيابت آن أعيان ميكرد. و چون رحلت أبى الحسن السّمرى نزديك شد و رفتن او از دنيا و أجلس قريب گرديد جمعى از شيعة چون در أيام مرض الموت آن مؤمن نيكو بر سر او حاضر گشتند گفتند: كه يا أبا الحسن بكه وصيت نيابت حضرت صاحب الزّمان واقع خواهد شد و نائب آن حضرت بعد از شما كه خواهد بود؟ آن مؤمن گفت: مرا در اين باب رخصت نيست و نمیتوانم كه أحدى را به دون اذن آن حضرت نائب گردانم يقين است كه آن امام جنّ و بشر در اين أمر خواهد كرد و آن بر شما بين و ظاهر خواهد شد بعد از آنكه آن مؤمن بخدمت آن امام المؤمن چيزى نوشتند توقيع كه از آن حضرت بيرون آمد نسخه اش اين بود بسم الله الرحمن الرحيم يا على بن محمّد السّمرى أعظم الله أجر اخوانك فيك فانك ما بينك و بين ستّة أيام فاجمع أمرك و لا- توص الى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك قد وقعت الغيبه التامه فلا ظهور الا باذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلب و استيلاء الأرض ظلماً و جوراً. و سيأتى الى شيعة من يدعى المشاهده ألا من ادعى المشاهده قبل خروج السفينانى و الصّيحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوّة الا بالله العلى العظيم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۴ آن جماعت شيعة كه در پيش

علی بن محمد السمری حاضر بودند توقیع آن حضرت را نوشتند و بیرون آمدند چون روز ششم بخدمت آن مؤمن عالم رفتند او در نیکو گردانیدن نفس خود بود. بعضی از یاران گفتند: یا علی وصی تو بعد از تو کیست؟ و فرمود که: حضرت خدای تبارک و تعالی قادر و آمر و او بالغ امر خود است بهر که خواهد بعد از اتمام این کلام مهام حیاتش بحکم ملک العلام قضی و انصرام یافت و روح آن مؤمن نیکو سرانجام بجنت المأوی مسکن و مقام نمود آن آخر کلام آن نیک نام در هنگام رفتن از این دار الملام بود رضی الله عنه و أرضاه بمحمد مرتضاه. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۵

ذکر بیان طرف از آنچه آن نیز از حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بیرون آمد از مسائل فقهیه و غیرها در توقیعات آن سرور بر دست نواب اربعه و غیر ایشان رحمهم الله تعالی

اشاره

ذکر بیان طرف از آنچه آن نیز از حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بیرون آمد از مسائل فقهیه و غیرها در توقیعات آن سرور بر دست نواب اربعه و غیر ایشان رحمهم الله تعالی از محمد بن یعقوب الکلبینی که مرفوع از زهری نمود مرویست که من در این امر طلب شافی کردم تا آنکه مال صالح من در این باب رفت تا آنکه به خدمت عمری رسیدم و در سرانجام خدمات او سعی و اهتمام تمام نمودم، بعد از انقضاء مدت اتمام سؤال از احوال حمیده خصال صاحب الزمان علیه السلام فرمودم. عمری گفت: که وصول بخدمت آن خلاصه اولاد رسول که مقصد اقصی و مطلب آسانی جمیع مسئل و مأمول است ممکن و محصول نگردد. من خضوع بسیار و خشوع بیشمار در خدمت او ظاهر و آشکار کردم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۶ گفت: چون در باب تحصیل این مطلب سعی و اضطراب مینمائی صباح زود پیش از اکثر اصحاب باید بنزد ما آئی تا آنچه رضای حضرت آلهی باشد چنان شود. من قبول قول نیکو سیر نمودم و بر عهد و شرط وفا فرمودم همان که از مقام خود متوجه تلثیم جناب معلی جناب القاب آن مؤمن ولی مهیمن شدم در راه مستقبل من شده و با او جوان که در حسن و جمال بدیع المثال بلکه احسن از جمیع مردمان در روی و اطمینان ایشان در بوی بود رفیق بود. پس مرا چون نگاه بر ایشان افتاد روی بعمری آوردم و بنزدیک او رفتم او اشارت و ایما من بسوی آن جوان نمود من از عمری برگشته روی بسوی آن جوان نیکوی آوردم و تحیت و سلام در خدمت آن جوان بانصرام رسانیدم و از هر چه از او سؤال نمودم و اراده استعمال و استفهام کردم مرا مجاب بر وجه صواب گردانید. بعد از آن از عمری و از ما گذشت و خواست که داخل دار گردد و آن از دوری بود که اکثر آن نمی نمود. عمری گفت: اگر اراده سؤال مسائل داری استعجال نمائی که دیگر بعد از این او را نخواهی دید. من پیش رفتم تا سؤال کنم آن سرور از من چیزی نشنید و داخل سرای گردید و با من تکلم زیاده از این ننمود که گفت: ملعون ملعونست کسی که تأخیر در نماز عشاء نماید تا آنکه ستارگان شروع در تشبک نمایند و ملعون ملعونست آنکه تأخیر در نماز صبح نماید تا آنکه ستارگان برطرف شوند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۷

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در جواب مسائل محمد بن جعفر اسدی]

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در جواب مسائل محمد بن جعفر اسدی] از ابی الحسین محمد بن جعفر الأسدی منقول و مرویست که آنچه بمن وارد می شد از شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان العمری قدس الله روحه در جواب مسائل من که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام سؤال مینمودم. از آن جمله آنچه از آن حضرت علیه السلام از نماز سؤال نمودم این بود که گفتم: نماز در نزد طلوع شمس و نزد غروب آن آیا چنانست که مردمان میگویند که آفتاب در هنگام طلوع از میان دو شاخ شیطان طالع و عیان گردد. پس هیچ چیز بر رغم بینی شیطان بر زمین مالیدن در آن وقت بهتر و افضل از نماز و بندگی عز و جل در

آن محلّ نیست. جواب داد آیا هیچ فعل افضل از فعل رغم أنف الشیطان نیست و اما آنچه سؤال از وقف ناحیه ما نمودی که آن را برای ما مقرر گردانید و صاحبش بعد از آن محتاج بآن شد آیا او را هیچ نوع در آن مال وقف تصرف رسد. در جواب فرمودند که: هر چه صاحب آن تسلیم بمستحقّان نمود او را اختیار است بهر نوع تصرف شرعی که خواهد نماید. و اما آنچه تسلیم اهل استحقاق نمود صاحبش را اختیار نیست خواه محتاج الیه باشد خواه نباشد فقیر باشد یا غنی. و اما آنچه سؤال نمودی از امر آن کس که حلال داند اموال ما را و تصرف در آن نماید چنانچه مردمان تصرف در مال خود نمایند و اذن از ما که صاحب مالیم نگیرد جواب آنکه هر که چنین کند او ملعونست و ما خصمای او خواهیم بود در روز قیامت. سؤال نمودم که: حضرت سیّد الانبیاء علیه سلام الله تعالی فرمود که: المستحلّ من عترتی ما حرّم الله فهو ملعون علی لسانی و لسان کلّ نبی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۸ آن حضرت جواب داد بیقین هر که بر ما ظلم کرد او از جمله ظالمین ماست و خدای ربّ العزّت بر او لعنت نمود که: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. و اما آنچه سؤال از امر مولود نمودم که: بعد از آنکه او را ختنه کردند غلفه آن روئیده و بحالت اوّلی رجعت نموده. آن حضرت جواب دادند که: کزّه بعد از ختنه او واجب است زیرا که زمین از بول غیر مختون تا چهل صباح با ناله و آه پناه بحضرت آله برد. و اما آنچه سؤال در امر مصلّی که نماز گذارد و در برابر او آتش افروخته یا صورت یا چراغ باشد که آیا نماز در آن حال جایز و قبول حضرت ذو الجلال است چه مردمان قبل از شما اختلاف در آن کردند. آن ولیّ ایزد وهّاب در جواب فرمودند که: جایز است اگر مصلّی از اولاد عبده أصنام و پرستندگان نیران نباشد که نماز گذارد و آتش و صورت و سراج وهّاج در پیش روی او باشد لیکن اگر مصلّی از اولاد عبده أوثان و نیران بود او را در مقابله أوثان و نیران نماز جایز و عیان در شریعت پیغمبر آخر الزّمان بی شبهه و گمان نبود. و اما آنچه سؤال کردم در امر ضیاع که در ناحیه ما بود آیا جایز است که کسی قیام بعمارت آن مقام نماید و بعد از خراج ضروریات آنچه فاضل آید از دخل آن را در همان ناحیه صرف کند به واسطه تحصیل أجر اخروی و تقرب بسوی شما. در جواب فرمود که: هیچ احدی را تصرف در مال غیر بدون اذن صاحب مال جایز و روا نیست فکیف احداث شیء در مال مردمان بغیر رخصت ایشان جایز و موافق شرع اقدس رسول مقدّس بود. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۰۹ پس اگر بغیر اذن ما احداث امر در ملک و مال نماید او مستحلّ است از ما آنچه حرام بود بر او و کسی که چیز از مال ما تناول کند شکم او مأکول نار سعیر گردد که: انّما يأکل فی بطنه نارا و سیصلی سعیرا. و اما آنچه سؤال کردم از امر مردی که ضیعه در ناحیه ما قرار داد و آن مکان را تسلیم کسی نمود که قیم و متولّی آن باشد و تعمیر آن ضیعه نماید و اخراجات مئونت ضروریات از دخل و حاصل ضیعه کند و آنچه از محصولات آن زیاد آید متعلّق بهمان ناحیه ما باشد. در جواب فرمود که: جایزست صاحب ضیعه را که قیم برای آن مکان مقرر و عیان گرداند و غیر او را تصرف در آن جایز نیست. و اما آنچه سؤال از ثمار اموال ما که مردمان بر آن گذرند نمودیم که آیا تناول و اکل از آن حلال هست. در جواب چنین فرمود که: اکل از آن حلال و حمل از آن حرام است. و نیز از ابی الحسین الأسدی منقول و مرویست که تویق از شیخ أبو جعفر محمد بن عثمان العمری قدّس الله روحه بر من وارد شد و مرا ازو سؤال از هیچ احوال واقع نشده بود و نسخه آن اینست که: بسم الله الرحمن الرحيم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين على من استحلّ من اموالنا درهما أبو الحسین الأسدی رضی الله عنه گوید که: بعد از مطالعه مرا در نفس چیزی سانح و واقع گردید که البتّه این کلام مشتمل بر آنست که کسی از مال ناحیه چیزی را متصرف گردد حال او چنان است. بدان که کسی از آن اکل کند و تصرف آن را حلال نداند باز بنفس خود گفتم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۰ که اگر کسی مستحلّ محرم گردد از هر محلّ که باشد آن کس ملعون حضرت بیچون است پس چه فضلست اینکه آن حضرت علیه السلام حجّت بر غیر آن نمود، و چون من این مقدمه را بخدمت شیخ عثمان العمری معروض داشتم او در جواب فرمود که: حقیقت امر نه چنین است خوب تأمل در تویق کن. من چون این سخن از او شنیدم رجوع بآن تویق نمودم بآن خدای که محمّد را بحقّ برسالت مبعوث گردانید و بحقّ او را بشیر و نذیر خلاق نمود که من چون بعد از ارسال احوال تویق بنزد او نظر در آن نمودم دیدم که آن نسخه بنوعی که بخاطر من میرسید بهمان نوع منقلب شده بود که: بسم الله الرحمن الرحيم

لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين على من أكل من مالنا درهما حراما. در خبری که مروی از شیخ أبو جعفر بابویه است منقولست که اگر کسی که در روز ماه رمضان عمدا افطار کند بر او کفّارات ثلث که آن را کفّاره الجمع گویند لازم است. شیخ مذکور رحمه الله گوید که: من فتوی این میدهم بآن که مفطر مذکور افطار بجماع حرام یا افطار بأكل طعام حرام نموده باشد بر او این کفّارات ثلثه واجب و لازم گردد و این سند را من در روایات أبی الحسین الأسدی رضی الله عنه یافتم.

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در تعزیه والد او]

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در تعزیه والد او] و از عبد الله بن جعفر الحمیری رضی الله عنه منقول و مرویست که توقیع برای شیخ أبی جعفر محمد بن عثمان العمری قدس الله روحه بعد از فوت پدرش از نزد صاحب الزّمان الحجة بن الحسن العسكري علیهما السلام که در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۱ تعزیه پدر او بیرون آمد این بود که: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تسلیما لأمره و رضاء بقضائه عاش أبوک سعیدا و مات حمیدا فرحمه الله و ألحقه بأولیائه و موالیه علیهم السّلام فأنه لم یزل مجتهدا فی أمرهم ساعیا فیما یقرّبه الی الله عزّ و جلّ نصر الله وجهه و أقاله عثرته و فی فصل آخر أجزل الله لك الثّواب و أحسن العزاء رزئت و رزینا، و أوحشك فراقه و أوحشنا فسیره الله فی منقبله کان من کمال سعاده أن له ولدا مثلك یخلفه من بعده و یقوم مقامه بأمره و یتّرحم علیه و أقول الحمد لله فانّ النفس طیّبه بمكانك و ما جعله الله عزّ و جلّ فیک و عندك أعانک الله و قواک و عضدک و وفّقک و کان لك ولیا و حافظا و راعیا و کافیا.

[توقیع شریف از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

[توقیع شریف از جواب نامه و مسائل حمیری ره] و از جمله آنچه از حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیه در جواب مسائل فقهیه بیرون آمد اینست و سائل آن مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری رضی الله عنه بود و بر آنچه آن حضرت علیه سلام الملک الودود در سؤال مکتوب نمود این بود: بسم الله الرحمن الرحیم: أطال الله بقاءک و أدام عزّک و تأییدک و سعادتک و سلامتک و أتمّ نعمه علیک و زاد فی احسانه الیک و جمیل مواهبه لیدیک و فضله عندک و جعلنی من السّوء فداک. خلاصه کلام آنکه آن مؤمن نیکو سیر بعد از عرض دعاء و تحیّت و اظهار بندگی و فدویّت بخدمت آن امام الجنّ و البشر بنوعی که محرّر گشت چنین نوشت که: یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم جمعی از مردمان ذی شأن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۲ متنافس در درجات علو شأن از قبل شما نزد این فدوی آن دودمان رفیع - الشأن تشریف آوردند پس بیقین هر کرا این محبّان قبول نمایند مقبول آن امام الانس و الجنّ خواهد بود و کسی را که این اعیان مدفوع گردانند بی شبهه و گمان آن کس ضایع در نزد خدای تعالی و تقدّس خواهد بود و حامل و کم نام در نزد خاصّ و عام آن جاهل تیره سرانجامست که این مؤمنان او را موضوع و مردود گردانیده نعوذ بالله منها. ما را در این باب پناه بحضرت ربّ الأرباب الهست خدای تعالی شما را مقوی گرداند در آن شهر ما جماعت از اعیان وجوه و خداوندان شوکت، و شکوه که متشاور در مرتبت و متنافس در منزلت اند هستند و کتاب مستطاب شما در حضور آن جماعت وارد گردید در باب امری که شما بسعادت و اقبال ایشان را مأمور بآن در باب معاونت و اخراج علی بن محمد بن الحسین بن ملک المعروف بملک با دو که و او داماد ص رحمه الله علیه است از میان ایشان فرمودید علی مذکور چون این کتاب را مطالعه نمودند بغایت محزون و متألّم و بسیار بسیار متحیر و مغتمّ گردید. از من سؤال نمود آیدکم الله تعالی آنچه باو رسید در باب اخراج او و استماع آن خبر از غم و تحیر بحضرت شما اعلام نمایم. چنانچه اگر آن اندوه و غم آن مؤمن متألّم ذنب و اثم باشد، پس او استغفار از آن حزن بی اختیار بحضرت ایزد غفار نماید و اگر آن امر اثم و وزر نباشد او آن را بشناسد تا نفس او مطمئن خاطر گشته نهراسد إن شاء الله تعالی توقیع جواب در این باب آنکه ما نمی نویسیم الا آنچه آن را بر ما نوشته مقرر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۳

داشتند و امروز نزد آن کسی است که بر ما چنین حکم نوشت با زبان پسندیده بی نیاز چنین قلمی نمودند که: أدام الله عزك ما را چشمداشت از تفضل شما که سزاوارید آنست که ما را بر جرأت عادت پیشتر ما که در نزد شما داشتیم أعزكم الله باقی گذارید در باب آنچه محتاج بآنیم از سؤال چیزهای ضروری. چنانچه در نزد ما منقول و مرویست از حضرت امام العالم صلی الله علیه و آله و سلم که از آن حضرت (ع) سؤال از امام قوم نمودند که آن امام بعض نماز با آن قوم گذارده و در اثنای نماز حادثه موت بحکم قادر کار ساز بر او واقع گردید در این حال آن جماعت که در عقب او نماز میگذارند چه میکنند. پس او گفت: او را در عقب میگذارند و یکی را که صلاحیت امامت داشته باشد مقدم دارند و نماز را تمام کنند و هر که او را مس نمود غسل باید کرد. توقیع آن بود که بر آن کسی که أثواب او را گرفته چیزی لازم نیست، مگر شستن دست و اگر حادثه چنین واقع نشده باشد و او قطع نماز نموده باشد باید که با قوم نماز خود را باتمام رساند. و نیز از حضرت عالم علیه السلام مروی و منقول است که اگر کسی مس میت حالت حرارت او کند دست خود را بشوید و اگر مس میت کند در وقت که او سرد شده باشد بر او غسل لازمست. آیا این که فوت شده در حالت حرارت او عمل او بر چه کیفیت و عنوان خواهد امید است که او بجامه او پیچیده باشد و کسی دست بدن او نرساند پس آن کس که دست بر ثوب میت رساند غسل بر او چرا واجب باشد. توقیع هر گاه کسی مس میت در این حالت نماید یعنی در حالت حرارت غسل بر او واجب و لازم نیست اما دست خود را بشوید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۴ و از صلوه جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه پرسیدند هر گاه کسی سهو در تسبیح قیام یا قعود یا رکوع یا سجود کند در حالت دیگر که از آن نماز فارغ شده او را بخاطر رسد. آیا اعاده آنچه از این تسبیح فوت نمود در حالت که متذکر بآن شد مینماید یا میگذرد و متوجه آن نمیگردد و نمازش صحیح است. توقیع: هر گاه کسی چیزی را در حالت سهو کند و او را در حالت دیگر به خاطر رسد قضاء آن کند در حالت ذکر. و سؤال از زنی که شوهرش متوفی گردد آیا او را جایز است با جنازه شوهرش که متوفی گردد. آیا او را جایز است با جنازه شوهرش بیرون رود یا نه؟ توقیع: بیرون میرود با جنازه زوج خود. یا عورت متوفی عنها زوجها را رسد که در ایام عدت زیارت قبر شوهرش رود توقیع: زیارت قبر شوهرش میرود و شب بغیر از خانه خود در محل - دیگر بیتوته نکند. آیا جایز است عورت که شوهرش کشته او بواسطه قضاء حق که بر او لازم است از خانه بیرون رود و حال آنکه آن عورت در عدت باشد؟ توقیع: اگر حق داشته باشد بیرون میرود و قضاء حق میکند و نیز اگر او را حاجت ضروری باشد و کسی نباشد که انصرام و سرانجام آن حاجت نماید آن عورت را جایز و روا است که از منزل خود بیرون رود و قضاء حاجت خود کند و در غیر منزل خود بیتوته نکند. و در ثواب تلاوت قرآن در فرایض و غیرها مرویست که حضرت عالم علیه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۵ السلام فرمود که مرا عجب است از آنکه او در نماز خود تلاوت إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر نکند چگونه نماز او صحیح و قبول گردد. و مرویست که نمازی که قل هو الله أحد در او تلاوت کرده نشود آن نماز مزکی نیست. و نیز مرویست هر که در فریضه قرائت سوره الهمزه نماید دنیا باو اعطاء گردد. آیا جایز است که مصلی سوره الهمزه را تلاوت کند و آن سوره که ذکر کردیم که روایت کردند که نماز مقبول و مزکی نگردد مگر بقرائت آن آن را ترک کند؟ توقیع: ثواب بر تلاوت سوره بر نهج است که روایت کردند و اگر ترک تلاوت سوره که در قرائت آن ثواب فراوان باشد نماید و تلاوت قل هو الله أحد کند، یا إنا أنزلناه بواسطه فضل مزید ایشان خدای تعالی و تقدس از احسان خود بر آن کس ثواب سوره قل هو الله أحد که تلاوت نمود و ثواب سوره که ترک قرائت آن بجهت تلاوت سوره التوحید کرده باو اعطا خواهد فرمود. و جایز است که در نماز فریضه بغیر این دو سوره توحید و قدر سوره دیگر بخواند و نماز آن مصلی تمامست لیکن در قدر این نماز از آن کمتر است. و در وداع ماه رمضان که میان أصحاب ما اختلاف در وقت وداع آن است چنانچه بعضی ایشان میگویند که تلاوت دعاء وداع در شب آخر ماه رمضان مینماید. و بعض میگویند که در روز آخر ماه رمضان قرائت دعاء وداع نماید اما بعد از رؤیت هلال شود. توقیع: عمل در ماه رمضان در لیالی آنست وداع در آخر شب ماه مذکور الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۶ واقع میگردد اگر ترسد که از ماه رمضان چیزی کم شود در دو شب آخر دعاء وداع تلاوت کند. و از قول

خدای تبارک و تعالی لَقُولُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، سؤال نمودند که آیا معنی به رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ این قُوَّة کدامت. مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٍ این طاعت کدام و در چه محلّ و مقام است؟ جواب این مسائل بیرون نیامد شما را دیدم اَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ که بر من تفضیل باعلام آن مسائل بنزد آن کسی از فقها که موثّق با شما باشد نمائی و مرا بآن مَنّت امتنان فرمائی پس او مرا مجاب گرداند از آن هر دو مسأله بآن شرح و بیان که برای من نمود در امر علی بن محمّد بن الحسین رضی الله عنه. از ملک که ذکر شد گوئیا همان ملک پدر حسین مذکور معروف بملک بادوکه که دامادش است. و او نوشت بخدمت او که بسعت نعمت خدای تفضّل کن بر من بدعاء که جامع باشد برای من و برای برادرانم از جهت دنیا و آخرت پس من گفتم از روی امتنان إِنْ شَاءَ اللَّهُ. توقیع: جواب جمع الله لك و لاخواتك خیر الدّنيا و الآخرة. کتاب دیگر از حضرت القائم المنتظر علیه السّلام برای جواب محمّد بن عبد الله الحمیری رحمه الله آن نیز مثل کتاب سابق است. محمّد بن عبد الله بخدمت آن سرور مکتوب نمود که: فرأیک اَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ و بقائک فی تأمیل رفعتی و التّفضّل بما شهد من ذلك لأضيفه الی سایر آیادیک عندی و مَنّتک علی. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۷ توقیع: احتجت اَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ از آنکه بعضی از فقها از من سؤال از احوال مصلی که از تشهّد اول برای رکعت ثالثه برخیزد. آیا بر او واجبست که تکبیر بگوید یا نه بدرستی که بعض فقها میگویند: که تکبیر بر او و در آن دم واجب و لازم نیست و مجزیست برای تکبیر گفتن بحول الله و قوّته أقوم و أقعد. جواب: در این باب دو حدیث واقع است یکی آنست که هر گاه کسی از حالت منتقل شود بحالت دیگر بر او تکبیر لازمست. و حدیث آخر آنست که در روایت آمده هر گاه کسی رفع رأس از سجده دوم نماید پس تکبیر گوید: بعد از آن بنشیند پس آنگاه برخیزد پس بر او در قیام بعد از قعود تکبیر واجب نیست. و همچنین است تشهّد اول که جاری مجری اینست بهر کدام از این دو حدیث که از جهت تسلیم فراگیری صواب بلکه منتج أجر و ثواب است. سؤال از انگشتی که نگین آن خماین یعنی ریم آهن بود آیا نماز در آن جایز است گاهی در انگشت مصلی باشد. جواب: در آن نماز مکروهست اگر چه حدیث در این باب نهی مطلقست اما عمل بر کراهیت است. سؤال از مردی که هدی بواسطه مرد غایب خرید و آن مرد ازو التماس نموده بود که چون هدی بجهت او ابتیاع نماید آن را بمنی نحر فرماید. اما چون وکیل هدی را در منی در هنگام که اراده نحر نمود نام موکل را فراموش کرده لیکن هدی را به نیت او در منی نحر کرد. بعد از آن اسم آن مرد نیز بخاطر او رسد آیا آن هدی مجزی برای آن الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۸ مرد موکل هست یا نه؟ جواب: هیچ باک در نسیان موکل نیست چون بقصد صاحب هدی نحر کند مجزیست. سؤال: در پیش ما شرعاً مجوس است که آن طایفه اکل میته مینماید و غسل از جنابت نمیکند و برای ما جامه می‌بافند، آیا مرا جایز است که پیش از غسل آن ثوب نماز در آن گذاریم؟ جواب: هیچ باک در ستر به آن ثوب و نماز گزاردن در آن نیست. سؤال: از حال مصلی که او در نماز شب باشد و بواسطه ظلمت شب وقتی که بسجده رود غلط کرده سر بسجاده نگذارد و جبهه بر مسیح و بر نطح گذارد و چون سر از سجاده بردارد سجاده را یابد آیا اعتماد به همان سجده میکند یا نه؟ جواب: مادام که راست نشست هیچ چیز بر او لازم نیست در رفع رأس بواسطه طلب خمره. سؤال: از حال محرم که سایه بر بالای سر او نگه دارد آیا رفع خشب عماریه میکند یا رفع کنیسه کند و هر دو دامن آن را بر میدارد یا نه؟ جواب: بر محرم چیزی لازم نگردد در ترک رفع خشب عماریه. سؤال: از حال محرم که طلب سایه از باران بنطیع یا غیر آن نماید که مبادا آنچه از رخوت او و جامه که در محلّ است تر گردد، آیا جایز است یا نه؟ جواب: اگر محرم در محمل در راه حجّ چنین عمل کند بر او دم لازم گردد سؤال: از حال کسی که بنیابت شخصی حجّ کند آیا در وقت عقد احرام برای حجّ بیت الحرام ذکر نام منوب عنه بکند یا نه؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۱۹ جواب: اگر نام منوب عنه نکند هیچ باک نیست چه او در قصد نایب است. سؤال: آیا واجبست ذبح هدی جداگانه از برای آنکه نائب حجّ برای او گذارد یا هدی برای واحد نائب و منوب عنه مجزیست؟ جواب: هدی واحد برای هر دو کس نائب و منوب عنه مجزی و بسست. سؤال: آیا مرد را احرام بستن در کساء خز جایز است یا نه؟ جواب: هیچ باک در احرام مرد بکسای خز نیست و صلحای قوم این کار کردند. سؤال: آیا جایز است که مردی را که نماز گذارد و در پایهای

او چیزی باشد که کعبین او را نبوشاند یا نه؟ جواب: اگر آنچه در پای دارد پشت پای را پوشد باید که ساق پای را نیز ببوشاند و الا نماز در آن جایز و رخصت نیست. سؤال: اگر کسی از طریق بطن العقیق و مسلخ حج کند او را رخصتست که تأخیر احرام تا ذات عرق نماید و در آنجا با رفقا احرام بندد و گاهی که از شهره ترسد یا آنکه او را جایز نیست که از آنجا بگذرد مگر آنکه احرام از مسلخ بندد؟ جواب: احرام از میقاتگاه بندد بعد از آن لبس ثیاب نماید و تلبیه در نفس خود پنهان آن مردمان گوید و چون بمیقاتگاه آن جماعت رسد اظهار احرام در همین مقام نماید. سؤال: از لبس فعل معطون آیا جایز است زیرا که بعضی اصحاب ما ذکر کردند که در لبس آن کراهیست؟ جواب: لبس فعل معطون جایز است و هیچ باک بآن نیست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۰

سؤال: از حال مردی از وکلای وقف که آنچه از مال وقف در دست او آید حلال داند و رعایت از أخذ مال وقف نکند اگر کسی داخل منزل او گردد در آن اثناء طعام او حاضر شود پس آن کس را بطعام خود بخواند اگر آن مرد اکل طعام مضیف ننماید البته او اظهار عداوت نماید و گوید فلانی طعام مرا چون حلال نمیداند اکل نمینماید. آیا جایز است که اکل طعام آن مرد نماید و کفاره آن تصدق بصدقه کند چه مقدار صدقه باید داد؟ سؤال: اگر کسی هدیه برای شخصی فرستد و کیل که حاصل هدیه است آن را بنزد شخص ثالث حاضر کند و گوید که: از این هدیه چیزی بردار و شخصی ثالث عالم باشد بآن که وکیل مراعات از أخذ آنچه در دست تصرف او است نمی نماید اگر ثالث از آن چیزی تصرف کند جایز و رخصت است یا نه؟ جواب: از سؤال اول آنکه آن مرد را اگر مال و سرمایه معاش باشد به غیر آن مال وقف که در تصرف دارد اکل طعام آن مرد جایز است زیرا که افعال مسلمین محمول بر صحت است چنان داند که آن طعام معمول از خاصه مال مضیف است و اگر او را مال و سرمایه نباشد اکل آن جایز نیست. جواب: از سؤال تالی بعینه جواب و سؤال اولست اگر وکیل هدیه را مال دیگر باشد اکل اموال احسان و انعام او در همه انام حلالست نه حرام و الا فلا. سؤال: از حال مردی که قایل بحق باشد و متعه را در شرع اقدس حضرت نبی المقدس جایز و حلال داند و قایل بر رجعت در این ملت بود لیکن بواسطه اهل نیکو که موافق در جمیع امور اوست باو عهد نمود که جای الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۱ دیگر متزوج نگردد و متعه نکند و کنیز نیز نگاه ندارد. خلاصه آنکه بر سر زوجه اش زن دیگر نیارد و نوزده سال بر همین قول و شرط باقی ماند و بعد از آن از اهل خود غایب گردد و چند ماه در غیبت بر او گذرد و در آنجا نیز متمتع نگردد و نفس او حرکت نکند و میل تزویج ننماید یا آنکه بواسطه رفاقت جمعی با او در آن سفر از فرزند و غلام و وکیل و برادر ما بواسطه حضور جمع دیگر که عزت و اعتبار او در نظر آن جماعت کم گردد و واجب باشد بر او بواسطه نذر یا عهد و محبت بر اهل خود و میل بسوی او و صیانت از برای زن و از برای نفس خود نه از برای تحریم متعه بل بدین خدای عز و جل ترک آن عمل نماید آیا در ترک متعه او را وزر و اثم هست یا نه؟ جواب: مستحب است بر آن مرد که اطاعت حضرت رب العزت در امر متعه نماید تا زایل شود از او خلاف که آن در معصیت است و مرتکب متعه شود اگر در مدت عمر یک مرتبه باشد.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره] و در کتاب دیگر که بجهت محمد بن عبد الله الحمیری رحمه الله، به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه در باب تحقیق مسائل قلمی نمود آنچه آن حضرت در جواب مسائل او در سنه سبع و ثلاثمائة مکتوب و مرقوم نمود اینست. اما سؤال از محرم آیا او را جایز است که مئزر خود را از پسی پشت خود بر عقب خود بدر آرد و هر دو طرف مئزر را بسوی حقوی خود مرفوع گرداند و طرفی را بخاصره خود جمع گرداند و به بندد و طرف آخر مئزر از ما بین پایهای خود بیرون آرد و رفع هر دو طرف بخاصره خود نماید و هر دو طرف مئزر را بورکین خود محرم مستحکم گرداند و محکم بندد و این مثل سراویل ستر آنچه باشد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۲ می نماید بدرستی مئزر که پیشتر از آن میگردم چون بر شتر سوار می شدیم آنچه در آنجا بود ظاهر میشد و این نوع اگر واقع شود مستور میگرداند. جواب: از حضرت امام علیه السلام آنکه

جایز است که انسان مژر گردد بهر عنوان که خواهد اما بشرطی که در مژر چیزی بمقراض و سوزن احداث نشود یعنی جایی را قطع نکند و ندوزد و از حدّ مژر بیرون نبرد و گره‌ها بر آن نزند و بعضی از آن مژر را ببعضی دیگرش نه بندد پس اگر محرم ناف و رکتین را بپوشاند باید که دامن آن را بلند گرداند آنچه مجتمع علیه و سنت است پوشیدن ستره و زانوها است و در آن خلافی نیست لیکن أحبّ و افضل در نزد ما آنست که محرم احرام بر سبیل مألوفه که جمیع مردمان بر آن نهج اقدام نمایند او نیز متابعت کند. خلاصه کلام امام علیه السّلام مبتنی است بآن که احرام جمیع مردم باید که بر منهج شرع شریف و ملتّ حنیف حضرت نبیّ الأشرف و باقی ائمه خلفا عن خلف باشد و از طریق رسول جمیل بعضی تفریط نکند. سؤال: آیا محرم را جایز است که بر بالای مژر تکه بندد؟ جواب: آن حضرت جواب دادند که محرم را روا نیست مژر را بغیر آن به چیزی دیگر بندد از تکه و غیرها. سؤال: در هنگام توجه برای نماز آیا مصلی را جایز است که بگوید که علی ملّه ابراهیم و دین محمّد زیرا که بعضی اصحاب ما ذکر کردند که هر گاه - متوجه نماز گوید که: علی دین محمّد، او بدعت کرده زیرا که ما این را در هیچ جا از کتب الصّیلموه نیافتیم الاّ یک حدیث در کتاب القسم بن محمّد که از جدّ خود از حسن بن راشد روایت کرد از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصادق الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۳ علیه سلام الله الملك الخالق روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین، روی مبارک بحسن آورده گفت: یا حسن چگونه بنماز متوجه میگردی؟ حسن گفت: یا بن رسول الله میگویم لئیک و سعدیک. حضرت امام علیه السّلام گفت: ای حسن من ترا سؤال از این سخن نمودم بلکه من سؤال بدین منوال نمودم که وجهت وجهی الی آخرها را بچه نوع میگوئی؟ حسن گفت: چنین میگویم: اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا الی آخره. حسن بن راشد گفت: من چون سابقا همین نوع استماع از شما نمودم، گفتم: حضرت جعفر بن محمّد الصادق بآن مرد گفت: هر گاه این کلمات را بعد از تکبیره الاحرام و پیش از أعوذ بالله السّميع العلیم من الشّیطان الرّحیم خواهی گفت: چنین گوئی که: اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَلَى مِلَّةِ اِبْرَاهِیْمَ وَ دِیْنِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْهَاجِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ الْاِیْتِمَامُ بِآلِ مُحَمَّدٍ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنِ . پس امام علیه السّلام بحسن گفت: توجه همه واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و در آن اجماع است و خلاف در استحباب آن نیست. و آداب توجه این است که وَجَّهْتُ وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ عَلِیِّ مِلَّةِ اِبْرَاهِیْمَ وَ دِیْنِ مُحَمَّدٍ وَ هَدِیْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ. قُلْ اِنَّ صِیْلَاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحَیَاىَ وَ مَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَ بِذَلِکَ اُیْرِثُ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُشْرِکِیْنَ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۴ اللهم اجعلنی من المسلمین أعوذ بالله السّميع العلیم من الشّیطان الرّحیم. بسم الله الرحمن الرحیم ، آنگاه شروع در تلاوت الحمد لله نماید. و فقیه که شکّ در علم و عمل او نبود فرمود که: دین برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و هدایت برای علی (ع) است، زیرا که دین برای سید الانبیاء در حیات آن سرور و بعد از ممات نبیّ الاکرام الی يوم القیام باقی و مستدام خواهد بود و هر مصلی که در هنگام توجه چنین گوید: بی شکّ و یقین آن کس از مهتدین بدین سید المرسلین و منهاج ائمه المعصومین است و آنکه در این شکّ کند او را جزا و دین در يوم الدّین است سؤال: از قنوت در نماز فریضه آیا بر مصلی لازم و روا است که چون از قنوت فارغ شود دستهای خود را بعد از قنوت بر روی خود فروز آرد تا عمل به حدیث منقول و مروی است نموده باشد چه ذات حضرت عزّ و جلّ ارفع و أجلّ و اعظم و اکمل از آنست که بنده راجی بدرگاه او ملتجی گشته دست که بتضرّع و دعاء و امید رحمت حضرت واهب العطایا برداشته او را محروم و مأیوس گرداند و دست ردّ بر سینه مطلب و مرام آن داعی مستهتام گذاشته دعای او را مستردّ کند یا جایز نیست و حال آنکه بعضی اصحاب ما ذکر کردند که این عمل در نماز روا و مسجلّ است و ترک آن مرغوب نیست. جواب: از حضرت امام علیه السّلام چنین مصدرّ گردید که ردّ یدین و امرار آن بعد از فراغ مصلی از قنوت نماز بر سر روی و صدر جایز و در خور نیست، در فرایض آنچه معمول علیه و مستحسن و مقبول در شرع حضرت رسول صلوات الله علیه است آنست که چون مصلی از قنوت نماز فریضه فارغ گردد باید که شکم الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۵ و هر دو کف دست خود را اندک زمانی بر سینه برابر روی بگذارد و تکبیر برای رکوع بگوید. پس آنگاه برکوع رود و این

خبر صحیحست و این عمل در نوافل روز و شب مستعمل است لیکن در هنگام ادای فرایض أحسن و أفضل است. سؤال: از سجده الشکر بعد از تأدیه صلوات فرایض و غیرها بدرستی که بعضی أصحاب ذکر کردند که سجده شکر در شریعت سید البریه بدعت است. آیا مرد مصلی فریضه را جایز نیست که بعد از ادای فرایض سجده شکر بجای آورد و ایضا بعد از رخصت جواز آیا سجده شکر فریضه مغرب بعد از اتمام فریضه شام است. یا بعد از تأدیه چهار رکعت نافله مغرب است، با التمام. جواب: سجده شکر لازمترین سنن رسول ذوالمنن است و هیچ احدی از ارباب فضل و فراست قائل بدعت سجده شکر نگردد مگر آنکه اراده بدعت در دین حضرت رب العزت نماید. اما چیزی که مروی است در باب آنکه سجده شکر بعد از فریضه مغرب است لیک اختلاف در آن است که آیا سجده شکر بعد از ادائه رکعت فریضه شام است. یا بعد از تأدیه نماز چهار رکعت نافله مغرب بالتمام است بدرستی که این اختلاف مثل اختلاف در باب فضل دعا و تسبیح است بعد از هر فریضه پس أفضل و أحسن آنست که بعد از فرض باشند. و اگر تو ای مصلی سجده و دعاء و تسبیح را بعد از اتمام نافله أربع رکعات الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۶ مغرب بجای آری جایز است. سؤال: بعضی از برادران مؤمن که ما را معرفت تمام بحال آن انامست آن طایفه را ضیعه جدیده است معموره در جنب ضیاع خرابه سلطان در آن حصه است واقع است و گاهی وکلای سلطان حصه ایشان را بزرگان بکرایه و اجارت میدهند و بسا باشد که عمال سلطان أصحاب ضیعه جدیده را در هنگام که اراده زراعت آن بحدودها نمایند مانع گردند. و اگر بجماعت باجاره دهند مردم سلطان نمیگذارند و گویند تا ضیعه سلطان مزروع نشود ما احدی را نمیگذاریم که مزارع شما را مزروع گردانند و چون ضیاع سلطان در جنب ضیاع مؤمنان داشت بوسیله آنکه خراب، و ویران است و آن محل را قیمت نیست زیرا که قریب به بیست سال است، که خراب گشته مع هذا سلطان در شرای آن ضیعه غیر معمور تخرج مینماید و میگوید که این حصه الحال در تحت تصرف وکلای ما است از همین ضیعه است که در تصرف برادران شما است بلکه اکثر حدود مزارع که در تصرف اخوان شما است متعلق بسر کار ما است که در سابق از حکام زمان بوقف گرفته الحال تعلق بما گرفته و آن مکان بواسطه تسلط سلطان وقت مزروع نگردد، و اگر أحياناً ارباب ضیاع جدید فی الجمله زراعت کنند همگی و تمامی آن غلات را به سرکار سلطان انتقال نمایند. آیا جایز است که ما ابتیاع و شرای آن حصه از سلطان نمائیم زیرا که اگر آن محل بشرای ما در آید صلاح بحال ضیعه جدیده و ضیاع قدیمه بهم رسد بلکه باعث عمارت هر دو ضیاع بوسیله ابتیاع او شود. جواب: آن ضیعه جایز الابتیاع نیست زیرا که بیع و شرای ملک از صاحب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۷ و مالک لازم است. سؤال: از مردی که استحلال و ظن محاش عورت خود نمود بخوف آنکه مبدا فرزند بهمرسد بعد از زمانی چند آن عورت پسر زائید آن مرد پسر را قبول نکند و شک در الحاق ولد باو دارد زیرا که زراعت بموضع حرث نمود و در موضع قبل نکرد ولد ملحق باو نگردد بلکه آن فرزند را نسبت بمادرش دهد و چون در آن شک دارد آن فرزند را بنفس خود مخلوط نمیکرداند. پس اگر بر آن مرد واجب باشد که او را نسبت بخود دهد و مخلوط گرداند و مثل سایر فرزندان خود شمارد پس چنان کند و اگر جایز بود چیزی از مال خود کمتر از حصه و نصیب ولد صحیح آنست جدا گرداند آن مرد نیز چنان کند. جواب: استحلال مرد با امراه خود از وجوه جواز و حلال بی شبهه جایز و حلالست. چون سائل مکرر التماس جواب از مشروح از آن سؤال بوضوح نمود تا معرفت در امر ولد برای او حاصل گردد و از حضرت واهب العطايا سؤال و دعا بجهت بقاء و دوام ذات خجسته صفات آن خاتم اوصیاء علیه سلام الله تعالی نمود. سؤال: آنکه حدّ خدای تعالی بر او واجب شد بواسطه حلال دانستن و طی محاش امرأه و مواقعه نمودن با اهل خود هر چند از آن کس فعل شنیع بظهور آمد لیکن ما جواب و سؤال او بواسطه مراعات حق الخدمه پدرش دادیم و از او راضی شدیم بوسیله آنچه از ما تعلیم گرفت از ضروریات امر دین و از خوبی نیت او. ما واقف حال او شدیم بواسطه مخاطبت و سؤال او بچیزی که او را نزدیک الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۸ گرداند بخدایتعالی از امری که از او سانس و واقع گشته و او بعد از استعلام از آن عمل شنیع برگشته چه از آن عمل حضرت عز و جلّ و نبی خاتم الرسل و اولیای ائمه السبیل راضی نمودند و ما از ایزد تبارک و تعالی سایل و ملتسمیم که مسایل و مطالب او از آنچه مأمول و مسئول او باشد از هر چیز

عاجل و آجل آن بنده حضرت لم یزل را بآن واصل و متواصل گرداند و آمر دین و دنیای او را از آنچه محبوب و مرغوب او باشد و صلاح کار خود در آن داند او را بآن فایز و بهره‌مند سازد آنه ولی قدیر و بالاجابه حقیق جدیر.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره] و نیز بآن حضرت صلوات الله علیه در سنه سیصد و هشت هجریه مکتوب مرقوم گردانید، و از حقایق دیگر که بر آن مؤمن نیکو سیر مشکل بود سؤال بدین منوال نمود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: أطال الله بقاءك و أدام عزك و سعادتك و أتم نعمته عليك و زاد في - احسانه اليك و جميل مواهبه لديك و فضله عندك و جزیل قسمه لك و جعلني من السوء كله فداك، پس از آن سؤال این مسائل نمود که: یا ابن رسول الله بعضی از مشایخ و عجایز که ما را معرفت تمام بحال آن جماعت کرام است الحال مدت سی سال بلکه بیشتر است که نماز واجبی و یومیّه سنتی میگذارند و روزه ماه شعبان بستنی میگیرند و روزه ماه رمضان میدارند. بعضی از أصحاب حدیث ما روایت کردند بر آن مؤمنان که صوم شما معصیت است. امام العباد جواب داد که فقیه میگوید که روزه در آن ایام چند تا پانزده الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۲۹ روز نگاهدارد بعد از آن قطع روزه میکند الا آنکه روزه را بر سه روز ثانیّه متصل میگرداند بنا بر حدیث آن نعم شهر القضاء رجب. سؤال: از احوال مردی که او در محلی ساکن باشد که در آنجا برف بسیار باشد و اگر خواهند از آنجا نقل بمحل دیگر کند بواسطه خوف نتواند و بسا باشد که در مکانی که برف بسیار بود اگر کسی در بالای آن بایستد چون زمین مساوی السطح نیست محتمل است که آن کس با برف بیکبار از آن مکان ساقط گردند آن مرد بواسطه همین حال حیران و مضطرب احوال باشد و در آن هیچ مکان مساوی بهم نرسد که هر چند برف بسیار باشد مثل پلاس بآن که نمدی بر بالای برف آنجا اندازد و لگدکوب نموده در بالای آن ایستاده نماز فریضه مضیقه را بجای آرد. آیا جایز است که نماز فریضه واجبه را در آن محل ترک کنیم یا مهماً ممکن در آن محل نماز فریضه را بگذاریم و ما در ایام بسیار این کار کردیم و نماز را در آنجا گزاردیم، آیا بر ما اعاده آن نماز لازم است یا نه؟ آن ولی ایزد وهاب جواب فرمود، که در وقت ضرورت و شدت بذریعه لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا نماز که در آن مکان مؤدّی گشته صحیح است و هیچ باک نیست. سؤال: از حال مأموم که در هنگام تأدیه رکوع بامام ملحق شود و به بامام رکوع بجای آرد آیا آن رکعت برای آن مأموم محسوب گردد و بعد از فراغ امام از نماز آیا بر مأموم امام نیمه آن نماز لازمست یا نه؟ بعضی از أصحاب ما فرمودند که: اگر مأموم تکبیره الرکوع از امام بشنود اعتماد و اعتداد بآن رکعت نماز ننماید و حساب نکند. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۰ جواب: اگر بامام در وقت تسبیح رکوع ملحق گردد اگر چه یک تسبیح - باشد اعتماد و اعتداد آن رکعت کند هر چند استماع تکبیره الرکوع ننماید. سؤال: از حال مردی که نماز ظهر را مؤدّی گرداند و داخل نماز عصر شود و دو رکعت فریضه عصر را نیز بجای آرد در آن وقت بخاطرش رسد که فریضه ظهر دو رکعت را بجای آورده در این صورت چه میکند؟ جواب: آنکه اگر در میان این دو نماز ازو حدث حادث گشته باشد که به آن قطع نماز شود مصلی اعاده هر دو نماز ظهر و عصر کند و الا اگر از او حدث حادث نشده باشد که موجب قطع نماز باشد این دو رکعت را تتمه دو رکعت فریضه ظهر کند که بنسب از او ترک شده حساب کند بعد از آن نماز عصر را به جای آرد. سؤال: از حال اهل جنت آیا سکنه آن مکان مسرت نشان را بعد از دخول جنان و ترویج حور عین و استخدام رضوان بحکم حضرت رحیم رحمان از ایشان اولاد و فرزندان بتوالد و تناسل حاصل و عیان گردد؟ جواب: تمشیت و اهمّیت بمنّت و أمر و قضاء ربّ العزّت زمان جنت را حمل ولادت و مشقت طلق زائیدن نیست چه خون حیض و نفاس و مشقت طفولیت شایسته و التباس از وساوس شیطان خناس است و در جنت آنچه مشهی غسل و استلذاذ أعین هر کس است بحکم ایزد تعالی و تقدّس معین و مؤسّس است. چنانچه مصدوقه قرآن لازم الاذعان مخبر و محکی است بر آن: وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنُ. پس هر گاه مؤمن اراده و خواهش ولد کند حضرت ایزد مهیمن خلق ولد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۱ بدون حمل و ولادت بهمان صورت که آن

مؤمن نیکو سیرت ارادت نمود فی الفور خالق معبود موجود گرداند چنانچه خلقت آدم علیه السلام برای عبرت و اظهار صنعت خود فرمود. سؤال: از حال مردی که تزویج عورت بمهر معین نماید تا به مدّت مشخص معلوم و هنوز از مدّت چیزی باقی باشد آن مرد آن مدّت را بآن عورت بخشد و آن عورت در حیض باشد باین سبب که بیشتر از آنکه مدّت را شوهر باو بخشد در آن حال چون حیضش آمده باشد چون در اثنای حیض مدّت به او بخشیده بعد از آنکه از حیض پاک گردد آیا جایز است که مرد دیگر بمبلغ و مدّت معلومین آن زن را تزویج کند یا آنکه تا استقبال حیض دیگر صبر کند؟ جواب: غیر حیضه داخله تا استقبال حیض دیگر صبر کند زیرا که اقلّ مدّت عدّت یک حیضه تامّه و طهر است و پیشتر از آن عقد بر او جایز نیست. سؤال: از کسی که مبروص باشد یا صاحب فالج بود آیا شهادت أمثال این جماعت مقبول گردد یا نه؟ بدرستی که در نزد ما روایت کردند که أمثال این طایفه امامت ارباب أصحّاء نمیتوانند نمود؟ جواب: اگر أمراض ایشان حادثی و عارضی باشد شهادت ایشان جایز و عیان است و اگر در هنگام ولادت با آن أمراض تو امان باشند شهادت آن جماعت جایز و رخصت نیست. سؤال: آیا جایز است کسی را جدّه عورت در خانه او باشد او تزویج به دختر پسر آن عورت کند یا نه؟ جواب: گفت که آیا نهی از آن فعل باشد یا نه جواب داد که نهی از- الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۲ أمثال آن اشکال در حدیث رسول آخر الزّمان و در قرآن لازم الاذعان مرقوم و عیان است. سؤال: مردی دعوی هزار درهم بر مردی نمود و بر طبق دعوی خود اقامه شهود عدول فرمود. بعد از آن همان مرد مدّعی دعوی بهمان مدّعی علیه بمهر و نشان او ظاهر سازد که پانصد درهم دیگر سوای هزار درهم سابق بر ذمه او دارد و ایضا همان مرد دعوی سیصد درهم دیگر و تمسّک بمهر و نشان ظاهر کند بعد از آن دعوی دویست درهم بمهر و تمسّک دیگر از همان مدّعی علیه سابق بیرون آرد و آنچه در این سه دفعه دعوی نماید او را شهود عدول بر وفق و طبق دعوی باشد اما زعم مدّعی علیه آنست و این تمسّکات و آسانید که در دست مدّعی است داخل و مفصّل تمسّک هزار درهم است و گوید که همین یک هزار درهم از تو به دفعات ثلث بمن رسید و زیاده ازین چیزی واصل من نشد. آیا بر مدّعی علیه یک هزار درهم بموافق زعم او لازم است یا آنکه هر چه مدّعی اقامت یتنه و شهود نماید بر مدّعی علیه واجب و لازم گردد و در اسناد، و تمسّکات أصلاً استثناء نباشد و صکوک ظاهر همگی و تمامی بر وجه صحت و حجّت باشد در این صورت جواب وجه تمسّکات بالتّمام واجب و لازم باشد. جواب: بر مدّعی علیه یک هزار درهم لازم است یک مرتبه از او أخذ، و استیفاء مینمایند زیرا که شبهه در این هزار درهم نیست بواسطه آنکه شهود عدول بر لزوم دراهم دراهم الف دو مرتبه بر مدّعی علیه گواهی دادند یک مرتبه مجمل و مرتبه دوّم مفصّل بنوعی که در تمسّکات مرقوم بود چنانچه بین و ظاهر است اما الف آخر که شهود آن بمراتب ثلثه اقامت شهادت نمودند الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۳ بر اشتغال ذمه مدّعی علیه بآن بر سبیل تفصیل تحمّل که این الف ثانیه مفصّل الف اولی باشد لهذا مدّعی علیه ردّ یمین دو هزار درهم دوّم بر مدّعی نماید پس اگر بر طبق دعوی خود قسم یاد کند استیفاء حقّ خود نماید و اگر نکول کند حقّ او ساقط گردد. سؤال: از خاک قبری که با میت در قبر میگذارند آیا جایز است که بگذارند یا نه؟ جواب داد خاک را با میت در قبرش گذارند، و با حنوط مخلوط گردانند ان شاء الله تعالی. سؤال: در نزد ما مروی است و منقول از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن ولیّ امام الخالق علیه السّلام در کفن فرزند خود اسماعیل رحمه الله علیه نوشت که: أشهد أن لا آله الا الله و نشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله آیا ما را نیز جایز است که اقتداء و اقتفاء بایشان نموده اُکفان خود را بطین قبر یا بغیر آن بنویسیم. جواب این فعل جایز است. سؤال: آیا جایز است که مرد تسبیح بخاک قبر یا بغیر آن گوید و در آن فعل آیام فعل بحکم حضرت عزّ و جلّ أجر و ثواب است؟ یا نه جواب: تسبیح بخاک قبر گوید زیرا که تسبیح بهیچ چیز افضل از تسبیح بخاک قبر آن ولیّ ایزد داور نیست. و از فضیلت آن خاک است که اگر مسّیح در تسبیح نسیان کند و یا سبحه را بغیر تسبیح در دست بگرداند ملائکه کرام بامر حضرت ملک العلّام برای او- الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۴ تسبیح مکتوب گردانند. و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسید اگر تربت آن ولیّ ربّ العالمین را بروی زمین گذاشته سجده بر آن نمایند بحکم و مشیّت حضرت أرحم الرّاحمین هفت طبقه زمین روشن گردد. و

اگر کسی در هنگام نماز سجده بخاک آن ولی بنده نواز کند اگر احیانا فعلی از افعال نماز را فراموش کند حضرت اکرم الاکرمین به ملکی کرام الکاتبین حکم کند که آن نماز را برای آن مؤمن مستهام کامل و تمام مکتوب و مرقوم گردانید و در سجده بخاک قبر آن سرور ثواب بیرون از حصر و شرح است. چنانچه در احادیث مرویه از حضرت ائمه البریه علیهم السلام و التّحیه مروی و منقول است و چون در سجده بخاک نهادی جنّ و بشر ثواب بسیار و احادیث بیشمار است در آن باب مترجم را همین قدر بیان اختصار است. سؤال: در سجده بر لوح خاک آن ولی خالق الأفلاک هیچ فضل و ثواب هست یا نه؟ جواب: سجده بر لوح خاک قبر جایز است و ثواب و در او فضل و اجر بی حساب است. سؤال: از مردی که زیارت قبور ائمه علیهم السلام الملک الغفور کند آیا او را جایز است که سجده بر قبر آن اولیای دین سلام الله علیهم اجمعین کند یا نه. و آیا کسی که نماز در نزدیکی قبور ائمه دین کند او را جایز نیست که قبر را قبله کند یا بر بالای سر قبر ایستد یا در بین پا توقف نماید و اما جایز است که مصلی تقدّم بر قبر کند و قبر را در عقب سر خود بگذارد و نماز بجای آرد؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۵ جواب: امّا سجود بر قبر در نماز فریضه و نافله جایز نیست و آنچه معمول و مقبول ارباب علم و کمال و اصحاب فضل و حال است آنست که خدّ ایمن بر قبر گذارد و عرض احوال بخدمت آن ولی ملک متعال نماید. اما نماز، فریضه را در عقب قبر و قبر را در پیش خود گذارد و بر قبر ائمه البشر تقدیم در نماز بندگی ایزد اکبر و تساوی و برابر قبر نیز بایستد. سؤال: آیا مرد را جایز است که در وقت اشتغال او بنماز فریضه و نماز نافله در دست او سبّحه باشد و در آن حال مرد مصلی آن سبّحه را بگرداند و حال آنکه او بنماز و به عبادت حضرت عزّ و جلّ مشغول باشد؟ جواب: جایز است اگر خوف سهو و غلط بود. از جواب آن ولایت مآب مستفاد می گردد که در حالت عدم خوف روا نیست. سؤال: آیا مستحبّ را جایز است که در وقت تسبیح سبّحه را بدست چپ بگرداند یا نه؟ جواب: جایز است و الحمد لله. سؤال کرد و گفت که مروی است از فقیه که در فروختن وقف خبر مأثور، و اجر موفورست گاهی که وقف بر قوم باشد و بعد از ایشان برای اعیان آن جماعت مقرر شده باشد. اما اهل اجتماع بر بیع آن وقف کرده باشند لیکن بیع آن اصلح باشد از نگاهداشتن در این حال از بعضی ارباب وقف آیا حصّه و سهم او را خریدن جایز است یا آنکه تا جمیع اصحاب وقف و ارباب حصص و سهام آن اجتماع بر ابتیاع آن نکند خریدن سهم بعضی بدون رضای بعضی - الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۶ دیگر در بیع حصّه خود روا نیست؟ جواب اگر وقف بر امام مسلمانان باشد بیع آن جایز و روا نیست اما اگر وقف بر قوم یعنی بر یک صنف از مسلمانان باشد هر یک آن طایفه را میرسد که حصّه خود را فروشند خواه مجتمع باشند خواه متفرّق یعنی خواه همه آن طایفه اجتماع بر بیع حصص و سهام خود نمایند و فروشند. یا آنکه بعضی راضی بر بیع حصّه خود باشند و بعضی دیگر راضی نباشند از جمعی که راضی اند خریدن حصّه آن جمع جایز است ان شاء الله تعالی. سؤال: آیا محرم را جایز است که موی ته بغل را بگذارد یا نگذارد. و ایضا محرم را شانه کردن رواست یا نه؟ جواب: جایز است و بالله التوفیق. سؤال: اگر ضریر یعنی مریمی که درد چشم دارد پیش از آنکه مرض رمد عارض او گردد بر مقدّمه شاهد گردد و خط و نشان خود در آن کاغذ قلمی نماید. بعد از آن آن مرد ضریر مکفوف و نابینا شود بنوعی که اصلا خطّ و نشان خود را نبیند تا بعد از رؤیت و معرفت نشان و خط شهادت بر آن مقدّمه دهد آیا شهادت او جایز است یا نه؟ یا آنکه مرد ضریر بر مقدّمه که شاهد بود آن را فراموش کند و بعد از تقصّی مدّت حقایق آن را کما کان الموافق بخاطرش آید آیا او را جایز و لایق است که شهادت بر شهادت سابق دهد یا نه؟ جواب: اگر شهادت را بحفظ آرد و حفظ وقت شهادت کند بی شبهت شهادتش بر آن مقدّمه جایز و عیانست. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۷ سؤال: از مردی که وقف ضیاع و دابّه خود کند و شخص معین را وکیل و متولّی وقف گرداند و شاهد بر آن امر بگیرد بعد از آن وکیل متولّی گردد، یا وضع او متغیّر و حال صلاح و سدادش نوع دیگر شود و متولّی وقف غیر او گردد آیا جایز است که همین شاهد گواه شود برای این شخص که الحال قایم مقام وکیل اوّل شده بود گاهی که اصل برای یک کس باشد یا جایز نیست؟ جواب: بغیر شهادت جایز نیست زیرا که این شهادت برای مالکست نه از برای وکیل و حال آنکه حضرت ایزد متعال امر بادای شهادت بر منهج حقّ و صواب نمود چنان که در قرآن لازم الاذعان میفرماید

که: أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ. سؤال: از نماز دو رکعت آخر چهار رکعتیها و آخر سه رکعتی که در دو رکعت اخیر چهار رکعتی و یک رکعت آخر سه رکعتی روایات بسیارست. بعضی از أصحاب روایت کردند که اگر مصلی الحمد تنها در آخر دو رکعت چهار رکعتیهای فرایض و در یک رکعت آخر سه رکعتی شام تلاوت کند افضل است. و بعضی روایت کردند که تسبیح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن افضل است چون روایات مختلف است افضل کدام تا ما به آن عمل نمائیم؟ جواب: تسبیح نسخ قرائت ام الكتاب در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی نمود و نسخ قرائت تسبیح قول امام الهادی العالم علی الهادی صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که آن امام الأعلم علیه السلام فرمود که: هر نمازی که در او قرائت نباشد یعنی تلاوت الحمد در او نباشد آن از شیوه الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۸ نماز و طاعت بیرون است مگر آنکه مصلی علیل یا کثیر السهو در قرائت باشد و به واسطه همین پیوسته از بطلان نماز و عبادت حضرت رحیم الرحمن ترسد در این صورت او را رسد که تلاوت الحمد نکند. سؤال نمود که در نزد ما مشهور است که ربّ الجوز از برای وجع حلق و گرفتگی آواز نافع است و طریق استعمال آن آنچه در میان مردمان اشتهار دارد آنست که جوز تازه را پیش از آنکه خوب بندد آن را میگیرند و خوب نرم میکوبند و آب آن را می افشردند و صاف میکنند و چندان میجوشانند که بنصف آید و خوب مطبوع گردد، بعد از آن از بالای آتش فروز آورده یک شبانه روز نگاه میدارند، بعد از آن شش رطل آن را یک رطل عسل می اندازند و در بالای آتش نرم جوش میدهند و کف آن را میگیرند و نوشادر و شب یمانی از هر یک نیم مثقال خوب می ساینند و آب در آن می اندازند و یک درم زعفران مسحوق در آن انداخته جوش دهند تا بکف آید. بعد از آن کف را بگیرند و بپزند تا مثل عسل بقوام آید و ثخین گردد پس از آن از آتش فروز می آرند و سرد میگردانند و از آن می آشامند آیا شرب آن جایز است یا نه؟ جواب: فرمود که اگر بسیار آن مزاج انسان را متغیر گرداند تا به حدّ سکر آن رساند پس قلیل و کثیر آن حرامست و اگر مسکر نباشد بی شبهه شرب آن حلال باشد. سؤال: مردی را حاجت پیش آید و در عمل آن و ترکش متحیر بود که آن را معمول گرداند یا ترک کند بعد از آن دو خاتم بگیرد بر یکی از آن بنویسد که نعم افعل و بر دیگری نویسد که لا تفعل و چند مرتبه بهمین نوع استخاره الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۳۹ کند بعد از آن به بیند یکی را و هر چه برآید از امر و نهی بدان عمل کند آیا این فعل جایز است و عامل و تارک آن مثل مستخیر است که استخاره او موافق شرع شریف است یا آنکه آن استخاره نیست؟ جواب فرمود آنچه سنّت امام العالم علیه السلام بود همین استخاره بر رقع صلاة بود. سؤال از نماز جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه نمود که آن کدام وقت افضل است و آنچه در آن نماز خوانده شود کدام بهتر است و آیا در آن نماز قنوت هست یا نه و اگر قنوت بود در کدام رکعت این نماز است؟ جواب افضل وقت برای این نماز اول صدر نهار روز جمعه است بعد از آنکه روز جمعه میسر نباشد هر روز از ایام در هر وقت از اوقات که خواهد نماز - جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهما خواه در شب و خواه در روز گزاردن این نماز رواست و در این نماز دو مرتبه قنوت است در رکعت دوم قنوت آن پیش از رکوع است و در رکعت چهارم بعد از رکوع. سؤال از مردی که نیت نمود که چیزی از مال خود اخراج کند و آن را بیکی از برادران مؤمن رساند بعد از آن در میان خویشان خود شخصی محتاج یابد آیا آن مال را بهمان مؤمن که برای او اخراج کرده و نیت نمود صرف کند یا آن مال را من غیر تراخی و اهمال حواله اقربای محتاج خود نماید؟ جواب داد که صرف باین دو کس بآن که اقرب و آدون باو در مذهب باشد نماید و حدیث از حضرت امام العالم صلی الله علیه و آله و سلم مروی و منقول است که فرمود لا یقبل الصدقة و ذو رحم محتاج. یعنی: صدقه کردن آن مرد مؤمن بمؤمن دیگر در وقت که صاحب مال الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۰ را ذو رحم محتاج باشد صدقه او مقبول حضرت عزّ و جلّ نیست بلکه بر او لازم و واجب است که صدقات مفروضه و مندوبه خود را بخویشان و اقربای خود - مخصوص گرداند. اما افضل در این حال آنست آن مؤمن آن مال را میان ذو رحم محتاج و میان آن مؤمن که آن مال را به نیت او اخراج کرده قسمت کند و اُصوب و افضل عمل باین است. سؤال از مهر زنان که أصحاب ما را اختلاف در وجوب آنست، بعضی میگویند که مهر در دنیا و آخرت بر ذمت زوج است و بعضی خلاف این میگویند؟ جواب داد که اگر بر

زوج کتاب بمهر و سند باشد آن مهر بر ذمت زوج دین شرعی و لازمست در دنیا و آخرت و اگر بر زوج کتاب باشد که در آن ذکر صدقات بنام زوجه ذکر شده باشد مهر ساقط است هر چند دخول واقع شده باشد زیرا که میتواند بود که آن صدقات که در آن کتاب مرقوم گشته در عوض مهر با آن زن داده باشد و اگر بر زوج کتاب نبود پس اگر دخول آن واقع شده باشد ساقط است باقی صدقات که تسلیم آن عورت نشده باشد زیرا که أفعال مسلمین محمول بر صحت است یحتمل آن عورت بهمان قدر صدقه که تسلیم او شده آن را مهر خود دانسته راضی بدخول شده باشد. سؤال از أصحاب عسکری علیه السلام از کسی مروی است که از آن حضرت سؤال نمودند که آیا در پوست خز که کناره آن را پیوست ارناب گرفته باشند نماز صحیح است یا نه؟ توقیع: بیرون آمد جایز نیست، و در روایت دیگر از آن حضرت (ع) نقل نمودند که جایز نیست پس ما بکدام ازین دو قول عمل نمائیم؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۱ جواب داد که این اوبار و جلود است آنچه اوبار است که أصلاً جلد در آن نیست آن حلال است. سؤال: از بعضی علماء از معنی قول امام الخلائق جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود: لا یصلی فی الثعلب و لا فی الثوب الذی یلیه. جواب: آن جماعت گفتند که حضرت امام علیه السلام اراده جلود نمود نه غیر آن. سؤال از آن حضرت نمودند که در شهر اصفهان جامه عتابی بر عمل وشی از قز و ابریشم می‌بافند آیا در آن ثیاب نماز جایز است یا نه؟ جواب داد که نماز جایز نیست الا در جامه که ممزوج به پنبه باشد یا کتان سؤال از مسح رجلین آیا ابتداء بکدام مینماید پیاپی راست ابتدای مسح میکند یا بهر دو پا را بیکبار مسح کند دست راست مسح پای راست کند و به دست چپ مسح پای چپ میکند؟ جواب اگر ابتدا بمسح یکی از رجلین کند باید ابتداء به مسح پای راست کند. سؤال: از صلاة جعفر علیه السلام آیا جایز است که آن نماز در سفر مؤدی گردد یا نه؟ جواب صلوات جعفر رضی الله عنه نماز سنت است در سفر و حضر تأدیه آن جایز و درخور است. سؤال از تسبیح حضرت فاطمة الزهراء علیهما السلام اگر کسی از روی سهو و فراموشی زیاده در تکبیر از سی و چهار بار گوید آیا او را مراجعت به شصت و شش بار میکند یا استیناف تکبیر مینماید آنچه واجب است بیان کنید؟ الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۲ جواب: هر گاه در تکبیر کسی سهو کند تا آنکه از عدد سی و چهار درگذرد عود و رجوع به سی و سه بار نماید و در آن بنا گذارد و اگر در تسبیح سهو کند تا آنکه هفتاد و هفت تسبیح بگوید معاودت بشصت و شش تسبیح کند بنا بر این نهد و اگر سهو در تحمید کند تا آنکه صد بار تکرار کند، بر او چیزی لازم نبود.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه مسائل حمیری ره]

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه مسائل حمیری ره] از محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری رحمه الله منقول و مروی است توقیع دیگر سوای آن توقیع از ناحیه مقدسه حرسها الله بعد از توقیع مسائل مذکوره بدین وجه بیرون آمد که: بسم الله الرحمن الرحیم: لا لأمر الله تعقلون و لا لأولیائه تقبلون حکمه بالغه فما تغنی الایات و النذر عن قوم لا يؤمنون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین. پس هر گاه شما اراده توجّه بخدای تعالی و بسوی ما نمائید پس بگوئید چنانچه حضرت رب العالمین میفرماید که: و سلام علی الیاسین یعنی: شما نیز بگوئید که: السلام علیک یا داعی الله و ربانی آیته. السلام علیک یا باب الله و دین دینه. السلام علیک یا خلیفه الله و ناصر حقّه. السلام علیک یا حجة الله و دلیل ارادته. السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه. السلام علیک فی آناء لیلک و أطراف نهارک. السلام علیک یا بقیة الله فی أرضه. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۳ السلام علیک یا ميثاق الله الّذی أخذہ و کّده. السلام علیک یا وعد الله الّذی ضمنه. السلام علیک أیّها العلم المنصوب و الغوث و الرّحمة الواسعة وعدا غیر مکتوب. السلام علیک حین تقوم. السلام علیک حین تقعد. السلام علیک حین تقرأ و تبین. السلام علیک حین تصلی و تقنت. السلام علیک حین ترکع و تسجد. السلام علیک حین تهلل و تکبیر. السلام علیک حین تحمد و تستغفر. السلام علیک حین تمسی و تصبح. السلام علیک فی اللیل إذا یغشی. السلام علیک فی النهار إذا تجلّی. السلام علیک أیّها المؤمن. السلام علیک أیّها المقدم المأمول. السلام

عليك بجوامع السلام. اشهدك يا مولاي اني اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا حبيب الا هو و اهله. و اشهد ان عليا امير المؤمنين حجة و الحسن حجة و الحسين حجة و علي بن الحسين حجة و محمد بن علي حجة و جعفر بن محمد حجة و موسى الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۴ ابن جعفر حجة و علي بن موسى حجة و محمد بن علي حجة و علي بن محمد حجة و الحسن بن علي حجة. و اشهد انك حجة الله و اتم الاول و الآخر و ان رجعتك حق لا شك فيها يوم لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا، و ان الموت حق و ان ناكرا و نكيرا حق. و اشهد ان النشر و البعث حق و ان الصراط و المرصاد حق و ان الميزان و الحساب حق و الجنة و النار و الوعد و الوعيد بها حق يا مولاي شقي من خالفكم و سعيد من أطاعكم. فاشهد علي ما اشهدتك و أنا ولي لك و برىء من أعدائك فالحق ما رضيتموه و الباطل ما سخطتموه و المعروف ما أمرتم به و المنكر ما نهيتم عنه فنفسى مؤمنة بالله وحده لا شريك له و برسوله صلى الله عليه و آله و سلم و بأمر المؤمنين (ع) و بكم يا موى أولكم و آخركم و نصرتى معدة لكم و مودتى خالصة لكم آمين آمين. جايى كه آن سرور در عقب اين قول مذكور گردانیده اينست: بسم الله الرحمن الرحيم: اللهم انى أسئلك أن تصلى على محمد نبي رحمتك و كلمه نورك و أن تملئ قلبى نور اليقين و صدرى نور الايمان و فكرى نور البيان و عزمى نور العلم و قوتى نور العمل و دينى نور البصائر من عندك و بصرى نور الضياء و رحمه و جسمى نور الايمان و مودتى نور الموالات لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم و مودة آله عليهم السلام حتى ألقاك و قد وفيت بعهدك و ميثاقك فلتسعن رحمتك يا ولي يا حميد. اللهم صل على حجتك فى أرضك و خليفتك على عبادك و الداعى الى الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۵ سبيلك و القائم بقسطك و الشائر بأمرك و لى المؤمنين و بوار الكافرين و مجلى الظلمة و منير الحق و الساطع بالحكمة و الصديق و كلمتك التامية فى أرضك المرتقب الخائف و الولي الناصح سفينه النجاه و علم الهدى و نور أبصار الورى و خير من تقمص و ارتدى و مجلى لعمى الذى يملأ الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما إنك على كل شئ قدير. اللهم صل على وليك و ابن وليك الذين فرضت طاعتهم و أوجبت حقهم و ذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهيرا. اللهم انصره و انتصر به لدينك و انصر به أوليائك و أوليائه و شيعته، و أنصاره و اجعلنا منهم. اللهم أعذه من شر كل باغ و طاغ و من شر جميع خلقك و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و احرسه و أمنعه من أن يوصل اليه سوء و احفظ فيه رسولك و آل رسولك و أظهر به العدل و أيده بالتصير و انصر ناصر به و اخذل خاذليه و اقصم به جابرة الكفرة و اقتل به الكفار و المنافقين و جميع الملحدين حيث كانوا فى مشارق الأرض و مغاربها برها و بحرهما و املاء به الأرض عدلا و أظهر به دين نبيك عليه الصلوة و السلام و اجعلنى. اللهم من أنصاره و أعوانه و أتباعه و أشياعه و أرنى فى آل محمد ما يأملون و فى عدوهم ما يحذرون آله الحق آمين يا ذا الجلال و الاكرام و يا أرحم الراحمين

[توقيع شريف به محمد بن عثمان بن نعمان المفيد]

[توقيع شريف به محمد بن عثمان بن نعمان المفيد] در ذكر و بيان و كتاب كه از ناحيه مقدسه حرسها الله عن النكبات وارد شد بعد از مضى چند يوم از شهر صفر ختم بالخير و الظفر سنه اثنين و أربعمائه هجرية نبويه رسول خير البريه ايفاء چند يوم مستقبل از ناحيه مقدسه كتاب بر شيخ مفيد أبى عبد الله محمد بن النعمان قدس الله روحه و نور ضريحه وارد الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۶ شد عامل آن كتاب ولايتماآب و موصل آن خطاب مستطاب ذكر کرده كه من آن كتاب را از ناحيه كه ولايتى است متصل بحجاز كه: بخدمت أخ السديد و لى الرشيد الشيخ المجيد أبى عبد الله محمد بن النعمان المفيد أدام الله اعزازه و أنصاره قلمى گردانيدند از كسى كه از او مستودع عهود و موثيق از برای بندگان حضرت رب العباد از متابعين نبي الأمجاد و أوصيائى أولاد عليهم صلوات الله الى يوم الميعاد گرفته شد اين است: بسم الله الرحمن الرحيم: اما بعد سلام عليك أيها الولي المخلص فى الدين المخصوص فينا با- اليقين فاننا نحمد اليك الله الذى لا اله الا هو و نسأله الصلوة على سيدنا و مولانا نبينا محمدا و آله الطاهرين و نعلمك أدام الله توفيقك

لنصره الحق و أجزل ثوبتك على نطقك عنا بالصدق أنه قد اذن لنا في تشریفك المكاتبه و تكلیفك ما تؤدیه عنا الى موالينا قبلک أعزهم الله بطاعته و كفاهم الهم برعايته لهم و حراسته فقف أيدك الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه على ما تذكره و اعمل في تأديته الى ما تسكن اليه بما نرسمه ان شاء الله تعالى و آن نسخه از برای شيخ فرستاد بعينه همین است. ما اگر چه در مكان خود توطن کرده بیرون نمی آئیم و از مساكن ظالمان دوریم اما این بنا بر آنست که حضرت الله تعالى صلاح حال و شیعه مؤمنان ما را بما در اختفاء نمود بنوعی که هیچ چیز بر ما پوشیده و پنهان نیست و مادام که دولت ظلمه برقرار است هر چند ما بواسطه قلت معین و ناصر خود را پنهان از شیعه میگردانیم لیکن علم ما محیط است بحقایق أحوال شما در هیچ چیز از الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۷ اخبار بر ما پوشیده و پنهان نیست و آنچه در باب شما رسد بر ما ظاهر است و سبب اختفاء ما آنست که آن جماعتی که در روز ختم غدیر عهد و میثاق از آن طایفه حضرت نبی البشیر و النذیر برای جدّم امیر المؤمنین علی علیه سلام الله الملك الکبیر گرفته همگی و تمامی آن را پسی پشت انداخت نسیا منسیا انگاشتند بنوعی که گوئیا آن طایفه را أصلاً بآن مهمّ در هیچ وقت و هیچ دم اطلاع و علم نبود ما مراعات طرف شما را مهل نمیگذاریم و هرگز شما را از خاطر خود محو و منسی نگردانیم. چه اگر در حق شما نسیان و اهمال از طرف ما واقع شود هر آینه شما را آزاری بهم رسد در آن زمان دشمنان دست تعدی و ظلم و تفریط و ستم بر شما دراز کنند پس شما یاری در آن هنگام تقوی و پرهیزگاری بحضرت باری نمائید و از فتنه محترز باشید زیرا که فتنه مهلك مردم است که قصد أجل خود نمود، و حامی آنست که ادراک املش فرمود و همین فتنه باعث ظهور و حرکت ماست و من شما را مخبر بامر ما و نهی حضرت ملك تعالى میگردانم و الله مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. دست اعتصام غیبت ما بذیل تقیّه مستحکم گردانید و در زمان اشتعال نار جاهلیت أرباب نفاق و هنگام اشتداد امواج بحر عصیّت أصحاب نفاق که آن اوان خوف و هول و زمان ترس و بیم لا حول شما فرقه مهدیه است و مرا گمان نجات شما در آن زمان آنست قصد موطن خفیّه نکنید بلکه در زمان تقیّه طعن سبیل بطریق مرضیه نمائید در وقت ماه جمادی الأول این سال بر شما حول کند در آن محلّ امری حادث و مسجل گردد باید که از خواب بیدار شوید و نظر اعتبار آنچه بر شما ظاهر و آشکار خواهد شد نمائید. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۸ و از آسمان آیه و نشان طی واضح و هویدا و از زمین نیز مثل آن آیه بالسویه لایح و پیدا خواهد شد و در أرض مشرق نیز امری حادث و بین ظاهر و روشن گردد که آن سبب حزن و اضطراب همه خلقتان شود. بعد از آن طایفه از اهل اسلام بر اهل عراق غالب آیند و از بدی أفعال و زشتی أعمال و اتفاق آن طایفه شقاق بر ایدای اهل عراق وسیله سدّ أبواب أرزاق اهل عراق گردید و من بعد خرابی طاغوت أشرار که مسرور به هلاکت متقیان أخیار که باتفاق حاجیان قاصدان طواف بیت الله الملك المّان از أکناف و أطراف جهان بودند ایذا مینمودند و توقیر تمام میفرمودند مردم را اندوه و غم و ایذا و ألم اهل ستم آسودند و ما را در تیسیر حجّ ایشان باخبار و وفاق آن اعیان بغایت عظیم بود که آیا بر نظام أحوال انسان ظاهر گردد پس هر کس از شما آنچه سبب تقرب محبّان ما باشد که بغایت الغایت در آن امر ساعی و جاهد باشد و آنچه وسیله قرب و کراهیت و سخط ربّ العزّت شد باید که از آن کس اجتناب و احتراز لازم و واجب دانید. بدرستی که امر ما بناگاه بر هر أحد رسد واجب است که بآن وارسد تا وقت آن باقی و ثابت باشد و چون زمان آن درگذرد بعد از آن توبه بآن کس منفعت نرساند و ندامت از ذلّت سود ندهد و نجات از عقوبات در عرصات خواهد یافت و حضرت حقّ سبحانه تعالى شما را ملهم برشد و صواب و لطف بشما در توفیق بطریق رحمت و ثواب نماید.

[ایضا توقيع دیگر بمحمد بن نعمان المفید]

[ایضا توقيع دیگر بمحمد بن نعمان المفید] نسخه دیگر از توقيع بالبدا العلیا علی صاحبها السّلام و الدّعاء. هذا کتابنا الیک أيّها الاخ الولیّ المخلص فی وَدْنَا الصّیفی و الناظر لنا الوفیّ و أحرصک الله بعینه الّتی لا تنام فاحفظ به و لا تظهر علی خطنا الّذی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۴۹ سطرناه بما له ضمّناه أحدا و أدّا ما فیہ الی من تسکن الیه و أوص جماعتهم بالعمل علیہ ان شاء الله و صلّی الله علی

محمد و آلہ اجمعین الطاهرين. و أيضا كتاب دیگر از قبل آن حضرت علیه السلام روز پنجشنبه بیست و سیم از ماه ذی الحجه در سنه چهار صد و دوازده هجری نبوی علیه صلوات من الملك العلی بر آن شیخ الولی مذکور وارد شد نسخه آن بر آن عنوان بود که من عبد الله المرتبط فی ملهم الحق و ولیه هذا. بسم الله الرحمن الرحيم: سلام عليك أيها العبد الصالح الداعي اليه بكلمة الصديق فإنا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو الهنا و آلہ الخلق اجمعين و نسأله الصلوة على سيدنا و مولانا محمد خاتم النبیین و على أهل بيته الطاهرين بدرستی که نظر در مناجات تو بحضرت قاضی الحاجات دیدم که خدای تعالی ترا نگاهداشته و میدارد بسبب آنکه ترا از طرف اولیاء خدای تعالی هبه و عنایت نمود، و محروس میدارد ترا از کید اعدا و ترقب از حضرت ایزد أحد آنکه ترا بر رحمت خود موفق گرداند و می باید که تو حرسک الله بعینه الّتی لا تنام قبول آنچه به تو فرمودیم نمائی زیرا که در آن امر قطع هوس قومی است که زراعت باطل به واسطه فریب مبطلان نمودند و این سبب محافظت دماء مؤمنان و وسیله حزن و اندوه مجرمان است و نشان حرکت ما از این لوته حادث شد بجرم معظم از شومی آن منافق نحس مذمم که مستحل دم محرمست که بعمد کید با أهل ایمان می نماید و بمطلب و مرام خود نمیرسد تا ظلم و عدوان و ستم و طغیان خود را ظاهر و عیان گرداند زیرا که ما در عقب ایشان حفظ ذوات مؤمنان به دعای که محبوب و پنهان از پادشاه زمین و آسمان نیست مینمائیم و دلہای الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۰ اولیای ما را قوی و مطمئن بدعا گردانیم شما باید که تقوی بکفایت دعا از شرّ آن ظالم بی درایت بحضرت ربّ العزت نمائید و مراعات ایشان بخطوب و عافیت آن طایفه بجمیل صنع حضرت ایزد منّان محمود و مرغوب است که ایشان اجتناب از منہی عنه و از ذلّت عصیان ظاهر و عیان گردانند. و ما ای ولی مجاهد با تو پیمان و عهد مینمائیم که تا حضرت ربّ العالمین بنا بر وعده و اُیدک الله نَصيراً عزیزاً ترا بنصرت خود مؤید گردانید پیمان خدای خود را بارسال امثال این آیات بنواخت و بنوید نصرت و اعطای آن سرفراز ساخت بدرستی که از برادران شما در دین تقوی بحضرت ملک تعالی نماید و آنچه بر او واجب است از زکوات بمستحقّین رساند خود را ایمن از فتنه دائمه و محنت مضلّه مظلّمه گرداند و آن کس که بخل در اعطای آنچه از نعمت که حضرت ربّ العزت باو احسان و کرامت فرمود بعاریت پس هر کس که واجب تعالی و تقدّس امر کند بصله و عطای آن کس چون آن شخص بخل کند بدرستی که آن بخیل را در دنیا و آخرت والی نباشد که هیچ گونه مراعات حال و مراقبت احوال او نماید و اگر اشیاع و أتباع ما وفقهم الله تعالی در دین اجتماع و اتفاق بر وفای عهدی که سابق با حضرت رسول ایزد خالق نمودند میکردند از لقای مسرت افزای ما مأیوس و محروم نشدندی و من هر آینه تعجیل در مشاهدت و معاوده رؤیت خود برای آن جماعت مینمودم سایر حقّ معرفت و تصدیق که نسبت به ما فرمودند پس در آن زمان هیچ چیز وسیله دوری رئیس از ایشان نمی شد آنچه ما را کراهیت از آن میشد و هرگز اختیار دوری از محبّان و موالیان خود نمینمودیم و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل و صلواته على سيدنا البشير و النذير محمد و آلہ الطاهرين و سلم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۱ در غزه شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال در سنه چهار صد و دوازده- هجری نبویه. نسخه و توقیع بید علیا صلوات الله علی صاحبها بدین نمط محرّر گردانید هذا کتابنا اليك أيها الولی الملهم المحقّ العلی باملائنا، و خط نفسنا فأخفه عن كلّ أحد و اطوه و اجعل له نسخه و تطّلع علیها من أمتته من أولیائنا سلّمهم الله تعالی ببرکتنا ان شاء الله و الحمد لله و الصلوة على سيدنا محمد و آلہ الطاهرين. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۲

ذکر بیان احتجاج شیخ السدید أبی عبد الله المفید محمد ابن محمد بن النعمان رضی الله عنه بر آن کسی که در خواب دیده میان ایشان گفت و شنید واقع گردید

ذکر بیان احتجاج شیخ السدید أبی عبد الله المفید محمد ابن محمد بن النعمان رضی الله عنه بر آن کسی که در خواب دیده میان ایشان گفت و شنید واقع گردید حکایت کرد شیخ أبو علی الحسن بن معمر الرقی رحمه الله برمله در ماه شوال سنه چهار صد و بیست و سه هجریه نبویه از شیخ أبی عبد الله المفید محمد بن محمد بن النعمان رضی الله عنه که فرمود: من در سال از سنین در

عالم رؤیا و منام چنان مشاهده و ملاحظه مینمایم که براهی میروم. در آن اثر بحکم حضرت عزّ و جلّ بمحلّ رسیدم حلقه اجتماع مردم بنظر من در آمد خود را بسعی دم و پایمردی قدم چون بآن حلقه رسانیدم اجتماع خلایق دیدم دایره از حاشیه دایره مجلس خلقی انبوه از هر جنس آدم در آنجا حاضر و مجتمع بودند در آن دم من از شخصی پرسیدم که: این چه کثرت و این چه اجتماع مردم است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۳ گفت: این جماعت بر سر عمر بن الخطاب مجتمع اند. من همان که اسم عمر بن الخطاب را از آن شخص استماع نمودم فی الفور خود را داخل آن مجمع گردانیده بحلقه رسانیدم مردی را دیدم که با مردم در گفتگو و تکلم بود بکلمات چندی که من تحصیل آن نمیکردم فی الفور پیش رفتم و کلام او را مقطوع گردانیدم و گفتم: اَیُّهَا الشَّيْخُ مَرِّ مَخْبِرٍ وَ مَطَّلِعٍ گردان بر آنچه دلالت بر فضل و کمال مصاحب تو ابی بکر عتیق بن ابی قحافه دارد از قول خدای تعالی ثانی اثْنِینِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ. شیخ گفت: وجه دلالت از این آیت بر فضل ابی بکر در شش موضع، و محلّ است. اوّل، حضرت عزّ و جلّ ذکر خاتم الرّسل نمود بعد از ذکر رسول ذکر ابی بکر بلا- فصل نمود. پس حضرت معبود ابی بکر را ثانی اثْنِینِ پیغمبر جلیل القدر خود گرداند چنانچه فرمود: که ثانی اثْنِینِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ. دوّم، آنکه قادر سبحان صنعت ذات ایشان با اجتماع در یک مکان نمود بواسطه الفت که میان پیغمبر و ابی بکر بود به نوعی که فرمود که إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ هر دو. سیّم، آنکه حضرت ربّ العزت اضافه ابی بکر بحضرت نبیّ الرّحمه به ذکر الصّیحه نمود تا آنکه جمع کند میان ایشان در آنچه مقتضی مزیت و شأن ایشان بود چنانچه فرمود إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا- تَحْزَنْ. چهارم، آنکه خدای عزّ و جلّ در وقت صحبت ابی بکر با رسول اکبر با الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۴ آن محلّ و رفاقت او بآن حضرت در آن موضع الفت با اظهار کمال مودّت بود چنانچه فرمود لا تحزن. و پنجم، آنکه رسول خیر البشر بابی بکر خبر داد که حضرت ایزد اکبر در آن سفر مودّت اثر با حدّ تساوی با ایشان در هنگام سیر و سکون رفیق و همعنان است بنوعی که از حقایق احوال ایشان علی سبیل التفصیل من غیر اجمال واقف و شاهد است که هیچ گونه زیادتی یکی بر دیگر متصور نبود و ایزد قادر حافظ و ناصر اذیت از هر دو نفر و رافع ضرر از آن دو یار غار و بر سوانح امر در آن مأمن مطلع و مخبر بود چنانچه حضرت پیغمبر بواسطه خاطر ابی بکر گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. و ششم، آنکه حضرت خیر البشر خبر نزول سکینه بر ابی بکر نمود و آن سکینه هرگز از سینه ابی بکر منفک نبود و در سَرَاء و ضَرَاء و شدّت و رخاء در تمامی مسکن و مأوی با او بود چه سکینه که با ابو بکر بود همان سکینه رسول بود که حضرت ملک العلّام بانزال آن بر نبیّ الاکرام در کلام لازم الاحترام اخبار و اعلام نمود که: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ پس در این شش موضع از آیه الغار دلالت بر فضل ابی بکر از سایر ابرار بین و آشکار است که ترا و غیر تو را قدرت طعن و انکار کار یار غار نیست. چون عمر بن الخطاب کلام خود در عالم خواب باین محلّ و مآب رسانید من گفتم: این شیخ تفسیر تمامی کلام خود در احتجاج صاحب از کلام ملک نمودی و من بامداد و اعانت ربّ العزت جمیع دلایل ترا مردود و اُبتر بلکه همه آن را محروق ساخته خاکسترش را بیاد صرصر پراکنده سازم و خاطر خود را از استماع الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۵ اقوال فاسد اهل نواصب و جاهل پردازم. پس آنگاه بر او تلاوت این آیت نمودم که سَنَجْعَلُكَ كَلِمًا أَتِيَةً به کَرَمَادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِی يَوْمٍ عَاصِفٍ. عمر بن الخطاب گفت که: اگر ترا بر این دلایل ستّه جواب است بیار. من گفتم: اما قول تو آنچه گفتمی که حضرت ربّ العباد چون ذکر نام نامی و اسم رسول سامی نمود. بعد از آن ذکر نام ابی بکر فرمود و او را ثانی پیغمبر گردانید بدان که این اخبار از عدوّ است مرا بعمر خود قسم است که أصلاً در ذکر ابا بکر در این محلّ هیچ گونه زیادتی و فضل نیست زیرا که ما ضرورت میدانیم که مؤمن و کافر در هنگام ذکر یکی بعد از دیگری مذکور گردد، پس آنچه در ذکر عدد مرئی گردد اعتماد بر فضل آن بی شبهه و گمان نتوان کرد. و اما آنچه گفتمی که حضرت ربّ الأرباب وصف اجتماع ابا بکر و رسالت مآب در یک مکان و مآب کرد این نیز مثل اولست زیرا که در یک مکان یکی از اهل کفر و یکی از اهل ایمان مجتمع گردند چنانچه عدد بسیار از مؤمنان و کافران در یک مکان جمع میگردند. بدرستی که حضرت نبیّ المختار اشرف انفار است و آن در مکان مؤمنان و منافقان و کافران اشرار جمع میشدند. و از اینجاست قول خدای تعالی فَمَا لِالَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عَزِينَ. و نیز

سفینه حضرت نوح نبی علیه السّلام مشتمل بر پیغمبر و شیطان و یهود و باقی جانوران در یک محلّ و مکان بود و مکان دلالت بر وجوب فضیلت الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۶ که تو آن را برای صحبت واجب و لازم میدانید بطلان و فساد دلیل آن بر تو واضح و عیان گردید، پس دو دلیل فضیلت از جمله فضایل ستّه که برای ابی بکر بدلیل ثابت میکردید باطل گردید. اما قول تو آنچه گفتی که حضرت واجب الوجود اضافه ابی بکر به صحبت رسول الله نمود و این دلالت بر فضیلت او دارد این خلاف طور عقل و علمست چه اسم صحبت میان مؤمن و کافر واقع و دایر و بین و ظاهر است و دلیل قول خدای تعالی است قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ - تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا و ایضا اسم صحبت را میان عاقل و میان بهیمة اطلاق میکنند و دلیل بر این کلام عرب است که قرآن بلسان أفصح البیان ایشان ظاهر و نازل گردید. چنانچه حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ بَدْرَسْتِي که عرب حمار را صاحب نامیدند: إِنَّ الْحِمَارَ مَطِيئَةٌ و اذا خلا بك فهو بئس الصّاحب و نیز جماد را با حی صاحب گفته‌اند، و این در حقّ سیف فرمودند: فقالوا زرت هذا و ذاك غير اختيان و معی صاحب كتوم اللسان از لفظ صاحب سیف خواسته پس هر گاه اسم صحبت واقع گردد میان مؤمن و کافر بی شبهت بلکه میان عاقل و بهیمة و میان حیوان و جماد که به هیچ وجه الفت نیست اسم صحبت دایر است پس صاحب ترا از لفظ صحبت چه نوع عزّت و شرف فضیلت که مزید درجت او باشد از سایر اصحاب حضرت نبی الرّحمة بمثل این لفظ بهم رسد. اما قول تو در آنکه رسول ایزد و هاب خطاب مستطاب بابی بکر نمود که الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۷ لا- تحزن این حزن و بال ابی بکر و نقص است بر او البتّه و دلیل بر خطای او است زیرا که قول خدای تعالی لا تحزن نهی است از آنچه در خاطر او مستتر است از حزن و صورت نهی لا تفعل است. یعنی: ای ابو بکر باید که حزن را در ضمیر خود مستتر نگردانی و در خاطر آن امر مخفی را مضمّر و مستتر نداری، پس حال خالی از آن نیست که آن حزن که به ابو بکر بود طاعت بود و یا معصیت اگر طاعت بودی حضرت نبی الرّحمة هرگز احدی را از آن نهی و زجر نمودی بلکه سید الانام پیوسته و مدام تکلیف و امر جمیع انام بطاعت و عبادت ملک العلّام نمودی. چنانچه آن سرور یا اوصیای اثنا عشر همیشه خلائق را بحکم ربّ غفور به طاعت و بندگی مأمور میگردانیدند. و اگر حزن ابی بکر معصیت بود پس حضرت نبی الاقدس ابو بکر را از آن فعل عصیان ناستود نهی و زجر فرمود پس این آیه کلام مهیمن سبحان نصّ صریح است بر عصیان ابی بکر و تمرد و طغیان ایشان از امر و حکم رحیم الرحمن لهذا رسول آخر الزّمان علیه سلام الله الملك السّیطان او را نهی از آن فرمود. اما قول تو در باب آنکه حضرت رسالتآب باو خطاب مستطاب نمود که إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، بدرستی و راستی که رسول ایزد غنی علیه سلام الله تعالی خبر داد که خدای تعالی و تقدّس با آن رسول مقدّس است و تعبیر رسول بشیر از نفس اقدس خود بلفظ جمع إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فرمود. و در این باب رسالتآب اقتداء و اقتفاء بکلام ملک العلّام نمود در آن آیه که خالق الکاف و الثّون إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بر رسول متعال الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۸ انزال و ارسال فرمود و چون نبی المهیمن از ابو بکر ملاحظه حزن نمود به لسان معجز نشان که مژده ده انس و جان بودند فرمودند که لا تحزن. ابو بکر گفت: حزن من برای برادرت علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام که او را در مضجع خود خوابانیدی مبدا مشرکان و منافقان قصد ایشان کنند در آن حال رسول المتعال فرمود که: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. یعنی: حضرت ایزد مهیمن با من و با برادرم علی بن ابی طالب ولیّ ذو المنن است. اما آنچه گفتی که سکینه بر حضرت ابی بکر نازل گردید قول تو بنا بر ظاهر است اما در واقع سکینه برای آن نازل است که او مؤیّد از حضرت واجب الوجود بجنود است و آن مؤیّد بجنود نبی المحمود بود که ظاهر قرآن شاهد و بینّه آنست. چنانچه عزّ و جلّ در شأن عالیشان خاتم الرّسل این آیه مبارکه منزل و مرسل گردانید که فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا. پس اگر ابو بکر بی شبهه صاحب سکینه بودی البتّه صاحب جنود نیز باشد و چون صاحب جنود نبود پس البتّه صاحب سکینه نباشد. و اگر کسی ابو بکر را صاحب جنود از نزد حضرت واجب الوجود داند و او را مرجع ضمیر گرداند البتّه لازم آید که اخراج حضرت نبی الأمجد از نبوّت، و رسالت گرداند تا آنکه تو مصاحبت ابی بکر را پنهان گردانی و داخل این موضع نگردانی برای او بهتر است زیرا که واجب الوجود تبارک و تعالی انزال

سکینه بر حضرت نبی الوری در دو مکان و بأولی نمود که تمام مؤمنان در آن مکان با رسول آخر الزمان بودند و با آن رسول شفیق در سکینه شریک و رفیق بتحقیق الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۵۹ بودند. یکی از آن دو موضع در جایی که ایزد تبارک و تعالی میفرماید که فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى الْآيَةَ ... و در موضع دیگر ایزد اکبر میفرماید که: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا و آنچه خدای تعالی درین موضع بیان فرمود نبی المحمود را در انتهای مخصوص سکینه گردانید چنانچه واجب الوجود فرمود که: فانزل الله سکینه علیه. پس با آن سرور اگر مؤمن دیگر بودی البتّه آن مؤمن با آن رسول ذو المنن شریک و سهیم بودی چنانچه مؤمنان در آن دو مکان در سکینه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم شریک بودند. حضرت حق سبحانه و تعالی ذکر مؤمنان نمود و در این آیه أصلاً ذکر אחדی سوای رسول مجتبی ننمود. پس یقین کسی با نبی المرسلین در سکینه در این آیه حضرت ربّ العالمین شریک و سهیم نباشد چه اگر کسی با آن سرور شریک در آن امر بودی بایستی که حضرت ربّ غفور آن کسی را بی شبهه بنام مظهر او مضمراً مذکور گردانیدی. چنانچه مؤمنان در آن دو آیه شریک نبی در سکینه بودند حضرت ایزد تعالی و تبارک اشارت با آن بلکه در کمال وضوح و عیان بیان فرمودند. پس بنا بر خروج ابی بکر از سکینه بهمین آیه دلالت کند بر خروج ابو بکر از ایمان بنوعی که ظاهر معنی آیه بر آن است. در آن زمان از عمر بن الخطّاب در آن مسکن و مأب أصلاً جواب مسموع حضار آن مکان نشد. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۰ با کمال حیرت و اضطراب از یک دیگر متفرّق گشته متوجّه منازل خود شدند من در آن اثر از خواب بیدار شدم، و روی به راهی که داشتم آوردم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۱

ذکر بیان احتجاج سیّد الأجلّ علم الهدی المرتضیّ أبی القاسم علیّ رضی الله عنه بر أبی العلاء المعریّ در جواب آنچه معریّ از آن سیّد عالم سؤال نمود بمرموز

ذکر بیان احتجاج سیّد الأجلّ علم الهدی المرتضیّ أبی القاسم علیّ رضی الله عنه بر أبی العلاء المعریّ در جواب آنچه معریّ از آن سیّد عالم سؤال نمود بمرموز در هنگامی که أبو العلاء المعریّ بخدمت سیّد المرتضیّ قدّس الله روحه مشرّف شده بود اما چون معریّ با آن سیّد عالم در مذهب شریک و ذی سهیم نبود روی با ایشان آورده گفت: قول شما در کلّ چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما در جزء است. معریّ گفت: قول شما در شعری چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما در تدویر است. معریّ گفت: قول شما در عدم انتها بچه وجهست؟ سیّد فرمود: آنچه قول شما در تحیز و ناعور است. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۲ معریّ گفت: قول شما در سبع چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما بر زاید بری بر سبع است. معریّ گفت: قول شما در أربع چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما در واحد و اثنين است. معریّ گفت: قول شما در مؤثّر چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما در مؤثرات است. معریّ گفت: قول شما در نخستین چیست؟ سیّد گفت: آنچه قول شما در سعدین است. أبو العلاء المعریّ بعد از استماع این أجوبه مر موزه مبّهوت گشت و أصلاً قدرت بر سؤال و جواب در هیچ باب نداشت. بعد از آن سیّد گفت: نزد من هر ملحد ملهد است. أبو العلاء المعریّ گفت: أيتها السيد الأجلّ من أين أخذتها. سیّد گفت: این اسئله و أجوبه از کتاب خدای عزّ و جلّ آیه کریمه سوره مبارکه لقمان در هنگام نصیحت فرزند میفرماید که يا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. چون أبو العلاء المعریّ این جوابهای کافی شافی از آن سیّد عالم گرامی استماع نمود از آن مجلس سامی برخاسته راه خود برداشت. در آن اثر آن سیّد أجلّ اکبر روی بمحضر آورده فرمود که این مرد الحال از پیش ما غایب و غیر حاضر شد من بعد در اینجا حاضر نخواهد شد زیرا که او مدّتی است این مقدّمات مرموز را مرکوز ضمیر و پیش نهاد خاطر خطیر ساخته در محافل و مجالس اهل نواصب باین کلمات مستظهر و مفتخر بود که مرا الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۳ بحث بسیار و مجادله بیشمار است بأرباب سبّیه شنیعه است چون الحال آنچه در خاطر داشت گفت و جوابش شنید. در آن زمان بعضی از علماء تقیان در آن محلّ حاضر بودند از شرح مرموزات استفهام و استعلام نمودند. سیّد رضی الله عنه فرمود که: أبو العلاء از من سؤال از کلّ نمود کلّ در نزد او قدیم است و مشیر است بعالمی که آن را کبیر خوانند. پس بمن

گفت: که قول شما در عالم کبیر چیست آیا قدیمست یا نه؟ من جواب و سؤال او بدین وجه دادم که آنچه قول شما در جزء است به واسطه آنکه جزء در پیش ایشان محدث است و جزء متولد از عالم کبیر گردد و این جزء عالم صغیر است در پیش ایشان. و مرا دم از این کلام در جواب أبو العلاء آن بود که اگر چه حدوث عالم صغیر بصحّت و ثبوت رسید پس شما آنچه اشاره بآن نمودید اگر صحیح باشد آن نیز محدث است البتّه زیرا که جزء از جنس کلّ است بر زعم ایشان و شیء واحد و جنس واحد در نزد ارباب معرفت و حال و أصحاب فضل و کمال جایز نیست که بعضی آن قدیم و بعضی حادث باشد بی شبهه و گمان چنانچه عیان و ظاهر است. اما شعری که اراده استعلام احوال او نمود اراده او آن بود که خواست که بیان کند که شعری از کواکب سیارات نیست پس من باو گفتم: که اما قول شما در تدویر و دوران چیست اراده من آن بود میان فلک در تدویر و دوران در شعری هیچ گونه قدح و ضرر بر قول ما ندارد. اما عدم انتهای که معرّی ذکر کرد اراده ایشان بود ذکر کند که عالم منتهی الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۴ گردد او را نهایت نیست چنان که او را بدایت نیست بواسطه آنکه قدیم است من او را اعلام نمودم که تحیز و تدویر در نزد من صحیحست و این هر دو دلالت بر انتهای عالم دارند. و اما سبع که معرّی بیان کرد اراده نجوم سبعة سیارات نمود که در پیش ایشان آنها ذوات الأحکام اند و مناط أحکام نجومی بر سیارات است چنانچه ارباب نجوم در کتب خویش ذکر کردند. من گفتم: که کلام شما باطل و ناتمام است زیرا که مدار اینها بر زاید بری است که در او تحکّم است و این حکم منوط و مربوط است باین نجوم سیارات سبعة که در پیش ایشان زحل و مشتری و مریخ و عطارد و شمس و قمر و زهره است چنانچه در محلّ و مکان خود مذکور است. و امّا اربع که معرّی ذکر کرد اراده طبایع اربع نمود من در جواب او گفتم که قول تو در طبیعت واحده نار چیست که از آن دابّه متولد گردد که جلد آن دستهای مردمان را بد بوی و نتن گرداند بعد از آن آن جلد را در آتش اندازند پس زهومان آن محترق گردد و آن جلد صحیح و سالم باقی ماند زیرا که حضرت آفریدگار آن دابّه را از آتش آفرید و آتش را محروق و بیکار نگرداند چنانچه عقل در این کار حاکم بین و آشکار است و این امر از حضرت مرید کردگار عجیب و بدیع نیست بواسطه آنکه قادر عزیز از برف نیز کرم بسیار خلق و آشکار گردانید و برف را بی گراف یک طبیعت است بخلاف آب در دریا که در آن محلّ بحکم حضرت عزّ و جلّ آب را در آنجا دو طبیعت است ماهی و ضفادع و مار و سلاحف و نبات الماء بسیار از او متولد و آشکار گردد و مذهب معرّی و رأی او آنست که حیوانات بڑی و بحری حاصل و موجود نشود الاّ الطّباع اربع، پس الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۵ این قول متناقض است با آن اما مؤثّری که پیش او زحل چونست مرا از آن پرسید من گفتم قول تو در مؤثّرات بأسرها چیست اراده من از این سخن آن بود که اگر گوید که همه مؤثّرات اند خواه حادث و خواه قدیم پس مؤثّر قدیم چگونه مؤثّر باشد در امر حادث. امّا سؤال او از نخستین اراده او آن بود که آن دو نحس سعد متولد گردد حکم آن چیست من باو گفتم که قول تو در سعدین چیست اگر از اقتران این سعدین میان ایشان بیرون آید این حکم است که خدای عزّ و جلّ باطل گردانید تا آن کسی که ناظر مصنوعات مهیمن قادر باشد برو بین و ظاهر گردد که احکام بتقدیر ایزد علّام متعلّق المسخّرات نیست بلکه منوط باراده و مشیت ملک العلّام است زیرا که شاهد عقل بی شبهه شهادت میدهد که: هر گاه غسل و سکر مجتمع گردند از اجتماع این دو جنس با هم دبس شکر حاصل نشود و این دلیل تامّ بر بطلان قول ناتمام ایشان است. اما قول من در باب آنچه گفتم که هر ملحد ملهد است اراده من ازین کلام صدق التیام آن بود که بیان کنم که هر ظالم مشرک است زیرا که در لغت عرب هر گاه مردی از طریق دین و آئین حضرت ربّ العالمین و منکر شریعت سیّد المرسلین باشد آن بیدین یقین بیرون از شرایع دین مبین است و آن کس را ملحد گویند چنانچه عرب گوید ألحد الرّجل اذ عدل من الدّین. یعنی: چون شخصی از دین بیرون شد عرب او را ملحد گوید و چون کسی ظلم کند و بر مؤمنی ستم روا دارد عرب او را ظالم و ملهد گوید و از اینجا است که عرب گوید: ألهد الرّجل اذا ظلم و بر هر عارف نکته دان ظاهر و الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۶ عیان است که هر ملحد ظالم است زیرا که آنچه ملحد میان مردمان متداولست کسی را گویند که منکر دین نبوی ما باشد و چون آن کم نام خمول از طریقت سیّد الشّریعه عدول نماید بی شبهه آن

غاوی دین رسول از اعیان ظلوم و جهول خواهد بود بلکه اسّ الرّییس جماعت ظالمین. پس أبو العلاء المعری چون دانست که مرا مطلب چیست گفتم: یا بُنّی لا تُشْرِکْ بِاللّهِ إِنَّ الشُّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۷

ذکر بیان احتجاج السید المرتضی قدس الله روحه در تعظیم و تقدیس ائمه ما علیهم صلوات الله تعالی بر سایر برایا،

ذکر بیان احتجاج السید المرتضی قدس الله روحه در تعظیم و تقدیس ائمه ما علیهم صلوات الله تعالی بر سایر برایا، اَلّا حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بطریق که هیچ احدی راه بآن طریق ممجد از آن سید موحد سبقت در بیان آن نیافته و آن را ذکر کرد در رساله از مصنفات خود که موسوم است بر رساله باهره در بیان احوال خیر مآل عترت طاهره چنانچه در آن رساله فرمود که: از جمله آنچه که نیز دلالت بر تقدیم ائمه دین و تعظیم ایشان بر سایر مخلوقین دارد آنست که حضرت رب العالمین اعلام و دلالت ما بر معرفت ایشان چنانچه فرمود که: معرفت شما بائمه الأنام علیهم السلام مثل معرفت شما بحضرت ملک العالم است و ایمان و اسلام بذو الجلال و الاکرام و جهل الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۸ باین اعیان مثل جهل بحضرت ایزد سبحان و شکّ در ذات کامل الصفات رحیم الرحمن است و این بی شبهه و گمان سبب کفر و عصیان و وسیله خروج از شیوه اسلام و ایمان است و این منزلت برای ائمه اثنا عشر علیهم سلام الله الملك الاکبر معین و مقرّر است و بغیر از پیغمبر ما علیه صلوات الله تعالی و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین حیدر (ع) و ائمه از اولاد این دو سرور برای هیچ بشر معین و مقرّر نشد و من بعد نیز نخواهد شد. فلهذا معرفت ائمه اثنا عشر بر جمیع خلقتان از انس و جان واجب و لازم و از فروض متحتّم گردید و معرفت غیر ایشان بر ما واجب و لازم نیست زیرا که ما را معرفت نبوت انبیای ما تقدّم از آدم صفی تا عیسی بن مریم أصلاً بر ما واجب و لازم نیست بواسطه آنکه شناختن انبیای سابقین شرط در دین و آئین ما نیست و معرفت ایشان بسیار دخل در تکالیف ما در اسلام و ایمان ندارد پس معرفت پیغمبران سابقین بر ما واجب نباشد. امّا بر ما اثبات آنچه ادّعی آن بدلیل و برهان نمودیم یعنی معرفت ائمه دین علیهم السلام بی شبهه و گمان لازم و عیان است. و آنچه ما ذکر کردیم که معرفت ایشان از جمله اسلام و ایمان است دلیل آن اجماع شیعه امامیه است بر آن و اجماع ایشان حجّت است بنا بر ثقه و صحت قول معصوم که عقل دلالت بر وجود او در همه زمان دارد و از جمله ایشان و از زمره آن اعیان است و ما دلایل بسیار این طریقت در مواضع بیشمار از کتب خود نقل کردیم و استیفای آن دلایل در أجوبه مسایل تّبائیات در کتاب نصره از آنچه منفردند بآن جماعت شیعه امامیه در مسائل تقیه خاصه شرح و بیان آن کما کان نمودیم. الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۶۹ پس بدرستی که این کتاب مبنی بر صحت این اصل ممکن است که ما بر استدلال بر وجوب معرفت ائمه علیهم السلام باجماع امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نمائیم و آن را اضافه بر اجماع امامیه گردانیم. زیرا که جمیع أصحاب شافعی بر آن رفته‌اند که صلوات بر آل پیغمبر صلوات الله علیه در تشهّد اخیر واجب و رکن و ارکان نماز است و اگر مصلى اخلاص به صلوات آل رسول ایزد متعال نمایند نماز او صحیح نیست و اکثر شافعیّه میگویند که صلوات در این تشهّد بر آل نبی در وجوب و لزوم توقف صحت نماز بر او مثل صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و باقی از شافعیّه و غیر ایشان بر آن رفته‌اند که صلوات بر رسول ذو الجلال سنت است نه واجب پس بنا بر قول اوّل بهر که نماز کند و بندگی و نیاز مهیمن کار ساز بجای آرد و بر او واجب است شناختن آل رسول آخر الزّمان چه صلوات فرستادن بآن اعیان فرع معرفت ایشان است و آنکه باستحباب صلوات بر آل رسول حضرت واهب لا یزال رفته. پس آن صلوات از جمله عبادت است هر چه مسنون و مستحبّ باشد و تعبد در آن مقتضی تعبد بما لا یتّم الا به از معرفت آل است. و از غیر أصحاب شافعی هیچ کس منکر استحباب صلوات در تشهّد نماز بر رسول ایزد بی نیاز و بر آل ایشان علیهم صلوات الملك المّان نیست هیچ شبهه باقی نمیماند برای آنکه معرفت تمام کمال ائمه المعصومین علیهم السلام پیدا کند و بداند که آن اعیان افضل از جمیع مردمان و أجلّ و أعلم ایشان است بر آن عارف دانا ظاهر و هویدا گردد که ائمه دین لحظه غافل و ساهی از ذکر حضرت رب العالمین نبودند و پیوسته در ذکر ایزد اکبر بودند و اکرم الاحتجاج،

ج ۴، ص: ۳۷۰ الاکرمین همیشه سید المرسلین و اوصیای هادین را چندان مشتاق بود که خواست که هر جا آن وکلای دین و عرفای مشتاقین شهادت بر یگانگی ذات احدیت او دهند همان دم بنی آدم شهادت بصدق رسالت آن نبی اکرم و ذکر اوصیای آن سرور نمایند زیرا که طالب همیشه بفکر و ذکر مطلوب و مطلوب پیوسته در ساعات صبح و شام بذکر اوصاف طالب قیام و اقدام دارد. پس بنده در هنگام عبادت و بندگی که زمان اتصال بقرب معنوی حضرت ایزد تبارک و تعالی است چگونه او را مذکور نگرداند و تهیت او نفرستد پس صلوات بسید المرسلین و ائمه هادین بر فرق مسلمین واجب و لازم باشد در نزد اکثر امت از شیعه امامیه و جمع کثیر از اصحاب شافعیّه آنست که نماز به ترک ذکر ایشان باطل است و اما این فضیلت هیچ مخلوقی را بغیر ایشان ثابت و معتبر نیست. و آنچه دلالت دارد ممکن است استدلال آن را به فضیلت ایشان آنست که خدای تعالی غرس نفوس انس و جان برای تعظیم شأن ایشان و عزّت و اجلال قدر عالیشان آن اعیان بقدر مراتب ایشان باتباین مذاهب، و اختلاف آرای دیانات خلاق نمود و در ضمائر هر کس و قلوب هر نفس غرس مودّت آن اولیای ایزد تعالی و تقدّس فرمود و آنچه اجماع این جماعت مختلف مباین در ملت اند یا پراکنندگی أهواء و متشعّبات آراء بر وجه که ما ذکر آن نمودیم همگی آن طایفه بزیارت قبور ایشان و بقصد تلثیم و تقبیل جناب ملائک مآب آن اولیای ملک الوهاب از شهرهای دور می آیند و طوف مشاهد آن اعیان مینماید و در مواضع که آل رسول ایزد متعال در آن محال آسوده اند و مساکن اختیار کردند تا در آن امکان نماز گزارند از ولایت بعیده و از بلاد متباعد و از أمصار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۱ دور و دراز بقصد زیارت ایشان می آیند و مزارات و مشاهد عتبات مقدّسات ایشان را زیارت میکنند و در آن محال اختیار مساکن می نمایند و انفاق اموال بر فقرا و مساکین و صرف آن در وجوه خیر مؤمنین میفرمایند. و مرا جمع کثیر که از کثرت آن اعیان احصای عدّت میسر و امکان نیست خبر دادند که هر سالی در محال وقفه رجب و ذو الحجه مردم نیشابور و حوالی آن از ولایات خراسان و جرجان و طبرستان و گیلان و کوه پایهای این ولایات تا اقصای آذربایجان و عراق عجم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان با توابع و لواحق و مضافات آن خلق بسیار از هر محال بولایت طوس زیارت آن امام الانس و الجنّ ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه سلام الله تعالی، با تجملات بسیار و ذخایر بیشمار از هر ولایت می آیند و ایام وقفه را در آنجا زیارت اشتغال دارند و چون ایام وقفه منقضی گردد روانه ولایت خود گردند و این کثرت و اجتماع در هیچ مکان و مأوای گنجایش ندارد مگر حجّ برای بیت الله الحرام سرانجام مثل این خرج نمایند و با انحراف اهل خراسان از آن جهت و ملت و پشت گردانیدن از آن شعب و طریقت. مع هذا حضرت واهب العطیه تسخیر قلوب قاسیه آن جماعت که از حجر سخت تر است بجانب آن حضرت نموده و عطوفت و الفت در میان خاصّ و عامّ آن طایفه با کمال تباین در مذهب و ملت فرموده. و نیست این تسخیر و الفت از آن ولی ربّ العزّت بر آن طوایف امتّ الّما مثل معجزات خارق عادات و کرامت خارج از امور مألوفات زیرا که اگر چنین نبود متخالفین را باین نحله و عطیّت حمل با تجارت آن جماعت از آن جمله أصلاً میسر و ممکن نبودی برؤیت مشاهد و مقابر راحت یافتن و باشتیاق تمام اختیار الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۲ مجاورت آن مقام نمودن و پیوسته زیارت مشغول بودن و اگر از آنجا مسافرت به اماکن اصلی موطن جبلّی نمایند باز کثره بعد اخیری معاودت به آن مشاهد مقدّسات و عتبات عالیات اگر میسر ایشان هر ساله زیارت می آیند و الّما در سال دوم زیارت امام الامم می آیند و فیوضات بسیار از آن مشاهد مشرّفات میبایند و از تسکینها التماس فتوحات می نمایند و از برکات آن مکان از حضرت مجیب الدّعوات استدعای حاجات و طلب انصرام مهمّات میکنند و استدفاع بلیّات و اذیّات در مظانّ اجابت دعوات می نمایند و پیوسته طلب بذل ارزاق از حضرت مهیمن خلاق در آن مکان میفرمایند: و هر چند این احوال ظاهر و آشکار است و آن موجب اظهار معجزات و مفیض کرامات بهر احدی از بریّات نیست زیرا که اگر لازم بود هر آینه بایستی کسی که اعتقاد او بائمه بیشتر و اقرار او بآن اعیان میسر است احسان ائمه بآن کس بیشتر باشد چه آن کس با ایشان موافق است نه مخالف و مساعد است نه معاند. و در نزد ارباب حال محال است آنکه ائمه دین و هدایت راه یقین این افعال پسندیده و اعمال ستوده از انواع نیکوئیها که از آن اعیان صادر و عیان گردید بی شبهه و گمان یکی از آن بواسطه أعراض دنیوی و

دواعی این جهانی بحیز ظهور نرسید زیرا که مشتهیات دنیا و مستلذات این سرا در نزد آن اعیان موجود و عیان نیست بواسطه عدم ثبات و دوام بلکه مفقود تام و معدوم بی سرانجام است و آن احسان و زیارت طوایف انام بواسطه تقیه و استصلاح کار مردمان بی شائبه و گمان نیست. یعنی: تقیه ائت در ایشان است در امامان است نه از ایشان یعنی بر الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۳ جماعت شیعه ائمه البریه علیهم السلام و التّحیة تقیه لازم است که مودّت و ولایت ایشان را بر نواصب و معاندین بحکم أرحم الرّاحمین پوشیده و پنهان می دارند حتّیّ اُسامی ائمة البریه را پنهان از مردمان میداشتند. زیرا که: آن برگزیدگان حضرت خالق الانس و الجنّ را بواسطه کمال فضل و علم و معرفت بحضرت ایزد منان چنان بود که عقول ارباب ذوی العقول حیران در آن بودند و پیوسته معاندین بجهت علم و کمال و فضل و حال ایشان کمال عداوت و دشمنی بآن اعیان داشتند و در پی قتل ایشان بودند چنان که تمامی آن اعیان بشهادت رسیدند. و آنکه جاهل این مرتبت مرتّب ائمة البریه باشد و یا خود را جاهل و عامی داند و حال آنکه آن را بیند اگر گوید تعظیم غیر فرقه شیعه مر ائمة البریه را نه بواسطه آن چیزهاست که شما آن را بسیار بسیار معظّم و مفخّم میدانید بلکه آن را معجزات برون از عادت و خارج از طبیعت می شمارید چنان است. بلکه چون آن قوم رسول بیچون و عترت طاهره نبی آخر الزّمان اند و هر که تعظیم و تبجیل نبی جلیل نماید لابد و ناچار است که آن کس عترت و اهل بیت رسول ایزد تعالی را معظّم و مکرم و افضل و أعلم داند آن جماعت را از سایر امم. و هر گاه با او از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بآن صفات کامله قربت و زهد و مهاجرت از دنیا و عفت و علم و موجود باشد هر آینه اجلال و اکرام او زیاده میگردد زیرا که زیادتی سیئات و اموال وسیله زیادتی جاه و مال است. و جواب از این شبهه ضعیفه آنست که ائمة ما علیهم السلام البتّه در الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۴ حسب و نسب با سایر اقربای ایشان شریکند لیکن ائمة دین را عبادت ظاهره و زهادت در دنیا بادیه و سمات جمیله و صفات حسنه از اولاد پدر ایشان رسول آخر الزّمان علیه و علیهم السلام و از اولاد عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه. زیرا که: ما اجماع مردم بر تعظیم ایشان مشاهده نمودیم و دیدیم که خلق بسیار از ولایات و أمصار بزیارت قبور فایض الثور و مرافق فردوس میامن آن اعیان می آیند و استشفاع بآن روضات مقدّسات در حصول أغراض دنیوی و وصول بحوائج صوری و معنوی مینمایند. و استدفاع نوائب مصایب بلیّه از آن امکنه علیه و مشاهد رفیعه از صدمات عوارض أغراض حادثه و اذیّات أمراض مستحدّثه میفرمایند و بملتسمات، و مستدعیات خود فایز و بهره مند میگردند و با مشاهد معاین دیگر نیافتیم که در تسخیر قلوب خلائق شریک با مشاهد عترت حضرت سیّد البریه باشد. زیرا که اگر چنین بودی بایستی که اجماع مردم از فرط تعظیم و اجلال آن مشاهد از سایر عترت و صنوف ذرّیت بیشتر بودی. و هر اُحدی را از عترت و غیر ایشان را حالی باشد مثل حالی که جاری بچیزی حال حضرت باقر و صادق و کاظم (ع) بودی. زیرا که از غیر این عترت که ما ذکر کردیم از صلحای عترت و زهّاد این فرقه جمعی هستند از ائمة تعظیم آن طایفه می نمایند و فرقه دیگری اعراض از آنها میفرمایند. و کسی از باقی عترت و ذرّیت که سایر برّیت تعظیم و تکریم و تقدیم او مینماید این طایفه عترت را در اجلال قدر و اعظام رتبه در هر نظر منتهی بقدر مراتب الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۵ جلالت و عظمت آن طایفه محمودۀ العاقبة که اُسامی سامی آن جماعت را ذکر کردیم نمی گردانند و بآن رتبه شرف و کرامت نمیرسانند. اگر فضل و حال شأن و إجلال قدر عالیشان آن اعیان که ما اشارت به آن اولیای رحیم الرحمن نمودیم معلوم و ملحوظ أصحاب فضل و عرفان نبودی هر آینه من در شرح و بیان حقایق احوال خیر المآل آن خلاصه أحفاد و عترت رسول آخر الزّمان هر آینه شرح میدادم و اُسامی سامی و نامهای گرامی آن اولیای ایزد سبحان را مشروحا و مفصّلا مذکور میگردانیدم. بلکه ذکر آن را از کتب ما بنوعی ذکر میکردیم که حقیقت آن معلوم هر اُحدی از انس و جان می شد که آنچه من ذکر کردم حقّ واضح و ما عدای آن باطل فاضح است. پس و بعد هذا معلوم بدیهی و مفهوم ضروری هر صاحب طبع جلیّ و مالک طبیعت متجلّی میگردد. که حضرت محمّد باقر و جعفر صادق علیهما السّلام و موالیان ایشان و اولاد ائمة علیهم السّلام در دیانت و اعتقاد مشهور و میان ائمة مذکورند، و فتوی حلال از حرام و بیان آن برای خاصّ و عامّ مینمودند بر خلاف آنچه مخالفین امامیه بر آن رفته اند. و اگر کسی شکّ اظهار میکرد

در هر مذهب که بود جواب از آن سرور میشوند و بر هیچ متفطن منصف مخفی و پوشیده نیست که ایشان اجتماع بر مذهب فرق مختلفه و بر ملت و آئین غیر متفق نمی نمودند هر چند آن اتفاق وسیله تعظیم ایشان و باعث قرب بخدای تعالی گردد و چگونه شک و ریب عارض آن اعیان در باب آنچه ما ذکر آن نمودیم و بالبداهه و الیقین معلوم جمیع فرق مسلمین الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۶ است که مشایخ امامیه و سلف ایشان در آن زمان بطانه باقر و صادق علیهما سلام الله الملك المنان بود. و پیوسته در بلا دست آن سرور متمسک بایشان در جمیع اوقات و احوال بودند. و تصحیح اعتقادات با ایشان می نمودند، و همواره در امور مشکله رجعت بآن عترت مینمودند. و اگر اظهار شک از کسی واقع میشد بعد از آنکه به عرض ایشان میرسید به نوعی کشف آن میفرمودند. که بر هر متفطن منصف حقیقت آن حرف ظاهر می شد و شک و شبهه در آن نمی ماند. و آن طایفه امت متمسک بآن اعیان عترت و مطهرین و مقررین به ایشان و معتقدین بأقوال و أفعال آن جماعت نیکان باشند. جمیع معتقدات و منتحلات و مصححات و مبطلات آن طایفه امت امامیه از آن طایفه ملقات و از آن اعیان مأخوذ و منقول است. و اگر آن جماعت علیهم سلام الله أجمعین راضی بآن تبعیه امامیه نبودندی و بر ایشان اقرار نداشتندی هر آینه ابا و انکار آن جماعت می نمودند و نسبت این ندامت بایشان میدادند. و بی شبهه اعیان عترت امامیه از آن طایفه بی رویه و از آن گروه ردیه مردیه بری و بیزار و پهلوی خویشتن از آن امت خالی میکردند. و آنچه ما بین ایشان بودی هر آینه نفی آن می نمودندی. از مراتب الفت و رفع مجالست و دفع مواصلت و ملازمت و مؤاخات و موالات الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۷ و مؤانست و مضافات و لسان از قطع مدح و ثناء و اطراء و دعاء نموده هر آینه تبدیل آن بذم و لوم و براءت و عداوت و اگر چیز دیگر مذکور و مشتهر میان مردی نبودی که عترت حضرت سید المرسلین علیهم السلام و التّحیه همگی و تمامی باین مذهب معتقد و راضی اند بی شبهه و گمان همین دلالت کافی و تمامست برای بیان آن چگونه در دل عاقل و دانا و در خاطر مطمئن توانا سایغ و مقیم و جایز و روا باشد که شخصی تعظیم و تکریم کسی در امر دین نماید که آن کس بر خلاف معتقدات او باشد و آن را حقّ داند و ما سوای آن را باطل شمارد و بعد از آن در تعظیمات، و تکریمات آن بأبعد غایات و أقصای نهایت رساند آیا در أمثال این عادات جاری یا سنت مجری و ممضی کیست یا نه یقین است که خلاف این خلاف طور عقل و دین است آیا نمی بیند که طایفه امامت اثنا عشریه ملتفت نمیگردند به جماعت از آنهایی که ایشان مخالفت مینمایند و مخادعه میفرمایند در دیانت و در محبت آن در ولایت و جوانمردی و سماحت در هیچ چیز در مدح و تعظیم مینمایند أصلاً چه جای آنکه بیان خوبی آن را بغایت و أقصى نهایت رساند اظهار کمال براءت از آن و نهایت عداوت نماید از آن کس بوسیله ارتکاب با مناسب خود را از عترت و أولاد حضرت نبی الوهاب بیرون برده چنانچه او را جاری مجری کسی که حسب و نسب أصلاً ندارد و رابطه خویشی و علاقه قرابتی به سلسله حضرت نبی العربی ندارد اینست آنچه آگاه میگرداند که آن خلاق را ایزد خالق صفات خارق عادات عنایت نمود یعنی حضرت واهب العطیه در این عصامه خلق خارق عادات نمود یعنی صدور معجزات از- حضرت سید البریات و آل أطهار او که ائمه دین و هدایت راه یقین اند بین و ظاهر و رفع جهالت از این طایفه نمود تا بیان حال این جماعت و شریف منزله الاحتجاج، ج ۴، ص: ۳۷۸ و عظیم مرتبت آنها بر همه طوائف روشن گردد. و این فضیلت زیادتى بر سایر فضایل دارد و بر جمیع خصایص مناقب فایق است و برای بیان احوال کمالات ائمه اثنا عشر همین برهان لایح و میزان راجح است و ما قطع کتاب بر کلام سید میر مرتضی علم الهدی قدس- الله روحه نمودیم. وقع الفراغ من رحمة هذا الكتاب المسمى بالاحتجاج فى دفع اللجاج